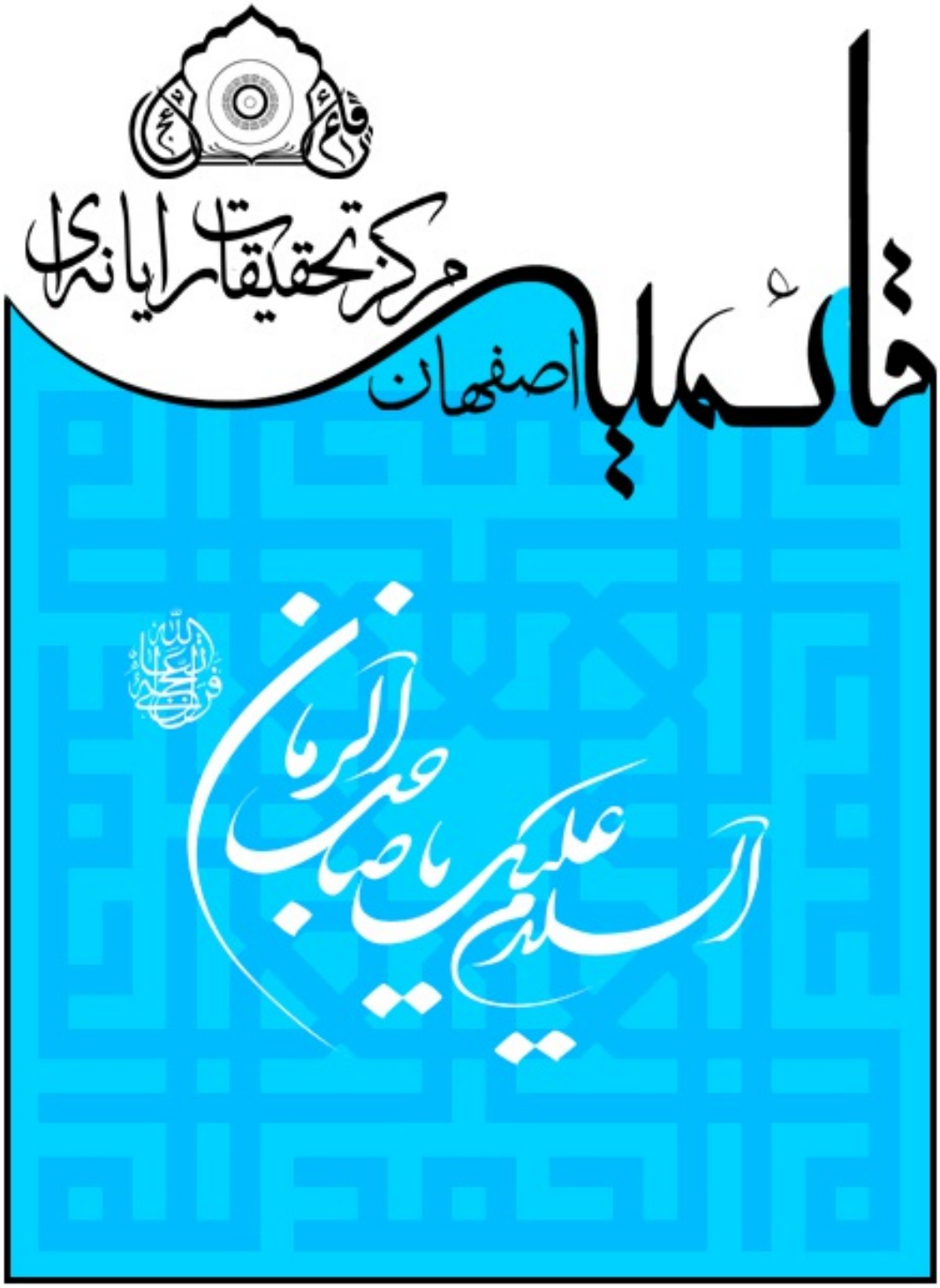

www.Ghaemiyeh.com
www.Ghaemiyeh.org
www.Ghaemiyeh.net
www.Ghaemiyeh.ir

حق الیقین

احمد بن محمدعلی شاهرودی

بسم الله الرحمن الرحیم

حق المبین

نویسنده:

احمد بن محمد علی شاهرودی

ناشر چاپی:

محمدحسین تاجر کتابفروش طهرانی

ناشر دیجیتالی:

مرکز تحقیقات رایانه‌ای قائمیه اصفهان

فهرست

فهرست ----- ۵
حق المبین ----- ۱۷
مشخصات کتاب ----- ۱۷
فاتحهٔ الکتاب ----- ۱۷
مقدمه ----- ۱۸
روایات در مورد حضرت مهدی ----- ۱۹
دوری از فتنه های زمان غیبت ----- ۲۰
مقدمات ظهور ----- ۲۲
رجوع خلق از موعود به واسطه طولانی شدن زمان غیبت ----- ۲۴
در بیان وظیفه و تکلیف در آخرالزمان ----- ۲۶
در ظهور مدعیان دروغین ----- ۳۳
در امر موعود که خود ظاهر می شود ----- ۳۴
در مورد حضرت مهدی که محتاج به فحص نمی باشد ----- ۳۶
منع از اتباع متشابه و ظنون در عقاید ----- ۳۸
دستورالعمل به عبد مسلم ----- ۴۴
ظهور موعود از امور عقلیه است ----- ۴۹
اخبار در اثبات وجود و تعیین قائم آل محمد ----- ۵۱
اثبات و تعیین شخص موعود ----- ۸۵
فوائد ششگانه در مورد حضرت مهدی ----- ۸۸
اخبار در مورد مادر حضرت حجهٔ ابن الحسن ----- ۸۸
رفع بعض شبهات ----- ۸۹
ابطال آنچه از این طائفه شنیده شده ----- ۸۹
اخباری که دلالت بر مدعای ما دارند ----- ۹۱

زمان آنی از حجت خالی نیست ----- ۹۴
در بشارت به موعود در کتب عهدین (تورات و انجیل) ----- ۹۴
زیاراتی که دلالت بر وجود حضرت حجهٔ ابن الحسن می کند ----- ۱۰۰
دعاهایی که دلالت بر وجود حضرت حجهٔ ابن الحسن می کند ----- ۱۰۴
آثار وارده که دلالت بر وجود حضرت مهدی دارد ----- ۱۰۹
روایاتی در باب ولایت و خلافت حضرت علی ----- ۱۱۲
حدیث معروف (ثقلین) و خاتمیت و آخریت دین مبین اسلام ----- ۱۱۳
اخباری که دلالت بر عدم نسخ دین مبین اسلام دارد ----- ۱۱۵
اخباری که دلالت بر وجود امام تا روز قیامت دارد ----- ۱۱۷
دعوت سایر امم به اسلام توسط حضرت مهدی ----- ۱۲۰
خلافت و وصایت حضرت مهدی ----- ۱۲۴
اثبات وصایت حضرت مهدی ----- ۱۲۷
تنبیهاتی در اثبات عدم نسخ دین اسلام ----- ۱۲۸
پاسخ به بعضی از شبهات ----- ۱۲۹
معنی لفظ قیامت ----- ۱۲۹
حضرت مهدی ----- ۱۳۲
نسخ بعضی از احکام در زمان حضرت مهدی ----- ۱۳۲
یوم الظهور ----- ۱۳۳
خاتم النبیین و لا نبی بعدی ----- ۱۳۴
مغلطه در کلام گلپایگانی راجع به خاتم النبیین ----- ۱۴۴
کلام بهاء راجع به خاتمیت ----- ۱۴۶
اشرفیت و افضلیت حضرت محمد ----- ۱۴۸
عدم نسخ اسلام به برهان عقلی ----- ۱۴۹
اثبات خاتمیت به طریق عقلی ----- ۱۵۶

اثبات خاتمیت به طریق ذوقی اشراقی ----- ۱۵۷
اصول تمدن اسلامی ----- ۱۵۹
حفظ نفوس ----- ۱۵۹
اهتمام در بقاء ----- ۱۵۹
حسن اجتماع ----- ۱۶۰
تحصیل مال برای زندگی ----- ۱۶۲
جعل احکام ----- ۱۶۳
جعل قوانین ----- ۱۶۳
حفظ شرافت ----- ۱۶۳
استیفاء حقوق ----- ۱۶۴
مساوات در حقوق ----- ۱۶۴
طلب علم ----- ۱۶۵
نصب ولات امر ----- ۱۶۶
اخباری که دلالت بر غیبت کبری می کند ----- ۱۶۷
عدم غیبت کبری و صغری برای علی محمد باب ----- ۱۷۲
جواب بر شبهه غیبت حضرت مهدی ----- ۱۷۵
از سنن ضروری و خصائص قطعیه موعود ----- ۱۷۷
تفسیر حدیث «لیظهره علی الدین کله» ----- ۱۷۸
مقدمه ظهور حضرت مهدی ----- ۱۸۰
غلبه معنویه حضرت مهدی ----- ۱۸۰
اخباری که دلالت بر غلبه معنوی حضرت دارد ----- ۱۸۱
نقل کلمات بهاء در توجیه غلبه ----- ۱۸۷
جواب بر کلمات بهاء ----- ۱۸۸
اخباری که دلالت بر غلبه ظاهریه حضرت دارد ----- ۱۸۹

سلطنت عامه تامه حضرت و جواب به بهاء ----- ۱۹۱
اعتراضات وارده بر بهاء ----- ۱۹۴
تصرف ظاهری حضرت ----- ۱۹۵
اخبار در مورد ندای آسمانی ----- ۱۹۸
استشهاد به کلام شیخ احمد احسائی ----- ۲۰۲
کیفیت ندای آسمانی ----- ۲۰۲
برای خروج علی محمد باب ندای آسمانی بوده؟ ----- ۲۰۴
اعتراض بر اوهام بهاء ----- ۲۰۶
نقل تأویلات بهاء ----- ۲۰۶
جواب تأویلات بهاء ----- ۲۰۹
انبیا خزینه علم خداوند هستند ----- ۲۱۴
مجعولات و مجهولات باب ----- ۲۱۵
در اثبات جهل باب ----- ۲۱۹
در کذب بودن ادعاء بهاء در مورد من یظهره الله به تصریح باب ----- ۲۱۹
در احکام قبیحه باب ----- ۲۲۵
خراب کردن بقاع متبرکه ----- ۲۳۵
حرام بودن تأویل و تفسیر نزد علی محمد باب ----- ۲۳۵
اغلاط آیات باب ----- ۲۳۶
عدم وجود نشانه های ظهور در زمان ادعای علی محمد باب ----- ۲۴۰
در سفر باب به مکه ----- ۲۴۲
مخالف بودن ادعای اینها با اخبار و روایات ----- ۲۴۳
در نقل کلمات بهائیت از اصول و عقائد ----- ۲۴۵
در تعیین شخص موعود ----- ۲۴۸
کلام در باب معجزه و ادعای گلپایگانی در فرائد ----- ۲۴۹

اعتراضات دوازده گانه بر فرائد ----- ۲۵۴
در ادیان دیگر امور خارق عادت دال بر نبوت شمرده شده ----- ۲۶۰
نقل کلمات صاحب فرائد ----- ۲۶۴
هر کتابی معجزه نیست ----- ۲۶۵
هر شریعتی که بدست بشر ساخته شود آیا دلالت بر حقانیت دارد؟ ----- ۲۶۹
ایرادات وارده بر کلمات گلپایگانی ----- ۲۷۲
ایراد ۰۱ ----- ۲۷۲
ایراد ۰۲ ----- ۲۷۲
ایراد ۰۳ ----- ۲۷۳
ایراد ۰۴ ----- ۲۷۳
ایراد ۰۵ ----- ۲۷۴
ایراد ۰۶ ----- ۲۷۶
ایراد ۰۷ ----- ۲۷۷
ایراد ۰۸ ----- ۲۸۱
ایراد ۰۹ ----- ۲۸۱
ایراد ۱۰ ----- ۲۸۱
ایراد ۱۱ ----- ۲۸۱
ایراد ۱۲ ----- ۲۸۲
ایراد ۱۳ ----- ۲۸۳
ایراد ۱۴ ----- ۲۸۳
ایراد ۱۵ ----- ۲۸۴
ایراد ۱۶ ----- ۲۸۴
ایراد ۱۷ ----- ۲۸۴
ایراد ۱۸ ----- ۲۸۵

ایراد ۱۹ ---- ۲۸۵
ایراد ۲۰ ---- ۲۸۵
ایراد ۲۱ ---- ۲۸۶
در ابطال تقریر و بیان فلسفه آن بر وجه باطل ---- ۲۸۹
ابطال کلمات صاحب فرائد ---- ۲۹۰
توجیه ایرادات صاحب دلائل العرفان ---- ۲۹۷
اعتراضات بر مقالات وهمیه صاحب دلائل ---- ۲۹۹
جواب تلبیسات صاحب دلائل ---- ۳۰۶
جواب خرافات ---- ۳۰۷
اعتراض بر تشکیکات صاحب دلائل ---- ۳۰۹
جواب کلمات صاحب دلائل ---- ۳۱۲
اعتراض بر وساوس صاحب دلائل ---- ۳۱۵
شأن و شغل موعود چیست؟ ---- ۳۱۶
جواب بر اوهام صاحب فرائد در اینکه موعود شرع جدید نمی آورد ---- ۳۱۷
جواب ۰۱ ---- ۳۱۷
جواب ۰۲ ---- ۳۱۸
جواب ۰۳ ---- ۳۱۹
جواب ۰۴ ---- ۳۲۰
جواب ۰۵ ---- ۳۲۱
جواب ۰۶ ---- ۳۲۲
جواب ۰۷ ---- ۳۲۴
جواب از تناقضی که صاحب فرائد بر امامیه توهم کرده ---- ۳۲۶
مقصود پیغمبر از (لا نبی بعدی) ---- ۳۲۷
رفع مغالطه صاحب فرائد ---- ۳۲۸

تحقیق در معنای (ختم و خاتم) ----- ۳۲۹
جوابهای نه گانه از اخبار شرع جدید ----- ۳۳۱
جواب از اخباری که توهم شده دلالت آنها بر نسخ ----- ۳۳۷
استدلال گلپایگانی به آیه شریفه «ان علیکم لحافظین کراما کاتبین» ----- ۳۴۱
دلیل دیگر گلپایگانی بر نسخ اسلام ----- ۳۴۱
تفضیح گلپایگانی به جواب تلبیسات او ----- ۳۴۳
در ابطال خرافات صاحب فرائد ----- ۳۴۵
استدلال گلپایگانی به آیه شریفه «رفیع الدرجات ذو العرش» ----- ۳۴۷
استدلال گلپایگانی به آیه شریفه «یا بنی آدم لا یأتینکم رسل منکم» ----- ۳۴۸
جواب از این که تمسک کردند از برای شرع جدید ----- ۳۴۹
جواب استدلال به آیه «جعلناکم امه وسطا» ----- ۳۴۹
جواب استدلال به آیه «لکل امه اجل» ----- ۳۵۰
تأویل فاسد در حدیث شریف «لا نبی بعدی» ----- ۳۵۱
معنای نبوت و مراتب آن ----- ۳۵۳
بعض کرامات شرع خاتم که با نسخ نمی سازد ----- ۳۵۵
جواب بر صاحب فرائد ----- ۳۵۷
در بیان این خرافه که بهاء نزول عیسی و رجعت حسینی است ----- ۳۵۸
نص انجیل به ظهور کاذبان به اسم مسیحیت در آخرالزمان ----- ۳۶۰
نص انجیل به وقایع آخرالزمان ----- ۳۶۲
اثبات حیات حضرت عیسی در آسمان تا قبل از ظهورش ----- ۳۶۲
کیفیت هبوط حضرت عیسی ----- ۳۶۴
شرح رجعت حسینی و امکان وقوع مثل آن ----- ۳۶۵
آیه شریفه «فاختار موسی من قومه» ----- ۳۶۷
تغایر نزول عیسی و رجعت حسینی ----- ۳۶۹

ابطال قول گلپایگانی در مورد رجعت ----- ۳۷۰
ابطال مقاله بهاء در اتحاد مظاهر سند المدعاء ----- ۳۷۲
اطلاع دادن انبیاء به ظهور بعد از خود ----- ۳۷۵
اتحاد مظاهر و بطلان تناسخ ----- ۳۷۶
شبه صاحب فرائد در ظهور ایلیا ----- ۳۷۹
جواب صاحب فرائد تصریح انجیل ----- ۳۸۱
ابطال وسوسه صاحب فرائد در باب الیاس و یحیی ----- ۳۸۳
شبهات ثلاثه صاحب فرائد و جواب آنها ----- ۳۸۳
جواب مقالات صاحب فرائد از ایقان ----- ۳۸۵
جواب از شبهه دوم ----- ۳۸۶
جواب از شبهات صاحب فرائد ----- ۳۸۸
قیام اموات از دلائل ظهور و رجعت است ----- ۳۸۹
انشقاق سماء از علائم نیست ----- ۳۹۰
التزام بهاء و عبدالبهاء به صحت عهدین مخلفا للقرآن ----- ۳۹۲
عدم ثبوت حجیت عهدین ----- ۳۹۳
عدم صحت و مدرک عهدین به تصریح علمای نصاری ----- ۳۹۶
اثبات بطلان عهدین از نظر عقل و نقل ----- ۳۹۷
خرافات کتب عهدین ----- ۳۹۸
ابطال تمسک بهاء و اتباعش بعهد جدید و عتیق ----- ۴۰۲
اغلاط کتب عهدین ----- ۴۰۲
اختلاف فاحشه عظیمه بین کتب مقدسه ----- ۴۰۵
پاره ای از تحریفات عهدین ----- ۴۰۷
اثبات تحریف عهدین به نص قرآن و اخبار ----- ۴۰۸
جواب به شبهه بهاء و صاحب فرائد ----- ۴۰۸

استقصاء ادله این طائفه (بهائی) ----- ۴۱۰
خبر اسمه علی و انا تحت رجلیه ----- ۴۱۱
مراد از (ذوالاسمین) کیست؟ ----- ۴۱۳
معنای رجعت از لسان ائمه اطهار ----- ۴۱۴
تعیین اسم مدعی با ادله واهیه و جواب آنها ----- ۴۱۴
تمسک آنها به روایت اصبع بن نباته ----- ۴۱۵
تمسک صاحب فرائد به خبر أم هانی و جواب آن ----- ۴۱۶
تمسک صاحب فرائد به خبر (اذا ظهر رایهٔ الحق) ----- ۴۱۷
تمسک صاحب فرائد به اخباری که دلالت دارد بر این که حضرت قائم جوان است ----- ۴۱۷
جواب از اخباری که قائم را صبی فرض کرده ----- ۴۱۸
استدلال بهاء به مقهوریت قائم ----- ۴۲۱
جواب بر این استدلال ----- ۴۲۳
گفتار عبدالبهاء در مساوات و جواب آن ----- ۴۲۶
آیه شریفه «سبحان الذی اسری بعبده لیلا» ----- ۴۲۹
اثبات سرقت صاحب فرائد در روایت ابن مهزیار ----- ۴۳۰
تفسیر آیه «نفخ فی الصور» ----- ۴۳۲
روایات رسیده در مورد اورشلیم ----- ۴۳۳
توضیح حدیث «لابد لنا من آذربیجان» آذربایجان ----- ۴۳۴
تمسک به بعضی از اخبار در تعین زمان ظهور ----- ۴۳۶
مراد از آیاتی که در مورد وقت و ساعت آمده ----- ۴۳۶
استدلال صاحب فرائد به آیه شریفه (یدبر الامر من السماء الی الارض) و جوابهای بر آن ----- ۴۳۷
استدلال بهاء و پیروانش به روایت ابی لبید و جواب بر رد آن ----- ۴۴۵
جواب از استدلال گلپایگانی به حدیث (ان صحت فلها یوم) ----- ۴۴۹
آیا دلیلی بر موعود بودن علی محمد می باشد یا خیر؟ ----- ۴۵۱

استدلال به عهد عتیق و جواب آن ----- ۴۵۲
استشهاد به کلام دانیال و جواب آن ----- ۴۵۳
تمسک عبدالبهاء به کلام دانیال و انجیل متی ----- ۴۵۵
ابطال کلام عبدالبهاء به نص پدرش بهاء ----- ۴۵۵
جواب تمسک عبدالبهاء ----- ۴۵۶
جواب از استدلال بهاء به خبر زوراء ----- ۴۵۷
استدلال بهاء در ایقان در مورد حدیث (ان فی قائمنا اربع علامات) ----- ۴۵۸
جواب از استدلال بهاء ----- ۴۵۸
استدلال به کلام حضرت علی در مورد علی محمد باب ----- ۴۶۰
استدلال این گروه به فضیلت عجم بر عرب ----- ۴۶۲
جواب از این استدلال ----- ۴۶۳
استدلال به حدیثی دیگر در مورد تولد حضرت مهدی ----- ۴۶۴
استدلال به استقامت باب و بهاء بر امر خود ----- ۴۶۵
نفاق وعدم استقامت علی محمد باب ----- ۴۶۶
تقیه کردن بهاء ----- ۴۶۸
تهمت بهاء به شیخ انصاری ----- ۴۶۹
در نفوذ قول باب ----- ۴۷۱
دلیلی دیگر که بهاء در ایقان برای حقانیت خود بیان کرده ----- ۴۷۲
در بیان حال علمای این طائفه ----- ۴۷۳
دلیلی دیگر از بهاء در حقانیت این طائفه و جواب از آن ----- ۴۷۵
جواب از استدلال بهاء به آیه شریفه (فتمنوا الموت) ----- ۴۷۸
مقایسه بهاء خود را با امام حسین ----- ۴۸۰
دلیلی دیگر از بهاء (غلبه یافتن و احاطه بر تمام عالم) و جواب آن ----- ۴۸۱
در أمی بودن باب و جواب آن ----- ۴۸۲

کلام بهاء در مورد کتب انبیاء ---- ۴۸۶
جواب از استدلال گلپایگانی در أمی بودن باب ---- ۴۸۷
تمسک بهاء به بعضی از آیات و اخبار ---- ۴۹۰
جواب از این استدلال ---- ۴۹۱
حدیث ثقلین ---- ۴۹۱
استدلالات بهاء به اخبار و روایات ---- ۴۹۲
تتمه ---- ۴۹۳
اقسام میزان ---- ۴۹۴
ابطال تمامی ادله این طائفه با کلام خودشان ---- ۴۹۵
نقل کلام عبدالبهاء برای ابطال ادله این طائفه ---- ۴۹۶
اثبات صحت و بطلان هر شیء به عقل و شرع ---- ۴۹۷
خاتمه الکتاب ---- ۵۰۰
مقدمات ظهور از دیدگاه گلپایگانی و جواب آن ---- ۵۰۰
اثبات کذب باب و بهاء و عبدالبهاء در تهمت به شیخ احمد احسائی و سید کاظم رشتی ---- ۵۰۰
معارضه با باب در اختراع شریعت ---- ۵۰۳
سوره التطهیر ---- ۵۰۴
اللمعه الثالثه من الشرق الرابع فی شئون الجلال ---- ۵۰۵
اللمعه الرابعه من الشرق السادس من السماء الخامس ---- ۵۰۶
المشرق الثانی فی بعض شئون الاحمدیه ---- ۵۰۶
بیان نجم ظهور ---- ۵۰۷
بشارات فرقانیه ---- ۵۰۸
فی الاشاره الی الباب و البهاء و ارض الشین ---- ۵۰۹
چند آیه از قلم اعلی ---- ۵۱۱
موافقت علمای عامه در این که قائم حجه ابن الحسن است ---- ۵۱۲

امراض مزمنه بابیه و معالجات غیر نافعه ----- ۵۱۵

درباره مرکز تحقیقات رایانه‌ای قائمیه اصفهان ----- ۵۱۸

حق المبین

مشخصات کتاب

شماره کتابشناسی ملی : ۱۱۳۱۸/۱

سرشناسه : شاهرودی، احمدبن محمدعلی، ۱۲۴۴ - ۱۳۱۰

عنوان و نام پدیدآور : حق المبین[چاپ سنگی]احمدبن محمدعلی‌ابن محمدکاظم شاهرودی‌کاتب جمال‌الدین‌بن ابوطالب الاصفهانی

وضعیت نشر : [طهران]محمدحسین تاجر کتابفروش طهرانی۱۳۳۴ق. (طهران: مطبعه مشهدی خداداد)

مشخصات ظاهری : ۵۵۴ ص ۳۴/۵X۲۱س‌م

یادداشت استنساخ : کتاب فوق در رد بهائیت می‌باشد

مشخصات ظاهری اثر : نسخ

مقوایی، وکش تیماج قهوه‌ای، قرمز (۸۲۶۶، ۵۴۳۳)، مقوایی، روکش تیماج قهوه‌ای (۹۴۳۶)، مقوایی، روکش تیماج قهوه‌ای روشن ()۱۱۳۱۸

موضوع : مهدویت ــ انتظار ۲. بابیگری ــ دفاعیه‌ها و ردیه‌ها ۳. بهائیگری ــ دفاعیه‌ها و ردیه‌ها

شماره بازیابی : ۱۱۳۱۸ ن.۱ ث.۲۵۶۸۹۱

۸۲۶۶ ن.۲ ث.۵۳۰۱۲

۹۴۳۶ ن.۳ ث.۲۵۳۳۰۸

۵۴۳۳ ن.۴ ث.۸۲۵

فاتحة الکتاب

بسم الله الرحمن الرحیم و به نستعین الحمد الله الذی تجلی للقلوب بالعظمة و احتجب عن الأبصار بالعزة و الصلوة علی تمام عدته و اخر لبنته من بیت نبوته و منتهی ورق من صحیفة رسالته الصادع بالشریعة الاسلامیة خاتمة شرایعه و ادیانه و علی اوصیائه القائمون بامره الی یوم لقائه سیما موعود الامة و منتظر الملة جامع الکلم و الأمم و باسط العدل و ناشره و مبیر الجور و رافع الظلم الباقی حجة فلا حجة بعده اخر حججه و امنائه الثانی عشر من اولاده و بعد چنین گوید عبد جانی خاطی احمد بن محمد علی ابن محمد کاظم شاهرودی خراسانی چون برحسب ابناءات گذشتکان و انذارات پیشینیان از انبیاء و ائمه هدی نسبت به ظهور مفتریان و شیوع کاذبان به دعوی مهدویت و قائمیت و نبوت و مسیحیت و بلند شدن رایات مشتبهه ازمنه تمحیص و امتحان فرارسیده و جمله از بی‌خبران از فتن و حوادث این اوان و غافلان از نصایح پدران مهربان و فراموش کنندگان وظایف این زمان که کونوا احلاس بیوتکم و اسکنوا ما سکنت السموات و الارض و تمسکوا بالأمر الاول حتی یتبین لکم و کونوا علی ما انتم علیه در مقام نقض عهد و نکث بیعت برآمده کالتی نقضت غزلها من بعد قوة انکاثا و گوشها را از آن صدای مبارک که از صاحب ندای کوی حری بلند شده که لاتغییر لملته و لا تبدیل لشریعته و لا کتاب بعد کتابه و لا سنة بعد سنته و من ادعی فاقتلوه و من ادعی ذلک فدمه مباح کر کرده گوش به هر زمزمه داده و انذار حضرت عیسی را در آخر زمان خودش نشنیده یا انکار کرده که ای بسا کذبه به اسم من ظاهر شوند و بگویند مسیح هستیم و بسیاری را گمراه نمایند زنهار گوش به سخنانشان ندهید و خبر و ناله جان سوز حجج و پیغمبر در قلبشان اثر نکرده که اذا فقد الخامس من اولاد السابع من الائمة فالله الله فی ادیانکم لا یزیلنکم عنها و دیگر الحذر الحذر اذا فقد الخامس من اولاد

السابع این دسته اتباع کل ناعق گشته تشخیص نکرده از امور محکمه به متشابهات فریفته گشته یا برحسب وعده معصومین طول حدیث غیبت اسباب ریب و شبهه و تنگی سینه آنها گردیده و رجوع از آنکه قائل به او بوده‌اند نموده غافل از آنکه این رجوع و ارتداد از علائم و مقدمات قبل الظهور است و از آثار و ثمرات طول غیبت است که باید حال مردم قبل ظهور الموعود لا بعدها چنین باشد که از او رجوع نمایند و منتظرین کم و اندک گردند تا وعده صادقان آشکارا گردد که فرموده‌اند درباره منتظر قائم یقوم بعد موت ذکره و ارتداد اکثر القائلین [صفحه ۳] بامامته و لا یکون ما تمدون اعناقکم و اعینکم حتی تمحصوا و حتی لا یبقی الا الاندر اما و الله ما یکون ذلک حتی تمیزوا و حتی لا یبقی الا الأقل و هیهات هیهات لایکون حتی یذهب ثلثا الناس که حاصل آنکه ظاهر نشود حجهٔ بن الحسن مگر در آن وقت که یرجع عنه اکثر القائلین به و او از همان نمره بی‌خبران بوده و چون منشأ این ضلالت و ارتداد دو چیز بوده یکی بی خبری از آنچه در شریعت اسلامیه در این باب از وظایف و آنچه درباره موعود رسیده و دیگر تلبیسات و شبهات و نیرنگهای خصم اسباب ضلالت گردیده لذا این نگارنده قلیل البضاعهٔ محض تنبیه و آگاهی برادران خود قطعیات و متواتراتی که در این باب بوده در این خامه جمع نموده و شکوک و مغالطات خصم را احصاء کرده و پرده‌ی فساد از روی آنها برداشته خدعه و فریب و دزدی آنها را محض بصیرت برادران آشکارا نموده که اگر در تمام این رساله مراجعه شود هیچ شبهه و ریبی باقی نماند و حق واضح و آشکارا گردد و این رساله را مرتب بر یک فاتحه و سه مقاله و یک خاتمه نمود اما فاتحه در بیان پنج نمایش و اما مقاله اولی در بیان سیصد فقره از اخبار معتبره و زیارات و ادعیه مأثوره که تعیین شخص موعود را باسمه و نسبه می‌نماید و ذکر پاره فوائد و اما مقاله ثانیه در اقامه ادله کثیره از طرق مختلفه بر بطلان دعوی این مدعی جدید و اثبات خاتمیت شرع اسلام و نبود دین اخری بعد از آن و جواب از شبهات خصم یا تشکیکاتی که یافت شود و اما مقاله ثالثه در ذکر اصول عقاید آنها و ابطالش در مرحله اولی و استقصاء تمام ادله ایشان و جواب از آنها در مرحله ثانیه و اما خاتمهٔ پس در بیان بعض فوائد مهمه.

مقدمه

اما نمایش اول از فاتحه کتاب پس در بیان آنکه ازمنه غیبتی که به ضرورت اخبار متواتره از برای مهدی موعود ثابت گردیده و صد خبر معتبر دال بر آن در مقاله ثانیه خواهد آمد زمان فتنه و امتحان است که به واسطه طول مدت غیبت دوازدهمی حجهٔ بن الحسن چنانچه در غالب اخبار به همین لسان وارد شده شکوک و ریب پیدا می‌شود و حالت یاس و قنوط حاصل می گردد و مفتریان و کاذبان و رایات مشتبهه بسیار و بلند می‌شود و فتنه و ضلالت و ارتداد حاصل می‌شود و این که تا مایوسی و تا تمیز و تمحض وتغرید و سرگردانی و حیرانی و گم کردن چراگاه و شکسته شدن و رجوع و ارتداد اکثر و تا ظهور شقاوت اشقیاء و تا حصول مرتبه تزیل حاصل نگردد این ظاهر نخواهد شد و بیان تحذیر و نصیحت پدران و آگاه کردن پدران از فتن این زمان پس می گوییم الله الله عبادالله فی اعز الانفس علیکم واجتهاد لدیکم که در چنین ظلماتی و بیابان پر خوف و خطری که صفیرها و صداها از هر طرف بلند و هرکسی شما را به سوی خود می‌خواند که گوش به این نداها نداده که زمان ظهور مفتریان و مدعیان کاذب که بر حسب اخبار ائمه طاهرین عقایدی فاسده نسبت به آن وجود مبارک و مردم از او رجوع کرده پاره نفی ولادتش کنند و پاره گمان موتش برده‌اند فیقال مات او هلک و جماعتی بگویند روح او در هیکل فلان حلول کرده و جمله تعدی به سوی سیزدهم کنند پس باهوش باشید که مبادا از آن جماعت بوده باشید ملتفت باشید که از اهل ضلالت و ارتداد زمان غیبت نباشید که اسباب هلاکت ابدی شما شود و بدانید که از برای شما یک جان بیشتر نیست و یک عمر و زندگانی اگرآن هلاک شد و آن مدت سرآمد خسران ابدی را از برای خود جلب کرده‌اید پس به هر صدا و ندا اعتنا نکرده و لااقل احتمال دهید که نداها از همان کاذبانی است که مردم را فریب می‌دهند و به سوی خودشان برمی گردانند بلکه ظهور این مدعیان و بلند شدن این صداها بلکه گرویدن اکثر خلق به ایشان را مایه ثبات و اطمینان خود قرار دهید که این همان انذارات سابقه و نشان صدق اخبار ماضین است نه آن که این دعواها و

گرویدن مردم را علامت حقانیت بدانید چنانچه این احمقان بر آن رفته‌اند بلکه تامل کنید که آن هفتاد نفر مدعی نبوت کاذبه کیان بوده‌اند و کی آمده و آن دوازده نفر مدعی مهدویت چه کسان بوده‌اند و کجا رفته‌اند و آن رایات مشتبهه که اسباب ضلالت می‌شوند چه شده‌اند و کی بلند گردیده‌اند و آن فتنه صما و صیلم که هر بطانه و ولیجه و دوست و دشمن را دامن‌گیر شود و آن حیرتی که چراگاه از غیبت امام کم می‌شود که از برای شیعه حاصل می‌شود و آن لغزشها که قدمها را سست کند کی بروز کرده و ظاهر شده و آن مردمانی که ارتداد و رجوع کرده‌اند و پس از اعتقاد به وجود حجهٔ بن الحسن و امامت غیبت او به واسطه طول مدت از اعتقاد به او برگشته‌اند کیان بوده و هستند که اگر انصاف باشد آنان را همین مدعیان [صفحه ۴] و اینان را همین پیروان و این ازمنه و حوادث همان اوان خواهی دانست پس ملتفت باش و در ضرر که مبادا از سست عهدان و شکنندگان پیمان باشید و باخبر باشید که نشاید از رفتنیها و لغزنده‌ها باشی و بترسید از آنکه از صبغهٔ الله و من احسن من الله صبغهٔ سیمایتان برگشته الله الله از تقرب بعد الهجرهٔ الله الله از کفران از ولی النعمهٔ الله الله از خروج از قریه امنه مطمئنه که یاتیها رزقها رغدا باذن الله و دخول در قریه ظالمه که اذاقها الله لباس الخوف و الجوع الله الله که هنگامه شب و غروب شمس حقیقت و هنگام فرورفتن آب چشمه است نصیحت را فراموش نکنید که ان لواستقاموا علی الطریقهٔ لاسقیناکم ماء غدقا الله الله اندکی به رجوع و تأمل در فرمایشات حجج معصومین بنمائید که خبر این حوادث را داده و دستورالعمل آن را بیان فرموده پس از تامل و تدبر و تفحص از آن اخبار و آثار خودتان دانید متابعت این مدعیان می‌کنید خود دانید بر طریقه ثابت می‌مانید خود دانید چنین نباشد که بی خبرانه غافلانه گول شیاطین زمانه را خورده باشید و خود را نزد اولیاء نعم شرمسار کرده باشید میوه گوارا به حنظل و گل را به خار و نور را به ظلمت معاوضه کرده باشی و ما در این نمایش اول از برای تبیین ما زبر و سطر به ذکر پنجاه خبر اکتفا می‌کنیم که تامل در آنها اگر انصاف باشد مغنی از بحثهای دیگر خواهد بود پس می‌گوئیم.

روایات در مورد حضرت مهدی

یکی از آنها روایت صدوق است به استناد خودش تا عبدالله بن فضل هاشمی که از اجلاء اصحاب است گفت شنیدم از حضرت صادق (ع) که فرمودند ان لصاحب هذا الامر غیبهٔ لا بد منها یرتاب فیها کل مبطل قلت جعلت فداک و لم قال لأمر لم یوذن لنا فی کشفه لکم یعنی به درستی که از برای صاحب امر غیبتی است که چاره از آن نیست و به شک می‌افتد در او هر باطل و گمراهی عرض کردم برای چه فرمودند به واسطه امری که به ما اذن داده نشده که از برای شما بیان کنیم دیگر روایت معتبره احمد بن اسحق است که خدمت حضرت عسکری مشرف می‌شود که از امام بعد از او سؤال نماید می‌گوید آن بزرگوار برخواست و داخل خانه شد پس بیرون آمده در حالتی که بر گردن آن بزرگوار غلامی بود. به سن سه سالگی و صورتش مانند ماه می‌درخشید و فرمود ای احمد اگر نبود کرامت تو نزد خدا این پسر را بر تو ظاهر نمی‌کردم او است هم اسم پیغمبر (ص) و او کسی است که زمین را پر کند از عدل ای احمد مثل او در این امت مثل خضر و ذی‌القرنین است و الله لیغیبن غیبهٔ لا ینجوا من الهلاکهٔ فیها الا من ثبته الله به طریق تاکید بلیغ قسم یاد می‌فرماید که به خدا قسم است هر آینه البته غایب شود یک نحو غیبتی که نجات نیابد از هلاکت و ضلالت در آن غیبت مگر آنکه خدا او را ثابت و نگاه بدارد احمد می گوید عرض کردم آیا علامتی هست که موجب اطمینان قلبم شود که یک مرتبه آن طفل به سخن آمد و فرمود به لسان فصیح انا بقیهٔ الله و المنتقم من اعدائه و لا تطلب اثرا بعد العین یا احمد ابن‌اسحق می‌گوید عرض کردم بسیار مسرور شدم از این منت ولی بفرمائید سنت خضر و ذی‌القرنین کدام است فرمود طول الغیبهٔ طول کشیدن غیبت او می‌گوید عرض کردم غیبت او طولانی است فرمود ای و رب الکعبه حتی یرجع هذا الأمر اکثر القائلین به یعنی بلی قسم به پروردگار کعبه که غیبت طولانی شود که بیشتر مردم که قائل به این امر بوده‌اند برگردند ای برادران ملتفت تاکیدات این خبر باشید و دیگر روایت معتبره محمد بن عثمان سمری که از نواب اربعه است می‌گوید خدمت حضرت عسگری بودم که از آن

حضرت سؤال شد که امام بعد از او جواب داد که پسرم م ح م د و بعد فرمود الا ـ ان له غیبته یحار فیها الجاهلون و یهلک فیها المبطلون و یکذب فیها الوقاتون ثم یخرج فکانی انظر الی الأعلام البیض تخفق فوق راسه بنجف الکوفه آگاه باشید که از برای این پسر غیبتی است که سرگردان شوند در او جاهلان و هلاک شوند مبطلان و ظاهر شود دروغ آن کسانی که وقت معین می‌کنند از برای ظهورش و پس از این فتنه‌ها خارج می‌شود و می‌بینم که علمهای سفید بر سر او بلند شده در نجف و کوفه و دیگر فرمایش حضرت صادق علیه‌السلام به منصور یا منصور ان هذا الامر لا یاتیکم الا بعد ایاس و لا و الله لا یاتیکم حتی تمیزوا ولا والله لا یاتیکم حتی یشقی من شقی و سعد من یسعد ای منصور به درستی که این امر یعنی ظهور قائم نخواهد بود و غلبه دولت حقه نخواهد شد مگر پس از مایوسی نه به خدا قسم نخواهد آمد مگر از آنکه ممتاز شوید نه به خدا قسم نیاید مگر تا آن وقت که خالص و پاکیزه شوید نه به خدا قسم نیاید مگر تا زمانی که شقی شود هر که شقی است و سعید شود هر که سعید است یعنی سعادت و شقاوت سعدا و اشقیا ظاهر گردد و خوب تامل نمائید در این فقرات و دیگر باسناد [صفحه ۵] صدوق از مفضل بن عمر و جعفی که از بزرگان اصحاب و روات است می‌گوید شنیدم که حضرت صادق علیه‌السلام می‌فرماید ایاکم و التنویه اما و الله لیغیبن امامکم سنینا من دهرکم و یمحص حتی یقال مات او هلک و بای واد سلک و لتدمعن علیه عیون المؤمنین و لیکفؤن کما یکفی السفن فی امواج البحر و لا ینجوا الا من اخذ الله میثاقه و کتب فی قلبه الایمان و ایده بروح منه و لیرفعن اثنی عشر رایهٔ مشتبهۀ لا یدری ای من ای قال فبکیت قال ما یبکیک فقلت و کیف لا ابکی و انت تقول ترفع له اثنی عشر رایهٔ مشبهۀ فکیف نصنع قال فنظر الی الشمس و احل فی الصفۀ فقال یا اباعبدالله تدری هذا الشمس قلت نعم قال و الله لامرنا ابین من هذا الشمس خلاصه ترجمه آنکه آن بزرگوار بیان می‌فرماید غیبت و رجوع مردم و حیرت آنها را و بلند شدن دوازده رایهٔ مشبهۀ که اسباب حیرت و شبهه باشد پس از آن در آخر می‌فرماید که اندیشه مدار ای مفضل که مثل امر ما واضح‌تر است از این آفتاب که در این صفۀ تابیده اشاره به آنکه اگر به دعوت هر مدعی گوش داده نشوی و خود آن امر مثل آفتاب ظاهر خواهد شد که مجال شبهه نباشد.

دوری از فتنه های زمان غیبت

و دیگر روایت ابان بن تغلب و ابوبصیر و مفضل و سدیر است که می‌گویند خدمت حضرت صادق (ع) مشرف شدیم دیدیم آن حضرت روی خاکستر نشسته و مانند پدر جوان مرده گریه می‌کند رخسار مبارکش تغییر یافته و مکرر می‌گوید سید من غیبت تو خواب از من ربوده و راحت را از من گرفته عقلهای ما متحیر عرض کردیم فدایت شویم این چه حادثه و مصیبت است می‌گوید سدیر یک مرتبه ناله جان سوز کشید و فرمود وای بر شما نظر کردم در کتاب جفر صبح امروز و آن کتابی است مشتمل بر علم بلایا و منایا و علم ما کان و ما یکون الی یوم القیمۀ که خداوند آن را مخصوص محمد (ص) و ائمه بعد از او قرار داده و تاملت فیه مولد غائبا و غیبته و ابطائه و طول عمره و بلوی المؤمنین فی ذلک الزمان و تولد الشکوک فی قلوبهم من طول غیبته و ارتداد اکثرهم عن دینهم و خلعهم ربقۀ الاسلام من اعناقهم الی ان قال قدر مولد مولد موسی و غیبته غیبۀ عیسی و قدر ابطائه ابطاء الخضر و جعل عمر العبد الصالح دلیلا علی عمره می‌فرماید تأمل در جفر کردم و یافتم تولد غائب و غیبت و طول آن را و عمرش را و ابتلای مؤمنین را در آن زمان و پیدا شدن شکوک در دلهای ایشان از طول غیبت و ارتداد بسیاری از دینشان و خارج شدن از دین اسلام پس فرمودند بدانید که خدا ولادتش را مثل ولادت موسی قرار داده که محفوظ از فرعونیان ماند و غیبتش غیبت عیسی که در غیبت عیسی اختلاف کرده‌اند که آیا مرده است یا زنده و پاره گفته‌اند روح او در هیکل غیر او سر زده و کذا در غیبت حجت و عمر خضر را دلیل بر عمر او گردانیده چه آنکه دانست انکار مردم را از طول عمر او تا آنکه به طول عمر او خضر استدلال کند به عمر قائم (عج) و دیگر مفضل از حضرت صادق (ع) در مروی بحار نقل می‌کند در تفسیر آیه مبارکه ان الذین یمارون فی الساعۀ لفی ضلال بعید می‌فرماید یقولون متی ولد و من رای و انی یکون و متی یظهر کل ذلک استعجالا لامر الله و شکا فی قضائه و دخولا فی

قدرته پس مراد به ساعهٔ آن وجود مبارک است چنانچه در آیه یسئلونک عن الساعهٔ ایان مرسیها تفسیر او شده و اما حکایت امتحان نوح (ع) شرح مفصلی بیان فرموده‌اند که چند نوبت از پروردگار امهال خواست از نوح به کاشتن تخم خرما و او وعده به قومش داد که فرج در ثمره آوردن این دانه خرما است و قومش انتظار داشتند تا آنکه ثمر رسید باز خداوند امر کرد که از حصه آن درخت باز غرس شود و سیصد نفر از مؤمنین به نوح مرتد شدند به واسطه خلف وعده تا هفت مرتبه چنین شد و در هر مرتبه جماعتی برمی‌گشتند تا هفتاد و چند نفر بیشتر باقی نماند آن وقت خطابش رسید که صبح از شب آشکارا شد و حق محض و صاف از کدورت و باقی ماند به ارتداد هر کس که طینتش خبیث بود تا آنکه می‌فرماید و کذلک القائم فانه یمتد ایام غیبته یصرح الحق عن محضه و یصفوا الایمان من الکدره بارتداد کل من کان طینته خبیثته من الشیعه یعنی حالت قائم هم همین طور است که طول کشد غیبتش تا حق محض وایمان صاف باقی بماند به واسطه برگشتن کسانی که طینت ایشان خبیثه بوده انصاف آن است که گریه آن سرور از برای این زمان و مردمانش بوده و امارات صدق آن ظاهر شده و دیگر در اکمال از زراره از حضرت صادق (ع) که فرمود به درستی که از برای قائم غیبتی است پیش از آنکه قائم شود به امر پس فرمود و او هست منتظری که مردم شک می‌کنند در ولادتش پاره می‌گویند او حمل است و پاره می‌گویند هنوز متولد نشده و جمعی می‌گویند متولد شد پیش از پدرش [صفحه ۶] به دو سال و او منتظر است پروردگار لازم دانسته امتحان شیعه را فعند ذلک یرتاب المبطلون به شک می‌افتند باطلان و دیگر در اکمال حضرت پیغمبر صلی الله علیه و اله قسم یاد می‌فرماید که هر آینه غائب می‌شود قائم از اولاد من به عهد معهود تا اینکه بگویند بیشتر از مردم که خدا حاجتی به آل محمد (ص) ندارد و شک بکنند جماعتی در ولادتش هر کس در آن زمان باشد به دین خود بچسبد و شیطان را بر خود مسلط نکند به سبب شکش پس او را زایل کند از ملت من و خارج کند از دین من چنانچه این جماعت قائل به نسخ دین پیغمبر شده دین دیگر گرفته‌اند و دیگر در فرمایش حضرت رضا است که می‌فرماید کانی بالشیعهٔ عند فقد هم الرابع من ولدی یطلبون المرعی فلا یجدونه قلت له و لم ذلک یابن رسول الله قال لأن امامهم یغیب عنهم یعنی گویا می‌بینیم شیعه را در وقتی که نیابند چهارمی از اولاد مرا که می‌طلبند چراگاه را و نیایند کنایه از حیرت به جهت آنکه امامشان غایب می‌شود از ایشان و دیگر توقیع شریف که بزرگوار محمد بن علی سمری که آخر نواب است که نوشت به او بسم الله الرحمن الرحیم ای علی بن محمد بن سمری خدا عظیم نماید اجر برادران تو را در تو که شش روز دیگر وفات می‌کنی جمع کن امر خودت را و وصیت مکن به احدی که بنشیند به جای تو به درستی که واقع شد غیبت عامه و ظهوری نیست مگر به اذن خدا و این بعد از طول مدت و قساوت دلها و پر شدن زمین از ستم خواهد بود و این قساوت همین حالت دلهای مردم این زمان است از طول غیبت بعد می‌فرماید و زود است که می‌آیند هفتاد نفر از کسانی که دعوی مشاهده می‌کنند پیش از خروج سفیانی و صیحه آسمانی و او کاذبی است مفتری ظاهر امر او از هفتاد نفر مدعی مشاهده کسانی هستند که دعوی نیابت خاصه را بکنند چنانچه مدعی دعوی اولش این بود و الا اصل رؤیت فی الجمله در زمان غیبت کبری یقینی است و تفصیل این فقره خواهند آمد و دیگر فرمایش حضرت امیرالمؤمنین علیه‌السلام است که در مقام ظهور فرج می‌فرماید لتبلبلن بلبلهٔ و لتغربلن غربلهٔ یعنی باید مبتلا شوید و غربال شوید و دیگر فرمایش جابر است که خدمت حضرت باقر (ع) عرض می‌کند متی یکون فرجکم چه زمان خواهد بود فرج شما یعنی ظهور و دولت شما که کنایه از ظهور قائم ال محمد و مهدی موعود است آن حضرت می‌فرماید هیهات هیهات لایکون حتی یذهب ثلثاء الناس ای چه بسیار دور است نخواهد آمد این امر مگر پس از آنکه دو ثلث مردم بروند و دیگر حضرت کاظم (ع) می‌فرماید اذا فقد الخامس من اولادی السابع من الائمه فالله الله فی ادیانکم لایزیلنکم عنها احد لانه لابد لصاحب هذا الامر من غیبته حتی یرجع عن هذا الأمر من کان یقول به انما هی محنهٔ امتحن الله بها خلقه ببینید چقدر این پدر مهربان اندیشه این زمان را داشته می‌فرماید آن زمانی که نایاب شود پنجمی از اولاد هفتمی از ائمه پس الله الله در دین خودتان مباد زایل کند و خارج کند کسی شما را از آن به درستی که از برای صاحب این امر لابد است از غیبتی تا اینکه رجوع کند از او کسانی که قائل به او بودند و این امتحان خدایی است انصاف دهید که آنچه آن سرور خبر داده

همین هنگامه این زمان است که مردم از آن رجوع کرده‌اند یا نه و دیگر حضرت رضا (ع) می‌فرماید والله لا ـ یکون ما تمدون اعناقکم و اعینکم حتی تمحضوا و تمیزوا و حتی لا یبقی الا الاندر فالاندر یعنی به خدا قسم نخواهد شد این امری که چشمها به جانب او دوخته شده که کنایه از فرج و ظهور است تا آن وقتی که خالص و ممتاز شوید و بد از خوب جدا شود و تا باقی نماند مگر اندک پس اندک و دیگر حضرت اباالحسن بابی الحسن می‌فرماید پس از آنکه شکایت می‌کند از بطؤ ظهور فرج و حضرت به او می‌فرماید لا تعجل و او عرض می‌کند چگونه تعجیل نداشته باشم و حال آنکه سن من به این درجه رسیده که مشاهده می‌فرمائی آن حضرت می‌فرماید اما و الله یا اباالحسن ما یکون ذلک حتی تمیزوا و تمحصوا و حتی لا یبقی الا الاقل آگاه باش قسم به خدا که ظاهر نمی‌شود این امر تا وقتی که خالص نشوید و از هم ممتاز نشوید بد از خوب و تا باقی نماند مگر اندک و دیگر در اکمال از حضرت پیغمبر صلی الله علیه و اله که می‌فرماید مهدی از اولادم اسم او اسم من است و کنیه او کنیه من است از برای او غیبتی است و حیرتی تا آنکه گمراه شوند خلق از دینهای خودشان آن وقت ظاهر می‌شود و زمین را پر از عدل می‌کند و گمراهی در دین مراد همین اختیار دین علیحده است که این جماعت کرده‌اند و دیگر در اکمال حضرت [صفحه ۷] صادق علیه‌السلام می‌فرماید بابی بصیر در وقتی که غیبت انبیاء جاری در قائم است ابوبصیر عرض می‌کند کیست قائم از شما می‌فرماید پنجمی از اولاد موسی (ع) پسر سید کنیزها غائب می‌شود غیبتی که به شک می‌افتند باطلان پس ظاهر می‌شود و مشرق و مغرب به دینش گشوده شود.

مقدمات ظهور

و دیگر اخباری است که از مقدمات ظهور آن سرور است من جمله ظاهر شدن دوازده نفر مدعی مهدویت و هفتاد نفر مدعی نبوت به دروغ و کذب و دیگر روایت جابربن عبدالله است از پیغمبر صلی الله علیه و اله قال قال رسول الله (ص) المهدی من ولدی اسمه اسمی و کنیته کنیتی اشبه الناس بی خلقا و خلقا یکون لی غیبته و حیرة تضل فیه الامم ثم یقبل کالشهاب الثاقب فیملاها عدلا و قسطا کما ملئت ظلما و جورا یعنی مهدی از اولاد من است و اسم او اسم من است و کنیت او کنیت من است و از برای او غیبتی است و حیرتی که گمراه می‌شوند در او امت پس از آن مانند شهاب ثاقب ظاهر می‌شود و زمین را پر از عدل می‌کند بعد از اینکه پر شده باشد از ظلم و جور و دیگر روایت عبدالله بن عباس از رسول خدا (ص) که فرمودند به درستی که علی بن ابی‌طالب (ع) امام است و از نسل اوست قائم منتظر که زمین را پر از عدل کند تا آنکه می‌فرماید و الذی بعثنی بالحق بشیرا ان الثابتین علی القول به فی زمان غیبته اعز من الکبریت الأحمر قسم به آن کسی که مرا به راستی بر خلق فرستاده که آن کسانی که ثابت بمانند در غیبت او بر اعتقاد به آن وجود مبارک اعزند از کبریت احمر پس جابر برخواست و عرض کرد آیا از برای قائم از نسل تو غیبت است فقال ای و ربی و لیمحص الذین امنوا و یمحق الکافرین یا جابر ان هذا الأمر من امر الله و سر من سر الله مطوی عن عباده فایاک و الشک فی امر الله فهو کافر کفر یعنی بلی قسم به پروردگار من که غیبت قائم طول کشد تا آنکه خالص شوند مؤمنان و نابود و ظاهر شوند کافران ای جابر این غیبت سری است از سرهای خدا پوشیده بر بندگان پس بترس که شک آوری که آن کفر است و این خبر از همین زمان است و دیگر روایت اصبغ بن نباته است از امیرالمؤمنین (ع) که می‌گوید خدمت امیر علیه‌السلام مشرف شدم دیدم منتظر است به زمین خط می‌کشد از سبب آن سؤال کردم فرمود فکرت فی مولود یکون من ظهری الحادی عشر من ولدی هو المهدی یملأها عدلا کما ملئت ظلما یکون له حیرة و غیبته یضل فیها اقوام و یهدی فیها اخرون می فرماید تفکر می‌کردم در مولود و زائیده از نسل خودم که یازدهمی از اولاد من است و او مهدی است که پر می‌کند زمین را از عدل همچنانکه پر شده باشد از ظلم و می‌باشد از برای او غیبتی که گمراه می‌شوند در آن غیبت جماعتی و هدایت می‌یابند جماعتی و دیگر روایت عبدالله بن سلیط از حضرت سیدالشهداء (ع) که فرمودند منا اثنی عشر مهدی اولهم امیرالمؤمنین (ع) و اخرهم التاسع من ولدی و هو الامام القائم بالحق یحیی الله به الارض بعد موتها و یظهر به دین الحق علی الدین کله له غیبته یرتد فیها اقوام و یثبت علی الدین فیها اخرون اما ان الصابر فی غیبته علی

الاذی و التکذیب بمنزلهٔ المجاهد بالسیف بین یدی رسول الله (ص) می‌فرماید دوازده نفر از ما هدایت کننده‌اند اولشان امیر و آخرشان نهمی از نسل من که اوست قائم بحق و زنده می‌کند خدا به او زمین را پس از مردگی و غالب می‌کند به او دین حق را بر همه ادیان و از برای او غیبتی است که گمراه شود در آن غیبت اقوام و طوایف و ثابت می‌ماند بر دین اقوام به درستی که صبر کننده در غیبتش بر اذیت و تکذیب که مردم تکذیب کنند ایشان را به منزله جهاد کننده با پیغمبر است و دیگر روایت طولانی ابا خالد کابلی است از حضرت سید الساجدین زین العابدین (ع) که بیان ائمه بعد را می‌فرماید و از فتنه جعفر کذاب گریه می‌کند و می‌فرماید این حکایت در صحیفه مکتوب است پس از آن عرض می‌کند چه می‌شود حضرت سجاد علیه‌السلام می‌فرماید ثم یمتد الغیبهٔ لولی الله الثانی عشر من اوصیاء رسول الله یعنی طولانی می‌شود غیبت دوازدهمی از اوصیاء رسول الله یا اباخالد ان اهل زمان غیبته و القائلین بامامته و المنتظرین بظهوره افضل من اهل کل زمان آن کسانی که در غیبت منتظر ظهور آن نور پاک باشند از اهل هر زمانی بهترند و دیگر روایت یونس بن عبدالرحمن است از حضرت موسی بن جعفر (ع) پس از اینکه از آن حضرت سؤال می‌کند از قائم آل محمد (ص) می‌فرماید القائم الذی یطهر الأرض من اعداء الله و یملأها عدلا کما ملئت جورا هو الخامس من ولدی له غیبهٔ یطولها الله خوفا علی نفسه یرتد فیها اقوام و یثبت فیها اخرون طوبی لشیعتنا المتمسکین بحبلنا فی غیبهٔ قائمنا می‌فرماید قائمی که پاک می‌کند زمین را از دشمنان خدا و پر می‌کند از عدل پنجمی از اولاد من است که از برای او غیبتی است طولانی [صفحه ۸] که مرتد می‌شوند در آن غیبت جماعتی و باقی می‌مانند جماعتی و دیگر روایت صقربن دلف است از حضرت جواد علیه‌السلام پس از اینکه فرمود امام بعد از من پسرم علی است و امام بعد از او پسرش حسن است و ساکت شد عرض کردم فمن الامام بعد الحسن (ع) راوی می‌گوید آن حضرت گریه کرد گریه‌ی شدیدی پس از آن فرمود : ان من بعد الحسن ابنه القائم بالحق المنتظر فقلت یابن رسول الله و لم سمی القائم قائما قال لانه یقوم بعد موت ذکره و ارتداد اکثر القائلین بامامته فقلت له و لم سمی المنتظر قال لان غیبته تکثر ایامها و یطولها الله فینتظر خروجه المخلصون و ینکره المرتابون و یستهزء بذکره الجاحدون و تهلک فیها المستعجلون فرمودند : پس از حسن پسرش قائم منتظر است عرض کردم چرا قائمش می‌نامند فرمود بجهة اینکه به پا می‌ایستد پس از اینکه مرده باشد اسمش و مرتد شدن بیشتر کسانی که قائل به امامت او بوده‌اند عرض کردم چرا منتظرش می‌نامند فرمود به جهة آن که از برای او غیبتی است که بسیار است روزهای آن و طول می‌کشد مدت آن پس منتظر خروجش می‌شوند مخلصان و انکار می‌کنند مرتابان و استهزاء می‌کنند به یاد آن شمس مجاحدان و هلاک می‌شوند در آن غیبت تعجیل کنند کان آه آه ای برادران که گریه آن سرور برای همین زمان بوده و پس از اینکه مردمان امامی مذهب از اعتقاد خود برگشته باشند و منتظرین فرج را استهزاء کنند ملتفت باشید که آیا صدق اخبار ظاهر و این مدعی همان است که فرموده‌اند و دیگر خبری است که حضرت رضا علیه‌السلام می‌فرماید لابد من فتنهٔ صماء صیلم یسقط فیها کل بطانهٔ ولیجهٔ و ذلک عند فقدان الشیعه الثالث من ولدی یبکی علیه اهل السماء والارض و کل حیران و کل حزین و کم من مؤمن متاسف حیران عند فقدان الماء المعین یعنی لابد و ناچار است از فتنه عظیم بزرگ که واقع می‌شوند در آن فتنه هر بطانه و ولیجه یعنی هر داخل و خارجی کنایه از دوست و دشمن و این فتنه وقت و زمانی است که مفقود کرده باشند شیعیان سیمی از ولدم و فرزندم محمد است که گریه می‌کنند بر آن فقدان اهل آسمانها و زمین و هر حیران و هر محزون و چه بسیار از مؤمن متاسف که حیران و سرگردان خواهد بود زمان مفقود شدن ماء معین که غیبت آن نور پاک باشد و دیگر روایت ابراهیم کرخی است از حضرت صادق پس از اینکه خبر می‌دهد از امامت موسی بن جعفر (ع) و شهادتش و اینکه تمام می‌کند عدد دوازده امام را از صلب او و می‌فرماید اقرار کننده به دوازدهم مثل مجاهد پیش روی پیغمبر است ابراهیم می‌گوید پس مانع پیدا شد از سؤال کردن بقیهٔ خبر تا سال دیگر چون خدمت آن حضرت مشرف شدم دیدم نشسته و به من فرمود هو المفرج للکرب عن شیعته ضنک شدید و بلاء طویل و جزع و خوف و اینها همین هنگامه این زمان است و پس از اینها ذکر خواهد شد اخبار دیگری به همین مضامین فواعجبا مع ذلک کله از کسانی که اعتقاد به ائمه سابقین داشتند که چگونه

بدون تحقیق از فرمایشات و رفتار به دستورالعمل موالیان خود از مذهب خود خارج و نترسیدند از اینکه از آن جماعتی باشند که امامان خبر از ارتدادشان داده‌اند و دیگر روایهٔ مرویه در اکمال‌الدین صدوق از امیرالمؤمنین (ع) که می‌فرماید از برای قائم غیبتی است طولانی گویا می‌بینم شیعه را که مانند گوسفندان از این طرف به آن طرف می‌روند به طرف چراگاه و نمی‌یابند آگاه باشید که هرکس ثابت باشد از ایشان بر دینش و قاسی نشود دلش از طول مدت غیبت پس او با من خواهد بود در قیامت و دیگر در کتاب مذکور در روایت حسین بن خالد که منتهی می‌شود سند و روایت به امیرالمؤمنین (ع) پس از اینکه خبر داد به حضرت سیدالشهداء (ع) که نهم از اولاد تو قائم (ع) به حق و ظاهر کننده دین و پهن کننده عدل است و سؤال می‌کند حضرت حسین (ع) از وقوع این امر می‌فرماید قسم به کسی که پیغمبر را برگزید که خواهد شد و لکن بعد از غیبت طولانی و حیرتی که ثابت نماند بردینش مگر خالصان که مؤید از جانب خدا باشند و دیگر در نعمانی از حارث همدانی از امیرالمؤمنین (ع) اذا هلك المخاطب و زاغ صاحب العصر و بقیت قلوب تنقلب من مخصب و مجدب هلك المتمنون و اضمحل المضمحلون و بقی المؤمنون و قلیل ما یکونون ثلاثماه او یزیدون تجاهد معهم عصابهٔ جاهدت مع رسول الله (ص) یوم بدر لم تقتل و لم تمت در هنگامی که پنهان از دیده صاحب الزمان و منشعب شود دلها در این غیبت و حیرهٔ پس ثابتان بر عقیده خود در راحت و خوشی باشند و عادلان [صفحه ۹] از آن در قحطی و تنگی و هلاك می‌شوند کسانی که تعجیل در امر خدا می‌کنند پس هلاك می‌شوند پیش از آنکه فرج را ببینند و باقی مانند اهل تسلیم که بسیار کمند و مخلصانی هستند که ناصر اویند سیصد نفر یا علاوه که باایشانند ملائکه یوم بدر که کشته نمی‌شوند و دیگر فرمایش حضرت امیر (ع) مروی در غیبت نعمانی اما و الله لاقتلن انا و ابنای هذان لیبعثن الله رجلا من ولدی فی آخر الزمان یطالب بدمائنا و لیغیبن عنهم تمیزا لاهل الضلال حتی یقول مالله فی ال محمد من حاجه یعنی آگاه باشید قسم به خدا که من و این دو پسرم مشیرا الی الحسن و الحسین کشته می شویم و هر آینه در آخرالزمان مبعوث کند خدا مردی را از اولاد من که طلب خون ما را بنماید و هر آینه غایب شود از مردم به جههٔ تمیز گمراهان حتی به این مثابه که جهال بگویند خدا حاجتی به آل محمد (ص) ندارد و کنایه از آن که رشته امر را به دست دیگران بدهند چنانچه همین‌طور شده است در این زمان.

رجوع خلق از موعود به واسطه طولانی شدن زمان غیبت

و دیگر مروی از کتاب مذکور از امیرالمؤمنین (ع) که فرمودند صاحب این امر کسی است که گفته می‌شود درباره او که مرده یا هلاك شده لا بل فی ای واد سلك و دیگر در همان کتاب امیرالمؤمنین (ع) که از آن بزرگوار سؤال می‌شود که نبئنا بمهدیکم خبر دهید به ما از مهدی خود حضرت می‌فرماید اذا درج الدارجون و قل المؤمنون و ذهب المجلبون فهناك یعنی در وقتی که بروند رفتنیها و یا آنکه منقرض شود قرنها و کم شوند مؤمنین و بروند مجتمعین بر حق پس آن وقت موقع ظهور او خواهد بود و دیگر روایت اصبغ بن نباته از امیرالمؤمنین (ع) مروی در اکمال که فرمودند در باب قائم (ع) که آگاه باشید که چنان غیبتی که بگویند جاهلان خدا حاجتی به آل محمد ندارد کنایه از آنکه طول غیبت به جایی بکشد که گمان هلاك او کنند و اینکه امر را بغیر او بدانند و دیگر در اکمال از حضرت سجاد (ع) که آن بزرگوار می‌فرماید از برای قائم (ع) دو غیبت است اما دیگری پس طول می‌کشد و مدت او تا این که برگردند از او بیشتر کسانی که قائل به او بوده‌اند مگر کسانی که قوی باشند یقینشان و صحیح باشد معرفتشان و دیگر مروی در اکمال و غیبت نعمانی از ابی‌الجارود از حضرت باقر علیه‌السلام هنگامی که دورها بگذرد و بگویند مردم که قائم مرد یا هلاك شد به کدام وادی سلوك کرد و بگوید طالب کجا ظهورش خواهد بود و حال آنکه استخوانش کهنه شده پس در آن زمان امید ظهورش را داشته باشید و ایضا در اکمال از صفوان از حضرت صادق (ع) که می‌فرماید قسم به خدا که هر آینه غائب شود از شما مهدی تان تا آن که جاهل بگوید نیست از برای خدا حاجتی در آل محمد (ص) پس بیاید مانند شهاب ثاقب و پر کند زمین را از عدل و نیز در اکمال از حضرت باقر علیه‌السلام که به امهانی می‌فرماید در تفسیر الخنس الجوار الکنس

که این مولود آخرالزمان است که او مهدی آل محمد است که می‌باشد از برای او حیرت و غیبتی که گمراه می‌شوند در او جماعتی و دیگر در نعمانی از مالک بن اعین از حضرت باقر (ع) که می‌فرماید کل رایهٔ ترفع قبل رایهٔ القائم علیه‌السلام صاحبها طاغوت هر علمی که پیش از علم قائم بلند شود صاحبش طاغوت است و رفع کنایه از دعوت و ادعا است و به این مضمون چند روایت در آن کتاب است من اراد الأطلاع فلیطلب منه و این خود شهادتی است بر اینکه علمهای دروغ قبل از ظهور قائم بلند می‌شود که مردم آگاه به آن گردند و آن رایات کدام است البته خواهی گفت همین رایت مذهب جدیده آن رایهٔ مرقومه باطل است به علاوه معلوم خواهد شد که قائم محمد بن الحسن است پس این رایت مرفوعه طاغوت است و دیگر در نعمانی از حضرت صادق (ع) سؤال می‌شود ما علامهٔ القائم قال اذا استدار الفلک فقیل مات او هلک فی ای واد سلک که متحیر باشند و گمان موت او کنند از طول مدت و دیگر در نعمانی از امیرالمؤمنین (ع) که آن بزرگوار قسم یاد می‌فرماید نخواهید دید آن چه را که دوست دارید از فرج آل محمد (ص) و دولت حقه مگر پس از اینکه آب دهن بر روی یکدیگر بریزند و بعضی بعضی را نسبت دروغ بدهید و تا باقی نماند از شما مگر اندازه سرمه در چشم و نمک در طعام بعد مثل می‌زند به غذائی که خورده تا کم شده باشد و کم بماند وهمین مثل را حضرت باقر (ع) می‌فرماید یعنی مثل به طعام را چنانکه همین مثل کحل را در روایهٔ دیگر می‌فرماید که خالص می‌شوید مثل خلیص کحل در چشم و می‌فرماید کسی از شما صبح بر امر ما است و شام خارج می‌شود و شام بر امر ما است و صبح خارج می‌شود و دیگر در نعمانی از حضرت حسن (ع) نخواهد آمد آنچه را انتظار دارید تا وقتی که بیزاری بجوید از شما بعضی و لعن کند بعضی بعضی را و تکذیب [صفحه ۱۰] کند بعضی بعضی را و دیگر فرمایش ابوالحسن (ع) در تفسیر آیه الم احسب الناس ان یترکوا ان یقولوا امنا و هم لا یفتنون فرموده‌اند کما یفتن الذهب ثم قال یخلصون کما یخلص الذهب و دیگر در ارشاد مفید از علی بن واصف از رسول خدا که فرمودند لا یقوم الساعهٔ حتی یخرج نحوا من ستین کذابا کلهم یقولون انا نبی و ساعت در اخبار بسیار تعبیر از آن بقیام قائم (ع) شده و علی ای تقدیر معنا این است که قیامت یا قائم قیام نخواهد نمود مگر پس از اینکه باندازه شصت نفر کذاب مدعی نبوت شوند و دیگر در کتاب غیبت شیخ طوسی از عبدالله بن عمر از پیغمبر (ص) که فرمودند لا یقوم الساعهٔ قائم قیام نخواهد کرد مگر پس از اینکه هفتاد نفر کاذب مدعی نبوت پیدا شوند و همین مدعی‌ها که فعلا دعوی نبوت می‌کنند و دین جدیدی احداث نموده‌اند از همانها هستند و دیگر در غیبت طوسی از ابی‌خدیجه از حضرت صادق علیه‌السلام روایت می‌کند که فرمودند خروج نمی‌کند قائم تا آنکه دوازده نفر از بنی‌هاشم مردم را هر یک به سوی خود بخوانند و دیگر در ارشاد مفید از وشاء از حضرت صادق (ع) همین روایت شده و دیگر در اکمال از حضرت صادق (ع) به روایت مفضل بن عمر و لیرفعن اثنی عشر رایهٔ مشتبهٔ هر آینه بلند می شود دوزاده علم مشتبه کنایه از دوازده مدعی کاذب و دیگر در ارشاد مفید در ضمن علائم ظهور می‌شمرد یکی مدعی شدن دوازده نفر مهدویت و دیگر مدعی شدن هفتاد نفر نبوت را و همه کاذب باشند و دیگر در کتاب کافی است که حضرت صادق می فرماید هر علمی بلند شود قبل از قیام قائم (ع) صاحب آن طاغوت و پیرو آن عبادت کرده باشند غیر خدا را و این فرمایش دلالت دارد که قبل از قیام قائم علمهای دیگر بلند می‌شود کنایه از مدعیان دیگر و آنها اطاعت هم می‌شوند و مردم به ایشان می گروند لکن آنها مثل عبادت کنندگان طاغوت و مشرکند و همان اخبار سابقه که دلالت دارد بر رجوع مردم از قول بظهور م ح م د و ابن الحسن و مرتد شدن بسیار دلالت دارد بر ظهور مدعیان باطل چون رجوع از ملهٔ و ارتداد حاصل می‌شود در وقتی که مدعی امری مثل نبوت یا امامت پیدا شود و مردم به او بگروند و حاصل مضمون این اخبار آنکه در آخرالزمان و ازمنه‌ی غیبت و قبل از ظهور موعود ازمنه تمحیص و امتحان و خروج مردم از ادیان و به شک افتادن دلهای ایشان و برگشتن از اعتقاد به امام خودشان و رجوع به غیر او خواهد بود و اینکه مردم بایداز او در حذر باشند و بر دین خود بترسند حال اگر اغماض کنید غیر منصفی از صحت اسناد وصراحت دلالات و قطعی بودن مضمون این اخبار پس لامحاله اسباب توقف و استقامت و حذر و اندیشه او باید باشد که هر بادی متحرک و هر ناعقی را تابع و هر داعی را مجیب و هر ندائی را سامع و هر زمزمه را نپذیرد و بر دین و جان

خود بترسد و راه تامل و تفحص و تشخیص را کاملا به دست آورد نه مانند بوالهوسان عصر که طالب سخن تازه شده‌اند و بدون رجوع به اهل بصیرت و خبره دست از دین خود برداشته‌اند.

در بیان وظیفه و تکلیف در آخرالزمان

نمایش ثانی در بیان آنکه حال که معلوم شد در اخرالزمان یعنی ازمنه غیبت چنین هنگامها و امتحانات حاصل می‌شود و کاذبین بسیار و مرتدین بیشمار تکلیف و وظیفه چیست پس می گوییم البته پدران روحانی که از والدین جسمانی دوستی ورافتشان بیشتر و هدایت و ارشاد اولاد خود را بر جان و مال و اهل و عیال خود مقدم داشته‌اند و دوای هر دردی نزد ایشان و بیان راههای خیر و شر به دست ایشان و مامور از جانب خداوند برسانیدن به مردم تکالیفشان را اهمال به وظیفه و بیان دستورالعمل نکرده‌اند و البته البته نقض غرض نکرده‌اند و ما متحیران را بر حیرت خود باقی نگذاشته‌اند پس تکلیف دست آوردن آن دستورالعمل است و عمل کردن به آن و آن دستورالعمل همان تکلیفی است که از برای مسافران در هنگام حیرت و پیدا شدن راههای متعدده و غلبه ظلمت بیان کرده‌اند چه آنکه بنی نوع انسان تمام مسافر به سوی خدا و مهاجر الی الله‌اند بسفر عقلانی روحانی ملکوتی اختیاری پس از سفر جسمانی حتی ملکی اضطراری بیان این مطلب آنکه سنت الله التی لن تجد لها تبدیلا و لن تجد لها تحویلا به تکمیل مواد قابله و تتمیمجهات ناقصه و رساندن به غایات مطلوبه و حاصل کردن اثار مرغوبه است چنانچه مشاهده می‌شود و این مطلب از ملاحظه حال اجزاء کاینات بزمتها و اسرها و حصول این کمال و تمامیت آن موقوف است به تطور در اطواری تا انکه متشاءن بشود بشؤناتی در هر طوری و انقلابی شأنی از شئون و مرتبه از مراتب که در کمون وفاتیت او مندمج بوده ظاهر گردد و مخفی آشکار و مجمل مبین و مشروح و مفصل گردد چنانچه [صفحه ۱۱] مشاهده می‌شود این معنی از تامل در مواد کائنات مثلا ملاحظه عنصر آب نما که اگر چه واجد کمالات و آثار مائیهٔ است ولی هنوز ما بقوه او بالفعل نشده و کامل و تمام نگشته تا آنکه حرکت دیگری نماید و مسافرت اختیار نماید و مهاجر الی الله شود خلع لباس کند و لباس دیگر بپوشد و به هر اندازه که حرکت نماید و راه به مقصود نزدیک نماید کمالاتش بیشتر و آثارش زیادتر ملاحظه فرمائید که از آن رنگها که در شکوفه‌ها می‌بینی و از آن بویها که در گلها بیابی و از آن طعمها که در میوه‌ها می‌چشی و از آن انواع خاصها که در اقسام گیاه‌ها یافت می‌نمائی و از آن فواید متنوعه که در اقسام نباتات پدید می‌آوری آیا اثری و خبری در آب مشاهده می کنی یا آنکه مادام که از این اقلیم مسافرت نکرده به شهرستان نبات وارد نشده و ساکن متحرک نشد فاقد فواید واجد عواید نگردید و تا مقیم مسافر نشد ناقص کامل نگردید و تا این لباس کم قیمت را خلع نکرد لباس گرانبها بر قامتش پوشیده نگشت و تا نمرد زنده نشد و تا از خود نگذشت صاحب شئونات نگردید و تا از طور خود خارج نشد به طور بهتر نرسید ولی پس از این انقلاب و حرکت و مسافرت ملاحظه کن که چه در او حاصل شده از مراتب و شئون و آثاری که گنجایش بیان آن ندارد و بس است از برای التفات بمقامش آنکه حال بجائی می‌رسد که سایر آبها که واقف در مقام خود بوده‌اند طفیلی او می‌شوند و غذای او می‌شود و فائده آنها راجع به او می‌شود از آب دست برداشته مشیمه که ولیده او نبات است بربیت)برتریت(یابد ولی مادام که در این شهرستان مقیم و قدمی پیش نگذاشته و از مقصود غافل شده اگر چه شئونات این نشاه را داشته باشد ولی هنوز کامل نشده که در او هیچ حسی نیست و هیچ حرکتی بالاختیار نیست کجا است طیران مرغان و الحان بلبلان و لذایذ حیوان و کجا است جلب منافع و دفع مضار و کجا است تمیز بین مصلح و مفسد و معرفت دوست و دشمن و کجا است قوه حرکت و کجا است خواص اجزاء و کجا است صنعت عنکبوت و تدبیر مورچه و کجا است شامه مگس و بینائی پشه و گوش پشه و هوش اسب و حرفه زنبور و کجا است آن رتبه که نبات طفیلی و غذایی او باشد و از نبات به واسطه او دست بردارند و پس از آنکه هجرت از این دیار نمود و به شهرستان حیوان رفت شئونات دیگر و کمالات دیگر تحصیل می‌نماید ولی مادام که در آن نشاه باشد باز ناقص است تا به صورت انسانیه داخل شود و در آنجا کمالات او را دارا شود که شرح آن مراتب

را مقام گنجایش ندارد و همین قدر عرض می‌کنم که بهترین صورتها و لباسها مخلع و مفتخر می‌شود و لقد خلقنا الانسان فی احسن تقویم و صاحب کرامت و فضیلت می‌شود و لقد کرمنا بنی ادم و بعد حاکم بر همه و محیط و متصرف کلی و همه مسخر او می‌شوند و سخر لکم ما فی السموات و ما فی الارض همه طفیلی او که فوایدشان راجع به او منزل آخر که قیامت و یوم الجمع و الحشر است و به کعبه مقصود که حرم پروردگار است واصل شود و حال از یک طرف ملاحظه آب یا خاک یا دانه را بفرما و از طرف دیگر ملاحظه انسان را که چگونه ناقص کامل و فاقد واجد و ساکن متحرک و بی شعور و صاحب شعور و لال گویا و کر شنوا و کور بینا و مرده زنده و ظلمت نور و جاهل عالم و فقیر و محتاج غنی و بی نیاز و طفیلی اصلی و مسخر و محکوم حاکم و رعیت سلطان شده همان آبست که همت گماشته هی مرده شده و از خود گذشته و هی خدا او را زنده کرده و هی لباس کهنه بنده گی پوشیده و کنده تا لباس نوی آقائی پوشیده تا به مقام صورت انسانی رسیده که در این مقام مطاع همه اجزاء کاینات و همه طفیلی او که خلق لکم ما فی الارض جمیعا به طول نینجامد مختصر عرض کنم که در این مسافرت جسمانی به مقامی می‌رسد که یا آن که یک جزء مختصر بوده حال یک عالم بزرگ می‌شود و حال آنکه یک حرف بیشتر نبوده حال کتاب بزرگی شده که ظاهر و باطن دارد که لا یعلم تاویله الا الله و الراسخون فی العلم تمام علوم و اسرار در او نوشته شده دوای دردها در او جمع شده یک تنه با تمام عالم برابری می‌کند دوائک فیک و ما تشعر ورائک منک و ماتبصر اتزعم انک جرم صغیر و فیک انطوی العلام الاکبر در اوست آسمانها و عرش و کرسی و لوح و قلم و ستارگان و ماه و خورشید و ملائکه در اوست زمینها و کوهها و نباتات و اشجار و آبهای مختلف و معادن و در اوست عناصر اربعه و فصول اربعه و در اوست پیغمبر و شیطان و نور و ظلمت و مسجد و بتخانه و در اوست پادشاه و رعیت و دوست و دشمن و در اوست بهشت و کوثر و طوبی و دوزخ و زقوم و حمیم که شرح این مراتب مناسب این مختصر نیست حالا به نظر تامل و فکر نظر کن که چگونه حقیر خطیر و جزء کل و کم بسیار و اندک بیشمار بی ثنائی صاحب شئون و بی کمال صاحب کمالات و تمام اینها از لوازم مسافرت و آثار حرکت است از نشانه عنصریه است تا به صورت [صفحه ۱۲] انسانیه تا به مقامی که اقرب به مبدأ از آن نباشد پس جلیس خاک محیط بر افلاک و حاکم بر املاک شود و نازل در چاه عمیق واقف در مقام منیع شود پس جسمی روح و ملکی ملکوتی و بنده مولا شود تا به مقامی که غیر خدا هر چه هست طفیلی او است و محکوم او خلقتک لاجلی و خلقت الخلق لاجلک و می‌گردد صاحب سلطنت تامه و ریاست کلیه و بنشیند در وسط عالم معقول و محسوس بر کرسی سفارت و محل قاب قوسین او ادنی بشنود از مبدء معارف را و بگردد اذن الله الواعیهٔ و برساند به اصناف خلق و بشود لسان الله الصادقهٔ و بگیرد از مبدء و بشود باب الله و بدهد به اصناف خلق و بشود یدالله الباسطه و هم چنین ملاحظه نقطه کن که از حرکت الف و او از حرکت حرف و او از حرکت کلمه و کلمات و کتاب و کتب شود ببین در کتابهای تدوینی چه می‌بینی تمام مراتب از مسافرت نقطه هم چنین در کتاب تکوینی حرکت عنصر بسیط ببین تا چه مقام می‌رسد برگردیم به اصل مطلب که سنهٔ الله تکمیل مواد قابله است و آن به مسافرت است و هم دانسته شد که از برای انسان دو حرکت است که یکی مقدمه از برای دیگری است و آخر آن اول دیگری یکی حرکت اضطراری از نشانه عنصریه تا به صورت انسانیه و دیگر حرکت اختیاریه از صورت انسانی تا به معنان آن و حصول کمالات انسانیه موقوف به این حرکت اختیاریه که از او تعبیر به موت و عبودیهٔ شده به آن پیدا می‌شود شئون ربوبیهٔ که عبدی اطعنی حتی اجعلک مثلی و همه کمالات سابق فراهم شده بود کمال نباتی و حیوانی بود و کمال انسانی به این سفر دیگر است و چگونه می‌شود که پروردگار اجزاء کائنات را تکمیل نماید به جههٔ انسان و بعد او را ناقص بگذارد و چون کمال او هم به حرکت مسافرت است همان را از او خواسته مهاجرتش را دوست و سیرش را محبوب شمرده هجرت از دارالشرک کفر به دارالاسلام و خروج از قریه ظالمه به قریه مطمئنه و سیر در قرای ظاهریهٔ که برزخ است از برای قرای مبارکه و جعلنا بینهم و بین القری التی بارکنا فیها قری ظاهرهٔ و قدرنا فیها السیر سیروا فیها لیالی و آمنین و هجرت از دارالجهل ابوجهل به مدینه طیبه محمدیه که المهاجر من هجر السیئات و جنگ کردن در رکاب امیر عقل با ابوجهل نفس و خلع ملکات

حیوانی و پوشیدن لباسهای خوب صفات ملکی و تقوی و لباس التقوی ذلک خیر و تطهیر باطنی باب معرفهٔ و توبه که ان الله یحب التوابین و یحب المتطهرین تا آنکه بهتر از ملک و محیط بر فلک شود که فمن غلب عقله شهوته فهو خیر من الملائکهٔ پس انسان مسافر است که باید به لوازم مسافرت رفتار نماید تا فواید سفر بیابد حال ملاحظه کنید اگر نباشد در آن سیر جسمانی دشمنان عائقهٔ یافت شوند چگونه مانع از خیر و کمالش می‌شوند هم چنین در این سیر روحانی ملکوتی اگر به دستورالعمل پدران روحانی که کیفیت سلوک و مسافرت را بیان نموده‌اند رفتار نشود بسا هست دشمنانی راه زن تو را از جاده بیرون کنند خاصه در زمان تاریکی و غروب آفتاب و پیدا شدن راههای متعدده و ندا کننده گان از هر جانب پس عاقل کسی است که به دستورالعمل رفتار کند و دستورالعمل که پدران مهربان از برای مسافر به سفر روحانی بیان کرده‌اند همان دستورالعملی است که حضرت لقمان در آداب مسافرت جسمانی می‌فرماید که شاید همان فرمایشش در سفر جسمانی کنایه از حال سفر روحانی باشد به طریق تمثیل بیان فرموده می‌فرماید حضرت لقمان در آداب مسافرت به پسرش و اذا تحیرتم فی الطریق فانزلوا و اذا شککتم فقفوا و اذا رایتم شخصا واحدا فلا تسئلوه عن طریقکم و لا تستر شدوه فان الشخص الواحد فی الفلات قریب و لعله یکون عین للصوص یعنی اگر در هنگام مسافرت متحیر در راه شدید و راه را پیدا نکردید پس از مرکب پیاده شوید معلوم است که در سر جای خود بودن و پیش نرفتن تاخیری در وصول به مقصود حاصل می‌شود ولی اسب سرکش را به جولان درآوردن بسا هست فرسخ‌ها از مقصود دور بیندازد که به مدت‌ها نتواند تدارک کند و بسا هست که دور از بیراهها به مهالک و مخاطر و دره‌ها و دزدها گرفتار شود به چنگ درندگان یا اسیر دشمنان شود ولی در توقف اگر به مقصود نرسد دورتر از مقصود نخواهد و اگر فائده وصول را نیافت ضرر هلاک را هم نخواهد دید و این از مواردی است که دفع مفسده در آن اولی از جلب منفعت است باری می‌فرماید اگر شک نموده‌اید در راه توقف کنید چه آنکه وقوف در شبهه بهتر است از اقتحام در هلکه و من ارتکب الشبهات هلک من حیث لا یعلم بعد می‌فرماید و اگر در بین راه شخصی را تنها دیدید سؤال از راه‌تان نکنید بدرستی که تنهائی شخص در بیابان وسیع محل ریب و شبهه است [صفحه ۱۳] و شاید جاسوس دزدان باشد که بخواهند شما را از راه بیرون کرده به چنگ دزدان مبتلا ساخته پس قول یک نفر خاصه کس ناآزموده را و خواطر جمع نشده را مخل اعتماد در استعلام طریق و سلوک آن قرار ندهید و این فرمایشها قضایائی است که قیاسا معها تطبیق این مثال وارد در سفر جسمانی با مورد صحبت که سفر عقلانی است آنکه حال که موافق اخبار پدران مهربان این زمان ظلمت و غروب شمس هدایت و پیدا شدن راههای بسیار متحیر شدن مردم و به شک افتادن آنها است در این امر یعنی ظهور موعود و اینکه حاصل شده باشد و فلان مدعی صادق است در دعوی موعودیت و مهدویت است پس تکلیف آن است که رجوع به هر مدعی نکنی و از شخص ناآزموده طلب راه ننمائی که اگر جاسوس شیطان باشد تو را هلاک کند به هلاکت ابدی چنانچه همین هلاکت از برای برادران تو پیدا شده از متابعت مدعیان کاذب در هر عصری که به لباس حق در آمده دعوت خود را دعوت حق شمرده‌اند خود را ناصح و مشفق به قلم داده‌اند که اگر این تلبیسات نباشد کسی گوش به سخن ایشان نمی‌داده فواعجبان مردم عوام که خودشان راه شناس نیستند و در بیابانی که راههای آن متعدد شده یک نفر ناشناخته پیدا می‌شود از دعات مذاهب باطله و مروجین ادیان فاسده پاره‌ای از تلبیسات و خدع و تمویهات وشبهه بر آنها یعنی بر عوام القا می‌کنند یا بعضی استبعادات در نظر ایشان جلوه می‌دهند و با متشابهات و یا امارات ظنیه بر ایشان بخوانند آن بی خبر بیشعور نه خودش خبیر و نه رجوع بخبره کرده به او می‌گرود و حال آنکه او کسی است که اگر در معامله قرانی به او بدهند و او دانا و صراف نباشد البته به غیر صرافش میدهد و از طرفش سؤال نیک و بد آن را می‌کند و به قول دهنده‌اش اکتفا و اعتماد نمی‌کند معلوم می‌شود که چنین آدمی اصل ایمانش پایه نداشته و ایمانش ایمان مستودع بوده نه مستقر فمستقر و مستودع و اینها کدورتهایی هستند که خبر داده‌اند باید از طلا جدا شوند تا خالص شوند و همان دانهای بداند از خوب ممتاز می‌شود اگر چنین نباشد جای عجب است که چگونه بی اصل و پاینده و عاریه برقرار بماند زوالش و ارتدادش باعث تعجب شود مجملا ـ تکلیف در این زمان توقف و سکون است که در همین سفر عقلانی در هنگام ظلمت و پیدا

شدن راه های مختلف پدران مهربان چنین دستورالعمل داده‌اند که در خانه بنشینید و در زمین ساکن باشید و برقرار و دست از پا حرکت مدهید و گوش به دعوت هیچ مدعی ندهید تا وقتی که شمس هدایت از حجاب غیبت ظاهر شود و روشنایی او راهنما شود بلکه به مقامی برسد که هیچ مؤمنی محتاج به علم از مومنی دیگر نخواهد بود و چنان زمین بدرخشند که راه از چاه آشکارا شود و اشرقت الارض بنور ربها و او خودش مقسمان بر طریقه و واقفان بر جاده مستقیمه را آب گوارا معنوی که حیات روحانی بسته به او است به ایشان بیاشاماند و ان لو استقاموا علی الطریقهٔ لاسقیناکم ماء غدقا و اما اینکه در این زمان نسبت به این دعوت‌ها و سخن این مدعیان تکلیف توقف و سکون است پس از این دستورالعملی است که پدران مهربان که یاد از این زمان کرده‌اند به فرزندان خود داده‌اند و ما اشاره به بعض اخبار وارده در مقام می‌کنیم یکی از آنها فرمایش حضرت پیغمبر (ص) که در نمایش سابق بیان شد که پس از آنکه خبر می‌دهید از غیبت و حصول شک در مردم که می‌فرماید هرکس در آن زمان باشد به دین خود بچسبد و شیطان را بر خود مسلط نکند پس او را خارج از دین من و زایل کند از ملت من یعنی دین علیحده بگیرند و دیگر فرمایش حضرت صادق (ع) است به عبید بن زراره مروی در امالی شیخ صدوق (ره) در وقتی که عرض می‌کند از ظهور محمد بن عبدالله به دعوی مهدویت و دعوت ابراهیم برادرش مردم را به سوی او و گرویدن جماعت بسیاری به ایشان حضرت می‌فرماید اسکن ما سکنت السماء و الارض یعنی ساکن باش مادام که آسمان و زمین ساکن است یعنی توقف کن و گوش به دعوت مدعی مده تا زمانی که آسمان و زمین ساکن هستند و مثل همین خبر در معانی‌الاخبار است و در آنجا می‌فرماید حضرت صادق علیه‌السلام اتقوا الله و اسکنوا ما سکنت السماء و الارض و سکون آسمان و زمین کنایه از عدم ظهور آیات آسمانی و زمینی است که خدا وعده ارائه آن را نموده سنریهم ایاتنا فی الافاق و فی انفسهم حتی یتبین انه الحق که آن قدر از آیات آسمانی و زمینی اشکارا شود که خود به خود متبین شود که مهدی آل محمد حق است چنانچه همین معنی را تفسیر می‌فرماید حضرت رضا (ع) به حسین بن خالد در مروی در امالی شیخ و معانی الاخبار صدوق ره هنگامی که به حضرت رضا (ع) عرض می‌کند حکایت فرمایش حضرت صادق (ع) را [صفحه ۱۴] به عبیدالله بن زراره که اسکن یا اسکنوا ما سکنت السموات و الأرض و توهم عبدالله ابن بکر اینکه اگر چنین است پس قائمی نخواهد بود که زمین و آسمان همیشه ساکنند مگر در روز قیامت حضرت رضا (ع) می‌فرماید حدیث همان است که ابوعبیده نقل کرده و راست گفته حضرت صادق (ع) و نفهمیده عبدالله بکیر معنی آن را بلکه مراد آن است که اسکن ما سکنت السماء باسم صاحبک و سکنت الارض بالخسف بالجیش یعنی ساکن باشید مادامی که آسمان ساکن است از ندا کردن به اسم امام تو و زمین ساکن از فروبردن لشگر و این اشاره به دو امر قطعی الوقوع است از آیات آسمانی و زمینی که وقوع آنها به اخبار متواتره ثابت شده که بعد از این بیان خواهد شد یکی صیحه آسمانی است که به آیات کثیره و اخبار متواتره ثابت خواهد شد بلند شدن صدا به اسم مهدی از آسمان در وقت مخصوص به کیفیت خاصه و دیگر خسف لشکر سفیانی که در اخبار کثیره از طرق عامه و خاصه وارده شده و حاصل فرمایش این دو بزرگوار که حضرت صادق و حضرت رضا باشند آنکه مادام که آیات آسمان و زمین ظاهر نشده تکلیف سکون و توقف و گوش ندادن به سخن مدعیان است و خواهد آمد بیان آیات قطعیه آسمان و زمین که به تواتر اخبار قطعی است و خواهد آمد جواب از تاویلات و شبهات این طایفه در تطبیق علامت آسمانی و زمینی پس منتظر باش و دیگر در غیبت نعمانی از حضرت صادق (ع) در جواب سائلی که عرض می کند شنیدم که فتره می‌باشد که مردم امامشان را نمی‌دانند تکلیف چیست می‌فرماید تمسکوا بالامر الاول حتی تبین لکم الاخر بچسبید به همان امر اول تا آنکه بیان شود یا بیان کند از برای شما امر آخر و دیگر عبدالله بن سنان می‌گوید من و پدرم بر حضرت صادق (ع) وارد شدیم فرمود چگونه خواهید بود اگر باشید در حالی که نباشد در او امام هدایت کننده پدرم عرض کرد به خدا که این بلائی است چه کنیم در همچه زمانی حضرت می‌فرماید که همچه شد و تو درک نخواهی کرد پس بچسبید به آنچه در دستهای شما است تا آنکه صحیح شود و دیگر حرث بن مغیره عرض می‌کند به حضرت صادق (ع) که به ما رسیده که صاحب این امر مفقود می‌شود در زمانی مدید پس چه کنیم در آن وقت فرمودند

تمسکوا بالامر الاول الذی انتم علیه حتی یبین لکم و دیگر ابان بن تغلب از حضرت صادق (ع) که فرمود بیاید بر مردم زمانی که بر می‌خورد سبطه یعنی فتره و در خبری سبطه زمان فتره است پس عرض کردم چه چیز است تکلیف فرمود کونوا علی ما انتم علیه حتی یطلع الله نجمکم ثابت باشید بر آنچه که بر او بوده‌اید تا ظاهر کند خدا ستاره‌ی شما را کنایه از ظهور مهدی (ع) که از جمله القاب این بزرگوار نجم است و در خبر دیگر پس از آنکه سؤال می‌شود که در زمان سبطه که دون فتره است چه می‌شود و می‌فرماید کونوا علی ما انتم علیه حتی یاتیکم الله بصاحبها یعنی ثابت باشید بر آنچه بوده‌اید تا بیاورد از برای شما خدایتان صاحب آن زمان را و مراد به این اخبار آن است که در هنگام حیرت و نرسیدن دست به امام ظاهر و وقوع شبهات تکلیف توقف و سکون است و ثبات بر همان امری که اعتقاد به آن داشتید مثل وجود مهدی (ع) و غیبت او که این امر اولی است که شیعه بر آن بوده‌اند قبل از ادعای مدعیان و باقی بودن بر اعتقادی که داشتند و مرتد نشدن و متدین به دینی که داشتند تا زمانی که از جانب خدا صاحب امر بیاید و ستاره طلوع کند و مطلب واضح و آشکارا گردد و یا آنکه به معجزات باهره متبین شود پس گوش به سخن مدعی که ادعای مهدویت کند ندهید بر حال خود باقی باشید تا به معجزات یا اظهارات خدائی معلوم شود چنانچه مفاد اخبار آینده است و کلمات آن بزرگواران بعضی بعضی را تفسیر می‌کند و در اخبار بسیار که خبر می‌دهد از غیبت می‌فرماید فلیتمسک بدینک البته بچسبند مردم به دین خودشان به دعوت مدعیان خارج از دین نشوند و دیگر در بحار از سدیر از حضرت صادق (ع) یا سدیر الزم بیتک و کن جلیسا من احلاسه و اسکن ما سکن اللیل و النهار فاذا بلغک ان السفیانی قد خرج فارحل الینا و لو علی رجلک و دیگر فرمایش حضرت باقر است بابی الجارود در وقتی که مسئلت می‌نماید که آن حضرت به او وصیت کند می‌فرماید در مروی در نعمانی وصیت می‌کنم تو را که خانه بنشینی و در هنگام‌ها داخل نشوی و بترس که مباد با خوارج از ما که دعوی مهدویت کنند بیرون شوی و باشی با ایشان از خوارج تا آنکه اشاره به دولت حقه می‌کند و بعد می‌فرماید و اعلم انه لا یقوم عصابه ترفع ظلما او تنصر دینا الا جرعتهم البلیهٔ حتی تقوم عصا به شهدوا بدرا مع رسول الله لا یواری قتلهم و لا یرفع صریعهم [صفحه ۱۵] و لا یداوی جریحهم بدان که هیچ طایفه برنمی‌خیزند به جهة دفع ظلم و تقویت این کنایه از دولت حقه که ظلم برطرف می‌شود و دین زنده می‌گردد مگر آنکه بلیه بر ایشان وارد می‌شود تا آن زمانی که برخیزند آن جماعتی که در بدر با رسول خدا بوده‌اند که کشته و به خاک آغشته و زخم دارند و ندارند کسی که کشته شده ایشان را دفن کند و از خاک بردارد و مجروحان را مداوا کند عرض می‌کند کیانند می‌فرماید آن ملائکه هستند که در بدر بوده‌اند چنانچه در اخبار دیگر وارد است که از اصحاب مهدی (ع) همان ملائکه بدر را می‌شمارد و حاصل فرمایش امام آنکه مدعیان بسیار پیدا می‌شوند از کسانی که اشتباه کرده باشند یا جحود ورزیده باشند ولی تو تکلیف داری به نشستن در خانه‌ات یا ظاهر شود آن مدعی که در لشکرش ملادئکه بدر باشند که غلبه کنند و بکشند و کشته نشوند آن وقت تو با ایشان خارج شو و الا خانه بنشین و به دعوی داعیان دیگر گوش مده که دولت حقه نخواهد بود و غلبه حاصل نخواهد شد مگر با ملائکه بدر و احتمال می‌رود مراد به قتل ایشان مقتول و مصروع و مجروح به دست آن ملائکه باشد و دیگر در مروی در بحار از مفضل در تفسیر آیه مبارکه ما یدریک ما الساعهٔ لعل الساعهٔ تکون قریبا یستعجل بها الذین لایؤمنون بها می‌فرماید و یقولون این یکون و متی یظهر کل ذلک استعجالا لامر الله و شکا فی قضائه و دخولا فی قدرته و دیگر در نعمانی حضرت صادق (ع) بابی بصیر می‌فرماید پس از اینکه خبر از حال غیبت و امتحان می‌دهد و اذا کان ذلک فکونوا احلاس بیوتکم و البدر ما البدنا می‌فرماید در آن هنگام ملازم بیوت باشید و مادام که ما ساکن هستیم ساکن باشید و دیگر در نعمانی از جابر بن یزید از حضرت باقر (ع) اسکنوا ما سکنت السموات و الارض ای لاتخرجوا علی احد فان امرکم لیس به خفاء ساکن باشید مادام که آسمان ساکن است و خارج نشوید بر احدی به درستی که امر شما نیست در او خفائی و دیگر در نعمانی از ابی‌مرهف از حضرت صادق (ع) هلکت المحاظیر قلت و ما المحاظیر قال المستعجلون و نجا المقربون و دیگر در نعمانی از بکر مثنی از حضرت باقر (ع) هلک اصحاب المحاظیر و نجا المقربون و حاصل این دو خبر این است که می‌فرماید هلاک می‌شوند کسانی که مستعجل‌اند در امر

خدا و زود می‌شمرند ظهور را و نجات می‌یابند مقربان که مقرب شده‌اند به واسطه خبر یا طلب و دعای قربش را می‌کنند چنانچه حضرت صادق (ع) می‌فرماید در تفسیر آیه مبارکه اتی امر الله فلا تستعجلوه می‌فرماید این امر ما است امر خدا تعجیل کرده نمی‌شود در او و مستعجلین همان کسانی هستند که صبر بر طول غیبت نکرده به زودی دعوت هر داعی را قبول نموده‌اند و دیگر در نهج‌البلاغه حضرت امیرمؤمنان می‌فرماید الزموا الارض و اصبروا علی البلاء و لا تحرکوا بایدیکم و سیوفکم و هوی السنتکم و لا تستعجلو بما لم یعجل الله ملازم زمین باشید و صبر کنید و حرکت نکنید و مستعجل نباشید در امری که خدا تعجیل در او نفرموده و دیگر در اکمال از حضرت صادق (ع) که فرموده‌اند چگونه خواهید بود اگر باقی بمانید روزگاری را که نشناسید امامتان را عرض شد پس چه کنیم فرمودند تمسکوا بالامر الأول حتی یستیقن ثابت بر آنچه ثابت بوده‌اید تا یقین شود امر و معلوم است مراد جهل به اصل امام نیست بلکه شخص او است و مراد بر عقیده امامیه است تا یقینی شود امر موعود و دیگر در اکمال از جمیل از زواره از حضرت صادق (ع) که فرمود بیاید بر مردم زمانی که غایب شود از ایشان امام‌شان می‌گوید عرض کردم چه کنند مردم آن زمان قال تمسکوا بالامر الذی هم علیهم حتی یتبین لهم یعنی بچسبید به آن امر و اعتقادی که ایشان بر آن بوده‌اند تا اینکه آشکار شود بر ایشان و دیگر در اکمال از عبدالعزیز از حضرت صادق (ع) که فرمود هنگامی که صبح و شام کنید و نبینید امامی را که اقتدا به او کنید فاحبب من کنت تحب و ابغض من کنت تبغض حتی یظهره الله عزوجل پس دوست داشته باش که هر که دوست داشته و دشمن داشته باش هر که را دشمن داشته تا خدا او را ظاهر کند کنایه از بقاء بر امر اول و عقیده اولی و دیگر در خصال از امیرالمؤمنین (ع) که آن سرور فرمودند مزاوله کندن کوهها آسان‌تر است از مزاوله پادشاه که امید انتظارش و ظهورش داشته باشی و استعینوا بالله و اصبرو ان الارض لله یورثها من یشاء من عباده و العاقبهٔ للمتقین استعانه بجوئید از خدا و صبر کند که خداوند آنکه را بخواهد از بندگانش وارث زمین قرار خواهد داد اشاره به سوی آیه شریفه در باب ظهور دولت حقه وارد است و لا تعاجلوا بالامر قبل بلوغه فتندموا عجله نداشته باشید [صفحه ۱۶] در ظهور این امر پیش از آمدن وقتش پس پشیمان شوید و لا یطولن علیکم الامر فتقسوا قلوبکم طولانی نشمرید مدت غیبت را و دیگر در بیان شدت زحمت صبر بر دین در غیبت موافق روایت اکمال که حضرت صادق علیه‌السلام می‌فرماید به درستی که از برای صاحب این امر غیبتی است که چسبنده به دین خود در آن غیبت مثل خارط قتاد است و قتاد درختی است که خارهای مثل سوزن دارد و از سر به بن کسی بخواهد خرط کند معلوم است که چقدر زحمت دارد و خرط القتاد را مثل از برای کارهای صعب می‌زنند و دیگر در غیبت شیخ قده وارد است که چون سلمان رضی وارد کوفه شد و نظر کرد به سوی کوفه و به خواطر آورد بلایای او را به خواطر آورد سلطنت بنی‌امیه و کسانی که پس از آنها بوده‌اند فرمود پس در چنان زمانها خانه نشین باشید کنایه از سکون وعدم متابعت از کسی تا اینکه ظاهر شود ظاهر این طاهر و پاکیزه صاحب غیبت دور آواره شده تنها و حاصل مفاد این اخبار و غیر آن که در کتب معتبره مبسوطه ضبط شده این است که در ازمنه‌ی غیبت که هنگام بروز مدعیان کاذب و حصول ریب در دلهای مردم است وظیفه و دستورالعمل را مؤکدا بیان کرده‌اند و مشددا به لسانهای مختلف در اخبار بیان شده که مفاد به همه گوش ندادن به سخن مدعی و متابعت نکردن خارجان به اسم امامت و نبوت و باقی بودن بر همان امری که بوده‌اند از اعتقاد بوجود مهدی و غایب بودنش و ظهور در نزد علائم یا باقی بودن بر دین که داشته‌اند و اختیار دین دیگر نکنند چنانچه در جزاء فرمایش معصوم که سابقا نوشته شد همین را بیان می‌فرماید که شیطان شما را در آن زمان از دین من خارج نکند و از ملت من زایل نگرداند و شاید مراد اخبار کثیره که می‌فرماید به همان امر اول باشید همان بقاء بر دین محمدی است و منع از اختیار دین دیگر چنانچه این طایفه از آن خارج و به دیگری داخل شده‌اند می‌فرماید ملازم زمین باشید ملصق به زمین نباشید حرکت نکنید خانه نشین باشید خارج نشوید در هنگام‌ها داخل نشوید تا آسمان و زمین ساکن است ساکن باشید تا ما ساکن هستیم ساکن باشید صبر کنید تعجیل ننمایید منتظر باشید بر همان چه که بوده‌اید باشید هر که را دوست داشتید داشته باشید هر که را دشمن دارید داشته باشید بر همان امر اول بچسبید و بچسبید به آنچه ثابت بر او بوده‌اید که این شانزده تعبیر است که هر

یک در چند خبر وارد شده که همه نوشته نشده و مضمون تمام یک مطلب و آن گوش ندادن و متابعت نکردن و صبر کردن هر چند که این خبر به واسطه طول مدت و اشتباهات مدعیان مثل خرط القتاد است یا کندن کوه یا گرفتن آتش به دست چنانچه تعبیر به خرط القتاد کندن کوه و گرفتن آتش به دست در اخبار شده از صبر بر طول غیبت باری امر به چنین صبر و سکونی فرموده تا آنکه خود امر ظاهر و آشکارا گردد یقینی شود صحیح شود که ظاهر تعبیرات اخبار آنها است که این مطلب و امر از طرف خود معلوم می گردد و خود به خود متبین می‌شود محتاج نیست که آن را معلوم کنی و مبین سازی بلکه از طرف خود خود به خود ظاهر می‌شود و دلالت می کند بر تاکید همین مقام یعنی صبر و ثبات اخبار دیگر که در همین خصوص دستورالعمل زمان غیبت وارد شده به لسان دیگر که از آنها هم معلوم می‌شود اعتمام به شان صبر و ثبات و متحرک نشدن به هر بادی یکی آنکه می‌فرماید من دین الائمه انتظار الفرج بالصبر و دیگر می‌فرماید احب الاعمال الی الله انتظار الفرج و دیگر بهترین عبادات مؤمن انتظار فرج است و دیگر منتظرین این امر مثل کسی است که با قائم در خیمه او باشد و دیگر مثل کسی است که با او شمشیر می‌زند و دیگر اگر بمیرد شهید مرده و دیگر انتظار فرج عبادتست و دیگر مثل کسی است که در رکاب او کشته شود و دیگر مثل مجاهدین پیش روی پیغمبر است و دیگر منتظرین فرج اخوان و برادران پیغمبرند که هر یک از این فقرات در اخبار معتبره وارد شده که بیشتر آنها در بحارالانوار است و ثبت و ضبط شده و دیگر در احتجاج از ابی‌خالد از حضرت سید سجاد (ع) که می‌فرماید ممتد می‌شود غیبت به امام دوازدهم از اوصیاء پیغمبر و ائمه ای اباخالد اهل زمان غیبت او قائل به امامت اویند و منتظرین مر ظهورش هستند افضل اهل زمانی هستند و ایشانند شیعیان ما از روی صدق و دیگر در اکمال حضرت صادق (ع) به ابی‌ابراهیم کوفی می‌فرماید که خداوند از نسل موسی پسرم که صاحب امر است بعد از من و کامل کننده عده دوازده امام است و منتظر دوازدهمی مثل کسی است که پیش روی پیغمبر (ص) شمشیر کشیده باشد تا آنکه می‌فرماید او است مفرج کرب بعد از سختی و بلای طولانی و دیگر در غیبت شیخ [صفحه ۱۷] از حضرت صادق علیه‌السلام از پیغمبر (ص) که فرمود بیاید بعد از شما مردمانی که اجر یک نفر از آنها برابر پنجاه نفر از شما باشد عرض کردند با آنکه ما اصحاب بدر و حنین هستیم چرا چنین باشد می‌فرماید اگر به شما حمل شود آنچه بر ایشان حمل می‌شود هر آینه صبر نمی‌کردید صبر ایشان را و ظاهر همین ایمان غیبت است یا طول مدت و دیگر در بحار از جابر در باب نص بر دوازدهم امام از پیغمبر (ص) که می‌فرماید غایب می‌شود حجت از ایشان که نام برده نمی‌شود تا آنکه خدا او را ظاهر کند و چون ظاهر شود پر کند زمین را از عدل بعد فرمودند طوبی للصابرین فی غیبته طوبی للمتقین علی محجتهم طوبی یا خوشا از برای صبر کنندگان در غیبتش و ثابتین بر طریقه و راه ائمه و ایشان کسانی هستند که خدا توصیف ایشان را در قرآن فرموده و الذین یومنون بالغیب چنانچه در خبر دیگر غیب در آیه شریفه الذین یؤمنون بالغیب را تفسیر به آن وجود مبارک نموده‌اند و دیگر حضرت می‌فرماید در مروی در اکمال که چقدر نیکو است صبر و انتظار فرج آیا نشنیده قول خدا که می‌فرماید فارتقبوا انی معکم رقیب و هم می‌فرماید فانتظروا انی معکم من المنتظرین پس بر شما باد به صبر به درستی که می‌آید فرج در حال یاس و دیگر فرمایش حضرت کاظم علیه‌السلام به یونس بن عبدالرحمن طوبی لشیعتنا المتمسکین بحبلنا فی غیبته قائمنا و به این مضمون اخبار بسیار است احصاء همه لازم نیست هر که میل به اطلاع به اخبار دارد رجوع به کتب مبسوطه که در غیبت نوشته‌اند نماید حال ملاحظه فرمائید که چقدر فضیلت بیان می کند از برای صبر و انتظار فرج ملاحظه فرمائید که در هیچ خبری امر به تجسس و تحقیق و پاپی شدن اینکه موعود ظاهر شده یا نه علاماتش محقق شده یا نه نفرموده بلکه نهی می کند از استعجال و امر می کند به سکون تا اینکه خودش می‌فرماید خود به خود ظاهر شود و ملاحظه فرمائید که این امرها و فضیلت‌ها و امتیاز از سابقین از بابت دشواری این صبر و سکون است چنانچه در بعضی از اخبار تشبیه به خرط القتاد می کند و در بعضی به گرفتن جمره آتش به دست و در بعضی به کندن کوه‌ها و در بعضی به اینکه اگر این امر بر شما وارد شود صبر و تحمل نمی‌کردید و این دشواری به ثبات در دین به واسطه دوچیز می‌شود یکی طول غیبت حجت و استبعاد از چنین وجود غائبی در این مدت طولانی.

در ظهور مدعیان دروغین

و دیگر ظهور مدعیان دیگر که اگر این امر دوم نمی‌شد اسباب حیرهٔ و شک نمی‌شد تا صبر دشوار باشد چه آنکه همه مدت متفق‌اند بر اینکه باید بیاید ولو باقی نماند از دنیا مگر یک روز خدا آن روز را طولانی گرداند پس تا قیامت هم اگر کسی نمی‌آمد به دعوی دروغ اسباب شبهه و شک فراهم نمی‌شد حال که از یک طرف خبر رسیده که باید موعودی بیاید و از طرفی دیگر ظهور مهدی موعود به طول انجامید و از یک طرف دیگر کسانی پیدا شده‌اند و مدعی اینند که ما آن موعودیم که خدا وعده داده و پاره اشتباهات هم در بین پیدا شده آن وقت اسباب شک فراهم و نگه داشتن دین بسیار مشکل پس خود این اخبار که بیان فضیلت صبر در زمان غیبت و دشواری آن را بیان فرمائید دلیل بزرگ بر یافت شدن مدعیان کاذب است پس تاکنون سه نمونه دلیل از اخبار ذکر شد از برای این که در آخرالزمان مدعیان کاذب که دعوی کنند که ما موعود امتیم و دروغگو باشند یکی همان اخبار بلند شدن دوازده رایت و دوازده نفر مدعی مشاهده و دوازده نفر مدعی مهدویت و شصت نفر کذاب و هفتاد نفر مدعی نبوت نمره دوم اخباری که گذشت در نمایش سابق که به تواتر ثابت گردید ضلالت مردم و گمراهی بیرون شدن از دین و رجوع و ارتداد مردم و به شک افتادن و انکار حیات مهدی (ع) نمودن و ظهور یا حلول او را در غیر نمودن چه آنکه حصول آن امور به واسطه ظهور مدعیان کاذب می‌شود که به نیرنگ و خدعه دلها را بفریبند و الا مردم بر عقیده خود لولا وجود این نمره از مردم باقی بوده‌اند و لذا تا به حال شنیده نشده که جمعی بلادعوت مدعی خودسر از دین خود خارج شوند بلااختیار دیگر مگر بسیار بسیار نادر و کم و اندک و این اقتضای این اهتمامات و این اخبار کثیره را ندارد سیم همین اخباری که دلالت بر فضیلت این صبر و دشواری او دارد که این هم به واسطه آن است که با چنین مدعیان و مخالفان طراد نطاق که شب و روز در صدد اضلال و اغواء و القاء شکوک و شبهات در قلوب ضعفاء از مردم و بی‌خبران از ایشانند نگه داشتن دین پیغمبر (ص) و خارج نشدن از او و یا اعتقاد به غیبت مهدی (ع) بسیار بسیار مشکل است از کندن کوه مشکل‌تر است پس ثوابش از هر عملی بیشتر خواهد بود که افضل الاعمال اخمرها و به این شبه [صفحه ۱۸] دلیل ظاهر شد که وجود مدعیان کاذب قبل از ظهور قائم و رجوع مردم به آنها و برگشتن از دین پیغمبر (ص) و آن دین را منسوخ دانستن خواهد بود حال عرض می‌کنیم آیا قبل از قائم (ع) چه جماعت بودند که مدعی شدند و چه کرده از دین خارج شدند و از امامیه کدام طائفه بودند و کی واقع شده این حقیر اگر چه تتبع احوال سلف می‌کنم از طائفه شیعه کسانی معتقد شده باشند به نسخ دین نبی (ص) که از او خارج شده باشند که نیافتیم پس اگر این مدعی که می‌گوید من موعودم او قائم و مهدی و صاحب دولت حقه و صاحب فرج بوده پس آن کاذبان و بیرون شدگان از دین قبل او کیانند از طائفه شیعه و امامیه و حال آنکه ظهور موعود بعد از آنها باید باشد اگر بگویی که شما معین کنید آن اشخاص را می‌گوییم آن کاذبان و اتباعشان همین مدعیان و اتباعشان می‌باشند که رشته کارشان به انکار خاتمیت محمد (ص) و بقاء دین او کشیده و آن را یکسره نسخ کرده‌اند و غیر آن را آورده‌اند و خود وجود این جماعت علامت صحت اخبار گذشته است و از اخبار معجزه از گویندگان آنها بوده که خبر آن هزار سال بعد را داده‌اند پس الله الله ای دوستان امامی مذهبان رجوع به اخبار سابقه نمائید و خوب تامل کنید دین خود را مختصر نشمرید نصیحت پدران و وصیت دوستان را فراموش ننمائید که هلاک خواهید شد فذلکهٔ الکلام در نمایش اول معلوم شد بتواتر اخبار که آخرالزمان و زمان غیبت حجت زمان ضلالت و حیرت و شک و ریب و ارتداد مردم و ابتلاء و اختیار و امتحان ایشان و تصفیه و خالص شدن آنها و رفتن رفتنیها و امتیاز بد از خوب است که بیشتر کسانی که قائل بوده‌اند به اینکه موعود منتظر محمد بن الحسن است از او برگردند و بگویند که او مرد و رجوع به غیر او کنند و در نمایش دوم به تواتر اخبار معلوم شد که وظیفه و دستورالعمل در چنین زمانی صبر و سکون و حرکت نکردن و گوش به سخن کسی ندادن و متابعت کسی نکردن و خانه نشستن و در هنگام‌ها داخل نشدن و استعجال در امر نکردن است که این مطلب تکلیف مسافر است در ظلمت شب و پیدا شدن راه‌های متعدد

که واقف بودن بهتر است که سائر باشد تنبیه این دستورالعمل خاصه این وجود مبارک و این زمان است به واسطه آن مصالحی که نظر خودشان ملحوظ بوده که در باب دست آوردن شخص موعود در ظاهر در وقت ظهورش تکلیف توقف است و همان اعتقاد به دوازدهمی و غیبت او و وجود و ظهور امر او و حجت بودن او کافی است پس از آن تکلیف صبر و انتظار است تا خود به خود خودش چنانچه در اخبار گذشته بیان گردید یقینی شود و ظاهر گردد متبین گردد صحیح شود پس اگر دلیلی یافت شود که دلالت بر لزوم فحص و تجسس در عقاید و موضوعات آنها نماید نسبت به این موضوع به واسطه این اخبار مخصص خواهد.

در امر موعود که خود ظاهر می شود

نمایش سیم حال که در ازمنه غیبت که زمان حیرت و ضلالت است تکلیف سکون و صبر و گوش ندادن به سخن مدعی پس چگونه همان موعود صادق که حجهٔ ما است استعلام حالش خواهد شد و چگونه با خانه نشستن بر ما معلوم خواهد شد پس می گوئیم از رو هم رفته اخبار روایات معلوم می‌شود که به واسطه بزرگی و شرافت آن خداوند خودش اظهار و اعلام می‌نماید چنانچه می‌فرماید سنریهم ایاتنا فی الافاق و فی انفسهم حتی یتبین انه الحق و این امر خودش به خودی خود ظاهر می‌شود به علاوه آنکه شروق این درخشنده و تابش این تابنده و جلوه این مظهر و شعاع این خورشید انور و ضیاء آن نور اطهر مثل سایر حجج الهیه سابقه نیست چنان بدرخشد و بتابد که مواد کائنات از آن متاثر و اجزاء عالم از آن با بهره و چنان دور باش سختی از برایش بلند شود که همه در آسمان و زمین و غلغله در مشرق و مغرب بیافتد و چنان از آنها و اعلامها در اطراف و اکناف پدید آید و صداها به ا سمش در جوانب بلند گردد که همه گوشها بشنود پس چگونه مخفی خواهد بود و چگونه چنین نباشد و حال آنکه این سلطنت خدائی است تفاوت ما بین امر او و امر گذشته کان از حجج از زمین تا آسمان است در مقام معارف علوم از بیست و هشت حرف دو حرف را همه آوردند بقیه را او بیاورد و در مقام ریاست آنها یا مقهور دول سلاطین بوده‌اند یا قاهر بر بعضی و او غالب بر کل است از مغربش و مشرقش در زمان آنها ادیان مختلفه در میان مردم بوده و در زمان حجت موعود زمین یک دین شود سلطنتی جز سلطنتش نباشد حکمی غیر حکمش و دینی غیر دینش نباشد تاریکی‌ها برطرف گردد کجی‌ها راست شود یکسره بدیها برود عدل محض نور صرف جمع نواقص انبیاء و اولیاء در آنجا تتمیم و تکمیل شود و حقیقت شرایع ظاهر گردد و تدارک آنچه فوت [صفحه ۱۹] شده بشود و آنکه از اول عالم وعده او را داده‌اند و آن کس که تمام امم هم منتظرش باشند و هرکس هرچه خواسته بوده به ظهور آن نور وعده داده‌اند و باید ظاهر و جلوه‌گر گردد و جارچیان او چه کسان باشند و دور باش او چگونه باید باشد و طنطنه جلالش به چه مرتبه باید باشد و شکوه و فرش به چه مثابه باشد و حال آنکه منظور همه خلایق و ناظر تمام کائنات و امیر بر کل است اگر چه حجج دیگر هم این ریاست را در معنی داشتند ولی هنگام ظهور موعود موقع ظهور و بروز ریاست معنویه است باری سلطنت و ریاست و ولایت خدائی چیست این مظهر و جلوه او است در این صورت آیاتش و آثارش چه خواهد بود و با آنها چگونه مخفی خواهد ماند فواعجبا از کسانیکه مدعی بروز این هنگامه و این امر بزرگ گردیده در حالتی که صاحب او نتوانست تمام ادیان را بردارد سهل است نتوانستند دین مخترع و خود را آشکارا نمایند و اعیانش قریب هفتاد سال است به طور جاسوسی و خلوت و انزوا تک تک مردمان ضعیف را پیدا کنند باز هم نتوانند بی پرده اظهار واقع عقیده خود نمایند صاحب این دعوت نتوانسته تمام سلاطین را مقهور گرداند سهلست مقهور هم بوده بلکه مقهور ضعیف‌ترین سلاطین زمین شده حالت آسمان و زمین ودین و دولت بر همان طریقه که بوده باقی است بلکه دول قوی‌تر شده‌اند و اساس علم و ملت محکم‌تر گشته باری چگونه مخفی بماند این امر و حال آنکه به موجب آیات و اخبار متواتره که در مقاله ثانیهٔ در آیات صیحه و صوت بیاید معلوم می‌شود که این امر ظاهر می‌شود به صیحه و صوت و نداهای مختلف چنانچه در بسیاری از اخبار وارد شده که می‌فرماید پیغمبر (ص) و معصوم دیگر فان اشکل علیهم شیء من ذلک فان الصوت من السماء لا یشکل علیهم اذا نودی باسمه و اسم ابیه یعنی اگر مشتبه شود بر مردم علائم ظهوری که از

برای این ظهور معین شده پس بدرستی که صیحه آسمانی مشتبه نمی‌شود بر مردم که به اسم مهدی و اسم پدرش ندا می‌شود و در بعض اخبار اضافه می‌فرماید به اسم امه یعنی به اسم مادرش را هم و این واسطه آن است که اگر باقی علائم حتمی نباشد و واقع نشود این صیحه حتمی است و واقع می‌شود و هم آنکه اگر آنها از مقدمات سابقه بر ظهورند این صیحه از مقرنات ظهور است در سال و ماه و روز خروجش بلند می‌شود پس شبهه باقی نمی‌ماند و چگونه مخفی بماند و حال آنکه این امر بزرگ مثل او مثل صبح است بلکه روز است بلکه مثل شعاع است بلکه مثل خود شمس است من نمی گویم پدران بزرگوارش فرموده‌اند اطمینان داده‌اند که امر او مشتبه نگردد یعنی او که ظاهر و خارج شود امرش مشتبه نمی‌شود هر چند پیش از ظهور کاذبان کارشان مشتبه شود که اشاره می کنم به بعض اخباری که وارد در این مقام و دلالت بر مقصود دارد یکی از آنها همان فرمایش حضرت صادق است به مفضل بن عمر و هنگامی که به او فرمود که دوازده علم مشتبه بلند شود و شیعه مانند کسی که کشتیشان در امواج دریا منقلب ونجات نیابند مگر کسانی که تابیده کرده شده باشند و ایمان در دلشان نوشته باشد مفضل گریه می کند از آن هنگامی که و طلب چاره می کند حضرت نظر به سوی آفتابی کرد که در صفه داخل شده بود و فرمود می‌دانی این آفتاب را عرض کرد بلی فرمود قسم به خدا که امر ما آشکاراتر از این آفتاب است و دیگر در اکمال از میمون لبان قال کنت عند ابی‌جعفر فی فسطاطه فرفع جانب الفسطاط فقال ان امرنا لو قد کان لکان ابین من هذا الشمس ثم قال ینادی مناد من السماء ان فلان ابن فلان هو الامام و دیگر در اکمال از عبدالله عجلان قال ذکرن خروج القائم (ع) عند ابی عبدالله قلت فکیف لنا بعلم ذلک فق یصبح احدکم و تحت راسه صحیفهٔ علیها مکتوب طاعهٔ معروفهٔ و دیگر در سیزدهم بحار از حضرت باقر است که می‌فرماید اسکنوا ما سکنت السموات و الارض ای لا تخرجوا علی احد فان امرکم لیس به خفاء الا انها آیهٔ من الله تعالی لیست من الناس الا انها اضواء من الشمس لا یخفی علی بر و لا فاجر اتعرفون الصبح فانه کالصبح لیس به خفاء یعنی ساکن باشید مادام که آسمان و زمین ساکن است یعنی خارج نشوید بر کسی به درستی که این امر شما شبهه نیست در او خفائی آگاه باشید که آن آیه ایست از آیات خدا و نیست از جانب مردم آگاه باشید که او روشنتر است از خورشید مخفی نخواهد ماند بر هیچ نیک و بدی آیا می‌شناسید صبح را پس به درستی که او مانند صبح است که نیست بر او خفائی نکته در این تشبیه کردن ظهور آن سرور را به صبح چنانچه در قرآن مجید تفسیر از او به فجر می‌نماید نکته‌ایست و او این است که چنانچه پیش از صبح صادق صبح کاذب طلوع می کند هم چنین قبل از طلوع فجر صادق که نور مهدویت [صفحه ۲۰] باشد کاذبانی ظاهر خواهند شد در تاریکی و ظلمت شب غیبت چنانچه صبح کاذب دوام و ثبات از برایش نخواهد بود و هرچه در او بیشتر بنگری آثار تاریخی ظاهر شود و روشنائی او برطرف شود هم چنین است حال در مدعیان کاذب قبل از مهدی صادق علیه‌السلام که به زودی برطرف شوند و تامل در آنها روشنائی بیشتر بینی و او هی پاینده بشود تا منتهی به روز روشن شود چنانچه تفسیر از او به ضحی و روشنائی خورشید شده حالا باید ملتفت شد که صبح صادق را به کاذب اشتباه نکنی و شرایع را موافق تکوین ببینی و به صبح کاذب نماز نخوانی بلکه انتظار وقت بکشی حاجت به تفحص نیست هرچند در خانه بنشینی و درها را ببندی همین که صبح صادق طالع شود خورده خورده خانه تاریک فورا قهرا روشن و چنان روشن نماید که هر چه چراغ در آن خانه افروخته باشد نور همه گرفته شود و مقهور و مغلوب گردد و هنگام بیداری از خواب غفلت شود وهنگام تحصیل رزق روحانی شود و درهای معرفت و علم باز شود و ظلمت جهل و غرور از میان برود و چنانچه خورشید تابنده در وسط السماء محیط بر مشرق و مغرب و همه را زیر قدم خود داشته باشد و به تمام تربیت و اضائه نماید و نور ستارگان منطمس شود هم چنین است حالت آن بزرگتر از خورشید که احاطه بر شرق و غرب نماید و تمام عالم را تربیت کند و ادیان دیگر را منطس سازد حالا ملاحظه فرمائید که هیچ این آثار از برای صبح کاذب هست و جز زوال نصیب دیگری خواهد داشت فاعتبروا یا اولوا الابصار و چگونه مخفی بماند و حال آنکه از پشت بیت‌العتیق آوازی بلند گردد اتی امر الله فلا تستعجلوه و ازنیر عالم صورت آدمی ظاهر شود که نسبش را تا علی یاد کند و ابر سرش چادر زند به اسم و صفاتش و آسمان به صدای ازفهٔ الازفهٔ بخروشد و چگونه مخفی بماند و حال آنکه در آفاق

و انفس آیات ظاهر گردد سنریهم ایاتنا فی الافاق و فی انفسهم حتی یتبین انه الحق آسمان صامت و زمین ساکت است از سکوت و سکون بردارند پوشیدها آشکارا و مرده‌ها زنده آن چنان جنگ بزرگی در عالم دیده نشده در عالم سر و پا شود عیسی بیاید شیطان کشته شود ملائکه ظاهر شوند انبیاء رجوع به دنیا نمایند مع ذلک این هنگامه مخفی بماند بلکه هر مؤمنی اعلان مخصوصی دارد که آن صحیفه کوچکی است که در زیر سر خود خواهند دید در هنگام ولادت پیغمبر (ص) که این سلطنت و ریاست را نداشته چشمه ساوه خشک و آتشکده فارس خاموش و طاق کسری منکسر و چهارده کنگره آن می‌ریزد آثار عجیبه در آسمان ظاهر شود که کاهنان دانستند که خبر بزرگی واقع شده هم چنین در ولادت حضرت امیر (ع) از زلزله سخت و افتادن بتها بر روی زمین تا چه رسد به این هنگامه که خدا تمام مردم را متنبه به او می‌نماید و بزرگترین وقایع الهیه است که اگر چنین نباشد اعتنائی به او نشده بزرگی نخواهد داشت و دانستی که در اخبار صیحه دارد که اگر هر چه مشتبه شود پس صیحه آسمانی که به اسم او و پدرش بلند می‌شود شبهه نخواهد شد وهم و دفع نگوئی اگر صیحه رافع شبهه باشد پس چگونه اختلاف و اشتباه از برای مردم حاصل خواهد شد که می گویم در چند خبر از اخبار صیحه همین سؤال می‌شود معصوم می‌فرماید به واسطه ندای شیطان از برای پاره مردم شبهه حاصل شود نگوئی پس صیحه و ندا هم رفع شبهه نخواهد کرد میگویم همین سؤال در اخبار صیحه وارد شده معصوم در جواب می‌فرماید ندای صادق را از کاذب می‌شناسد آن کسانی که صیحه را و روایت کرده‌اند و قائل به او بوده‌اند و حاصل آن چند خبر آنکه از برای شیعه که مهدی را به اسم می‌شناختند اشتباه در آن دو صوت نمی‌شود و ثمره صوت اعلان به ظهور و همان کسیست که مردم شیعه از قبل اعتقاد داشته‌اند که محمد بن الحسن (ع) ابن‌سیدهٔ الاباء ظاهر خواهد شد و پس از آنکه به اسم او و پدرش و مادرش نداها بلند شود از برای شیعه که روایت این حدیث کرده و قائل به این امر بوده ابدا شبهه باقی نمی‌ماند بلی از برای غیر مسلمین و بالخصوص برای آنکه از عامه قائل به خلافت اموی و عثمانی باشد ندای شیطان اسباب امتحان و شبهه می‌شود و این نظیر حکایت حسدان دو نفر است که تر و تازه از قبر بیرونشان می کنند آن کسانی که از شیعه اعتقاد به این امر داشته‌اند مرید اعتقاد آنها می‌شود که این خبر از قبل به ایشان رسیده بود ولی از برای سنیان ثبات در ضلالت پیدا می‌شود که آن را معجزه آن دو نفر خیال می کنند.

در مورد حضرت مهدی که محتاج به فحص نمی باشد

نمایش چهارم آنچه بیان شد از صبر و انتظار و عدم حرکت و متابعت کسی وظیفه مخصوص [صفحه ۲۱] و اهل زمان غیبت و پیش از ظهور و خروج مهدی (ع) است و اما پسران خلف صالح را از طرف پدران مهربان گذاشته که واقف و مخاطر بوده‌اند وصیتهای دیگر است که مطلق طالبان معرفت اگر رفتار به آن نمایند گمراه نمی‌شوند یکی از آنها سفارشهایی اکیده است در بابت قرآن که این قرآن محکمی دارد و متشابهی صریحا نهی فرموده که متابعت متشابهات آن نکنید و اما الذین فی قلوبهم زیغ فیتبعون ما تشابه منه و چقدر نهی فرموده‌اند از تفسیر کردن قرآن به رأی که فرموده‌اند در اخبار نبوی (ص) بسیار و آثار ائمه اطهار من فسرالقرآن برایه فلتبوه مقعده من النار و هم پیغمبر (ص) فرموده من فسر القرآن برایه ان اصاب لم یؤجر و ان اخطأ فهو ابعد من السماء و هم فرمودند من فسر القرآن فاصاب فقد اخطاء و حضرت صادق (ع) فرمودند ما ضرب رحل القرآن بعضه ببعض الاکفر که اگر از این اخبار در کتب محتاج به ذکر سند و کتاب نیت در قرآن تفسیر و اصول و اخبار مضبوط است و حاصل همه منع از تفسیر کردن قرآن است به رأی و استحسان و حدس و ذوق و حمل کردن متشابهات قرآن را بر مناسبات ذوقیه و تاویلات مناسبه با مدعی و منع از تلفیق معانی و ترکیب مقاصد به ملاحظه حزب بعضی بعضی و چه‌قدر از مذاهب فاسده در بین این امت پیدا شده‌اند از اخذ به قرآن بر این وجوه از مذاهب مجسمه و مفوضه و حربیه و غیر آنها که شاید شرح آنها بیاید و اینها به واسطه آن است که اخذ به متشابهات کرده‌اند و طرح محکمات و تفسیر به رأی کرده‌اند رجوع به عقلهای خود در تعیین مرادات و مصادیقش هان هان گمان نکنی که این حقیر از برای ظاهر قرآن بطنی و از برای ملکش ملکوتی و از برای مفهومات این خبر مصادیق حسیه خارجیه مصادیق

معنویه روحانیه قائل نیستم حاشا و کلا که این ظاهر لباسی است روی حقیقت کشیده شده مغزش مغز دیگر و مغز آخرش روغن زیت درخشنده که اشرقت به السموات و الارض و اضاء کل شیء و احاط بکل شیء و از برای مفاهیم آن مصادیقی است معقوله چنانچه مثلاـ از برای صراط ظاهر در قرآن مصادیق معقوله دیگر است که هر دو مرادند و میزان ظاهر و باطنی دارد که مصداق معقول اوست نور و ظلمت و شجره و بلده و شمس و قمر و کواکب و آسمان و مشرق و مغرب تمام این مفاهیم مصادیق دیگر عقلانی ملکوتی دارند که به علاوه مصادیق ظاهره حسیه که مصداق ظاهر لفظ اند که مرادند آنها هم مرادند که مجال شرح یک یک آنها نیست و از وضع رساله خارج است تعرض آنها بلکه مقصود این است که این نسخه غریبه و نخبه عجیبه دریائی است بی پایان که هرکس نمی‌تواند در او غوطه بزند و از لئالی و مرجانش به دست آورد ای چه بسیار از کسانی که علم غواصی او نداشته به طمع لؤلؤ و مرجانش خود را در او انداخته بالاخره جزئی پیدا نکرده خود را هلاک نموده و این کوه منیع و مقام رفیعی است که بدون سلم صحیح ارتقاء به آن ممکن نیست هرکسی از مرتبه از مراتب آن و درجه از درجات آن سرنگون گشته این نسخه جامعه طب روحانی است از برای امراض نفوس طبیب ماهر لازم دارد که هرکس را به اندازه مرض و استعداد مزاج و مساعدت فضل و رسیدگی آن از عمر و سن معالجه فرماید در مرض محرقه استعمال ادویه حاره ننماید و در استغناء و مساعدت ادویه بارده بکار نبرد و ملتفت باشد که این نسخ و دوا را نسخ بدائی گمان نکند و این ماده غذاهای روحانی است که اغذیه متنوعه در آن مهیا گشته ولی باید ملتفت شد که هر غذائی مناسب مزاج او نیست و این مدرس و معلم خانه غیبی است که فنون متعدده در آن تدریس می‌شود ولی محتاج به مدرس کامل و معلم دانا است بی معلم و حال متعلم بی معلم و مریض بی طبیب و غواص بی علم شناوری و مریض در اکل غذای مغشوشه ممنوعه معلوم می‌شود که مثال کار کارش به کجا منتهی می‌شود و به تمام این مراتب مجمله در دستورالعمل پدران مهربان وارد شده هر مرتبه از برای جماعتی مقرر داشته‌اند العبارات للعوام و الارشادات للخواص و هم مردم را منع فوض در اسرار قضاء و قدرش فرموده‌اند و هم منع از تفسیر به رأی و اخذ متشابهات و ظنوناتش فرموده‌اند و به اینجهۀ حالت قرآن نسبت به مردم مختلف هادی بعضی و بعضی را مضل و ننزل من القرآن ما هو شفاء و رحمۀ للمؤمنین و لایزید الظالمین الا خسارا قل هو للذین امنوا و الذین لایؤمنون فی اذانهم وقر و هو علیهم عمی اولئک ینادون من مکان بعید و ایضا منه ایات محکمات و اخر متشابهات فاما الذین کفروا فیتبعون ما تشابه منه ابتغاء الفتنۀ و هم در اخبار عدیده وارد است که من فسر القرآن برأیه فلنبوء مقعده من النار زیادۀ یقرر لزیادۀ تنویر ملاحظه فرمائید سلطان با کمالی به وزیر دانا صحبتی کند رعیت دور چه می‌فهمد عالمی با طرف خودش صحبت کند جاهل چه [صفحه ۲۲] نفع می‌برد تا چه رسد به مالک الملوک و پروردگار عالم و آدم و مکالمه کردن با اول امکان و یگانه دوران و جان جهان پس در این صورت و دور افتادگان که صدائی بشنوند و پاره‌ی الفاظ ببینند با آنکه محکم دارد و متشابه و ظاهر دارد و مؤل عام دارد و خاص مطلق دارد و مقید و حقیقت دارد و مجاز و قرائن مفصله و متصله دارد و بیاناتی دارد متشتته که بعضها یفسر بعض این‌ها در مرتبه ظاهر و صورت او است و اما مراتب باطنیه فجوهر لایعرف و سر لایوصف و بحری است که تمامی ندارد و گوهریست که مردمک وهم و خیال به ذروه آن نرسد باری پس در همین مرتبه ظاهر و صورتش حال چنان باشد که عرض شد پس چگونه می‌تواند برای خود و حدس و مناسب بودن با اعتبار و ذوق خود موافق بودن با خیال و مذهب خود حمل این الفاظ نماید به مدعی خود و حال آنکه انما یعرف القرآن من خوطب به چنانچه در خبری رد شرع ابوحنیفه را می‌فرماید و در خبری منع قتاده می‌کند و هم چنین خودش فریاد می‌کند لایعلم تاویله الا الله و الراسخون فی العلم و از این نمره آیات و اخبار بی شمار که مقام گنجایش احصاء تمام آنها را ندارد و این مقاله منافاتی ندارد به آنچه مناطست با آنچه اصولیین برآنند از حجیۀ ظواهرش در باب احکام ندارد که اشاره اجمالی در آخر این نمایش خواهد شد پس در این صورت باید ملتفت باشید که حجج الهیه چه دستورالعمل داده‌اند بر همان طبق رفتار نموده و حاصل آن دستورالعمل موافق عقل و نقل قطعی اتباع محکم و توقف در متشابه تا آن هم محکم شود پس لازم است بیان اصطلاح به طریق اقتصار و شرح آن موکول به محل خودش است پس می گوئیم

محکم قدر مشترک بین دو فرد است نص و دیگری ظاهر نص کتاب عبارت الفاظی است که ظاهرالدلالهٔ باشد و احتمال خلاف در آن نرود عقلا با مراعات و ملاحظه قواعد عرفیه استعمالیه و بودن کلام بر وجه صحیح هرچند احتمال عقلی برخلاف برود به اینکه لفظ غلطا استعمال شده باشد و ظاهر آن است که دلالت راجحه داشته باشد و با ملاحظه قواعد عرفیه ایضا احتمال خلاف برود بر وجهی که منافی قواعد عرفیه استعمالیه نباشد.

منع از اتباع متشابه و ظنون در عقاید

و الحاصل نص کتاب عبارت از آیاتی است که از آنها قطع به مراد حاصل شود بدون احتمال خلاف و ظاهر آن شد که ظن نوعی یا فعلی حاصل شود به مراد با احتمال خلاف آن و قدر مشترک بین این دو آنکه مطلق الرجحان باشد آن محکم است و اما متشابه پس آن هم قدر مشترک بین دو فرد است مجمل و مؤل مجمل آن است که لفظ دلالتی بر معنی و معانی محتمل مروده نداشته باشد و نسبت لفظ به معانی محتمله علی حد سوء باشد که ظهوری و دلالتی بر هیچ یک نداشته باشد مثل الفاظ مشترکه به اشتراک لفظی و اجمالی نسبت به معانی موضوع او مشترک معنوی نسبت به افراد موضوع له که بدون قرینه خارجیه دلالت نخواهد داشت و تعیین مراد نمی‌شود و مؤکد آن است که لفظ برخلاف آن دلالت داشته باشد بالظهور پس هر معنائی که لفظ در او ظاهر است نسبت به خلاف آن مؤل است و بالجمله مجمل آن است که دلالتی بر معنی نداشته باشد و دلالتی هم برخلافش باشد و قدر مشترک بین این دو که عدم‌الدلاله باشد متشابه است و این متشابه بر دو قسم است تشابه ذاتی و عرضی ذاتی آن است که از طرف وضع در خود لفظ قصوری بوده باشد که قاصرالدلاله کند او را عرضی آن است که به واسطه امور خارجیه قصور در دلالتش پیدا شده باشد مثل علم اجمالی بطرد مخالفات و منافیات و قراین خارجه در جمله از الفاظ غیرمعنیه که یقین کند انسان که در میان این الفاظ لفظی است که معنای ظاهر او مراد نیست و نداند کدام است که این علم اجمالی یا صغری ظهور و یا کبری آن را خواهد برد و این در الفاظی است که از قسم ظاهرند بنفسه و به این عارضه مجمل شده‌اند و مثل این آن است که به واسطه قراین خارجیه معلوم شود که معنای ظاهر مراد و مراد مردد بین اموری شود این مقدمه که دانسته شد عرض می‌کنیم که اما یک قسم از محکم که قطعی‌الدلاله باشد بر مراد چون نتیجه آن قطع است حجهٔ است قطع اختصاصی به موردی و سببی ندارد حجهٔ است و معتبر است عقلا و واجب الاخذ و العمل است عقلا و اما قسم دیگرش که ظاهر باشد اگر چنانچه تشابه عرضی پیدا نکرده باشد به جهتی از جهات مثل قیام قرائن قطعیه باطنیه بر خلاف آنچه ظاهر و مراد مردد باشد یا از اطراف علم اجمالی به طرد منافیات باشد پس حکم این حکم متشابه خواهد بود و خواهد آمد و اگر ظاهر فعلی باشد نه متشابه عرضی پس اگر در اصول عقاید باشد چون مطلوب در آن موارد علم است و معرفهٔ اعتقادی به آن ظاهر نخواهد بود بلی بنابر آنکه اعتقاد ورای علم باشد و ملازم و موقوف بر او نباشد در حجهٔ ظواهر و مطلق امارات در آن باب اشکال و خلافی است که رساله موقع تحقیق آن نیست و در اصول منقح شده و تفاوت بین واجب‌التدین و غیر آن و ما اسند [صفحه ۲۳] فیه باب‌العلم و غیر آن شاید باشد پس این قدر گفته می‌شود که به طور مسلم و اطمینان چگونه اخذ به ظواهر در معارف اعتقادیه می‌نماید آنها که می‌کنند نگوئی پس غرض از القاء اینگونه ظواهر چیست که می‌گوئیم یا به جههٔ آن است که ضمیمه تفحص از قراین و امور دیگر مراد دست بیاید و یا مقصود مخاطب خاص بوده و او مطلب را می‌دانسته از ظاهر و یا اینکه اینگونه ظواهر که مورد تمسک نقل و تدوین و تمسک علماء واقع می‌شود به واسطه آن است که از تراکم آنها و ضم بعضی با بعض بسا است که قطع حاصل می‌شود که از یک یک حاصل نمی‌شده و عمل بالاخره به قطع باشد چنانچه در ایجاب اخبار بر دانا به واسطه آن است که از تعدد آن علم حاصل شود و به علم عمل شود باری حجیهٔ ظواهر در معارف محل اشکال و خلاف است اقوی عدم اعتبار آن است چنانچه بر اصول مبرهن شده و اگر مورد فرعیات و عملیات است پس طایفه خصوص ظواهر کتاب و امثل اخباریین منع از حجیهٔ آن گرداند تا نرسد به اصول دین و معارف و آنانکه ظواهر را حجت دانسته‌اند حتی ظواهر قرآن را در

خصوص فروع پس جمله مخصوص دانسته‌اند به مخاطب و من قصد افهامه به آن جهت که بر متکلم لازم است مراعات جهات افاده که اگر اخلال کند نقض غرض و قبیح کرده و این نکته نسبت به من قصد افهامه است و اما نسبت به غیر آن پس لازم نیست و قبیح نکرده پس اگر غیر مقصود به افهام ظاهرش را ببینند یا بشنود و احتمال بدهد که بعض چیزها که مدخلیت در تفهیم و تفهم داشته نزد او نباشد و مقصود به افهام مخصوص به او شده باشد بنابراین قول ظواهر در همان فرعیات هم از برای او حجت نخواهد بود و بنابراین باید ملاحظه کرد که مقصود به افهام در آیات قرآنی همان خصوص مخاطبین‌اند غایهٔالامر کسان دیگر در مفاد با آنها شریکند که غیر آنها باید تحصیل فهم آنها را بنماید که چه می‌فهمیدند از این ظواهر هرچه معلوم شد که آنها از ظواهر می‌فهمیدند همان را اخذ نماید و هرچه معلوم نشدند و یا آنکه احراز نماید اتحاد ظاهر خودش یا ظاهر مخاطبین به قواعدی که در اصول است و یا آنکه مطلق مردم مقصود به افهامند که حال کتاب عزیز مانند تصنیف مصنفین باشد آن وقت در حق همه حجت خواهد بود که همه مقصود به افهامند و خود این مطلب که آیا مقصود به افهام و مخاطب به آنها خصوص موجودین و حاضرین‌اند یا اعم محل اشکال است و خلاف و در اصول تحقیق شده این قول جماعتی و دیگر قول این است که ظواهر الفاظ مطلقا از کتاب و غیر آن حجت است در خصوص فروع مطلقا نسبت بمشافه و غیر آن و حق هم همین قول است که در اصول محقق شده و از این گفتگوها حال ظواهر اخبار هم معلوم شد که آنها هم همین اقسام را دارد از محکم و متشابه و عام و خاص و سایر اقسام حقیقت و جاز و طرد مخالفات و همین خلاف در حجیت نسبت به من قصد و من لم یقصد افهامه در آنهاست و حاصل کلام آن که آن کسی که می‌خواهد در اصول دین و مبدء و معاد و امور اعتقادیه رجوع به ظواهر کتاب کند باید ملاحظه کند که آنها متشابه عرضی نباشد چنانچه اخباریین می‌گویند و چنانچه ما هم می‌گوئیم نسبت به قبل از فحص و تتبع کامل از منافیات و هم ملاحظه کند که شبهه اخباری در اینکه اخذ به ظاهر را از اقسام اخذ به متشابه گرفته و محکم را مخصوص به نص دانسته از اجلاء علماء ایشان و به این جهۀ اخبار نهی از تفسیر برای ما شامل اخذ به ظواهر قرآن گرفته که این شبهه را دفع کرده باشند و اثبات نموده باشد که ظواهر قرآن فعلا یا بعد الفحص از قسم محکم است که امر به اخذ آن شده و هم ملاحظه کند که حال که ظواهر حجت شد و محکم شد نسبت به خصوص من قصد افهامه است یا مطلق اگر مخصوص به من قصد شد ملاحظه کند که من قصد خصوص مخاطبین‌اند یا اعم و اگر خصوص شدند آیا مخصوصین چه فهمیده‌اند و در این مقام محتاج به اعمال قواعدی است که در مقدار حجیت و مورد آن و حجت آنها از غیر آن گفتگو بسیار و اختلاف بی شمار تحقیق آن در اصول شده و پس از آنکه رفع تمام شبهات و مقدمات را نمود و ظواهر را حجت کرد این مسئله مفصله را هم باید ملاحظه نماید که حجیت آن در فروع یا مطلق اگر مخصوص به فروع شد که در عقاید تمسک نکند و اگر مطلق باشد در این مقام زحمت دیگری باید بکشد و آن فحص از قرائن مخالفه و اینکه بر خلاف محکمات نباشد و قراین مخالفه نداشته باشد و هم فحص از معارضات و منافیات آن از آیات و اخبار معتبره دیگر بنماید و آن هم محتاج است به ملاحظه جهات تقدیم بعض ظواهر بر بعضی که در اصول مقرر است تا به نتیجه جمع عرفی مقبول منتهی شود و آن محتاج به تفنن در جمله از مباحث اصولیه پس از فراغ از این امور اخذ به ظاهر نماید افسوس که مجال شرح و تفصیل نیست موقع نقض [صفحه ۲۴] و ابرام به علاوه که خواننده معلوم نیست اهل اصطلاح و بصیره باشد و هم بنابر آن است که این رساله از برای عوام متوسط باشد و مهما امکن به لسان آنها و به اندازه فهم آنها نوشته می‌شود و اطاله در تحقیق مقصود را از دست می‌دهد فواعجبا از عوام و از فضلاء خام ناپخته که چگونه بی باک و هتاک می‌افتند که در غوامض از اسرار قرآنی و متعلقات عقاید مبدا و معاد به صرف موافقت آیه و مساعدت ظاهری بنای اعتقاد خود را بر آن بگذارد و حال آنکه تحقیق امور متقدمه را ننموده با آن همه ردعها و منعها و اخبار رادعه و آیات ناهیه و از این مقام معلوم می‌شود حص و ترغیب در تحصیل علم و کثرت فضیلت و اجراز برای آن سر فضیلت عالم بر عابد و سر زحمتهای روسایی دین در تنقیح مبادی و مقدمات الفاظ و دست آوردن صغریات ظواهر و بحث کردن از کبریات به تعیین علوم متعدده که رشته واصل آن از ائمه اطهار صلوات الله علیهم رسیده اگر مطلب

سهل و آسان بود که هرکسی به آن برسد کرامت و شرافتی نمی‌داشت هر چیز نفیس و امر گران بهائی و عزیز الوجود و دست آوردن آن دشوار به خلاف چیزهای بی فائده و بی قابلیت که تازه بخواهد چین باید برود مشک بخواهد خطا لعل بدخشان لؤلؤ و مرجان دریا نابرده رنج گنج میسر نمی‌شود بیچاره امی خواهد استکشاف مرادات پروردگار و ائمه اطهار از فرمایشاتشان بکند و تحصیل مقدمات آن فهم را نکرده و ننماید و یا آنکه به دانستن بعض لغات عرب و بعض اصطلاحات ارباب علوم و بعض قواعد عربیه می‌خواهد فوض نماید در کلمات خدا که معدن اسرار و منبع علوم است و بهترین لغات و خوشترین الفاظ وارد شده و مراد آن دست بیاورد این مثل کسی است که فی‌الجمله مطلع به پاره لغات و اصطلاحات فرانسه باشد ولی هنوز کامل در آن لسان نباشد و او بخواهد رجوع به کتب علمیه آنها بکند و مقاصد آنها را دست بیاورد در مثل مناقشه نیست ان الله لایستحیی ان یضرب مثلا ما بعوضهٔ فما فوقها عزیز من حال که می‌خواهی در این میدان جولان نمائی اسباب کارت فراهم کن بر بام بلند بی نردبان درست محکم بروی نمی‌توانی و احتمال شکست نردبان غیر محکم دارد از چاه عمیق نادانی بر بام علیین معرفت بی‌ریسمان محکم چگونه می‌توانی رفت عروهٔالوثقی التی لانفصا لها لازم است از ظلمات جهل بخواهی برهی چراغ علم لازم است طاوس می‌خواهی رنج هندوستان باید بکشد می‌خواهی به طریق صحیح که حجت و عذر باشد مرادات پروردگار و ائمه اطهار به فهمی مقدماتی که به طریق احتمال از حجج معصومین و علماء امت زحمت تنقیح و تشریح آن را کشیده‌اند و زیاده بر هزار سال است که فکرها کرده و رنجها برده‌اند آنها را دست بیاورد بعد از آن خوض شما را شمشیر چوبین به چنگ دشمن مرو وبه ریسمان پوسیده از چاه بیرون میا و نبرد به آن شکسته انتقامجو و به چراغ بی فتیله و روغن در این بادهای مخالف اعتماد مکن و به کشتی‌های شکسته در دریاهای مواج سیاحت مکن و حاصل کلام آن که اعتماد به ظواهر موقوف تشخیص صغریات نظریه آن و کبری حجیهٔ آن و مواد لغات کمتر اختلاف در آن است و مرجع آن لغت است و اما هیئت اختلاف در آن بسیار غالب جهات آن با بحث از کبری آن و مبادی صغریات و از ادله موانع کبریات به عهده علم اصول است پس طالب تحقیق آن باید تکمیل این مبادی نماید عجب است از فضلای خام که فی الجمله لسان عربی دانسته و از علوم عربیه و اصول طرف مختصری غیر قابل از روی بی بصیرتی و تقلید یاد گرفته و منهمک در دریای معارف که باید از نقل و ایات و اخبار به دست آید شده واعجب از این آن عوامی است که زمام امر دین خود را به دست چنین اشخاصی داده و هرچه از برایشان نقل کنند از کتاب و سنت و اخبار و هر چه که آنها معنی کنند و بفهمند و آن را متبع دانسته و بنای دینشان را بر آن گذاشته خاصه در چنین امر بزرگی که از زمان مظهر ولادت با سعادت م ح م د بن الحسن (ع) تاکنون صحابه و تابعین و روات و علماء مذهب و تمام افراد شیعه و تمام ناقلین اخبار و نویسندگان آثار و صاحبان تفسیر قرآن و صاحبان علوم متقننه و اخیار و ابرار با کمال ممارست و مزادلت آیات و اخبار و مداقها در دست آوردن صحیح و فاسدان را و کمال فکر و دقت در فهمیدن معانی آنها و زحمت کشیدن در مبادی فهم آنها و کمال انسشان به اصول و عقاید قطعیه اسلامیه و نهایت سعیشان در جمع‌آوری و ضبط فرمایشات آنها خاصه که از آنهایند روات و صحابه ائمه و علماء عصر غیبت صغری و کبری و نزدیکان به زمان ائمه که به وسائط قلیله از مردمان معلوم الحال من العداله و الثقمهٔ فرمایشات ائمه را دست آورده آن بزرگوارانی که اگر آنها و کتبشان [صفحه ۲۵] نمی‌بود آثار ائمه به دست ما نمی‌آمد و اگر نمی‌شدند آثار و دین منطمس چنانچه ائمه تعریف از آنها کرده‌اند و آنها را موافق اخبار معتبره حجج خود بر شیعه قرار داده‌اند و در حوادث شیعه را به آنها ارجاع فرموده‌اند و قولشان را قول خودشان قرار داده باری هرچه بنویسم و بگویم قطره از دریا خواهد بود و پس از آن شطری از آن مفاد خواهد آمد همه این بزرگواران و صاحبان این کتب که فعلا این طایفه تمسک به اخبار آن کتابها می‌کنند از برای مدعای خود تمام بر این عقیده رفته باشند که موعود امت و قائم منتظر دوازدهمی است که پسر بلاواسطه عسگری است با آنکه تمام اخبار و قرآن شب و روز مرأ و مسمع آنها بوده و هر تفسیری شده از آنها شده و هر چیزی به ما رسیده از آنها رسیده و مع ذلک یافت شوند جماعتی غیرکامل و غیرعالم به تمام جهات و مقدمات و به بعض ظواهر آیات و اخباری که از آنها به ایشان رسیده و به ظنون و حدسیات و بتاویلات و

تطبیقات برخلاف محکمات و متواترات مخالف آن بزرگواران بکنند و از روی جرأت مذهب جدید اختراع کنند آن هم چنین مذهبی که او را ناسخ ملت بیضاء محمدی (ص) بدانند و چنان شخص را صاحب این منصب و مرتبه بزرگ شمرند که از آدم تا خاتم چنین ریاست مطلقه از برای کسی نباشد و هیچ شک و شبهه نکنند و ملتفت نشوند که تا قبل از ظهور این مدعی و تمام طائفه امامیه هر چه اعتقاد بوده‌اند سبحان الله چگونه جراتی و چرا احتمال آن ندهند که از فریفتگان شیطان و از آن جماعتی که پیغمبر (ص) و ائمه خبر داده‌اند که در آخرالزمان آن قدر ارتداد کنند که باقی نماند مگر اندک باشند فواعجبا از غفلت و واعجبا از خدعه شیطان که چگونه باطل را حق جلوه داده و واعجبا از غفلت و مسامحه این منتحلین که چرا در بدایت خلافتشان رجوع به صرافان نقود دینیه نمی‌کنند و سیعلم الذین ظلموا ای منقلب ینقلبون و اینها همان کسانی هستند که از ایشان خبر داده‌اند قل هل ننبئکم بالاخسرین اعمالا الذین ضل سعیهم فی الحیوة الدنیا و هم یحسبون انهم یحسنون صنعا و از آنهائی هستند که امتحان شده‌اند ام احسب الناس ان یترکوا ان یقولوا امنا و هم لا یفتنون و لقد فتنا الذین من قبلهم باری و به مثل این رویه یعنی اعتماد به ظواهر بدویه بلا تحقیق و ارتکاب تاویلات من عندیه است رفع بد کردن این جماعت و جماعت دیگر از ظواهر بسیار متکاثر متعاضد به واسطه استبعادات و عدم موافقت با عقول ناقصه که شرح آن در نمایش بعد بیاید مفصلا باری هذا کله در آیات قرآنی که و اما ظواهر اخبار پس کار در آنها از حیث سند بسیار مشکل است به خلاف کتاب که سند آن قطعی و در دلالتش گفتگو است و اما اخبار پس غیر متواتر آن که حجت است لافادة القطع چنانچه بیاید حجیت آن در همان اصول اشکال ظواهر کتاب را دارد پس از حجت در تشخیص صغری ما هو الحجة محتاج به زحمت است و پس از آن ملاحظه علاج متعارضات پس کار در اخبار طینه الدلالة و السند بسیار بسیار مشکل متمسک به آنها باید اصل حجیت و مورد آن و موضوع آن و شرایط آن را و کیفیت علاج متعارضات آن را باید دست بیاورد و اتقان این مقدمات در اصول است بیچاره هنوز خبر از این مقدمات نداشته هر خبری که موافق میل و رأی او باشد همان را اخذ می‌کند و عجب آنکه ملاحظه معارضات آن نمی‌کند واعجب آنکه به واسطه اخبار آحاد رفع ید از متواترات می‌کند چنانچه پس از این شرحش بیاید و حال آنکه ناچارند از علم رجال که ابدا بهره و نصیبی از آن ندارند و از علم اصول که خبر از آن ندارند در برابر علمائی که بر غیر راه آنها رفته‌اند در حالتی که محیط بر رجال و ماهر در اصول بوده‌اند و چنانچه واقف به سند اخبارند که هر چیزی را که اعتماد بر آن می‌کنند سلسله سند آن را بخواهی از زمان خودشان تا معصومی که سلسله منتهی به او می‌شود همه را می‌شناسند و می‌دانند ملاحظه نمی‌کند که حال که بنای استفاده از اخبار و رجوع به آنها است خوبست رجوع به همه شود و عندالتعارض اشهر و اقوی را بگیرند نه آنکه اقتصار کنند به همان خبری که موافق رأی و مذهب خودشان است در حالتی که حال سند و روات آن را دست نیاورده و در حالتی که آن خبر را از کتابی که صاحب به مضمون آن معتقد نباشد که این خودش جهة مضنعفه بزرگی است و خواهد آمد شطری از این مقاله بعد از این هذا کله در ظواهر اخبار و آیات و اما متشابهات به اقسام چه در قرآن و چه در اخبار پس احدی قائل نیست و نشده به اعتبار آن بلکه خود اهل لسان و عرف و عقلاء که بناءشان مدرک حجیة است ابدا عمل ندارند و اعتنا به چنین الفاظ و کلماتی نکرده‌اند چگونه می‌توان گرفت بدون قرینه مغنیه مؤل را چگونه می توان اخذ کرد با آنکه ظاهر بر خلاف و آیات و اخباری که محکمات و تطعبات [صفحه ۲۶] بر خلاف آنها هستند چگونه اعتماد به ظاهر آنها می‌توان کرد و معنای مراد را بی دلالت چگونه می‌توان دست آورد و کذایات و اخباری که مورد علم اجمالی بطرو مخالفات باشد و از اطراف علم خاصه با ملاحظه نهی از اتباع متشابه و منع اکید از تفسیر به رأی و منع ائمه از اخذ به اخبار غیر معلومه در عقاید و اصول اذا جائکم ما لاتعلمون فها و اهوی بیده الی فیه و خاصه نسبت به اخبار مخالف با قرآن لاتقبلوا علینا ما خالف قول ربنا و با خبردادن پیغمبر (ص) و ائمه از یافت شدن کذابین و جعالین و حریصان در دروغ بستن به ایشان و دساسین در کتب اصحاب ایشان و خاصه با ملاحظه وجود معارضات فسبحان الله از جرات بیچاره کجا خبر واحد را حجت کردی و کجا پس از حجت کردن موضوع آن را به دست آوردی و چه قسم از خبر را حجت کردی از اقسام خبر و کجا تشخیص موضوع ما

هو الحجهٔ را نمودی که این خبر مخصوص از مصادیق حجت است و این محتاج به اطلاع تجال سند و علم رجال آن است و پس از آن کجا مورد حجیهٔ را معلوم کردی که فروع است یا اصول و پس از آن کجا فحص از معارضات آن کردی و پس از آن کجا طریقه علاج تعارض از طرق جمع به دست آوردی و پس از آن کجا طریقه ترجیح بعضی بر بعضی که به چه ترجیح باید داد و مرجحات کدامند و ترتیب بین آنها معتبر است یا نه به دست آوردی و پس از آن از کجا صغریات مرجحات را به دست آوردی و پس از یاس از ترجیح و جمع از کجا وظیفه و تکلیف بعد را به دست آوردی آیا با آن همه خوب است که در کتابی ببینی و عن النبی کذا و عن النبی کذا از مطالبی که با رأی تو مطابق باشد و تو به آن خبر بچسبی و امر دینت که گرامی‌ترین چیزها است بر آن بنیاد فاسد بگذاری خوب است بجههٔ فهم برادران عوام و به جهت مثال شدن از برای مقام به چند فقره اشاره شود عرض می‌کنم جمله از آیات شریفه که تعبیر از معانی و حقایقی در آنها به عبادات و الفاظی می‌شود به ملاحظه مناسبات و مشابهاتی بین آن حقایق و معانی حقیقیه و صغیران الفاظ آنها از قسم واضح متشابهات که آن مؤلات باشد می‌باشد و در مؤلات تفسیر به رأی نمی‌توان کرد در هرجا که به اخبار صحیحه تفسیری وارد شد همان لفظ مستعمل در آن مورد عمل بر آن معنی مؤل می‌شود باز تعدیه از آن مورد به مورد دیگر جایز نیست و این مثل آن است که اگر وقتی لفظ اسد در کلام متکلم واقع شد و قرینه قائم گردید که مراد او رجل شجاع است حال اگر این لفظ اسد در جای دیگر استعمال شود بی آن قرینه نمی‌توان حمل کرد بر رجل شجاع که این معنای مؤل است حالا ملاحظه فرمائید که لفظ قریه و قری معنایش معلوم است ولی به جهتی از جهات پروردگار در آیه شریفه و جعلنا بینهم و بین القری التی بارکنا فیها قری ظاهرهٔ و قدرنا فیها السیر سیروا فیها لیالی و ایاما امنین اراده ائمه نموده از قرای مبارکه و هم چنین گاهی تعبیر به بیت از ایشان شده و اینها به قراین خارجیه معلوم گشته در همان موارد تفسیر موارد تفسیر و قرینه حمل ایات بر ایشان می‌شود نه همه حاجتی آن که آیه که در باب هلاک قریه وارد شده نعوذ بالله آن را حمل به ایشان کنید مثل آیه و کم من قریهٔ اهلکناها و هم چنین گاهی به اعتباری تعبیر از ایشان به میزان شده مثل و السماء رفعها و وضع المیزان الا تطغوا فی المیزان و به تفسیر معلوم شده ولی نه چنین است که این موضوع له حقیقی او باشد و معنای دیگر نداشته باشد پس به این جهت آیه دیگر که در باب کم فروشی و بخس در مکیال و میزان وارد شده حمل بر ائمه کنی العیاذ بالله و گاهی در بعضی از آیات تعبیر از آنها به کتاب شده ولی نه چنین است که هرجا لفظ کتاب ببینی حمل به ایشان کنی حتی در مثل یکتبون الکتاب بایدیهم مثلا و کذا تعبیر از ایشان به شمس شده در والشمس وضحیها ولی نه چنین است که هرجا این لفظ واقع شود رسول خدا مراد باشد حتی در مثل اذا الشمس کورت و کذا لفظ سماء در والسماء والطارق تفسیر به حضرت امیر (ع) شد ولی نه هرجا که لفظ سماء باشد حمل بر او شود حتی در مثل اذا السماء انفطرت و کذا تعبیر از این وجود مبارک به قمر شده در والقمر اذا تلیها لکن همه جا او مراد نیست حتی در مثل والقمر بحسبان و کذا تعبیر از لذا و برب بزکوهٔ و صلوهٔ و ایمان و جنهٔ وابل و طور سیناء و کشتی و غیر اینها شده و اسم و کلمه و بحر و بناء و صراط و ماء ولی هر جائی که این الفاظ واقع شد اراده‌ی آن وجودات مبارکه نمی‌شود و نمی‌توان گفت که هرجا قرینه آمد بر اراده غیر آن وجودات مبارکه اخذ می‌کنیم و هر جا قرینه نباشد حمل بر ایشان می‌کنیم چنانچه حمل لفظ بر معنای حقیقی محتاج به قرینه نیست بلکه اراده‌ی این وجودات مبارکه از این الفاظ محتاج به قرینه است و الحاصل تمام این الفاظ وضع شده اند از برای معانی دیگری و استعمال هم غالبا در همان معانی حذف می‌شوند پس دلالت و ظهورشان [صفحه ۲۷] نسبت به معانی خودشان است و در غیر آن مأول و متشابه می‌شوند و حمل بر آن جایز نیست خاصه به ملاحظه آنکه خود معانی هم احکام و آثاری دارند که خداوند خبر می‌دهد از آنها و بیان می‌کنند آنها را حالا ملاحظه فرمائید که در مقام قسم که باید به امور خطیره قسم خورد پروردگار قسم به شمس و قمر می‌خورد و اراده‌ی پیغمبر (ص) و امیر (ع) می‌فرماید آنگاه در جای دیگر بیان حالت موت را می‌کند و حالت شمس و قمر را بیان می‌کند و می‌فرماید و جمع الشمس و القمر اینجا دیگر مراد پیغمبر (ص) و امیر (ع) نیست و اگر باشد به معنای حضور آن دو وجود مبارک‌اند در بالین محتضر به او دخلی به اجتماع دو اسم و دو لفظ ندارد بلکه

مراد اجتماع دو شخص است حال ملاحظه فرمائید استدلال آن فاضل را که می‌خواهد اثبات کند که خدا از اسم این مدعی در قرآن خبر داده می گوید شمس و قمر محمد و علی است و در جمع الشمس و القمر اشاره به ترکیب این دو لفظ است ای بیچاره شمس و قمر خودشان معنی دارند و اگر اراده غیر شود آن دو شخص محمد و علی است که مناسبت با شمس و قمر دارند نه دو لفظ محمد و علی و الفاظ موضوع از برای معاینت نه الفاظ و از شمس و قمر پیغمبر (ص) و امیر (ع) اراده شود و از دو وجود مبارک دو لفظ اراده شود لفظ محمد و علی ثم اجتماعشان این دو لفظ را به تقدیم علی بر محمد گرفته شوند و به عکس تا آن وقت و جمع الشمس و القمر به معنی و جمع لفظ محمد و علی و قدم علی محمد تا نتیجه بدهد علی محمد احسنت بارک الله هزار آفرین بر شعورت باری پس اگر لفظی در جائی تفسیری از برایش شد و در جای دیگر که آن تفسیر وارد نباشد نباید عمل بر آن معنی کرد بلکه باید حمل بر ظاهر معنی خودش شود و چه بسیار از طوائف گمراه شده‌اند از مسلمانان به واسطه اخذ متشابهات یا تمسک به ظواهر در عقاید که حجت نیت و یا به تصرف در ظواهر و دست برداشتن از آنها بی قرینه و یا ارتکاب تاویلات و توجیهات تا تطبیق کردن مفاهیم قرآن را به مصادیق که خودشان خیال می کنند و تمام اینها افتراء و جرأت در دین و ارتکاب اموری است که مأذون در آن نبوده‌اند بلکه نهی از آن داشتند و اما اینکه می‌بینی علمای دین تمسک به ظواهر در فروع می کند به واسطه اخبار کثیره است و دستورالعمل ائمه است که مردم را رجوع به کتاب داده‌اند در فروع دین مثل قول حضرت صادق (ع) بعبد الاعلی السام در بیان حکم جبیره در وضوء که یعرف هذا و اشباهه من کتاب الله و آنچه از اخبار وارد شده در رجوع به قرآن مقصود رجوع به محکمات آن و قطعیات آن است و رجوع به ظواهر در باب فروع و احکام و غیرت گرفتن از قصص و منذر شدن به تخویفات و متعض شدن به مواعظش نه آنکه متشابهاتش را بگیری و تاویلات از جانب خود کنی در عقاید و معارف متعبد به صرف ظاهر شوی بلکه تکلیف در متشابهات رجوع به ائمه اطهار است و دست آوردن مرادات به فرمایشات ایشان که مدرس این مکتب و معلم این دفترند و اطباء روحانی این کتاب طب‌اند آن هم نه به اخبار آحاد بلکه به امور قطعیه رشته سخن طول کشید معذرت می‌خواهم دستورالعمل دیگر که عام است مخصوص به مردم عصر غیبت نیست همان عدم اتباع ظنون است مطلقا که به ظن دو دین خدا عمل نشود چنانچه در قرآن فرموده لا ـ تتبعوا الظن و ان بعض الظن اثم و ان الظن لا ـ یغنی من الحق شیئا و قل الاه اذن لکم ام علی الله تفترون و دیگر و لا ـ تقف مالیس لک به علم و دیگران تبتغوا الا الظن و ایضا و ان تقولوا علی الله مالا تعلمون و ایضا نبئونی بعلم ان کنتم صادقین و در خبر معتبر است که می‌فرماید لیس شیء ابعد عن دین الله من عقول الرجال و دیگر اذا جائکم ما لا تعلمون فها و در روایت دیگر فرموده‌اند لا ـ یسعکم فیما ینزل بکم مما لا ـ تعلمون الا ـ الکف عنه و در روایت دیگر ما حق الله علی خلقه فقالا ـ ن یقولوا ما یعلمون و یکفوا عما لا یعلمون و در جای دیگر و روایت معتبر دیگر می‌فرماید آنچه را که علم داشتید که از ماست بگیرید و آنچه نداشتید که از ما است رو به سوی خود ما کنید و چون این نمره از اخبار بی‌شمار است تعرض سند نکردیم و حاجت به ذکر تمام نیت هان هان تا شبهه نکنی چنانچه جماعتی شبهه کردند که فقهای امامیه بنای احکام دینیه را بر ظن قرار داده‌اند نه چنین است احدی یافت نمی‌شود از علمای از سابقین و لاحقین که حمل به ظن نماید بلکه عمل ایشان بر احکام تمام بر قطع است و این ظنون متداوله را منتهی به قطع می کنند و ظن در نزد ایشان موضوع از برای حکم است نه طریق مثبت حکم حالت ظن مثل سایر حالات است که در موضوع حکم خوابیده مثل آنکه فرموده‌اند اگر شک کند که این شیء طاهر است یا نجس بنا را بر طهارت بگذارد و اگر شک کند که حرام است یا نه بنا را بر اباحه بگذارد و اگر بعد از وقت یا بعد از محل کند [صفحه ۲۸] اعتنا نکند و اگر شک ما بین دو و چهار شد بنابر چهار بگذارد و هیچ یک از این موارد شک دلیل و حجت نیست که به شک ثابت بشود پاکی یا اباحه با بودن چهار رکعت بلکه موضوع است مثل آنکه گفته شود در حالت خوف نخور و سفر مرو و هم چنین حالت ظن معنی حجیهٔ ظن در احکام که فقهاء و اصولیین می گویند و تعبیر از او بحجهٔ می کنند در واقع و بالاخره به سوی این است که هر وقت ظن حاصل شد از ظاهر کتاب یا شهرهٔ با اجماع منقول عمل کن یعنی اگر از اینها مظنه کردی به مجرمت مخور و اگر مظنه کردی به وجوب بیاور

پس ظن هم مثل سایر موضوعات احکام حکمی روی آن رفته که وجوب اخذ و وجوب عمل باشد اثبات چنین حکمی را به قطع می‌کنند و به دلیل منتهی به قطع می‌نمایند نه آنکه به صرف ظن عمل کنند بلکه دلیل قطعی دارند که در حال ظن باید چنین کنند و هرکس بر آنها اعتراض کرده که اینها بناء دینشان و احکامشان را بر ظن قرار داده‌اند و او را حجت می‌دانند واقع مقصود آنها را نفهمیده‌اند فقهاء و تا امرشان را منتهی به یقین نکنند عمل نمی‌کنند غایهٔالامر یا دلیل عقلی یا نقلی منتهی بقطع می‌آورند بر آنکه شارع مقدس ایشان را الزام کرده به آنکه پس از حصول ظن چنین و چنان کنید پس در واقع عمل به قطع شده نظیر این مطلب آنکه عبدی به گوش خود از زبان مولایش می‌شنود که ای فلان هر وقت زید نام تو را از جانب من طلبید یا گفت که چنین کاری بکن از قول من گفته البته متابعت کن و به قول او عمل کن و این دستورالعمل را به طور قطع از جانب مولایش بی شبهه شنیده و قطع حاصل کرده که تکلیف رفتار و به قول زید دنیاست حال اگر زید خبری بیاورد که فلان کس که مولای تو است تو را طلبیده و یا فلان کار گفته بکن و تو احتمال بدهی راست است ظن هم از برای تو حاصل نشود یا تکلیف تو عمل کردن به قول زید است ولو شک هم داشته باشی یا نه و اگر به قول زید عمل کنی در واقع به قول او عمل کردی یا به واسطه قطع که داشتید که مولایت به تو فرموده که به قول زید رفتار کردی پس عمل کردی چنانچه در اینجا در واقع عمل به قول مولا است نه زید و سند عمل قطعی است نه ظن و شک هم چنین است حالت ظنون نزد فقهاء که دلیل قطع از مولا اقامه نمودند در حال ظن مظنون را بگیر به آیات معتبره و اخبار متواتره ثابت می‌کند که پروردگار واجب کرده عمل به مشهور بلکه به خبر واحد را پس اگر قطع کردند عمل می‌کنند و الحاصل عمل فقهاء در واقع منتهی به قطع است نه به صرف ظن بدون قطع به دستورالعمل و دلیل منتهی به قطع احدی تاکنون عمل نکرده هرکس ایراد کرده مطلب را نفهمیده تحقیق این معنا به مهارت در اصول است و موقع تحقیق این مطالب نیست ولی باید ملتفت شد که ادله قطعیه عقلیه منتهی به قطع و منتهی به عقل هر چه وارد شده در ظن در فروع دین است نه اصول دین بلکه در اصول دین منع کرده‌اند از رجوع به ظن تکلیف بنده آن است که تعدی از دستورالعمل نکند اگر گفته است در شب فلان کاری بکن او در روز بکند و بالعکس که حال که در فروع رخصت داده‌اند چه دخل به اصول دارد و صدق این مطلب در علم اصول معلوم می‌شود و اخذ به ظواهر کتاب و اخبار احاد مطلقا عمل به ظن است که منتهی به قطع نمی‌شود و ممنوع و منهی است و معلوم شد که از ظاهر و خبر واحد خبر ظن حاصل نمی‌شود بلی نصوص کتاب و اخبار متواتره افاده قطع می‌کنند و الحاصل به زبان فارسی عوام فهم که مغلطه نشود گفته شد نه به عنوان اصطلاح و ان کان المعتبر طریقا المأخوذ موضوعا هو مایکون دلیله ناظرا الی اعتبار جهۀ کشفه فتر جیدا برگردیم به اصل مطلب که قدر متیقن از اخبار روایات ناهیه از ظن همان عمل به آنها است در اصول و عقاید و امور مبدء و معاد خاصه ان ظنون مطلقه که از روی حدس و ذوق و استحسان است و مناسبات بوده باشد و اینکه در امور مبدء و معاد نوشته می‌شود یا ذکر می‌شود و نقل اخبار می‌شود به واسطه آن است که اتعاظ و بصیرت حاصل شود و یا آنکه از رو هم رفته علم حاصل شود و به آن عمل شود نه آنکه به صرف غلق بنای عقاید گذاشته شود آن هم در موضوعاتی که مخصوصا امر به تربص و سکون و عدم استعجال فرموده‌اند و اینکه در او خفائی نیست و مثلش مثل فجر صادق است و مثل شمس است و الحاصل ظنون مورد خطا است با این دستورالعمل‌ها که رسیده و احتمال خلاف هم که لازمه ظن است اگر به ظلالت و خلاف واقع افتادی چه حجت و عذرخواهی داشت بلی غالب در این جماعت از باب غفلتی که دارند چنین گمان می‌کنند که آن ظنیات ایشان علم است ولی اگر ملتفت باشند ظن هم نخواهد بود و یا اینکه به واسطه تقصیر در مقدمات بسا هست [صفحه ۲۹] علم از برایشان حاصل شود و علم اگر چه لازم العمل است ولی مؤاخذه از بابت مقدمات خواهند داشت و تنقیح جهات این کلام موکول به مجال خودش است و در این رساله همین مقدار کافی است.

دستورالعمل به عبد مسلم

دستورالعمل دیگر که اهم وظایف عبودیت و بندگی است تسلیم و تقبل امور صادره از مولا است و انقیاد و قبول داشتن آن بلکه حقیقت اسلام همین است که الاسلام هو التسلیم پس بنده مسلم کسی است که هر چه از جانب پروردگار به او برسد از احوال مبدء و معاد و شئون و آثار و احوال و اطوار حجج الهیه و از امور آخرت و از مراتب اولیاء و کارهای ایشان همه را به دیده منت قبول نماید و از جان بپذیرد هر چند به عقل او رسایی نکند و عقلش وجه و کیفیت آن را نفهمد چه آنکه عقول معلوم آن است که قاصر از ادراک اسباب آن امور و مبادی آنها و کیفیت آنها است و عاجز است از فهمیدن اسرار آنها و حکم و فوائد آنها خاصه که مشاهد و محسوس است غرابت افعال باری تعالی و عجیب بودن صنایع او از مشاهده خلق و بدایع فطرت و عجایب صنعت از خلق آسمانها و زمینها و آنچه در آنها و بر آنها است خاصه خلقت انسان و آن تسبیبات و عللی که وسایط ارکان کونیه‌اند که هیچ عقلی باور نمی‌کند که قطره آبی برسد به درجه انسانیت با آنچه از کمالات در او است باری صحبت در این مقام لازم نیست اگر بخواهد انسان شرح غرایب و افعال و صنایع الهیه و اسرار و حکم آنها را بنماید به اندازه استعداد خود مثنوی هفتاد من کاغذ شود پس در این صورت هر چه بشنود از اطوار قیامت کبری و به عقلش درست نیاید نباید رد کند و یا تاویل نماید که اگر چنین کند او بنده مسلم نخواهد بود و هم چنین از کارهای اولیاء حق که مظاهر قدرت قدرت پروردگارند از خرق عادات و ظهور معجزات و هم چنین اگر برسد به ایشان که در نزد ظهور قائم (ع) چنین و چنان در آفاق و انفس ظاهر خواهد شد و صداها بلند می‌گردد به اسم مهدی (ع) و اینکه دوازدهمی از غائب از انظار خواهد بود و صاحب عمر طولانی چه آنکه این امور بالاتر از سایر قدرتهای الهیه نیست و غریب‌تر از سایر معجزات انبیا نخواهد بود و به جز صرف استبعاد و دور به نظر آمدن و کمتر دیدن چیز دیگر نیست و از برای خصوص امور غریبه متعلقه به مهدی موعود و رفع استبعادات گفتگوی علیحده در محلش خواهد آمد عجالهٔ بحث ما کلی است که نباید آنچه را نفهمید رد نمود که این خود کفری است اشکارا چنانچه معصوم می‌فرماید ان الناس اذا لم یعلموا لم یجحدوا لم یکفروا مردم اگر آنچه ندانستند انکار نکنند کافر نمی‌شوند پس اگر هم عقل تو رسائی نمی‌کند و به نظرت بعید می‌آید رد مکن توجیه و تاویل منما که نشاید آنچه را رد کردی با تاویل فوری برخلاف واقع باشد و همان چه را که خبر داده‌اند همان ظاهرش مراد باشد و راست باشد و تو بخلاف واقع رفتار کرده باشی و هلاک شوی بلکه توقف کن و علمش را به خود گوینده حواله کن پس لازمه ایمان تصدیق و قبول و تسلیم است مر آنچه را که فرموده‌اند و خبر داده‌اند هر چند از امور بعیده باشد که عقل رسائی به آن نداشته باشد چنانچه پروردگار در صریح قرآن می‌فرماید فلا و ربک لا یؤمنوا حتی یحکموک فیما شجر بینهم ثم لا یجدوا فی انفسهم حرجا مما قضیت و یسلموا تسلیما نه قسم به پروردگار تو که مؤمن نخواهد بود مگر پس از اینکه انکار نکنند آنچه را تو حکم کردی و تسلیم کنند تسلیم کردنی ملاحظه فرمائید که چگونه استبعاد می‌کردند از پاره امور غریبه مثل آنکه بشری رسول باشد ابعث الله بشرا رسولا و اینکه چگونه وحی بر او نازل می‌شود القی علیه الذکر من بیننا و چگونه اجسام بالیه زنده شوند ءاذا کنا عظاما و رفانا اننا لمبعوثون و قال و من یحیی العظام و هی رمیم الی غیر ذلک از موارد بسیار که در قرآن اخباراتی بوده و کسانی که ایمان نیاورده‌اند چون به عقل خودشان بعید می‌آمد انکار می‌کردند و خداوند در آیات بسیار توبیخ و مذمت از آن جماعت فرموده نه ده نه صد هزارها عجب از آنها نیست چه آنکه ایشان ایمان نیاورده بودند تا ملزم به قول باشند عجب از کسانی است که ایمان آورده و قبول کرده‌اند مع ذلک هر چه را نفهمیده‌اند از ظواهر فرمایشاتشان مانند سؤال قبر و حشر جسمانی و معاد جسمانی و خلق بهشت و آتش و نار و خوارق عادات انبیاء و مراتب اولیاء و کارهای ایشان و امثال اینها رد کرده‌اند یا تاویل نموده‌اند و حال آنکه در بین نبوده مگر استبعاد و دوری از نظر غافل از آنکه خدا آن کسی که بنده نباید ملتفت اصل و مدرک کارهای او و واقف بر اسرار او باشد و انبیاء و اولیاء ممتازانند از افراد خلق و مظاهر صفات [صفحه ۳۰] و قدرت باریتعالی هستند اگر نباشد کارهای ایشان کار خدا و مثل کارهای رعیت باشد چه تفاوت خواهد بود عجب آنکه می‌شنوند از فرنگیان صنایع عجیبه و کارهای غریب با آنکه بنده عاجزند رد نمی‌کنند و قبول می‌نمایند مثل آنکه تدبیر ایشان در خصوصیات تشریح و اختراع جعبه حبس صوت و تلگراف

هوائی بی سیم و تلیفان و قوای هوائیه و آثار تجاریه و غیر اینها همه را قبول می‌کنند لکن در افعال الهی و اطوار اولیاء حق همین که وجه و سرش را نفهمند رد می‌کنند با توجیه و الا چرا ظاهر را از ظاهرش بیندازی و از ظهورش دست برداری و تاویل کنی و آنچه که در نمایش سابق بیان شد از عدم حجیهٔ ظواهر معنایش آن بود که به ظنون مستفاده از ظواهر در امور اعتقادیه اعتقاد مکن که به آن متدین شوی و این لازم ندارد که تعدی کنی و او را رد نمائی یا حمل و تاویل نمائی چه آنکه این حمل و تاویل اخذ به متشابه و مأول است ما که گفتیم عمل به ظاهر مکن نگفتیم عمل به مأول کنی حاشا بلکه مقصود در دو مقام است که آنچه معلوم شد اعتقاد کن و به صرف استبعاد دست از او برمدار و آنچه که معلوم نشده در او توقف کن و بگو آنچه را فرموده است درست است من نمی‌فهمم و نمی‌دانم و پاره از اهل اسلام طرف افراط و تفریط را گرفته‌اند در عقاید و اصول که موافق با رأی و مذهب خودشان است هر چه ظاهری باشد می‌گیرند و استدلال می‌کنند بعبارهٔ اخری ظواهری که در کتاب و سنهٔ موافق با میل و رای ایشان دارد می‌گیرند و هر چه از ظواهر پیدا شود که با رأی و مذهب ایشان نسازد یا به عقل نارسای ایشان رسائی ندهد و استبعاد کنند تمام را توجیه و تاویل نمایند اما آن اولی پس آن مسامحه است در مدرک دین که پایه ابزار امور ظنیه می‌گذارند و اما آن دومی پس جرأت و مجریست و بی وثوقی به فرمایشات حجج الهیه و هر دو ضلالت است باری اگر راستی کسی شخصی را پیغمبر دانست و به او بیعت کرد معنای آن این است که من دست انقیاد و تسلیم دادم و رأی و خیال خود را از میان برداشتم آنچه را تو بفرمائی همان را درست می‌دانم و چنین کسی اگر از پیغمبر و امام بشنود اموری را که دور در نظر باشد و عقل بعید بشمرد او قصور را از جانب عقل خود می‌داند نه از طرف حجت پاره از مردم پیدا می‌شوند که در فروع دین استبعادات می‌کنند که چرا چنین و چنان باید کرد و استهزاء می‌کنند به فروع تعبدیه طهارت و غسل را چرا باید چنین گرفت و قرائت نماز را چرا به این تفصیل انسانیت شخص معرفهٔ است تخطئه پیغمبر می‌کنند در طریقه استکمال مردم و راه کمال را به طریق دیگر قرار می‌دهند و پاره در تفاصیل حشر و نشر استهزا و سخریه می‌کنند و به عقول خود تاویلات می‌کنند و اینها تمام ناشی از عدم ایمان کامل و اعتماد به پیغمبر (ص) و عقل خود را کامل‌تر دانسته و الا هرچه گفت قبول کن بلی آنچه را از امور معقوله و اسرار و حقایق این امور است آن را هم قبول داریم و هر دو در محل خود منافات با یکدیگر ندارد ظاهرش هم درست است و صحیح و با فایده باطن و معنایش هم درست است و با فائده و صحیح باری در نمایش سابقه معلوم شد که پاره به اعتماد بر ظواهر هلاک شدند و پاره از دست برداشتن از ظواهر و بیشتر از این جماعت طائفه صوفیه و عرفا و رکنیه و شیخیه و اشعری و معتزلی چنانچه معلوم می‌شود از مراجعه در کتبشان که موقع شرح آنها نیست و بدتر از همه آنها و جری‌تر و بی باک‌تر از همه از طایفه جدیده‌اند که از یک طرف به بعض ظواهر آیات و به اخبار آحاد از برای مقالات خود تمسک می‌کنند و نظر به معارضات و منافیات آنها نمی‌کنند چون با رأی آنها موافق نیست و از یک طرف از صد ظاهر و هزار خبر دست بر می‌دارند و همه را توجیه وتاویل می‌کنند به واسطه آنکه با خیالشان موافق نیست و از یک طرف از صد ظاهر و هزار خبر دست بر می‌دارند و همه را توجیه و تاویل می‌کنند به واسطه آنکه با خیالشان موافق نیست بیچاره اگر بنای تاویل است در همه تاویل کن و اگر بنای اخذ به ظاهر است در همه اخذ کن و حال اینکه وظیفه نه این است و نه آن بلکه اقتصار بر معلومات و توقف بر مشکوکات بعد الفحص بلی ظاهری که مخالف عقل مستقل صریح باشد باید دست از آن برداشت که خلاف چنین حکم عقلی صادر نمی‌شود و الا سد باب حجیهٔ عقل و قطع می‌شود و به آن سد همه ابواب می‌شود حتی اثبات صانع پس اگر ممکن باشد تاویل آن بر وجهی که موافق با عقل شود تاویل باید کرد و الا رد به سوی خودشان و اینکه نفهمیدم که چه مقصود داشتند و اما ظواهری که عقل نفهمد ولی برخلاف نباشد در این جا رفع ید از آن و تاویل آن جرات در دین و بی اعتمادی [صفحه ۳۱] به فرمایشات حجج است و فرق بین این دو مقام آن است که در یک جا که آن اول باشد عقل در آن جا ادراک کرده و چیز فهمیده و برخلاف ظاهر حکم کرده آنجا عقل مستقل مقدم است و قرینه است بر صرف ظاهر از ظاهرش و در یک جا که این دومی باشد عقل ادراکی نکرده و چیزی نفهمیده و حکمی برخلاف ظاهر نکرده منتهی الامر ظاهر را هم نفهمیده در اینجا ظاهر

مقدم است چه آنکه عقل حکمی ندارد و لازم نیست که همه چیز را همه عقول بفهمند چه بسیار چیزها که عقول نمی‌فهمند ولی هرجا که فهمیده حکم کرد متبع و حجت است که رسول باطن است و به او حجت خدا بر خلق تمام می‌شود و غالب مردم فرق مابین این دو مورد را نفهمیده‌اند چنان گمان می‌کنند که هر چه به عقلشان درست نیاید در آنجا عقل به خلاف حکم کرده نه چنین است بلکه عقل در آنجا حیران بوده و چیزی نفهمیده در آن صورت عقل جاهل است رجوع به او معنی ندارد و غالب در اموری که جماعت‌ها که اسم برده شده انکار و تاویل می‌کنند از جایی است که جز استبعاد عقلی و قصور عقل چیز دیگری نیست نه آنکه عقل استقلال به استحاله داشته باشد مثلا چه استحاله عقلیه دارد که سؤال با بدن جسمانی باشد و یا آنکه به علاوه لذت و الم روحانی لذت و الم جسمانی هم ضمیمه باشد تا نعمت کامل‌تر و عذاب شدیدتر باشد و معلوم است که ادراک ملایمات و منافرات جسمانی محتاج به حشر جسمانی است و در واقع هر دو قسم از لذت و نعمت را روح ادراک می‌کند نه جسم غایةالامر در جسمانی محتاج به آلت است و در روحانی نیست چنانچه در دار دنیا همین قسم است پاره از لذایذ و الام است مانند لذهٔ جاه یا اندوه مفارقت احباب و لذت وصال بی واسطه ادراک می کند و پاره از لذایذ و الام را جسم ادراک می‌کند مثل لذت اکل و شرب و نقمت ضرب چوب چنانچه در ادراکاتش هم در دار دنیا دو قسم است معقولات را بی توسط الات حسیه ادراک می‌کند ولی محسوسات را به اعانت چشم و گوش و حال آنکه همان ادارک کننده معقولات است که به چشم می‌بیند و به گوش می‌شنود پس چنانچه در دنیا دو گونه نعمت و لذت داریم و دو قسم از عذاب و نقمت در آخرت هم همین قسم است که دنیا نمونه او است و جسمانی وروحانی او اکد و اقوی است و شدیدتر است از جسمانی و روحانی دنیا که آنجا دار کمال است و اینجا دار نقص و از آنجا که دانستی عذاب مال روح است به توسط جسم نه خودجسم ادراک نماید عذاب و رافع استبعاد بعضی می‌شود که اگر جسمانی است پس چگونه می‌شود حال اجزاء تحلیلیه که در هنگام معصیت بوده و رفته و اجزاء دیگر پیدا شده در غیر حال معصیت چه آنکه مقصود از عود جسم همان تعذیب روح است نه جسم و معلوم است که آنچه بر می‌گردد ماده است نه صورت غایهٔ الامر مثل آن صورت خواهد بود و آن ماده معاده که تصور می‌شود تحلیل نمی‌آید و جزء دیگری هم نمی‌شود از رشته سخن خارج نشویم که تحقیق این مراتب موکول به محل خودش هست رساله گنجایش ندارد باری مقصود آن بود که آن جائی را که این طایفه دست از ظاهر بر می‌دارند نه از جاهائی است که استحاله عقلیه در بین باشد بلکه استبعادات عقلیه است که عقل نمی‌تواند بفهمد و در آنجا عقل باید تابع شرع شود بیچاره فکر نمی‌کند که اگر عقول مردم کافی وافی بود به ادراک تمام جهات و پی بردن به تمام امور و دانستن حکم هر چیزی و سر هر چیزی را حاجت به بعث رسل نبود این زحمتها به واسطه آن است که عقلهای قاصر و غیر وافی بوده‌اند پس در این صورت چه حق دارد عقل که دخل و تصرف کند فائده بعث رسل آن است که در آنچه که عقل نمی‌فهمد و حکم نمی‌کند کمک کارش باشد تا لطف کامل‌تر گردد و حجهٔ تمام‌تر شود و در آنچه عقل قاصر است تشریع و مؤسس باشد و مرجع تا احسانش ظاهر گردد برگردیم به اصل مطلب که وظیفه و دستورالعمل انقیاد و تسلیم است نه آنکه آنچه را نفهمید انسان و به عقلش بعید آمد رد کند یا تاویل نماید چنانچه این جماعت جدیده و ایشان این است و به جهةٔ نمونه یک فقره را عرض می‌کنیم بقیه در محل خودش مثلا در آیات بسیار و اخبار بسیار و اخبار بی شمار که خواهد آمد از جمله علائم مقارنه ونزدیک به ظهور موعود است و قائم منتظر (ع) که پر کننده زمین است مماشاهٔ عرض می‌کنیم هر که باشد و لو غیر محمد بن الحسن (ع) به فرض محال یکی هنگامه صیحه و صوت است که خدا از او خبر داده یوم یسمعون الصیحهٔ ذلک یوم الخروج روزی که بشنوند مردم صیحه را آن روز خروج قائم است و دیگر و استمع یوم ینادا لمناد من مکان قریب و هم در خبر است [صفحه ۳۲] الا فتوقع الصیحهٔ و در بسیاری از اخبار آن را از محتومات شمرده و اینکه از آسمان بلند می‌شود معین کرده و اینکه صدا کننده جبرئیل است و اینکه نداهای مخصوص به عبارات خاصه دارد و به اسم خروج کننده صدا می‌زند این بیچاره به واسطه آنکه بلند شدن چنین صدائی را عجیب می‌شمرد و هم می‌بیند که در روز خروج این مدعی که او را قائم دانسته هیچ صدائی از هیچ مکانی بلند نشده بنای تأمل را

می گذارد چنانچه با چند نفر از این طائفه مکرر که صحبت می‌شد و عاجز از جواب آیات و اخبار صیحه می‌شدند بنای توجیه و تأویل را گذاشته می گفتند که چرا غافل هستید هرکس در هرجا بود این صدا را شنیده و هرکس نشنیده خواهد شنید هرچند در خانه را ببندند کدام صدا بلندتر از این و مقصودش آن است که مراد به صیحه در آیات و اخبار همین شنیدن صیت دعوی این مدعی است و این بیچاره فرق مابین صوت و صیت را نفمیده که آواز و صدا غیر از آوازه و خبر کسی است آنچه از برای این مدعی حاصل شده صیت است نه صوت و این صیت تخصیص به او ندارد هر مدعی که باشد چه حق و چه باطل پس از انتشار دعوتش صیت و آوازه‌اش بلند است این چه علامت می‌شود به علاوه آنکه این حیث بعد از گذشتن مدتی است از دعوت او و خورده خورده شیوع پیدا می کند و این از علائم نمی‌شود علامت آن صوت است که پیش از ظهور بلند شود و اعلام خروج کند تا حال شنیده که جارچی و دورباش و سلطانی پس از مدتی از ورودش بلند شود به علاوه آن صیت زمینی است و آن صوت آسمانی گوینده این مردم‌اند و گوینده او جبرئیل از آسمان یا روی بام کعبه به علاوه مصوت آن اثبات حقیقت مهدی (ع) را می کند که این است مهدی امت و امر خدا بشتابید به بیعت او و این صیت آن بوده که فلان شخص مدعی چنین امر بزرگی شده و دعوی خرافی کرده مسلمانان انصاف دهید صدای آسمانی قبل از ظهور قائم (ع) را حمل می کنند بر صیت زمینی بعد از ظهور یا به واسطه استبعاد ارتفاع چنین صوتی و یا به واسطه آنکه با مدعی و مقصودش می‌سازد این چنین شخصی را می‌توان گفت که تسلیم فرمایشات خدا و ائمه هدی را دارد و انقیاد قبول کرده یا آنکه او به هوای نفس خود صحبت می کند و حال آنکه چه استبعاد دارد بلند شدن چنین صدایی خاصه که هنگامه او نظیر هنگامه قیامت است آثار قیامت در او ظاهر می‌شود که از آنها است همان نفخه صور و صداهائی که در قرآن از آنها خبر داده مگر آنکه انکار یا تأویل کنی تمام آنها را و آن معنی‌اش آن است که قرآن دیگر به میل خود اختراع کنی خلاصه کلام آن که امور الهیه تمام از عجائب و غرائب است که عقل‌ها در آن حیران و سرگردانند و به این جهت امر به تسلیم و انقیاد شده و قبول آنها را خصیصه مؤمن ممتحن شمرده ملاحظه فرمائید که به چه اندازه صعب و دشوار و چگونه قبول آنها را از لوازم ایمان شمرده که در اخبار معتبره مرویه در بحار و بصائر و سایر کتب وارد است منها حدیثنا صعب مستصعب لا یتحمله الا ملک مقرب او نبی مرسل او مؤمن امتحن الله قلبه للایمان و بالاتر آنکه در چند خبر دیگر می‌فرماید حدیثنا صعب مستصعب لا یتحمله ملک مقرب و لا نبی مرسل و لا مؤمن ممتحن راوی عرض می کند پس که تحمل می‌نماید می‌فرماید پس خودمان متحمل می‌شویم پس کار که به این مثابه شد که همه امور الهیه باشد در بین چگونه استبعاد می‌شود و دست از ظواهر آنها برداشته می‌شود و حال که قبول کننده امر ایشان ممتحن شد پس معلوم می‌شود که مؤلین آیات و آثار ثابتین در مقام ایمان نیستند پس معلوم شد از امور گذشته آنکه وظیفه بنده و مؤمن تسلیم و انقیاد آنچه که رسیده باشد از فرمایشات ایشان هرچند از امور غریبه و مستبعده باشد مگر آنکه عقل مستقل قائم بر استحاله باشد یا نقل قطعی بر خلاف آن ثابت شده باشد و انصاف آن است که آنچه در اخبار از آثار ظهور و کارهای او نوشتند نه نقل قطعی برخلاف آن آمده و نه عقل مستقل بر استحاله آن قائم شده غایةالامر جمله از آنها از قبیل خوارق عادات و برخلاف عادت و طبیعت است که اساس معجزه نبی بر آن حتی مثل زنده شدن مردگان از قبرها و شمشیر زدن بر روی زندگان که می‌فرماید یا عجبا کل العجب بین جماد و رجب و آن اخبار به نحوی است که تاویل به زنده شدن از قبرهای طبیعت و حصول حیات روحانی نمی‌توان کرد چه آنکه اگر این طور باشد باید بفرماید که یا عجبا که زنده که ایمان به ظهور آورده‌اند مرده‌ها را که در قبر طبیعت‌اند شمشیر بزنند چون مؤمنین زنده‌هایند مقتولین مرده‌ها به علاوه آنکه می‌شمرد از مرده‌هائی که زنده می‌شوند و گردن زنده‌ها را می‌زنند کسانی را که از سابقین که زنده به حیات جاوید بوده‌اند و مرده شده‌اند باز زنده می‌شوند و شمشیر بر زنده‌های ظاهر [صفحه ۳۳] می زنند مانند اصحاب پیغمبر (ص) و غیر آنها پس رجوع به اخبار کن ببین چگونه اشخاص را فرموده زنده می‌شوند و رجوع به ادعیه کن که دستورالعمل داده‌اند که از خدا بخواهند که اگر ما مردیم قبل از ظهور مهدی (ع) پس ما را بعد از ظهورش زنده کند که شمشیر می‌زنیم مانند دعای عهدنامه و غیر آن و هم همین فقره را در اخبار

بسیار دستورالعمل می‌دهند که زنده شدن پس از مردن را در ظهور مهدی (ع) مسئلت کنید حالا امری از احیاء اموات عجیب‌تر نیست و وارد شده و تاویل کردن به زندگی روحانی تاویلی است بلا ـ دلیل و کاشف از عدم انقیاد و تسلیم است بلی اینگونه از حیات و زندگی روحانی معنوی هم از برای مؤمنین هم حاصل می‌شود و از قبر طبیعت بیرون می‌شوند لکن منافات با حیات ظاهری ندارد هر دو را قبول داریم هریک در محل خودش و هر دو صحیح خواهد بود انکار آن دیگری یکسره برای چه.

ظهور موعود از امور عقلیه است

نمایش پنجم حکایت ظهور مهدی موعود از امور عقلیه نیست چه آن که آنچه را که عقل حکم می‌کند وجود لزوم حجت بر وجه کلی و اما آنکه فلان شخص مخصوص باید حجت باشد عقل حکمی ندارد و هم اینکه باید او در فلان موقع ظهور نماید حکمی ندارد و هم آنکه باید فلان و فلان باشد حکمی ندارد بلکه اصل وجود حجت را بر وجه کلی حکم می‌کند و هم اینکه برهان صادق که ملازمه باشد بین برهان و صدق او آن را هم حکم می‌کند که بدون آن برهان ملازم با صدق حجیهٔ حاصل نمی‌شود و اما آنکه چه خصوص برهان باشد حکم ندارد وهمین قدر می‌گوید باید دلیل ملازم داشته باشد و به این جهة همه حکما و متکلمین تصریح فرموده‌اند که اثبات نبوت خاصه از راه عقل مستقل که تمام مقدمات دلیل عقلی باشد ممکن نیست و الحاصل هر شخصی را که بخواهی معین کنی از برای امامت و نبوت عقل محال نمی‌داند که غیر اولی یافت شود به شرایط نبوت و امامت و او حجت باشد پس حکم قطعی نمی‌کند که فلان کس مخصوص باید قائم باشد پس طریق اثبات موعود نقل خواهد بود چنانچه در اخبار متواتره اعلام به آمدن او نموده پس در این صورت باید رجوع به ادله نقلیه شود و ببینیم آن موعودی را که قائم منتظر و پر کننده زمین را از عدل قرار داده‌اند او کی است و اسمش چیست و پسر کیست و حالش چیست متولد شده و حی و موجود است و غائب یا آنکه هنوز متولد نشده و صفات او کدام است آثار و علائم ظهور او چیست و کار و شغلش کدام که هر که را در اخبار معین کرده‌اند که او موعود است همان را قبول کنیم و هر چه را که از علائم او شمرده‌اند همان را باید منتظر باشیم و هر شغل و کاری که از برایش بیان فرموده‌اند همان را باید در او ببینیم ولی ملتفت باشید که دلیل نقلی هم دو قسم است قطعی که از او قطع حاصل می‌شود و به مدعی و ظنی که ظن حاصل می‌شود به مدعا و آنچه معتبر است در باب معارف و اصول دین همان دلیل قطعی است چنانچه در نمایش سابق گذشت آیات و اخبار ناهیه از ظن در این صورت ظاهر کتاب که سندش قطعی است ولی دلالتش ظنی است حجهٔ نباشد مگر نص کتاب باشد که هم سندش از قطعی است و هم دلالتش و کذا در اخبار آنچه خبر واحد غیرقطعی الصدور باشد حجهٔ نیست هرچند دلالتش قطعی باشد تا چه رسد به ظنی پس از کتاب نصوصاتش معتبر است فقط و اما اخبار آن هم نصوصاتش معتبر است به شرط آنکه سندش هم قطعی باشد پس ظواهر اخبار آحاد به دو جهة حجهٔ نیست و ظواهر کتاب به یک جهت ولی استثنا می‌شود از ظواهر کتاب و اخبار آن ظواهری که از باب تعاضد و تعاضد و کثرت بر روی هم رفته قطع از آنها حاصل شود پس در این صورت اگر چه یک ظاهر و دو ظاهر و سه ظاهر افاده قطع نمی‌کند و حجت نیست لکن می‌شود که زیادتی ظواهر اسباب حصول قطع شود و آن در صورت حجهٔ است به واسطه قطع نظیر خبر واحد چون افاده ظن می‌کند حجهٔ نیست مگر در وقتی که کثرت اخبار آحاد به درجه تواتر برسد پس نصوصات کتاب حجهٔ است ظواهر متراکمه مفیده مرقطع هم حجت است و اما ظواهر مجرد کتاب حجهٔ نیست و اما آنچه که از ظواهر کتاب یا غیر آن اخبار بر طبقش و تفسیرش وارد شده باشد اگر خبر واحد ظنی است که آن هم حجهٔ نیست و اگر قطع است عبرهٔ به او خواهد بود نه به کتاب پس ظواهری که در موردش اخبار وارد است میزان به حال خبر خواهد بود و اما اخبار پس آحادش ظنی است حجهٔ نیست و اما متواتر که مفید قطع است حجهٔ است به شرط آنکه دلالتش نص باشد و یا ظواهر متراکمه که قطع حاصل شود بوده باشد و خلاصه کلام آن است که هر که از ادله نقلیه افاده قطع کند در اصول دین حجهٔ است و هر چه مفید ظن باشد حجهٔ نیست نه عقلا و نه شرعا بلکه آیات و اخبار [صفحه ۳۴] بسیار بر

منع آن عمل به آن رسیده و اینکه امر به نوشتن اخبار واشاعه آنها شده به واسطه آن است که از مجموع قطع حاصل شود و ما در آن رساله ملتزمیم که آن چه را که به آن استدلال می‌کنیم و دلیل می‌آوریم همان نقلیاتی باشد که به نفسه ویا به واسطه تکاثر و تعاضد قطع از آنها حاصل شود و اگر احیانا به دلیل ظنی تمسک کنیم به عنوان استدلال نمی‌باشد بلکه اشهاد و تایید مطلبی خواهد بود و از برای تقرب ذهن سامع گفته می‌شود و از اثبات این مدعی خواهش می‌کنیم که آنها هم در اثبات مدعی خود به ظاهر و خبر واحد و سایر امور ظنیه تمسک نکنند که احتمال خلاف دارد و حجهٔ نخواهد بود پس از برای تعیین اسم موعود به خبر مجهول اسمه اسم علی و انا تحت رجلیه که هزار عیب سندی و دلالتی دارد تمسک نکنند ثم لا یخفی آن که اگر بنا را بر اعتبار آیات ظنیه و اخبار ظنیه هم در اصول و عقاید بگذاریم پس لازم است فحص از معارضات از سایر آیات و اخبار دیگر و پس از ظفر به معارض در ظواهر متعارضه اعمال جمع قواعد عرفی باید بشود و نتیجه جمع مأخوذ نشود و در اخبار آحاد اعمال قواعد ترجیح شود و اخذ بما هو الراجح شود و ما بحمدالله نه در ظواهر آیات و نه در اخبار صحیحه دلیلی نیافتیم بر صحهٔ دعوی این مدعی تا حاجت به علاج تعارض افتد ولی اتباع این مدعی که دعوی مساعدت بعض آیات و اخبار غیر صحیحه را بر مدعی خود می کند لابد باید اطلاع به قواعد جمع و ترجیح داشته باشد و الحق بعد از تسلیم این امر خلاف واقع یعنی وجود اخبار و آیات داله بر مدعایشان باز آنچه را که ما تمسک به آن می‌کنیم اظهر دلالت و اقوی سند است با قطع نظر از ادله قطعیه دیگر که داریم بر صحت مدعای خود و بطلان دعوای این مدعی چنانچه این مراتب معلوم خواهد شد باری اگر در باب اسمش یا سایر حالاتش اخباری متعارض باشد باید صحیح‌تر آنها از حیث روایت و کتاب و اعتماد صاحب کتاب بر آن و اکثر عدد را باید گرفت هذا کله در وقتی است که منافی باشند و اما اگر مجمل و مبین باشند و شارح و مشروح مفسر و مفسر باید شارح مبین را گرفت مثلا با آنکه در جمله از اخبار مذمت می‌کنند از کسانی که قائل به موت او شده‌اند و در جمله دیگر چند خبر دارد که یقوم بعد ما یموت ذکره اگر یک خبری وارد شود که یقوم بعد ما یموت و آن خبر صحیح هم باشد و بگوئی لفظ ذکره در آن خبر سقط نشده باز هم باید به قرینه اخبار یموت ذکره بگوئیم مراد موت ذکر است بلکه این اخبار یموت ذکره شاهد جمع بین آن طائفه است که نفی موت می‌کند به آن خبری که اثبات موت می‌کند و می‌گوئیم مراد به نفی موت موت خود او است و مراد به ثبوت موت موت ذکر او فواعجبا از این طایفه که با هزار خبر داله بر غیبت شخص آن حضرت و بودنش در امصار و غایب بودنش از انظار که ظاهر همه آنها بقاء او و وجود او است مخفیا مع ذلک به واسطه یک خبری که حال سندش معلوم نیست و احتمال سقط ذکره در آن می‌رود و دست از تمام آنها بر می‌دارند و اثبات موت می‌کنند با آنکه مضمون همین خبر یقوم بعد ما یموت موافق با مذهبشان نیست چه آنکه علی محمد را همان حجهٔ بن الحسن نمی‌دانند بلکه سیزدهمی و شخصی علیحده می‌شمرند پس بنا بر خبر یموت باید منتظر زنده شدن حجهٔ بن الحسن باشیم و هم چنین اخباری که دارد به سن پسران ظاهر می‌شود و صورت جوان آن را شارح خبری می‌گیریم که می‌گوید یظهر صبنی من بنی‌هاشم و بگوئیم مراد جوانی به صورت است نه در سن به قرینه از اخبار کثیره که می‌گوید در سن پیران و صورت جوانان چنانچه جز اینکه از بنی‌هاشم است تفسیر می‌شود به خبری که می‌فرماید نهمی از اولاد حسین و پنجمی از اولاد کاظم (ع) و سیمی از اولاد جواد است و هم چنین اخبار کثیره که دلالت می‌کند بر آنکه اسلام را بر می‌گرداند و دین پیغمبر (ص) را تازه می‌کند و قرآن را زنده می‌کند و مردم را به دین پیغمبر (ص) دعوت می‌کند آنها شارح شرع جدید بگیریم و بگوئیم چون مردم از دین پیغمبر (ص) خارج می‌شوند چنانچه این جماعت خارج شده‌اند و قرآن متروک شده و احکام مخفی و مهمل گشته و سنهٔ پیغمبر (ص) ضایع گشته و حدود معطل مانده تا به درجه که اسلام را برگرداند به حالت غربتی که اول داشته حال که بنا است که اسلام به طوری که پیغمبر (ص) خواسته برگردد و به کتاب عمل شود پس آیا شرع جدید آورده و آن احکام از میان رفته یا مخفی نمانده از اول امر به واسطه خوانه نشستن اهل حق ظاهر و آشکارا شود نه آنکه دین پیغمبر را یکسره از میان ببرد که از شرایع از عبادات و سیاسات وعقود چیزی باقی نماند کی در اخبار دارد که نسخ شریعت پیغمبر می‌کند در حالتی که اخباری که در سیره او وارد است معلوم

بکند که او اقامه کننده همان سنت پیغمبر است پس دستورالعمل دیگر جمع بین آن [صفحه ۳۵] اخبار است و مفسر قرار دادن بعضی را چنانچه خودشان فرموده‌اند که کلمات ما بعضی بعضی را تفسیر می کند چنانچه همین دوآیه و بناء عقلا است در کلمات مطلق متکلمین و الحاصل اگر بنا باشد که به اخبار آحاد هم تمسک شود ولی باید ملاحظه تمام اخبار شود و جمع شرح و ترجیح هم داده شود نه آنکه به یک خبر اخذ شود و باقی اخبار را انکار کرد چنانچه رسم این طایفه جدیده است و اگر از این کار مضایقه دارند پس لااقل به واسطه اخبار آحاد ظنیه دست از متواترات قطعیه بر ندارند و ما در این کتاب هر چه را که به اخبار متواتره قطعیه ثابت گردید دلیل قرار می‌دهیم و اینکه اسم او محمد است و از نسل حسن است و صاحب غیبت طولانی است خلاصه امور متقدمه چند امر است یکی آنکه پیش از ظهور موعود زمان زمان شک و حیرت و ارتداد مردم برکشتن آنها است از دین و دیگر در چنین زمانی تکلیف صبر وسکون و عدم خروج با احدی و متابعت کردن کسی و استعجال در امر است و دیگر آنکه این امر خود به خود ظاهر و واضح می‌شود حاجت به تبیین و فحص نیست و دیگر آنکه این ظهور مانند فجر و شمس بی‌شبهه ظاهر می‌شود و در او خفائی نیست و دیگر آنکه متشابهات از آیات و اخبار را نباید گرفت و دیگر آنکه به ظنون نباید عمل کرد ودیگر باید در مقام تعارض اخبار و آیات جمع و ترجیح در مجملات شرح و تفسیر اعمال نمود و دیگر در امور بعیده غریبه باید تسلیم و انقیاد کرد و دست از آنها برنداشت و دیگر اهواء و آراء و استحسانات را باید کنار بگذارند که دین خدا از عقول مردم دور است و دیگر آنکه در متشابهات محتاج به مبین و ماؤل معتبری هستیم و هم چنین در دست برداشتن از ظواهر محتاج به قرنیه معتبره هستیم پس هر ظاهری را به میل خود نمی‌توانیم از ظاهرش دست برداریم تا خبر دیگر قرینه و داله نشود و هم چنین در متشابهات تاویلات عندیه و تفسیرات به رأی نکنیم بلکه طریق تاویلات از دلیل دیگر بگیریم و دیگر آنکه تعیین شخص موعود و اسمش و صفتش و حالش و شغلش باید به طریق نقل قطعی ثابت شود و عقل را در آن راهی نیست و تمام این مطالب ثابت به ادله قطعیه و اخبار معتبره و بنای عقلا در استکشاف مطالب است کسی نمی‌تواند انکار این امور را بنماید بلکه خود این طایفه هم در مقام گفتگو ملتزم به این امور هستند و قبول دارند ولی در مقام عمل برخلاف رفتار می کنند می گویند تفسیر به رأی حرام است ولی شغلشان همین است می گویند خبر واحد و ظن حجت نیست و تمام کارشان بر این است هذا تمام الکلام فی فاتحهٔ الکتاب و اما مقالات الثلاث.

اخبار در اثبات وجود و تعیین قائم آل محمد

مقاله اولی در اثبات بودن موعود امت و قائم آل محمد (ص) که خبرها از او داده‌اند و او را قائم و منتظر و صاحب الامرش به قول مطلق می گویند و پرکننده زمین است از عدل و مسخر کننده شرق و غرب و برطرف کننده ادیان و شکننده جباران و همان محمد بن الحسن علیه‌السلام که دوازدهمی است و او زنده است و صاحب غیبت طولانی و پرکننده زمین است از عدل و برطرف کننده همه ادیان و شکننده جباران و خارج کننده است به سیفی که مثل آن خروجی نشده و تمام را منقاد و دلیل خود خواهد کرد و برگرداننده اسلام و زنده و تازه کننده او و دعوت کننده مردم است به اسلام و اینکه قبل از ظهور او اکثر مردم از اعتقاد به او برگردند و به حیرت و شک افتند بعد ظاهر شود مانند شهاب ثاقب و این فقرات را با ادله متواتره ثابت می کنیم و چون اگر بخواهی چیزی را که دلالت بر هر یک از فقرات دارد از دعا و زیارات و اخبار علیحده علیحده ذکر کنیم موجب تکرار می‌شود چه آنکه غالب این فقرات در غالب این اخبار جمع و ذکر شده‌اند لذا هر دعا و زیارت و خبری که دلالت بر هریک دارد همه را در یک نسق ذکر می کنیم چه آن خبری که یک فقره را ثابت می کند یا تمام را و پس از ثبوت این مراتب معلوم می‌شود که هنوز این شخص مخصوص ظاهر نگشته و این ازمنه ازمنه ارتداد مردم و ظهور مدعیان کاذب است و پس از ثبوت این مراتب و فقرات معلوم می‌شود کذب این مدعی چه آنکه نه اسم او محمد است و نه پدرش حسن و نه مادرش نرجس و نه دوازدهمی است و نه آنکه زمین را یک دین کرده و نه آنکه غلبه بر تمام دول کرده و نه کافران و ملحدان را کشته بلکه مغلوب ادیان و دول بوده و نه برگرداننده دین

اسلام بوده بلکه آن را از میان برده و دین علیحده آورده و نه آنکه پیش از ظهورش کسی از اعتقاد به او برگشته که کسی گمان موعودیت او را نداشته باشد بلکه پس از ظهورش بیشتر مردم انکارش کرده‌اند و نه غیبتی از برایش بوده بلکه از طفولیت تا کشته شدنش [صفحه ۳۶] همه کس او را می‌دیده و ما در این کتاب اقتصار می‌کنیم به ذکر همین مراتب که به قطع می‌توان ثابت کرد و اما اگر پاره از صفات و سیره و علائم او که قطعی نباشد اگر ذکری از آنها شود استطرادا یا تاییدا خواهد بود و بدانکه بجهۀ اقتصار او ذکر سلسله خبر اکتفا می‌شود به ذکر کتاب معتبری که آن خبر در او نوشته شده و اقتصار می‌کنیم از تمام خبر و دعا زیارت به ذکر همان فقره که دلالت بر مدعا دارد دون باقیش که اسباب طول کلام و ملالت خواننده نشود و هم اقتصار می‌جوئیم به اخباری که مبین مدعا باشد یعنی منطبق بر حجۀ بن الحسن (ع) باشد دون غیره و اما اخبار عامه که در حالات و اسماء قائم (ع) و کارهایش و علائمش وارد شده باشد به نحو اجمال باشد مثل آنکه قائم حسینی است یا از نسل فاطمه است یا هاشمی است و امثال این‌ها پس آنها را متعرض نمی‌شویم که دلالت صریحه ندارد واین نمونه اخبار فوق حد احصا است ذکر تمام آنها موجب ملالت می‌شود و لکن پس از آنکه به اخبار صریحه مبینه شخص موعود معلوم گشت و معلوم شد که این مدعی نیست آن وقت هر وقت که در باب قائم و مهدی (ع) وارد شده از اخبار غیر متبینه آنها تمام محمول بر همان شخص مخصوص می‌شود مثل اخباری که مهدی یا قائم چنین و چنان می‌کند آنها تمام اشاره به وجود این موعود خواهد بود چنانچه شاید پس از بیان مقصود اشاره به بعض آنها بشود پس می‌گوئیم و از خدا و باطن این نور پاک استمداد می‌جوئیم و ما یدل علی المقصود را در سه باب ذکر می‌کنیم باب اول در اخبار خبر اول در اکمال در حدیث طولانی معراج از پیغمبر (ص) که خطاب رسید از برای او که علی را از برای تو اختیار کردم و شئونات آن حضرت را بیان می‌کند تا در آخر می‌فرماید و قرار دادم که از صلب علی (ع) یازده نفر هدایت کننده از بکر بتول به تو عطا کردم که آخر آن یازده کسی باشد که عیسی بن مریم (ع) پشت سر او نماز بخواند و زمین را پر از عدل و داد نماید نجات بدهم به او از ضلالت عرض می‌کند خدایا کی خواهد بود خطاب می‌رسد به ذکر علائمی چند که از آنها است ظهور دجال و ظهور سفیانی این نماز عیسی (ع) و پر کردن زمین از عدل خاصه موعود است و او را یازدهمی از نسل علی (ع) معین کرده خبر دوم خبر امالی شیخ از پیغمبر (ص) در قضیه خبر پس از گریستن پیغمبر (ص) از یاد کردن ظلم‌هائیکه بر اولادش می‌رسد و اینکه خبر داد مرا جبرئیل که این ظلم‌ها برطرف می‌شود در ظهور قائم از آل محمد (ص) که در آن وقت کاره ایشان ذلیل و بدخواهان ایشان کم و مداحین زیاد و می‌فرماید این قیام قائم (ع) بعد از مایوسی و تغییر بلا می شود و در آن وقت قائم قیام می‌کند اسمه کاسمی و اسم ابیه اسم ابنی اسم او اسم من است و اسم پدر او اسم پسر من است یعنی حسن و خدا باطل را به شمشیر ایشان خاموش می‌کند و حق را ظاهر و در این خبر اسم خودش و پدرش را معین فرموده است خبر سیم در اکمال از جابر از پیغمبر (ص) که می‌فرماید المهدی من ولدی اسمه اسمی و کنیۀ کنیتی اشبه الناس بی‌خلقا و خلقا تکون له غیبۀ و حیرۀ و تضل منه الامم ثم یقبل کالشهاب الثاقب فیملأها عدلا کما ملئت ظلما و جورا یعنی مهدی از ولد من اسم او اسم من است و کنیه او کنیه من است شبیه‌ترین مردم است به من و می‌باشد از برای این مهدی غیبتی که در او گمراه می‌شوند امتی پس از آن گمراهی در غیبت مانند شهاب ثاقب و زمین را پر از عدل می کند و در این خبر اسم او را معین کرده و غیبت قبل از ظهور که موجب ظلالت باشد و هم اینکه شغل او آن است که زمین را پر از عدل می‌کند خبر چهارم در اکمال از حضرت صادق (ع) که در خدمتش عرض شد کیست مهدی از اولاد شما فرمود الخامس من ولد الشابع یغب عنکم شخصه و لا یحل لکم تسمیته در تعیین موضوع مهدی (ع) او را پنجمی از نسل امام هفتم و صاحب غیبت قرار داده خبر پنجم در اکمال از حضرت صادق (ع) از حضرت رسول (ص) مهدی از اولاد من اسم او اسم من است و کنیه او کنیه من می‌باشد از برای او غیبتی است که گمراه می‌شوند مردم از دین‌های خودشان پس در آن وقت ظاهر می‌شود مانند ستاره و زمین را پر از عدل می‌کند و در این خبر اسم او و غیبت او و گمراهی مردم را قبل از ظهورش و پر کردن زمین را از عدل پس از ظهورش معین کرد خبر ششم در اکمال از حضرت صادق (ع) از حضرت رسول (ص) طوبی لمن ادرک

قائم اهل بیتی و او کسی است که اقتدا به او می‌شود و ایتمام به او می شود پیش از قیامش و بیزاری می‌جویند از اعدایش آنها رفقای منند و گرامی‌ترین خلق بر من و این ایتمام واقتدار و قول به امامت در غیبت پیش از ظهورش از برای حجهٔ بن الحسن است که [صفحه ۳۷] امامیه دارند و از برای این مدعی قول به امامتی از احدی قبل از قیامش نبوده خبر هفتم در اکمال از حضرت باقر (ع) از پیغمبر که مهدی اولاد من از برای او غیبتی است که گمراه می‌شوند در آن مردم می‌آورد ذخیره انبیا را و پر می کند زمین را از عدل و در اینجا غیبت و ظلالت در آن زمان و داشتن مواریث انبیاء و پرکردن زمین را از عدل معین کرده خبر هشتم در اکمال از ابن‌عباس از پیغمبر (ص) که فرمود از نسل علی است قائم که زمین را پر از عدل می کند و قسم یاد می کند که ثابتین و اعتقاد به آن قائم در زمان غیبتش آخرند از کبریت احمر جابر عرض می کند یا رسول الله از برای قائم از ولد تو غیبت خواهد بود و می‌فرماید بلی قسم به پروردگار من تا خالص شوند مؤمنان و ممتحن گردند کافران که این سریست از اسرار خدا و پوشیده از خلق مباد شک بیاوری و در آن خبر اثبات غیبت می‌فرماید و حصول امتحان در زمان غیبت خبر نهم در اکمال از هشام تا منتهی به پیغمبر (ص) می‌شود که می‌فرماید القائم من ولدی و اسمه اسمی و کنیته کنیتی و شمائله شمائلی و سنته سنتی یقیم الناس علی ملتی و شریعتی و یدعوهم الی کتاب الله عزوجل من انکره فی غیبتی فقد انکرنی یعنی قائم از اولاد من اسم او اسم من است و شمایلش شمایل من است و سنت او سنت من است به پا می‌دارد مردم را بر ملت من و شریعت من و می‌خواند مردم را به سوی کتاب خدا یعنی قرآن و شکایت می کنم به سوی خدا از تکذیب کنندگان درباره او خبر دهم در بحار از حضرت موسی ان افقد الخامس من اولاد السابع فالله الله فی ادیانکم لا یزیلنکم عنها احدا خبر یازدهم از پیغمبر (ص) که فرمودند بشارت بدهم شما را به مهدی که مبعوث می‌شود در امت در وقت اختلاف و زلزال و پر می کند زمین را از عدل خبر دوازدهم هم در بحار از پیغمبر (ص) که می‌فرماید بشارت باد شما را به مهدی که خرج می کند در اختلاف و زلزال و پر می کند زمین را از عدل خبر سیزدهم در بحار از پیغمبر (ص) مهدی از عترهٔ من خارج می‌شود و آخرالزمان و پر می کند زمین را از عدل خبر چهاردهم در بحار از پیغمبر (ص) اگر باقی نماند از دنیا مگر یک روز طولانی کند خدا آن روز را تا خارج شود از اهل بیت من کسی که پر کند زمین را از عدل و خبر پانزدهم در بحار از پیغمبر (ص) اگر باقی نماند مگر یک روز طولانی خدا آن را تا اینکه مبعوث شود مردی از ذریه من که موافق باشد اسم او با اسم من و پرکند زمین را از عدل خبر شانزدهم در بحار از پیغمبر (ص) که مهدی از اولاد علی است طوبی از برای کسی که ادراک کند زمان او را و خدا به او فرج می‌دهد به این امت تا آنکه پرکند زمین را از عدل و در این چند خبر صفت او را این می‌شمرد که او زمین را پر از عدل می کند پس کسی که آمد و رفت و زمین را بر حال خود گذاشت او مهدی موعود نخواهد بود و اخبار دیگر به مضمون یملاء الارض قسطا و عدلا بسیار بود در بحار و غیر آن اقتصارهمین چند خبر شده خوفا من طول الکلام خبر هفدهم در کشف‌الغمهٔ از عبدالله عمر از پیغمبر (ص) که قیامت بر پا نمی‌شود تا آنکه مالک شود مردی از اهل‌بیت من که موافق باشد اسم او با اسم من و پر کند زمین را از عدل خبر هجدهم در کشف‌الغمهٔ از حذیفه از پیغمبر (ص) که اگر باقی نماند از دنیا مگر یک روز خدا او را طولانی می کند تا آنکه برانگیخته شود مردی که اسم او اسم من باشد و خلق او خلق من خبر نوزدهم در کشف‌الغمهٔ از پیغمبر (ص) نمی‌رود دنیا تا آنکه مبعوث شود مردی از اهل بیت من که موافق باشد اسم او با اسم من و پر کند زمین را از عدل خبر بیستم در کشف‌الغمهٔ از ابن‌عبدالله از پیغمبر (ص) خارج می‌شود از اهل بیت من کسی که اسم او اسم من باشد و پر کند زمین را از عدل و داد خبر بیست و یکم در کشف‌الغمهٔ از حذیفه از پیغمبر (ص) فاذا اراد الله ان یعید الاسلام عزیزا قصم کل جبار عنید فقال (ع) یا حذیفهٔ لو لم یبق من الدنیا الا یوم واحد لطول الله ذلک الیوم حتی یملک رجل من اهل بیتی تجری الملاحم علی یدیه و یظهر الاسلام و لا یخلف وعده یعنی هرگاه بخواهد خدا اینکه عود بدهد اسلام را در حالتی که عزیز باشد می‌شکند گردن هر گردن کشی را و اگر باقی نماند از دنیا مگر یک روز طولانی شود تا آنکه پادشاه شود کسی از اهل بیت من که ظاهر کند اسلام را خبر بیست و دوم در کشف‌الغمهٔ از عبدالله مسعود از پیغمبر (ص) اگر باقی نماند از دنیا مگر یک شب خدا آن شب را طولانی کند تا

آنکه پادشاه شود از اولاد من کسی که موافق باشد اسم او اسم مرا و پرکند زمین را از عدل خبر بیست و سیم در کشف‌الغمهٔ از پیغمبر (ص) لا ـ تذهب الدنیا حتی تملك العرب رجل من اهل بیتی بواطیء اسمه اسمی دنیا تمام نمی‌شود تا آنکه سلطنت کند [صفحه ۳۸] به عرب مردی از اهل بیت من که اسم او اسم من است خبر بیست و چهارم در کشف از مناقب شافعی از رسول خدا (ص) اگر باقی نماند از دنیا مگر یك روز طولانی کند آن را تا آنکه برانگیخته شود مردی از اهل بیت من که مقابل باشد اسم او اسم مرا و پرکند زمین را از عدل خبر بیست و پنجم در بحار از پیغمبر (ص) تکون بعدی فتنهٔ صماء صیلم و ذلك عند فقدان الشیعه الخامس من اولاد السابع من ولدك یعنی زود بیاید بعد از من فتنه صماء و این در وقت کم کردن شیعه پنجمی از اولاد هفتم از نسل نور است ای علی (ع) که محزون می‌شوند از برای نایابی او اهل زمین و آسمان پس چه بسیار مؤمن و مؤمنه که متالف و حیران باشند در نزد فقدان او پس سر مبارك به زیر انداخت پس از آن بلند کرد و فرمود بابی انت و امی شبیهی و شبیه موسی بن عمران علیه جلابیب النور پدر و مادرم فدای تو هم اسم من و شبیه من و شبیه موسی بن عمران گویا می‌بینیم ایشان را در حالتی که مایوس باشند و بشنود صدائی را که دورها بشنوند چنانچه نزدیك‌ها بشنوند حضرت امیر (ع) عرض می‌کند چه ندا می‌فرماید سه ندا اول در رجب الا لعنهٔ الله علی الظالمین دوم ازفهٔ الازفهٔ سیم می‌بینند بدنی را ظاهر در خورشید که می‌گوید آگاه باشید که خداوند مبعوث کرد فلان پسر فلان را تا اینکه به اسم می‌رساند او را به علی پس در آن وقت ظاهر می‌شود فرج امیر (ع) عرض کند چند نفر بعد از من ائمه خواهند بود پیغمبر (ص) فرمود بعد از حسین نه نفر و نهمی قائم ایشان است خبر بیست و ششم در بحار از جابر از حضرت باقر (ع) در حدیث طولانی که بیان می‌کند وجه تسمیه مهدی را که می‌فرماید مهدی است که هدایت می‌کند به سوی حقی و تا اینکه خارج کند توریهٔ و سایر کتب را از غاری که در انطاکیه است و جمع می‌شود از برای او اموال دنیا آنچه در شکم زمین است و آنچه از پشت آن پس می‌فرماید بیائید به سوی آنچه قطع کردید در آن ارحام خود را و ریختید خون‌ها در آن پس عطا کند اندازه که هیچ‌کس عطا نکرده باشد پیش از او تا آنکه فرمود رسول خدا مهدی (ع) مردی است از من اسم او اسم من است و عمل می‌کند به سنت من و پر می‌کند زمین را از عدل بعد از آنکه پرشده باشد از جور خبر بیست وهفتم در بحار نامیده شد قائم به قائم بجههٔ آنکه قائم می‌شود بعد از موت ذکرش کنایه از طول غیبت و فراموشی مردم او را و رجوع به غیرش خبر بیست و هشتم دربحار از حضرت جواد (ع) می‌فرماید بعد از من پسرم علی است و بعد از او پسرش حسن پس سکوت فرمود راوی عرض کرد یابن رسول الله کیست امام بعد از حسن گریه سختی فرمود و فرمود ان من بعده الحسن ابنه القائم المنتظر قلت لم سمی القائم قال لانه یموت بعد موت ذکره قلت و لم سمی المنتظر قال (ع) لان غیبهٔ تکثر ایامها و یطول امرها فینتظر خروجه المخلصون و ینکره المرتابون و یستهزء بذکره الجاهدون و تهلك فیها المستعجلون یعنی بعد از حسن پسر او قائم به حق منتظر است عرض کرد چرا قائمش می‌نامند فرمود لانه یقوم بعد موت ذکره قائم می‌شود پس از موت ذکرش و رفتن اسمش و یادش و ارتداد و اکثر قائلین به امامت او عرض کرد چرا منتظرش می‌نامند فرمود به جههٔ اینکه از برای او غیبتی است که زیاد است ایام آن و طولانی است مدت آن پس منتظر می‌شوند خروج او را مسلمون و مخلصون و منکر می‌شوند او را مرتابون و استهزاء می‌کنند به ذکر او جاحدان و هلاك می‌شوند در آن تعجیل کنندگان و زیاد می‌گویند در او و قاتون یعنی کسانی که تعیین وقت در او می‌کنند و در این خبر قائم منتظر را از نسل حسن (ع) قرار داده و او را صاحب غیبهٔ طولانی که مردم در غیبت او از او برگردند و اسمش را از میان ببرند و الله اگر انصاف باشد همین هنگام حالت مردم این عصر است که از او برگشتند و باقی مانده‌ها استهزاء می‌کنند تنبیه در بعض اخبار که دارد یقوم بعد ما یموت مراد بموت در آن خبر موت ذکر است که در این اخبار بیان فرموده و این اخبار یموت ذکره شاهد جمع است بین اخباری که نفی موت کرده و بین اخباری که اثبات موت کرده به اینکه مراد موت خود او نیست بلکه موت ذکر او است خبر بیست و نهم در بحار از حضرت هادی علیه‌السلام که فرمود خلف از بعد از من حسن پسر من است پس چگونه خواهد بود حال شما در خلف بعداز خلف پس ابی‌هاشم عرض کرد چرا فدایت شوم فرمود به جههٔ آنکه شما نبینید شخص او را و حلال نیست

از برای شما بردن اسمش و خلف لقب موعود است و عدم جواز تسمیه از احکام اوست چنانچه در بسیاری از اخبار [صفحه ۳۹] وارد است و صفتش را این بیان می‌کند که آن خلف حسن غایب شود که مردم شخص او را نمی‌بینند و چند خبر دیگر به همین مضمون در اکمال و کفایهٔ النصوص و غیر آن وارد شده خبر سی‌ام در اکمال از محمد بن علی (ع) که می‌فرماید قائم آن کسی است که مخفی باشد ولادت او و غایب شود از مردم شخص او و حرام باشد تسمیه او و او هم اسم رسول خدا است در این خبر اسم او را معین کرده و غیبت شخص او را و خفاء ولادتش را چنانچه خفاء ولادتش در چند خبر دیگر بیان فرموده‌اند خبر سی و یکم در اکمال ابوالصلت هروی از حضرت رضا (ع) که می‌گوید سؤال کردم از قائم فرمود دیده نمی‌شود و برده نمی‌شود اسم او خبر سی و دوم در بحار از حضرت امیر علیه‌السلام در خبری که بیان صفات قائم را می‌فرماید و می‌فرماید علمش را که حرکت دهد شرق و غرب روشن شود و قوت چهل مرد داشته باشد و باقی نمانده مرده در قبری که مگر آنکه آن خوشحالی در دلش و قلبش داخل شود و مردگان در قبرها زیارت کنند یکدیگر را و بشارت بدهند به قیام قائم و در آن خبر می‌فرماید از برای او دو اسم است یکی مخفی و آن احمد و دیگری آشکارا و آن محمد (ص) خبر سی و سیم در غیبت نعمانی از تغلبی که می‌گوید سؤال کردم از محمد بن علی علیه‌السلام که کی خواهد بود فرج فرمود به درستی که شرید طرید و وحید و فرد از اهلش که کشته شده پدرش و طلب نشده خونش مکنی بعش است و او صاحب رایات است اسمش اسم پیغمبر است خبر سی و چهارم در بحار از حضرت باقر (ع) که فرمود صاحب این امر طرید و فرید و موتوراست جدای از اهلش است که اسم او اسم نبی است خبر سی و پنجم در غیبت نعمانی از حضرت صادق (ع) که فرمود که هر وقت سه اسم پی‌درپی شد محمد و علی و حسن خواهد بود چهارمی ایشان قائم (ع) خبر سی و ششم در غیبت نعمانی از داود رقی آن حضرت صادق (ع) که شکایت می‌کند از طول عدم فرج حضرت می‌فرماید این امر خیلی آشکارا و شدید است غم او ندا می‌کند منادی به اسم او و اسم پدرش می‌گوید عرض کردم فدایت شوم چه چیز است اسم او می‌فرماید اسم او اسم نبی است و اسم پدرش اسم وصی است خبر سی و هفتم در نعمانی از ابی‌وابل که گفت نظر کرد حضرت امیر (ع) به حضرت حسین سیخرج الله من طلبه رجلا باسم نبیکم زود است خارج کند خدا از صلب حسین (ع) کسی را به اسم پیغمبران که خارج بشود در وقتیکه حق مرده باشد و جور ظاهر شده باشد و می‌شمرد جمله از صفات او را تا اینکه می‌فرماید پر می‌کند زمین را از عدل و داد خبر سی و هشتم در کشف‌الغمهٔ از حضرت رضا (ع) که فرمود خلف صالح که لقب موعود است از اولاد ابی‌محمد حسن بن علی است و او است صاحب‌الزمان و او است مهدی (ع) خبر سی و نهم در اکمال از حضرت باقر (ع) در تفسیر فلا اقسم بالخنس الجوار الکنس که فرمودند امام یخنس فی زمانه عند انقضاء من علمه سنهٔ ستین و ماتین ثم یبدوا کالشهاب الثاقب فی ظلمهٔ اللیل جوار الکنس سیارات مخفیه تحت ضوء شمس‌اند و این اشاره به غیبت او است در سنه دویست شصت هجری خبر چهلم در بحار در تفسیر آیه و اسبغ علیکم نعمهٔ ظاهرهٔ و باطنهٔ از حضرت باقر (ع) که فرمودند نعمت باطنه امام غایب است یغیب عن ابصار الناس شخصه و یظهر له کنوزا الارض خبر چهل و یکم در اکمال از حضرت امیر علیه‌السلام که فرمود از برای قائم (ع) ما غیبتی است که مدت آن طولانی است و شیعه در آن متحیرند مانند گوسفندان که طلب چراگاه کنند و نیایند هرکس قاسی نشود قلبش به واسطه طول غیبت امامش با ما است در درجه ما در هر وقت ظاهر شود در گردنش بیعتی نخواهد بود و به این جههٔ مخفی شد ولادتش و غایب شد شخص‌اش خبر چهل و دویم در اکمال از امیر (ع) که فرمود به حضرت حسین (ع) نهم از اولاد تو قائم به حق است ظاهر کننده دین و پهن کننده عدل حضرت حسین (ع) عرض می‌کند آیا این شدنی است فرمودند بلی قسم به کسی که محمد را مبعوث کرد لکن بعد از غیبت و حیرهٔ که ثابت نباشد بر دینش در آن زمان مگر مخلصان خبر چهل و سیم در نعمانی از امیرالمؤمنین (ع) که فرمود قسم به خدا کشته می‌شویم و دو پسرم حسن و حسین و هر آینه خدا بر می‌انگیزاند در آخرالزمان از اولاد من کسی را که طلب خون ما کند و هر آینه غایب می‌شود او از آن مردم تمیز الاهل الظلامهٔ تا آنکه بگویند مردم ما لله فی ال محمد (ص) فی حاجهٔ خبر چهل و چهارم در نعمانی از امیر (ع) که فرمود صاحب این امر از اولاد من آن کسی که گفته می‌شود

درباره او که مرده است چنانچه این طائفه [صفحه ۴۰] جدیده می گویند خبر چهل و پنجم در اکمال از اصبغ بن نباته که می گوید دیدم حضرت امیرالمؤمنین (ع) که متفکر بر زمین نقش می کشد از سبب آن سؤال کردم فرمود تفکرت بی‌مولود یکون من ظهری الحادی عشر من ولدی هو المهدی یملأها عدلا تکون له غیبهٔ یضل فیها اقوام و یهدی فیها اخرون فقلت یا امیرالمؤمنین و ان هذا الکاین فقال نعم یعنی فکر می کردم در مولودی که از پشت من ظاهر می‌شود یازدهمی از اولاد من است او است مهدی که پر می کند زمین را از عدل چنانچه پر شده باشد از جور از برای او غیبتی است که گمراه می‌شوند در او اقوامی و چند روایت دیگر به همین مضمون وارد شده و در اینجا معین می کند مهدی پرکننده زمین را از عدل در فرزند یازدهمی خود که صاحب غیبت باشد پس چه دخل خواهد داشت به این مدعی تازه خبر چهل و ششم در بحار از جمع بین صحاح شده از امیر (ع) که خارج میشود از صلب من کسی به اسم پیغمبرتان (ص) به آن که شبیه او باشد در خلق پر می کند زمین را از عدل خبر چهل و هفتم در اکمال از اصبغ بن نباته از امیر (ع) که یاد شد از قائم (ع) فرمودند آگاه باشید چنان غایب شود که جاهلین بگویند خدا حاجتی به آل محمد ندارد خبر چهل و هشتم در اکمال از حضرت حسن علیه‌السلام که فرمود نیست از ما کسی که مگر آنکه در گردنش بیعت طاغی زمانش است مگر قائمی که عیسی (ع) پشت سرش نماز بخواند که خدا مخفی کرده ولادت او را و غایب کرده شخص او را و او نهمی از اولاد برادرم حسین است پسر سیده کنیزان طولانی می کند خدا عمر او را در غیبتش پس از آن ظاهر می کند او را به قدرهٔ خود در صورتی جوان مانند پسر کمتر از چهل سال که بدانند خدا قادر بر هر چیزی است خبر چهل و نهم در بحار از حضرت حسین (ع) که فرمود در نهی از اولاد سنتی است از یوسف و سنتی است از موسی بن عمران و او قائم ما اهل بیت است خبر پنجاهم در اکمال از حضرت حسین (ع) که فرمود قائم هذا الامر هو التاسع من ولدی و هو صاحب الغیبهٔ قائم این امت نهمی از اولاد من است و او صاحب غیبت است و میراث او قسمت می‌شود در حالتی که زنده است خبر پنجاه و یکم در اکمال از عبدالرحمن از حضرت حسین (ع) که فرمود منا اثناعشر مهدی اولهم امیرالمؤمنین و اخرهم التاسع من ولدی و هو القائم بالحق یحیی الله به الارض بعد موتها و یظهر به دین الحق له غیبهٔ سیرته فیها اقوام و یثبت علی الدین فیها اخرون یعنی از ما است دوازده مهدی اول ایشان امیرالمؤمنین و آخر ایشان نهمی از اولاد من است و او قائم به حق است که زنده می کند خدا به او زمین را بعد از مردن زمین و ظاهر می کند دین حق را از برای او غیبتی است که مرتد می شوند اقوامی خبر پنجاه و دویم در اکمال از حضرت سجاد که فرمود از برای قائم ما دو غیبت است یکی اطول از دیگری اما اولی پس شش روز و ششماه و شش سال و اما دیگری پس طولانی باشد مدت آن تا آنکه برگرداند از این امر اکثر قائلین به او خبر پنجاه و سیم در اکمال از حضرت باقر (ع) فرمود هنگامی که دور بزند فلک و بگویند مردم مرد قائم یا هلاک شد و بگوید طالب کجا خواهد بود این و حال آنکه استخوانش کهنه شده پس در آن زمان امیدوار او باشید خبر پنجاه و چهارم در اکمال و نعمانی از حضرت باقر (ع) در تفسیر فلا اقسم بالخنس این مولودی است در آخرالزمان که او مهدی از این عشره است و می‌باشد از برای او غیبتی که گمراه می‌شوند در او اقوامی و در خبر تخنس گفته تا آنکه منقطع می‌شود از مردم علم او سنه ستین و ماتین پس از آن ظاهر می‌شود مانند شهاب ثاقب در شب تاریک پس اگر ادراک آن زمان کردی چشم تو روشن خواهد بود خبر پنجاه و پنجم در اکمال از ابوایوب مخزومی که گفت ذکر کرد حضرت باقر (ع) سیره خلفاء راشدین را تا رسید به آخرشان فرمود ثانی‌عشر آن کسی که عیسی بن مریم پشت سر او نماز نماید خبر پنجاه و ششم در نعمانی از محمد بن علی الباقر (ع) که فرمود بابی حمزه ثمالی از محتومات قیام قائم (ع) ما که هر که شک نماید کافر است پس فرمود پدر و مادرم به فدای آن کسی که مسمی به اسم من است و مکنی به کنیه من است هفتم از بعد من است پر می کند زمین را از عدل بعد اشهاد می‌فرماید به آیه آن عدهٔ الشهور عند الله اثنی عشر شهرا و اینکه دین قیم این ماهها است نه ماههای ظاهری که یهود و مجوس و نصاری می‌شناسند آنها را خبر پنجاه و هفتم در علل‌الشرایع از حضرت صادق (ع) که می‌فرماید به درستی که از برای قائم ما است غیبتی که طول بکشد مدت آن سدیر عرض کرد چرا یابن رسول الله فرمود ابی کردخدا مگر آنکه جاری کند در او سنین انبیا را در

غیبت هایشان [صفحه ۴۱] و لابد است ای سدیر از استیفا مدت غیبت‌هایشان قال الله تبارک و تعالی لرکبن طبقا عن طبق ای سنتا علی سنن من کان قبلکم خبر پنجاه و هشتم در اکمال از حضرت صادق (ع) که می‌فرماید هرکس اقرار به همه ائمه داشته باشد و انکار مهدی را نماید مثل کسی است که اقرار به انبیاء داشته باشد انکار کند محمد (ص) عرض شد مهدی کیست از اولاد تو فرمود پنجمی از اولاد هفتم که غایب می‌شود شخص او خبر پنجاه و نهم در اکمال از ابی‌الهیثم از حضرت صادق (ع) که فرمود هر وقت جمع شد سه اسم پی‌درپی محمد و علی و حسن پس چهارمی قائم است و به این مضمون چند خبر دیگر وارد شده خبر شصتم در اکمال از مفضل که می گوید به حضرت صادق (ع) عرض کردم بیان فرما از برای ما خلف بعد از خودت را فرمود امام بعد از من پسرم موسی است و الخلف مأمول المنتظر محمد بن الحسن بن علی محمد بن علی بن موسی (ع) یعنی خلف مأمول منتظر محمد بن الحسن بن علی بن محمد بن موسی علیه‌السلام است ملاحظه فرمائید صراحت خبر را در مدعا خبر شصت و یکم در اکمال از مفضل فرمایش حضرت صادق (ع) که فرمود ان الله تعالی خلق اربعهٔ عشر نورا قبل خلق الخلق باربعهٔ عشر الف عام فقیل له یابن رسول الله (ص) و من الاربعهٔ عشر فقال محمد و علی و فاطمه و الحسن و الحسین و الائمهٔ من ولد الحسین اخرهم القائم الذی یقوم بعد غیبهٔ فیقتل الدجال و یطهر الارض من کل جور و ظلم به درستی که خدا خلق کرد چهارده نور قبل از خلق خلقش به چهارده هزار سال و از ارواح ما امت عرض شد کیانند آن چهارده فرمود محمد و علی و فاطمه و حسن و حسین (ع) و ائمه از نسل حسین که اخر ایشان قائم است که قیام می کند بعد از غیبت و می کشد دجال را و پاک می کند زمین را از هر جوری و ظلمی قائم و کشنده دجال و پرکنند زمین را از عدل دوازدهمی معین می‌فرماید خبر شصت و دوم در اکمال فرمایش حضرت صادق (ع) به ابراهیم کرخی می‌فرماید اقرار کننده به دوازدهمی مثل کسی است که شمشیر زده باشد پیش روی پیغمبر (ص) تا آنکه آخرش می‌فرماید او است مفرج کرب شیعه بعد از تنگی و بلاء طولانی خبر شصت و سیم در اکمال حمیری می گوید به حضرت صادق (ع) عرض کردم به ما رسیده اخباری از اباء کرامت در غیبت و صحهٔ آن پس خبر بده که یکه واقع خواهد شد فرمود ستقع بالسادس من ولدی و هو الثانی عشر من الائمهٔ الهداهٔ بعد رسول الله (ص) اولهم علی (ع) و اخرهم القائم یعنی واقع می‌شود به ششم از اولاد من و دوازدهمی از ائمه است بعد از رسول خدا که اولشان علی بن ابی‌طالب علیه‌السلام و آخرشان قائم بقیهٔ الله فی ارضه صاحب‌الزمان قسم به خدا اگر باقی بماند در غیبتش آنچه باقی ماند نوح در قومش خارج نمی‌شود از دنیا تا آنکه ظاهر شود و پر کند زمین را از عدل چنانچه پر شده از جور خبر شصت و چهارم در اکمال از حضرت صادق (ع) در جواب ابی‌بصیر از قائم می‌فرماید او پنجمی از اولاد پسرم موسی است و او پسر سید کنیزها است غایب می‌شود که شک می کنند در او مرتابان پس ظاهر می‌شود و گشوده می‌شود به دست او مشارق ارض و مغارب و نازل می‌شود عیسی و نماز می‌خواند پشت سرش و نورانی می‌شود زمین به او و باقی نمی‌ماند در زمین کسی که عبادت شود در غیر خدا و می‌باشد دین تمام از برای خدا خبر شصت و پنجم در بحار از حضرت صادق (ع) که فرمود بیرون می‌شود در این امت مردی از نسل من و کشیده می‌شود برکات آسمان و کنوز زمین و ایمن می‌شوند وحوش و سباح و پر می کند زمین را از عدل و می کشد مردم را تا اینکه می گوید جاهلین اگر این از ذریه محمد (ص) بود هر آینه رحم می کرد و در این خبر حکایت خروج به سیف را معین می کند که به این اندازه است و معلوم است که این مدعی نتوانست اقامه چنین سیفی بکند خبر شصت و ششم در اکمال از حضرت کاظم (ع) در تفسیر نعمهٔ باطنه می‌فرماید امام غایب است عرض می‌شود در ائمه غیبت است فرمود بلی غایب می‌شود از چشمهای مردم شخص او لکن غایب نیست از دلهای مؤمنین یاد او دارد دوازدهمی از ما است که آسان می‌شود به او هر دشواری و رام می‌شود هر سبعی و ظاهر می‌شود کنوز زمین و هلاک می‌شود به دست او هر شیطانی و او پسر سید کنیزان است که مخفی است بر مردم ولادت او و حلال نیست تسمیه او و پر می کند خدا به او زمین را از عدل خبر شصت و هفتم در بحار از حسین بن علوان که نقل می کند به حضرت صادق (ع) حکایت موسی را در کوه طور که نباتی در جمادی به ذکر محمد (ص) و دوازده امام گویانند و از خدا سؤال می کند و خطاب می‌رسد به مراتب این بزرگواران و آن حضرت می‌فرماید این

خبر حقیقت ایشان [صفحه ۴۲] دوازده نفر از آل محمدند علی و حسن و حسین و علی بن الحسین و محمد بن علی (ع) و کسی که خدا بخواهد عرض می‌کند فدایت شوم بیان فرمائید حق را می‌فرماید من و پسرم موسی و پنجمی از اولاد او که غایب می‌شود شخص او و حلال نیست ذکر اسمش خبر شصت و هشتم در اکمال از یونس بن عبدالرحمن از حضرت کاظم (ع) در وقتی که عرض می‌شود به آن حضرت که آیا شما قائم هستید می‌فرماید من قائم به حقم و لکن القائم الذی یظهر الارض من اعداء الله و یملاها عدلا هو الخامس من ولدی له غیبهٔ یطول احدها خوفا علی نفسه سیرته فیها اقوام و یثبت فیها اخرون یعنی و لکن قائمی که پاک می‌کند زمین را از دشمنان خدا و پر می‌کند زمین را از عدل او پنجمی از اولاد من است که از برای او غیبتی است که طول می‌کشد مدتش مرتد می‌شوند در آن غیبت اقوامی خبر شصت و نهم در علل الشرایع از حضرت رضا (ع) که فرمود لابد است از فتنه صماء بسیار مشتبه که ساقط شود در او هر بطانه و ولیجه یعنی زایل می‌شوند خواص شیعه در وقف کم کردن شیعه است سیمی از پسر مرا که اهل آسمان بر او گریه می‌کنند و هر محزون پس فرمود پدرم به فدای اسم جدم شبیه موسی بن عمران گویا می‌بینم ایشان را که در وقت مایوسی می‌شنوند صدائی را که می‌شنود نزدیک و دور که می‌باشد رحمت بر مؤمنین و نقمت بر کافرین خبر هفتادم در بحار فرمایش حضرت رضا (ع) به دعبل خزاعی در وقتی که قصیده را می‌خواند تا قولش خروج امام لامحالهٔ خارج یقوم علی اسم الله و البرکاتی حضرت رضا گریه می‌کند پس سر بلند می‌کند و می‌فرماید یا خزاعی روح القدس به زبان تو تکلم کرد آیا میدانی کیست این امام قائم و کی قائم می‌شود عرض می‌کند نه ای مولای من مگر آنکه شنیدم به خروج امامی از شما که پاک می‌کند زمین را از فساد و پر می‌کند از عدل فرمود ای دعبل امام بعد از من پسرم محمد است و بعد از او پسر او علی است و بعد از او حسن پسر او است و بعد از او پسر او حجت قائم منتظر در غیبتش مطاع در ظهورش اگر باقی نماند از دنیا مگر یک روز طولانی کند خدا او را تا خارج شود و پرکند زمین را ازعدل و اما اینکه کی ظاهر می‌شود پس آن خبری است از وقت پیغمبر (ص) که فرمود مثل قائم مثل ساعت است لایجلیها لوقتها الا هو ثقلت فی السموات و الارض نمی‌داند مگر خدا خبر هفتاد و یکم در اکمال از حضرت رضا که فرمود زود است مبتلا شوند شیعه به امر بزرگ شدیدی مبتلا می‌شوند به جنین در شکم مادر و به شیرخواره تا آنکه گفته شود مرده است و بگویند امامی نیست و حال آنکه پیغمبر (ص)غایب شد بعد غایب شد یعنی غیبت‌ها داشت مانند جری و غار و شعب خبر هفتاد و دوم در اکمال از حضرت عبدالعظیم که می‌گوید داخل شدم بر حضرت جواد (ع) که سؤال کنم از قائم مهدی آن سرور ابتدا فرمود و فرمود ان القائم منا و المهدی الذی یجب ان ینتظر فی غیبهٔ و یطاع فی ظهوره و هو الثالث من ولدی لولم یبق منه من الدنیا الا یوم واحد لطول الله ذلک الیوم حتی یخرج فیملأ الارض قسطا و عدلا یعنی قائم از ما مهدی است که واجب است انتظار کشیدن او در غیبتش و اطاعت بشود در ظهورش و او سیم از اولاد من است قسم به کسی که محمد (ص) را مبعوث کرد اگر باقی نماند مگر یک روز خدا طولانی می‌کند آن را تا خارج شود و پر کند زمین را از عدل بعد فرمود افضل اعمال شیعه انتظار فرج است خبر هفتاد و سیم در بحار از عبدالعظیم که به حضرت جواد عرض می‌کند امیدوارم تو قائم از اهل بیت محمد (ص) باشی آن قائمی که پرکند زمین را از عدل فرمود نیستم من آن قائمی که زمین را پر از عدل کند او کسی است که مخفی باشد ولادتش و غایب باشد شخص‌اش و حرام باشد تسمیه‌اش و او هم اسم رسول خدا است و او کسی است که پیچیده می‌شود از برای او زمین و رام می‌شود هر دشواری و جمع می‌شود به سوی او از اصحابش عدد اصحاب بدر و از اطراف زمین به سیصد و سیزده و این است قول خدا اینما تکونوا یات بکم الله جمیعا خبر هفتاد و چهارم در بحار از صقر بن دلف که گفت شنیدم از حضرت جواد (ع) که فرمود ان من بعد الحسن القائم المنتظر فقلت و لم سمی القائم قال لانه یقوم بعد موت ذکره و ارتداد اکثر القائلین بامامته یعنی پس از امام بعد از من پسرم علی است و امام بعد از او پسرش حسن است پس ساکت شد پس عرض کردم امام بعد از حسن کیست گریست گریه شدیدی فرمود پس از حسن پسرش قائم به حق منتظر عرض کردم چرا قائمش می‌گویند فرمود به واسطه آنکه یقوم بعد موت ذکره و ارتداد اکثر قائلین به امامت او عرض کردم چرا منتظرش می‌نامند فرمود به واسطه آنکه از برای

او غیبت [صفحه ۴۳] طولانی است که بسیار است روزگاران پس منتظر خروج او می‌شوند مخلصان و انکار می کنند مرتابان و استهزاء می کنند به او جاهدان و هلاک می‌شوند در او مستعجلان و دروغ می گویند و قاتون خبر هفتاد و پنجم در بحار از ابی‌الهیثم از حضرت صادق (ع) هر وقت سه اسم پی در پی شد چهارمی قائم ایشان خواهد بود محمد و علی و حسن (ع) خبر هفتاد و ششم در بحار از حضرت هادی (ع) که فرمود خلف بعد از من پسرم حسن است پس چگونه خواهد بود به خلف بعد از خلف عرض کرد چرا فرمود به واسطه آنکه شما نمی‌بینید شخص او را خبر هفتاد و هفتم در تفسیر عیاش از عبد الاعلی از حضرت باقر علیه‌السلام می‌باشد از برای صاحب این امر غیبتی در بعضی از این کوه‌ها و دره‌ها پس اشاره کرد به دست مبارک به سوی ناحیه ی ذی طوی چنانچه در دعای ندبه هم اشاره به ذی طوی دارد خبر هفتاد و هشتم در نعمانی از زراره از حضرت باقر محمد بن علی (ع) که عرض می کند می‌خواهم اسم قائم را بفرمائید می‌فرماید اسم او اسم من است عرض می کند بسیره پیغمبر (ص) راه می‌رود می‌فرماید هیهات هیهات پیغمبر (ص) به مهربانی و الفت با مردم راه رفت و قائم به قتل و کشتن راه می‌رود امر شده با کتابی که با اوست به سیره قتل راه برود ملاحظه فرمائید با آنکه پیغمبر (ص) می‌فرمود من پیغمبر شمشیرم و چقدر جهاد کرده و چقدر کشته هفتصد نفر بنی قریضه را در یک مجلس گردن زده مع ذلک می گوید سیره او قتل نبوده و سیره قائم قتل است پس معلوم می‌شود که چه اندازه خواهد کشت که در بسیاری از اخبار می‌فرماید آن قدر بکشد که مردم بگویند اگر از اولاد فاطمه می‌بود رحم می کرد حالا خبر بدهید که این مدعی چه قدر قتل کرده غیر از آنکه خودش و اصحابش کشته شدند تا به این درجه می‌فرماید اذا ظهرت رایهٔ الحق لعنها اهل الشرق و الغرب عرض می‌شود چرا می‌فرماید به واسطه آنکه آنچه می‌بینند از بنی‌هاشم یعنی از کثرت قتل خبر هفتاد و نهم در اکمال و امالی از حضرت صادق علیه‌السلام از پیغمبر (ص) که چون به آسمان سیر داده شدم و سربلند کردم پس دیدم انواری نوری علی (ع) و فاطمه و حسن و حسین (ع) و علی بن الحسین و محمد بن علی و جعفر بن محمد و موسی بن جعفر و علی بن موسی و محمد بن علی وعلی بن محمد و حسن بن علی و حجهٔ بن الحسن القائم (ع) که او در وسط آنها مانند کوکب درخشان عرض کردم خدایا کیانند خطاب رسید این‌ها ائمه‌اند و این قائم است که به او انتقام می کشم از اعداء و شفا می‌دهم قلوب شیعیان تو را از ظالمین و کافرین و بیرون کند لات و عزی را تازه و می‌سوزاند ایشان را و فتنه مردم به آنکه بیشتر از فتنه سازی خواهد بود اشاره به سوی هنگامه آمدن و نعش اولی و دویمی را بیرون کردن خبر هشتادم در اکمال از ابوحمزه ثمالی از سجاد از پیغمبر (ص) که فرمود ائمه بعد از من دوازده نفرند اول ایشان علی و آخر ایشان قائمی که به او گشوده می‌شود مشارق و مغارب زمین خبر هشتاد و یکم در نعمانی از امیرالمؤمنین (ع) از پیغمبر (ص) که آخر اسمش اسم من است خارج می‌شود و پر می کند زمین را از عدل خبر هشتاد و دوم در بحار از حضرت امیر (ع) از پیغمبر (ص) بعد از شماره ائمه پس غایب می‌شود امامشان ماشاءالله و می‌باشد از برای او در غیبت یکی طولانی‌تر از دیگری پس ملتفت شد پیغمبر به سوی ما و فرمود الحذر الحذر فقد الخامس من اولاد السابع در وقتی که مفقود بشود پنجمی از اولاد هفتمی امیر عرض می کند چه می‌شود در غیبت او می‌فرماید صبر می کند صبر می کند تا خدا اذن بدهد به او در خروجش پس خارج می‌شود از قریه کرعه عمامه بر سرش و زره مرا پوشیده و شمشیر ذی الفقار به کمر بسته خبر هشتاد و سیم در روایت طولانی مفضل در بحار از حضرت صادق (ع) که می‌فرماید در هنگام شبهه ظاهر می‌شود و به اسم و کنیه و نسب ندا کرده می‌شود تا آن که حجهٔ تمام شود به واسطه ما خبر داریم به مردم از نصب و اسمش و گفتیم او هم نام پیغمبر است تا مردم نگویند ما نشناختیم خبر هشتاد و چهارم در روایت طولانی مفضل در بحار در وقتی که حضرت صادق (ع) خبر می‌دهد از موت حضرت عسگری و جعفر کذاب در سر من رای پس می‌فرماید در سنه دویست و شصت و شش غایب می‌شود پس هیچ چشمی او را نمی‌بیند خبر هشتاد و پنجم در امالی شیخ طوسی خلف محمد است که خروج می کند در آخرالزمان بر سر او ابر سفیدی است که سایه می‌افکند ندا می کند به زبان فصیحی که می‌شنوند آن را به یقین که او است مهدی امت پرمی کند زمین را از عدل خبر هشتاد و ششم در نجم الثاقب و روایهٔ جندل بن جنادهٔ که حضرت پیغمبر (ص) اسم یک یک از ائمه را می‌شمرد تا حسن

عسگری (ع) آن گاه فرمود بعد از [صفحه ۴۴] آن غایب گردد از مردمان امامی از ایشان جندل گفت یا رسول الله حسن از ایشان غایب می گردد فرمود نه نه و لکن پسر او حجهٔ غایب گردد غیبت طولانی خبر هشتاد و هفتم نجم از کتاب سلیم از پیغمبر (ص) در بیان اولی‌الامر که تو یا علی اول ایشانی آنگاه شمرد تا امام حسن عسگری پس فرمود آنگاه پسر او حجهٔ قائم (ع) خاتم اوصیای من و منتقم از اعداء من که پر می‌کند زمین را از عدل ملاحظه فرمائید که قائم پرکننده زمین را از عدل خاتم اوصیاء می‌شمرد نه صاحب دین جدید خبر هشتاد و هشتم در نجم الثاقب که پیغمبر (ص) فرمود هادیان دوازده تنند اول ایشان علی و حسن و حسین و نه تن از فرزندان حسین خبر هشتاد ونهم در نجم از امیرالمؤمنین (ع) به سلیم که اوصیاء من یازده نفرند از فرزندان من همه هدایت کننده گفتم یا امیرالمؤمنین کیانند ایشان فرمود حسن و حسین آنگاه این پسر من و گرفت دست علی بن الحسین (ع) را و آن جناب شیر می‌خورد آن گاه هشت نفر از فرزندان او هر یکی بعد از دیگری خبر نودم در نجم از سلیم گفت یا امیر (ع) بودم در مراجعت از صفین هنگامی که نزول کرد لشگر به نزدیک دیر نصاری و بیرون آمد راهب و با او بود کتابی به خط شمعون و املاء عیسی (ع) و در آنجا بود بعد از اوصاف رسول خدا (ص) و وزارت امیر آن گاه یازده نفر از فرزندان اول آنها شبر دوم شبیر و نه تن از فرزندان شبیر یکی بعد از دیگری آخر ایشان کسی است که عیسی نماز می‌کند خلف او و تمام برده آنها را و او کسیست که ظاهر می‌شود و زمین را پر از عدل می‌کند و مالک می‌شود مابین مشرق و مغرب را خبر نود و یکم در نجم از غیبت فضل بن شاذان از امیرالمؤمنین (ع) در حدی که در آخر آن جمله از فتنه‌های آخرالزمان را بیان فرمود تا خروج دجال آن گاه ظاهر می‌شود امیر امر و او قاتل کفره سلطان مأمول که در غیبت او متحیر است عقول واو نهم از فرزندان تو است ای حسین ظاهر می‌شود بین رکنین و غالب می‌شود بر ثقلین خبر نود و دوم در نجم از حضرت رسول (ص) در خبری که فتن وارده بر امیر (ع) بیان می‌فرماید پس از آن می‌فرماید بدانکه فرزند من انتقام خواهد کشید در دنیا از آنها که بر تو و اولاد و شیعه تو ظلم کنند سلمان عرض کرد کیست آنکه این کار را خواهد کرد فرمود نهمی از اولاد پسرم حسین (ع) آنکه ظاهر شود بعد از غیبت طولانی پس اعلان نماید امر خدا را و پرکند زمین را از عدل و داد و انتقام کشد از دشمنان خدا سلمان عرض کرد کی خواهد شد فرمود آن را کسی نمی‌داند مگر خدای تعالی لکن آن را نشانه‌ها است که از جمله آنها ندائی است از آسمان وخسف در مشرق و مغرب و بیدا خبر نود و سیم در نجم از ابی‌خالد که گفت داخل شدم بر مولای خود علی بن الحسین (ع) و در دست آن حضرت بود صحیفه که بر آن نظر می‌کرد و سخت گریه می‌کرد عرض کردم پدر و مادرم فدای تو باد چیست این صحیفه فرمود این لوحی است که خدای تعالی هدیه از برای رسول فرستاده آن لوحی که در او بود نام خدا و نام رسول (ص) ونام امیر (ع) و نام عمم حسن و نام پدرم حسین (ع) و نام من و نام فرزندم محمد باقر و نام فرزند او جعفر صادق و نام فرزند او موسی کاظم (ع) و نام فرزند او علی رضا و نام فرزند او محمد تقی و نام فرزند او علی نقی و نام فرزند او حسن زکی و نام فرزند او حجهٔ قائم به امر الله و منتقم از اعداء آن که غایب شود غایب شدنی دراز بعد از آن ظاهر شود و پرکند زمین را از عدل چانچه پرشده باشد از جور خبر نود و چهارم در نجم از عبدالرحمن سمره از پیغمبر (ص) فرمود که چون آفرید حضرت ملک جلیل ابراهیم خلیل را حجاب از پیش نظر آن جناب برداشته شد و در جنب عرش نوری دید پرسید که خدا این نور کیست فرمود که آن ناصر دین من علی است و در جنب آن نور سه نور فرمود این نور فاطمه و حسن و حسین عرض کرد ای خداوند من نه نور دیگر می‌بینم که در دور این پنج نور درآمده‌اند ندا رسید که آن نور علی بن الحسین و محمد بن علی و جعفر بن محمد و موسی بن جعفر و علی بن موسی و محمد بن علی و علی بن محمد و حسن بن علی و حجهٔ بن الحسن (ع) آنکه ظاهر شود بعد از غائب شدن از دوستانش خبر نود و پنجم در نجم پیغمبر (ص) در حدیث معراج که پروردگار معین می‌کند از برای خلافت امیرالمؤمنین (ع) را پس مقرر کردیم حسن را و بعد از او حسین و بعد از او علی بن الحسین را و بعد از او محمد بن علی و بعد از او جعفر بن محمد و بعد از او موسی بن جعفر و بعد از او علی بن موسی و بعد از او محمد بن علی و بعد از او علی بن محمد و بعد از او حسن بن علی و بعد از او حجهٔ پسر حسن و چون سر بالا کردم نور حجهٔ در میان آنها

مانند کوکب درخشنده بود این‌هایند خلیفه او حجت‌های من بعد از تو خوشا حال کسی که دوست داشته باشد ایشان را و وای بر کسی که دشمن دارد ایشان را خبر نود و ششم در نجم در روایت طولانی [صفحه ۴۵] نعثل یهودی بعد از سؤال از معنی واحد و صفات باری و تصدیق نعثل پیغمبر (ص) را عرض کرد یا محمد خبر ده مرا که وصی تو کیست که هیچ سفیری نبوده مگر آنکه او را وصی بود و فرمود وصی و خلیفه بعد از من علی بن ابی‌طالب است و بعد از او دو سبط من حسن و حسین و به وصایت بعد از حسین در می‌یابد نه تن از صلب حسین (ع) که امامان نیکوکارند نعثل عرض کرد نام آنها را بیان فرما فرمود چون حسین بگذرد پسر او علی وصی و خلیفه است و مدت خلافت علی به نهایت رسد پسر او محمد و چون مدت وصایت محمد تمام شود پسر او جعفر و چون وصایت جعفر تمام شود پسر او موسی و بعد از او پسر او علی و بعد از او پسر او محمد و بعد از او پسر او علی و بعد از او پسر او حسن و بعد از او پسر او حجهٔ بن الحسن (ع) نعثل پس از اداء شهادت به اینکه یافتم ایشان را در کتب مقدسه عرض کرد خبر ده مرا از وصی دوازدهم از جمله اوصیای تو فرمود که او غایب خواهد شد و زمانی پیش آید امت مرا که از اسلام نماند مگر اسم و از قرآن مگر رسم در آن هنگام رخصت دهد خدا به خروج نمودن خبر نود و هفتم در نجم از پیغمبر (ص) که به حضرت امیر علیه‌السلام فرمود من اولایم به مؤمنان از نفس‌های ایشان بعد از آن تو یا علی اولائی به مؤمنان از نفس‌های ایشان بعد از آن امام حسن اولی است بعد حسین اولی است بعد از آن علی بن الحسین اولی است بعد از آن محمد بن علی اولی است بعد از آن جعفر بن محمد اولی است بعد از آن موسی بن جعفر اولی است بعد از آن علی بن موسی اولی است بعد از آن محمد بن علی اولی است بعد از آن علی بن محمد اولی است بعد از آن حسن بن علی اولی به مؤمنان از نفس‌های ایشان و بعد از آن حجهٔ بن الحسن آنکه منتهی می‌شود به او وصایت و خلافت و غایب می‌شود مدتی دراز بعد از آن ظاهر خواهد شد و زمین را پر از عدل و داد خواهد کرد ملاحظه کنید که پرکننده زمین را از عدل خاتم وصایت قرار می‌دهد نه صاحب دین علیحده خبر نود و هشتم در نجم از جندل یهودی که به پیغمبر (ص) عرض کرد که در خواب موسی بن عمران به من گفت به دست محمد (ص) مسلمان شو و به اوصیاء او تمسک نما چون خدا توفیقم داد و اسلام روزیم کرد حال اوصیاء خود را به من آگاه کن تا متمسک شوم به ایشان آن حضرت فرمودند ای جندل اوصیاء من به عدد نقباء بنی‌اسرائیل‌اند جندل عرض کرد نقباء بنی‌اسرائیل دوازده تن بودند فرمود بلی امامان که اوصیاءمنند منحصراند در دوازده تن جندل عرض کرد همه در یک زمان خواهند بود فرمود همه در یک زمان نخواهند بود بلکه یکی بعد از یکی به امر امامت و وصایت قیام خواهند نمود تو درک نخواهی کرد مگر سه تن از ایشان را عرض کرد اسامی ایشان را ذکر فرما فرمود تو در خواهی یافت سید اوصیاء و وارث عالم انبیاء و پدر ائمه اتقیاء علی بن ابی‌طالب را بعد از من پس از او دو فرزند او حسن و حسین را پس تمسک نما به ایشان و چون هنگام ولادت فرزندم علی بن الحسین باشد که سید عابدان است اجل تو برسد و آخرین زاد تو از دنیا یک جرعه از شیر خواهد بود عرض کرد چیست نام اوصیاء تو بعد از علی بن الحسین فرمود چون منقضی شود امامت و وصایت علی بن الحسین قائم گردد و به امر امامت پسر او محمد که او را باقر لقب باشد و بعد از او پسر او جعفر که ملقب به صادق است و بعد از او پسر او موسی ملقب به کاظم (ع) و بعد از او پسر او علی که او را رضا گویند و بعد از او پسر او محمد که او را تقی می‌خوانند و بعد از او پسر او علی که او را نقی خوانند و بعد از او پسر او حسن ملقب به زکی بعد از آن غایب گردد از مردمان امامی از ایشان جندل عرض کرد حسن از ایشان غایب گردد فرمود نه لکن پسر او حجهٔ غایب گردد و غیبت طولانی جندل از اسم او سؤال کرد فرمود نام برده نمی‌شود تا زمانی که خداوند او را ظاهر کند بعد از آن تلاوت فرمود این آیه را وعدالله الذین امنوا و عملوا الصالحات لیستخلفنهم فی الارض کما استخلف الذین من قبلهم و لیمکنن لهم دینهم الذی ارتضی و لیبدلنهم من بعد خوفهم امنا جندل عرض کرد خوف ایشان از چه باشد فرمود در زمان هر یک از ایشان شیطانی باشد که ایشان را آزار کند چون رخصت دهد خدا حجت را بیرون آید و پاک کند زمین را از ظالمان و پرکند زمین را از عدل و داد خوشا حال آنانکه که در زمان غایب شدن او صابر باشند و خوشا حال آنهائی که سالک به حجهٔ و طریقه او ایشان را خدا فرمود

الـذین یؤمنون بـالغیب خبر نود و نهم در نجم از پیغمبر (ص) که خـدا برگزیـد مرا و پس از آن علی را اختیار نمود پس فرمود آگاه باشـید که خداوند مرا و ایشان را حجت‌ها گردانید بر بندگان خود و مقرر فرمود از صـلب حسـین (ع) امامان که به پادارند امر مرا و حفـظ کننـد وصـیت مرا پس فرمود نهم از امامـان که از صـلب حسـین‌اند قائم اهل بیت من و مهـدی [صـفحه ۴۶] امـت من است و شبیه‌ترین مردم به من در شـمایل و افعال و ظاهر خواهـد شد بعد از غایب شدن دراز و حیرت مفصـله یعنی گمراهی مردم به واسـطه طول غیبت پس فرمود مهـدی آشـکارا سازد امر خـدا را و ظاهر کند دین خدا را و مؤید گردد به یاری کردن خدا و ملائکه نصـرت نماینـد او را و پرکنـد زمین را از عـدل و داد خبر صـدم در نجم از سـلمان فارسـی که گفت خطبه خواند پیغمبر (ص) بر ما و فرمود مردمان من رحلت کننده‌ام عمن قریب و وصـیت می‌کنم شما را درباره عترت خود مردمان هرکس نبیند آفتاب را پس چنگ زند به ماه و هرکس گم کنـد ماه را بایـد چنگ زنـد به فرقـدین و هر کس نیابـد فرقـدین را متمسک شود به سـتاره‌های روشن بعـد از من سلمان می‌گویـد چون از منبر فرود آمد از پی او رفتم تا داخل خانه عایشه شد پس من درآمدم و گفتم پدر و مادرم فدای تو باد ای رسول خـدا (ص) روشن گردان از برای من و بیـان فرمـا که چیست آفتاب و ماه و فرقـدان و سـتاره آن حضـرت فرمود منم آفتاب و علی است ماه چون مرا نیابد متمسک شود به علی (ع) اما فرقدان حسن و حسـین (ع) اند هرگاه نیابید ماه را متمسک به ایشان شوید اما ستاره‌های روشن ایشانند نه امامند از صلب حسین (ع) و نهمی ایشان مهدی ایشان است اوصیاء و خلفاء من بعدد اسباط و یعقوب و حواریین عیسـی گفتم نـام ایشـان را از برای من بیـان فرما فرمود اول ایشان علی بن ابی‌طالب (ع) و بعـد از او دو سـبط من حسن و حسـین (ع) و بعـد از او علی بن الحسـین زین العابدین و بعد از او محمد بن علی باقر علوم نبیین و بعد از او صادق جعفر بن محمد و بعـد از او کاظم موسـی بن جعفر و بعد از او رضا علی بن موسـی آنکه کشـته خواهد شد در زمین غربت بعد از او فرزند او محمد و بعـد از او فرزنـد او علی و بعـد از او فرزنـد او حسن و بعد از او فرزند او حجهٔ قائم که منتظر است در غایب بودنش و مطاع است در ظهورش به درستی که ایشاننـد عترت من از گوشت و خون علم ایشان علم من است خبر صـد ویکم در نجم از عمار یاسـر که سؤال شـد از سـبب دوستی علی (ع) و جوابش که گفت خـدا و رسول مرا امر کرده‌انـد تا آنکه گفت در بعضـی غزوات که چندین تن از صاحبان علم قریش را به قتل رسانیـد به پیغمبر (ص) عرض کردم که علی (ع) حق جهاد در راه خـدا را عمل آورد فرمود چه چیز او را ازاین امر باز تواند داشت به درستی که او از من است و من از او تا آنکه می‌فرماید جنگ او جنگ من است و آشـنائی او آشنائی من است بیرون خواهـد آورد خدا از صـلب او ائمه راشدین را بدان ای عمار خدای تعالی عهد کرد با من که عطا کند به من دوازده خلیفه از جمله ایشـان است علی (ع) و او اول آن خلیفه‌هـا است و بهترین ایشـان پس عرض کردم دیگران کشـتند فرمود دوم ایشـان حسن بن علی سـیم ایشان حسین بن علی (ع) چهارم علی بن الحسین پنجم ایشان محمد بن علی است و بعد از او پسر او جعفر و بعد از او پسـر او موسـی (ع) و بعد از او پسر او علی و بعد از او پسر او محمد و بعد از او پسر او علی و بعد از او پسر او حسن و بعد از او پسـر او آنکه پنهان شود از مردم پنهان شدنی دراز و این است معنی قول خدا قل ارایتم ان اصـبح ماؤکم غورا فمن یاتیکم بماء معین بعـد از آن بیرون آیـد و پر کنـد زمین را از عـدل خـبر صـد و دوم در نجم از امیرالمؤمنین (ع) در تفسـیر فرمـایش انی تـارک فیکم الثقلین فرمود عترت منم و حسن و حسـین و نه امام از فرزنـدان حسـین که نهم ایشان مهـدی ایشان است که امام شـمایند خبر صد و سیم در نجم از جابر ابن‌عبـدالله عباس گفت شـنیدم داخل شـدم به مسـجد رسول (ص) در حالتی که امام حسن بر دوش شـریف آن حضـرت بود و امام حسین بر ران مبارکش می‌بوسید ایشان را و فرمود ای پسر عباس گویا نظر می‌کنم به سیاه و سفید در هم آویخته فرزنـدم حسـین یعنی موی ریش مبارکش که رنگین شود از خونش و دعوت کنـد و کسـی اجابتش نکنـد یاری طلبد کسـی یاریش نکنـد ای پسـر عباس هرکس زیارت کنـد حسـین را در حالی که عارف به حقش باشـد می‌نویسـد خدا از برای او ثواب هزار حج و هزار عمره تا آن که می‌فرمایـد شـفاء امراض در تربت اوست و امامان از اولاد اوینـد عرض کرد چنـد امامند بعد از تو فرمود به عدد اسـباط یعقوب و نقباء بنی اسـرائیل و حواریین عیسـی عرض کردم چند نفر بودند اسباط و نقباء بنی اسرائیل و حواریین عیسی فرمود

دوزاده و امامان بعد از من دوازده‌اند و اول ایشان علی بن ابی‌طالب است و بعد از او دو سبط من حسن و حسین (ع) و چون منقضی شود امامت حسین پسر او علی و چون بگذرد مدت او پسر او محمد و چون بگذرد مدت او پسر او جعفر و چون منقضی شود ایام او پسر او موسی بن جعفر و چون منقضی شود مدت او پسر او علی (ع) و چون منقضی شود مدت او پسر او محمد [صفحه ۴۷] و چون منقضی شود مدت او پسر او علی و چون منقضی شود مدت او پسر او حسن پسر او حجهٔ آن وقت بیان می‌فرماید سفارش‌ها درباره ایشان خبر صد و چهارم در نجم از حضرت باقر علیه‌السلام که فرمود حسین بن علی یک شب پیش از آن که شهید شود به اصحاب خود فرمود که روزی رسول خدا فرمود به من ای فرزند زود باشد که تو را برسانند به سوی عراق و فرود آورند تو را به زمینی که او را و کربلا گویند و تو در آن زمین شهید شوی و جماعتی با تو در این زمین شهید شوند و به تحقیق که نزدیک شده از عهدی که رسول خدا با من کرد و من فردا روانه‌ام به سوی رسول خدا پس هرکس از شما که برگشتن را دوست دارد باید در همین امشب برگردد که من او را اذن برگشتن دادم و آن جناب تاکید و مبالغه نمود و ایشان راضی برگشتن نشدند و گفتند به خدا قسم از تو جدا نمی‌شویم چون این عزیمت را از ایشان دید فرمود بشارت باد شما را به بهشت قسم به خدا که بعد از آنچه بر ما وارد شود درنگ خواهیم نمود آن‌قدر که خدا بخواهد پس بیرون خواهد آورد خدا ما و شما را در آن هنگام که قائم ما ظاهر شود پس انتقام خواهد کشید از ظالمان ما و شما گفتند به آن حضرت که کیست قائم شما ای فرزند رسول خدا فرمود که فرزند هفتمین است از اولاد فرزندم محمد بن علی باقر و او حجهٔ بن حسن بن علی بن محمد بن علی بن موسی بن جعفر بن محمد بن علی است فرزند من و او کسی است که غایب خواهد شد مدتی دراز و بعد از آن ظاهر خواهد شد و پرخواهد کرد زمین را از عدل و داد چنانچه پرشده باشد از ظلم و جور خبر صد و پنجم در نجم در روایت اباخالد که از سید سجاد علیه‌السلام سؤال حجج می‌کند و آن حضرت می‌شمرد از امیرالمؤمنین (ع) تا به خودش پس ساکت شد اباخالد عرض کرد که حضرت امیر (ع) فرمودند زمین خالی از حجهٔ نباشد حجت بعد از تو کیست فرمود پسرم محمد که نامش در صحف اول باقر است بعد از او پسرش جعفر که نزد اهل آسمانها صادق است پس سؤال می‌کند از سبب این لقب و بیان می‌کند حالت جعفر کذاب را و گریه می‌کند اباخالد عرض می کند ای فرزند رسول این امور واقع شدنی است فرمود بلی به پروردگار کعبه عرض کرد پس از آن چه واقع می‌شود فرمود بعد از آن پنهان بودن امتداد خواهد یافت به ولی خدا که دوازدهمی از اوصیاء رسول خدا است ای اباخالد به درستی که اهل زمان غیبت او که قائلند به امامت او و منتظرند ظهور او را افضل از اهل هر زمانی هستند و فرمود انتظار فرج از بهترین فرج‌ها است خبر صد و ششم در نجم از حضرت صادق علیه‌السلام که فرمود ائمه دوازده‌اند علقمه عرض کرد نام‌های ایشان را از برای من ذکر کن فرمود از گذشتگان‌علی بن ابی‌طالب (ع) و حسن و حسین و علی بن الحسین و محمد بن علی و بعد از او من. علقمه می‌گوید گفتم بعد از تو ای فرزند رسول خدا فرمود که من وصیت کرده‌ام به فرزندم موسی و او امام است بعد از من. گفتم کی است امام بعد از موسی فرمود: پسرش علی که او را رضا گویند که کشته می‌شود در زمین غربت از خراسان بعد از او پسرش محمد بعد از او پسر او علی و بعد از او پسر او حسن و بعد از او پسر او مهدی و او چون خروج نماید جمع شوند نزد او سیصد و سیزده تن به عدد مردان بدر و چون زمان خروجش شود او را شمشیریست از غلاف بیرون آید پس ندا کند او را که ای ولی خدا برخیز و بکش دشمنان خدا را. خبر صد و هفتم در نجم از عبدالجبار که گفت گفتم به مولای خود حسن بن علی (ع) که ای فرزند رسول خدا فدای تو گرداند مرا خداوند دوست دارم که بدانم امام و حجت خدا بر بندگان خدا بعد از تو کی است آن حضرت فرمود که امام و و حجت بعد از من پسر من است هم نام و هم کنیت رسول خداست آنکه او خاتم حجت‌ها است و آخرین خلفای اوست گفتم کیست او یعنی آن امام که پسر تو است از که به وجود خواهد آمد فرمود از دختر قیصر پادشاه روم بدان و آگاه باش که زود باشد که او متولد گردد پس غایب شود از مردمان غایب شدنی دراز بعد از آن ظاهر شود و بکشد دجال را پس پرکند زمین را از عدل و داد خبر صد و هشتم در نجم از احمد بن اسحق گفت شنیدم از حسن عسکری که می‌گفت حمد و سپاس خدا را که مرا از دنیا نبرد تا به من نمود خلف

را که بعد از من است و شبیه‌ترین مردم به رسول خدا محافظت خواهد نمود خدا او را در زمان غایب شدنش و بعد از آن ظاهر خواهد گردانید پس پرخواهد کرد زمین را از عدل و داد خبر صد و نهم در نجم از ابن‌حمزه گفت شنیدم از حضرت امام حسن عسکری (ع) که می‌گفت متولد شد ولی خدا و حجهٔ خدا بر بندگان او و خلیفه من بعد از من ختنه کرده شد در شب [صفحه ۴۸] نیمه شعبان سال دویست و پنجاه و پنج نزد طلوع فجر و اول کسی که او را شست رضوان خازن بهشت با جمعی از ملائکه که او را به آب سلسبیل شسته‌اند پرسیدند از مادر صاحب الأمر گفت مادرش که در بعض روزها او را سوسن و نرجس نیز از نامهای او بود خبر صد و دهم در نجم از فارس نیشابوری که گفت در وقتی که والی همت کشتن مرا کرد به جهت وداع رو به خانه امام حسن عسگری کردم که آن حضرت را وداع کنم چون به آن خانه درآمدم پسری دیدم در پهلوی آن حضرت نشسته که رویش چون ماه شب چهارده بود از نور و ضیاء آن حیران شدم به مرتبه که نزدیک بود آنچه در خواطر داشتم فراموش کنم به من فرمود ای ابراهیم حاجت گریختن نیست زود باشد که خدای تعالی شر او را از تو کوتاه کند حیرتم زیاد شد به امام حسن (ع) گفتم فدای تو گردم کیست این پسر که از ما فی‌الضمیر من خبر داد حضرت فرمود که او فرزند من و خلیفه من است بعد از من و اوست آنکه غایب شود غایب شدنی و بعد از پرشدن زمین از ظلم و جور ظاهر شود و پر کند زمین را از عدل پس از آن حضرت سؤال کردم از نام آن سرور فرمود که هم نام من و هم کنیت پیغمبر است الخ صد و یازدهم در نجم از عبدالله سنان که گفت پدرم سؤال کرد از حضرت صادق (ع) از سلطانی عادل حضرت فرمود او آن کسی است که حق تعالی فرض گردانیده طاعت و فرمان برداری او را بعد از انبیاء مرسلین بر جمیع آدمیان و جنیان و او سلطانی است بعد از سلطانی تا آنکه منتهی می‌شود به سلطان دوازدهم و صفهٔ ائمه را بیان می‌کند تا می‌فرماید و آن کسانی که خاتم ایشان آن کسی است که عیسی (ع) در زمان دولت او فرود خواهد آمد از آسمان و نماز خواهد خواند خلف او و آن کسی است که خواهد کشت دجال را و مفتوح خواهد ساخت خدا به دست او مشارق و مغارب زمین را و خواهد کشید پادشاهی و سلطنت او تا روز قیامت خبر صد و دوازدهم در نجم از زراره از حضرت باقر علیه‌السلام که فرمود به درستی که خدا آفرید چهارده نور پیش از آنکه چیزهایی دیگر بیافرینند به چهارده هزار سال پس کسی به آن حضرت عرض کرد که ای فرزند رسول خدا کیستند آن چهارده نور فرمود محمد و علی و فاطمه و حسن و حسین و امامان از فرزند حسین که آخر ایشان حضرت قائم است آنکه قیام کند بعد از غایب شدنی طولانی پس خواهد کشت دجال را و پاک خواهد کرد زمین را از هر جور و ظلمی خبر صد و سیزدهم در نجم از سلمان که گفت فرمود پیغمبر (ص) که آیا بشارت ندهم شما را ای مردمان به مهدی گفتند بشارت ده آن حضرت فرمود پس بدانید که خواهد برانگیخت خدای تعالی در میان امت من پادشاه عادلی و امام قاسطی را که پرکننده باشد زمین را از عدل و داد هم چنانکه پرشده باشد از جور و ظلم و او نهمی از اولاد فرزندم حسین است اسم او اسم من است و کنیت او کنیت من و نخواهد بود انتهاء دولت او الا پیش از قیامت به چهل روز خبر صد و چهاردهم در نجم از ابن‌سعید که از حضرت ابومحمد حسن عسکری (ع) پرسیدند از معنی این حدیث که از آباء آن حضرت نقل کرده‌اند که خالی نمی‌ماند زمین از حجتی که مر خدای را باشد بر خلق تا روز قیامت به درستی که هر که بمیرد و امام زمان خود را نشناخته باشد مرده است مردن جاهلیت حضرت فرمود این حق است هم چنانکه روز حق است پس گفتند ای فرزند رسول خدا کی است امام و حجت بعد از تو فرمود فرزندم امام و حجهٔ است بعد از من هر که او را نشناخته باشد مرده است مردن جاهلیت آگاه باش که او را غایب شدنی خواهد بود که حیران خواهند شد در او جاهلان و هلاک خواهند شد در او مبطلان و دروغ خواهند گفت در آن زمان وقت قرار دهندگان که آن بعد از آن خروج خواهد نمود گویا نظر می‌کنم به علمهائی که می‌درخشد و حرکت می‌کند در بالای سر او در نجف و کوفه خبر صد و پانزدهم در نجم از اثبات الوصیهٔ از حضرت کاظم (ع) که فرمود رسول خدا به درستی که خداوند برگزید از روزها روز جمعه و از شب‌ها شب قدر و از ماه‌ها ماه رمضان و برگزید مرا از رسولان و برگزید از من علی را و برگزید از علی حسن و حسین را و برگزید از ایشان نه تن را که نهمی ایشان قائم است و او ظاهر ایشان است و باطن ایشان است

خبر صد و شانزدهم در نجم از ابی‌بصیر از حضرت باقر (ع) که فرمود از ما بعد از حسین نه تنند که نهم ایشان قائم ایشان است و او افضل ایشان است خبر صد و هفدهم در نجم از جابر جعفی از حضرت باقر (ع) از جابر بن عبدالله که گفت [صفحه ۴۹] داخل شدم بر حضرت فاطمه (ع) دختر رسول خدا روزی در حالتی که در پیش روی او لوحی بود که نزدیک بود خیره کند روشنائی او دیده‌های مرا و در ظاهر آن سه اسم و در باطن آن سه اسم و در یک طرف سه اسم و در طرف دیگر سه اسم که دیده می شد از ظاهر او آنچه در باطن او بود و دیده می‌شد آنچه از ظاهر او در باطن او بود پس شمردم نام‌های او را دیدم دوازده اسم است پس به حضرت فاطمه گفتم کیستند این‌ها فرمود این نامهای اوصیاء است از فرزندان من که آخر ایشان قائم است جابر گفت پس دیدم در آن محمد را در سه موضع و علی را در سه موضع خبر صد و هجدهم در نجم از حضرت صادق علیه‌السلام از رسول خدا پس از آنکه فرمود اختیار کرد از روزها جمعه و از شب‌ها شب قدر و از ماه‌ها رمضان و از رسولان مرا اختیار فرمود و اختیار فرمود از من علی را و از علی اختیار فرمود حسن و حسین را و اختیار فرمود از حسین اوصیاء را که نابود می‌کنند از تنزیل تحریف ظالمین را و مبطلین را و اقاویل جاهلین را نهم ایشان باطن ایشان است و او ظاهر ایشان است و او قائم ایشان است خبر صد و نوزدهم در نجم از علی بن حمزه که گفت بودم با ابوبصیر و با ما بود آزاد کرده از حضرت ابی‌جعفر پس حدیث کرد ما را که او شنید از آن جناب که فرمود از ما دوازده محدث است و قائم هفتم بعد از من است پس ابوبصیر برخواست و آمد به نزد او و گفت شهادت می‌دهم که شنیدم از ابوجعفر که ذکر می‌کرد این سخن را چهل سال پیش خبر صد و بیستم در نجم از عبدالعظیم که گفت داخل شدم بر امام علی نقی (ع) چون نظر حضرت بر من افتاد فرمود مرحبا به تو ای ابوالقاسم حقا که تو دوست مائی عرض کردم یابن رسول الله اراده دارم که به تو عرض کنم معالم دین خود را اگر چه مرضی و پسندیده تو باشد بر آن ثابت باشم پس از رخصت شروع نمودم به ذکر عقاید خود تا آنکه می‌گوید و محمد خاتم پیمغبران است و نیست پیغمبری بعد از او تا روز قیامت و می‌گویم که شریعت او ختم کننده شریعت‌ها است و شریعتی نیست بعد از آن شریعت تا روز قیامت پس می‌شمرد امامان را یک یک تا به حضرت علی نقی پس آن حضرت فرمود که امام بعد از من پسرم حسن است پس مردم را چگونه است عقیده در خلف بعد از او گفتم بر چه وجه است آن ای مولای من فرمود از آن جهة که نبینند شخص او را و حلال نباشد بر زبان آوردن نام او را تا آن که خرج کند و پرکند زمین را از عدل و داد الخ و به جهة توضیح حال لازم است تقریب استدلال پس می‌گوئیم الله الله عبادالله فی اعز الانفس علیکم و احبها الیکم الله الله رجوع کنید به این اخبار معتبره صحیحه که از کتب معتبره معتمده نقل شده که صاحبان آن از بزرگان دین و علماء ربانیین بوده که احوالشان در تراجم آنها بیان شده و روات این اخبار تمام فضلا و ثقات اصحاب ائمه بوده‌اند و چگونه واضح و آشکارا بی‌شبهه و اجمال بیان کرده‌اند و حاصل مضمون این یکصد و بیست و چهار خبر و غیر آنها از اخبار متقدمه این است که قائم منتظر از آل محمد که پرکننده زمین باشد از عدل و داد و مالک مشارق و مغارب ارض شود که آن را موعود ملت و منتظر امت بنامیم شخص مخصوص است که آن محمد بن الحسن است که اولا ـ اسم خود را بیان کرده در سی جزء و علاوه از اخباری که گذشته غیر آنچه بیاید از اخبار که اسم او اسم پیغمبر است و اسم او محمد است و قریب به صد خبر از اخبار گذشته غیر آنچه بیاید معین کرده که او پسر حسن عسکری است و در اخبار بسیار که بعد ذکر خواهد شد می کند که مادر او کنیز است و نرجس خاتون نام اوست از پادشاه قیصر روم خیرالاماه و سید الاماه و در جمله از اخبار گذشته معلوم کرده که صاحب این صفات و دوازدهمی است و در جمله چهاردهمی از چهارده معصوم و در جمله پنجمی یازدهمی از اولاد امیر (ع) و در جمله نهمی از اولاد حسین و در جمله ششمی از نسل صادق (ع) و در جمله پنجمی از اولاد هفتم یعنی موسی بن جعفر و در جمله چهارمی از اولاد حضرت رضا (ع) و در جمله سیمی از اولاد جواد و در جمله هفتمی از اولاد پنجم که حضرت باقر باشد و در جمله چهارمی بعد از حسن و علی و محمد و در جمله فرمود او محمد بن حسن بن علی بن محمد بن علی بن موسی است و در جمله تا حضرت باقر (ع) و در جمله عدد اوصیاء را دوازده شمرده و دوازدهمی را قائم منتظر پرکننده زمین از عدل و مالک شرق و غرب معین می‌فرماید

ملاحظه فرمائید دیگر چه بیان و چه تعبیر باقی مانده که نفرموده باشند آیا پس از این شبهه [صفحه ۵۰] می شود در شخص موعود اگر انصاف باشد این تمام اخبار را باید چه کرد و حال آنکه از تواتر گذشته و اگر تمام آنها صدق نباشد یکی از آنها که به طور یقین صدق خواهد بود و همان بس است از برای مدعا چه آنکه این مدعی نه اسمش محمد و نه پدرش حسن و نه مادرش نرجس و نه چهاردهمی از چهارده معصوم و نه دوازدهمی و نه نهمی و نه پنجمی و نه چهارمی و نه سیمی و نه یازدهمی است حال اگر یک خبری هم پیدا شود که سندش درست و دلالتش درست باشد برخلاف این‌ها موافق دستورالعمل خود ایشان که فرموده‌اند خذ بما اشتهر فان المجمع علیه لاریب فیه و دع اشاذ النادر باید طرح آن خبر کرد یا تاویل کرد که با این اخبار موافق شود باز می گوئیم در این یکصد و بیست و چهار خبر معتبر و غیر آن از اخباری که گذشته و اخبار آینده معلوم کرده از برای قائم (ع) و دوازدهمی ابن‌الحسن نهمی از حسین غیبت طولانی دراز که شخص او دیده نشود و در میان مردم باشد آن غیبتی که دلها را به شک اندازد و موجب حیرت گردد و ارتداد ایشان شود معلوم کرده که این غیبت طولانی و این حیرت و ارتداد قبل از ظهور و خروج او خواهد بود حال ملاحظه کنید که آیا چنین غیبتی از برای این مدعی قبل از ظهورش به این کیفیت بوده یا نه پس از آن ملاحظه کنید که آیا از برای دوازدهمی که این غیبت بزرگ شده تا کنون ظهوری شده و کارهائی که او می‌خواسته کرده یا نه باز می گوئیم که در این اخبار از گذشته و آینده و غیر آنها که از حد احصا خارج است و هزار خبر خواهد بود که آن موعود پرکننده زمین است از عدل و داد و مالک شرق و غرب و متحد کننده ملتها و برطرف کننده سلاطین آیا اثری از اینها دیده شده و حالت ادیان و ملل و سلاطین قبل از ظهور این مدعی و بعد از آن یک طور بوه یا نه الله الله انصاف دهید ای مردم که هنوز آن شخص مخصوص ظاهر نگشته و این ازمنه همان ازمنه غیبت و حیرت و ضلالت است و این مدعیان همان مفتریان قبل از ظهور موعوداند باری برگردیم به نقل بقیه اخبار خبر صد و بیست و یکم در نجم از طرق عامه از عبدالرحمن که گفت فرمود حضرت حسین که از ما دوازده مهدی است اول ایشان امیرالمؤمنین (ع) و آخر ایشان نهم از فرزندان من و او است قائم به حقی که زنده کند خداوند به او زمین را بعد از مردن آن و غالب کند خداوند به او دین را بر همه دنیا هر چند کاره باشند و برای او غیبتی است که برگردند از او جمعی به درستی که صابر در غیبت او بر آزار و تکذیب به منزله مجاهد است با شمشیر پیش روی رسول خدا (ص) خبر صد و بیست دوم در نجم از طرق عامه از سلمان که گفت بودیم با رسول خدا و حسین بر زانوی آن جناب بود که ناگاه حضرت به تامل در او نگریست و فرمود ای ابوعبدالله تو پدری از سادات و تو امامی از امامان پدر نه امام که نهم ایشان قائم ایشان است و امام اعلم و احکم و افضل ایشان است خبر صد و بیست و سیم در نجم از طرق عامهٔ از جابر از پیغمبر (ص) که فرمود خدای تعالی برگزید از روزها روز جمعه را و از شب‌ها شب قدر را و از ماه‌ها ماه رمضان را و برگزید مرا و علی را و برگزید از علی حسن و حسین را و برگزید از حسین حجهٔ گمراهان را که حجهٔ ایشان قائم اعلم و احکم ایشان است خبر صد و بیست و چهارم در نجم از طرق اهل سنت و جماعت از حارث بن ترب و حارث بن عبدالله که ایشان نزد علی بن ابی‌طالب (ع) بودند هرگاه حسن پیش می‌آمد می‌فرمود مرحبا ای پسر رسول خدا و هرگاه حسین پیش می‌آمد می‌فرمود پدرم فدای تو ای پدر پسر بهترین کنیزها پس کسی عرض کرد به آن جناب که یا امیرالمؤمنین (ع) چه شد شما را که آن را به حسن می گوئید و این را به حسین (ع) و کیست پسر بهترین کنیزان فرمود آن مفقود زنده شده او امام محمد بن الحسن پسر این حسین و دست گذاشت بر سر حسین (ع) خبر صد و بیست و پنجم در نجم از شهاب‌الدین در هدایهٔ‌السعداء که رسول خدا فرمود بعد از حسین ابن علی از پسران او نه امام است که آخر ایشان قائم علیه‌السلام است صد و بیست ششم در نجم و در آنجا روایت شده از جابر که گفت داخل شدم بر فاطمه و در پیش روی او لوحی بود و در آن نام‌های امامان از فرزندان او بود پس شمردم یازده اسم که آخر ایشان قائم علیه‌السلام بود صد و بیست و هفتم در نجم از عارف مشهور عبدالرحمن حاجبی از بعضی که گفت بر ابومحمد زکی رضی درآمدم گفتم یابن رسول الله خلیفه و امام بعد از تو که خواهد بود به خانه درآمد پس بیرون آمد و کودکی بر دوش گرفته که گویا ماه چهارده بود و در سن سه سالگی پس فرمود ای

فلان اگر نه پیش خدای تعالی [صفحه ۵۱] گرامی بودی این فرزند را به تو نشان نمی‌دادم و نمی‌نمایندم نام این نام رسول خدا است و کنیه او کنیه رسول خدا و هو الذی یملاء الارض قسطا و عدلا کما ملئت ظلما و جورا صد و بیست و هشتم در نجم و نیز در آنجا روایت کرده و از دیگری که گفت روزی بر ابومحمد در آمدم بر دست و راست وی خوانهٔ دیدم پرده‌بان فرو گذاشته گفتم یا سیدی صاحب این امر بعد از این که خواهد بود فرمود آن پرده را برداشتم کودکی بیرون آمد در کمال طهارت و پاکیزگی و بر رخساره راست وی خالی و گیسوان گذاشته و آمد بر کنار ابومحمد نشست فرمود که این است صاحب شما بعد از این و از زانوی وی برخواست ابومحمد رضی گفت وی را یا نبی ادخل الی الوقت المعلوم به آن خانه در آمد و من به وی نظر می‌کردم پس ابومحمد مرا گفت برخیز و ببین در آن خوانه کیست به خانه در آمدم هیچکس را ندیدم صد و بیست و نهم در نجم از طرف عامه روایت کرده از جناب رضا که فرمود خلف صالح و مهدی و صاحب الزمان فرزند ابی‌محمد حسن بن علی است صد و سی ام در نجم از طرق عامه از روضه الاحباب از جابر جعفی از جابر انصاری که می‌گفت چون ایزد تعالی بر پیغمبر خود این آیه را فرستاد که یا ایها الذین امنوا اطیعوا الله و اطیعو الرسول و اولی الامر منکم گفتم یا رسول الله می‌شناسم خدا و رسول او را پس کیستند اصحاب امر که خدا طاعت ایشان را قرین ساخته به اطاعت پس گفت پیغمبر (ص) که ایشان خلفاء منند بعد از آن اول ایشان علی بن ابی‌طالب است آنگاه حسن آنگاه حسین آنگاه علی بن الحسن آنگاه محمد بن علی معروف به باقر در توریهٔ و زبور است که درک می‌کنی او را ای جابر پس هر گاه ملاقات کردی او را از من سلام برسان آنگاه جعفر صادق علیه‌السلام جعفر بن محمد آنگاه موسی بن جعفر آنگاه علی بن موسی آنگاه محمد بن علی آنگاه علی بن محمد آنگاه حسن بن علی آنگاه حجهٔالله در زمین و بقیه‌الله در بیان بندگانش محمد بن حسن بن علی که فتح می‌کند خداوند عزوجل بدست او مشارق ارض و مغارب آن را و آن کسی است که غیبت می‌کند از شیعه و اولیاء خود غیبتی که ثابت نمی‌ماند در آن در قول به امامت او مگر که آزموده خدای تعالی اول او را برای ایمان جابر می‌گوید گفتم یا رسول الله آیا در غیبت امام شیعه انتفاع می یابند فرمود آری قسم به آنکه مبعوث فرموده مرا به پیغمبری که ایشان استضائه کنند به نور او و منتفع شوند به ولایت او مثل انتفاع مردم به آفتاب هر چند که ابر او را بالا گیرد ای جابر اسرار مکنونه است پنهان دار مگر از کسی که اهل ایمان باشد ای شیعه ملاحظه این خبر را کنید از طرق عامه نقل شده چه قدر واضح بیان کرده آن شخص موعود را صد و سی و یکم در نجم از حافظ نجاری در قصه‌ی ولادت به روایت حکیمه خاتون گفت که حکیمه پس من آمدم نزد ابی‌محمد حسن عسگری (ع) پس دیدم مولود را در پیش روی او در جامه زردی و بر او بود از بهاء و نور آن قدر که قلبم را گرفت پس گفتم ای سید من آیا در نزد تو علمی هست در این مولود پس القاء فرمائی آن را به ما فرمود ای عمه این منتظر است این کسی است که بشارت داده‌اند ما را به او پس حکیمه گفت به زمین افتادم برای خداوند که سجده کنم بر شکر این نعمت گفت آنگاه تردد می‌کردم به نزد ابی‌محمد رضی پس آن مولود را نمی‌دیدم پس روزی به آن جناب گفتم ای مولای من چه کردی با سید ما و منتظر ما فرمود سپردم او را به آن کسی که سپرد مادر موسی پسر خود را ملاحظه فرمائید این فقره را که در مقام تعیین منتظر و موعود است و می‌فرماید این منتظر است و این کسی است که بشارت داده‌اند ما را به او صد و سی و دوم در نجم از طرق عامه از رسول خدا از جبرئیل از پروردگار که نیست خدائی جز ذات یگانه من و اینکه محمد (ص) بنده و رسول من است و اینکه علی بن ابی‌طالب خلیفه من است و اینکه ائمه از فرزندان او حجتهای منند داخل می‌کنم ایشان را در جنت و بیان فرمود جمله از بزرگی آن بزرگواران را تا اینکه فرمود پس جابر برخواست و عرض کرد یا رسول الله کیستند ائمه از فرزندان علی فرمود حسن و حسین سید جوانان اهل بهشت آنگاه سید العابدین در زمان خود علی بن الحسین آنگاه باقر محمد بن علی و زود است که او را ادراک کنی از منش سلام برسان آنگاه صادق جعفر بن محمد آنگاه کاظم آنگاه رضا علی بن موسی آنگاه تقی محمد بن علی آنگاه نقی علی ابن محمد آنگاه زکی حسن بن علی آنگاه پسر او قائم به حق مهدی امت من که پر کند زمین را از قسط و عدل [صفحه ۵۲] چنانچه پر شده از ظلم و جور الخ صد و سی و سیم در نجم از شیخ الاسلام حموینی نقل کرده که کسی

از حضرت رضا (ع) پرسید که کیست قائم از شما اهل بیت فرمود چهارم از فرزندان من پسر خاتون کنیزان که پاک می‌کند خداوند به او زمین را از هر جوری و پاکیزه می‌فرماید از هر ظلمی و او است که شک می‌کنند مردم در ولادت او و در خروجش و او صاحب غیبت است و ایضا ملاحظه بفرما این خبر عامی را که چگونه شخص مخصوص را صریحا معین کرده صد و سی و چهارم در نجم و نیز در آنجا روایت کرده از آن جناب که به دعبل فرمود امام بعد از من پسر من محمد است و بعد از محمد پسر او علی و بعد از علی پسر او حسن و بعد از حسن پسر او حجهٔ قائم منتظر در غیبت خود مطاع در ایام ظهورش صد و سی و پنجم در نجم از خوارزمی از سلمان که گفت داخل شدم بر رسول خدا دیدم حسین را که بر زانوی آن جناب بود و او دو چشمانش را می‌بوسید و دهنش را می‌بوسید و می‌فرمود تو سیدی پسر سیدی پدر ساداتی تو امامی برادر امامی پدر ائمه تو حجتی پسر حجتی برادر حجتی پدر نه حجتی که از صلب تواند نهم ایشان قائم ایشان است صد و سی و ششم در نجم در طرق عامه از ابن‌مسعود که گفت شنیدم از رسول خدا که می‌فرمود ائمه بعد از من دوازده تنند نه تن ایشان از صلب حسین است که نهم ایشان مهدی است صد و سی و هفتم در نجم از طرق عامهٔ که پیغمبر (ص) فرمود یا علی من نذیر امت خویشم و تو هادی ایشانی و حسن قائد ایشان و حسین سائق ایشان است و علی بن الحسین جامع ایشان است و محمد بن علی عارف ایشان و جعفر بن محمد کاتب ایشان و موسی بن جعفر محصل ایشان و علی بن موسی عبود دهنده و نجات دهنده و دورکننده دشمنان ایشان و محمد بن علی قائد وسائس ایشان و علی بن محمد عالم ایشان و حسن بن علی معطی ایشان و قائم خلف ساقی و شناسنده و شاهد ایشان است آن فی ذلک لایات للمؤمنین صد و سی و هشتم در نجم از طرق عامه از خادم امام همام علی بن موسی از آن جناب که فرمود مرا خبر داد پدرم کاظم گفت خبر داد مرا پدرم صادق تا حضرت رسول که فرمود یا علی کسی که خوشنود می‌شود که ملاقات کند خدا او را در حالتی که اقبال فرموده بر او و راضی است از او پس موالات کند با تو و ذریه تو تا کسی که اسم او اسم من است و ختم می‌شود ائمه به او مؤلف نجم الثاقب گوید ظاهر این است که در این خبر هر یک از امامان را داشته و به جهۀ اختصار حذف کرده چنانچه لفظ تا همین را می‌رساند صد و سی و نهم در هفتم بحار از نهج التحقیق از جابر از حضرت باقر که فرمودند خداوند چهارده نور از نور عظمت خود آفرید چهارده هزار سال قبل از خلقت آدم و آنها را ارواح ما است عرض شد اسماء آنها را شماره فرمائید فرمودند محمد و علی و فاطمه و حسن و حسین و نه نفر از فرزندان حسین که نهمی ایشان قائم ایشان است پس یک‌یک را شمرد به اسم ایشان بعد فرمود نحن الاوصیاء و نحن المثانی و نحن الاسماء الحسنی التی لا یقبل الله من العباد الا بمعرفتنا نحن و الله الکلمات التی تلقاها آدم الخ صد و چهلم از سلمان که پیغمبر (ص) فرمود خدا مبعوث نکرده نبی را مگر آنکه دوازده نقیب از برای او قرار داده سلمان گفت عرض کردم چنین دانستم از دو کتاب فرمود ای سلمان آیا می شناسی نقباء مرا که دوازده‌اند و اختیار شده از برای امامت بعد از من عرض کردم خدا و رسولش دانایند فرمود ای سلمان خلق کرد خدا مرا از صفاء نورش و خواند مرا پس اطاعت کردم و خلق کرد از نور من علی و فاطمه و حسن و حسین را پس خواند ایشان را پس اطاعت کردند پس ناامید خداوند ما را به پنج اسم از اسماء خویش پس خلق کرد از نور حسین (ع) نه امام را پس خواند ایشان را پس اطاعت کردند پیش از آنکه خداوند خلق آسمانی و زمینی و هوایی و ابی و ملکی و بشری نماید و بودیم ما که تسبیح می‌کردیم او را عرض کردم آیا ایمانی به ایشان بدون شناسائی هم اسم و نسبشان هست فرمودند عرض کردم چگونه بدانیم اسم و نسب ایشان را فرمود تا حسین را که شناختی پس سید العابدین علی بن الحسین پس پسر او محمد باقر (ع) اولین و آخرین از انبیاء و مرسلین پس پسر او جعفر بن محمد لسان الله الصادق پس پسر او موسی بن جعفر الکاظم غیضه صبرا فی الله پس پسر او علی بن موسی الرضا لامر الله پس محمد بن علی الجواد و المختار من خلق الله پس علی بن محمد الهادی الی الله پس حسن بن علی الصامت العسکری پس پسر او حجهٔ بن الحسن المهدی الناطق القائم به امر الله پس از آن [صفحه ۵۳] سلمان استدعا کرد ملاقات ایشان را آن حضرت به هنگام رجعت وعده داد او را که تو و امثال تو ملاقات خواهی کرد و این آیه را که در باب رجعت است یا ظهور خواند فاذا جاء وعد اولاهما بعثنا علیکم عبادا لنا اولی باس شدید

فجاسوا خلال الدیار و کان وعدا مفعولا ثم رددنا لکم الکرة علیهم و امددنا کم به اموال و بنین و جعلناکم اکثرا نفیرا تا فرمود هر آینه ابلیس و لشکرش و هر که ایمان خالص یا کافر محض بوده تا اینکه اخذ قصاص و خونها شود و مائیم تاویل این آیه و نرید ان نمن علی الذین استضعفوا فی الارض و نجعلهم ائمه و نجعلهم الوارثین و نمکن لهم فی الارض و نری فرعون و هامان و جنودهما منهم ما کانوا یحذرون ملاحظه کن در این خبر و امثال آن اسمی از کس دیگر می‌شنوی و هم اینکه قائم کی است و یا آنکه قائم و منتظر و پر کننده زمین از عدل و نورانی کننده زمین و گشاینده مغارب و مشارق را دوازدهمی که پدرش حسن است معین کرده صد و چهل و یکم در بحار از اکمال از حضرت رضا (ع) که اهتمام می‌فرماید بورع و تقوی و تقیه تا قبل از خروج قائم (ع) عرض می‌شود و من القائم منکم اهل البیت کیست قائم از شما اهل بیت می‌فرماید الرابع من ولدی سیدة الاماء یطهر الله به الأرض من کل جور و یقدسها من کل ظلم و هو الذی یشک الناس فی ولادته و هو صاحب الغیبة قبل خروجه فاذا خرج اشرقت الارض بنور ربها و وضع میزان العدل بین الناس فلا یظلم احد احدا و هو الذی تطوی له الأرض و لا یکون له ظل و هو الذی ینادی مناد من السماء باسمه یسمع اهل الارض بالدعاء الیه یقول الا ان حجة الله قد ظهر عند بیت الله فاتبعوه فان الحق معه و فیه قول الله ان نشا ننزل علیهم من السماء آیة فظلت اعناقهم لها خاضعین قائم بقول مطلق که مردم از او سؤال می‌کردند از ائمه و نبی که همه قائم بحق بودند او همان موعود امت است و لذا در جواب نمی‌گوید من قائم هستم بلکه فرمود آن قائم مفقود چهارمی از اولاد من است که پدرش معلوم کرده پسر سید کنیزان که والده ماجده او را تعیین کرده بعد می‌گوید او همان پاک کننده زمین است و او کسی است که ولادتش مخفی بوده چون موسی و صاحب غیبت است قبل از خروجش چون جمله از انبیاء و او کسی است که به اسم مبارکش و دعوی به سوی حضرتش از آسمان آن ندا بلند که آگاه باشید که حجة الهیه ظاهر شد نزد کعبه صد و چهل و دوم در بحار از اکمال از ابو الصلت از حضرت رضا (ع) که فرمود در جوابش عرض کرد انت صاحب الامر فرمود انا صاحب الامر و لکنی لست بالذی املاها عدلا کما ملئت جورا می‌فرماید من صاحب امری باشم که زمین را پر از عدل کند نیستم و چگونه و حال آنکه می‌بینی ضعف بدن مرا بعد می‌فرماید و ان القائم هو الذی اذا خرج کان فی سن الشیوخ و منظر الشباب قویا فی بدنه حتی لو مدیده الی اعظم شجره علی وجه الأرض لقلعها و لوصاح بین الجبال لتدکدکت صخورها یکون معه عصا موسی و خاتم سلیمان او کسی است که وقتی که خارج شود در سن پیران و صورت جوانان باشد و به صیحه خود کوهها را پاره کند و بقوه دست درخت بزرگ از ریشه بکند و با او باشد عصای موسی و انگشتر سلیمان بن داود بعد می‌فرماید آن صاحب امر پر کننده زمین از عدل چهارمی از اولاد من است که خدا او را غایب می‌کند تا زمانی که بخواهد پس ظاهر می‌کند او را و پر می‌کند زمین را از عدل چنان چه پر شده باشد از جور و صاحب امر مصطلح بود در موعود امت و اینکه صاحب امر بقول مطلق پر کننده زمین است از عدل و او را چهارمی از اولادش قرار داده که از برای غیبت باشد و چهارمی همان حجة بن الحسن است این مدعی نه چهارمی است نه صاحب غیبت و نه صاحب عصای موسی و انگشتر سلیمان که دیوان به اطاعتش باشند و نه صاحب چنان قوتی و نه سن پیران داشته اگر چه جوان بوده با انصاف مردم چرا غور رسی نمی‌کنید چرا تتبع در اخبار نمی‌کنید چرا تصور نمی‌کنید که این هنگامه بزرگ بین مختصر سخنان تمام نمی‌شود صد و چهل و سیم در بحار جلد چهارم از فضل بن شاذان که حضرت رضا نوشت از برای مأمون اسلام محض را تا این مقام و ان محمدا (ص) عبده و رسوله و امینه و صفیته و صفوته من خلفه و سید المرسلین و خاتم النبیین و افضل العالمین لا نبی بعده و لا تبدیل لملته و لا تغییر لشریعته تا قولش و ان الدلیل بعده و الحجة علی المؤمنین و القائم بامر المسلمین اخوه و وصیه الذی کان منه بمنزلة هارون من موسی علی بن ابی‌طالب و بعده [صفحه ۵۴] الحسن و الحسین (ع) سیدی شباب اهل الجنة ثم علی بن الحسین زین العابدین ثم محمد بن علی الباقر علم الأولین ثم جعفر بن محمد الصادق (ع) وارث علم الوصیین ثم موسی بن جعفر الکاظم ثم علی بن موسی الرضا ثم محمد بن علی ثم علی بن محمد ثم الحسن بن علی ثم الحجة القائم المنتظر ولده صلوات الله علیهم اشهد لهم بالوصیة و الأمامة و ان الأرض لا تخلوا من حجة الله تعالی علی خلقه کل عصر و اوان و

انهم الحجهٔ علی اهل الدنیا الا الی ان یرث الله الأرض و من علیها و انهم المعبرون عن القرآن و الناطقون عن الرسول من مات و لم یعرفهم مات میتهٔ جاهلیهٔ پس می‌شمرد جمله از مکارم اخلاق را تا می‌فرماید و انتظار الفرج بالصبر و این روایت شریفه از جهاتی دلیل ما و حجهٔ برای طائفه اسلامیه می‌باشد یکی آنکه می‌فرماید تبدیلی از برای ملهٔ محمد و تغییری از برای شریعت او نیست و دیگر آن که کسانی را معرفهٔ ایشان را لازم دانسته که هر که ندانست به مردن جاهلیت مرده از حجج گذشته و آینده دوازده نفر می‌شمرد اسم کس دیگر را نمی‌برد و حال آنکه این دو مدعی را فاضل‌ترین حجج می‌دانند و دیگر آنکه قائم منتظر که لقب موعود است او را دوازدهمی و ابن الحسن می‌شمرد و مرتبه او را وصایت معلوم کرده و دیگر می‌فرماید زمین خالی از حجهٔ نیست در هیچ عصری و اولا وجود غائبی که امامیه قائلند در مدت هزار سال علا و حجتی در زمین نبوده تا این مدعی پیدا شده و دیگر حجت این بزرگواران را تا آخر دنیا قرار داده و از این ائمه شمرده انتظار فرج را بصبر کردن صد و چهل و چهارم شیخ جلیل فضل بن شاذان که بعد از ولادت حجهٔ و قبل از وفات عسگری (ع) وفات نموده روایت می‌کند از محمد بن عبد الجبار که گفت گفتم به مولای خود حسن بن علی که فدایت شوم ای فرزند رسول خدا دوست می‌دارم که بدانم که امام و حجهٔ خدا بر بنده گانش بعد از تو کی است فرمود امام و حجهٔ بعد از من پسر منست که همنام و هم کنیه رسول خداست و آخرین خلیفه‌های او است گفتم از کیست فرمود از دختر پسر قیصر پادشاه روم الخ ملاحظه فرما که آخر حجتهای خدا را که پس از او حجتی نباشد از پسر خودش از نسل نرجس و هم نام پیغمبر می‌شود صد و چهل و پنجم فضل بن شاذان و شیخ طوسی و شیخ مفید و شیخ صدوق و غیر ایشان از جلیله عاله مرضیه حکیمه خاتون روایت می‌کند که محمد بن عبدالله فرمود که خدای تعالی نمی‌گذارد زمین را خالی از حجهٔ ناطقه یا ساکت تا فرمود خداوند فضیلت‌دار فرزندان حسین را بر فرزندان حسن آن چنانچه فضیلت داد فرزندان هارون را به فرزندان موسی پس فضل برای فرزندان حسین است تا روز قیامت و چاره نیست امت را از حیرتی که به شک بیفتند در آن اهل باطل و نجات یابند در آن اهل حق و بدرستی که حیرت الان آن چیزی است که واقع شده بعد از حسن تا آنکه می‌فرماید برادرزاده من یعنی حسن عسگری (ع) وارد بر من شد و نرجس نظر تندی فرمود گفتم ای سید من آیا مایل شدی به او بفرستم او را نزد تو فرمود نه ای عمه و لکن تعجب کردم از او گفتم چه چیز تو را به تعجب در آورد فرمود زود است که بیرون آورد خداوند از او فرزندی که ارجمند است نزد خدا و کسی است که خداوند پر نماید به او زمین را از عدل و داد چنانچه پر شده باشد از جور و ظلم تا آنکه می‌فرماید به امر برادرم حضرت هادی نرجس را به عسگری (ع) داده شد ملاحظه فرما پر کننده زمین از عدل که موافق اخبار متواتره از خصایص قائم موعود است از نرجس و فرزند خود معین می‌فرماید صد و چهل و ششم جماعتی از مشایخ محدثین صاحبان کتب غیبت به طرق صحیحه از حکیمه خاتون نقل می‌کند که در شب نیمه شعبان حضرت عسگری (ع) مرا نگه داشت به بشارت ولادت مولود تا آنکه فرمود نرجس پس از آن دست او را بوسید و به او فرمود خاتون فدای تو شوم خداوند به تو امشب عطا می‌کند فرزندی که سید است در دنیا و آخرت و او فرج مؤمنین است تا آنکه هنگام ولادت آن طفل با من موافقت کرد در خواندن انا انزلنا پس بسجده افتاد و بر شانه او نوشته بود جاءالحق و زهق الباطل ان الباطل کان زهوقا و انگشت سبابه به آسمان بلند کرد فرمود اشهد ان لا اله الا الله و ان جدی محمد رسول الله و ان ابی امیرالمؤمنین آن گاه یک‌یک از امامان را شمرد تا به خودش رسید و فرمود اللهم انجز لی ما وعدتنی و اتمم لی امری و ثبت و طاعتی و املاء بی‌الارض قسطا و عدلا و نورش ساطع و در آفاق پهن گشته و مرغان سفید دور او را احاطه کردند تا اینکه روی دست پدر بزرگوارش [صفحه ۵۵] بعد از اینکه رضوان از آب سلسبیل شست شوی داد او را قرائت نمود صحف ادم و نوح و ابراهیم و توریهٔ و انجیل و قرآن و او استعاذه از شیطان نمود آنگاه خواند این آیه از قرآن را و نرید ان نمن علی الذین استضعفوا فی الارض و نجعلهم ائمه و نجعلهم الوارثین و نمکن لهم فی الارض و نری فرعون و هامان و جنودهما منهم ما کانوا یحذرون ملاحظه فرما فرج مؤمنین را که معین کرده و انجاز وعد و پر کردن زمین را از عدل از که خواسته و این آیه‌ی شریفه که در باب فرج ال محمد و ظهور موعود و رجعت وارد شده که خوانده و کی بوده صد و چهل و هفتم در غیبت

فضل بن شاذان از حضرت صادق از حضرت امیر (ع) که فرمود بعد از ذکر لجمله فتن و حروب و آشوب که واقع شده و می‌شود که بیرون می‌آید دجال و مبالغه می‌کند در اغوا و ضلال ظاهر می‌شود امیر امیرها و قاتل کفره و سلطان مامول که متحیر است در غیبت او عقول و او نهم از فرزندان تو است ای حسین و ظاهر می‌شود بین رکنین و غلبه می‌کند بر ثقلین و ظاهر شونده بین رکنین که مامول که اینها صفات موعود است نهمی از اولاد حسین معین می‌کند آن هم صاحب غیبت که مایه حیرت باشد از طول آن صد و چهل و هشتم در نجم الثاقب از شیخ مقدم احمد بن عیاش در مقتضب الاثر از عبدالله بن ربیعه که می‌گفت در وقتی که عبدالله زبیر امر کرده بوده که پایه‌ی بکنند در کعبه سنگی ظاهر شد که در او نوشته بود بسم الله الاول لاشیء قبله و آن طولانی است و در آن ذکر شده بعثت رسول (ص) و هم چنین هر یک از ائمه تا آنکه در حق حضرت امام حسن عسگری (ع) گفته که مدفون می‌شود در مدینه محدثه محمد آنگاه منتظر بعد از او اسم او اسم پیغمبر است امر می‌کند به عدل و خود به آن رفتار می‌نماید و نهی می‌کند از منکر و خود از آن اجتناب می‌کند و برطرف می‌کند خداوند به سبب او تاریکیها را و دور می‌کند با او شک و کوری را چرا می‌کنند گرگ با گوسفند در روزگار او و خشنود می‌شود از او ساکن در سماء و مرغان هوا و ماهیان دریا تا آنکه می‌فرماید خوش به حال آن که پیش روی او مقاتله کند پس بکشد تا کشته شود این امور شغل منتظر است که از القاب موعود است و او را هم اسم پیغمبر (ص) و وصی حضرت عسگری (ع) می‌فرماید صد و چهل و نهم در نجم الثاقب از جمله از کتب معتبره از ابی‌هاشم جعفری از امام علی نقی که فرمود جانشین بعد از من حسن است پسر من چگونه خواهد بود حال شما با جانشین بعد از جانشین من گفتم چرا فدای تو شوم فرمود به جهت آن که شخص او را نمی‌بیند و حلال نیست برای شما بردن نام او گفتم پس چگونه نام او را ذکر کنم فرمود حجهٔ از آل محمد و موافق اخبار متکاثره این عدم جواز اسم بردن از خصایص قائم آل محمد است و او را پسر حسن عسگری (ع) معین کرده و حجهٔ از القاب معروفه آن سرور است که نقش خاتمش انا حجهٔ الله است صد و پنجاهم در نجم از جمله محدثین از ابی نصر طریف خادم حضرت عسگری (ع) می‌گوید داخل شدم بر صاحب الزمان پس به من فرمود ای طریف سندل سرخ از برای من بیاور پس آوردم پس فرمود مرا می‌شناسی گفتم آری فرمود من کیستم گفتم تو مولای من پسر مولای من فرمود از این از تو سؤال نکردم گفتم فدایت شوم بیان فرما برای من آنچه سؤال کردی از آن پس فرمود منم خاتم الاوصیاء به سبب من رفع می‌کند خداوند بلا را از اهل من و شیعیان من که بر پا می‌دارند دین خدا را صد و پنجاه و یکم در نجم الثاقب در لقب خلف صالح از حضرت رضا و حضرت باقر روایت می‌کند که حضرت رضا فرمود خلف صالح از فرزندان ابی‌محمد حسن بن علی است و او است صاحب الزمان و او است مهدی و ابن‌مهدی و خلف صالح از القاب موعود قائم است صد و پنجاه و دوم حضرت رضا می‌فرماید در مروی در نجم که خلف صالح از فرزندان من است او است مهدی و اسم او محمد و کنیه او ابوالقاسم است خروج می کند در آخر الزمان و از خلفی را که در خبر سابق فرزند عسگری (ع) شمرده او را خارج در آخر الزمان می‌شمرد و اسم او از محمد معین می‌فرماید که این یک اسم او است و اسم دیگرش خلف است که در اخبار دیگر وارد شده بر همین دو اسم نازل می‌شود آن خبری که دارد هو ذو الاسمین و شاید این لقب خلف چنانچه خاتم المحدثین در نجم فرموده به واسطه آن باشد که چون حضرت عسگری (ع) اولادی نداشت و مردم می‌گفتند جانشین ندارد و به همین اعتقاد جماعتی باقی ماندند پس از تولد آن حضرت شیعیان به یکدیگر بشارت می‌دادند که جانشین ظاهر شد و به جههٔ اشاره [صفحه ۵۶] به این مطلب ایشان بلکه ائمه او را به این لقب خلف صالح خواندند صد و پنجاه و سیم در نجم از ریان بن صلت که حضرت رضا فرمود که قائم مهدی پسر پسر من است جسمش دیده نمی‌شود و اسمش برده نمی‌شود بعد از غیبت او تا آنکه او را ببینند و اعلان دهند به اسم او که خلایق نام او را ببرند پس گفتم به آن جناب که ای سید ما پس اگر بگوئیم صاحب العیبهٔ و صاحب الزمان جایز خواهد بود و فرمود بلی همه اینها جایز است من شما را نهی می‌کنم از تصریح به اسم مخفی او از اعداء که او را نشناسند ملاحظه فرما که این مدعی از زمان ولادتش که دشمن او بوده و کی اسمش مخفی بوده صد و پنجاه و چهارم در اکمال الدین مروی در نجم از علی خیزرانی از کنیزی که او را هدیه کرده بودند

برای حضرت عسگری (ع) که گفت حاضر بودم وقت ولادت سید یعنی حجهٔ و اینکه مادر سید صیقل بود که این از اسماء نرجس است که در اخبار دیگر وارد است که اسم نرجس صیقل است آن کنیزک گفت که چون سید متولد شد نوری دیدم برای آن جناب که ساطع و رسید تا آسمان و مرغان سفیدی را دیدم که از آسمان فرود می‌آیند و بال خود را بر سر و در سایر جسد آن جناب می‌مالند آنگاه پرواز می‌کنند پس به امام حسن عرض کردم و خبر دادم خندید فرمود که اینها ملائکه آسمان بودند نازل شدند که متبرک شوند به او و ایشان انصار اویند چون خروج کند صد و پنجاه و ششم در نجم از سالم بن عبدالله بن عمر در حدیث طولانی از پیغمبر (ص) که خداوند به او نمود علی بن ابی‌طالب و حسن و حسین و علی بن الحسین و محمد بن علی و جعفر بن محمد و موسی بن جعفر و علی بن موسی و محمد بن علی و علی بن محمد و حسن بن علی و حجهٔ قائم را که گویا مثل ستاره درخشان در وسط ایشان پس گفتم ای پروردگار من اینها کیستند فرمود اینها امامانند و اینکه ایستاده حلال می‌کند حلال را و حرام می‌کند حرام را و انتقام می‌کشد از اعدای من تا اینکه سالم به جابر بن یزید جعفی می‌گوید از کعب الاخبار شنیدم که می‌گفت ائمه از این امت بعد از پیغمبر (ص) بر عدد نقباء بنی‌اسرائیل است و پیدا شد علی بن ابی‌طالب پس کعب گفت این مقفی اول ایشان است و یازده نفر از فرزندان او که در توریه اسم ایشان را برده آنگاه شروع کرد به گفتن یک‌یک تا در دوازدهمی گفت فیندموا که یکی از علماء یهود تفسیر نمود فیندموا را که صفته اخری است پس یازدهمی مفقود از پدر و مادر خویش که غایب است به امر خداوند و بر پا می‌دارد حکم خداوند را صد و پنجاه و هفتم در اکمال الدین مروی است در حدیث شخص ازدی که در مسجد الحرام خدمت آن جناب رسید و حضرت سنگ را برای او طلا کرد و در حق او دعا نمود فرمود مرا می‌شناسی گفت نه فرمود منم مهدی منم قائم الزمان منم آنکه زمین را پر کنم از عدل و داد چنانچه پر شده باشد از جور صد و پنجاه و هشتم در ینابیع المودهٔ از ابی‌تمام خالد گفت متولد شد از برای ابی‌محمد الحسن مولودی پس نام او را محمد و عرض فرمود او برای اصحابش روز سیم و فرمود هذا امام کما من بعدی و خلیفتی علیکم و هو القائم الذی علیه الاعناق بالانتظار فاذا امتلات الارض جورا و ظلما خرج فیملاها قسطا و عدلا فرمود این امام شما است بعد از من و خلیفه من است بر شما و او است آن قائمی که گردنها کشیده به سوی اوست به انتظار یعنی آن کسی که مردم منتظر اویند پس چون پر شود زمین از جور خارج می‌کند و پر می‌کند زمین را از عدل خبر صد و پنجاه و نهم در همان کتاب از معاویه بن حکم و محمد بن ایوب و محمد بن عثمان که گفتند اینکه ابامحمد حسن عرض نمود بر ما فرزند خود را و ما در منزل او بودیم و چهل نفر بودیم پس فرمود این امام شما است بعد از من و خلیفه من است بر شما اطاعت کنید او را و متفرق نشوید بعد از حسن پس هلاک شوید در دینهای خود اما انکم لا ترونه بعد یومکم هذا آگاه باشید که شما او را پس از این روز نخواهید دید و قریب به این مضمون چند خبر دیگر در آنجا نقل می‌نماید خبر صد و شصتم در احتجاج طبرسی و محکی از ابن‌طاوس که در کشف العین از رسول خدا در غدیرخم در میان آن جمعیت در ضمن خطبه غدیر طولانی می‌فرماید معاشر الناس و انی الا و ابی منذر وعلی هادی معاشر الناس انی نبی و علی وصی الا ان خاتم الائمه منا القائم المهدی صلوات الله علیه الا ـ انه الظاهر علی الدین الا ـ انه فاتح الحصون و هادمها الا ـ انه قاتل کل قبیلهٔ من اهل الشرک الا انه المدرک بکل ثارلاولیاء الله عزوجل الا انه الناصر لدین الله الا انه الفراق من بحر [صفحه ۵۷] عمیق الا انه الرشید السدید الا انه المفوض الیه الا انه قد بشرید من سلف من بین یدیه الا انه الباقی حجهٔ و لا حجهٔ بعده و لا حق الا معه و لا نور الا عنده الا انه لا غالب له و لا منصور علیه الا و انه ولی الله فی ارضه و حکمه فی خلقه و امینه وسره و علانیته گروه مردم من نبیم و علی وصی است آگاه باشید به درستی که خاتم ائمه از ما او قائم مهدی است که غالب بر دین شود آگاه باشید که او گشاینده حصنها و خراب کننده انها است آگاه باشید که او کشنده هر طائفه از اهل شرکست آگاه باشید که او گیرنده بهر خونی است که از اولیاء خدا ریخته شده و او ناصر دین خدا و معترف از دریای عمیق است کنایه از مرتبه علمش که منتهی بعلم خداست آگاه باشید که او وارث هر علمی و محیط بر علمی است آگاه باشید او خبر دهنده از پروردگار است آگاه باشید که امور به او تفویض شده آگاه باشید به درستی که او کسی است که بشارت به

او داده‌اند کسانی که از پیش بوده‌اند آگاه باشید که او حجهٔ باقی است و نیست حجتی بعد از او و نیست حقی مگر با او و نه فوزی و نه نوری مگر نزد او آگاه باشید که کسی بر او غالب نمی‌شود و کسی نصرت کرده بر او نمی‌شود آگاه باشید که او ولی خداست در زمین و حکم خداست در خلقش و خلق خدا در آشکار او نهانی خاتم ائمه دوازده‌گانه را که این مدعیان هم قبول دارند که محمد بن الحسن علیه‌السلام دوازدهمی ازائمه بوده او را قائم مهدی عجل الله تعالی فرجه صاحب صفات موعود قرار داده و موعود پیشینیان می‌شمرد و او را حجهٔ باقیه و پس از او نفی می‌کنند وجود حجت دیگر را که به آن وجود مبارک ختم می‌شود حجج الله پس کسانی که قائم مهدی را از رشته ائمه خارج و او را حجت دیگر و شارع مستقل می‌دانند و پس از او حجت دیگر و پس از آن حجت حجت دیگری قائل می‌شوند برخلاف فرمایش پیغمبر (ص) رفتار می‌کنند نگوئی امامت به معنی پیشوائی است و او با شارع مستقل هم می‌سازد که می‌گویم خواهد آمد در کلام صاحب فرائد که آن بیگانه از فرمایش سفیر حضور موعود را ظهور امامت نیست به علاوه آنکه ائمه قبل که قائم مهدی را خاتم ایشان قرار می‌دهد مرتبه امت مصطلحه که آن وصایت باشد معین کرده است فواعجبا که گاهی او را خاتم الاوصیاء و گاهی خاتم الائمه می‌شمرد و مع ذلک قائم مهدی را شارع مستقل و مرتبه‌اش را غیر امامت و وصایت می‌دانند صد و شصت و یکم در بحار از جابر از پیغمبر (ص) که می‌فرماید منا مهدی هذه الامهٔ اذا صارت الدنیا حرجا و مرجا تظاهرت الفتن و تقطعت السبل الی قوله تعالی فیبعث الله مهدینا التاسع من ولد الحسین یفتح حصون الضلاله و قلوبا غفلا یقوم فی الدین فی اخر الزمان کما فتحت بی فی اول الزمان و یملا الارض عدلا کما ملئت جورا و حاصل مضمومنش آنکه آن مهدی که در وقت هرج و مرج دنیا و ظهور فتن ظاهر شود و حصون را بگشاید و زمین را پر از عدل کند چنانچه پر از جور شده باشد که این از امور شغل موعود است و آن نهمی از صلب حسین است ملاحظه فرمائید که می‌فرماید او قائم در همین دینی است که من در اول آن قائم بودم که سر رشته آن به دست من است و آخرش به دست اوست پس شان او اقامه همین دین و قیام به آن است نه نسخ آن وآوردن دین دیگر چنانچه این مدعیان گمان کرده‌اند و اتباعشان ایشان را شارع مستقل می‌دانند صد و شصت و دوم در نهم بحار از عیون و امالی صدوق از حضرت پیغمبر (ص) که می‌فرماید الائمهٔ من بعدی اثنی عشر اولهم انت یا علی و آخرهم القائم الذی یفتح الله ذکره علی یدیه مشارق الارض و مغاربها که قائم موعودی که گشاینده مشارق و مغارب است او را دوازدهمی از دوازده امام می‌شمرد ملاحظه فرما که قائم موعود را از ائمه محسوب می‌دارد پس او هم شارع مستقل نیست چنانچه ائمه دیگر هم نبودند صد و شصت و سیم در نهم بحار از امالی صدوق از عبد الرحمن سمره که طلب هدایت می‌کند از پیغمبر (ص) و آن حضرت می‌فرماید در وقت اختلاف هوا و تفرق آراء بر تو باد به علی بن ابی‌طالب که امام و خلیفه من است بر امت من بعد از من و او وقتی است که تمیز بین حق و باطل می‌دهد هر کس طلب حق کند نزد اوست و هر که به او بچسبد نجات یابد و هر که به او اقتدا کند هدایت یابد ای سمره به درستی که روح علی از روح من است و طینت او از طینت من و او برادر من و من [صفحه ۵۸] برادر اویم و او شوهر دختر من فاطمه است سیده نساء عالمین از اولین و آخرین و از اوست دو سید شباب اهل جنت و تسعه من ولد الحسین (ع) تاسعهم قائم امتی یملا الارض قسطا وعدلا کما ملئت ظلما و جورا قائم امت که پر کننده زمین است از عدل از آن هم از اولاد حسین می‌فرماید صد و شصت و چهارم در نهم بحار از امیر (ع) از پیغمبر ابشروا اثم استبشروا ان مثل امتی کمثل غیث لا یدری اوله خیر ام اخره ان مثل امتی کمثل حدیقه اطعم منها فوج عاما لعل اخرها فوجا یکونا عرضها بحرا و اعمقها طولا و احسنها جنی و کیف تهلک امهٔ انا اولها و اثنی عشر من بعدی من السعداء و المسیح عیسی بن مریم اخرها و لکن یهلک بین ذلک تیح الهرج و فی کثیر من النسخ نتج الهرج لیسوا منی و لست منهم ملاحظه فرمائید که عیسی بن مریم را آخر امت قرار می‌دهد و او کسی است که بعد از ظهور موعود و خلف او نماز می‌کند پس موعود از همین امت خواهد بود چه آن که مسیح از همین امت است که او بعد از مهدی ظاهر می‌شود پس چگونه ظاهر می‌شود که موعود شارع مستقل باشد و امت او امت دین دیگر و مسیح از این امت نباشد چنانچه این طایفه‌ی ضاله علی محمد را که شرع مستقل آورده و حسینعلی بعد از او که شرع مستقل آورده این دو را مهدی و نزول عیسی

(ع) می‌توان قرار دادند با آنکه پیغمبر (ص) همه را از یک امت گرفته که اولش خودش باشد و در وسط مهدی باشد و اخرش عیسی باشد و معلوم است که اخر شیء جزا شیء است و داخل در شیء و ببیند که غیر عیسی (ع) بقیه را دوازده می‌شمرد و تا عیسی (ع) سیزدهمی اسم نمی‌برد چنانچه این طائفه تا قبل از عیسی (ع) به زعم فاسد خود سیزده نفر قائل می‌شوند و ملاحظه فرمائید که تا قبل از عیسی (ع) مدعیان کاذب فرض می‌کنیم که آنها را از خود نفی می‌کنند و خود را از ایشان نفی می‌کنند و هنوز عیسی بن مریم صاعد بسماء هبوط نکرده پس مدعیان از همان اهل فساد و هرج و مرج می‌باشند صد و شصت و پنجم به مضمون خبر سابق در نهم بحار دارد از حضرت سجاد از پیغمبر (ص) که فرمود کیف تهلک امهٔ انا و علی واحد عشر من ولدی اولوا الالباب اولها و المسیح عیسی بن مریم اخرها و لکن یهلک بین ذلک من و لست عنه و لیس منی که تا قبل از عیسی و غیر از دوازده هر که بیاید از پیغمبر (ص) نیستند و پیغمبر (ص) از آنها نیست و عیسی از آخرین امت است نه خارج از این امت چنانچه این گمراهان توهم کرده‌اند صد و شصت ششم در نهم بحار از ابن‌عباس از پیغمبر (ص) قال رسول الله انا سید النبیین و علی بن ابی‌طالب سید الوصیین و ان اولیائی اثنی عشر اولهم علی بن ابی‌طالب و اخرهم القائم که قائم موعود همان دوازدهمی است که اولشان علی است و یازدهمی بعد از او قائم است صد و شصت و هفتم در نهم بحار از حضرت صادق (ص) از اباء کرامش از پیغمبر (ص) که فرمود الائمهٔ بعدی اثنی عشر اولهم علی بن ابی‌طالب و اخرهم القائم هم خلفائی و اوصیائی و حجج الله علی امتی بعدی المقربهم مؤمن و المنکر و بهم کافر ائمه بعد از من دوازده نفرند اول ایشان علی بن ابی‌طالب است و آخر ایشان قائم است و ایشان خلفاءمنند اوصیا من هستند و حجج خدایند بر امت من اقرار کننده به ایشان مؤمن است و انکار کننده ایشان کافر است ملاحظه فرما که قائم را دوازدهمی معین می‌کند و او را خلیفه و وصی و حجه بر امت خودش معین می‌کند پس چگونه شارع مستقل خواهد بود و امت دیگر خواهد داشت چنانچه مزعوم این طایف است صد و شصت هشتم در بحار از عیون از امیرالمؤمنین (ع) از پیغمبر (ص) که هنگامی که به آسمان رفتم خطاب رسید که من علی را وصی تو قرار دادم و او و فاطمه و حسن و حسین را از نور خلق کردم و ولایت ایشان را بر ملائکه عرض کردم هر که قبول کرد از مقربان نزد من است و اگر بنده از بندگان من عبادتی کند مرا که مانند خیک پوسیده شود و نباید مرا در حالتی که صاحب ولایت آنها نباشد او را در بهشت خود جای ندهم و عرش من بر او سایه افکن نباشد یا محمد (ص) آیا دوست داری ایشان را ببینی عرض کردم بلی خطاب رسید سر بلند کن بلند کردم پس دیدم انوار علی و فاطمه و حسن و حسین و علی بن الحسین و محمد بن علی و جعفر بن محمد و موسی بن جعفر و علی بن موسی و محمد بن علی و علی بن محمد و حسن بن علی و حجهٔ بن الحسن القائم بی‌وسطهم کانه کوکب دری عرض کردم کیانند اینها فرمود اینها ائمه‌اند و این قائم است که حلال می‌کند حلال مرا و حرام می‌کند حرام مرا [صفحه ۵۹] و او راحهٔ اولیاء من است و او کسی است که با او انتقام می‌کشم از اعدایم شفا می‌دهد قلب شیعیان تو را از ظالمین و جاهدین و کافرین پس بیرون می‌کند لات و عزی را در حالتی که بدنشان تازه باشد و می‌سوزاند ایشان را و فتنه مردم در آن زمان به آن دو شدیدتر است از گوساله سامری ملاحظه فرما که قائم منتظر منتقم از اعداء و بیرون کننده شیخین را دوازدهمی و ابن‌الحسن العسگری معین می‌فرماید و از کتب دیگر و طرق دیگر هم نقل می‌فرماید این روایت را خبر صد و شصت و نهم در نهم از بحار از احتجاج از ابن‌مسعود بعد از آنکه از پیغمبر (ص) سؤال می‌کند از علامت غیبت الولادهٔ و کافر بعد از پیغمبر (ص) فرمودند یابن مسعود ان علی بن ابی‌طالب امامکم بعدی و خلیفتی علیکم فاذا مضی فالحسن ثم الحسین ابنای امامکم بعدی و خلیفتی علیکم ثم تسعهٔ من ولد الحسین واحدا واحدا بعد واحد ائمتکم و خلفائی علیکم تاسعهم قائمهم قائم امتی یملاها قسطا و عدلا بعد ما ملئت ظلما و جورا الی قوله اللهم و ال من والاه خلفائی و ائمهٔ امتی من بعدی و عاد من عاداهم و لا تخل الارض من قائم منهم بحجتک ظاهر مشهورا و خائف مغمورا لئلا یبطلوا دینک و حجتک الخ ملاحظه فرما که ائمه را دوازده معین می‌کند و ایشان را خلفاء خود معین می‌فرماید و نهم ان سیم را قائم ایشان و قائم امت معین می‌کند و از خدا مسئلت می‌کند که زمین را خالی از ایشان قرار ندهد چه ظاهر باشند و چه پنهان و این مضمون همانی است که ما

امامیه برآنیم و این طائف قائم را یک نفر دیگر که سیزدهمی باشد معین کرده‌اند و تا زمان ادعای او تا مدت نزدیک هزار سال زمین را خالی از حجه ظاهر و غائب دانسته‌اند خبر صد و هفتادم در نهم بحار از ابی‌حمزه از حضرت صادق (ع) از اباء کرامش از حضرت رسول پس از آنکه فرمود ما خلاصه که جبرئیل حدیث کرده مرا از پروردگار که هر که به وحدانیت من و رسالت محمد (ص) و خلافت علی و ائمه از نسل او اعتقاد داشته باشد او را داخل بهشت می‌کنم و قرار می‌دهم او را از خاصه‌ی خود و هر که انکار این مراتب کند پس کافر به آیات من شده و پس از آنکه جابر بن عبدالله انصاری برخواست و سؤال ائمه را از نسل علی کرد از پیغمبر (ص) قال صلی الله علیه و آله الحسن و الحسین سید الشباب اهل الجنه ثم سید العابدین فی زمانه علی بن الحسین ثم الباقر محمد بن علی و مستدرکه یا جابر فاذا ادرکه فاقراه منی السلم ثم الصاق جعفر بن محمد ثم الکاظم موسی بن جعفر ثم الرضا علی بن موسی ثم التقی محمد بن علی ثم الهادی علی بن محمد ثم الزکی الحسن ابن‌علی ثم ابنه القائم مهدی امتی الذی یملاء الارض عدلا و قسطا کما ملئت ظلما و جورا الخ و این روایت را در کفایه النصوص و اکمال و احتجاج نقل می‌کند ملاحظه فرما که قائم مهدی امت را که پر کننده زمین است از عدل او را دوازدهمی و ابن‌الحسن العسگری می‌شمرد خبر صد و هفتاد و یکم در نهم بحار از اصبغ که گفت روزی امیرالمؤمنین بیرون شد بر ما در حالتی که دستش به دست پسرش حسن بود و می‌فرماید روزی بیرون شد بر ما رسول خدا در حالتی که دست او در دست من این طور بود و او می‌فرمود بهترین خلق بعد از من و سید ایشان برادر من این است و او امام هر مسلمی و امیر هر مؤمنی آگاه باشید که به او ظلم می‌شود بعد از من چنانچه به من شد بعد از رسول خدا و بهترین خلق و سید ایشان بعد از حسن برادرش حسین است المظلوم بعد اخیه المقتول بکرب و بلاء آگاه باشید او و اصحابش سید شهدایند روز قیامت و من بعد الحسین تسعهٔ من صلبه خلفاء الله فی ارضه و حججه علی عباده و امنائه علی وحیه و ائمهٔ المسلمین و سادات المتقین تاسعهم القائم الذی یملاء الله عزوجل به الارض نورا بعد ظلمتها و عدلا بعد جورها و علمها بعد جهلها ملاحظه نمائید که به چه صراحت بیان می‌فرماید اینکه نهم از اولاد حسین آن قائمی است که نورانی کننده زمین و پرکننده از عدل بعد قسم یاد می فرماید به اینکه این وحی آسمانی است که روح الامین نازل به آن شده و تحقیق سؤال شد از پیغمبر (ص) و من نزد آن سرور بودم از ائمه بعد از او پس فرمود به سؤال کننده و السماء ذات البروج به درستی که عددشان عدد بروج است و قسم به پروردگار لیالی و ایام و شهور که عددشان عدد ماهها است پس سائل عرض کرد کیانند ایشان پس گذاشت پیغمبر (ص) دست خود را بر سر من و فرمود اول ایشان این است و اخر ایشان مهدی است تا آخر خبر باز ملاحظه فرما که چگونه به کمال صراحت مهدی امت را [صفحه ۶۰] دوازدهمی از دوازده امام می‌شمرد و همان مهدی آخر را مثل سایر ائمه می‌شمرد نه شارع مستقل خبر صد و هفتاد و دویم در نهم بحار از اکمال از حسین بن خالد از حضرت رضا (ع) از اباء گرامش از پیغمبر (ص) پس از آنکه می‌فرماید هر که متمسک به دین من شود و بر سفینه نجات سوار شود پس اقتدا به علی (ع) نماید و دوست او را دوست داشته باشد و دشمن او را دشمن داشته باشد او وصی و خلیفه من است امرش امر من و نهیش نهی من متابعش متابعت من ناصرش ناصر من خاذلش خاذل من هر که مفارقت کند از او مرا نبیند و من او را نبینم روز قیامت تا آنکه فرمود الحسن و الحسین اماما امتی بعد ابیهما و سیدا شباب اهل الجنه امهما سیده نساء العالمین و ابوهما سید الوصیین و من ولد الحسین تسعه ائمه تاسعهم القائم من ولدی طاعتهم طاعتی و معصیتهم معصیتی الی قوله و سیعلم الذین ظلموا ای منقلب ینقلبون انصاف دهید که چگونه آشکارا و معین نموده قائم از ائمه را و اینکه نهم از نه امام از نسل حسین است خبر صد و هفتاد و سیم در نهم بحار از حضرت رضا (ع) از اباء گرامش از پیغمبر (ص) پس از آنکه فرمود من سید خلق خدایم و بهتر از جبرئیل و اسرافیل و حمله عرش و جمیع ملائکه مقربین و انبیاء مرسلین و من صاحب شفاعت و حوض و من و علی دو پدران این امتم هر که ما را شناخت خدا را شناخته و هر که ما را انکار کرد خدا را انکار کرده و از علی است دو سبط این امت دو سید جوانان اهل بهشت حسن و حسین فرمود من ولد الحسین ائمه تسعهٔ طاعتهم طاعتی و معصیتهم معصیتی تاسعهم قائمهم و مهدیم ملتفت باش که چگونه واضح بیان می‌کند که نهم از اولاد حسین همان قائم و مهدی

است که دو لقب موعود است بالاتفاق خبر صد و هفتاد و چهارم در نهم بحار از حضرت باقر (ع) از جدش حسین که فرمود داخل شدم من و برادرم بر جدم رسول خدا پس نشانید مرا بر زانوی چپ و برادرم حسن را بر زانوی راست خود پس بوسید ما دو نفر را و فرمود پدرم به فدای شما دو امام و دو سبط اختیار کرد شما را از من و از پدرتان و مادرتان پس فرمود و اختار من صلبك یا حسین تسعهٔ ائمه تاسعهم قائمهم الخ یعنی اختیار کرد از صلب تو ای حسین (ع) نه امام که نهم ایشان قائم ایشان است خبر صد و هفتاد و پنجم در نهم بحار از ابوبصیر از حضرت صادق از اباء گرامش از پیغمبر (ص) که فرمود خداوند اختیار نمود از ایام جمعه را و از شهود شهر رمضان را و از لیالی لیلهٔ قدر را و اختیار کرد بر جمیع انبیاء مرا و اختیار کرد از من علی را و فضیلت داد او را بر جمیع اوصیاء و اختیار کرد از علی حسن و حسین را و اختیار کرد از حسین اوصیاء از اولاد او را که بر می‌دارند از قرآن تحریف ظالمین و تأویل مضلین را تاسعهم قائمهم و هو ظاهرهم و باطنهم یعنی نهم از اولاد حسین قائم ایشان است و او غالب از ایشان است بر دشمنان و غایب از ایشان است صراحت این خبر را که قائم غالب و غائب نهم از نسل حسین است ملاحظه فرمائید خبر صد و هفتاد و ششم در نهم بحار از سلیم بن قیس از امیرالمؤمنین (ع) پس از آنکه جمله از مناقب خود را بیان می‌فرماید که پیغمبر (ص) فرمود شرکاء تو کسانی هستند که خدا ایشان را به خودش و به من مقرون کرده که فرموده اطیعوا الله و رسوله و اولی الامر منکم و سؤال کردم که آنها کیانند فرمود پیغمبر (ص) آنها اوصیا منند که از قرآن مفارقت نمی‌کنند تا وارد شوند بر من بر حوض کوثر پس عرض کردم یا رسول الله نام ایشان را بیان فرما پس فرمود پیغمبر (ص) که پسرم این و گذاشت دست خود را بر سر حسن پس از او پسرم این و گذاشت دست خود را بر سر حسین (ع) پس از او پسرش علی که در حیوهٔ تو به دنیا آید سلام مرا به او برسان پس تمام عدد دوازده امام پس عرض کردم پدرم فدای تو نام ایشان را بفرما پس یک‌یک را نام برد پس فرمود ای برادر بنی هلال قسم به خدا که در ایشان است مهدی امت محمد (ص) که پر می‌کند زمین را از عدل الخ مهدی را از دوازده امام معین کرده و بقرینه اخبار دیگر همان آخر ایشان است نه آنچه این گمراهان خیال کرده‌اند که مهدی غیر از دوازده است ملاحظه فرمائید که مهدی را از اوصیاء خود معین می‌کند نه صاحب شرح مستقل خبر صد و هفتاد و هفتم در نهم بحار از مناقب از حضرت عسگری (ع) از ابائش از رسول خدا که فرمود من سره ان یلقی الله عزوجل امنا مطهرا لایخزنه الفزع الا کبر فلیتولك یا علی و لیتول ابنیك الحسن و الحسین و علی بن الحسین و محمد بن علی و جعفر بن محمد و موسی بن جعفر و علی بن موسی [صفحه ۶۱] و محمدا و علیا و الحسن ثم المهدی و هو خاتمهم ملاحظه فرما که مهدی خاتم را دوازدهمی و بعد از حسن بن علی معین می‌فرماید خبر صد و هفتاد و هشتم در نهم بحار از ابن‌عباس پس از آنکه گفت شنیدم از پیغمبر (ص) ص که فرمود معاشر الناس بدانید که از برای خدا بابی است که هر که داخل او شد ایمن از آتش است ابوسعید خدری برخواست و عرض کرد یا رسول الله هدایت کن ما را به سوی آن باب تا بشناسیم او را فرمود او علی بن ابی‌طالب است تا آنکه امر کرد به متابعت او و ذریه او راوی گوید پس برخواست جابر و عرض کرد یا رسول الله ما عدهٔ الائمه فرمود سؤال کردی از من از تمام اسلام عده ایشان عده مشهور است و هی عندالله اثنی عشر شهرا فی کتاب الله یوم خلق السموات و الارض و عدتهم عدهٔ العیون التی انفجرت لموسی بن عمران حین ضرب بعصا الحجر فانفجرت منه اثنتا عشرهٔ عینا و عدتهم عدهٔ نقباء بنی‌اسرائیل و بعثنا منهم اثنی عشر نقیبا فالائمهٔ یا جابر اولهم علی بن ابی‌طالب و اخرهم القائم عدد ائمه را دوازده می‌شمرد می‌فرماید دوازدهمی قائم است خبر صد و هفتاد و نهم در نعمانی در خبر تزویج فاطمه که پیغمبر (ص) به امیرالمؤمنین (ع) فرمود من تزویج می‌کنم به تو دخترم سیده نساء عالمین و دوست‌ترین خلق بسوی من بعد از تو و از شما خواهد بود دو سید جوانان اهل بهشت به خون آغشتگان مقهوران در زمین بعد از من و نجباء طاهرین که خاموش می‌کند خدا به ایشان آتش فتنه‌ها را و روشن می‌کند به ایشان تاریکیها را و زنده می‌کند به ایشان حق را و می‌میراند باطل را تا فرمود عدتهم عدهٔ اشهر السنه اخرهم یصلی عیسی بن مریم خلفه عیسی مصلی خلف مهدی موعود است و او دوازدهمی از دوازده امام معین فرموده خبر صد و هشتادم کفایهٔ النصوص از پیغمبر (ص) الائمهٔ بعدی اثنی عشر تسعهٔ من صلب الحسین (ع) تاسعهم مهدیهم

مهدی موعود نهمی از حسین است خبر صد و هشتاد و یکم در بحار از چند کتاب از سلمان رضی الله عنه که فرمود قال رسول الله (ص) الائمهٔ بعدی بعدد نقباء بنی‌اسرائیل و کانوا اثنی عشر پس گذاشت دست خود را بر سر مبارک حسین (ع) فرمود تسعهٔ من صلبه و التاسع مهدیهم یملاء الارض قسطا و عدلا مهدی و پر کننده زمین از عدل نهم از اولاد حسین است خبر صد و هشتاد و دوم در نهم بحار از کفایهٔ النصوص از ابی‌سعید خدری که گفت شنیدم که پیغمبر (ص) به حضرت حسین می‌فرمود انت الامام بن الامام اخو الامام تسعهٔ من صلبک ائمهٔ ابرار و التاسع قائمهم و همین روایت را از مناقب نقل می‌کند صد و هشتاد و سیم در نهم بحار از ابی‌سعید خدری قال رسول الله (ص) الائمهٔ بعدی اثنی عشر تسعهٔ من ولد الحسین (ع) و التاسع قائمهم لا یبغضنا الا منافق و فی روایهٔ تاسعهم قائمهم و به این مضمون چند خبر دیگر نقل می‌نماید که نهم از حسین قائم است خبر و صد و هشتاد و چهارم در بحار از پیغمبر (ص) الخلفاء بعدی اثنی عشر تسعهٔ من صلب الحسین (ص) و التاسع قائمهم و مهدیهم طوبی لمحهبیم و الویل لمبغضیهم صد و هشتاد و پنجم در بحار از کفایهٔ النصوص از ابی‌سعید که گفت شنیدم از پیغمبر (ص) که فرمود الائمهٔ بعدی اثنی عشر تسعهٔ من صلب الحسین (ع) و المهدی منهم صد و هشتاد و ششم از ابوذر رضی الله گفت که پیغمبر (ص) فرمود الائمهٔ بعدی اثنی عشر تسعهٔ من صلب الحسین (ع) تاسعهم قائمهم پس فرمود مثل ایشان در میان شما مثل سفینه نوح است و هر کس سوار شد نجات یافت و هر که تخلف نمود غرق شد و مثل باب حطه است در بنی‌اسرائیل صد و هشتاد و هفتم در نهم بحار از کفایهٔ النصوص از سلمان گفت داخل شدم بر رسول خدا در نزد او بودند حسن و حسین غذا می‌خوردند و آن حضرت لقمه در دهان ایشان می‌گذاشت یکمرتبه در دهان حسن (ع) و یک مرتبه در دهان حسین (ع) پس چون فارغ شدند گرفت رسول خدا حسن را و گذاشت روی دوش مبارک و حسین را روی ران مبارک پس فرمود ای سلمان دوست داری ایشان را عرض کردم چگونه دوست نداشته باشم و حال آنکه مکانت آنها نزد شما معلوم است فرمود ای سلمان هر که دوست داشته باشد ایشان را مرا دوست داشته و هر که مرا دوست داشته باشد خدا را دوست داشته پس گذاشت دست بر شانه حسین (ع) و فرمود انه الامام ابن الامام و تسعهٔ من صلبه ائمهٔ معصومین و التاسع قائمهم صد و هشتاد و هشتم در نهم بحار از کفایه از جابر از پیغمبر (ص) که به حسین (ع) فرمود یا حسین یخرج من صلبک تسعهٔ ائمه [صفحه ۶۲] منهم مهدی هذه الأمهٔ فاذا شهد ابوک فالحسن (ع) بعده فاذا متم فانت فاذا شهدت فعلی ابنک فاذا مضی علی و محمد ابنه فاذا مضی محمد به جعفر ابنه فاذا مضی جعفر فموسی ابنه فاذا مضی موسی فعلی ابنه فاذا مضی علی فمحمد ابنه و اذا مضی محمد فعلی ابنه فاذا مضی فالحسن ابنه ثم الحجهٔ بعد الحسن یملاء الارض قسطا و عدلا کما ملئت ظلما و جورا ملاحظه این خبر را در مدعای ما بفرما صد و هفتاد و نهم در نهم بحار از کفایه از انس بن مالک از پیغمبر (ص) که پس از نماز روی بمرد کرد و فرمود معاشر الناس هر کس متمسک شود به اوصیاء بعد از من پس متمسک شده بعروهٔ وثقی پس برخواست ابوذر غفاری و عرض کرد ائمه بعد از تو چند نفرند فرمود عدد ایشان عدد نقباء بنی‌اسرائیل است همه ایشان از اهل بیت من‌اند نه نفر از صلب حسین (ع) و مهدی از آن نه نفر است خبر صد و هشتادم در بحار از طرق عامه از ابی‌هریره از پیغمبر (ص) که فرمود انا سید النبیین و وصیی خیر الوصیین و ان سبطی خیر الاسباط الحسن و الحسین (ع) و به درستی که اسباط از نسل یعقوب بوده‌اند و ایشان دوازده نفر بوده‌اند و به درستی که ائمه بعد از من دوازده نفر از اهل بیت منند اولهم علی و اخرهم محمد و هو مهدی هذه الأمهٔ یصلی عیسی خلفه الخ می‌فرماید آخر دوازده محمد است و او مهدی این امت است که عیسی خلف او نماز گذارد صد و هشتاد و یکم در نهم بحار از کفایه از ابی‌هریره گفت بودم نزد پیغمبر (ص) و ابوبکر و عمر و فضل بن عباس و زید بن حارثه و عبدالله بن مسعود هم بودند در این اثنا حضرت حسین داخل شد پس گرفت او را پیغمبر (ص) و بوسید او را و فرمود حزقه حزقه ترق عین بقه پس گذاشت دهن مبارک را بر دهن حسین و گفت خدایا من او را دوست دارم و دوست دارم کسی را که او را دوست داشته باشد بعد فرمود یا حسین انت الامام ابن الامام ابوالائمهٔ تسعهٔ من ولدک ائمهٔ ابرار پس عبدالله مسعود عرض کرد کیانند این ائمه که از صلب حسین‌اند پس پیغمبر (ص) سر مبارک به زیر انداخت پس بلند کرد سر خود را و فرمود سؤال بزرگی کردی و من خبرت می‌دهم به

درستی که این پسرم و دست مبارک گذاشت بر شانه حسین بیرون می‌شود از صلبش ولد مبارکی که اسم جدش علی نامیده می‌شود عابد و نور و زهاد و خارج می‌کند خدا از صلب او پسری که اسم او اسم من باشد و اشبه مردم است به من می‌شکافد علم را شکافتنی و بیرون می‌کند خدا از صلب او کلمه حق و لسان صدق ابن‌مسعود عرض کرد اسم او چیست فرمود جعفر صادق (ع) پس در این اثنا حسان بن ثابت داخل شد و شعری انشاء کرد حدیث منقطع شد روز بعد از نماز و رفتن پیغمبر (ص) بخوانه من و علی و عبدالله عباس رفتیم بخوانه بعد من عرض کردم آیا خبر نمی‌دهی به ما یا رسول الله به باقی خلفاء از صلب حسین (ع) فرمود بلی خارج می‌شود از صلب جعفر مولود پاکیزه طاهری هم نام موسی بن عمران پس ابن‌عباس عرض کرد پس کی ای رسول خدا فرمود که خارج می‌شود از صلب موسی علی پسرش که خوانده می‌شود به رضا (ع) موضع علم و معدن حلم پس فرمود پدرم فدای مقتول در ارض غربت و خارج می‌شود از صلب علی پسرش محمد محمود و خارج می‌شود از صلب محمد پسرش علی (ع) طاهر و خارج می‌شود از صلب علی حسن نقی طاهر و پدر حجهٔ خدا و خارج می‌شود از صلب حسن قائما اهل البیت یملاها قسطا و عدلا کما ملئت ظلما و جورا له هیبهٔ موسی و حکم داود و بهاء عیسی ثم تلاهذه الایهٔ ذریهٔ بعضها من بعض و الله واسع علیم الخ صراحت این خبر در مدعا آشکاراتر است از آنکه محتاج به بیان باشد صد و هشتاد و دوم در نهم بحار از کفایه از زید بن ثابت که گفت شنیدم از پیغمبر (ص) که علی بن ابی‌طالب قاتل کفره است و بهترین کسانی است بعد از من گوشت او گوشت من و خون او خون من است و پدر دو سبط من است و از صلب حسین (ع) خارج می‌شود ائمه نه گانه که از آن نه است مهدی این امت صد و هشتاد و سیم در بحار از زید بن ثابت که گفت مریض شدند حسن و حسین پس عیادت کرد ایشان را پیغمبر (ص) و گرفت و بوسید ایشان را و دست به آسمان بلند کرد و طلب عافیت از برای ایشان نمود پس گذاشت دست بر شانه حسن و فرمود توئی امام و پسر ولی الله و گذاشت دست بر سر حسین (ع) و فرمود توئی امام و پدر نه امام از صلب تو و التاسع قائمهم الخ خبر [صفحه ۶۳] صد و هشتاد و چهارم در نهم بحار از کفایه از زید بن ثابت که گفت شنیدم از رسول خدا که فرمود نمیرود دنیا تا آنکه قائم شود به امر امت من مردی از نسل حسین که پر کند زمین را از عدل عرض کردیم کیست آن یا رسول الله فرمود هو الامام التاسع من صلب الحسین (ع) صد و هشتاد و پنجم در نهم بحار از زید بن ثابت که فرمود پیغمبر (ص) معاشر الناس الا ادلکم علی خیر الناس جدا و جدهٔ قلنا بلی قال الحسن و الحسین انا جدهما و جد و جدتهما هدیجهٔ الا و ادلکم علی خیر الناس ابا و اما و قلنا بلی قال الحسن و الحسین ابوهما علی بن ابی‌طالب و امهما فاطمه سیدهٔ نساء العالمین الا ادلکم علی خیر الناس عما و عمهٔ قلنا بلی قال الحسن و الحسین عمهما جعفر و عمتهما ام هانی الا ـ ادلکم علی خیر الناس خالا ـ و خالهٔ قلنا بلی قال الحسن و الحسین خالهما قاسم و خالتهما زینب پس آنگاه گریست پیغمبر (ص) و لعنت کرد بر قاتل ایشان و فرمود به درستی که خارج می‌شود از صلب حسین (ع) ائمه ابرار معصومون و از ما است مهدی این امت که عیسی بن مریم خلف او نماز می‌کند عرض کردیم کیست این مهدی فرمود هو التاسع من صلب الحسین و التاسع مهدیهم یملاء الارض قسطا و عدلا کما ملئت ظلما و جورا خبر صد و هشتاد و ششم در نهم بحار از کفایه از زید بن ارقم که گفت شنیدم از پیغمبر (ص) که می‌فرمود به علی توئی امام و خلیفه بعد از من و دو پسرش امامان و دو سید جوانان اهل بهشت و نه نفر از صلب حسین (ع) ائمه معصومین و از آن نه نفر است قائم ما اهل بیت صد و هشتاد و هفتم از زید بن ارقم گفت : خطبه خواند رسول خدا فقال اوصیکم عباد الله بتقوی الله و آن خطبه طولانی است تا در آخر فرمود معاشر الناس اوصیکم فی اهل بیتی و عترتی فانهم مع الحق و الحق معهم و هم الائمهٔ الراشدون بعدی پس برخواست عبدالله عباس و عرض کرد چند نفرند امامان بعد از تو فرمود به عدد نقباء بنی‌اسرائیل و حواریین عیسی (ع) نه نفر از صلب حسین و از آن نه نفر است مهدی این امت صد و هشتاد و هشتم در نهم بحار از ابی‌تمام که گفت پیغمبر (ص) الائمهٔ بعدی اثنی عشر کلهم من قریش تسعهٔ من صلب الحسین (ع) و المهدی منهم صد و هشتاد و نهم در نهم بحار از ابی‌سلیمان از ابی‌تمام گفت فرمود پیغمبر (ص) لا تقوم الساعهٔ حتی یقوم قائم الحق منا و این در وقتی است که خدا اذن بدهد و هر کس متابعتش کند نجات یابد و هر که تخلف کند هلاک شود فالله الله عباده بشتابید

بسوی او ولو روی برف باشد که او خلیفهٔ الله است عرض کردیم کی قائم می‌شود قائم شما فرمود در وقتی که دنیا هرج و مرج شود و او نهم از صلب حسین است خبر صد و نودم در نهم بحار از ابوایوب انصاری گفت شنیدم از پیغمبر (ص) که می‌فرمود انا سید الانبیاء و علی سید الاوصیاء و سبطای خیر الاسباط و منا الائمهٔ المعصومون و از ما است مهدی این امت پس برخواست اعرابی و عرض کرد یا رسول الله چند نفرند ائمه بعد از او فرمود عددشان عدد اسباط و حواری عیسی و نقباء بنی‌اسرائیل ملاحظه کنید که عدد را دوازده معین می‌کند و از دوازده مهدی را نه سیزدهمی صد و نود و یکم در نهم بحار حکایت می‌فرماید قضیه جمل را و آمدن حضرت امیر (ع) بین الصفین و خواستن زبیر و محاجهٔ کردن با او و برگشتن زبیر و خواندن اشعار و گرفتاری عایشه در فتن ابوبصیر در خانه بعض هاشمیین گفتن به او که تو یا رسول خدا جهاد کردی و امروز به جنگ مسلمین آمدی و جواب دادن او که پیغمبر (ص) شنیدم که فرمود علی با حق است و خلیفه بعد از من است مقاتله می‌کند بر تاویل چنانچه من مقاتله کردم بر تنزیل و دو سبط او دو سبط امتند و دو امامند چه ایستاده باشند چه نشسته تا آنکه فرمود و ائمه بعد او حسین نه نفرند و از آن نه نفر است آن قائمی که در آخر الزمان ظاهر می‌شود چنانچه من در اول ظاهر شدم می‌گشاید حصنهای ضلالت را پس گفتم به او که آیا به تو خبر داده پیغمبر (ص) فرمود و شب معراج نظر کردم به ساق عرش و دیدم مکتوب است لا اله الا الله محمد رسول الله ایدته بعلی و نصرته بعلی و دیدم یازده اسم نوشته بود به نور بعد از علی الحسن و الحسین علیا علیا محمدا و محمدا و جعفر و موسی و الحسن و الحجهٔ الخ صد و نود و دویم در نهم بحار از عمار یاسر که گفت بودم با پیغمبر (ص) در بعض غزوات و رحمت علی را در جهاد دیدم عرض کردم یا رسول الله ان علیا قد جاهد فی الله حق جهاده پس فرمود او از من است و من از او و او وارث [صفحه ۶۴] علم و خلیفه من است آگاه باشید که او پدر دو سبط من است و ائمه من از صلب او است و از ایشان است مهدی عرض کردم پدر و مادرم به فدای یا رسول الله کی است این مهدی فرمود ای عمار خداوند عهد کرد به سوی من که خارج کند از صلب حسین (ع) ائمه نه گانه و نهم از اولادش غایب شود از ایشان و این است قول خدا قل او ایتم ان اصبح ماؤکم غورا فمن یاتیکم بماء معین می‌باشد از برای آن غیبت طویل رجوع می‌کند از او اقوام و ثابت می‌ماند اقوامی بر آن پس در آخر الزمان ظاهر می‌شود و زمین را پر از عدل می‌کند و مقاتله بر تأویل کند چنانچه من مقاتله بر تنزیل می‌کنم و او هم اسم من است و اشبه مردم به من تا آخر خبر و آن طولانی است صد و نود و سیم در نهم بحار از سعد بن مالک که پیغمبر (ص) فرمود به علی (ع) انت منی به منزلهٔ هارون من موسی الا انه لا نبی بعده تا آنکه می‌فرماید یخرج من صلب الحسین (ع) تسعهٔ من الائمهٔ معصومون و از آن نه نفر است مهدی این امت که قائم بدین می‌شود در آخر الزمان چنانچه من قائم بدین شدم در اول صد و نود و چهارم در نهم بحار از ابی‌الطفیل که گفت شنیدم که پیغمبر (ص) به امیر فرمود توئی وصی من و توئی پدر یازده امام طاهر که از ایشان است مهدی آن چنان که زمین را پر از عدل کند صد و نود و پنجم در نهم بحار در خبر طولانی از حضرت حسن (ع) پس از آنکه خبر می‌دهد از پیغمبر (ص) ولادت یک‌یک ائمهٔ را تا به حسن عسگری (ع) می‌فرماید پس خارج می‌شود از صلب حسن حجهٔ قائم امان زمان و غایب می‌شود تا آنکه دیده نمی‌شود و برمی‌گردد از او طائفه و باقی می‌مانند طایفه دیگر و می‌گویند متی هذا الوعد ان کنتم صادقین و اگر باقی نماند از دنیا مگر یک روز هر آینه طولانی کند آن را خدا تا آنکه خارج شود . . . قائم ما و پر کند زمین را از عدل صد و نود و ششم از داود بن عوف از حضرت حسن (ع) که فرمود شنیدم از رسول خدا که به علی می‌فرمود تو وارث علم منی و امام بعد از من و چون تو شهید شوی پس پسرت حسن (ع) و چون او شهید شود پس پسرت حسین (ع) و چون او شهید شود پس پسرش علی و می‌آیند عقب او بقیه نه نفر از صلب حسین (ع) پس عرض کردم یا رسول الله کدام است اسماء ایشان فرمود علی و محمد و جعفر و موسی و علی و محمد و علی و حسن و مهدی از صلب حسین یملاء الله به الارض قسطا و عدلا بعد ما ملئت جورا و ظلما صد و نود و هفتم در نهم بحار در حکایت طولانی اعرابی و سوسمار در آخرش داود که پیغمبر (ص) فرمود یکون بعدی ائمه قوامون بالقسط بعدد نقباء بنی‌اسرائیل او لهم علی بن ابی‌طالب و تسعهٔ من صلب هذا و وضع یده علی صدره یعنی بر سینه حسین

والقائم تاسعهم یقوم فی الدین فی آخر الزمان کما قمت بدینی اوله تا آخر خبر که طولانی است صد و نود و هشتم در نهم بحار از اسماعیل بن عبدالله گفت فرمود حضرت حسین (ع) که چون نازل شد آیه و اولوا الارحام بعضهم اولی ببعض فی کتاب الله سؤال کردم از تاویل این آیه فرمود خدا قصد نکرده به این آیه غیر شما را و شمائید اولوا الارحام پس چون بمیرم پدرت اولی به من و به مکان من خواهد بود و چون بگذرد پدرت پس برادرت حسن اولی است به او و چون بگذرد حسن پس تو اولائی به او پس عرض کردم یا رسول الله پس کی است بعد از من اولی به من پس فرمود پسرت علی اولی به تو و چون بگذرد او پس محمد پسرش اولی است به او و چون بگذرد محمد (ص) پس پسرش جعفر اولی به او و به مکانش بعد از او و چون بگذرد پس پسرش موسی اولی است به او و چون بگذرد موسی پس پسرش علی اولی است به او بعد از او چون بگذرد علی پس پسرش محمد اولی است به او بعد از او و چون محمد بگذرد پس پسرش علی اولی است و چون بگذرد علی (ع) پس پسرش حسن اولی است بعد از او فاذا مضی الحسن وقف الغیبة فی التاسع ولدک فی هذه الائمة التسعة من صلبک اعطاهم الله علمی و فهمی الخ چون بگذرد حسن واقع می‌شود غیبت در نهمی از اولاد تو و این غیبت موافق اخبار متواتره دیگر از خصایص قائم مهدی (ع) موعود است واو را نهمی از صلب حسین (ع) و بعد العسگری معین می‌فرماید صد و نود و نهم در بحار از ابراهیم از حضرت سجاد از حضرت حسین (ع) که فرمود رسول خدا در آن بشارتی که به من می‌داد الحسین انت السید ابن السید ابو السادة تسعة من ولدک ائمة ابرار و التاسع مهدیهم انت الامام ابن الامام ابوالأئمة تسعة من ولدک ائمة ابرار و التاسع مهدیهم یملاء الدین قسطا و عدلا یقوم فی آخر الزمان کما قمت فی اوله انصاف دهید [صفحه ۶۵] تأکید این خبر را که در یک جا قائم رانهم معین می‌فرماید و در یک جا نهم را مهدی و او ظاهر در آخر الزمان و معلوم است نهم از حسین در آخر الزمان قائم و بدون غیبت و طول عمر نمی‌شود خبر دویست در بحار از کفایة از ابی‌سعد از عایشه در آن خبر طولانی که پیغمبر (ص) خلوت کرده بود با جبرئیل و حسین ناگاه بر پیغمبر (ص) در آمد و بر زانوی او نشست و جبرئیل خبر شهادت او را داد و زمین کربلا را به پیغمبر (ص) نمود و گرفت از آن تربت سرخی را و گریست پیغمبر (ص) و جبرئیل تسلیة داد او را که خدا انتقام می‌کشد از ایشان به قائم شما اهل البیت پس پیغمبر (ص) سؤال کرد کی است قائم ما جبرئیل عرض کرد هو التاسع من ولد الحسین خدا هم چه خبر داده به شما که خلق می‌کند از صلب حسین پسری و او را نامیده علی خاضع خاشع از برای خدا پس خارج می‌کند از صلب علی پسرش را نامید او را محمد قانت ساجد از برای خدا پس خارج می‌کند از صلب پسرش را و نامیده او را جعفر ناطق از خدا و صادق در راه خدا و خارج می‌کند از صلب او پسرش را و نامیده او را موسی واثق به خدا و حجة فی الله و خارج می‌کند از صلب او پسرش را و نامیده او را علی المکتفی بالله پس خارج می‌کند از صلب او پسرش را و نامیده او را حسن مؤمن بالله و یخرج من صلبه کلمة الحق و لسان الصدق و مظهر الحق حجة الله علی بریته له غیبته طویلة یظهر الله تعالی به الاسلام و اهله و یخسف به الکفر و اهله می‌فرماید خارج می‌کند از صلب حسین کلمه حق و مظهر حق و حجة خدا بر خلق که از برای او است غیبت طولانی که ظاهر می‌کند به او خدا دین اسلام را و غالب می‌کند اهل او را صراحت این خبر از جهاتی در مدعا حاجت به بیان نیست و در ذیل روایت دارد که این خبر را من نوشتم با عایشه و به حسب وصیت او تا حیاتش کتمان داشتم پس از مردنش امیرالمؤمنین (ع) فرستاد نزد من و فرمود آن خبر را به من بنما عرض کردم کدام خبر فرمود ان املاء عایشه که در اوست اسماء اوصیا بعد از من پس دادم به آن حضرت و این روایت را به چند طریق نقل می‌کند خبر دویست و یکم در بحار از حضرت سجاد از عمه مکرمه‌اش حضرت ولیة الله زینب خاتون بنت امیرالمؤمنین (ع) که مادرش صدیقه کبری سلام الله علیها که فرمود داخل شد بر من رسول خدا در وقت ولادت پسرم حسین (ع) پس دادم حسین را به او در خرقه خضراء پس آن را افکند و گرفت خرقه سفید و پیچید در او پس فرمود بگیر این را ای فاطمه به درستی که امام است از صلب خودش ان التاسع قائمهم کمال صراحت را دارد دویست و دویم در بحار از سهل بن سعد انصاری گفت سؤال کردم از فاطمه (ع) از ائمه فرمود رسول خدا یا علی (ع) انت الامام و الخلیفة من بعدی و انت اولی بالمؤمنین من انفسهم فاذا مضیت فانبک الحسن (ع) اولی بالمؤمنین من انفسهم

فاذا مضی الحسن فالحسین (ع) اولی بالمؤمنین من انفسهم فاذا مضی الحسین (ع) فانبه علی بن الحسین (ع) اولی بالمؤمنین من انفسهم و هم چنین هر یک از ائمه را اسم می‌برد و فرمود که اولی است به مؤمنین از انفس ایشان تا به حسن عسگری (ع) پس از آن فرمود فاذا مضی الحسن فالقائم المهدی اولی بالمؤمنین من انفسهم یفتح الله به مشارق الارض و مغاربها فهم ائمهٔ الحق و السنته الصدق و الخ یعنی چون گذشت حسن (ع) پس قائم مهدی امت اولی است به مؤمنین از انفس ایشان و می‌گشاید خداوند به او مشارق و مغارب زمین را و ایشانند ائمه حق قائم مهدی گشاینده زمین را دوازدهمی بعد از رسول معین می‌فرماید خبر دویست و سیم از حضرت سیدالشهداء که فرمود گفت به من مادرم که چون تو را زائیدم پیغمبر (ص) خدا بر من وارد شد تو را به او دادم در خرقه سفید پیچید و اذان در گوش راست تو گفت و اقامه در گوش چپ تو و به من فرمود بگیر این را به درستی که او پدر نه امام است و نهمی از ایشان مهدی ایشان است خبر دویست و چهارم در بحار از محمود بن ولید که چون پیغمبر (ص) وفات کرد فاطمه بر سر قبر حمزه می‌آمد و گریه می‌کرد و یک روز پس از فراغ از گریه‌اش خدمتش مشرف شدم و عرض کردم ای سید نساء گریه تو قلب مرا پاره کرد فرمود سزاوار است از برای من گریه کردن و اشعاری انشاد فرمود پس سؤال کردم از نصب علی (ع) حکایت غدیر را بیان فرمود پس فرمود خدا شاهد است شنیدم از پیغمبر (ص) که می‌فرمود علی (ع) بهترین کسانی است بعد از من و او امام و خلیفه است و دو سبط من و نه امام پاکیزه از صلب حسین پس عرض کردم چرا علی (ع) مطالبه حق خود را نمی‌کند فرمود علی کعبه است آمده می‌شود و او نمی‌آید به خدا قسم اگر وا می‌گذاشتند حق را به اهلش اختلاف [صفحه ۶۶] نمی‌کردند در خدا دو نفر و به ارث می‌برد خلافت را خلف بعد از خلف تا قائم شود قائم ما که او نهم از اولاد حسین است تا آخر خبر ملاحظه فرمائید که در هر موقع فرموده‌اند قائم نهم از حسین است خبر دویست و پنجم در بحار از علقمه بن قیس در روایت طولانی که بعض آن این است که خطبه خواند حضرت امیر روی منبر کوفه خطبه لؤلؤ را و در آن جا خبر داد از رفتن خود و ظهور فتن و آبادی بغداد و ظهور خلفای جور یک‌یک و علامات ظهور و قائم تا آنکه عامر بن کثیر از میانه برخواست و عرض کرد خبر از ائمه کفر را به ما دادی خبر ائمه حق را بده آنگاه از پیغمبر (ص) نقل فرمود حکایت معراج و دیدن اسماء دوازده‌گانه را مکتوب در عرش و اینکه نه نفر از دوازده امام از صلب حسین‌اند و یک‌یک را اسم می‌برد تا حسن عسگری (ع) و بعد از آن فرمود و القائم من ولد الحسن (ع) سیمی و اشبه الناس بی یملاء الارض قسطا و عدلا کما ملئت جورا و ظلما قائم پسر حسن است و هم نام پیغمبر (ص) و شبیه به او و پر کننده زمین است از عدل الخ خبر دویست و ششم در بحار از عبد الغفار ابن‌قسم در روایت طولانی که می‌گوید داخل بر حضرت باقر شدم و در نزد او بودند اصحابش پس سؤالاتی چند می‌کنند و جواباتی می‌شنوند تا در آخر می‌گوید پدر و مادرم فدای تو ای پسر پیغمبر (ص) که نمی‌یابیم علم صحیح را مگر نزد شما و من پیر شده‌ام و استخوانم نازک شد و ندیدم در شما آنچه که مرا مسرور کند می‌بینم شما را مقتول و خائف و مدتها است انتظار و قائم شما را دارم و هی می‌گویم امروز خارج می‌شود یا فردا فرمود یا عبد الغفار ان قائمنا هو السابع من ولدی و لیس اوان ظهوره ای عبدالغفار قائم ما ان هفتم از اولاد من است و نیست هنگام ظهورش پدرم از پدرانش روایت کرده که رسول خدا فرموده ائمه بعد از من دوازده‌اند عدد نقباء بنی‌اسرائیل نه نفر از صلب حسین (ع) و نهمی ایشان قائم ایشان است که خارج می‌شود در آخر الزمان و پر می‌کند زمین را از عدل خبر دویست و هفتم در بحار از زید بن علی می‌گوید خدمت پدرم حضرت سجاد بودم که داخل شد جابر انصاری و در بین صحبت برادرم محمد بن علی داخل شد پس جابر تند در او نگریست و برخواست و بر او نظر کرد و گفت شمائلی مثل شمائل پیغمبر (ص) و رسول خدا و عرض کردم چیست اسم تو فرمود محمد پسر کی فرمود علی بن الحسین عرض کرد پس تو باقری فرمود و بر او افتاد و بوسید او را و گفت پیغمبر (ص) تو را سلام رساند بعد رو کرد به پدرم و عرض کرد پیغمبر (ص) به من فرمود هنگامی که ادراک کردی باقر را او از من سلام برسان به درستی که او هم نام من است و شبیه من و هفت نفر از اولاد او ائمه معصومین‌اند و هفتمی مهدی ایشان است آن مهدی که یملاء الدنیا قسطا و عدلا کما ملئت ظلما و جورا ثم تلا رسول الله و جعلنا هم ائمه یهدون بامرنا و اوحینا لهم فعل الخیرات و اقام

الصلوة و ایتاء الزکوة و کانوا لنا عابدین دویست و هشتم از زید بن علی که فرمود حدیث کرد مرا پدرم که پیغمبر (ص) فرمود یا حسین انت الامام ابن الامام و تسعة من ولدک امناء معصومون و التاسع مهدیهم خبر دویست و نهم در بحار از جابر جعفی از حضرت باقر از سجاد از حضرت حسن (ع) که فرمود الائمه بعد رسول الله اثنی عشر تسعة من صلب اخی الحسین (ع) و منهم مهدی هذه الامة خبر دویست و دهم در بحار از یحیی بن جعده که سؤال کرد کسی از سید الشهداء (ع) از عدد ائمه‌ی فرمود عدد نقباء بنی‌اسرائیل تسعة من ولدی اخرهم القائم بعد می‌فرماید آن خبر پیغمبر (ص) را که فرمود ابشروا ابشروا مثل اهل بیتی غیث لا یدری اوله خیر ام آخره و گذشت این فرمایش پیغمبر (ص) خبر دویست و یازدهم در نهم بحار از یحیی بن نعمان می‌گوید بودم خدمت حضرت حسین (ع) که اعرابی ملئم وارد شد و عرض کرد سؤالی دارم سؤالاتش را می‌پرسد و آن حضرت جواب می‌گوید تا این مقام که عرض می‌کند خبر بده مرا از عدد ائمه بعد از پیغمبر (ص) جواب فرمود عدد نقباء بنی‌اسرائیل عرض کرد نام ایشان را بفرما حضرت حسین (ع) سر مبارک به زیر انداخت پس فرمود امام بعد از پیغمبر (ص) پدرم علی و حسن و من و نه نفر از اولاد من و بعد شمرد یک‌یک از ائمه را تا عسگری (ع) و بعد فرمود و بعده الخلف المهدی هو التاسع من ولدی یقوم بالدین فی آخر الزمان پس اعرابی برخواست و اشعار [صفحه ۶۷] چندی خواند دویست و دوازدهم در بحار از عمر بن علی از پدرش سجاد در آن خبر که از دیدن پسرش باقر متبسم می‌شود و سجده شکر می‌کند پس به او فرمود یا بنی ان الامامة فی ولده الی ان یقوم قائمنا ای پسر من امامت در اولاد باقر است تا قیام قائم ما عرض کردم چند نفر امامند بعد از او فرمود هفت نفر که از ایشان است آن مهدی که در آخر الزمان قائم می‌شود در این دین دویست و سیزدهم در بحار از کمیت شاعر که وارد شد بر حضرت باقر و اشعاری می‌خواند و در آخر شعرش سؤال از قیام قائم می‌کند حضرت باقر می‌فرماید قائم ما نهم از اولاد حسین است به درستی که ائمه بعد از پیغمبر (ص) دوازده‌اند و دوازدهمی قائم است عرض کردم یا سیدی کیانند این دوازده امام فرمود اولشان علی بن ابی‌طالب و بعد از او حسن و حسین و بعد از حسین علی بن الحسین و بعد من و بعد این و گذاشت دست خود را روی شانه جعفر عرض کردم پس کی بعد از او فرمود پسرش موسی بعد پسرش علی بعد پسرش محمد بعد پسرش علی بعد پسرش حسن و اوست پدر قائم آن چنان که خارج می‌شود فیملاء الدینا قسطا و عدلا کما ملئت ظلما و جورا عرض کردم کی خارج می‌شود فرمود از پیغمبر (ص) سؤال کردند فرمود مثلش مثل ساعت است نمی‌آید شما را مگر بغتة دویست و چهاردم در نهم بحار از یحیی حلی از بطائنی می‌گوید بودم من و ابوبصیر و بود با ما غلام حضرت باقر پس گفت شنیدم که اباجعفر (ع) می‌فرمود از ما است دوازده محدث هفتم از اولادم قائم است پس برخواست ابوبصیر و گفت شهادت می‌دهم که شنیدم از اباجعفر همین فرمایش را چهل سال قبل می‌فرمود خبر دویست و پانزدهم در نهم بحار علقمه بن محمد از حضرت صادق (ع) که فرمود الائمة اثنی عشر قلت یابن رسول الله فسمهم لی قال من الماضین علی بن ابی‌طالب و الحسن و الحسین (ع) و علی بن الحسین و محمد بن علی (ع) ثم انا یعنی بعد از محمد من عرض کردم پس کی بعد از شما است فرمود وصیت کرده‌ام به سوی پسرم موسی و او است امام بعد از من عرض کردم کیست بعد از موسی فرمود علی پسرش که خوانده می‌شود به رضا دفن می‌شود در ارض غربت از خراسان ثم من بعده علی ابنه محمد و بعد محمد علی ابنه و بعد علی الحسن ابنه و المهدی من ولد الحسن (ع) فرمود پیغمبر (ص) که چون قائم خروج کند جمع می‌شوند حول او سیصد و سیزده نفر عدد رجال بدر و چون وقت خروجش شود شمشیری دارد و غلاف و یادش می‌کند قم یا ولی الله فاقتل اعداء الله دویست و شانزدهم در نهم بحار از کفایه از صقر بن ابی‌دلف از حضرت هادی در وقتی که در حبس متوکل بود می‌گوید بر او وارد شدم دیدم رویی حصیر نشسته و در برابر من قبر کنده ای است چشمم به قبر افتاد گریه کردم فرمودند اندیشه مدار نمی‌توانند بدی به من برسانند حمد خدا نمودم و عرض کردم از پیغمبر (ص) روایت شده لا تعادوا الایام فتعادتکم دشمنی مکنید با روزها که با شما دشمنی کند چیست معنای آن فرمودند بلی مائیم ایام تا آسمان و زمین قائم است پس سبت اسم رسول الله و احد اسم امیرالمؤمنین (ع) و اثنین حسن و حسین است و ثلثا علی بن الحسین و محمد بن علی و جعفر ابن‌محمد و اربعاء موسی بن جعفر و

علی بن موسی و محمد بن علی و من و خمیس پسرم حسن است و جمعه پسر پسرم است که به سوی او جمع می‌شود عصابه حق و اوست آن کسی که پر می‌کند زمین را از عدل چنانچه پر شده از جور و این است معنی ایام دشمنی می‌کند با ایشان در دنیا پس دشمنی کنند با شما در آخرت ثم قال دع فلا امن علیك و عصابه حق همان عددی است که در اخبار دیگر در عدد اصحاب قائم بیان کرده و پر کردن زمین از عدل از خصایص اوست دویست و هفدهم در نهم بحار از اکمال و عیون و احتجاج و محاسن و نعمانی نقل می‌کند از حضرت جواد که فرمود روزی امیر داخل مسجد الحرام شد و با او بود حضرت حسن و تکیه کرده بر دست سلمان که مردی حسن الهیته و اللباس ظاهر شد و سلام کرد و نشست و عرض کرد سؤالاتی دارم از تو پس می‌نویسد سؤالاتش را تا آخر و آن حضرت جواب می‌دهد پس آن وقت شهادت داد به وحدانیت خدا و رسالت پیغمبر (ص) و وصایت امیر (ع) و اشاره کرد به حضرت حسن عرض کرد اشهد انك وصیه و القائم بحجته و اشهد ان الحسین بن علی وصی ابیك و القائم بحجته بعدك و اشهدعلی علی بن الحسین (ع) انه القائم بامر الحسین و اشهد علی محمد بن علی انه القائم بامر علی بن الحسین و اشهد علی جعفر بن محمد [صفحه ۶۸] انه القائم بامر محمد بن علی و اشهد علی موسی بن جعفر انه القائم بامر جعفر و اشهد علی علی بن موسی انه القائم بامر موسی بن جعفر و اشهد علی محمد بن علی انه القائم بامر علی بن موسی و اشهد علی علی بن محمد انه القائم بامر محمد بن علی و اشهد علی الحسن بن علی الحسن بن علی انه القائم بامر علی بن محمد و اشهد علی رجل من ولد حسن ابن علی لا یسمی و لا یکنی حتی یظهره امره فیملأها عدلا و قسطا کما ملئت جورا و انه القائم بامر الحسن بن علی شهادت می‌دهم بر مردی که پسر حسن (ع) است که نام برده نمی‌شود با خدا امر او را ظاهر کند و پر کند زمین را از عدل چنانچه پر شده باشد از جور و اینکه قائم به امر حسن است و السلام علیك یا امیرالمؤمنین و رحمهٔ الله و برکاته پس برخواست و رفت و حضرت امیر (ع) به حضرت حسن (ع) فرمود می‌شناسی او را این خضر (ع) بود و این عدم تسمیه و پر کردن زمین از عدل موافق اخبار متواتره از خصایص موعود است و او را ابن‌الحسن شمرده دویست و هجدهم در نهم بحار از ابی‌نظره می‌گوید هنگام رحلت حضرت باقر (ع) طلبید حضرت صادق (ع) را که به او وصیت فرماید زید بن علی تمنی کرد که مثل حسن و حسین باشد یعنی خلافت در دو برادر باشد حضرت به او فرمود امانات به مثال و عهود به رسوم نیست بلکه اموری است از جانب حجج سابقه پس طلبید جابر بن عبدالله را و فرمود به او خبر بده ما را به آنچه دیدی از صحیفه جابر عرض کرد خدمت صدیقه رسیدم که تهنیت بگویم او را به ولادت حسن (ع) پس در دست او صحیفه دیدم بیضاء از در عرض کردم ای سیده زنان چیست این صحیفه که با شما است فرمود در اوست اسماء ائمه از ولد من عرض کردم به من بدهید نظر کنم در او فرمود اگر نبود نهی هر آینه می‌دادم به تو لکن نهی شده از اینکه مس کند او را مگر نبی یا وصی نبی و لکن ماذونی اینکه نظر کنی از ظاهرش به سوی باطنش گفت جابر پس خواندم پس در او بود ابوالقاسم محمد بن عبدالله المصطفی امه آمنه ابوالحسن علی بن ابی‌طالب المرتضی امه فاطمهٔ بنت اسد بن هاشم ابومحمد الحسن بن علی البر ابوعبدالله الحسین ابن‌علی امهما فاطمهٔ بنت محمد (ص) ابومحمد علی بن الحسین العدل امه شهربانویه بنت یزدجرد ابوجعفر محمد بن علی الباقر (ع) امه ام عبدالله بنت الحسن ابن‌علی (ع) ابوعبدالله جعفر بن محمد الصادق امه فزوه بنت قسم بن محمد بن ابی‌بکر ابوابراهیم موسی بن جعفر امه جاریهٔ اسمها حمیده ابوالحسن علی بن موسی الرضا امه جاریهٔ اسمها نجمه ابوجعفر محمد بن علی الزکی امه جاریهٔ اسمها خیزران ابوالحسن علی بن محمد الأمین امه جاریهٔ اسمها سوسن ابومحمد الحسن بن علی الرقیق امه جاریهٔ اسمها سمانه و تکنی ام‌الحسن ابوالقاسم محمد بن الحسن هو حجهٔ الله القائم امه جاریه اسمها نرجس صلوات الله علیهم اجمعین ملاحظه فرمائید فرمایش پیغمبر (ص) که اسم قائم اسم من است و کنیه او کنیه من است چگونه در این خبر صریح بیان اسم و کنیه و پدر و مادر او را کرده اگر کسی به فرمایشات حجج سابقه اعتقاد داشته باشد مجال ریب باقی نماند خبر دویست و نوزدهم در نهم بحار از ابی‌بصیر از حضرت صادق (ع) فرمود که پدرم از جابر خواست خبر لوح را که در نزد فاطمه دیده جابر عرض کرد اشهد بالله که خدمت فاطمه مشرف شدم دیدم کتاب سفیدی مانند نور آفتاب عرض کردم پدر و مادرم فدای تو ای دختر پیغمبر (ص)

چیست این لوح فرمود این لوحی است که هدیه فرستاد پروردگار به سوی رسولش در او است اسم پدرم و شوهرم و اسم دو فرزندم و اسماء اوصیاء از ولد من و پدرم به جهت مسرت من به من داده پس آن حضرت به من داد خواندم و نسخه از آن گرفتم فرمود پدرم می‌شود آن را به من عرضه داری عرض کرد پس پدرم با او رفت منزل جابر پس بیرون کرد از برای پدرم صحیفه را که جابر گفت اشهد بالله که من این طور دیدم در لوح مکتوب بود بسم الله الرحمن الرحیم بعد از آن تفضیل یک‌یک از ائمه را می‌نویسد تا به حضرت عسگری (ع) می‌رسد اخرج منه الداعی الی سبیلی و الخازن لعلمی الحسن و بعد از آن می‌فرماید ثم اظهر ذلک بابنه رحمهٔ للعالمین علیه کمال موسی و بهاء عیسی و صبر ایوب سید لاولیائی فی زمانه و یتهادون رؤسهم الخ خبر دویست و بیستم در بحار از محمد بن سنان از حضرت صادق (ع) از حضرت باقر در حدیث لوح جابر طولانی که حضرت باقر (ع) طلبیده تا در آخرش بعد از حسن می‌فرماید خارج می‌شود از او ذوالاسمین خلف و محمد خارج می‌شود در آخر الزمان و بر سرش ابر سفیدی که او را سایه می‌افکند از آفتاب و ندا می‌کند بلسان فصیح که ثقلین و خافقین می‌شنوند او است مهدی از آل محمد (ص) که پر می‌کند زمین را از عدل چنانچه پر شده از جور دویست و بیست و یکم [صفحه ۶۹] در بحار از ابی‌الجارود از حضرت باقر (ع) از جابر قال دخلت علی فاطمه (س) و بین بینها لوح فیه اسماء الاوصیاء فعددت اثنی عشر اخرهم القائم ثلاثهٔ منهم محمد و اربعهٔ منهم علی علیهم‌السلام ملاحظه فرمائید که قائم را از اوصیاء می‌شمرد و آخر دوازده وصی که او دوازدهمی و همین روایت در کتب دیگر به طریق دیگر نقل شده دویست و بیست و دوم در نهم بحار از جابر جعفی از حضرت باقر (ع) از جابر بن عبدالله قال دخلت علی فاطمه بنت رسول الله (ص) و قد امها لوح یکاد ضوئه یغشی الابصار فیه اثنی عشر اسما ثلاثهٔ فی ظاهره و ثلاثهٔ فی باطنه و ثلاثهٔ فی اخره و ثلاثهٔ اسما فی طرفه فعددتها فاذا هی اثنی عشر فقلت اسماء من هؤلاء قالت اسماء الاوصیاء اولهم ابن عمی واحد عشر من ولدی اخرهم القائم قال جابر فرایت فیها محمدا محمدا محمدا فی ثلاثهٔ مواضع و علیا علیا علیا علیا فی اربعهٔ مواضع اسماء لوح دوازده به عنوان اوصیاء یکی امیر و یازده از اولاد و آخر آن یازده قائم است چنانچه سه اسم محمد در این دوازده یکی اسم قائم است پس در این روایت اسم او را معلوم کرده و اینکه شانش وصایت است و اینکه او دوازدهمی است دویست و بیست و سیم در بحار در آن روایت طولانی که حضرت از اباء گرامش تا حضرت حسین (ع) روایت می‌کند که آن جناب فرمود داخل شدم بر جدم رسول خدا (ص) و ابی بن کعب خدمت آن سرور بود چون مرا پیغمبر (ص) دید فرمود مرحبا بک یا اباعبدالله یا زین السموات و الارضین ابی تعجب از این لقب نمود پیغمبر (ص) قسم یاد کرد که حسین (ع) در آسمان بزرگتر است تا زمین و اسم او در عرش نوشته شده و خدا نطفه زکیه مبارکه طیبه در صلب او قرار داده پس آنگاه لقب و صفهٔ و دعای یک‌یک از نه امام از صلب حسین (ع) را پیغمبر (ص) به تفصیل بیان می‌فرماید تا بعد از حسن عسگری (ع) درباره نهم می‌فرماید که حکم به عدل می‌کند و او مهدی است که از تهامهٔ بیرون می‌شود در وقت ظهور دلائل و علامات و عدد اصحابش را که به عدد اهل بدر است بیان می‌فرماید و ندای علم و شمشیرش که در اخبار دیگر هم بیان کرده بیان می‌فرماید تا در آخرش می‌فرماید که خداوند نازل کرد. دوازده خاتم و دوازده صحیفه اسم هر امامی بر خاتم او و صفتش بر صحیفه او نقش بود دویست و بیست و چهارم در هفتم بحار که سؤال شد از پیغمبر (ص) از آیه شریفه و جعلها کلمهٔ باقیهٔ فی عقبهٔ فرمود رسول خدا (ص) که جعل الامامهٔ فی عقب الحسین (ع) یخرج من صلبه تسعهٔ من الائمه منهم مهدی هذه الامهٔ معنی آیه شریفه این است که امامت را قرار داد در صلب و عقب حسین (ع) که بیرون می‌شود از صلب او نه امام که از آن نه است مهدی این امت دویست و بیست و پنجم در هفتم بحار در آن روایت طولانی که در باب فضل پیغمبر (ص) و ائمه نوشته شده از پیغمبر (ص) در کیفیت بد و خلقت و سبق خلقتشان که می‌فرماید خلق نکرده خداوند خلقی افضل و اکرم از من پس از آن بیان سبقت خلقتشان و تعلیم ملائکه عبادت را از ایشان تا می‌فرماید سؤال کردم از پروردگار از اوصیاء خود خطاب رسید اوصیاء تو نوشته شده که آن دو ساق عرش‌اند پس نظر کردم و من در پیش روی پروردگار بودم به سوی ساق عرش پس دیدم دوازده نور که در هر نوری سطر سبزی بر او بود که بر آن سطر بود اسم وصی از اوصیاء من که اول ایشان علی بن

ابی‌طالب است و آخر آن دوازده مهدی است تا می‌فرماید به آن آخر پاک می‌کنم زمین را از دشمنان خود و تمکین می‌دهم او را بر مشارق و مغارب زمین و مسخر می‌کنم از برای او بادها را و ذلیل می‌کنم از برای او صعبها را و نصرت می‌کنم آن را به حبل خود و مدد می‌کنم او را به ملائکه خود تا بلند شود دعوت من و جمع شوند خلق بر توحید من و دائم خواهم کرد ملک و سلطنت او را تا روز قیامت و این امور از خصایص مهدی موعود است و او را دوازدهمی از اوصیاء پیغمبر (ص) می‌شمرد که اولشان علی است و قریب به این مضمون در اخبار خلقت روایات متکاثره و متظافره است در بحار و غیر آن و به همین عدد اقتصار می‌شود که رساله طولانی و موجب ملامت خواننده نشود. [صفحه ۷۰]

اثبات و تعیین شخص موعود

و تقریب الدلیل و تقریب الاستدلال موقوف به بیان مقدمه ای است و آن این است که این طایفه جدیده مقر و معترفند به اینکه موعود ملت و منتظر امت که به زعم خود او را ظاهر دانسته او کسی است که در اخبار عامه و خاصه به غیر از او به مهدی و قائم آل محمد شده چنانچه صاحب فرائد و دلائل تصریح به این معنی کرده‌اند و ما هم معتقد به همین معنی هستیم که با آنکه همه ائمه هدایت کننده و قائم به حق و صاحب امرند ولی مهدی و قائم و صاحب امر به قول مطلق و لقب و صفت موعودی است که امت منتظر آنند و اسم است از برای کسی که فرج را به او می‌دانند و ظاهر است در آن کسی که اشاعه عدل و بسط آن و ازاله جور و رفع آن وظیفه اوست و غلبه کلیه ظاهریه بر مشارق و مغارب خصیصه او است و ائمه همیشه دعای فرجش را می‌کردند و شیعه در اعصار سابقه همه روزه منتظرش بوده‌اند و ائمه می‌فرمودند و نخواهد شد آن فرج و آنچه چشمها به او کشیده و گردنها به جانبش کشیده می‌شود مگر پس از یاس و طول مدت و حصول ریب باری از صاحب این مراتب و شئون در اخبار بغیر به مهدی و قائم شده و این دو اسم مبارک صاحب این مراتب است نه ائمه دیگر و در لسان ائمه و شیعه در اعصار سابقه و ازمنه لاحقه ظاهر در همان موعود منتظر است نه ائمه دیگر و در این مطلب و این اصطلاح این طایفه جدیده با ما اتفاق دارند و لذا در بعضی اوقات که از معصوم سؤال می‌شود که شما قائمید یا شما صاحب امرید می‌فرماید من قائم به حقم و لکن نیستم آن قائمی که پر کند زمین را از عدل و او هفتم از پنجم و یا پنجم از هفتم است پس نباء علی هذا طریق تشخیص موضوع موعود و تعیین و یقین آن تفصیلا رجوع به همان اخباری است که به غیر از او به مهدی و قائم نموده و پس از اتفاق بر اینکه منتظر موعود اتفاقی همان است که به مهدی و قائم معبر گشته باید ملاحظه نمود که در آن اخبار که این دو تعبیر واقع شده مهدی قائم را کدام شخص معین کرده هر چه از آنها به طور قطع استفاده شد همان را معتقد شویم و از همین جا که مسلمی این طایفه است که موعود کسی است که معبر به قائم و مهدی شده در اخبار عامه و خاصه لازم می‌شود و بر ایشان اعتراف به صحت کتب معتبره عامه و خاصه که حاوی و جامع آن اخبار بخصوصه است چه آنکه که اگر آن کتب و اخبارش منبع و مرجع نباشد از کجا دست آمده که موعود منتظر قائم مهدی است پس چنانچه اتفاقی را از آن کتب دست آوردیم این اختلافی را یعنی تشخیص موضوع را هم از آن باید دست بیاوریم باز می‌گوئیم اگر این کتب متداوله مرجع و منبع نباشد پس چگونه این طایفه جدیده در موقعی که خبری از این کتب به زعم خود موافق با دعوای خود بیابند استدلال بکنند و حال آنکه اگر منبع نباشد استدلال صحیح نخواهد بود و ایضا کتب متداوله که ما رجوع به آنها می‌نمائیم مانند کافی و امالی و عیون و علل و غیبت شیخ و فضل بن شاذان و احتجاج و امثال آن از کسانی است که شبه در عدالت و وثاقت و مهارت و تدرب و تبحر آنها در مطلق علوم شرعیه و خصوص روایت و رجال نیست بلکه جمله از صاحبان آنها مانند کلینی و مفید و سیدین و قمیین و سید بن طاووس و امثال ایشان صاحبان مقامات بلکه دارای کرامات بلکه مورد توقیعات بوده اند و بس است در جلالت شان آنها و کمالشان علما و عملا آنکه خصمائشان از عامه اعتراف به جلالت قدرشان و کمالشان و وثاقتشان دارند به علاوه قرب عهدشان به زمان ائمه بلکه بودن بعضی در زمان عسگری (ع) و زمان فرزند بزرگوارش از قبل از غیبت کبری

که در اوائل آن و شدت اطلاعشان به حال روات و اصول معتبره تا به مقامی که جمله از آن بزرگواران باب علم را مفتوح و سند اخبار را قطع و عمل به خبر واحد را مثل قیاس دانسته و کثرت اهتمامشان به تنقیح و تهذیب و تمیز بین مزیف و مقبول که لازمه عدالت ایشان و لازمه تأکید ائمه مرجعت کتب و اخبارشان در اصول و فروع بوده و بودن روات آنها از اعاظم اصحاب پیغمبر (ص) و ائمه (ع) مانند سلمان و ابوذر و عمار و سلیم و اصبغ و عبدالله و جابر انصاری و جعفر و یونس بن عبدالرحمن و ابوبصیر و زراره و جمیل و مفضل و فضل و داود و سماعهٔ و احزاب و اشباه آنها و بودن آن کتب مرجع تمام علما و ابرار و اخیار دین و مذهب و این مدت متمادی و متداول بین ایشان و اطلاعشان بما فیها و اتکال و استنادشان علی ما فیها و پذیرفتن آنها اینها را با اطلاع ایشان بحال روات و اصول بودن ایشان در رجال و اطلاع بر مذهب ائمه مهدی از فحول و رجوع ایشان در فروع و اصول به سوی آن کتب و ایضا اگر آنچه را که [صفحه ۷۱] حجج طاهرین در مدت دویست و شصت سال لیلا و نهارا سفرا و حضرا خلوهٔ و جلوهٔ بیان فرموده‌اند خاصه حضرت صادق (ع) و صحابه عظام و تابعین گرام دریافت و استماع نموده از آنچه متعلق به اصول است خاصه این اصل مهم که اهم مسائل اصول است در این کتب نباشد پس با آن همه اهتمام ائمه و تأکید و ترغیب ایشان و مواظبت کامله روات آن فرمایشات و مسموعات چه شد و کجا رفت و با شدت تتبع و تفحص علماء ماضین در این سنین متمادیه چگونه به دست نیامد و چه مرجع بوده و ایضا اگر این کتب امامیه با وضوح حالشان و حال مؤلفان معتبر نباشد البته کتب دیگری نادرا یافت شود معتبر نخواهد بود پس در این ازمنه از کجا زمان موعود و مکانش و سیره‌اش و علاماتش و کارهایش معلوم خواهد شد که کدام شخص بوده و چیست و حال آنکه این طایفه به زعم فاسد خود تمام این مراتب را از همین کتب اخذ می‌کند پس اشکالی در صحت و اعتبار این اخباری که از این اصول دو این رساله نوشته شده نخواهد بود خاصه آنکه جمع و تألیف این اخبار از آن بزرگواران در سنین سابقه بر این مذهب بوده که هنوز اسمی و رسمی از این مدعیان و دین ایشان و اتباعشان ابدا در عالم نبوده که شبهه غرض مذهبی و تعصب دینی برود و یزید الامر وضوحا آنکه این اخبار در چند اصل از این اصول دریافت می‌شود و این کتب متوافق در جمع آنهایند و ینقح الحق صریحا به اینکه در آن جمله بحسب اغلب بطرق متعدده نقل شده و یبین الحال قطعا به آنکه مضمون آن خبر مرویه بطرق متعدده در آن جمله معتبره مورد اخبار متکاثره متظافره واقع شده و کالنار علی النار و الشمس فی رابعه النهار آشکار می‌شود به واسطه آنکه مضمون آن متکاثر متظافر مورد تواتر اجمالی شود و را بین من الامس و اوضح من الشمس می‌شود به واسطه آنکه مضمون آنها متواتر معنوی کشته و رفع حجاب و کشف نقاب می‌شود که جمله از تعبیرات از آن مضمون بتواتر لفظی ثابت شده باشد مثل آنکه قائم تاسع باشد از حسین و نتیجه‌ی ما ذکرنا آن است که به ملاحظه حالت روات در طبقات مختلفه متعدده و حالت ارباب کتب معلومهٔ الاستناد الی اربابها در این سنین متمادیهٔ و کثرت آنها امر بوجهی است که در اذهان غیر مشوبه و نفوس غیر جاحذه ابیه علم یقینی قطعی جزمی وجدانی غیرقابل مرتشکیک حاصل می‌شود بر ثبوت آن مضمون که ما دعوی می‌کنیم که این گروه مختلفه از روات عامه و خاصه در ازمنه متعدده علی کثرتهم متواطی بر کذب نبودند و در سماع این امر حسی تمام به اشتباه و خطا و سهو و غلط نرفته‌اند و لعمری اگر آنچه در باب تعیین شخص موعود که بیان کردیم و در این رساله یادداشت شده به مرتبه متواتر مقبول نرسیده باشد پس در مطلق ما نسبت الی الحج الطاهره از اصول و فروع متواتری که قطعی باشد نخواهیم داشت و این مکابره و مساهله است خاصه به ملاحظه آنکه اکثر این اخبار بطریق متعدده از طایفه عامه نقل نشده و ما در مقام نقل از یک طریق نقل کردیم تا چه رسد بضمیمه اخبار و دیگری که با قلت اسباب دست نیامده و محض اختصار و عدم ملالت خواننده و تعرض از آنها نشد که در مجلدات بحار و غیر آن از اصولی که مجلسی ظفر به آنها نیافته موجود و ثبت است که اشاره به بعض آنها می‌نماید خاتم المحدثین محقق نوری قده در اول نجم الثاقب که از ملاحظه فهرست مجلسی قده معلوم می‌شود که آن اصول به نظر ایشان نرسیده و اخبار آن اصول موافق تصدیق آن خبیر بصیر نقاد محقق عادل موافق با همین اخباری است که در این رساله ذکر شده و ایضا اگر بالفرض بملاحظه تمام ما زبر باز هم قطع جزمی به مضمون مشترک این اخبار که عرض خواهد شد حاصل

نشود از برای کسی پس لامحاله این مضمون مشترک ازاخبار به ملاحظه موافقت با فقرات ادعیه و زیارات آتیه که زاید بر پنجاه فقره مأخوذه از کتب معتبره است قطعی خواهد بود خاصه با ملاحظه آنچه در نمایش اول و ثانی و ثالث و غیر آن بیان شده و می‌شود از اشاره به سوی اخبار کثیره که اگر به الفرض خود آنها بنفسه افاده قطع نکند و دلیل نباشد پس البته مؤید این اخبار سابقه خواهد شد که به ملاحظه آنها از اینها قطع حاصل شود و اگر کسی یافت شود که این اخبار را به ملاحظه جهات مذکوره و با موافقت با زیارات و ادعیه متظافره و با مؤید بودن به آن مؤیدات آتیه و گذشته مع الوصف متواتر نداند او مجاحد و معاند و بدتر از منکر محسوسات خواهد بود و سخن با او خالی از فائده خواهد بود و اما نزد اهل انصاف و مجانبین از وجود و اعناق پر شبهه در تواتر اخبار نیست و لازم از آن است که مضمون مشترک آن را گرفته تا معلوم شود که قائم مهدی را در که معین کرده [صفحه ۷۲] پس از این مقدمه عرض می‌کنم که مضمون مشترک قطعی این اخبار همان است که ما جماعت امامیه بر آن هستیم که قائم مهدی همان حجهٔ بن الحسن (ع) است وحی و غائب است بیان ذلک در جمله از اخبار گذشته که بیان حجج الهیه را می‌فرماید بالخصوص تنصیص به این معنی کرده که یک‌یک از ائمه را می‌شمرد تا به او می‌رسد و او را قائم مهدی معین می‌کند و در جمله او را چهاردهمی از چهارده معصوم و در جمله قائم را دوازدهمی از دوازده معین می‌نماید و در جمله یازدهمی از اولاد امیر (ع) و در جمله بعد از تعاقب سه اسم محمد و علی و حسن چهارم را قائم معین کرده اشاره به حضرت جواد و هادی و عسگری (ع) و قائم و در جمله نهمی از اولاد حسین (ع) و خصوص این جمله به نفسها متواتر است که در بسیاری نهم را قائم و در بعضی نهم را مهدی و در بعضی نهم را قائم مهدی و در بعضی قائم را نهم معین کرده و در جمله هفتم از اولاد پنجم حضرت باقر و در جمله ششم از ششم یعنی حضرت صادق (ع) و در جمله پنجم از هفتم یعنی حضرت کاظم (ع) و در جمله چهارم از هشتم یعنی حضرت رضا و در جمله سیم از نهم یعنی حضرت جواد و در جمله پسر حسن عسگری و این عناوین جز بر منتظر و موقع امامیه بر کس دیگر منطبق نیست و بالصراحه صاحب این عناوین را قائم مهدی معین فرموده و در جمله اسم او را اسم نبی و در جمله هم نام پیغمبر (ص) و در جمله اسم او را تعین فرموه محمد و در جمله از اخبار گذشته و در اخباری که در از فوائد بیاید مادر او را خیر الاماء و سیدهٔ الاماء و نرجس معین کرده و در جمله او را مولود سنه بیست و شش معین کرده پس مضمون مشترک بین تمام آن است که قائم مهدی و موعود منتظر همان محمد بن الحسن عسگری صلوات الله علیه است آیا عنوان دیگری باقی مانده که بیان نکرده باشند و آیا دیگر اجمالی و اشتباهی باقی مانده و به این بیانات و تصریحات که باید بکنند و لا یخفی آنکه چون این شخص دوازدهم ارواحنا لتراب فعاله الفداء هنوز بسط عدل و اشاعه دادرسی و سایر سیر و سلوک قطعیه قائم از او ظاهر نگشته ناچاریم از التزام بحیات و غیبت او چه آنکه هنوز آن سیر و شئون از آن شخص مقدس ظاهر نگشته به علاوه اخبار متواتره دیگر از آنچه در فائده فاتحه کتاب گذشت و از آنچه که در ضمن همین اخبار مقاله اولی گذشت از آنچه بیاید پس از این و آنچه از اخبار که ذکر نشده و در مطولات نوشته شده که تمام آنها تصریح به طول عمر و غیبت و بودن جمله از سنن انبیاء در او فرموده پس اینها تمام دلیل حیات و غیبت او خواهند بود به علاوه اخبار کثیره و ادعیه از قول بموت قائم و هلاک او تا قبل از ظهور و اقامه کردنش عدل را و غلبه ظاهریه و اعلان به دعوت و اعلام به کلمه حق که منع می‌فرماید از موتش تا خارج نشود و ظاهر نشود و قیام به این امور نفرماید و هنوز ظاهر نگشته و اقامه وظایف نموده پس حی و غایب خواهد بود و از تمام این نمره خبر که از حد احصاء خارج است معلوم می‌شود حیات و طول عمر و غیبت طولانی آن سرورتا قبل از ظهور و خروجش و قیام به وظایفش و از این مطلب ثابت شد و جزء دیگر از مدعا که قائم حی غایب است و از این دو مبرهن کشت تمام مدعی که موعود منتظر که قائم مهدی است او خصوص ذات اقدس و وجود مقدس اعلی حضرت محمد بن الحسن (ع) است و اینکه او حی غایب است و تا قبل از ظهور و اقامه سیر خود رحلت و موتی از برایش نیست و لا یخفی ایضا آنکه اگر بالفرض قبول کنیم وجود چند خبر تام الدلالهٔ و السند را که معارض و منافی این اخبار باشد و می‌توان به زحمت زیاد بر مدعای این طایفه حمل نمود لکن ظنی یا قطعی معارضه نتواند بکند و علی المحال اگر صلاحیت معارضه

داشته باشد خذ بما اشتهر بین اصحابک فان الجمع علیه لاریب فیه ودع الشاذ النار و خد بما خالف القوم فان الرشد فی حلافهم وظیفهٔ را طرح آن اخبار قرار داده و منع از موافق عامه در قول بموتش فرموده و حال آنکه خواهد آمد اخبار این طائفه و بیان ضعف سند آنها و دلالت آنها از وجوه عدیده و عدم موافقت آنها با مدعای ایشان از راههای چند در مقاله ثانیه و ثالثه و از برای اثبات غیبت و کیفیت و حکمت آن خواهد آمد کلامی مفصل در مقاله ثانیه و از برای تکمیل تبیین و تتمیم توضیح که موافق با ما سبق مؤید با ما مضی باشد لازم است بیان چند فائده مهمه پس می گوئیم.

فوائد ششگانه در مورد حضرت مهدی

اخبار در مورد مادر حضرت حجهٔ ابن الحسن

فائده اولی در ذکر اخبار والده ماجده آن حضرت یعنی قائم موعود را امه و ام ولد معین فرموده و این مطلب یعنی بودن مادرش پس چنان معلوم نزد شیعه و مسلمی بوده که گاهی که کسی مدعی قائمیت بود از این دعوی به او نسبت می‌دادند که او مدعی است که پسر کنیز است چنانچه ابوالصباح می گوید خدمت حضرت صادق (ع) رسیدم سؤال کرد چه خبر [صفحه ۷۳] داری عرض کردم زید عم شما خارج شده و گمان می کند که او قائم است و اینکه پسر بهترین کنیزها است فرمودند دروغ می گوید حتی آنکه عامه هم متفق بر این مطلب‌اند که موعود ملت پسر کنیز است چنانچه ابن ابی‌الحدید می گوید در شرح قول امیرالمؤمنین (ع) در نهج البلاغه بابی ابن‌خیرهٔ الاماء اما امامیه پس گمان می کنند که او دوازدهمی است و او پسر کنیزی است که اسم او نرجس است و اما اصحاب ما یعنی عامه گمان می کنند که او بعدها خواهد آمد و او از ام ولد است و اسم او اسم پیغمبر (ص) است پر می کند زمین را از عدل و انتقام می کشد از ظالمان و اینکه او از ام ولد است که ظاهر می‌شود پس از سفیانی و نازل می‌شود مسیح از آسمان انتهی و اخبار داله بر این مدعا بسیار است اشاره به بعض آنها می‌شود از آن جمله فرمایش حضرت امیر در نهج البلاغه یفرجن الله بر جل منا اهل البیت بابی ابن خیرهٔ الاماء لا یعطیهم الا السیف هرآینه البته خدا می‌دهد بما و گشایش می‌نماید از برای امت به مردی از اهل بیت ما پدرم بفدای پسر بهترین کنیزها که نمی‌دهد به مردم و خروج نمی کند مگر به شمشیر تا آنکه بگویند اگر این از اولاد فاطمه بود بر ما رحم می کرد و دیگر در نعمانی از عبدالرحیم می گوید به حضرت باقر عرض کردم از قول امیر (ع) بابی ابن‌خیرهٔ الاماء اهی فاطمه که آیا از بهترین کنیزها فاطمه است فرمود فاطمه بهترین آزادها است پس فرمود المبدح بطنه المشرب حمرهٔ و این دو صفهٔ از صفات حجهٔ بن الحسن است که در اخبار بسیار در باب شمائلش یابند و توصیف شده و دیگر در نعمانی از حضرت باقر (ع) و صادق (ع) در ضمن علائم موعود می‌فرماید و هو ابن سته یعنی او پسر شش است که در اخبار دیگر به این عنوان از او یاد شده و شاید مراد آن باشد که او ششم بعد از صادق است یا او از صادق (ع) تا آخر شش پدر دارد یا اشاره است شش روز یا شش ماه یا شش سال از حالات غیبت حضرتش بعد می‌فرماید و پسر بهترین کنیزها است و دیگر در ذیل خبری که در نمایش اول گذشت حضرت فرمود در وصف قائم پسر بهترین کنیزها است و دیگر در بحار و نعمانی از امیر (ع) در وقتی که عمر سؤال کرد از او مهدی از جواب اسم اعراض کرد صفاتش را فرمود تا آنکه فرمود نور وجهه یعلوا سواد لحیته بابی ابن خیرهٔ الاماء درباره مهدی می‌فرماید پدرم به فدای بهترین کنیزها و دیگر در کمال آن حضرت کاظم (ع) پس از آنکه بیان غیبت امام را می کند و می‌فرماید او دوازدهمی از ما است می‌فرماید ذاک ابن سیدهٔ الاماء آن غائب دوازدهمی از ما است و پسر سیده کنیزان است و دیگر در خبر شصت و پنجم که گذشت می‌فرماید ذاک ابن سیدهٔ الاماء یغیب غیبته او پسر سید کنیزان است که غایب می‌شود غایب شدنی و دیگر در خبر چهل و نهم از حضرت حسن (ع) که می‌فرماید ابن سیدهٔ الاماء و دیگر در خبر صد و یازدهم می‌فرماید از دختر پسر قیصر پادشاه دوم که اسیرش کرده‌اند و دیگر در خبر صد و سیزدهم که اسم مادرش نرجس است و دیگر در خبر صد و بیست و

هشتم که حضرت امیر (ع) هر وقت حسین (ع) نزدش می‌آمد به او می‌فرمود پدرم به فدای تو ای پسر بهترین کنیزها عرض شد کیست پس بهترین کنیزها فرمود آن مفقود زنده شده آواره محمد بن الحسن بن علی پسر این حسین و دیگر در خبر صد و چهل و پنجم از حضرت رضا سؤال می‌شود از قائم که کیست می‌فرماید چهارمی از اولادم پسر سید کنیزان که زمین را پاک می‌کند و دیگر در نهم بحار که در آن سنگ بیرون شده از چاه کعبه نوشته بود اسماء تمام ائمه و مرقد هر یک از ایشان و مادر هر یک تا به قائم که می‌رسد می‌فرماید مادرش امه است و اسمش نرجس و دیگر در خبر صد و چهل و هشتم پس از آنکه می‌فرماید همنام پیغمبر (ص) است می‌فرماید از دختر پسر قیصر پادشاه روم و دیگر صد و چهل و نهم پر کننده زمین را از عدل از نرجس معین می‌فرماید به همین قدر اکتفا می‌شود زیاده می‌خواهی تتبع کن در کتب مبسوطبه تا بیابی.

رفع بعض شبهات

فائده ثانیه در رفع شبهه از بعض اخبار نبوی که می‌فرماید اسمه اسمی و اسم ابیه اسم ابی که توهم می‌شود که نام نامی پدر این ذات اقدس عبدالله است پس می گوئیم مهره در اخبار این فقره ابی از موضوعات و مجعولات شمرده‌اند که این وضع را از برای استماله از محمد بن عبدالله محض کرده که منطبق با او می‌شود یا استماله از ابوحیفه که ترویج از محمد می کرد و چنانچه در نجم الثاقب تصریح فرموده و این فقره با تصریحات جماعتی از اعاظم بر وضع و اختراعش که او را از اعتبار می‌اندازد و زائده از معروفین به جعل است مخالف با نصوص متواتره است که عدد ائمه را دوازده می‌شمرد از اخبار گذشته و هم اخبار اتیه در فائده رابعه از اخبار متواتره که تصریح می‌نماید که عدد ائمه دوازده است و خواهد آمد ابطال این قول مثل اقوال دیگر در آن [صفحه ۷۴] فائده هذا اولا و ثانیا این ظاهر این است که ابی تصحیف ابنی باشد بقرینه این اخبار که می‌فرماید و اسم ابیه اسم اسم ابنی یعنی حضرت حسن (ع) و هم اسم ابیه اسم وصییی و در این وقت این خبر هم موافق با آن اخبار متواتره می‌شود که اسم پدر بزرگوارش را حسن (ع) او را دوازدهمی معین کرده می‌شود و ثالثا بر فرض که موضوع نباشد و مصحف هم نباشد می گوئیم مراد به اسم ابیه اسم ابی کنیهٔ باشد یعنی کنیه پدر او کنیه پدر من است چه آنکه پدر پیغمبر (ص) مکنی به ابومحمد است و از جمله کنای حضرت عسگری (ع) که بر او کثیرا اطلاق شده ابومحمد است پس اسم در اینجا به معنی کنیه باشد و بعضی از بزرگان دعوی فرموده‌اند که اطلاق اسم بر کنیه شایع است که از آنها است این مورد که با آنکه ابوتراب کنیه مبارکه حضرت امیر (ع) است مع ذلک در بعضی اخبار وارد است که هیچ اسمی نزد آن بزرگوار محبوبتر از این اسم نبود یعنی از ابوتراب پس منافاتی با مدعای ما نخواهد داشت و رابعا خواهد آمد در کلام ملک العلماء صاحب تفسیر بحر مواج که از اعاظم علمای اهل سنت است اینکه از جمله اسماء حسن عسگری (ع) یکی عبدالله است که می‌شمرد با آنکه عدد ائمه را دوازده و دوازدهمی را قائم و یازدهمی را حسن عسگری (ع) مع ذلک می گوید محمد بن عبدالله مهدی ابوالقاسم چون ظهور کند الخ پس دیگر موافق می‌شود با مدعای ما رجوع کن به کلامش و چگونه به واسطه چنین خبری مجروح السند و مقدوح الدلاله می‌توان دست از متواترات برداشت.

ابطال آنچه از این طائفه شنیده شده

فائده ثالثه در ابطال آنچه از این طایفه شنیده شده و از بعض کلمات صاحب دلائل و صاحب فرائد مستفاد می‌شود از متابعت ایشان مربعض عامه را در قول بموت حضرت محمد بن الحسن اروحنا لتراب فعاله الفداء پس می گوئیم که این دعوی رجم بالغیب و جرئهٔ بلاریب است و فی نفسها کاذبه است چه آنکه از زمان حضرت رضا (ع) به بعد زمان اشاعه طایفه شیعه و غلبه آنها و شدت مراوده با ائمه و فرستادن مکاتیب و وجوه هدایا حضور مبارک حجج طاهرین بوده و وکلاء و نواب و صحابه آنها معروف و مشهود بر وجهی که حالات و اطوار آنها و زمان موت و مکان مدفن و مرازشان مشهود و در کتب مسطور تا چه رسد به خود آن بزرگواران

چگونه شد که این وجود اقدس باید زمان موتش و مکان و مرقد و مرازش بر تمامی شیعه محجوب بوده باشد که هیچکس پی به این مراتب نبرده باشد با آن عظمت و جلال و کثرت موالی و اتباع و حال آنکه اباء گرامش که در زمان سخت‌تر از زمان او که زمان غلبه بنی‌مروان و بنی‌عباس باشد رحلت کرده‌اند زمان موت و مکان مراقد مقدسه شان معلوم و مطاف مرد و زن است و از این بزرگوار باید این قسم باشد که هیچ اثری و خبری در نزد هیچکس از قائلین به امامت او نباشد بلی از حیاتش تقیه می‌کرده که اعدایش پی بحال او نبرند و اما در موتش که آرزوی اعدایش بوده چه داعی بر اختفاء بوده و دوستانش جمله ندانسته‌اند همانا این همان هنگامه موعود است که به موجب اخبار آتیه او کسی است که درباره او شبهه شود و گفته شود مرده پس از آن ظاهر شود که خود این قول فاسد یعنی قول به موت او اگر دلیل نباشد مؤید ماسبق است که قائم مهدی آن کسی است که مردم بگویند مرد و نسبت به آن وجود مبارک این قائل پیدا شد پس این خصوصیت مهدی موعود منطبق گشت باری دلالت می‌کند بر فساد این عقیده تمام اخبار گذشته که قائم دوازدهمی است و او هنوز اقامه وظایف قائم را ننموده و هم با عقیده امامیه دلالت می‌کنند اخبار متواتره که اثبات غیبت شخصیه جسمیهٔ بدنیه و طول عمر از برای او می‌کند از آنچه در فاتحه و مقاله اولی گذشت و غیر آنها از اخباری که به الخصوص وارد در غیبت و طول عمر قائم و بودن این فقره خصیصه او و اینک این سنت را از خضر (ع) دارد و شرح این فقره در مقاله ثانیه خواهد آمد و هم دلالت می‌کند بر بطلان این قول اخبار بسیار که در همین خصوص وارد شده و ردع این قول فاسد را می‌نماید و آن اخبار بسیار است اشاره به بعض آنها می‌کنیم یکی از آنها فرمایش حضرت صادق است به مفضل مروی در نعمانی که می‌فرماید ان لصاحب هذا الامر غیبتین احدیها تطول حتی یقول بعضهم مات و بعضهم یقول قتل یعنی به درستی که از برای صاحب این امر یعنی موعود قائم دو غیبت است که یکی از آنها طولانی است تا آنکه بگویند بعض مردم مرد یا کشته شد فلا یبقی علی امره من اصحابه الانفر یسیر لا یطلع علی موضعه احد من ولی و لا غیره الا المولی الذی بلی امره و دیگر در نعمانی از حضرت صادق (ع) به مفضل به درستی که از برای صاحب این امر دو غیبت است که در یکی بر می‌گردد به سوی اهلش و در غیبت دوم گفته می‌شود هلاک شده عرض می‌کند پس چه کنم فرمود اذا کان ذلک فان ادعاها مدع فاسئلوه عن تلک العظیم [صفحه ۷۵] التی یجیب منها مثله و دیگر در اکمال از حضرت صادق علیه السلام که فرمود لیغیبن امامکم سنینا من دهرکم حتی یقال مات او هلک یعنی هر آینه غایب شود امام شما سالهائی از روزگار شما تا آنکه گفته شود مرد یا هلاک شد و دیگر در نعمانی از حضرت صادق که فرمود از برای صاحب این امر دو غیبت است فمن جاءک بقول انه نفض یده من تراب قبره فلا تصدقه پس اگر کسی بیاید و چنین بگوید و گمان کند که دست از خاک قبر او تکاینده کنایه از آنکه او را دفن کرده پس باور مکن و دیگر در بحار از محمد که شنیدم آن حضرت باقر (ع) که فرمود از برای قائم ما دوغیبت است که در یکی از آنها گفته می‌شود که قائم هلاک شد و دیگر در اکمال از حضرت که فرمود غیبت این قدر طول کشد تا آنکه گفته شود مرده است و بگویند امامی نیست و حال آنکه پیغمبر (ص) غایب شد شدنی و دیگر و در نعمانی مفضل به حضرت صادق (ع) عرض می‌کند از علامات قائم (ع) می‌فرماید اذا استدار الفلک فقیل مات او هلک تا می‌فرماید ثم لا یظهر الا بالسیف در وقتی که فلک دور زند و گفته شود که قائم مرد یا هلاک شد پس از آن ظاهر نشود مگر به شمشیر و دیگر در نعمانی آن حضرت صادق (ع) که فرمود القائم اذا قام یقول الناس ابی ذلک و قد بلیت عظامه چون قائم ما قیام کند مردم بگویند چگونه خواهد بود این و حال آنکه استخوان او کهنه شد یعنی گمان موت او را داشته باشند و دیگر در ارشاد مفید قده از پیغمبر (ص) که فرمود انا السید الشبب و ابی وسنهٔ من ایوب و سیجمع الله لی اهلی کما جمع لیعقوب شمله و ذلک اذا استدار الفلک و قلتم مات او هلک که خبر می‌دهد از رجعت و جمع اهل بیت به سوی پیغمبر (ص) و اینکه این در وقتی خواهد بود که فلک دور زند و بگوئید که مرد یا هلاک شد دو آن وقت خداوند اهل بیت پیغمبر (ص) را به او بر خواهد گرداند و دیگر در بحار از حضرت باقر (ع) که فرمود دورها بگذرد و مردم بگویند قائم مرد و دیگر در بحار که حضرت امیر (ع) فرمود صاحب این امر کسی است که درباره او گفته شود مرده یا هلاک شده و دیگر در بحار از پیغمبر (ص) و

شک می‌کننـد مردم در ولادتش و دیگر در بحار از زراره از حضـرت صادق (ع) که مردم شک می‌کنند در ولادتش پاره می‌گویند حمل است پاره می‌گوینـد هنوز متولد نشده پاره می‌گویند متولد شده و مرده و دیگر در اخبار متقدمه در فاتحه حضـرت صادق (ع) به مفضل می‌فرمایـد گفته می‌شود درباره‌ی قائم متی ولـد و انی یکون و من رای کی به دنیا آمده و کجا خواهد بود و که او را دیده و دیگر در نجم الثاقب در چند خبر نقل می‌کند که هنگام خروجش می‌گویند چگونه است این و حال آنکه اسـتخوانهای پوسـیده و دیگر در خطبه امیر (ع) که طولانـی است مروی در بحار مسـماة نمجزون که خبر از آخر الزمان و ظهور قائم می‌دهـد و علائمتش را بیان می‌کند در آن خطبه می‌فرماید ایها الناس سـلوبی قبل ان نشرع برجلها فتنة شرقیة و تطاء فی حطامها بعد موت و حیوة و تشب نار بالحطب الجزل عربی الارض و رافعة ذیلها تدعوا یا ویلها بذحله او مثلها فاذا اسـتدارا الفلک قلت مات او هلک بای واد سلک فیومئذ تأویـل هـذه الایـة ثم رددنـا لکم الکرة و امـددناکم به اموال و بنین و جعلنـا کم اکثرا نفیرا و لـذلک آیـات و علامات او لهن احصار الکوفه بالرصد و الخندق تا می‌شـمرد علامات را و قتل نفس زکیه و خروج سـفیانی و سایر علایم را شاید فتنه شرقیه که در آن قائل شونـد به هلاـکت قـائم پس هنگام کره [= بازگشت] ائمه شود همین فتنه جدیـده باشـد که در شـرق ارض که بلاد شام است ظاهر کشـته و غیر آن از اخبـاری که بر تتبع ظـاهر شـود و همین اخبـار رادع از قول بموت دوازدهمی است که صـاحب امر است و معلوم می‌کنـد که قائم کسـی است که گمراهان این را اقاویل را درباره او قائل شونـد چنانچه درباره محمد بن الحسن عجل الله فرجه قائل شدند و تأیید می‌کنند مضـمون این اخبار را اخباری که در طول عمر او و اینکه سنت خضر در اوست و اخبار و ادعیه و زیارات داله بر درازی و طولانی بودن غیبت او می‌کند.

اخباری که دلالت بر مدعای ما دارند

فائده رابعه در بیان اخباری که اگر به ضـمیمه اخبار مفضـله شارحه که سابقا تحریر یافت دلیل نباشند بر مدعا پس لا محاله تقویت و تأییـد مضـمون آنها را می‌نماید خاصة بملاحظه آنکه اسم حجج معصومین در بیاناتشان آن است که پاره مطلقات مجملات دارند و پس از آن مقیتـدات مبینـات شارحـات هم دارنـد و در هر بـابی و مقامی چنانچه بر خبیر مواقع فرمایشاتشان مخفی نیست و آن اخبار عبـارت است از اخبـاری که به طرق خـاصه و عـامه وارد گردیـده در مقـام تعیین ائمه بعـد از نبی (ص) و اینکه [صـفحه ۷۶] ایشان دوازده نفرنـد و رشـته ایشان به قیامت منتهی می‌شود و این اخبار غیر از آنها است که در مقاله اولی نوشـته شـده و آن اخبار آنچه را که مرحوم مجلسـی قده در جلد نهم بحار از اصول معتبره ضبط و احصا کرده که حقیر شماره نموده‌ام یک صد و هفتاد و هفت خبر است به تعبیرات مختلفه که تمام مشترک در این یک مضمونند که ائمه دوازده‌اند و در غیر آنچه به دست آن مرحوم از اصول دیگر ایضـا این مضون وارد است و اینها علاوه است بر اخباری که قبل ذکر شـده پس هم می‌توان دعوی تواتر اجمالی نمود و دعوی قطع بـه صـدور یـک خـبر از آنهـا و اینکـه تمـام از همـه روات از خـاصه و عـامه دروغ نیست و هم تـواتر معنـوی و اینکه مضـمون آنکه دوازده‌انـد قطعی الثبوت از حجج معصومین است بلکه انصاف آن است که خصوص روایات وارده به این لسان که عدد ائمه و نقباء بنی اسـرائیل است متواتر لفظی است باری در جمله آن اخبار وارد است که عـدتهم عـدة الشـهور عـدد ائمه عـدد ماهها است از عدة الشـهور عندالله اثنا عشـر شـهرا که در بعض تفاسـیر ماههای دوازده کانه به ایشان تفسیر شده و در جمله عدتهم عدة البروج و السماء ذات البروج در بعض تفاسیر بروج دوازده گانه که مدار نظام عالم و تربیت آن بابقاء تفسیر شده چنانچه مدار عالم ظاهرا به نیر اعظم است هم چنین بقاء و نظام امر باطنا و معنی بسیر شمس نبوت و اضاات اوست در بروج ولایت که حقیقت محمدیه شمس عالم است و الشمس و ضحیها و چنانچه سماء ظاهری دوازده برج دارد سماء معنوی هم دوازده برج دارد و در جمله عده ائمه را عدد چشمهای دوازده‌گانه می‌شمرد که از برای قوم موسی منفجر گردید فانفجرت منه اثنتا عشرة عینا و آبهای معنوی روحانی از این چشمها جاری و زمین دلها را زنـده داشـته در جمله عدد را عدد اسـباط بنی‌اسـرائیل معین کرده و در جمله عدد را عدد حواریین عیسـی و در جمله

دوازده ملک و در جمله عدد نقباء بنی اسرائیل و بعثنا منهم اثنی عشر نقیبا و در جمله عدد حروف کلمه مبارکه لااله الا الله و در جمله دوازده امام و دو جمله دوازده امیر و در جمله دوازده محدث و در جمله دوازده هادی معصوم و در جمله دوازده خلیفه و در جمله دوازده وصی و در جمله دوازده نور و در جمله دوازده اسم و در جمله یازده امام از نسل علی (ع) در جمله نه امام از نسل حسین (ع) و این اخبار در جلد نهم بحار و سایر کتب معتبره مانند اثنی عشریه و ینابیع المودهٔ و امثال آن بسیار و بی‌شمار و چون در اخبار سابقه که در مقام تعیین قائم بود آن نور پاک را از ائمه و خلفا و اوصیاء شمرده‌اند و آخر ایشان معین فرموده پس معلوم می‌شود که مقام قائم وصایت و خلافت و امامت مصطلحه است غایهٔ الامر صاحب مرتبه ولایت تکوینیه عامه است نه آنچه این طایفه گمان کرده‌اند از اینکه شارع مستقل و اصالت دارد پس اخباری که دلالت دارد که عدد ائمه و خلفاء و اوصیاء دوازده است دلیل بر مدعای ما و ناقض دعوی این طایفه می‌شود که قائم را غیر از دوازده می‌دانند چه آنکه قائم امام و خلیفه و وصی است و عدد آنها بیش از دوازده نیست پس قائم از دوازده باید باشد و اگر اغماض از این تقریب شود پس می گوئیم پس از آنکه در اخبار بسیار که در مقام تشخیص قائم است به همین لسان اخبار مطلقه وارد شده باشد مثل آنکه می‌فرماید ائمه را دوازده‌اند اولشان علی (ع) و آخرشان قائم و مثل آنکه ائمه دوازده‌اند نه نفر آن صلب حسین (ع) و تاسعشان قائمشان و مثل آنکه ائمه دوازده‌اند و نهم از اولاد حسین (ع) مهدی ایشان است و امثال ذلک این وحدت سیاق قرینه است بر اینکه مراد در آن اخبار دیگر که عدد ائمه را دوازده می‌شمرد همان دوازدهی است که مشتمل بر قائم و مهدی است که کلمات ناظر به یکدیگرند و اگر از این هم اغماض شود لا محاله تقویت و تأیید اخبار سابقه را خواهد نمود سندا و مضمونا دلالهٔ پس از برای منصف چه عنوان و چه تفسیر باقی مانده از اسم خودش و پدرش و مادرش و مرتبه‌اش و صفهٔ و حالش که پدران مهربان بیان آن را نکرده باشند آیا با این جمله جای اشتباه است تنبیه این یکصد و هفتاد خبر که از طرق عامه و خاصه رسیده با آنچه او اخبار کثیره که در اصل معاد گذشته بمضمون آنکه ائمه دوازده‌اند تمام دلیل بر مذهب امامیهٔ که دوازده امامی‌اند می‌شود و دلیل بر بطلان مذاهب مخالف امامیه می‌شود از سنی و سایر فرق شیعه که سه امامی یا چهار امامی یا پنج یا هفت قائل باشند چه آنکه این عدد موافق نمی‌شود مگر بر خصوص مذهب امامیه و طوائف واقفیه فطیحه و کیسانیه و زیدیه و ناوسیه و امثال آنها مردود به نفس همین اخبار می‌شود به علاوه اوله دیگر و جهات [صفحه ۷۷] ردی که از برای هر یک در محل خود مقرر شده و چون این اخبار قطعی الثبوت از پیغمبر (ص) بود و مطابق با خصوص مذهب شیعه امامیه بود بعضی از نصاب و متعصبان از اهل عامه بخیال درست کردن مضمون این اخبار بر آمده و به طوری تطبیق کرده که مخالف با اخبار مختلفه معتبره نزد اهل عامهٔ و مورد طعن و رق و محذورات بسیار واقع گردیده که امامت را بعد از خلفاء اربع برای معاویه و بعد برای یزید ابن عبدالملک و رتبه امامت را به او منتهی کرده و از آن اخبار کثیره که در ذم بنی‌مروان از طرق معتبره اهل سنت وارد شده غفلت و از اخباری که در تفسیر شجره ملعونه وارد شده که مراد بنی‌امیه‌اند تجاهل کرده تغلبی در تفسیر خودش در این آیه شریفه و ما جعلنا الرؤیا التی اریناک الافتنهٔ للناس و الشجرهٔ الملعونهٔ فی القران می گوید پیغمبر (ص) در خواب دید که بنی‌امیه مانند بوزینه گان بر منبر او بالا می‌روند و پائین می‌آیند و دیگر کسی پیغمبر (ص) را خندان ندید تا رحلت فرمود هم در آیه شریفه الذین بدلوا نعمهٔ الله کفرا و حلوا قومهم دار البوار جهنم یصلونها و بئس القرار گفته که مراد بنو مغیره و بنوامیه‌اند و هم در تفسیر فهل عسیتم ان تولیتم ان تفسدوا فی الارض و تقطعوا ارحامکم گفته این در خلافت بنی‌امیه و سفک دماء و قطع ارحام آنها وارد شده آیا کسانی را که پیغمبر (ص) مانند میمون دیده باشد و خدا از ایشان شجره ملعونه یاد کند می‌شود که سفیر هفت نفر از ایشان خلفاء و هادیان به سوی حق و عاملان بحق بشمرد و هم جماعتی از علماء اهل سنت نقل می کند که حکم ابن‌عاص اذن دخول از پیغمبر (ص) خواست فرمود اذنش بدهید که بر او و بر کسانی که از نسل او خارج می‌شوند لعنت خدا باد و این فرمایش پیغمبر (ص) معتبرین از محدثین نوشته‌اند و نقل می کند اذا ابلغ بنوا الحکم و فی بعض الاخبار اذا بلغ بنوا العاص ثلاثین رجلا اتخذوا مال الله علیهم دولا و عباد الله حولا و کتابه دخلا و الحاصل اخبار نبوی (ص) در مذمت بنوامیه و بنو العاص و بنو

مروان و لعن بر ایشان از طرق صحیحه اهل سنت بسیار با این وصف چگونه این متعصب به چند اخبار دوازده خلیفه و دوازده امام را حمل بر ایشان می‌کند و حال آنکه در این اخبار دارد کلهم طاهرون معصومون و کلهم یهدون الی الحق و کلهم یعلمون بالحق و چگونه مانند یزید میمون و ولید فاسق شارب الخمر را از خلفاء پیغمبر (ص) می‌شمرد و حال آنکه جماعتی از اعاظم علماء اهل سنت او را ملعون و تصریح به لزوم لعن بر او کرده‌اند از آن جمله روایت می‌کند از صالح بن احمد بن حنبل می‌گوید پدرم گفت آیا کسی ایمان به خدا داشته باشد موالات دارد با یزید بعد می‌گوید او کسی است که خدا او را در کتابش لعن کرده و این آیه را می‌خواند فهل عسیتم ان تولیتم ان تفسدوا فی الارض و تقطعوا ارحامکم اولئک الذین لعنهم الله فاصمهم و اعمی ابصارهم ابن‌جوزی شرح مبسوطی در مثالب و معایب و فسق و کفر یزید و شناعت او می‌نویسد سیوطی در تاریخ الخلفاء می‌گوید ولید بن یزید که دوازدهمی از خلفا است به زعم فاسد این متعصب می‌گوید فاسق مدمن الخمر بود و می‌خواست صبح کند و بربام کعبه شراب بخورد تا مردم او را کشتند و در تاریخ ذهبی است که کسی اسم پسرش را ولید گذاشته بود پیغمبر (ص) فرمود نامیدید او را به اسم فرعون هرآینه خواهد بود در این امت مردی که او را ولید می‌گویند و او بدتر است از برای این امت از فرعون از برای قومش و هم این نسبت می‌دهند که آن ملعون با دخترش هم بستر شد و ازاله بکارت او را کرد و تیرباران کرد قرآن را و گفتن کفریات او معروف و مشهور است با این وصف او از خلفائی باشد که دین در زمان او غالب و عزیز باشد که پیغمبر (ص) فرموده لایزال الذین ظاهرا حتی تقوم الساعة و یکون علیهم اثنی عشر خلیفة کلهم من قریش و لا یزال الذین قائما حتی الساعة و تکون علیهم اثنی عشر خلیفة کلهم من قریش ولا تهلک هذه الامة حتی یکون فیها اثنی عشر خلیفة کلهم یعمل بالهدی و دین الحق و ایشان را مانند نقباء بنی‌اسرائیل می‌شمرد در اخبار بسیار چگونه خلفاء دوازده‌گانه اینان باشند و حسن و حسین (ع) که اخبار بسیار در مدحشان از طرق عامه رسیده خارج و حال آنکه از طرق ایشان اخبار به خلافت آن دو نور پاک رسیده ملاحظه فرمائید اگر یزید خلیفه باشد حضرت حسین (ع) خارج بر امام زمان و جایز القتل خواهد بود بلی این مطالب در نزد این طایفه چندان قبحی و استغرابی ندارد چنانچه حافظ جمال الدین در ترجمه عمر سعد می‌گوید او از پدرش احادیث روایت می‌کرد و او کسی است که حسین (ع) را [صفحه ۷۸] کشت و او تابع است وثقه و ابن‌حجر متعصب به ابن‌مالکی نسبت می‌دهد که او گفت کشته نشد حسین (ع) مگر به شمشیر جدش چون یزید به حکم محکم اهل حل و عقد و استخلاف پدرش خلیفه بود و حسین (ع) یاغی بر او باری این مطلب فاسد را خاتم المحدثین در کشف الاستار در فصل اول مبسوطا متعرض و مستوفا جهات فاسده از آن طرق اهل سنت نقل می‌کند و بالجمله به نفس این اخبار متواتره ثابت می‌شود بطلان اقول دیگری که در باب مهدی (ع) اختلاف شده که به علاوه ضعف سند آنها و انقراض قائلین آنها از جهات دیگر همین اخبار مذکوره دلیل کافی است بر فساد آنها و چون مقصود در رساله و خصوص این طائفه محدثه است از تفصیل در ابطال سایر فرق که اختلاف در موعود کرده‌اند احتراز داریم در جلد نهم بحار و نجم الثاقب و سایر کتب مؤلفه در این باب مشروحا بیان شده رجوع به آنها نما در مقام حاجت و در رد این طایفه جدیده گفته می‌شود که این متواترات بتقریرات سابقه باطل کننده قول به بودن قائم موعود است شخصی غیر از دوازدهمی به علاوه محذورات دیگر که در این قول فاسد است که در مقاله ثانیه واضح خواهد شد پس تمام این اخبار که از طرق صحیحه فریقین و کتب معتبره عامه و خاصه رسیده که عدد ائمه دوازده است و رشته آن منتهی به قیامت می‌شود و پس از آن دولتی و ملتی نیست منطبق بر خصوص همین عقیده است که ما طایفه امامیه بر آنیم هیچ یاری و اسمی و رسمی از سیزدهمی نیست نکته من غریب الأتفاق آنکه عدد حروف اسماء ائمه بعد از حذف مکررات دوازده است که اسماء شریفه آن بزرگواران مرکب از دوازده حرف است علی حسن حسین محمد علی جعفر موسی علی محمد علی حسن محمد و بعد از حذف مکررات این می‌شود ع ل ی ح س ن م و ج ر د ا چنانچه عدد القائم المهدی و عدد محبهم فی الجنة و عدد عدوهم فی النار هر یک دوازده و هم عدد حروف لا نبی بعد احمد انهم دوازده است که به این دوازده تمام می‌شود رشته دین باقیه تا زمان بقاء تکلیف و اگر چه این امور نه مؤید و نه دلیل ولی این

جماعت تبعا للشیخیه کمال اعتنا به موافقت اعداد و اسماء و حروف با یکدیگر دارند از این جهۀ بمذاق ایشان چند فقره نوشته شد چنانچه عدد حروف علی محمد مفتری و حسین‌علی مفتری هر یک دوازده است و هم چنین عدد حروف علی محمد زاهق مال و باطل مال یکی است و هم چنین کلمه حسینعلی.

زمان آنی از حجت خالی نیست

فائدۀ خامسۀ ایضا تأیید می‌کند اخبار سابقه را آن اخبار متواتره دیگر که در باب اتصال رتبه وصایت وارد شده و اینکه زمان آنی خالی از امام نخواهد بود و الا لساخت باهلها که آن اخبار هم موافق است با مذهب امامیۀ که قائل به وجود امام غائب‌اند که مدار نظام و قسط عالم و مفیض بر کائنات است و پس از آن قائل به ظهور آن غائب‌اند بعد رجعت ائمه و بقاء بر سلطنت آنها تا طامۀ الکبری و اما بمذاق کفره که بعد از عسگری حجتی موجود حی قائل نیستند یا قائل به موت فرزندش حضرت محمداند قول آنها مخالف با اخبار متواتره است که تا قبل از ظهور قائم به اعتقاد فاسد آنها امام و حجتی روی زمین نبوده و حال آنکه به صریح آن متواترات ممکن نیست چنین مطلبی و آن اخبار بی‌شمار آنچه را که مجلسی قده در جلد هفتم بحار ذکر فرموده و نگارنده دیده و شماره کرده یک صد و پنجاه خبر مأخوذ از اصول معتبره غیر آنچه بمضمون آنها متفرقه در اجلاد بحار و غیره آن است و تبرکا چند خبر ذکر می‌شود و تفضیل قول در مقاله ثانیه خواهد آمد انشاء الله در اکمال از ابی‌بصیر از حضرت صادق (ع) که فرمود ان الله اجل و اعظم من ان یترک الارض بغیر امام عدل خداوند اجل و اعظم است از اینکه زمین را واگذارد بدون امام عادل و دیگر در اکمال از ابن ابی یعفور از حضرت صادق (ع) که فرمود ما یبقی الارض یوما واحدا بغیر امام منا تفزع الیه الامۀ باقی نمی‌ماند و زمین یک روز بدون امام از ما و دیگر فرمایش حضرت باقر (ع) لیس تبقی الأرض یوما واحدا بغیر حجۀ علی الناس و اخبار بمضمون آنکه اگر نباشد در دنیا مگر دو نفر یکی امام خواهد بود بسیار است و اخبار به مضمون آنکه زمین خالی از حجت نمی‌شود مگر چهل روز قبل از قیامت که در توبه بسته می‌شود در اخبار به مضمون آنکه یک روز بی‌حجت باشد نساخت و لاحت بسیار و به مضمون آنکه لا تخلوا الارض من قائم اما ظاهر مشهور او خائف بسیار و به مضمون آنکه امانند از برای اهل زمین و اخبار در تفسیر و لقد وصلنا لهم القول به امام بعد امام بسیار که اشاره به جمله از آنها در مقاله [صفحه ۷۹] ثانیه خواهد آمد و چون ما امامیۀ بعد از حسن عسگری (ع) به وجود مهدی غائب است نگه دارنده عالم تا روز ظهورش این اخبار با ما موافقت دارد و تأیید می‌کند آن اخباری که در اصل مقاله گذشت از ما یدل بر غیبت دوازدهمی به غیبت طولانی تا زمانی که ظاهر شود حال سؤال می‌شود از این طایفه جدیده که به مضمون این اخبار متواتره یک روز زمین بدون امام نخواهد بود و الا اهلش را فرو می‌برد پس در این مدت هزار سال تا قبل از ظهور این مدعی کاذب امام روی زمین که مدار کائنات و امان بریات و نگه دارنده عالم بوده که بوده اگر محمد بن الحسن غائبی نداشتیم و ائمه یک روز را فرموده‌اند بی‌امام نمی‌شود تا چه رسد هزار سال و از این طرف امام زنده که مردم او را بشناسند و حجت بدانند کس دیگری نبوده و اگر در این هزار سال غائب و زنده بوده که حال هم همین قسم است و همان زنده غایب باید ظهور کند نه آنکه تازه از شکم مادرش به دنیا بیاید پس این اخبار از حیثیتی مؤید اخبار سابقه است و از حیثی دلیل مستقل بر مقاله ما است رجوع به مقاله ثانیه نما تا مطلب را واضح بیابی.

در بشارت به موعود در کتب عهدین (تورات و انجیل)

فائده سادسه در بیان بعض بشارات که در کتب مقدسه نسبت به این وجود مبارک یا دوازده نور پاک وارد شده که هم می‌توان آن را دلیل و هم مؤید ما سبق قرار داد یکی از آنها انباء و بشارت حضرت داود (ع) در مزمور ذهفتاد دوم اولش بلسان عبری این است اله هب دینک الملک الخ و در ترجمه فارسیه مطبوعه لندن بدین بیان شده چنانچه دو نسخه در حال تحریر نزد نگارنده موجود

است و موافق است بـا آنچه در انیس الاعلام فاضـل متحبر نقل می‌فرمایـد و ترجمه این است ای خداونـد احکام خود را به پادشاه و عدالت خویش را به پسـر پادشاه و او قوم تو را به عدالت داوری خواهد نمود و مساکین تو را با انصاف کوهها برای قوم سـلامتی را بار خواهند آورد و تلها نیز در عدالت مساکین قوم را دادرسی و فرزندان فقیران را نجات خواهند داد ظالمان را زبون خواهد ساخت از تو خواهنـد ترسـید مادامی که آفتاب باقی است و مادامی که ماه هست تا جمیع طبقات او مثل باران بر علف زار چیـده شـده فرود خواهد آمد و مثل بارشـهائی که زمین را سیراب می‌کند در زمان صالحان خواهند شکفت و وفور سلامتی خواهد بود مادامی که ماه . . . نگیرد در او حکمرانی خواهد کرد از دریا تا دریا و از بحر تا اقصای جهان و به حضور مروی صحرانشینان گردن خواهند نهاد و دشمنان افهاک را خواهند لیسید پادشاهان و اهل جزایرهدایا خواهند ورد پادشاهان شبا و سبا ارمغانها خواهند رسانید جمیع سلاطین او را تعظیم خواهنـد کرد و جمیع امتها او را بنـده‌گی خواهنـد نمود زیرا چون مسـکین اسـتغاثه کند او را رهائی خواهد داد و فقیر را کی رهانـده نـدارد بر مسـکین و فقیر کرم خواهـد فرمود و جانهای مساکین را نجات خواهد بخشـید جانهای ایشان را از ظلم و سـتم فـدیه خواهـد داد و خون ایشان در نظر او گرانبها خواهـد بود و او زنده خواهد ماند و از طلای شـبا بدوخواهد داد دائما برای او دعا خواهـد کرد و تمامی روی او را مبارک خواهنـد خواند و فراوانی غله در زمین بر قله کوهها خواهد بود که ثمره او مثل لبنان جنبش خواهد کرد و اهل شـهرها مثل علف زمین نشوو نماء خواهند کرد و نام او ابدالاباد باقی خواهد ماند اسم او پیش آفتاب دوام خواهد کرد آدمیان در او برای یکـدیگر برکت خواهنـد خواست و جمیع امتهای زمین او را خوشـحال خواهنـد خواند متبارک باد یهوه خدا که خـدای اسـرائیل است که او فقط کارهای عجب می‌کنـد و متبارک باد نام مجید او تا ابدالاباد و تمامی زمین از حلال او پر بشود امین امین صـاحب انیس الاعلام می‌فرمایـد که اختلافی نیست بین علمـاء اهـل کتاب من الیهوود و النصاری که جناب داود در این مزمور از شـخص بزرگواری خبر می‌دهد که بعد خواهد آمد انصاف این است که این مزمور کمال انطباق و موافقت با پیغمبر (ص) و فرزنـد گرامش قائم دارد که خبر می‌دهـد از صاحب دینی که دینش ابدالاباد باقی و تا ماه و خورشـید نیست نگشـته کنایه از آثار طامـهٔ الکبری است دینش و اسـمش باقی و اینکه و دینش غلبه بر کل ادیان بنماید که جمیع امتهای زمین او را بنده‌گی کنند چنانچه اعتقاد ما امامیه در شـرع پیغمبر (ص) خاتم همان بقاء تا قیامت کبری و غلبه بر کل ادیان است در زمان فرزند گرامیش قائم مهدی و هم خبر می‌دهد از فرزندش که شانش عدالت و دادرسـی و زبون [صفحه ۸۰] کردن ظالمان است که به یملاء الارض قسطا و عدلا بعـد مـا ملئت ظلمـا و جورا و خون خواهی بر مظلومـان و غلبه بر کل ممالک که تمام دشـمنان پیش او خاک خواهنـد لیسـید و همه پادشاهان او را تعظیم خواهنـد کرد و رشـته او ابـدالاباد باقی خواهـد بود و اسم او در آفتاب خواهد بود و تمام روی زمین را مسـخر خواهـد کرد و فراوانی برکات خواهد بود و تمامی این امور در زمان آن سـرور و به دست او که تفضـیل هر یک از این مجملات را ما در اخبار مفصـلا بیان کرده حالا از خاک لیسیدن دشمن و غلبه کلیه و حکم رانی در تمام جهان اثری و زبونی ظالمان و دادرسی فقیران و خون خواهی مظلومـان و برکات فراوان اثری می‌بینی بلی هر چنـد بر ضـد این فرمود این مـدعی تازه دین باقی الی الابـد را نسخ نموده و خودش مغلوب دول در دشـمنانش بر او غالب را و او مظلومی و خون خواهی از ظالمی نکرده با انصاف تأمل کنید در هیمنت این خطاب مسـتطاب و کرامت و شـرافت آن ظهور و رفعت و عظمت آن نور جالس چنین مسندی و صاحب چنین مقامی را پس اگر حیـا و خجلتی باشـد بر این زمزمه‌هـا و مختصـر حرف‌ها که همیشه در عالم بوده حمل نمی‌توان کرد و لا یخفی آنکه حمل ملـک و ملـک زاده را بر داود و سـلیمان و عیسـی نمی‌توان کرد که صـاحب احکام نبودنـد و این آثار از برای ایشان حاصل نگشـته صاحب دینی که صاحب این آثار باشـد همین محمـد (ص) و پسـر او قائم است و ترجمه که در نزد نگارنده موجود است اله و هب دینک الـخ این طور ترجمه کرده‌اند ای خدا احکام خود را به ملک الخ چنانچه در ترجمه عربیه مطبوعه در بیروت وارد موافق انیس الاعلام اللهم اعـط احکامـک که اشاره به سوی دین است و از برای او داود نبوده و تفسـیر دینک را به انصاف بی‌انصافی است انباء دیگر در مکاشـفات یوحنا که از امور آینده خبر می‌دهد در باب دوازدهم مشـتمل بر هیفده آیه می‌گوید و علامتی عظیم در آسمان

سر زد که زنی که آفتاب را در سر دارد و ماه زیر پاهایش و بر سرش تاجی از دوازده ستاره و آبستن بود و از درد و عذاب زائیدن فریاد بر می‌آورد و علامت دیگر در آسمان پدید آمد که یک اژدهای بزرگ آتشگون که او را هفت سر و ده شاخ بود و بر سرهایش صفت آن سر و دمش ثلث ستاره‌گان آسمان را کشیده و در نسخه دیگر جاروب کرده آنها به زمین خواهد ریخت و اژدها پیش آن زن که می‌زائید ایستاد تا چون بزاید فرزند او را ببلعد پس پسر نرینه زائیده که همه امتهای زمین را به عصای آهنین حکمرانی خواهد کرد و فرزندش به نزد خدا و تخت او ربوده شد و زن به بیابان فرار کرد که در آنجا مکانی از برای وی از خدا مهیا شده است تا او را مدت هزار و دویست و شصت روز بپروراند و در آسمان جنگ شد که میکائیل و فرشتگانش با اژدها جنگ کردند و اژدها و فرشتگانش نیز جنگ کردند ولی غلبه نیافتند بلکه جای ایشان در آسمان یافت نشد و این اژدهای بزرگ و مار قدیم که به ابلیس و شیطان مسمی است که تمام ربع مسکون را می‌فریبد او بر زمین انداخته شدند و آوازی بلند در آسمان شنیدم که می‌گوید اکنون نجات و قوت و سلطنت خدای ما و قدرت مسیح او ظاهر شد زیرا که آن مدعی برادران ما که شبانه روز در حضور خدای ما برایشان دعوی می‌کنند به زیر افکنده شد و ایشان به وساطت خون بره و کلام شهادت خود بر او غالب شدند و جان خود را دوست نداشتند از این جهت ای آسمانها و ساکنان آنها شاد باشید وای بر زمین و دریا که ابلیس به نزد شما فرود شده با خشم عظیم چون می‌داند که زمانی قلیل دارد و این مکاشفه کمال انطباق بر عقیده امامیه دارد که خبر می‌دهد از زنی که مجمع بحرین نبوت و ولایت است که آن حدیقه ای است دارای نبوت و امامت که از آن اولی تعبیر به شمس می‌شود و از ثانی به قمر که والشمس و ضحیها و القمر اذا تلیها و صاحب ستارگان دوازده اشاره به دوازده امام چنانچه در الواح فاطمه دوازده شمرده شده و امیر (ع) در این مقام جزاء ستارگان است چنانچه در اخبار سابقه عدد ائمه را دوازده شمرده و شاید ناله از زائیدن اشاره به سوی این واقعه باشد که خدا خبر داده حملته کرها و وضعته کرها و در اخبار معتبره وارد است گریه فاطمه از حمل ولادت حسین (ع) تا به این مقام که به پدرش عرض کرد حاجتی ندارم به فرزندی که امت تو او را بکشند و این درد زائیدن است مخصوص به آن زن صاحب دوازده ستاره بوده و الا مطلق زنان درد زائیدن را داشته و دارند و اژدهای آتش طبع سر [صفحه ۸۱] و دمش گویا عمر فظ غلیظ و انصارش یا خلفائی که از رشته او پیدا شدند باشند و دمش یا مراد آدم او آنست که کشنده محسن است که ثلث اولاد پیغمبر را که ستاره‌گان حقیقی‌اند کشت و یا مراد رشته او است که منتهی شود بولات و حکام جور که کشته‌اند اولاد پیغمبر را و برشته همان اژدها بود که هر فرزندی که از برای آن زن از ستارگان پیدا می‌شود همان حال را داشت که به دست خلفاء جور شهید و مسموم می‌شدند تا دوازدهمی که خداوند فرزند نرینه به او داد که به شمشیر حکمرانی کند که کنایه از خروج قائم به سیف و همه امتها مطیع او شوند و فرزندانش به نزد خدا و تخت ربوده شد ظاهر آن است که اشاره به بردن قنداقه مبارکه قائم است به عرش چنانچه در اخبار معتبره دارد و باقی خطابه اشاره به جنک آن ملائکه که در رکاب حجهٔ با شیاطین به سرداری حضرت مسیح جنگ کنند و شیطان کشته شود و ندای آسمانی بلند شود و مسیح ظاهر شود و یهود به او ایمان آورند که و ان من اهل الکتاب لیؤمنن قبل موته و غلبه حاصل شود ابناء دیگر آن چیزی است که در سفر پیدایش در باب هیفدهم در آیه بیستم در دو نسخه موجوده نزد نگارنده در حکایت بشارت به ابراهیم می‌فرماید پس از بشارت به اسحاق از ساره و این که او را بشارت برکت خواهد داد و امتها از او به وجود آیند و ملوک امتها از او پدید آیند اشاره به بنی‌اسرائیل و انبیائشان و درباره اسماعیل مسئلت نمود خطابش آمد و اما در خصوص اسماعیل تو را اجابت فرمودم اینک او را برکت دادم با زور گردانم و او را بسیار و کثیر گردانم دوازده رئیس از وی پدید آیند و امتی عظیم از وی به وجود آورم و در نسخه دیگر دوازده سرور تولید خواهد نمود و او را امت عظیمی خواهم داد و در انیس الاغلام از لسان عبری چنین نقل می‌کند و لیشماعیل تا قوش شنمعا سار نسئیم یولد - و می‌فرماید شنمعا سار به معنی دوازده است و نسئم به معنی امام است یعنی دوازده امام از صلب اسماعیل خواهد پدید شد انتهی معلوم است که در اولاد اسماعیل امام رئیس نبوده جز دوازده امام امامیه چه آن که پیغمبران بنی‌اسرائیل بعد از نسل اسحاق‌اند که برادر اسماعیل است و از این جهت است که

در بشارت به پیغمبر خاتم در سفر مثنی در باب هجدهم در آیه هجدهم می‌فرماید خداوند خدائیست از میان شما - خطاب به بنی‌اسرائیل است - از برادرانت پیغمبری را مثل من مبعوث می گرداند او را بشنوید و در آیه هجدهم از برای ایشان پیغمبری را مثل تو از میان برادران ایشان مبعوث خواهد کرد و کلام خود را به دهانش خواهد گذاشت الخ و حاصلش آن که پیغمبری که مثل موسی باشد اشاره به صاحب شرع جدید و کلام خدا در دهانش باشد اشاره به قرآن او و از برادران شما بنی‌اسرائیل است و برادران بنی‌اسرائیل بنی‌اسماعیل است خطاب به بعض بنی‌اسرائیل نیست که برادرانشان از خودشان باشند بلکه به تمام بنی‌اسرائیل است و برادران ایشان در این صورت بنی‌اسماعیل خواهند بود و این بنی‌اسماعیل همان بنی‌قیدارند که خداوند از ایشان یاد کرده و قیدار جد پیغمبر است و از محل ایشان یاد کرده بگو فاران که کوه مکه باشد که پیغمبر ظاهر در او شد که در دعای سمات دارد و ظهورک فی جبل فاران و به این جهت اشعیاء در باب چهل و دوم وقتی خبر می‌دهد از وقایع آینده و حکایت ظهور پیغمبر خاتم چنین می‌فرماید بیابان و شهر و قریه‌های سکون قیدار او از خود را بلند سازند و متمکنان در صخره ترنم نموده از سر کوهها گلبانگ زنند وصف عظمت خدا نموده شاید اشاره به لبیک حاجیان باشد در منی و عرفات و بلندیها و شاید مراد از آن و الله اکبر باشد و هم در باب سی و سیم آیه اول و دوم از تورات مثنی دارد که یهوه یعنی خدا از سینا برآمد و از ساعیر بر ایشان طلوع نموده و از کوه فاران درخشان گردید و با گروههای مقدسین آمد و از دست راست او برای ایشان شریعت آتشین پدید آمد و ظهور از سینا همان تجلی به موسی است به دادن توریهٔ و ساعیر همان ظهور عیسی است به دادن انجیل و ظهور در فاران که کوه مکه است ظهور خاتم است به دادن قرآن چنانچه در قضیه اسماعیل در توریهٔ دارد که حکایت تیراندازی او را تا می‌فرماید و در بیابان فاران ساکن شد و از آن چه نوشته شد معلوم شد که خبر از خود پیغمبر در جاهای دیگر واقع شده در عهد عتیق و جدید پس اشکال نکنی که چرا اسم دوازده امام برده شد و اسم پیغمبر برده نشده و از این طرف بسیار جاها است که به او پیغمبر تنها [صفحه ۸۲] یا ابا امیر در کتب مقدسه شده از باقی ائمه نشده انباء دیگر از حکایت قائم و بلند شدن صدای آسمانی به اسمش و زنده کردن مردگان و دادخواهی او و نابود کردن مفسدان می گوید در مکاشفه یازدهم یوحنا پس از آن که خبر از حسنین علیهماالسلام می‌دهد و از ایشان به درخت زیتون و دو چراغدان تعبیر می کند تا آنکه می گوید در آیه هفتم و چون شهادت خود را به اتمام رسانید آن وحشی که از هاویه می‌آید با ایشان جنگ کرده غلبه خواهد یافت و ایشان را خواهد کشت و بدنهای ایشان را در شارع عام شهر عظیم خواهد ماند و گروهی از اقوام و امتها بدنهای ایشان را سه روز نیم نظاره می کنند و اجازت نمی‌دهند که بدنهای ایشان را به قبر بسپارند و ساکنان زمین بر ایشان خوشی و شادی می کنند و نزد یکدیگر هدایا خواهند فرستاد تا آن که می‌فرماید و آوازی از آسمان شنیدند که بدیشان می گوید به اینجا صعود نمائید پس در ابر به آسمان بالا شدند و دشمنان ایشان را دیدند و در همان ساعت زلزله عظیم حادث گشت الخ شهر عظیم کوفه است و نیم روز روز عاشوراست و خوشحالی بنی‌امیه تا آن که در آیه پانزدهم می گوید وای دوم درگذشت وای سیم به زودی می‌آید و فرشته بنواخت که ناگاه صدائی بلند در آسمان واقع شد که می گفتند سلطنت جهان از آن خداوند ما و مسیح او می‌باشد و تا ابدالاباد حکمرانی خواهد کرد و آن بیست و چهار پیر که در حضور خدا بر تختهای خود نشسته‌اند بر روی درافتاده خدا را سجده کنند و گفتند تو را شکر می کنیم ای خداوند قادر مطلق که هستی و بودی زیرا که قوت عظیم خود را به دست گرفته به سلطنت پرداختی و امتها خشمناک شدند و غضب تو ظاهر گردید و وقت مردگان رسید تا بر ایشان داوری شود و تا بندگان خود یعنی انبیاء و مقدسان و ترسنده‌گان نام خود را چه کوچک و چه بزرگ اجرهٔ دهی و مفسدان زمین را فاسد گردانی و هیکل خدا در آسمان مفتوح گشت و تابوت عهدنامه‌ی او در قدس ظاهر شد و برقها و صداها و رعدها و زلزله و تگرگ عظیمی حادث شد و شاید صدای سیم آسمانی همان صیحه باشد که در اخبار متواتره یاد از او شده و دانستی که متواتر است از طرف هر یک از عامه و خاصه حکایت نزول مسیح با قائم و سرداری او مر لشگرش را و ظاهر شدن جلال مسیح نزد یهود در آن پیرها که نزد خدا به سجده رفتند و آن عرضها می کنند همان حکایتی است که در اخبار معتبر وارد است و

در سیزدهم بحار است که هنگام ظهور است حجت در بیت المعمور پیغمبر و ائمه و پیغمبران به سجده می‌افتند خدایا وعده تو وعده تو که اجابت کنی دوستان را و انتقام از ظالمان کشی خدایا بندگانت ضعیف و فساد عالم را گرفته و هنگام غضب شده دادخواهی و رفع ظلم شده خدایا غضب کن حریمت هتک شده بندگانت ذلیل شدند اصفیاء تو کشته شدند و پیغمبر و ائمه یا رب میعادک می‌گویند وعد الله الذی امنوا و عملوا الصالحات لیستخلفنهم فی الارض و در آن وقت درهای آسمان گشوده شود و حال تحریر نسخه که این حکایت در او است موجود نبود و صورت خبر هم در نظرم نبود مضمونش قریب به آن است که نوشته شد و حکمرانی تا ابدالاباد از شئون قائم است و فاسد کردن مفسدان زمین خصیصه اوست و او توریهٔ را از انطاکیه بیرون خواهد آورد و در هنگام ظهورش صداها و زلزله واقع می‌شود و الحاصل کمال مطابقه دارد این مکاشفه با هنگامهای ظهور موعود و معلوم است که در این مکاشفه خبر از امور آینده می‌دهد و موافق است با آنچه در اخبار ما از حکایت ظهور وارد گشته و دیگر آن خبری است که در نجم الثاقب در باب القاب آن سرور که یکی و هو هی ل است از شیخ مقدم در مقتضب الاثر نقل می‌کند از صاحب بن سلیمان که گفت ملاقات کردم در بیت المقدس عمران بن خاقان را که بر دست منصور مسلمان شده بود و او با یهود محاجه کرده بود به بیان و علمی که داشت و نمی‌توانستند منکر شوند او را بجهت آنچه در توریهٔ بود از علامات رسول خدا و خلفاء بعد از او پس روزی به من گفت ای اباموزج ما می‌یابیم در توریهٔ سیزده اسم را که یکی از آنها محمد است و دوازده نفر از اهل بیت او که آنها اوصیاء و خلفاء اویند و مذکورند در توریهٔ و نیست در پیشوایان بعد از آن حضرت کسی از تیم و نه از عدی و نه از بنی‌امیه و من گمان می‌کنم آنچه شیعه می‌گویند حق باشد گفتم مرا خبر ده به آن گفت به من عهد و میثاق خداوندی [صفحه ۸۳] بده که خبر نکنی شیعه را به چیزی از آن که به آن بر من غلبه کنند گفتم مرا خوف داری از من و این قوم یعنی بنی‌عباس از بنی‌هاشمند گفت نیست نامهای ایشان نامهای آنها بلکه ایشان از فرزندان اول ایشان محمد صلی الله علیه و اله و از باقی‌مانده او در زمین یعنی صدیقه طاهره بعد از او پس دادم به او آنچه خواست از پیمانها و گفت به من که خبر ده به آنها پس از من اگر من پیش از تو مردم وگرنه بر تو نیست که خبر دهی به آنها احدی را گفت می‌یابم آنها را در توریهٔ شموعل شماعلسموا وهی‌هر و می‌اثبوا بمامدیشم نسبم بولید و بشرالعوی قوم لوم کودود مان لان ربود و هوهی‌ل نسخه چنین بود صحت و سقم آن بر عهده من نیست و دیگر در نجم از مقتضب الاثر از جابر از سالم بن عبدالله از پدرش از کعب الاخبار که می‌گفت ائمه از این امت بعد از پیغمبر خود بر عدد نقباء بنی‌اسرائیل است و پیدا شد علی بن ابی‌طالب پس گفت این مقفی اول ایشان و یازده نفر از فرزندن او و نامید کعب ایشان را به نام‌هائی که در توریهٔ است ثقربت قذوا وبیرا مغسورا مسموعاه دوموه میثو هذار یثمبوا بطور نوقس فیذموا ابوعامه که راوی خبر است می‌گوید از عالم یهود عشو بن اوسوا که در نزدیک کربلا ملاقات کردم گفت این‌ها اسم نیستند و اگر اسم می‌شد رقم می‌شد در سلک اسماء و لکن اینها اوصاف جلیله است برای اقوامی به زبان عبرانی صحیح می‌یابم آنها را در توریهٔ تا آن که گفت یافتم در کتب پدرهای گذشته خود که ایمان نیاوریم به این پیغمبری که اسم او محمد است در ظاهر و ایمان بیاوریم در باطن تا آن که ظاهر شود مهدی قائم از فرزندان پس هر که درک کند او را از ما پس ایمان بیاورد به او و به او وصف کرده شده آخر آن نامها گفتم به چه مدح کرده شده گفت به آن که غالب می‌شود بر جمیع دینها و خروج می‌کند مسیح با او و به دین او درمی‌آید و مصاحب او می‌شود گفتم پس از برای من وصف کن این اوصاف را گفت آری و او را ستر کن مگر از اهلش اما تقریث پس او اول اوصیاء است و وصی آخر انبیاء و اما قذوا پس او ثانی اوصیاء است و اول عترت اصفیاء و اما وبیرا پس او دوم عترت و سیدالشهداء است و اما مغسورا پس او سید کسانی است که عبادت کردند خدا را و اما مسموعاه پس او وارث علم اولین و آخرین است و اما میثوا پس او بهترین محبوسین در زندان ظالمین است و اما هذار پس او مقهور دور شده از وطن ممنوع است و اما یثمبوا پس کوتاه عمری است که آثارش طولانی است و اما بطور پس چهارم اسم است یعنی علی علیه‌السلام و اما نوقس پس او همنام غم خود است و اما فیذموا پس او مفقود از پدر و مادر خویش است که غائب است به امر خداوند و برپا می‌دارد حکم او را و شیخ نعمانی در غیبت

خود فرموده که قرائت کرد بر من عبدالحکم بن حسن سمری ره چیزی را که املا نموده بود او را مردی از یهود در ارجان که او را حسن بن سلیمان می گفتند که از علماء یهود بود در آنجا از اسماء ائمه در زبان عبرانی و عدد ایشان و من بلفظ او بیان می کنم و بود در آنچه خواندم او را که خداوند مبعوث می‌فرماید از فرزندان اسماعیل و اسم اسماعیل در توریهٔ اشموعیل است و اسم آن پیغمبر مسمی به اوست یعنی محمد و او بزرگ خواهد شد و از آل او دوازده نفر ائمه و بزرگانند که اقتدا کرده می‌شود به ایشان و نامهای ایشان ثقریث تا آخر آنچه گذشت و از او سؤال کردند این اسامی در کدام سوره است گفت در مسند سلیمان یعنی در قصه او و لا یخفی آن که مطلق کتب عهد عتیق را که کتبی است که قبل از عیسی نازل شده مجازا توریهٔ می گویند و اسم کتاب موسی که مشتمل است بر پنج سفر بر همه اطلاق می کنند و عهد عتیق از چهل کتاب علاوه است و تمام آنها مقبول یهود نیست و بعضی را بعدها حکم به صحت کرده‌اند و پاره مشکوک الحال مانده و ایضا مرسوم است بین اهل کتاب از قدیم که اسماء را ترجمه می کنند ولو علم باشد و در مقام نقل ترجمه را نقل می کند چنانچه محمد را بماد ماد یا طاب طاب یا غیر آن نقل می کند پس نیافتن خصوص این الفاظ که در این دو روایت وارد شده در خصوص توریهٔ مصطلح علامت کذب قرار مده خصوص با اختلافاتی که کتب مقدسه دارند و تعبیراتی که در آنها پیدا شده [صفحه ۸۴] چنانچه واضح می‌شود این مراتب از ملاحظه کتاب انیس الاعلام که کشف حال کتب مقدسه را نموده و با آنچه منقول از حال علماء ایشان است که زیاد و کم را از برای تشید مذهب خود یا بطلان مذهب غیر در کتب مقدسه غیبت خوب و جایز می‌دانند اگر آن اوقات در جائی هم یافت نشده باشد تضعیف این دو روایت را نمی کند بواسطه واردات بر عهد عتیق و دیگر در نجم الثاقب از جمله القاب آن حضرت خداشناس معین می کند از ذخیره و تذکره پس می‌نویسد که این نام آن حضرت است در کتاب شامکوبی به اعتقاد کفره هند پیغمبر صاحب کتاب بوده و گویند بر اهل خطا و ختن مبعوث شده و مولد او شهر کیلواس بوده و گویند که دنیا و حکومت آن به فرزند سید خلایق دو جهان یشن که به زبان ایشان نام رسول خداست برسد و او کوههای مشرق و مغرب دنیا حکم براند و فرمان دهد و بر ابرها سوار شود و فرشتگان کارکنان وی باشند و پری‌زادان و آدمیان در خدمت او باشند و از سودان که زیر خط استواست تا ارض تسعین که زیر قطب شمالی است و ماوراء اقلیم هفتم را که گلستان ارم و کره قاف باشد صاحب شود و دین خدا یک دین باشد و نام او ایستاده و خداشناس است و این ایستاده همان قائم است در لسان عربی و حکایت ابرها و فرشتگان و یک دین کردن زمین و حکومت بر تمام معموره همانی است که در اخبار ما وارد گشته ای اهل انصاف از این هنگامه‌ها در این زمزمه جنگ منفوخ چیزی دیده‌اید جز ادعای گزاف جزاف و در ناسک می‌نویسد که پادشاه آخر یکی است که پیشوای ملائکه و آدمیان باشد و از نسل پیغمبر آخرالزمان باشد و آنچه در دریاها و کوهها و پنهان باشد بدر آورد و در کتاب کوب فرزند دختر سین همه جا را یک دین کند و کیش زردشتی و کبری را بردارد و در کتاب رسید در زمان خرابی دنیا پادشاهی در آخرالزمان پیدا شود که امام خلایق شود و تمام عالم را بگیرد و به دین خود آورد و نام او منصور باشد و از این لقب در آیه شریفه و من قتل مظلوما فقد جعلنا لولیه سلطانا فلا یصرف فی القتل انه کان منصورا یاد فرموده و هم در زیارت عاشورا مع امام منصور یاد می کند و در کتاب وشن نوشته اخر دنیا به دست خدا و بنده او خاص گردد و نام او خجسته و فرخنده باشد و هر که دینی اختراع کرده باشد زنده کند و بسوزاند و عالم را نو کند و چهار هزار سال خودش و اقوامش پادشاهی کنند و این آثار همان آثاری است که در اخبار ما از برای قائم موعود اثبات نموده و در نجم از دخیره نقل می کند که فرخنده و خجسته از القاب مبارکه اوست ای باهوشان از این هنگامها پس از گذشتن شصت سال از ادعای این مدعی و کشته شدنش و مردن ظهور حسینی به زعم اینها و گذشتن پانزده سال علاوه از مردن او اثری می بیند و از این گونه انبات در کتب سابقین موافق اخبار معتبره ما بسیار است که موافق با عقیده امامیه که در تذکره و ذخیره یاد می‌نماید ختم می کنم کلام خود را در این مقام به آن چه در کتاب جاماس است که تمام فقراتش مطابق همان چیزها است که در اخبار ما وارد گشته می‌نویسد که از فرزند دختر پیغمبر آخرالزمان خورشید جهان شاه زنان کسی پادشاه شود در میان دنیا یعنی مکه و دولت او تا قیامت مستقل

باشد و بعد از پادشاهی او دنیا تمام شود و آسمان جفت گردد و زمین به آب فرورود و کوهها برطرف شود که این امور وقایع طامهٔ الکبری است و می‌نویسد و اهرمن کلاـن که ضد یزدان است بگیرد و بکشد و سروش میکائیل و جبرائیل نزد او حاضر شوند و بسیاری از پیغمبران گذشته و اوصیاء ایشان را زنده کنند مانند ملکان پدر خضر و مهراس پدر الیاس و سام بن نوح و شاول و شموعیل و میخا و شعبا و سیمرغ که عنقای مغرب است به دعای حنطله غایب شده نزد او حاضر شود و زنده گرداند نمرود و هامان و بخت‌النصر را و ایشان را بسوزاند شدید مراد به فرعون و هامان همان شیخین باشند که در اخبار حکایت سوزانیدن آنها را بیان می‌فرماید و پادشاهان اقوام خود جمیع را زنده کند و بکشد که فتنها کردند در دین و خوبان بندگان خدا را کشتند اشاره به انتقام از بنی‌امیه و بنی‌عباس و به خونخواهی ائمه اطهار و زنده کند رستم زال و کیخسرو را و عمر هفت کرکس کند و گور خرسوار که مدعی خدائی باشد بکشد یعنی دجال و با او خواهد بود صاحب صبائی یعنی عیسی و تا پانصد قرن [صفحه ۸۵] خودش و یارانش پادشاهی کنند و در آخر بحر اقصابوس خیمه زند که آخرین زمین دنیا است و همه جا را یک دین کند و دین زردشتی نماند و مؤبدان و حکیمان و پریزادان و دیوان و مرغان و همه اصناف جانوران در ابرها و بادها و از مردان سفید در خدمت او باشند و از مغرب برگردد داخل ظلمات شود و اسرافیل صاحب بوق نزد او آید الخ ملاحظه کنید که در این دعوت کاذبه آیا چنین آثاری مشاهده شده یا نه.

زیاراتی که دلالت بر وجود حضرت حجهٔ ابن الحسن می کند

باب دویم در زیارات داله بر مدعا اول زیارت حضرت نرجس خاتون سلام الله علیها است السلام علی والدهٔ الامام السلام علیک یا شبه اموسی و ابنهٔ حواری عیسی اشهد انک احسنت الکفالهٔ و ادیت الأمانهٔ و حملت ولی الله و بالغت فی حفظ حجهٔ الله و در دعای زیارت آن مخدره وارد است و به قبر ام ولیک لذت و لا تحرمنی شفاعهٔ ولدها یوم القیمهٔ از برای آن مخدره ولدی غیر از غائب نبوده و این که این دعای فرج از برای می‌نماید زائد در ازمنه غیبت متمادیه شاهد است که ولد آن مخدره منتظر غائب است و این که مادر آن بزرگوار را شبیه مادر موسی قرار داده که حمل و ولادتش مخفی بود بر فرعونیان و این از خصایص موعود است موافق اخبار کثیره که می‌فرماید و سنتی از موسی در اوست و آن خفاء ولادت او و موافق است با آنچه امامیه می گویند دویم زیارت خود آن بزرگوار مروی در کتب معتبره که محمد بن الحسن را به این طریق زیارت کنند السلام علی مهدی الامم و جامع الکم و این فقره دلالت دارد که موعود امتها و جمع کننده کلمه که از مختصات قائم موعود است آن بزرگوار است السلام علی وارث الانبیاء و خاتم الاوصیاء و این فقره دلالت دارد بر دو مطلب یکی مقام وصایت آن بزرگوار که خودش مستقل در دعوت و صاحب دین علی حده نیست و دیگر آنکه این رشته وصایت به او ختم می‌شود و ختم وصایت به او به ضمیمه مقدم اخری که در دلیل اول از مقاله ثانیه بدیهی خواهد آمد از ختم رسالت و وصی و نبود کتاب آخر مثبت است که همین خاتم الاوصیاء همان شخص آخری است که کار آخرین عالم را انجام دهد که همه ملل منتظر آن شأن و موعود به آن شغل بوده‌اند السلام علی بقیهٔ الله فی بلاده و حجته علی عباده المنتهی الیه مواریث الانبیاء و لدیه موجود اثار الاصفیاء که همین مولود از نرجس است بقیه خدا در بلادش و هم آن که باید در نزد او باشد مواریث انبیاء و از آدم تا خاتم و آثار تمام اوصیاء که شرح آن در اخبار متواتره خواهد آمد و این لقب و این آثار و شئون از صفات مهدی آخرالزمان است و او را پسر نرجس قرار داده السلام علی المهدی الذی وعد الله به الامم ان یجمع به الکلم و یملأ به الارض قسطا و عدلا و این فقره دلالت دارد بر اینکه همین مولود از نرجس و پسر بلاواسطه عسکری موعود تمام امتها بوده نه کس دیگر و او پرکننده زمین است به عدل و داد و او رافع اختلاف و جامع کلم است که زمین را یک دین نماید که این شئون از خواص مهدی است و او مولود از نرجس است نه کسی که نتواند رفع هیچ ظلمی از مظلومی نماید و اشاعه هیچ عدلی نکرده باشد پس از آن در مقام شهادت او و آبائش را امام معین می کند اشهد انک و الأئمهٔ من آبآئک ائمتی چنانچه آنها صاحب دین

مستقل نبوده‌اند او هم چنین خواهد بود پس از این در دعای بعد از نماز زیارتش وارد است اللهم صل علی محمد حجتک فی ارضک و خلیفتک فی بلادک و الداعی الی سبیلک و القائم الصادع بالحکمهٔ و الموعظهٔ الحسنهٔ و الصدق و کلمتک و عینک فی ارضک و المترقب الخائف الولی الناصح تا آن که می‌گوید و مفرج الکروب و مزیل الهم و کاشف الغم صلوات الله علیه و علی ابائه الأئمهٔ الهادین و در این فقره اسم موعود جامع کلم و پر کننده زمین از عدل صریحا محمد معین می‌نماید و او را به لقب قائم که از القاب مختصه موعود است و خائف منتظر که صفهٔ او است و مفرج الکرب الهم و الغم که شغل او است یاد کرده تا وصل علی ولی الحسن و وصیه و وارثه القائم بامرک و الغائب فی خلقک و المنتظر لاذنک اللهم صل علیه و قرب بعده و انجز وعده و اکشف من بابه حجاب الغیبهٔ و اظهر بظهوره صحائف المحبهٔ و در این فقره اثبات می‌نماید از برای حسن عسکری وصیی که قائم به امر خدا باشد و صفت او را قائم منتظر می‌نامد و از برای او حجاب غیبت فرض می‌نماید و بعد طلب می‌کند از خدا آن آثاری که مرتب بر وجود او است که هیچ فرعونی را باقی نگذارد و هیچ معلمی را مگر آنکه سرنگون کند و هیچ نیزه مگر آن که بشکند و هیچ قلعه مگر آن که خراب کند و بر همه بلاد قدم بزند و بر تمام کوهها بلند شود و تمام گنجها را بیرون [صفحه ۸۶] کند و تمام لشکرها را متفرق سازد و تمام این‌ها کنایه از سلطنت عامه و تصرف کلیه آن بزرگوار است و هنوز هزار یک آن از برای احدی میسر نگشته و تمام این شئون آثار و صفات مهدی قائم است سیم زیارت عهدنامه که سید بن طاوس فرموده که مؤمنین آن بزرگوار را به این طریق زیارت کنند و یاد نمایند اللهم بلغ مولای صاحب الزمان تا آخرش و اجعلنی من انصاره و اشیاعه و المجتهدین بین یدیه فی الصف الذی نعت اهله فی کتابک فقلت صفا کانهم بنیان مرصوص و این زیارت دلالت دارد بر وجود صاحب الزمان و این که امام مردم که جهاد با دشمنان خواهد کرد آن وجود مقدس است و این معنی با عقیده این جماعت مخالفت دارد که قائل به موت آن وجود مقدس شده‌اند چهارم در زیارت حضرت رضا پس از صلوهٔ بر یازده امام دیگر پس از عسکری اللهم و صل علی حجتک و ولیک القائم فی خلقک صلوهٔ تعجل بها فرجه که غیر از این دوازده اسمی نمی‌برد از کسی و دوازدهم را کسی قرار می‌دهد که وظیفه مردم طلب تعجیل فرج او است و نصرهٔ او و هنوز فرجی از برای دوازدهم حاصل نشده بلکه از برای هیچ کس و او را به لقب قائم یاد می‌نماید پنجم زیارت حضرت عبدالعظیم پس از سلام به یازده امام دیگر السلام علی بقیهٔ الله فی الارضین صاحب الزمان که بقیهٔ الله که لقب خاص موعود است آن دوازدهمی ششم در زیارت جامعه که بر یک یک از ائمه سلام می‌کند تا پس از عسکری می‌رسد به دوازدهمی وارد است السلام علی مظهر العدل و الایمان السلام علی من وعده الله بالنصر و الامکان السلام علی من یظهره الله دینه علی الادیان السلام علی مولینا و سیدنا القائم بامر الله صاحب الزمان و حاصل این فقره آنکه صاحب زمان و قائم به امر الله را آن دوازدهمی است که خدا وعده داده و ظاهر کننده و غلبه کننده بر ادیان است نه سیزدهمی هفتم ایضا در زیارت جامعه مذکور در بحار پس از سلام به یازده امام و سلام بر پدر بزرگوارش به این صفت و لقب المغیب ولده عن عیون الانام سلام بر کسی که فرزندش غائب از انظار مردم است و هم می‌گوید السلام علی الامام الغائب عن الأبصار الحاضر فی الأمصار الذی یظهر فی بیت الله الحرام ذی الاستار و ینادی بشعار بالثارات الحسین القائم المنتظر ابن الحسن اللهم عجل فرجه و سهل مخرجه که امام منتظر را ظاهر در مکه و طلب کننده خون حسین را و صاحب غیبت از مردم را با وجود و حضورش ابن‌الحسن معین می‌نماید هشتم ایضا زیارت مذکور در بحار پس از صلوهٔ بر یازده امام می‌گوید و الحجهٔ بن الحسن صاحب العصر و الزمان وصی الاوصیاء المستتر عن خلقک و المؤمل لأظهار حقک المهدی المنتظر و القائم الذی به و القائم الذی به منتصر که دوازدهم ابن‌الحسن است و او غائب و مهدی و قائم منتظر است که نصرت دین و حق می‌کند تا می‌گوید و اقم به حدودک المعطلهٔ و احکامک المهمله و اجمع به الاهواء المتصرفهٔ حتی یظهر الحق علی یدیه از خداوند مسئلت می‌نماید که حق بر دست او جاری کند و احکام از میان رفته تا به پای آورد نهم در ابن‌العسکری دارد که به این قسم زیارت شود سلام الله الکامل الی قوله صاحب الزمان و معلن احکام القرآن و مطهر الارض و ناشر العدل فی الطول و العرض القائم المهدی الامام المنتظر که آن وجود مبارک را صاحب زمان و پاک کننده

زمین و پهن کننده عدل و قائم و مهدی منتظر قرار می‌دهد و از کارهایش این می‌شمرد که احکام قرآن است نه آن که تمام احکام قرآن را نسخ کرده باشد بعد می گوید شهادت می‌دهم که توئی آن کسی که پر می کنی زمین را از عدل عجل الله فرجک و سهل مخرجک و دیگر زیارتی است که از ناحیه مقدسه به سوی محمد صمیری بعد از جواب مسائلش بیرون آمده که دستورالعمل زیارت خودش را می‌دهد اولش سلام علی آل یس تا آن که پس از شهادت بحجیهٔ ابائش می‌فرماید و اشهد انک حجهٔ الله تا می‌رسد فرمایشش به این مقام که می‌فرماید اللهم صل علی محمد حجتک فی ارضک و خلیفتک فی بلادک تا قولش که می‌فرماید المرتقب الخائف تا قولش الذی یملاء الارض قسطا و عدلا تا قولش اللهم انصره و انتصر به لدینک و این صفات و شئون مهدی است و دیگر زیارت سید بن طاووس است اولش سلام الله و برکاته و تحیاته تا قولش صاحب الزمان صاحب الدهور و العصور و خلف الحسن پس از آن که توصیف می کند [صفحه ۸۷] به صفات کریمه و طلب می کند سلطنت و ریاست عامه و پر کردن زمین را از عدل تا قولش السلام علیک یا مولای یا صاحب الزمان السلام علیک یا خاتم الاوصیاء و ابن خاتم الانبیاء السلام یا معز الاولیاء و مذل الاعداء السلام علیک ایها الامام المرتجی لازالهٔ الجور و العدوان السلام علیک ایها الهادم لبنیان الشرک و الحاسد فروغ الغی و الشقاق ایها المدخر لتجدید الفرائض و السنن السلام علیک ایها المؤمل لاحیاء الدولهٔ الشریفهٔ یا جامع الکلمهٔ علی التقوی السلام علیک یا طالب ثار الانبیاء و الثائر بدم المقتول بکربلا تا قولش لیت شعری این استقرت بک النوی ام انت بواد طوی عزیز علی ان تری الخلق و لا تری بنفسی من مغیب ما غاب عنا تا قولش که عرض می کند اللهم الیک نشکوا فقد نبینا و غیبته امامنا اللهم املاء به الأرض قسطا و عدلا پس از آن طلب غلبه و نصرت آن حضرت را می کند و تشرف به فیض لقائش و بودن از انصارش و نماز زیارت را هدیه می‌فرستد از برای حضرتش پس از آن اقرار به یکدیگر از ائمه می‌نماید تا به قائم حجت و توصیفش می کند الذی سترته عن خلقک و باذنک غاب عن بریتک پس طلب طول عمرش را می کند و مد عمره و زد فی اجله تا قولش و لا تسلبنا الیقین لطول الامد فی غیبته و انقطاع خیرهٔ عنا تا قولش حتی لا تقنطنا طول غیبته من قیامه تا قولش که می گوید نشکوا الیک فقد نبینا و غیبته امامنا تا قولش و اقم به الاحکام المهمله که تمام این فقرات منطبق بر مدعای ما است که دوازدهمی حجهٔ بن الحسن است که خاتم وصایت و پرکننده زمین از عدل و تازه کننده دین جدش و این که صاحب غیبت طولانی است و دیگر زیارتی است که معروف به ندبه و از ناحیه‌ی مقدسه بیرون آمده اولش لا لامر الله تغفلون که در سرداب مقدس باید خوانده شود و سلام بر آن وجود مبارک شود و اقرار بحجیهٔ امر شود و این که او صاحب رجعهٔ که خدا وعده دولت حق و فرج را در آن داده و دیگر در زیارت پدر بزرگوارش حضرت عسکری وارد است که اولش این است السلام علیک یا ابامحمد الحسن العسکری السلام علیک یا ابا الامام المنتظر الظاهرهٔ للعاقل حجته المحتجب من اعین الظالمین و المغیب من دولهٔ الفاسقین و المعید ربنا به الاسلام جدیدا بعد الأنطماس و القرآن غضا بعد الاندزاس سلام بر تو ای پدر امام منتظر که حجهٔ او ظاهره است و پوشیده از چشم ظالمان و پنهان از دولت فاسقان است از عود دهنده اسلام را به تازگی بعد از کهنه شدن و قرآن را با طروات بعد از مندرس شدن که زنده کننده کتاب و دین همان غائب از انظار است و پسر حسن عسکری است که برگرداننده قرآن و اسلام است به طراوت و نوی نه آورنده دین دیگر و کتاب دیگر و برنده اسلام و قرآن یکسر پس در دعایی بعد از نماز زیارت توسل به پیغمبر تا یازده امام دیگر می‌جوید آنگاه بعد از حسن عسکری می گوید و اتوسل الیک یا رب بامامنا و محقق زماننا الیوم الموعود و الشاهد المشهود و در زیارت دیگر زیارت جدش ابی‌الحسن در مقام قسم به این طریق می‌فرماید پس از عسکری و الخلف الباقی و در زیارت حضرت امام حسین پس از قسم به ائمه تا به حضرت عسکری قسم به آن وجود می‌دهد به خلف صادق و حجهٔ بر خلق سمی نبیک و مظهر دینک و الناصر لاولیاءک و القاطع لاعداءک فی بلادک که ظاهر کننده دین هم اسم پیغمبر است و پس از عسکری است و دیگر در زیارت طولانی حضرت سیدالشهداء که اولش این است السلام علی رسول الله امین الله علی وحیه بیک یک از ائمه صلوات می‌فرستد پس سلام می کند و پس از صلوهٔ بر حضرت عسکری دارد اللهم صل علی القائم بالحق حجهٔ بن الحسن عبدک وارث رسولک تا قولش

السلام علیک یا بقیهٔ الله فی ارضه الی قوله السلام علی المهدی الذی وعد الله تعالی الامم ان یجمع به الکلم و یلم به الشعث و یملاء به الارض قسطا و عدلا کما ملئت ظلما و جورا و ان یمکن له و به و ینجز وعده للمؤمنین الذین یستخلصهم فیها حتی یعبدوه بعد الخوف امنین که آن بزرگواری که مهدی موعود تمام امتها که وعده جمع کلم و پر کردن زمین از عدل به او داده شده حجهٔ بن الحسن است و دیگر در وداع حضرت امیر پس از قسم به یک یک از ائمه تا حضرت عسکری عرض می‌کند و الحجهٔ القائم بامر الله و المنتقم من اعدائه السلام علی سمی رسول الله و مظهر دین الله منتقم از اعداء خدا که هم اسم پیغمبر است دوازدهمی است و دیگر در زیارت حضرت صدیقه پس از صلوهٔ بر یازده امام تا حسن عسکری [صفحه ۸۸] می‌فرماید و صل علی الحجهٔ القائم ابن الحسن بن علی اللهم احی به الارض و امت به الجور و زین بطول بقائه الارض و اظهر به دینک و سنته نبیک حتی لا یستخفی بشیء من الحق مخافهٔ احد من الخلق که صاحب مناصب و شئون موعود همان ابن‌الحسن را قرار می‌دهد و او را مظهر سنهٔ پیغمبر قرار می‌دهد نه جاعل سنن دیگر و دیگر زیارت خود آن سرور که اولش این است یا خلیفهٔ الله فی ارضه و خلیفهٔ رسوله و ابائه الائمه پس از سلامهای پی‌درپی و شهادت به حجیهٔ آن سرور دارد که و انت الثابت الذی لا ریب فیه لا ارتاب و لا اغتاب لامدا لغیبهٔ و لا التحیر لطول المدهٔ و ان ما وعد الله بک حق و نصرته لدینه بک صدق تا آن که پس از منوط کردن قبول اعمال و سعادت را به اقرار به او فلو تطاولت الدهور و تمددت الاعصار لم ازد ربک الا یقینا و لک الاحبا و بظهورک الا توقعا شهادت می‌دهیم که تو ای محمد ابن الحسن آن حقی هستی که هیچ ریبی و شکی در او نیست و شبهه نمی‌یافتم به واسطه طول غیبت تو و متحیر نمی‌شوم به واسطه طول مدت و می‌دانم وعده خدائی که به تو دین خود را نصرت بدهد حق است پس اگر طولانی شود دهرها و دراز کرد و عصرها زیاد نمی‌کنم نسبت به تو مگر یقین که از این طول مدت فتوری در عقیده من حاصل نمی‌شود و زیاد نمی‌کنم از برای ظهور تو مگر انتظار و حاصل لازمش آن که لازمه ایمان است هر چه عصرها بگذرد و دورها از میان برود این طول مدت باعث نمی‌شود مگر زیادتی یقین به وجود او و مگر شدت انتظار ظهور او پس عرض می‌کنیم اگر ادراک کردم آن روزگار فرخنده و درخشنده و دولت ظاهره تو را بنده خواهم بود از بندگانت و معترف به حق تو و مقهور بین یدیک و اگر مرگ مرا رسید قبل از ظهور تو از خدا مسئلت می‌کنم که برگرداند مرا در ایام ظهور تو در عقب تو این دستورالعمل در میان تمام شیعه از عالم و جاهل و علماء ابرار از کجا شایع و دائر گشته و چه شده که از این روبه اعتقاد و انتظار باید دست برداشت بواسطه همان ظهور کاذبین که در اخبار بسیار خبر از آن داده و یا طول مدتی که متواتر از آن یاد نموده‌اند و دیگر زیارت سرداب مقدس السلم علی المدخر لکرامهٔ الله و بوار اعدائه ایده بالحیات حتی یظهر علی یده الحق و اشهد انک حی لا یموت حتی تبطل الجبت و الطاغوت الی ان قال اللهم طال الانتظار و شمت بناء الفجار اللهم ارنا وجه ولیک المیمون فی حیاتنا و بعد المنون اللهم انی ادین لک بالرجمهٔ بین یدی صاحب هذه البقعهٔ سلام بر آن بزرگواری و وجود مبارکی که ذخیره شده از برای هلاک اعداء فدا و تأیید کرده او را پرودگار به زنده‌گانی تا اندازه که ظاهر شود حق بر دست او و شهادت می‌دهم که تو ای محمد بن الحسن زنده و نمی‌میری تا وقتی که باطل کنی جبت و طاغوت را یعنی مطلق شرک را یا آن دو نفر مخصوص با مذهب ایشان را خدایا طول کشیده است انتظار ما از برای این ظهور و این فرج و شماتت می‌کنند ما را دشمنان بر طول آن و انتظار آن خدایا بنمایان به ما آن مبارک صورت را در زنده‌گی و پس از مردن ما خدا اعتقاد می‌کنم به رجعت پیش روی صاحب این بقعه منتظر امت کسی است که آثار شرک را منطمس نکرده بنده از دنیا برود نه کسی که مرد و نتوانست اثری در آثار شرک نماید و دیگر زیارت شیخ مفید است که فرموده آن حضرت را به این طریق زیارت کن السلام علیک یا وصی الاوصیاء الی ان قال اشهد انک الحق الثابت الذی لا عیب فیه و ان ما وعد الله فیک حق لارتاب لطول الغیبهٔ و بعد الامد منتظر متوقع لزمانک فلو تطاولت الدهور و تمادت الاعصار لم ازدد فیک الا یقینا و لظهورک الا متوقعا الی ان قال اللهم و انجز لولیک لما وعدته اظهر کلمته و اعد دعوته و انصره علی عدوه الی ان قال و اظهر کلمات التامهٔ و مغیبک فی ارضک الخائف المترقب الی ان قال اللهم املاء به الارض قسطا و عدلا ترجمه‌ی این فقرات در زیارت سابق گذشت و دیگر در زیارت آن

حضرت در یوم جمعه پس از سلام پی‌درپی یا مولای یا صاحب الزمان هذا یوم الجمعه و هو یومک المتوقع فیه ظهورک و الفرج فیه للمؤمنین علی یدیک و قتل الکافرین بسیفک و دیگر زیارت آن سرور پس از زیارت یک یک از آبائش به سلامهایی متواتره سلام بر او می‌شود السلام علی الامام الخلف الی قوله مبدل الجور عدلا و منفی الکفار قتلا ـ و وجود و حیات چنین بزرگواری که در ازمنه‌ی [صفحه ۸۹] موافق با عقیده امامیه و مخالف مذهب این مدعیان است و حاصل فقرات این زیارات آن که از برای دوازدهمی که فرزند عسکری است شئونی ثابت است می‌نماید یکی وصایت و دیگری خاتم وصایت و دیگر صاحب غیبت طولانی و دیگر پرکننده زمین از عدل و داد و دیگر برگرداننده اسلام را پس از کهنه شدن و قرآن را باطراوت و ظاهر کننده احکام قرآن و نوکننده سنت پیغمبر و بردارنده کفر و شرک را یکسره و دیگر آن که همین ابن‌الحسن م ح م د موعود امم و منتظر اهل ملت بوده و هست و دیگر آن که تا تمام ریشه کفر را برندارد از دنیا نمی‌رود و دیگر آن که اسم او محمد است باانصافان بی‌غرض کدام یک از این امور موافق با این مدعیان می‌شود که خودشان را موعود قرار داده کتاب جدید مهمل و شرع جدید دیگر و نسخ غالب حدود و فرائض قرآن و رفع غالب سنن پیغمبر نموده‌اند در حالتی که نه زمین پر از عدل و نه ملت واحده و نه شرک برطرف و نه خون انبیاء و اولاد انبیاء گرفته شده و نه غیبتی از برای آنها بوده و نه کسی انتظار خروج آن را کشیده و نه اسمی از ایشان در این زیارات یا غیر آن برده شده در ده هزار خبر شیعه و سنی از لسان پیغمبر و یک یک از ائمه اسم این دوازده نفر و حجیهٔ آنها برده شده و غالب قبل از ولادتشان بوده مثل اخبار پیغمبر از ائمه بعد و در یک خبر مثل اسم علی محمد و حسینعلی و حسنعلی برده نشده باشد و حال آن که خودشان و کتابشان و امرشان و دعوتشان را بزرگتر می‌دانند و این متقضی است که بسیار یاد از آنها شود و مردم را وصیت به آنها نمایند بلی وصیت کرده‌اند که ای مردم موعود امت نخواهد آمد مگر پس از ظاهر شدن دروغگویان بسیار و گرویدن مردم به آنها پس در خوانهای خود بنشینید گوش به دعوت داعی ندهید که این امر مانند آفتاب ظاهر می‌شود که شبهه در او نماند چنانچه گذشت این اخبار سابقا و از همه آنچه در این فقرات زیارات وارد شده از زندگان دین و کتاب و مجری داشتن آنها و اقامه کردن احکام مهمله خواهی دانست که مراد به شرع جدید در بعض اخبار چیست چه آن که کلمات این بزرگواران بعضی بعضی را تفسیر می‌نماید و این که دین کهنه که اعلامش مندرس و آثارش منطمس و احکامش غالبا محجوب و سنتش متروک و حدودش معطل نو و تازه و باطرواوت و زنده می‌کند نه آن که آنها را از میان ببرد و غیر آن بیاورد و حاصل استدلال به تمام آنکه به اعتراف خصم به غیر آن موعود منتظر در اخبار به قائم و مهدی شده و در این فقرات مبارکه او را ابن‌الحسن و دوازدهمی معین کرده.

دعاهایی که دلالت بر وجود حضرت حجهٔ ابن الحسن می کند

باب سیم در ادعیه اول دعای شب نیمه‌ی شعبان که شب ولادت باسعادت آن بزرگوار است اللهم بحق لیلتنا هذه و مولودها و حجتک و موعودها خدایا به حق این شب و زائیده شده در این شب که حجهٔ تو است و موعود در این شب است تا آن که می فرماید الغائب المستور یعنی غایب از خلایق و مستور از ایشان و از برای علی محمد غیبتی و ستری نیست و نبوده تا می‌فرماید سیف الله الذی لا ینبو شمشیر خدائی که کند نشود نه آنکه گردن هیچ ظالمی نزده و خوار گشته شود تا آنکه می‌فرماید اللهم فصل علی خاتمهم و قائمهم المستور عن عوالمهم و ادرک بنا ایامه و ظهوره و قیامه و اجعلنا من انصاره و در این فقره قائم را خاتم می‌شمرد نه آن که پس از او کسان دیگر مانند این شخص بیاید و او را همان مولود در نصف شعبان می‌دانند و از برای او طلب ظهور می کنند که لازم دارد غیبت را و این لقب موعود و قائم و سایر صفات خاص مهدی است دویم دعای افتتاح که پس از اسم امامان و ذکر و الحسن بن علی می‌فرماید و الخلف الهادی المهدی که پس از حسن عسکری او را جانشین قرار داده و بعد او را قائم مؤمل و عدل منتظر می‌شمرد و از برای او ثابت می کند صفات موعود را و او را داعی به سوی کتاب خدا قرار می‌دهد و قائم به دین خدا و ظاهر

کننده قرآن و دینی را که پیغمبر آورده که اضافه کتاب و دین از برای عهد است نه آورنده کتاب جدید و احداث کننده دین دیگر تا آن که می‌فرماید اللهم انا نشکوا الیک فقد نبینا و غیبته ولینا و در این فقره اثبات می‌کند غیبت را از برای او که در آخر دعا طلب ظهورش می‌کند و از برای او غیبتی نبوده و قبل از ولادت این مدعی که شیعه مأمور بخواندن این دعا بوده‌اند آن ولی غائب که بوده و چه شده و شبه حلول جوابش خواهد آمد سیم دعای روزهای ماه مبارک رمضان دعای صلوة که بعد از صلوة بر حسن عسکری وارد است اللهم صل علی الخلف من بعده [صفحه ۹۰] امام المسلمین و وال من والاه و عاد من عاداه و عجل فرجه که امام مسلمین را خلف بعد از حسن می‌شمرد و طلب فرجش را می‌نماید که آن وجودی که مضطر است حقش مغصوب است و فرجش را مردم منتظرند او دوازدهمی است و این دعاها اسم کس دیگر را نمی‌برد اگر مسلمین ائمه دیگر داشتند خوب بود یاد از آنها هم می‌شد چنانچه در دعای زیارت حضرت فاطمه عدد آورده می‌شمرد و به خدا عرض می‌کند بشنو آن صدای مرا به محمد و علی تا می‌رسد به حسن بن علی بعد می‌فرماید و الحجة المنتظر لاذنک ملاحظه فرما عدد را و این که بعد از حسن عسکری حجتی که منتظر بوده و این که خدا او را اذن به دعوت بدهد تا هزار سال بعد از حسن عسکری که بوده و آن که بود چه شده چهارم دعای صلوتی است که شیخ طوسی از حضرت عسکری روایت می‌نماید که پس از صلوة بر حسن عسکری عرض می‌کند اللهم صل علی ولیک و ابن اولیائک و بعد از خدا مسئلت می‌کند که او را حفظ کن از شر جمیع خلق و ظاهر کن به او عدل و بکش به او کفار را و منافقین و جمیع بی‌دینان هر کجا باشند از مشارق ارض و مغارب و دریا و صحرا و پر کند به او زمین را از عدل و ظاهر کن به او دین نبی را و مرا از انصار او قرار بده و این شئون صفات مهدی است که ابن‌الحسن شمرده شده پنجم دعای عهدنامه است که در او سلام می‌کند به حضرت قائم و تجدید بیعت می‌کند و عرض می‌کند و عجل فرجه و سهل مخرجه آسان کن بیرون آمدن او را پس از آن شغل و اسم او را بیان می‌فرماید به قولش و اعمر اللهم به بلادک فانک قلت و قولک الحق ظهر الفساد فی البر و البحر بما کسبت ایدی الناس فاظهر اللهم لنا ولیک و ابن بنت نبیک المسمی باسم رسولک حتی لا یظفر بشیء من الباطل الا مزقة اللهم اجعله مفزعا لمظلوم عبادک و ناصرا لمن لا یجد ناصرا غیرک و مجددا لما عطل من احکام کتابک و مشیدا لما ورد من اعلام دینک و سنن نبیک و حاصل مضمون آن کسی که هم اسم پیغمبر است و بردارنده فساد از روی زمین و پناه مظلومان و ناصر درمانده‌گان و تازه کننده احکام معطله قرآن و محکم کننده معالم دین و سنت پیغمبر او دوازدهمی است و این سیزدهم پس بر خلاف این آثار مشی نموده در این مدعی حاصل نشده بلی به مذاق آنها شرع جدید نه آن که شرح کهنه را تازه کرده باشد تنبیه در بعض اخبار اگر تسلیم حجیة آن کنیم که می‌فرماید یاتی بشرع جدید نه مقصود آن است که برخلاف ضرورة ملت سخنی گفته باشد که او نبی باشد و بردارنده احکام پیغمبر بلکه همین معنی است که در این دعا و سایر ادعیه در باب زیارات و اخبار دیگر شرح آن را کرده که مرا تازه کردن دین و زنده کردن آن به اجراء احکام و انفاد قوانین آن چنانچه توضیح این مطلب بیاید باری خودش و اتباعش از همه درمانده‌تر و محتاج به مفزع و ناصر بوده‌اند و هستند ششم دعای ندبه این بقیة الله التی لا تخلوا من العترة الطاهرة این المعد لقطع دابر الظلمة یعنی کجا است آن که آماده و مهیا شده از برای بریدن بنیاد ظلم این المرتجی لأزالة الجور و العدوان کجا است امید دارنده از برای برطرف کردن جور و عدوان که این امور خصیصه آن حضرت است ظاهر این فقرات آن است که به دست خودش اقامه شود این امور و نشده نه آن که پس از مردن او به چند سال باز هم انتظار کشیده شود و وعده داده شود که پس از این‌ها خواهد شد این آثار این المدخر لتجدید الفرائض و السنن و ظاهر این فقره تازه کردن فرائض و سنن معهوده است این المتخیر لاعادة الملة و الشریعة این المؤمل لاحیاء الکتاب و حدوده این محیی معالم الدین و اهله کجا است آن که اختیار شده از برای برگردانیدن دین و ملة که آنچه از احکامش مندرس شده و قوانینش غیر نافذ است یا از بین رفته برگرداند کجا است آرزو داشته شده از برای زنده کردن کتاب و حدود معطله آن و زنده کننده دین واقعا خوب احیا و زنده کرد که همه را از بین برد و جعلیات دیگر آورد این قاصم شوکة الملحدین این هادم ابنیة الشرک این مبید اهل الفسوق و العصیان این حاصد فروع الغی و الشقاق این طامس آثار الزیغ

این مبید العتاة و المردة و مستاصل اهل الفساد و التضلیل این جامع الکلم علی التقوی این الطالب بدخول الانبیاء این الطالب بدم المقتول بکربلا کجا است شکننده شوکت متقدمین و خراب کننده بنای شرک و هلاک کننده اهل فسوق و قطع کننده شاخهای گمراهی و محو کننده آثار میل و ریشه کننده گردن [صفحه ۹۱] کشان و مستأصل کننده اهل عناد و جمع کننده مردم بر تقوی و طلب کننده به خون انبیاء و اولادشان و خون مقتول به کربلا که اینها صفات آن شخص واحد است و در فقرات آتیه این دعا او را حق غائب فرض کرده که سؤال از مکانش می‌کند و این که خلایق را می‌بیند و ایشان او را نمی‌بینند و فی الحقیقه این امور خوب از این مدعی حاصل شد اگر خون انبیاء را نگرفت خون خودش ریخته شد و اگر اهل عناد را مستأصل نگردانید خودشان در قلعه شیخ طبرسی و عکا مستاصل شدند آثار شرک قوی‌تر شد و درخت گمراهی محکم‌تر و فسوق شایع‌تر تا آن که می‌گوید کاش می‌دانستم که در کدام زمین منزل داری و در رضوی یا ذی طوی گران است بر من که خلق را ببینم و تو را نبینم فدای تو غائبی شوم که خالی از ما نیستی در میان ما هستی یا به یاد ما هستی به فدای تو دوری کننده که از ما دوری می‌کنی آیا کسی هست هم گریه و زاری با من شود آیا راهی به سوی تو داریم آیا می‌شود که تو را ببینیم که علم نصرت افراشته و قد ملئت الارض عدلا و اذقت اعداءک هوانا و عقابا و ببینیم که تو پر کردی زمین را از عدل و چشانیدی اعدایت را عقاب و بریدی بنیاد متکبران و برکندی ریشه ستمکاران و هلاک نمودی منکران حق را و نحن نقول الحمدلله رب العالمین هفتم تلقین میت که عقاید حقه را بر او عرض می‌کنند تا بعد از حسن عسکری می‌شمرد و القائم الحجة المهدی ائمة المسلمین باز دو مرتبه تلقین می‌شود به یازده امام تا می‌گوید و الحجة المنتظر امامی بازمی‌گوید تلقین کننده و ان امیرالمؤمنین علی بن ابی‌طالب و اولاده الائمة الاحد عشر نعم الأئمة و در این فقرات عدد را دوازده قرار می‌دهد و دوازدهم را حجة منتظر می‌شمرد که از القاب خاصه موعود است و اگر کسان دیگر در اسلام بودند اسم آنها نیز برده می‌شد هشتم عدیله کبری که می‌گوید پس از اسم ده امام ثم العسکری الحسن ثم الخلف الصالح القائم المنتظر المهدی تا آن که می‌فرماید به یملاء الله الارض قسطا و عدلا بعد ما ملئت ظلما و جورا قائم منتظر مهدی مملی ارض عدلا را خلف عسکری و دوازدهمی قرار می‌دهد نهم عدیله صغری که اظهار عقاید حقه می‌کند پس از اقرار به ده امام بزرگوار می‌گوید و الحسن بن علی و محمد بن الحسن صاحب العصر و الزمان و خلیفة الرحمن و مظهر الایمان عدد را دوازده می‌شمرد و اسم دوازدهم را محمد بن الحسن می‌شمارد و او را صاحب العصر و الزمان که از القاب خاصه موعود است معین می‌نماید دهم دعای روز سیم شعبان که ولادت حضرت حسین است می‌گوید و الاوصیاء من عترته بعد قائمهم و غیبته که از برای قائم غیبت فرض می‌کند و مسئلت رجوع با اوصیاء را می‌نماید یازدهم دعای صلوة حاجت یوم جمعه دارد در بحار و غیره پس از آن که داعی تقرب می‌جوید به پیغمبر و امیرالمؤمنین تا در یازدهم عرض می‌کند و اتقرب الیک بولیک الحسن ابن علی پس از آن می‌گوید و اتقرب الیک بالبقیة الباقیة المقیم بین اولیائه الی قوله نور الأرض و عمارها و رجاء هذه الأمة و سیدها الی قوله المؤدی عن النبیین و خاتم الاوصیاء و النجباء الطاهرین یعنی خدایا تقرب می جویم به تو پس از عسکری به بقیة الله که لقب حضرت حجة است که روشنائی زمین و عمود آن است و امید این امت است که آرزوی او را دارند و او اداکننده از جانب پیغمبران است و اوست خاتم اوصیاء ملاحظه فرما که اوصیاء را دوازده نفر بیش نمی‌شمرد و دوازدهمی رجاء امت و نور زمین که اشاره است به قول شریفش و اشرقت الارض بنور ربها که مأول به ایام ظهور اوست و او را خبردهنده از انبیاء می‌داند نه نبی و احداث کننده امور جدیده و هم او را از اوصیاء شمرده و هم خاتم آنها که کس دیگر پس از او دعوی وصایت هم نکند چنانچه بعد از جدش کسی دعوی نبوت نکند به او ختم شد نبوت و به این ختم شود وصایت چنانچه در اول همین دعای حاجت است که و اتقرب الیک بنبیک الی ان قال فی اوصاف النبی و خاتم النبیین و سید المرسلین و تقریب استدلال بخاتم الاوصیاء بر مدعی در فقرات زیارات گذشت رجوع نما دوازدهم در دعای بعد از نماز عصر یوم جمعه مذکور در صلوة بحار در مقام شهادت به عقاید حقه پس از شهادت به رسالت پیغمبر و حقیقت جنت و نار و بعث و نشور می‌گوید و اشهد ان علی بن ابی‌طالب و الحسن و الحسین و علی بن الحسین و علی بن محمد و الحسن بن علی و

الخلف الصالح الحجة المنتظر القائم صلوتک یا رب علیه و علیهم‌السلام هم الائمة الهداة غیر الضالین و لا المضلین و انهم اولیآئی [صفحه ۹۲] المهتدون المصطفون و حزبک الغالبون و صفوتک من خلقک و خیرتک من بریتک و نجبائک الذین انتجبتهم لولایتک و اختصصتهم من خلقک و جعلتهم حجة علی العالمین که به طریق حقه حجج را منحصر در دوازده می‌فرماید و قائم منتظر است دوازدهمی معین می‌کند نه سیزدهمی سیزدهم در صلوة بحار محکی از متهجد در دعایی ساعت دوازدهم از روز متعلق بحجت اسئلک بحق ولیک الخلف الصالح بقیتک فی ارضک المنتقم من اعدائک و بقیة ابائه الصالحین الحجة بن الحسن که بقیة الله و بقیة الأئمة و انتقام کشنده را ابن الحسن معین می‌نماید چهاردهم ایضا در دعای ساعت دوازدهم وارد است و به صاحب الزمان المهدی الذی تجمع علی طاعته الاراء المتفرقة و تؤلف له الاهواء المختلفة و تستخلص به حقوق اولیاءک و تنتقم به شر او اعدائک و تملاء به الارض عدلا و احسانا و یعد الحق من مکانه عزیزا حمیدا و ترجع الذین علی یدیه غضا الخ توصیف می‌فرماید دوازدهمی را به این که مهدی صاحب الزمان است و به این که مذاهب مختلفه را جمع بر طاعت خود می‌کند و حقوق اولیاء خدا را می‌گیرد و انتقام از اعداء دین می‌کشد و زمین را پر از عدل می‌کند و حق را عود می‌دهد و دین را برمی‌گرداند تازه و نو پانزدهم در دعای بعد از هر فریضه که مداومت آن موجب رؤیة آن حضرت است در بیداری یا خواب پس از سلام به صاحب الزمان و طلب تعجیل فرجش و سهولة مخرجش می‌گوید فاظهر اللهم لنا ولیک المسمی باسم رسولک که اسم چنین شخصی را محمد معین می‌نماید شانزدهم در مهج الدعوات پس از آن که از برای هر یک از ائمه قنوت طولانی می‌نویسد قنوت دوازدهم از برای حجة بن الحسن می‌نویسد که آن سرور می‌خواند اولش این است اللهم مالک الملک تا به این مقام که به خدا عرض می‌کند یا من لا یخلف المیعاد انجز لی ما وعدتنی و اجمع لی اصحاب و انصرنی علی اعدائک و اعداء رسولک و لا تخیب دعوتی فانی عبدک و ابن عبدک و ابن امتک سیدی انت الذی مننت علی بهذا و تفضلت به علی دون کثیر من خلقک اسئلک ان تصلی صلی علی محمد و آل محمد و ان تنجز لی ما وعدتنی انک انت الصادق و لا تخلف المیعاد یعنی ای کسی که خلف وعد نمی‌فرمائی وفا کن از برای من آنچه را به من وعده دادی و اصحاب مرا از برای من جمع کن و نصرة بده مرا بر اعدایت و ناامید مفرما مرا آقای من توئی آن که منت گذاشتی بر من به این مقام پس وفا کن به وعده که توئی صادق که خلف وعده نمی‌کنی و قریب به همین بیان است قنوت دیگر آن حضرت مذکور در بحار و سند این دعا معلوم می‌نماید که آن کسی که خدا در قرآن وعده خلافت در ارض و نصرت بر اعدای دین را به او داده حجة بن الحسن است که هنوز نصرتی از برای آن سرور و خلافت ظاهره در زمین حاصل نشده و چون وعده ی خدائی خلف ندارد خواهد آمد آن روز از برای آن سرور چنانچه مذهب امامیه است هفدهم دعائی است که در غیبت قائم باید خوانده شود مروی در اکمال در آن جا وارد است حتی والیت ولایت امرک امیرالمؤمنین و الحسن و الحسین و علیا و محمدا و جعفرا و موسی و علیا و محمدا و علیا و الحسن و الحجة القائم المهدی که قائم مهدی را حجة بن الحسن قرار می‌دهد الی ان قال ولین قلبی بولی امرک و عافنی مما امتحنت به خلقک و ثبتنی علی طاعة ولی امرک الذی سترته عن خلقک فباذنک غاب عن بریتک و امرک ینتظر و انت العالم غیر معلم بالوقت الذی فیه صلاح امر ولیک فی الاذن له بالاظهار امره و کشف ستره و صبرنی علی ذلک حتی لا احب تعجیل ما اخرت و لا تاخیر ما عجلت و لا اقول و ما بال ولی امر الله لا یظهر و قد امتلاءت الارض جورا اللهم اعذه من شر جمیع خلقک و احفظه من بین یدیه و من خلفه و عن یمینه و عن شماله و من فوقه و تحته اللهم و مد فی عمره و زد فی اجله و اعنه علی ما اولیته فانه الهادی المهدی القائم اللهم و لا تسلبنا الیقین لطول الامر فی غیبته و انقطاع خبره عنا و لا تننا ذکره و انتظاره و قوة الیقین فی ظهوره الی قوله حتی لا یقنطنا طول غیبته من ظهوره و قیامه و اجعلنا فی حزبه و لا تسلبنا ذلک فی حیاتنا و لا عند ما وقاتنا حتی توفانا و نحن علی ذلک غیر شاکین و لا ناکثین اللهم اعجل فرجه و اظهر به الحق و امت به الجور و استنقذ به عبادک من الذل و انعش به البلاد و اقتل به الجبابرة و الکفرة و اقسم به رؤس الضلالة و ذلل به الجبارین و الملحدین فی مشارق الارض و مغاربها بحرها و برها حتی لا تبقی منهم دیارا و لا تبقی لهم اثارا و جدد ما انمحی [صفحه ۹۳] من دینک و اصلح به ما بذل من حکمک و غیر من

سنتک حتی یعود دینک به و علی یدیه غضا جدیدا لا عوج فیه و لا بدعهٔ اللهم انا نسئلک ان تاذن لولیک فی اظهار عدلک فی عبادک و قتل اعداءک فی بلادک حتی لا تدع للجور دعامهٔ الا قصمتها و لا بینهٔ الا افینها اللهم و اوحی بولیک القرآن و اقم به الحدود المعطلهٔ و الاحکام المهملهٔ خوب تأمل کن که از برای قائم مهدی غیبت طولانی فرض می‌کند و از خدا می‌طلبد که در آن مدت طولانی ممتحن نشود شک نیاورد و سلطنت او را در شرق و غرب می‌طلبد و این که احکامی که از دین خدا محو شده و تبدیل و تغییر یافته آنها را برگرداند تا دین تازه و جدید شود و اقامه‌ی حدود معطله و احکام مهمله بنماید و همین است مراد به شرع جدید در بعض اخبار و سلامتی او درازی عمرش را می‌خواهد و این کارها با این مدعی نبوده و این افعال هنوز از دوازدهمی جاری نگشته نوزدهم دعای دیگر در بحار که طولانی و قریب به این مضامین و در آنجا نیز طلب می‌کند این که تازه کن به او آنچه را که محو شده از دینت و تبدیل یافته از حکمتت تا این که برگردد دین به دست او تازه که بدعتی در او نباشد و این‌ها همین شرع جدید است نه نسخ کردن دین پیغمبر و هم سلطنت او را در دریا و صحرا می‌خواهد بیستم در جمال الاسبوع دعای دیگر از برای ازمنه‌ی غیبت قریب همین مضامین که طلب سلطنت او را در شرق و غرب می‌کند و برگرداندن دین پیغمبر را تازه و ذلیل کردن تمام ملحدین و کافرانی را بیست و یکم دعای دیگر در بحار و در آن جا پس از حسن عسکری می‌گوید و اتقرب الیک بالامام القائم العدل المنتظر المهدی امامنا و ابن امامنا که قائم منتظر عدل مهدی که القاب موعود است آن را دوازدهمی معین می‌نماید نه سیزدهمی بیست و دوم دعای توسل در بحار پس از توسل به حسن عسکری دارد که اللهم انی اسئلک بحق ولیک و حجتک صاحب الزمان و این لقب موعود و قائم است و از برای دوازدهمی معین کرده بیست و سیم پس از صلواهٔ بر پدر بزرگوارش دارد الصلوهٔ علی ولی الامر المنتظر الحجهٔ بن الحسن بعد دعا می‌کند و اظهر به العدل و اقتل به الکافرین بیست و چهارم ایضا بعد از صلوهٔ بر عسکری و صل علی الخلف الصالح المهدی امام الهدی و صل علی ولیک المحیی سنتک القائم بامرک اللهم جدد به ما محی من دینک و احی به ما بدل من کتابک و اظهر به ما غیر من حکمک حتی یعود دینک علی یدیه غضا جدیدا لا شبههٔ معه و لا باطل عنده و لا بدعهٔ لدیه دوازدهمی است که قائم است و شأنش زنده کردن دین پیغمبر است نه منسوخ کردن آن بیست و پنجم در بحار بعد از ذکر حجابات ائمه اطهار حجاب این بزرگوار را می‌نویسیم که عرض می‌کند اللهم احجبنی من عیون اعدائی و انجز لی ما وعدتنی و احفظنی فی غیبتی الی ان تاذن لی فی ظهوری وحی بی ما درس من فروضک و سنتک و عجل فرجی و سهل مخرجی الی ان قال فاذا فی ظهوری فایدنی جندک بیست و ششم دعای سید سجاد بابی حمزه مروی در بحار بعد از توسل به حسن عسکری و بحق خلف الائمهٔ الماضین و الحجهٔ بعد آبائه علی خلقک المخصوص الداعی الی طاعتک باز ثانیا توسل به یک یک از ائمه می‌جوید تا بعد از حسن عسکری و الخلف القائم المنتظر قائم منتظر که لقب موعود امت او ابن‌العسکری است بیست و هفتم دعای عشرات در بحار پس از قولش در مقام توسل و تقرب و بالامام المنزه عن الاثم الی قوله ابی‌محمد الحسن بن العسکری می‌گوید و اتقرب الیک بالحفیظ العلیم الذی جعلته علی خزائن الارض و الاب الرحیم الذی ملکته ازمهٔ البسط و القبض قاصف الشجرهٔ الملعونهٔ مکلم الناس فی المهد الغائب عن الابصار الحاضر فی الامصار الغائب عن العیون الحاضر فی الافکار بقیهٔ الاخبار الوارث الذی الفقار الذی یظهر فی بیت الله ذی الاستار العالم الطهر الحجهٔ بن الحسن که ظاهر شونده از کعبه حجهٔ بن الحسن است که هنوز ظاهر نگشته بلکه غائب از انظار است و حاضر در بلاد بیست و هشتم دعای مروی در بحار پس از صلوهٔ به یک یکی از ائمه تا حسن عسکری عرض می‌کند و الحجهٔ القائم الخلف المهدی صلوات الله علیهم اجمعین بیست و نهم دعای طولانی در دخول ماه مبارک رمضان قسم به ائمه می‌دهد تا و الحسن بن علی القائم بالحق که قائم که ملقب به موعود است دوازدهمی است سی‌ام در دعای مروی در بحار اللهم کن لولیک القائم بامرک [صفحه ۹۴] محمد بن الحسن المهدی علیه و علی ابائه افضل الصلوهٔ و السلم فی هذه الساعهٔ و فی کل ساعهٔ ولیا و حافظا و ناصرا و دلیلا علی تسکنه ارضک طوعا و تمتعه طولا و حرضا و تجعله و ذریته من الائمهٔ الوارثین اللهم اظهر به دینک و سنهٔ نبیک اللهم انی ارغب الیک فی دولهٔ کریمهٔ تعز به الاسلام و اهله الخ که مهدی را محمد بن الحسن معین

می‌فرمایـد سـی و یکم دعای روز سیزدهم رمضان مروی در بحار اللهم انی ادینک بطاعتک و ولایتک و ولایهٔ محمد نبیک و ولایهٔ امیرالمؤمنین الی ان قـال و الحسن بن علی و سیدی و مولای صاحب الزمان الی ان قال و ارفع عن ولیک و القائم بقسطک المجاهد سبیلک و ایـده بجنـدک الغالب اللهم امت به الجور و دمدم بمن نصب له و اقصم رؤس الضـلالهٔ حتی لا تدع علی الارض دیارا قائم صـاحب الزمان صاحب شئون موعود است پسر حسن عسکری سـی و دوم در زیارت بعـد از دعای عرفه بر یک یک از ائمه سـلام می‌کند تا قولش السـلم علیک یا مولای یا ابامحمد الحسن السـلم علیک یا مولای یا اباالقاسم محمد بن الحسن صاحب الزمان سی و سیم در نجم از مصباح کفعمی نقل می‌کنـد در ادعیه زمان غیبت اللهم کن لولیک محمـد بن الحسن المهـدی فی هـذه الساعـهٔ ولیا حافظا و قائـدا ناصـرا و دلیلا و عینا تسـکنه ارضک طوعا و تمتعه فیها طویلا و این غیر دعای سابق است و مهـدی متمکن در ارض را محمد بن الحسن معین کرده و صاحب غیبت سی و چهارم دعای طولانی در نجم الثاقب از شیخ طوسی و سید بن طاوس به سندهای معتبره صـحیحه از یونس بن عبدالرحمن از حضرت رضا که صاحب الامر که لقب محمد بن الحسن است و موعود امت است به این قسم دعـا کنیـد اللهم ارفع عن ولیک تا آن که می‌خواهـد از برای آن حضـرت آنچه را که در دعاهای دیگر خواسـته شـده از اشاعه عـدل و ازاله جور و عزت مؤمنین و ذلت جبـاران تـا آن که عرض می‌کنـد و جـدد به ما انمحی من دینک و بـدل من حکمک حتی یعتد دینک به و علی یدیه جدیدا غضا صـحیحا لا عوج فیه و لا بدعهٔ معه و حتی تبیر بعد له ظلم الجور و تطفیء نیران الکفر تا آنکه عرض می‌کنـد فانا نشـهد له یوم القیمهٔ انه لم یبدل فریضهٔ و لم یغیر لک شـریعهٔ و انه الهادی الطاهر التقی النقی الرضـی الزکی تا آن که می‌گویـد و اجعلنـا ممن تنتصـر به لـدینک و تعز به لنصـر ولیک سـی و پنجم در نجم از یحیی بن فضل که گفت داخل شـدم بر موسـی بن جعفر در بغداد هنگامی که فارغ شده بود از نماز دسـتهای خود را بلند کرده دعا می‌کرد انت الله لا اله الا انت الی ان قال ان تصـلی علی محمـد و ال محمـد و ان تجعل فرج المنتقم من اعـدائک و انجز له ما وعدته عرض می‌کند راوی که کی است فرمود مهـدی از آل محمـد است پدرم فدای فراخ شـکم پیوسـته ابرو و آن باریک ساقها که میان دو منکبش دور و گندم‌گون پدرم فدای چراغ تاریکی پدرم فدای قائم به امر خدا آن گاه سؤال از وقت خروجش می‌نماید و آن حضـرت جمله از علائم را ذکر می‌کند این صفات صـفاتی است که در اخبار بسـیار از برای دوازدهمی که حجهٔ بن الحسن است معین کرده سی و ششم در دعای فرج منسوب به حضـرت سیدالشـهداء پس از قسم به یک یک از ائمه و اسـئلک بحق الحسن علی و اسئلک بحق المحمد بن حسن القائم حضرت قائم را محمد بن الحسن معین فرمود سی و هفتم دعای توسل منسوب به آن بزرگوار ایضا پس از صلوات بر ائمه و حضرت عسکری صلوات می‌فرسـتد بر آن وجود مبـارک می‌فرمایـد یـا وصـی الحسن و الخلف الحجـهٔ ایها القائم المنتظر یا سـیدی الـخ و در این دعا مسـئلت می‌نمایـد از برای آن بزرگوار غلبه ظـاهره و قتل جباره مشارق و مغارب تا می‌فرمایـد و املاء به الارض عـدلا و اظهر به دین نبیـک علیه و اله السـلام ملاـحظه فرمـا که در این دعا قائم را محمـد بن الحسن معین فرموده و این که اسم او محمـد و پسـر حسن و صـاحب غلبه ظـاهریه بر مشـارق و مغارب و ظاهر و غالب کننـده دین جـدش دیگر واضـح‌تر از این بیانات می‌شود و خلاصه تقریب اسـتدلال به سـیصد فقره از زیـارات و ادعیه و اخبـار آن است که به اعتراف و تصـلیح خصم چنـانچه گـذشت موعود ملت در لسـان پیغمبر و ائمه هـدی و روات به غیر از او به قـائم و مهـدی شـده و ما پس از رجوع به این طوایف ثلاثه که می‌نمائیم می‌یابیم که قائم مهدی را در تمام آنها محمد بن الحسن العسکری معین فرموده‌اند که گاهی همین عنوان تعبیر شده و تازه به یازدهم از امیر و نهم از حسـین و هفتـم از پنجم و پنجم از هفتم [صـفحه ۹۵] و شـشم از شـشم و چهارم از هشـتم و سـیم از جواد و بلاواسـطه از عسکری و اخری به عنوان مولود در دویست و شـصت و غائب و این که والده او نرجس خیرهٔ الاماء من اولاد حواریین عیسی الی غیر ذلک که بر غیر اعلی حضـرت صاحب الزمان منطبق نشود و بر این کاذبان صادق نیایـد تو خواه از سـخنم پند گیر و خواه ملال تمام شد مقاله اولی.

آثار وارده که دلالت بر وجود حضرت مهدی دارد

در بیان مقاله ثانیه مقاله ثانیه در بیان ابطال این مذهب جدید به مسلک آخر و طریق دیگر غیر از آنچه گذشت از طریق استدلال در مقاله اولی که اگر بالفرض المحال با آن عدد متواتر از اخبار که در کتب اخبار که تالیف آن از زمان عسکری تا قبل از این مدعی شده مانند نعمانی و غیبت شاذانی تا بحار مثلا شده به آن اخبار تعیین مدعی ما و امامیه نشود و این که دوازدهمی موعود ملت است با آن که اگر به آن اخبار و کتب و آثار اعتماد نشود و امر ثابت نگردد و دیگر چه مدرک از برای ما خواهد بود که ما چنین موعودی صاحب چنین آثار داشتیم چه آن که خصم ما هم معترف است به این که بودن چنین موعودی صاحب این خصوصیات در آخر الزمان از مستقلات عقلیه نیست بلکه او را از امور نقلیه می‌دانند و می گویند در اخبار خاصه تعبیر از او به قائم مهدی شده آیا غیر از این کتب و صحف و غیر این روات روایت دیگر و کتب دیگری در میان خاصه متداول بوده که به دست ما نیفتاده پس چگونه می‌شود که امر به واسطه این همه اخبار ثابت نشود حال اگر بالفرض المحال تمام ما زبر اثبات مدعی ننماید به این مسلک آخر اثبات بطلان این مدعی از طرق عدیده دیگر می‌نمائیم که این مدعی بالخصوص از مفتریان و کاذبانی است که خبر ظهورشان را قبل الموعود داده‌اند و او بالخصوص قائم مهدی نبوده و قبل از دخول در مرام لابد است از تنبیه بر یک مقدمه مسلمه عند الخصم و آن این است که بلاشبهه قائم موعودی که سراسر خلق منتظر اویند و ظهورش را بزرگ‌ترین ظهورات حجج الهیه می‌دانند و تمام پیشوایان دین بشارت طلوع این فجر طالع و صبح صادق را داده‌اند لا محاله بیان وظیفه عمده و شغل مهم او را نموده‌اند که آیا ناسخ دین سابق است مثلا و شارعیت دارد یا آن که رتبه وصایت و مانند اباء کرامش مقام امامت مصطلحه و خلافت از پیغمبر و دعوت به سوی ملت اسلام و احیاء قرآن است مثلا یا نه و لا محاله بیان سیره و حالات و سنن و صفات نموده‌اند و لا محاله اشاره به رویه و سلوک و کارهای عمده او نموده‌اند کالقبلهٔ و لا محاله مانند سایر مظاهر قدسیه خواهد بود در کمالات نفسانیه و علوم ربانیه از علم و قدرت پس اگر کسی یافت شود و مدعی این مقام شود و برخلاف آنچه به قطع رسیده بود باشد او قائم موعود و مهدی منتظر ملت نخواهد بود و اگر چه سنن و حالات آن جناب بسیار و در کتب اصحاب مندرج لکن نگارنده اقتصار می‌نماید به آنچه به ضرورت و تواتر و طریق قطع ثابت شده باشد از شغل وظیفه و حالات که اعتماد به ظن و خبر واحد نیست و این مسلک را در ضمن چند دلیل تقریر می‌نمائیم دلیل اول وظیفه موعود مثل اباء گرامش اشاعه و بسط اسلم و نشر و اعلان کتاب و قرآن و مقام نیابت از پیغمبر خاتم است و این مدعی رتبه شارعیت را مدعی گشته و دین اسلام را نسخ نموده این موعود نخواهد بود اما مقدمه ثانیه پس به اعتراف خصم محتاج به اثبات نیست و اما مقدمه اولی پس اثبات آن را از طریق اثبات خاتمیت بر وجه قطع و ضرورت و بداهت معلوم می‌نمائیم پس می گوئیم دیانت اسلامیه مقبوله عند الخصم نافی شریعت متجدده حادثه است پس صحهٔ آن که خصم قائل به آن است مستلزم نفی شریعت حادثه است پس ما اعتقاد به دیانت اسلامیه و اعتقاد شریعت بابیه و بهائیه تناقض محض و مستلزم اجتماع نقیضین است ثم پس از اعتقاد به دیانت اسلامیه نافیه مر به شریعت حادثه را و قطع به صحت آن دعوی این مدعی غیر مسموعه خواهد بود من اول الأمر پس گوش به آن داده نمی‌شود و اساء و مجالی از برای تفتیش و طلب حجهٔ باقی نماند جز ما اذا ا قصی ما یترتب علی التفحص و قصعوی ما یفید الحجهٔ و البرهان هو القطع و کیف یحصل القطع بالنقیضین و بالجمله آنچه لازم است در این مقام بیان این مقدمه است که شریعت اسلامیه علی صارعها الاف الثناء و التحیهٔ نافی شریعت متجدده است یا نه پس می گوئیم اگر چه این مسئله از بدیهیات و ضروریات و قطعیات و اتفاقات دین اسلام است که هر اجنبی داخل در آن شود و بما ورد از آثار اسلام اندک تأمل نماید آن را واضح و آشکار یابد و قطع می‌نماید به این که این نبی صادق خود را خاتم النبوهٔ و شریعتش را خاتم الشرایع و کتابش را خاتمهٔ الکتب و دینش را باقی تا یوم القیمهٔ و زمان رفع تکلیف می‌داند و به این جهت با کثرت [صفحه ۹۶] اختلاف در فرق و مذاهب اسلامیه اصولا و فروعا الی غیر النهایهٔ تمام آن فرق و مذاهب در این کلمه اعتقاد و اتفاق دارند و چنانچه اصل نبوت جهت جامعه مشترکه بین تمام آنها است هم چنین مرتبه ختمیت در شریعت نیز جهت مشترکه جامعه بین تمام

آنها است بلکه اگر رجوع به منکرین نبوت آن حضرت و سئوال شود که این مدعی که در مکه اعلان دعوی نمود چه دعوی می‌کرد خواهند گفت مدعی خاتمیت بوده و چگونه چنین نباشد و حال آن که صدای جان‌فزای حضرتش و اوصیائش بلا نبی بعدی و لا شریعهٔ بعد شریعته و لا کتاب بعد کتاب و ان حلاله و حرامه باقیان الی یوم القیمهٔ آفاق را پر کرده و به گوش زن و مرد رسیده ولی چون خصم عنود است از انکار و جحود برنمی‌دارد ناچار به ذکر مقداری از آثار قطعیه اسلامیه داله بر مدعا پرداخته و این طوایف عدیده از اخبار که مضمون هر طائفه متکاثر و متظافر و متواتر است و بدین جهت احصاء تمام آحاد آنها محتاج به کتابی است علی‌حده لکن از برای نمونه از هر طائفه و نمره به ذکر چند خبری اکتفا می‌نمائیم و احاطه به آنها محتاج به مراجعه ابواب متشتته در کتب و متفرقه در ابواب است و پس از ذکر تمام طوائف که تنبیه بیان خواهد آمد یکی تقریب استدلال بر وجه اختصار و اجمال به آن طوائف و دوم در ذکر شبهات خصم و جواب از آنها طائفه و نمره‌ی اولی اخباری است که نافی شریعت لاحقه و کتاب آخر و ملهٔ اخری است یکی از آنها ما فی البحار عن مجالس الصدوق قال لما حضر النبی الوفات نزل جبرئیل فقال اترید الرجوع الی الدنیا قال لابل الی الرفق الاعلی ثم قال رسول الله للمسلمین و هم مجتمعون حوله ایها الناس لا نبی بعدی و لا سنهٔ بعد سنتی و من ادعی ذلک فدعواه و بدعته فی النار و من ادعی ذلک فاقتلوه و من اتبعه فهو فی النار و دیگر از آنها فرمایش حضرت رضا مروی در عیون و غیر آن است که می‌فرماید و شریعهٔ محمد لا تنسخ الی یوم القیمهٔ و لا نبی بعده الی یوم القیمهٔ فمن ادعی بعد نبوهٔ اوانی بعد القرآن بکتاب فدمه مباح لکل من سمع ذلک منه که پس از نفی نسخ شریعت می‌فرماید هر کس کتابی بعد از قرآن بیاورد خون او مباح است از برای هر کس که بشنود آن را و دیگر در بحار در مکاتبه حضرت رضا از برای مأمون در محض اسلام می‌فرماید تا قول شریفش و خاتم النبین و لا نبی بعده و لا تبدیل لملته و لا تغیر لشریعته الی قوله الی ان یرث الله الارض و من علیها و قریب به این مضمون قولش در خطبهٔ الغدیر معاشر الناس کل حلال دللتکم علیه و کل حرام نهیتکم عنه لم ارجع عن ذلک و لم ابدل الا فاذکروا ذلک و احفظوه و تواصوا به و لا تبدلوه و لا تغیروه چنانچه این طایفه تغییر و تبدیل دادند و دیگر در نهج‌البلاغه در بیان صفات و مکارم دین اسلام می‌فرماید ثم ان هذا الاسلام دین الله الذی اصطفاه لنفسه الی قوله ثم جعله لانفصام لعروته و لا فک لحلقته و لا انهدام لاساسه و لا زوال لدعائمه و لا انقلاع لشجرته و لا انقطاع لمدته و لاعفاء لشرایعه و لاخد لفروعه الخ می فرماید دین اسلام دائمی قرار داد که هیچ گسستگی نیست از برای دست‌آویز او و انفصالی نیست از برای حلقه او و خرابی از برای اساس او و زوالی از برای دعائم او و انقلاع از برای درخت او و انقطاعی از برای مدت او و ارتفاع اثری از برای شرایع و قطعی از برای فروع او نیست آیا دیگر تاکیدی اکیدتر از برای بقاء و عدم نسخ آن از این بیانات بیشتر می‌شود که می‌فرماید این اساس منهدم و این شرایع محو و این ریسمان پاره و این درخت کنده و این فروع منقطع نمی‌شود و بنیانش بسر نمی‌آید و این فرمایشات را پس از آن که بیان می‌نماید نسخ ادیان را به اسلام می‌فرماید پس اگر او هم منسوخ باشد مجالی از برای این تاکیدات نخواهد بود که این اساسهم مثل آن اساسها منهدم خواهد شد و دیگر در بحار در روایت حضرت عبدالعظیم در مقام عرض دینش بر حضرت هادی الی قوله و ان محمدا خاتم النبیین فلا نبی بعده الی یوم القیمهٔ و ان شریعته خاتمهٔ الشرایع فلا شریعهٔ بعدها الی یوم القیمهٔ و دیگر در بحار در تفسیر شیخ نعمانی علیه الرحمه از اسماعیل جابر از حضرت صادق که فرمود ان الله تبارک و تعالی بعث محمدا فختم به الانبیاء فلا نبی بعده و انزل علیه کتابا فختم به الکتب فلا کتب بعده احل فیه حلالا و حرم فیه حراما فحلاله حلال الی یوم القیمهٔ و حرامه حرام الی یوم القیمهٔ می‌فرماید خداوند نازل کرد بر او قرآن را پس به او ختم نمود کتب خود را پس نیست کتابی بعد از قرآن که متضمن احکامی متجدده [صفحه ۹۷] از جانب خداوند باشد چنانچه این طائفه می‌گویند و در مرض وفاتش به مهاجر و انصار وصیت کرد که به غائبین برسانید که من قرآن را خلیفه قرار دادم و چیزی در او فروگذاشت نشده تا قولش کل سنهٔ و حدث و کلا ام خالف القرآن فهو رد و باطل الی غیر ذلک طائفه‌ی ثانیه از اخبار متظافره متفرقه در ابواب بحار و غیر آن است که در تفسیر کریمه مبارکه لا یاتیه الباطل من بین یدیه و لا من خلفه تنزیل من حکیم حمید که از آنها است آنچه در تفسیر علی بن

ابراهیم وارد شده که می‌فرماید در معنی کلمه و لا من خلفه یعنی لا یاتیه کتاب مطاع یعنی کتاب حجتی پس از قرآن نیاید و سایر ما ورد فی هذا التفسیر هم همین مضمون است طائفه‌ی ثالثه اخبار کثیره مرویه در بحار و غیر آن به مضمون ان هذا القرآن لیس لاناس دون اناس و لا لزمان دون زمان و حجهٔ فی کل قرن و علی اهل کل زمان و امثال ذلک از تعبیرات یعنی قرآن کتاب حجتی است در جمیع زمان نه آن که اختصاص داشته باشد به مدتی مخصوصه چنانچه این طایفه می گویند و به احکام آن پس از علی محمد باب عمل نمی‌کنند طائفه‌ی رابعه اخبار کثیره متشتته در ابواب متفرقه از کتب معتمده مشهوره معروفه به لسان آن که حلال محمد حلال الی یوم القیمهٔ و حرامه حرام الی یوم القیمهٔ چنانچه در طایفه اولی بعض آن گذشت و از آنها است این روایت وارده در بحار از پیغمبر که فرمود الحلال ما احل الله علی لسانی الی یوم القیمهٔ و الحرام ما حرم الله علی لسانی الی یوم القیمهٔ و حاصل مضمون آنکه حلال و حرام آن حضرت که عبارتند از احکام باقیند تا روز قیامت که هنگام دفع تکلیف است نه آنچه این طائفه می گویند که حلال و حرام او را پس از مدتی منسوخ بدانند و از آنها است روایت عیون صدوق از سماعه از حضرت صادق که می‌فرماید حتی جاء محمد بالقرآن و شریعته و منهاجه فحلاله حلال الی یوم القیمهٔ و حرامه حرام الی یوم القیمهٔ و از آنها است روایهٔ مرویه در ششم یا پنجم بحار از حضرت صادق در روایهٔ طولانی که بیان اولواالعزم و کتب ایشان را می‌فرماید تا آن که می‌فرماید فجاء محمد بالقرآن فحلاله حلال الی یوم القیمهٔ و حرامه حرام الی یوم القیمهٔ و غیر ذلک و هی کثیرهٔ جدا.

روایاتی در باب ولایت و خلافت حضرت علی

طائفه خامسه اخبار متواتره است بلسان نفی نبی بعد از حضرت پیغمبر که آن اخبار بی‌شمار و احصاء تمام آنها دشوار که از آنها است آنچه متواتر از قول آن سرور که در ذیل احادیث منزله بالخصوص وارد شده در طرق عامه و خاصه از قول شریفش خطا بالسید اولیاء انت منی بمنزلهٔ هرون من موسی الا انه لا نبی بعدی در نهم بحار عن الصادق قال رسول الله یا علی انت منی بمنزلهٔ هبهٔ الله من ادم و بمنزلهٔ سام من نوح و بمنزلهٔ اسحق من ابراهیم و بمنزلهٔ هارون من موسی و بمنزلهٔ شمعون من عیسی الا انه لا نبی بعدی و دیگر عن الرضا من قول الرسول لعلی الا ترضی ان تکون منی بمنزلهٔ هارون من موسی الا انه لا نبی بعدی و دیگر فرمایش پیغمبر علی یعسوب الدین الی قوله و هو منی بمنزلهٔ هارون من موسی الا ان الله ختم النبوهٔ بی فلا نبی بعدی و دیگر فرمایش پیغمبر یهودی که اسلام آورده بود و از حضرت امیر سؤال نمود پیغمبر جواب داد خیر اهلی و الخلیفهٔ بعد وفاتی کماکان هارون لموسی الا انه لا نبی بعدی و دیگر اسماء بنت عمیس فرمود ان الرسول الله قال لعلی انت منی بمنزله هارون من موسی الا انه لیس بعدی نبی و دیگر به روایت سعید که پیغمبر به امیر فرمود اما ترضی ان تکون منی بمنزله هارون من موسی الا انه لا نبوهٔ بعدی و در روایت دیگر غیر انه لا نبی بعدی و دیگر فرمایش پیغمبر در اول بعثت و اول مجلس دعوت به بنی عبدالمطلب فرمود ایکم ما یعنی علی انه اخی و وزیری و یکون منی بمنزله هارون من موسی الا انه لا نبی بعدی و دیگر در ینابیع المودهٔ از پیغمبر نقل می‌نماید پس از بیان فضیلت امیر و هو خلیفتی و وزیری ولو کان بعدی نبیا لکان علی و لکن لا نبوهٔ بعدی و دیگر در ینابیع المودهٔ از پیغمبر که فرمود به امیر الا انه لا نبی بعدی ولو کان لکنه و دیگر فرمایش پیغمبر به امیر لولا انی خاتم الانبیاء لکنت شریکا فی النبوهٔ و دیگر در خطبه الغدیر فرمود انه معاشر الناس جبرئیل بر من نازل شده و امر کرده مرا که در این مشهد به پای برخیزم و آگاه کنم هر سفید و سیاه را به این که علی بن ابی‌طالب برادر و وصی و خلیفه و امام بعد از من است محله منی محل هارون من موسی الا انه لا نبی بعدی الی غیر ذلک از اخبار وارد به این مضمون در مواضع عدیده متفرقه در ابواب اخبار ملاحظه فرمائید که مقصود [صفحه ۹۸] تمام این اخبار کثیره بیان شرافت امیر و منزلت آن سرور است مع ذلک اهتماما تصریح به نفی نبوت بعد به عبارات مختلفه در مواضع متعدده می‌نماید چنانچه راوی اخبار درصدد بیان حکایت منزله آن جنابند لکن این فقره چون کلام مبارکش وارد شده نقل می‌نماید اگر منصفی در همین طایفه از اخبار رجوع نماید قطع می‌نماید که حضرت نفی نبوت و نفی وجود نبی را بعد از خود فرموده و خواهد

آمـد جواب از شـبهه خصم و در غیر اخبار منزله این فقره و لا نبی بعدی بسـیار وارد شده که رساله گنجایش تعرض آنها ندارد و از این قبیل است آنچه در بحار از انس در وقتی که از عدد ائمه سؤال می‌کند می‌گوید عرض کردم یا رسول الله هل یکون بعدک نبی آیا بعـد از شـما پیغمبری خواهـد بود فرمودند من خاتم النبیین لکن یکون بعدی ائمه قوامون بالقسط بعدد نقباء بنی‌اسـرائیل و از این قبیل است آنچه در شـشم بحار از کتاب طرف سـید بن طاوس نقل می‌نماید از حضـرت کاظم در وصیت خط پیغمبر که در آخر آن شهـادت جبرئیل و مکائیل و اسـرافیل نوشـته شـده و وصـیش علی ضامن آن شـده بطوری که یوشع بن نون از برای موسـی و وصـی عیسـی و در آن نوشـته هـذا امر الله و طاعته و ولاهٔ الامر علی ان لا نبوهٔ لعلی و لا لغیره بعـد محمـد و کفی بالله شـهیدا ملاحظه شدت اهتمام در نفی نبوت فرما که می‌فرماید لا نبوهٔ لعلی و لا لغیره و غیر ذلک مما هی کثیره جدا.

حدیث معروف (ثقلین) و خاتمیت و آخریت دین مبین اسلام

طـائفه شـشم ذیـل اخبـار ثقلین المرویـهٔ عن طرق الطائفین و المتواترهٔ عنـد الفریقین بتقریبی که پس از ذکر اخبار بیان خواهـد شـد و احصاء ان اخبار لکثرتها متقر بذکر چند روایت اکتفا می‌شود یکی از آنها روایت بحار از حضـرت صادق عن ابائه قال قال رسول الله انی مخلف فیکم الثقلین کتاب الله و عترتی اهل‌بیتی و انهما لن یفترقا حتی یردا علی الحوض کهاتین و ضم بین سبا نیته فقام ابن‌جابر فقـال یـا رسول الله و من عترتـک فقـال علی و الحسن و الحسـین و الائمه من ولـد الحسـین الی یوم القیمـهٔ و همین سؤال از عترت از امیرالمؤمنین شـد عن الحسـین قـال سـئلت امیرالمؤمنین عن معنی قول رسول الله انی مخلف فیکم الثقلین کتاب الله و عترتی من العترهٔ فق انا و الحسن و الحسـین و الأئمـهٔ التسـعهٔ من ولـد الحسـین تاسـعهم مهدیهم و قائمهم لا یفارقون کتاب الله و لا یفارقهم حتی یردوا علی رسول الله الحوض و بابی علی حـده در بحار مبوب شـده از برای آن که عترت و اهل البیت ائمه دوازده‌گانه‌اند و دیگر در بحار از ابی‌سـعید از پیغمبر قـال انی او شک ان ادعی و اجیب و انی تارک فیکم الثقلین کتاب الله عزوجل و عترتی کتاب الله حبل ممـدود بین السـماء و الارض و عترتی اهل‌بیتی و ان اللطیف الخبیر اخبرنی انهما لن یفترقا حتی یردا علی الحوض و دیگر در بصائر الدرجات از حضـرت بـاقر دعـا رسول الله اصـحابه بمعنی فقـال یـا ایها الناس انی تارک فیکم الثقلین ما ان تمسـکتم بهما لن تضـلو کتاب الله و عترتی اهـل‌بیتی فانهمـا لن یفترقـا حتی یردا علی الحوض و دیگر در بصـائر از جـابر قـال قال رسول الله یا ایها الناس انی تارک فیکم الثقلین الثقل الاکبر و الثقل الاصـغر ان تمسکتم بهما لا تضلوا و انی سئلت الخبیر اللطیف ان لا یفترقا حتی یردا علی الحوض فاعطیت ذلک و فرموده‌اند ثقل اصـغر عترتی و اهل‌بیتی و دیگر در اکمال الدین از زید بن ارقم از پیغمبر انی تارک فیکم الثقلین کتاب الله و اهـل‌بیتی و انهمـا لن یفترقا حتی یردا علی الحوض و دیگر در اکمال از جیش ابن معمر نقل می‌کنـد که دیـدم اباذر غفاری که حلقه در کعبه را گرفته و می‌گوید هر که مرا می‌شـناسد می‌شناسد و هر که مرا نمی‌شناسد منم ابوذر که شنیدم از پیغمبر که می‌فرمود انی مخلف فیکم الثقلین کتاب الله و عترتی اهل‌بیتی و انهما لن یفترقا حتی یردا علی الحوض الا و ان مثلهما فیکم کسـفینهٔ نوح من رکب فیهـا نجی و من تخلف عنهـا غرق و در روایـهٔ سـلیم بن قیس ثم نـادی بـاعلی صوته فی الموسم ایهـا النـاس سـمعت بینکم یقول مثل اهل‌بیتی مثل باب خطـهٔ بنی‌اسـرائیل و دیگر در احتجاج در خطبهٔ الغدیر معاشـر الناس ان علیا و الطیبین من ولدی هو الثقل الأصـغر و القران هو الثقـل الأکبر و کل واحـد منهما منی عن صاحبه لن یفترقا حتی یردا علی الحوض و دیگر در خصال از حضـرت پیغمبر انی تارک فیکم امرین احدهما اطول من الاخر کتاب الله حبل [صـفحه ۹۹] ممدود و من السـماء الی الأرض و عترتی الا انهما لن یفترقا حـتی یردا علی الحوض فقلت لابی‌سـعید من عترته قـال اهـل‌بیته و در اکمـال از حضـرت امیر قـال قـال رسول الله انی امرء مقبوض و اوشک ان ادعی فاجیب فقد ترکت فیکم الثقلین احدهما افضل من الاخر کتاب الله و عترتی اهل‌بیتی و انهما لن یفترقا حتی یردا علی الحوض و در تاریخ کامل از زید بن ارقم قال رسول الله انی تارک فیکم ما ان تمسـکتم به لن تضلوا بعدی احدهما اعظم من الاخر و هو کتاب الله حبل ممـدود من الأرض الی السـماء و عترتی اهل‌بیتی ان یفترقا یرداه علی الحوض فانظروا کیف تحلفونی فیهما و دیگر

در ینابیع از پیغمبر که فرمود علی اخی و وارثی و وصیی و ولی کل مؤمن و من بعدی ثم ابنی الحسن ثم الحسین ثم التسعهٔ من ولد الحسین القرآن معهم و هم مع القرآن یفارقونه و لا یفارقهم حتی یردا علی الحوض و دیگر در ینابیع از حضرت حسن که فرمود پیغمبر معاشر الناس انی ادعی و اجیب و انی تارک فیکم الثقلین کتاب الله و عترتی اهل‌بیتی الی ان قال حتی یردا علی الحوض و لا تخلوا الارض منهم ولو خلت لان ساحت باهلها و دیگر در بحار از جمع بین صحاح و صحیح ترمذی عن رسول الله انی تارک فیکم الثقلین ما ان تمسکتم بهما لن تضلوا بعدی احدهما اعظم من الاخر و هو کتاب الله حبل ممدود من السماء الی الارض و عترتی اهل‌بیتی لن یفترقا حتی یردا علی الحوض و دیگر در بحار از شافع بن مغازلی من عدهٔ طرق فی کتابه باسنادها فمنها ان رسول الله قال انی اوشک ان ادعی فاجیب و انی تارک فیکم الثقلین کتاب الله حبل ممدود من السماء الی الارض و عترتی اهل‌بیتی و ان اللطیف الخبیر اخبرنی انهما لن یفترقا حتی یردا علی الحوض و دیگر در بحار از کتاب طرف سید بن طاووس علیه الرحمه از حضرت کاظم از پدر بزرگوارش که پیغمبر در هنگام وفاتش دعی الانصار و قال یا معشر الانصار قدحان الفراق الی قوله کتاب الله و عترتی اهل‌بیتی فان الکتاب هو القرآن و فیه الحجهٔ و النور و البرهان کلام الله جدید عض طری شاهد و محکم عادل و لنا قائد بحلاله و حرامه و احکامه احفظونی معاشر الانصار فی اهل‌بیتی فان اللطیف الخبیر اخبرنی انهما لن یفترقا حتی یردا علی الحوض و دیگر در ینابیع المودهٔ از پیغمبر که فرمود انی تارک فیکم خلیفتین کتاب الله عزوجل حبل ممدود من السماء الی الارض و عترتی اهل‌بیتی و انهما لن یفترقا حتی یردا علی الحوض و در خبر دیگر از ینابیع و قد نبأنی اللطیف الخبیر ان لا یفترقا حتی یلقانی سئلت ربی لهم ذلک فاعطانی و دیگر و در همان کتاب از پیغمبر که روی منبر فرمود ایها الناس انکم مسئولون و انی سائلکم حتی ترووون علی عنی الثقلین فاستمسکوا بهما فلا تضلوا فانه نبا نی اللطیف الخبیر عهد الی انهما لنا یفترقا حتی یردا علی الحوض الی غیر ذلک و هی کثیره و غیره و دیگر در اعلام الوری و ارشاد مفید علی ما فی البحار این که در نزدیکی رحلت آن سرور خبری است که جائت به الروایهٔ علی اتفاق و اجتماع قوله یا ایها الناس انی فرطکم و انتم واردون علی الحوض الا و انی سائلکم من الثقلین فان اللطیف الخبیر نبأنی انهما لن یفترقا حتی یلقانی و سئلت ربی ذلک فاعطانیه الا و انی قد ترکتهما فیکم کتاب الله و عترتی اهل‌بیتی و حاصل مضمون این اخبار آن که پیغمبر مهربان در نزدیکی وداع است به فکر افتاده که راه هدایت به ایشان بنماید و مطاع واجب الاطاعهٔ را به ایشان معلوم نماید پس در حجهٔ الوداع و پس از آن بر روی شتر و گاهی روی منبر و گاهی در بستر و گاهی در محضر اصحاب در منی یا عرفات یا غدیرخم یا در مسجد یا در خانه خود به زبانهای مختلفه می‌فرمود من مردی هستم مقبوض نزدیکست خوانده بشوم و اجابت نمایم و من پیشرو شما هستم و گاهی به انصار می‌فرمود نزدیک شده هنگام فراق و من از برای شما دو چیز سنگین و بزرگ که اثاثه و ترکه خانه نبوهٔ است به عنوان خلافت در میان شما خلیفه می‌گذارم که این دو مانند من هادی و راهنمایی شما باشند و کار مرا بکنند که مادام شما به ایشان تمسک کنید و اقتدا و رجوع نمایید گمراهی را نبینید هرگز و این دو از یک‌دیگر جدا نمی‌شوند تا در لب حوض کوثر وارد بر من شوند و مرا ملاقات نمایند پس ملاحظه کنید که با ایشان چه خواهید کرد بدرستی که من از شما سؤال کننده‌ام در لب حوض کوثر از رفتار شما با این دو و بدرستی که خدا به من خبر داد که این دو از هم جدا نشوند تا به محشر و من از خدا هم همین فقره را مسئلت کرده‌ام که تا قیامت این دو از هم جدا نشوند خداوند مسئلت مرا اجابت نموده و مراد به عترت که به تعبیر در این اخبار [صفحه ۱۰۰] به اهل‌بیت شده خلفاء معصومین‌اند که اقتدا به آنها لمکان العصمهٔ موجب هدایت و تخلف موجب ضلالت است و انهما بنصوص متواتره که از آنها است خبر اول و دوم از این طائفه ائمه دوازده‌گانه‌اند که آنها را امان امت و سفینه نجات قرار داده و مراد تمسک به ایشان دو خلیفه مطاعیت و حجت آنها است در کار پیغمبر از ترتیب و مشق حرکت و تعلیم راه خدا ظاهرا و باطنا و اصولا و فروعا و احکام خدا که جای پیغمبر بنشینند و کار پیغمبر کنند و مردم چنانچه رجوع به پیغمبر داشته و مطاع واجب الاطاعهٔاش می‌دانستند به ایشان رجوع و مطاع واجب الاطاعه‌شان بدانند چنانچه خصم که قائل به نسخ کتاب و عدم رجوع به عترت در احکام و سیاست است الی مدهٔ ایشان را مرجع و حجت می‌دانند و مراد به ورود به من که

بزرگ عطیه خداست به پیغمبر و ولایت ان کاللواء و الوسیلهٔ از خصایص آن حضرت است روز بعزا و انقطاء عمل و تکلیف است حال ببینیم که این مطاعیت و مرجعیت از برای کتاب و عترت تاچه زمان بیان شده پس می گوئیم به صریح این اخبار این خلافت و مرجعیت تا یوم القیمهٔ که زمان رفع حکم و تکلیف و انقطاء عمل است باقی است که می‌فرماید این دو خلیفه پیغمبراند در جهات خلافت و اقامه وظایف آن حضرت و بیان احکام اسلام و موجبات هدایت انام و از یکدیگر الی یوم القیمهٔ که آخر زمان عمل و حکم است جدا نمی‌شوند و هر دو با یکدیگر الی لقاء آن سرور اقامه‌ی مراسم خلافت می‌نمایند و تا عالم دنیا که زمان عمل و تکلیف است با یکدیگر بیان و تبیان می‌نمایند نه آن که الی مدهٔ خاصه خلیفه باشند و پس از آن با آن که یوم الورود نیامده و تکلیف منقطع نشده حجت دیگری غیر العترهٔ و کتاب دیگری غیر القرآن مرجع و مطاع باشد بالاستقلال حال اگر کتاب مرجع باشد در بیان احکام و عترت نباشد یا بالعکس افتراق حاصل خواهد شد و اگر هر دو الی مدهٔ خاصهٔ چنانچه خصم می گوید مرجع باشند این اجتماع در وصف خلافت و هدایت الی یوم القیمهٔ و یوم الورود علی الحوض و صاحبه نخواهد بود فان قلت مراد بعدم اقتراق اشتراک این دو است فیما یقولان و یحکمان و این که هیچ وقت بین آنها فیما یحکیان و ینجزان عن الله تخالفی نیست و غیر هذا ناظر به امر اخری که دوام مرجعیت باشد نیست قلت عدم افتراق به این معنی نعایتی نخواهد بود اصلا بلکه این وصف ثابت از برای این دو است ابدا و سرمدا اذ لا تجدد فی الکتاب و بعد انقضا خلافهٔ العترهٔ لا تجدد فی اقوالهم پس هر دو متوافقی که چنین باشند متوافق خواهند بود بلاغایهٔ و مدهٔ سرمدا دائما فالمتوافقین فی زمان الولادهٔ متوافقین فیه دائما و المتوافقین فی الموت متوافقین فی زمان الموت دائما و الحجرین المتوافقین فی الوزن لا یکون توافقهما مفتی بمدهٔ و المخبران الحاکیان المتوافقان و الکلامان المشترکان فی المدلول و المخبران المتوافقان فی المضمون مشترکان متوافقان بلامدهٔ و غایهٔ کما هو واضح پس می گوئیم قرآن بانقطاع وحی بر خلت نبی تمام شد و آن چه از ائمه صلوات الله علیهم در شرح و تفسیر و بیان آن وارد شده مخالف با مراد آن نبوده فهما لا یزالان متوافقین قهر بلا امد و غایهٔ حال که در این نصوص متواتره بیان غایهٔ و مدت نموده معلوم می‌شود معنی امریست قایل مدت و مناسب با زمان به آن مدت و زمان مثلا هزار سال باشد که ممکن است بقاء معنی بعد از آن مدتی هم ایضا و چه آخر زمان و مدتی باشد که دیگر پس از آن قابل از برای بقاء نباشد به واسطه انقطاع عمل و آمدن روز جزا و ارتفاع حکم و تکلیف مثل شریعت و دیانت و احکام و تکالیفی که مضمون کتاب و وظیفه عترت است که این امر می‌شود تا زمان مخصوصی باشد و هم می‌شود تا یوم القیمهٔ باشد حال می گوئیم در صدر این اخبار متواتره امت را به تمسک به این دو رجوع داده و آنها را مرجع و حجت که مقام خلافت آنها است معین کرده و در ذیل آنها غایهٔ را زمان انقطاع حکم و تکلیف که عالم آخرت باشد قرار داده پس به کمال صراحت دلالت دارد بر آن که مراد از عدم افتراق همان است که بیان شد یعنی این دو در خلافت و مرجعیت الی یوم القیمهٔ از یکدیگر سوی و جدا نمی‌شوند یعنی قرآن الی یوم القیام مرجع است چنانچه مفاد آن طایفه از اخبار است که می‌فرماید ان هذا القرآن لیس لزمان دون زمان و همچنین عترت الی یوم القیمهٔ مرجعند چنانچه مفاد آن طایفه از اخبار است که خواهد آمد که ائمه باقیند [صفحه ۱۰۱] الی یوم القیمهٔ و رشته خلافت آنها متصل به قیامت است و دولتی بعد از ایشان نیست و حجتی بعد از ایشان نخواهد بود و در این طایفه از اخبار هر دو را با هم جمع فرموده و می‌فرماید قرآن و عترت با هم مرجعند تا یوم القیام چنانچه دو روایت ینابیع از پیغمبر (ص) و حضرت حسن به کمال وضوح دلالت بر این معنی دارد که ذیل این روایت حضرت حسن در طایفه نهم خواهد آمد پس خصمی که در احکام رجوع به قرآن ندارد و به آن تمسک نمی‌نماید و احکامش را متروک و به حجتی غیرالعتره رجوع می کند و تمسک به عتره و احکام نمی‌نماید بر ضد وصیت پیغمبر (ص) رفتار کرده خود را در قیامت مسئول آن حضرت بداند.

اخباری که دلالت بر عدم نسخ دین مبین اسلام دارد

طائفهٔ هفتم اخباری است متواتره و فقراتی از زیارات متکاثره و از ادعیه متظافره که به لسان مختلفه افاده ترتیب خاتمیت از برای پیغمبر خاتم (ص) و انقطاع وحی و نبوت و تمامیت عدد و نبودن مطلعی دیگر می‌نماید و ان فقرات لا تعد و لا تحصی است یکی از آنها فرمایش پیغمبر است مروی در علم الیقین فیض رحمهٔ که فرمود مثل النبوهٔ مثل دار معموره لم یبق فیها الا موضع لبنهٔو کنت انا تلک اللبنهٔ نبوت خانه معموره را ماند که تمام شده و باقی از تمام و کمال آن مگر موضع یک خشتی و بودم من آن خشت که گذاشته شدم پس خانه نبوهٔ بلاکسر و نقصان تمام شد که پس موضع دیگری از برای عمارت باقی نماند و دیگر در بحار از امالی شیخ صدوق در ایهٔ انما انت منذر و لکل قوم هاد از معصوم نقل می‌فرماید فلم یکن قبلهٔ فی الخلق مطاع و لا یکون بعده الی ان تقوم الساعهٔ فیکل فرق الی ان یرث الله الأرض و من علیها معنی فقره اولی آن است که اول مطاع در عالم اول و نشانه اولی و اول خلقت و عالم ارواح و انوار و اول هادی و مرشد و معلم آن سرور بوده که او اول صادر است قبل از او خلقتی نبوده فضلا از آنکه مطاع بوده باشد و پس از او هر که آفریده شده از ارواح انبیاء و حقایق ملائکه و انوار اولیاء تمام فنون عبودیت و طریق معرفت را از او آموخته که اول چراغ درخشنده . . . عالم امکان و اول قصبه معروف در ارض امکان قبل خلق الاکوان و اول بیت متبینهٔ قبل خلق الارکان او بوده و من لدن خلقت نبی و راهنمای و معلم ماسوای بوده که کنت نبیا و ادم بین المائه و الطین و او فاتح لما استقبل و فاتح لما انفلق که یکم فتح الله بوده و از یوم جمع اول اغلان نبوت او شده و از تمام ماسوی عهد و میثاق نبوت او گرفته شده و تمامی امت او بوده‌اند که تمام این مراتب به اخبار متواتره قطعیهٔ ثابت کردند پس اول مطاع در نشانه اولی او بوده و قبل از او در آن نشانه مطاع نبوده چنانچه خودش می‌فرمود انا الاول و الاخر الاول فی النبوهٔ و الاخر فی البعثهٔ و معنی فقره ثانیه این است که پس از این وجود مبارک و رحلت آن حضرت مطاع بالاستقلال دیگری در هیچ قرن و زمانی تا قیام ساعت که عبارت از قیامت و انقطاع زمان امر و تکلیف است و تا روزی که خدا وارث زمین شود که عبارت از فناء خلق و هلاک آفرینش است نخواهد بود مطاعاتی مانند اوصیاء و خلفاء که باشند برگشت اطاعت آنها به اطاعت اوست پس در واقع غیر او مطاعی نیست و این عبارت اخری است از بودن شرعش و دینش اخر الشرایع و الادیان و نبودن مطاع دیگر که به غیر رشته خلافت و وصایت از او مطاعیت داشته باشد ملاحظه تأکید را فرما که به چند تعبیر دوام و بقاء را می‌رساند فقره لا یکون بعده و فقره الی ان تقوم الساعهٔ و فقرهٔ فی کل قرن و فقره الی ان یرث الله الأرض و من علیها و دیگر در نهج‌البلاغه می‌فرماید ارسله علی حین فترهٔ من الرسل و تنازع من الانس فقفی به الرسل و ختم به الوحی که دیگر پس از آن وحی که عبارت است از اعلامات خدائی به بیان احکام و شرایع به حسب اصطلاح نیست و دیگر در ینابیع که فرمود کنت اقل الانبیاء فی الخلق و اخرهم فی المبعث و فی دعاء یوم المولود اول النبیین میثاقا و اخرهم مبعثا و دیگر در بحار از کتب معتبره مانند خصال و غیره که فرمودند آن حضرت و سمانی العاقب ان عقب النبیین لیس بعدی رسول الی قوله و المقفی قضیت النبیین جماعهٔ و دیگر نقل شده از اعلام الوری در حدیث رسول خدا تا قولش که فرمود و انا العاقب الذی لیس بعده احد معلوم است که مراد نفی کسی است که مثل او صاحب شرع باشد و دیگر از کشف‌الغمهٔ در بحار که فرمود پیغمبر (ص) از برای من اسمائی است تا فرمود و انا العاقب بعد تفسیر فرمودند و هو الذی لا نبی بعده و المقفی و هو بمعنی العاقب و دیگر [صفحه ۱۰۲] در نهج‌البلاغه می‌فرماید الی ان یبعث الله محمد الانجاز عدته و تمام نبوته که عدد صاحبان کتب و شرایع و وحی به آن وجود تمام شد و دیگر در نهج‌البلاغه الخاتم لما سبق و الفاتح لما انعلق او لما انفلق و دیگر در زیارتش دارد الخاتم لما سبق و الفاتح لما استقبل که به او گشوده شد در خلقت و به او ختم شد باب نبوت و شرایع و کتاب و وحی و دیگر در ینابیع از آن سرور که فضلت علی الأنبیاء بست الی قوله و ارسلت الی الخلق کافهٔ و ختم بی النبوهٔ و به همین جههٔ از القاب معروفه آن حضرت خاتم است و دیگر در جمله از اخبار متفرقه در ابواب متشتته لفظ خاتم الرسل دارد چنانچه در عین الیقین فیض ره دارد در قصه راهب تا می‌گوید بنی الامین الخاتم لمن سبقه من انبیائه و رسله و در آن کتاب است که خودش می‌فرمود و انا خاتم الانبیاء و المرسلین و در بحار است که خداوند به آدم خطاب فرمود و اینک محمد خاتم الانبیاء و المرسل در بحار در خطاب پروردگار به پیغمبر (ص) و یا

آخر مخلوقاتی و اخر رسلی و در ینابیع در خطاب خداوند به آدم و عزتی و جلالی انه لاخر النبیین من ذریتک و لولاه لما خلقتک و در بحار از ابن‌عباس که فرمود اول المرسلین آدم و آخرهم محمد و کانت الانبیاء ماۀ و اربعۀ عشرین الف نبی منهم الرسل ثلثماۀ رحمۀ منهم اولی العزم نوح و ابراهیم و موسی و عیسی و محمد (ص) و بالجمله عنوان خاتم النبیین که در اخبار لا تعد و لا تحصی است در بعض مواضع خداوند به او خطاب کرده و در بعض مواضع در لسان ائمه معصومین واقع شده و در بعض مواضع در فرمایشات خود آن سرور واقع شده و در بعض مواضع در لسان مبشرین و صاحبان کتب و خبر واقع شده و در جمله از زیارات وارد شده و در جمله از ادعیه و صلواۀ وارد شده و چون این عنوان در فرقان مجید وارد شده چنانچه پس از این بیاید دیگر حاجت به ذکر این نمونه از اخبار نیست که مشتمل بر این عنوان یعنی خاتم النبیین است پس از آنکه در صریح قرآن وارد شده و اگر بعد از آن جناب نبی دیگری باشد او خاتم نخواهد بود.

اخباری که دلالت بر وجود امام تا روز قیامت دارد

طائفه هشتم اخبار کثیره وفیره داله بربقاء رشته وصایت و خلافت خلفاء و اوصیاء آن حضرت تا روز قیامت و معلوم است که اوصیاء و خلفاء که از ایشان در اخبار به اهل بیت و عترۀ و ائمه تعبیر می‌شود همان شریعت سابقه و مبینان او هستند به عنوان تابعیت نه اصالت و شارعیت چنانچه وظیفه امیر (ع) و حسین (ع) و سایر اوصیاء پیغمبر (ص) چنین بوده و این معنای بقاء شریعت کامله او است تا روز آخر و این مستلزم نفی شریعت و دیانت اخری است و آن اخبار بی‌شمارند به ذکر جمله از آنها اکتفا می‌شود و دیگر فرمایش پیغمبر است در خطبۀ الغدیر پس از بیان اکمال دین و پسندیدگی اسلام و استشهاد به آیه شریفه و من یبتغ غیر الاسلام دینا فلن یقبل منه و هو فی الاخرۀ من الخاسرین که فرموده‌اند معاشر الناس انما اکمال الله دینکم بامامته فمن لم یاتم به و بمن یقوم مقامه من ولدی من صلبه الی یوم القیمۀ و العرض علی الله فاولئک حبطت اعمالهم و فی النار هم خالدون می‌فرماید خداوند کامل نمود دین شما را به امامۀ امیر (ع) پس هر کس ایتمام به او به کسی که بنشیند در جای او از اولادهای من که از صلب او تا روز قیامت و ورود بر خدا پس ایشان مخلداند در آتش معلوم است که امامت امیر (ع) به معنی خلافت از پیغمبر (ص) بوده پس هر که جای او بنشیند او هم خلیفه و تابع خواهد بود نه اصیل و شارع و بودن من یقوم مقامه تا قیامت و لزوم اقتداء به ایشان را تا قیامت لازم دانسته چنانچه مذهب امامیه اثنی عشریه همین است که رشته پیغمبر (ص) باقی تا قیامت و واجب الاقتداء است و دیگر فرمایش پیغمبر (ص) به سلیمان مروی در بحار در عدد ائمه اطهار ثم من ولد ابنی الحسین (ع) ائمه بتسعۀ هداۀ مهدیون الی یوم القیمۀ هدایت آن بزرگواران به عنوان امامت مصطلحه که مقام وصایت از پیغمبر (ص) می‌باشد و این منصب امامت و هدایت را برای دوازده امام تا یوم القیام ثابت می‌فرماید کما علیه الامامیۀ و دیگر جبرئیل به پیغمبر (ص) ان الله جعلک سید الانبیاء و علیا سید الاوصیاء و جعل الائمۀ من ذریتکما الی ان یرث الله الارض و من علیها می‌فرماید قرارداد خدا امامان را از ذریۀ تو و علی (ع) تا روزی که خدا وارث شود زمین را و آنچه بر اوست [صفحه ۱۰۳] و معلوم که ذریۀ آن سرور که امامت داشته‌اند اوصیاء آن حضرت بوده‌اند و این رشته وصایت از آن حضرت در ائمه تا یوم القیمۀ باقی می گذارد و دیگر در ینابیع المودۀ از حضرت باقر (ع) در تفسیر انما انت منذر و لکل قوم هاد قال رسول الله (ص) انا المنذر و علی الهادی اما و الله ما زالت فینا الی الساعۀ و به همین مضمون در بصائر نقل می کند که که حضرت باقر فرمود رسول الله المنذر و علی الهادی و الا ما ذهبت منا و ما زالت فینا الی الساعۀ و در قرآن مجید از رسالت پیغمبر (ص) و آن سرور به نذیر و منذر تعبیر فرموده و حاصل معنی آنکه رسالت من و امامت علی (ع) و اولادش تا قیامت باقی است و معلوم است که امامت علی و اولادش بر سبیل خلافت و نیابت بوده نه اصالت و دیگر در آن کتاب از امیرالمؤمنین (ع) در تفسیر قولش و جعلها کلمۀ باقیۀ فی عقبه می‌فرماید ای جعل الامامۀ فی عقب الحسین (ع) الی یوم القیمۀ امامتی که از برای حسین و اولاد آن سرور بوده همان خلافت پیغمبر بوده و همان را الی یوم القیمۀ قرار داده و دیگر در ینابیع در خبری که از حضرت حسن

(ع) از پیغمبر (ص) نقل می‌نماید که پس از اینکه آن سرور درباره عترت و اهل بیت خود فرمود و لا تخلوا الارض منهم و لو خلت لانساحت باهلها آن وقت پیغمبر (ص) فرمود اللهم انک لا تخلی الارض من حجهٔ علی خلقک الی قوله و قد دعوت الله یجعل العلم و الحکمهٔ لی عقبی و عقب عقبی و فی زرعی و زرع زرعی الی یوم القیمهٔ فاستجیب لی ملاحظه فرما که در صدد که سابقا گذاشت عترت و کتاب را مرجع قرار می‌دهد تا قیامت و پس از آن درباره عترتی که مرجع بوده‌اند می‌فرماید زمین خالی از ایشان نخواهد بود پس از آن می‌فرماید و این حجهٔ همان عترت است که اولا فرمود لا تخلوا الارض منهم پس از آن می‌فرماید که علم و حکمت که مناط و میزان حجیت و مرجعیت است از خداوند خواستم که تا قیامت در عقب من باشد و خدا به من عطا فرمود و حاصل همه آنکه آن عترتی که از کتاب مفارقت نمی‌کند زمین خالی از او نیست و خدا تا یوم القیمهٔ به مسئلت پیغمبر (ص) آن دو را باقی گذاشته حجهٔ و مرجعا دیگر چه شبههٔ در بقاء شرع او و نبودن شریعت اخری باقی خواهد ماند و دیگر در ینابیع از حضرت خاتم (ص) که فرمود پس نظر کرده‌ام بر سرادق عرش و دیدم دوازده نور که در هر نوری سطری سبز بود که بر او اسم وصیی از اوصیاء من بود اول ایشان علی و آخر ایشان قائم مهدی تا اینکه فرمود و عزتی و جلالی لاطهرن الارض باجرهم المهدی من الظلم و لانصرنه بجندی الی قوله و لادیمن ملکه و لاداولن الایام بین اولیائی الی یوم القیمهٔ قسم یاد می‌فرماید که ملک مهدی که دوازدهم از اوصیاء اوست و سلطنت او را دائمی قرار بدهد و در گردش روزگار تا قیامت بگذارد ببیند مهدی قائم را وصی قرار می‌دهد نه شارع و دولتش را دائمی نه چنانچه جناب بهاء خیال می‌کند که بعد از هزار سال از شریعت مهدی مصنوعی ظهور دیگری و شریعت اضرائی پیدا می‌شود و دیگر در کشف الاستار از مسلم از پیغمبر (ص) که فرمود لا یزال الدین قائما حتی تقوم الساعهٔ و یکون علیهم اثنی عشر خلیفه این دین اسلام تا روز قیامت باقی است در تحت ریاست دوازده خلیفه پیغمبر (ص) که از قریشند که آنها را در اخبار دیگر تعیین فرموده در دوازده امام که امامیهٔ قایل به آنهایند و دیگر در کشف الاستار از صحیح ابی‌ولود از پیغمبر (ص) لا یزال الدین ظاهر الدین حتی یقوم الساعهٔ و یکون علیهم اثنی عشر خلیفهٔ کلهم من قریش و دیگر در آن کتاب از طرق عامهٔ لا یزال هذا الدین قائما الی اثنی عشر من قریش فاذا مضوا ساخت الارض باهلها و فی نسخه حاجت که این دو تعبیر از قیامت است که منتهای خلافت دوازده امام است که هلاکت اهل ارض و زلزله آن به واسطه رفتن اهل بیت اند که مانند ستارگان که امان اهل آسمانند این دوازده نور پاک امان اهل زمین‌اند به اخبار متواتره بین الفریقین و دیگر در بحار از اکمال الدین از ثابت از حضرت باقر (ع) لو بقیت الارض یوما بلا ایام منا لساخت باهلها الی یوم قوله جعلنا الله حجهٔ فی ارضه و امان لاهل الارض لن یزالوا فی امان من ان یسیخ بهم الارض ما دمنا علیهم ظهورهم و اذا اراد الله این یهلکهم و لا یمهلهم و ذهب منا من بینهم ثم یفعل الله ما یشاء می‌فرماید هیچ روزی زمین تا هنگام فرو رفتن و اهلاک خلق بدون امامی از ما اهل بیت که حجت در زمینیم نخواهد بود تا روزی که بنای فنای عالم باشد و دیگر در بحار از امالی [صفحه ۱۰۴] از ابن‌عباس که فرمود پیغمبر (ص) به امیر (ع) انا مدینهٔ العلم و انت بابها الی قوله و انت امام امتی و خلیفتی بعدی الی قوله و مثل الائمهٔ من ولدک بعدی مثل سفینهٔ نوح من رکبها نجی و من تخلف عنها غرق و مثلکم مثل النجوم کلما غاب نجم طلع نجم الی یوم القیمهٔ که مثل خلفاء خود را مانند ستارگان که یکی غروب کند و دیگری طالع شود تا یوم القیمهٔ قرار داده و معنای آن عدم انقطاع رشته خلافت از پیغمبر است تا یوم القیمهٔ و دیگر در بحار از تفسیر عیاشی از حضرت صادق (ع) که ابی‌عمرو سؤال نمود از سر آنکه امامت در صلب حسین (ع) دون حسن (ع) الی قوله فصارت الامامهٔ الی الحسین (ع) و حکمت به الأمامهٔ فهی فیهم الی یوم القیمهٔ می‌فرماید به حکم قرآن امامت به معنی خلافت و تابعیت از پیغمبر (ص) قرار داده شده در ولد حسین (ع) پس از این امامت در ایشان است تا روز قیامت و دیگر در بحار از علل الشرایع در گفتگوی ربیع بن عبدالله و عبدالله بن حسن در باب امامت و جواب ربیع که گفت امامت در ولد حسین است تا روز قیامت و استشهاد به آنکه خلافت در صلب هارون شد با آنکه موسی افضل بود و فرمایش حضرت صادق (ع) به ربیع احسنت یا ربیع فیما کلمت عبدالله و دیگر در بحار از معانی الاخبار از ابی‌بصیر از حضرت صادق (ع) عن قول الله و جعلها کلمهٔ باقیهٔ فی عقبه فرمود

حضرت صادق (ع) که مراد امامت است که خدا در عقب حسین (ع) باقی گذارده تا یوم قیامت و معلوم است که امامت اولاد حسین (ع) همان خلافت است و آن باقی است تا قیامت و دیگر در بحار از مناقب از رسول خدا (ص) در معنای آیه شریفه و جعلها کلمهٔ باقیهٔ الی عقبه قال (ص) جعلها فی عقب الحسین (ع) یخرج من صلبه تسعهٔ من الأئمهٔ منهم مهدی هذه الأمهٔ ملاحظه فرما که امامت مهدی را هم طور امامت سایر ائمه قرار داده و او را از نه نفر از نسل حسین (ع) معین کرده و دیگر در اکمال از هشام که سؤال کرد از حضرت صادق (ع) که با افضلیت حضرت حسن (ع) از حسین (ع) چگونه امامت در صلب حسین (ع) شده و جواب آن حضرت به افضلیت موسی از هارون و بودن رشته خلافت در صلب هارون الی قوله انما هی جاریهٔ فی عقب الحسین (ع) کما قال الله و جعلها کلمهٔ باقیهٔ فی عقبه ثم جاریهٔ فی الاعقاب و اعقاب الاعقاب الی یوم القیمهٔ و قریب به این عبارات و تعبیرات چند روایت دیگر وارد شده و دیگر در جوامع مناقب بحار از مشارق الأنوار از حضرت صادق (ع) نحن جنب الله و نحن صفوهٔ الله الی قوله بنا فتح الله و بنا یختم و نحن الاولون و نحن الاخرون الی قوله و نحن مصباح المشکوهٔ و نحن حفوهٔ الظلمهٔ الباقیهٔ الی یوم الحشر المأخوذ لنا المیثاق و الولایهٔ من الذر و دیگر در جوامع بحار از علل الشرایع از مفضل از حضرت صادق (ع) عن قول الله تعالی و اذ ابتلی ابراهیم ربه بکلمات فاتمهن که چیست آن کلمات فرمود یا رب اسئلک بحق محمد و علی و فاطمهٔ و الحسن و الحسین (ع) تا قولش که پس سؤال کردم از قولش فاتمهن فرمود شماره کرد و تمام کرد تا قائم که دوازده امام‌اند نه نفر ایشان از صلب حسین (ع) الی قوله فاخبرنی عن قول الله و جعلها کلمهٔ باقیهٔ فی عقبه قال (ع) یعنی بذلک الائمه فی عقب الحسین (ع) الی یوم القیمهٔ و دیگر در نهم بحار از سلمان که سؤال کردم از پیغمبر (ص) کیست خلیفه بعد از تو فرمود حاضر کن اباذر و مقداد و ابوایوب را پس فرمود به ما شاهد باشید و بفهمید از من علی بن ابی‌طالب وصی من است تا قول شریفش ثم من ولد الحسین (ع) ائمهٔ هداهٔ مهدیون الی یوم القیمهٔ اشکوا الی الله جحود امتی لاخی و دیگر در آن کتاب از انس که فرمود پیغمبر (ص) لا یزال هذا الدین قائما الی اثنی عشر من قریش فاذا مضوا ساخت الارض باهلها که انقراض اوصیاء دوازده‌گانه موافق با علامت قیامت قرار داده و دیگر در نهم بحار از عامر بن سعد که گفت نوشتم به جابر بن سمره که خبر ده مرا به چیزی که از پیغمبر (ص) شنیدی پس نوشت شنیدم از پیغمبر (ص) روز جمعه عشیهٔ رجم الاسلمی یقول لا یزال الدین قائما حتی تقوم الساعهٔ و یکون علیهم اثنی عشر خلیفهٔ کلهم من قریش و دیگر در آن کتاب از جابر بن سمرهٔ از پیغمبر (ص) لا یزال الدین قائما حتی تقوم الساعهٔ تکون اثنی عشر من قریش ثم یخرج کذابون بین یدی الساعهٔ و دیگر در بحار از حضرت باقر (ع) که فرمودند در ضمن کلامی و ان دولتنا اخر الاول و دیگر در چهارم از فضل بن شاذان که حضرت رضا نوشت از برای مامون عض اسلام را تا قول شریفش پس از تعداد یک یک [صفحه ۱۰۵] از ائمه تا حجهٔ قائم منتظر ولد حضرت حسن عسکری (ع) که می‌فرماید اشهد لهم بالوصیهٔ و الامامهٔ و ان الارض لا تخلوا من حجهٔ الله علی خلقه فی کل عصر و اوان و انهم الحجهٔ علی اهل الدنیا الی ان یرث الله الأرض و من علیها دوازده امام که قائم منتظرشان را ولد حضرت عسکری می‌شمارد و ایشان را اوصیاء پیغمبر (ص) می‌شمارد که اوصیاء پیغمبر (ص) حجهٔ در جمیع اعصار تا روز هلاک دنیا و رسیدن عقبی پس شرع دیگری نخواهد بود و دیگر در احتجاج از پیغمبر (ص) معاشر الناس انی نبی و علی وصی الا ان خاتم الائمه منا القائم المهدی (ع) الی قوله الا انه الباقی حجهٔ و لا حجهٔ بعده مهدی که خاتم ائمه است او را حجهٔ اخری که پس از او حجتی نباشد قرار می‌دهند و به موجب اخبار متواتره که در مقاله اولی نوشته شده ائمه دوازده‌گانه که از آنها است مهدی (ع) اوصیاء پیغمبرانند نه شارع و آخر دوازده را آخر حجج قرار داده و بدین مضمون در جمله از فقرات ادعیه و زیارات تعبیر از دوازدهمی که او را قائم مهدی قرار داده به خاتم‌الاوصیاء و اینکه چنانچه نبوت ختم به جد بزرگوارش شده وصایت ختم به او گردیده و دیگر در نجم الثاقب از پیغمبر (ص) پس از آنکه بیان فرمود که مهدی پر کننده زمین از عدل نهمی از فرزندان حسین است اسم او اسم من و کنیت او کنیت من است می‌فرماید و نخواهد بود انتهاء دولت او الا پیش از قیامت به چهل روز و دیگر در نجم الثاقب از حضرت صادق (ع) پس از آنکه بیان سلطنت دوازدهمی از ائمه را بیان می‌فرماید که او خاتم است و عیسی خلف او نماز می‌گذارد و دجال

را بکشد و مشارق و مغارب را مفتوح می‌فرماید و خواهد کشید پادشاهی و سلطنت او تا روز قیامت ملاحظه فرما که دولت مهدی را تا قیامت باقی می گذارد نه آنکه پس از هزار سال بعد از مهدی کما یقول البهاء آن دولت مبدل به دولت دیگر می‌شود و مهدی را از ائمه قرار داد و امامت در لسان اخبار متواتره همان خلافت است چنانچه یازده نفر عنوان دیگر که ائمه‌اند همان عنوان خلافت است به اتفاق خصم و تفکیک در معنای کلمه واحده در تمام این اخبار بالنسبه به اشخاص بی‌معنی و تعسف است و دیگر در هفتم بحار از پیغمبر (ص) در آن روایت طولانی که می‌فرماید سؤال کردم از پروردگار از اوصیاء خود و خطاب الهی که اسماء اوصیاء تو در ساق عرش نوشته پس دیدم دوازده سطر سبز که بر هر یک اسم وصیی از اوصیاء من نوشته اول ایشان علی و آخر آن دوازده مهدی تا قولش که به آن آخر پاک می کنم زمین را تا قول شریفش و دائم خواهم نمود ملک و سلطنت او را تا روز قیامت ملاحظه مهدی را وصی دوازدهمی معین می‌فرماید نه شارع مستقل و سلطنت او را تا قیامت باقی می گذارد و لازم عدم نسخ دین پیغمبر است که مهدی وصی اوست و رشته او تا قیامت است و دیگر در نجم الثاقب از حضرت صادق (ع) نقل می‌فرماید که مکرر به این بیت مترنم بود لکل اناس دولهٔ و دولتنا فی اخر الدهر یظهر و این دولت همان خلافهٔ مغصوبه است که در زمان مهدی (ع) به وعده الهی در صریح قرآن که لیستخلفنهم فی الارض و لیمکنن لهم دینهم الذی ارتضی لهم و لیبدلنهم من بعد خوفهم امنا . . . و آن دینی که از برای ایشان پسندیده دین اسلام که و رضیت لکم الاسلام دینا چنانچه حضرت در تفسیر آیه و العاقبهٔ للمتقین فرموده‌اند که دولت ما آخر دولت است و لازم آن است که دیگر پس از آن دولتی نماند و این نه سلطنت ظاهر است که اعتنائی به آن نداشته و ندارند بلکه همان حق مغضوب ایشان که پس از پیغمبر (ص) امر خلافت در دین از ایشان گرفته و مانع از اجزاء و انقاذ شدند توضیح استدلال به طایفه هشتم آنکه شبهه نیست که منصب و مقام ائمه (ع) از امیرالمؤمنین (ع) و سایر ائمه (ع) مقام تابعیت و فرعیت و نیابت بوده‌اند اصالت و شارعیت و استقلال بلکه رشته آنها همان رشته پیغمبر (ص) و مرجعیت و مطاعیت آنها مرجعیت پیغمبر (ص) و حافظ و مبلغ از جانب آن سرور فرموه‌اند غایهٔ الأمر در خصوص مهدی (ع) مجادله بر وجه عناد آن خصم بی‌بنیاد واقع شده پس می گوئیم در این اخبار متکاثره متظافره بیان بقاء رشته و عدم نسخ آن را به این لسان می‌فرماید که تا قیام ساعت و تا روز قیامت و تا یوم العرض علی الله تا روزی که یرث الله الارض و من علیها و تا روزی که یسخ الارض باهلها فی کل عصر و فی کل قرن و زمان و اوان بر وجه بقاء حجیت و مرجعیت و لزوم ایتمام و سلطنت و دولت از برای اوصیاء و خلفاء که ائمه دوازده گانه‌اند [صفحه ۱۰۶] ثابت و برقرار و این دین به وجود آنها قائم و پایدار و پس از آنها حجتی نیست و همین که ایشان بر وند اشتراط ساعت و هرج ظاهر و زمین موج زند و ساخت باهلها و این در نزدیکی قیامت که زمان رفع تکلیف و حکم است خواهد بود آیا صریح‌تر از بیانات چیزی هست که در بیان این معنی که خلافت از پیغمبر و مرجعیت اوصیاء و قائم بودن همیشگی و دائمی است فان قلت چگونه می‌توان ملتزم شد که پس از ظهور مهدی (ع) که حجهٔ دوازدهمی است و بقاء او چند سالی در دنیا و فوت و رحلت آن سرور بگوئیم تا قیامت حجتی نیست یا چگونه ملتزم شویم که این وجود مبارک یعنی دوازدهم تا قیامت زنده و باقی است و الحاصل یازده حجهٔ که از دنیا رحلت فرموده دوازدهمی هم تا قیامت نماند پس چگونه اوصیاء او تا قیامت باقی و زمین خالی از حجهٔ نخواهد بود و این دین به دوازده نفر تا به قیامت باقی و پایدار است قلت اگر نبود هنگامه رجعت این اشکال دارد لکن به همان اندازه که از آیات و اخبار در باب مهدی (ع) موعود وارد شده همان اندازه در رجعت وارد شده و شیخ احسائی و سید رشتی که مسموع الکلمهٔ نزد خصم‌اند رساله بالخصوص در رجعت ائمه نوشته و طولانی بودن سلطنت ایشان و اتصال آن به قیامت به اخبار و ضرورت ثابت پس همان بزرگواران برگردند و اقامه دین اسلام نمایند حتی لا یبقی الا دین محمد (ص) و تمام کلمه‌ها بر آن جمع شود و داستان رجعت و آن سلطنتهای پنجاه هزار ساله تا به قیامت باقی خواهد بود رجوع به کتب علماء راسخین که در رجعت نوشته‌اند بنما تا این شبهه را نکنی.

دعوت سایر امم به اسلام توسط حضرت مهدی

طائفه نهم اخبار متواتره است که صراحت دارد بر اینکه وظیفه‌ی مهدی موعود نه نسخ دین اسلام است بلکه دعوت کلیه ملل و ادیان است به دین اسلام و هر که قبول نکند او را بکشد تا تمام کلمه‌های مختلفه بر دین اسلام مجتمع شوند و اینکه آنچه از اسلام کهنه و مندرس و منطمس و محو و مهمل و متروک و معطل و ناتمام باقی مانده تازه و محکم نماید و اینکه وظیفه و اقامه مراسم وصایت و وظایف خلافت است و منصب او مثل سایر ائمه وصایت و امامت مصطلحه است و تابعیت است نه اصالت و خلافت است نه شارعیت و اینکه در رجعت حسینی بعد از قائم حضرت حسین (ع) دعوت به دین اسلام می‌کند نه آنکه آن کسی مثل جناب بهاء مدعی رجعت حسینی شده احکامی بر خلاف دین اسلام اختراع کند و اینکه رسالت عامه پیغمبر (ص) تصریح قولش و ما ارسلناک الا کافهٔ للناس در رجعت ظاهر خواهد شد و اینکه منذریت کلیه پیغمبر (ص) به قول شریفش لیکون للعالمین نذیر در رجعت است و خطاب قم فانذر ناظر به سوی رجعت است پس دعوت در ظهور مهدی (ع) و پس از آن نخواهد بود مگر به سوی دین اسلام نه به دین ناسخ دین اسلام و فرق ما بین این طایفه از اخبار و طوایف هشتگانه سابقه آن است که آن طوائف رداند هم بر این مذهب جدید که خصم مدعی آن است به اسم مهدویت که چون شریعت جدیده و کتاب اخری مدعی شدند و هم رد است بر هر ملت دیگری که به هر اسمی و رسمی غیر ایشان چه سابق بر ایشان یا بعد از ایشان مدعی دین اخری و کتاب آخر شوند که آن طوایف نفی این معنا را نموده ولی این طایفه از اخبار رد بر این طایفه جدیده است که به اسم مهدویت و ظهور حسینی شریعت اخری و کتاب آخر ناسخ دین اسلام و قرآن آورده‌اند که به صراحت بیان می‌کند که وظیفه مهدی (ع) همان اعلان کلمه اسلام است پس می‌گوئیم احصاء تمام ما ورد فی الباب متعتر است به ذکر سه نمره از اخبار و در هر نمره به ذکر چند خبر اکتفا می‌شود نمره اولی فقراتی از اخبار است که به تفضیل بیان وظیفه و ما یقع فی یوم الظهور و الرجعهٔ از دعوت به دین اسلام و اشاعه و رواج آن می‌کند یکی از آنها روایت مرویه در بحار از حضرت باقر (ع) که در مقاله اولی گذشت که می‌فرماید گشوده می‌شود به او مشارق و مغارب تا قول شریفش و یقتل الناس حتی لا یبقی الا دین محمد (ص) آنقدر شمشیر بزند که باقی نماند از ادیان مگر دین محمد (ص) نه آنکه شمشیر بکشد در طبرستان و تبریز و جاهای دیگر برای آنکه باقی نگذارد دین محمد (ص) را و دیگر در نهم بحار در ذیل آن روایتی که عمر مطالبه کرد از حضرت امیر (ع) آن قرآنی را که آن حضرت جمع فرموده بود و جواب آن حضرت که هیهات ما الی ذلک سبیل و سؤال عمر از وقت ظهور آن و جواب آن سرور نعم اذا قام القائم من ولدی یظهره و یحمل الناس علیه و تجری السنه علیه می‌فرماید [صفحه ۱۰۷] بلی چون قائم قیام نماید آن قرآن را ظاهر کند و مردم را به عمل کردن به او وادارد پس جاری شود سنت بر آن قرآن و معلوم است آن جمع و تألیف همان کتاب منزل من عندالله است بر پیغمبر (ص) از برای تشریع دیانت اسلامیه پس حمل مردم بر آن و اجراء سنهٔ بر آن عبادت اخری است از ابقاء دیانت اسلامیه غایهٔ الامر در ترتیب سور یا آیات یا نقصی در بعضی از سور و جمله از آیات و تغییراتی در بعض قراات کلمات اختلافی بین ما بایدینا با آن جمع کرده حضرت امیر (ع) خواهد بود ولی غیر قرآن منزل به عنوان کتاب اهل اسلام نخواهد بود و همان تفاوت منشاء اشتباه خواهد شد که بعض مردم و شاید مراد طایفه عامه باشد انکار کنند مکان را به واسطه اختلافاتی که آن با قرآن معمول دارد چنانچه باقر (ع) فرمودند و این همان کتابی است که که حسنی از مهدی (ع) مطالبه می‌کند و این همان کتابی است که حضرت امیر (ع) فرمودند و کانی بالعجم فسطاطهم فی مسجد الکوفه یعلمون الناس القرآن کما انزل و هم فرمودند که خیمه‌ها بزنند از برای تعلیم قرآن و این از کارهای مشکل باشد که او را مخالف نبینند با این قرآن در ترتیب چنانچه در نجم الثاقب بیان شده و دیگر در باب رجعت حضرت صادق (ع) در باب کرهٔ امیر می‌فرماید ثم کرهٔ اخری مع رسول الله حتی یکون خلیفهٔ و تکون الائمهٔ عماله الی قوله یعطی الله نبیه ملک جمیع اهل الدنیا حتی ینجز له موعده کما قال و یظهره علی الدین کله ملاحظه فرما که در رجعت باز امیر و ائمه (ع) اقامه مراسم خلافت می‌کنند تا دین پیغمبر (ص) غالب بر ادیان شود و دیگر در آیه شریفه قم فانذر فرموده‌اند یعنی قیام پیغمبر (ص) در رجعت

که انذار نماید و دیگر در آیه نذیر للبشر فرموده‌اند محمد نذیر است در رجعت و این همان منذریت در اول بعثت است که خود آن سرور باز منذر و داعی خواهد بود نه آنکه مثل شرایع منسوخه اقامه وظایف نبوت نفرماید و دیگر فرمایش حضرت باقر (ع) درباره‌ی مهدی سیتانف الاسلام جدیدا و فرمایش حضرت صادق سیتانف الاسلام جدیدا سیصنع کما صنع رسول الله و دیگر در نهم بحار از پیغمبر (ص) در آن روایت طولانی که اسم یک یک از ائمه را می‌برد تا به مهدی (ع) می‌رسد می‌فرماید پس خارج می‌کند از صلب حسن عسکری کلمهٔ الحق و لسان الصدق و مظهر له الحق له غیبهٔ طویلهٔ یظهر به الاسلام و اهله و دیگر در نهم بحار از پیغمبر (ص) که فرمود عدد ائمه عدد نقباء بنی‌اسرائیل است اول ایشان علی و نه نفر از صلب این و دست گذاشت به سینه حسین (ع) و القائم تاسعهم یقوم فی الدین فی آخر الزمان کما قمت به فی اوله قائم را نهمی از اولاد حسین می‌شمرد و می‌فرماید چنانچه من قائم شده‌ام به این دین در اول زمان قائم موعود قیام می‌کند بر این دین در آخر زمان و معلوم است که آن دینی که پیغمبر (ص) در اول او قیام نمود دین اسلام بوده پس مهدی هم در دین اسلام قیام خواهد نمود و امر آن را به پای خواهد داشت و دیگر در بحار و جمله از کتب تفسیر در معنی آیه شریفه قاتلوا المشرکین کافهٔ فرمود حضرت صادق (ع) فرموده‌اند هنوز نیامده تأویل این آیه پس چون قائم (ع) قیام کند ببیند تأویل این آیه را که چنان شایع کند دین محمد را که نبوده باشد مشرکی وظیفه قائم را اشاعه دین محمد (ص) قرار می‌دهد نه نسخ آن و دیگر در بحار و غیر آن از حضرت ابوالحسن (ع) در تفسیر آیه شریفه و له اسلم من فی السموات و الارض طوعا و کرها می‌فرماید درباره قائم (ع) نازل شده در وقتی که خارج می‌شود بر یهود و نصاری و صائبین و اهل کتاب و کفار در مشرق و مغرب پس عرض می‌کند به ایشان اسلام را که عبارت از دین محمد است پس هر که اسلام آورد از روی رغبت امر می‌کند او را به نماز و زکوهٔ و آنچه که امر می‌شود به او مسلم و هر که اسلام نیاورد گردن او را می‌زند نه آنکه شمشیر بکشد و گردن مسلمانان را بزند و زکوهٔ و نماز و احکام مسلمانان را بردارد و دیگر از زراره در آیه و قاتلوا المشرکین کافهٔ و یکون الدین کله لله که فرمود لم یجئی تأویل هذه الایه و لو قد قام قائمنا یری من یدرکه ما یکون تأویل هذه الایهٔ فرمود و الذی نفسی و لیبلغن دین محمد (ص) ما بلغ النیل و دیگر از حضرت امیر (ع) در آیه هو الذی ارسل رسوله بالهدی فرمود و الذی نفسی بیده حتی لا یبقی قریهٔ الا نودی فیها بشهادهٔ ان لا اله الا الله و ان محمد رسول الله بکرهٔ و عشیا و دیگر از ابن‌عباس در آیه لیظهره علی الدین کله فرمود حتی لا یبقی یهودی و لا نصرانی و لا صاحب ملهٔ [صفحه ۱۰۸] الا دخل فی الأسلم الی قوله و ذلک عند قیام القائم (ع) و دیگر فرمایش پیغمبر (ص) اذا اراد الله این یعید الاسلام عزیزا قصم کل جبار عنید یا حذیفه لولم یبق من الدنیا الا یوم واحد لطول الله ذلک الیوم یملک رجل من اهلبیتی تجری الملاحم علی یدیه و یظهر الاسلام لا یخلف وعده و دیگر حضرت امیر (ع) در آیه ربما یود الذین کفروا لو کانوا مسلمین اذا خرجت انا و شیعتی فعندها یود الذین کفروا لو کانوا مسلمین و آرزوی قول دین اسلام در رجعت منافی یا خروج از آن است و دیگر فرمایش حضرت صادق (ع) اذا قام القائم باقی نماند زمینی مگر آنکه ندا کرده شود در آن زمین شهادت ان لا اله الا الله و ان محمدا رسول الله و این فقره یا اشاره به اذان است که در این دین جدید منسوخ است یا به همان دعوت اولیه پیغمبران که مردم را به آن دو شهادت دعوت می‌فرمود که حاصلش آن شود که دعوت مهدی (ع) به همان دعوت جدش پیغمبر است و الا اگر مقصود حرف اقرار نبوت سابقه است نباید اختصاص به شهادت رسالت محمد (ص) داشته باشد بلکه به رسالت تمام رسل باید اعتقاد شود و به این مضمون چند روایت دیگر وارد شده و دیگر در زیارت آن سرور در کتب معتبره دارد سلام الکامل الی قوله صاحب الزمان (ص) و معلن احکام القرآن و مطهر الارض و ناشر العدل فی الطول و العرض القائم المهدی الامام المنتظر و حاصلش آنکه آن قائم مهدی که امام و پرکننده زمین و پاک کننده زمین و اعلان کننده احکام قرآن است که کتاب و دین اسلام است نه کسی که آن کتاب و احکام آنرا نسخ کرده باشد و دیگر در روایهٔ امسلمه پس از بیان حالات مهدی و یعمل فی الناس بسنهٔ رسول الله و یلقی الاسلام یجرانه الی الارض و دیگر حضرت صادق (ع) می‌فرماید اذا قام القائم دعی الناس الی الاسلام جدیدا و هداهم الی امر قد دثر و ضل عنه الجمهور بعد می‌فرماید و نامیده شد قائم مهدی برای آنکه

هدایت می‌کند او به سوی امری که گم شده یعنی دین اسلام که به موجب سیعود غریبا کهنه و گم شده قائم هدایت به سوی او می‌کند و دیگر فرمایش حضرت باقر (ع) بصالح بن بشیر پس از آنکه خبرش داد که علی (ع) دابهٔ الارض است و راجع به سوی مردم است فرمود افلا اجرک باعظم منه و هذا و ما ارسلناک الا کافهٔ للناس بشیر و نذیر لا تبقی ارض الا نودی فیها شهادت ان لا اله الا الله و ان محمدا رسول الله و اشاره بیده الی افاق الارض که خلاصه آنکه در رجعت باز محمد مبشر و منذر است و دعوتش افاق زمین را پر نماید و دیگر در زیارت حضرت عسکری وارد است که پس از آنکه سلام می‌کند بر او که توئی پدر امام منتظر و کسی که پنهان و غایب است از چشم ظالمان و دولت فاسقان می‌فرماید المعید ربنا ید الاسلام جدید بعد الانطماس و القرآن غضا بعد الاندراس و حاصلش آنکه امام منتظر که بر گرداند دین اسلام را تازه پس از کهنگی و قرآن را با طراوت پس از اندراس نه کسی که اسلام و قرآن را نسخ کند و دیگر در زیارت حضرت صدیقه (ع) دارد پس از سلام بر حجهٔ قائم و طلب آنکه عدل را زنده و جور را برطرف کند و اظهر به دینک و سنهٔ نبیک که قائم را ظاهر کننده سنت پیغمبر قرار می‌دهد و دیگر در دعای عهدنامه که طلب تعجیل فرج قائمی که مسمی به اسم پیغمبر است دعا می‌نماید که خدایا او را قرار داده که تازه کننده باشد آنچه از احکام کتاب یعنی قرآن معطل و مهمل مانده و محکم کننده آنچه وارد شده از اعلام و سنت پیغمبر (ص) و دیگر در دعای ندبه دارد این المتخیر لاعادهٔ الملهٔ و الشریعهٔ این المؤمل لاحیاء الکتاب و حدوده که اسلامی که باقی نمانده مگر اسمش و منطمس شده و قرآنی که باقی نمانده مگر رسمش و مندرس شده آن را برگرداند و این را زنده کند و عود و زنده کردن به اختراع امر جدیدی که از قبل نبوده صدق نمی‌کند و در این دعا طلب می‌کند اموری را که به تواتر اخبار از وظایف و خصایص قائم مهدی است و دیگر در دعای ساعت دوازدهم در صفات مهدی (ع) که یملاء الارض عدلا و یجمع الاراء للتفرقهٔ و الأهواء المختلفهٔ می‌فرماید و یرجع الدین علی یدیه غضا جدیدا یعنی رجوع و عود می‌کند دین اسلام به دست او تر و تازه و دیگر در دعای غیبت پس از یاد از مهدی قائم (ع) و طلب فرج و صبر بر طول غیبت دارد و جدد ما انمحی من دینک و غیر من سنتک حتی یعود دینک علی یدیه غضا جدیدا مسئلت می‌نماید که [صفحه ۱۰۹] آنچه از دین و سنت محو و تغییر یافته تازه شود و برگردد دین سابق به دست او تر و تازه و دیگر در دعای صلوهٔ در صلوات بر مهدی (ع) دارد اللهم جدد به ما محی من دینک و احی به ما بدل من کتابک حتی یعود دینک علی یدیه عضا جدیدا که مسئلت می‌نماید آنچه از دین سابق که دین اسلام باشد و از کتاب سابق که قرآن است محو شده یا تغییر داده شده آن را تازه و زنده نماید تا برگردد دین به دست او تر و تازه و دیگر در دعای غیبت پس از طلب اشاعه عدل و ازاله جور عرض می‌کند و جدد به ما انمحی من دینک و بدل من حکمک حتی تعید دینک به و علی یدیه جدیدا غضا صحیحا و لا بدعهٔ و دیگر در دعای ساعت دوازدهم دارد درباره قائم مهدی (ع) اللهم اظهر به دینک و سنهٔ نبیک که او را مظهر سنهٔ پیغمبر (ص) قرار می‌دهد و دیگر و در دعای دیگر دارد اللهم انا نرغب الیک فی دولهٔ کریمهٔ تعز بها الاسلم و اهله دولهٔ کریمهٔ که شیعهٔ انتظار آن را داشته‌اند همان دولت قائم است و نتیجه آن را عزت قرار می‌دهد و عزت اسلام به رواج و اشاعه احکام اوست و دیگر فرمایش حضرت حضرت صادق (ع) به مفضل در آیه لیظهره علی الدین کله فوالله یا مفضل یرفع عن الملل و الادیان الاختلاف و یکون الدین کله واحد کما قال جل ذکره ان الدین عند الله الاسلام و من یتبع غیر الاسلام دینا حاصلش آنکه دین اسلام را غالب کند بر همه ملل و ادیان و همه را یک دین کند به دین اسلام و دیگر حضرت باقر (ع) یبایع القائم بمکه علی کتاب الله و سنهٔ رسوله الی قوله (ع) فیدعوا الناس الی کتاب الله و سنهٔ رسوله و این همان دعوت جدش امیر (ع) در مجلس شوری و دیگر حضرت صادق (ع) از اذن الله للقائم الخروج صعد المنبر و دعی الناس الی نفسه الی قوله و یسیر فیهم بسیرهٔ رسول الله (ص) و یعمل فیهم بعمله و دیگر فرمایش حسین (ع) به اصحابش که جدم به من فرمود ای پسر کشانده شوی ارض عراق و شهید شوی تا قولش ثم ان امیرالمؤمنین (ع) یدفع لی سیف رسول الله (ص) و یبعثنی الی المشرق و المغرب تا قولش و اعرض علی الیهود و النصاری و سایر الملل و لا خیرتهم بین الاسلام و السیف فمن اسلم مننت علیه و من کره الاسلام اهرق الله دمه و دیگر در دعای افتتاح اللهم اجعله الداعی الی

کتابک و ظاهر از دعوی به قرآن است و القائم بدینک استخلفه فی الارض کما استخلف الذین من قبله فمکن له دینه الذی ارتضی له و ظاهر قیام به دین اسلام چنانچه خلفاء قبل او چنین بودند و این فقرات اشاره به آیه شریفه وعد الله الذین آمنوا و عملوا الصالحات لیستخلفنهم فی الارض و لیمکنن لهم دینهم الذی ارتضی لهم الخ که درباره خلفاء پیغمبر (ص) و رجوع و عود خلافت مقصویه ایشان در یوم الظهور و الرجعهٔ است بعد عرض می‌کند اللهم اظهر به دینک و سنهٔ نبیک بعد عرض می‌کند اللهم انا نرغب الیک فی دولهٔ کریمهٔ تعز بها الاسلام و اهله و حاصل این فقرات آن است که مهدی قائم عود دهنده و رجوع دهنده و محکم کننده و ظاهر کننده و غالب کننده و عزیز کننده و زنده کننده و تر و تازه کننده دین اسلام است که به واسطه سوانح غیبت غریب شده و ضعیف شده و احکامش تغییر یافته و سنتش تبدیل یافته که معلوم می‌شود از احکام علماء عامه و اختلافات خاصه و حدودش معطل بواسطه غلبه جور که لا یبقی الا اسمه ان وقت مهدی (ع) موعود او را تر و تازه برگرداند و غالب و قاهرش گرداند و همین است معنی شرع جدید که تازگی اسلام را پس از کهنگی و اندراس و ضعف و انطماس تعبیر به شرع تازه و کتاب تازه می‌نماید و دیگر حکایت سید بن طاوس از صحیفه ادریس که خداوند به ابلیس فرمود انک من المنظر الی یوم الوقت المعلوم و بیان کرد وقایع یوم الظهور را و آنکه در آن روز لشکر او و پیاده و سواره او را هلاک نماید و دانش شایع و نیش صاحب نیش برداشته و برکات ظاهر و بیان نموده خوبی مردم آن عصر را می‌فرماید ایشان امتی هستند که اختیار کردم آنها را از برای نبی مصطفی (ع) و قرار دادم مصطفی را نبی ایشان و ذلک وقت فی علم غیبی و لابد انه واقع نمره.

خلافت و وصایت حضرت مهدی

طائفه ثانیه اخبار کثیره متواتره است که قائم مهدی را مانند پدران بزرگوارش از جمله اوصیاء پیغمبر و خلفاء آن سرور می‌شمارد و منصب او را خلافت و وصایت تعیین می‌نماید و وصایت و خلافت از پیغمبر (ص) به معنی آن امت که به جای او بنشیند و کار او را بکند چنانچه وکیل کار موکل و وصی کار موصی می‌نماید و بدین جهت چون خصم مدعی شارعیت [صفحه ۱۱۰] و اصالت است نفی وصایت و خلافت از مهدی (ع) می‌نماید چنانچه گلپایگانی در فرائدش تصریح به این معنی کرده و در مقام مهدی و هنگامه ظهور او را بزرگتر از وصایت و منافی با خلافت و مناسب با اصالت و شارعیت شمرده و الحاصل اگر معلوم گردید به فرمایش حجج الله که مقام قائم خلافت از پیغمبر (ص) و منصب او و وصایت آن سرور است مانند مقام یازده نفر دیگر از اجداد گرامش پس دیگر دعوی شارعیت و آوردن دین ناسخ غلط و تناقص خواهد بود چنانچه ادعای این مقام و نسبت دادن این معنی به سایر ائمه هدی غلط است پس گلپایگانی تبعا لمتبوعاتش مثل سایر هم مسلکهایش که مهدی را شارع می‌داند نه خلیفه تکذیب تکذیب فرمایشات حجج را می‌نماید و این جزافه را برای خرافه دیگری به هم می‌بافند که چون باب را مهدی قائم می‌دانند و مع ذلک می‌بینند که بر ضد شریعت اسلامیه احکامی جعل و اختراع کرده ناچار ملتزم شدند که مقام مهدی خلافت و منصبش وصایت نیست و به عقیده نگارنده خود این مدعیان هم می‌دانستند که آن خیالات سوداوی که در سر دارند از برداشتن دین اسلام و ریختن رنگ تازه با دعوی مهدویت که در شریعت اسلامیه به تواتر از اخبار عامه و خاصه مقام او خلافت است نمی‌سازد ولی چون ملت اسلام خبر مهدی انتظار ظهور دیگری را نداشتند و محییء صاحب دین دیگر را باطل می‌دانستند لذا ابتغاء الفتنه اسم خود را مهدی گذارد که عوام بفریبد و منصب او را شارعیت قرار داد چنانچه بهاء به واسطه اغوای نصاری که ظهور مسیح را منتظر بوده‌اند خود را عیسی قرار داد باری پس از معلومیت این مقدمه از اخبار متواتره که مقام مهدی وصایت است جمع بین مهدویت و آوردن شرع جدید تناقض صرف است پس لازم است اثبات این مقدمه و عرض می‌کنم که این مقدمه ضروری و اتفاقی تمام فرق اسلامیه است که با اختلافات کثیره که بین العامهٔ و الخاصهٔ است در اغلب مسائل اصولیه و غالب مباحث فرعیه و با اختلافی که بالخصوص در خصوص مهدویت بین فرق شیعه و عامه است از اختلاف در شخص و اسم پدرش و غیر ذلک که جماعت کثیره از مشایخ و عرفا و متکلمین

و اهل حدیث ایشان در مهدی (ع) به مذهب امامیه قائل شده‌اند و بیشتر از ایشان اول از نسل فاطمه نمی‌دانند که در آخرالزمان متولد شود ولی تمام این مختلفین در این کلمه متحد و متفقند که مقام مهدی خلافت از پیغمبر (ص) و منصبش وصایت از آن سرور است و از او تعبیر به وصی و خلیفه می‌نمایند پس مرتبه وصایت و خلافت مهدی در نزد تمام فرق مسلمین واضح‌تر و مسلم‌تر است از شخص آن سرور و سایر خصوصیات او از اینکه کی است و کی متولد شده مع ذلک به این طریق تمسک می‌جوئیم که خصم جحودا و عنادا آن را دلیل نشمرد بلکه حواله می‌دهیم طریق احراز این مقدمه را به همان طریق اثبات اصل موعود و سایر صفات و حالات آن وجود را آن مراجعه و زیارات مأثوره و ادعیه شریفه و اخبار معتبره معتمد عند الشیعه حتی الخصم تا آنکه معلوم شود به تواتر معنوی بلکه به تواتر لفظی مقام وصایت مهدی (ع) و کفایت می‌کند از برای دست آوردن تواتر همان مراجعه کتب بحار خاصه جلد نهم و هفتم و ششم و چهارم که از آنها است فرمایش حضرت حسین (ع) که خلیفه بعد از رسول خدا پدرم امیر (ع) بعد می‌شمرد تا حضرت عسکری و می‌فرماید و بعد از او مهدی (ع) نهم از فرزندان من و همچنین در روایت طولانی عبدالعظیم (ع) خلف بعد از عسکری را که غایب می‌شود پس خارج می‌شود و زمین را پر از عدل می‌کند آن خلف را از خلفاء پیغمبر (ص) می‌شمرد و از آنها است فرمایش پیغمبر (ص) مروی در بحار الائمه بعد اثنی عشر اولهم علی بن ابی‌طالب و اخرهم القائم هم خلفائی و اوصیائی امان را دوازده می‌شمرد و حضرت قائم را دوازدهمی تعیین می‌فرماید پس از آن ایشان را خلفاء و اوصیاء خود قرار می‌دهد و از آنها است آن روایت مرویه در بحار که پیغمبر (ص) می‌فرماید سؤال کردم از پروردگار از اوصیاء پس دیدم دوازده سطر سبز که بر هر یک نوشته بود اسم وصیی از اوصیاء من که اول ایشان علی و آخرشان مهدی (ع) که درباره او خطاب رسید که به او پاک می‌کنم زمین را و از آنها است خبر صد و هفتاد و نهم و خبر صد و هشتاد که در مقاله اولی گذشت و از آنها است فرمایش پیغمبر (ص) مروی در بحار الخلفاء بعدی اثنی عشر تسعهٔ من صلب الحسین (ع) و التاسع قائمهم و مهدیهم و از آنها است فرمایش پیغمبر (ص) در وقتیکه عبدالله بن مسعود سؤال می‌کند از آن سرور [صفحه ۱۱۱] از باقی خلفاء از حضرت صادق (ع) و پیغمبر می‌شمرد یک یک را تا می‌فرماید و خارج می‌کند از صلب علی حسن را که پدر حجهٔ خداست و خارج می‌شود از صلب حسن (ع) قائمنا اهل البیت یملاءها قسطا و عدلا کما ملئت جورا و ظلما و از آنها است فرمایش پیغمبر (ص) که تمسک جوئید به اوصیاء من تا قول شریفش نه نفر از صلب حسین (ع) که مهدی از آن نه نفر است و از آنها است خبر لوح جابر که می‌گوید داخل شدم بر فاطمه (ع) و در نزد او لوحی بود که در او نوشته شده اسماء اوصیاء پس شمردم دوازده اسم که آخر ایشان قائم بود و از آنها است خبر جابر که وارد شدم بر فاطمه (ع) و در نزد او لوحی بود که نزدیک بود که روشنائی او چشمها را خیره کند و در او دوازده اسم نوشته شده سؤال کردم این اسماء کیانند فرمود اسماء الاوصیاء اولهم ابن عمی واحد عشر من ولدی اخرهم القائم (ع) و از آنها است فرمایش حضرت رضا (ع) در بیان خالص از اسلام پس از شمردن ائمه تا دوازدهمی ابن العسکری و بیان آنکه اوست قائم منتظر می‌فرماید اشهد لهم بالوصیهٔ و الامامهٔ تا قولش و انهم المفسرون عن القرآن و الناطقون عن الرسول این دو تعبیر کمال صراحت را دارد که وصایت به چه معنی است می‌فرماید شهادت می‌دهم به وصی بودن ایشان و اینکه ایشان سخنگویان از جانب پیغمبراند و خبر دهندگان از مضمون قرآنند که همین معنی نیابت است در برابر بشارت و استقلال الی غیر ذلک مما لا یحطی و حاصل استدلال به این نمره از اخبار که به بعض قلیل آن اختصارا اقتصار شدن اینکه مهدی موعود از خلفاء و اوصیاء است و وصی و خلیفه شارع نیست پس مهدی شارع نیست نمره ثالثه اخبار کثیره وفیره که مهدی را از ائمه می‌شمرد که از این نمره است اخبار متظافره که در نهم بحار وارد است به مضمون آنکه قائم مهدی تاسع از حسین است و از ائمه است تقریب استدلال به این نمره از اخبار آنکه اگرچه امامت به حسب لغت در مطلق پیشوی و مقتدی هر چند به عنوان نبوت باشد ولی عند عرف اهل اسلام ظاهر در همان معنی خلافت است و لذا در کلام از مبحث رابع به مسئله امامت تعبیر می‌کند و حال آنکه مراد خلافت است و بدین جهت از پیغمبر (ص) در مقام تعیین عدد اوصیائش و خلفایش که سؤال می‌شد غالب به این لسان سؤال می‌شد که ما عدهٔ الائمه

می‌فرمودند عدد البروج او العیون او الاسباط او نقباء بنی‌اسرائیل و امثال ذلک که سؤال از حال اوصیاء بوده و به ائمه سؤال می‌شده و هم‌چنین پیغمبر (ص) و ائمه در مقام تعبیر از خلفاء بعد از خودش مانند امیر (ع) و اولادش تعبیر به ائمه می‌فرمود و چنان امامت و وصایت و خلافت ترادف داشته در عرف اسلام و لسان نبی و ائمه (ع)کو بسا بود که حضرت رسول (ص) سفارش می کرد درباره اوصیاء حاضرین سؤال می کردند کیانند ائمه که سفارش آنها را فرمودید مانند روایت ابی‌ذر با آنکه پیغمبر (ص) بیان حال ائمه را می‌فرمود و حاضرین سؤال می کردند ما حال الخلفاء مانند عبدالله مسعود و الحاصل مراجع به آثار و مطلع و به اصطلاح اخبار بالضروره و البداهۀ می‌داند که امامت در اصطلاح اخبار و لسان نبی و ائمه اطهار عبارت از وصایت و خلافت از پیغمبر است به علاوه که در آن اخبار متواتره فوق خدا حضاء قائم مهدی را در شماره ائمه قرار می‌دهد و تفکیک در معنای کلمه واحده غلط است و کمال صراحت در اتحاد معنی امامت دارند پس چنانچه امامت یازده نفر به عنوان وصایت است امامت دوازدهم هم به عنوان وصایت خواهد بود پس امامت در این اخبار کثیره که قائم را از ائمه می‌شمرد به معنی وصایت خواهد بود پس قائم (ع) به این اخبار متواتره وصی است نه شارع و احصاء این نمره از اخبار بسیار دشوار به ذکر چند خبری اقتصار می‌شود مثل فرمایش پیغمبر (ص) و من ولد الحسین ائمۀ تسعۀ تاسعهم قائمهم و مهدیهم و مثل فرمایش پیغمبر (ص) بحسین و اختار من صلبک یا حسین تسعۀ ائمه تاسعهم قائمهم و مثل فرمایش پیغمبر (ص) به جابر در وقتیکه سؤال کرد ما عدۀ الائمۀ فرمود عدتهم عدۀ الشهور عدتهم العیون التی انفجزت لموسی عدتهم عدۀ نقباء بنی‌اسرائیل تا قولش فالائمۀ یا جابر اولهم علی بن ابی‌طالب و اخرهم القائم و مثل فرمایش پیغمبر الائمۀ من بعدی اثنی عشر و تسعۀ من صلب الحسین تاسعهم مهدیهم و مثل فرمایش پیغمبر (ص) لسلمان الائمۀ بعدی بعدد نقباء بنی‌اسرائیل پس گذاشت دست خود را بر سر حضرت حسین و فرمود تسعۀ من صلبه و التاسع مهدیهم یملاء الأرض قسطا و عدلا و مثل فرمایش پیغمبر (ص) بحسین (ع) [صفحه ۱۱۲] انت الامام ابن الامام اخو الأمام تسعۀ من صلبک ائمۀ ابرار و التاسع قائمهم و مثل فرمایش پیغمبر (ص) درباره حسین (ع) انه الامام ابن الامام تسعۀ من صلبه ائمۀ معصومون و التاسع قائمهم و مثل فرمایش پیغمبر (ص) اسباط از نسل یعقوب (ع) دوازده نفر بوده‌اند و ائمه بعد از من دوازده نفرند اول ایشان علی و آخر ایشان محمد و اوست مهدی امت الذی من یصلی عیسی خلفه و مثل فرمایش پیغمبر (ص) درباره امیر (ع) که گوشت او گوشت من و خون او خون من تا قولش و از صلب حسین (ع) خارج می‌شود ائمه نه گانه که از آن نه است مهدی این امت و مثل فرمایش پیغمبر (ص) قائم می‌شود به امیر امت من مردی از نسل حسین (ع) تا قولش هو الامام التاسع من صلب الحسین (ع) و مثل فرمایش پیغمبر الائمه بعدی اثنی عشر کلهم من قریش تسعۀ من صلب الحسین (ع) و المهدی منهم و مثل فرمایش پیغمبر (ص) بحسین انت السید و ابن السید ابوالسادۀ تسعۀ من ولدک ائمۀ ابرار و التاسع قائمهم و در خبر دیگر و التاسع مهدیهم یملاء الدنیا قسطا یقوم فی آخر الزمان و دیگر فرمایش پیغمبر (ص) به فاطمه در وقتی که قنداقه حسین را به آن حضرت داد اذان در گوش او گفت فرمود بگیر این را به درستیکه او پدر نه امام است و نهمی از ایشان قائم ایشان است و به این مضمون از پیغمبر از طرق عامۀ و خاصۀ روایت بسیار وارد شده و هم‌چنین از ائمه دیگر و اخباری که مهدی قائم را از دوازده امام می‌شمرد بیشمار احاطه به آنها بسی دشوار و بعض از آنها در مقاله اولی گذشت و بسیاری از آن اخبار در خصوص جلد نهم و هفتم بحار متفرقه وارد است آنچه نگارنده به این مضمون که مهدی از ائمه است که شأن آنها وصایت و امامت مضطلحه است زیاده از صد خبر به دست آوردم با قلت تتبع و کمی اسباب و دانشی که امامت در لسان اخبار و حدیث از پیغمبر مختار است پس مهدی شارع نخواهد بود و حاصل استدلال به این چند خبر و ما یشارکها فی المضمون از اخبار کثیره لا تحصی که اصغاف ما زبراست و این چند خبر نمونه است از هزار آنکه مهدی را از ائمه شمرده و ائمه در لسان نبی همان اوصیاء و خلفاءاند چنانچه غیر از این وجود مبارک از سایر اباء و اجداد بزرگوارش که بالضرورۀ و اعتراف الخصم مقامشان مقام وصایت و خلافت است ایشان را در تمام آن اخبار امام و ائمه یاد فرموده پس مقام مهدی هم مقام وصایت و خلافت است نه شارعیت و خواهد آمد که وصایت منافی ما بزرگی یوم الظهور و مقام مهدی نخواهد بود که سایر

اوصیاء پیغمبر (ص) یا افضلیت‌شان از تمام شارعین مع ذلک رشته آنها وصایت بوده.

اثبات وصایت حضرت مهدی

تجدید مقال لتوضیح حال اثبات مدعی یعنی وصایت قائم از روی نماد مقدمه مبنی بر دو مقدمه است مقدمه اولی آنکه می گوئیم مهدی به نصوص متواتره از نبی و سایر ائمه هدی که او از ائمه است مقدمه ثانیه آنکه امام در لسان نبی و ائمه اطهار به معنی وصی و خلیفه است و نتیجه این دو مقدمه آن است که مهدی (ع) وصی و خلیفه است مثل سایر ائمه نه شارع اما مقدمه اولی پس دلالت می کند تصریحات حضرت رسول به امامت که به بعض مختصر از آنها اشاره شد و هم تصریحات ائمه هدی در ابواب متفرقه به حدی که لا تحصی است که از آنها است فرمایش حضرت صادق (ع) که فرمود بعد الحسین تسعهٔ ائمه تاسعهم قائمهم و از آنها است قول صادق (ع) که الائمهٔ اثناعشر پس از آن یک یک را اسم می‌برد تا حضرت عسکری (ع) بعد می‌فرماید و از ولد حسن است مهدی (ع) که در وقت خروجش عدد رجال بدو سیصد و سیزده نفر بر او جمع می‌شوند و از آنها است فرمایش حضرت عسکری (ع) باقر (ع) به کمیت ان قائمنا هو التاسع من ولد الحسین لان الائمهٔ بعد رسول الله اثنی عشر و الثانی عشر هو القائم (ع) بعد یک یک ائمه را می‌شمرد تا به حضرت عسکری (ع) فرمود و هو ابوالقائم الذی یخرج فیملاء الدنیا قسطا و عدلا و از آنها است فرمایش این بزرگوار قال یکون تسعهٔ ائمه بعد الحسین بن علی تاسعهم قائمهم و از آنها است فرمایش حضرت حسین (ع) به شخصی که عرض کرد اخبرنی عن عدد الائمهٔ بعد رسول الله فرمود اثنی‌عشر بعد سؤال شد از اسماءشان آن حضرت فرمود الامام و الخلیفهٔ بعد رسول الله امیرالمؤمنین (ع) پس یک یک شمرد تا حضرت هادی بعد فرمود و بعده الحسن ابنه و بعده الخلف المهدی هو التاسع من ولدی یقوم بالدین فی آخرالزمان و از آنها است فرمایش حضرت حسن (ع) باصبغ الائمه [صفحه ۱۱۳] بعد رسول الله صلی الله علیه و آله اثنی‌عشر تسعهٔ من صلب الحسین (ع) و منهم مهدی هذه الأمهٔ و از آنها است فرمایش امیر (ع) در تفسیر عترت فرمودند انا و الحسن و الحسین (ع) و الأئمهٔ التسعهٔ من ولد الحسین تاسعهم مهدیهم و قائمهم الخ و غیر ذلک و هی کثیرهٔ و حاصل این اخبار و آنچه گذشت آن است که مهدی (ع) از ائمه است و اما مقاله ثانیه که مراد به امامت در این اخبار وصایت و خلافت است نه شارعیت پس می گویم در این اخبار کثیره و لفظ ائمه اطلاق کرده بر دوازده نفر که یازده نفر از آنها به اعتراف خصم شارع نبوده‌اند بلکه وصی و خلیفه بوده‌اند پس مراد به امامت در آن یازده به معنی وصایت است حال کدام منصف عاقل می‌تواند بگوید دوازدهم امام به معنی دیگر است نه وصایت و دیگر ملاحظه فرما که در جمله از این اخبار متقدمه و غیر آن سائلین در مقام سؤال از اوصیاء پیغمبر (ص) عرض می کند عدد امامان چیست که معلوم می‌شود امام در عرف ایشان عبارت است از وصی و دیگر ملاحظه فرما که در جمله از این اخبار ائمه هدی در مقام عدد خلفاء پیغمبرند پس از آن می‌فرمایند عدد ائمه دوازده است که معلوم می کند که امامت در عرفشان به معنی خلافت است و دیگر ملاحظه فرما جمله از اخبار را که به طریق عطف تفسیر امام و خلیفه و امام و وصی را با هم جمع می کند و دیگر ملاحظه فرما مثل قول پیغمبر (ص) در آن روایت طولانی که ائمه را دوازده و نه نفر از آنها را از صلب حسین (ع) و نهم از ائمه را قائم بیان می‌فرماید آنگاه بیان این معنی را در شب معراج و دیدن دوازده نور سطر و سؤال از پروردگار که اینها کیانند می‌فرماید که خطاب رسید اینها اوصیاء تواند و دیگر ملاحظه فرما که آن سرور بیان ائمه را می‌فرماید و عبدالله مسعود عرض می کند بیان فرمائید حال خلفا را و دیگر ملاحظه فرما که پیغمبر (ص) سفارش درباره اوصیاء خود می‌فرماید ابوذر حاضر است و در مقام شناسائی اوصیاء عرض می کند کیانند ائمه پس از ما ذکر معلوم می‌شود که امامت در عرف نبی (ص) و ائمه همان معنی است مقابل با شارعیت که وصایت باشد پس مهدی که به تواتر از اخبار خاتم النبوهٔ و ائمه طاهرین از ائمه است و وصی خواهد بود نه شارع تتمیم.

تنبیهاتی در اثبات عدم نسخ دین اسلام

المقام لتوضیح المرام قبل از بیان طوایف نه‌گانه اخبار وعده کرده بودیم بیان دو تنبیه را از برای ایضاح مقصود تنبیه اول در تقریب استدلال بر وجه اجمال به طوایف نه گانه و تنبیه دوم در رفع شبهات خصم یا شکوک اوهامی که از برای مشککین پیدا شود اما تنبیه اول پس می‌گوئیم مدعای ما نبودن کتابی بعد از قرآن و دین بعد از اسلام و بقاء رشته این دین و وصایت اوصیاء و خلفاء پیغمبرانست الی یوم الجمع و القیام حتی بی یوم الظهور و زمان قائم مهدی و ایام الکرهٔ و الرجعهٔ و بعدها الی زمان التکلیف و الحکم بمجی طامهٔ الکبری و فناء الدنیا بما فیها و دلیل بر این مدعی از فرمایشات پیغمبر (ص) و ائمه هدی (ع) که در کتب معتبره معتمده از علماء راسخین که خصم هم اعتراف به مکانت و جلالت و متانت و صدق و وثاقت و فضل و فقاهت و کمال و درایت و علم و عدالت آنها دارد مانند کلینی و صدوق و طوسی و فضل بن شاذان و شیخ نعمانی و صفار و امثالهم به توسط صحابه اخیار و اجلاء از روات مانند سلمان و ابی‌ذر و حذیفه و جابر و زراره و ثقفی و جمیل و اشباههم در فقرات زیارات و ادعیه و فرمایشات امیر علیه‌السلام در نهج‌البلاغه این قلیل البضاعهٔ در این مختصر در ضمن طوایف نه گانه بیان کرده‌ام قریب به دویست خبر است که هر یک به لسانی بیان این معنی و به بیانی کشف از این مدعی نموده‌اند و حاصل مضمون آن اخبار آن است که شریعت [محمدی] نسخ نمی‌شود تا یوم القیمهٔ و اینکه تبدیلی از برای ملت او اسلام و تغییری از برای شریعت او نیست تا روزی که خدا وارث زمین و آنچه بر اوست و اینکه شریعت او خاتم الشرایع است پس نیست شریعتی بعد از آن تا روز قیامت و اینکه منع فرموده از تبدیل و تغییر دادن دین او و این که سنتی نیست بعد از سنت او و اینکه هر کس دعوی سنهٔ دیگری نماید در آتش است و هر که مدعی شود واجب القتل است و اینکه درخت اسلام کنده نمی‌شود و شرایع او برداشته نمی‌شود و اساسش منهدم نمی‌شود و زایل نمی‌شود و پاره نمی‌شود و مدتش منقطع نمی‌شود و اینکه کتابی که مطاع و حجت باشد پس [صفحه ۱۱۴] از قرآن نمی‌آید و اینکه خاتم کتب است پس نیست کتابی بعد از او و اینکه هر کس کتابی بعد از قرآن بیاورد پس خون او مباح است و اینکه هر کتابی که مخالف او باشد باطل است و اینکه قرآن مخصوص زمانی دون زمانی و طایفه دون طائفه نیست و اینکه حلال و حرام محمد (ص) که عبارت از احکام اوست باقی تا روز قیامت است و اینکه او خاتم النبیین است و اینکه نبی بعد از او نیست و اینکه عدد انبیاء به او تمام شده و اینکه وحی متعلق به شرع پس از او منقطع گردیده و اینکه آخر خشت خانه نبوت بوده و اینکه مطاعی بعد از او نخواهد بود در هیچ زمانی تا ساعت و تا روزیکه خدا وارث زمین شود و اینکه آخر انبیا و رسل است در بهشت و اینکه ختم شد به او وحی شریعت و اینکه ختم شد به او نبوت و رسالت و اینکه تمام شد به او مرتبه نبوت و اینکه عاقب النبیین است که بعد از او نبی دیگر نخواهد بود و اینکه هر که دعوی نبوت نماید خون او مباح است و اینکه کتاب که دلیل احکام اسلام است و عترت که خلفاء و اوصیائند تا یوم الورود علی الحوض که روز قیامت است باقی بر مرجعیت و حجیت و مطاعیت‌اند و همان حالی که در اول اسلام داشته‌اند که کتاب حجتی و مطاعی و مرجعی غیر آن دو نبوده تا یوم القیمهٔ بر این صفت مشترکه باقی‌اند و اینکه رشته اوصیاء و خلفاء او که اقامه همان دین اسلام را نمایند باقی تا روز قیامت و یوم العرض علی الله و تا روزی که ساخت الارض باهلها و تا روزی که خدا وارث زمین شود و تا یوم الحشر است و اینکه اوصیاء پیغمبر (ص) و سلطنت خلفاء آن سرور دائمی است و اخر دولتها است و متصل است به قیامت و منقطع نمی‌شود مگر به چهل روز قبل از قیامت اینها به تعبیرات و بیاناتی است که در لسان اخبار به طور تأکید تنصیص و تصریح نموده و تمام فرق اسلامیه من البد و الی الحال همین معنی از تأکیدات صاحب شرع فهمیده و بر آن معتقد و ملتزم بوده آیا بیان دیگری از برای کشف از این مدعی باقی مانده و قصوری در توضیح حاصل و تقصیری در تبین واقع گردیده و آیا تکذیب تمام ماورد را با آنکه از اجلاء صحابه و تابعین است و در کتب معتمده و تفاسیر معتبره بیشتر آن طوایف متواتر عند الشیعه است و پاره متواتر به حسب اخبار عامه است می‌توان کرد پس به چه تصدیق می‌توان و کجا شد آن فرمایشات پیغمبر (ص) و حجج در مدت دویست و شصت سال و کجا شد آن تأکیدات ائمه (ع) و ضبط و حفظ آثار و کجا شد آن اهتمامات روات و ارباب

اصول و علماء اعلام و اهل رجال در تنقیح و تهذیب و جمع و آیا صریح‌تر از این بیانات که نفی شریعت حادثه و نفی تغییر و تبدیل و نفی نبوت و وصی و نفی کتاب و بقاء رشته وصایت و خلافت تا قیامت بیان دیگری هست که گفته شده باشد و پس از قطعیت سند و صدور و نصوصیت در مرتبه دلالت و ظهور و آیا مجال شبهه و ریب باقی می‌ماند این حال طوایف هشتگانه از اخبار و اما طایفه نهم پس تنصیصات مختلفه کشف از این مدعی نموده که در یوم الظهور و ایام الرجعه همین دین اسلام باقی و صاحبان آن روزگار را عیان به سوی دین اسلامند و در جمله می‌فرماید اشاعه بدهد دین محمد را و در جمله می‌فرماید باقی نماند مگر دین محمد (ص) و در جمله می‌فرماید بالغ شود دین محمد (ص) الی ما بلغ اللیل و در جمله دین اسلام ظاهر خواهد بود و مهدی (ع) اقامه او خواهد نمود و در جمله می‌فرماید باقی نماند صاحب ملتی مگر آنکه داخل دین اسلام شود و در جمله اسلام را عود دهد و در جمله دین اسلام غالب بر کل ادیان شود و عزیز شود و در جمله دین اسلام را منبسط و پهن نماید و در جمله به سوی دین گم شده هدایت کند و در جمله دین مندرس کهنه شده را عزیز کند و در جمله دعوت به سوی اسلام و هدایت به سوی او نماید و در جمله اسلام را پس از کهنگی و اندراس تر و تازه نماید و در جمله پس از ضعف قوی و دائر و محکم نماید و در جمله همه ادیان به دین اسلام برگردند و در جمله پیغمبر (ص) به صفت منذریت رجعت نماید و خطاب قم فانذر اول بعثت امتثال نماید و در جمله شمول و عموم رسالت و دیانتش در یوم الظهور و الرجعه باشد و در جمله امیرمؤمنان و سایر ائمه خلیفه و کارگزاران پیغمبر باشند و حضرت شمشیر بکشد به دعوت به دین اسلام و متمردین را گردن بزند و در جمله امیر (ع) و سایر ائمه (ع) قرآن را ظاهر و معمول به [صفحه ۱۱۵] شود و در جمله اعلان احکام قرآن شود و در جمله قرآن تر و تازه برگردد و در جمله دعوت به سوی قرآن شود و بیعت بر قرآن شود و در جمله عمل به سنته پیغمبر (ص) و سنته او جاری شود و در جمله دعوت به سوی سنت پیغمبر نماید و در جمله دین اسلام که کهنه شد و کم شده برگردد و پیدا شود و از سر گرفته شود و در جمله دعوت به سوی دین اسلام نماید و در جمله مهدی قائم (ع) که صاحب آن روزگار است وصی و خلیفه پیغمبر باشد که جای او بنشیند و کار او را بنماید و خلافت بنماید و در جمله مانند پدر بزرگوارش به امامهٔ مصطلحه که به معنی خلافت است قائم شود و در جمله نماز و زکوهٔ که از فروع دین احمدی است و در این شریعت حادثه و آن نماز و آن زکوهٔ منسوخ گشته ترویج شود و در جمله از آن که در این شریعت حادثه منسوخ شده صبح و شام در تمام آفاق بلند شود و در جمله جمعه و جماعت که در این دیانت از میان رفته اقامه شود و در جمله دین پسندیده در نزد خدا در آن روزگار دین اسلام باشد آیا با این متواترات و نصوصات قطعیات دیگر شبهه شارعیت و اصالت و نسخ شریعت اسلامیهٔ و حدوث شریعت متجدده می‌رود و اما تنبیه دویم در بیان بعض شکوک و اوهام است از این مقام که پاره از آنها در لسان این طائفه از اخبار دائر است.

پاسخ به بعضی از شبهات

معنی لفظ قیامت

شبهه اولی در معنی لفظ قیامت و اینکه مراد به او یوم قیام قائم است و کذا لفظ ساعت به واسطه آنکه در تأویل جمله از آیات از ساعت یوم الظهور اراده شده چنانچه جمله از علامت قیامت و اشتراط ساعت حمل بر یوم الظهور شده و جواب از این شبهه مبنی است بر یک مقدمه مسلمه عند العرف و العقل است که عبارت از حجیهٔ ظواهر و لزوم اخذ به آن فی استکشاف المراد عند عدم القرینهٔ که بناء عرف در جمیع اعصار و امصار من لدن آدم عند قاطبهٔ اهل اللسان بر حجیت ظواهر فی مقام الافادهٔ و البیان و لزوم اخذ به آن است که هیچ گاه بلا قرینه رفع ید از ظاهر نمی‌کند و لذا عقل سلیم مستقل است به قبح القاء ماله ظاهر فی مقام الافادهٔ و ارادهٔ خلافه من دون نصب قرینهٔ لما یتربت علیه من نقض الغرض و الاغراء بالجهل و هما قبیحان من الحکیم و بدین جهت حجج

الهیهٔ در مقام تبیین مرادات قلبیه و بیان ما فیه اصلاح العباد و نظم البلاد در طریق هدایت و ارشاد تخلف از این طریق مستمره نفرموده و غالب تعلیمات و ارشادات ایشان و غالب تکالیف و احکامشان و غالب از اخبارشان به امور مبدأ و معاد و غالب بیاناتشان در اصول و فروع به القاء ظواهر بوده چنانچه معلوم می‌شود از تصفح صحف آسمانیه و تتبع بیانات حجج الهیه که کمتر جائی بیان مطلب و مرادی به نص قطع الدلاله کرده باشند بلکه باب احتمال و تأویل در تمام آنها مفتوح پس اگر ظاهر متبع و مرجع نبوده و غرض آنها از تعلیم و ارشاد حاصل نگشته و اگر بلا قرینه افاده غیر ظاهر اراده کرده باشند به صرف احتمال پس احتمال اراده ظاهر لااقل مساوی خواهد بود پس هیچ گاه مراد ایشان به دست نیامده به جهت تردد امر بین ظاهر و غیر آن اولا ـ ثم تردد امر در محتملات غیر ظاهر بین امور متعدده و تمام نقض غرض و اغراء به جهل خواهد بود باز می گوئیم حال در کلام متکلم خالی از چهار صورت نیست که دو صورت از فرض خارج و یک صورت باطل پس معین می‌شود صورت رابع به جهت آنکه متکلم بما لمظاهر یا همان معنی ظاهر اراده کرده یا غیر آن اول همان مطلوب است و اگر ثانی است یا در مقام افاده و بیان بوده یا نبوده اگر نبوده از مفروض و محل کلام خارج که سخن ما در جائی است که غرض افاده و بیان بوده باشد نه اجمال و اهمال و اگر بوده یا نصب قرینه کرده یا نکرده اگر کرده از فرض خارج لان الکلام فی حجیهٔ الظواهر در جائی است که قرینه برخلاف نباشد و اگر نکرده نقض غرض کرده و اغراء به جهل نموده و چون دو صورت از محل کلام خارج یکی صورت نبودن در مقام افاده و دیگری صورت نصب قرینه پس در محل کلام یعنی جائی که متکلم در مقام بیان بوده و نصب قرینه نکرده امر مردد می‌شود به این دو صورت یکی نقض غرض و دیگری اراده معنی ظاهر و چون اولی قبیح است پس ثانی متعین است و تمام کلام در این مقام در اصول است باز می گوئیم حمل ظاهر بر غیر معنی خودش علاوه بر آنکه خلاف طریقه عقلا است جرئت و تجری است و افتراء و بهتان متکلم است باز می گوئیم حمل ظاهر بر غیر معنی اگر جایز باشد هرج و مرج و اختلال و فساد و غولیت و ضلالت حاصل می‌شود چه آنکه هر ظاهری احتمالات عدیده می‌رود در آن و فتح این باب سد باب هدایت و ارشاد می‌شود باز [صفحه ۱۱۶] می گوئیم صرف ظاهر به سوی ماول همان اخذ به متشابه و تفسیر به رای است و قول به غیر علم است که بالخصوص در دیانت اسلامیه کتابا و سنهٔ تأکید در منع از آن شده و فاضل گلپایگانی آن را از خصایص شریعت بهائیه قرار داده که در محاسن شریعت بهائیه در فرائدش می‌نویسد که سد باب تأویل را نموده که شریعت الهیهٔ ملعبه هر آخوند و ملائی نشود انتهی و تجاهل نموده از آنچه در قرآن و لسان اخبار صریحا منع از آن نموده همانا جناب بهاء را مهربان‌تر به دیانت مجعوله خود فرض نموده از خاتم النبیین (ص) نسبت به شریعهٔ الهیه و چنین گمان کرده فقط همان کلمات باب و بهاء را نباید تأویل کرده و حال آنکه پس از فتح باب تأویل ممکن است تأویل در همین کلامی که ظاهر است در منع از تأویل باری در دیانت اسلامیه منع از تأویل نمود تا شریعهٔ الهیهٔ بازیچه هر بابی و بهائی نشود باز می گوئیم اگر صاحب شرع در بیانات خود اصطلاحات خاصه داشت عقلا بر او واجب بود اغلام امت به سوی آن و بیان مصطلحات چنانچه در موارد تخالف یا عرف بیان مراد و مقصود را فرموده‌اند و چون نفرموده به موجب و ما ارسلناک من رسول الا ـ بلسان قومه معلوم می‌شود که طریقه ایشان همان طریقه متداوله است و نتیجه این مقدمه آن است که حمل ظاهر برخلاف معنایی او جایز نیست و غوایت و ضلالت و افتراء و جرئت است بعد ذلک عرض می کنم یوم القیمهٔ در عرف اهل لسان و در نزد مسلمانان بلکه در نزد اهالی سایر ادیان و در اصطلاح شرع و آیات و اخبار عبارت است از نشانه اخرویه و دار آخرت که دار جزاء است و نیست در او عملی و تکلیفی در قبال نشانه دنیویه که دار عمل است و عالم تکلیف است که از برای او اسمائی و القابی در قرآن و اخبار به اعتبار حالات واقعه در آن معین شده یوم الجمع و یوم الحشر و یوم التناد و ساعت و یوم الحساب الی غیر ذلک و در او ظاهر شود بهشت بما علیها و دوزخ بما فیها و واقع شود ثواب و عقاب و ظاهر شود درجات و درکات و قرب و بعد و باطنی و سرائر و ظاهر شود آن عالم و نشاهٔ پس از فناء دنیا و هلاک کل شی کل من علیها فان و یبقی وجه ربک و آن روز در اصطلاح آیات و اخبار تعبیر به یوم القیمهٔ می‌شود غالبا خاصه در اخبار که اگر هزار خبر در باب و صفات و حالات و ما یقع فیها

وارد گشته نهصد خبر از آنها به لفظ یوم القیمهٔ است اذا کان یوم القیمهٔ کان کذا مثلا رجوع به ابوابی که در وقایع آن یوم واقع شد باب الشفاعهٔ یوم القیمهٔ باب الحساب یوم القیمهٔ باب مواقف القیمهٔ باب عقاب القیمهٔ باب احوال الخلق یوم القیمهٔ باب انقطاع النسب باب الرحمهٔ یوم القیمهٔ باب اسباب التخلص یوم القیمهٔ باب منزله النبی یوم القیمهٔ الی غیر ذلک من الابواب که ابواب آنها لا تحصی است و در بسیاری از آیات قرآنی تعبیر از آن به یوم القیمه است و این نه به حسب صرف استعمال است بلکه از باب استعمال در حقیقت است و لذا بلا قرینه همین معنی فهمیده شده و شاهد بر مدعا که یوم القیمهٔ عند الاطلاق و عدم القرینه علی الخلاف محمول بر روز آخر و یوم الرجوع الی الله و المعاد است آنکه از صدر اول الی الحال تمام مسلمین حتی غیر اهل لغت از فارس و ترک و سایر اقوام از خواص و عوام از لفظ یوم القیمهٔ در آیات و اخبار همین یوم خاص را که روز جمع و حشر خلایق است فی عرصهٔ واحدهٔ للحساب و الجزاء فهمیده‌اند و تا قبل از آنکه مشکل ابتغاء الفتنهٔ فتح باب تأویل بلا قرینه را کرده احدی از عالم و جاهل توقف و تردید در معنای این لفظ نکرده و آن را مجمل ندانسته و بر غیر آنچه عرض شد حمل نکرده دیگر بعد از توافق تمام اهل لسان و اتفاق اهل عرف بر معنای لفظی و فهمیدن معنائی از آن به وزوزاهل عناد و ملقین خزده الفساد بین العباد گوش داده نمی‌شود آیات نساء لیجمعنکم الی یوم القیمهٔ انعام لیجمعنکم الی یوم القیمهٔ و کلهم اتیه یوم القیمهٔ ان الله یفصل بینهم یوم القیمهٔ الله یحکم بینهم یوم القیمهٔ ثم انکم یوم القیمهٔ مبعوثون یوم القیمهٔ یفصل بینکم یسئل ایان یوم القیمهٔ و الذین اتقوا فوقهم یوم القیمهٔ و لا ینظر الیهم یوم القیمهٔ لیحملوا اوزارهم کاملهٔ یوم القیمهٔ ثم هو یوم القیمهٔ من المحضرین و من یغلل یات بها غل یوم القیمهٔ اولئک ما یاکلون فی بطونهم الا ـ النار و لا یکلمهم الله یوم القیمهٔ ان ربک هو یفصل بینهم یوم القیمهٔ ویخرج له یوم القیمهٔ کتابا یلقیه منشورا یقدم قومه یوم القیمهٔ بغته و امن عذاب یوم القیمهٔ ما تقبل منهم نذیقه یوم القیمهٔ عذاب الخزی [صفحه ۱۱۷] یضاعف له العذاب یوم القیمهٔ یخلد فیها مهانا خسروا انفسهم و اهلیهم یوم القیمهٔ افمن یتقی بوجهه سوء العذاب یوم القیمهٔ و امثال ذلک رجوع به کتب تفسیر نما و اما اطلاقات اخبار پس آن نه به اندازه است که بتوان احصاء نمود و کفایت می‌کند همان رجوع به جلد سیم بحار پس یوم القیمهٔ در لسان آیات و اخبار غیر یوم الظهور است بلکه مراد دار الجزاء است بلکه لفظ خود قیامت بدون یوم حقیقه عرفیه من اول الشریعهٔ و آن روز مخصوص است که فی مقام التخویف و الانذار از آن یوم تعبیر به قیامت می‌شود بعد ذلک نقول مجرد استعمال احیانا در غیر این معنی فی بعض الموارد لضرب من المناسبته بواسطهٔ قرینهٔ مبنیهٔ منشاء ظهور و در آن معنایی غیر یا منشاء اجمال در معنای حقیقی نمی‌شود غایهٔ الامر در خصوص مورد قرینه حمل بر معنای مجازی می‌شود و از آن مورد به جای دیگر تعدی نمی‌شود کما هو الحال فی جمیع الحقایق و المجازات پس چنانچه گاهی بالقرینه اطلاق شده بر حالت موت یا داهیه فاجعه مثل ما وقعه جانسوز کربلا که گفته می‌شود من مات فقد قامت قیامهٔ اهل البیت باحد المعینین بواسطه مناسبات قیامت در عالم صغیر تا قیامت عالم کبیر و گفته شده قامت قیامهٔ اهل البیت و انکسرت الخ و این سبب نمی‌شود که در مواضع دیگر حمل بر موت یا رواهی شود همچنین اطلاق آن بر یوم الظهور به واسطه مناسباتی شده به قرینه اخباری که بیان این معنی را نموده موجب نمی‌شود که در مواضع دیگری که آن اخبار مبنیه نیست ایضا حمل شود بر یوم الظهور بلکه گاهی بر چشم فتنه‌انگیز و قامت رعناهم اطلاق شده حال سؤال می‌شود از این مشکل که به کدام قرینه مبینه و به کدام جرئت چنین تجری و تأویلی منتهی در کلام اولیاء حق می‌نمائی که می‌فرماید شریعته لا تنسخ الی یوم القیمهٔ و لا تغیر لملته الی یوم القیمهٔ و حلاله حلال الی یوم القیمهٔ صارف از معنای حقیقی چیست علاوه بر آنکه ما یدل علی التأیید منحصر به یوم القیمهٔ نیست بلکه بیان دیگر افاده بقاء شریعت در رتبه وصایت و مرجعیت کتاب را نموده در جمله از اخبار حتی تقوم الساعه است که حال در عرف شرع و اصطلاح آیات و اخبار حال قیامت است و در جمله الی ان یرث الله الارض و من علیها که کنایه از فناء دنیا و مجئی خطاب لمن الملک الیوم است و در جمله ماجت بهم الارض و در جمله یسنح بهم الارض که احوال قیامت است و در جمله الی یوم الحشر است که اسماء و القاب قیامت است و در جمله فی کل قرن و زمان و در بعضی لا انقطع لمدته و لا عفا لشرایعه و لا حد لفروعه و در جمله حتی یرداعلی الحوض به علاوه

آنچه مفید این معنی از نفی نبوت و ختم آن و انقطاع وحی و تمام شدن و ختم کتب به قرآن و امثال ذلک که همه تأکید بقاء شریعت الی یوم القیمهٔ می‌نماید آیا با این مؤکدات متعاضد و نصوص متوافقه مجال شبهه و ریب از برای طالب حق خواهد بود و آیا اگر کسی می‌خواست افاده این معنی را یعنی بقاء چیزی را تا قیامت بیان نماید لفظ دیگری و تعبیر اخری صریح‌تر بوده که در کلام حجج واقع نشده مگر آنکه چون این بقاء مخالف میل بوالهوسان و تازه مطلبان است و مستدعیند که خداوند به میل ایشان رفتار کند ناچار از آنچه بر خلاف میل ایشان بوده است دست برداشته هر چند فرمایش نبی یا وصی باشد ولی ما پیروان انبیاء و اولیا میل و هوای خود را کنار گذاشته آنچه را فرموده‌اند رد و تکذیبی نداریم و تأویل و توجیه نمی‌کنیم که حجج الهیه را در مقام هدایت و ارشاد مهربان‌تر از آن می‌دانیم که اتباع خود را به خلاف واقع هدایت کنند و نصوصات بگویند و از آن غیر معنایی آن را اراده کنند من دون بیان با آنکه معنی مأول به لفظ قریب مفهم ممکن بود و هزاران کرور بندگان خدا را که گوش به فرمان آنها داشته در این مدت متمادیه به ضلالت و غوایت انداخته و اغراء به جهل نموده تا زمانی که گلپایگانی پیدا شود و شرح کلمات ایشان نماید و این نغمه را بسراید که مفاهیم خطابیه میزانی است مختلف مختل که به این خرافه ابطال تمام خطابات بیان و ایقان و کلمات باب و بها را نموده باشد کسی پیدا نشد که به او بگوید ایها الفاضل اگر مفاهیم خطابات میزان مختل بود پس ارشاد و تعلیم بهاء و باب به خطابات نبوده به چه بوده.

حضرت مهدی

شبهه ثانیه پاره از اخبار است که درباره مهدی (ع) وارد شده که یاتی بشرع جدید و کتاب جدید و جواب از آن شبهه آن است که با آنکه لفظ جدید در عرف استعمال درد و معنی می‌شود یکی اختراع امر حادث و دیگر نو و تازه کردن امر کهنه و مندرس پس دلالتی بر خصوص معنای اول [صفحه ۱۱۸] ندارد و با مقاله ما می‌سازد که پس از عروض این حادثه که لا یبقی من الاسلام الا اسمه و لا من القرآن الا رسمه و اندراس و انطماس آن به ظهور مهدی (ع) اسلام و کتاب زنده و تازه و نو می‌شود می گوئیم خود آن بزرگواران شرح معنا و بیان مراد را فرمودند از لفظ جدید که درباره غائب منتظر فرمودند المعید ربنا به الاسلام جدیدا بعد الانطماس و القرآن غضا بعد الاندراس که او قرآن و اسلام را جدید یعنی تر و تازه می کند بعد از کهنگی و اندراس و در جای دیگر یعود دینک علی یدیه غضا جدیدا که تجدیدی که به عنوان عود باشد با احداث و اختراع نمی‌سازد چه عود بازگشت امر سابق است و تجدید او به معنی تازه کردن اوست و الحاصل در جمله از زیارات و ادعیه و اخبار که اسلام و قرآن دین پیغمبر (ص) به دست مهدی (ع) عود می کند جدیدا و این جدید به معنی اختراع نیست بلکه نو و تازه است پس مراد به شرع و کتاب جدید همین اسلام منطمس و قرآن مندرس است که دو مرتبه نو و تازه می‌شود و در فرقان مجید اطلاق لفظ جدید فرموده و معنی دوم که عرض شد اراده کرده از قول منکرین معاد می‌فرماید از اکنا عظاما و رفاتاائنا لمبعوثون خلقا جدیدا و دیگر هل ندلکم علی رجل ینئکم اذا مزقتم کل ممزق انکم لفی خلق جدید و دیگر بل هم فی لبس من خلق جدید و معلوم شد که معاد همان عود اجساد اولیه است و فی الحدیث من جدد قبرا الخ و خواهد آمد جواب از این شبهه مفصلا در مقاله ثالثه در بیان وظیفه مهدی موعود (ع) و بیان خواهد شد تمام اخباریکه خصم به آنها از برای مدعای باطل یعنی نسخ دین اسلام تمسک کرده و هم جواب از آیاتی که تمسک به آنها کرده و بیاید در شبهه خامسه جواب از استبعاد گلپایگانی که بزرگی یوم الظهور اقتضای شارعیت دارد.

نسخ بعضی از احکام در زمان حضرت مهدی

شبهه ثالثه آنکه در سنن مهدی (ع) دارد پاره از احکام که در شریعت اسلام نبوده و این مستلزم نسخ فی الجمله است پس قول شما که احکام پیغمبر (ص) نسخ نمی‌شود و مهدی وصی است و شارع نیست باطل خواهد بود که کفایت می کند در نسخ و شارعیت

همان احکام معدوده و جواب از این شبهه مفصلا در مقاله ثالثه خواهد آمد و اجمالش آن است که آن احکام مستلزم نسخ مصطلح باطل نیست که راجع به نسخ یا بعض احکام آن باشد از غیر صاحب دین پس از آنها نسخ من الدین فی الدین است نه نسخ دین خواهد آمد که آن چند حکم مخصوص است که ابدا این مدعیان چنان احکامی نیاوردند مانند کشتن مانع زکوهٔ و شیخ زانی و من لم یتفقه فی الدین که ناسخ با منسوخ قیل مجئی النسخ از صاحب خود منسوخ رسیده به توسط وصی صاحب منسوخ اجراء می‌شود لمصلحهٔ فی التأخیر فلیس هو من النسخ الباطل انما نسخ الدین بل هو نسخ صحیح من الدین فی الدین رجوع به آن مقاله نما تا رفع این شبهه بالکلیهٔ شود.

یوم الظهور

شبهه اربعه آن چیزی است که در فرائد می‌نویسد و حاصلش آنکه عظم یوم الظهور که در قرآن از او به یوم الرب تعبیر می‌فرماید منافی با مقام خلافت و نیابت است اقتضای اصالت و شارعیت دارد توضیحا عرض می‌کنم که مقصود این مرد آن است که بزرگی یوم الظهور اقتضا دارد که صاحب آن مانند موسی و عیسی باشد که شارع و اصیل بودند نه مثل امیر (ع) که نیابت و خلافت از پیغمبر (ص) داشته پس از حواله جواب آن به خود عیسی (ع) و موسی (ع) که خجالت دارند از این کلام که نبوت خود را از آن جناب می‌دانسته‌اند می‌گویم شارعیت به نبوت که مقام خلفای پیغمبر و وحی و نزول ملک و داشتن کتاب است و این شئونات را مقداری نیست در جنب ولایت تکوینیه عامه که مقام خلفای پیغمبر (ص) و منهم المهدی است که صاحب آن روز است داشتن کتاب را چه منزلتی است از برای کسی که خودش حقیقت کتاب و نسخه جامعه است که فیه تبیان کل شیء و مقام او مقام لوح محفوظ است بل مقام اعلی بل مقام ید کتاب که اوست ید الله و وحی را چه منزلت است نسبت به کسی که محل مشیت است و قلوبشان ذکر مشیت است و نزول ملک را چه مکانت است نزد کسی که ملک به نورش مخلوق و به وجودش قائم و به ارشاد و تعلیم او دانا طرق معرفت و عبادت را و محکوم بودن تمام به حکم او و گوهر نبوت و شاخه رسالت را چه مقداری است نسبت به کسی که معدن النبوهٔ و شجرهٔ الرساله بوده باشد و بر حسب اخبار متواتره خلیفه محمد (ص) صاحب شئون و کمالات است چرا اعظم یوم الظهور و به او نسازد و موافق نباشد باز می‌گویم شارعیت به وساطت [صفحه ۱۱۹] فیض خاصی است و آن را چه اندازه است در جنب وساطت مطلقه شارع واسطه در رسالت خصوص فیض تشریعی به خصوص قسم خاصی از خلق تمام بشر یا بعض ایشان در زمان مخصوصی که بقاء شرع اوست و اوصیاء پیغمبر (ص) که صاحبان ولایت کلیه‌اند به قطعیات از اخبار وساطت مطلقه دارند و در مطلق فیض تکوینی و تشریعی در مطلق زمانها از عوالم اولی و من یوم الجمع الی آخر الدنیا نسبت به مطلق آفرینش من غیر استثناء حتی ملک دینی و جمیع اصناف رجوع به اخبار ولایت و مقامات کن. تا چنین شبهه نکنی باز می‌گویم اگرچه اوصیاء پیغمبر را برحسب ظاهر اصطلاح رسول و نبی گفته نمی‌شود و صاحب وحی و نزول ملک و کتاب قانون شرع خوانده نمی‌شوند ولی چون مقامشان مقام بابیت مطلقه و رتبه ایشان رتبه مقامیت تامه و قلبشان محال مشیت و دستشان مقام قلم اعلی و سینه ایشان رتبه لوح محفوظ و کوششان اذن واعیه و زبانشان لسان گویای خداست پس در واقع نبی و رسول و شارع‌اند بلکه بضرب من الاعتبار منبئی هر نبی و مصنف هر کتابی و مقنن هر شرعی و فرستنده هر ملکی بنحو من الدخالهٔ و المدخلیته الراجعهٔ من الوساطهٔ المطلقه الحاصلهٔ من الولایهٔ العامه خواهند بود پس رسولان مطلق من الله الی مطلق الخلق من اول الخق ایشانند که فرمود امیرالمؤمنین (ع) انا سفیر السفراء و هم معصوم (ع) و نحن سبب خلق الخلق و سبب عبادتهم و لولا نا ما عرف الله و ما عبدالله سبحنا و سبحت الملائکهٔ تا فرمایش پیغمبر (ص) فکل ملک سبح او کبر فان ذلک من تعلیم علی (ع) و ما نبیء نبی الا بمعرفتی و الاقرار بولایهٔ علی (ع) مضافا الی ما یدل علی ولایتهم المطلقه باز می‌گویم عظم یوم الظهور بواسطه بزرگی کارهایی واقع در آن است از انتظامات راجع به ملک که بر وجهی که تا آن زمان مانندش پدیدار نگشته یا ظهور غرایبی که چشم روزگار مثلش ندیده و آن را چه مقدار

است نسبت به مقام کسی که ناظم ملک و ملکوت و متصرف و محیط بر علویات و سفلیات و راتق وفاتق امرآسمان و زمین است و خودش ابدع آیات و اعجوبه کائنات محیط بر افلاک و حاکم بر املاک و حاکم بر مثل رعدها و بادها بل بر مطلق آفرینش یعنی صاحب ولایت کلیه که مقام اوصیاء نبی است به قطعیات از آثار باز می گوئیم اگر عظم ظهور یوم الشارع اصل اقتضا دارد می گویم شارع اصیل مستقل که تابع و فرع نبوده باشد در تمام آفرینش یک فرد بی‌زوج بوده که همان یگانه پیغمبر و رسول و نبی و شارع و واسطه در تبلیغ و افاضه بوده از جانب پروردگار نسبت به مطلق آفرینش از اول خلق تا به آخر حتی نسبت به وسائط در تبلیغ و شارعاتی که در ظاهر شارع مستقل دیده می‌شدند و ماسوای او از سایر مأموران مطاعان و مبلغان شارعان هیچ یک استقلال و اصالت نداشتند بلکه هر که بوده از سابقین و لاحقین تمام یا از مقدمات و معدات یا از مؤخرات و مکملات آن بوده که انبیاء سابقین مقدمات و معدات او و ائمه لاحقین متممات و مکملات و کان الناس امهٔ واحدهٔ فبعث الله النبیین مبشرین و منذرین و او همان اول است در قوس نزول و آخر است در قوس صعود و او همان خاتم الانبیاء و المرسلین است و او صاحب آن روز است که به او خطاب قم فانذر و به او وعده داده شده لیظهره علی الدین کله و قیام مهدی قائم (ع) قیام به امر خلافت است و معنی خلافت قائم مهدی (ع) عین آن است که صاحب آن روز شارع مستقل است آن شارعی که بالاستقلال غیر او شارع نبوده و اشاره به سوی همین مقام است ذیل روایت طولانی مفضل که حضرت مهدی (ع) خدمت جدشان شرفیاب شده و شکایت از ما ورد علیه می‌فرماید پیغمبر (ص) به او ملاطفت می‌فرماید تا در آخر آیاتی را تلاوت می‌فرماید که وارد در یوم الظهور شده و اینکه به رواج و غلبه دین اسلام در آن روز خواهد بود و همچنین است آن دو آیه شریفه فیدمغان الیه کتابا بخاتم رطب فیقولان له اعمل بما شئت و امثال ذلک پس صاحب آن روز فی الحقیقهٔ شخص پیغمبر است که شارع اصل مستقل معنا و ظاهرا من الاول الی الاخر او بوده و بس چنانچه آیاتی چند که بعض آنها گذشت اشاره به سوی تصرف و شارعیت و قیام به مراسم نبوت و رسالت و انذاران بزرگوار دارد و به رغم انف مجاهد مهدی قائم (ع) به عنوان نیابت و خلافت [صفحه ۱۲۰] از آن سرور قیام می‌نماید و بر خلاف اقتراح و تشتهی فاضل گلپایگانی به طراری و عبارت پردازی در کلمه که طالب دین تازه است همان کهنه را باقی می گذارد.

خاتم النبیین و لا نبی بعدی

شبهه‌ی خامسه تکلیف فضیح و تعسف قبیحی است که فاضل گلپایگانی به طراری و عبارت پردازی در کلمه مبارکه خاتم النبیین و لا نبی بعدی که از لسان مبارک خاتم الرسل صادر گشته نموده و مقصود قبیحی را به لباس و صورت ملیحی جلوه و آرایش داده می گوید مقصود حضرت رسول اکرم از کلمه مبارکه انا خاتم النبیین و لا نبی بعدی این است که ترقی امت اسلامیه را مکشوف دارد و افضلیت ائمه هدی را از انبیاء بنی‌اسرائیل معلوم و واضح فرماید زیرا که بر مطلعین کتب مقدمه و حالات امم ماضیه واضح است که انبیاء نبی از قبیل ارمیا و اشعیاو دانیال و خرقیل و ذکریا و امثالهم کل به توسط رؤیا از امور آتیه اخبار می‌فرموده‌اند و رؤیای صادقه را الهام الهی تعبیر نموده‌اند تا قولش چندانکه لفظ نبی بر بیننده رؤیا در میان قوم دائر و مصطلح گشت و در لغهٔ عبریه حقیقت ثانویه یافت و در کتب عهد عتیق و جدید در مواضع کثیره مذکور و شایع گشت پس چون فجر سعادت از افق بطحاء طالع گشت و علامت انقضاء لیل الیل به ظهور فجر ملل ظاهر شد ظلمت لیل زائل شد و هنگام رؤیا انقضاء یافت و میعاد رؤیت و مشاهدت فرا رسید لهذا به وجود اقدس خاتم الانبیاء نبوت یعنی نزول الهام به رؤیا مختوم و مسدود گشت و روح فؤاد در صدور ارباب سداد به صحت احاطت گرفت و معنی لا نبی بعدی و حدیث صحیح علماء امتی افضل من انبیاء بنی‌اسرائیل واضح و مکشوف شد و به جای کذا رایت فی الرؤیا که در کلمات اولین مذکور بود کانی اری و کانی اشاهد در بیانات آخرین مذکور گشت انتهی بالفاظه می گویم جناب فاضل در این چند سطر مختصر داد شیادی و فنادی داده و مهارت خود را در تمویه و اغلوطه و تلبیس و مغلطه ثابت نموده و غلطات و دروغ چندی را به عبارات شیرین و بیانات نمکین دل‌نشین ساده‌لوحان کرده و موارد جهل یا تجاهل

خود را از حقیقت نبوت و حال اولین و آخرین به کسوهٔ الفاظ پوشیده و به این نیرنگها مقصود از آفرینش را نهان و یتکلف معدن الفصاحه را متکلف در افاده نموده که با وجود ما یفید المقصود از عبارات واضحه اعراض از آنها فرموده بما لا یفید المقصود الا بالرکاکهٔ تبیین نموده و بعد ذا مطلب را به جائی کشانده که ملتزم آن است که کعبه انبیا و قبله مرسلین و آنکه همه پیغمبران جارچیان دعوتش بوده‌اند و اغصان آن شجره و گوهر آن و قطره آن دریا بوده‌اند و به او خلعت رسالت پوشیده و سروران آنها اولواالعزمان به اوالواالعزم شده و تمامی از شعاع نورش و رشحات وجودش بوده‌اند مساوی با ارمیا و اشعیایش نموده حقی عظیم بر صاحب خلق کریم ثابت نموده که ما از امتنان از عهده اداء آن حق برنیائیم و ما اولا موارد جهل و غلطات او را در این چند سطر بیان می‌کنیم و مقصود تاجدار ثم بیان نتیجه فاسده و ملازمه کاسده را می‌نمائیم و پس از آن بیان می‌کنیم معنی این دو کلام مبارک و مقصود تاجدار تبارک را پس می‌گوئیم اولا کلامش که انبیاء بنی‌اسرائیل الخ ظاهر در این است که این مرتبه یعنی اخبار از امور آتیه به توسط رؤیا اختصاص به انبیاء و بنی‌اسرائیل داشته و الا جای آن داشت که بگوید انبیاء سابقین و این ناشی از جهل به مناصات انبیاء سابقین است از حضرت آدم و ادریس و ابراهیم و خود اسرائیل که جمله از آنها رسولان و پاره اوالواالعزمان بوده خاصه رؤیایی ابراهیم نبی که از جمله رسولان اولواالعزم است در صریح قرآن بیان شده رجوع به دارالسلام محقق نوری فرما تا مواضع رؤیای انبیا غیر بنی‌اسرائیل را و اخبارشان از امور آتیه به توسط رؤیای صادقه بیابی و اگر مقصودش مطلق رؤیا نبوده بلکه آن قسمی که خاصه انبیاء و از شئون نبوت پر واضح است که اختصاصی نداشته که سابقین بر بنی‌اسرائیل هم انبیاء از چه رهگذر و صاحبان رؤیا بودند پس ندانستیم سر اختصاص بنی‌اسرائیل به ذکر و کم‌مرحمتی نسبت به سایر انبیاء از چه رهگذر بوده اگر گفته شود مقصود جناب فاضل بیان انبیاء مفضولین بوده که ائمه هدی فضیلت بر ایشان داشته و آنان انبیاء بنی‌اسرائیلند گفته می‌شود که ائمه هدی به ضرورت آیات و اخبار افضل از تمام انبیاء و مرسلین حتی اولواالعزمان ایشانند که اولواالعزمی ایشان به واسطه عزیمت بر قبول [صفحه ۱۲۱] ولایت و بدین واسطه چون اداء آن عزیمت را نداشت از اولواالعزم نشد و لقد عهدنا الی آدم من قبل فلم نجد له عزما و فرمودند ما نبیء نبی الا بالاقرار نبوتی ولایهٔ علی و تمام مبعوث برای ابلاغ ولایت آنها بوده و اسئل من ارسلنا قبلک من رسلنا در قرآن مجید وارد شده فان قلت مقصود جناب فاضل بیان انبیائی بوده که طریق اخبارشان از امور آتیه و طرق علمیه و استکشافات روحانیه آنها منحصر به رؤیای صادقه باشد و حال بنی‌اسرائیل چنین بوده بر خلاف انبیاء سابقین که طرق علمیه آنها متعدد از رؤیت ملک و سماع از او و القاء دروغ و مشاهده و تلقی وحی بلاواسطه فی الیقظهٔ و سماع کلام الهی و غیر ذلک قلت از برای انبیاء بنی‌اسرائیل مانند موسی و عیسی مکاشفاتی و مشاهداتی بوده و سماع کلام الهی می‌نموده‌اند بلاتوسط ملک او بتوسط او رجوع بکتب عهدین نما تا روشن بیابی و دیگر از کجا دست آوردند که تمام سابقین بر بنی‌اسرائیل من غیر استثناء طرق متعدده داشته‌اند و اینکه در آنها نباشد جماعتی که مثل یرمیا و اشعیاء همیشه به توسط رؤیا اخبار از امور آتیه نمایند و طریق آنها منحصر به رؤیای صادقه باشد پس اختصاص بنی‌اسرائیل به ذکر معلوم نشد که از چه راه بوده و ثانیا قولش کل به توسط رؤیای صادقه از امور آتیه اخبار می‌فرمودند ظاهر است در اختصاص طریقشان به رؤیا و اینکه باب رؤیت و مشاهدت مسدود و به وجود خاتم مفتوح گردید حال اگر مقصود از لفظ کل تمام بنی‌اسرائیل است که دعوی انحصار طریق به رؤیا کذب و افتراء است که در آنها بوده‌اند که به نص صحف آسمانیه طرق متعدده داشته‌اند و اگر مقصود از کل کسانی که مانند اشعیاء و یرمیا و ذکریا بوده دعوی انحصار رجم به غیب و جرأت بلا ریب است غایهٔ الامر تعدد طریق به دست فاضل نیامده و عدم وجدان ایشان کاشف از عدم واقعا نیست بلی آنچه را که نبوت قهرا لازم دارد که به کمتر از آن لیاقت این مرتبه را ندارد و آن مرتبه از استعداد است که قابلیت تلقی وحی را لا محاله در منام داشته باشد نه آنکه زاید بر آن مرتبه نباید داشته باشد و بیان کردیم در مقاله ثالثه شرحی از حقیقت نبوت و مراتب آن به آن مقام رجوع فرمائید و ثالثا قولش رؤیای صادقه را الهام تعبیر می‌نموده‌اند به اطلاقه فاسد است چه آنکه مطلق رؤیا ولو صادقه باشد الهام نیست به حسب اصطلاح چنانچه مطلق اخبار صادقه از امور آتیه نبوت مصطلحه نیست حتی در لسان آن

بزرگواران بلکه الهام تفهیم خاصی است به طریق و سبب خاص که فرق آن با الهام به رسول به مجرد نوم و یقظه است که آنچه بر قلب رسول در یقظه نازل می‌شود بر نبی در مقام نازل می‌شود من الله بلاواسطهٔ او بوساطهٔ بالملک لانه مطلق استکشاف ولو بطریق منامات رعیت از منامات صادقه که به اسباب دیگر است بوده باشد آن هم در امور خاصه از ما یتعلق بالاحکام او البشارهٔ و الانذار و الوعد و الوعید و الترغیب و التخویف و ما فیه صلاح معاشهم و معادهم و نظم امورهم نه مطلق امور و نه مطلق امور آتیه چنانچه مطلق استکشافات رسول در یقظه نسبت به مطلق امور ربطی به مقام رسالت و مرتبه وحی ندارد و رابعا قولش در لسان قوم مصطلح و در لغت عبری حقیقت ثانویه پیدا کرد سخنی است کاسد که حقیقت بودن لفظ نبی بر بیننده رؤیایی خاص به وجه مخصوص و نسبت به امور خاصه به اختصاص به قوم بنی‌اسرائیل و لغت عبری نداشته که قبل از ایشان و قبل هذه اللغهٔ از برای این لفظ بر حسب اصطلاح عرف ادیان معنای دیگری نبوده و قبل از ایشان انبیاء گرام بسیار و نبوت ایشان به رؤیای صادقه بوده و معنای دیگری نداشته و حقیقت نبوت به تغایر ازمان و تفاوت اقوام مختلف نگشته من آدم الی الخاتم از برای نبوت یک حقیقت بوده و از آن معنی همیشه به لفظ نبی او ما یرادفه فی اللغات تعبیر می‌شده و الا ـ و لذا در اخبار کثیره که سؤال می‌شود از نبی و معنای آن و حقیقت نبوت حجج معصومین (ع) نبی را همان بیننده در رؤیا معین می‌فرمایند من دون تقید فی السؤال و الجواب به مراد از نبی نزد بنی‌اسرائیل او حقیقهٔ فی لغهٔ العبری تا آنکه محتاج باشد در این اطلاق و استعمال به آخر از استعمال در کتب مقدمه و اینکه در کتب عهدین در مواضع کثیره مذکور و شایع باشد که اولا ـ حجاز مشهود بوده در این معنی ثم نزد ارباب [صفحه ۱۲۲] کتب و عبریان به سر حد حقیقهٔ رسیده باشد هذا کله اگر مراد به دیدن رؤیای مخصوصی که قوام نبوت به اوست باشد و اگر مراد این فاضل مطلق رؤیای صادقه باشد مصطلح گشتن لفظ نبی در این مطلق و حقیقت شدن در این معنی در لغهٔ عبری و استعمال در این معنی در کتب عهدین دروغ محض است اصطلاح و حقیقت و استعمال در همان خاص است و در حقیقت بودن در آن خاص اختصاصی به طایفه دون طایفه و زمانی دون زمانی ندارد و محتاج به استعمال لفظ در لسان عبریان در رؤیای آن بزرگواران که اسامی مبارکه آنها یادداشت شده نخواهد بود پس این تکلف فاضل و اظهارات فضل خود را در اطلاع به حال امم ماضیه و کتب مقدسه فضول از کلام خواهد بود و الحاصل حقیقت بودن در مطلق رؤیا حتی در لسان عبری هم دروغ است و حقیقت بودن در رؤیای خاص از قبل از اشعیاء و قبل از لسان عبری چنانچه مدلول علیه اخبار متواتره است جای شبهه نبوده که جناب فاضل نمایش فضل خود دهند قولش هنگام رؤیا انقضا یافت تا قولش نبوت یعنی نزول الهام رؤیا و مختوم ومسدود تا قولش به معنی لا نبی بعدی مکشوف و به جای کذا رایت فی الرؤیا در کلمات اولین مذکور کانی اری و اشاهد در بیان است آخرین مسطور گشت نمی‌دانم مراد از سد باب رؤیای صادقه مطلق رؤیاها که نیست متعلق به امور آتیه باشد و معنی ختم نبوت این الهام است و معنی لا نبی بعدی نفی این رؤیاست از بعد خودش که دیگر کذا رایت فی الرؤیا در کلمات آخرین واقع نشود که این دروغی است هویدا و افترائی است آشکارا بر خلاف نص قرآن که خبر از رؤیای صادقه پیغمبر خاتم (ص) متعلق به امور آتیه داده و کذب اخبار بسیار است که رؤیاهای صادقه ائمه اطهار متعلق به حوادث آتیه وارد شده می‌فرماید و ما جعلنا الرؤیا التی اریناک الا فتنهٔ للناس دو فتن بنی‌امیه در میان امت پیغمبر (ص) و دیگر صدق الله رسوله الرؤیا بالحق التدخلن المسجد الحرام الخ اگر مراد سد رؤیا باشد حتی بر پیغمبر (ص) و رؤیای امیر (ع) و حضرت حسین (ع) و سجاد و حضرت باقر و صادق (ع) و سایر ائمه (ع) بسیار و اگر مقصود رؤیای خاصی است که خاصه نفس نبی است و اول درجه نبوت است که استعداد نفس کامله به این مرتبه رسیده باشد که استعداد تلقی وحی را در منام پیدا کرده باشد دون که بدون ان نبی نبی نخواهد بود و پس از او مراتبی است از رسالت که تلقی وحی در یقظه بلا وساطت بشر بنماید و پس از او مرتبه اولواالعزمی است که صاحب شرع مستقلا باشد پس نفی چنین رؤیائی عبارت از نفی نبوت است و نفی عام مستلزم نفی خاص پس این درجه اولی که منتفی شد سایر درجات البته نخواهد بود و مشترک از میان رفت افراد و مراتب منتفی خواهد بود پس وحی خاص که از خواص نبوت است در نوم و یقظه منتفی خواهد پس این عین مطلوب ما است که

باب وحی الهی متعلق به مناصب نبی از احکام و بشارت و انذار منقطع و هر که بعد از آن سرور مدعی وحی شود کاذب دیگر فرار از این سوراخ به سوراخ دیگر و از دری به دری برای چه باز می‌گویم پس از معلومیت ثبوت رؤیای صادقه متعلق به امور آتیه در آخرین و عدم اختصاص آن به اولین به تصریح کتاب مثبت مر رؤیایی از برای پیغمبر (ص) و صریح اخبار مثبته از برای اوصیایش نبوت منفیه و الهام مسدود عبارت از این معنی نخواهند بود بلکه عبارت خواهد بود از همان نبوت مصطلحه که وساطت در تبلیغ احکام و بشارت و انذار و سایر ما یرجع الی معاش الامهٔ و معادهم باشد بلاواسطه بشر بلکه بوحی سماوی فی النوم او الیقظهٔ بوساطهٔ الملک او بلاوساطه و رؤیایی او رؤیای خاصی از حیث سبب و متعلق خواهد بود پس از این مقدمه سؤال می‌کنم از این فاضل که آیا این نبوت از خود آن سرور هم منتفی است که او صاحب مقاله کذا رایت فی المنام نیست یا اینکه نبوت از برای او ثابت است اگر اول را اختیار کنی و آن حضرت را نبی ندانی می‌گویم در صریح قرآن به آن صفت و لقب خوانده شده یا ایها النبی انا ارسلناک شاهدا و مبشرا و نذیرا و کثیرا ما در لسان مبارکش همین عنوان و صفت واقع و غالبا امتش او را به این وصف می‌خوانده‌اند و در عقاید اسلامیه به دستور ائمه هدی و محمد (ص) نبیی وارد شده و از این مقصود به لا نبی بعدی تعبیر نمی‌شود بلکه [صفحه ۱۲۳] لسنت نبیی گفته می‌شود و از این شیء است و اول و آخر معنی داخل در شیء است اول النبیین از نبیین است و آخر النبیین هم کذلک پس خاتم الانبیاء از انبیاء خواهد بود نه آنکه نبی نباشد پس چگونه نفی نبوت از او می‌توان کرد و اگر ثانی را اختیار نمائی و آن حضرت را نبی دانسته پس به مقتضی آنکه نبوت را عبارت از رؤیا دانستی و صاحب کلمه کذا رایت فی المنام شمردی پس باید آن سرور در شمار اشعیا و یرمیا بوده باشد و چون مقام ائمه طاهرین را مقام مشاهده و رؤیت و صاحب مقاله کانی اری دانستی پس باید مرتبه ایشان فاضل‌تر از مقام آن سرور باشد و آن را هیچ عاقلی تصور نمی‌نماید که وصی و خلیفه فاضل‌تر باشد از مستخلف عنه باز می‌گویم ترقی امت اسلامیه و افضلیت آن سرور و اوصیائش سید باب رؤیت منامیه که از طرق علمیه فاضله و استکشافات روحانیه است نخواهد بود بلکه به فتح باب طرق علمیه آخر و استکشافات دیگر خواهد بود که کمالی روی کمالی برود و فضلی فوق فضلی ثابت می‌شود پس اگر مقصود رسول اکرم از این دو کلمه مبارکه که بیان افضلیت ائمهٔ از انبیاء بنی‌اسرائیل بود می بایست اثبات سایر طرق علمیه و مزیتهای ایشان را در استکشافات روحانیه از صفا و زکاء قلبیه و نفسیه و مواهب ربانیه در جهات اطلاع و احاطه ایشان بر ذرات کائنات و اجزاء ممکنات به اسبابهای عدیده بفرماید و بیان نماید نه آنکه نفی این طریق یعنی رؤیت منامیه را که خودش از کمالات نفسانیهٔ و استعدادات ذاتیه است که صاحبش در حال نوم مورد افاضه و تجلی شود و بر امور آتیه اطلاع یابد بنماید که افضلیت به دارائی افضل است کمالا ـ فاضل را مع کلمات اخر و ترقی به ازدیاد مراتب متأخره است بر مرتبه اولی پس ائمه هدی که افضل‌اند باید حالشان در نوم مثل حال انبیاء باشد از کرامات بعلاوه اختصاص حالشان در یقظه به مقاماتی تا افضلیت و اکملیت متحقق فان قلت با وجود مقام مشاهده چه حاجت و کرامتی به رؤیا خواهد بود قلت تعدد طرق در علوم ائمه (ع) از علم کتاب و جفرین و مصحف و جامعه و عمودین از نور و قذوف و القاء و وفود علی الله و اخبار یومیه و شهادات زمین و غیر ذلک بسیار با آنکه علم ما کان و ما یکون و هو کائن الی یوم القیمهٔ از برای ایشان بوده با مقام احاطهٔ بر ممکنات بمثابه که تمام دنیا به منزله فلقه جوز باشد و مع ذلک اخبارات خاصه از طرق ملائکه و مثل آن به ایشان می‌رسیده حال رؤیای منامیه هم مثل سایر کمالات علمیه باشد نظیر احاطه واجب و علمش مع ذلک جوارح و زمین و روز و شب شهادت می‌دهند وحفظه اعمال گواهی می‌دهند چنانچه با احاطه ائمه مع ذلک در دوشنبه و جمعه یا در صبح و شام ملائکه عرض اعمال بر ایشان می‌کنند فان قلت افضلیت و اکملیت بر دو طریق می‌شود یکی به آن قسم که ذکر شد از ثبوت مرتبه اولی و کمال فاضل ثم ترقی بمراتب متأخره و تحقق فضایل اکمل و کمالات افضل و دیگر به طور اخر است و آن عبارت است از آنکه اگر چه افضل واجد کمال فاضل نباشد لکن واحد مقامی باشد که به چند برابر شریف‌تر و گرامی‌تر باشد مثلا باب ادراکات را قیاس به احساسات نمائید تازه فاضل واجد بعض احساسات است افضل واجد تمام و اخری فاضل واحد حسی است مخصوص مانند لمس یا بصر و فاقد سمع

باشد و کسی دیگر یافت شود که حس بصر ندارد ولی حس سمع را که اشرف و افید است دارا باشد این دوم در مقام احساس فاضل‌تر است و حال آنکه واجد کمال فاضل نیست چنانچه در ادراکات هم همینطور است لازم نیست که اعلم واجد علم عالم باشد اعلمیت تحقق پیدا می‌کند به طریق قسم دوم پس می‌شود که افضلیت ائمه از سایر انبیاء از قسم دوم باشد یعنی اگرچه دارای مقامی که نبی دارد نباشد ولی مقامات دیگر فاضل‌تر و کاملتر داشته باشند مثل مقام مشاهده یا مقام منام و همین است مقصود حضرت خیر الانام قلت اولاـ موافق نصوص متواتره افضلیت ائمه بر انبیاء از قسم اول است که تمام کمالات و مقامات و علوم و معجزات آنها را دارا هستند به علاوه مراتب و مقامات و دیگر و به همین حیث انا آدم و انا شیث و انا ابراهیم و انا موسی و انا عیسی در کلماتشان در غیر موضع جاری که ناظر به مقام اشهر صفتی که حقیقت حمل آن را ناچار است و لوئنی لی الوسادهٔ لحکمت اهل الانجیل بانجیلهم و اهل التوریهٔ بتوراتهم تا این مشابه که صاحبان کتب اعتراف کنند با علمیت من در لسانشان به عبارات مختلفه و بیانات مشتبهٔ [صفحه ۱۲۴] ساری چنانچه در قماط و شیرخوارگی دانستند و خواندند آنچه که رسولان اولواالعزم در مرتبه و مقام رسالت دارا شدند فرمود والله اوتینا ما اوتی سلیمان و ما لم یؤت سلیمان و ما لم یؤت احدا من العالمین و فرموده‌اند الا ان علم الذی اهبط به آدم من السماء الی الارض و جمیع ما فضلت به النبیون الی خاتم الانبیاء و فرمودند ان الله علمین مبذول و مکفوف فاما المبذول فانه لیس عن شیء یعلمه الملائکهٔ و المرسلین الا و نحن نعلمه و به این مضمون اخبار بسیار و فرمودند ان الله جمع لمحمد (ص) سنن النبیین من آدم اسلم حرا الی محمد (ص) قبل له و ما تلک السنن قال علم النبیین بامره ان الله جمع لمحمد (ص) علم النبیین بامره و ان رسول الله (ص) فوض ذلک کله الی امیرالمؤمنین (ع) و فرمودند ان الله اعطی محمد (ص) مثل ما اعطی آدم فمن دونه من الاوصیاء و فرمودند ان الله خلق اولواالعزم من الرسل و فضلهم بالعلم و اورثنا علمهم و فضلنا علیهم فی علمهم و علم رسول الله (ص) ما لم یعلموا و علمنا علم الرسول و علمهم و با این مضامین اخبار بی‌شمار است که حاصلش آنکه پیغمبر و ائمه (ع) دارا بودند کمالات انبیا را به زیادتی آنچه که داشتند و مخصوص خود ایشان بوده دون انبیاء پس در واقع افضلیت آنها از قسم اول است که واجد تمام کمالات تمام انبیاء و اوصیاء ایشانند (آنچه خوبان همه دارند تو تنها داری) اتیکم الله ما لم یؤت احدا من العالمین و همین است مقتضای زیادتی و اختصاصشان به روح مقدس دیگری به علاوه روح‌القدس که در انبیاء گرام بوده و با ائمه طاهرین است و به همین جهت خاتم الانبیاء و المرسلین به سید الاوصیاء المرضیین امیرالمؤمنین (ع) می‌فرماید انک تسمع ما اسمع و تری ما اری غیر انک وزیر و لست نبیی که در جهات با صاحب مرتبه نبوت مشترک بوده و هم حضرت صادق (ع) می‌فرماید کلما کان لمحمد (ص) فلنا مثله الاـ النبوهٔ و خواهد آمد جهت استثناء نبوت و اینکه منافات ندارد نفی آن با شرکت در کمالات نبی (ص) و هم فرمودند ان لعلی ما للرسول الی غیر ذلک و ثانیا نسبت بین مقام رؤیا و مقام رؤیت و مشاهده نسبت ترقی و استکمال و تدرج و ارتفاع و اقل و اکثر و مراتب متفاضله است که ناقص کامل و کامل اکمل می‌شود و اکثر دارای اقل می‌گردد و بدون اقل اکثر و بدون درجه اولی درجه ثانیه متحقق نمی‌شود چه آنکه هر نفسی که استعداد مقام رؤیت و مشاهده را در یقظه که حال اشتغال حواس ظاهره و اکتساء بحجب ظاهریهٔ و صوارف صوریه و توجه به ترتیب بدن و احتجاب به احساسات حیوانیه داشت و مقام کمال نفس به این درجه رسید و ارتقاء نمود که با این موانع سماع کلام بلا وساطت و ملک او بوساطته بنماید یا آنکه قذفی در قلب و القاء در روع شود و یا آنکه قلب منیرش به مشابه آینه باشد که ینعکس فیه صور الکائنات البته و لاـ محاله در حال نوم که حال انخلاع روح از عوالم سفلیه است فی الجمله و ارتقاء و توجه نفس است به مبادیه عالیه و تعطیل حواس ظاهریه حیوانیه که برزخی است بین الموت و الحیوهٔ نه ارتقاء موتیه و نه منزل حیوانیه را دارد اولی‌تر است به استعداد وحی و اطلاع بر مغیبات و مخفیات از واقعیات ثابتات و امور آتیه متعلقه به کائنات و لذا این نحو از ادراک و احاطه از برای نفوس رعیت که استعداد مکاشفه را نداشته حاصل می‌شود که در آن نشاه برزخیه امور به واقعیاتش و به صور معنویه و مصادیق حقیقته رؤیت می‌شود و از مبادی عالیه افاضاتی حاصل می‌کرد و بدین جهت رؤیای صادقه را جزئی از اجزاء نبوت محسوب داشته‌اند ولی چنین نیست که نفس قابله از برای

اطلاعات منامیه استعداد مشاهده فی الیقظه داشته باشد پس صاحب مرتبه مشاهده و مقاله کانی ارمی صاحب مرتبه رؤیای صادقه و مقاله کذا رایت فی المنام هم خواهد بود پس ترقی امت اسلامیه و افضلیت ائمه سید باب رؤیا نیست بلکه به فتح باب مکاشفه است فی الیقظه است مضافا الی الرؤیهٔ فی المنام خواهد بود چنانچه نسبت نبوت مصطلحه به سایر مراتب متأخره همین قسم است که هر که اولواالعزم است رسول است و لا عکس و هر که رسول است نبی است و لا عکس و بدین جهت نفی نبوت مستلزم نفی رسالت است و اولواالعزمی را که مقام مشاهده فی الیقظه و بودن صاحب شریعت مستقله است و از این جهت قول لا نبی بعدی کاشف از عدم رسالت و عدم شریعت است و حاصل کلام آنکه مراجع در اخبار و آیات و ما ورد فی مراتبهم (ع) و شئونهم و فضلهم علی الانبیاء [صفحه ۱۲۵] من جهات که بعض آنها اجمالاـ اشاره و به بعض دیگر بعد از این خواهد شد انشاءالله تعالی به طور قطع می‌داند که افضلیت ثابته محققه ائمه طاهرین بر انبیاء مرسلین از قسم ثانی و نحو ترقی طولیه و ارتفاعات صعودیه در رشته خلق است که مرتبه متأخره واجد کمالات مرتبه سابقه است هان هان گمان نکنی که لازم مطالب سابقه ثبوت مرتبه نبوت است از برای ائمه و حال آنکه بالضرورهٔ این مقام و مرتبه از ایشان منفی است که می‌گویم مقصود حقیر را از بودن ائمه است تمام اسباب علمیه و طرق احاطه انبیاء به امور گذشته و آینده و واقعیات ثابته و آنچه راجع باشد به کمال نفسی و صفاء قلبی و ادراک روحی و روح قدس و الهامات ربانی و وحیهای سبحانی چه از رؤیای منامیهٔ صادقه متعلقه به امور آتیه و چه غیر از آن از سایر اسباب و طرق که آن رؤیای صادقه هم از کمالات نفس است و هیچ کمالی را که ممکن به او متصف باشد ائمه طاهرین فاقد آن نباشند و زیادتهای دیگر که اختصاص به ایشان داشته مانند روحی که مخصوص به ایشان بوده و زیادتی افاضاتی که مختص به ایشان بوده چنانچه در خبر صحیح در جوامع فضایل بحار دارد که حاصلش ائمه (ع) دانسته‌اند آنچه انبیا داشته‌اند و زیادتی از برای ایشان است دون انبیاء گرام پس رؤیای صادقه متعلق به امور آتیه که ناشی از کمال نفس و استعداد اوست مر تلقی این الهام را فی المنام از برای ائمه (ع) ثابت به علاوه مرتبه مشاهد فی الیقظه به واسطه اکملیت نفس ایشان و شدت استعداد در تلقی این گونه از الهام و این همان مرتبه‌ایست که در کلام این فاضل اح منقی شده و باب این را بر آخرین مسدود دانسته به واسطه افضلیت ائمه غفلت از آنکه سد طریق کمالی منشأ فضیلت نمی‌شود بلکه فضیلت به فتح باب کمال دیگر است و اما مسئله نبوت که قیام شخصی باشد به دعوت به سوی شرعی مستقل یا به شرع سابق به وحی من الله بلاتوسیط بشر پس این همان نبوت مصطلحه است که آن را بالضرورهٔ بعد الخاتم منقطع می‌دانیم و مدعی او را کاذب و مقصود حقیر اثبات این مرتبه از برای ایشان نیست که قیام آنها به دعوت به شرع پیغمبر است بتوسیط البشر و هو النبی حال اگر جناب فاضل کمالات انبیا را که منها الرؤیهٔ الصادقهٔ فی المنام از ایشان نفی می‌نماید و اینکه نبوت منقیه عبارت از این کمال است و در لغهٔ عبری عبارت از این رؤیا است و خاتم الانبیاء بر لغت عبری تکلم کرده و این معنی را اراده نموده پس دانستی که آن فاسد آن است به واسطه مستفاد از مجموع اخبار وارده در شأن ایشان است که هر کمالی که ممکن باشد تمکن با آن متصف شود و از خصایص واجب نباشد بالفعل از برای ثابت است که نحل در مبدأ فیاض نیست و افضلی از ایشان در آفرینش نیست که آن کمال به غیر ایشان داده شود و اگر مراد به نفی نبوت مصطلحه است که قیام به دعوت به سوی شریعتی من الله بلاتوسیط البشر پس آن عین مطلوب ما است که دیگر نبی من الله مبعوث نخواهد بود و لا یخفی آنکه منافاتی بین شرکت در کمالات انبیاء و عدم ثبوت نبوت مصطلحه نیست کما یشاهد فی المقربین عند السلطان من المشارکین فی الکمالات مع اختصاص بعضهم بشغل مخصوص دون غیره لحکمه و بخواطر دارم خبری را در جوامع فضایل بحار که معصوم تعلیل می‌فرماید عدم نبوت فعلیه ائمه را با ثبوت کمالات انبیاء از برای ایشان آنکه به واسطه بیان فضل حضرت خاتم و اینکه کاملترین از انبیا باید نسبت به او وصایت و نیابت داشته باشند و از او تبلیغ احکام بنمایند پس صاحبان امر در تکوین نیابت داشته باشند در تشریع کرامهٔ لسید المرسلین و این حاصل مضمون حدیث شریفست و ثالثا سلمنا که افضلیت ائمه بر انبیاء و ترقی امت اسلامیهٔ به طریق قسم دوم از افضلیت است که مرتبه از کمال مانند رؤیای منامیه به کمالی اکمل مانند رؤیت شهودیه تبدیل شود لکن می‌گویم پس از وضوح

آنکه فضیلت به ثبوت کمالی است نه به نفی کمالی و اگر نباشد که فقط رؤیای منامیه از ائمه منتقی بود ولی رؤیت مشهودیه از برای ایشان ثابت نمی‌شد علاوه بر آنکه افضلیت نداشته‌اند مفضول هم خواهند بود که رؤیای صادقه مرتبه از کمال بود ثابت از برای انبیاء و منفی از ائمه هدی پس لازم بود بر افصح العرب که از برای تفهیم این مقصود بیان ثبوت مرتبه رؤیت شهودیه را بنماید نه آنکه نفی رؤیای صادقه را بنماید حال اگر در واقع مابین این دو مرتبه از کمال یعنی رؤیا و مشاهده تنافی است چنانچه از عبارات این فاضل معلوم می‌شود و مقصود خاتم [صفحه ۱۲۶] نفی رؤیا بوده پس اثبات رؤیت مستلزم نفی رؤیا بود که ثبوت احد المتنافیین مستلزم نفی الاخر و اما نفی احد المتنافیین فلا یلزم ثبوت الاخر چنانچه در افراد رعیت نبوت رؤیائیه منفی است و مشاهده ثابت نیست پس تمام مقصود حضرت خاتم به آن حاصل می‌شد که بیان مراتب علمیه شهودیه خود و اوصیاء خود را می‌نماید که هم نفی رؤیا می‌شد که از حالت نوم است و هم اثبات رؤیت که از حالت یقظه و تفاوت بین الامرین به تفاوت شب و روز و خواب و بیداری است فان قلت نفی ظلمت لیله مستلزم ضیاء و نور یومیه است چنانچه زوال خواب به حصول بیداری است پس چنانچه نفی شب و خواب مستلزم وجود روز و بیداری است همچنین نفی رؤیا مستلزم ثبوت مشاهده است پس مقصود بالکنایه تفهیم شده خواب رفت یعنی بیداری آمد شب رفت یعنی روز آمد قلت این مقاله در دو ضدی خواهد بود که لا ثالث لها مثل شب و روز و خواب و بیدرای که نفی احدهما مستلزم ثبوت دیگری است و اما در دوائی که ثالث داشته باشد مثل رؤیای صادقه و رؤیت شهودیه پس چون نفی هر دو ممکن است چنانچه در افراد رعیت هر دو منفی است پس نفی احدهما مستلزم دیگری نخواهد بود چنانچه نفی شهود مستلزم ثبوت رؤیا نیست نفی رؤیا هم مستلزم شهود نخواهد بود و خلاصه المقال آن باشد که اگر بالفرض مقصود حضرت خاتم (ص) بیان ترقی و افضلیت بود تعبیر از این معنی به آن عبارت یعنی لا نبی بعدی نخواهد بود فرمود لانه فی غایة الرکاکة و لا یلیق بمعدن الفصاحة لانه مثل ان یقال فی مقام اثبات العظمة لست یعادل و فی مقام اثبات الاعلمیه لست بعالم با آنکه در مقام صدارت بگوید من حاکم نیستم یا در مقام دعوی سلطنت بگوید من وزیر نیستم و این به واسطه عدم دلالت محل به مقصود خواهد بود و ما یفید المقصود آن است که بگوید من سلطانم یا صدارت دارم یا عصمت دارم دیگر مجالی از برای وزارت و حکومت و عدالت نخواهد ماند یا اهل الأنصاف ملاحظه فرمائید که بیان مراتب علمیه حجج معصومین (ع) در قرآن مبین و لسان خاتم النبیین و فرمایشات ائمه طاهرین بسیار شده و به بیانات مختلفه تعبیر از آن شده که تمام در غایت صراحت و فصاحت دلالت بر این معنی و مقصود داشته که از آنها سعه جهات علمیه و مقام مکاشفه و مشاهده و بینش کائنات ائمه هدی (ع) واضح و معلوم و هیچ یک از آنها مساوقت با مثل لا نبی بعدی نداشته و ما یفهم من احدهما غیر ما یفهم من الاخر است که مثلا در مقام رؤیت و مشاهده و بینش به مقامی بیان می‌فرماید که او را عین ناظره و چشم بینای خدا قرار می‌دهند آیا دیگر مرتبه از برای رؤیت و مشاهده بالاتر از آن می‌شود که به چشم بینای خدا باشد و قل اعملوا فسیری الله عملکم و رسوله و المؤمنون و اشاره به سوی همین مقام است اخبار کثیره که در باب عمود نور به لسانهای مختلفه وارد شده مثل قولش نصب له عمود من السماء الی الارض یری به اعمال العباد و در خبری سطع له نور من السماء الی الارض یری به ما بین المشرق و المغرب و در خبری منزله الامام فی الارض منزله القمر فی السماء و فی موضعه هو مطلع علی جمیع الاشیاء کلها و در خبری یبعث له عمود من نور من تحت بطنان العرش الی الارض یری فیه اعمال الخلائق و در خبری جعل له عمودا من نور یبصر به ما یعمل به اهل کل بلدة و در جعل له فی کل قریة عمود من نور یری به ما یعمل اهلها فیها و در خبری لا یرید احد منا علم امر من امر الارض او من امر السماء الی الحجب الی بین الله و بین العرش الارفع طرفه الی ذلک النور فرئی تفسیر الذی اراد فیه مکتوبا و این تعبیراتی است که از برای خصوصیات رؤیت و مشاهده و الاعین ناظره خدا را حاجتی به سوی عمود نخواهد بود و به همین جهة می‌فرماید امیر (ع) و نظرت فی الملکوت فلم یعزب عن شئی غاب عنی و لم یغنی ما سبقنی و لم یشرکنی احد فیهما اشهدنی و به همین مضامین اخبار لا تحصی است و به همین جهت مقامشان مقام شهادت و گواهی بر خلق است و در قرآن و اخبار از ایشان به شاهد و شهداء تعبیر شده و در حدیث طارق است که می‌فرماید و علم الضمیر

و یطلع علی الضمیر الغیب و یری ما بین المشرق و المغرف فلا یخفی علیه شیء من عالم الملک و الملکوت تا قولش مبرء من العیوب مطلع علی الغیوب تا قولش و السموات و الارض عند الامام (ع) [صفحه ۱۲۷] کیده من راحته یعرف ظاهرها من باطنها و بطها من یابسها و کیف یفرض الله علی عباده طاعة من یحجب عنه ملکوت السموات و الارض و در مقام احاطه بر مسموعات اذن الله الواعیه باشند و سامع السر و النجوی باشند اشهد انک تشهد مقامی و تسمع کلامی بلکه در مقام بینائی و شنوائی به مقام احاطه بر خلق و حضورشان نزد ایشان در حدیث طارق رسیده که به عمروبن کلامی می‌فرماید تدعون فتؤمن لکم عرض می کند کیف ندعو فتموء من فقال (ع) ان سواء علینا المبادی و الحاضر که دور و نزدیک در نزد ایشان مساوی است و به این مضامین آیات و اخبار و ادعیه و زیارات بی‌شمار و در مقام احاطه علمیه گاهی تعبیر از آنها به قلم و گاهی به لوح و گاهی به کتاب مبین که فیه تبیان کل شیء و گاهی به امام مبین که احصاء هر چیزی در او شده که هیچ غیبی از آسمان و زمین نیست مگر در اوست تر و خشکی نیست مگر در اوست تعبیر شده و گاهی غیبت علم و معدن حکمت و خزینه سرو مترقی لغیبه در مقام اطلاع بر مغیبات و مستورات قرار داده شده الی غیر ذلک من العناوین المتکررة فی القرآن و الزیارات و الأخبار و الادعیه من المراتب المتفاضلة که محتاج است احصاء آنها به کتابی کثیر الحجم تا به مقام بابیت مطلقه در مطلق فیض مطلق آفرینش و وساطت عامه در رزق کلیه ممکنات که لازم دارد بالقهر احاطه علمیه مثل احاطه قدرتیه را که اعظم است از مقام مشاوره و مکاشفه که در این مرتبه که از برای ارض امکان آسمان محیط بر آن باشد که در قرآن به این صفة از او یاد کرده و السماء و الطارق و السماء رفعها و تا به مقام مقامیت از برای مطلق صفات کمال و منها العلم و السمع و البصر و الرؤیة و مظهریت تامه تا به مقام لا فرقی و به مقاماتک التی لا تعطیل لها فی کل مکان عرفات بها من عرفک لا فرق بینک و بینهما هذا کله در عناوین جامعه و اما اخبار خاصه که در خصوصیات معلومیات و اقسام خاصه از امورات وارد شده نهی لا تعد و لا تحصی که از آنها است اخبار علم منایا و بلایا و فصل الخطاب و از آنها است اخبار علم به لغات و لسانهای مختلفه و منطق الطیر و کل بهیمة و کل شیء فیه روح و انساب و احوال مردم و معرفت اسماء و اسماء اباء ایشان و سعادت و شقاوت ایشان و از آنها است احوال ارض از قحط و غلا و عسر و رخا و فتن و حوادث و سلاطین و ائمه ایشان و اتباعشان و هادی و گمراهشان و مال کارشان و مدت ملکشان الی یوم القیمة و احوال جن و از آنها است اخبار عرض اعمال و احوال زمین و شب و روز و از آنها است اخبار اطلاعشان بر حال تمام ملکه و آسمانها و اینکه داناترند به طرق او از زمین و از آنها است اخبار علمشان به کیل و وزن جبال و عدد رمال و قطرات امطار و اوراق اشجار و عدد حیوانات و دانستن نر و مادة آنها را الی غیر ذلک مما یفید الاحاطة الکلیة العلمیة مثل ما یدل علی ان الدنیا فی نظر الامم کفلقه جوز هذا کله مضافا الی ما دل علی جهات علمهم و طرق علومهم و اسبابها من علوم الانبیاء و کتبهم جمیعا و علم الکتاب و الجفر الاحمر و الابیض و المصحف و الجامعة و علاقه شمشیر و حروف و کلمات و ابواب علوم جفر اکبر و جفر اصغر و اهاب... و اهاب کیش فیهما جمیع العلوم و امثال آن و مانند نکت و نقر و قذف و القاء در روع و مانند ارادف قدریه و وفود علی الله و عروج ارواحهم فی لیلة الجمعه الی العرش و علوم مستفاد و عمود و مانند اختصاصشان به علاوه به علاوه روح القدس که مسدد انبیاء بوده به روح اعظم که بزرگ‌ترین ملائکه است و تردد ملائکه و جن در نزد ایشان که لاکرامه لامثالها بالنسبة الی من قلبه الصافیه مرات زاکیة ینعکس فیه الکائنات و بالنسبة الی الصادر الاول المحیط علی ما تحته و المفیض علی ما عداه من مطلق البریات قال فی نهج‌البلاغه فوالذی نفسی بیده لا تساءلونی عن شئی فیما بینکم و بین الساعة و لا عن فیه تهدی مائه او تضل مائه الانباتکم بناعقها و قایدها و سائقها و مناخ و یکابها و مخط رحالها و من قتل من اهلها و یموت موتا و فی لو شئت اخبرت کل واحد منکم مخرجه و مولجه و جمیع شانه لفعلت و لکنی اخاف ان تکفرونی برسول الله و الحاصل در مقام ترقیات کشفیه و سعه علمیة و احاطه شهودیه و حصول مقام رؤیت فی الیقظه و ارتفاع ظلمیه لیله و تجلی انوار یومیه به وجود شموس حقیقه و انوار احدیه آنقدر بیانات و تعبیرات در کتاب مبین و لسان حجج معصومین صلوات الله علیهم اجمعین وارد شده که حاجتی در توضیح این معنی لا نبی بعدی که هیچکس از [صفحه ۱۲۸] اهل عرف فهم این معنی از آن

ننمایـد که جنـاب فاضل اثبات این منقبت را بما لا یـدل علیه بنمایـد هـذا کله اگر مقصود بیان ترقیات علمیه فقط بوده و اگر مقصود مطلق فضـیلت در مطلق جهات کمالیه باشد پس حال آن واضح‌تر که بیان است آن معنی حتی افضلیت بر مطلق انبیاء حتی مرسلین و اولواالعزم شان به بیانات اوفی و اوضـح وارد گردیـده که حاجتی به این تکلفات نیست نحن اهل البیت لانفاس باحد نحن اهل البیت لایقـاس بنـا احـد و عنوان خیر البشـر و خیر البریـهٔ و افضـل الخلق و اقربهم الی الله و اکرمهم لـدیه متواتر و احتیاجـات انبیـاء ایشـان و امتحاناتشـان به مقـامیت ایشـان و تفاضل‌شان به زیادتی معرفت ایشان و قبول ولایت ایشان و مبعوث شـدنشان به ولایت ایشان و فایز شدن به درجاتشان به واسطه ایشان و گرفتن از آنها میثاق ولایت ایشان فی یوم الجمع الاول و قبول سلطنت ایشان و توسلات آنها به ایشـان و بودنشـان از انصـار ایشـان در رجعت و محتاجـان به ایشـان در قیـامت در آیـات قرآن و اخبـار ائمه و لسـان پیغمـبر (ص) به انـدازه‌ایست که در این مختصـر نگنجـد اتاکم الله ما لم یؤت احدا من العالمین طاطا کل شـریف لشـرفکم فبلغ الله بکم اشـرف محل المکرمین و اعلی منـازل المقربین و ارفع درجـات المرسـلین حیث لاـ یلحقه لاـحق و لا یفوقه فائق و لا یطمع فی ادراکه طامع حتی لا یبقی ملک مقرب و لا نبی مرسل الا عرفهم جلاله امرکم و کبر شانکم و اسـئل من ارسلنا من قبلک من رسلنا و اذ اخذ ربک من بنی آدم من ظهورهم ذریتهم انا عرضـنا الامانهٔ علی السموات و الارض و اذ اخذ الله من النبیین میثاقهم و لقد عهدنا الی آدم من قبل و اذا نودی للصـلوهٔ من یوم الجمعه الی غیر ذلک من الایات الکثیرهٔ که مجال شرح و تفسیر آن نیست فرمودند پیغمبر (ص) و الذی نفسی بیده ما استوجب آدم ان یخلقه الله و ینفح فیه من روحه و ان یتوب علیه و یرده الی جنته الا بنبوتی و الولایهٔ لعلی بعدی و الذی نفسی بیـده مـا کلم الله موسـی تکلیمـا و لاـ اقام عیسـی آیـهٔ للعالمین الا بنبوتی و معرفـهٔ علی بعـدی و الـذی نفسـی بیـده ما تنباء نبی قط الا بمعرفتی و الاقرار لنا بالولایـهٔ و لا اسـتاهل خلق من الله النظر الیه الا بالعبودیـهٔ و الاقرار لعلی بعـدی و در حـدیث طارق می‌فرماید علم الانبیاء فی علمهم و سـرا لاوصـیاء فی سـرهم و عز الاولیاء فی عزهم کالقطرهٔ فی البحر و الذرهٔ فی القفر و امثال ذلک و هی کثیرهٔ که به قطره از دریـا اکتفـا شـده و در هیـچ یک از این مواضع که بیان افضـلیت آن بزرگوار از قاطبه آفرینش از ملائکه و انبیاء و مقربان درگاه می‌فرموده هیـچ به این بیان قاصـر لا نبوهٔ بعـدی تبیین نفرموده و هیچکس اولا نبوهٔ مقام افضـلیت را نفهمیده و الا چون پیغمبر (ص) خودش نبی بوده باید افضلیت ائمه از آن سرور از این کلام فهمیده شود و حال آنکه در غیر موضعی این نفی نبوت را از علی از زیادتیهای خودش بر علی می‌شـمرده که در چند خبر وارد است که به او می‌فرمود تو شریک منی در علوم و کمالات من مگر در صفـهٔ نبوت که تسـمع ما اسـمع و تری ما اری غیر انک وزیر و لست نبیی جبرئیل از بهشت دو انار آورد امیر (ع) سؤال کرد ما هاتان الرمانتـان فقـال (ص) امـا هـذه فـالنبوهٔ لیس لک فیها نصـیب و اما هـذه فالعلم فانت شـریکی فیه فانا شـریکک فیه و همین معنی قول شریفش انت منی بمنزلهٔ هارون من موسـی الا انه لا نبی بعدی که اخوت و برادری و مساوات و برابری در تمام کمالات داشته عدای نبـوت که ختم به پیغمـبر (ص) شـده که این نفی و اختصـاص از برای زیـادتی و فضـیلت پیغمـبر (ص) بوده و بر ائمه طـاهرین (ص) چنـانچه هر ذی شـعوری از این بیانـات همین معنی را فهمیده‌انـد نه آنکه این نفی نبوت در بیـان مقام افضـلیت ائمه باشـد که به نفی کمالی اثبات افضـلیت و بیان اکملیت شـده باشـد چنانچه فاضل گلپایگانی جهلا او تجاهلا توهم کرده و توهم نشود که بنابراین دارا بودن انبیـاء نبوت را منشـاء افضـلیت آنهـا بر ائمه خواهـد زیرا که نبوت تشـریعیه چه خـاصه و چه عـامه که مقام انبیاء است در تحت ولاـیت مطلقه کلیه تکوینیه است که مقـام ائمه است و او در تحت نبوت تکوینیه عـامه است که مقـام نـبی است پس زیـادتی پیغمبر (ص) به منصب نبوت منشأ فضـیلت او خواهـد بود دون انبیـاء که جهـات زیـادتی صاحبـان ولاـیت بر ایشان به کمالات لا تعـد و لا تحصـی است و دانستی که حکمت اقتضا می‌کند اختصاص بعض مقربان را دون دیگری به شـغلی مخصون من دون قصور فی الاخر پس از جمیع مـا ذکر معلوم شـد صـحت آنچه سابقا ذکر نمودیم که این فاضل به تکلف عاطل معـدن الفصاحه را متکلف در افاده [صفحه ۱۲۹] نموده و بـا وجود مـا یفیـد المقصود از عبـارات واضـحه مقصود را به مـا لا یفیـد المقصود الا بالرکاکـهٔ تبیین نموده باز می‌گویم در قول لاـ نبی بعـدی نفی نبوت از خودش نفرموده بلکه از بعـد خودش فرموده که در قول شـریفش انا خاتم النبیین اثبات

نبوت از برای خودش فرموده که خاتم شیء مثل اخر شیء مانند فاتح و اول شیء داخل در خود شیء است و حاصل ثبوت نبوت از برای او و نفی آن از بعد او همان مرتبه خاتمیت است حال می گویم اگر مقصود بیان افضلیت ائمه هدی است به ختم و سد باب نبوت پس باید خود آن سرور در عدد انبیاء بنی‌اسرائیل باشد که ائمه هدی از ایشان افضلند و این همان حق عظیمی بود که عرض شد جناب فاضل بر صاحب خلق کریم اثبات نموده و ما امتان را قرین امتشان ساخته باقی ماند بیان آنچه وعده کرده بودم از مقصود سید آفرینش در این دو کلام پس می گوئیم که مقصود آن سرور همان معنائی است که لفظ به کمال صراحت بر او دلالت دارد و از زمانیکه متکلم به آن گردیده الی هذه الزمان امتانش همان را فهمیده و در عرف اهل اسلام معنی دیگری از برای او نیست و او همان است که بعد از آن سرور دیگر وحی الهی نیست یعنی شریعت و جعل قانون منقطع و نیاید پس از او کسی که به امر نبوت و دعوت به قانونی من الله قیام نماید و اینکه این منصب و قیام به تبلیغ من الله از من طریق الوحی و الألهام به وجود او ختم شده بر خلاف انبیاء ماضیه و شرایع سالفه که پس از هر نبی و شرعی نبی آخری و شرع دیگری آمده و برای رفع آن توهم که حال او حال سابقین باشد این تأکیدات اکیده را کرده که قیاس به سابقین نشود که او است یگانه دوران و فریده امکان و اوست معلم و مربی کل بدوا و ختما و پس از او انتظار معلم دیگر و مربی آخر برده نمی‌شود چنانچه قبل از او در عالم اول معلمی نبوده باز می گویم که در محل خودش تحقیق یافته و محقق گردیده که فاتح در سلسله بدو همان خاتم در سلسله عود است به مثابه بذری که اول کاشته می‌شود و در آخر از میوه بیرون می‌شود که اوست اقل و اوست اخر که حاصل ماده است که روشنائی چراغ به اوست و ثابت شده که در دائره وجود اول نقطه که در قوس صعود پس فاتح در خلقت که پیش از او خلقی نباشد صادر اول باشد و اقرب الخلق الی المبدأ باشد خاتم در کمالات و منتهی مقامات و اخر درجات و غایهٔ سیر الممکنات به سوی واجب خواهد بود که دیگر سیر خلایق در مرتبه ترقی و استکمال تمام گردد و ممکن قدمی جلوتر نتواند گذارد و او سر حد بین واجب و ممکن باشد و چون این وجود مبارک چنانچه ضرورت مذهب اسلام است افضل آفرینش است مقصود آن سرور بیان افضلیت خودش است بر اولین و آخرین و سابقین و لاحقین و گذشتگان و آیندگان که مقام او شناخته شود و معرفت لازمه از برای امت هادیه حاصل گردد که چنانچه من فاتح و اول بودم در سلسله بدو و قوس نزول که سابقی بر من نبوده همچنین من خاتم و آخرم در سلسله عود و قوس صعود که پس از مقامم مقامی نخواهد بود مراتب سابقه تمام و مرتبه لاحقه باقی نمانده چنانچه به این دو مقام اشاره می‌شود و آنچه درباره امیر (ع) می‌فرماید و در زیارتش وارد است الفاتح لما انفلق و الفاتح لما استقبل ای فی قوس النزول و سلسلهٔ البدو و الخاتم لما مضی و الخاتم لما سبق ای فی قوس الصعود و سلسلهٔ العود و الحاصل مقصود اعلان بمرتبه خاصه اوست که در تمام موجودات به او اختصاص داشته و آن مرتبه خاتمیت است که آخر الاخرین باشد و لا مرتبهٔ بعدها چنانچه او بود اول الاولین و لا اول سابق علیه لا یسبقه سابق و لا یلحقه لاحق و لازمه این رشته تمامیت مرتبه تربیت و تعلیم است و او باشد مربی اخر و معلم اخر و تربیت و تعلیم او باشد اخر تربیتها و آخر تعلیمها و به این جهت کتابش خاتم الکتب و اخر الکتب و دینش خاتم الادیان و اخر الادیان گردد و انتظار کاملتری برده نشود پس بالمطابقه بیان فضیلت خود را فرموده برای حصول معرفتش که معرفهٔ الله است و بالالتزام بیان خاتمیت شرع خود را فرموده لا شریعهٔ بعد شریعته و لا کتاب بعد کتابه الی یوم الجزاء و میعاد الفناء پس مطابق کرد تکوین با تشریع که چنانچه در تکوین اول نقطه بود در صدور نزول که مقام سیر من الله است و آخر نقطه بوده در صعود به حسب مراتب کمالات که مقام سیر الی الله است همچنین در تشریع و مقام دعوت الی الله و ارشاد الخلق الیه که مقام سیر الی [صفحه ۱۳۰] الخلق است او اول داعیان و اخر مبلغان باشد و چنانچه او اول بی و قصبه بوده که در امکان به صدا درآمده و خفتگان را بیدار و بی‌هوشان را هوشیار کرده در عوالم اولیه که سجنا و سجت الملائکه و لولانا ما عرف الله و ما عبدالله و تمام انبیاء حاجیان طائفان حول این کعبه بوده‌اند همچنین او اخرنی و داعی است در نشاه دنیویه پس خاتم النبیین و المرسلین و آخرهم است و لا نبی بعده و لا شریعته و لا کتاب و لا منهاج بعد شریعته و کتابه و منهاجه پس او آخر صداها و نداها است و دعوتش آخر دعوتها است و این مرتبه افضلیت آن سرور از قاطبه

آفرینش در مقام اولیت در خلقت به نسبت به تمام اجزاء کائنات و اخریت در کمال نسبت به تمام افراد ممکنات به ضرورت مذهب امامیه ثابت و نزد مراجع در تفاسیر و کتب معتبره از آثار بدیهی است رساله گنجایش تعرض این مراحل را ندارد و اشاره به سوی همین مقام است قول شریفش انا اول النبیین فی الخلقهٔ و آخرهم فی البعثهٔ او انه اولهم فی الخلق و آخرهم فی البعث پس چنانچه در خلقت اول بوده که خلقی سابق بر او نبوده و الا ـ او اول نمی‌شد و همچنین در بعث آخر مبعوثان از جانب خداست که مبعوث دیگری نباشد و الا ـ او آخر نخواهد بود و هذا خلف پس از آن سرور گفتن شریعت فلان و شریعت فلان غلط و منافی با این دو کلام مبارک است پس مقصود حضرت ختمی مرتبت از این دو کلام مبارک تنبیه و آگاه کردن امت است به نفی شریعت لاحقه و دیانت متجدده و انقطاع وحی به جعل قانون و اینکه دیگر پس از تربیت و تعلیم صاحب مقام خاتمیت که آخر نقطه است در قوس صعود انتظار تربیت دیگری برده نمی‌شود چنانچه این معنای ظاهر را به حکم ان کلماتهم یفسر بعضها بعضا در بیانات دیگر تصریح و تنصیص فرموده بعد قولش لا نبی بعدی تأکیدا فرموده و لا سنهٔ بعد سنتی و من ادعی ذلک فاقتلوه و فرزند گرامش فرمود و شریعهٔ محمد (ص) لا تنسخ و لا نبی بعده فمن ادعی بعد نبوهٔ او اتی بعد القرآن بکتاب فدمه مباح و هم فرمود حضرت رضا (ع) و خاتم النبیین فلا نبی بعده و لا تبدیل لملهٔ و لا تغییر لشریعته و هم فرمود و ان محمد (ص) خاتم النبیین فلا نبی بعده و ان شریعته خاتم الشرایع از توضیحات که در اول مبحث اشاره به جمله از آنها شد پس اجمالی در مقصود گذاشته که در این مدت متمادی امت خود را حیران و سرگردان در فهم آن کرده باشد تا نوبت به فاضل گلپایگانی برسد و او کشف نقاب نماید همانا این فاضل تبعا لموالیه از برای باب شریعتی ناسخ شرع محمد (ص) قائل شده به این جهت ابتغاء الفتنهٔ چون نتوانسته انکار و تکذیب این دو کلام مبارک نماید درو باب تأویل رکیک و تصرف در معنی نبوت را گشوده که با ثبوت شریعتی از برای متبوعاتش منافات نداشته باشد باز می‌گویم که این تکلفات و تعسفات این فاضل در معنای این دو کلام زحمتی بیهوده و مقدماتی است عقیمه که صاحب شریعهٔ اسلامیه در بیان اقتصار به لفظ نبوت و ختم مرتبه نبوت نفرموده تا ایشان این دراز دستی را به چالاکی بنمایند و نبوت را در لسان عبری عبارت از رؤیای منامیه بدانند بلکه در غیر موضع به ختم رسالت و آخر رسولان بودن تصریح فرموده حال نمی‌دانم که این فاضل در معنی رسالت چه نیرنگ به کار می‌برد و از برای آن در لغهٔ سریانی چه معنی می‌تراشد آیا رسول را غیر از فرستاده از جانب خدا به آوردن پیغام از برای انام قرار می‌دهد و یا آنکه باب و بها را که شریعتی تازه احداث نموده‌اند فرستاده از جانب خدا نمی‌داند و پیغام ایشان را پیغام خدا قرار نمی‌دهد اولی را که نمی‌تواند بگوید معنی رسول و رسالت غیر از فرستاده از جانب خدائیست پس ناچار باید بگوید که باب و بها فرستاده خدا نیستند و آیا آنکه تکذیب خاتم المرسلین را بنماید که خودش را خاتم المرسلین و آخر الرسل معین کرده و خاتمیت و آخریت نافی رسالت است از بعد خود که اگر رسول دیگری بیاید پس او خاتم و آخر نبوده و الحاصل در اخبار کثیره بالغه حد تواتر به لسانهای مختلفه این تعبیر واقع شده در جایی به او خطاب می‌فرماید یا اول مخلوقاتی و آخر رسلی و در جایی به آدم می‌فرماید و اینک محمد (ص) خاتم الانبیاء و الرسل است و در جائی خودش می‌فرماید و انا خاتم الانبیاء و المرسلین و در جائی در وصفش می‌فرماید الخاتم لمن سبقه من انبیائه و رسله و در جائی می‌فرماید اول المرسلین آدم (ع) و آخرهم محمد (ص) الی غیر ذلک فی الابواب المتشتته حال سؤال می‌کنم [صفحه ۱۳۱] از این فاضل که باب و بهاء که شرعی و دینی اختراع و احداث نموده‌اند آیا از جانب خدا فرستاده به سوی خلق بوده‌اند یا نه اول تکذیب خاتم المرسلین و ثانی مطلوب ما مسلمین است.

مغلطه در کلام گلپایگانی راجع به خاتم النبیین

شبهه سادسه آن تمویه و مغلطه است که در کلمه مبارکه خاتم النبیین فاضل گلپایگانی نموده می‌گوید چون در ظهور مظاهر امر الله عالم دیانت لباس جدید می‌پوشد جمیع شرایع و آداب و القاب متبدل و متجدد می‌گردد لهذا اسماء حسنی و القاب علیا که خاصه

امر الله است نیز بدیع و جدید مثلا بنی‌اسرائیل به ظهور مسیح بودند و جز لفظ مسیح بر آن موعود محمود اطلاق نمی‌نمودند و ابدا مقام شارعیت و رسالت به حضرتش منسوب نمی‌دانستند و چون شمس جمال عیسوی از افق اراضی مقدسه طالع شد ابدا به القاب مرغوبه یهود اعتنا نفرمود و ابدا در بین نصاری به مصطلحات متداوله بین بنی‌اسرائیل از قبیل نبوت و نیابت معروف نگشت بل به لقب کلمهٔ الله و روح الله که هرگز معهود یهود نبود مذکور و مشهود شد و هکذا حضرت رسول (ص) به لقب کریم و اسم خاتم الانبیاء و خاتم النبیین که هرگز به خواطر یهود و نصاری خطور ننموده بود موسوم و معروف گشت کذا در ظهور نقطه اولی در حینی که اهل اسلام لقب قائم و مهدی می‌دانستند حضرتش به القاب فخیمه باب و نقطه اولی و رب اعلی امتیاز و اشتهار یافت لهذا اتباع آن حضرت وجود مقدسش را به وصف امامت و نبوت موسوم و موصوف نمی‌دانند و یوما فیوما القاب کریمه در عالم انتشار یابد انتهی می گویم اگر مراد این است که جری این اوصاف بر مظاهر امر الله بدون مراعات مناسبت با معنی و اعتبار مبدأ و وصف و تحقق این صفات کامله در ذوات مقدسه بوده و حال اوصاف حال اسماء است که در او خبر ذات ملاحظه وصف اخری نشده مانند لفظ زید و عمرو و شجر و حجر چنانچه از اطلاق اسماء بر این اوصاف در کلامش ظاهر می‌شود که خاتم النبیین را اسم حضرت پیغمبر (ص) قرار داده پس موسی که مسمی به اسم کلیم شد و عیسی به روح الله و سید باب به نقطه اولی بدون ثبوت این اوصاف در آنها پس خاتم النبیین هم اسم محمد (ص) شد بدون معنی که انتهاء مرتبه نبوت به او شده باشد پس این جهلی است ناشی از عدم فرق مابین اسماء و بین صفات و بنابراین سید باب هم لازم نیست که دارای معنی نقطه اولی و واجد معنای بابیت باشد کما نقول به و شبهه نیست که موسی به واسطه تکلم با پروردگار و عیسی به واسطه دمیدن جبرئیل در جیب مریم و نفخ روح در او موافق فرمایش و ارسلنا الیها روحنا ملقب به این اوصاف گردیده پس اطلاق خاتم النبیین هم بر این وجود مبارک به ملاحظه تحقق معنای آن و ختم صفهٔ نبوت به آن وجود مبارک بوده و لازم آن نفی این منصب است بعد از آن وجود مبارک و نبودن آن معنی است در کسی پس اگر کسی دعوی شرعی من الله و تبلیغ احکامی از جانب پروردگار می‌نماید که این حقیقت نبوت است کاذب خواهد بود هر چند به لفظ نبی معروف نباشد و این لقب را بر وی قرار ندهند که چه آنکه مقصود نفی حقیقت و معنای نبوت است نه نفی اطلاق این لفظ بر کسی و الحاصل لفظ خاتم از اسماء ذوات که اشاره به سوی نفس ذات بدون ملاحظه صفتی از صفات بوده باشد نیست بالضرورهٔ بلکه دال بر معنی ختم نبوت است و تأویل و تصرف بلا ـ دلیل غیر مقبول است و الا ممکن است تأویل نقطه اولی و جمال ابهی به معنی که اگر اظهار شود جناب فاضل متأثر و منزجر خواهد گردید قوله جز لقب قائم و مهدی نمی‌دانستند فیه آنکه در لسان شیعه و امامیه و در ادعیه و زیارات و اخبار متداوله در لسان اصحاب ائمه و تابعین زیاده بر صد لقب از برای این بزرگوار ثابت گردیده که جمله آنها مانند مهدی و قائم از القاب معروفه مشهوره در السنه عوام و خواص است مانند بقیهٔ الله و شریک القرآن و صاحب الامر و صاحب العصر و الزمان و خاتم الائمه و خاتم الاوصیاء و حق و منتظم و فجر و نهار رجوع به نجم الثاقب نوری قدس سره نما و هنوز موافق اخبار اباء گرامش ظاهر نشده تا معلوم شود که از لقب مهدی و بقیهٔ الله اعراض خواهد نمود چنانچه حضرت عیسی به القاب مرغوبه یهود اعتنا نفرموده و به نقطه اولی خوانده خواهد شد با آنکه موافق اخبار مأثوره در یوم الظهور به لغت مهدی و لقب بقیهٔ الله که خاصه اوست خوانده می‌شود و اما سید باب نمی‌دانم بر خلاف عیسی رفتار که به القاب یهود اعتنا ننمود ایشان اعتنا به لقب قائم و مهدی فرموده‌اند یا موافقت عیسی [صفحه ۱۳۲] کردند اگر مخالفت کردند پس حال مظاهر یک نسق نخواهد بود که لا محاله القاب متجدد و متبدل گردد و اگر موافقت کردند پس لازم آن است که به اسم مهدی و لقب قائم ظهور ننموده و دعوی نکرده پس او موعود اهل اسلام نخواهد بود که او جز قائم مهدی نیست و این همان است که کرارا به این طایفه الزاما و احتجاجا گفتم که شما ثابت نمائید که سید باب مدعی مقام مهدویت و قائمیت بوده بلکه این دروغ و افترائی است که به او بسته‌اید بلکه او فقط موافق دعوی استادش سید رشتی و شریک و هم‌دستش خان کرمانی مدعی بابیت از برای حجهٔ بن الحسن (ع) و نیابت خاصه نظیر دعوی خان کرمانی رکنیت را بوده شما پیروان به او افتراء بسته‌اید که او مدعی مهدویت

بوده چنانچه جمله از کلمات او در اول امر همین معنی معروف بوده اگر بگوئید که کتب او موجود است که مدعی نیابت خاصه نبوده بلکه بالاتر بوده می گویم استناد آن کتب به او معلوم نیست جز آنکه نفری که آن کتب را به او نسبت دادند عدد آنها بالغ حد تواتر نیست و اگر بگوئید پیروان و اتباع او متفق‌اند بر نقل این دعوی از او می گوئیم عدد آنها در این اوقات که روی به تزاید گذاشته و هزار برابر ایام سابق گردیده مع ذلک هزار یک امامیه نیستند در ازمنه قبل از زمان حضرت رضا تا بعد از رحلت عسگری (ع) و قرون متقاربه به اعصار ائمه (ع) و تمام امامیه خلفا عن سلف از روات و علماء ایشان تا سایر طبقات هم متفقند بر نقل از حجج معصومین که قائم مهدی (ع) پسر بلاواسطه حسن عسگری (ع) و مادرش سید الاماء است و گر احتمال کذب در این کرورهایی از خلایق برود که در آنها هستند عدول و ثقاتی از خصم هم انکار و ثاقت آنها را ندارد مانند حواریین ائمه و اصحاب ایشان و علماء متقدمین و از متأخرین مانند شیخ احسائی و سید رشتی المقبولین عند هذه الطائفه احتمال کذب در این جماعت قلیله خاصه در اول ظهور که مدرکین خدمت باب چند نفر مخصوصی بودند و تمام اخبار منتهی به ایشان می‌شود اولی و احق خواهد بود و کرارا به این طایفه که صحبت شد نتوانستند ثابت نمایند ادعاء باب مقام مهدویت را و خواهد آمد انشاء الله شرحی وافی از این مقاله و توضیح این مدعی قوله به وصف امامت موصوف نمی‌دانند می گویم این فقره مؤید مطلب ما می‌باشد که سید باب مدعی مهدویت نبوده و الا به تواتر اخبار اهل البیت مهدی از ائمه است در اخبار فریقین او را از خلفاء و اوصیاء و ائمه شمرده پس اگر مهدی بوده از ائمه بود قوله بوصف نبوت موصوف نمی‌دانند فیه آنکه او را شارع و صاحب کتاب می‌دانند و این همان نبوت است تغییر لفظ از برای فرار از محذور لا نبی بعدی مفید نیست قوله بالقاب مرغوبه یهود الخ فیه آنکه بعد ظهور آن طلعت محمود هم لفظ مسیح بر آن جناب شایع و اطلاق نبی در کتب مقدسه و در لسان قوم تا قبل از اختراع مذهب الوهیت و پس از آن در لسان مسلمین مشهور و مشهود است چنانچه در آیه چهاردهم از باب ششم یوحنا می گوید و چون مردمان این معجزه را که از عیسی (ع) صادر شده بودند دیدند گفتند این البته همان نبی است که باید در جهان بیاید و در باب نهم در باب شفا دادن کور مادرزاد و ایمان آوردن به اینکه عیسی نبی است و در باب چهاردهم یوحنا و گفتن عیسی به آن زن که تو پنج شوهر می کنی زن بدو گفت ای آقا می‌بینم که تو نبی هستی تا گفتن آن زن آیا این مسیح نیست و غیر ذلک.

کلام بهاء راجع به خاتمیت

شبهه سابعه آن چیزیست که از کلام بهاء بر می‌آید می گوید اگر جمیع انبیاء ندای انا خاتم النبیین برآرند حق است زیرا که جمیع حکم یک ذات و یک روح و یک جسد و یک امر دارند و همه مظهر بدئیت و ختمیت و آخریت و ظاهریت و باطنیت آن روح الارواحند می گویم اتحاد مظاهر در جمله از صفات که مصحح حمل بین ذوات است موجب نمی‌شود که القاب و نعوت مخصوصه مشترک شود چنانچه اصل ذوات و تشخصات متعدد است بالضرورة و الا وحدت لازم آید به اتحاد و خودش در کلامش جمیع گفته نه یک واحد در حکم شمرده نه در ذات و حقیقت همچنین از برای هر یک شأنی مخصوص و صفتی خاصه است پس شبهه نیست در اینکه محمد (ص) غیر موسی و عیسی است و آن دو غیر نوح و ابراهیم و آدم یکی بدون پدر و مادر مخلوق و دیگری بدون پدر زائیده شده و هر یک در زمانی علیحده بوده‌اند و از برای هر یک شغل و صنعتی خاصه [صفحه ۱۳۳] بوده و در اصل مرتبه نبوت و رسالت هم که جهت جامعه بین ایشان بوده متفاوت و متفاضل بوده‌اند یکی نبی و دیگری رسول و یکی رسول بوده و اولوالعزم نبوده و دیگری اولوالعزم بوده و خاتم نبوده یکی اول بوده در بعثت و یکی آخر بوده در بعثت پس اگر کسی غیر از حضرت آدم بگوید که من مخلوقی بی اب و امم دروغ گفته همچنین اگر بگوید که من اول پیغمبری هستم که از جانب خدا مأمور به دعوت شده‌ام آن هم دروغ خواهد بود پس موسی و عیسی نتوانند بگویند که ما اول مبعوثیم با آنکه پیش از ایشان مبعوثان دیگر بوده که وسط اول نمی‌شود همچنین اگر بالفرض کسی آخر و خاتم باشد که پس از او کسی نبی نباشد غیر او نمی‌تواند از سابقین

بر او بگوید که منم خاتم و آخر که وسط آخر نمی‌شود بالضرورهٔ بلی مظاهر امر الله در صفت نبوت مثلا و دعوت و ارشاد و هدایت و مظهریت صفات کمال باری از علم و قدرت و امثال ذلک متحداند و همین اتحاد در جمله آن صفات کمال منشاء صحت حمل می‌شود و اینکه مثلا موسی بفرماید منم عیسی و ابراهیم چنانچه حضرت امیر (ع) به واسطه دارا بودن مر کمالات انبیا را می‌فرمودند در پاره از کلماتش ما حاصله که منم آدم و نوح و ابراهیم الی آخر چنانچه فرزند بزرگوارش مهدی قائم که جامع کمالات سابقین و وارث مواریث ماضین بوده همین کلمات را بفرماید که من اراد ان ینظر الی آدم و شیث فها انا آدم و شیث الی آخر پس اگر هر یک از انبیاء بخواهند بگویند که مائیم محمد (ص) و مراد شرکت و اتحاد در فعل و صفات مشترکه باشد صحیح است و اما نمی‌توانند بگویند که مائیم خاتم النبیین و از او اراده نمایند معنی خود لقب و صفت را و از این کلمه مبارکه عنوان آن را بر وجه موضوعیت اراده کنند چه آنکه این صفت مختصه بوده و کسی که بعد از او انبیاء دیگر مبعوث شده‌اند و او اول یا وسط بوده چگونه می‌تواند بگوید که من آخر انبیائم یعنی پس از من پیغمبری نبوده و حال آنکه پس از او پیغمبرانی بوده‌اند و آیا این غیر از خلاف واقع و دروغ چیزی خواهد بود و چگونه وسط آخر می‌شود و آیا این تناقض نیست که عقلا محال است بلی اگر از این کلمه عنوان او را بر وجه موضوعیت ملاحظه نفرماید بلکه او را بر وجه مرآتیت ملاحظه کرده و اشاره به سوی نفس ذات کرده باشد و کلمه خاتم را استعمال در ذات خاتم کرده باشد آن وقت حال لفظ خاتم حال لفظ محمد (ص) خواهد بود و چنانچه صحیح است که بگوید منم محمد (ص) می‌تواند بگوید منم خاتم و در اینجا از خاتم معنای خودش قصد نشده بلکه به سوی نفس ذات مقدسه شده مثلا حضرت امیر (ع) به واسطه شرکت در کمالات و صفات پیغمبر (ص) سوای نبوت می‌تواند بگوید منم محمد (ص) و هم می‌تواند بگوید منم خاتم النبیین و او را اشاره به نفس ذات بگیرد مجردا عن ملاحظهٔ العنوان بنفسه ولی نمی‌تواند بگوید که منم خاتم النبیین و از او نفس این عنوان را ملاحظه کرده چه آنکه او نبی نبوده تا چه رسد که خاتم باشد چنانچه پیغمبر (ص) به او فرمود انک تسمع ما اسمع و تری ما اری غیر انک لست نبیی و کرارا فرمود علی با من مشارک است در کمالات سوای نبوت و پس از التفات به ما ذکر عرض می‌کنم خاتم النبیین که از القاب شریفه آن حضرت است به عنوان وصفیت و لقبیت ملحوظ شده و در وقتیکه می‌فرمود منم خاتم النبیین این را بر وجه موضوعیت و وصفیت ملاحظه می‌فرمود و از قبیل حمل مشتق بر ذات بوده و الا لازم می‌آمد حمل ذات بر ذات و حمل شیء بر نفس و دانستی که به این ملاحظه که همین است هم معنای خاتم النبیین و ظاهر او که خروج از آن بلاد دلیل علیل است نمی‌تواند کسی غیر او بگوید منم خاتم النبیین که این دروغ و تناقض و اجتماع ضدین خواهد بود پس جناب بهاء که داد عرفان در این کلمات داده فرق ما بین صفات مختصه و مشترکه نکرده و ملاک صحت حمل را به دست نیاورده و فرق ما بین عنوان موضوعیه و مرآتیه را نفهمیده و به طور اجمال سخنی به گوش او خورده از اهل عرفان ولی کنه معنا به دستش نیامده شناوری می‌کند یا فهمیده از برای تلبس کلماتی مجمل مغلطه در سینه ساده لوحان انداخته باز می‌گویم این توسع و تصرف کلمه جناب بهاء در کلمه مبارکه در صورتی منافی عقیده ما مسلمین است که فرض بشود در قرون متأخره نفسی متصف به این صفت باشد از مظاهر امر الله تا آن وقت جریان این کلام مبارک بر لسان ختمی مرتبت مبنی بر توسع باشد و خود شرا مصداق واقعی این عنوان [صفحه ۱۳۴] ندانسته بلکه خودش را مثل آن نفس متصف به این وصف شمرده مثل سایر موارد حملها که بگوید من فلانم یا فلانم و ما مسلمین به نفس همین کلام مبارک صادر از کسی که معصوم و حجهٔ است اثبات می‌کنم نفی آمدن چنین شخصی و او می‌گوئیم که ظاهر این کلام که حجت است عند العقلاء این است که از آخر بلاتالی صاحب این مقاله مبارکه است و اینکه مراد به مشارکت اوست با چنین نفسی خلاف معنای اوست و بلا دلیل دست از او برنمی‌داریم که اگر چنین کنیم اختلال در مقاصد حجج (ع) پیدا می‌شود و در این صورت کلمات بها را بر خلاف مقصود او حمل می‌کنم بما لا یرضی به اگر بگوئی که بها سد باب تأویل در کلمات خودش می‌گویم اولا در همین کلامش هم تأویل می‌کنم و می‌گوئیم اینکه گفته بهاء که تأویل در کلام من نکنید مقصودش آن است که البته کلام مرا بر غیر معنای آن حمل کنید باز اگر تأکید کند در همان تأکید تأویل کنیم الی ما لا

نهایهٔ له تا آنکه امر منتهی شود که اصل تأویل بلا دلیل بر خلاف رویه عقلاء است و آنان که متبع‌اند در این امور و مدار احتجاج و اعتذار بر احکام عقلائیه ایشان است منع از آن فرمودند و در این صورت این امر تازه نخواهند که جناب میرزا ابوالفضل آن را در کمال افتخار از خصایص بهاء دانسته که می‌گوید سد باب تأویل نمود که شریعهٔ الهیه ملعبه هر آخوندی نگردد بلکه تمام عقلاء اهل لسان منع از تأویل بلا دلیل داشته‌اند اگر آن نمی‌شد منع جناب بهاء هم مفید نبود و مستلزم تسلسل نباشد و الحاصل اگر تأویل بلا دلیل ممنوع از رویه عقلا در همه اعصار بوده این کرامتی مخصوصه به بهاء نبوده و اگر قبلا ممنوع از تأویل نبودیم و جایز بود از برای ما فتح باب تأویل قبل از سد بهاء آن دو را پس می‌گوئیم مسدود شدن باب تأویل به آن است که بهاء به کلامی منع فرماید از تأویل و ما که ممنوع نبودیم در همین کلام بهاء ایضاء تأویل می‌کنیم مگر آنکه جناب بهاء از برای تأویل صورتی مانند میل و یا طیر ابابیل مجسم کرده باشد و آن را بکشد و این را بشکند و ثانیا حجج معصومین هم تأکیدا لحکم العقل بالخصوص تصرف و تفسیر و تأویل را در کلمات خود منع فرمودند پس در این کلمه مبارکه که بلا قرینه نباید تأویل کرد اگر بگوئی اثبات شیء از برای شیء مستلزم نفی ثبوت آن شیء از غیر آن نمی‌شود و از همین باب است نفی مفهوم در لقب پس اگر کسی بگوید من عالمم یا کاتبم نفی این دو وصف از غیر خود نکرده می‌گویم استلزام نفی خاتم مر بودن کس دیگر را خاتم از این باب نیست بلکه از باب آن است که خود مفهوم آخر و خاتم منافی با وجود ثانی است مثل اول که منافی وجود سابق است که اگر تالی داشته باشد او آخر نخواهد بود پس فرق است بین آنکه کسی بگوید من وارد یا داخلم این اثبات نفی را مستلزم نیست و اگر بگوید من آخر واردین و داخلینم این مفهوم نفی وارد دیگری بعد از خود می‌کند باز می‌گویم جری این کلام بر لسان مبارک بدون ملاحظه معنای وصفی نبوده حال سؤال می‌شود که آیا از برای این وصف مصداقی هست ولو در قرون متأخره که زمانی خواهد بود که مرتبه نبوت به نفسی منتهی شود یا نه اگر نیست پس خاتمی نداریم تا جمیع انبیاء بتوانند بگویند ما خاتمیم و اگر هست و ممکن است انتهاء شخصی پس ممکن است انقطاع این فیض در وقتی پس چرا صاحب این مقاله را آن نفس ندانیم و به قول متبع او که او را آن نفس دانستیم همان قول نفی نفس دیگر را خواهد کرد باری تمویهات باب از برای اخفاء حق ما را به طول کلام ملجاء نموده و از قارئین معذرت می‌جویم و در این مقام دو تشکیک و استبعادی است که در ذیل وجه عقلی بر عدم امکان نسخ شرع محمدی (ص) پس از طایفه دهم از اخبار با جوابش بیان خواهد گردید.

اشرفیت و افضلیت حضرت محمد

طایفه دهم از اخبار آثار قطعیه داله بر اشرفیت و افضلیت و اکملیت پیغمبر (ص) محمود از مطلق ماسوی و تمام آفرینش یکسره از آیات قرآنیه و فقرات زیارات و ادعیه و اخبار متواتره الدالات علی المطلوب بضمیمه دو مقدمه عقلیه و ثابته محققه که منتج خواهند بود بشرحی که بیاید این مدعی را که با ثبوت افضلیت نسخ شریعت مستلزم خلاف عدل و حکمت خواهد بود و توضیح مدعی به تبیین سه مقدمه است مقدمه‌ی اولی آنکه عدل الهی مقتضی است که اعطاء نماید به هر ذیحقی حقش را و عنایت فرماید به صاحب به هر درجه و مقامی به اندازه درجه و مقامش پس شریف را به شریف و [صفحه ۱۳۵] اشرف را به اشرف عنایت فرماید که حق اوست غیر آن بنماید که شریف را به اشرف و اشرف را به شریف عنایت فرماید که این دو در مرتبه افراط و تفریط که خارج از حد استواء و مقام عدل خواهد بود که حق ذی حق به غیر او داده شده و همین است سنهٔ الله در کائنات و ممکنات و لن تجد لها تبدیلا و لن تجد لها تحویلا فکما ان الطیبات للطیبین فالاطیبات للاطیبین فالغایهٔ الفاضلهٔ شخص بها الفاضل و افضل العنوانات تنفرد بها افضل البریات و همین است معنی المعروف بقدر المعرفه و همین است معنای ما منا الاوله مقام معلوم که چنانچه حقایق و ذوات اهل عالم بالا بواسطه قرب به مبدأ متفاوت است درجات و مقاماتشان متفاضل و شئون و مناصبشان متفاوت است کروبین و روحانیین و حمله عرش و ملائکه ارکان و سکنه سموات و مدیرات چون بر یک نسق نبوده‌اند استعدادا و ذاتا بر یک منوال نگردیدند درجهٔ و مقاما و

شأنا و شغلا و همچنین ملاحظه انبیا فرما که تلک الرسل فضلنا بعضهم علی بعض پاره نبی و جمله به رشته رسالت و جمله به مقام اولواالعزمیت فایز پاره بداشتن شریعتی ممتاز و پاره به عطای کتابی سرفراز پاره مبعوث بر کل و جمله مبعوث بر طایفه در اسماء مبارکه که خصیصه ایشان است از اسماء اعظم از نود و نه اسم شریف و آنها ملاک تصرف و احاطه ایشان است در کائنات ایضا متفاوت و متفاضلند بعضی دارای یک اسم یا دو اسم و دیگری پنج اسم و دیگری بیست و پنج اسم و دیگری تمام آن اسما را به شرحی که در آثار معتبره تقریر یافته و معلوم است که این تفاضل در مقامات و عنایات و شأن و شغل بر وجه جزاف نیست بلکه به تفاوت ذوات آنها است و قرب آنها است به مبدأ مانند اشعه مانند منیر و کمالات و استعدادات ایشان است پس هر یک از ملائکه و انبیا که اشرف و امنع بودند مقامات مخصوصه و مناصبه موهوبه به ایشان افضل و ارفع بوده و همچنین است حال پروردگار در نشاهٔ اخرویه و تفاوت مقامات و تفاضل درجات بر حسب تفاوت کمالات است اول کسی که مغفور و مورد عفو شده باشد و اول درجه بهشتیان را دارا بود تا برسد به کسی که مقام شفاعت داشته باشد تا به کسی که حساب و کتاب با او باشد یا اختیار بهشت و دوزخ و تزویج حورالعین به دست او باشد یا در جنت عدن باشد یا در مقام رضوان فایز باشد بلکه در سلطنت ظاهره هر نفسی که امتع و افخم و ارشد و اکفی و الیق و اولی است مناصب فخیمه و مشاغل غظیمه و عطایای جزیله و مواهب و الطاف کریمه به او داده شود به مثابه که نازلتر از او کمالا و درجهٔ محروم از آن عنایات بوده اگر مقام سلطنت مراعی عدل و حکمت و متجنب از حیف و تشهی و اقتراع بوده.

عدم نسخ اسلام به برهان عقلی

پس حکم عقل موافق سنهٔ پروردگاری چنین اقتضا نماید که در مقام منصب بخشی و دادن فرمان و کتاب و تشریع قانون سیاست و آداب و تعلیم مشق و حرکت و شرعی که موجب ارشاد و هدایت است بوده باشد هر شریعتی که کاملتر و فاضل‌تر باشد از تمام شرایع و هر کتابی که جامع‌تر باشد از تمام کتب آن باید داده شود به کسی که اکمل و اشرف و افضل باشد از تمام آفرینش و عدل الهی بر طبق حکم عقل چنین اقتضا نماید که اگر کسی در موجودات اول و اقدم و اکمل و اتم و سید و آقا باشد نسبت به تمامی موجودات منصب و شرعی و سفارت و کتابی که به او عنایت می‌شود اکمل و اتم و اشرف اجمع بوده باشد از تمام شرایع متصوره و کتب مفروضه و این ملازمه بر وجهی عقل حاکم به اوست و سنت الهی جاری بر اوست که از فرض هر یک دیگری لازم می‌آید پس اگر فرض کردیم یا آنکه یافتیم شریعتی را از برای کسی که آن اشرف الشرایع است و همچنین هر گاه شخصی را از صاحبان شرایع یافتیم که معلوم شد او اکمل الخلایق است حتی من جمیع ارباب الشرایع حکم می‌کنیم به اینکه شریعت او هم اکمل من جمیع الشرایع است به مقتضی مقدمه عقلیه و سنهٔ جاریه و نتیجهٔ هذه المقدمه آنکه افضل الخلائق و اشرفها و اکملها باید مخصوص و منفرد باشد به اکمل الشرایع و اتمها و افضلها و اشرفها و لازمه آن آن است که از برای دست آوردن اکمل الشرایع و اتمها و اجمعها طریقی عقلانی است و آن ملاحظه صاحب اوست اگر اکمل الخلق بود شأن و شغلش و منصب و شرع او اکمل خواهد بود مقدمه ثانیه آنکه نظر پروردگاری در مهیات ممکنات و اجزاء کائنات نظر استکمال ترقی است که این است جود مطلق و فیض علی [صفحه ۱۳۶] الاطلاق و هو المراد بالفیاض بلکه همین است غرض آفرینش من نکردم خلق تا سودی کنم بلکه تا بر بندگان جودی کنم و بدین جهت جمیع اسباب و علل مکمله را از برای تکمیلات ملکیه و ملکوتیه و ترقیات حسیه و معنویه و ارتفاات بدنیه و روحیه فراهم نموده از مربیات ظاهریه و باطنیه و محسوسه و معقوله از سماء ظاهری بما علیها من الکواکب الظاهرهٔ و ما منها من السحاب و الامطار الظاهریهٔ و سماء معنوی و ما فیها و بها و منها از کواکب و سحاب و امطار معنویه للحیوهٔ الظاهریهٔ بما لها من الکمالات الحسیهٔ و الحیوهٔ بما لها من الأستکمالات الروحانیهٔ العقلانیهٔ و بدین جهت از برای ایشان دو مسافرت قرار داده ملکیهٔ محسوسه بدنیه من مرتبهٔ الهیولا الی الحضرهٔ الانسانیهٔ و ملکوتیه معقوله روحانیهٔ من اول مرتبهٔ الانسانیهٔ الی اقرب مقامات الالوهیهٔ و

لکل فی کل مرحلهٔ خلع و لبس جدید و غذاء مناسب من طریف و تلید و دو سیر مقرر آمده محسوس و معقول و دو تکلیف مجعول شده تکوینی تخیری و تشریعی اختیاری و لها فیکل سیر و مرحلهٔ احساسات حیوانیه و ادراکات عقلانیه و کمالات حسیه و ترقیات روحانیه و این مطلب به علاوه آنکه مدلول علیه نصوص قطعیه است محسوس و مشاهد است از ملاحظه اجزاء کائنات فی سیرهم من المبادی الی الغایات ملاحظه آب و دانه را نما که چگونه در مرتبه خود ناقص بوده فاقد بوده اندک بوده و چگونه او را به تکلیف تکوینی مکلف نموده و به سیر تخییری مقهور داشته تا آنکه کامل و واجد گشته و یکی هزار و اندکی بی‌شمار صاحب قوای نباتیه و ترقیات و نموها کرده چه رنگ‌ها و طعمها و بوها و شکوفه‌ها و میوه‌ها برآورده و صاحب خواص و آثاری و فوائد و عوایدی در هر جزئی از او پیدا گشته و چه منافع و مصالحی از او بر او مترتب گشته پس چگونه ناقصی کامل گشته پس از آن مشاهده فرما که این کامل اکمل شده در نشاه حیوانیه صاحب قوای حیوانیه گشته حرکاتی اختیاریه و احساساتی حیوانیه تحصیل کرده پس کوری بینا و کری شنوا و لالی گویا و ساکنی متحرک و خاموشی با صدا گشته سیر اسبان در صحرا و نغمه بلبلان در هوا مشاهده می‌کنی و اینها در مقام نقصان بوده و در هر مرتبه کمالشان دارا گشته پس از آن مشاهده فرما که چگونه این کامل اکمل شده به علاوه احساسات حیوانیه ادراکات عقلانیه در نشاهٔ انسانیه تحصیل نموده و چگونه مملوک مالک شده و مالک سالک شده و حواس باطنیه بر حواس ظاهریه‌اش افزوده شده و چگونه مطاع گردیده و چگونه متصرف در همه گشته و تمام مسخر او شده و پس از آن در سیر روحانیش چه مقامات تحصیل کرده تا آنکه جلیس خاک محیط بر افلاک و حاکم بر املاک گشته از مقام رقیت و عبودیت به مرتبه مولویت و ربوبیت فائز گشته انظر الی مبدأ المعادن و الجواهر و الجمادات و النباتات و الحیوانات و سیرهم فی الدرجات و ما لهم من الاستکمالات و الترقیات و الاثار و العایدات الی وصولهم الی الغایات و بلوغهم الی نهایات فی کل ذرهٔ من الذرات بما لا یحیط عقول الممکنات و اوهام البریات و الی ما اعدلهم فی استکمالهم من الاسباب و المعدات و المتممات و المکملات و الالات و الادوات و ما فیهن من الفعل و الانفعالات و الازدواج و المناکحات و التأثر و التأثیرات و الاباء و الامهات من العلویات و السفلیات فکلهم الی غایتهم سایرات و الی استکمالهم شائقات و لامرربهم مسخرات انظر الی الحیهٔ و ما اعد لهما من المربیات من الارض و السموات و ما فیها و علیها و بها من المؤثرات و الملائکهٔ المدبرات لتحصل قوت تقوم به الحیات او نور ترفع به الظلمات او دواء تدفع به الافات اجزاء خسیسه چون دانه و حبه را ناقص نخواسته و او را ترقیات داده با آنکه عوائدش راجع به انسان است چگونه جان جهان و یگانه دوران و عصاره ارکان و زبده اکوان و نخبه امکان و خاتم سایران را مهمل گذارد و نظر استکمال و ترقی در او ننماید با آنکه اوست جامع الکمالات و محشر البریات و من خلق لاجلهٔ الکائنات اجزاء عالم را مهمل نگذاشته تا چه رسد به کل آنها و مجموعه آنها فانیه و اثره را مهمل نخواسته تا چه رسد به باقیه ثابته ممکن را ناقص نخواسته تا چه رسد به نمونه واجب و مثل و مثل خودش پس البته در او هم نظر استکمال دارد و از برای او هم سیر عقلانی و جنبش روحانی و منازلی [صفحه ۱۳۷] معنوی و مقاماتی ملکوتی معین فرموده و از برای این استکمال اسبابی معین فرموده امطاری معنویه از آسمان معنوی از برای حیوهٔ معنویه انسان قرار داده و همچنین اسباب دیگری از چراغها و لباسها و میوه‌ها و غذاها و دواها و صیقلها و تازیانها و نسیمها و طنج‌ها و نضج‌ها و انقلابات و احوال معنوی ملکوتی عقلانی روحانی سری معنوی مقرر داشته و ملک و مذهب و مشرب و منهاج معین کرده که تمام آنها قانون تربیت و مشق حرکت و اسم مجموع آنها شریعت و دیانت است و از برای توضیح این معنی شرحی است فصیل و کلامی است طویل که مجال تعرض آن نیست و خلاصهٔ الکلام فی المقدمهٔ الثانیه اینکه بر حسب مشاهده سنهٔ پروردگاری در اجزاء کائنات و جزئیات ممکنات و منها نوع بشر فی سیره من المبادی الی النهایات و بر حسب سیاسات ارباب وحی و صاحبان الهام و بر حسب مراعات جود و فیض و لطف و حکمت حضرت باری نظر پروردگاری در آفرینش نظر استکمال و ترقی است که افراد ممکن و منها نوع بشر را از مراتب متنازله به مقامات متفاضله بکشاند و از درجه عالیه دانیه بعالیه و از عالیه به اعلی برساند و ناقص را کامل و کامل را اکمل الی مراتب بعضها فوق بعض برساند که این است جود و عنایات و همین است غرض از ایجاد موجودات و

هیچ گاه مقصد و مقصودش معکوس این معنی نبوده و استدراج و تنزل و تسافل را نخواسته و پس از آنکه این سنهٔ را در اجزاء جزء فجزء مرعی داشته در عالم کبیر هم جاری خواهد داشت و او احق و اولی به مراتب این به مراعات این سنهٔ خواهد بود و نتیجه‌ی این مقدمه آن است که هر زمانی که عالم کبیر به قانونی اکمل تربیت یافت کامل گردید دیگر سیر معکوس از برایش روا نباشد که آن قانون اشرف و اکمل از او گرفته شود و به قانون دیگری نازل و پست جنبش و حرکت نماید که این تنزل و تسافل است و خلاف غرض و لطف و حکمت است و لازم ذلک اینکه هر قانونی و شرعی که اکمل القوانین و اتم الشرایع گردید او خاتم القوانین و الشرایع و اخرها و غیر منسوخها خواهد بود فاکمل الشرایع خاتمها خواهد بود که نسخ او بلا عوض اوالی المفضول و منافی سنت پروردگاری و قبیح خواهد بود و لازم این مطلب آن است که از برای دست آوردن آنکه شریعهٔ باقیهٔ غیر منسوخه که اخر و خاتم باشد او کدام است و آنکه این شرع مخصوص دائمه غیر ذائله است طریقی است عقلانی و آن دست آوردن آن است که آیا آن شریعت اکمل الشرایع المتصوره است ام لا که اگر به برهانی معلوم گردید که او اکمل الشرایع است و ممکن نشد بهتر از او پس معلوم می‌شود که او دائمه باقیه غیر ذائله است چنانکه نسخ او خلاف لطف و حکمت است و خلاصهٔ المتقدمین آن شد که هر که اکمل باشد از صاحبان شرایع شریعت او اکمل خواهد بود و هر شریعتی که اکمل الشرایع شد اواخر الشرایع و خاتمها خواهد بود و او باقیه غیر منسوخه خواهد بود پس مسئله آخریت متفرع بر اکملیت است به مقتضی مقدمه ثانیه و اکملیت شریعت متفرع بر اکملیت صاحب اوست به مقتضی مقدمه‌ی اولی مقدمه ثالثه آنکه کواشف افضلیت و اکملیت و اشرفیت امور چندی است که در هر محل که یافت شد او اشرف خواهد بود یکی اولیت و اسبقیت در ایجاد است که هر نقطه که اول باشد نزولا و استعمالا آخر خواهد بود صعودا و کمالا و او اشرف است که غیری بر او مقدم نبوده و محتاج به سوی غیری نشده و ماسوی به وساطت او محتاج شده و دیگر غایهٔ بودن از برای خلق که غایهٔ شیء مقصود اصلی و خودش مقدمه و طفیلی است در هر اصلی بر طفیلی مقدم سیم مقام افاضه که هر مفیضی اشرف و افضل از مستفیض است پس هر که فیاض نسبت به تمام باشد افضل از تمام باشد خواهد بود چهارم مقام اطاعت است که هر مطاعی افضل از مطیع خواهد بود و مطاع آفرینش مطلق افضل بر تمام خواهد بود پنجم مرتبه حجهٔ است که هر حجتی بر مجموع خودش مقدم و حجت بر جمیع خلق اشرف جمیع خلق خواهد بود ششم درجه ارشاد و تعلیم که هر مرشدی و هر معلمی اکمل از مسترشد و متعلم خواهد بود هفتم مقام مرجعیت در شدائد و حوائج که محتاج الیه اشرف از محتاج است الی سایر المقامات [صفحه ۱۳۸] و المراتب و الدرجات من الأختصاص و التفرد بالکمالات که واجد آن مرتبه اکمل از فاقدان اذا عرفت ذلک فنقول بر حسب آثار قطعیه که در دیانت اسلامیه که خصم اعتراف به صحهٔ آن دارد وارد شده تمام این مراتب خاصه و خصیصه زبده کائنات حضرت ختمی مرتبهٔ صاحب دیانت اسلامیه که به اندک مراجعه در آیات و زیارات و ادعیه و متواتر از اخبار این معنی کالشمس فی رابعهٔ النهار مکشوف و واضح نماید و احضاء تمام ما ورد فی الباب و ما یدل علیه محتاج به کتابی است علیحده لکثرتها و وفورها از هر طایفه و نمره اشاره به بعض قلیلی از کثیر می‌نمائیم اما اسبقیت و اولیت در خلقت پس اخبار به لسانهای مختلفه بیان می‌نماید اول ما خلق الله نور حبیبک یا جابر و امیر (ع) فرمودند ان الله خلق نور محمد (ص) قبل خلق المخلوقات باربعماهٔ الف سنهٔ و اربعهٔ و عشرین الف سنهٔ و خلق منه اثنا عشر حجابا و در خبری ان الله لم یزل منفردا فی الوحدانیهٔ ثم خلق محمدا و علیا و فاطمه فمکثوا الف الف دهرا ثم خلق الاشیاء و اما مقام غایهٔ بودن از برای ایجاد خطاب معروف مشهور لولاک لما خلقت الافلاک ملاکی از آن و فرمان مهر لمعان خلقت الخلق لاجلک و خلقتک لأجلی کاشف از آن و خطاب لولاک ما خلقت الجنهٔ و النار و لا مکان و لا ارض و السماء و الملائکهٔ و لا خلقا یعبدنی دال بر آن و حدیث شریف انی ما خلقت سماء مبنیهٔ و لا ارضا مدحیهٔ الی قوله الا لاجل هؤلاء الخمسهٔ صریح در آن و قول مبارکش و الحلو ضایع لنا نص دوان به موسی می‌فرماید مقصودم از اولیاء ابراهیم و اسحق نبوده اردت بذلک من من اجله خلقت آدم و هوا و من اجله خلقت الجنهٔ و النار که این دو کنایه از تمام دنیا و تمام دار عقبی است و اما مقام افاضه و وساطت در فیض چه تکوینی و چه تشریعی و چه ظاهری و چه باطنی نسبت به

مطلق آفرینش پس جمله از اخبار در مقام فیض تشریعی معنوی می‌فرماید بنا عرف الله و بنا عبد الله و لولانا ما عبد الله و لولانا ما عرف الله و بنا اکرم الله من کرم من جمیع خلقه و بنا اثاب من اثاب و عاقب من عاقب و نحن اول خلق الله و اول خلق عبدالله و سبحه و نحن سبب خلق الخلق و سبب تسبیحهم و عبادتهم من الملائکهٔ و الآدمیین سبحنا و سبحت الملائکه الخ و در خبری ثم خلق الخلق و الأنس ارواحنا فسبحوا بتسبیحنا و لولا ذلک مادروا کیف یسبحون الله و اخبار باب فیض نبوت بسیار که ما نبیء نبی الا بمعرفتی و الأقرار بولایت علی و اینکه درجاتشان از روح الله شدن و کلیم الله گردیدن و خلیل الله بودن و امثال ذلک تمام از این ناحیه مقدسه بوده و شده و اخبار خلق اول و خلقت انبیاء و در مقام فیض تکوین می‌فرماید نحن سبب خلق الخلق و بنا اثمرت الأشجار و الثمار و جرت الانهار و اعشبت الارض و بنا یمسک السماء ان تقع علی الارض و بنا ینزل الغیث و فرمودند بر مکان نوشت و بر سرادق عرش نوشت و بر مهیب بادها نوشت و بر اطباق زمینها نوشت و بر بال ملائکه نوشت و بر لوح و قلم نوشت و بر مصب آبها نوشت و بلندی کوهها نوشت و بر تاریکی و روشنائی نوشت محمد رسول الله علی امیرالمؤمنین تا آنکه در خبری می‌فرماید فبذلک قامت السموات بغیر امد و تثبت الارض بلکه در اخباری مواد کائنات و مایه وجود ایشان بوده‌اند که نور عرش و ملائکه و آسمان و کواکب و بهشت و حورالعین از ایشان خلق شده و فرمودند نحن سبب خلق الخلق پس فیض وجود و فیض حیوهٔ و بقاء فیض علم و معرفت و فیض رزق و فیض کمالات و درجات و فیض طاعات و عبادات و فیض روشنایی و نور و فیض نعمتها باقسامها و فیض سعادت و کرامت و فیض هر کمالی در هر موجودی همه از ایشان و به ایشان که شمس و قمر عالم امکان بلکه مشارق و مغارب آن بلکه آسمان ارض امکان که تمام فیضها از آن نازل و همه دست حاجت به سوی او بلند دارند آن وجود مبارک است که و السماء رفعها و وضع المیزان و السماء و الطارق و مقامشان مقام نعمت تامه کامله شامله بلکه منزل من و سلوی نازله است بل مقام ید مبسوطه است بلکه مقام نفس الله الطاعهٔ بالنبیین است و این آنقدر از آثار فقرات ابات و ادعیه و زیارات و اخبار متظافرات در این باب و این [صفحه ۱۳۹] مضمون وارد شده که احصاء آنها متعدد است و اما مقام اطاعت و مرتبه مولویت که فرمودند ما من شیء خلقه الله الا و قد امره بالطاعهٔ لنا و فرمودند پس از خلق ایشان ثم خلق الاشیاء و اشهدهم خلقها و اجری علیها طاعتهم و فوض امر الاشیاء الیهم فهم قائمون مقامه یحللون ما شاؤا و یحرمون ما شاؤا و لا یفعلون الا ما شاء الله و فرمودند یوجب الله بذلک الطاعهٔ و الولایهٔ علی جمیع خلقه فهو ولیته فی سموته و ارضه و لا یخفی علیه شیء من عالم الملک و الملکوت و فرمودند که هیچ ملکی قدم از قدم بر ندارد و برکی حرکت نکند مگر به امر من و فرمودند دعیت الامم کلها الی طاعتی فکفرت فعذبت فی النار و انا خازنها علیهم الخ ملاحظه عموم و شمولش را فرما و این مقام اطاعت همان صلوهٔ مفروضه که قاطبه آفرینش به اقامه‌ی آن مأمور و اول مسجدی که بنا شد و اول منبری که به پا شد و اول اذان خطبه که بلند شد در جمع اول و روز اول و اول دعوتیکه به تمام آفرینش شد که این مقام و مرتبه که به تمام ذرات ممکنات خطاب مستطاب رسید فاذا نودی للصلوهٔ من یوم الجمعه فاسعوا الی ذکر الله و این مقام اطاعت همان مرتبه امانت معروضه است که بر تمام آفرینش عرضه شد و از تمامی قبول آن و گردن نهادن زیر بار آن خواسته شد که انا عرضنا الامانهٔ علی السموات و الأرض کنایه از مطلق عالم علوی و سفلی است و آن نماز معیار رد و قبول شد در دیانت الهیه که ان قبلت قبلت ماسویها و ان ردت ردت ما سویها و میزان گردید که الصلوهٔ میزان و آن امانت مایه سعادت و شقاوت و خیر و شر و خوبی و بدی هر طایفه گردید که هر که سبقت کرد به کمالی فایز اگر ملک بود مقرب شد و اگر نبی بود مرسل شد و اگر رسول بود اولواالعزم شد و لقد عهدنا الی آدم من قبل فلن تجد له عزما و اگر عرش بود زینت یافت و اگر آسمان چهارم بود صاحب بیت المعمور شد اگر زمین بود کعبه و مسجدالحرام شد اگر سنگ بود گوهر شد و اگر آب بود کوثر شد و اگر مرغی بود خوش الحان شد و اگر نبات و حیوانی حلال و طاهر شد و اگر میوه بود خوش طعم و اگر گلی بود خوشبو و رنگ شد و هر که سستی و توانی نمود محروم شد یا مبتلا و گرفتار و اگر میوه بود ملک زنده شد چون فطرس و اگر نبی بود مبتلا شد قصه یونس مشهود وقعه ایوب مستوی که خودش به سلمان می‌فرماید اتدری ما قصهٔ ایوب قال الله اعلم و انت قال (ع) لما کان عند الانبعاث لا تطق شک ایوب فی

ملکی و تلکاء فقال هذا امر جسیم قال الله یا ایوب اتشک فی صورهٔ اقمته انا انی ابتلیت آدم بالبلاء فوهبته و صفحت عنه بالتسلیم علیه بامرهٔ المؤمنین ثم ادرکته السعادهٔ بی و اما مقام حجیت پس فرمود ما من شیء و لا من ادحی و لا انسی و لا جنی و لا ملک فی السموات الا و نحن الحجج علیهم و لا خلق خلقا الا عرض ولایتنا علیه و احتج بنا علیه فمؤمن بنا و کافر جاحد حتی السموات و الارض و الجبال ببین تا چه اندازه عموم این معنا را بیان می‌فرماید این سهل است بلکه می‌فرماید ان الله عزوجل اثنی عشر الف عالم کل عالم اکبر من سبع سموات و سبع ارضین ما یری عالم منهم ان لله عالما غیرهم و ان الحجهٔ علیهم و به این مضمون اخبار بسیار و اما مقام معلمیت ایشان که مقامشان مقام قلم اعلی و لوح محفوظ و کتاب معین که فیه تبیان کل شیء و لولانا ما عرف الله حتی آنکه درباره روح القدس که معلم معلمان است می‌فرماید ان روح القدس فی جنان الصاقورهٔ ذاق من حدائقنا الباکورهٔ که او شاگرد دبستان ما بوده و از میوه‌های تازه رسیده ما اندکی چشیده و اخبار شئون علیه ایشان لا تعد و لا تحصی است و اما اختصاص و تفردشان به کمالاتی که لا یشارکهم غیرهم پس به این معنی آثاری است قطعیهٔ اتاکم الله ما لم یؤت احد من العالمین و قول شریفش فبلغ الله بکم اشرف تحل المکرمین و اعلی منازل المقربین و ارفع درجات المرسلین حیث لا یلحقه لاحق و لا یفوقه فائق و لا یطمع فی ادراکه طامع در حدیث معرفه نورانیه به سلمان می‌فرماید جعل الله لی ما لم یجعل لاحد من الأولین و الاخرین لا لنبی مرسل و لا لملک مقرب و هم ان حدیثنا صعب مستصعب [صفحه ۱۴۰] لا یتحمله ملک مقرب و لا نبی مرسل بل نحن نتحمله و قال الکاظم (ع) و الله اوتینا ما اوتی سلیمان و ما لم یؤت سلیمان و ما لم یؤت احد من العالمین و قال الصادق (ع) ان الله خلق اولواالعزم من الرسل و فضلهم بالعلم و فضلنا علیهم و علم رسول الله ما لم یعلموا و علمنا علم الرسول و علمهم هذا کله مضافا به سوی اخبار کثیره وفیره داله بر افضلیت ایشان بر تمام آفرینش مثل فرمایش در تفسیر عسکری از خطاب پروردگار به آدم یا آدم ان محمد (ص) لو وزن به جمیع الخلق من الأولین و الآخرین من النبیین و المرسلین و الملائکهٔ المقربین و سایر عبادی الصالحین من اول الدهر الی آخره و من الثری الی العرش لرجح بهم و مثل قولش به موسی یا موسی اما علمت ان محمدا افضل عندی من جمیع ملائکتی و جمیع خلقی و مثل قولش به ادم و هذا احمد سیدهم و سید بریتی و مثل قولش به پیغمبر (ص) یا محمد انت خلیلی و خیرتی من خلقی احب الخلق الی و اول من ابتدءت اخراجه من خلقی و انتم خیار خلقی احتججت بکم عمن سواکم من خلقی و جعلنکم و اسئل بکم فکل شیء هالک الا وجهی و انتم وجهی لا تبیدون و لا تهلکون و مثل قولش به پیغمبر (ص) درباره‌ی اوصیائش و خیر خلقی بعدک لاظهرن بهم دینی و مثل قولش ما لله آیهٔ اکبر منی و لابناء اعظم منی و عناوین خیر البریه خیر الخلق خیر الوری خیر البشر افضل البشر افضل الخلق و سید خلق الله و خیرتک من خلقک و اشرف بریتک و امثال ذلک مما لا تعد و لا تحصی المتفرقهٔ فی الأخبار المتشتته و المتشتته فی الأبواب المتفرقهٔ و مضافا به سوی آیات و اخبار وارده در باب عهد و میثاق گرفتن از تمام برگزیده‌گان و مقربان و اسئل من ارسلنا من قبلک من رسلنا ملاحظه این باب را بنما به علاوه از تمام برگزیده‌گان آنچه استظهار می‌شود از مجموع آثار وارده در شئونات و صفات کمالیه و مراتب ولایتشان و مظهریت و اتمیت و وجهیت و مقامیت تا به مقام لافتری ایشان و جامعیت ایشان و مقام احاطه علمیه و قدرتیه ایشان و مرجعیت در شدائد ملائکه و انبیاء و رسیدن هر صاحب کمالی به کمالش به قبول ولایت ایشان و اناطه قبول هر عملی به معرفت ایشان و مرجعیت ایشان در نشاه اخرویهٔ در حساب خلق و جزای ایشان و شفاعت کبری و داشتن کلید بهشت و دوزخ که مظهر رحمت و غضب پروردگار است و نتیجه استکمالات و استدراجات است و امثال ذلک از مقامات که از حیز شمار و احصاء خارج است اگر چه هر یک وافی به مقصود نیست که افضلیت از مطلق ماسوی بوده باشد با اختصاص ایشان به آن درجات بوده باشد لکن ملاحظه مجموع من حیث المجموع مفید مرقطع بمدعا است که در آفرینش اکمل و اجمع از ایشان یافت نمی‌شود و حاصل جمیع ما ذکرنا آنکه مراجعه آثار قطعیهٔ وارده در مبدأ و معاد و ما بینهما کالشمس فی رابعهٔ النهار واضح و آشکار می‌گردد اولیت و اقدمیت و اشرفیت و اکملیت و اشرفیت و افضلیت این بزرگوار و اولادش از مطلق ما سوی الله من غیر استثناء و تخصیص پس از تأمل در این مقدمات ثلاث رجوع می‌کنیم به سوی مدعی و اینکه

نسخ دیانت اسلامیه خلاف لطف و حکمت است پس می گوئیم که دیانت متجدده در انتظام عالم کبیر کلیه و بالخصوص در ترتیب روح انسانی و رساندن بغایهٔ مطلوبه از آفرینش و تحصیل غرض پروردگاری یا آنکه اکمل و اجمع از شریعت اسلامیه داده شود و یا آنکه انقص است پس اگر اکمل باشد می‌بایست به مقتضی مقدمه اولی و ثالثه آن به صاحب شریعت اسلامیه داده شود پس با اکملیت پیغمبر (ص) از صاحب شرع لاحق اکمل بودن شرع لاحق خلاف عدل است که حق ذی حق به او داده نشده و به غیر ذی حق سپرده شده و اگر انقص باشد پس آن مستلزم تنزل است پس از ترقی و تنقیص است پس از تکمیل و تسقل است پس از تعلیه و انحطاط است پس از تصاعد و این منافی با مقدمه ثانیه است که نظر و غرض استکمال و ترقی است و این خلاف حکمت و لطف است و نقض غرض است پس نسخ شرع اسلام یا خلاف عدل است یا خلاف حکمت و لطف و هر دو قبیح است و توهم ان التخالف ربما یکون من جهة عدم استعداد القابل فاسد لامکان التأخیر فی الظهور الی حصول الاستعداد او التدریج فی الاظهار کما فی شرعنا بمرور الایام الی زمان خاتم الاوصیاء ولی العصر عجل الله فرجه که با تمامت شرع از تمام جهات فعلیات و بیانات احکام دایر مدار استعداد انام گردید با آنکه [صفحه ۱۴۱] علم جمیع و قانون کل تعتیل و در جوامع و صحف مودعه نزد اوصیاء مبلغین تبیین و توضیح شده چنانچه وارد شده منا مضمونه در نزد ما است علم ما یحتاج الیه الأمه الی یوم القیمهٔ و به بیان آخر مشق و تربیت و جنبش و حرکت که حاصل شرع و جعل قانون و اقامه مسلک و طریقهٔ است راجع به قوتین علمی و عملی و از شئون حکمت نظری ادراکی و عملی است که کمال انسان به کمال این دو قوه و اکملیت او به اکملیت این دو قوه است که افضل افراد بشر اقوای ایشان است در قوتین ادراکات و تحریک است یعنی داناتر و تواناتر و احاطه علمیه و قدرتیهٔ او کاملتر باشد تا برسد به آنکه هم معلومات و همه مقدورات بتواند تا برسد به آنکه تمام عالم را بداند از گذشته و حال و آینده و مجموع در نزدش حاضر باشد که کف من راحته ینظر الیه و تمام عالم مسخر بر او باشد یفعل فیها ما یشاء و تمام مواد مطیعش باشند یقلبها کیف یشاء و حاصل هر دو آنکه عالم در نزد او کفلقه جوز باشد بر تمام جهاتش مطلع و بر هر تقلیبی مران را قادر باشد چنانچه حال امام همینطور است پس هر مشاقی که داناتر و تواناتر باشد که همین است معنای اکملیت و افضلیت او قهرا مشق و تربیتش و جنبش و تحریکش کاملتر و اقوی خواهد بود پس اکملیت پیغمبر (ص) به مقدمه ثالثه اکملیت شرع او را مقتضی باشد و آن مستلزم عدم نسخ است و الا یسر معکوس خواهد بود و آن خلاف حکمت و خلاف لطف است و حاصل کلام آنکه استلزام اکملیت پیغمبر (ص) مر اکملیت شرع او را گاهی به طریقه مقدمه اولی ثابت می کنیم که من باب العدل می گوئیم باید شرع اکمل به او داده شود و گاهی از راه استلزام قهری و اینکه تعلیم و تحریک از شئون علم و قدرت است و تأثیر اعلم و اقدر در مشق و حرکت اقوی واکد است هر که داناتر باشد بهتر تعلیم می‌نماید و هر که تواناتر بهتر تربیت و تحریک نماید و نتیجه هر دو امر به سوی یک چیز است و اینکه شرع اکمل اکمل است یعنی اکمل من الکل من ارباب الشرایع شرعش اکمل من کل الشرایع است پس نسخ نخواهد بود مگر به سوی انقص و این بدان ماند که پس از آنکه طفل عالم در نزد استاد کامل تربیتها یافته و مشقها و حرکیتها و تعلیماتی تحصیل کرده از آن استاد کامل گرفته شود و به معلمی دون آن و مربی انقص از آن سپرده شود و یا به آن ماند که تعرب بعد الهجرهٔ کرده باشد و یا به آن ماند که به زحمت خدمت به مقام سلطنت رسیده لباس سلطنت و شئون ریاست از او گرفته در سلک رعیت منخرط شود و یا پس از رسیدن به علوم متأخره عود به علوم ابتدائیه بنماید و یا پس از آنکه از مرتبه جنینی خارج و از خون فطام یافته و به غذای شیر تربیت یافته ثانیا عود به رحم نماید و غذای خون تناول کند و یا آنکه پس از بلوغ و فطام از شیر و انس به غذای انسان کامل ثانیا عود به صباوت نماید و به شیر تغذیه نماید و یا آنکه پس از آنکه بلغ مع ابیه السعی و کار مردان از او ساخته شود در حجر مادران تربیت یابد و تربیتهای زنانه و تعلیمات مادرانه بیاموزد و یا پس از انگور شدن غوره شود و مرا عجب آید که میوه پس از آنکه رسید چگونه چغاله شود و مرا شگفت آید که شکوفه پس از آنکه شکفت چگونه غنچه شود و مرا حیرت آید که بالغ پس از آنکه غذاخور شد چگونه صبی شیر خواره شود و یا صبی جنین چگونه و با جنین نطفه شود حاشا و کلا که چنین یا چنان شود بینهٔ افاقیهٔ و

آیهٔ انفسیهٔ تطابق تکوین و تشریع و توافق عالم کبیر و صغیر که بس محل اعتنا است نزد متبوعان این طایفه شاهد و مدعا و دلیل دعوی ما است چه آنکه سیر جسمانی و اخر کمالات ملکی حاصل آید ملکی حاصل آید و پس از آن سیر دیگری و جنبش آخری نباشد از مبدأ هیولا ـ تا به مقام عناصر بسیط و مرحله ثالثه جمادیه رابعه نباتیه و خامسه حیوانیه و سادسه انسانیه که آخر ترقیات جسمانیه ملکیه حسیه است که حیوانی است از برای مردها و آخرتی است از برای دنیاها و دار کمالی است از برای نقصها که پس از آن دیگر سیر و حرکتی و مقام و مرحله جسمانیه نیست و اول سیر عقلانی روحانی است از برای استکمالات معنوی ملکوتی که هو الخاتم لما سبق و الفاتح لما استقبل همچنین در سیر روحانی عقلانی از برای استکمالات ملکوتی که غایت آفرینش و غرض از ایجاد امت از اول مشق و حرکت و جنبش و تربیت شرایع [صفحه ۱۴۲] در شش مرحله اختتام پذیرفته از مبدأ شریعت آدم تا شریعت نوح در شریعت ثالثه ابراهیم و رابعه موسی و خامسه عیسی و سادسه خاتم الرسل پس چنانچه سیر ممکنات و حرکت اجزاء کائنات از مبدأ وجود وشوشان به قطع منازل و طی مراحل و گذشت بر عوالمشان منتهی می‌شود به رسیدن به مقصد و مقصودشان و به آخر می‌رسد به وصول به مقام خاتمیتشان و تمام می‌شود دنیایشان و ظاهر می‌شود آخرتشان و مرتفع می‌شود تکلیفشان و برپا می‌شود قیامتشان یعنی واصل می‌شوند به نشاه سادسه انسانیه که کعبهٔ الزائرین و قبلهٔ القاصدین و خاتم السالکین و یوم الجمع لخلق الاولین و قیامهٔ الحشر لاخرین است پس درآن نشاهٔ سادسه عالم جسمانیات تمام و سیر جسمانی اجسام به انجام رسد و قیامت کبرایشان پدیدار شود و دفتر تکلیف تکوینشان پیچیده شود فکان هو الخاتم و الاخر همچنین پس از آنکه بنای نشو عالم دیگری شد عقلانی روحانی و سیر دیگری پیش آمد غیبتی ملکوتی و کتاب دیگری گشوده تدوینی شریعی و تکلیف اخری پدیدار گردید ارادی اختیاری و مشق و تربیتی حاصل شد ملکوتی تمام آن سیرها و مشقها و کتابها و تکلیفها به انتها رسد بشریعهٔ سادسه محمدیه (ص) و مرتبه خاتمیهٔ که هو الخاتم فی الرسالهٔ و الاخر فی البعثهٔ فلا ـ تغییر لشریعته و لا ـ تبدیل لملته و به مقام خاتمیت رسید در شریعت خاتمیهٔ و چنانچه به وصول مقام خاتمیت یعنی نشاه سادسه انسانیه کتاب تکوینی و دفتر اوراق آن به آخر رسید و تکلیف تکوینی و حکم و امر تسخیری قهری مرتفع شد همچنین به وصول مرتبه سادسه و خاتمیهٔ کتاب تدوینی تشریعی تمام و اوراق دفتر آن اختتام یافته تکلیف تشریعی و امر و حکم اختیاری به اتمام و اوراق دفتر تشریعی به آخر رسید و چنانچه انسان خاتم لما سبق من العوالم السادس من النشات دارای تمام کمالات عوالم سابقه و خلق آنها است که در اوست خواص عناصر و در اوست قوای جسمانیه و در اوست قوای نباتیه و در اوست قوی و احساسات حیوانیه و مخصوص و ممتاز است به قوای عقلانیه و ادراکات انسانیه همچنین این شریعت سادسه دارا است تمام علوم و اسرار شرایع سابقه و کمالات صاحبان آنها از علوم و معجزاتشان و مخصوص و ممتاز است بما لم یؤت احد من العالمین و چنانچه پس از سیر تکوینیات و اجزاء عالم کبیر و رسیدنشان به نشاه سادسه انسانیه که خاتم سیرها و آخر استکمالات است بهترین غذاها و لباسها و خوشترین طعامها و شرابها از برای بقائش و نشو و نمائش تربیت داده شده در این نشاه سادسه از آنچه حاصل می‌شود از نباتات باقسامها و حیوانات بانواعها و از مرکبات و مخترعات بفنونها و اصناف ملبوثها بکثرتها همچنین پس از سر تشریعی عالم کبیر در مراحل روحانیش و استنطامات و تربیتهای سماوی آنها و رسیدنش به مرحله سادسه از مقام تربیت و مشق و حرکت مناسب آمد تغذیه او به بهترین غذاهای روحانی و خوشترین طعامهای عقلانی که باید در مرحله سادسه بهترین ما به البقاء و الحیوهٔ و المعاش و الترقی به او داده شود چنانچه داده شد از فنون تربیتها که در شریعت سادسه محمدیه (ص) که بالاتر و بهتر از آن تصور نشود از آنچه مقرر شده در علم شریعت و طریقت و حقیقت و اصلاح ظاهر و تزکیه باطن و نظم معاش و اصلاح معاد و تربیت ظاهر و باطن چنانچه آنچه به صاحب مرتبه سادسه در آن مرتبه داده شده از فنون غذاهای جسمانی آن آخر غذاهای اوست که تا زنده است و محتاج به غذاست آن غذا از او گرفته نشود و پس از تغذیه‌های مختلفه در عوالم سابقه و ترک و اخذهایش و صومها و افطارهایش که از غذای نباتی صوم نموده و به حیوانی افطار و از حیوانی صوم و به انسانی افطار کرده و تغذی به غذای نشاه سادسه دیگر غذای اخری از برایش نباشد و صوم و افطاری و خلع و لبسی دیگر نداشته

باشد و هیچگاه نسخی در غذای انسانی و فسخی در لباس انسانی نباشد که آن بهترین غذاها است و رزقناهم من الطیبات و بهترین لباسها است که لقد خلقنا الانسان فی احسن تقویم همچنین در نشاه سادسه از سیر روحانی نصیبه عالم کبیر شده از فنون غذاها و لباسها که در شریعت سادسه تهیه شده آن آخر غذاها و لباسها است که تا باقی است [صفحه ۱۴۳] همان غذا و لباس اوست و تبدیل و تغییر نیابد و از او گرفته نشود و فسخ و نسخی در این غذا رخ ندهد که بهترین غذاها و لباسها است صبغهٔ الله و من احسن من الله صبغهٔ و هی الاسلام و الطیبات للطیبین و همین است معنی لا تغییر لملته و لا تبدیل لشریعته.

اثبات خاتمیت به طریق عقلی

هذا بعض الکلام فی البینهٔ الافاقیهٔ و اما الایهٔ الانفسیه فنقول مراحل انسانی از مبدأ نشوش که مقام نطفه آن است تا آخرین مراحلش که مقام خلق آخر دمیدن روح انسانی است در او منتهی به شش مرحله می‌شود که مرتبه ششم آخر مراحل اوست و تا زنده است در همان مرحله و مقام یعنی مقام انسانیت است که به واسطه نفس ناطقه و روح انسانی از برای او حاصل شده و از مقام انسانیت نسخی و فسخی از برای او نیست چنانچه از مرتبه نطفه نسخ تکوینی یافت و همچنین از مقام علقه و مضغه و خلق و اکتساء بلحم نسخ یافته به مقام آخر که انسان باشد رسیده و هر چه بر او وارد شود از اطوار و شئونات و مختلف می‌شود به واسطه آن اسماء و صفات پس در همان مقام آخر و مرحله خاتمه است و از برای آن مسمی است اگر تفاوتی پیدا شود طولا و عرضا و صغیرا و کبیرا و عجزا و قدرهٔ و علما و جهلا و نقصا و کمالا و هیچ یک موجب تغییر کلام و مرحله نیست و همه در انسان و انسانیت است و تا آخر از این مر خارج نیست و تمام اختلافات و تشنات تا برسد به مرتبه خاتمیت دو سیر معقول و مطاعیت در ملک و ملکوت همه با اوست و در اوست نه خارج از او به صباوت و کهولت و علم و جهل و قدرت و عجز و نقص و کمال و ضلالت و کفر و ایمان از انسان خارج نشود و چیز دیگری نباشد و اسم دیگری بر او جاری نشود تا وقت مردن در هر مقام که باشد باز انسان است پس مرتبه سادسه آخر مراتب سیر جسمانی اوست و آخر منازل ملکی بدنی حسی او است و پس از آن دیگر منزل اخری و مقام دیگری خارج از انسانیت از برای او نیست و بعد ذلک می گوئیم تطابق و توافق عالمین صغیر و کبیر در تمام اجزاء و کیفیات و شئون و حالات و مراتب و صفات مشهود و لایح و معلوم و واضح است که هر یک مثل و مثال و نمونه و تمثال دیگری است که در انسان صغیر گفته شده که عالم کبیر است و فیک انطوی العالم الاکبر در عالم کبیر گفته شده که انسان صغیر است و هو بکلها انسان کامل از تکلیف که مراتب کمراتبه و حالات کحالاته که شرع تطابق بین العالمین را مجال واسعی باید که تفصیل و تطبیق ان لکثرهٔ الکلام فیه ما را از مقصد و مقصود دور می‌نماید پس چنانچه انسان صغیر در مراتب استکمالات جسمانیه صاحب مقامات شش گانه است همچنین عالم کبیر در تربیت روحانیه دارای مقامات سته است که در شریعت اولیه آدم در مقام نطفه و در شریعت سادسه اسلامیه به مقام انسانیت رسیده و چنانچه مرحله انسانیه آخر مراحل جسمانیه اوست که دیگر مرحله اخرائی ندارد و تمام مقاماتش در این مرحله است همچنین اسلامیه از برای عالم کبیر آخر مراحل سیر و ترقی عالم کبیر است که دیگر مرحله اخری از برایش نباشد و تمام مقاماتش در همین مرحله اسلامیه ختم و تمام گردد و چنانچه عالم صغیر یعنی انسان در مرتبه سادسه که آخر المراتب اوست مقاماتی است متفاوته متفاصله صباوت و بلوغ و شبابت و کهولت و در این مراتب ما به الحیوتش و مایحتاج از غذایش و شرابش و غیرها مختلف می‌شود و به تدریج تکمیل قوای او می‌شود تا در سن اربعین به حد کمال می‌رسند ولی تمام در این مرتبه انسانیه وجود خاص اوست همچنین عالم کبیر در این مرحله سادسه اسلامیه که آخر مراحل اوست مقاماتی دارد متفاضله از اول بعثت تا زمان صادقین و پس از آن تا زمان ظهور وصی دوازدهم که تر و تازه کننده و عزیز و غالب کننده و متمم و مکمل اسلام است که به تدریج ترویج یافته و اشاعه گشته و بیان گردیده ولی تمام این استکمالات در همین مرحله سادسه شریعت اسلامیه است پس چنانچه انسان همان انسان است مثلا زید همان زید است از اول صباوتش تا هنگام بلوغش و تا جوانیش و تا کهولتش که اسم و

مسمی تغییر نیابد و همه در یک مرحله باشد مثل شهرهای یک اقلیم و خوانهای یک شهر و قصرهای یک خوانه و همچنین اسلام همان اسلام است از اول بعثت تا زمان صادقین و پس از آن تا زمان ظهور [صفحه ۱۴۴] وصی دوازدهم بدون تغییر اسم و مسمی و شخص شریعت و دیانت که پس از آنکه عالم دیانت و شریعت مراتب خمسهٔ سابقه را از شریعت آدم که در مقام نطفه بوده بالغ شد و به مقام انسانیت که اول مرحله سادسه است و سید و عالم کبیر به این مرتبه از استکمال و تربیت واصل شد صاحب مرتبه سادسه اسلامیه حضرت ختمی مرتبت در مقام تربیت آن برآمده و مانند پدران در تربیت کودکان به مقتضی حال و زمان در مقام اعلام و اعلان برآمده پس عالم دیانت و عالم کبیر در اول اسلام به منزله طفلی شیرخواره بوده که به غذای مناسب قولوا لا اله الا الله که در اغذیه روحانیه مثلش مثل شیر صافی است تربیت داده شده پس از آن تا زمان رحلتش شخصا و بعد از آن به توسط اوصیائش تدریجا تربیت نموده تا در زمان صادقین که نشر اغلب و اکثر احکام و قوانین و سیاسات شده به مرتبه بلوغ رسیده و پس از آن تربیت یافته تا آنکه در زمان ظهور دوازدهمی به سن اربعین و کمال انسانیت فایز گردد ولی تمام آن مشقها و حرکت‌ها و سیرها و جنبشها و شرایع و قوانین و علوم و اسرار از بیانات مودعه در بواطن کتاب و خفیات از سنته و مسطور در جوامع متعدده و مزبور در صحف کرامیه مانند جامعه و مصحف فاطمه (ع) و غیر ذلک از طرف صاحب شریعت اسلامیه بوده که عندنا علم ما یحتاج الیه الأمهٔ الی یوم القیمهٔ و در خطبهٔ الغدیر اشاره به ابداع در نزد وصی بلافصل و اوصیاء بعد از خود نموده و چنانچه آنچه تربیتها که از ائمه یازده‌گانه صادر گشته به اعتراف خصم به نیابت از آن حضرت بوده آنچه در سن اربعین هم به عالم دیانت برسد از نیابت آن حضرت است که آن جناب یا مباشرهٔ و یا تسبیبا قیام به ترتیب و تکمیل نموده بلکه چنانچه در بعث ظاهرا قیام به دعوت نمود در رجعت هم به موجب فرمان قم فانذر قیام به دعوت خواهد فرمود و تمام بدوا و ختما همان دیانت اسلامیه و شریعت محمدیه است و مثل آنچه در زمان ظهور ظاهر شود که قبلا ممضی بوده مثل آن چیزهائی است که در اواخر بعثت اظهار شده و در او نگر بعثت در مکه ممضی بوده کما هو الحال فی غالب الاحکام فی صدر الأسلام مثل آنچه در زمان صادقین و بعدها از تفصیلات و تشریحات و مختصصات و مقیدات بیان شد و در زمان پیغمبر (ص) و یا بعد از او مستور بوده همچنین و چنانچه بیانات سایر ائمه هدی در تبیین و توضیح یا تقیید و تخصیص یا رفع ید از ظاهری از قبیل نسخ نیست بلکه تأخیر بیاناتی است که حکمت و مصلحت مقتضی آن شده و الا فکلها ثابته لدیهم حتی ارش الخدش لکنهم لم یروا المصلحهٔ فی اظهارها الاقتضا الحکمهٔ التدریج فی التربیهٔ کما فی تربیهٔ المکونات همچنین آنچه را که در یوم الظهور ظاهر فرماید از همین قبیل خواهد بود نه نسخ و اگر یضرب من الأعتبار و اللحاظ نسخ نامیده شده نسخ دین نیست بل من الدین فی الدین خواهد بود و بیان ناسخ در لسان صاحب حکم منسوخ وارد شده و لحکمهٔ مؤخر افتاده پس اول و وسط و آخر همه دین محمد (ص) و شریعت اسلام است که یوما فیوما روی باستکمال و استتمام است و عالم دیانت اسلامیه مانند طفل از اول بعثت روی به ترقی و تربیت است تا به سن اربعین در عالم ظهور کامل الجهیات و مستکمل الحیثیات ظاهرا و باطنا گردد و عالم کبیر پس از وصول به نشاه سادسه مقابل با نشاه انسانیه مانند طفل به تربیت این قانون روی به تزاید است و کلها من صاحب الاسلام و من دیانهٔ الاسلامیه و الشریعهٔ المحمدیه (ص) تا ظاهر شود حقیقت لیظهره علی الدین کله و واضح شود معنای و یکون الدین کله لله و لایح گردد و ما ان ارسلناک الا کافهٔ للناس و معلوم شود صدق حتی لا یبقی الا دین محمد (ص) و محقق گردد بشارات سابقین و انتظارات ماضین و سیاه شود روی خاسرین و خائنین و معلوم شود بر گلپایگانی و رفقایش که چگونه منخرط شدند در سلک هالکین فیؤخذ بالنواصی و الاقدام و یجعلهم حصیدا خامدین فلما راوه زلفهٔ سیئت وجوه الذین کفروا و انجار شود وعده پروردگاری و نرید ان نمن علی الذین استضعفوا فی الارض و نجعلهم [صفحه ۱۴۵] ائمهٔ و نجعلهم الوارثین پس تخم اسلامی که پیغمبر (ص) کاشته و ائمه او را سیراب و سقی نموده و سر برآورده و بزرگ در آن روز بشکفد و شکوفه آورده و میوه دهد و تمام ادیان و اقوام در سایر او استراحت و از میوه‌های او ملتذ شوند.

اثبات خاتمیت به طریق ذوقی اشراقی

فیا عجبا از موافقت تشریع و تکوین و موافقت عالمین و مناسبت جانبین جانبی المبدأ و المنتهی و موافقت ان دو لما فی العدد الواقع فی البین و تطابق در سیر جسمانی و روحانی و تشابه و تماثل در تربیت و استکمال ملکی و ملکوتی پس از تأمل در مازبر آشکارا گردید که مثل شریعت اسلامیه در شرایع مقدسه الهیه مثل انسان کامل است در افراد و اجزاء کونیه در آخریت و خاتمیت و جامعیت و اکملیت و افضلیت پس نسبت انسان را به سایر آفرینش ملاحظه فرما و همان نسبت را از برای شرع اسلام نسبت به سایر شرایع ثابت بدان پس چنانچه اوست خاتم و آخر در سیر استکمالی جسمانی اوست خاتم در سیر استکمالی و روحانی و چنانچه انسان به حسب حقیقت و نوع افضل و اکمل تمام آفرینش است حتی از ملائکه مقربین که در این نوع است مظاهر امر الله که تمام ملائکه خدام ایشانند شریعت اسلامیه افضل و اکمل تمام شرایع است و چنانچه عالم طفیلی انسان که خلق لکم ما فی الارض جمیعا و سخر لکم ما فی السموات و الارض تمام شرایع طفیلی اوست و مقدمه او است کان الناس امهٔ واحدهٔ فبعث الله النبیین مبشرین و منذرین و چنانچه انسان جمع ما فی الاکوان است که در اوست تمام آنها و در اوست آسمانها و عرش و کرسی و لوح و قلم و بیت المعمور و ملائکه و در اوست شیاطین و اجنه و در اوست زمینها و کوهها و دریاها و در اوست ابرها و بارانها و در اوست نباتات و حیوانات و در اوست شب و روز و نور و ظلمت و در اوست معادن و گوهرها و گلها و میوه‌ها و در اوست ابراهیم و نمرود و موسی و فرعون و محمد و ابوجهل و در اوست مؤمن و کافر و در اوست کعبه و بت‌خانه و در اوست اذان و ناقوس و در اوست جنت و جهیم و در اوست کوثر و غسلین و در اوست طوبی و زقوم و در اوست شواهد و کتب و در اوست درجات و درکات و در اوست نور و ظلمات و هکذا الی سایر العوالم الاولی و دار الدنیا و النشاه الاخری که تطبیق یک یک را مجال شرح نداریم همچنین این شریعت سادسه که در برابر انسان است جامع تمام اسرار شرایع الهیه و علوم و حکم و کمالات و بیانات مقدسه ربانیه است که لا رطب و لا یابس الا فی کتاب مبین وصی بزرگوارش هنگام ولادتش در روی دستش خواند صحف و کتب انبیاء سابقا و در منبر کوفه فرمود لوثنی الی الوسادهٔ الخ و این فقره به کمال تفصیل و توضیح مدلول علیه اخبار متواتره است که در این خامه مختصر متفرقه بعض آنها نگارش یافته پس به این آیه تطبیق و شاهد توفیق اخریت شرع اسلام معلوم گردید کشف و جلابی دیانت اسلامیه را بما لها من الجهات الجامعهٔ و الحیثیات الکاملهٔ و عدم اعوان شیء منها مما یحتاج الیه الأمهٔ معاشا و معاذا الی یوم القیمهٔ ملاحظه فرما که در حدی از نقطه کمال و اوج استکمال ارتقا جسته که فوق آن متصور نباشد شریعتی است فاضلترین شرایع و قوانین عادله عالم از قوانین مدنیه عقلا تمدن که نظر آنها مقصور یا صلاح معاش بوده و قوانین روحانیه شرایع و ادیان که محصور در اصلاح معاد بوده که او جامع مسلکین و حاوی طریقین بوده و در هر یک به اندازه حکمت و مصلحت و ما ینبغی ان یراعی مشی فرموده به اندازه اصلاح معاش فرموده که اخلال به معاد حاصل نشود و به طرزی سوق به سوی معاد فرموده که افسادی و نقص معاشی حاصل نیاید ترتیب ملک و ملکوت و بدن و روح را با هم نموده و بر وجهی ترتیب داده که چنان کسی بر تمام مناهجش سالک باشد کار دنیا تمام و امر آخرت به انجام رسانیده باشد چنان مشق حرکت به سوی معاد داده که نقطه از استکمالات روحانیه فروگذار نشده و چنان تنظیم سیاست بدن را نموده که جوی از مایحتاج تمدن مهمل نگردیده اگر مرتبه از سلوک معادی را منع فرموده به ملاحظه اخلال به معاش بوده مانند رهبانیه صرفه ائله [صفحه ۱۴۶] به فناء نوع چنانچه اگر درجه از مدارج مدنیه که در انظار کوته‌نظران کمال آمده دفع نموده به واسطه اضرار به معاد بوده پس در جعل قانون مراعات حکمت و مصلحت و ملاحظه اهم و اتم را نموده و مصلحت و مفسده را با هم ملاحظه فرموده و اهم را ترجیح داده و حد استواء که خارج از افراط و تفریط است و مقام عدل و خیرالامور است ملحوظ داشته که آن است رویه عقلا و حکم عقل هر چند قاصرین به اسرار و حکمتش پی نبرده باشند و جز چشم ظاهربین نداشته باشند مانند طبیب حاذقی که در مقام تداوی و رفع مرض ملاحظه حفظ بنیه و محذورات آخر طاریه کرده باشد و شرح این مجمل محتاج است به مراجعه فرمایشات و قوانین او که منتهی شده به علوم عدیده از ملاحظه ابواب بیست و چهارگانه فقه

در عبادات و سیاسات و علم حکمت و کلام و تفسیر و حدیث و اخلاق و تصوف و آنچه که وارد شده در آداب و سنن که در هر یک کتابها نوشته شده و هنوز بسیاری از آنها مجمل و غیر مشروح مانده و روز به روز کشف حجابی و رفع نقابی از وجه اسرار و حکم او می‌شود مثل آنچه که در استکشافات جدیده در قرون متأخره هزار سال مثلا بعد از بعثتش به دست آمده در قرون اولی در فرمایشات و بیانش اشاراتی یا تصریحاتی به آن بوده که شاید اگر موجب طول کلام نشود به بعض آنها اشاره شود ولی در این رساله اشاره‌ی اجمالیه به اصول آن قوانین عادله می‌نمایم که این مختصر گنجایش تفصیل ندارد پس می گویم حفظ و ترفیه نظام و رعایت سیاست تام که منتج تمدن صالحه معاش عامه باشد و بناء مدنیه فاضله و عمارت دنیا بما فیها حاصل آید مبتنی بر اصول دوازده گانه است که جمله راجع به حفظ و بقاء نوع و جمله راجع به حسن اجتماعات و فواید معاشرات و جمله راجع به طریق تحصیل معاش و برخی راجع به تهیل طرق اجتماعیه و معاشیه و ازدیاد ثروت و جمله راجع به احکام معاملات و جمله راجع به انتظام و سیاسات و جمله از برای تکمیل طرق تمدن و تکمیل مدینه فاضله به شرحی که اجمالا به سوی آنها اشاره شود.

اصول تمدن اسلامی

حفظ نفوس

اصل اول حفظ نفوسی که غایت آفرینش است یعنی نوع بشر که آن غایت اساس و سایر اصول تمدن است ملاحظه فرما که چه اندازه در این مرحله اهتمام فرموده بر قتل و اعدام نفوس تهدیدات سخت اخرویا و او را منشاء خلود در نار قرار داد حتی نسبت به خود انسان و دنیویا قصاص که اعتداء به مثل است و هیچ عقوبتی در منع به آن اندازه مؤثر نیست معین فرموده و حیات را بر او مترتب ساخته و بر هر یک از جنایات قصاص و اگر نه دیه مقرر داشته و به اختلاف مراتب آن مراتب این را مختلف نموده ثانیا به این مثابه که عاقله را مأخوذ به جنایت صبی و مجنون نموده و فرق ما بین تسبیب و مباشرت نگذاشته و در اجتماع میزان را با قوی قرار داده و بین ابتدائی و ما یحصل بالسرایه و بین و اعد و متعدد نگذاشته که ان مثل ربیعه و مضر لو اجتعوا علی قتل مسلم قیدوا به که فی الحقیقه به آن حفظ نفس فرموده تا به این اندازه که محارب را محدود الدم دانسته و در مورد شبه عمد و خطاء ضرب دیه فرموده باز به جهت مراعات حفظ نفس در مورد شبهه قصاص را برداشته و همچنین در مورد خطا و شبه عمد و از مجنون و صبی و از حامل به مراعات حمل و از سکران معذور قصاص را برداشته و در موارد ثبوت قصاص تمهل نشهی و اقتراع را برداشته و کیفیت مخصوصه جعل فرموده و باب تعزیرات از برای مواردی مفتوح فرموده به آن حفظ نفس را مقدم بر هر امری دانسته و او را مبدل الاحکام قرار داده تا آنکه در عبادات مانند روزه و افعال طهارات و امثال آن در مورد مرض و برد و امثال آن منع نموده و به خوف ضرر اکتفا نموده اسفار واجبه را لخوف الضرر محرم شمرده شرب مضر را حرام کرده استعمال محرم را للحفظ ترخیص فرموده و افراط در استعمال مباح مفسدسه را منع نموده و اکل طیبات را مطلقا مرخص فرموده و اکراه را در دماء غیر مؤثر دانسته و غیر ذلک از اهتمامات در حفظ نفس و جعل قانون راجع به حفظ نفوس و اما عدم احترام پاره از نفوس و مهدورالدم بودن آنها به واسطه شفاء آنها و بودنشان مانند عضو فاسد در بدن انسان و خار در بوستان و باغ و خاره در بیابان [صفحه ۱۴۷] بوده و یا آنکه چون حیات حسی مقدمه روحانی است پس آنچه محل به ذی المقدمه باشد مطلوبیت نخواهد داشت چنانچه شاید توضیحی از این معنی بیاید ان شاء الله تعالی.

اهتمام در بقاء

اصل دوم اهتمام در بقاء رشته و سلسله نوع و تکاثر ایشان و عمده در این اصل مراقبت در رشته تناکح و تناسل است تا چه اندازه

تأکید در این باب فرموده که فرمود و من رغب عن سنتی فلیس منی و او را ملعون آسمان و زمین قرار داده و آنرا مقصود بر یک نفر نفرموده چه آنکه زمان مادام الحمل و الرضاع صلاحیت تناسل ندارد و بعد الیاس و سن پنجاه مثلا قابل از برای استیلاد نیست و هم فساد بینه با استیلاد در او بیشتر اثر نماید تا فاعل ناکح پس اقتصار بر یک مخل به تکاثر و تناسل است یک زن اگر به حسب سن و مزاج و بنیه و سایر موانع مانعی نداشته باشد قابل از برای یک حمل بیشتر نیست و از اول حمل تا آخر رضاع دیگر صلاحیت استیلاد ندارد به عکس مرد که در هر مرتبه از مجامعت صلاحیت دارد به همین جهت فتح باب متعه و ملک یمین و تحلیل را فرموده و از برای آنها حدی معین نداشته هر چند در باب خصوص نکاح لحکم حد خاصی معین فرموده پس می‌توان گفت که تحریص تام در مناکحه فرموده بلا حد مخصوص که اگر از طریق دوم محذوری داشته باشد بتوصل متعه نتیجه را تحصیل نماید و اگر آن نشد ملک یمین و اگر نه تحلیل و در این باب اجابت کفو را لازم دانسته و ازدیاد در مهر را مذموم شمرده و بذل و ابراء آن را ممدوح قرار داده و از حقوق ولد بر والد قرار و طلاق را بغض الاشیاء شمرده مگر در مورد فساد و پس از آن تشریع عده را فرموده رجاع للرجعهٔ و چون مقصود ازدیاد نسل است کثرهٔ طروق را علامت ایمان قرار داده و طی را به منزله صدقه شمرده و از برای زن حق قسم و جماع معین کرده و عزل را منع فرموده و از برای جنین دیه مقرر فرموده و رعایت حال او و رضیع را در مثل صوم و امثال آن فرموده و به واسطه حفظ حمل و ولد جمله از احکام را تغییر داده حتی آنکه حد و قصاص از حامل برداشته وعضانت و تربیت را بر والدین واجب دانسته و در مورد ضرورت انفاق را برایشان واجب کرده که سالما زنده و تعیش نماید و چون مقصود حصول ثمره صالحه است و بقاء او اولا ـ از سفاح و زنا منع نموده که اولا ـ اولاد زنا صالح نیست کما هو المشاهد و ثانیا لمکان عدم الحافظ باقی نماند و حافظ و مربی نداشته باشد و مثل تناسل سفاحیه مثل حیوانات غیر متمدن است آنها چون مدنی نیستند محتاج به حافظ و مربی نباشند ولی انسان چون مدنی است و محتاج به حافظ و مربی است این است که باب تناکح را محدود و از طریقه سفاح منع فرموده و به این جهت اعتبار کفو فرموده و بر اخذ نجباء تأکید نموده و نکاح در حیض را منع فرموده و مواصلت با نانجیب را مذموم دانسته و ولود را ممدوح و غیر آنرا مذموم شمرده کل ذا به واسطه آنکه مطلوب زیادتی ثمره صالحه و بقاء و تربیت او است و پس از آن تأکید در تعلیم و تربیت اطفال و تمرین ایشان به امور صالحه نافعه فرموده و با آنکه مقام مقام شهوت و هوای نفس و استلذاذ است مع ذلک تشریع این اصل را بر وجهی فرموده که مقصود از او تحصیل ثمره مطلوبه و فائده تناکح باشد بلکه در آن ناظر به اصلاح معاد و ترقی روحانی هم باشد چنانچه معلوم می‌شود این معنی از ملاحظه سنن و آداب آن که در فقه عنوان شده مثل نمازهای وارده در این باب و ادعیه و اذکار وارده حتی هنگام مجامعت که متوجه کننده نفس است به سوی مبدأ که در هیچ گاه غافل از خدایشان نخواسته و مثل منع از نکاح بداعی جمال و مال و چون در این مرحله مصالح و مفاسد و حکم و اسراری است که جز دقیقه نفس نبوی (ص) ادراک آن نماید و لذا تشریع قواعدی و شرایط و آدابی و احکامی نموده که در فقه معنون است.

حسن اجتماع

اصل سیم از اصول تمدن حسن اجتماع و انس و معاشرات صالحه و تعاون و تضاد لعدم امکان قیام کل بمصالح نفسه و شخصه و عمده در این باب الفت و محبت است که منتج حسن اجتماع و معاشرت است که موجب تعاون و تعاضد است که محصل مواد و اصول معاشیه است و چه اندازه در این مرحله تأکید فرموده بر حسن [صفحه ۱۴۸] اجتماع و انس و الفت و محبت و مودت و تعاون و تعاضد در موجبات آنها از تشریع جمعه و جماعات و ضیافت و زیارت و تأکید در احسان و جود و ایثار و مواسات و سعی در مهمات ایشان و قضاء حاجات و اعانه وصله و مبرات و قرض و صدقات و پرسش احوال و تفقد حال عجزه و فقراء و رفع صدمات و اذیات و عیادت مرضی و شهود جنازه اموات و دوام صحبت و حسن معاشرت از خوشی در گفتار و ذلهٔ نفس و تواضع در رفتار و

گشاده‌روئی و حسن خلق و کوچک نفسی و سلام و مصافحه و معانقه و تقبیل که در باب هر یک تأکیدات فرموده و همچنین تأکید در سرعائبه و لین عریکه و حفض جناح و حلم و کظم غیظ و حسن عفو حتی از قاتل و جانی تا چه رسد به غیر و صفح و هوالعفو من غیر عتاب و همچنین حسن ظن و اذن خیر بودن و تکذیب سمع و بصر در خطا و لغزششان و مدارات و سبک بودن در معاشرات و حسن قول و کتمان اندوه و اظهار بشاشت و همچنین تأکید فرموده بر فتوت و مروت و رحم و رقت قلب و رأفت و انجاز وعد و وفا به عهد و التزام به عقد و شکر نعمت و مجازات به احسان و صدق و امانت و وفاء و عفت و حیا و قناعت و همچنین استغناء از ما فی ایدیهم و الاکرام و الاجلال و الانصاف من النفس للغیر و الاجابهٔ للدعوهٔ و الأطعام و ابتدء بسلام و افشاء آن و اقاله عشره و ادخال سرور بر او و اعانت و اغاثه و اصلاح و اطفاء نائره و ایواء و منزل دادن او و ابعاد اذیت از او و ایقاظ غافل و ارشاد جاهل و نصیحهٔ و تعلیم و امر به معروف و احتمال الاذی و انه ذین المصاحبهٔ و انه من الکرم و المروهٔ و ابراء ذمهٔ ایشان و اسقاط حقوق و استقبال فادامشان و اضمار خیر و سلامت از برایشان و اقامه در سفر اگر مریض شد و ارشاد ضاله و خدمت از برای ایشان و دعا کردن و حسن جوار و تواصل و تکاتب و تلاقی و شفاعت کردن الی غیر ذلک مما یوجب حسن الأجتماع و المعاشرهٔ و الالفهٔ و المحبهٔ و الانس و التعاون و الترقی و التربیهٔ و العمارهٔ و اصلاح المعاش و همچنین تأکیدات در کتاب و سنهٔ و اخبار در باب مشاوره و مشوره و مشورت در امور ملاحظه فرما که در حسن معاشرت و تحبب و تودد تا چه اندازه اهتمام می‌فرماید که در قضاء حوائجش اخلاص را ممدوح شمرده که دوست نداشته باشد که غیر خدا را حمد نماید و اینکه به دوستی اکتفا نکرده باشد به او بگوید که من تو را دوست دارم و به عنوان احسان علیحده و اکرام و اجلال و تعظیم و توقیر علیحده و به عنوان مواساء و ایثار و بذل علیحده و به عنوان اهداء هدیه و نوشتن و تحفه فرستادن علیحده و به عنوان انفاق و اعطاء و افطار و اشباع جائع و سقی و ابرار کبد حری علیحده و همچنین المسلم اخوالمسلم و هو عینه و الحق الرابع ان تکون عینه و دلیله و مراتبه و همچنین قبول عذر که فرمود اقبل اعذر الناس شفع باخائهم تا به این اندازه که فرمود من لم یقبل من منتصل عذرا و صادقا کان او کاذبا لم ینل شفاعتی و ان شتمک رجل عن یمینک ثم تحول الیک عن یسارک فاعتذر و الیک فاقبل عذرها و همچنین از حقوق مسلم بر مسلم یکی سل سخیمته یعنی رفع کردن غبار و کدورت قبلی او را از خود به اعتذار یا احسان که فرمودند لا تفارقه حتی تسل سخیمته و همچنین تأکید در نفع رساندن به مردم که فرمودند احب الناس الی الله انفع الناس للناس و هم بعث خادمک لخدمته و دیگر خلیفه بودن در اهلش در وقت مردن یا مسافرت برادر که جای او باشد و کار او بنماید و ما یعجبنی فی المقام ذکر خبر شریف و تختم به الکلام فی حدیث الحقوق عن السجاد (ع) و اما حق اهل ملتک فاضمار السلامهٔ و نشر الرحمهٔ و الرفق بمسبهم و تألفهم و استصلاحهم و شکر منحهم الی نفسه و الیک فان احسانه الی نفسه احسان الیک اذا کف عنک اذاه و کفاک مؤنته و حبس عنک نفسه فمعمهم جمیعا بدعوتک و انصرهم جمیعا بنصرتک و انزلهم جمیعا منک منازلهم کبیرهم بمنزلهٔ الوالد و صغیرهم بمنزلهٔ الولد و اوسطهم بمنزلهٔ الاخ فمن اتاک تعاهد بلطف و رحمهٔ وصل اخاک بما یجب لاخ علی اخیه و فی روایهٔ ما یعبد الله بمثل نقل الاقدام الی بر الاخوان و زیارتهم باری مفیدتر در اساس [صفحه ۱۴۹] تمدن از تعاضد و تعاون نیست لکثرهٔ الاسباب و الأعمال و بعد النتایج و المقاصد و سببی از برای این این دو بهتر از اجتماعات حسنه و معاشرات صالحه نیست و منشای از برای این دو نافع‌تر از محبت و انس و مودت نیست و بواعثی از برای محبت کامله از آداب و حقوقیکه صاحب شریعت اسلامیه تأکید در مراعات آنها فرموده که اشاره به بعض آنها شد نیست که بسط در این مقال و ذکر ما ورد فی الاسلام از خصوصیات که در هر باب وارد شده محتاج به کتابی است علیحده و از طرف دیگر ملاحظه فرمائید که چه اندازه شرح قدح و ذم ومنع و ردع از اضداد این امور فرموده از چیزهائی که موجب نفرت و وحشت و انفعال و افتراق و عداوت و بغضاء می‌شود از ظلم و ایذاء و فحش و دشنام و غیبت و نمیمه و کذب و افتراء و بی‌رحمی و قساوت و جفا و خیانت و مکافات و سوء خلق و سوء ظن و خلف وعد و قطع رحم و کبر و حسد و بخل و بغضاء و طمع و حرص و تعرض به اموال و نفوس و اعتراض و اهانه و اذلال و احتقار و افساد و اعتراض در کلام و اضمار سوء استخفاف و احصاء عثرات و

اذاعه سر و اخافه و انقباض و اعزاء و تعبیر و ترک زیارت و مراوده و حضوم و سعایه و سؤال و غضب و غلظت و خدیعه و ریب و کتمان شهادت و کفران نعمت و لمز و مزاح و ضعن و طعن و نفاق و نشر عیوب و هجو و هجر و غیر ذلک مما یوجب النفرهٔ و الوحشهٔ و الفساد فی المعیشهٔ و التباغض فی الخلیقهٔ الی ان ینجر الی تلف النفوس و الأموال که فرمود ما عهد الی جبرئیل فی شیء ما عهد الی فی معادات الرجال و ما کان یاتینی جبرئیل الا قال اتق شحناء الرجال و فرموده‌اند الجفاء یفد الاخاء و اذا قال الرجل لاخیه اف انقطع ما بینهما من الولایهٔ و ایضا لا یضهرن احدکم لاخیه اصرا لا یحبه لنفسه و ایاکم و المزاج فانه یجرء السخیمهٔ و یورث الضغیه و هو السبب الاصغر ایاک و النمیمه فانها تورت الضغینه.

تحصیل مال برای زندگی

اصل چهارم تحصیل مایه تعیش و موجبات و ازدیاد در ثروت به جعل ولات در اصول معاشیه و حقوق و احکامی در آنها و در اقسام اکتسابات از آنچه اصلاح معاش نماید و معیشهٔ صالحه نتیجه بخشد و این شریعت اسلامیه قد انصرع بجعلها و نشرها و تعیینها بما ینبغی من الوجه مانند ولایت بر تملک مباحات و حیازت مشترکات مثل آنها و شطوط و بحار و اقسام میاه مشترکه و براری و بطون اودیه و جبال و معادن و احیاء موات از موات باالاصل او العارض و حق السبق که نوع بشر را در آن مساوی دانسته و از برای مختصات حریم و مرافق قرار داده و للحاجهٔ حدی از برای انتقاع معین کرده و تعطیل و ضیاع آنها را منع نموده و مانند ترغیب و تحریص در اقتراف مکاسب و ذم از بطالت و بیکاری و حرمت سؤال و تکدی و محروم کردنشان از حقوق مالیه که نصیبه فقراء بوده که در مرتبه آنها را واجب و در مرتبه مستحب و تأکید در امر تجارت و آن را محبوب خدا دانسته و آن را عبادت شمرده که ان العباده سبعون جزء افضلها طلب الحلال و در باب اهل زراعت و فلاحت می‌فرماید هم کنوز الله فی ارضه و ما فی الاعمال احب الی الله من الزراعهٔ و در باب اتخاذ غنم چه اندازه اهتمام فرموده و مایه برکت قرار داده و آنها را مورد دعای ملائکه قرار داده و صنایعی که قوام معیشت است اقسام آن را کفایهٔ واجب دانسته و آنچه از صنایع و تجارات و اکتسابات که منشاء فساد و مایه ضرر و اتلاف و المفسدهٔ الدنیویهٔ او الاخرویه بوده مانند قمار و مراهنه و صنعت آلات لهو و لغو و موجبات تلف و تبذیر و اسراف و صرف در ما لا فائدهٔ له و لا منفعهٔ و معاوضه در ما لا مالیهٔ له و اکتساب به امور لهویه و بذل مال در غیر وجوه عقلائیه و امثال آن را منع نموده به واسطه مفاسدی که در آنها است و در تمام امور مراعات اصول تمدن و تحصیل ثروت و رفاه در معیشت را منظور داشته و مانند تأکید در اصلاح طرق و شوارع و بناء قناطر و رباط و مجامع خیریه و آنچه مایحتاج نوع [صفحه ۱۵۰] انسان است از باقیات صالحات و خیرات مبرات و مانند جعل ولایات از برای قصار از برای اطفال و مجانین و معتوه و سفیه و غیب و محجورین و امثال آنها در نفوس و اموال و مناکحات ایشان که اسباب ضیاع و سختی در کار خودشان و غیرشان نشود و جعل نفقات از برای جماعتی و ایجاب و حفظ بر جماعتی و جعل حقوق در اموال از برای جماعتی و اشخاصی و مانند تأکید در حفظ الصحهٔ و اهتمام در تعلیم علم ابدان و طب و تحریم مضرات از اغذیه و اشربه و ما فیه المفسدهٔ و تحلیل طیبات به حد مخصوصی و تحریم خبائث که در کتاب اطعمه و اشربه و صید و ذباحه و سایر ابواب سنن تبیین شده و تأکید در تنظیفات باقسامها و تطهیر و اغسال و اجتناب از پلیدیها و کثافتها حتی بمثل استبراء که چه اندازه خواص دارد و استعمال بوی خوش و تزیین و استعمال حنا و سدر و عطریات و چیزهائیکه مزیل و مهلک مکروبات است و رفع کردن کثافات و زیادتیها از بدن حتی مثل ازاله موهای زیادتی و تشریع غسل لرفع ارياح الاباط و خلال و مسواک و شانه و استعمال نوره و تشریع ختان و اکتحال و شستن سر و بدن و گرفتن شارب و موی دماغ و رفع روایح کریهه و ناخن گرفتن و شستن به خطمی و سدر و استعمال انواع طیب و انواع بخورات و تدهنات و استحکام و استعمال ادویه نافعه و فواکه مفیده و غیر ذلک از اسراف در غذا و حسن امساک و مذموم شمردن جمله از مأکولات و مشروبات و اغذیه که مفاسد بدنیه دارند و منع از افراط در شرب آب و افراط در نوم که ضرر آنها طبا معلوم و اختیار اوقاتی از برای نوم که راحت و مفید از

برای حفظ صحهٔ است و فسد و حجامت و خوردن دواهای ناگوار که فی نفسه از خبائث بوده و به حفظ الصحهٔ تجویز فرموده و آنچه متعلق است به آداب ملبوسات و مأکولات و آنچه متعلق به باب مساکن و دور از مطلوب است و بد و نیک آن و آنچه متعلق است به باب خوابیدن و بیداری و به آداب راه رفتن و جلوس و آنچه متعلق است بما یورث الفقر و الغنا و یوجب الهم و الفرج که در کتاب آداب و سنن مشروحا بیان شده که در تمام حرکات و سکنات و مأکولات و ملبوسات و غیرها مراعات مصالح و حکمتی فرموده راجع بحفظ الصحهٔ و سهولهٔ المعاش و اسراحهٔ فی المعیشهٔ که عقل حیران و لکثرتها لا تحصی فی هذا المختصر که در غالب آثار وارده در آن ابواب اشاره به سوی حکمت و اینکه راجع به حفظ صحت و فائده بدنی یا مضره دنیوی است فرموده مثل منع از پاره چیزها به علت آنکه مورث برص یا جنون و جذام یا فقر یا ذله و مثل یا منع از اصطجاء و در حمام فانه یذیب شحم الکلبین و مثل قولش فنتدلک بدقیق لا باس بذلک انما یکون الفساد فیما اضمر بالبدن و اتلف المال و اما ما اصلح البدن فلیس بفساد مثل نهی از استحمام در حال امتلاء و نهی از حمام در حال ریق و خلو معده یکسره و مثل آنکه به اندازه و پوشیدن لباس نرم مایه فربهی است و مثل آنکه در استحباب قص اشعار می‌فرماید شعر الجسد اذا طال قطع ماء الصلب و ارخی المفاصل و اورث الضعف والکسل ان النوره تقوی البدن و تزید فی شحم الکلمین وسمی البدن و مثل آنکه اغتسال بماء مسخن بشمس و اکل بر خبائث و غشیان المرئهٔ فی حیضها و اکل برشبع را مورث برص دانسته و مثل خواص بدنیه اکتحال که ذیطب النکههٔ و یطیب الفم و یزید بالباه و مثل آنکه در یقتلم اظفار را و اخذ شارب را فرموده لان من الجذام و من قلم اطفاره یوم الجمعه اخرج الله من انامله السداء و ادخل فیها الدواء و فی روایهٔ فیها الشفاء و در شانه می‌فرماید ان المشط یذهب بالوباء و یشد الاضراس و یزید فی الصلب و یقطع البلغم و یذهب بالحمی و در مسواک می‌فرماید یرید فی الحفظ و یذهب الغم و یذهب و یشد اللثه و یشتهی الطعام و یقطع البلغم و مطهره للفم و یجلوا البصر و مازال جبرئیل یوصینی بالسواک و آنچه در خواص طیب و بخورات وارد شده و فرمود المعدهٔ بیت داء و الحمیهٔ راس کل دواء و لا تجلس علی الطعام الا و انت تشتهیه وجود المصع و اذا نمث فاعرض نفسک علی الخلاء فاذا استعملت هذه استغیت عن الطب و قال الامیر (ع) کثرهٔ الاکل و کثرهٔ النوم یفسدان النفس و یجلبان المضرهٔ چنانچه اطبا مفاسدی از برای کثرهٔ نوم در نفس ذکر [صفحه ۱۵۱] و آنچه در باب حلق راس وارد شده که منشأ جلاء بصر و ضوء باصره و قوه رقبه می‌شود و امثال ذلک و هی کثیرهٔ.

جعل احکام

اصل پنجم جعل احکام و قوانین معاملات راجعه به تحصیل منافع و طرق و فوائد و انتفاعات و امور راجعه به معاش و رفع اختلافات و تعیین حدود و جهات از آنچه راجع به اقسام معاملات و مناکحات و مواریث و تملکات و انتفاعات و محلل صالح از ماکولات و محرم صائر از آنها که در ابواب فقه مندرج است.

جعل قوانین

اصل ششم جعل قوانین انتظامیه از برای حفظ حدود و حقوق و جلوگیری از متجاوزین و مخلین به اصلاح معاش از مایرجع الی النظام و السیاسهٔ مثل باب قصاص و دیات و حدود و تعزیرات و ضمان و غرامات و نهی از منکرات و وجوب اعانت بربر و اقامه معروف و حرمت اعانه بر عدوان و اغاثه ملهوف و اعانهٔ مظلوم و امثال ذلک به فصلی فصیل.

حفظ شرافت

اصل هفتم ایجاب حفظ مدینه و شرافت قومیه از ایدی اعادی و نفوس شریره به تشریع باب جهاد و فعل دفاع و ما یتعلق بها از سبق در مایه و معامله با اجانب و غیر مسلمین.

استیفاء حقوق

اصل هشتم در مطالبه حریت و استیفاء حقوق و تصرفات مشروع و توسعه در افکار و وجوه و طرق معاشیه مسکنا و مکسبا و هجرهٔ و اقامه و حرکت و سکون و عدم ممنوعیت در تصرفات مالی و بدنی و تسلط بر آنها و عدم ممنوعیت از تملکات و ازدیاد در استرباحات و امثال آن و در طرق کیفیات معاش و سلوک و مراوده و خلاص بودن رقبه از قید اسارت و بندگی ظلمه و فجره و احراء و نبودن سلطنت و ولایت از کسی بر کسی از افراد رعیت و عدم نفوذ مشتبهات از مقترحات رؤسا و شرفا و عدم محکومیت و آزاد بودن در نحوه معاش و رفتار و گفتار و کردار و سلوک و مختار بودن در انجام میولات و مشتبهات و عدم جواز مزاحمت و منع در آن امور از کسی بر کسی و عدم جواز حبس و نفی بی‌موجب و عدم جواز تجسس از خفایا و تکلف و به زحمت انداختن خلق و عدم جواز تعرض و عدم جواز اضرار و تحمیل و اکراه و اجبار و اشباه ذلک مما یشیرالحریهٔ و الحاصل حریت مطلقه که در لسان شرع از او تعبیر به سلطنت شود و مفاد قاعده سلطنت تا به اندازه که فسادی راجع به شخص یا نوع نشود و ناقص و هادم قانون صالحه نافعه از برای تمدن و هیئت جامعه حاصل نشود و معارضه با جاعل قانون نشود که صدمه به نفوذ قانون تمدن رسد و مزاحم با آزادی از امان دیگران نشود و ما عدی آن از امور راجعه به معاش و آزادی داده.

مساوات در حقوق

اصل نهم مساوات در حقوق و احکام و سهام و مقاصه و اصول اجرائیه و جزائیه بین موضوعات و افراد کلیات و تسویه بین قریب و بعید و وضیع و شریف حتی بین والی و رعیت در مقاصه و مجازات و اجراء احکام و حدودات و عدم رعایت خصوصیات شخصیه حتی قرابت قریبه یا مناصب کریمه یا جهات شریفه بر اینکه دو اصل شریف رافع حیف وجور و مفتاح عدالت و رأفت و موجب ترقی و سعادت ملت و مملکت و خوشوقتی و دلگرمی افراد رعیت و میل و رغبتشان به موافقت و متابعت ولات و بزرگان و حرکتشان در طریق استکمال و ترقی و تحصیل ثروت و موجبات رفاه در معیشت و عمارت مملکت و هم موجب فتح باب مئولت از برای عامه بر اولیاء امور که حافظ جور و اعتساف و طریق به سوی عدل و انتصاف است و هم باعث عنوان مراقبه و محاسبه است از برای ولات و زمام داران که این خود یک نحو از نظارات در صحت اجرای قوانین محترمه که طریق اصلاح مملکت و رعیت و حفظ مدینه صالحیه است که به حریت حق مطالبه و اعتراض برتفویت حقوق حاصل می‌شود و به مساوات عذر عدم اطراد در قوانین و احکام مرتفع می‌شود و عدالت که قرهٔ العین مدینه فاضله است حاصل می‌شود و در این دو مرحله بیاناتی بالسنه مختلفه بیان فرموده و سیره مشتهمره مرضیه او و خلفایش هم بر این قائم بوده رخصت سوادهٔ ابن قیس در مرض وفات در مجمع خلق و برهنه کردن کتف نازنین از برای تازیانه خوردن معلوم و معامله‌اش در قضیه بدر با عباس و عقیل معلوم و فرمایشش درباره صدیقه صلوات الله علیها در حکایت حکم سرقت معلوم و سیره‌ی امیر (ع) در قسمت و رفتارش با حسنین. [صفحه ۱۵۲] که با آن مقام ابهت و رفعت که به علاوه مقام نبوت و امامت و سلطنت و خلافت ظاهریه را دارا مع ذلک چنان رفتار با افراد رعیت داشته که یکی از آنها محسوب شده می‌ماند که می‌فرمود مسکین جالس المسکین و هم احوالات امیر (ع) واضح و مشهود که چگونه سرمشق به افراد رعیت دادند که عقلها حیران و این رساله گنجایش تعرض آنها را ندارد رجوع به اقوال و افعال و احوالشان در تواریخ و کتب حدیث نما تا ببینی که چه اندازه حریت و مساوات را مراعات فرموده اگرچه قصد نداشتم از این نمونه نقلی نمایم و به مواضعش حوالت دهم ولی برای سرمشق و نشانه به چند فقره از کلمات امیرالمؤمنین (ع) اشاره می‌نمایم ملاحظه فرمائید که بعد از اجراء مساوات بین رؤسای بدریین و بزرگان مسلمین از اقارب و عشایر خود مانند طلحه و زبیر و اشباهشان و بین عجمان و تازه مسلمانان آنها و اعتراض بزرگان سابقین مهاجرین بر آن سرور در کمال غضب می‌فرماید قال الله تعالی یا ایها الناس انا خلقناکم من ذکر و

انثی و جعلناکم شعوبا و قبائل لتعارفوا ان اکرمکم عند الله اتقیکم تا فرمود و اما هذا الفیء فلیس لاحد علی احد فیه اثره و قد فرغ الله من قسمته فهو مال الله و انتم عباد الله پس آنگاه که طلحه و زبیر خدمتهای خود را در راه اسلام عرضه داشتند فرمود بهره‌اش دون جزاست و اما در غنائم لااستاثر علیکما و لا علی عبد حبشی مجدع بدرهم فمادونه لا انا ولد ولدای هذین و حاصلش که من در باب حقوق ترجیح نمی‌دهم حسین را بر یک غلام سیاه دماغ بریده به یک درهم یا کمتر و در جای دیگر می‌فرماید و فضل حرمهٔ المسلم علی الحرم کلها و شد بالاخلاص و التوحید حقوق المسلمین فی مقاعدها فالمسلم من سلم المسلمون من لسانه و یده الا بالحق تا قول شریفش اتقوا الله فی عباده و بلاده فانکم مسئولون حتی عن البقاع و البهائم تا آنکه در جائی به طلحهٔ و زبیر پیغام می‌دهد و قد سمعتما قول الله را تلک الدار الاخرهٔ نجعلها للذین لا یریدون علوا فی الارض و لا فسادا و دیگر در مراجعت از جمل به اهل کوفه می‌فرماید در مقام ستایش ایشان فان لکم فی الاسلام فضلا فیما بینکم و بین الله فاما فی الاحکام و العثم فانتم اسوهٔ غیرکم ممن اجابکم و دخل فیما دخلتم فیه یعنی با ثبوت فضیلت از برای شما ولی در احکام و قسمت مساوی سایر مسلمین هستیم و در جائی می‌فرماید اما بعد فان حقا علی الوالی الا یغیره عن رعیهٔ فضل ناله و لا طول رخص به و ان یزیده ما قسم الله له من نعمه دنوا من عباده و عطفا علی اخوانه الا و ان لکم عندی ان لا احتجز دونکم سرا الا فی حرب و لا اطوی عنکم امرا الا فی حکم و لا اؤخرکم حقا عن محله و ان تکونوا عندی فی الحق سواء فاذا فعلت ذلک وجبت لی علیکم الطاعهٔ و دیگر به جماعت لشکرش خطاب می‌فرماید فلا تکلمونی بما تکلم به الجبابرهٔ و لا تظنوا بی استثقالا فی حق قیل لی و لا التماس اعظام لنفسی فانه من استقل الحق ان یقال له او العدل یعرض علیه کان العمل هما علیه اثقل فلا تکفوا عن مقاله بحق او مشورهٔ بعدل و هم می‌فرماید فقد جعل الله لی علیکم حقا بولایهٔ امرکم و لکم علی من الحق مثل الذی علیکم فالحق اوسع الاشیاء فی التواصف و اضیقها فی التناصف لا یجری لاحد الاجری علیه و لا یجری علیه الاجری له و کلمه مبارکه متواتره از پیغمبر (ص) له الناس مسلطون علی انفسهم و اموالهم جامع‌تر کلمه‌ایست در حریت و فرمایشاتش در قانون مساوات بسیار که از آن در لسان فقها و اصولیین تعبیر به قاعده اشتراک می‌شود چنانچه از حریت به قاعده سلطنت چنانچه اخوتی که در شریعت اسلامیه بین قاطبه مسلمین قرار داده معنای آن همین مساوات است که برادر و برابر باشد و مثل اب نیست که فاضل باشد یا ابن که مفضول و این خودش مستلزم حریت است آنکه به واسطه دو رتبه و حقوق خاصه مثل برادر است به ملاحظه آنچه از حقوق اخوت که از برای هر یک بر دیگری قرار داده.

طلب علم

اصل دهم تأکید اکید در طلب علم و تحصیل دانش و خدمت از جهل که آن مایه ترقی و سعادت و طریق استکمال و راه به سوی هر چیزی و فایده و دست آوردن طرق معاش و معاد و راه ابدی و ثروت و حفظ جهات مدنیه و رفع احتیاجات و دفع مفاسد و خرابیها که صاحب علم را سالک در ثور [صفحه ۱۵۳] و آن را حقیقت نور و صاحب جهل را سالک در ظلمات و آن را حقیقت ظلمت شمرده در کلمات مبارکه‌اش بلکه صاحبان علم را زنده و جاهلان را مرده فرض نموده و از حیوان پست‌تر شمرده اگر چه فرمایشات مبارکه آن جناب در فضیلت علم و عالم اغلب آن راجع به علم مبدأ و معاد و طرق استکمال روحانیه است ولی فرمایشات ناظره به علوم معاشیه و متعلق به امور جسمانیه حسیه و کاشف از ممدوحیت و بودنش کمال مرغوب بسیار و بی‌شمار از علم به اوضاع آسمانها و کواکب و افلاک و شرح آنها و علم به احوال زمین و اصناف خلق آنها و علم به احوال کوهها و دریاها و علم به احوال نباتات و خواص و علم به احوال حیوانات و انسان و آنچه راجع به قوی و خواص و تشریح آنها و علم طب و خواص ادویه و ما یتعلق بها و علم خط و علم لسان و زبانهایی مختلفه و علم حساب و تاریخ و علم حساب و تاریخ الی غیر ذلک و من سایر العلوم که هیئت و نجوم و جغرافیا و علوم طبیعیه و غیر آنها داخل در این علوم است و چه اندازه به نظر و تدبر و تفکر در آنها امر شده و خودشان در این امور فرمایشات و بیاناتی داشته و بیانات و به داشتن آنها حتی مثل معرفت لغات فخر و مباهات می‌فرمودند و جمله

را از خصایص خود و کمال جمله را از مختصات خود می‌شمردند مثلا علم طبی را که ستایش می‌فرماید مستلزم ستایش تمامی علوم است که مدخلیهٔ در طب دارد از اقسام علوم طبیعیه یا صرف و صنایعی که مایحتاج نوع است و اقامه آن را واجب یا مستحب می‌داند مستلزم ممدوحیت تمام مقدمات و اسباب آنها است و از علم حکمت و معرفت حقایق اشیاء ستایش می‌نماید و تمام علوم طبیعیه از فیزیک و شیمی و امثال آنها داخل و مندرج در آن است و از شعب حکمت است و الحاصل آنچه مفید عباد یا معاش باشد بلاواسطه یا مع‌الواسطه و یا از مقدمات آنها باشد تمامی آنها را ستایش فرموده و ما لا یفید باحدهما را فضول شمرده و انه لا یضر من جهله غایهٔ الامر تأکید در علوم معادیهٔ لکثرهٔ الاهتمام به و لاشرقیها کثرت الاخرهٔ علی الدنیا و اوسعتها بیشتر فرموده بلکه در همان علوم معاشیه اهتمام و نظر شخصی به مقام روحانیه بوده لقدمیهٔ الدنیا باسرها للاخرهٔ و طریقتها الیها من دون موضوعیهٔ لها حتی فی الاصول المدنیهٔ نظر به سوی معاد بوده و بدین جهت در همان امور معاشیه دخلی از مقام عبادت و بندگی داده که در موارد اعمال هر یک ذکری و تذکری معین فرموده حتی در مثل نکاح و مضاجعه و غذا و تخلیه که مقصود ظاهری انجام شهوت بوده به واسطه معاش للمعاد و الدنیا للاخرهٔ کمقدمیهٔ الجسم للروح باری تمام ما یحتاج الیه من العلوم بمطلق الحاجهٔ الراجعهٔ الی احدی الاخرین ترغیب فرموده و احب الناس الی الله انفع الناس للناس فرموده مثلا ستایش از علم خط در صریح قرآن شده و فرمایشات امیر (ع) و ائمه کثیرا ارجاع به نظر در قرون ماضیه و احوال امم سالفه فرموده که آن اشاره به علم تاریخ بوده و قرآن عظیم بیان و حکایاتی از آنها دارد و علم به احوال زمین و ملوک و طوایف آن و قاید و سابق ایشان و هادی و مفصل ایشان و اطوار و احوالشان را از علوم فاضله خود شمرده‌اند که آن علم جغرافیا و علم تمام لغات را که علم لسان است از مختصات خود شمرده‌اند و چه اندازه به نظر و تدبر و فکر در اوضاع آسمانها و آنچه در آنها است و اوضاع زمین و آنچه بر آنها است و تأمل در اصناف خلق کلیه فرموده لما فیه من الفوائد الدینیه و العوائد الدنیویهٔ و ان کان احدهما غیریا و الاخر نفسیا و الحاصل به اندازه که در باب تحصیل علم و ذم جهل تأکیدات شده در هیچ موضوعی نشده و ذمی اگر شده راجع به علوم ضائره ذات مفیده شده مثلا حرمت تنجیم یا به واسطه عدم اعتقاد به صانع یا قدم عالم یا استغناء از مبدأ و عزل باریتعالی از تصرف یا استقلال آنها در تأثیر و یا نفی قدرت و یا نفی بداء و یا خوف حصول شک و ریبه در ضعفاء و امثال ذلک است و کفایهٔ می‌کند در این مقام اجماع فقها و اتفاق اهل فتوی از مسلمین یکسره بر وجوب صنایع لازمه و ما به تقویم النظام و المعاش المستلزم لوجوب تحصیل مقدمائها و معرفتها و علمها بلکه اشکال در اخذ اخبره در آنها فرموده‌اند پس چگونه این اصل بزرگ متروک در شریعت اسلامیه مانده چنانچه از بیان زندیق [صفحه ۱۵۴] گلپایگانی بر می‌آید در فرائدش.

نصب ولات امر

اصل یازدهم نصب ولات اعزاز برای حفظ مقام حریت و مساوات از تعدی متجاوزین و اجراء قوانین و احکام معاملات درباره مخالفین و مراقبت در انتظامات سیاسیه از برای متمردین از مراسم جهاد و حفظ حدود و حوزه و اخذ خراج و کیفیت آن بر وجه عدالت و اصلاح امور جندیه به قدر کفایت و تبیین قوانین موضوعه عند الاشکال و الاختلاف الی غیر ذلک مما یصلح به الهیئهٔ الاجتماعیهٔ و لا یقوم السیاسهٔ المدنیهٔ الا بها و این جعل را از برای اشخاص مخصوصه حیف و میل که اختصاص و امتیاز از سایرین به صفات علمی و عملی و جهات شرافت و کمال اخلاق و حالات که مدخلیهٔ تمام در صحت ولایت و حصول نتیجه صالحه و مناسب با شغل و کار داشته باشد و بر وجه حیف و میل و جزاف و اعتبارات لا فایدهٔ لها نبوده باشد ترا و داده از مقام وصایت و خلاف اوصیاء مرضین صاحبان علوم ربانی و عصمت ملکوتی و نیابت فقهاء راشدین از عدول مجتهدین و صاحبان این صفات که حائنا لنفسه و حافظا لدینه تارکا هواه مطیعا لامر مولاه پس از آن جعل وظایفی و حدود و احکامی از برای آنها و بر آنها معین فرموده از مراعات حقوق به شرح مفصلی و مراعات مشورت با صلحا و عقلا در اداره کردن امور مملکت و جهات سیاست که اصل و عمده

است در حکومت ملیه و سلطنت سوریه که در صریح قرآن امر به آن فرموده و مؤمنین را به آن ستایش فرموده و حضرت امیر (ع) به اصحابش می‌فرمود فلا- تکفوا عن مقاله بحق او مشورهٔ بعدل و لا- تظنوا استثقالا فی حق قیل لی و مذمت و مراتب بسیاری از خودسری و استبداد فرموده که بیابی در این باب در کفر و ایمان بحار منعقد شده و از انشعاب و دادن رشته به دست اشخاصی که مناسب به آن شغل باشند که در این ظهور جدید ضرب و جعل شد خیلی ممنون و متشکریم اذا عرف ذلک کله عرض می‌کنیم که آیا بعد از چنین شریعت کامله مکمله وافیهٔ تامه در شوق به سوی خدا و استکمال طریق عقبی و سیر روحانی و حرکت عقلانی که فوق آن متصور نه و ذره فروگذاشت نگشته و پس از این دیانت جامعه طرق طرق تمدن و اصلاح امور معاش و پس از این نسخه جامعه بین جهتین الملحوظ فیها الطریقین کل علی وجهه و بمقداره علی وجه لا یضر احدهما بالاخر بلکه مانند میزان قائم به قسط و عدل هر یک از دنیا و عقبی را به اندازه حق و نصیب خود عطا فرموده زیاده که به . . . باشد و نه که امور او مختل گردد آیا نسخ موقفی پیدا می‌کند که رجوع به سوی مفضول مرجوح شود و از معلم معلم و مربی مربیان و مشاق مشاقان و اول نقطه در قوس نزول و اخر نقطه در قوس صعود و اول شخص عالم در قوه علمی و عملی عدول بمن یحتاج الیه شود که اگر در نظر کوته‌نظران هم در عمارت دنیا ناقص و محتاج به تکمیل باشد یا بالعکس پس همان خواهد بود که میزان عدل قائم به قسط را متمایل به یک طرف نماید و به دیگری صدمه وارد آورد و از مقام وسیطت و عدل به مرتبه افراط و تفریط بکشاند و اما با مراعات این دقیقه یعنی حفظ جسم مقدمهٔ للروح و الدنیا که در هر یک اندازه مراعات شود که حق او باشد و به دیگری صدمه نزند حتی در ذی المقدمه و غایهٔ مقصود که عمارت عقبی است باید مقداری از او کاسته شود که بدن و جسد این روح و پوست این مغز ناقص و فاسد نشود و الا به فساد او مغز و روح یک سر فاسد خواهد شد تا چه رسد به عکس که مراعات تمدن دنیویه را بر وجهی فاسد که روح و مغز ناقص و فاسد نمایند و نقض غرض و لغو حاصل شود حاشا و کلا بلکه چنین نسخی از اقبح قبایح و اشنع شنایع خواهد سلمنا که ممکن النسخ است آیا صحیح است نسخ به دینی مجعول از جاهلان ناقصان که مراتب علم و دانش و قانون و احکام فاضحه آنها در دلیل ششم و هفتم و هشتم تا آخر خواهد آمد و سزاوار است رجوع به کسی که هنوز خود را از مقام صحهٔ الفاظ و غلط در بیان و لغات فارغ نکرده تا چه رسد به مقام بطون و معانی چنانچه بیاید و نداشته جز مسروقاتی ناپخته از عرفا و شیخیه از پاره تعلیمات ناقصه چنانچه بیاید این چنین قانونی و چنین شخصی رافع دین اسلام شود و در آخرالزمان که مقام تکامل در سیر و تربیت این سیر [صفحه ۱۵۵] معکوس و سلوک منجوس پیش آید حاشا و کلا در این مقام بعد از تبتع تمام در اطراف شریعتین جز انصاف امر اخری لازم نیست شبهه و ازاله بسا است توهم شود که بقاء شریعتی و عدم تجدد در شرایع مستلزم انقطاع فیض است از فیاض و جواب بعد از نقص به صورهٔ بقاء الی زمان که فیاض هیچ آنی قطع فیض نمی‌کند آنکه افاضه به طریق ابقاء کالاحداث حاصل می‌شود کما فی التکوین و حاجهٔ الممکن بعد حدوثه الی الباری بلکه می‌رسد مقام تکامل و رسیدن میوه و پخته شدن و تمامیت ارکان به مرتبه و مثابه که افاضه منحصر به بقاء او شود و الا نخواهد بود رفع الا الی الفساد شک و ازاحه و بما یتوهم الغافل و یحسب الجاهل که لزوم بقاء بر این تقدیر مستلزم تحدید در مرتبه تبریت ذات باری است و اندازه مخصوصی از برای علم و تکمیل او و لکن این به واسطه عدم استعداد در طرف ممکن و مراعات مصلحت و خلق اصلح است که معلوم است به تکمیلات نوع بشر مثلا ایشان را از مقام فقد امکانی خارج نمی‌کند و به خصایص واجب نمی‌رساند و بالاتر از نقطه آخر نمی‌کشاند و از مقام محمدی بالاتر نمی‌رود و دنیا از عقبی اوسع نمی‌شود و عالم فانی استعداد تکاملات و افاضات نشاه اخرویه را ندارد کل ذا للقصور فی الممکن و عدم الاستعداد للنشأهٔ الدنیویه هر چه ممکن ممکن است به او ترتیب یابد و عالم به او زینت و آرایش حاصل نماید همین دیانت اسلامیه طریق و مسلم ارتقای اوست زاید بر آن قصور در طرف قابل است نه فاعل فتأمل جیدا.

اخباری که دلالت بر غیبت کبری می کند

دلیل دویم مرکب است از دو مقدمه اولی آنکه صاحب این امر را لابد است از غیبت جسمانی طولانی که منشاء ریب و ارتداد شود و این حتمی اوست و ثانیه نبودن چنین غیبتی از برای این مهدی مصنوعی اما اولی پس دلالت می‌کند بر او اخبار متواتره که به جهت اختصار اعراض از تمام فقرات آن کرده به مجمل شامله اقتصار می‌شود و اکتفا می‌کنیم به ذکر چند خبر که در مثل کافی و نعمانی و کمال‌الدین و بحار و نجم‌الثاقب و کشف الاستار وارد شده خبر اول حضرت صادق (ع) می‌فرماید ان لصاحب هذا الامر غیبته لابد منها یرتاب فیها کل مبطل به درستی که از برای صاحب این امر غیبتی است که ناچار است از آن که به شک می‌افتد در آن هر گمراهی راوی عرض کرد چرا فرمود به جهت امری که مادون نیستم در اظهار آن خبر دویم حضرت عسکری می‌فرماید و الله لیغیبن غیبته لا ینجوا من الهلکهٔ فیها الامن ثبته الله قسم به خدا هر آینه غایب شود غایب شدنی که نجات نیابد الا در آن غیبت مگر کسی که خدا او را نگه داشته باشد تا آنکه راوی عرض می‌کند غیبت او طولانی است می‌فرماید بلی قسم به پروردگار کعبه تا به این اندازه که برگردند از او بیشتر کسانی که قائل به او بوده‌اند خبر سیم حضرت صادق می‌فرماید اما والله لیغیبن صاحبکم امامکم سنینا من دهرکم حتی یقال مات او هلک آگاه باشید قسم به خدا هر آینه غایب می‌شود امام شما سالهای از روزگار شما تا بگویند مردم که او مرد چنانچه این طایفه می‌گویند خبر چهارم پیغمبر (ص) می‌فرماید مهدی از اولاد او اسم او اسم من است از برای او غیبتی است تا آنکه گمراه می‌شوند خلق از دینهای خود آن وقت ظاهر می‌شود خبر پنجم حضرت صادق می‌فرماید که قائم پنجمی از اولاد من است موسی است پسر سید کنیزها اما غایب می‌شود غایب شدنی که به شک می‌افتند باطلان پس ظاهر می‌شود خبر ششم حضرت کاظم (ع) می‌فرماید اما انه لابد من لصاحب هذا الأمر من غیبته حتی یرجع عن هذا الامر من کان یقول به آگاه باشید به درستیکه لابد است از برای صاحب این امر از غیبتی که تا آنکه برگردد از این امر آنکه قائل به او بوده خبر هفتم حضرت صادق می‌فرماید به درستیکه از برای قائم غیبتی است پیش از آنکه قائم شود به امر او است منتظری که مردم شک می‌کنند در ولادتش که پروردگار لازم دانسته امتحان شیعه را در آن وقت به شک می‌افتند گمراهان خبر هشتم پیغمبر (ص) قسم یاد می‌نماید که هر آینه غایب می‌شود قائم از اولاد من به عهد معهود تا آنکه بگویند بیشتر مردم که خدا حاجتی به آل محمد ندارد خبر نهم حضرت صادق می‌فرماید پس از [صفحه ۱۵۶] آنکه گریه می‌کند و بیان می‌فرماید طول غیبت قائم و طول عمر او را و ابتلای مؤمنین و به شک افتادن ایشان از طول غیبت و ارتداد اکثر مردم و اینکه غیبت او مانند عیسی است و عمرش مانند خضر است می‌فرماید و کذلک القائم فانه یمتد ایام غیبته یصرح الحق عن محضه خبر دهم حضرت عسکری می‌فرماید اما ان له غیبته یحار فیها الجاهلون و یهلک فیها المبطلون و یکذب فیها الوقاتون ثم یخرج خبر یازدهم پیغمبر می‌فرماید المهدی من ولدی اسمه اسمی اشبه الناس بی خلقا و خلقا یکون له غیبته و حیرهٔ تضل فیه الامم ثم یقبل کالشهاب الثاقب فیملأها عدلا خبر دوازدهم پیغمبر (ص) می‌فرماید پس از آنکه می‌فرماید قائم از اولاد علی است و ثابتین بر اعتقاد به او اعزاز کبریت احمراند جابر عرض می‌کند از برای قائم غیبتی است می‌فرماید بلی قسم به خدا تا خالص شوند مؤمنان خبر سیزدهم حضرت امیر (ع) می‌فرماید از برای مهدی غیبتی است که گمراه می‌شوند در او طوایفی خبر چهاردهم حضرت سیدالشهداء می‌فرماید از برای قائم غیبتی است که مرتد می‌شوند در او اقوامی خبر پانزدهم حضرت سجاد می‌فرماید طولانی می‌شود غیبت ولی الله دوازدهمی از اوصیاء رسول الله خبر شانزدهم حضرت کاظم (ع) می‌فرماید از برای قائم غیبتی است که طولانی می‌کند آن را خدا که مرتد می‌شوند در آن غیبت اقوامی هفدهم حضرت جواد می‌فرماید در سر آنکه چرا قائم را منتظرش می‌نامند لان غیبته تکثر ایامها و یطول امدها یعنی غیبت زیاد می‌شود روزهایش طولانی می‌شود آمدش تا آنکه منکر می‌شوند اهل شک و استهزاء کنند ذکر او را جاحدون چنانچه این طایفه استهزاء می‌کنند و می‌گویند امامیه منتظر جوان هزار ساله‌اند خبر هیجدهم حضرت امیر (ع) می‌فرماید از برای قائم ما غیبتی است طولانی که گویا می‌بینم شیعه را مانند گوسفند این طرف و آن طرف می‌روند به طلب چراگاه و نمی‌یابند نوزدهم حضرت امیر (ع) پس از آنکه بیان می‌کند که نهم از اولاد حسین قائم است و پر کننده زمین از عدل است می‌فرماید و لکن بعد از غیبتی که ثابت نماند بر دینش مگر

مخلصان خبر بیستم حضرت امیر (ع) می‌فرماید من و دو پسرم کشته می‌شویم و هر آینه برمی‌انگیزاند خدا از نسل من در آخرالزمان کسی را که حق نخواهی کند و هر آینه غایب می‌شود از میان مردم به جهۀ تمیز اهل ضلالت تا بگویند از برای خدا حاجتی به آل محمد نیست بیست و یکم حضرت سجاد می‌فرماید از برای قائم دو غیبت است که در یکی طول می‌کشد مدت او تا اینکه برگردند از او بیشتر کسانی که قائل به اویند بیست و دویم حضرت باقر (ع) می‌فرماید که از برای مهدی غیبتی است که در آن گمراه می‌شوند جماعتی بیست و سیم حضرت صادق (ع) می‌فرماید هر آینه قسم به خدا غایب شود از شما مهدی تا اینکه جاهل بگوید حاجتی به آل محمد ندارند چنانچه این جماعت نسخ دین محمد و آل محمد کردند و به غیر آل محمد مانند حسینعلی رجوع کردند بیست و چهارم حضرت صادق می‌فرماید بیاید بر مردم زمانی که غایب می‌شود از ایشان امامشان فیاطوبی للثابتین علی امرنا فی ذلک الزمان بیست و پنجم وصیت حضرت امیر (ع) مردم را به صبر و انتظار تا آنکه می‌فرماید طول غیبت پادشاه منتظر بر شما سخت نباشد و دلهایتان قاسی نشود بیست و ششم حضرت صادق (ع) می‌فرماید از برای صاحب این امر غیبتی است که چسبنده بدین خود در این غیبت مانند خارط قتاد است بیست و هفتم حضرت کاظم (ع) می‌فرماید طوبی لشیعتنا المتمسکین بحبلنا فی غیبۀ قائمنا بیست و هشتم پیغمبر (ص) می‌فرماید هر که منکر شود قائم از اولاد مرا در زمان غیبتش مات میتۀ جاهلیۀ چنانچه این طایفه منکر او شده‌اند و به حکم پیغمبر (ص) مانند اهل جاهلیت‌اند بیست و نهم حضرت صادق (ع) می‌فرماید مهدی از اولاد من پنجم از هفتم است که غایب شود از شما شخص او خبر سی‌ام [صفحه ۱۵۷] حضرت رضا (ع) فرمود در وصف قائم دیده نمی‌شود جسم او و برده نمی‌شود اسم او خبر سی و یکم حضرت باقر (ع) در تفسیر نعمت باطنه می‌فرماید نعمت باطنه در قول خدا امام غایب است یغیب عن ابصار الناس شخصه سی و دویم حضرت امیر (ع) می‌فرماید در وصف قائم (ع) هر وقت ظاهر شود در گردنش بیعتی نخواهد بود و به این جهت مخفی شود ولادتش و غائب شود شخصش خبر سی و سیم حضرت حسن (ع) می‌فرماید نیست از ما کسی که مگر آنکه در گردنش بیعت طاغی زمانش باشد مگر قائمی که عیسی پشت سر او نماز بخواند که خدا مخفی کرد ولادت او را و غایب کرد شخص او را طولانی می‌کند عمر او را در غیبتش پسر سیده کنیزها است و او نهم از اولاد حسین است پس ظاهر می‌کند او را خدا به قدرت خود در صورت جوان که بدانند خدا بر هر چیزی قادر است سی و چهارم حضرت حسین (ع) می‌فرماید قائم این امت صاحب غیبت است و میراث او قسمت می‌شود در حالتی که زنده است خبر سی و پنجم حضرت کاظم (ع) می‌فرماید نعمت باطنه امام غایب است عرض می‌شود در ائمه غیبت خواهد بود می‌فرماید بلی غایب می‌شود از چشمهای مردم شخص او لیکن غایب نیست از دلهای مؤمنین یاد او سی و ششم از رسول خدا (ص) که فرمود لابد للغلام من غیبته سی و هفتم حضرت صادق (ع) فرمود ان للقائم منا غیبته یطول امدها از برای قائم (ع) غیبتی است که طولانی است مدت آن به درستی که خدا ابا کرد جز آنکه جاری سازد او سنن انبیا را در غیبتهای ایشان و به درستی که لابد است از برای قائم از استیفاء عدد غیبتهای انبیاء سی و هشتم از حضرت باقر (ع) ان للغلام غیبته قبل ظهورها سی و نهم رسول خدا (ص) به جابر فرمود در وقتی که سؤال کرد از آن حضرت که آیا منتفع می‌شوند شیعه به قائم (ع) در غیبت او فرمود بلی قسم به آن کسی که مرا مبعوث به نبوت نمود که منتفع می‌شوند شیعه به قائم در غیبت او به او مثل انتفاع مردم به آفتاب زیر ابر خبر چهلم حضرت صادق می‌فرماید اقرب ما یکون العبد الی الله اذا افتقدوا حجۀ الله فلم یظهر لهم و حجب منهم فلم یعلموا بمکانه و هم فی ذلک یعلمون انه لم تبطل حجج و لابنیاته فقدها فلیتوقعوا صباحا و مساء چهل و یکم حضرت صادق می‌فرماید لابد للغلام من غیبته قبل ان یقوم الی ان قال و هو المنتظر الذی یشک الناس فی ولادته فمنهم من یقول اذا مات ابوه مات و لا عقب له و منهم من یقول قد ولد قبل وفات ابنیه بسنتین خبر چهل و دوم حضرت رضا (ع) می‌فرماید می‌بینم شیعه را در نزد مفقود کردن ایشان چهارمی از اولاد مرا که طلب مرعی کنند و نیابند عرض می‌کند راوی چرا می‌فرماید لان امامهم یغیب عنهم چهل و سیم حضرت صادق می‌فرماید یا زرارۀ لابد للقائم من غیبته چهل و چهارم حضرت صادق می‌فرماید به زراره لابد للقائم من غیبته قبل ظهور قیامه چهل و پنجم حضرت باقر می‌فرماید ان للقائم غیبته قبل ان یقوم چهل و ششم

از زراره ان للقائم غیبته قبل ظهوره چهل و هفتم از حضرت پیغمبر (ص) یغیب عنهم الحجهٔ لا یسمی حتی یظهره الله فاذا عجل الله خروجه یملاء الارض قسطا و عدلا ثم قال طوبی للصابرین فی غیبته چهل و هشتم در تفسیر آیه الذین یؤمنون بالغیب پیغمبر (ص) فرمود انما عنی بهذا المؤمنین قاموا فی زمن الفتنه علی الأیتمام بالامام الخفی المکان المستور عن الاعیان فهم بامامته مقرون و لخروجه منتظرون غیر شاکین و انما ضلوا عن مکان امامهم و عن معرفهٔ شخصه چهل و نهم از حضرت صادق (ع) که به جابر می‌فرماید یاتی زمان یغیب عنهم امامهم فیا طوبی للثابتین علی امرنا فی ذلک الزمان الخ خبر پنجاهم نیز از حضرت صادق (ع) که به زراره می‌فرماید یأتی علی الناس زمان یغیب عنهم امامهم پنجاه و یکم مکاتبه حضرت ابی‌الحسن (ع) اذا غاب عنکم صاحبکم عن دار الظالمین فتوقعوا الفرج [صفحه ۱۵۸] خبر پنجاه و سیم حضرت صادق می‌فرماید یفقد الناس امامهم فیشهدهم الموسم فیراهم و لا یرونه گم می‌کنند مردم امام خود را پس حاضر می‌شود در موسم حج و می‌بیند مردم را و مردم او را نمی‌بینند خبر پنجاه و چهارم و پنجاه و پنجم و پنجاه و ششم و پنجاه و هفتم و هشتم و نهم مثل همین مضمون از روات دیگر از طرق آخر نقل شده پنجاه و پنجم از محمد بن عثمان رضی الله عنه و الله ان صاحب هذا الامر یحضر الموسم کل سنهٔ فیری الناس و یعرفهم و لا یعرفونه پنجاه و ششم حضرت صادق (ع) ان لصاحب هذا الأمر غیبتین احدهما یطول حتی یقول بعضهم مات پنجاه و هفتم مثل همین مضمون پنجاه و هشتم حضرت باقر (ع) لابد لصاحب هذا الامر من عزله پنجاه و نهم حضرت صادق اشاره بکوه رضوی فرمود و فرمود اما ان لصاحب هذا الأمر من غیبتین فیه واحده صغیره و الاخری طویله خبر شصتم حضرت صادق می‌فرماید یا حازم ان لصاحب هذا الأمر غیبتین یظهر فی الثانیهٔ ان جاءک من یقول انه نقض بیده من تراب قبره فلا تصدقه از برای صاحب این امر دو غیبت است که در دومی ظاهر می‌شود اگر بیاید کسی و بگوید که من دست خود را پاک نمودم از خاک قبرش تصدیقش مکن شصت و یکم حضرت صادق (ع) به سدیر می‌فرماید شبه یوسف در صاحب این امر است تا می‌فرماید صاحب شما آن مظلومی است که این صفتش شده که آمد و شد دارد میان مردم و او را نمی‌شناسند تا خدا اذن دهد به او شصت و دویم و هفتم مثل همین خبر شصت و سیم حضرت صادق (ع) می‌فرماید للقائم غیبته ان احدهما طویلهٔ و الاخری قصیرهٔ و فی الاخری لا یعلم مکانه خاصهٔ موالیهٔ شصت چهارم مثل همین خبر شصت و پنجم حضرت باقر (ع) ان لصاحب هذا الأمر غیبتین لا یقوم و فی عنقه بیعه شصت و ششم مثل خبر شصت و چهار خبر شصت و هفتم حضرت باقر (ع) می‌فرماید ان للقائم غیبتین یقال فی احدهما هلک و لا یدری فی ای واد سلک شصت و هشتم حضرت صادق (ع) می‌فرماید ان للقائم غیبتین یرجع فی احدیها و الاخری لا یدری این هو یشهد الموسم یری الناس و لا یرونه شصت و نهم ابوبصیر عرض می‌کند به حضرت صادق که حضرت می‌فرمود از برای آل محمد دو غیبت است که یکی طولانی‌تر از دیگری است حضرت صادق علیه‌السلام فرمود بلی هفتادم حضرت صادق فرمود ان لصاحب هذا الامر غیبتین فی احدهما یرجع الی اهله و الاخری یقال فی ای واد سلک هفتاد و یکم حضرت صادق می‌فرماید ان لصاحب هذا الامر من غیبته یقول فیها ففررت منکم لما خفتکم هفتاد و دوم حضرت صادق لابد لصاحب هذا الامر من غیبته و لابد له فی غیبته من عزلهٔ و نعم المنزل طیبهٔ و ما من وحشه هفتاد و سیم مثل این خبر هفتاد چهارم از روایهٔ طولانی که پیغمبر می‌فرماید پس از آنکه توصیف می‌کند او را بکلمهٔ الصدق و لسان الصدق له غیبته طویلهٔ یظهر الله تعالی به الاسلام و اهله هفتاد و پنجم در آن روایهٔ طولانی که پیغمبر به حضرت حسین می‌فرماید فاذا مضی الحسن (ع) وقت الغیبته فی التاسع من ولدک هفتاد و ششم پیغمبر (ص) به عمار یاسر می‌فرماید در وقتی که عمار یاسر عرض می‌کند کی است این مهدی می‌فرماید خداوند عهد کرد به سوی من که از صلب حسین خارج کند ائمه نه گانه و نهم از اولادش غایب شود از ایشان و این است قول خدا قل ارایتم ان اصبح ماؤکم غورا فمن یاتیکم بماء معین می‌باشد از برای غیبهٔ طویلهٔ تا رجوع کند از او اقوامی پس ظاهر شود در آخرالزمان و زمین را پر از عدل کند هفتاد و هفتم حضرت امام علی النقی (ع) فرمود قائم مهدی پسر پسر من است جسمش دیده نمی‌شود و اسمش برده نمی‌شود بعد از غیبت او هفتاد و هشتم ایضا آن جناب فرمود حلال نیست برای شما بردن نام او و شخص او را نمی‌بینید و این را درباره خلف خلف خود فرمود و به

تواتر اخبار عدم جواز تسمیته با کراهت آن از خصایص [صفحه ۱۵۹] مهدی است از خصایص او شمرده که شخص او را نمی‌بیند هشتاد و نهم حضرت امیر (ع) پس از آنکه خبر می‌دهد از خروج دجال که از مقدمات ظهور مهدی است به تواتر اخبار توصیف می‌فرماید او را بقائل کفره و سلطان مأمور و اینکه متحیر است در غیبت او عقول خبر نودم حضرت رضا (ع) فرمود در وقتی که سؤال شد از آن حضرت که کیست قائم از شما اهل بیت فرمود چهارمی از اولاد من پسر سیده کنیزان تا آنکه فرمود و هو صاحب الغیبهٔ قبل خروجه خبر نود و یکم حضرت فرمود که بعد از حسن عسکری پسر او قائم است منتظر است در غیبتش مطاع است در ظهورش نود و دویم پیغمبر (ص) پس از آنکه بیان می‌فرماید یک یک از ائمه را تا آنکه می‌فرماید محمد بن الحسن که فتح می‌کند خدا به دست او مشارق ارض و مغارب آن را می‌فرماید و او کسی است که غیبت می‌کند از شیعه و اولیاء خود غیبت کردنی که ثابت نماند در آن بر قول به امامت او مگر آنکه آزموده خدا دل او را برای ایمان نود و سیم حضرت حسین (ع) پس از آنکه فرمود از ما است مهدی و نهم از اولاد من است و قائمی است که زمین را زنده کند پس از مردن می‌فرماید از برای او غیبتی است که مرتد شوند در آن جمعی نود و چهارم در روایهٔ طولانی امام علی نقی (ع) توصیف می‌کند پسر پسر خود را به اینکه خروج کند و زمین را پر از عدل و داد کند پس از آنکه پر شده از جور و ظلم که این مطلب از خواص مهدی است می‌فرماید نبینند مردم شخص او را و حلال نباشد بر زبان آوردن نام او نود و پنجم حضرت باقر (ع) می‌فرماید و او آن کسی است که غایب خواهد شد مدتی دراز بعد از آن ظاهر خواهد شد و زمین را پر از عدل خواهد نمود نود و ششم حضرت عسکری (ع) فرمود آگاه باش که او را غایب شدنی خواهد بود بعد از آن خروج خواهد کرد نود و هفتم پیغمبر (ص) فرمود بعد از حسن پسر او آنکه پنهان شود از مردم پنهان شدنی دراز بعد از آن بیرون آید و پر کند زمین را از عدل نود و هشتم ایضا پیغمبر (ص) فرمود نهم از اولاد حسین مهدی اهل بیت من است قائم امت (ع) من ظاهر خواهد شد بعد از غیبت دراز و حیرت مفصله نود و نهم نیز آن حضرت فرمود در آن خبریکه بیان یک یک ائمه را می‌فرماید تا آنکه می‌فرماید آخری پر می‌کند زمین را از عدل و می‌فرماید غایب کرد در غیبت طولانی خبر صدم نیز آن حضرت فرمود حجهٔ بن الحسن (ع) آنکه منتهی شود به او خلافت و وصایت و غایب می‌شود مدت دراز بعد از آن ظاهر می‌شود و زمین را پر از عدل و داد می‌کند صد و یکم حضرت صادق (ع) پس از آنکه بیان می‌فرماید غیبت صالح نبی را می‌فرماید و القائم مثل صالح صد و دوم حضرت صادق (ع) بیان می‌فرماید غیبت موسی را می‌فرماید این سنت در قائم است صد و سیم حضرت سجاد (ع) می‌فرماید در قائم است سنت ابراهیم و موسی پس فرمود اما من ابراهیم خفاء الولادهٔ و اعتزال الناس و اما من موسی فالخوف و الغیبهٔ صد و چهارم حضرت باقر فرمود در قائم شباهتی از یونس و یوسف بعد فرمود اما شبهه من یونس فرجوعه من غیبته و اما شبهه من یوسف فالغیبهٔ من خاصهٔ و عامهٔ صد و پنجم فقرات متکاثره متظافره ادعیه مأثوره و زیارات شریفه داله بر غیبت و استتار بسیار است از جهت عدم اطناب متعرض آنها نمی‌شویم رجوع به کتب مزار و ادعیه نما تا واضح شود که ثبوت غیبت از ائمه رسیده و مهم بین روات و صحابه و تابعین و علماء راشدین بوده که از آن جمله است آن ادعیه کثیره که از طرف ائمه هدی در دستورالعمل زمان غیبت وارد شده و معمول بهای عند الامامیهٔ بوده که در آنها طلب ظهور فرج می‌شود و مسئلت می‌کند دعا کننده که به واسطه طول غیبت قلبها قاسی شود که عرض می‌کند اللهم و لا تسلبنا الیقین لطول الامد فی غیبته و انقطاع خبره عنا الی قوله حتی لا یقنطنا طول غیبته عن ظهوره و امثال ذلک و هی کثیرهٔ الی غیر ذلک از اخباری که در نمایش اول در طی نقل اخبار گذشت رجوع به آنها نما و به همین عدد مبارک اکتفا شود چه آنکه [صفحه ۱۶۰] اگر ناظر رعایت انصاف نماید همین مقدار که نوشته شد هر چند استقصاء تمام اخبار وارده در این باب نشده او را کافی خواهد بود که روات این اخبار مانند عمار و جابر و زراره و محمد بن مسلم و جمیل و ابی‌بصیر و مفضل و یونس بن عبدالرحمن و سدیر و اشباه و امثال ایشان بوده که شبهه در عدالت و وثاقت و ایمان آنها نیست و منقول از کتبی شده که استناد آنها به صاحبانش و اعتبار آنها در نزد مسلمین بدیهی و آشکار است مانند کافی و کمال‌الدین و نعمانی و غیبت طوسی و فضل بن شاذان و بحار و امثال آن و بودن صاحبان کتب

در جلالت و متانت و علم و تقوی بر وجهی که در میان مسلمین نظیری از برای ایشان نبوده و لذا خصم همیشه به آنها و کتب ایشان رجوع داشته و دارند خاصه که مؤید است این فقره طول غیبت که مدلول این یک صد خبر به اخبار متواتره بوده متقدمه که صریحا بیان فرموده که قائم نهم از حسین و پنجم از هفتم و هفتم از پنجم و چهارم از هشتم و ششم از ششم و سیم از نهم و یازدهم از امیر است چه آنکه ممکن نیست بودن قائم نهم از حسین مثلا بدون غیبت چه آنکه از برای نهم از حسین هنوز آثار قائم مهدی (ع) ظاهر نشده که به تواتر اخبار آن سیره و سنن را باید اقامه نماید و اگر پس از این به دنیا آید محال است که نهم از حسین (ع) باشد پس لابدیم از التزام به غیبت نهم و هم مؤید است به اخبار کثیره داله بر طول عمر آن حضرت و اینکه شبیه عمر خضر است چه آنکه چنین بزرگواری در میان ائمه نبوده چاره جز آنکه ملتزم به غیبت دوازدهمی شویم نداریم و هم مؤید است به اخبار متواتره معتضده به حکم عقل که زمین خالی از حجهٔ و امام نخواهد بود چه آنکه در این مدت هزار و چند سال امام حاضری نداشته‌ایم ناچاریم از التزام به غیبت او و صحت و صدق این اخبار منوط به التزام به مذهب امامیه و قول به وجود امام غائب حی است و هم مؤید است به آنچه از حجهٔ بن الحسن در توقیعات به سفرایش فرموده و هم به کسانی که خدمتش فایز شده‌اند در وقایع کثیره که خود آنها باب علیحده دارد از اشاره به طول غیبت مانند توقیع محمد بن علی و اشباه آن و حکایت ابن‌مهزیار و امثال آن یا ایها الناظر المنصف المتأمل آیا آنچه در باب نوشته شد با کمی اسباب و قلت تتبع و عدم مجال و عدم تعرض بسیاری از آنچه ظفر به آن یافته شده به واسطه ملالت خواننده شبهه در آن باقی ماند که از خصایص حتمیه مهدی موعود طول غیبت شخصیه اوست و اگر بنای جور و اغتساف باشد چنانچه حالت این طایفه جدیده است صد چندان این اخبار از برای جاحد و عنود نابکار بکار نخواهد آمد ثم الا یخفی که در این اخبار این غیبت موصوف به اوصافی است یکی طولانی بودن آن و دیگر آنکه اسباب حیرت و ضلالت و رجوع و ارتداد مردم و برگشت از اعتقاد و قول خودشان و اعتقاد به نبود یا موت صاحب آن بشود چنانچه نسبت به بابیه همین اثر را نمود و همین ارتداد و اعتقاد از ایشان پیدا شد و دیگر بودن این غیبت قبل تعبیر از ظهور و خروج که در جمله از اخبار سابقه او را مقدم بر ظهور شمرده و دیگر بودن این غیبت شخصیه بدنیه که در بعض اخبار دارد که شخص او دیده نشود و در بعضی جسم او دیده نشود و در بعضی مکان او را ندانند و در بعضی او را نبینند و نشناسند و در بعضی در بازارها قدم زند و بر فرش مردم بنشیند و در بعضی در موسم حج بیاید و در بعضی مردم ببینند و نشناسند و در بعضی غایب از انظار و ابصار باشد و در بعضی میراث او را قسمت کنند در حال حیاتش و در بعضی این غیبت به واسطه خوف از قتل باشد و اینکه بیعتی بر گردنش نباشد و در بعضی مکان غیبت کوه رضوی و ذی طوی معلوم کرده الی غیر ذلک از تعبیرات ظاهره بل صریحه در غیبت جسمانیه به علاوه ظهور لفظ غیبت در آن و مساعدت لفظ ظهور و خروج بر آن بعد از اغماض از موارد جمله از آن اخبار که بر وجهی اثبات غیبت از برای شخص مخصوص می‌کند که هیچگونه راهی از برای تأویل و توجیه باقی نماند.

عدم غیبت کبری و صغری برای علی محمد باب

اما مقدمه ثانیه یعنی نبودن این غیبت از برای این مدعی پس بالوجدان آشکار است که کجا بعد از آمدن به دنیا تا قبل از ادعا و خروجش غیبت شخصیه داشته تا چه رسد به آنکه غیبت طولانی داشته باشد و کجا قائلین به او ارتداد جسته‌اند که باقی مانده باشند اندک و کجا قبل [صفحه ۱۶۱] از کشتن به دروغ معتقد به موت او شده‌اند از طول غیبت و کجا هر ساله در موسم حاضر بوده که او مردم را ببیند از شکم مادرش که زائیده شد تا در شیراز بوشهر بود و کربلا همه کس او را می‌دید و می‌شناخت و مدتی نگذشته که این ادعا را نمود و پس از آن تا مکه رفت و شیراز رفت و تبریز و اصفهان تا کشته شدنش همه کس او را دید و شناخت کجا ولادتش مخفی بوده و کی از میان مردم غایب گشته و کجا میراث او را در حیاتش قسمت کردند ولی تمام این آثار از برای آن قائمی که امامیه قائل به او بوده‌اند واقع گردید از دو غیبت یکی صغری و دیگری کبری که در خصوص غیبت صغری جماعتی

بسیار خدمتش رسیده‌اند و هم‌چنین در کبری تا همین اوقات که سیصد و بیست چهار و بیست و پنج است موافق حکایات بی‌شمار که در کتب معتبره ثبت شده که انکار نکنند تمام آنها را مگر مکابر معاند که ناقلین آنها به حسب غالب معلوم العدالهٔ و الوثاقهٔ می‌باشند که شیخ انصاری و سید رشتی اعتراف به عقل و کمالشان و اعتماد به قول و فرمایشات ایشان داشته‌اند و اخبار متقدمه داله بر غیبت جسمانیه قائم مهدی (ع) در کتب و رسائل شیخ و سید تبت الله و چون این طایفه کمال اعتماد به جناب شیخ و سید دارند بلکه حسینعلی در ایقان آن دو نفر را نجم ظهور طلعت اولی به مذاق خود می‌دانند و به زعم خود استشهاد می‌کند که شیخ و سید خبر علی محمد باب را داده‌اند لذا حجهٔ علیهم و الزاما لهم از هر یک نقل مختصری می‌شود اما شیخ پس در عقب یک فصل در بیان غیبت و سر آن می‌نویسد و جمله از اخبار متقدمه را می‌نویسد از آن جمله خبر ریان که حضرت رضا می‌فرماید قائم فرزند چهارمی من است و غایب خواهد شد پس ظاهر می‌شود و زمین را پر از عدل می‌کند و چند وجه در حکمت غیبت از وجوه آتیه بیان می‌کند و اما سید در چند رساله منها رساله حجهٔ بالغه بیان غیبت را می‌نماید در بیان اختیار مردم در ازمنه غیبت پس می‌نویسد و لما کان علیه‌السلام وجه الله المتخلق باخلاق الله اجری سنهٔ الله سبحانه علیه فغاب مع وجوده و عین له ابوابا یعنی چون قائم وجه الله بود جاری شد در او سنهٔ الله پس چنانچه خدا غائب است با وجودش او هم غائب شد با وجودش و قرار داد از برای او چهار نائب بر سبیل تبادل و ایشان عثمان بن سعید و محمد بن عثمان و حسین بن روح و علی بن محمد الی آخر کلامه خدا انصاف بدهد طایفه را که مع الوصف شیخ و سید را هم مقاله اوهام فاسده خود می‌دانند و حال آنکه بدیهی است که در مسئله قائم مهدی جدا همین عقیده امامیه را دارند تنبیه جمله بابیه تبعا لطائفهٔ العامهٔ در برابر آنچه نوشته شد چیزی جز استبعاد و استغراب از چنین عمر طولانی و غیبت دراز و حیرت در سر آن ندارند و چون جواب این شبهه در کتب غیبت امام مانند کمال الدین و غیبت طوسی و کشف الأستار و مانند آنها مشروحا نقضا و حلا بیان شده در این رساله اسباب ملالت خواننده نمی‌شوم هر کس جواب از این استبعاد را بخواهد رجوع به آن کتب نماید تا واضح شود فساد آن و اینکه این طول عمر و طول غیبت سنتی است که از حجج سابقین و هم امم سالفه در حجت عصر (ع) قرار داده شده که خود حضرت عسکری فرمود پسر من آن کسی است که خدا جاری نمود در او سنن انبیاء سابقین بالتعمیر و طول الغیبهٔ و هم به تواتر از پیغمبر رسیده که آنچه در امم سابقهٔ بوده در این امت هم خواهد بود حدو النعل بالنعل و القندهٔ بالقندهٔ و اینکه این غیبت چون افعال الهیه است جای شگفت و اعتراض و تعجب و استبعاد نیست مانند سایر کارهای عجیبه پروردگار که در چند خبر معصوم به راوی می‌فرماید این امری است از امرهای خدا و سری است از سرهای خدا و غیبتی است از غیبتهای خدا شک نکنید که کافر می‌شوید و به همین جهت که چون اطلاع از احوال این نمره از اتباع شیطان داشته همیشه می‌فرمودند که غیبت قائم اسباب حیرت و ضلالت و ارتداد و قساوت قلوب خواهد شد و مردم را نهی از استعجال و امر [صفحه ۱۶۲] به صبر و سکون نموده و در ادعیه دستورالعمل داده‌اند در طلب اطمینان و برقراری دلها و همیشه اکیدا سفارش می‌فرمودند بر ثبات بر عقیده و تمسک به اعتقاد خود و اینکه متزلزل نشوند و ناظر به همین استبعاد و اهل آن که به واسطه این استبعاد و استعراب دست از دین خود کشیده‌اند می‌باشد این اخبار بی‌شمار که بیان می‌فرماید ارتداد و رجوع مردم را از قول به امام غائب تا آنکه بگویند مرد و بگویند ما الله حاجهٔ فی آل محمد (ص) و یرجع عنه اکثر القائلین به و این مراتب در کتب غیبت اوضح من الشمس و ابین من الامس است از شرح و تفصیل آن گذشتیم تذنیب توجیه رکیکی که از این طایفه به دست آمده در تصحیح غیبت و اثبات آن از برای متبوعان خود آن است که با شخصی از دعات این طایفه که صحبت شد انکار اخبار متقدمه در غیبت را نتوانست بنماید جواب گفت که مراد به غیبت مثل غیبت ثمره در شجره است و آن از برای سید باب بوده و این توجیه را از صاحب دلائل آموخته که می‌گوید غیبت مذکور در کتب قبل ظهور موعود بوده است که در آن ایام مکنون و مخزون و مستور از عرفان بوده چنانچه ثمره در شجره پنهان است جواب گفتیم این چنین غیبت از برای تمام ائمه و انبیاء بوده چرا از خصایص قائم مهدی شمرده شده بلکه این نحو از غیبت بنا بر خلق ارواح قبل از ابدان و بودن در اصلاب اباء و ارحام امهات از برای تمام افراد بشر بوده از جواب عاجز ماند به

علاوه که دانشی به صریح اخبار که مراد غیبت شخصیه جسمیه از انظار مردم با بودن در نشاه دنیا و آمد و شد بین خلق و حضور در موسم و پنهانی در امکنه مخصوصه است پس از عجز از جواب از در دیگر داخل شد که سید باب هم غیبت از اهل خود نمود در آن سفری که رفت جواب دادم از برای تمام مسافران همین غیبت ثابت است این همه های و هوی لازم نداشت به علاوه در مسافرتش غایب نبوده اهل قافله در مکه او را می‌دیدند به علاوه که این مسافرت بعد از ظهور او بوده و غیبت بعد از ولادت قبل از ظهور را از خصایص مهدی شمرده‌اند در اخبار پس از آن به آن تحمل دیگر نمود و گفت میرزا حسینعلی قبل از آمدن به دعوت در سلیمانیه غیبت نمود جواب گفتم اگر به هزار حیله آن اخبار کثیره بتوان بر آن پنهانی مختصر حسینعلی تطبیق نمود لکن شما او را ظهور عیسی و رجعت حسینی می‌دانید و آن را غیر از ظهور قائم مهدی می‌شمرند چنانچه در غیر موضعی از کلماتشان دارد که در آخرالزمان دو ظهور است یکی از آن دو ظهور قائم مهدی و آن ظهور باب است و دوم رجعت حسینی و آن ظهور بهاء است و غیبتی که در اخبار کثیره یاد شده از برای قائم مهدی است نه رجعت حسینی گفت همه مظاهر یک‌اند پس غیبت از برای همه است و نسبت آن را بواسطه حصولش از برای بعض به تمام آنها باید داد پس باید گفت حضرت سجاد و حضرت جواد هم غیبت داشتند پس چگونه از خصایص مهدی خواهد بود چنانچه در تمام اخبار سابقه تصریح فرموده دیگر لا جواب ماند تتمهٔ البته چون غیبت آن حضرت از افعال الهیه است مصالح و حکم آن بی‌شمار خواهد بود و حق مسئله همان است که معصوم در جواب مسائل که عرض می‌کند حکمت از غیبت می‌فرماید به جهت امری است که اذن نداده‌اند ما را در کشف آن از برای شما تا آنکه می‌فرماید وجه حکمت در این منکشف نمی‌شود مگر بعد از ظهور آن جناب چنانچه منکشف نشد وجه حکمت آنچه خضر به جا آورد از سوراخ کشتی و کشتن غلام و بنا کردن دیوار از برای موسی مگر بعد از جدائی از ایشان ای پسر فضل به درستی که این امری است از امرهای خدا و سری است از سرهای خدا و غیبتی است از غیبتهای خدا و ندانستن حکمت موجب استبعاد نشود چنانچه حکمت غالب کارهای حجج مخفی است مانند عزلت امیر (ع) در آن مدت طولانی و صلح حسن (ع) و جهاد حسین (ع) و کناره گرفتن ائمه دین بلکه غیبت انبیاء سابقین و سایر کارهای پروردگار بلی از اخبار وجوهی استفاده می‌شود از آن جمله است آنچه از فرمایش حضرت صادق (ع) معلوم می‌شود که راوی عرض می‌کند چرا امیرالمؤمنین مقاتله نکرد در اول با مخالفین فرمود به جهت آیه که در قرآن است که می‌فرماید و لو تزیلوا لعذبنا الذین کفروا منهم عذابا الیما یعنی اگر [صفحه ۱۶۳] جدا شوند هر آینه عذاب می‌کنم کافران را عذاب دردناک راوی عرض کرد مراد تبزیل چیست فرمود ودایع مؤمنینی که در صلبهای کافران است پس فرمود و همچنین قائم ظاهر نمی‌شود هرگز تا آنکه بیرون بیاید ودایع خداوند پس چون بیرون شوند ودایع خدائی ظاهر می‌شود قائم و غلبه کند بر آن کسانی که غلبه دارند از دشمنان خدا پس بکشد ایشان را و حاصل مضمون آنکه چنانکه حضرت امیر به مراعات استخلاص نطفه طیبه اهل ایمان از اصلاب اهل نفاق شمشیر نکشید و الا اگر جنگ کرده بود مؤمنینی که در صلب منافقین بوده‌اند به دنیا نمی‌آمدند همین طریق شأن قائم سیف و قتل اعداء خداست بیرون نمی‌شود تا ذراری صالحه از اصلاب خبیثه بیرون شود و نظیر آنچه قطب‌الدین در محبوب القلوب روایت کرده است که حضرت سیدالشهداء (ع) در روز عاشورا در وقت حمله بعض از کسانی که ضربت به آن بزرگوار می‌زدند از لشکر پسر زیاد با آنکه ممکن بود از قتل آنها نمی‌کشت ایشان را چون از آن سرور سؤال کردند از جهت این امر فرمود پرده از پیش چشم من برداشته شد پس دیدم نطفه‌هائی را که در صلبهای ایشان بود پس شناختم که از نطفه او اهل ایمان بیرون می‌آید پس واگذاشتم او را و دیگر همین امتحان خدائی است که در اخبار تمحیص اشاره به سوی آن شد که بعض آنها در فاتحه گذشت چون هر امتی که شرافتشان بیشتر باشد امتحان آنها زیاده خواهد بود و چون مردم زمان غیبت به اخبار کثیره افضل‌اند از سابقین امتحان ایشان بیشتر شده و این امتحان به طول غیبت حاصل شد که صادق از کاذب معلوم شود چنانچه فرموده الم احسب الناس ان یترکوا ان یقولوا امنا و هم لا یفتنون و لقد فتنا الذین من قبلهم فلیعلمن الله الذین صدقوا و لیعلمن الکاذبین چنانچه حضرت باقر (ع) می‌فرماید لتمحض یا معشر الشیعه شیعهٔ آل محمد (ص) تمحیض الکحل فی

العین مضیج احدکم و هو یری انه علی شریعهٔ من امرنا و یمسی و هو علی شریعهٔ من امرنا فیصبح و قد خرج منها مانند طلا خالص می‌شوید صبح می‌کند یک نفر از شما بر امر ما و چون شام می‌شود و صبح می‌شود خارج از آن می‌شود و شام می‌کند و حال آنکه بر شریعت ما است و چون صبح کند از شریعت ما خارج شود مانند طائفه بابیه که امامی مذهب بودند حال از قول به او خارج شدند و هم فرموده‌اند و الله لتکسرن کسر الفخار و الله لتمحض و الله لتعزبلن و هم در خبری حضرت صادق (ع) فرمود ان هذا الامر لا یاتیکم الا بعد الیاس لا و الله حتی تمحصوا لا و الله حتی یشقی من شقی و یسعد من یسعد ظهور فرج نخواهد بود مگر بعد از مأیوس نه به خدا قسم مگر بعد از آن که ممتاز شوید و خالص گردید نه به خدا قسم مگر پس از آنکه شقی شود هر که شقی شدنی است و در خبری می‌فرماید حضرت باقر (ع) به جابر جعفی در وقتی که سؤال از فرج می‌کند می‌فرماید هیهات هیهات لا یکون فرجا حتی تعزبلوا ثم تعزبلوا ثم تعزبلوا بقولها ثلاثا حتی یذهب الکدور یبقی الصفو و در خبری پس از آنکه می‌فرماید که باید خالص شوید تا باقی نماند مگر اندک استشهاد می‌فرماید به قول خدا ام حسبتم ان تترکوا و لما یعلم الله الذین جاهدوا منکم و یعلم الصابرین همه امم امتحان شده‌اند امت ابراهیم به ظهور موسی و یهود به عیسی و نصاری به محمد (ص) و مسلمین به امیر (ع) و همچنین هر یک از فرق شیعه به مخالفت امام عصر خود مانند کیسانیه و فطحیه و واقفیه و تاوسیه و امثال آنها و امامیه اثناعشریه ممتحن شدند به طول غیبت و گرویدند به این و آن چنانچه فرق دیگر از شیعه ممتحن شدند و ائمه عصر خود را ترک کنند و رجوع به نااهل کردند تا آنکه باقی بماند خالص آنها و کسانی که تا حضرت عسکری قائل بودند و آنها خلاصه و زبده منتخبین بودند پس آنها هم ممتحن شدند در غیبت طولانی درباره امام غائب خود و لذا همیشه فرمود طوبی از برای کسانی که ثابت بر امر ما باشند در غیبت امامشان که حضرت پیغمبر (ص) فرمود یغیب عنهم الحجهٔ ثم قال [صفحه ۱۶۴] طوبی للصابرین فی غیبته طوبی للمتقین علی محجتهم اولئک وصفهم الله فی کتابه فقال الذین یؤمنون بالغیب و قال اولئک حزب الله الا ان حزب الله هم المفلحون و ایشان را افضل اهل هر زمانی شمرده‌اند که خداوند عقلهای ایشان را کامل نموده که غیبت در نزد ایشان به منزله مشاهده شده و خداوند ایشان را توصیف به هدایت و صلاح و فلاح فرموده الم ذلک الکتاب لا ریب فیه هدی للمتقین الذین یؤمنون بالغیب و صابر بر غیبت را مانند خارط قتاد شمرده بلکه مثل کسی که جمره ی آتش به کف گرفته باشد و کسانی که بمیرند بر انتظار قائم غائب خود ایشان را مانند شهداء بدر و احد شمرده بلکه در خبری حضرت سجاد (ع) فرموده‌اند هر که ثابت باشد بر ولایت ما در غیبت قائم ما خداوند اجر هزار شهید مثل شهداء بدر و احد به ایشان می‌دهد و اخبار در این باب بسیار است امتحان و تمحیض و تخلیص همان سنهٔ الهی است که لن تجد لها تبدیلا و لن تجد لها تحویلا باری حکمتهای آن بسیار است و پس از آنکه به اخبار متواتره قطع شد لزوم غیبت جای استبعاد نخواهد بود و ندانستن حکمت آن ضرر نخواهد داشت.

جواب بر شبهه غیبت حضرت مهدی

شبهه و ازاجه نسبا هست که شیطان القا کند در قلب منافقی که فایده چنین امامی که ید تصرف او از امور خارج باشد و مردم او را نبینند و قضا و حکمی مشاهده نکنند چه خواهد بود جواب آنکه این فائده خاصه یعنی تصرف در امور ظاهره نسبت به فوائد وجود آن سرور نسبت قطره است به دریا و حلقه است به صحرا که اوست در فیض مطلق و باب خلایق به سوی حق و اوست قطب و مدار و آسمان به او پایدار و زمین به وجودش برقرار و از ثریا تا ثری و از ماه تا ماهی همه بنده در فرمانش و تمامی را گوش و چشم به حکم و فرمانش محیط بر افلاک حاکم بر املاک مرجع کل امور و تمام علل و مبادی و اسباب و وسایط از او دستور ناظم و راتق و فاتق در کائنات مطاع و مرجع و آمر در تمام بریات از آنکه طایفه مخصوصه از خلق که در قطعات قریبه از ارض خدمتش نپرسند و او اقامه حدود و جبایت و خراج و ضبط ثغور و بیان و احکام و قضاء بین انام بلاواسطه ننماید وجود شریفش عدیم الفایده و بلافائده نخواهد بود چه آنکه خلق منحصر به این طایفه نخواهد بود و مربی و معلم و هادی و مرشد و حاکم و آمر در میان ملائکه خواهد

بود و اهم طایفه جن که شریک التکلیف با انس‌اند و حجهٔ می‌خواهند بلکه تمام اصناف خلق که همه معرفت و تکلیف و تسبیح دارند همه محتاج به معلم خواهند و دیگر آنکه امانند از برای اهل زمین چنانکه کواکب امانند از برای اهل آسمانها بعض بلایا و عقوبات به واسطه ایشان مرتفع و برکات و خیرات به واسطه ایشان نازل که این مراتب و شئون در اخبار بسیار خارج از عدد و شمار است بلکه از طرق عامه که اعداد امامیه‌اند وارد شده که چنانچه کواکب امانند از برای اهل آسمان همچنین اهل بیت و در بعض روایات از طرق معتبره نزد عامه وارد است که چون عده اهل بیت تمام شود وقع الهرج و المرج که از اشتراط ساعت است و در بعضی می‌فرماید بیابند مردم آنچه را که به ایشان وعده داده‌اند از بلایا و در بعضی همیشه این ادین عزیز است مادام که دوازده خلیفه از قریش بر ایشان باشد و پس از آنکه عده تمام شد لساخت الارض باهلها و در بعضی لهاجت باهلها الی غیر ذلک از روایات عامه فضلا از عامه و خاصه و دیگر مقام شهادت ایشان بر خلق و اعمال آنها که در قرآن یاد از او شده و اخبار به این مضمون متواترا رسیده و کذلک جعلناکم امهٔ وسطا لتکونوا شهداء علی الناس و قل اعملوا فسیری الله عملکم و رسوله و المؤمنون بعلاوه اطلاعات و اسباب علمیه متعدده عرض اعمال در اوقات مخصوصه بر ایشان نمودن و دیگر تقدیر امور کائنات سال به سال در شب قدر نزد او می‌شود موافق اخبار کثیره وارد شده در تفسیر سوره قدر که پیغمبر (ص) به بعض اصحاب آیا من از میان شما که رفتم شب قدر می‌رود عرض کردند بلی فرمود پس ملائکه بر که نازل می‌شوند عرض کردند خدا و رسول داناترند اشاره به حضرت [صفحه ۱۶۵] امیر (ع) می‌فرماید و می‌فرماید بر او و بر امامان از اولادش نازل می‌شوند و الحاصل ائمه دین صاحب ولایت کلیه تکوینیه عامه‌اند و وساطت مطلقه در مطلق فیض دارند و شئون و مراتب آنها منحصر به بیان احکام و قضاء بین امام نیست جلد نهم و هفتم بحار را ملاحظه فرمائید و فقرات حدیث طارق و روایت جندب و سلمان را مطالعه نما تا مراتب ائمه را بفهمی و بدانی در السنه عوام معروف است که امام قلب عالم امکان است آیا کدام جهل بالاتر از آن که کسی سؤال از فائده کسی کند که تمام فوائد عالم امکان از اوست و به او است و راجع به اوست نعمت کامله والاء وازعه و رحمت واسعه سامله اوست آسمان فیض است از برای زمین امکان و السماء و الطارق شمس و قمر تربیت کننده است و الشمس و ضحیها و القمر اذا تلیها بروج آسمان است که مدار عالم است و السماء ذات البروج شهود سنین است که نظام معاش بنی‌آدم است ان عدهٔ الشهور عندالله اثنا عشر شهرا بهم سکنت السواکن و تحرکت المتحرکات و حضرت امیرالمؤمنین در شأن صاحب امامت می‌فرماید یوجب له بذلک الطاعهٔ و الولایهٔ علی جمیع خلقه فهو ولیه من سمواته و ارضه و به واسطه این ولایت کلیه است احاطه علمیه ایشان که می‌فرماید در وصف امام یری ما بین المشرق و المغرب و لا یخفی علیه شیء من عالم الملک و الملکوت باری مرتبه ولایت تکوینیه عامه و سلطنت کبری کلیه با آن اندازه از تصرف که ایشان را مقامات خدا شمرده که لا تعطیل لها فی کل مکان و فرموده لا فرق بینک و بینها مقامی است که تمام شئون و مراتب در تحت اوست و جمیع عوائد و فوائد و نعم و آن راجع به اوست و ثبوت این مرتبه از برای امام به تواتر اخبار قطعی به نحوی ثابت است که جای ریب و شک نیست در این صورت به واسطه نرسیدن بعض مردم خدمتش و عزلت فرمودن از بعض شئون و کارهایش لازم نمی‌آید که این اسم اعظم اکرم و این نعمت کامله تمام که بدون وجودش حدوثی از برای هیچ جزئی از اجزای عالم نبوده و لولا بقائش از برای هیچ نقطه و ذره از عرش تا فرش دوام و قراری ندارد نخواهد بود چگونه وجودش در غیبت بلافائده باشد و بس است در این مقام همان توقیع شریف که از خود حجهٔ بن الحسن (ع) رسیده که نوشته‌اند و اما علهٔ ما وقع من الغیبته فان الله عزوجل یقول یا ایها الذین امنوا لا تسئلوا عن اشیاء ان تبدلکم تسؤکم انه لم یکن لاحد من ابائی الا وقعت فی عنقه بیعهٔ لطاغیهٔ زمانه و انی اخرج حین اخرج و لا بیعهٔ لاحد من الطواغیت فی عنقی و اما وجه الأنقطاع بی فی غیبتی فکا لانتفاع بالشمس اذا غیبها عن الابصار السحاب و انی لامان لاهل الارض کما ان النجوم امان لاهل السماء فاغلقوا ابواب السؤال عما لا یغینکم و اکثروا الدعاء لتعجیل الفرج ملاحظه فرما نهی آن بزرگوار را از گفتگوی در حکمت غیبت و بیان فائده و اینکه امانند از برای اهل زمین و اینکه مانند آفتاب در زیر ابر افاضه و تربیت دارند.

از سنن ضروری و خصائص قطعیه موعود

دلیل سیم از سنن ضروریه و خصایص قطعیه موعود ملت آن چیزی است که متواتر قطعی فوق حد احضاء در لسان غیر واحدی از حجج سابقین و ائمه طاهرین رسیده که آن اشاعه عدل و بسط قسط و رفع ظلم یکسره و منع جور کلیه به برداشتن ملل مشرکه و ادیان باطله و مذاهب فاسده و اجزاء سنن و قوانین عدلیه و رفع ید طاغیان یاغیان و ذلیل و خوار نمودن جباران متمردان و زایل ساختن دول سلطنت جائره که از اول عالم تا آن زمان چنین اشاعه عدلی و رفع ظلمی در عالم از هیچ یک از انبیاء و ائمه هدی ظهور ننموده باشد و طوراند در آن اطوار جمیع ادوار ممتاز باشند و آن خصیصه در بشارات عهد عتیق و جدید از توریهٔ و انجیل و اشارات قرآن مجید و ابناءات خاتم النبیین و تصریحات یک یک از ائمه دین به سر حد ضرورت و بداهت رسیده بلکه خصوص این لفظ و عبارت از حجج الهیه به تواتر لفظی ثابت و محقق شده که مهدی (ع) یملاء الارض قسطا و عدلا بعد ما ملئت ظلما که اگر بخواهد انسان احصای اخبار وارده در خصوص این لفظ و عبارت نماید محتاج به رساله جدیده [صفحه ۱۶۶] خواهد بود و در اخبار متقدمه در نمایش اول جمله از آنها گذشت و بعض دیگر هم بیاید به علاوه آنچه عبارات مختلفه افاده این معنی را نموده پس این خصیصه به تواتر معنوی و لفظی بلکه به ضرورت و بداهت ثابت گشته و کثرت وفور این نمره از اخبار به درجه‌ایست که ما را بی‌نیاز می‌کند از کلفت تحریر و مشقت شماره آن پس می‌گویم که خصیصه موعود املاء ارض است از عدل و قسط و برداشتن جور و ظلم یکسره و اثری از این خصیصه تاکنون که چند طبقه از متبوعان این طایفه ضاله گذشته ظاهر نگشته با آنکه به تصریحات آن اخبار آن خاصه از اموری است که به ید خود موعود باید جاری شود چنانچه ظاهر می‌شود بر رجوع کنندگان به آن اخبار و این دلیل هم مرکب از دو مقدمه الاولی ثبوت چنین خصیصه از برای موعود الثانیه نبود این خصیصه و عدم حصولش از برای این مدعی و چنانچه مقدمه اولی بالبداهۀ و الضرورۀ ثابته است مقدمه ثانیه هم بالوجدان واضح و آشکار است چه آنکه مشاهده می‌کنیم که آنچه از ملل و ادیان باطله و مذاهب فاسده تا قبل از هزار و دویست و شصت هجری بوده تا حال که هزار و سیصد و بیست و پنج که شصت سال از کشتن مدعی می‌گذرد و تقریبا که در روی زمین بوده هنوز باقی است بلکه در این سنین متأخره به واسطه غلبه سلاطین مشرکه آن ملل و ادیان قوی‌تر از اسلام گردیده این بیچاره علاوه بر اینکه نتوانسته کلیه ادیان نموده و رفت و بالحس می‌بینیم که آنچه از سلطنت جابره و دول جائره در قبل روی زمین بود الی الحال باقی و برقرار است بلکه در این ازمنه متأخره به واسطه کثرت الات ناریه و وفور قوی حربیه قهر و غلبه اهل ظلم و جور بر زیردستان و رعایا زیاده و هر گونه ظلمی به هوای نفس خود در اعراض و فوس و اموال مردم می‌نمایند اگر در سابق مردم می‌توانستند اجماع کنند و ید سلطنت جابری از خود دور کنند حال جز تحمل و کشیدن بار ظلم چاره ندارند و مشهود و محسوس است که فی‌الحال هر قوی بر ضعیف چیرگی و غلبه دارد و گریبان هر رعیتی در دست کدخدای محله و ارباب ده و ستمکار بلد است و هنوز قوانین ظلمیه و دائر و احکام جائره در گردش و بلد بلا جهت نفوس و اموال مردم در تحت تصرف جابری است و در عهد مهدی امت اگر زنی طبقی از زر سرخ بر سر گیرد و از اقصای نقطه مشرق تا آخرین نقطه مغرب برود کسی مزاحم و معارض او نخواهد بود و هنوز با توپ پر و تفنگ و رندل و سوار قره سواران امنیت طرق و شوارع حاصل نشده و قطاع الطریق و متمردین ایلیات دست از نهب و اسر بر نداشته‌اند بلکه در معموره و خانه نفوس و اموال مردم محفوظ نمانده ملاحظه فرمایش حضرت صادق (ع) بنما که در ارشاد مفید است که می‌فرماید انی اقام القائم حکم بالعدل و ارتفع فی ایامه الجور و امنت به السبل تا به این مثابه اقامه عدل و رفع ظلم می‌کند که کسر کل جناح خارج عن الطریق و ابطل الکیف و المیازیب من الطرقات و لا یترک بدعۀ الا ازالها و لا سنۀ الا اقامها از عدل این مهدی مصنوعی است که قدرت بر اظهار مذهب خود ندارد و در هر بلدی به رسم و داب آن بلد باید رفتار کنند با آنکه این بیچارگان خود را کامل‌ترین افراد خلق می‌دانند و دین خود را بهترین ادیان می‌شمارند و آرزوها دارند که کاش مثل یهود و نصاری و بت پرست می‌توانستند

خود را آشکارا نمایند حقیقت این خوب عدلی است شایع که کافر اظهار کفر خود کند و این مسلمانان به زعم خود اظهار دین فاضل خود را نتوانند بنمایند و از اثر رفع ظلم این مهدی مجعول است که دماء محترم ایشان به زعم خودشان در هر ده و شهری علنا ریخته می‌شود و جهارا انواع هتک و ذلت را می‌بینند و دادرسی نداشته باشند و نفوس شریفه ایشان هدر شود و به اندازه بزی که از غیر کشته شود کسی مؤاخذه نکنند و از اثر رفع ظلم این مهدی کاذب است که این بیچارگان در خانه‌های خود نتوانستند زیست کنند از شهرهای خود فرار کنند و از اثر رفع ظلم این مهدی کذاب است که هیچ یک از تابعان او شب را به راحت [صفحه ۱۶۷] آسایش نکنند و همیشه بلین و تواضع رفتار کنند که نشاید کسی به ایشان بگوید که این بابی است عجب است که این جهله سفله سفیه به مظلومیت خود فخر می‌کنند و آن را اشعار خود می‌دانند دلیل و حجت خود می‌شمارند بلکه می‌گویند در باب اولیاء مهدی (ع) رسیده که ایشان مقهور و ذلیل خواهند بود و ملتفت نیستند که زمان مهدی موعود غیر از زمان حجج الهیه است او باید اشاعه عدل کند و رفع ظلم از ایشان کند در تمام روی زمین نه آنکه نتواند اتباع خود را لامحاله به اندازه سایر اصناف خلق حفظ نماید و رفع ظلم از ایشان کند اگر هم قبول کنیم که در اول خروج مهدی به سیف جمله از اولیائش کشته شوند چنانچه لازمه جنگ و قتال و طرفیت با سلاطین روی زمین همین است به حسب عادت ولی باید مهدی غلبه کند و بسط عدل نماید و رفع ظلم نماید نه آنکه تا آخر کارش و ظهور رجعت حسینی و گذشتن مدعی دوم و آمدن سیمی و چهارمی روی کار بازهمان مرج و هرج و فتنه و فساد و ظلم و جور خاصه بر این طایفه باقی و برقرار باشد عجب رفع ظلمی نمود این متمهدی که پس از چندین سال از ظهورش گذشته و از دنیا رفته و رجعت حسینی سالها است به میان آمده باز هنوز در کوچه و بازار روز روشن در یزد و اصفهان بلا تقصیر و جرم سوای متابعت این مدعی بسیاری از ایشان را بکشند و پاره پاره کنند و اجسادشان را در کوچه و بازار بگردانند و بسوزانند واقعا عجب بسط عدل و رفع ظلمی نمود این حرف از ایشان پسندیده و درست است حال می‌گویم آنچه بر این طایفه وارد شده و می‌شود یا آنکه عدل است به واسطه استحقاقشان فثبت المطلوب و یا آنکه ظلم و جور است پس باز ثبت المطلوب که این خارجی و مدعی مهدی نبوده و الا رفع ظلم و جور خصیصه او بوده از میان حجج الهیه اگر جاهلی در اول امر مدعی شبهه حقیقت و احتمال صحت در مقاله او می‌داد به امید آنکه شاید چند صباح دیگر بسط عدل و رفع ظلم نماید ولی بعدها که دید بر دارش زدند و مئزی از پنبه تخمی نتوانست سوا کند . . . و پس از آنکه دید اتباعش آواره و به اطراف بلاد گریزان و همیشه در خوف و تقیه‌اند بنابر توهم صدق در این مدعی نماید که این همان کسی است که درباره او صدق نموده فرمایش معصوم که هیچ کس نیست غیر از صاحبش که مدعی این مقام شود مگر آنکه خدا قطع کند عمر او را.

تفسیر حدیث «لیظهره علی الدین کله»

وهم و دفع گمان نکند جاهلی که این بسط عدل و ازاله جور به شخص موعود و زمان او حاصل نمی‌شود بلکه به رشته او و کشش امر او و کسان بعد از او حاصل می‌شود و اینکه نسبت آن را به مهدی داده‌اند به واسطه آن است که اول رشته دست او بوده و اینکه اشاعه به سبب او باشد کفایت می‌کند که از رشته امر باشد چنانچه در قرآن وعده داده به پیغمبر (ص) در قولش که می‌فرماید لیظهره علی الدین کله که غالب کند او را بر ادیان و حال آنکه در زمان او دین یهود و نصاری و سایر فرق بر حال خود باقی ماند که این زعمی است فاسد که اولا در صدر خبر علاوه که بیان خصیصه را می‌نماید و نسبت آنرا به خود مهدی می‌دهد نه آنکه سبب او باشد که می‌فرماید یملاء الأرض قسطا و عدلا مثل قول پیغمبر (ص) ثم یبعث الله عزوجل رجلا منی و من عشیرتی فیملاء الارض عدلا و در روایت دیگر و اخر رجل منهم یصلی خلفه عیسی بن مریم یملاء الارض عدلا و در خبر دیگر ابشرکم بالمهدی یبعث فی امتی علی اختلاف من الناس یملاء الارض قسطا و عدلا و خبری حتی یخرج رجلا من اهلبیتی یملاء الارض قسطا و عدلا و در خبری فیبعث الله عند ذلک من یفتح حصون الضلالة و یملاء الارض عدلا و در خبری المهدی رجل من ولدی الی قوله یملاء الارض عدلا

و در خبری تفکرت فی مولود یکون من ظهیری الحاد یعشر من ولدی یملأها عدلا و در خبری ثم یقبل کالشهاب الثاقب فیملاها عدلا و در خبری لم یخرج من الدنیا حتی یظهر فیملاها الارض قسطا [صفحه ۱۶۸] و عدلا که در تمام اخبار نسبت این سنت را به خود آن سرور می‌دهد و اگر مقصود آن بود که به واسطه بودن اول رشته است آن بزرگوار نسبته به او داده شده پس باید اشاعه عدل هم نسبت به پیغمبر (ص) داده شود که او اول این رشته بوده و واضح می‌شود در آن نمایش و نمایش آتیه که رشته مهدی همان رشته پیغمبر است که از اوصیاء اوست و حال آنکه این مطلب از خصایص نبی شمرده نشده بلکه از خصایص مهدی شمرده شده و اما استشهاد به آیه شریفه در تفسیر آن وارد شده که انها نزلت فی القائم من آل محمد و هو الامام الذی یظهره الله علی الدین کله فیملاء الارض قسطا و عدلا حال اگر شخص قائم به این سنت به شخصه بوده باشد نبوده باشد و غرض آن باشد که به رشته او این سنت جاریه خواهد شد پس چرا باید از نسبت به پیغمبر (ص) و حال آنکه او اول رشته است اخراج شود و به قائم نسبت داده شود و یا به آن کسی که بعد از قائم صاحب امر می‌شود به او نسبت داده شود و در حدیث طولانی سؤال می‌کند مفضل از حضرت صادق از این آیه شریفه لیظهره علی الدین کله که پیغمبر غالب نشد می‌فرماید لیظهره علی الدین کله فی هذا الیوم و هذا المهدی و هو قوله تعالی و قاتلوهم حتی لا یکون فتنهٔ و یکون الدین کله لله و در خبری لیظهره علی الدین کله و ذلک یکون عند قیام القائم (ع) و در خبری در تفسیر این آیه می‌فرماید والله ما انزل تأویلها قلت جعلت فداک متی ینزل قال (ع) یقوم القائم فاذا خرج القائم لم یبق کافر و لا مشرک الا کره خروجه و در خبری فرموده لیظهره علی الدین کله قال (ع) علی جمیع الأدیان عند قیام القائم پس از مجموع معلوم می‌شود که مقصود از اشاعه عدل و غلبه بر این حصول آن است در زمان خود قائم و اما ثانیا پس جمله از اخبار وارده در این مقام رفع این توهم فاسد را می‌نماید و معلوم می‌کند که آنچه ظاهر اخبار متواتره است از نسبت اقامه این سنت به شخص مهدی و زمان او همان مقصود و مراد است و جمله از آن اخبار در دلیل سیم بیاید و از برای نمونه به بعض آن اشاره می‌شود از آن جمله حضرت پیغمبر (ص) پس از آنکه بیان حال ذوالقرنین را می‌فرماید که بلغ المشرق و المغرب و یجری الله سنته فی القائم من ولدی و سیبلغه مشرق الارض و غربها و ینصره بالرغب یملاء الارض عدلا و قسطا و دیگر در تفسیر آیه و له اسلم من فی السموات و الارض طوعا و کرها فرمود معصوم انزلت فی القائم اذا خرج بالیهود و النصاری و الصائبین و الزنادقه و اهل الردهٔ و الکفار فی شرق الارض و غربها فعرض علیهم الأسلام فمن اسلم طوعا امره بالصلوهٔ و الزکوهٔ و من لم یسلم ضرب عنقه حتی لا یبقی فی المشارق احدا لا وحد الله و غیر ذلک از اخباری که بعض آنها در دلیل سیم در این رساله متفرقه بیاید باری نه از شخص مدعی بسط قسطی و قبض ظلمی شده و نه در زمان او چنین سنتی جاری گشته بلکه مدتها پس از او حال مردم عالم بر حال خود باقی اگر از حیث ظلم و جور سخت‌تر و بدتر نشده باشد بهتر نشده پس چگونه موعود ملت و مهدی امت خواهد بود بلکه از صاحبان رایت ضلالت و مدعیان کاذب که قبل از مهدی ظاهر شود خواهند بود و اما ثالثا عدل کلی و رفع ظلم یکسره که از آثار ظهور مهدی است و هنوز آن وقت و شرط حاصل نگشته یعنی آن ظلم و جوری که ظهور مهدی به جهت رفع آن است حاصل نگردیده پس آن زمان دعوت این مدعی چنانچه جمله از اسباب و علائم و شروط و مقدمات ظهور مانند سفیانی و دجال و صیحه ظاهر نشده آن ظلم و جوری هم که رفعش به ید مهدی است هنوز حاصل نشده چه آنکه آن ظلم موافق تمام اخبار ظلم شایع و محیط و ساری بین مردم است که در آخرالزمان روی می‌هد و الا ظلم جزئی همیشه در عالم بوده چنانچه عدل جزئی همیشه در عالم بوده پس چنانچه آن عدلی که وظیفه موعود است عدل خاصی است که عدل کلی می‌گویند آن را هم چنین آن ظلم و جوری که در آخرالزمان پیدا شود و رفع آن خصیصه مهدی [صفحه ۱۶۹] باشد آن ظلم خاصی است که در اخبار از او به املاء ارض و هرج و مرج یاد شده و این چنین ظلم و هرج و مرج حاصل نشده تا زمان ظهور مدعی تا اینکه او مجال پیدا کند و بگوید که من مهدیم و پس از اینها به رشته من و اشیاع من رفع ظلم یکسره خواهد شد چه آنکه وجود رافع قبل از وجود مرتفع معقول نخواهد بود و رافع مرتفع مهدی رافع ظلم واقع است نه واقع ظلم آینده پس این مدعی مهدی رافع ظلم موعود نخواهد بود بلکه همان از صاحبان رایه مشتبه که مایه

ضلالت و غوایت باشند خواهد بود که به ظهور او امثال او آن ظلم و جور موعود در اخبار در آخرالزمان پیدا شود و شرط وقت ظهور مهدی آل محمد (ص) محقق شود پس از آن ظاهر شود به جهت رفع آن پس این مدعی و اتباعش آورنده ظلمی هستند که مهدی رافع آن است و اما آنچه از ظلم در زمان این مدعی و قبل آن بوده آن همان ظلم جزئی که همیشه در عالم بوده که هیچوقت خالی از ظلم نبوده می‌باشد چنانچه هیچوقت خالی از عدل نبوده و اما آنکه ظلم آخرالزمان که مهدی به جهت ازاله آن بیاید ظلم خاصی است نه مطلق ظلم شایع عام پس آن مدلول علیه اخبار متواتره است اولا در تمام اخباری که بیان این سنت را می‌نماید به لفظ املاء و پری تعبیر می‌کند که در قریب به چهارصد خبر علاوه بعد ما ملئت و کما ملئت ظلما و جورا یاد فرموده و ثانیا در باب علائم ظهور آنچه را که بیان می‌فرماید از اشاعه فواحش و ازاعه منکرات و جور و ستم بر وجه خاصی که احصاء آن ممکن نیست ولی به بعض فقرات اشاره می‌شود که می‌فرماید هنگامی که فاسد شوند زنان و فاسق شوند جوانان و امر کنند به منکر و نهی کنند از معروف و منکر معروف و معروف منکر شود و اکتفا جویند مردان به مردان و زنان به زنان و شهادات زور قبول شود و شهادت عادله مردود گردد و مردم استخفاف به خون نمایند و زنا کنند و ربا بخورند و از اشرار بترسند و نماز را ترک کنند و امانت را ضایع نمایند و دروغ را حلال شمرند و رشوه را بگیرند و دین را به دنیا بفروشند و سفهاء را صاحب عمل و شغل قرار دهند و قطع رحم نمایند و ظلم فخر باشد و فجور آشکارا شود و امثال ذلک و هی کثیرة و مقصود شیوع و رواج آنها است به نحوی که خلاف آن نادر که بتوان گفت که زمان این قسم شده و الا وقوع این امور بلکه کثرت آن همیشه بوده و هیچ عصری خالی نبوده و می‌توان گفت که در این اعصار حالت مردم بهتر است در این امور از قبل پس مقصود حصول یک مرتبه ایست شدیده شایعه که هنوز واقع نشده و در خبری می‌فرماید مهدی از این دو پسر من حسن و حسین است در وقتی که دنیا هرج و مرج و فتنه‌ها متظاهر شود و راهها بسته و ناامن شود و غارت کنند بعضی به بعضی و هیچ بزرگی بر کوچک رحم نکند و کوچکی احترام از بزرگ ننماید مبعوث می‌فرماید خدا از حسین کسی را که بگشاید حصن‌های ضلالت را یقوم بالدین فی آخرالزمان کما قمت به فی اول الزمان و یملاء الدنیا عدلا کما ملئت جورا و دیگر از طرق عامه وارد شده که پیغمبر (ص) فرمود نازل می‌شود در آخرالزمان بلاء شدیدی از سلطانشان که شنیده نشده بلائی شدیدتر از آن تا اینکه زمین وسیع بر ایشان تنگ شود و تا پر شود زمین از جور و ظلم به سر حدی که مؤمن ملجای نیابد که به آن پناه برد از ظلم آن وقت مبعوث می‌کند خدا مردی را از عترت من که پر کند زمین را از عدل چنانچه پر شده از ظلم و در بعض دیگر اخبار می‌فرماید فتن متراکم خواهد بود و حرب و ضرب بسیار که باقی نماند خانه از عرب مگر آنکه داخل آن شود و فتنه‌ها خواهد بود که تمام محارم پروردگار در آن مستخیل بشود حال ملاحظه فرما که آن ظلم شایعی که هیچ کس پناه نداشته باشد و راه‌ها بسته شود و مفسدین آسودگی نگذارند واقع شده بر وجهی که در اعصار قبل نبوده و یا آنکه حالت این عصرها از حیث امنیت راه و قطع ید اهل ضلال بهتر از سابق است.

مقدمه ظهور حضرت مهدی

و الحاصل مقدمه ظهور آن اشاعه فواحش و قبایح و مسکرات و پر شدن زمین از ظلم و جور و غلبه مفسدین و سد طرق و هرج و مرج و حرب و ضرب و قتل و نهب است که در قرون ماضیه و اعصار سابقه مثل آن نباشد و مراجع در تواریخ می‌داند که این [صفحه ۱۷۰] فسادها در سابق بیشتر بوده تا این اعصار و لاحقه بلی نزدیک بود که این طایفه اثاره این فتنه و اشاعه این منکرات را بنمایند ولی سیف قاطع خدائی آنها را منکوب و مخذوب و در کنج خوف و تقیه ایشان را معلول داشته و هنوز مقصودشان به حمد الله تعالی حاصل نگشته.

غلبه معنویه حضرت مهدی

دلیل چهارم از خصایص قطعیه مهدی موعود و سنهٔ ضروریه قائم آل محمد (ع) بعلاوه غلبه معنویه که از برای همه حجج الهیه بوده غلبه کلیه ظاهریه و استیلاء تام بر تمام دول و ملل است به نحو قهر و غلبه و به طریقه جهاد و خروج بسیف و قتال به اعداء که سنت پیغمبر (ص) بوده بر وجهی که ذلیل کند از روی قتال و جنگ تمام متمردان و گردن کشان را و رفع رایات ظفرایات و بعث جیوش و لشکر بنماید و بگشاید تمام حصون و قلاع را و فتح نماید بلاد شرک را و به قهر و غلبه مالک شود مشارق و مغارب را و سلطنت ظاهریه تامه کامله و این خصیصه و سنت ابدا در این مدعی مفتری و اتباع او تاکنون حاصل نشده بل ذلیل و مقهور ضعیف‌ترین . . . گردیده‌اند که هنوز نتوانستند جهارا اظهار امر خود کنند و اگر صدائی از گوشه‌ای بلند کردند فوری هدف تیر و عرصه شمشیر شدند بلکه تبریه از مذهب خود نموده و تقیه را شعار خود کرده‌اند و ذلیل سلاطین عصر خود بوده‌اند و حال آنکه اختفای مهدی به واسطه آن بود که ذلیل طاغی عصر خود نباشند و هنگامی ظهور نماید که شمشیر کشیده دشمنان را مطیع و منقاد سازد و این دلیل هم مرکب از دو مقدمه است یکی بودن غلبه کلیه‌ی ظاهریه خصیصه مهدی و دیگر نبودن آن از برای این مدعی و ما هر دو مقدمه را با آنکه ضروری وجدانی است ثابت می‌کنیم که مجال وسوسه او برای احدی نماند و جواب می‌گوئیم از توجیه و تکلیف و تعسف این طایفه در معنی غلبه موعود.

اخباری که دلالت بر غلبه معنوی حضرت دارد

اما مقدمه اولی پس دلالت می‌کند بر او آیات چندی و اخبار بی‌شمار که تقریب استدلال به آن اخبار بعد از شماره بعض آنها خواهد آمد خبر اول از حضرت ابوالحسن است در تفسیر آیه وله اسلم من فی الارض کلهم طوعا و کرها یعنی از برای او اسلام بیاورند و تسلیم می‌شوند هر که در آسمانها و زمینها است از روی رغبت یا اکراه فرموده‌اند این آیه درباره قائم نازل شده در وقتی که خارج شود بر یهود و نصاری و صائبین و زنادقه و اهل رده و اهل کتاب و کفار در مشرق و مغرب زمین پس عرض می‌کند بر ایشان اسلام را پس هر کس اسلام آورد از روی رغبت و طوع امر می‌کند او را به نماز و زکوهٔ و آنچه که امر می‌شود بر او مسلم و هر کس اسلام نیاورد گردن او را می‌زند تا باقی نماند در مشارق و مغارب کسی مگر آنکه داخل توحید شود ملاحظه فرما غلبه تام بر مشارق و مغارب را به طور خروج به سیف و گردن زدن قرار داده و خبر دویم از حضرت صادق (ع) در تفسیر آیه لیظهره علی الدین کله می‌فرماید قسم به خدا که نازل نشد تأویل و نازل نمی‌شود تا قائم خروج کند و چون خروج کند باقی نماند کافری به خدا و مشرکی به امام مگر آنکه مکروه دارد خروج او را تا به این مثابه که اگر کافری در شکم سنگی پنهان شود آن سنگ فریاد کند که در شکم من کافری است او را بیرون کن و بکش خبر سیم در تفسیر آیه فلما احسوا باسنا اذا هم فیها یرکضون الی قوله فما زالت تلک دعویهم حتی جعلناهم حصیدا خامدین از تفسیر علی بن ابراهیم وارد است که مراد احساس بنی‌امیه است به قائم و از او بگریزاند و صدای یاویلنا بلند کنند تا آنکه ایشان را به شمشیر حصید و درو نماید خبر چهارم در تفسیر آیه الذین ان مکناهم فی الارض اقاموا الصلوهٔ و اتوالزکوهٔ مهدی و اصحاب اویند که خداوند مالک می‌کند ایشان را مشارق ارض و مغارب آن را و غلبه می‌دهد خدا به او و اصحابش دین را و می‌میراند بدع و باطل را خبر پنجم در تفسیر آیه و اکیدوا کیدا فمهل الکافرین امهلهم رویدا می‌فرماید لو بعث القائم فینتقم لی من الجبارین و الطواغیت خبر ششم در تفسیر آیه هل اتیک حدیث الغاشیهٔ حضرت صادق (ع) می‌فرماید یغشاهم القائم بالسیف بعد می‌فرماید وجوه یومئذ خاشعهٔ یعنی خاضعهٔ لا ـ تطبق الامتناع و در آیه تصلی نارا حامیهٔ می‌فرماید مراد آتش جنگ است در دنیا در عهد قائم (ع) خبر هفتم از حضرت صادق (ع) در تفسیر آیه قاتلوا المشرکین [صفحه ۱۷۱] کأفهٔ فرمود هنوز نیامده تأویل این آیه پس قیام قائم را هر که ادراک کند و آن سرور را ببیند می بیند که تأویل این آیه را چنان شایع کند دین محمد را که نباشد مشرکی بر روی زمین چنانچه خدا خبر داده و قاتلوهم حتی لا تکون فتنه و یکون الدین کله لله خبر هشتم در تفسیر آیه حتی اذا رأو ما یوعدون اما العذاب و اما الساعه فرمودند خروج القائم و هو الساعه فیعلمون ذلک الیوم و

ما نزل بهم من الله علی یـدی القائم خبر نهم اخباری که در تفسیر آیه و لئن اخرنا عنهم العـذاب الی امه معـدوده وارد شـده که مراد اصـحاب قائمنـد خبر دهم اخباری است که در تفسیر آیه و نریـد ان نمن علی الـذین استضـعفوا فی الأرض و نجعلهم ائمه و نجعلهم الوارثین و نمکن فی الارض و نری فرعون و هامـان و جنودهمـا منهم ما کانوا یحـذرون یازدهم اخباری که در تفسیر آیه و من قتل مظلوما فقـد جعلنا لولیه سـلطانا فلا یسـرف فی القتل دوازدهم اخباری است که در تفسیر آیه اذن للذین یقاتلون بانهم ظلموا و ان الله علی نصرهم لقدیر سیزدهم حضرت باقر فرمودند که چون ملائکه گریه کردند بر آنچه بر حضرت حسین (ع) وارد شد خداوند نمود قـائم را به ایشـان و فرمود بـذلک القـائم انتقم منهم و به این مضون چنـد خبر وارد است چهـاردهم پیغمبر (ص) فرمود در خبری که حاصل آن این است اگر نماند از دنیا مگر روزی هر آینه طولانی کند آن را خدا که تا آنکه سـلطنت کند مردی از اهل بیت من که بگشایـد قسـطنطنیه و جبال دیهم را پانزدهم در نهـج البلاغه میفرماید لیفرجن منا برجل من اهل البیت بابی ابن خیره الامام لا یعطیهم الاـ السـیف هرجـا هرجـا موضوعا علی ما تقه ثمانیه حتی یقول قریش لو کان هـذا من ولـد فاطمه لرحمنا به الله بنی امیه حتی یجعلهم حطامـا و رفاتـا ملعونین اینمـا ثقفوا اخـذوا و قتلوا تقتیلا و این مضـمون گذاشـتن در گردن در هشت اخبار بسـیار دارد که بعض آنها خواهد آمد خبر شانزدهم در غیبت طوسـی است که گذشـته حضـرت سیدالشهداء به طایفه از بنی امیه فرمود اما والله لا یذهب الدنیا حتی یبعث الله منی رجلا تقتل منکم الفا و مع الالف الفا هفـدهم حضـرت سـجاد می فرمایـد کانی بصاحبکم قد علا فوق نجفکم یظهر کوفان فی ثلاث ماه و بضعه عشر رجلا جبرئیل عن یمینه و میکائیل عن شماله و اسرافیل امامه معه رایت رسول الله قد نشـرها لا یهوی بها قوم الا اهلکهم الله عزوجل هجدهم حضرت صادق پس از آنکه بیان می کند قائم و غیبت او را می فرماید ثم یظهره الله فیفتح علی یدیه مشارق الارض و مغاربها و باقی نمی ماند بقعه که در او غیر خدا عبادت شود مگر آنکه خدا عبادت در او شود کنایه از احاطه اسـلام و یکون الدین کله لله ولو کره المشرکون نوزدهم حضرت صادق پس از آنکه بیان می کند ظهور قائم را از نسل خود و اینکه پر کنـد زمین را از عـدل و یقتل حتی یقول الجاهل لو کان هـذا من ذریه محمـد لرحم یعنی این قـدر بکشد که جاهل بگویـد و گمان کنـد که اگر او از اولاد پیغمبر می شـد هر آینه رحم می کرد ملاحظه کثرت قتل را فرما خبر بیسـتم حضـرت جواد به عبدالعظیم فرمود نیستم من آن قائمی که خداوند پاک کند به او زمین را از اهل کفر و محجود و پر کند زمین را از عدل او کسی است که مخفی است ولادتش و غایب است از مردم شخص و هم نام رسول خدا است می پیچد از برای او خدا زمین را و نرم می کند از برای او هر دشواری را تا آنکه جمع می شوند حول او اصـحابش از اطراف زمین بعدد اصحاب بدر سیصد و سیزده نفر و چون لشـکرش به ده هزار برسد بیرون می شود فلایزال یقتل اعداء الله حتی یرضـی الله تبارک و تعالی بیست و یکم حضرت باقر (ع) به ابی بصـیر فرمود در بیان آنکه سـنت محمـد در قائم است و اما من محمد در قائم است فالسـیف بیست و دوم حضـرت سـجاد می فرماید و اما من محمد فالسـیف بیست و سـیم [صـفحه ۱۷۲] حضـرت باقر به محمد بن مسـلم فرمود و اما شـبهه من جده المصـطفی فخروجه بالسـیف و قتله اعـداء الله و اعـداء رسوله و الجبارین و الطواغیت و انه ینصـر بالسـیف و الرعب بیست و چهارم حضـرت باقر فرمود القائم منصور بالرعب مؤید بالنصر تطوی الله الارض یبلغ سلطانه المشرق و المغرب و یظهر الله عزوجل دینه ولو کره المشرکون بیست و پنجم در خبر طولانی از حضـرت باقر به محمـد بن مسـلم می فرمایـد و در شأن قائم و قضا جدیـد علی العرب سدید و لیس شأنه الا القتل لا یستبقی احدا بیست و ششم حضرت حسن فرمود در وصف قائم که نصرت می کند خدا او را به ملائکه و غالب می کنـد او را بر زمین تا آنکه قبول دین کند از روی رغبت با کراهت یملاء الارض عدلا اطاعت می کند از برای شـهرها طولا و عرضـا که بـاقی نمانـد کـافری مگر آنکه ایمـان بیاورد و نه طالحی مگر آنکه صالـح شود بیست و هفتم حضـرت باقر در وصف قائم فرمود یملاء الارض قسـطا و عدلا و می گشاید خدا از برای او شرق زمین و غرب آن را و می کشد مردم را تا این که باقی نماند مگر دین محمد به سـیره سـلیمان بن داوود بیست و هشتم حضرت امیر پس از بیان بیعت مهدی می فرماید ویل للعرب من شر قد اقترب بیست و نهم حضـرت پیغمبر فرمود چون هنگام خروج قائم شود علمش گشوده شود و ندا کند علم اخرج یا ولی الله فلا یحل لک ان تقعد

عن اعداء الله پس بیرون شود و بکشد دشمنان خدا را هرجا که بیاید خبر سی ام در خبر طولانی معراج و دیدن پیغمبر دوازده نور در ساق عرش و خطاب می رسد و لاـطهرن الارض باخرهم و لاـ ملکنه مشارق الارض و مغاربها و لاـ تحزن له الریاح و لا ذللن له السحاب و لاـ نصرنه بجندی حتی یعلن دعوتی و یجمع الخلق علی توحیدی ثم لاـ دفن ملکه و لاـ داولن الایام بین اولیائی الی یوم القیامه سی و یکم از حضرت رضا سؤال می شود که چه می فرمائید از حدیثی که از حضرت صادق رسیده که حضرت قائم ذراری قتله حضرت حسین را می‌کشد فرمود چون زراره آنها راضی بکردار اباء خود هستند در نزد خدا شریک قاتلند قریب به این مضمون بعد سؤال می‌کند راوی که به چه کار ابتدا می‌نماید می‌فرماید اذا قام یبدا ببنی‌شیبه فیقطع ایدیهم سی و دویم حضرت صادق می‌فرماید که قائم سلوک می‌نماید در میان عرب به جفر احمر راوی عرض کرد جفر احمر کدام است حضرت می‌فرماید به ذبح و کشتن سی و سیم در خبری حضرت صادق می‌فرماید اذ قام قائمنا انتقم الله لرسوله و لنا اجمعین سی و چهارم حضرت صادق می‌فرماید کیف انت اذا رایت اصحاب القائم قد ضربوا فساطیطهم فی مسجد الکوفهٔ ثم اخرج المثال الجدید علی العرب شدید قلت جعلت فداک ما هو قال الذبح سی و پنجم حضرت صادق در معنی آیه شریفه یعرف المجرمون بسیماهم فیؤخذ بالنواصی و الاقدام می‌فرماید لو قام قائمنا اعطاه الله السیماء فیامر بالکافر فیؤخذ بنواصیهم و اقدامهم ثم یخبط بالسیف خبطا یعنی زده می‌شوند به شمشیر زدن سختی سی و ششم حضرت صادق می‌فرماید چون قائم آل محمد خروج کند به‌پا می‌دارد پانصد نفر از قریش را و می‌زند گردنهای ایشان را پس از آن پانصد نفر دیگر را تا شش مرتبه و در خبری قطع می‌کند دستهای بنی‌شیبه را و بر در کعبه آویزان می‌فرماید سی و هفتم حضرت صادق می‌فرماید در تفسیر آیه و له اسلم من فی الارض ان قام القائم لا یبقی ارض الا نودی فیها شهادهٔ ان لا اله الا الله و ان محمدا رسول الله سی و هشتم حضرت باقر در تفسیر لیظهره علی الدین کله می‌فرماید یکون الا یبقی احدا الا اقر بمحمد سی و نهم حضرت باقر می‌فرماید و اما شبه محمد اذا قام سار یسیره رسول الله و یضع السیف ثمانیهٔ اشهر هرجا هرجا حتی یرضی الله قلت فکیف رضاء الله قال یلقی الله فی قلبه الرحمهٔ و اخبار به مضمون آنکه هشت ماه شمیمه بر گردن خود می‌گذارد آخر مدت قتال بسیار است مثل فرمایش حضرت [صفحه ۱۷۳] صاحب هذا الأمر الطرید الشرید یضع سیفه علی عاتقه ثمانیهٔ اشهر چهلم حضرت سیدالشهداء به بشر بن غالب فرمود چه خواهد بود زندگی قریش در وقتی که قائم مهدی پیش آورد از آنها پانصد نفر از ایشان و گردن بزند پس پانصد نفر دیگر و گردن بزند پس پانصد نفر و گردن بزند پس گفت بشر که شهادت می‌دهم که حسین بن علی تا شش مرتبه فرمود چهل و یکم ابوحمزه ثمالی از حضرت باقر روایت نموده که چون قائم خروج نماید خدا او را نصرهٔ فرماید به ملائکه مسومین و مردفین و منزلین و کروبیین و معه سیف مخترط که می‌گشاید خدا از برای او روم و چین و ترک و دیلم و سند و هند و کابل و شام و خضر تا می‌فرماید یقوم بأمر جدید علی العرب شدید لیس شانه الا القتل چهل و دویم حضرت باقر پس از آنکه بیان می‌فرماید که اسم قائم اسم پیغمبر است و اینکه می‌فرماید پیغمبر به لین رفتار فرمود و القائم یسیر بالقتل که در کتاب خدا امر شده که به کشتن رفتار فرماید چهل و سیم حضرت صادق به معلی بن خنیس فرمود در وقتی که سؤال کرد قائم به خلاف سیره علی رفتار می‌فرماید فرمود بلی به درستی که علی رفتار نمود به من و گفت به علت اینکه دانست که شیعه‌ی او مغلوب می‌شوند بعد از او و قائم رفتار نماید به شمشیر و اسیر کردن که می‌داند شیعه‌ی او بعد از او مغلوب نمی‌شوند چهل و چهارم حضرت باقر فرمود اگر بدانند مردم که چه می‌کند قائم در وقتی که خارج شود هر آینه اکثر مردم دوست نداشتند او را ببینند از اندازه که می‌کشد مردم را آگاه باشید که ابتدا نمی‌فرماید مگر به قریش و نمی‌دهد به ایشان مگر شمشیر تا آنکه بگویند بسیاری از مردم نیست این از ال محمد خبر چهل و پنجم حضرت باقر می‌فرماید یقوم القائم بامر جدید و کتاب جدید لیس شأنه الا السیف چهل و ششم حضرت صادق می‌فرماید چرا تعجیل می‌کنید به خروج قائم فوالله ما طعامه الا الجشب و ما لباسه الا الغلیظ و ما هو الا بالسیف و الموت تحت ظل السیف چهل و هفتم حضرت صادق فرمود چون قائم خروج نماید نخواهد بود بین او و عرب مگر شمشیر تا فرمود و ما هو الا بالسیف و الموت تحت ظل السیف چهل و هشتم در دو خبر از حضرت صادق که بیان می‌فرماید گردن

زدن حضرت قائم را تا می‌فرماید فلا یبقی من الخافقین شیء الا خافهٔ چهل و نهم حضرت باقر فرمود در باب طائفه مرجه فرمود وای بر ایشان بلکه پناه می‌برند در وقتی که قائم قیام نماید تا آنکه فرمود قسم به کسی که جانم در دست اوست می‌کشد ایشان را قائم چنانچه قصاب گوسفند را و اشاره به سوی حلق مبارک فرمود پنجاهم حضرت باقر فرمود القی الرعب فی شیعتنا فاذا وقع امر و خرج مهدینا کان احدهم اجری من اللیث و امضی من انسان یطاء عدد و بقتله بکفه پنجاه و یکم حضرت باقر در تفسیر آیه لا ترکضوا و ارجعوا الی ما اترفتم می‌فرماید بنی‌امیه از شام به سمت روم فرار می‌کنند اصحاب قائم عقب می‌کنند ایشان را دوم طلب صلح و امان می‌نماید اصحاب قائم می‌فرمایند صلح نخواهیم کرد تا گریخته‌های ما را به ما رد نکنید پس رد می‌کنند به اصحاب قائم و این است قول خدا لا ترکضوا و ارجعوا الی ما اترفتم و صدای یا ویلنا بلند می‌کنند حتی جعلناهم حصیدا خامدین بالسیف پنجاه و دویم در آیه شریفه و قاتلوهم حتی لا تکون فتنهٔ و یکون الدین کله لله حضرت باقر فرمود چون تأویل این آیه بیاید قبول نمی‌شود از ایشان و کشته می‌شوند تا آنکه موحد شوند و نبوده باشد شرک پنجاه و سیم حضرت صادق فرمود اذا خرج القائم لم یکن بینه و بین العرب و الفرس الا السیف [صفحه ۱۷۴] لا یأخذها الا بالسیف و لا یعطیها الا به پنجاه و چهارم حضرت صادق می‌فرماید اذا رفعت رایهٔ الحق لعنها اهل الشرق و الغرب قلت له مم ذلک قال مما یلفون من بنی‌هاشم پنجاه و پنجم حضرت صادق فرمود سیزده شهر و طایفه جنگ می‌کنند با قائم و قائم با آنها اهل مکه و مدینه و اهل شام و بنوامیه و اهل بصره و اهل دمیسان و اکراد و اعراب و غبه و غنی و باهله و ازر و اهل دی پنجاه و ششم حضرت صادق می‌فرماید خارج نمی‌شود قائم از مکه تا آنکه کامل شود حلقه عرض می‌کند چیست حلقه فرمود ده هزار نفر و جبرئیل از یمینش و میکائیل از یسارش بعد به اهتزار می‌رود علم را پس باقی نمی‌ماند در مشرق و مغرب کسی مگر آنکه لعن کند او را پنجاه و هفتم فرمایش حضرت باقر در باب علم رسول خدا که جبرئیل روز بدر آورد و آن از ورق بهشت است نه پنبه و کتان پس آن را پیچید و به علی سپرد تا روز بصره پس گشود آن را و فتح از برای او شد پس پیچید آن را و آن در نزد ما است باز نمی‌کند آن را احدی تا آنکه قائم شود قائم فاذا انشرها لم یبق فی الشرق و الغرب احده الا لعنها و یسیر الرعب قدامها شهرا و عن یمینها شهرا و عن یسارها شهرا ثم قال یا ابامحمد انه یخرج موتورا غضبانا اسفا لغضب الله علی هذا الخلق علیه قمیص رسول الله الذی کان علیه یوم و عمامهٔ السحاب و درع رسول الله السابغهٔ و سیف رسول الله ذوالفقار تجرد السیف علی عاتقه ثمانیهٔ اشهر یقتل هرجا فاول ما یبدا ببنی‌شیبهٔ فیقطع ایدیهم و یعلقها علی باب الکعبهٔ و ینادی منادیه هو ثم یتناول قریشا فلا یأخذ منها الا السیف و لا یعطیها الا السیف پنجاه و هشتم از حضرت صادق که می‌فرماید ان القائم یلقی فی حربه ما لم یلق رسول الله لان رسول الله ابتهم و هم یعبدون الحجارهٔ المنقورهٔ و ان القائم یخرجون علیه فیناولون علیه کتاب الله و یقاتلون علیه پنجاه و نهم فرمایش حضرت باقر در آن خبری که بیان آن حال بنی‌امیه را می‌فرماید و فرستادن حضرت لشکر به طرف روم تا آنکه باقی نماند زمینی مگر آنکه ندا شود در او شهادت ان لا اله الا الله وحده لا شریک له و اشهد ان محمدا رسول الله و اشهاد می‌نماید به قول تعالی و له اسلم من فی السموات و الارض طوعا و کرها می‌فرماید و قبول نمی‌کند صاحب این امر خیریه را چنانچه قبول نمود پیغمبر و او این است قول خدا و قاتلوهم حتی لا تکون فتنهٔ و یکون الدین کله لله بعد می‌فرماید یقاتلون و الله حتی یوعد الله و لا یشرک به شیء شصتم در آن خبر طولانی بیان می‌فرماید مارقه موالی را که ده هزار نفرند پس می‌فرستند آن حضرت فردی را از موالی و شمشیر خودش را به او می‌دهد و او خارج می‌شود بر ایشان پس می‌کشد ایشان را تا اینکه باقی نماند از ایشان احدی پس توجه می‌نماید به کابل شاه و او مدینه است که کسی او را نگشوده پس می‌گشاید آن را ثم یتوجه الی کوفه و یهرج سبعین قبیلهٔ من قبایل العرب و یفتح قسطنطنیهٔ و الروم و بلاد الصین شصت و یکم اخباری است که در باب شمشیر خودش و شمشیر اصحابش وارد شده که از آنها است دوازده هزار شمشیر که در کوفه بیرون شود شصت و دوم اخباری است که در باب رایه و علم قائم وارد شده که از آنها است آن علمی که مخصوص اوست و اینکه یک علم به جانب قسطنطنیه و یک علم به جانب چین و یک علم به جانب جبال دیلم بفرستد و خدا آنها را از برای او بگشاید خبر شصت و سیم اخباری است که در آن بیان جنگهای قائم و لشکرش را در

مدینه و مکه و غیر ان می‌فرماید که از آنها است کشتن آن چهل هزار نفر که از لشکر حسنی مخالفت نمایند پس از موعظه شصت و چهارم اخباری است که در طرق عامه و خاصه در فتوحات آن حضرت وارد شده شصت و پنجم اخباری است که درباره‌ی قوهٔ اصحابش و کثرت آنها وارد شده و اینکه بر دریاها بگذرند و قدمهای خود و حصن و باروهای شهرها را خراب کنند به صداهای خود و احاطه بنمایند خافقین را و نباشد چیزی مگر آنکه منقاد ایشان شوند [صفحه ۱۷۵] حتی درندگان شصت و ششم اخبار و آیاتی که دلالت کند بر احاطه سلطنت و پادشاهی او روی زمین را و آنها بی‌شمار است به ضمیمه آنکه چنین امری عادهٔ حاصل نشود خاصه نسبت به دول قویه یا آلات حربیه که از برای آنها است با عدم اعتقادشان به حقیت مهدی بدون قهر و غلبه و جنگ از طرف آن حضرت شصت و هفتم اخبار متواتره داله بر پر کردن زمین از عدل و داد و برداشتن هر ظلم و بدعتی و شکستن صلیب و اصنام و قتل صرصر به ضمیمه آنکه حاصل نشود چنین امری نسبت به متمردان و گردن‌کشان و صاحبان قلوب قاسیه و بدطینتان و جباران و مفسدان و راه‌زنان و امثال آنها که مواعظ و هدایات و بینات در آنها اثر نکند خاصه با شیوع و غلبه ظلم و هرج و مرج و فتنه و کثرت اشرار و بی‌نظمی بلاد و مگر به قهر و غلبه و جنگ و جدال به حسب عادهٔ خبر شصت و هشتم اخباری است که دلالت دارد بر اینکه او منتقم است و رثائه است و خوانخواه است روکننده ظلامهٔ است و قصاص کننده و اجراکننده حدود معطله حتی در حق گذشتگان و امثال ذلک از اموری که بدون جنگ و قتل حاصل نشود شصت و نهم اخبار کثیره که از طرق عامه و خاصه وارد شده در جنگهای با دجال و سفیانی و لشکرش و به جهت یک نکته خصوص یک خبر از اخبار وارده در جنگ سفیانی را ذکر می‌نمائیم که به آن رفع شبهه گمراه بی‌باک زندیق گلپایگانی را نمائیم خبر هفتادم در کشف الاستار از حضرت امیرالمؤمنین روایت می‌کند حکایت اختلاف رایات را و قصه‌ی خروج سفیانی و کارهایی او را در شام و کوفه و بصره و قتلهایی او و اینکه بکشد هر کس که اسم او محمد و علی و حسن و حسین و فاطمه و زینب و خدیجه باشد به واسطه بغض با آل رسول و اطفال را در روغن بگدازد که اسم آنها حسن و حسین باشد تا آنکه خبر می‌دهد از ظهور مهدی و جمع شدن عده اصحاب بدر دور او و قوت آنها که اگر بخواهند کوهها را از جا بکنند و بیان می‌فرماید تفضیل بیعت آنها را با قائم و اطاعت اهل یمن را و از همدان و خولان و حمیر و مصر لشکر داشته باشد پس از آن بیان می‌نماید حکایت ملاقات با حسنی و بیعت او با آن سرور و رسیدن این خبر سفیانی در شام بعد بیان می‌کند آن سرور بیرون آمدن سفیانی را با لشکر و می‌فرماید فیخرج بخیله و رجله بمائی الف و ستین الفا حتی ینزلوا بحیرهٔ فیسیر المهدی و لا یحدث فلی بلد حادثهٔ الا الامن و الامان و الایمان و البشری و عن یمینه جبرائیل و عن یساره میکائیل و الناس یلحقونه من الافاق حتی یلحقوا السفیانی علی بحیرهٔ طبریهٔ و یغضب الله تعالی عن السفیانی و جیشه و یغضب سایر الخلق علیهم حتی الطیر فی السماء و ترمیهم باجنحتها و ان الجبال لترمیهم بفجورها فتکون وقعهٔ یهلک الله فیها جیش السفیانی فیمضی هاربا فیأخذه رجل من الموالی اسمه ضباح فیاتی به الی المهدی و هو یصلی العشاء الاخرهٔ فبشره فیخفف فی الصلوهٔ و یوقف بین یدیه فیقول السفیانی للمهدی یابن عم من علی بالحیوهٔ اکون سیفا بین یدیک اجاهد اعدائک فیقول خلوه فیقول اصحاب المهدی یابن بنت رسول الله ثمن علیه بالحیوهٔ و قد قتل اولاد رسول الله و یقولون الصبر علی ذلک فیقول شانکم و ایاه فیحلقه ضباح فی جماعهٔ الی عند السدرهٔ و یذبحه و یأخذ رأسه و یأتی به المهدی فتنظر شیعته الی الرأس فیهللون و یکبرون ثم یامر المهدی بدفنه ثم یسیر فی عسکره فینزل دمشق و کان اصحاب اندلس احد قواه مسجدها و اضربوا فیقیم فی دمشق فیامر بعمارهٔ جامعها و ان دمشق فسطاط المؤمنین یومئذ و هی خیر مدینهٔ علی وجه الارض فی ذلک الوقت الا و فیها اثار النبیین و بقایا الصالحین معصومهٔ من الفتن منصورهٔ علی اعدائها فمن وجد السبیل الی ان یتخذ فیها موضعا ولو مربط شاهٔ فان ذلک خیر من عشرهٔ من حیطان بالمدینهٔ فینقل اخبار العراق الیها ثم ان المهدی یبعث بجیش الی احیاء کلب و الخائب من خاب غیمه کلب والله العالم بالصواب و در خبری پس از بیان کثرت قتلای لشکر سفیانی می‌فرماید فیشبع السباع [صفحه ۱۷۶] و الطیور من لحوفهم و شاید به همین واسطه باشد که راس العارفین محیی‌الدین پس از آنکه بیان می‌کند که مهدی پسر نرجس پسر حسن عسکری است و اینکه فتح می‌کند مدینه دو تیه را با هفتاد هزار نفر از

مسلمین می گوید و یشهد الملحمهٔ العظمی مادبهٔ الله بمرج عکاء یضع الجزیه و یدعوا الی الله بالسیف فمن ابی قتل فلا یبقی فی زمانه الا الدین الخالص یعنی حاضر می‌شود در جنگ عظیم که خان خداوندی است در چراگاه عکا و مقصودش از جنگ بزرگ همین جنگ باشد که در بحیره طبریه که نزدیک عکا است واقع شده و اینکه خوان خداوندی است به واسطه کثرت قتلا ـ و خوردن وحوش و سباح و طیور ابدان کشتگان را و در خبری می‌فرماید علی ید المهدی یظهر تابوت السکینهٔ من بحیرهٔ طبریهٔ حتی یحمل فیوضع بین یدیه فی بیت المقدس فاذا نظرت الیه الیهود اسلمت الا ـ قلیل منهم و به سوی چنین وقایع اشاره می‌نماید آن روایت ابن‌مهزیار که خدمت م ح م د بن الحسن العسکری می‌رسد و به او می‌فرماید که پدرم حضرت عسکری به من فرمود که من دوری کنم از مردم تا آنکه می‌فرماید چون عدد لشکر تو مستحکم و زیاد شود از تبعتک فی ظلال شجرهٔ دوحهٔ سبقت افتان غصونها علی حافات بحیرهٔ الطبریهٔ فعندها یتلاء صبح الحق و ینجلی ظلام الباطل و یقصم الله بک الطغیان و یعید معالم الأیمان یعنی بیعت می کند با تو در سایه درختی که کشیده شده باشد شاخهای او بر اطراف بحیره طبریهٔ و با این وصف که شرح حالات مهدی را به این تفصیل در بحیره طبریه بیان نموده و جنگ بزرگ عکا و خوان خداوندی از آن یاد شده بر وجهی که ابدا ممکن نیست تطبیق او بر این کاذب که دعوی مهدویت نموده چه آنکه او ابدا دمشق و شام و طبریه نرفته و لشکری از برای او نبوده و جنگی نکرده ملاحظه عناد گلپایگانی و بعض دیگر این طایفه را نما که به خبر ابن‌مهزیار استشهاد می کند از مدعای خود که حسینعلی در اطراف بحیره طبریه است و حال آنکه او در نزد این طایفه غیر مهدی است و مهدی آنها کسی است که بحیره طبریه را ندیده و هیچ این آثار از او مشاهده نشده چه خوش است که گفته شود این مطلب بعین حرف آن کسی است که گفت خسن و خسین هر سه دختران معاویه‌اند و خواهد آمد تمسک گلپایگانی به خبر ابن‌مهزیار و جواب آن در مقام پنجم از نمایش ثالث و هم از ما ذکر ثابت شد فساد استشهاد این طایفه به کلام محیی‌الدین در مرج عکاء که آن ابدا ربطی به حسینعلی ندارد و آن اشاره به وقعه مهدی است در عکاء و گذشت کلام محیی‌الدین در ذیل مقاله اولی که آن موافقت تامه دارد با عقیده‌ی امامیه در باب مهدی و ابدا ممکن نیست تطبیق آن بر این مدعی کاذب رجوع نما تا واضح بیابی هفتادم فقرات زیارات متکاثره و ادعیه متظافره داله بر غلبه ظاهریه که طلب می کند اینکه به شمشیر در رکابش بکشد و در آن صف منعوت جنگ نماید و یاد می کند از او به کشنده جباران و ذلیل کننده متمردان و خونخواهی از ظالمان و خراب کننده صفها و هلاک کننده کافران و مشرکان و اینکه خدا او را ذخیره این امور نموده و به همین مقدار اکتفا شود که ملالت حاصل نشود که اگر بخواهم احصا نمایم اخبار داله بر سلطنت ظاهره آن سرور به طور قهر و غلبه محتاج به رساله علیحده خواهد بود پیش‌تر از آنچه ظفر یافتم ذکر نکردم و تمام ما زبر مؤید است به فقرات کثیره وارده در انباات سابقه مانند زبور داود و کتاب جاماسب و امثال آنها که در نمایش اول گذشت مثل آنکه می‌فرماید ظالمان را زبون خواهد ساخت و حکمرانی خواهد کرد و از دریا و تا اقصای جهان و دشمنان او خاک خواهند لیسید جمیع سلاطین او را تعظیم و امتها او را بندگی خواهند کرد و امثال ذلک عباراتی که در آن انباءات سابقین وارد شده از احاطه سلطنت و مملکت مهدی و غلبه او که بعض آنها در فائده سادسه و در نمایش اول گذشت رجوع کن توضیح استدلال بتلک الجملهٔ علی المقدمهٔ الاولی آنکه مستفاد از مجموع آنها دو امر است یکی [صفحه ۱۷۷] فراگرفتن سلطنت او تمام روی زمین را و پادشاهی او بر تمام ملل و دول و نفوذ حکمش در دیار و صحرا و دیگر آن که این غلبه از برای او به نحو قهر و شمشیر و ذبح و قتل و جنگ و رایت افراختن و لشکر کشیدن است که از این رو تعبیر می‌شود به غلبه‌ی کلیه ظاهریه و تسخیر به نحو قهر و اما مقدمهٔ دوم و آن نبودن این سنت است از برای این کاذب که اتساع مملکت و غلبه بر دول و سلطنت و حکمرانی از برای او نبوده تا چه رسد که این امر بنحو غلبه و لشکرکشی باشد پس آن در مرتبه‌ی وضوح به مقامی است که خصم عند با آنکه همیشه ادعای دروغ و دعاوی جزاف و گزاف می‌نماید مع ذلک اعتراف دارد که غلبه‌ی ظاهریه از برای این مدعی نبوده تا آنکه چون دانسته که حکایت غلبه‌ی تامه‌ی مهدی از ضروریات است درصدد تکلف و توجیه آن برآمده غلبه‌ی مهدی را حمل می کند بر غلبه‌ی معنویه که از برای تمام حجج الهیه بوده و اختصاص به مهدی و زمان او

نداشته چنانچه در کلمات صاحب دلایل در دلیل نهم از مقام پنجم از مقاله سیم خواهد آمد با جوابش و در این‌جا بیان می‌کنم تکلف و تعسف حسینعلی بها را در کتاب ایشان تا معلوم شود که چه اندازه بی‌انصافی کرده و از تمام این نصوحات به طور مغالطه به هوای نفس خود و تصحیح مذهب فاسد خود دست برداشته و به زحمت زیاد سیره و حال مهدی را مثل سایر حجج الهیه می‌نماید و حال آنکه امتیاز او و روز کارش از سایر ایام و سایر حجج الهیه.

نقل کلمات بهاء در توجیه غلبه

بدیهی و ضروری است می‌گوید در ایقان به حذف مکررات کلامش در باب دوم و رفع آن ایراد که این سلطنتی که در قائم خبر داده شده از قبل هنوز ظاهر نشده که آن سلطنت که در کتب در حق قائم مذکور است حق است لکن آن سلطنت و حکومتی است که هر نفسی ادراک ننماید دیگر جمیع انبیاء قبل ذکر سلطنت بعد را نموده‌اند و این تخصیص به قائم ندارد و دیگر آنکه مقصود از سلطنت احاطه و قدرت آن حضرت است بر همه‌ی ممکنات خواه در عالم ظاهر باشد به استیلای ظاهری ظاهر شود یا نشود و این بسته به اراده و مشیت او است چنانچه حال رسول در اول امر معلوم بوده و حال هم معلوم است از جمله سلطنت آیاتی است که از آن شمس احدیت ظاهر شد آیا نشنیدی که چگونه به یک آیه میان نور و ظلمت و سعید و شقی فصل نمود و جمیع دلالات قیامت از حشر و نشر و حساب و کتاب جمیع تنزیل همین یک آیه هویدا شد و سیف الله بود از برای فصل مؤمن از کافر و پدر از پسر که چه عاشق‌ها از معشوقها گذشته و چنان حاد و برنده بود این سیفی بدیع که همه نسبتها را قطع نمود و مع ذلک از یک جهت وصل نمود مثل آنکه جماعتی که سالها تخم کینه و عداوت بین آنها کاشته بود به سبب ایمان به این امر بدیع چنان متحد شدند که گویا از یک صلب ظاهر شدند کذلک یؤلف الله بین قلوب الذین هم انقطعوا الیه و کانوا من کوثر الفضل با یاد الفر مشروبا و دیگر چه قدرت از مردم مختلف العقیده و المزاج که قمیص جدید توحید پوشیده‌اند این است معنی حدیث که گرگ و میش از یک محل مرزوق و مشروب می‌شوند حال نظر به عدم معرفت این جهال فرمائید که مثل امم سابقه هنوز منتظرند که کی حیوانات بر یک خوان مجتمع شوند این امر وقوعش چه حسنی دارد عالم احداث می‌کند و دیگر ملاحظه کنید که تنزیل همین یک آیه چگونه که حساب خلایق کشیده شد که هر کس اقرار نمود حسنات او بر سیئات زیادتی نمود کذلک تصدق آیهٔ سریع الحساب و یبدل السیئات بالحسنات و هم‌چنین هر که از جام حب نصیب برداشت از بحر فیوضات حیوهٔ باقیه یافت و هر نفسی که قبول ننمود یموت دائمه مبتلا شد و مقصود از موت و حیوهٔ در کتب این است و از عدم ادراک این معنی ناس بر ظهورات اعتراض کردند چنانچه سراج محمد حکم بعث و حیوهٔ و موت فرمود اعلام استهزاء مرتفع شد که لئن قلت انکم مبعوثون من بعد الموت لیقولن الذین کفروا ان هذا الا سحر مبین و علماء ظاهر چون ادراک نکردند از مقصود محتجب ماندند و گفتند که چون قیامت محقق الوقوع است بفعل ماضی از او خبر داده شده در مثل و نفخ فی الصور فذلک رجع غیر بعید و جائت کل نفس معها سآئق و شهید چه قدر بی‌ادراکند که نفحه‌ی محمدی که به این صریحی می‌فرماید محروم می‌مانند و منتظر صور اسرافیلند بلکه مقصود از صور صور محمدی است که بر همه ممکنات دیده شده و قیامت قیام [صفحه ۱۷۸] آن حضرت است غافلین را که در قبور اجساد مرده بوده‌اند به خلقت جدید ایمان مخلع نمود بعد می‌نویسد آیات و اخباری که دلالت دارد بر اطلاق موت و حیوهٔ بر حیوهٔ و موت معنوی باری مقصود از این بیانات اثبات سلطنت آن سلطان السلاطین است انصاف دهید که این سلطنت که به یک حرف و بیان این تصرف و غلبه داشته اکبر و اعظم است یا سلطنت آن که بعد از اعانت رعایا و فقراء چند صباحی مردم به حسب ظاهر تمکین کنند و لکن به قلب معرض باشند سئوال می‌نمایم اگر مقصود غلبه و اقتدار ظاهری باشد که همه‌ی ناس مقهور و به ظاهر مطیع تاد و ستان معزز و دشمنان مخذول پس در حق رب العزهٔ که مسلما سلطنت به اسم او است این نوع از سلطنت صادق نمی‌آید چنانچه مشاهده می‌نمائی که اکثر ارض در تصرف دشمنان او است و دوستان او مقهور پس بدان که هرگز سلطنت ظاهره نزد حق و اولیاء او معتبر نبوده و دیگر

اگر مقصود غلبه‌ی ظاهری باشد کار بسیار سخت می‌شود که می‌فرماید ان جندنا هم الغالبون اگر مقصود این باشد که این هیچ رعاء می‌گویند معزی نمی‌ماند مگر آنکه جمیع کلمات ازلی را رد نماییم زیرا که احدی از حسین بن علی در ارض نبود که اقرب الی الله باشد و شنیده‌اید که چه واقع شده انتهی ملخصا بالفاظه و حاصل تمویهات و مغالطاتش آن است که مراد از سلطنت و غلبه‌ی مهدی که از قبل خبر داده‌اند آن تأثیر دعوت او است در نفوس مردم که به او ایمان آوردند و بگروند به او و اینکه این سلطنت تخصیص به مهدی ندارد و اینکه مراد به شمشیر در اخبارات قبل همان سیف بیان است که برنده و فصل کننده نسبتها و فاصل بین کافر و مؤمن است مراد به گشودن مدائن مداین قلوب است و حاصل همه آنکه مردم به دل قبول کلمات او را نمایند و او به شمشیر زبان تسخیر قلوب مردم نماید که اگر مراد سلطنت ظاهری باشد از برای خدا نبوده که اکثر زمین دست دشمنان او بوده و هست و از برای حضرت حسین نبوده که مغلوب یزید گردیده.

جواب بر کلمات بهاء

و جواب از این مغالطه اولا آنکه خود سیره باب و کلمات او در اول امرش که امر به جهاد و قتال و نگرفتن جزیه و به قهر و زجر امر کردن او در قبول دینش و اینکه هر که قبول نکرد اخراجش کنند خلاف این توجیه را می‌رساند و اینکه مسلم داشته که سیره مهدی خروج به سیف و خصیصه او غلبه‌ی ظاهریه است و به این جهة او هم به همین رویه رفتار کرد منتهی الأمر به آرزوی خود نرسید ملاحظه فرما کلمات باب و سیره اصحاب او را می‌گوید یا معشر المؤمنین اسخروا البلاد و لا تقبلوا من الکفار الجزیة و هم می‌گوید انا قد جعلنا سلطانا مقتدرا علی العالمین لتدخلن کل فی دین الله بجبر من لدنا و قهر من عندنا و انا علی ذلک لمقتدرون و هم می‌گوید یا ایها الحبیب حرض المؤمنین علی القتال و هم می‌گوید فاقتلوا المشرکین فی سبیل الله و هم می‌گوید بر هر صاحب اقتداری لازم است که نگذارد در ارض خود غیر مؤمن به باب را و چه قدر وعده‌ی نصرت و غلبه داده در کلماتش و سیره اصحاب او در اول امر معلوم و اما تأویل کلمات باب و حمل بر غلبه‌ی معنویه پس انحراف است به حکم خود بها که باب تأویل را مسدود داشت پس این سخنان بها وارونه و نعل واژگونه است که به کار برده چون دید که غلبه حاصل نشد حیله به کار برد که مهدی مظلوم و مقهور است و مراد غلبه‌ی معنویه است برخلاف کلمات باب و سیره اصحاب او و ثانیا می‌گویم که خودت اعتراف نمودی در اول کلامت سلطنتی که در کتب قبل در حق قائم ذکر شده حق است حال باید ملاحظه نمود که آن چه سلطنت است و چگونه غلبه از برای قائم است ذکر فرموده‌اند آن را حق بدانیم پس می‌گوئیم رجوع به آیات و اخبار گذشته نما ببین آیا مراد غیر از سلطنت ظاهره است که آن را هم علاوه بر سلطنت باطنه از برای او اثبات نموده یا نه و آیا می‌توان آنها را حمل نمود بر سلطنت معنویه و قبول کردن مردم دعوت او را و آیا آن شمشیر را می‌توان حمل کرد بر بیان و آیات یا نه و آیا مراد به اسلام آوردن از روی کره که در آیه شریفه و له اسلم من فی السموات و الارض طوعا و کرها چیست قبول دعوت به دل و اعتقاد باطنی که قابل اکراه نیست و معنی آنکه بر تمام فرق کفار عرض اسلم می‌کند هر که قبول نکرد گردن [صفحه ۱۷۹] او را می‌زند چیست اگر مقصود از گردن زدن زدن آن است که یعنی کشته می‌شوند به موت معنوی پس اولا این تحصیل حاصل است آنها کشته به موت معنوی بوده‌اند که قبول دعوت پیغمبر را نکرده‌اند کشتن کشته چه معنی دارد ثانیا اگر آنها را نکشد ظاهر او بر کفر خود باقی باشند پس آنکه می‌فرماید تا باقی نماید در مشرق و مغارب کسی مگر آنکه داخل توحید شود چه معنی دارد آنهائی که قبول نکردند باقی بر کفر خود خواهند بود و یکون الدین کله را چه معنی خواهد داشت و فریاد کردن سنگ که این کافر را بکش چه معنی دارد و دیگر اخباری که می‌فرماید آن قدر بکشد که مردم بگویند اگر این از آل پیغمبر باشد هر آینه رحم می‌کرد چه معنی دارد اگر مقصود از شمشیر دعوت به آیات است کثرت آن چه جای ترحم است بر کسانی که دعوت می‌شوند بلکه این عین لطف و مرحمت است که ایشان را هدایت می‌کند آیا تا به حال موعظه و هدایت را کسی ظلم و سختی گمان کرده که بگویند صاحبش رحم ندارد.

اخباری که دلالت بر غلبه ظاهریه حضرت دارد

و دیگر اخباری که می‌فرماید که اکثر مردم دوست ندارند او را ببینند از کثرت قتل و اینکه آن رایات را لعنت کنند از کثرت قتل و اینکه بگویند بسیاری که از آل محمد نیست از کثرت قتل آیا دعوت به آیات چه منافاتی دارد به اینکه از آل محمد باشد و اینکه بکشد تا خدا راضی شود که راوی عرض می‌کند از کجا می‌داند خدا راضی شده می‌فرماید مترحم می‌شود در دلش آیا هدایت کردن اندازه‌ای دارد که مترحم شود و هدایت نکند و دیگر اخباری که وارد شده که هشت ماه شمشیر را بر گردن خود بگذارد و بکشد هر جا چگونه توجیه می‌شود و حال آنکه دعوت به آیات تا آخر عمر بلکه تا بقاء دین باقی است و دیگر اخباری که می‌فرماید پیغمبر و امیر به لین گفتار رفتار کردند و او به قتل رفتار می‌کند اگر مقصود تلاوت آیات است چه معنی دارد مگر آن دو بزرگوار تلاوت آیات نمی‌کردند و دیگر اگر از خوف شمشیر نباشد گریختن مردم و پناه بردن مردم چه معنی دارد و خوف و رعب که در اخبار دارد چه معنی دارد و دیگر کشتن قتله‌ی حسین وذراری ایشان و انتقام کشیدن از خونهای به ناحق ریخته و قصاص و اقامه‌ی حدود و طلب ثار انبیاء و اولاد انبیاء و دادخواهی مظلومان و کشتن ده هزار نفر لشکر حسنی و جماعتی بالخصوص از بنی‌امیه و کشتن ده هزار نفر از مارقین و موالی و جنگ با سفیانی و واقع شدن اجساد مقتولین طعمه‌ی حیوانات چه معنی دارد و دوازده هزار شمشیر از زمین کوفه بیرون کردن و ده هزار لشکر با او بیعت کردن و به ایشان اداب قتال نمودن که لا تسفکوا دما حراما و لا تتبعوا هاربا و لا تخربوا مسجدا چه آموختن معنی دارد و آیا صریح‌تر از این عبارتی داریم که بفرماید و لیس شأنه الا القتل و لیس شأنه الا السیف و آیا دیگر شبهه‌ی باقی می‌ماند که تفسیر می‌کند جفر احمر و مثال جدید را به ذبح و آیا واضحتر از آن می‌شود که بگوید قسم به خدا که می‌کشد ایشان را چنانچه قصاب گوسفند را و اشاره به گردن مبارک می‌فرماید مگر آنکه به واسطه‌ی نبودن چنین شمشیری و عدم قدرت علی محمد بر قتل کسی تکذیب تمام این اخبار را نموده یا آنکه در ایراد بر ائمه‌ی دین گشوده که همه نصوحات را گفتن و غیر معنا اراده کردن برای چه مگر مقصود اغزاء به جهل و اضلال مردم بوده شمشیر و ذبح و قتل و گردن زدن و خونخواهی و انتقام نص در امر مخصوص است اینها را می‌گویند و اراده‌ی دعوت و قبول دعوت نمایند جز اضلال و گمراهی مردم و به خطا رفتن ایشان فایده‌ی دیگری دارد و آیا از برای افاده کردن خروج به نحو جهاد ظاهری و آلت حرب ظاهری لفظی باقی مانده از الفاظ ظاهره در این معنی و الفاظ ناصه در این معنی که ذکر آن را ننموده باشند از آنچه در اول خلقت به ابلیس مردود فرمود که تو آن مهلت داده گانی تا وقت معلوم به درستی که آن روزی است که حکم کرده ام و قسم خورده‌ام که پاک کنم زمین را از کفر و شرک و معاصی و هلاک نمایم تو را و لشکرت را و از آنچه در اول ظهورش بلند شود از ندای آسمانی به امن و امان که ای مردم منقطع شد از شما مدت جبارین و از آنچه در شب معراج به پیغمبر فرمود که پاک کنم به آخرین ایشان زمین را از دشمنان خود و مالک گردانم او را مشرقها و مغربها و او را یاری کنم به لشکر خود تا جمع [صفحه ۱۸۰] شوند خلایق بر توحید من و دوام دهم سلطنت او را تا قیامت و از شمشیر که از نیام برآید و علم که گشوده شود و بگویند بیرون شو و بکش اعداء خدا را و لشکر تا هفتاد هزار نفر جمع شوند و اطراف شهرها بگیرند و از علمها که به جانب چین و دیلم و کابل و رومیه و قسطنطنیه و سایر بلاد مغربیه و از فرستادن لشکر به سوی طوایف مخصوصه و از جنگ در مکه و مدینه و با دجال و سفیانی و غیر ایشان و از خراب کردن و گشودن و هلاک کردن و زبون ساختن و انتقام کشیدن و خونخواهی نمودن و شمشیر و قتل و ذبح و حرب و گردن زدن و گریختن و اسیر کردن و ترسیدن و اکراه و اجبار و مقاتله مردم با او و آویختن دستها به در کعبه و اشاره‌ی به خلق کردن از برای کیفیت ذبح و جفر احمر و امر صعب و دشوار و مسح به خلق و خون پیشانی و موت تحت ظل السیوف و لا یعطیها الا السیف و لا یکون بینه و بینها الا السیف و مقاتله‌ی مردم با او و قصم و قطع و اخذ و ضبط و حصد و عذاب و هلاک و امر به قتال و سلطنت و ملک و دولت و نصرت و فسخ و فرج الی غیر ذلک از عبائری که در آیات و اخبار و ادعیه و زیارات وارد شده و مثل اینکه قبول

جزیه از اهل آن نکنـد و مسلح و مـداهنه ننماید و باقی نگذارد احدی را جز آنکه دین محمد قبول کند و مثل هادم الحصون و قاتل کل قبیله من اهل الشـرک و بلین و کف رفتار نکنـد و اینکه از کثرت قتل بگویند اگر این از ذریه‌ی محمد بود هر آینه رحم می‌کرد و اینکه خـدا به ملائکه و احباء و مـدهٔ خونخواهی او را بدهـد و اینکه جـدش پیغمبر و جدش حسـین خود را تسـلیه به خونخواهی او می‌دهنـد الی غیر ذلک هالا یخفی و آیا تمام اینها را ماننـد شـباش شاهرود باید حمل بر جزاف و اغراق نمود یا تمام آنها را مانند ما ست بـدرد و از . . . توجیه و تأویـل نموده و آیـا کـدام قرینه عقلی و نقلی برخلاف این امور قائم شـده و آیا یک خبر در تمام اخبار وارده در باب سیره قائم وارد شـده که بگویـد مراد ما از قتل و ذبح و گردن زدن و اسیر کردن و جنگ و حرب و مقاتله معنی خود آنها نیست و آیا جز هوای نفس و اجتهاد در برابر نص چیز دیگر است و دیگر اگر سـلطنت مهـدی همان معنویـهٔ تنها باشـد پس این سلطنت از برای همه‌ی ائمه‌ی هدی و پیغمبر هم بوده چنانچه خودت اعتراف نمودی که تخصـیص به خاتم ندارد پس تمام دعاها که در انتظار فرج و این همه انتظار ائمه و انتظار شیعه و وعده‌ی ایشان به ظهور فرج در اخبار متواتره که متی نرجکم و متی یکون الفرج و لا یکون الفرج الا بعـد کـذا و جواب گفتن هیهات الا بعد از یأس و قنوط چه معنی دارد چه آنکه انتظار سـلطنت معنوی ترقب امر حاصل است و هم آنکه رفع ید اعدا و عود حق به مرکز و زوال خوف و تقیه به صـرف آن حاصل نگردد و آیات و هدایات را همه داشـتند و بیـان مـؤثر و کلمه‌ی جـامعه بین قلوب متشـته را همه داشـتند و این فصـل و وصـل از برای تمـام بوده بلکه از برای اربـاب مذاهب باطله و صاحبان دعوت کاذبه هم این فصل و وصل بوده که با دشـمنان خودشان بعد از اتحادشان در عقیده سازش داشتند و با دوسـتان خودشان بعد از اختلاف در مشـرب شـقاق و نفاق داشـته‌اند و بسا هست که در رئیس ذکرد و شـمرد و بزرگ حیدری و نعمتی همین آثار پیدا شود پس این دولتی که آخرالدول بوده و همه انتظارش را کشـیده‌اند و آن سلطنتی که فراگیرنده‌ی عالم بوده و به همه وعده داده‌اند چه سـلطنتی بوده و آن سـلطنتی که ائمه در آن انتظار رد حق غصب شده‌ی خود را داشـته و به دوستان وعده می‌دادنـد که به دست خلفـاء جور افتـاده که هنوز نـاله‌ی حضـرت امیر که آوای تراثی نهباء بلنـد است و همیشه در مقام عطا و صـله معـذرت می‌خواسـتند که اگر حق ما به سوی ما رد می‌شـد بخشـش افزون بود و حضـرت حسن بر سـران حق مجبور به صـلح شـد و بالاخره در راه آن مسـموم شـد و حضـرت حسـین در مقام طلب آن برآمد تا آنکه خونهای عزیز در راه آن تلف شد از چه سـلطنت بوده اگر مقصود همـان دعوت به آیـات و هـدایت مردم بوده آن امر که از ایشـان حاصـل بوده که غـالب آثـار و معـارف در زمـان صادقین نشر و شیوع یافت اگر در واقع حضرت امیر و حسن و حسین درصدد سلطنت و اجراء احکام خدا و تنفیذ حدود پروردگار و اغـاثه‌ی ملهـوف و اعـانت مظلوم و منقـاد کردن مردم از برای دین خـدا و برداشـتن ادیـان بـاطله و [صـفحه ۱۸۱] حکومت ظاهریئه نبوده‌اند بلکه اکتفا می‌شد به صرف دعوت به ایمان کسی با ایشان کاری نداشت و اگر خوف خروج و طلب حق درباره‌ی باقی ائمه نمی‌رفت خلفاء جور درصدد قتل یک یک برنمی‌آمدند و مکرر در خانه‌ی حضرت عسکری نمی‌ریختند که اگر کسی بیابند بکشند و لذا همیشه بعد از حسـین امتناع می‌کردند نزد خلفاء عصـر از اینکه ایشانی دعاتی به اطراف بداعیه‌ی خروج فرسـتاده باشند و اینکه خلفاء عصـرشان دریغ داشـتند که مردم همان معالم دین را از ایشان اخـذ نمایند و این بزرگواران در احکام و معارف تقیه می‌کردند به واسـطه‌ی خوف خلفاء بود که نشایـد مردم از راه ایمان و اخلاص به ایشان بر آنها بشورنـد و از خلافت خلع شونـد اگر بنا بود که مهدی موعود هم که ظهور کند به طریق تمکین از سـلطان عصـر باشد و سـفارش بدهد که حمل سلاح به اجازه‌ی دولت نکند و در هر دولتی قوانین آن متبع دانسـته شـیوه‌ی حریت و آزادی در عقایـد باشـد و مزاحمت با سـلطان نکند با آنکه تمام سـلطنت و غلبه به اسم او بوده و اینکه بیعت طاغیه بر گردنش نخواهد بود پس ائمه‌ی سابقین که به اسم مظلومیت معروف و خودشان اعتراف دارند به اینکه بیعت طاغیه بر گردنشان است و اینکه از جانب خدا مأمور بصـر و خوانه نشستن می‌باشند اولی بوده‌اند با اینکه به همان شمشیر بیـان اکتفـا کرده تعرض سـلطنت و حکومت ظـاهره را نداشـته باشـند تـا نفوس عزیزه تلف نشود و خونهـا ریخته نشود چه آنکه اگر خلفای عصرشان اطمینان داشتند که ائمه‌ی دین سلطنتی را که حق خود می‌دانند ولدی الامکان در مقام اخذ آن برمی‌آمدند سلطنت

ظاهره و حکومت و امارت بر خلق و انفس و اموال مردم نیست ابدا تعرضی با ائمه نداشتند چه آنکه تمام مقصود آنها حطام دنیا و ریاست بر خلق بوده والا ـ در مقام بیان احکام و معارف و هدایت مردم به دین اسلام مزاحمتی نداشتند بلکه رواج اسلام رواج ریاست آنها بوده و لذا در مقاماتی که محتاج می‌شدند در احکام یا اثبات حقیقت دین اسلام به ابداء معجزات و رفع شکوک و شبهات اهل مذاهب رجوع به ائمه می‌نمودند و اگر دریغ از اشاعه امر ائمه داشتند به واسطه‌ی آن بود که مباد منتهی شود به سلطنت ظاهره پس در این صورت لازم بود که از حضرت امیر تا آخر ائمه مثل این مهدی مصنوعی و رجعت حسینی مجعولی که به واسطه ترس سلطان درصدد تأمین خواطر پادشاه عصر برآمده و الواح نوشته که ما تعرض سلطنت و داعیه خروج نداریم آنها هم این اطمینان را بدهند و معلوم کنند که سلطنت ظاهره حق ایشان نیست تا خلفاء خاطر جمع شوند نه آنکه تا بتوانند در ملاء و جهارا روی منبر طلب سلطنت ظاهره کنند و در ازمنه تقیه همیشه با خواص‌شان مذاکره حق‌شان را کنند و عید اضحی و فطر از برای ایشان روز مصیبت باشد و خود را و دوستان را تسلیه بدهند و وعده به ظهور مهدی هم که سلطنت ظاهره نداشته باشد و خودش و اتباعش ذلیل و خوار گشته و آواره باشند پس چه فرجی از برای آل محمد و دوستانشان بوده و اگر خاصه مهدی و ائمه همان فقط سلطنت معنویه بود نه ظاهریه پس فرمایش حضرت صادق که می‌فرماید لکل اناس دولهٔ و ان دولتنا اخر الدول چه معنی دارد زیرا که دولت از اول عالم تا انقراضش از برای آنها بوده و دولت معنویه را همیشه دارا بوده‌اند پس چه دولت بوده که از ایشان گرفته شده و در آخر به ایشان برمی‌گردد و اگر سلطنت ایشان همان معنویه و غلبه‌ی باطنیه بوده پس و نرید ان نمن علی الذین استضعفوا فی الارض و نجعلهم ائمهٔ و نجعلهم الوارثین و نری فرعون و هامان و جنودهما منهم ما کانوا یحذرون چه معنی داشته چه آنکه به اعتقاد شما باز در عصر مهدی هم باید مستضعف باشند و همان سلطنت معنویه که از قبل دارا باشد باشند و اگر مراد همان خلافت معنویه که از اول داشته همان مراد باشد آیه‌ی وعد الله الذین آمنوا و عملوا الصالحات لیستخلفنهم فی الارض و نمکن لهم چه معنی دارد خلافت معنویه را که از اول داشته ظاهریه را هم که در آخر هم نداشته باشند پس وعده‌ی خدائی چه شد و اگر مراد همان سلطنت معنویه باشد که از عرش تا فرش همیشه داشته آیه و لقد کتبنا [صفحه ۱۸۲] فی الزبور من بعد الذکر ان الأرض یرثها عبادی الصالحون چه موقع خواهد داشت و آیه‌ی قاتلوهم حتی لا تکون فتنهٔ و آیه‌ی و قاتلوا المشرکین کافهٔ به چه جهت باید تأویل آن تا خروج قائم ظاهر نشده باشد چه آنکه قتال معنوی و کشتن کفار بالقاء حجج و براهین و اذعان مردم به عقاید حقه همیشه وظیفه‌ی ائمه بوده و مهتدیان به فرمایشات ایشان و دوستان و اتباع ایشان که به فرمایشات آن بزرگواران دین حق را قبول کرده و مقام فصل و وصل از برای‌شان حاصل شده صد چندان آن کسانی بوده‌اند که زمزمه‌ی علی محمد را گوش داده‌اند و ثانیا اگر تسلیم کنیم که مراد به سلطنت همان معنویه فقط است و شمشیر قهر و غلبه نخواهد داشت ولی از تمام آیات و اخبار وارده در باب سلطنت او معلوم می‌شود که سلطنت قائم سلطنت عامه شامله است که تأثیر دعوتش در تمام مشرق و مغرب بوده باشد تا آنکه باقی نماند کسی مگر آنکه داخل در توحید شود و شرک و کفر یکسره زایل شود و زمینی نماند مگر آنکه شهادتش در آن بلند و باقی نماند مگر دین محمد پس اگر مراد به شمشیر بیان باشد باز هم باید تأثیر تام کلی نماید.

سلطنت عامه تامه حضرت و جواب به بهاء

و الحاصل مستفاد از اخبار و آیات دو امر بوده یکی سلطنت عامه تامه در تمام مشرق و مغرب و بلاد و منقاد کردن تمام مردم و دول و ملل و متحد کردن کلمه‌ی ایشان بر توحید و یک دین کردن زمین و دیگر آنکه این امر بنحو غلبه‌ی ظاهریه و سلطنت ظاهریه خواهد بود حال که این هواپرست جاحد است از تمام نصوحات و ظواهر نسبت با مردم دست برداشته شمشیر را عبارت از بیان و سلطنت را عبارت از نفوذ دعوت و مداین مفتوحه را قلوب مؤمنین به مهدی شمرده پس لا ـ محاله همین معنا باید عموم و شمول یابد تا آنکه صادق آید قول شریف و له اسلم من فی السموات و الأرض و قول شریف و یکون الدین کله همه و قول شریف

لیظهره علی الدین کله و فرمایشات ائمه که تعبیر به مشارق و مغارت و تعبیر به تمام روی زمین و فراگرفتن او دارد و اینکه دین دیگری غیر دین او نباشد صادق آید نه آنکه زمزمه و وزوزی از او بلند شود جمله از جهله و پاره از سفه و شرذمه از هواپرستان و طایفه‌ی از مرتدان جواز ارتدادشان را سابقین داده‌اند به او بگروند در حالتی که مذهب و دین فاسدی روی زمین پیدا نمی‌شود که پیروان آن کمتر از این جماعت باشند هر مقاله فاسده تأثیر در نفوس چند نفری کرده و حالت فصل با بعضی و وصل با بعضی از برایشان پیدا شده بلکه آن مدعیان کاذبی که در اخبار خبر از آنها دادند که به ادعا مهدویت ظاهر شوند آنها هم لا محاله اتباع داشته‌اند پس آن تأثیر و برنده‌گی اینکار و مطبخی که اسم او را شمشیر گذاشته در تمام مذاهب از حق و باطل بوده چه اختصاص به مهدی داشته و این زمزمه‌ی مختصر چه اقتضاء آن همه بشارت‌ها داشته و چگونه آن فرج آل محمد و دوستان آنها بوده به آن سیف قاطعش کدام مذهب از مذاهب فاسده را برداشته که در میان امت پیغمبر شایع بوده و کدام دین از ادیان را از میان برده و کجا توانسته کلمه را متحد نماید حقیقهٔ دین یهود و مجوس و نصرانی زندقه و کفر و شرک را که در قبل از او بوده‌اند به ظهور این سلطنت و به این سیف قاطع برداشته شده و ذلیل و زبون شده‌اند و حقیقهٔ دشمنانش زبون شده‌اند و حقیقهٔ سلاطین روی زمین گردن ختم نموده‌اند و حقیقهٔ جز توحید دینی باقی نمانده ای بی‌انصاف که از مردم طلب انصاب می‌کنی توئی که به اخبار آحاد که بزعم تو منطبق بر این کاذب می‌شود تمسک می‌جوئی چگونه تمام این اخبار محفوفه به قراین را رد می‌کنی و تویی که از برای مدعای خود به اول درجه از ظواهر به گمان فاسدت استدلال می‌جوئی چگونه جرأت کرده در تأویلات در همه‌ی این نصوص می‌گشائی همانا نترس از خدا و نه شرمی از رسول داری پس اگر طالب انصافی می‌گویم مستفاد از نصوص متواتره داله بر اشاعه عدل و داد و رفع ظلم و جور و فساد و اخبار متکاثره وارده در عموم سلطنت قائم و نصوص متظافره داله بر اینکه به سیره جدش خروج به سیف و جهاد می‌کند و مدلول آیات که خبر از این غلبه می‌دهد و مضمون آثاری که وعده‌ی خروج و نصرت با او است و به او داده شده و خصوصیاتی که در باب سیره قائم وارد شده این است که از برای این ظهور یک نحو سلطنت مخصوصی است که از برای سایر [صفحه ۱۸۳] مظاهر پروردگاری نبوده و آن سلطنت عامه‌ی مطلقه معنویه و ظاهریه است که به علاوه آن ولایت تکوینه عامه که مدلول علیه اخبار متواتره است و امامت تشریعیه که ثابت از برای تمام ائمه است سلطنت و غلبه‌ی تامه بر هر باطلی و شرک و کفری و ظلم و بدعتی است بر کلیه‌ی روی زمین که به حسب مشیهٔ کامله و عدد مساعدت اسباب مادیه ظاهریه و مصالح و حکم خفیه و حصول امتحان کامل و مرتبه تنزیل و استعداد اهل عصر حجج الهیه‌ی دیگر مأمور به اقامه مراسم آن سلطنت که از آثار آن است اشاعه عدل کلی و رفع ظلم و جور است نبوده‌اند و لذا همه‌ی آن را وعده‌ی به بعد داده‌اند و با آنکه هر یک از برای اقامه‌ی عدل و سنهٔ و ازاله جور و بدعت و رواج معروف و منع از منکر و دعوت به توحید و معارف حقه مبعوث شده‌اند ولی بسط عدل بطور کلی و تطهیر زمین یکسره خصیصه‌ی آن سرور است چه آنکه با بوده‌ی متمردان و جباران و سرکشان و گردن‌کشان و بدطینتان و صاحبان قلوب قاسیه و اهل شر و فتنه و فساد و سلاطین جابره و دول قویه‌ی جائره و کسانی از مردم که قابل رشد و هدایت نباشند و آیات خدائی در آنها تأثیر نکند که و ما انت بمسمع من فی القبور و مواعظ و نصایح در آنها مفید نیفتد که لهم قلوب لا یفقهون بها که مثل ایشان مثل عضو فاسد است در عالم صغیر و خار و خاشاک در گلستان زمین تطهیر زمین و اشاعه عدل و سنت و زوال ظلم و بدعت و اقامه‌ی معروف و اذاله منکر به نحو عموم امکان ندارد و به حسب عادت بدون قهر و غلبه ظاهریه و سیاست و انتقام ظاهری و این محتاج است به لشکری و عده و عددی مخصوص که ممتاز باشند از حیث الات و اسباب و قوه‌ی بدنیه و کثرت و جمعیت و کمال در مرتبه‌ی ایمان مانند تهیه‌ی قائم و حالت اصحابش که به او حاصل شود تمکین کامل و غلبه‌ی تامه و سلطنت کلیه خاصه در آن عصری مانند آخرالزمان که فتنه و آشوب در آن بیشتر و فساد و هرج و مرج سخت‌تر و سلاطین و سرکشان غالب شر و فتنه و مذاهب فاسده رایج شرع و دین حق ضعیف شر و غفلت مردم از مبدأ و معاد و طولی امال مردم و انهماک در متاع دنیا زیادتر چنانچه همه‌ی این مراتب مدلول علیه انذارات و اخبارات حجج سابقین است حال سئوال می‌نمایم از این بی‌انصاف مردم که

آیا در سنن قائم مهدی به حسب آنچه از قبل خبر داده‌اند سنتی قطعی‌تر از پر کردن زمین از عدل که به تواتر لفظی ثابت شده و از رفع ظلم و اتحاد دین که به تواتر معنوی معلوم گشته سنتی قطعی‌تر و امری واضح‌تر به ما رسیده و آیا به اندازه‌ی که در این باب اخبار وارد شده در امر دیگری از کارهایش چنین کثرتی در اخبار حاصل شده و پس از آن می‌گویم که با غلبه باطل و جور که از او یاد شده به پر شدن زمین از جور و با کثرت فتنه و آشوب که از آن یاد شده به هرج و مرج و با ضعف اسلام که از او یاد شده به غربت و با قلت اهل حق که از آن یاد شده بلا یبقی الا الابد و الا الاقل و با آن روایات مختلفه و دعات متعدده و مذاهب عدیده و دول قویه‌ی ممکن است عدل شایع و جمع حکم و اتحاد دین بدون قتل و ذبح و خروج به سیف به آن تهیه‌ی خدائی از جنود مخصوصه و جماعت خاصه و آیا حرف آیات و بیناتی وافی است از برای پاک کردن از هر رجس و پلیدی با آنکه در صریح کتب آسمانی است و هم مشاهد و محسوس است که آیات در نفوس شقیه و ارباب قلوب قاسیه اثر ننماید پس می‌توانیم مدعای خود را از عموم سلطنت به نحو قهر و غلبه‌ی ظاهری از خصوص یک نمره از ماورد متواتر در سنت قائم ثابت بنمائیم با قطع نظر از سایر ماورد فی هذا الباب از عمومات و خصوصیات و آن خبر متواتر یملاء الأرض قسطا و عدلا بعد ما ملئت ظلما و جورا به تقریب آنکه فقره‌ی اولی املاء ارض از عدل کنایه از عموم و شمول و احاطه و غلبه این وصف است بر روی زمین و فقره‌ی ثابته که بعد ما ملئت ظلما و جورا بالملازمه دلالت کند بر آنکه این املاء ارض از عدل بعد از شیوع ظلم ممکن نیست مگر به نحو غلبه و قهر ظاهری که پس از پر شدن زمین از ظلم و جور چگونه بدون غلبه‌ی ظاهری می‌توان پر کرد از عدل [صفحه ۱۸۴] و داد پس به همین فقره یملاء الأرض عدلا ما ملئت ظلما که قطعی الصدور است از حجج الهیه دلیل قطعی بر تمام مدعای ما است که سلطنت تامه کامله بر نحو غلبه و اقتدار از برای آن برگزیده‌ی پروردگار خواهد بود و باقی حجج یا مبعوث بر این دعوت کامله نبوده‌اند مانند حججی که دعوتشان مخصوص به طایفه‌ی خاصه بوده یا در امور مخصوصه بوده و یا آنکه به این نحو مأمور به دعوت نبوده‌اند آن کسی که مبعوث بر تمام و در تمام و به کیفیت خاصه یعنی قهر و غلبه که لازمه‌ی دعوت تامه است در تمام که عبارت از قهر و غلبه‌ی کلیه است بوده باشد آن همان شخص اعلی حضرت صاحب الأمر و العصر و الزمان است چنانچه از[حضرت] سئوال می‌شود در اخبار متقدمه که آیا به شما قائمی آید می‌فرماید همه‌ی ائمه قائم به حقیم ولی آن قائمی که پر کند زمین را از عدل و پاک نماید آن را از رجس آن پنجم از هفتم و یا هفتم از پنجم است و گذشت این نمونه از اخبار در مقاله اولی و اگر مقصود بسط عدل بود نه به طور کلی و اقامه‌ی معروف نه به طور عموم و شمول و رواج آن دونه به طور سلطنت ظاهره بلکه به طور بیان و انزال و نقل آیات و تأثیر آنها در نفوس جمله‌ی چنانچه مراد به سلطنت معنویه همین است که حسین علی اراده کرده پس از این از برای همه‌ی ائمه بوده چرا از خود نفی نموده‌اند و وعده آن را به ظهور قائم داده‌اند و خواهد آمد جمله از کلام متعلق به این مقام در نمایش ثالث در دو موضع از کلام زندیق گلپایگانی و به همین مقدار اکتفا شود که ملالت خواننده حاصل نشود باقی ماند اعتراضات دیگر بر کلام مختل النظام این بی‌سواد که مدعی است ظهور عیسوی به رجعت حسینی را از برای خود پس می‌گویم قوله جمیع انبیاء قبل ذکر سلطنت بعد را نموده‌اند و این تخصیص به قائم ندارد فیه اینکه اگر مقصود سلطنت فی الجمله که لازمه‌ی حجت است قبول داریم ولی آن سلطنت تخصیص به قائم دارد سلطنت مطلقه عامه است از ظاهریه و باطنیه به نحو عموم و شمول و اگر مقصود سلطنت عامه است حتمی ظاهریه کلیه پس این دروغ است اگر راست بود می‌خواست به جهت نمونه یک مورد از خبرهای قبل را که نسبت به غیر مهدی باشد نقل نماید و ما می گوئیم آنچه در کلام خدا و لسان پیغمبر و ائمه‌ی هدی وارد شده آن خبر از سلطنت عامه پس واضح است که آن ناظر به مهدی است و اما در عهد عتیق و جدید و کتب پیشینیان پس آنچه بیان سلطنت عامه می‌کند تمام خبر از ظهور مهدی است چنانچه همین طایفه استدلال به جمله از آنها نموده‌اند مانند فرموده ی داود و رؤیای دانیال و مکاشفه یوحنا بلی در بعض آیات عهد جدید خبر از امور واقعه در بنی‌اسرائیل که جزء مختصری هستند از اهل عالم داده‌اند و آنها محمول بر سوانحی است که در خود بنی‌اسرائیل وارد می‌شده و انبیائی که رافع آن فتن و شرور بوده مثلا از ظهور موسی که خبر داده می‌شد ناضر به

استخلاص یهود از فرعونیان بوده یا خبر از فتوحات داود و سلطنت سلیمان یا ظهور عیسی بوده کجا در کتب مقدسه یاد کرده سلطنت فراگیرنده‌ی عالم را و احاطه کننده‌ی شرق و غرب را و سایر در تمام ارض از برای غیر موعود آخرالزمان اگر سلطنت فراگیرنده‌ی تمام زمین است که آن خبر از مهدی است چنانچه گذشت و اگر فی الجمله است پس مقصود تو حاصل نمی‌شود چه آنکه آنچه را که تخصیص به قائم می‌دهیم آن عامه کلیه است پس این کلام حسین علی یا مغالطه است اگر غرضش سلطنت فی الجمله باشد و یا دروغ است نسبت به اولیاء حق اگر غرضش سلطنت عامه باشد.

اعتراضات وارده بر بهاء

قوله مقصود از سلطنت احاطه و قدرت است فیه اینکه مقصود ما سلطنت فعلیه تامه است به جمیع مراتبه و منها التصرف فعلا و ظاهرا و این نمونه خاصه مهدی است از میان حجج الهیه و اما آن مرتبه از سلطنت که عبارت از قدرت بلاتصرف فعلا و ظاهرا پس آن از برای همه‌ی ائمه بوده انتظار و وعده‌ی راه نداشت قوله از جمله سلطنت آیاتی است فیه اینکه اگر آیات من عند الله بود این تمام سلطنت و سلطنت تامهٔ نیست که هر نبی و وصی آن را داشته خواه مبعوث بر کل در کل باشد یا بعض در بعض و ظهور مهدی تمام سلطنت و سلطنت تامه معنویه فعلیه ظاهریه بر کل در کل است مغالطه مکن و به جهت ضعف تأثیر و قلت نفوذ این زمزمه‌ی [صفحه ۱۸۵] دایره‌ی وسیعه سلطنت را تنگ مکن قوله کانوا من کوثر الفضل مشروبا فیه بربه ما شاء الله از عیسی نفهم و عین بی‌سواد و خدای غلط گوهر بچه طلبه‌ی می‌داند که مشروبا غلط است چه آنکه انسان شارب از کوثر است نه مشروب کوثر کسی که فرق بین شارب و مشروب را نداند سزاوار است که چنین دعواهای جزافی بنماید و او را از این گونه غلطها بی‌شمار است که ذکر آنها بعض آنها بیاید در این مقاله بیاید و مع ذلک حیا نکند و علماء راسخین و فقهآء کاملین و عرفاء شامخین را جهال خطاب کند قوله این امر چه حسنی در عالم احداث نماید فیه اینکه کدام حسن از این بالاتر که چنان ایمنی و امنیتی در زمین پدید آید که سباع ضارهٔ و موذیات درنده که مایه‌ی وحشت و خوف مردم و هلاک ایشان و اتلاف اموال ایشانند نرم و آرام شوند و چنین امر بدیعی در عالم پدید شود که آنچه در عالم احیانا به عنوان کرامت از ید اولیاء حق جاری می‌شده حال زمینه عصر و حالت و روزگاران باشد که ایذاء و درندگی از موذیات و سباع برود و این خود آیتی بزرگ از عدل آن پادشاه حقیقی باشد و ظهور ولایت تا مردم ولایت خدائی و قدرت اولیائش را به چشم ظاهر مشاهده کنند و بر مراتب ایمان و ایقان ایشان افزوده گردد حال اگر انکار وقوع چنین امری را می‌نمائی این تکذیب و وعده‌های خدائی است و اگر آن را توجیه و تأویل می‌نمائی پس این نصرت در اقوال ایشان است به هوای نفس و صرف استبعاد و غرابت که این خود منهی است و منافی مرتبه‌ی تسلیم و انقیاد است و تأویلی است بلادلیل بلی در لسان عرف استعمال گوسفند بر رعیت مطیعه و گرگ بر اشرار شده ولی این از باب کنایه و مجاز و استعاره و خلاف ظاهر است در آنجائی که قرینه آمده اخذ می‌کنیم و در غیر آن بر ظاهر خودش حمل می‌کنیم که این طریق اهل لسان است و اگر مقصود از اجتماع گرگ و میش بر یک خوان همان اجتماع بعض مردم باشد در قبول یک دین پس این غرابتی ندارد و از خصایص زمان مهدی نیست که خبر از آن بدهند در زمان همه ی حجج الهیه می‌شده که مردم مختلف العقیدهٔ و المزاج بر یک عقیده روند چه اختصاص به زمان مهدی داشته شیخ صدوق ره از حضرت امیر روایت نمود که اگر قائم ما خروج کند صلح می‌شود میان درندگان و بهآئم و در احتجاج مروی است که در آن زمان سازش کنند درندگان و مطیع اصحاب آن حضرت شوند و حضرت باقر فرمود گویا می‌بینیم اصحاب قائم را که احاطه نموده‌اند ما بین خافقین را نیست چیزی مگر آنکه منقاد ایشان شوند حتی درندگان و حضرت امیر فرمودند که در آن وقت وحوش مأمون شوند به نحوی که می‌چراند در زمین مانند انعام ایشان و اخبار به این مضمون بی‌شمار است تأویل تمام جرئت است و بی‌باکی است در دین خدا و تصرف در کلام ائمه دین به صرف بودن خلاف دعات و استغراب یا به واسطه‌ی نبودن چنین آثاری و غرائبی در این زمزمه باطله هذا اولا و ثانیا گرفتم که مراد به درندگان نفوس شریره

است و مقصود از صلح و سازش رفع نفاق و نزاع و شقاق و جدال بین مردم و الفت و آمیزش ایشان است با یکدیگر یکسره لکن در این زمزمه باطله هنوز این اثر مشاهده نشده و هنوز امر خصومت و نزاع و عداوت و بغضاء و قتل و نهب در میان مردم شایع است اگر مقصود این باشد پس این همان عدل شایع کلی است که عرض شد بدون قهر و غلبه‌ی ظاهری حاصل نشود پس ناچار است از سلطنت ظاهره قوله مقصود صور محمدی است و قیام امت قیام آن حضرت است فیه اینکه مقصود انکار قیامت و اشراط آن است و دمار دلیل علیحده بطلان این مقاله را روشن خواهیم نمود قوله اکبر است و اعظم است یا سلطنت آن سلاطین که بعد از اعانت رعایا فیه آنکه گاهی می‌شود که مصالح کلیه و فوائد عامه و منافع نوعیه توقف بر این نحو از سلطنت دارد و لذا تشریع امر می‌شود که مصالح جهاد شد و موسی و داود و سلیمان و پیغمبر آخرالزمان اقامه‌ی این سنت را نمود یعنی جهاد و ملاحظه فرمائید که اغاثه‌ی ملهوف و اعانهٔ مظلوم و حفظ نفوس و اموال و اعراض و رفع شر اشرار و منع ظلم ظالمین و رد حقوق مغصوبه و [صفحه ۱۸۶] خوابانیدن فتنه و شر محتاج به این غلبه‌ی ظاهری است و هم آنکه پس از آنکه ابآء به طریق کسره و قهر و غلبه ایمان آورند این مطلب در انباء اثر می‌کند که به طور رغبت معتقد عقاید حقه شوند چنانچه مشاهده می‌شود که آن کسانی که از خوف شمشیر پیغمبر و امیرالمؤمنین در اوایل امر ایمان آوردند یا قبول جزیه نمودند بعدها ایمان قلبی در دلهایشان و بلادشان شایع و رایج بوده اگر این امر حسنی نداشت پیغمبر خاتم درصدد آن برنمی‌آمد و جهاد با شمشیر بلا حسن بود بلی تصرف در نفوس به انزال آیات مخصوص مردمانی است که استعداد نفسی داشته باشند ولی پس از آنکه غرض پروردگار تعلق گرفت که در یک زمانی از ازمنه که خودش می‌داند تمام مردم و زمین را پاک و پاکیزه و همه خوش رفتار و خوش کردار و خوش گفتار باشند و در مزارع قلوب تمامی تخم ایمان کاشته و مداین قلوب مدینه طیبه شود و محل شجره‌ی طیبه گردد قبایح برود مدایح بیاید رذایل زایل و خصایص حاصل شود و این امر محتاج شود به تصرف باطنی و به انزال آیات و بیان مواعظ شافیات و ارائه طریق رشد و صلاح و هدایات در قلوب مردم و به تصرف ظاهری به کشیدن شمشیر و قطع کردن عضو فاسدی که صاحب مرض مسریه است و ازاله کردن خار مغیلان از ساحهٔ بوستان و تمیز کردن گلستان را از هر ناتمیز که یوم تبدل الارض غیر الارض برکاتش وافر خیراتش متکاثر ضوائر و موذیاتش نابود و نعمتش نامعدود پس لابد است از بعث کسی که اقامه‌ی ولایت کلیه نماید و سلطنت معنویه و ظاهریه مانند اعلی حضرت قدر قدرت بقیهٔ الله عجل الله فی ظهوره که صاحب هر دو قسم از تصرف است بر وجه تام کامل باشد اما تصرف معنوی پس به آشکار کردن علوم خفیه و اسرار غیبیه به اندازه‌ی که از تمام انبیاء و اولیاء حاصل نشده که تمام آنچه آورده‌اند مدلول دو حرف باشد و او بیاورد مضمون بیست و پنج حرف دیگر را تا کامل شود عقلهای مردم که حضرت باقر فرمود چون قائم خروج کند دست بگذارد بر سر بندگان پس نماند مؤمنی مگر آنکه قلبش شدیدتر شود از پاره‌ی آهن و برود کینه و عداوت از دلهای مردم تا در خطبه‌ی محزون فرمود که در آن وقت قذف می‌شود علم در دلهای مؤمنین پس محتاج نمی‌شود مؤمن به علمی که در نزد برادر او است پس ظاهر شود تأویل آیه‌ی یغن الله کلا من سعته.

تصرف ظاهری حضرت

و اما تصرف ظاهری پس به کشتن اهل فتنه و فساد و رایات خلاف و گردن زدن جباران و طاغیان و یاغیان و موحد ساختن اهل شرک و کفر و فاسده از ادیان به آن شمشیرهای آسمانی و نصرت ملائکه و جن و قوت اصحابش تا آنکه موافق خبر شیخ مفید ره در اختصاص از رسول خدا ندای امن و امان از آسمان بلند شود که فرمود چون وقت خروج قائم شود منادی ندا کند از آسمان که ای مردم منقطع شد از شما مدت جبارین و ولی امر شد بهترین امت محمد و به این دو تصرف ظاهر شود گنجهای معنوی و ظاهری و به دست آید میوه‌های معنوی و ظاهری تا آنکه زمین بهشت آئین شود وعده‌ی متقین صادق آید که و العاقبهٔ للمتقین که مثل الجنهٔ التی وعد المتقون فیها انهار من مآء غیر اسن و انهار من لبن لم یتغیر طعمه و انهار من خمر لذهٔ للشاربین و انهار من عسل

مصفی فیه شفآء للناس تا دردهای ظاهر و باطن و آفات معنویه و ظاهریه است مرتفع شود تمام و کمال این مراتب به سلطنت مطلقه و تصرف عامه‌ی معنویه و ظاهریه است اسم چنین ولایتی را نگذار ای کج رفتار که مردم به حسب ظاهر چند صباحی تمکین کنند و در دل معرض باشند این هنگامه تصرف ظاهری و معنوی همان وعده‌ی خدائی است که در اول خلقت داده که به ابلیس علیه اللعنهٔ پس از آنکه طلب مهلت نمود فرمود تو از مهلت داده شدگانی تا روز وقت معلوم به درستی که آن روزی است که من حکم نموده‌ام و حتم کرده‌ام که پاک نمایم زمین را از کفر و شرک و معاصی و انتخاب کنم از برای آن وقت بندگانی که آزموده‌ام دلهای ایشان را برای ایمان و سیر نمودم آنها را به ورع و تقوی و اخلاص و یقین و خشوع و صدق و حلم و صبر و وقار و زهد در دنیا و رغبت در آنچه نزد من است و خلیفه خواهم نمود ایشان را در زمین و توانائی دهم ایشان را بر آن دینی که پسندیده‌ام از برای ایشان تا آنکه [صفحه ۱۸۷] می‌فرماید پس ضرر نرساند چیزی چیزی را و نترسد چیزی از چیزی آنگاه شوند هوام و مواش در میان مردم پس اذیت نکند بعضی بعضی را و بردارم نیش هر صاحب نیش را و نازل کنم برکات را از آسمان و زمین بدرخشد از نیکوئی نبات خود و بیرون دهد همه‌ی ثمرات و انواع طیب خود را و بیندازم رأفت و مهربانی را در میان مرد پس با یکدیگر مواسات نمایند و بالسویه قسمت نمایند پس بی‌نیاز شود فقیر و برتری نکند بعض بعضی بر بعضی تا آنکه فرمود این وقت و زمانی است که محتجب نمودم آن را در علم غیب خود و لابد است که او واقع شود و هلاک نمایم تو را در آن وقت و آن روز با سواران و پیادگانت و تمام لشکریانت پس برو که تو از مهلت دادگانی تا روز وقت معلوم ملاحظه‌ی سلطنت معنویه و قهر و غلبه‌ی ظاهریه را فرما پس از آن رجوع به حال این زمزمه‌ی کاذبه نما که آیا اثری از این آثار در او مشاهده می‌کنی قوله سئوال می‌نمایم الخ کسی نفی بعض تصرفات قهاریه را به واسطه‌ی امهال و سایر مصالح به اراده و مشیت خود مانع صدق حقیقت سلطنت با ثبوت قدرت تامه‌ی کامله که قهر بها علی کل شیء ندانسته بلکه مقصود آن است که در آن زمان چون رفع مهلت و حاصل شدن امتحان است اراده و مشیت تعلق گرفته به ظهور به طور غلبه عامه چنانچه گاهی هم اتفاق افتاده که پس از مهلت چند زمانی انواع عذابها بر امم نموده و خودش آن روز را روز عذاب کامل نسبت به تمام دشمنانش قرار داده و لئن اخرنا عنهم العذاب الی امهٔ معدوده فرموده و در اول خلقت و شب معراج و به توسط اولیائش همه‌ی اعدائش را از این روز ترسانیده مقصود نه آن است که بدون تصرف قهریه ظاهریه سلطنت نباشد بلکه مقصود آن است که این تصرف هم از آثار سلطنت است و به حسب مصالح وقت گاهی ظاهر شود و گاهی نه و از جمله‌ی اوقات که بنای ظهور این اثر از سلطنت است یعنی قهر و غلبه کلیه بر تمام دشمنان به واسطه‌ی فوائد لا تحصی همین زمان ظهور دولت مهدی آل محمد است چرا مغالطه می‌کنی قوله سلطنت ظاهره نزد حق و اولیآء او معتبر نبوده فیه اینکه پس چرا بر پیغمبر و ائمه به آن منت می‌گذاشته و چرا نسبت به طالوت و سلیمان امتنان می‌فرماید و چرا از غلبه‌ی پیغمبر در جنگها یاد می‌کند و منت می‌گذارد و چرا توصیف مجاهدین را می‌نماید و چرا حضرت پیغمبر و حضرت امیر و حضرت حسن و حسین خروج به سیف نمودند و چرا تشریع امر جهاد را نموده و فضیلت و مکرمت آن و مجاهدین را بیان فرموده اگر خروج به سیف و قتل اعداء و کشتن دشمنان دین معتبر نموده این همه حث و ترغیب از پروردگار و پیغمبر برای چه بوده و این قهر و غلبه به سیف از قائم همان جهاد ممدوح فی سبیل الله است که از اهم فرایض و واجبات است مقصود نه طریقه‌ی سلاطین جابره‌ی جائره است چرا مغالطه می‌کنی و چگونه معتبر نباشد و حال آنکه اقامه‌ی حدود و حفظ ناموس و نگهداری اعراض و اموال و نفوس و اعانت مظلوم و دادخواهی از ظالم و عدالت بین مردم و رفع هرج و مرج و اختلال و اختلاف و فتنه و فساد و آشوب و تأدیب سرکشان و تربیت بی‌ادبان و دوای قلوب قاسیه و شفای متمرد طاغیه یاغیه و عمارت بلاد و نظم عباد و حفظ قوانین و اجراء و تنفیذ احکام و فرامین و شوکت و رواج دین الی غیر ذلک مما لا تعد و لا تحصی همه به این قهر و غلبه‌ی ظاهریه است چرا تمویه می‌کنی و تلبیس می‌نمائی و سلطنت حقه را قیاس به حال پادشاهان فسقه که به هوای نفس خود از برای دنیای خود می‌کنند می‌نمائی قوله زیرا که جندی از حسین ابن علی اقرب نبود و شنیده‌اید چه واقع شد فیه آنکه قبول داریم مراد به آیه‌ی ان جندنا هم الغالبون غلبه معنویه

است و غلبه‌ی به حجت و غلبه‌ی به حقانیت و غلبه در نتیجه است که همیشه از برای مطلق چند الهی بوده چنانچه گاهی هم غلبه‌ی ظاهریه از برای جند خدا بوده و ان یکن منکم عشرون صابرون یغلبوا مأتین و ان یکن منکم مائة یغلبوا الفا باذن الله لکن این منافات ندارد که زمانی مصلحت اقتضا کند غلبه‌ی ظاهریه کلیه را کسی نگفته که اگر کسی غلبه‌ی ظاهریه نداشته باشد او جند خدا نیست بلکه می‌گوئیم [صفحه ۱۸۸] گاهی از برای جند خدا هم غلبه‌ی ظاهریه است و عموم و شمول آن از خصایص حجة عصر است پس هر دو جند خدایند حسین بن علی هم که مظلوم بود ظاهرا جند خدا است و به غلبه‌ی معنویه غالب بوده حضرت قائم هم که انتقام کشنده است جند خداست که غالب است به غلبه معنویه و ظاهریه و شاید مراد در آیه‌ی شریفه هم غلبه‌ی ظاهریه باشد ولی مقصود از آن اشخاص خاصه باشند که از برای آنها غلبه‌ی ظاهریه حاصل شده که آنها هم جند خدایند و صحیح است که گفته جندنا هم الغالبون مانند اصحاب بدر و یا مراد به جندنا مخصوص اصحاب قائم باشد و یا مراد غلبه جند خدا در زمان آخر و رجعت باشد که تأویل این آیه هم مثل آیات دیگر باشد و قاتلوهم کافة حتی لا تکون فتنة و یکون الدین کله لله و له اسلم من فی السموات و الارض و لیظهره علی الدین کله در زمان ظهور و رجعت حاصل شود بلی می‌تواند بگوید که جندنا عموم دارد و غلبه‌ی ایشان اطلاق دارد پس ظاهر آیه آن می‌شود که تمام لشکر ما در همه اوقات غالبند و به این جهت ناچاریم که بگوئیم غلبه‌ی ظاهریه به نیت تا کذب لازم نیاید لکن می‌گوئیم بلی ولی از طرف دیگر ظاهر لفظ غلبه به حسب عرف همان غلبه‌ی ظاهریه است و به واسطه‌ی عدم لزوم کذب یا تخصیص در جندنا بدهید به اشاره به اشخاص مخصوصه چنانچه متداول است در قرآن که از یک نفر و یک طایفه به تعبیر به عام نموده و مراد خاص بوده و با تقید در اطلاق غالبون یعنی فی الظهور و الرجعه مگر آنکه بگوئی آن ظهور اول اقوی است پس می‌گویم آن خوش انصافی که به چنین ظواهری تمسک جوید نباید از تمام ظواهری که در باب مهدی وارد شده که دلالت بر غلبه ظاهریه دارد دست بردارد و از ظاهر سیف و ذبح و قتل و ضرب عنق و حرب و قتال و هلاک و خراب دست بردارد و یا آنکه مراد همان غلبه‌ی ظاهریه باشد ولی ناظر به آخر کار و به روی هم رفته امر بوده چنانچه غالب ظاهریه هم دایر مدار حصول نتیجه مقصوده از مقاتله است و هر کس که از اول عالم در راه خدا شمشیر کشیده مقصود او توحید بوده و هر کس از لاحقین هم که شمشیر کشیده مقصودش همین بوده و تمام اینها جند خدایند و گویا عالم از اول تا به آخر جنگ گاه خدائی است با شیطان منتهی الامر سرکرده عوض می‌شود و لشکر تبدیل می‌یابد و چون در آخر مقاتله شیطان به غلبه‌ی ظاهریه مغلوب و مقتول می‌شود و دین خالص از برای خدا می‌شود با آن دسته که از لشکر خدا در آخر کار در رکاب این سپه‌سالار بزرگ جنگ کنند پس در واقع جند خدا به غلبه‌ی ظاهریه غالب شدند و این غلبه‌ی ظاهریه منافات ندارد با آنکه جماعتی از لشکر کشته شوند چه آنکه نظر به روی هم رفته و مجموع کار است مثل آنکه اگر فرض شود پادشاهی درصدد گرفتن اقلیمی باشد و این جنگ طولانی شود و در اثنا بسیاری از لشکر او کشته شوند ولی بداند که در آخر کار لشکر او به طور قهر و غلبه ظاهریه آن مملکت را از دشمن بگیرد صحیح است که او خبر بدهد که به درستی که لشکر ما غالب خواهد بود و لذا بسیار خبر داده می‌شود که فلان سلطان و لشکر او غالب شدند با آنکه بسیاری از آنها کشته شده‌اند به واسطه ملاحظه آخر کار و روی هم رفته و حصول نتیجه مطلوبه به طور قهر و غلبه و با آنکه مراد بیان حق و شأن آنها باشد نه بیان واقع در خارج نظر آیه‌ی الا ان اولیآء الله لا خوف علیهم و لا هم یحزنون الا ان حزب الله لا خوف علیهم و لا هم یحزنون الی غیر ذلک من المحتملات پس آیه‌ی شریفه اگر مراد در او غلبه‌ی معنویه باشد پس تخصیص غلبه‌ی جند را به معنویه نداده و غلبه‌ی ظاهریه را نفی نکرده تا منافات با ادله‌ی داله بر غلبه‌ی ظاهریه از برای این جند مخصوص خدا یعنی اصحاب قائم داشته باشد و اگر مراد غلبه‌ی ظاهریه است چنانچه ظاهر لفظ مساعدت بر آن دارد پس می‌گوئیم که مراد بجندنا یا اشخاص مخصوصه است [صفحه ۱۸۹] مانند ملائکه و اصحاب بدر و اصحاب قائم و یا مراد به غلبه غلبه‌ی آنها است در ظهور و رجعت و یا نظر به مجموع جنگهای خدا دارد و اینکه در آخر چون مقصود به طور قهر و غلبه حاصل می‌شود آن این جهت فرموده غلبه با جند ما است چنانچه آیه‌ی لا خوف علیهم و لا هم یحزنون ناظر به حالات اولیآء و

حزب خدا است در آخر کارشان که خوف و حزنی در وقت رحلت و برزخ و قیامت ندارند و اگر حزن و خوفی در دنیا در زمانی داشته‌اند تبدیل می‌شود به ایمنی و سرور در زمان دیگر پس ای حسین علی ملاحظه‌ی آنچه را که نوشته شد بنما و این قدر به فهم خود در ظواهر مباش و غیر خودت را هیچ رعاع خطاب مکن و صفت خودت را از رد کلمات ازلی را بر روی غیر خود مگذار که آیه‌ی ان جندنا تخصیص نداده غلبه را به معنویه و نفی از ظاهریه ننموده غایهٔ الأمر در حق حضرت حسین غلبه به سایر معانیش محقق شده از غلبه‌ی معنویه و غلبه‌ی به حجت و غلبه‌ی به حسب نتیجه و مقصود باری برگشتم به اصل مقصود کالنار علی المنار واضح شد که خصیصه موعود غلبه‌ی کلیه ظاهریه است و به اعتراف خصم این غلبه از برای علی محمد باب نبوده و به این جهت حسین علی و اتباعش رد کرده‌اند و چشم پوشیده‌اند از تمام فرمایشات خدا و اولیاء حق.

اخبار در مورد ندای آسمانی

دلیل پنجم حکایت بلند شدن صیحه و ندای آسمانی به اسم آن سرور مقارن ظهورش که به اخبار متواتره ثابت شده و آن را از محتومات شمرده‌اند و هم بهترین علامات محسوب داشته که می‌فرماید اگر تمام علائم مشکل شود پس صیحه در او اشکالی نخواهد بود و این مطلب چنان قطعی است که مسلمی خصم ما هم هست و نتوانسته انکار نماید غایهٔ الامر درصدد توجیه آن برآمده و ما اولا اشاره به سوی بعض اخبار وارده در این باب می نمائیم تا معلوم شود که این صیحه و ندا چیست و از کیست و از کجا بلند می‌شود و کی بلند می‌شود و به اسم که بلند می‌شود تا آشکار گردد فساد تأویل خصم و در چند آیه از قرآن یاد از آن نموده موافق تفاسیر معتبره یکی آیه‌ی شریفه‌ی یوم یسمعون الصیحهٔ ذلک یوم الخروج روزی که بشنوند مردم صیحه را و آن روز خروج قائم است و دیگر آیه‌ی مبارکه‌ی و استمع یوم یناد المناد من مکان قریب و دیگر آیه‌ی کریمه‌ی مبارکه‌ی ان نشاء ننزل علیهم آیهٔ من السماء فظلت اعناقهم لها خاضعین و دیگر کریمه‌ی مبارکه ولو تری اذ فزعوا فلا فوت و اخذوا من مکان قریب و اما اخبار پس بسیار است محدث متتبع در نجم الثاقب می‌فرماید زیاده از حد تواتر است و ما بعض آنچه به دست آمده بیان می کنیم خبر اول حسن ابن زیاد از حضرت صادق روایهٔ می‌نماید ان القائم لا یقوم حتی ینادی مناد من السماء تسمع الفتاة فی خدرها و یسمع اهل الشرق و الغرب و فیه نزلت هذه الایه ان نشا ننزل علیهم ایهٔ من السماء فظلت اعناقهم لها خاضعهٔ قائم قیام نخواهد فرمود تا آنکه منادی از آسمان ندا کند که بشنوند عروسان در حجله‌ی خود بشنوند اهل مشرق و مغرب و در این باب نازل شده آیه‌ی ان نشا ننزل علیهم آیهٔ من السماء یعنی آیه‌ی آسمانی همین صیحه است خبر دویم ابوحمزه‌ی ثمالی می گوید به حضرت صادق عرض کردم پس از آنکه عرض کرده بودم که از حضرت باقر شنیدم که می‌فرمود خروج سفیانی از محتوم است و ندا از محتوم است و کیف یکون النداء فرمود ینادی مناد اول النهار یسمعه کل قوم بالسنتهم الا ان الحق فی علی و شیعته خبر سیم علی ابن حمزه از حضرت صادق خروج القائم من المحتوم قلت و کیف یکون النداء قال ینادی مناد اول النهار الا ان الحق فی علی و شیعته خبر چهارم عبدالله سنان می گوید خدمت حضرت صادق بودم که شنیدم مردی از همدان که می گفت عامه ما را سرزنش می کنند که شما گمان می کنید که منادی ندا می کند به اسم صاحب ابن امر و حضرت تکیه داده بود پس غضب نمود و نشست فرمود شهادت می‌دهم [صفحه ۱۹۰] که از پدرم شنیدم که می گوید قسم به خدا که این مطلب در کتاب آشکار است که می‌فرماید ان نشا ننزل علیهم الخ پس اهل زمین چون صدا را از آسمان بشنوند که می گوید الا ان الحق فی علی و شیعته ایمان می‌آورند تا آنکه در آخر نهاری صدای ابلیس بلند شود الا ان الحق فی عثمان و شیعته در آن وقت کسانی که در قلب مرض داشته باشند به شک افتند و بگویند ندای اول سحر اهل البیت بوده پس خواند این آیه را و آن یروا آیهٔ یعرضوا و یقولوا سحر مستمر و به همین مضمون به تعبیر عامه و جواب آن حضرت در دو طریق دیگر رسیده خبر پنجم فیض ابن محمد از حضرت صادق روایت می کند که فرمود و اما الندآء الاول باسم القائم فی کتاب الله لیبین عرض کردم در کجای قرآن فرمود در طسم تلک آیات الکتاب المبین قوله ان نشأ ننزل علیهم ایهٔ من

السماء الخ ششم محمد ابن مسلم فرمود ینادی مناد من السماء باسم القائم فیسمع ما بین المشرق و المغرب ندا می‌کند منادی از آسمان به اسم قائم پس می‌شنود آنچه در بین مشرق و مغرب باشد فلا یبقی راقد الاقام و لا قائم الا قعد و لا قاعدا لا قام علی رجلیه من ذلک الصوت و هو صوت جبرئیل پس باقی نماند خوابیده‌ی مگر آنکه بیدار شود و نه ایستاده‌ی مگر آنکه بنشیند و نه نشسته مگر آنکه بایستد بر پاهای خود از اثر آن صدا و آن صدا صوت جبرئیل است خبر هفتم ابان بن تغلب از حضرت صادق اول من یبایع جبرئیل نزل فی صورة طیرابیض فیبایعه ثم یضع رجلا علی بیت الله الحرام و رجلا علی بیت‌المقدس ثم ینادی بصوت طلق زلق تسمعه الخلایق اتی امر الله و لا تستعجلوه خبر هشتم عبید بن زراره از حضرت صادق که فرمود ینادی باسم القائم فیؤتی و هو خلف المقام ندا می‌شود به اسم قائم پس خدمتش رسیده می‌شود و او در پشت مقام جای دارد خبر نهم حمران بن اعین از حضرت صادق که فرمود از محتوم چند امر است که لابد است از اینکه بوده باشد قبل از قیام قائم خروج سفیانی و منادی از آسمان خبر دهم ناجید عطار انه سمع اباجعفر یقول ان المنادی ینادی ان المهدی فلان بن فلان باسمه و اسم ابیه خبر یازدهم زراره شنیده‌ام از حضرت صادق ینادی مناد من السمآء ان فلانا هوا الامیر و ینادی مناد ان علیا و شیعته الفآئزون خبر دوازدهم عبدالله ابن سنان قال سمعت اباعبدالله یقول انه ینادی باسم صاحب هذا الأمر من السماء الامر لفلان بن فلان فیصم القتال خبر سیزدهم عبدالله ابن سنان قال سمعت اباعبدالله یقول لا یکون الامر الذی نمتدون الیه اعینکم الیه حتی ینادی مناد من السماء الا ان فلانا صاحب الامر خبر چهاردهم ابی‌بصیر از حضرت صادق ینادی مناد باسم القائم خبر پانزدهم محمد از حضرت باقر توقعوا الصوت یاتیکم بغتة من قبل دمشق فیه لکم فرج عظیم و این موافق است با خبر هفتم خبر شانزدهم سیف ابن حمزه می‌گوید نزد منصور بودم پس شنیدم که ابتداء لغت با سیف لابد من مناد ینادی باسم رجل من ولد ابیطالب من السماء تا در آخر می‌گوید منصور که اگر حضرت باقر به من خبر نداده بود هر آینه حدیث نمی‌کرد و ملاحظه فرما که چنین دشمنی این مطلب را انکار نکرده خبر هفدهم عمرو بن حنظله از حضرت صادق که فرمود پنج علامت قبل از قیام قائم است و در اول فرمود الصیحة و در آخر خبر می‌گوید عرض کردم اگر کسی از اهل‌بیت شما خارج شد پیش از این علائم خمس خارج شوم با او فرمودند نه خبر هجدهم حذیفه از پیغمبر اذا کان عند خروج القائم ینادی مناد من السماء ایها الناس قطع عنکم مدة الجبارین و ولی خیر الامة محمد پس ملحق می‌شوند مردم به مکه و بیعت می‌کند با او بین رکن و مقام بعد می‌فرماید او از اولاد حسین است یملاء الارض عدلا خبر نوزدهم محمد ابن علی حلی می‌گوید شنیدم از حضرت صادق که فرمود اختلاف بنی‌العباس من المحتوم و النداء من المحتوم و خروج القائم من المحتوم قلت فکیف [صفحه ۱۹۱] النداء فرمود ینادی مناد من السماء اول النهار ان علیا و شیعته هم الفائزون خبر بیستم از این محبوب مرقوعا الی حضرت باقر که در آخر خبر می‌فرماید فان اشکل علیهم من ذلک الشیء فان الصوت من السماء لا یشکل علیهم اذا نودی باسمه و اسم ابیه بیست و یکم حسین بن خالد از حضرت رضا نقل می‌کند که آن سرور پس از آنکه می‌فرماید قائم چهارمی از اولاد من است پسر سید کنیزها است و او صاحب غیب است می‌فرماید و هو الذی ینادی مناد من السماء باسمه یسمع جمیع اهل الأرض بالدمآء یقول ان حجة الله قد ظهر عند بیت الله فاتبعوه فان الحق معه و فیه قول الله ان نشاء ننزل علیهم الخ بیست و دویم ابن‌محبوب از حضرت رضا در خبری می‌فرماید کانی بهم امر ما یکونون و قد نودوا نداء یسمعه من بعد کما یسمعه من قرب یکون رحمة للمؤمنین و عذابا علی الکافرین فقلت و ای نداء قال ینادون فی رجب ثلاثه اصوات من السماء صوتا منها الا لعنة الله علی الظالمین و الصوت الثانی ازفت الأزفة یا معشر المؤمنین و الصوت الثالث یرون بدنا بارزا نحو عین الشمس هذا امیرالمؤمنین قد کر فی هلال الظالمین بیست و سیم محمد ابن سنان در حدیث لوح م ح م د یخرج فی آخرالزمان و علی راسه غمامة تظله من الشمس تنادی بلسان فصیح یسمعه الثقلین و الخافقین هو المهدی من ال محمد یملاء الارض عدلا کما ملئت جورا بیست و چهارم ابی‌بصیر از حضرت صادق می‌گوید سئوال کردم از رمضان فرمود رمضان ماه خدا است و در او ندا می‌شود به اسم صاحب شما و اسم پدرش بیست و پنجم محمد بن الحنیفه فیصح فیهم صیحة فلم یبق لهم راع یجمعهم و لا داع یسمعهم بیست و ششم جابر از حضرت باقر که فرمود یا جابر الزم الارض و لا

تحرک یدا و لا رجلا آرام مباش و هیچ حرکت مکن تا ببینی علائمی را که ذکر می‌کنم بعد در ضمن علائم می‌فرماید و ینادی مناد من السمآء و یجیئکم الصوت من ناحیهٔ دمشق تا در آخر می‌فرماید ای جابر اگر تمام این امور مشکل بشود بر مردم پس به درستی که مشکل نمی‌شود بر ایشان صوت در وقتی که ندا کرده شود به اسمش و اسم پدرش و مادرش بیست و هفتم عبدالله بن سنان از حضرت باقر که فرمود النداء من المحتوم و السفیانی من المحتوم و قتل النفس الزکیهٔ من المحتوم و قال و فزعهٔ فی شهر رمضان توقظه النائم و تفزع القیظان و تخرج الفتاهٔ من خدرها بیست و هشتم ابن‌ابی‌یعفور از حضرت صادق قال امسک بیدک هلاک الفلانی و خروج السفیانی و قتل النفس و الصوت قلت و ما الصوت هو المنادی قال نعم و به یعرف صاحب هذا الامر ثم قال الفرج کله هلاک الفلانی و حاصلش آنکه از علائمی که باید انتظار کشید یکی موت است که به او شناخته می‌شود و صاحب الأمر بیست و نهم عبایهٔ بن ربعی از حضرت امیرالمؤمنین در آن روایت که خبر از انقراض ملک بنی فلان و قتل نفس زکیه می‌نماید و اینکه بعد از این قتل سلطنتی نخواهد بود عرض می‌کند اهل قبله او بعده شیء می‌فرماید صیحهٔ فی شهر رمضان تفزع القیظان و توقظ النائم و تخرج الفتاهٔ من خدرها خبر سی‌ام محمد ابن صامت از حضرت صادق که سئوال از علائم می‌کند حضرت می‌فرماید خروج سفیانی و قتل نفس زکیه و خسف پیدا و الصوت من السماء خبر سی و یکم داود حاجبی از حضرت باقر که فرمود حضرت امیر منتظر فرج باشند از سه چیز اختلاف اهل شام و رایات سود از خراسان و الفزعهٔ فی شهر رمضان قبل و ما الفزعه فقال اما سمعتم قول الله ان نشأ ننزل علیهم الخ تخرج الفتاهٔ فی خدرها و تفزع القیظان سی و دوم ابی‌بصیر از حضرت باقر الصیحهٔ لا تکون الا فی شهر رمضان و هی صیحهٔ جبرئیل بعد فرمودند ندا می‌کند نداکننده به اسم قائم فیسمع من المشرق و المغرب لا یبقی راقد الا استیقظ و لا قائم الا قعدوا لا قاعدا لا قام علی رجلیه فزعا من ذلک الصوت پس خدا بیامرزد کسی را که جواب بدهد صوت را که آن صوت صوت جبرئیل است و فرمود الصوت فی شهر رمضان فی لیلهٔ جمعه لیلهٔ ثلث و عشرین [صفحه ۱۹۲] فلا تشکو فی ذلک تا فرمود و چون شنیدید صدا را در ماه رمضان پس شک نکنید که او صوت جبرئیل است و علامت آن آن است که ندا می‌کند به اسم قائم و اسم پدرش می‌شنود آن را دختر بکر در خدر خودش و تحریص می‌کند پدر و برادرش را بر خروج باز فرمود لابد است از این دو صوت قبل از قیام قائم صوتی از آسمان و آن صوت ابلیس است که ندا می‌کند به اسم فلان که او کشته شد مظلوم بعد در آخر می‌فرماید فتوقعوا الصیحهٔ فی شهر رمضان بخروج القائم سی و سیم در آن روایت طولانی که حضرت باقر علیه‌السلام به جعفی می‌فرماید در علائم و وقایع آخرالزمان ینادی المنادی باسمه و امره تا می‌فرماید فان یشکل علیکم هذا الأمر فلا یشکل علیکم الصوت من السمآء باسمه و امره ملازم زمین باش و متابعت مکن احدی را تا ببینی مردی از فرزندان حسین که با او باشد عهد پیغمبر و رایت آن سرور و سلاحش سی و چهارم از عمار یاسر رضی الله عنه که فرمود دولت اهل‌بیت پیغمبرتان در آخرالزمان است و از برای او علائمی است پس ملازم زمین باشید و دست نگهدارید تا علائم بیاید پس شمرد علائمی را و منها ینادی مناد من سور دمشق و بل لاهل الارض من شرقه اقترب و این موافق با خبر هفتم است سی و پنجم معلی بن خنیس از حضرت صادق قال صوت جبرئیل من السمآء و صوت ابلیس من الارض فاتبعوا الصوت الاول و ایاکم و الاخر ان تفتنوا به سی و ششم زراره از حضرت صادق ینادی مناد باسم القآئم قلت خاص او عام قال یسمع کل قوم بلسانهم سی و هفتم حرث ابن مغیره از حضرت صادق که فرمود الصیحهٔ التی فی شهر رمضان تکون لیلهٔ الجمعهٔ ثلث و عشرین مضین فی شهر رمضان سی و هشتم از میمون لبان گفت نزد حضرت باقر بودم در خیمه‌ی آن حضرت پس بلند نمود جانب خیمه را و فرمود امر ما در وقتی ظاهر شود آشکارتر است از این آفتاب بعد فرمود ینادی مناد من السمآء ان فلان بن فلان هو الأمام باسمه و ینادی ابلیس من الأرض سی و نهم میمون لبان از حضرت صادق که فرمود پنج علامت قبل از قیام قائم است یمانی و سفیانی و المنادی ینادی من السمآء چهلم از محمد بن مسلم گفت شنیدم از حضرت باقر که قائم منصور بر عرب است می‌رسد سلطنت او از مشرق تا مغرب بعد بیان علامات می‌فرماید تا فرمود بعد از قتل نفس زکیه و جائت صیحهٔ من السماء بان الحق فیه و شیعته فعند ذلک خروج قائمنا چهل و یکم از حسین بن خالد از حضرت رضا

از تفسیر اسکن ما سکنت السمآء فرمود که حضرت صادق فرموده اسکن ما سکنت السماء من النداء باسم صاحبک و الأرض من الخسف بالجیش و بطریق آخر این خبر مروی است و بنابراین معنی از جمله اخبار این باب می‌شود تمام اخباری که از ائمه هدی به این عبارت رسیده اسکن ما سکنت السماء اسکنوا ما سکنت السماء که بعض آنها در فاتحه گذشت چهل و دویم حضرت امیر از حضرت پیغمبر در آن روایتی که بیان غیبت قائم می‌فرماید و اینکه او نهم از اولاد حسین است کانی بهم ایس ما کانوا نودوا به نداء یسمع من البعید کما یسمع من القرب تا اینکه می‌فرماید در ندای سیم که خدا مبعوث کرد فلان پسر فلان را اما علی بن ابی‌طالب فعند ذلک الفرج حضرت امیر عرض می‌کند یا رسول الله چند نفر می‌باشند ائمه بعد از من می‌فرماید بعد از حسین نه نفر و نهم قائم ایشان است خبر چهل و سیم علی بن ابراهیم در تفسیر آیه‌ی شریفه و استمع یوم ینادی المناد من مکان قریب گوش فرادار روزی که منادی ندا کند از مکان نزدیک از حضرت صادق که فرمود منادی ندا می‌کند به اسم قائم و اسم پدرش یوم یسمعون الصیحهٔ ذلک یوم الخروج فرمود صیحه‌ی قائم است چهل و چهارم از حضرت باقر [صفحه ۱۹۳] در کمال الدین که فرمود ندا می‌کند منادی از آسمان که فلان پسر فلان امام است و نام او را می‌برد خبر چهل و پنجم در نعمانی از حضرت امیرالمؤمنین علیه صلوهٔ المصلین که فرمود منادی ندا می‌کند از آسمان که ای گروه مردم به درستی که امیر شما فلان پسر فلان است و این آن مهدی است که پر می‌کند زمین را از عدل و داد چهل و ششم در عصمت رجعت شیخ احساوی از تفسیر علی ابن ابراهیم در آیه‌ی شریفه ولو تری اذ فزعوا فلا فوت از حضرت باقر که فرمود من الصوت و ذلک الصوت من السماء و این موافق با اخبار فزعه است چهل و هفتم در عصمت رجعت شیخ احساوی از تفسیر عیاش از عجلان بن ابی‌صالح قال سمعت اباعبدالله یقول لا تمضی الأیام و اللیالی حتی ینادی مناد من السماء یا اهل الحق اعتزلوا و یا اهل الباطل اعتزلوا فیعزل هؤلاء من هؤلاء قلت املحک الله یخالط هؤلاء و هؤلاء بعد ذلک النداء قال کلا انه یقول فی الکتاب ما کان الله لیذر المؤمنین علی ما انتم علیه حتی یمیز الخبیث من الطیب و به همین قدر اکتفا می‌شود در نجم الثاقب نقل می‌کند محقق خبیر محدث نوری قدس سره که در عهد عبدالملک یافتند مدینه‌ی عجیبه در بریه اندلس که بنای آن قبل از اسکندر است و بر دیوار آن مکتوب بود ابیاتی که از جمله آنها است حتی یقوم بامر الله قائمهم من السماء اذا باسمه نوری تا آنکه عبدالملک از زهری پرسید از امر آنکه به اسم او از آسمان ندا کنند خبری می‌دانی و زهری پس از امتناع و اصرار عبدالملک گفت خبر داد مرا علی بن الحسین که این مهدی است از فرزندان فاطمه دختر رسول خدا عبدالملک گفت هر دو دروغ گفتند این مهدی مردی است از ما ملاحظه فرما که عبدالملک تکذیب ندا را نکرد صاحب آن را از طایفه‌ی خود گمان کرد باری این فقره از مسلمیات بین اصحاب ائمه و روات و شیعه در اعصار ائمه بوده و به نحوی شایع و ثابت بوده که طایفه‌ی عامه توبیخ بر این اعتقاد می‌کردند که معلوم می‌شود منکر همان جماعتی از دشمنان اهل‌البیت بوده‌اند چنانچه از خبر چهارم معلوم می‌شود که آن همدانی به حضرت صادق عرض می‌کند که عامه ما را سرزنش می‌کنند که شما گمان می‌کنید که منادی ندا می‌کند به اسم صاحب این امر و ایضا همین معنا را یعنی توبیخ عامه را در عصمت رجعت نقل می‌کند از عبدالرحمن ابن مسلم که گفت به حضرت صادق عرض کردم مردم ما را توبیخ می‌کنند و می‌گویند که اگر دو ندا بلند شود از کجا شناخته می‌شود محق از مبطل حضرت فرمود شما چه جواب دادید عرض کرد جواب نگفتم پس فرمود یصدق بها اذا کان مؤمنا بها ان تکون قال الله تعالی افمن یهدی الی الحق احق ان یتبع امن لا یهدی الا ان یهدی و خواهد آمد معنی فرمایش امام و هم در عصمت رجعت از هشام ابن سالم که گفت به حضرت صادق عرض کردم که حویری برادر اسحاق می‌گوید که شما می‌گوئید دو صیحه بلند است پس کدام یک صادق است از کاذب حضرت فرمود بگوئید به او ان الذی اخبرنا بذلک و انت تنکر ان هذا هو الصادق و از این اخبار معلوم می‌شود که حکایت در صیحه مسلمی بوده سئوال از تمیز بین آن دو می‌شده چنانچه در خبری دیگر در عصمت و رجعت پس از آنکه بیان دو صیحه می‌شود و راوی سئوال می‌کند حضرت می‌فرماید یکی از آسمان است و دیگری از ابلیس راوی عرض می‌کند چگونه شناخته می‌شود این از آن پس فرمود یعرفها من کان سمع بها قبل ان تکون و معنی این دو فقره هم خواهد آمد و از آن

اخبار معلوم است که زنـدیق گلپایگانی که در مقام سـرزنش و توبیخ در فرائدش می‌نویسد هنوز منتظرید که جبرئیل به صورت مرغ عجیب الخلقه روی بـام کعبه برآیـد و نـدا کنـد پیروی برادران خود طـایفه‌ی عامه عمیا را نموده و این سـرزنش را از آنها آموخته و اینکه این توبیخی که ادعا می‌کند اعداء آل محمد به اهل‌بیت هم می‌کردند.

استشهاد به کلام شیخ احمد احسائی

و از جمله چیزهائی که در باب صـیحه‌ی حجت است بر این [صفحه ۱۹۴] طایفه همان تصریحات شیخ احسادی است در عصمت و رجعت به صیحه بر همان طریقه که ما امامیه قائلیم چه آنکه این طایفه موافق تصریح حسین علی در ایقان و صاحب دلائل و صاحب فرائـد شـیخ احساوی را کوکب بشارت دهنـده به علی محمـد باب می‌داننـد و به این جهت در کلماتشان مـدح و ثنا از او می‌کنند و قدس الهیه می‌گویند و این شـیخ پس از ذکر جمله‌ی از اخبار صیحه می‌گوید صیحه از محتومات است و معین می‌کند که این ندای آسـمانی از جبرئیـل است و می‌گویـد به اسم صـاحب این امر بلنـد می‌شـود و می‌گویـد در اول فجر شب بیست و سـیم رمضـان بلند می‌شود و می‌گوید این صیحه در سه ماه و هفده روز قبل از قائم بلند می‌شود چه آنکه موافق اخبار ظهور قائم در یوم عاشورا خواهد بود بعد می‌گوید و الحاصل ان الاحادیث فی ذکر النداء و الصـیحهٔ کثیرهٔ جدا مما سمعت و مما لم اسمع مما سنذکره و ما لم نذکر و در جای دیگر می‌گویـد و الصوت من السـماء محتوم ینادی جبرئیل اول فجر الیوم الثالث و العشـرین من شـهر رمضان بصوت یسـمع جمیع الخلائق کـل بلغته و بـا آنکه در عصـمت رجعت در احادیث قائم تأویلات و تحقیقات بسـیار دارد و در خصوص همین اخبار صیحه تشـریحات و توضـیحات دارد و هر صـدائی در وقتی و از برای کـاری معین می‌کننـد مع ذلک هیـچ تصـرفی در اخبار صـیحه نمی‌کنـد و همه را به ظاهرش باقی می‌گذارد و قبول می‌کند با اینکه نقل می‌کند اخباری که در آنها بیان شده اسـتعباد مردم و بعض روات را مع ذلک به جهت رفع اسـتبعاد تأویلی مثل آن طایفه نمی‌کند چون در تأویل بسته می‌بیند و از قدرت خدا بعید نمی‌شمرد و قبول دارد که هنگـامه‌ی ظهور هنگـامه‌ی بزرگی است که لازم دارد آیـات آسـمانی را که شـبهه را بردارد و چنانچه حق تعالی خبر داده سـنن بهم ایاتنـا فی الافـاق و فی انفسـهم حـتی یتبین لهم انه الحق حتی اینکه همین خبری را که گلپایگـانی اسـتهزاء می‌کنـد از حکایت آمـدن جبرئیل به صورت مرغ و نـدا کردن بر بام کعبه و بیت‌المقـدس را هم نقل می‌کنـد بدون تأویل با آن همه تأویلات و تحقیقات که در عصـمت رجعت می‌کند تقریب اسـتدلال آنکه مسـتفاد از مجموع آیات و تفاسیر و اخبار دو امر است یکی آنکه از علائم حتمیه که لابد ناچار است از وقوعش در حالت یأس و ناامیدی که به او چشمها روشن می‌شود و رویها سفید می‌گردد و به او رفع شـبهه و اشکال می‌شود و اوضح علائم است و به او صاحب این امر شناخته می‌شود حکایت صیحه و ندا است در وقت خاص و سـال و مـاه مخصوص و از شـخص خـاص و در مکـان مخصوص و به کیفیت خـاصه و به آثـار غریبه و تـأثیرات عجیبه و دوم آنکه تکلیف و سـکون و توقف و عـدم حرکت و متابعت مـدعیان است تا بلنـد شدن این صدا که در اخبار مسـتفیضه فرموده‌اند اسـکن ما سکنت السـموات و الزم الأـرض و لاـ تحرک یـدا و لا رجلا و ما این علامت را بر آن وجه خاص که در فرمایشات ائمه دین رسـیده الی کنون ندیدیم پس موافق دستورالعمل ائمه باید منتظر و متوقف بوده قبول دعوت هیچ مدعی را ننمائیم.

کیفیت ندای آسمانی

و امـا خصوصـیات این صـیحه و کیفیات این نـدا که از مجموع اخبار به دست آمـده چنـد امر است اول آنکه این صـدا و نـدا قبل از ظهور قائم بلنـد می‌شود و مقـدم بر ظهور او است و قائم قیام نمی‌کنـد تا قبل از آن این صـدا بلنـد شود که فرمودند ان القائم لا یقوم حتی ینادی مناد من السـمآء و در اخبار دیگر آن را از علائمی که قبل از قیام است شـمرده نه بعد از قائم و ظهورش و گذشتن مدتی بلند شود دویم آنکه این صدا و ندا و آواز به کیفیتی است که یک مرتبه و یک دفعه و بغتهٔ بلند شود و به گوش تمام خلق می‌رسـد

دفعهٔ به واسطه‌ی آنکه این صدا در سال مخصوص است که سال خروج سفیانی و سال ظهور قائم است و در ماه مخصوص که ماه رمضان باشد و در روز مخصوص است که بیست و سیم باشد و در ساعت مخصوص است که اول روز باشد و الحاصل آن صیحه و صوت در اول فجر روز بیست و سیم از ماه رمضان از سال خروج سفیانی و ظهور قائم [صفحه ۱۹۵] بلند می‌شود و این چنین صوتی یک دفعه و یک مرتبه در همان وقت مخصوص بلند می‌شود و همان را اهل مشرق و مغرب یک دفعه و یک مرتبه می‌شنوند و به این جهت اسباب وحشت و اضطراب می‌شود چنانچه حالت صوت و صیحه که به گوش می‌رسد بغتهٔ همین طور است نه اینکه در سنین متتالیه به تدریج در ازمنه‌ی متعدده بلند شود و خلایق هم به تدریج آن را بشنوند سیم از این علامت که قبل از قیام قائم است و یک مرتبه در یک زمان مخصوص بلند می‌شود و یک مرتبه و با هم یک دفعه مردم می‌شنوند تعبیر از او در اخبار به صیحه و صوت و ندا شده که در فارسی از او تعبیر به آواز و صدا بلند می‌شود نه اینکه این علامت عبارت باشد از صیت که از او تعبیر به آوازه و شهرت و رسیدن خبری به مردم به طرق مختلفه از گفتن و نوشتن و اشاره کردن چهارم آن که این صدا را تمام خلایق از اهل شرق و غرب می‌شنوند نه آنکه وزوزی باشد که به بعض گوشها بخورد پنجم آن که این صدا موجب وحشت و خوف و قلق و اضطراب خلق شود و باعث ذلت و خضوع گردنها و ناامیدی و خیبت و خسران جمله گردد نه آنکه شنیدن آن اسباب مضحکه جمعی شود و چون صدای مگسی که اعتنائی به او نکند و هر وقت بلند شود سر نداکننده کوبیده شود و از شنیدنش کسی اندیشه ننماید ماها که نشسته بودیم از این وزوز برنخواستیم و ماها که به زعم شما خوابیده بودیم از این قرقر بیدار نشدیم و ماها که ایستاده و قائم بر امر خود بودیم از وزیدن این باد متحرک نشدیم و ماها که سربلند بودیم ذلیل نشدیم و آن را جز زمزمه‌ی باطل و فس‌فس عاطل چیزی دیگر گمان نکردیم چه آنکه گوشها از این حرفهای مزخرف بسیار شنیده بود و حیرت و شگفتی حاصل نشد که این اول دعوت باطله نبوده بلکه منتظر چنین جزافات و خرافات و مزخرفات بودیم بلی این زمزمه در گوش بعضی از ضعفاء از عقل و بی‌خبران بی‌خردان جاهلان ضعیفان در رای و ناقصان در اعتقاد اثری کرده و به این باد خفیف که از چنگ منفوخ برآمده اسباب حرکت و تزلزل بعضی گشته و این بوی عفن بشامه‌ی برخی مناسب آمده و این خرمهره را بعضی خریدار شدند ولی این آثار تازگی نداشته و ندارد و همیشه این نوع سفهاء در میان خلق بوده‌اند و اتباع کل ناعق بوده‌اند و زمین از نمره همج و رعاع خالی نبوده و لذا همیشه مذاهب فاسده و ادیان باطله در میان مردم رایج و شایع بوده و متاع کفر و دین بی‌مشتری نیست گروهی این گروهی آن پسندند الناس معادن کمعادن الذهب و الفضهٔ پاره‌ی گاو را پرستیدند و مصنوع خود را معبود شمردند و برخی ابلیس را اول موحدین محسوب داشتند که به آدم سجده نکرده و در غیر انسان هم نظیر دارد و علف روی پهین به هر بادی کنده و نابود شود ولی اشجار قویه و جبال مستحکمه را هیچ بادی عاصف و ریحی قاصف حرکت ندهد و از جای نکند جعل سرکین را مشتاق و طالب است ولی نحل که خدا از او یاد کرده جز گیاه خوشبو دیگری را غذای خود نمی‌داند مار جز زهر قاتل ندهد و عسل جز شفا نبخشد بلبل به ترانه و خر عرعر کند مه فشاند نور سگ عوعو کند شب‌پره ظلمت را طالب و منتظران و پروانه شمع را مشتاق و خواهان آن مار خاک خواهد و طوطی شکر طلبد و عاقل گوهر پاک جوید کرم لجن خواهد و کریم لجین الطیبون للطیبات و الخبیثون للخبیثات هل یستوی الذین یعلمون و الذین لا یعلمون افمن کان مؤمنا کمن کان فاسقا فمستقر و مستودع و ننزل من القرآن ما هو شفآء و رحمهٔ للمؤمنین و لا یزید الظالمین الا خسارا ششم آنکه به آن صدا صاحب امر شناخته می‌شود نه آنکه جز دعوائی مریب و ادعائی مشکل چیز دیگری نباشد هفتم آنکه به آن صدا شک و شبهه و اشکال برداشته شود نه آنکه مشکل‌تر و شبهه و شک زیادتر شود هشتم آنکه دور و نزدیک مساوی بشنوند نه آنکه تاکنون بگوش دوران نرسیده باشد نهم آنکه از آسمان بلند شود نه آنکه صدا زمینی باشد دهم آنکه گوینده جبرئیل باشد نه هر حیل علیلی یازدهم [صفحه ۱۹۶] آنکه به اسم قائم و پدرش تا علی بن ابی‌طالب بلکه مادرش بلند شود که اسم او محمد و پدرش عسکری است نه هر بی‌سر و پائی دوازدهم مصوت الفاظ و کلمات و مطالب مخصوصه است که در اخبار بیان آن را فرموده که به چه ندا می‌نماید نه هر جزافه و خرافه سیزدهم نداکننده غیر

از قائم موعود مهدی امت است که به اسم مهدی قبل از ظهورش ندا نماید نه آنکه منادی خود مهدی موعود باشد و گذشت در خبر سی و پنجم از عمار یاسر که نداء از سور دمشق از علائم قبل از قیام قائم است چهاردهم آن که این ندا از علائم قبل از ظهور و مقارنات آن است که او را در عداد علائم قبل از ظهور شمرده چنانچه در خبر هجدهم و بیست و هفتم و سی و پنجم و سی و دوم و غیر آن معلوم می‌شود نه آنکه این صیحه و ندا اصل خود دعوت مهدی و خواندن خلق را به سوی خود باشد.

برای خروج علی محمد باب ندای آسمانی بوده؟

حال سئوال می‌کنم از اهل انصاف که آیا قبل از خروج سید باب و پیش از آنکه این دعوی را بنماید آیا کسی صدائی آسمانی از بام کعبه و بیت‌المقدس به اسم او و پدرش شنیده و آیا بعد از فوت سید رشتی چنین صیحه‌ی بلند شده به اسم او که اهل مشرق و مغرب بشنوند و دور و نزدیک مساوی بشنوند و اسباب وحشت و اضطراب خلق شود و عروسان در حجله و دختران پس پرده شنیده باشند که این منادی جارچی او باشد و این صدا دور با شش حال به این خصوصیات چهارده‌گانه و صیحه و ندا چند کلمه از مادر عروص بشنو طایفه‌ی بابیه که نتوانستند انکار صیحه را بنمایند کلمات مضطربه و تأویلات مشوشه در این باب نموده‌اند مثل آنکه بعضی از فضلای این طایفه هنگامه‌ی صیحه و صوت را به این طرق تأویل می‌کردند که این صیحه همان رسیدن خبر این مدعی و اشاعه‌ی دعوت او است به اطراف و کیست که این دعوت را نشنیده باشد بلکه هر گوش این صدا را شنیده و بر تو مخفی نیست که آنچه این متعصب تکلف جسته بلوغ صیت و آوازه‌ی این دعوت و ادعا است وصیت و آوازه غیر از صیحه و صوت است و این صیت و آوازه از برای صاحب هر دین فاسدی و مذهب کاسدی بوده و هست بلکه هر فتنه در عالم پیدا شود خبر او در اطراف منتشر می‌شود چه تخصیص به هنگامه‌ی آخرالزمان و ظهور مهدی دارد که این از علائم قبل از ظهور او شمرده شود و به او صاحب امر شناخته شود این صیت زمینی است و پس از ظهور به تدریج بعض مردم شنیده‌اند و حقیقت صاحب آن به آن معلوم نگردید کدام عاقل آیات و اخبار صیحه را به آن خصوصیات که بیان شده می‌تواند حمل کند بر اینکه بعد از ظهور سید باب خبرش وصیت او به اطراف منتشر شده شد و مثل آنکه زندیق گلپایگانی در فرائدش بعد از آنکه بعض آیات متقدمه در صیحه را نقل می‌کند می‌نویسد که ندای مهدی موعود از مکه بلند شود و ندای ظهور ثانی از اراضی مقدسه ارتفاع یابد و برحسب این بشارت دلالت این دو ظهور اعظم در ایران وقوع یافت و ندای نقطه‌ی اولی از مکه ارتفاع یافت و چون مقر جمال اقدس بهاء عکا شد ندای ظهور ثانی از اراضی مقدسه مسموع اهل عالم گشت و به این معنی اشارت است حدیث ابان بن تغلب ان اول من یبایع القآئم جبرائیل ینزل فی صورة طیرابیض فیبایعه ثم یضع رجلاـ علی بیت الله الحرام و رجلا علی بیت‌المقدس ثم ینادی بصوت طلق زلق یسمعه الخلایق اتی امر الله فلا تستعجلوه و این حدیث به صراحت دلالت می‌نماید که موقع ارتفاع ندا این دو مقام است بلی به حکم حدیث مقبول که حضرت خاتم فرمود لتسلکن سنن من قبلکم شبرا فشبرا ناچار است که کثیری از جهال مانند امم ماضیه به ظواهر غیرمعقوله تمسک جویند و معارضه نمایند که کی جبرئیل به صورت مرغ سفید ظاهر شده و چه وقت این مرغ عجیب الخلقه این آیه را تلاوت فرموده انتهی و مقصودش تأویل آیات و اخبار صیحه است به دعوت و خواندن این دو مدعی مردم را به سوی خود و این که این دعوت و ادعا مسموع اهل عالم گشت می‌گوئیم آیات صیحه و به ضمیمه‌ی تفسیر اهل قرآن و اخبار صیحه را دانستی که آن را عبارت از صوت مخصوص در زمان و وقت خاص که خلایق بشنوند آن را معین کرده نه صیت و آوازه‌ی دعوت و شهرت ادعا امری و از علائم ظهور و مقدم و مقارن آن شمرده‌اند نه آنکه نفس ظهور باشد یا بعد الظهور حاصل شود و منادی آن را کس دیگر معین کرده که جارچی مهدی و خبردهنده‌ی از ظهور او باشد نه آنکه خود مهدی باشد رجوع به اخبار و خصوصیات چهارده‌گانه کن ببین چه ربط دارد هنگامه‌ی این آیه‌ی آسمانی و علامت [صفحه ۱۹۷] بزرگ از برای قائم با اینکه کسی در مکه با عکاء دعوی امر باطلی نماید و خبر آن مثل سایر فتن و آشوب به مردم برسد خاصه این روایت ابان را که آن را صریح در مدعا داشته ملاحظه فرما که

جبرئیل آن را هر چه فرض می‌کند بکند و صوت مرغ را هر چه تأویل می‌کند بکند ولی صریح روایت آن است که در اول دعوت قائم از یک منادی که جبرئیل است ندائی بلند می‌شود و حال آنکه صوت را این‌طور تقریر کرده که ندای نقطه‌ی اولی در مکه بلند و چون عکا مقر جمال اقدس بها شد ندای ظهور ثانی از اراضی مقدسه شد این دو ندائی متأخر متفاصل را نتوان مدلول صریح روایت ابان قرار داد و بصرف آنکه دو نفر مفسد که به هوای ریاست و قصد اضلال خلق دعوی امر باطلی نمایند اسم آن را ارتفاع ندا قرار دهی مقصود محال تو معلوم شود و حال آن که باب ظهور مهدی و خروج او در مکه و دعوت او و اعلان امر و کلمه از جانب او و هم‌چنین نزول عیسی و رجعت حسینی و کارهای ایشان بابی علیحده و باب صیحه و ندا مثل سایر علامات بابی است علیحده اخبار آنها ممتاز از اخبارات این باب و لسان اخبار دو باب مختلف یکی می‌گوید مثلا قائم قیام نمی‌کند و تا ندا از آسمان بلند شود و ناچار است از قبل قیام قائم به بلند شدن صدا و دیگری می‌گوید به لسانهای دیگر خبر می‌دهد از ظهور در مکه و اعلان دعوت و کارهای او و الحاصل اخبار وارده در ظهور مهدی و دعوت او و کارهایش در مکه و غیر آن غیر از اخباری است که در باب صیحه و ندا وارد شده و به عبارات و بیانات دیگر تعبیر شده رجوع به باب یوم الخروج و ما یحدث فیه و باب سیره و سنن و احوال آن بزرگوار به تماتا واضح شود که حکایت ندا و صیحه ربطی به خروج و دعوت و اعلان امر او ندارد ظهور مهدی و دعوت او خلق را و قیام او به امر مطلبی است و آیات افاقیه و انفسیه و علائم سابقه بر ظهور و نزدیک به آن مطب دیگری به چه جهت و کدام سبب است دست از تمام این ظواهر باید برداشت بلا قرینه و دلیل و به کدام حجت و برهان باید این دو امر را یک امر شمرد ندائی که خبردهنده از ظهور مهدی است آن را عبارت گرفت از قیام مهدی به امر و دعوت او و به صرف آنکه از برای مهدی مصنوعی شما قبل از ظهورش چنین منادی و چنین ندائی نبوده کسی گوش نمی‌دهد به این مزخرف که منادی این مهدی کاذب و ندایش عبارت از دعوت به سوی خود بوده باشد آنچه را که تو می‌گوئی بیت عنکبوتی است که از خیالات خام خود و جرأت در دین کرده و بلا حجت و برهان به هم بافته دخلی به فرمایشات ائمه‌ی دین ندارد بلی اگر این اخبار کثیره صحیحه وارد نشده بود و به عوض آنها اخبار دیگر بود که در آخرالزمان دو نفر دیگر مردم را به سوی خود دعوت می‌کنند و مردم را می‌خوانند و ندا می‌کند به سوی خود آن وقت را تطبیق می‌کردی آن دو نفر را بر این دو نفر و دعوت آنها را بر ندای این دو به سوی خلق محسوب می‌کردی قدری در تراز جزاف و گزاف بود اگر چه قلت فهم و عدم شعور و بی‌مبالاتی این دو نفر در دین باز مکذب ایشان بود با آنکه باز هم دلیل نمی‌شد چه آنکه با همه وصف گفته می‌شد از کجا معلوم شد که آن دو منادی و دو ندا این دو نفر و دعوت آنها باشد شاید پس از این دو نفر دو نفر دیگر بیایند یکی از مکه و دیگری از ارض مقدسه و چنین دعوتی را کنند و این دو نفر را که آمدند از مفتریان و دروغگویان باشند که به اسم مهدویت و نبوت قبل از قیام قائم به حق خروج نمایند چنانچه در اخبار کثیره از آنها یاد کرده بلکه انصاف آن است که چون صیحه از محتومات است و باید قبل از قیام قائم بلند شود و هنوز نشده این دو نفر از همان کاذبانی هستند که امر شده به اینکه گوش به دعوت آنها داده نشود و وصیت به ملازمت بیوت و مداومت سکوت و عدم حرکت و متابعت فرموده‌اند قوله کثیری از جهال مانند امم ماضیه به ظواهر غیر معقوله تمسک جویند می‌گویم تسلیم ظهور اخبار را در آنچه می‌گوئیم کرده‌ای و مع الوصف دعوی صراحت آن اخبار را در خلاف آن می‌کند و متولی که در برابر ظاهر باشد آن را صریح که مرادف با نص است دعوی می‌کند و کوسج ریش پهنی تصویر می‌کند و اگر بگوید قرینه‌ی عقلیه و آن استحاله اراده ظاهر این ظواهر است منشاء این تأویل شده می‌گویم در نظر عقل چه استحاله دارد بلند شدن چنین صدائی از آسمان که گوشها آن را بشنود آیا می‌توان گفت که تمام علماء و دانشمندان که تاکنون این ظواهر را [صفحه ۱۹۸] اخذ نموده‌اند آن قدر تمیز نداده‌اند که نباید محال عقلی را گرفت و آیا نفهمیده‌اند که این از محالات عقلیه است سئوال می‌کنم که غیر معقول بودن آن را از چه جهت دانسته‌اند بلی برخلاف عادت است مثل سایر از خوارق و کدام جهل بالاتراز آنکه نفسی تمیز بین خرق عادت و خلاف عقل را ندهد و کدام ظلم بالاتر که به این وصف نسبت جهل به دانشمندان عالم بدهد همانا این طایفه فعال ما یزید و قادر بر هر شییء را

عـاجز از این امور گمان کرده‌انـد و اگر مقصود از غیر معقول بودن به شـکل جبرئیل است به صورت مرغ پس این ناشـی از جهل به حقیقت ملک است که او را تعریف نموده‌اند به جسم نوری یتشکل باشکال مختلفه چنانچه فاضل بابی میرزا صدر علی اصفهانی در دلائل العرفان خودش تصـریح به این تعریف کرده و اخبار در اشـکال مختلفه ملئکه بسـیار است و هم‌چنین اخبار وارده در عظم جثه ملئکه و سعه بالهای ایشان به مثابه آنکه مشرق و مغرب را فرامی‌گیرد بی‌شمار است بلی به موجب ابنات پیغمبر و ائمه‌ی هدی ناچار است از پیـدا شـدن گمراهانی که ابتـدا و به عقول ناقصه خود جسـته و دست از فرمایشات حجـج الهیه شسـته و هر چه را موافق رأی خود نباشـد رد و تأویـل نماینـد چنـانچه رئیس الموحـدین امیرالمؤمنین فرمود ان قومـا ثقلت عنهم الاحادیث ان یحفظوها و اعوزتهم النصوص ان فتمسـکو بارآئهم و ان الناس اذا لم یعلموا لم یجحدوا لم یکفروا و این همان شیوه‌ی کفار است که رد آیات خدا نموده و ان یروا آیهٔ یعرضوا و یقولوا سـحر مسـتمر و ان حدیثنا صـعب مستصـعب لا یتحمله الا ملک مقرب او نبی مرسل او مؤمن ممتحن و لذا تسـلیم را از لوازم ایمان شـمرده فلا و ربک لا یؤمنوا حتی یحکموک فیما شجر بینهم ثم لا یجدوا فی انفسهم حرجا مما قضیت و یسلموا تسلیما.

اعتراض بر اوهام بهاء

تشـریح مقال لتوضـیح حال همانا تصـرفات گلپایگانی در صـیحه و نـدا همان حیله و نـدا نیرنگ بازی است که لا زال این طایفه تبعا للبهـآء در مطلق علائم ظهور که منافی با عقیـده‌ی ایشان است می‌نماینـد توضـیح ذلک آنکه در کلمات رسول خـدا و ائمه‌ی هـدی بلکه در جمله از آیات از برای آن ظهور بزرگ علائمی و آثاری معین فرموده‌انـد که فرموده‌اند که از آن تخلف نکنند و امر مخفی نماند و به اشـتباه نگذرد چنانچه حضـرت صادق به همین معنی تصریح فرموده و هم در کریمه‌ی مبارکه اشاره به آن فرموده سنریهم آیاتنـا فی الافـاق و فی انفسـهم حتی یتبین لهم انه الحق و از این طرف چون طـایفه بـابیه از آن علائم حجتیه و آثار قطعیه در دعوت بـاطله اثری ندیده‌انـد و این مطلب را مکـذب خود دانسـته‌اند ناچـار رنـگ و حیله دیگری به جهت عوام به کـار برده‌انـد به تأسـیس قاعـده‌ی که ظواهری که در بـاب علائـم و ظهورات وارد شـده ظـاهر آنها مراد نیت و تمام آنها متشابه است و به این جهـهٔ در تأویل منهی را به آراء فاسـده در کلمـات خـدا و اولیـاء حق گشوده‌انـد و هر یـک را به میـل و هوای خود تطبیق بر امر دیگری نموده‌انـد و غالب علائم حتمیه را که در این دعوت کاذبه وقوع نیافته تأویلات رکیکه نموده‌اند و فرمایشات ائمه‌ی هدی را در باب علائم که از برای هدایت خلق گفته شده از ظواهر غیر معقوله شـمرده‌اند غافل از آنکه این تأکیدات حجج الهیه از برای رفع اشـتباه و تمیز مدعی صادق از کاذب بوده و اگر این ظواهر مراد نباشـد و مؤل آن مقصود باشـد بر اشـتباه افزوده و اختلال بزرگ حاصل خواهـد شـد که باب تأویل بابی است وسـیع هر کس به خیال خود می‌تواند تصـرفی در کلام خدا نماید و فساد و هرج و مرج بزرگ لازم آید اشتباه که رفع نشود اختلال و اجمال زیادتر حاصل خواهـد شـد و این فریب و نیرنگ را میرزا حسـین علی بهاء به کار ایشان برده در کتاب ایقانش در باب اول شـرحی مفصل در این مقام می‌نویسـد که حاصـلش آن که می‌گوید خلالت غالب امم به واسـطه‌ی آن بوده که همیشه ظـواهر غیر معقـوله که در کلمـات ظهـور سـابق به عنـوان علامـت و اشـاره به ظهور لاـحق وارد می‌شـده بر ظـاهر خود بـاقی می‌گذاشـتند و به این جهت انکار ظهور بعـد را می‌کردنـد و ما به جهت رسوائی او و اتباعش نقل می‌کنم و این خدعه و تمویه او را از ایقـان از بـاب اول که بیشتر آن در بیـان همین معنی است پس از آن متعرض جواب آن چه می‌شویم و چون رعـد و برق بهـاء در این مقام بسـیار و ذکر تمام عباراتش موجب ملالت خواهد بود مختصر مرادش عرض می‌شود هر کس شبهه دارد رجوع به باب اول ایقان [صفحه ۱۹۹] نماید تا بداند که حاصل ده ورق علاوه‌ی آن کتاب همان است که عرض می‌شود.

نقل تأویلات بهاء

می گوید علائمی که در توریهٔ از برای ظهور عیسی معین شده بود چون یهود نفهمیدند انکار کردند هنوز منتظر آن علائم‌اند و هم‌چنین عیسی که ظاهر شده و خبر از ظهور محمدی داد اصحابش علائم آن را سئوال نمودند آن جناب علائمی را بیان نمود که نصاری معنی آن را نفهمیده‌اند و ظواهر آن را گرفتند و هنوز منتظرند و از شریعت محمدیه ممنوع ماندند و ما به ذکر یک فقره از انجیل متی اکتفا می کنیم در وقتی که اصحاب آن حضرت سئوال کردند از علامات ظهور بعد فرمود در علائم ظهور محمدی که پس از تنگی ایام و تاریکی شمس و قمر و سقوط کواکب و لرزه‌ی زمین علامت پسر انسان ظاهر می‌شود در آسمان و نوحه می کند اهل زمین و می‌بینند پسر انسان را که برابر سوار و با ملائکه می‌آید مع صور و در این وقت طلعت موعود یعنی جمال محمدی ظاهر می‌شود و مقصود از این علائم آن است که پس از تنگی از معارف به واسطه‌ی نبود پیغمبر و ظلمت شمس و قمر یعنی علماء عصر سابق که در ظهور لاحق منکر شوند و ظلمانی کردند یا مراد شریعت سابقه است که منسوخ شود پس از آنها موعود ظاهر شود با ابر یعنی برخلاف هوا و میل مردم که یأکل الطعام و یمشی فی الأرض فی الاسواق و با ملائکه یعنی با مردمانی که صفت ملک داشته باشند و چون علماء یهود معنی این کلمات را نفهمیدند در ظهور محمدی انکار آن سرور فرمودند و هنوز منتظرند که چه وقت این علائم ظاهر شود با آنکه محمد آمد و رفت و ظهور دیگری ظاهر شد و حاصل مرادش آنکه این فرمایشات عیسی ناظر به ظهور محمد بود مردم معنی آن را نفهمیدند چنانچه از علائم ظهور محمد ظلمت شمس و قمر و سقوط کواکب را شمرده هم‌چنین آنچه در قرآن از انفطار سماء و سقوط کواکب و پیچیده‌گی آسمان و قبض ارض و تبدیل زمین بیان شده اشاره به نسخ شریعت محمدی و انشقاق سماء دین او و سقوط کواکب شریعت او است به ظهور دین جدید که سید باب ظاهر کرده این است حاصل کلماتش که با هزار شاخ و برگ و هزاران رعد و برق در ده ورق می‌نویسد می گویم تمام این کلمات از اکاذیب مجعوله او است و تمام دروغ و افتراء است و همان دزدی است که شیوه‌ی این طایفه است که کلمات حق را تقطیع می کند یا صدر آن یا ذیل آن را حذف و اسقاط می‌نماید به جهت تغلیط والا اگر تمام آن نقل می‌شد معلوم می‌شد که تمام این اصحاح بیت و چهارم در همان بیان رجعت عیسی است در آخرالزمان که در مواضع دیگر از کتب عهد جدید بیان فرموده و در اخبار عامه و خاصه خبر از او دادند که این مضمون متواتر از پیغمبر رسیده که اگر باقی نماند از دنیا مگر یک روز خداوند آن را طولانی می کند تا مهدی ظاهر شود و عیسی نازل شود از آسمان و به او اقتدی نماید و از ائمه هدی متواترا در باب مهدی موعود و صفات و حالاتش وارد شده که او کسی است که عیسی ابن مریم نازل می‌شود و با او اقتدا می‌نماید بلکه خود این طایفه چنانچه در نمایش مقاله ثالثه بیاید معتقداند که عیسی در آخرالزمان ظاهر می‌شود و با قائم بیعت می کند منتهی‌الأمر عیسی را میرزا حسین علی می‌دانند که با میرزا علی محمد بیعت کرده و بالجمله به نصوص متواتره عامه و خاصه چنانچه در نمایش اول گذشت و در ثالث بیاید و با اعتراف بابیه چنانچه در نمایش مقاله ثالث واضح شود از برای حضرت عیسی در آخرالزمان با مهدی موعود نزول و رجعتی خواهد بود و آثاری خواهد داشت و در این اصحاح حضرت عیسی به حواریین خبر از همان نزول خودش با مهدی می‌دهد و علائم آن را بیان می کند موافق آنچه در اخبار خاصه و عامه وارد شده در علائم ظهور مهدی در آخرالزمان از تنگی ارزاق و قحط شدید عام و خسوف و کسوف بر غیر وجه معهود و ظهور مدعیان کاذب به اسم نبوت و اسم مسیحیت و این اصحاح ابدا ربطی به ظهور محمدی نداشته و کسی از حواریین سئوال از ظهور بعد که ظهور محمدی باشد نکرده تا حضرت عیسی مطابق سئوال ایشان جواب از ظهور بعد داده باشد بلکه سئوال حواریین از علائم ظهور خود عیسی است بشخصه چنانچه در مواضع دیگر هم همین سئوال شده و او خبر از کیفیت آمدن خودش را داده بلی در بعض جاهای دیگر خبر از ظهور بعدی داده که فارقلیط می‌آید و تا من نروم فارقلیط نخواهد آمد و [صفحه ۲۰۰] امثال ذلک کثیره و در آن جاها ابدا اسمی و رسمی از این علائم ذکر نفرموده و این اصحاح که حسین علی به او تمسک کرده در نمایش ثالث در مقام پنجم مفصلا خواهد آمد و در اینجا بجهت وضوح کذب و خدعه صاحب ایقان بعض آن را نقل می کنم در فصل(۲۴)از انجیل متی دارد پس از آنکه عیسی در چند آیه خبر از رفتن خودش داده شاگردانش در خلوت نزد

وی آمدنـد گفتند بما بگو که نشان آمدن تو و انقضای عالم چیست عیسـی در جواب گفت زنهار کسـی شـما را گمراه نکند [زیرا] که بسا به نام من آمده خواهند گفت من مسیحم و بسیاری را گمراه خواهند کرد تا می‌فرماید ما و بسا انبیاء کذبه ظاهر شده بسیاری را گمراه کنند هر که تا به انتها صبر کند نجات یابد آنگاه می‌شـمرد حکایت سـختی و فتنهای آن زمان و جنگهای پی‌درپی تا آنکه می‌فرمایـد بعد از مصیبت و تنگی آن ایام آفتاب تاریک و ماه نور خود را ندهد و قوت افلاک متزلزل آنگاه علامت پسـر انسان در آسمان پدید گردد و پسر انسان را ببیند که بر ابرهای آسمان با قوت و جلال و فرشتگان با صور بلند آواز فرستاده تا می‌فرماید اما از آن روز و سـاعت هیـچ کس اطلاع نـدارد حتی ملائکه جز پـدر من و بس الـخ و این فصل بیست و چهارم در مقاله‌ی اولی در ذیل ابناءات عهـد عتیق و جدیـد گذشت و هم در نمایش مقاله ثالثه در اول مقام پنجم خواهد آمد و معلوم کردیم در آن دو مقام که در این فصل حضـرت عیسـی در بیت موضع از آن یاد از علائم ظهور خودش با مهـدی و وقایع و کیفیات ظهور خودش با مهدی نموده موافق آنچه در اخبـار عـامه و خـاصه در بـاب ظهور عیسـی بیان شـده رجوع به آن دو مقام کن تا به کمال وضوح بیابی مقصود را و غرض در این مقام از ذکر مختصـر این فصل همان است که بدانی دروغ و افتراء حسین علی را که تهمت به عیسی زده که او در این اصـحاح خبر از ظهور محمدی و علائم آن داده در حالتی که صـریح اول این اصـحاح آن است که شاگردان از عیسی سئوال کردند که نشـان آمـدن تو چیست و این آمـدن همان آمـدنی است که خود بابیه هم اقرار دارنـد که در آخرالزمان با مهـدی موعود عیسـی خواهد آمد بلکه حسین علی را چنانچه در مقام پنجم از نمایش ثالث که بیاید او را رجعت عیسی می‌دانند و با این وصف چه ربطی دارد به اینکه عیسـی جواب از ظهور محمد بدهد تا آنکه حسین علی احمق بگوید که علائم ظواهر آن در ظهور محمدی واقع نشده پس مراد به آن مأولاـت که بهـا بهم بـافته بوده باشـد تا معلوم شود که کلیه‌ی ظواهری که در علائم ظهورات بعـد وارد شـده معانی مؤله داشته باشد تا از این مقدمات عقیمه نتیجه‌ی موهومه‌ی باب و بهاء دست بیاید که تمام علائم ظهور را تأویل نمایند تا بتوانند آن علائـم را بر ظهور خود و بـاب تطبیق کننـد و حال آنکه این در اگر باز شـد به اطلاق و وسـعت هر کس می‌توانـد از برای خود و به مـذاق خود تـأویلی کنـد و مـذهبی احـداث نمایـد بلکه می‌گویم تمام بیست فقره که در این فصل در بیان ظهور خودش ذکر نموده تمام اموری است که در اخبار معتبره از وقایع ظهور مهـدی و نزول عیسـی با او بیان فرموده‌انـد چنانچه گـذشت و بیاید و هم صـریح این اصـحاح است که ابن الانسان با ابر نازل خواهـد شـد و این لقب یعنی ابن الانسان در اناجیل تعبیری است از شـخص عیسـی و از حضـرت محمد هر زمان تعبیر شده بالذی یاتی بعدی و بفارقلیط و به معزی و روح الحق تعبیر شده و هم در کتب عهد عتیق و جدید علائمی از برای ظهور پیغمبر و صـفات و حالات آن سـرور و در آن زمان بیان و در هیچ موقع این فرمایشات عیسـی در این اصـحاح ذکر نشده مانند بودن از بنی‌قیداد و بودن از برادران بنی‌اسـرائیل و ظهور در فاران که کوه مکه است و سوار شدن بر شتر و خروج به سیف و آوردن کلاـم فصـیح و شـریعت تـازه و غلبه‌ی بر سـلاطین و خواهـد آمـد انشـاء الله بیـان جمله از آنها با این همه تفصـیلات نمی‌دانم بهاء به چه دلیل این تأویل را در کلام عیسی می‌کند حواریین سئوال از آمدن عیسی کنند پس از اینکه خبر از رفتن خودش می‌دهد با آنکه زنده به آسمان صعود کرده و او جواب از آمدن ابن الانسان بدهد که از القاب مصطلحه‌ی آن جناب است مع ذلک حمل شود بر سـئوال از آمـدن محمد و جواب به آمدن او همانا این جرئتی است که [صـفحه ۲۰۱] بهـاء به هوای نفس خود کرده و دیگر آنکه این تاویلات و تصرفات را جناب بهآء بعد از مدتهای طولانی از ظهور محمدی (ص) کرده بلکه این گونه تصرفات را از خصایص او شـمرده‌اند پس در این صورت توبیـخ و سـرزنش علماء یهود و نصاری ظلم و سـتم خواهد بود چه آن که جناب عیسـی نقض غرض کرده که امور ماوله متشابهه را در مقام سـئوال از علامت از برای وضوح و رفع شبهه ذکر فرموده و اغراء به جهل نموده چه آن که این علائم باید از برای ایام ظهور محمد (ص) به کار خورده و بالغرض تا زمان ظهور باب و نسخ دین محمد (ص) کسی معنی این کلمات را نفهمیـده ماشاءالله که مقـدمه و علامت بعـد از هزار و دویست و هشـتاد سال بعـد از ذی المقدمه بیان و توضـیح شود و در این صورت توبیـخ و تعبیر بهـاء علماء نصاری بی‌موقع است که این جهالت و اضـلال را روح الله به کار ایشان برده چه آن

که آنها اعتقاد دارنـد که انبیاء قبیح نمی‌کنند و القاء ظاهر و اراده خلاف بدون قرینه را قبیح می‌دانند نه مانند بهاء که یا حسن و قبح را ادراک نمی‌کننـد یـا قبیـح را بر انبیاء وادارد و دیگر می‌گویم جناب بهاء از کجا دست آورده‌انـد که علماء نصاری به این علائمی که در این اصـحاح نوشته‌اند از ظلمت شمس و قمر و علائم ظهور پیغمبر (ص) بعد از عیسی گمان کردند و انتظار آن را داشته‌اند و دارنـد و به آن جهـۀ ایمان نیاورد داننـد بلکه این تهمتی است که بهاء به ایشان بسـته چه آن که اگر چنین بود البته علمای نصاری بر محمد (ص) به این اصحاح احتجاج می‌گرداند و اگر می‌گرداند چون تأویل کلام ظهور سابق وظیفه‌ی ظهور لاحق است البته پیغمبر (ص) همین توجهـات را در جواب ایشـان می‌فرمود که نوبت به جنـاب بهاء نرسـد و از خصایص حقایق ایشان محسوب نشود و اگر این تاویلات فرموده بود به مـا می‌رسـند مثـل سایر اعتراضات آنها و جوابهای پیغمبر (ص) و چگونه می‌شود به قول بهاء که نصاری موافق این اصـحاح منتظر علائم باشـند و احتجاج نکنند و جواب بشنوند همانا این بهتان هم مثل سایر کذبهای بهاء است که اعتراض مشـرکین و کفـار قریش را بر پیغمـبر (ص) کـه لولاـ انزل الیـه ملـک را نسـبت بـه علمـآء نصـاری داده و حـال آن که این در اعـداد اعتراضـات غیر ایشـان است و نـاظر به کلام عیسـی که فرمود بـا ملئکه نازل می‌شوم نیست چنانچه سایر اعتراضات همین طور اسـت ملاحظه فرمائیـد بقیه‌ی آیه را که می‌فرمایـد و قالوا ما لهذا الرسول یا کل الطعام و یمشـی فی الاسواق لولا انزل الیه ملک فیکون معه نـذیرا او یلقی الیه کنزا و تکون له جنـۀ یاکـل منهـا چنین گمـان می‌کردنـد که رسول نبایـد طعـام بخورد و در بـازار راه نرود و بـاید صاحب گنـج و باغ باشـد و ملکی با او باشد که به چشم ظاهری مردم او را ببینند و معلوم است که علماء یهود و نصاری هرگز چنین گمانی را نمی‌کردنـد با آنکه عیسـی و موسـی نان می‌خوردند و صاحب گنج و باغ نبودند و از همین جا ما بر بهاء اعتراض می‌کنیم که خداوند احتجاجات منکرین را در قرآن بیان فرموده و در هیچ موقع یاد نفرموده که کفار گفته باشـند به پیغمبر (ص) چرا شـمس و قمر تاریک نشد و قوای افلاک متزلزل نشد و تو با ابر از آسـمان نازل نشدی پس معلوم شد از آیات قبل و از سئوال حواریین و از جواب عیسـی و از ذکر فقراتی که کمال انطباق با اخبار عامه و خاصه در ظهور عیسـی با مهدی دارد اینکه ابدا این اصحاب بیست و چهارم در خبر از ظهور محمدی (ص) وارد نشده بلکه از انباءات آخرالزمان و ظهور عیسی با مهدی است که در علائم آن در اخبار صحیحه‌ی معتبره متکاثره یکی هرج و مرج و وقوع جنگها و قحط و سـختی و بی‌پناهی مردم و خسوف و کسوف نوشته شده و دیگر بطؤ افلاک در حرکت و نزول ملئکه با عیسی و بلند شدن صیحه و ندا که در این اصحاح اشاره به سوی آن‌ها فرموده پس نمی‌تواند بهـا به خیـال خـام بگویـد که در علائم ظهور محمـد است و چون این آثار واقع نشـد معلوم می‌شود ظواهر آن‌ها مقصود نیست پس قاعـده کلیه دست بهائیـان بیایـد که مطلق آنچه در بـاب ظهـورات وارد شـده ظواهر آنهـا مراد نیست و خوب است به جهـۀ زیـادتی بصیرت پاره‌ی سخنان بهاء و تاویلات او را در این مقام عرض نمائیم و جواب دهیم می‌گوید در شرح قول عیسی از بعد از تنگی آن ایام که مراد تنگی از حیث معارف است به واسـطه‌ی آن که امر [صفحه ۲۰۲] به دست جهال افتد و ابواب علم مسدود و این شـرط هر ظهور است که تا نشود ظهور نشود و این است که در احادیث است که کفر عالم را احاطه نمایـد. نه ضـیق عالم یا خیالات دیگر که هرگز مشهود نگردد انتهی.

جواب تأویلات بهاء

می‌گویم جنـاب عیسـی مجال نگذاشـته از برای بهآء که به میل خودشان تصـرف نماینـد بلکه خودشان در آیات قبل از این آیه بیان جهـات ضـیق و تنگی را فرموده‌انـد پس از آن در این آیه اشاره فرموده‌انـد که بعـد از آن تنگی ظهور پسـر انسان خواهـد شـد و آن تنگی و ضـیق که بیـان فرموده عبـارت است از جنگهـای پی در پی و قحـط و وبا و زلزله و گمراهی مردم و ظهور مـدعیان کاذب و نفرت مردم از یکدیگر و سخت شدن مصیبت بر مردم که از اول تا آن زمان نشده خاصه بواسطه‌ی ظهور مدعیان کاذب مانند بهاء و انبیـاء کـذبه ماننـد باب و تمام این امور در خطب امیرالمؤمنین ع اجمالا و در اخبار متواتره مشـروحا مفصـلا بیان شـده رجوع به باب

علائم ظهور از سیزدهم بحار بنا تا تمام فقرات را واضحا در آن جا بیابی بلی ضیق و تنگی در معارف هم از آثار و علائم اخرالزمان است بواسطه‌ی استتار شمس حقیقت در سحاب غیبت ولی بیشتر آن بلکه تمام آن تنگی در معارف به واسطه‌ی ظهور مدعیان کاذبست و آن مدعیان را در این اصحاح کسانی شمرده که به اسم مسیح یا دعوی نبوت ظاهر شوند و در میان امامیه کسی این دعوی نکرده بلی باب و بهاء مدعی نبوت و مسیحیت شدند پس اگر مراد عیسی همان تنگی در معارف باشد اشاره است به ظهور باب و بهاء و آن جهالی که از هر گوشه حکمی کنند و ریاست را نهایت وصول به مقصود خود دانند که در کلام بهاء تصریح به آن شده خود جناب باب و بها است که اختراع احکام جدیده نموده‌اند و به آخر درجه‌ی ریاست که نبوت و الوهیت باشد رسیده‌اند که بهائیان است خود را فدائیان ایشان می‌دانند والحمدالله علی وضوح الحق که معلوم شد که این شمشیری را که بهاء کشیده بود گردن خودش از در آن تیری که افکنده بود سینه‌ی خودش را نشانه کرده چه آنکه به قول بهاء مراد بضیق تنگی در معارف است و دانستی که عیسی آن را به واسطه نبی کاذب و مسیح کاذب دانسته و در این زمان که بابیها اخرالزمانش می‌دانند نبی کاذب و مسیح کاذب غیر باب و بهاء نداریم چه آنکه کس دیگری دعوی این دو امر را غیر این دو نفر در این زمان نکرده‌اند و به قول بهاء این تنگی به واسطه کسانی است که حکم صادر کنند و طالب ریاست باشند و کی در این ایام به اندازه‌ی بهاء حکم جعل کرده و کی در این ایام به ریاست او نرسیده مخفی نماناد که جناب بهاء بعد از آنکه تاویل را در معنی ضیق ایام کرده با هزار باد و ورم بخود بالیده آیه‌ی نامربوطی جعل کرده می‌گوید کذلک تلقی الیک من اسرار الحکمهٔ لتطلع بما هو المقصود و تکون من الذین عن کاس العلم مشروبا می‌گویم واقعا آن کسی که سواد آن را ندارد که یک آیه‌ی صحیحا انشاء کند حق ندارد که القاء اسرار حکمه و جای شارب مشروب اطلاق کند و می‌گویم در شرح تاریکی شمس و قمر که مراد به آن دو در کلمات انبیاء عنصر شمس و قمر ظاهری نیست در پاره‌ی مقامات علماء ظهور قبل مراد است که اگر در ظهور ایمان آورد منیر خواهد بود و الا حکم ظلمت بر آنها جاریست و در پاره‌ی مقامات احکام مرتفعه در شریعت بعد است مانند صلوهٔ و صوم و مقصود رفع ظلمت آنها است بعد می‌گوید از این بیانات محکمهٔ بفطن سماء که از علائم قیامت است ادراک نما که می‌فرماید اذا السماء انفطرت مقصود سما ادیان است که در ظهور بعد منسوج و شکافته می‌شود و همچنین تبدیل ارض ادراک نما که به واسطه‌ی غمام رحمت تبدیل می‌شود آن قلوب به ارض معرفت که می‌فرماید یوم تبدل الارض و هم معنی آیه‌ی والارض جمیعا قبضهٔ والسموات مطویات بیمینه اگر مقصود این است که مردم ادراک نموده‌اند چه حسن بر او مرتب می‌شود وانگهی حق منیع تراست که مرئی شود بحسب ظاهر اگر بگویی مظاهر او هستند که در قیامت به این امور اقدام می‌کنند بعید و بی‌فایده است پس مقصود ارض معرفت و سماء ادیان است بعد در نهایت غرور تلفیق آیه‌ی مغلوطی می‌کند کذلک نرش [صفحه ۲۰۳] علیک من انوار شموس الحکمهٔ لتکون من الذین هم بجناحین الایقان فی هواء العلم مطیورا می‌گویم آفرین بر بهاء که به یک تیر دو نشانه زد یعنی تمام آیات وارده در هنگامه‌ی قیامت را حمل بر شریعت جدیده نموده و به این افتراء و جرئت نفی قیامت کبری نموده و هم اثبات نسخ شریعت پیغمبر (ص) و حال آنکه اول ضروری همه‌ی ملل و ادیانست و صریح تمام کتب آسمانی و دوم خلاف ضرورت تمام فرق اسلام و خلاف عهد عتیق و جدید و قرآن و اخبار متواتره و ما در ضمن ادله آتیه بطلان این دو مقام کالنار علی المنار واضح خواهیم نمود مقصود در این باب تاویلات جواب بها است پس می‌گویم اولاـ معلوم باد که این تحقیقات که بها به آن می‌بالد و می‌نازد و بهائیان کشف این اسرار را از خصایص بهاء می‌دانند اموری است که در لسان اخبار بسیار از آنها یاد نموده و علماء شامخین و عرفاء کاملین و حکماء بارعین صد هزار برابر آن را در کتب و صحف خود بیان نموده‌اند چنین نبوده که علماء راسخین و فقهاء کاملین پی به این اسرار نبرده باشند و از بطون کلام الهی بی‌خبر باشند غایهٔ الأمر هتاکی بهاء را نداشته که یک سره طرح ظواهر کلمات پروردگار را کرده باشند و بی‌باکی او را نداشته‌اند که به میل و رای خود این تصرفات را در همه جا نمایند مثلا به آنکه در کریمه‌ی مبارکه والسمآء والطارق تفسیر به وجود مبارک حضرت امیر شده به واسطه آنکه آسمان رفعتست نسبت به ارض امکان و محل نزول خیرات و برکاتست و

اصناف خلق دست توسل و توجه به جانب او بلند دارند و محل کواکب معنویه است که روشنائی معنوی به آنها است ولی کسی حمل نکرده قول شریفش اذا السماء انشقت را بر شکافتن پیشانی حضرت امر و هم آیه‌ی شریفه‌ی والقمر اذا تلیها تفسیر به آن بزرگوار شده بواسطه‌ی اضائت و تربیتی که نسبت به عالم امکان دارد و اینکه تالی شمس نبوتست ولی کسی حمل نکرده قول شریفش والقمر قدرناه منازل بر این که از برای آن سرور منازلی بوده از مکه و مدینه و کوفه و بصره و با آنکه اطلاق آب بر آب معرفت بسیار شده کسی حکم مطهریت آب ظاهری را که به قول شریفش و انزلنا من السمآء مآء طهورا ثابت شده برنداشته کعبه‌ی حقیقی که وجود مبارک پیغمبر است اول خوانه‌ی خدا است که به جهت انتفاع مردم و هدایت ایشان در ارض امکان قبل خلق الأکوان بناء نهاده شده و در او است آیات بینات و مقام تمام انبیآء و خوانه‌ی امن و امان خدا است که مردم را امر به طواف حول او نموده و اول حاجیانش حقایق قدسیه‌ی انبیاء مع ذلک حکم حج ثابت را کسی برنداشته باکتفاء به قبول ولایت کلیه‌ی او و هم چنین صلوة و صوم بلکه تمام خیرات تفسیر به آن وجودات شریفه شده و فسق و منکر و تمام شرور به اعداءشان تفسیر شده مع الوصف جز طایفه‌ی اباحیه کسی حکم آن عبادات و فجور و معاصی را برنداشته که آیات وارده در تحریص به عبادات و تبعید از معاصی را حمل کرده باشد بر خصوص تولاء و تبراء جز طایفه‌ی مخصوصه که در اخبار مخصوصه لعن و توبیخ از ائمه‌ی هدی برایشان وارد شده آیه شریف و وضع المیزان تأویل به ایشان شده السلام علی میزان الاعمال در زیارت حضرت امیر وارد شده ولی به صرف این تاویل حکم نجس در مکیال و میزان کسی را برنداشته و لازم نیست که در قیامت میزان جسمانی نباشد و یا صراط که در آیات بسیار است تأویل به ایشان شده لازم نیست صراط جسمانی نداشته باشد ماههای دوازده گانه و بروج اثنی عشر که مدار نظام و معاش است تأویل به آن بزرگواران شده و از برای آنها خارج دیگری هست و احکام الی غیر ذلک مما لا یخفی هم چنین است حال شمس و قمر و آسمان که گاهی به جهت مناسبات معنویه اطلاق آنها بر امور عالیه و شئون رفیعه به واسطه مناسبات معنویه می‌شود ولی این اطلاق مجازی است قرینه و دلیل می‌خواهد صرف آنکه جناب بهآء حسن چیزی را نفهمید یا امری در نظرشان بعید آید قرینه نمی‌شود حکم و اسرار فاعیل الهیه پوشیده بر عقول عامه است و کارهای پروردگاری تمام در مکانی از غرابت و از عجایب امور است و اگر بگویم این افراد مؤله از مصادیق واقصیه‌اند و این اسماء از مشترکات معنویه که ان [صفحه ۲۰۴] ما یحیی به الشیء چه به حیات معنویه چه ظاهریه و نور مطلق ما یکون مظهرا للغیر و منه العلم و آسمان امر بلند مرتبه است ولو شرع و دین کوکب مطلق نوربخش است ولو نور معنوی و صراط مطلق ما یسلک علیه است ولو دین و آئین و کتاب مطلق ما یرتسم فیه و مطلق مایکون جامعا است و منه القلوب و شجر مطلق النابت ذوالقضون و الاثمار و منه التوحید والاسم مطلق ما ینبئی عن المسمی و منه الوجودات القدسیه والکلمه مطلق مطلق المظهر و منه الشخص القدس و کذا الحال فی السمع و البصر و الید و اللسان والذکر والزجاجه والمصباح و النور و الزیت والبحر والسفینة والجبل والظل و الورد و الفاکهه والمشرق والمغرب والضوء والظلمه واللیل والنهار والسحاب والغمام والجنة والنار والملک والحب والبذر واللبن والعسل والذئب والاسد و النمرة والکلب و الخنزیر و القردة والنجاسة والطهارة والارض و الحجر واللوح والقلم و الکوثر والزقوم والنهر و القصر والصبر والبیت والمدینة والسلطان والرعیة والحیوة والموت والرزق والجوع والأکل والعطش والری والشبع والخط والنفش والقرطاس والمداد والایة والأسم والکلمة والمیزان والرعد والبرق والعرش والکرسی والابوة النبوة و الزوج والزوجة والتناکح والتناسل والاخوة والمیراث والمال والنعمة والتجارة والزراعة والریح والخسران والجن والصل والسلسلة والجیب والعدو والوزن والمیزان والسلوک والطریق والصحة والمرض والطبیب والمریض والدوآء والشفآء والزاد والراحله والشباب والشیب والصبح والکهل والقوی والضعیف والسریر والوسادة والفرش والطیاله والسم والتریاق والعلو والسفل والفوق والتحت والاب والام والاخ والاخت والدب والدلیل والهادی والغام والدخان والسیف و السهام والطول والعرض والجوهر والعرض والحمامة والهدهد والبیاض والسواد والریح والنسیم والموج والسحاب والارض والسمآء والجبال والبحار والمشرق والمغرب والنور والظلم والشمس والقمر والنجم والکوکب والمآء والحیوة والسعة والضیق والنفخه والصوت والصور والصیحة الی غیر

ذلک مما لا یخفی از الفاظنی که مصادیق روحانیهٔ معقوله و افراد معنویه باطنیه دارند و کلها موضوعات لامور خارجیه ذات آثار متناسبه و صفات و احکام متشارکه والدش و لها مصادیق محسوسه و معقوله و افراد ظاهریه و باطنیه یکون الحمل والاطلاق به عنوان الحقیقه لکونها مصادیق الأمر واحد و جامع فارد و به ملاک جامع و مناط شایع که شرح هر یک از مصادیق مختلفات فی النظر و مشترکات فی الحکم از معقولات و محسوسات و بیان مناسبات و مشترکات آنها از دانی و عالی و زشت و زیبا اگر بخواهد داده شود کتابی علیحده و رساله‌ی جداگانه لازم دارد لکن مع‌الوصف باز از برای آنها ظهور در بعض افراد است که رفع از آن بلاد دلیل خروج از قانون محاوره متبعه است و جرأت و تجری و هواپرستی است و اگر ظهوری در بعض نباشد و تمام در عرض هم باشد باز تعیین آنها محتاج بدلیلست فیاسبحان الله از جرأت و جسارت باب و بهآء که مسروقاتی از شیخیه و عرفاء دست آورده و آن را از نفایس خصایص خود شمرده اساس واصل مذهب خود قرار داده‌اند فضلوا واضلوا و چنین گمان کرده‌اند که علماء اعلام که قدم جرأت پیش نگذاشته‌اند و به میل و هوای خود به امری نپرداخته‌اند از روی جهل ایشان به این مطالب و غفلت آنها از این مقامات بوده که لازال در بیان او ایقان نسبت جهل و نادانی به ایشان می‌دهند و حال آن که این اطلاقات آسمان و شمس و قمر و آب و حیوهٔ و امثال ذلک بر مصادیق معقوله در لسان شعراء فارسی زبان واقع شده و آنچه از تأویلات که در لسان باب و بهاء واقع شده اضعاف آنها در کتب تفسیر و صحف اخبار و کلمات حکماء و عرفاء واقع گردیده در مواضع خودش که هنوز تأویلی و سری و رمزی از این جماعت دست نیامده که ایشان منکر آن باشند و کسی ملتفت به آن نکته نشده باشد غایهٔ الأمر متدینین آنها اعمال آن تأویلات را در مقام خودش نموده‌اند و این جماعت تبعا للشیخیه والصوفیه موقع [صفحه ۲۰۵] مخصوص از برای آنها قائل نشده‌اند هر جا که دل ایشان خواست اعمال رأی و قیاس و امتحانات و ذوقیات خود را نموده‌اند دین الله لایصاب بالعقول را انکار کردند و صریح نهی از اتباع متشابهه را پشت پا زده‌اند فهلکوا و اهلکوا باری شمس و قمر معنائی دارند در حرف و لغت مادام که قرینه برخلاف اقامه نشود حمل بر غیر آن جایز نباشد و در این کلام عیسی قرینه برخلاف نداریم پس داعی بر تصرف نداریم بلی جناب بهاء به طور دروغ این بشارت عیسی را از ظهور مهدی گرفته و حاصل نشدن این دو علامت را قرینه بر تصرف گرفته و دانستی دروغ او را و اینکه بشارت از ظهور خودش است در آخرالزمان و هنوز نیامده تا خلاف معلوم باشد بلکه در اخبار دیگر از علائم آخرالزمان که هنگام ظهور عیسی با مهدی است همین ظلمت شمس و قمر در غیر زمان ظاهری را معین کرده بر کیفیت و وجه مخصوص که قابل تأویل و اینکه خسوف و کسوفی از برای شمس و قمر در غیر زمان متعارف آن حاصل می‌شود. هذا اولا و ثانیا می گویم در صریح این اصحاح بیان شده که این امور از علائم ظهور بعد است و سئوال از علائم ظهور بعد بوده جواب هم از علائم ظهور بعد داده شده و علائم اموری را گویند که قبل از ذی العلامهٔ موجود آید که مبشر آمدن او باشد چنانچه در علائم مهدی همین طور است و اگر اغماض شود از این معنی و علائم را بر امور مقارنه و لاحقه هم اطلاق کنیم پس در صریح این اصحاح این علائم یعنی ظلمت شمس و قمر قبل از ظهور پسر انسان شمرده که فرموده بعد از ظلمت شمس و قمر و تنگی ایام الی آخر علامت پسر انسان ظاهر می شود و با ابر ظاهر و نازل می شود و نتیجه آن شد که ظلمت شمس و قمر قبل از ظهور پسر انسان خواهد بود پس چگونه می‌شود که مراد شمس و قمر احکام شریعت سابقه باشد که بواسطه‌ی نسخ ظلمانی شوند و حال آنکه ظلمت شمس و قمر به این معنی که بهاء خیال کرده یعنی نسخ احکام آن بعد از آمدن ظهور بعد است نسخ قبل الظهور چه معنی دارد و هم چگونه می‌شود که مراد به شمس و قمر علماء این سوابق باشند که به واسطه‌ی تکذیب ظهور بعد ظلمانی شود و حال آنکه تکذیب علماء بعد از ظهور خواهد بود تکذیب قبل از دعوی چه صورت دارد والحاصل نبی بعد که ظاهر شد و مدعی نبوت گردید آنگاه که در مقام تشریع شد گاهی احکام شرع سابق را نسخ کند و زمانی علماء شرع سابق او را تکذیب کنند پس این دو اثر بعد از ظهور حاصل می‌شود و حصولش قبل از ظهور متصور و مقرر و معقول نیست و دراین اصحاح ظهور را بعد از ظلمت شمس و قمر معین کرده پس اگر در جاهای دیگر شمس و قمر معنای دیگر داشته غیر از ظاهرش یعنی مراد به او احکام منسوخه شرح سابق باشد در

این اصحاح نمی‌توان بر آن معنی بهاء حمل شود و خلاصهٔ الأفتضاح آنکه اولا این سخنان بهاء دروغ و افترائی بود بر عیسی و انجیل و ثانیا تصرفی بود در کلام خدا بلا دلیل و ثالثا در خصوص مورد بسیار غلیل بلکه غلط و مخالف کلام عیسی بوده آفرین بر بهاء که فرق بین قبل و بعد را نداده و یا آنکه این نسبت را به عیسی داده که در جای آن که بگویند قبل از ظهور ظلمت شمس و قمر فرموده بعد از ظلمت شمس و قمر خوب تأمل کن تا فضاحت کلام را بیابی قوله تبدیل ارض ادراک نما می گویم اگر مقصودت از این توجیه انکار قیامت کبری است پس آنچه در باب قیامت وارد شده از اخبار و آیات و ادعیه نه به مثابه ای است که بتوانیم توجیه و تأویل نمائیم و خواهد آمد کما ملأ ـ اثبات آن قوله اگر مقصود آن است که مردم ادراک نموده‌اند چه حسن بر او تربت است می گویم اگر جعل بگوید چه حسنی از برای مشکست ضرری به حسن مشک نمی‌رسد اگر مقصود نفی حسن است از عالم آخرت پس معنی آن است که عالم کمال چه حسن دارد و وسعت نشاه چه حسن دارد وضیئا و بهاء و سرور و قرب چه حسن دارد و این به مثابه‌ی آن است که نفس جمادی انکار حسن عالم نبات کنند یا نفس نباتی انکار حسن عالم حیوان کند یا نفس حیوانی انکار حسن عالم انسانی کند یا ساکن در جنین امهات انکار حسن عالم دنیا نماید یا محبوس [صفحه ۲۰۶] در ظلمات اسفل السافین انکار حسن انوار اعلا علیین نماید یا مأنوس به مزبله و مشعوف باکل و قاذورات و ضرء انکار حسن مجلس انس و محفل قدس و ماذبه‌ی کرامت نماید دار آخرت دار بهاء وضیئا و سرور و کرامت و قرب است دار اخرت را و کمال و خروج از نقص و دار وسعت و خروج از ضیق و دار نور و خروج از ظلمت است و دار وصول به غایات و گذشت از مبادی و وصول به نهایات و مسببات و گذشت از اسباب و بدایاتست دار اخرت منتهی السیر و خلق و رسیدن به اوطان اصلیه است و بس است دو حسن آن که تعبیر می‌شود از کرامات و مقامات ان بلقآء الله دار آخرت قرةالعین اولیاء و منتهی آمال انبیاء است و لذا آرزوی مرگ می کردند بجهة وصول به آن نشانه ولولا لاجال التی کتب الله علیهم لم تستقر ارواحهم فی ابدانهم درباره آنها گفته شده بلی منهمک در ظلمات اسفل السافلین مانند ضیابها انکار حسن قصر پر نور اعلی علیین را می‌نماید بلکه می گویم اگر دار آخرت نباشد چه حسنی از برای عالم دنیا خواهد بود منتهی‌الکمال والسیر به درجه‌ی انسانیست اگر انسان در نشانه‌ی دیگر خطوط خود را نیابد و کمالات خود را درک نکند و آنچه را که نشانه‌ی دنیویه به واسطه‌ی احتجابات مانع است از دیدن دیدنیها و شنیدن شنیدنیها و ادراک فهمیدنیها و عالم دنیا استعداد آن را ندارد چه حسنی برای این مقدمات بی‌نتیجه مترتب خواهد بود و خواهد آمد سطری از این کلام در این مقام بلی جناب بهآء تقصیری ندارد که در قوس نزول به مقام قساوت و طبع و ختم فایز شده‌اند و از کسانی هستند که در باره‌ی آنها فرموده‌اند لهم قلوب لا ـ یفقهون بها الی قوله اولئک کاالانعام بل هم اضل بلکه از مردگان محسوب شده‌اند اموات غیر احیاء بل لا یشعرون بلکه از خفتگان در قبور طبیعت‌اند که هیچ سخن حق در آنها اثر نکند و ما انت بسمع من فی القبور بلی آن آخرتی که از برای ایشان مهیا کرده یا بها از برای خود فراهم نموده هیچ حسنی ندارد سهل است که هیچ بدی با او برابری نمی کند سقر دوزخ و نار آتش ولی قدم رنجه فرما که خالیست جای پس ایراد ما غیر وارد بود و جناب بهاء حق دارند که انکار حسن آخرت می کنند ولی آسوده خواطر باشند که این فقره به میل ایشان نیست خواهی نخواهی حسن ندارد یا دارد ایشان را بالقهر به سوی آن نشاءه می کشانند فاذا بلغت التراقی و قیل من راق و ظن انه الفراق و التفت الساق بالساق الی ربک یومئذ المساق فلا صدق و لا صلی ولکن کذب و تولی و جواب این توهم در سوره‌ی مبارکه که قیامت داده شده ایحسب الانسان ان یترک سدی الم یک نطفهٔ من منی یمنی ثم کان علقهٔ فخلق فسوی الیس ذلک بقادر علی ان یحیی الموتی بلی بهآء متفرد در این عقیده نیستند از کسان دیگر آموخته که خداوند درباره آنها فرموده ایحسب الانسان الن یجمع عظامه بلی قادرین علی ان نسوی بنانه بل یزید الانسان لیفجر امامه یسئل ایان یوم القیمهٔ فاذا برق البصر و جمع الشمس و القمر یقول الانسان یومئذ این المفر کلا لاوزر الی ربک یومئذ المستقر ینبؤ الانسان بما قدم و اخر اگر اجتماع شمس و قمر اشاره به ظهور باب باشد باید سئوال شود که صدای این المفر انسان کجا بلند شد و کدام انسان خبر داده شد به کارهایش و اگر مقصود نفی حسن است از طی سموات و انشقاق و انفطار آنها و اندکاک ارض و جمع

او پس می گویم افاعیل الله بسیار است که عقل بهاء قاصر از ادراک حسن و حکمت آن است و کفایت می کند از برای این مقام همان نقض به عالم صغیر که از برای او هم سمآئی و ارضی و انهاری و اشجاری و عرش و کواکب که تمام آنچه در عالم کبیراست نمونه آن در عالم صغیر است پس هر چه گفته می‌شود در حسن قیامت کبری آیا سزاوار است که جمادی ترقی کند تا به نبات برسد و او مراحلی طی کند تا به انسان برسد و تمام عالم طفیلی او باشند او محیط [صفحه ۲۰۷] و متصرف در همه و بر همه و تمام مسخر از برای او و فوائد جمیع عاید به او که می توان گفت تمام عالم مهمان خوانه‌ای است که آسمان سقف او و زمین سطح او و جبال حیطان او و کواکب چراغ او و ملئکه عمال او و تمام اصناف خلق از مصالح راجعه‌ی به او و موائد معده از برای او و انسان آن مهمان محترمی است که تمام این تهیه از برای او دیده شده و پروردگار صاحب این خانه و میزبان او آیا سزاوار است که پس از این زحمات و مکرمتها که آسمان سر او را منشق کند که اذا السمآء انشقعت و کواکب حواس او را منکدر نماید و اذا النجوم انکدرت و کوهای استخوان او را خاک و اذا الجبال نسغت و اعضا و جوارح از کار بیندازند و اذا العشار عطلت و خونهای این عالم را که به مثابه‌ی دریا است به خاک فروبرند و اذا البحار فجرت و زمین بدن او را مهمل و خالی از سلطان گذارند و اذا الارض مدت و القت ما فیها و تخلت آیا کسی شده که سر مهمان بشکند و خونش بریزد و اعضایش را منفصل کند و تمام را خاک نماید و خاکش را به باد دهد که هیچ رسمی و اسمی و نشانی و علامتی از او باقی نماند آیا چه حسن دارد که آسمان عالم صغیر را سرنگون و کواکبش را منطمس و زمینش را خراب و انهارش خشک و اشجارش قطع و حیواناتش را هلاک نماید هر حسنی که بر افناء عالم صغیر مترتب می‌شود که خسی و وجدانی است بر افناء عالم کبیر هم مترتب می‌شود که وعده‌ی صادقان بوده بلکه هر حکمی که بر اجزاء وارد است بر کل هم وارد می‌شود تمام اجزاء عالم که به دقت ملاحظه شود نمونه‌ی عالمند قیامت دارند خود عالم هم قیامت داشته باشد و خواهد آمد شطری از این مقاله و از آنچه نوشته شد معلوم می‌شود که اگر بنای تاویل آیات قیامت باشد به ظهور بعد می‌توان تمام را تأویل کرد به هنگامه‌ی موت و با آن مناسب‌تر است و تمام آیات هم می‌توان تطبیق نمود براو دون ظهور بعد مگر آنکه دروغ‌پرداز گلپایگانی تشریف داشته باشند و بسریشم ماهی تمام را توجیه لا یتجسبک نمایند قوله وانگهی حق منیع تو را است که مرئی شود الی قوله بعید و بی‌فایده است می گویم یمین و قبضه و ید در عرف عام کنایه از قدرت و سلطنت و احاطه است و از این جهۀ ملوک تعبیر می‌نمایند از قدرت و سلطنت بر ملک خود به این که مملکت بید ما و بکف کفایت ما است کسی با ایشان نمی گوید مملکت به آن وسعت چگونه در قبضه‌ی شما و ید شما است اگر بگوید جاهلی چون بهاء به او گفته می‌شود مراد کف کفایت و ید قدرت و یمین سلطنت است و در جائی که نسبت داده شده افعال جوارح به پروردگار مانند نطق و تکلم و شنیدن و دیدن مراد نه جسمانیت پروردگار و مرئی بودن او است شنیدن و دیدن احاطه‌ی عملیه او است و ید و قبظه احاطه‌ی قدرتیه‌ی او است سبحان الله از دلاوری بهاء در بیشرمی و رفتار به صرفه وقتی که ظواهری را برخلاف مدعای خود می‌آید بلا قرینه باب تاویل می گشاید مثل تاویل ظلمت شمس و قمر و نزول عیسی با ابر و صیحه و خود را استاد ماهر در باب تاویل می‌داند و گاهی به واسطه خدعه و تلبیس در مثل لفظ یمین و قبظه دید که در موارد اطلاقات معانی ظاهره دارند آنجا متحیر می‌شود و حمل برخلاف وضع لقوی نمی کند می گویم چرا تصرف در سماء و ارض می کنی و حال آنکه قرینه جز نفهمیدن حسن آن و بعید شمردن آن در بین نیست بیا به قرینه‌ی عقلیه قطعیه در عین و قبضه نما تا منافات با عدم رؤیت حق نداشته و حاجت به این که قیام به این امور را از مظاهر می‌دانیم نباشد تا در نظر قاصر جناب بها بعید نیاید.

انبیا خزینه علم خداوند هستند

دلیل ششم و آن مرکبست از دو مقدمه یکی آنکه انبیآء خزینه‌ی علم خدایند آنچه را که از اخبار گذشته و آینده بدهند باید مطابق با واقع باشد و کذب و خلف در آنها نباشد که اگر خبرهای دروغ و وعده‌های دروغ کسی بدهد او نبی و مظهر امر الله نخواهد بود

و هم چنین مقام نبوت و من [صفحه ۲۰۸] به ظهریت مقامی است که با جعل و اختلاق و دروغ که عصیان بزرگیست نمی‌سازد و جناب باب و بهاء جعل اشغلالی و دروغ اختراعی چنانچه بیاید بسیار دارند مقدمه‌ی ثانیه آنکه اخبارات غیبه که باب از گذشته و آینده داده دروغ و برخلاف واقع بوده و این مطلب کاشف است از جهل و بی‌دانشی باب یا دروغ و افتراء او و این مرتبه با منصب بزرگی که او دعوی کرده نمی‌سازد و چون مقدمه اولی ضروری است محتاج به اثبات نیست اثبات مقدمه‌ی ثانیه را می‌کنیم و مواضع استشهاد در کلمات باب بسیار است به ذکر بعض فقرات اکتفا می‌شود که اسباب ملالت خواننده نشود و مشت نشانه‌ی خروار است و یک جهل و یک دروغ در این مقام کافی است.

مجعولات و مجهولات باب

یکی از آنها حکایت ظهور داود نبی است که او را قبل از موسی گمان کرده و حال آنکه ضروری است و قطعی است به نصوص صحف آسمانیه و اتفاق تمام مورخین و کل ملل یهود و نصاری این که داود بعد از عیسی بوده و هم بهاء در ایقان تصریح نموده در باب اول در مقام بیان امتحان عباد می‌گوید در عهد اکثر انبیاء که بعد از موسی مبعوث شدند مثل داود و عیسی هیچ حکم قبله تغییر داده نشد و این داء الفصالی از برای این طایفه بوده و وزیرش هم حسین علی به هیچ سوزنی نتوانسته رفو کند تا آنکه ناچار به طور طفره جواب می‌دهد در کتاب اشرافاتش می‌نویسد چند گروه اهل بیان سئوال کردند که داود صاحب زبور بعد از حضرت موسی بوده و نقطه‌ی اولی روح ماسو به فداه آن حضرت را قبل از موسی ذکر کرده و این فقره مخالف کتب و ما عندالرسل است بعد در جواب می‌گوید قلنا اتق الله و لاتعترض علی من زین الله بالصفحه الکبری سزاوار عباد آنکه مشرق امرالهی را تصدیق نمایند در آنچه از او ظاهر شود چه آنکه به جز حق اکاءنه یفعل ما یشاء و یحکم ما یرید می‌گویم از روی جناب بهاء آن است که اگر سید باب بگوید ماست سیاه و ذغال سفید است مردم تصدیق باب برخلاف حق کنند این آرزو را به گور باید برد مگر آنکه بگوئیم سفید یعنی سیاه و سیاه یعنی سفید و تعبیر لغت بدهیم و این در صورتی است که ایشان لغتی علیحده اختراع کنند و گویا چنین باشد زیرا که کتاب بیان باب مبنی بر همان لغت اختراعی خود ایشان است نه ترکیست و نه فارسی به خیال خودش عربی نوشته ولی هر عاقلی می‌داند که زبان عربی بیزار از این لغت است که باب افعال و تفصیل و انفعال و استفعال و انفعال را بر هر ماده پوشانیده و هر ماده را هر صورت که خواسته بخشیده مانند حیران و شرفان و طرفان جیران ملکان قدادار قدورات قدیرات اقداریات الی اخر المهملات از روی جناب بهاء این است که مردم تناقض را تصدیق کنند خودش می‌گوید داود بعد موسی است تصدیق کنند خود باب که می‌گوید قبل بوده تصدیق کنند که واحد شخصی هم قبل بوده هم بعد بوده با آنکه اگر بنای تصدیق باب بود او اولی به تصدیق بود نمی‌خواست خلاف بیان را در ایقان بگوید باری جناب باب از بی‌شعوری یا دروغ داود را قبل از موسی ذکر نموده می‌گوید لما اظهر الله داود اغرس ما شآء فی الزبور فلما قضی عدد العین فاذ قدا ظهرالله موسی لیاخذن ثمرات ما اغرس داود و ان الذین هم امنوا بموسی فاولئک هم ثمرات ما اثمرن اشجار الزبور ان کنتم تعملون و در جای دیگر می‌گوید ان داود قد ازرع فی ایام ظهوره ما نزل الله علیه فی الزبور الی قوله حتی اثمرت تلک الانفس فی ظهور موسی کل به مؤمنون و حاصلش آنکه داود قبل از موسی بوده و زبور قبل از تورهٔ و مؤمنین بتوریهٔ ثمره‌ی شجره‌ی زبور بوده می‌گویم ما شاء الله از پیغمبر دروغ‌گوی جعال با بی‌خبر نادان از آنچه اتفاقی کل است که دعوت داود به شریعت موسی بوده بعض مردم مضحکه نقل می‌کنند که فلان اخوندی در بیان قصص و احوال علماء می‌گفت شهید ثانی معاصر حضرت حسن بوده کسی در جواب گفت پس از این قرار معلوم می‌شود شهید اول در زمان جاهلیت بوده این مضحکه را [صفحه ۲۰۹] گمان نمی‌کردیم عاقلی بگوید تا به کلام باب برخوردم و دیگر از اخبار غیبیه جعلیه کاذبه جناب باب آن چیزی است که در باب ثالث عشر از واحد ثالث کتاب بیان در مقامی که می‌خواهد دعوی کند که از همه‌ی انبیاء قبل بوده و در همه عوالم مظهر مشیت بوده بیان مدت عالم را از زمان آدم تا زمان خودش ذکر می‌نماید و اینکه

دوازده هزار و دویست و ده سال گذشته می گوید اذ من ظهور ادم الی اول ظهور نقطهٔ البیان از عمر این عالم نگذشته الا دوازده هزار و دویست و ده سال و قبل از این شکی نیست که از برای خداوند عوالمی مالانهایهٔ له بوده و در هیچ عالمی مظهر مشیت نبوده الاـ نقطه بیان ذات حروف سبع انتهی می گویم آفرین بر مظهریت خدا در همه‌ی عوالم که چگونه از بی‌دانشی و بی‌اطلاعی چنین دروغی را بهم بافته اینک کتب آسمانی و عهد عتیق و غیر آن موجود است گذشته او تواریخ تمام ارباب مذاهب و ملل و صاحبان خبر در هر طبقه که خود باب بصحهٔ آن کتب و آسمانی بودن اعتراف آنها دارد و مدت هبوط ادم و الی هذه الازمنه تا هشت هزار سال پیش معین نشده در آن کتب و صحف مگر آنکه همان جواب بهاء که از فقره‌ی نوشتن داود را قبل از موسی در این مقام می گوئیم که مشرق امر الهی اگر مطلبی را برخلاف واقع و ضد کتب آسمانی هم بگوید باید او را تصدیق کرد ولی چون این فقره تصدیق متناقض خواهد بود از عهده‌ی ما خارج است عذر می‌خواهیم از این تکلیف و اگر باید چنین کرد پس لامحاله روایت ابی‌بسید را که اقوی ادله ایشان است باید رد نمود که آن روایت صریحا برخلاف گفته باب مدتی را غیر آنچه باب معین کرده تعیین می‌نماید و در این صورت استدلای فضلای بابیه تبعا للبهاء به آن روایت درست نخواهد بود بیان ذلک آنکه بابیه تبعا للبهاء استدلال می کند بروایهٔ ابی بسید که در آنجا زمان ظهور قائم را سنه‌ی هزار و دویست و شصت هجری معین کرده که مطابق با ظهور باب است و این روایت در مقاله‌ی ثالثه با جواب از این شبهه خواهد آمد در ضمن ادله بابیه لکن در این مقام می گوئیم مدت عمر عالم را در روایت ابی‌بسید تا زمان ولادت با سعادت پیغمبر (ص) شش هزار و صد و سه سال معین کرده که می‌فرماید در آن روایت و ولد یوم ولد و قد مضی من الف السابع مائهٔ سنه و ثلث ستین و پنجاه سال بر آن افزوده می‌شود تا هجرت و هزار و دویست و شصت سال علاوه می‌شود تا زمان ادعای باب پس از ظهور ادم تا ظهور باب موافق روایت ابی‌بسید هفت هزار و چهارصد و سیزده سال می‌شود و این مخالف و مناقض تحدید باب است که از ظهور آدم تا ظهور باب دوازده هزار و دویست و ده سال معین کرده و چهار هزار و هفتصد و نود و هفت سال اختلاف دارد خدا بدهد برکت یا اهل الانصاف آیا می‌توان هم تصدیق باب نمود و هم این روایت را صحیح دانست پس بر مصدقین باب لازم است که این خبر را دروغ دانسته و یا تحدید باب را مثل تقدیم داود بر موسی از بی‌خردی و بی‌دانشی او می‌دانیم والحمدلله علی وضوح الحق و خواهد آمد جواب از استدلال ایشان به روایت ابی‌بسید و این که در این روایت سال قائم را دویست و شصت قرار داده که مطابق است با ولادت با سعادت حجهٔ ابن الحسن علیه‌السلام نه هزار و دویست و شصت و دیگر دروغ جعلی و افتراء اشتغلالی که باب و بهاء زدند آن تهمت و افترائی است که که نسبت به شیخ احساوی و سید رشتی دادند که ایشان را مثل خود و دو نجم زمینی خود فرض کردند و آنکه مدهامتان و در قرآن اشاره به آن دو وجود است با آنکه شیخ احمد صریحا آن دو بهشت را در عصمت رجعت تغییر به عالم برزخ و بهشت دنیا که ارواح مؤمنین در آن نعیش می‌کنند تفسیر کرده و خواهد آمد در اول خاتمه بیان این دروغ و افتراء و توضیح این تهمت و بهتان که به این دو وجود نسبت دادند از نفس کلمات صریحهٔ سید و شیخ که مجال شبهه نماند رجوع به اول خاتمه تا حال این پیغمبر جعال را بدانی و دیگر تهمتی است که بر مرحوم طوبی آشیان [صفحه ۲۱۰] حضرت شیخ انصاری قدس سره که رئیس امامیه و مروج دین اسلام بوده تا هنگام مردن که بسته که فرمودند که من چیزی منافی در کلمات این جماعت یعنی ناسخین دین اسلام و با مضادین با عقاید و فتاوی و اعمال شیخ ندیدم که زن بچه مرده از غرابت آن البته خواهد خندید اعظم البلیهٔ ما یضحکک و دیگر آن دروغی است که باب و بهاء و عبدالبها مصر برآنند که باب امی حق صرف بوده و آنها را محل شبهه و انکار قرار نداده بلکه آن را مسلمی نزد شیعه ادعا کردند و حال آنکه این دروغ محض است که با مقام مظهریت نسازد و در دلیل پنجم مقاله ثالثه بیاید اثبات کذب این دعوی و این که مشهور و معروف خلاف آن است و دیگر در یکی از حرمین شریفین قرار دهند و آرزو داشته که درب حرمش را نود و پنج در شش دنگ کنند و در مرقد خواصش را از پنج و بیشتر نکنند که می گوید فی ان باب النقطه لا یجوز ان یزید علی خمس و تسعین بابا و بیوت الواحد علی خمس و به این جهة حتم نموده که او را در حرمین دفن کنند و خواسته مانند حضرت پیغمبر (ص) و

امر و حضرت حسن و حضرت حسین و حضرت رضا که در ایام حیوهٔ خبر از مدفن خود دادند او هم خبر داده باشد و غافل بوده از آنچه بر او در تبریز وارد می‌شود بر جسدش و هم چنین مقابر حروف واحد معلوم نشد که در کجا واقع شده باری در باب اول از واحد تاسع می‌نویسد و لابد ان یلحق محل ما قبض من النقطهٔ فی احد الحرمین و یبنی علی ذلک المعقد بیتا من المرأت لیذکرن الله و یعلین فیها و هم می‌گوید طین ما قبض من النقطهٔ امر شده که در یکی از حرمین واقع شود و برای آن حجره از مرأت مرتفع شود که مصلیان و صلوهٔ خود را ادا نمایند تا آنکه می‌گوید اگر قدرت بود مؤمنین را هر آینه امر می‌شد که از روی زمین تا حد ارتفاع به التماس سپر گردد و تراب آن اکسیر و ماء آن عطر ولی چون این قدرت مشاهده نمی‌شود بهر نحوی که ارتفاع صدق شود لایق ولی ظاهر و باطن اگر از مرأت گردد اقرب به صفا خواهد بود الخ و تو می دانی که این آرزو تمام هدر شد بلی حضرت رضا (ع) خبر داد از قبر خود و همان محل شد و هم چنین حضرت حسین (ع) و جمله از معصومین جناب باب هم خواست تاسی کند و نشد و به آرزوی آنکه مرقد او از الماس و آینه باشد از غیر باب دیده نشده بلکه نهی از آن شده و مدح از قبرهای بلی سلاطین جابره این آرزوها را داشتند مخفی نماناد که آنچه بابیه می‌گویند که نقش باب به عکاء حمل شده دورغ واضحی است که به جههٔ رفع عارا از خود می‌گویند والا همه‌ی مردم در تواریخ مسطور است خلاف آن را مشاهده کردند چنانچه در دو سه تاریخ دیده‌ام که از ثقات نقل می‌کرده از آنچه بر جسد او وارد شده چنانچه پس این خبر غیبی باب دروغ محض شد و دیگر از اخبارات غیبیه‌ی کاذبه آن خبر نصرت و غلبه‌ی اصحاب خود بود که تأسیا بالنبی والوصی گفته بود دروغ شد چه آنکه شنیده بود که پیغمبر (ص) جز غلبه و نصرت خود را در پاره‌ی از جنگها مانند بدر و امثال آن داده و خبر بعض فتحها مانند فتح مکه داده بود و خبر تسخیر بعض ممالک مانند مملکت عجم را داده بود و همه واقع شد و هم حضرت امیرالمؤمنین (ع) جز غلبه‌ی بر خوارج نهروان به خصوصیات مخصوصه داده بود و همه واقع شد و هم در ضریح قرآن بیان شده بود که کم از مسلمانان بر بسیاری از کفار غلبه خواهند کرد و همان طور شد لذا باب هم هوس کردند و کرارا همین وعده‌ها و خبرها را دادند و تمام دروغ شد یکی آنکه می‌گوید و لننصرنه علی الأمر یوم الحرب و در آن جنگ تمام کشته شدند به خدعه‌ی باب که بیچاره‌گان گمان نصرت کردند از تقریرات او و دیگر انا ارسلناک ملئکه الغرق لننصرکم گویا ملائکه آمده بودند که ایشان را به کشتن بدهند و دیگر انی القیت الرعب علی قلوب الکافرین کی لا تستقیموا لکم یوم الحرب و کسی از ایشان نترسید بلکه چنان استقامت در حرب ورزیدند که یک نفرشان را باقی نگذاشته‌اند مگر کسانی که فرار کردند و در زوایای خمول پنهان شدند [صفحه ۲۱۱] تا تبریه و انکار کردند و دیگر یا ایها الحبیب حرض المؤمنین علی القتال ان یکون منکم عشر دجال صابرون یغلبوا باذن الله الفادر قلعه‌ی شیخ طبرسی و وقعه‌ی زنجان عدد زیاده بر این بود و تمام به خاک هلاک افتادند و دیگر و ما من نفس الا و قد جعل الله فیه قوهٔ من اربعین رجلا الذینهم قد کانوا علی الارض شجاعا ملاحظه فرما که این مثابه از قوهٔ را از برای تمام انفس قرار داده و نفهمیده که این مرتبه از قوه‌ی که در اخبار بیان شده از برای اصحاب خاص قآئم آل محمد معین شده و اگر مقصود اصحاب خود او بود که صرف آرزو بود و دیگر یا معشر المؤمنین فاستنجزوا للبلاد و اهلها لدین الله الخالص و لا تقبلوا من الکفار الجزیه شنیده بود که قائم قبول جزیه از یهود و نصاری و سایر ملل نمی‌کند و غیر اسلام قبول نمی‌کند و گردن می‌زند لکن از سلل شرک کدام طایفه اندیشه کردند که به اتباع باب بدهند که قبول کنند یا نکنند می‌زنند و چنین طمع داشت که بر بلاد کفر غلبه خواهند کرد و آرزویش آن بود که آنها سیم و زر از ترس جزیه می‌دهند نهی کرد که قبول جزیه نکنند همانا این حکم چنان ماند که صید ناگرفته بخشیده شود و دیگر سبحانک اللهم فابعث من عندک سلطانا مقتدرا علی العالمین لتدخلن کل فی دینک الله بجبر من عندک و قهرا من لدنک انک علی ذلک لقدر و قدیر ان الله لتسبحین دعآء من یشآء و انا قد جعلنا سلطانا مقتدرا علی العالمین لتدخلن کل فی دین الله بجبر من لدنا و قهرا من عندنا و ان اعلی ذلک لمقتدرین ای بسا آرزو که خاک شده خانه‌ی آرزو خراب شود آرزو از برای جوانان عیب نیست خوب سلطانی مبعوث شد که تمام را به قهر و جبر داخل در دین باب بنماید خوب برخلاف عقیده بابیان از امور وجدانیه مؤاخذه می‌شود و خوب برخلاف عقیده بهاء سلطنت

ظاهره و غلبه‌ی ظاهریه مورد اعتناء خدائی نبوده و نیست و خوب بهاء برخلاف فرمایش باب که می گوید فاقتلوا المشرکین فی سبیل الله و هم می گوید در باب خامس از واحد خامس فی بیان اخذ اموال الذین لا یؤمنون بالبیان و حکم رده ان دخلوا فی الدین نهی از قتال فرموده‌اند به حکم آنکه چون به گردش نمی‌رسی و اگر دهان تا گمان نکنی که این کلمات را تأویلاتی است مقصود قوه‌ی معنویه و نصرت و غلبه‌ی معنویه که می گویم این توجیه برخلاف حکم بهاء و دستورالعمل بابست که نهی صریح از ارتکاب تأویل در کلمات باب نموده‌اند چنانچه کافر گلپایگانی در فرائد خود در مقام مدح و ستایش قانون و آداب بهاء می گوید باب تاویل کتاب را مسدود فرموده و اعتماد بر احادیث را منع نموده تا ابواب ادله ظنیه و اعتماد بر آراء اجتهادیهٔ مسدود شود شریعت الهیه ملعبه هر آخواند و ملا نگردد الخ و گویا مقصود گلپایگانی همان حکمی است که در کتاب اقدس خود بهائیان کرده که می گوید ان الذی یؤل ما نزل من السمآء الوحی و یخرجه عن الظاهر انه ممن حرف کلمهٔ الله العلیا و کان من الاخسرین فی کتاب مبین تأویل کننده گان کتب آسمانی را از زیان‌کاران محسوب داشته و از خود غافل بوده پس بناء علیه هذا باید ظواهر کلمات باب را گرفته و کلمات او معلوم می کند که سیره و مسلک او غلبه و قهر و کشتن مردم و بردن مال ایشان است به گمان اینکه این کارها صورت می گیرد تا با این مقام که در باب سادس عشر از واحد سابع می‌نویسد که فی ان الله قد فرض علی کل ملک یبعث فی دین البیان لایجعل احدا علی ارضه ممن لم یدن بذلک الدین و کذلک فرض علی الناس کلهم اجمعون الا من اتجر تجارهٔ کلیهٔ ینتفع به الناس کحروف الانجیل تا می گوید بر هر صاحب اقتدار ثابت بوده و هست من عندالله این که نگذارد در ارض خود غیر مؤمن بیان را تا می گوید لعل در یوم قیامت شجره حقیقت نبیند در ارض ایمان دون مؤمنین به خود را پس انگار بابیه این سیره را دروغ [صفحه ۲۱۲] محض است و این چاپلوسی زنگ دیگری است که بهاء به کار ایشان برده چون دید که با بابیه تا این جا همراهی نخواهند کرد و یا دید که این رویه پیشرفت ندارد و یا خواست تملقی به سلطان عصر کند که خون خودش و اتباعش محفوظ ماند از این جههٔ رویه را تغییر داد تا به این مثابه که حمل سلاح را بی‌اذن دولت حرام کرد و هرکس در هر مملکتی که باشد محکوم به حکم قانون آن مملکت بوده باشد و متصل نوشت و داد زد که مقصود ما مملکت گیری نیست بلکه تهذیب اخلاق است چه کند بیچاره بهاء حق با او است بابیان به دستورالعمل باب رفتار نکرده که گفته بود هر کسی که غیر از دین باب دارد از زمین خارج کنید تا وقتی که حسینعلی می‌آید زمین را از غیر مؤمنین به باب خالی ببیند حال می‌بیند که در ظهور او تمام روی زمین برخلاف دین بابند مخالفین باب علنا و آشکارا دیده می‌شوند و مؤمنین به باب در زوایای عموم پنهانند از این جههٔ نعل را واژگونه زد حق بزرگی بر گردن بابیان گذاشت و الا اگر به سیره‌ی باب رفتار می کرد تا این زمان حال این طایفه معلوم بود باری پس تمام این وعده‌های نصرت باب و اخبار غیبیه ایشان کاذبه شد و تا کنون ما نبی دروغگو نداشتیم و لایخفی آنکه آنچه را که فروشنده‌ی دین به دنیا یعنی گلپایگانی بی‌حیاء از مختصات بهاء شمرده که باب تأویل و اخبار ظنیه را مسدود که داشته که شریعت الهیه ملعبه نشود غلط کرده در صریح قرآن است و اخبار متواتره هدات انام منع از تأویل و اتباع مشابهه و اخبار ظنیه در اصول و عقاید و منع از استحسان و آراء ظنیه در دین خدا اکیدا شده بود که دین خدا ملعبه‌ی طایفه‌ی بابیه نشود ولی این جماعت ابتغاء الفتنهٔ برخلاف دستورالعمل خدا و ائمه‌ی هدی باب تأویل را چنان وسعت دادند که تمام فرمایشات خدا و پیغمبر (ص) تصرف کرده هرچه خواستند به عقل ناقص خود در کلمات خدا و رسول کردند بلکه مبنای دین و آئین ایشان بر تاویلات فاسده‌ی رکیکه شد و تمام آیات قیامت و رجعت و علائم ظهور و غیر آنها را تاویل کردند و تمام معجزات انبیاء را که در کتب آسمانی صریح بود تاویل تا به مثابه‌ی که باب تأویل را در نصوص صریحه و مدالیل قطعیه و جاری کردند و تمام صفات و احوال و افعال قائم را تأویل کردند حتی اشخاص را هم تبدیل و تأویل کردند چنانچه از ملاحظه‌ی کلمات منقوله اینها در این رساله معلوم می‌شود تا آنکه سیف قائم را کارد مطبخی کردند غلبه را مقهوری شمردند و هم چنین باب تمسک به اخبار آحاد را در اصول و عقاید که منهی بود چنان وسیع کردند که به خبر مجعول اسمه علی و انا تحت رجلیه تمسک کردند و بخبر مجعول من زار عکه کمن زار مکه استدلال کردند و رفع ید از

نصوص متواتره کردند و به اخبار مجهوله غیر تام الدلاله والسند تمسک جسته‌اند چنانچه از استدلالاتشان در این رساله معلوم می‌شود بلکه تحریف اخبار معتبره و تقطیع آنها نموده‌اند تا به مقامی که دین خدا را ملعبه‌ی هر بابی بی‌سوادی کردند پس این دستور العمل از هدات سابقین بوده نه آنکه خصیصه‌ی بهاء باشد و کسی که متجاهرا و متکاثرا برخلاف آن رفتار کرده همین طایفه‌ی ضاله بوده اگر در کلمات این طایفه که در مقاله‌ی ثانیه و ثالثه نقل شده رجوع شود معلوم می‌شود که هیچ طایفه‌ی در فتح باب تاویل و تمسک به اخبار احاد به مثابه‌ی این جماعت نبوده و نیست مع ذلک دلیری گلپایگانی را در بیحیائی ملاحظه فرمائید.

در اثبات جهل باب

و دیگر از موارد جهل و بی دانشی باب آنکه در تمام عمرش و غالب کلماتش یاد از مظهر بعد از خود می‌کرده و از او بمن یظهره الله یاد می‌نموده در حالتی که نمی‌دانسته که او کیست و کی ظاهر خواهد شد چه آنکه به اعتقاد اهل بهآء من یظهر بعد باب حسینعلی بهآء بوده و باب کلماتی در باب من یظهر بیان کرده که با حسینعلی نمی‌سازد و حال [صفحه ۲۱۳] اختیار با مطالعه کننده است می‌خواهد اختیار کند که باب من یظهر و خلیفه بعد از خود را نمی‌دانسته و نمی‌شناخته پس همین مدعای ما است در این مقام و کاشف از جهل و غفلت باب است از مظهر بعد از خودش و هوالمطلوب و می‌خواهد اختیار کند که من یظهر بعد از باب حسینعلی نبوده موافق آن کلمات چنانچه ازلیان می‌گویند پس مدعای ما به وجه آخر واضح‌تر می‌شود که حسینعلی احمق دروغگو و کاذب بوده و از کذب او لازم می‌آید بطلان باب باز مدعای ما ثابت می‌شود چه آنکه کتاب و استقامت و نفوذ و تشریع دین و اشاعه‌ی آن که از اقوی ادله بابیه است و طریق اثبات مقاله مدعی را منحصر به آن می‌دانند تمامی از برای حسینعلی بوده پس او که کاذب شد با آنکه کامل‌تر از باب بوده در همه‌ی این مراتب باب هم به طریق اولی باطل خواهد شد و حاصل کلام آنکه کلماتی باب دارد در باب من یظهر که با حسینعلی نمی‌سازد پس اگر من یظهر حسینعلی بوده زهی جهل و نادانی باب که خلیفه‌ی او در عصرش باشد و در همه‌ی احوال و شدائد و در اسرار با او باشد و او را نشناسد و اگر من یظهر حسینعلی نبوده پس تصدیق باب تکذیب حسینعلی لازم می‌آید و از کذب او کذب باب معلوم می‌شود و خلاصهٔ القول آنکه این دو نفر هر دو نمی‌توان راستگو باشند و از بطلان هر یک بطلان دیگری معلوم شود و مدعای ما ثابت گردد.

در کذب بودن ادعاء بهاء در مورد من یظهره الله به تصریح باب

و اما کلمات باب که با مظهر بودن حسینعلی موافق نیاید چند فقره است یکی آن فقره است که در باب حکمت طهارت نطفه و منی می‌گوید که ما منی و نطفه را پاک قرار دادیم تا هر وقت من یظهر بدنیا بیاید اصل او ظاهر باشد و در زمان انشاء این حکم حسینعلی بهاء بقولی بیست و پنجساله و به قولی مردی سی ساله بود والحاصل نکته‌ی طهارت نطفه‌ی آن است که نطفه‌ی من یظهر پاک باشد و حسینعلی اگر بزرگ‌تر از باب نبوده کوچکتر نخواهد بود اما آنکه باب نطفه را پاک کرده آن ضروری است بلکه او همه‌ی نجاسات را پاک کرده و اما آنکه حکمت او را طهارت نطفه من یظهر قرارداده پس دلالت می‌کند بر او استدلال خواهر حسینعلی که ازلیست و از مطلعین بر اسرار و احکام باب است که به عباس افندی می‌نویسد که میرزا حسینعلی پدر تو دروغ‌گو بوده به صریح نصوص بیان که باب نجاست منی را برداشته و علت آن را چنین ذکر کرده که ما منی را پاک قرار دادیم تا هر وقت من یظهر بدنیا بیاید اصل او ظاهر باشد و هم دلالت می‌کند بر این مطلب جواب بهاء ازلیان از این استدلالی که بر بطان بهاء کرده‌اند به حکمتی که باب از برای طهارت نطفه ذکر کرده که در کتاب اشراقات می‌گوید ای غافل نطفه‌ی من یظهر طاهر بوده و مطهر بوده و هست آیا طهارت نطفه من یظهره الله متعلق به کلیه عباد او است الخ وجه الاستدلال اینکه اگر چنین مطلبی از باب صادر نشده بود می‌خواست حسینعلی انکار کند نه آنکه ناصواب جواب گوید چه آنکه تا قبل از ظهور باب که زمان شرع محمدی بوده بالضروره

منی نجس بوده این سخن باب معلوم می‌کند که او قبل از ظهور علیمحمد هم متدین بدینی نبوده که همیشه نطفه‌ی خود را پاک می‌دانسته و مربوط به حکم علیمحمد باب نمی‌دانسته والا او بزرگتر از علی محمد بود سنا چگونه می‌شود که نطفه‌ی او پاک باشد و حال آنکه بعد از بیست و پنج سال دیگر این حکم از برای نطفه ثابت شد و هم دلالت می‌کند بر این مدعا آنچه در باب خامس عشر از واحد خامس می‌گوید موافق آنچه در دلائل العرفان نقل کرده فی طهارة النطفة اجلالا لمن یظهره الله ثمره قد ظهره الله فی الکتاب ملخص آنکه چون که یک نطفه است که لایق است ذکر طهارت می‌شود تا می‌گوید ثمره آن این که در حق آن نیر اعظم دون طهارة خطور نکند که کل مطهرات از بحر جود همین نطفه ازلیه ظاهر می‌شود باری طهارت نطفه به جهت طهارت نطفه من یظهره است پس من یظهره حسینعلی نخواهد بود و با آنکه باب غافل و جاهل بوده از من [صفحه ۲۱۴] یظهری حسینعلی و یا آنکه این حکمت لغو و بی‌فایده شده که من یظهر پیش از این حکم به دنیا آمده بود و این جهلی است از باب و هوالمطلوب فقره ثانیه آن چیزی است که در باب اطفال بیان کرده که منع نموده از چوب زدن آنها که نشاید وقتی من یظهر در مکتب برود و چوب بخورد و این فقره معلوم می‌کند که با من یظهر حسینعلی نبوده چه آنکه او در زمان این حکم سی ساله بوده و مقصود باب کسی بوده که بعد بیاید به مکتب برود و یا آنکه جاهل بوده به من یظهری حسینعلی و این حکم را لغوا بیان کرده و محل استشهاد باب حادی والعاشر از واحد سادس بیان است که موافق نقل دلائل العرفان می‌گوید فرض است که معلم طفل را نزند الا بحدود معلوم لعل بر آن نفسی که کل از بحر جود او موجد شده‌اند حزنی وارد نشود زیرا که معلم معلم حقیقی خود را و کل را نمی‌شناسد چنانچه اهل فرقان نشناختند رسول الله را مگر بعد از چهل سالگی و اهل بیان نشناختند مرا مگر بعد از بیست سالگی و خدای عالم است که از هر لایعرف من یظهره چه گذشته باشد که اظهار امر خود را می‌فرماید که همان ایام خوشی او است و بعد از اظهار سرور از او منقطع می‌گردد اگرچه دیده می‌شود که ایام سرور قبل از ظهور او است اگرچه ظهور او در بحبوحه‌ی خلقی است که به حسب او مقیم بوده و هستند انتهی می‌گویم حسینعلی در زمان این حکم مرد سی ساله بوده و از اعاظم بابیه بلکه شعبه‌ی بهائیان زمام امور و حفظ این حزب بیداد و تدبیرات او بوده آیا عاقلی با این که من یظهر حسینعلی را بداند جعل چنین حکمی می‌کند که معلمین اطفال را در مکتب نزنند که نشاید بر من یظهر حزنی وارد شود به واسطه‌ی آنکه معلم او را نشناسد که او معلم کل است چوبش بزند مگر آنکه بگوئیم چون باب وزیر خود حسینعلی را عاری از کمال می‌داند آرزوی آن داشت که پس از سی سالگی مکتب برود و درس بخواند و حکایت خرس برقص آوردن را ظاهر کند از این جهة قدغن کرده که معلمین چوب نزنند لکن با این وصف می‌گوئیم این حکم باز بی فایده بوده چه آنکه منع از زدن اطفال کرده بود مرد سی ساله را طفل نمی‌نامند و در این صورت حسینعلی بالخصوص مشمول این حکم نخواهد بود و غرض از این حکم از بین می‌رفت حال با این وصف چند کلمه از مادر عروس بشنو که میرزا حیدرعلی اصفهانی که از فضلای بهائیه است در دلائل العرفان پس از ذکر این فقره از بیان چنین توجیه می‌کند می‌گوید این دلیل بر عظمت ظهور آن تکلم طور است و ایقاظ عباد برای خضوع می‌نماید نه آنکه بعد باید به مکتب برود این می‌گویم عذری است بدتر از گناه که فساد آن بر عاقل پوشیده نیست اگر مقصود تجلیل حسینعلی بوده که بعد از سی سالگی اگر مکتب رفت کسی با او کاری نداشته باشد که او به اعتقاد بهائیان پس از آن مکتب نرفته و دارای هر کمالی بوده و اگر مقصود آن است که این حکم متأخر تأثیر در مقدم می‌نماید که در بیست سال بعد مثلاـ منع کرده که معلمین اطفال را نزنند که به کار بیست سال قبل بیاید وآن زمانی که حسینعلی در مکتب می‌رفته چوب نخورد پس این امر محالیست به علاوه که این حکم بیان در بعد اثری نکرده هنوز معلمی بابی پیدا نشده که در تربیت اطفال به این حکم عمل کرده باشد تا چه رسد به تأثیر در قبل به علاوه آنکه به اعتقاد بهائیان حسینعلی را امر می‌دانند پس من یظهر أمی خواهد بود و این فقره را از خوارق می‌شمردند که صاحب این کمالات بوده چنانچه خودش در لوح سلطان می‌نویسد ما قرات ما عند الناس من العلوم و ما دخلت المدارس فاسئل المدینة التی کنت فیها لتستوقن بانی لست من الکاذبین در این صورت چگونه به مکتب خواهد رفته پس این فقره دلالت می‌کند که یا حسینعلی

من تظهر نبوده و یا آنکه باب نمی‌دانسته فقره ثالثه که احدی الأمرین از او معلوم می‌شود همان عبارتی است که نقل شد در ذیل این کلام که می گوید آیا خوشی من یظهره قبل از اظهار امر است و پس از این سرور منقطع می گردد می گویم موافق تواریخ [صفحه ۲۱۵] از بابیه و غیره و کلمات حسینعلی در لوح سلطان و غیر آن چنین معلوم می‌شود که در همان ایام باب و پس از از قتل او تا قبل از اظهار امرش در بغداد که دویست و شصت و نه باشد سختیها و رنجها از حبس و آواره گی و پنهانی و خوف از برایش بسیار بود و پس از اظهار امر که در تحت‌الحفظ دولت علیه‌ی عثمانی واقع شد و محترما او را وارد اسلامبول نموده‌اند و محترما به عکا بردند پس از آن دیگر خوف از او برداشته ریاستش کلی بود از اطراف موافق حکم بیان بهترین چیزها را از برای او فرستادند کمال تعیین را داشته چنان چه اولادش فعلا دارند از عمارات عالیه و مال فراوان و خدم و حشم و غیر ذلک پس او من یظهر نخواهد بود چه آنکه موافق صریح بیان من یظهر کسی است که ایام خوشی و سرور او قبل از اظهار امرش باشد و ایام ظهورش بلا سرور باشد و در حسینعلی این قضیه به عکس بوده در آن هفت هشت سال قبل از اظهار امر چنان خائف بود که اسم خود را روی برادرش گذاشت و او را پنهان کردند که خودش سالم بماند و هیچ مشقتی سخت‌تر بعد از خوف سلطان نیست و پس از این کارش منتهی بغل و زنجیر و حبس در انبار شد در وقعه‌ی شاه تا اینکه پس از مدتی به توسط وسائط مستخلص شد چنانچه خودش در لوح سلطان می‌نویسد کم من لیال فیها استراحت الوحوش فی کنائها والطیور فی او کارها و کان الغلام فی السلاسل والاغلال و لم یجد لنفسه ناصرا و لا معینا اذکر فضل الله علیک اذ کنت فی السجن مع انفس معدودات و اخرجک منه الی ان ارسلک السلطان الی بغداد بعداد کشفنا له انک ما کنت من المفسدین تا آنکه می‌نویسد انی ما وجدت فی ایامی مقرا من علی قدراصنع رجلی علیه کنت فی کل الاحیان فی غمرات البلایا کم من لیال ارتفع فیها نحیب البکآء من اهلی خوفا لنفسی پس چگونه قبل از اظهار امر ایام خوش او بوده واما بعد از اظهار امر که سنه‌ی شصت و نه باشد در بغداد اظهار امر کرد و این سختیها بر او وارد نشد چنانچه در تاریخ بابیه نوشته شده که به احترام بود در بغداد و اتباعش در راحت و محترما به اسلامبول وارد و محترما بادرنه و عکا که دارالتعیش او شد واردش کردند و هم خواهرش . . . و برادرش عباس افندی نوشته در آن جواب طولانی که به او داده بعضی فقراتش این است که عمه‌ی عباس افندی به او نوشته باری از همه‌ی اینها گذشته ولی از ادعاهائی که کرده بودید نمی گذرم و آن این است که نوشته بودید سینه را هدف سهام احزاب ساخت کی کجا چه وقت تا بغداد بودند الواح بدیعه ایشان به توسط سلمان نامسلمان به شیراز و یزد و کرمان و اصفهان و کاشان و طهران و جمیع ولایات ایران می‌رسید دست تکدی دراز کرده و دهان به حرص و آز باز نموده وقت مراجعت چون کجکول درویشان از پخته و نپخته و دوخته و ندوخته از ماکول و مشروب و ملبوس از خراسان الی تبریز مملو و لبریز و از اشربه و حلویات یزد و شیراز می‌نوشیدند و از البسه یزد و کاشان می‌پوشیدند از رنگ و حنای یزد و کرمان می‌بستند و از گز اصفهان شکستند سهامی غیر از به و سیب و گلابی اصفهان ندیده و صمصامی جز پشمک و نقل بیدمشک یزد شنیده نشده که به آن سینه‌ی مبارک رسیده باشد عزیزا این عبارات از برای که می‌نویسد در صورتی که می‌دانید از بدو ظهور این امر از سرائر و ضمائر آگاهم در معضل مسائل دین با کدام یک از علماء نجف و کربلا انجمن کرده و از روی برهان سخن رانده‌اند تو بودی در سپاهان با لشکر شاد قلم شاپور می‌زد تیشه فرهاد الخ این کجکول هم آجیل بشکن در عکاء فراوان‌تر و بیشتر شد برهان صدق به علاوه آنکه به حکم صاحب البیت ادری بما فی البیت خواهر حسینعلی خوب از کارش خبر داشته که این شرح را نوشته باز می گویم در بیان سید باب وصیت کرده بود بیابیان که هرکه هر چیز [صفحه ۲۱۶] نفیسی و ممتاز خوبی دارد به من یظهر برساند و معلوم است که بیشتر بابیه بهائیه شده‌اند و حکم لازم باب را امتثال نموده‌اند چنانچه در باب سادس از وجه خامس می گوید هر نفسی آنچه مالک است احسن و اعظم آن را که نزد او لیس کمثله شیء است باید نزد من یظهره الله حاضر نماید و در جای دیگر می گوید ان یکن فیه من شیئی لم یکن له عدل لیس یملکه الا نقطهٔ البیان و ان غربت الشمس فلیحفظ تطلعها و چو جناب بهاء ملتفت شده که اگر تمام اطاعت کنند دیگر طمع او گنجایش تمام را نخواهد داشت هرچه می‌خواهد مهیا دارد این است که در

کتاب اقدس عفو نمود از این حکم که می‌گوید کتب الله علی کل نفس ان یحضر لدی العرش بما عنده مما لا عدل له انا عفونا عن ذلک فضلا من لدنا و معلوم است که بهاء نسخ وجوب کرده لکن رحجان آن کفایت می‌کنند از برای بابیان در تقدیم اشیاء نفیسه فقره رابعه در باب تاسع و عاشر از واحد رابع می‌گوید اعظم طاعات انسانی خدمت و حفظ ذریات است اعظاما لمن یظهره الله و امرشده که ذریات و ابوین و اخوان و اخوات و ذوی القربی کل بشیؤن ادبیه حرکت نمایند اجلالا لوالدین من یظهره الله و در زمان این دستورالعمل معلوم نیست که والدین من یظهره کجا بوده‌اند تا مادرش خدمت حسینعلی کند و باقی احترام والدین او را نگاه دارند فقره خامسه در باب اول از واحد خامس می‌گوید اول ارضی که محل استواء جسد من یظهره الله است مسجدالحرام بوده و هست و امر به این نیست الا آنکه ارضی که به ظهور جسد او این مرتفع شود چگونه است اراضی اجساد مدله بر تکبر اگر حسینعلی من یظهر بوده کسی از بابیه محل ولادت او را چگونه است که چه نقطه از نور بوده هنوز نمی‌دانسته تا چه رسد به آنکه مرتفع شود و مسجدالحرامش بدانند پس معلوم که من یظهر کسی خواهد بود که من بعد محل ولادتش مضبوط و آن را مسجدالحرام قرار خواهند داد نه حسینعلی که اگر از بابیه سئوال شود از مکان ولادتش نخواهند دانست لکن اگر از نگارنده سئوال شود من به قاعده‌ی که زندیق گلپایگانی میرزا ابوالفضل ملحد تأسیس کرده تغییر می‌کنم و می‌گویم هر محلی از نور که محل اجتماع مردم بوده از میدان نور یا درب یا دروازه یا سر چهارسوق نور اگر بازار دارد باید محل ولادت حسینعلی باشد که چه آنکه آن کافر زندیق در نفی تواتر نسبت به حجهٔ ابن الحسن علیه صلواهٔ الله ملک المؤتمن می‌گوید تمام این روایات در اصل این مذهب منتهی می‌شود به یک زن و یک خادمه معلوم می‌شود جناب ایشان در ولادت حجج الهی خلوت خانه را معتبر نمی‌دانند بلکه باید در مجامع باشد که عموم خلق هنگام ولادت حاضر باشند و به این قاعده باید ولادت باخباثت باب و حسینعلی سر چهارسوق شیراز و نور کجور شده باشد هر کس می‌خواهد آن امکنه را تعظیم نماید بنماید یا مسجدالحرام قرار بدهد فقره سادسه در چند موضع وصیت می‌کند که اشیاء نفیسه لاعدل و لامثل له را بعد از من برای من یظهر حفظ نمایند و به امین بسپارد که به او برساند معلوم می‌شود که باب حسینعلی را من یظهر نمی‌دانسته یا نمی‌دانسته که من یظهر حسینعلی است و الا حاجت به حفظ و ضبط و وصیت دادن به امین نبود در همان زمان باب باید به او رساند تا شوق و قوتش در خدمت باب و ترویج مقاله‌ی او بیشتر باشد که نقد بهتر است از نسیه در باب سادس از واحد خامس می‌گوید اموال التی تؤخذ فی ذلک الدین لیس بملکه الا النقطه و اذا غربت الشمس الحقیقهٔ فلیحفظ المطلع الأمر عند اعین. . . لا دونه الی ان یقدم تلقاء سریر من یظهره الله تا آنکه می‌گوید هر نفسی آنچه مالک است احسن و اعظم آن را که نزد او انه لیس کمثله شیئی است باید نزد من یظهره الله حاضر نماید و اگر نتواند نزد مؤمنین حفظ نماید و بهاء آن را برساند چنین آرزو داشته جناب باب که در جنگهای بابیه غنیمت دستشان خواهد آمد از این [صفحه ۲۱۷] جهۀ سفارش می‌کند که بعد از غیبت به آن غنایم تجارت شود و حفظ شود تا ظهور من یظهر اصل و فرع را به او برسانند می‌گویم عافیت باشد بابیه آن وقت آن قوت را نداشتند که در جنگها غنیمت دست بیاورند باری ظاهر این کلام آن است که من یظهر به دنیا نبوده و همین تمنا را جای دیگر هم فرمود که خواهد آمد باز در باب سادس و عاشر از واحد خامس می‌گوید چیزهائی لاعدل له را از برای شمس حقیقت تقدیم نمایند و از حین غروب نگه دارند تا شمس طالع گردد ملاحظه فرما که نسبت به خودش می‌گوید تقدیم نمایند و نسبت به من یظهر می‌گوید بعد از غروب نگه دارند تا طالع شود فقره سابعه واجب کرده که بابیها اعمال خود را از اول ظهور این امر تا یوم غروب آن بنویسند و به اوصیاء خود سپرند یا به وارث دهند که دست به دست بگردانند و حفظ کنند تا یوم ظهور من یظهر و به او بدهند که در باب تاسع از واحد ثامن می‌گوید ولیکتب کل نفس اسمه و ما عمل من خیر و دونه من اول ظهور الأمر الی غروبه ولیحفظ الأوصیئا الی یوم یظهر فیه الشجره و در باب ثالث عشر از واحد خامس می‌گوید و اذن داده شده که در وقت موت کتاب وصیتی نوشته و امر نماید که کتاب را رساند به من یظهره الله و حفظ کتاب با وارث است که یدا بیدا الی من یظهره الله رسیده که طول ظهوری تا ظهوری مبین است و حفظ مابین نزد کل اسهل لشیئی است از این عبارت معلوم می‌شود

حسینعلی من یظهره نبوده فقره ثامنه بسیاری از وصایای او دستورالعملهایش از برای من یظهر و اطلاق خود لفظ من یظهر ظهور دارد که من یظهر بعدها به مدتی باید بیاید مثل آنکه در باب ثانی از واحد تاسع می‌گوید هر کس خطی دارد که از برای او عدلی در روزگار نیست هزار آیه بنویسد و وصیت کند که وارث او برساند به نقطه فقره تاسعه وظایفی است که از برای پادشاه یا بیان معین می‌کند قبل از ظهور که مثلا چنین تاجی بر سر گذارند و در ظهور من یظهر تقدیم کنند الی غیر ذلک مما یاتی در وجه اینده از وجوه داله بر جهل باب چه آنکه معلوم است که در آن مدت کم ملت و جمعیتی از برای بابیه نبوده که پادشاهی داشته باشند تا محتاج به دستورالعمل باب باشد آن پادشاه پس معلوم می‌شود که تا زمان من یظهر مدتی خیال می‌کرده و آرزو داشته که در آن مدت ملتی در بابیه پیدا شود و حاجت به پادشاه شوند پس معلوم می‌شود که میرزا حسینعلی را من یظهرنه می‌دانسته چه آنکه از زمانی که جناب باب در ماکو در حبس بودند بابیه آواره و مقتول و آثار فتح و ظفر و فرجی در بین نبوده تا زمان کشته شدن باب و ظهور حسینعلی شش سال بیشتر طول نکشید در این صورت پادشاه بابیان هنوز از صلب پدر در رحم مادر نیامده بود که دستورالعمل قبل از من یظهر را به او داده باشند و لایخفی آنکه تمام بیان نزد داعی نبود و آنچه نوشته شده از روی دلائل العرفان و بعض جزوات ماخوذه از بعض ثقات ایشانست اگر تمام بیان حاضر بود نقل شواهد زیاده بر این به دست می‌آمد چنانچه اگر از کتب ازلیها چیزی به دست می‌بود شاید ادله کثیره بر بطلان من یظهری حسینعلی داشته باشد چنانچه اگر طول ظهوری که باب نوشته همین است موافق آیه‌ی یدبرالامر که اقوی ادله ایشان است و موافق کلام حسینعلی که در کتاب اشراقاتش می‌گوید هر نفسی که قبل از اتمام الف سته ادعائی بنماید باطل خواهد بود که عبارت از هزار سالی باشد پس باید من یظهر بعد از باب هزار سال بعد از باب بیاید نه حسینعلی که در زمان باب بوده و اگر بگوئی حسینعلی ظهور جدید نیست او سمت وصایت دارد می‌گویم این خلافت تصریحات [صفحه ۲۱۸] بیانست که خود را مقدمه و مبشر من یظهر می‌داند مثل موسی نسبت به عیسی و عیسی نسبت به محمد (ص) و خلاف عقیده‌ی بابیان ملاحظه دلائل را نما که متصلا نفی وصایت از من یظهر می‌کند و هم خلاف رویه‌ی حسینعلی است چه آنکه بسیاری از احکام باب را نسخ نموده در دیات و مواریث و سایر احکام بلکه ردیه و سلوک و طریقه‌ی باب را تغییر داده او امر به جنگ و قتال کرده او حرام نموده او قتال کفار را واجب و نهی از اخذ جذیه نموده او عاشر الاـ الادیان بالروح و الریحان گفته الی غیر ذلک مما لا یحصی پس منصب ریاست و وصایت نخواهد بود و هم خلافت عقیده بابیان و تصریح بیان و ادعای خود حسینعلی است که خود ظاهر به اسم الوهیت و ربوبیت می‌دانسته پس معلوم شد که حسینعلی را ظهور بعد نمی‌دانسته و ظاهر این است که باید بین الظهورین هزار سال طول بکشد به مذاق این طایفه و بالجمله ظواهر کلمات متقدمه یا من یظهری حسینعلی نمی‌سازد پس یا باب او را من یظهر نمی‌دانسته و یا نمی‌دانسته که حسینعلی من یظهر بوده و بر هر تقدیر مطلوب و مدعای ما چنانچه گذشت ثابت می‌شود و اما توجیه و تاویل این کلمات بر وجهی که با من یظهری حسینعلی بسازد این به تصریح حسینعلی در کتاب خودش حرام است که سابقا نوشته که هر کسی تاویل کند بیان را از زیان کاران خواهد بود و دیگر از شواهد جهل و نادانی و کذب اخبار التزامی و وعده‌های ضمنی باب آن چیزی است که از چند موضع بیان معلوم می‌شود که او دعوت خودش را غالبه ظاهره می‌دانسته و از برای بابیان امتی کثیره شایعه مشهوره ذخیرهٔ می‌کرده و از برای پادشاهی چنال می‌کرده که چنین و چنان می‌کند با آنکه در زمان خودش جز منکوبی و مقهوری و درمانده‌گی و آواره‌گی و خوف و قتل و فرار و ذلت چیزی نبوده و پس از او هم حسینعلی رویه را یک سر تغییر داده و منع اکید از مزاحمت سلاطین نموده و فقط مسلک خود را تهذیب اخلاق و تربیت نفوس قرار داده بدون مداخله در امور سیاسی و مملکتی حتی حمل سلاح را بی‌اجازه دولت حرام شمرده و اینکه در هر مملکتی باید محکوم به حکم قوانین آن باشند پس از کجا پادشاهی بین بابیه خواهد پیدا شد و اگر بگوئی که از همین سلاطین موجوده بعضی‌ها بابی شوند می‌گویم اولا این آرزو است و ثانیا که تا حال مدتی است که از مردن حسینعلی گذشته هنوز که پیدا نشده و اگر بعدها شود به درد حسینعلی و وصایای باب نمی‌خورد که غالب آن دستورالعملها از برای من یظهر بوده مگر آنکه بگوئی

حسینعلی من یظهر نبوده می‌گویم این کلام حقی است که خانه‌ی بابیان یک سره به باد خواهد داد همانا جناب باب در تلفیق این احکام مصداق این مثل شده‌اند یعنی کالحادی و لیس له بعیر ساربانی را ماند که شتر نداشته حدی خواند و شبانی را ماند که گوسفند نداشته صفیر زند و مکاری را ماند که قاطر نداشته زنجیر حرکت دهد هر و هوش گوید باری در باب ثالث از واحد تاسع می‌گوید و لله من کل ملک او سلطان یبعث فی ذلک الدین بیت من المرات لنفسه که اگر من یظهره الله ظاهر شود و سلطان ایمان آورد اعلای از کل خلق گردد الخ طمع را ملاحظه فرما که گمان پادشاهان متعدده از برای بابیه تا قبل از من یظهر گمان داشته و در جای دیگر می‌گوید قل الثالث من بعد العشران یبعث ملکا فی البیان کتب علیه ان یملکن لنفسه ما یجعلنه علی راسه مما یکن علیه خمس و تسعین عدد امما لم یکن له عدول و لا ـ شبه و لا ـ کفوا و لا ـ مثل الی قوله فلتفدن عند اقدام من یظهره الله ثم یدی الله لتسجدون پادشاهی که در بابیه پیدا می‌شود تاجی بر سر گذارد که نود و پنج دانه جواهری داشته باشد بی‌مثل و مانند و هر وقت من یظهر ظاهر شد آن تاج را پیش قدمهای او نثار کند و در نزد او به سجده افتد می‌گویم [صفحه ۲۱۹] حسینعلی مرد و نشد آرزو را به گور برد که پادشاه بابی‌ها چنین تاجی بر سر او گذارد و نثار قدم من یظهر کند و نزد او به سجده بیفتد و در باب سادس عشر از واحد سابع می‌گوید قد فرض الله علی کل ملک یبعث فی دین البیان ان لا یجعل احد علی ارضه من لم یدن بذلک الدین لعل در یوم قیمهٔ به اتباع این حکم ثابت مانی می‌گویم آرزوی باب این بود که پادشاهان بابیان غیر از بابی را در ملک خودشان باقی نگذارند ولی به عکس نتیجه داد که پادشاه غیر بابی هر بابی را که معروف بود در مملکت کشت یا فرار به خاک قفقاز یا عشق‌آباد داد ماشآءالله از تاثیر نفس و نفوذ حکم و در جای دیگر می‌گوید کتب علی کل ملک ارض فی کل حول مآئهٔ و اربعین مثقالا من ذهب ثم علی الوزیر الاعظم مائتین و تسعین مثقالا ثم علی الحاکم الاعظم مائهٔ و ستین مثقالا ثم علی العالم الاعظم مائتین مثقالا ان یخزنون لمن یظهره الله ثم بایدیهم حین ظهوره الیه لیبلغون اذ ما اخزنوا فی تلک القیامهٔ لمظهر ربهم لعل الذین یخلقون فی البیان فی معاقدهم جزاء ماکسبوا من قبلهم بالحق یکسبون واجب کرده بر پادشاه و صدراعظم و حاکم و عالم که هفتصد و نود مثقال طلا هر سال ذخیره کنند تا زمان من یظهر بعد به او بدهند و او هم به کسانی که بابی می‌شوند برساند که جزای دین‌شان در دنیا گیرشان آمده باشد مفت بابی نشده باشند اگر این چهار صنف را از بابیها گمان داشته خانه‌ی طمع خراب و اگر از پادشاه و صدر اعظم و حاکم و عالم غیر بابی توقع داشته خواهش بیجا را ملاحظه کن کسانی که تو را لایق ندانسته که تصدیق بی‌مایه را از تو دریغ کرده‌اند چگونه به وصیت تو طلای احمر به جانشین تو می‌دهند به خودت روده نداده‌اند با دم تو گوشت می‌دهند زهی طمع خام و در باب سادس از واحد سادس می‌گوید ان الله قد حکم بان ینبوا فیکل مدینه بیت حر لعل اگر یومی شمس حقیقت بر آن اراضی بگذرد مشاهده‌ی طاعت خود را از مؤمنین به خود نماید بیچاره به چشم خود نمی‌دید که بابیه خیلی که می‌توانستند بتقیه و انکار بتوانند خوانهای آباد خود را نگذارند خراب شود دیگر تکلیف به ساختن بیت حیر در هر بلدی تکلیف ما لایطاق و خارج از قدرت آنها بوده و بینوا خبر نداشت که کسی من یظهر را نمی‌گذارد قدم به بلاد قدم بزند اگر از حبس خارج باشد در تحت حفظ حکومت و سلطنت بوده کی می‌توانسته در ولایات قدم بزند تا در بیت حیر طاعت مؤمنین را مشاهده نماید چون خود بابیه ملتفت بوده‌اند که این حکم پوچ و از جهل صاحب حکم است به احوال بابیان و من یظهر لذا پشت پا زده‌اند احدی به آن اعتنا نکرده و در جای دیگر می‌گوید قل الثانی کل ملک یبعث فی البیان ان ینتخبن من سکان مملکته عدد الکاف و الها من العلماء الذینهم ینبغی ان یکونن مطالع الحروف فی کتاب الله لعلهم یوم القیمهٔ بمن یظهره الله یؤمنون می‌گویم بلی اگر پادشاهی داشته باشند خوبست به عدد کاف و هاء از برای ترویج دین بابیه عالم انتخاب کنند ولی چه فایده که پادشاهی نداشتند حکایهٔ لوطی مرد رفیقش در نوحه‌سرائیش می‌گفت مشتدی حسن قبر آن خنجر آن دسته نرقه است برم لوطی دیگر گفت نداشت اما بدل داشت که بستوند و در باب تاسع عشر از واحد خامس واجب کرده که بر هرکس لازم است از بابیان که به پادشاه بیان هرکس زیاده از پانصد و چهل مثقال طلا ـ و نقره داشت پس از آن از هر مثقال ذهب پانصد دینار و از هر مثقال نقره پنجاه دینار به ملک بیان داده لعل بذلک

ینصرین من یظهره الله را و من یظهره الله از بحر جود او مستغنی شود و بر او حزنی وارد نیاورد می گویم چه فایده که پادشاه نداشتند و الا ـ به واسطه این حکم نافذ باب خزینه‌ی پادشاه بابیان از خزانه‌ی همه‌ی سلاطین پردولت‌تر بوده و دیگر از موارد و شواهد بیشعوری و کودنی باب آنکه در باب از واحد رابع می گوید امروز کل مؤمنین به قرآن منتظر ظهور قائم آل محمداند و او را به دست خود به سجن فرستاده‌اند و در حبس ساکن نموده‌اند [صفحه ۲۲۰] این است معنی حدیث شریف سنهٔ من یوسف یباع و تشتری می گویم آفرین بر این پیغمبر جعال حدیث بی‌سواد که مسجونی خود را سنت یوسف قرار داده که او را خرید و فروش کردند و فرق نگذاشته بین مسجونی و بین خرید و فروش کسی که مسجون باشد لازم نیست خرید و فروش شود و نه کسی که خرید و فروش می‌شود لازم است که مسجون باشد خوب بود دعوی دروغ می کرد و می گفت قائم را به دست خود خرید و فروش کردند این است معنی حدیث سنهٔ من یوسف یباع و یشتری و دیگر می گوید ارواح کل اشیاء راجع می گردد به هیکل انسانی و جنت کل اشیاء درخت انسانی است که مثال آن این است که اگر قطعه‌ی الماس بلا ـ مثل در نزد مؤمنی باشد اعزاز آن الماس به اعزاز مؤمن است که به واسطه‌ی آن در نزد مؤمن ظاهر می گردد و همچنین کل شیئی می گویم ماشاءالله از ظرافت این تحقیق و از ربط مثال با ممثل عجب تحقیق فرموده‌اند اگر پشکل دست مؤمن باشد قیمت دارد و قیمت جواهر که دست مؤمنست که بواسطه‌ی آن است که در ید مؤمن است و الا ـ جواهر لامثل لها که در دست غیر مؤمنی است اعزاز ندارد بابیه پشکلی که دست مؤمن بیان باشد او را عزیزتر می‌دانند از جواهری که دست غیر ایشان باشد واقعا مطلب بسیار نفیسی بیان فرموده لله دره.

در احکام قبیحه باب

دلیل هفتم نفس احکام مجعوله باب برهان قاطعی بر غبادت و کودنی و بیشعوری و جهل و سخاوت رأی و بلادت و بی‌عملی جناب باب برعکس احکام انبیاء که خود سند و دلیل نبوت آنها است و به این جهت غالب آنها غیرمعمول و متروک صرف شد که هیچ یک از بابیه از متدینین و مؤمنین آنها و از فسقه و فجره‌ی آنها به آن احکام عمل نکرده‌اند و پاره‌ی از آنها را حسینعلی باب نسخ شستشو داده و آن احکام پاره‌ی لغو و مضحک و جمله تکلیف مالایطاق و پاره‌ی بلا فایده و بی‌معنی و پاره‌ی جزاف و گزاف و پاره‌ی بی‌جا و بی‌موقع و بلا جهۀ و بعضی برخلاف سنت و رویه انبیاء و بعضی برخلاف عقل و از منکرات پاره‌ی از قبایح و شنایع و پاره‌ی موافق میل فسقه و فجره و جمله‌ی ملایم با طبع اهل دنیا و ثروت و مکنت و پاره‌ی کاشف از طمع و حرث الی غیر ذلک من المخاذی و المخاذیر و حال آنکه احکام الهیه باید بر طبق مصالح بوده خالی از محذورات مزبوره باشد و موافق با عقول سلیمه و اگر عقل هم ادراک جهات آن ننماید لامحاله استقلال به قبح آن نداشته باشد و اموری که حکم و مصالح و فوائد بسیار باشد دینا و دنیآء و ظاهرا و باطنا آنها را تحریم و منع ننماید مثل آنکه بهاء منع می کند از صلوۀ جماعت به قولش کتب علیکم الصلوۀ فردینی با آنکه حکم و اسرار و فوائد آن بی‌شمار اما ضیافت باب را تشریع می‌فرمایند و استعمال او انی ذهب و فضه را که مفاسد روحانیه‌ی آن معلوم تجویز می‌نمایند و حاصل این دلیل مرکب از دو مقدمه است مقدمه اولی آنکه احکام انبیاء بر وجهی باید باشد که خودش کاشف از صحت و دلیل آورنده‌ی آن باشد که اگر عقل هم ادراک جهات آن نکند لااقل منکر و قبیح نشمرد و از محاذیر گذشته سالم باشد چنانچه احکام پیغمبر خاتم (ص) و اله چنین بوده که اگر انسان بخواهد شرح خوبی و حکم و اسرار شرع او را نماید کتابی مفصل علیحده لازم دارد که در تمام آنها یافت نشود حکم لغو بی‌فایده قبیح بلکه در هر یک از احکام حکمها مودع بوده و مقدمه ثانیه دعوای بودن احکام باب بحسب غالب برخلاف مازبر و خلاف شرایع انبیاء اما مقدمه اولی پس محتاج به اثبات نخواهد بود و هر عاقلی و ملتزم به آن خواهد بود بلی حسینعلی چون فضایح احکام باب را دید ناچار از حکم عقل و عقلاء خارج شده این شرط را به کلی برداشته و اینکه نبی هر حکمی که بخواهد بکند هرچند قبیح و رکیک و دروغ و خلاف عقل و شرع و حس باشد باید آن را قبول کرد که در کتاب اقدسش می گوید و لا تجعلوا انفسکم الجاهلین لو یحل ما حرم ازل الا زال او بالعکس

لیس لاحدان بعترض علیه تا می گوید لو یحکم علی المآء حکم الخمر و علی السمآء [صفحه ۲۲۱] حکم الارض و علی النور حکم النار لیس لاحدان یعترض علیه تا می گوید لو یحکم علی الصواب حکم الخطآء و علی الکفر حکم الایمان حق من عنده لو یحکم علی الیسار حکم الیمین او علی الجنوب حکم الشمال لاریب فیه می گویم جمله از امور و احکام است که از مستقلات عقلیه است که ضد و خلاف آن را عقل تجویز و تصدیق نمی کند و اینگونه از امور مورد نسخ و تغییر و تبدیل واقع نمی‌شود و لذا در همه‌ی شرایع ثابت بوده و هست من الأول الی الآخر و امکان ندارد که بنی خلاف آن را بگوید و اگر کسی چنین سخنی راند یا گمراه یا دیوانه یا جاهل خواهد بود و عقل که حجهٔ باطنه است قطع به کذب و دروغ او می‌نماید چگونه تصدیق نبوتش خواهد کرد مثل حسن احشان ایمان و توحید و قبح ظلم و شرک و کفر و ثواب آن و عقاب این و نورانیت آن و ظلمانیت این و سعادت صاحب آن و شقاوت صاحب این و نجات آن و هلاک این و هدایت آن و ظلالت این چگونه می‌تواند نبی من عند الله عکس این احکام را بگوید و چگونه اگر کسی گفت می‌توان او را نبی شمرد و احتمال صدق او را داد و هم چنین صواب را خطا شمردن و بالعکس اجتماع ضدین و اجتماع نقیضین و ارتفاع نقیضین است که عقلا محالست و ممتنع و اگر کسی چنین نامربوطی بگوید مثل آن که صدق را کذب و کذب را صدق شمرد محال خواهد بود و تصدیق او را جز دیوانه‌ی بیشعور نخواهد کرد و جمله از چیزها که در ازل الأزال حرام بوده از اموری که قابل تغییر نیست مثل حرمت ظلم و عدوان اگر کسی او را حلال نماید بالقطع او را نبی نخواهیم دانست بلکه از سفها و مجانین محسوب می‌شود و هم چنین اگر حرام کند چیزهائی را که قوام نظام بسته به او باشد مثل تنفس و آب خوردن و خوابیدن و معامله کردن و امثال ذلک کله او را معیوب و او را دیوانه خواهم دانست اگر خواهش جناب بهاء این است که غلط و نامربوط و قبیح و منکری که در احکام باب دیدید آن را منافی نبوت او ندانید پس می گویم محالات عقلیه از ذاتیه و عرضیه را نمی‌توانیم تصدیق کنم اگر محال ذاتی را به توان تصدیق کرد و به عقل اعتنا نشود می‌توان نفی صانع از عالم هم نمود چه غایت طریق استحاله آن است و اگر محال عرض و قبیح را می‌توان تجویز کرد سد باب و دروغ در تمام اقوال باب و احکام او هرچند نبی هم باشد نمی‌توان کرد و شاید هر چه را امر کرده مایه‌ی هلاکت باشد و هرچه را نهی کرده مایه‌ی نجات باشد و بر فرض محال که دین باب حق باشد سد باب این که پروردگار مؤمنین به باب را در اسفل درکات جحیم معذب و مخلد در نار نماید و منکرین و مکذبین را در اعلی غرف جنان متنعم به نعیم ابدی نماید نمی‌توان کرد هرچند با ب را بر حق بدانیم امیدی در متابعت و بیمی از مخالفت نخواهیم داشت چه آنکه رافع احتمال امور ممکنه نیست مگر قبح آن اگر نباشد که نبی قبیح کند در تمام کارهایش این احتمالات هست که یکی از آنها دروغ در این فقره باشد که من یظهری بعد خواهد آمد و یا آنکه من یظهر بعد با آنکه کافر و ملحد باشد مع ذلک مردم را امر به متابعت و وصیت به احترام او کرده باشد الی غیر ذلک و اگر مدعی آن است که حکم مغیر موضوع خواهد بود می گویم تخلف در ذاتیات و اختلاف در واقعیات و نفس الامر معقول نیست باری حاجت به شرح نیست هر جاهلی مطلع بر سخافت این نامربوط بهاء است همانا این عذر بدتر از گناه را از برای اغلاط خودش و باب در احکام آورده و این آرزو است که ما چنین مضحکات منکرات را شریعت الهیه بدانیم و اما مقدمه ثانیه پس بیان تمام احکام فاسده‌ی منکره مضحکه باب و بهاء موجب ملاکت خواننده خواهد بود از بسیاری اندک اکتفا می‌شود و آن چند حکم است اول آنکه در باب تاسع عشر از واحد خامس می گوید پس از آنکه مثقال را نوزده نخود قرار می‌دهد قیمت نوزده نخود طلا را یک تومان معین می کند و قیمت نوزده نخود نقره را یک قران و حکم أین حکم را این [صفحه ۲۲۲] قرار می‌دهد که برایدی مؤمنین بیان غیر فضه و ذهب منقلب نگردد و می گوید در این حکم نزد أولوالافئده اسرار حکمت مخزونست و اگر از روی بصیرت نظر شود کل اسرار توحید را مشاهده می کنند می گویم اما دانستن اسرار حکمت آن و مشاهده اسرار توحید در این حکم پس حلال‌زاده می‌باید که اسرار توحید را از وزن مثقال و قیمت طلا بفهمد و ملازمه مابین این دو حکم و اینکه برایدی مؤمنین بیان غیر ذهب و فضه منقلب نگردد و از خارج معلوم می‌شود که حالت مؤمنین بیان با غیر ایشان در انحصار ما فی ایدیهم به ذهب و فضه معلوم است و اما متانت

و صحت این حکم که مثقال طلا- یک تومان قیمت داشته باشد این را باید از پولدارهای بابیه سؤال کرد که به این قیمت اگر می‌دهند حاضرم که تمام طلاهای ایشان را خریداری کنم هر جواب که به ما دادند به باب خواهیم داد نفوذ حکم را تماشا کن که احدی به آن اعتنا نکرده دوم آن حکم است که در بیان عربی واجب کرده بر اهل بیان جمیعا که باید بدانند به آنچه در زمین از پادشاهانست و خوانها و کتابهای آنها را بدانند و حد مملکتش و شماره‌ی لشکرش را بدانند و قیمت آنچه را که سلاطین از اشیاء بی‌نظیر دارند بدانند از برای روز قیامتشان که روز ظهور من یظهر باشد یا اهل الأنصاف ملاحظه‌ی تکلیف ما لا یطاق را نمائید که آیا می‌تواند کسی به دست بیاورد قیمت و بهاء اشیاء نفیسه سلاطین و اندازه‌ی خانه و کتاب و دارائی آنها و آیا کسی از بابیه توانسته تا حال پی به جواهر و خزاین و ذخایر یک سلطانی ببرد تا به باقی برسد و آیا خود من یظهر و باب این علم را داشته‌اند قسم به پروردگار کعبه که علم و اطلاع بر ما فی البیت پیره‌زنی که همسایه و مجاوران بیت باشد نیست اگر از همه‌ی آنها سئوال اوضاع سلطنت ایران که در آن نشو و نما کرده‌اند بنمائی جواب جز لا ادری نمی‌شنیدی و به این جهة بابیه اعتنائی به این حکم ندارند و محل شاهد این آیه است که می‌گوید کتب علی الذین اوتوالبیان ان یحیط علم انفسهم بما علی الأرض من کل ملک و بیته و کتابه وحد ملکه و غده جنده و بهائها عنده ما یکن عنده مما لم یکن له من عدل لیوم کل علی الله ربهم یعرضون سیم آن حکمی است که در باب ضرب معلمین مراطفال را وارد شده با آنکه معلوم است که ضرب معلم به واسطه‌ی نادیب و تخویف و زجر و یبعید از قبایح است و این فقره به حالت اطفال و مواقع احوال و مختلف و متفاوت می‌شود پس یک حد مخصوصی از برای کلیه در کل احوال غلط است و هم معلوم است که مقصود تأدیب و تخویف است و آن بدون تألم و تاذیه حاصل نمی‌شود پس تعیین میزان ضرب بر وجهی که اذیت نباشد لغو است که می‌گوید جایز نیست معلم اطفال طفلی را بیشتر از پنج چوپ نزند آن هم باید سبک و آهسته بزند آن هم بر روی لباس نه جلد و هر کس بر پنج چوب زیاد کند یا بر گوشت بزند هرچند از روی نسیان باشد حرام است بر او نزدیکی به عیالش تا نوزده روز و اگر عیال ندارد نوزده مثقال طلا بدهد به آنکه او را زده می‌گویم شناعت این حکم در وقتی ظاهر می‌شود که جناب باب معلم اطفال می‌شدند و از اطفال شریر هرزه جماعتی کرد او جمع می‌شدند و بنای سیاست بر همان دستور ایشان باشد آن وقت می‌دید که جناب باب چگونه ملعبه و مضحکه اطفال گشته خاصه در صورتی که اطفال مطلع بر این حکم شریف باشند و خاصه اگر ضرب خفیفی بر لباس به جاهائی باشد که لباس الصاق به بدن نداشته باشد که آن تادیب در حکم تکانیدن گرد لباس طفل خواهد بود و عجب آن که این حد منتهی‌الیه تادیب است و حال آن که از برای جمله‌ی اطفال ابدا مفید نخواهد بود محل شاهد این آیه است که در باب حادی عشر از واحد سادس می‌گوید من ان لا یجوز ضرب المعلم الطفل از ید من خمسه خفیفه و قبل ان یبلغ خمس سنین فلایجوز الضرب مطلقا فلایجوز ازید من خمسه لاعلی اللحم [صفحه ۲۲۳] بل یضرب علی اللباس و ان یزیدن علی الخمسه او یضرب علی اللحم یحرم التقرب الی زوجته تسعة عشر یوما حتی و ان نسی و ان لم یکن من قرین فلینفقن لمن ضربه تسعة عشر مثقالا من ذهب پاره‌ی اطفال اگر مطلع باشند بر این جزاء نقدیه‌ی همه روزه کاری بر سر معلم بابی بیاورند که او را وادار کنند که با پنج چوب زیادتر بزند و یا همان پنج چوب را سخت‌تر بزند و یا آن که بر روی لباس نزند بر کف پا بزند آن وقت نوزده مثقال طلا را از معلم بگیرد پس از آن وقت شام که از مکتب خانه بیرون شد با سایر اطفال قماربازی کند آن وقت در تمام بابیه اگر بگردی معلمی پیدا نکنی که قبول شغل بکند و به این جهة معلوم نیست که معلمین بابیه و اطفال به این حکم عمل کرده باشند چهارم حدی است که جناب بهاء از برای مرد و زن زناکار معین کرده که هر کس زنا کند نوزده مثقال به بیت‌المقدس مسلمین برساند که در مصارف خیریه صرف نمایند که می‌گوید در کتاب اقدس قد حکم الله لکل زان اوزانیة دیة مسلمة الی بیت العدل و هی تسعة عشر مثاقیل من الذهب و ان عاد مرة اخری عود و ابضعف الجزاء انتهی می‌گویم خوب وسیله‌ی دست زناکاران داده خاصه از برای امراء و فرزندان آنها و اغنیاء و تاجر زادگان و متمولین از نسوان چه آنکه بالحس دیده می‌شود که بسیاری در مقام تعشق باک ندارند از دادن صد تومان چه بسیاری از زنهای زانیه است که بها یکشب آنها صد تومان علاوه

است چه بسیار زنها هستند که به معشوق خود زیاده بر این دستی می‌دهند اگر مؤنه‌ی زنا و دیه‌ی آن در دین این باشد از برای زناکار نسبت به زنهای خوشگل و از برای زنها نسبت به جوانان مقبول این امر بسیار سهلی است علاوه بر اینها را بدون حکم بهاء دستی می‌دهند منتهی‌الامر نوزده مثقال طلا که به اندازه‌ی نوزده تومان می‌شود به قیمت سید باب از وجه مقر و زنای خودشان چون پول صالح است به بیت‌العدل خواهند فرستاد و عجب از عموم این دیه است که شامل زنهای شوهردار هم خواهد بود و هم شامل دختران پس پرده و هم شامل صورت اجبار زانی مرزانیه را پس در این صورت سرکشان گردن کشان زن هر کس را که بخواهند زحمت دهند و حدی بر آنها خبر دادند نوزده تومان نباشد چه فایده که سیف قاطع محمدی ص در میان است از ترس آن کسی نمی‌تواند اشکارا دست شوخی به زن و بچه‌ی کسی بزند اگر دین بابیه رواج می‌شد و این احکام معمول برمی‌گردید می‌دیدی که تمام دنیا یک قحبه‌ی خوانه‌ی صحیحی شده که هر روزی عصمت و عفاف چندین هزار زن از میان برود حتی زنهای شوهردار و بنات الملوک چه آنکه پادشاه بابیها هم نمی‌توانست زاید برحد بهاء حکم براند این حد را ملاحظه فرما با حد سنگسار که در شریعت مطهره مقرر شده و عجیب‌تر که اسم این خبر را دیه قرار داده که نمی‌دانم دیه چه امر قرار دهم مگر از برای دو چیز که ذکر آن قبیح است زانیه است و اعجب من الکل این که مصرف آن را بیت العدل قرار داده مگر دیوان بلخ است که بکدیمین و عرق جبین زانی و به پاره‌گی و خستگی زن زانیه وجهی فراهم شود و نصیب بیت العدل شود اگر این حکم رواج می‌شد برابری با مالیات روس و انگلیس می‌کرد باری هرچه فکر می‌کنم که نسخ حد شارع مقدس از تازیانه و سنگسار به نوزده تومان پول دادن چه علت دارد هیچ به نظر نمی‌آید خبر ترفیه خاطر جوانان غراب از مردان و نسوان و الا فایده‌ی حد آن است که مردم ممنوع شوند و این دیه‌ی جناب بهاء اسباب رغبت مردم خواهد شد حکم پنجم زلف گذاشتن و پی گوش و کاکل و خیر به شرط آن که از بیخ گوش زیاد نشود و ریش تراشیدن و صورت صاف کردن همان طریق که رسم نوکران بی‌ریش است بجهۀ ظاهر شدن خوبی صورت و حسن آن و ظاهر شدن جمال تا مردم دوست داشته باشند صاحب آن را تجویز کرده‌اند هم سید باب و هم جناب بهاء از برای پسران امر در باب ثامن از واحد ثانی می‌گوید فی جواز تبعیض الشعر فی الراس [صفحه ۲۲۴] و اخذ الشعر فی الوجه لقوته ملخص معنی این باب آن که اذن داده شده تبعیض شعر راس و اخذ آن از وجه لاجل قوت که بر صورت حسن ظاهر شود و هم می‌گوید تاخذن شعر وجوهکم و تحملن بها تحسبن فی ابدانکم لعلکم فی ایام الله تشکرون و بهاء می‌گوید لا تحلقوا رؤسکم قد زینها الله بالشعر و لا ینبغی ان من یتجاوز عن حد الاذن معلوم است خاصیت و خواهد آمد و این همان اطوار مردم اخرالزمان است که فرموده‌اند اذا رأیت فی ولد العباس و امتشطوا کما تمشطا المرئة لزوجها الخ ششم جناب بهاء در کتاب اقدس می‌گوید انا احللنا لکم اصغآء من الاصوات و النغمات ایاکم ان یخرجکم الاصغآء من الادب والوقار معلوم است مفسده‌ی غناء و آلات طرب در تهیج شهوت خاصه در وقت حضور آن پسرانی که باب و بهاء تربیت کرده‌اند آنها را به زلف و چتر و صورت صاف تراشیده و لذا چون تأثیر کامل آن در تحریک شهوه وافی بوده احتیاط فرموده که مبادا وقتی که آن نغمهای دلربا قلب شما را حرکت و خارج از وقار بنماید مثلا اگر این نغمات در بوده امردان خوش صورت باشد و دل از دست رفته معقولانه رقص و سما کنید بسکینه و وقار آنچه می‌باید بکنید بکنید باری حکمت حرمت معلوم است که غفلت از خدا و تحریک شهوت و اقبال به فجور می‌آورد و لذا حضرت پیغمبر (ص) می‌فرماید که من مبعوث شدم که آلات طرب را بردارم و با این وصف ندانستم فایده نسخ جز مساعدت با اهل فجور که مجالس مناهی آنها خالی از غنا و آلات طرب نباشد چیز دیگر به نظر نمی‌آید حکم هفتم در باب حادی عشر از واحد سادس می‌گوید اذن داده شده به صبیان اینکه تلاعب کنند در ایام عید به آنچه در دستهای ایشان است و آن تستقرن علی الکرسی فان حسین الذی یستقر علی الکرسی از عمرش محسوب نمی‌شود در برابر قول پیغمبر (ص) به تأکید در تربیت اطفال و بازداشتن از ملاهی و تمرین از برای طاعات و معلوم است که مفسده اطفال و بازی آنها به آنچه دارند تا چه اندازه خواهد بود خاصه اطفالی که جناب بهاء و باب به زلف گذاشتن و صورت تراشیدن تربیت کرده خاصه با تجویز ایشان مر لبس حویر را و با تجویز نغمات و غناء چون بسیار

رصیم القلب بوده‌اند نخواسته‌اند خواطر اطفال ازرده شود لعل بن یظهره الله حزنی وارد نشود حکم هشتم در بیان عربی واجب کرده بر هر نفسی این که البته برسانند به من یظهره بلور عطری بیمانند بلند مرتبه از نزد نقطه بیان به دستهای خودشان نه غیر خودشان می‌گوید فلتبلغن الی من یظهره الله کل نفس بلور عطر منیع رفیع من عند نقطهٔ البیان ثم بین یدی الله تجدون بایدیکم لا ـ بایدی دونکم نمی‌دانم این همه عطر را نقطه‌ی بیان از کجا داشته که تمام بابیان یک شیشه از برای من یظهر ببرند به دست خود و من یظهر می‌خواهد این همه عطر را چه کند مگر این هم یک راه دخل او باشد حکم نهم در بیان عربی می‌گوید ثم الحادی من بعد العشر لا یتبعون عناصر الرباع و لا ـ تشترون یعنی عناصر اربعه را خرید و فروش ننمائید اگر مراد به عناصر همان معنی اصطلاحی باشد از عناصر منبسطه که آن قابل بیع و شری نیست و اگر مراد آب و خاک و آتش و هوا است که آن را عناصر نمی‌گویند اولا منع بیع و شرای آن غلط است ثانیا آنها قیمت دارد و کسی بلا عوض نمی‌دهد اگر مقصود باب آن است که آب مالیت ندارد که اگر غصب یا اتلاف شود ضمانی ندارد که این خلاف و آن است مالیت آب از هر چیزی علاوه است و اگر مقصود این است که چون از فواید عامه است باید از مباحات باشد و عوض آن را نگرفت پس باید همه در آن شریک باشند کسی ملکیت در آن پیدا نکند محتاج به آن از دارنده‌ی آن بتوان بلااذن گرفت مانند آب شطوط و سیل و نهار بلامالک و الا با مالیت و ملکیت آن چه وجه از برای عدم جواز بیع آنست همه اراضی و املاک که خرید و فروش می‌شود منفک از بیع تراب نیست هوا را منفردا کسی نمی‌خرد و نمی‌فروشد [صفحه ۲۲۵] ایرادی نباشد می‌خواست فقاهت به خرج دهد ولی چه فایده که به این فتوی احدی عمل نکرد حکم دهم حکمی است که بهاء در کتاب اقدسش می‌گوید قد رقم علیکم الضیافه فی کل شهر مرهٔ واحدهٔ و لو بالماء یعنی نوشته شده بر شما این که در هر ماهی یک مرتبه مهمانی کنید هرچند باب باشد می‌گویم ما شآء الله از خنکی و بیمزه‌گی این حکم مانند خنکی و بیمزه‌گی آن مهمانی اجر و ثواب سقایت که در شرع مطهر وارد شده نسبت به عطش چه دخل دارد نسبت به مهمانی باب نمی‌دانم آن مهمان بیچاره با شکم گرسنه باید آب بخورد یا نه و دیگر مهمانی به شام و نهار وقت مخصوصی دارد که همان شام و نهار باشد آیا مهمانی باب را چه وقت باید کرد آیا اگر مهمان تشنه نباشد باز هم باید به واسطه‌ی تحقق عنوان ضیافت ناچار باید آب بخورد گویا می‌خواسته پیروی صاحب شرع کند که در مستحب نموده افطار دادن روزه‌دار را ولو به نصف خرما باشد و این قیاس چه قدر مع‌الفارق است مقصود در افطار ضیافت صائم نیست و الا آن هم بیمزه خواهد بود هرچند به بیمزه‌گی آب نباشد بلکه مقصود باز کردن روزه است که منع از اکل و شرب برداشته شود و آن هم به عنوان اجابت برادر مؤمن باشد که به ثواب قضاء حاجت تلافی ثواب روزه را بنماید و ذکر خرما از باب استحبات افطار به خرما است فی نفسه هرچه فکر می‌کنم بیمزه‌تر از این مهمانی چیز دیگری هست به نظرم نمی‌آید بیچاره مقصود از ضیافت تحصیل مرتبه تحبب و وداد است اگر کسی بداند که ماحصل ضیافت آب خالص است غالبا اجابت نمی‌کند و اگر کسی ضیافت شود و پس از ورود و انتظار قدح آبی به او داده شود و معلوم شود که حاصل ضیافت به همین است دوستی نخواهد آورد بلکه دشمنی خواهد آورد والحاصل ضیافت و احترام و احسان و اظهار دوستی و اظهار خدمت و اطعام از امور عرفیه عقلیه است اگر بر غیر آن وجه واقع شود هرچند بقصد آن عناوین هم باشد واقع نخواهد شد و تا حال چنین ضیافتی نزد عقلاء مرسوم نبوده بلکه اگر به چنین ضیافتی دعوت شود مضحکه و سخریه و استهزاء و توهین خواهد بود نگوئی که مقصود اجتماع است و تألیف قلوب می‌گویم عنوان مراوده و معاشرت و زیارت اخوان و اطلاع از حال یکدیگر و خلطه و آمیزش و اجتماع آن‌ها عناوینی هستند برأسها و حسنی دارند فی نفسها دخلی به عنوان حسن ضیافت ندارد و رفتن خانه‌ی مؤمنین اگر منفک از شرب آب هم نشود دخلی به عنوان ضیافت به ماء ندارد و به دعوت به سوی چنین ضیافتی یاللعجب که در حکم هشتم ابرا از امور بلا عوض فرض کرده و بعد مهمانی را به چنین چیزی قرار می‌دهد و چه قدر مناسبست اگر این ضیافت در زمستان خاصه شبهای سرد تاریک و راه دور و دراز در حین نزول برف و باران واقع شود و چه قدر بامزه است که اگر مهمان و میزبان در کشتی سوار یا در کوه پایه و سرچشمه سارها ییلاق رفته باشند دیار مکانها و قراودهائی باشد که آب مالک

نداشته باشد یا همه در آن شراکت داشته باشند باری جناب بهاء در این کلام بجنگ رفته که فرموده افطار بدهند ولو به خرما و حال آن که به هر اندازه که آن متانت و رزانت دارد این سخافت و رکاکت دارد فاعتبروا یا اولوالأبصار حکم یازدهم در باب ثالث از واحد سادس می‌گوید امر شده در این دین ابوابی که ما یتعلق هر مقامی است به نحوی ظاهر سازد که انسان طویل بلا حفظ رأس خود داخل گردد انتهی می‌گویم که حال که جناب باب غصه‌ی بابیان بلند قامت را خورده که سرهای آنها آزرده نشود و بیان طول ابواب را نموده خوب است غصه‌ی بابیان کلفت را هم بخورد که پهلوی آنها آزرده نشود و بیان عرض ابواب را می‌کرد چه خوف آن است که مردم تبعا للباب درها را بلند بسازند ولی بواسطه‌ی صرفه و کم قیمتی از عرض روی طول گذاشته عرض آنها را کم کنند آن وقت بابیان ناچار شوند که یک پهلوی شغال کش داخل شوند حکم دوازدهم در بیان عربی می‌گوید ما ترجمه هر کس داخل در دین بیان باشد پس او را مردد نکنید که مرتد شود و اگر کردند هر آینه البته لازم است بر شما که نوزده مثقال [صفحه ۲۲۶] طلا بدهید به آن کسی که او را مردد کرده‌اید می‌گویم ماشآءالله از صحت دماغ و قوت فکر و خیال نمی‌دانم این حکم را به غیر بابیان کرده یا به طایفه‌ی بابیه اگر بغیر بابی کرده که اگر بابی را از دین بیرون کردید نوزده مثقال طلا به او بدهید که غیر بابی کی اعتنا به حرف‌های مفت تو دارد و تا بتواند هدایت و ارشاد می‌کند و قازالقرط به حرف تو جزا نمی‌دهد اگر این حکم و خطاب را به بابی کرده پس این لغو مخضی است بابی چرا باید بابی دیگر را از دین بابی بیرون کند که مبتلا به جزا شود و در هر صورت دادن نوزده مثقال طلا به آن کسی که مرتد شده برای چه این مزد شصت او است که از دین بیرون رفته همانا گمانم این است که باب می‌خواسته این طور انشاء حکم کند که هر کس بابی را بیرون کند از دین بابیه نوزده مثقال طلا به بیت العدل یا به فقراء انفاق کند سهؤا گفته به آن که مرتد شده بدهند و گویا تقصیری هم دراین باب نداشته در آن آخرهای شب که مشغول انشآء احکام بوده وقت جعل این حکم نوبت نعاس و پینگی بوده بعدها را هم مجال نکرده که احکام خود را بازدید کند و عبارت حکم این است قل الخامس من یدخل فی البیان فلا تردوه فی دینه وان رددتم فلیلن منکم تسعهٔ عشر مثقال من ذهب ان تبلغون الی ماردد تموه ماشاءالله از بی‌موردی و بی‌فایده گی این حکم و بی‌موقعی و سفهی بودن این جزا حکم سیزدهم تحریم بابست ادویه را مطلقا و آن را در عداد منکرات شمرده و ادویه را قابل تملک ندانسته و منع از بیع و شری و استعمال آن نموده در بیان عربی می‌گوید انتم الدواء والمسکرات لا تملکون و لا تبیعون و لا تشترون و لا یستعملون الا بما انتم تحبون ان تصنعون و در باب ثامن از واحد تاسع می‌گوید فی حرمهٔ الترياق و المسکرات و الدواء مطلقا تا می‌گوید و نهی شده از مسکرات و آن چه حکم دواء بر آن شده مطلقا صحت و متانت این حکم را از اطباء و مرضی و عطار و نجار باید سئوال کرد و کثرت فواید آن را از شرایع سابقه استفسار باید نمود آثار و خواص آن‌ها را از تجربه عقلاء عالم باید معلوم کرد و نفوذ تأثیر آن را از سیره و عمل بابیان باید تحقیق نمود و جواب صحیح این حکم را از مبتلا به اسهال و موی و زهیر کبدی و گرفتار به قولنج و حبس البول و سده فوقانی و بواسیر تحتانی باید شنید و تصدیق آن را صاحبان ارجاع و مبتلایان به فلج و استسقاء باید نمایند همان چون یوم قیمه بوده و به یک کلمه حساب خلق را باید کشید تا سریع الحسابی معلوم شود به یک کلمه نصف از علم که علم ابدان بوده برداشته کارش دربرداشت علم ادیان را هم که داروهای مرضهای روحانی در آن بود آن را هم به یک کلمه برمی‌داشت تا مریضان روحانی آن را شاکرتر می‌شدند نه آنکه به بیانات متعدده گاهی عبادات را بردارد و گاهی معاملات و گاهی نجاسات و گاهی طهارات را حکم چهاردهم از احکام نافذه متبعه حکم جناب بهاء است در کتاب اقدسش نوشته که آن کسی که در عبای او چرکی باشد دعایش به سوی خدا بلند نمی‌شود و از او اجتناب کنند اهل دو عالم و عبارتش این است والذی یری فی کسائه و سخ انه لا ـ یصعد دعائه الی الله و تجتنب عنه اهل ملاء العالمین و از همین مقام حالت بابیه نسبت به فقراء و ضعفاء و غربا و بیماران و مبتلایان که به علاوه چرکی لباس چرکی بدن دارند معلوم است که باید خلق از آن‌ها نفرت نمایند برخلاف رویه صاحب شرع مطهر حضرت پیغمبر (ص) که همیشه با فقراء و مبتلایان مأنوس بوده می‌فرمود انا مسکین جالس المسکین و خدائی که تا زمان عیسی و خاتم انبیاء نظر به باطن مردم داشته نه ظاهرشان حال

چشم از باطن پوشیده نظر به نظافت لباس گذارده که با خباثت معنویه از نجاسات دعا را قبول کند و با چرکی ظاهری قبول نکند باری این حکم مایه‌ی دل شکستگی غالب مسلمانان و سربلندی فرنگیان است ایکاش جناب بهآء [صفحه ۲۲۷] که به اسماء حسنی خود تجلی بر تمام نجاسات فرموده‌اند از بول و غایط و خون و منی و سایر نجاسات یک تجلی دیگری هم می‌فرمودند چرکها و وسخها را هم پاک و پاکیزه می‌کردند که دیگر پلیدی در دنیا یافت نمی‌شد یا اهل الانصاف افراط و تفریط را ملاحظه فرمائید گاهی چنان وسعت در دین قرار می‌دهد که تمام قاذورات و فضله‌ی حیوانات را پاک می‌شمرد و گاهی در چرکی لباس که غالب از روی فقر و حاجت و عدم تمکن است این طور سخت می‌گیرد حکم پانزدهم حکم جناب بها است به برداشتن نجاست از کل نجاسات و اینکه تمام نجاسات در بحر طهارت منغمس‌اند که در کتاب اقدسش می‌گوید و کذالک رفع الله حکم دون الطهارة عن کل الاشیاء و عن ملل اخری قد انغمست الأشیآء فی بحر الطهارة فی اول الرضوان از تجلینا علی من فی‌الامکان باسمآئنا الحسنی هذا من فضل الذی احاط العالمین انتهی البعره در حقیقت جان همه‌ی بهائیان فدای این تجلی که به یک جلوه و تابش بر بول و غایط و فضلات حیوانات حتی سگ ومیته آنها و منی و خون همه را پاک کرده و چگونه ترخیص عام و تسهیل مطلق از برای ایشان کرده که غم آلوده‌گی لباس و بدن و ماکول و مشروب خود را از اختلاط و آلوده‌گی نجاسات نداشته باشد هرچه را بخواهند بخورند و بیاشامند و بپوشند بلی این عطیه عظمی را جناب باب مختص به بابیان قرار داد که در بیان عربیش می‌گوید قل ان الخامس کل شیئی یطلق علیه اسم شیئی قد ادخل فی بحر الحل و الطهر بنفسه لنفسه الا لمن لا یؤمن بالبیان بلکه توسعه‌ی دیگری مرحمت فرموده‌اند که به علاوه حکم طهارت حکم حلیت داده‌اند آن هم به این وسعت که هر چیزی که اسم شیئی بر او اطلاق شود همه طاهرند و همه حلال و مرخص فیه‌اند خانه‌ی احسانشان آبادان ولی گلایه از جناب باب دارم که با این عموم و اطلاق که هر شیئی را طاهر دانسته‌اند دیگر چرا اینقدر زحمت دادند در باب نجاسات که یکیک را بالخصوص تصریح به طهارت فرموده‌اند گویا از باب اهتمام بشأن آنها بوده که نشاید کسی به شبهه تخصیص احتیاطا از آنها اجتناب کند و لذا به علاوه‌ی این عام صریح در عموم بتنصیص به افراد معظمه هم نموده‌اند یکی در باب سگ و امثال آن مرحمت فرموده‌اند که می‌گوید قل الاول فلا تحذرن عن الکلب و غیره مثل کفار و فرنگیان که اجتناب نمی‌کنند و دیگر قل السابع من بعد العشر ما یخرج من الحیوان فلا تحذرون و دیگر در بیان می‌گوید فی حکم طهارة من یخرج من الفاره او ما یطیر باللیل او اشباه ذلک بر اینکه بأسی نیست خانه‌ی احسانشان آبادان که راضی نشدند روغن و شیره و ماست و غذاهای بابیه که در او فضله‌ی موش و ابابیل و خفاش و امثال ذلک می‌افتد دور بریزند و خسارت ببینند و یا محروم از آب گوشت و شورباء شوند و کار صعب شود رخصت فرموده‌اند که به گوارائی تناول فرمایند و دیگر می‌گوید دمی که از دهن بیرون می‌آید به واسطه‌ی خلال و مسواک اذن داده شده و عفو شده نمی‌دانم بعد از طهارت مطلق ما یخرج من الحیوان قید خون دهن به واسطه‌ی مسواک چه محل از اعراب دارد بلی مبنی بر حماقت است و مرا عجب می‌آید از این که آن کسی که طبع کثیفش موافق با همه‌ی نجاسات می‌آید و همه را طاهر می‌بیند و اعیان نجسه و غیر آن‌ها در نزد او یکسان است چرا باز نازک طبعی و خلیفه سلیقه به خرج می‌دهد که منع اکید می‌کند از استعمال آب مستعمل و دخول در حمامات عجم در کتاب اقدس می‌گوید والمستعمل منه لا یجوز الدخول فیه ایاکم ان تقربوا خزائن حمامات العجم لامنه یشبه بالغدید و الغسلین همانا خواسته فرنگی مابی خود را ظاهر نماید مثل بعض احکام دیگرش یا خواسته مردم بر نجاسات خود همیشه باقی باشند نشاید میان خزینه رفته قهرا پاک شوند ولی [صفحه ۲۲۸] امتثالا لامره المطاع بابیه در کمال امتنان همه روزه در این آب غسلین داخل می‌شوند که پاکی آن کمتر از فضله‌ی شک و بول و غایط نیست حال گذشته از فساد حکم به طهارت این اموری که پلیدی و قذارت آنها حسی و توافق شرایع بر آنها شده و حکمتی جز مساعدت بابیان ندارد و با کفار و فرنگیان رفتن تحرز از کثافات و پلیدی‌ها اثر دیگر نخواهد شد ملاحظه‌ی غلطات و خزعبلات جناب باب و بها را فرمائید در این احکام چندگانه دیگر ایشان اول از آنها آن که با آن که بخسی در عالم باقی نگذارده‌اند و همه‌ی اشیآء را به تجلی پاک کرده‌اند دیگر چه موقع از برای مطهریه آب باقی می‌ماند که جناب

باب از فقهاء عظام سرقت نموده می‌گوید در باب ثانی از واحد سادس و انما الماء طاهر و مطهر فی نفسه ولغیره بنفسه و ان حکم بعضه حکم کله و بالعکس تا آنکه می‌گوید خداوند به جود و فضل ماءکاس را مثل ماءکثیر قرار داده تا می‌گوید اگر دون طاهری او را متغیر کند محبوب نیست استعمال و حکم طهارت از ماءمرتفع می‌گردد و اینکه بعد ازتغییر حکم به طهارت شده جهۀ سعه کل انتهی می‌گویم فقها که حکم به مطهریه آب نموده‌اند به واسطه‌ی آن است که نجاساتی فرض کرده‌اند آب را مطهران دانسته‌اند حال که همه نجاسات به تجلی پاک شده دیگر آب چگونه مطهر باشد و دیگر آنکه استثناء صورت تغییر چه معنی دارد اگر صورت تغییر مستثناء از طاهریت او است که مناقض با قول دیگرش هست که حکم طهارت از مأمرتفع نمی‌گردد و اگر مستثنی از مطهریت او است کدام نجس باقی مانده که ماء متغیر مطهر او نباشد دیگر آن که قولش بعد از پاکی تمام نجاسات اگر مائی دون طاهری او را متغیر کند الخ چه موقع دارد و دون طاهر کدام خواهد بود که ماء را متغیر کند و دیگر آن که قولش و بالعکس چه قدر خنک و توضیح واضح است که چه آنکه بلا بعض که طاهر مطهر شد کل به طریق اولی خواهد بود که نسبت به جزء همان نسبت جزء به کل است این موقع جای و بالعکس نبوده بلکه در عکس جای و بالعکس بود جناب باب از بی‌دانشی معکوس فرموده‌اند چه قدر رکیک است که در اول گفته شود یک من آب پاک و پاک کننده است بعد در ثانی گفته شود و هم چنین صد من آب پاک و پاک کننده است و دیگر بعد از قولش و ان حکم بعضه حکم کله و قولش ماء کأس را مثل ماء کثیر فرموده چه جای این سخن است که در همین باب به قالب زده که می‌گوید فی ان حکم البر حکم الکر زیرا که پس از آن که بعض آب حتی قلیلی که در کأس باشد حکم کثیر و کل آب را داشته باشد دیگر از برای کر حکمی باقی نمی‌ماند که ماء بئر را ملحق به او نمائیم که اولا اگر مقصود طاهریت آن است در این جهت فرقی مابین کرو بئر نبوده و توهم نمی‌شود و اگر مقصود مطهریت او است هم چنین فرق بین این دو کسی گمان نمی‌کرده پس خوب بود بگوید فی ان ماء الکر کماء البئر پس چنانچه این غلط بوده آن هم غلط است و اگر مقصود عدم انفعال بئر است مثل کر چنانچه فقهاء به همین ملاحظه فرموده‌اند پس این در صورتی خوب است که انفعال کننده داشته باشم حال که تمام نجاسات پاک است کجا منفعل کننده خواهیم داشت که آن وقت گفته شود چنانچه کر منفعل نمی‌شود بئر هم منفعل نمی‌شود و ثانیا آن که فقهاء فرموده‌اند حکم البئر حکم الکر به واسطه‌ی آن بوده که چون دو قسم آب داشته‌اند یکی قلیل که احکامی داشته و دیگر کر و کثیر که نیز احکامی داشته در آب بئر بیان آن را فرموده‌اند که به واسطه‌ی اتصال به ماده‌ی حکم کر را دارد هرچند به اندازه‌ی کر نباشد ولی به مشرب باب که حکم کل و حکم کأس حکم کثیر پس تمام آن‌ها یک حکم دارند دیگر چه جای آن است که گفته شود حکم بئر حکم کر است و چه اختصاصی به کر دارد بلکه حکم بئر حکم همه آب‌ها است همانا این نامربوط باب از بی‌دانشی و نفهمی او است دیده‌ی که فقهاء فرموده‌اند که حکم بئر حکم کر است او هم اقتباس کرده و لی ندانسته که فقهاء حکم میاه نزد آن‌ها مختلف است مثل آن که پاره‌ی به ملاقات نجاست منفعل می‌شوند و پاره نمی‌شوند از این جمله فرموده‌اند بئر هم مثل کر است در عدم انفعال [صفحه ۲۲۹] اما باب که نجاستی قائل نیست و احکام میاه را مختلف نمی‌داند پس این فرمایش ایشان بی‌نهایت غلط خواهد بود آفرین بر چنین پیغمبری و ایضا بعد از این که نجسی در عالم نبود و همه طاهر چه موقع و چه معنی دارد بیان کردن باب مطهرات چندی را از اموری که معنائی از برای مطهریت آن‌ها نیست مثل آنکه می‌گوید از جمله‌ی مطهرات کتاب الله است همین قدر که به لقاء الله از او واقع شد شیئی که عینیت در آن نباشد طاهر می‌گردد و دیگر اسم الله که شصت و شش مرتبه که الله اطهر بر شیئی نجس خوانده شود طاهر می‌گردد و دیگر شجره‌ی حقیقت است می‌گویم او بالغرض مطهر عین است که می‌گوید به تجلی همه‌ی اشیاء طاهر شده‌اند پس عین غایط طاهر خواهد بود پس این قول که غیبت در آن نباشد لغو صرف خواهد بود باری بعد از طاهریت اعیان نجسه ذکر این مطهرات لغو است و از بی‌خردی و بیشعوری است ثالث آن که پس از آنکه عناصر اربعه مطهر بود چون نجاسات منفک از این مطهر نمی‌شوند وجود او دیگر چه حاجت به مطهرات دیگر خواهد بود و اگر مقصودش چنانچه از کلماتش معلوم می‌شود از عناصر آب و خاک و آتش و هوا است

پس بـا مطهر بودن هوا چگونه تـأثیر کننـد مطهرات دیگرچه تحصـیل حاصل می‌شود چه آنکه هوا ملاصق و محیط و مخلوط اجسام نجسه است آیا غیر از خشـکی دماغ محل دیگر از برای این مهملات است رابع بعـد از طهارت فضـله‌ی سگ و غایط جوان چه قـدر رکیک است که گفته شود چنانچه گفته پای حیوان که دربارش راه می‌رود و داخل حجره شود حکم عسـران برداشـته شـده خامس آن که به مـذاق و مشـرب جنـاب بهـآء بر غایـط انسان و فضـله‌ی سگ و موش جایز است سـجده کردن چه آنکه تمام اینها را پاک می‌داند و می گوید بر هر شـیئی طاهری سـجده جایز است و حد مخصوصـی که از برای سـجده در کتاب معین شده بود برداشته شد که می گویـد قـد اذن الله لکم السـجود علی کل شـیئی طاهر و رفعنا عنه حکم المذکور فی الکتاب یا ایها الناس خوبست وضوی این سجـده از دسـتورالعمل بـاب گرفته چه آنکه تجویز کرده جلق و اسـئمتنا را بنمایـد و وضوء به آن منی را جایز می‌شـمرد که در بیان عربی نوشـته و قـد عفی عنکم مـا تشـهدون فی الرؤیا و انتم بانفسـکم عن انفسـکم تتمنون ولکنکم تعرفن قـدر ذلک المیاه فانه یکن سبـب خلـق نفس یعبـد الله انتم فی مکمن غیر لتحفظـون لعلکم من ثمرات انفسـکم دین الله ینصـرون و انتم اذا وجـدتم ذلـک المـآء باختیارکم توضؤن ثم لتسـجدون اگر استمنا نکنید و حفظ کنید از برای این که یک بابی از آن پیدا شود بهتر است ولکن اگر استمنا گردید وضؤ از آن بسازید و سـجده کنید جایز است چه قدر خوبست و باعث آمرزش والدین که برای والدین این طور نماز خوانده شود که اولاـ استمنا نمود و پس از آن بـاب منی وضو گرفت و پس از آن در حال جنابت چون غسل جنابت را برداشـته‌اند بر روی فضـله سـگ سـجده کرده و خروج از این نمـاز را به فتوای حنیفه رفتـار کرده بـاخراج ریـح قرار دهـد و ثواب این نمـاز را نثار روح والـدین نمایـد حکم شـانزدهم از مهملاـتی که یضـحک منه الشـکلی آن حکمی است که جنـاب بـاب شـفقت کرده انـد بر فقراء و نگذاشـته انـد که اغنیاء به واسـطه ی تمتکشان بر فقراء افتخار کننـد آن است که منع فرموده‌اند از این که اغنیاء بابهای مضاف تطهیر بـدن و لباس کننـد تا آن وقت اغنیاء به واسـطه‌ی ثروت خود بساهست که به شـربت لیمو و آلبالو تطهیر کنند و فقراء بیچاره نداشـته باشـند و غصه بخورنـد چنانچه در باب ثانی از واحـد سادس می گوید و با ماء مضاف تطهیر جایر نیست تا آنکه اغنیاء بر فقراء اظهار ارتفاع ننماینـد الخ می گویم اگر مراد بمضاف مضاف به خاک و گل و امثال آن باشد که فقراء هم متمکن‌اند که تطهیر به آن کنند و اگر مراد مضاف به کشک و ماست و رب انار و امثال ذلک باد متوسـطین هم متمکن‌اند اگر مضاف به سـکنجبین و قنداب لیمو و شربت آلبالو باشـد آن مختص اغنیاء خواهد بود و مایه‌ی افتخار آنها بر فقراء سـبحان الله از مقام رأفت و شـفقت این پیغمبر نادان که چگونه حرام کرده بر اغنیاء که مقعدهای خود را به آب قند و به لیمو و شـربت آب [صـفحه ۲۳۰] لیمو و شربت آلبالو و سکنجبین بشورند و چنین گمان کنند که مقعدهای ایشان شـرافت دارد بر مقعد فقراء و حرام کرده بر ایشان شستن سر و روی را با سرکه شیره و ناردوشـاب که نشایـد آن‌ها گران شود و حرام کرده و شسـتن بـدن و لباس را به آب دوغ و کشک که اسـباب حماقت آن‌ها شود مگر نمی‌بینی که اغنیـاء دیگر از غیر طـایفه بـابیه چگونه تطهیر می کننـد به این مضافـات ونمی‌بینی که چگونه اغنیـاء غیربابی افتخار می کننـد بر فقراء که ما مقعـدمان را با سـکنجبین می‌شوریم و نمی‌بینی که چگونه آرزو دارنـد که ایکاش ما هم می‌توانستیم ماتخت خود را به شربت آب غوره بشوئیم مانند اغنیاء سبحان الله اگر مهمل و رکیک و منکر و قبیح معجزه می‌شد هر اینه بی‌حجت و برهان دیگر به همین یـک حکم این بنـده ایمـان به بـاب بیـاوردم که پـایه‌ی اهمـال و غلط را به جائی رسانیـده که دست هیـچ یاوه گوی و مصـروع و محتلجی به آن نمی‌رسد کارهای انبیاء خارق عادت است و این احکام نسـبت به کارهای انبیاء و خارق عادت بلی خریت جوهره‌ای است که هرکس قابـل آن نیست حکم هفـدهم احکـامی است از بـاب و بهـا که کـاشف از زهـد ایشان از دنیا و رغبت به سوی عقبی است و عفاف ایشان در جائی می گویـد هر نفسـی البته باید مالک شود از اسـباب بلور به عدد واحد که هیجده است که خوب و بیماننـد باشـد و هر کس نکنـد نوزده مثقال طلا انفا کنـد فلیملکن کل نفس من اسـباب بلور ممتنع یرفیع عـدد الواحـد و در جائی تاکیـد دارد که درهای خانها را بلنـد بسازنـد و گذشت در باب ثالث از واحد سادس می گوید اگر کسـی عمارتی گذارد اگر آن را به کمال آنچه در آن ممکن است نرسانـد هیـچ آنی بر آن نمی گـذرد مگر آنکه ملئکه طلب نعمت می کننـد از خداونـد بر او

بلکه ذرات عالم طلب نعمت می‌کند و بها در اقدس گوید یا ملأ انشا عمروا بیوتا به اکمل بنایمکن فی الامکان باسم مالک الادیان فی البلدان و هم چنین جناب باب و بهاء پوشیدن لباس حریر را از برای مردان در هر حال جایز دانسته و هم چنین استعمال او انی ذهب و فضه را تا آنکه کل در این حیث به آنچه سبب سکون قلب است برسند می‌گوید باب فی ان استعمال لباس الحریر حل فی کل الحال و کذا لحکم فی استعمال الذهب و الفضه و این دو حکم را جناب بهاء در کتاب اقدس تاکید نموده و حال آنکه مصلحت و حکمت منع استعمال اوانی ذهب و فضه و مفسده جوازان معلوم و جز موافقت با اهل دنیا و مرافقت باظلام و امراء مقصود دیگری نبوده و در جای دیگر هوس می‌نماید که اساس قبرش را از الماس کنند چون مردم تمکن نداشته‌اند مرحمت فرموده الماس را بخشیده عوض به آینه اکتفا فرموده‌اند چنانچه گذشت و نظر این بخشش و این زهد و رغبت آن وصیتی است که در باب ثالث عشر از واحد سادس می‌گوید خوانه نقطه جایز نیست که ابواب آن از نود و پنج علاوه باشد و خوانه‌ی هیجده نفر از خواص بابیه زیادتر از پنج در باشد که گفته فی ان باب النقطه لا یجوز ان یزید ابوابه علی خمس و تسعین و بیوت الواحد علی خمسه ترسیده که خوانه‌ی او و خوانه‌ی حروف واحد درهای بسیار خارج از حد و شمار قرار دهند و بابیها به خرج فراوان مبتلا شوند مرحمت فرموده به خوانه‌ی نود و پنج در از برای خودش و خوانه‌ی پنج دری از برای خواصش اکتفا نموده اما خبر نداشت که بابیان فاتحه بی‌الحمد از برای او و حرف واحد خواهند خواند نه از برای خانهای زنده‌گی آنها کسی این مرحمت و خدمت را نموده و نه از برای قبور و مراقدشان کسی این زحمت را کشیده ایکاش اکتفا کرده بود به اینکه بابیان از برای اموات غیر مرحومشان همان قدر قبری و نشانه و علامتی معین کنند که اگر دوستان شبهای آدینه به خیال فاتحه و ترحم باشند دستشان برسد همانا این از جهالت باب است که گمان غلبه و اشاعه‌ی امر خود داشته دستورالعمل قبر خودش را داده بیچاره خبر نداشت که در تبریز چه می‌شود و ایضا در جای دیگر اشیاء لا عدل له را مخصوص خود و من یظهره دانسته و در جائی اعلای هر شیئی را از برای خود و اوسط را از برای حروف حی قرار داده و در جائی زنان را از اعالی وادانی مال خود قرار داده که می‌گوید در خامس از واحد رابع فی ان اولو الدوائر آیات له [صفحه ۲۳۱] خلاصه این باب آن که او است احق به ملک خود از کل شیئی اذا اراد من نفس لم یقدر احدان یقول لم و بم سواء کان اعلی الخلق اوادناه علی ای شیئی کان یحکم مایشآء لا یسئل عما یفعل ثمره‌ی این باب اگر اذن ندهد مولی به ممالیک خود حلال نمی‌گردد به ایشان اقتران و هر قسم در حین ظهور اگر حرام فرماید بر نفسی آیه‌ی از آیات ملک خود را حرام می‌گردد بر او و در باب خامس از واحد تاسع می‌گوید و لله علی کل نفس تسعهٔ عشر یوما یخدم النقطهٔ فی رجعها والاحل علی صاحبه امرشده در ظهور او که هر یومی از قبل ایتی است که در نفس او است بین یدی الله باشد اول از برای نقطه و ایام حتی از برای حروف حی و از اول قیامت تا آخر این حکم بر کل مؤمنین بیان هست از اعلی و ادنی و از ایشان مرتفع نمی‌گردد الا آنکه اذن بر ارتفاع دهد حقیقهٔ خوب خدمتی به حروف حی کرده که زنهای خوب مردم مال ایشان باشد هفدهم پس از آنکه دستورالعمل خلال بعد از طعام را بیان فرموده دستورالعمل تخلیه در بیت‌الخلا را داده غم‌خواری فرموده‌اند که نشاید بوهای بد بدهد به دماغشان بخورد می‌فرماید که با دستمال دماغها را محکم نگه دارید که نشاید از بوهائی که دوست ندارید مشاهده کنید در بیان عربی می‌گوید و ان بیت الطهر تحفظن ما یشم کل ریح به مندیل لعلکم دون ما تحبون لا تشهدون هجدهم بیاناتی است از باب که کاشف از بی‌نقابی و بی‌حجابی و ترخیص مخالطه‌ی زنان با مردان و تشکیل مفسده شیطان است در تفسیر سوره‌ی یوسف می‌گوید یا قرهٔ العین فاذن علی حوریه الفردوس باللبس الحسن والقناع الحریر الحسن ثم اذن لخروجها من قصرها علی هیئهٔ الحورآء فی الارض وحده و اسمعها نغما من نفخات قدسک علی سریر العرش و لعله اهل السکر من اهل الارض ینبتهون اقل رأس شعرات التی قد جعل الله خلفها باری در این آیات و آیات بعد به قرهٔالعین می‌گوید اذن بده که زنان لباسهای حریر فاخر سفید و زرد و قرمز بپوشند موهای خود را از پشت سر کوتاه کرده و اذن بده که از قصرهای خود سر برآورده که مردمان مست منتبه شوند چنانچه حالت وداب و دیدن خود قرهٔالعین چنین بوده با روی نیکو و جمال آرایش دیده نموده در مجامع و رؤس منابر بی‌نقاب با مردم

صحبت می‌کرده و با خواص مانند حسینعلی بهاء و حاج محمد علی بارفروشی و ملا حسین خلوت می‌کرد بلکه با بعض به حمام خلوت می‌رفت مردمان دست و پای او را می‌بوسیدند و خودش می‌گفت من مس جلدی لایمسه نارجهنم و این فقره به علاوه آنکه در تاریخ معتبر نزد خودشان و سایر تواریخ نوشته شده از شهودات و متواترات است که جماعت بسیار دیده‌اند که خود نگارنده از آن‌ها شنیده که در بدشت روی منبر چگونه بی سر یا جمال زیبا شمع مجلس عاشقان بوده و دلهای تماشائیان را مجذوب داشته و دیگر در باب تاسع عشر از واحد رابع می‌گوید فی ان النسآء بالیل لیدخلن المسجد و یحضرن الثرائر عند تسعهٔ عشر مرء ملخص این باب آنکه بر نساء ارض اذن داده شد که در لیل طواف نمایند و در نزد سرائر اربعه علیها تسعهٔ عشر نشسته تسبیح نمایند می‌گویم چون جناب باب از هوسهای بی‌جایش یکی بنای مسجدالحرام موهومی بوده و از آداب آن چهار کرسی که بر آن نوزده نفر نشسته باشند از مخلصین باب بوده حال به جهة آنکه این جماعت شبها بیکار نباشند به زنهای بلد مسجدالحرام و اطراف آن دستورالعمل داده که شبها بروند و آن نوزده نفر بابی را تنها و بیکار نگذارند و از این نمونه مزخرفات و مهملات بسیار از برای نشانی و نمونه به همین اندازه اکتفا شد و منتظر باش که بیاید در خاتمه‌ی کتاب معارضه مؤلف با باب و مقابله یا احکام و شئون آن.

خراب کردن بقاع متبرکه

دلیل هشتم در بعض از رسائل دیده‌ام از کسانی که معلوم شد از کسانی که معلوم شد کتاب میان باب [صفحه ۲۳۲] و اقدس بها را داشته‌اند آنکه نوشته بودند از جمله احکام باب لزوم خراب کردن تمام بقعات متبرکه و قبور ائمه و حرمین شریفین و انحصار مطاف به مرقد خودش و نوزده مرقد اصحابش لزوم سوزانیدن و پاره کردن کتب آسمانی قبل را و انحصار محرجع به کتب بیان و حرمهٔ قرائت کتب آسمانی قبل را.

حرام بودن تأویل و تفسیر نزد علی محمد باب

و لا یخفی آن که سید باب آیه‌ی شریعت خود را به عدد مروف المستغاث قرار داده و بهاء هزار سال که می‌گوید در کتاب اقدس من یدعی ابصرا قبل اتمام الف سنه کامله انه کذاب مفتر بعد می‌گوید کسی که تاویل کند این آیه را تا تفسیر به غیر ظاهرش کند محروم از روح الله خواهد بود می‌گویم شما چرا این همه تاویل در اخبار و آیات بقاء شرع اسلام نموده‌اید اگر تاویل برخلاف ردیه عقلا نیست و نبوده ما همین کلام شما را هم که منع از تاویل کرده‌اید تاویل می‌کنم باری تفاوت بین مدتین را ملاحظه فرمائید منه دلیل هشتم کلمات این دو مدعی خاصه نقطه‌ی اولی مشتمل بر غلطات لفظی و خرافات و مهملات معنوی است و هر کلامی که چنین باشد وحی آسمانی و القاات روح قدسی نخواهد بود اما مقدمه ثانیه پس ضروری و بدیهی است که کلام باری منزه از غلط و نقص و عیب است که کاشف از جهل خواهد بود و اما مقدمه اولی پس کثرت مواضع آن به حدی است که احصاء آن کتبی علیحده می‌خواهد چه آنکه برحسب غالب منشات باب گرفتار این عیب است چنانچه از ملاحظه‌ی آیات گذشته معلوم می‌شود و هرکه صحت این مدعا را بخواهد بداند خوبست که آیات ملفقه‌ی ایشان را بدون آنکه معلوم نماید از کیست بخواند بر کسی که اول درجه از سواد و علم به لسان داشته هرچند که از این طایفه باشد پس ببینید که حکم به جهل و بی‌سوادی و بلاهت و کودنی صاحب آن خواهد نمود پس از آن بگوید که صاحب این کلمات این آیات را وحی سماوی و از روح قدسی می‌داهند و آن را معجزه‌ی خود می‌شمارد و به این جعلیات و کثرت آن بر پیغمبر خاتم مباهات می‌کند پس ببینند که چه در جواب خواهد گفت هرچند از پیروان باب باشد به شرط آن که نداند از باب است و مطلع بر حکم بهاء نباشد که مظهر مایشاء فاعل مایشاء است هرچه بگوید درست است هرچند بسیار بگوید یمین باب آسمان بگوید که زمین است مثل آنکه گفت داود قبل از موسی بوده و بهاء

می گوید همین صحیح است نباید اعتراض کرد و انصاف آن است که نفس همین آیات که معجزاتی است در باب مهملات سند و حجت قوی است لکن بر بطلان مدعی که حالش انسان و لسان و جاعل لغت و بیان منزه از تلفیفات جلاء و جعلیات مصروعین است.

اغلاط آیات باب

و لا یخفی آنکه این مسئله اغلاط آیات باب مسلمی خود ایشان هم هست چنانچه صاحب فرائد در مقام اعتراض بر شیخ‌الاسلام می‌نویسد ما خلاصه که اگر جناب شیخ واضع الفاظ را خدا می‌دانند البته موجه قانون استعمال هم او خواهد بود و چنانچه قادر است به توسط مظاهر هر وضع الفاظ کند قادر است که به توسط مظاهر قانون سابقه را محو فرموده قانون اصلی ادق بیاورد و اگر واضع را بشر می‌دانند پس موجدق نون لسان همین واضعین الفاظ خواهند بود و فرقی فیمابین واضعین الفاظ و سایر علماء لغت در جواز تبدیل قواعد تصور نتوان نمود انتهی و حاصل این مقاله آنکه مخالفات باب با لسان عربی از باب وضع علیحده و تغییر لغت است که دارند می گویم اگر خود باب راضی باشد که کسی به ایشان نسبت جعل لغت داده باشد ما را حرفی نیست ولی ایشان خواسته‌اند که درس نخوانده و از عجم در عجم تربیت یافته انشاء خط و آیات و احکام و مناجات را به لسان عربی که افصح از قرآن باشد کرده باشند که آن را معجزه‌ی خود قرار دهند پس این توجیهی است که لا یرضی به صاحبه خود این زندیق هم می‌داند که این تغییرات دخلی به مقام جعل لغات ندارد و خود سید باب اجمالا بر قصور و کوتاه دستی خود مطلع بود اجمالا هرچند تشخیص جزئیات و صغریات را نمی‌داده لذا حیله به کار برده که باقی مردم هم مانند ایشان جاهل و نادان دعاوی از علوم و کمالات مطلع بر عیوب لفظی و معنوی کلمات ایشان نشوند لذا حرام فرموده‌اند تعلیم و تعلم علوم متداوله را و افتصار بر مهملات بیان در باب عاشر از واحد رابع می گوید لا یجوز التدریس فی غیر [صفحه ۲۳۳] کتب البیان و ان ما اخترع من المتطق والاصول و غیرها لم یؤذن لاحد من المؤمنین و نهی شده از انشاء ما لا یسمن مثل اصول و منطق و قواعد فقهیه و حکمیه و علم لغات غیر متعلمه و ما یشبه هذا می گوید چنانچه در ظهور این نقطه هر کس واقع شده دیده که او مبرا بوده از علم نحو و صرف و منطق و اصول و آنچه متفرع بر آنها است می گویم فوائد این حکم بسیار منطق را نهی فرمود تا طریق محنت و فساد استدلال محجوب ماند و فساد ادله ایشان می‌شود حکمت منهی شد تا براهین عقلیه عقاید از میان رفته عقاید فاسده متعلقه به مبدأ و معاد مقبول افتد نحو و صرف ممنوع گشت تا عیب غلطات و مهمات ایشان مشور ماند و اصول را منع تا طریق فهم مرادات شارع و تکلیف عمل جمع و ترجیح که متغایر دین و مسلک او است مخفی ماند ولی بحمدالله از اثر نفوذ این حکم خاصه علم اصول و فقه پس از این حکم شایع‌تر گشته سبحان الله اگر به واسطه‌ی نسخ حاجت به فقه نباشد ولی فوائد عامه‌ی دینیه سایر علوم مزبوره به ادیان و ازمان تفاوت نمی کند و مورد اعمال آنها فقط احکام [معتدبه] نیست بلکه فهم و آداب ایشان که به زعم خود به لسان عربی نوشته محتاج به علوم لفظیه است و مطالبه‌ی مبدء و معاد و اخلاق و قصص و عبر و کلمات موعظه و حکم مظاهر و متعقلات عقلیه مانند لزوم نسبی مثلا یا مسئله عصمت و وجوب متابعتش یا معرفت بازی با حسن و قبح یا اثبات توجه و صانع از امور غیر قابله مرنسخ محتاج به سوی عدم مرادات مزبوره است جهة منع غیر آنچه عرض شد نیست و یا الله والخط الفضیح که بی‌حیای گلپایگانی در حق این دیانت جدیده می گوید تعلیم علوم و معارف را از فرائض حتمه مقرر داشته تا اهل بهاء مثل اهل اسلام ازحد نمود و هشت بی‌بهره نمانند و در این. . . تعریضی به صاحب شریعت اسلامیه دارد که گویا آن جناب در ترغیب و تحریص امت کوتاهی فرموده و کسانی که عاری از علوم و معارفند به واسطه عدم اهتمام آن سرور بوده و به خلاف بهاء الحمدلله که کفر باطنی ایشان ظاهر ولی ندانستم آن علوم و معارف شایعه در میان بهائیه دون اسلامیه کدام است و زیادتی بهاء آن کدام است همانا این زندیق خود را مشاطه کرده که بخواهد به پیرایه صورت زشت را زیبا نماید و سمه برابر وی و سرمه به چشم اعور و سرخاب بر روی اعبر استعمال می کند و من العجآئب ان اعتذاری است بدتر از

گناه که سید باب جثه و می گوید حاجت به علوم اوبیه از برای فهم مراد الله است و کسی که مراد او مرادالله باشد چه حاجت است او را به این شئون می گویم عدم حاجت ایشان معلوم لکن این سبب منع از این علوم نمی‌شود چه آنکه مردم در فهم مرادات ایشان که مرادالله و بالغرض به لسان عربی تکلم کرده و جعل لغت علیحده نفرموده محتاج به آن علوم خواهند بود و من البلیه المضحکه آن عذر دیگری است که تراشیده‌اند که کلام الله را امیزان قواعد است نه آنکه قواعد میزان کلام الله باشد و من نمی‌دانم کلام الهی که دو هزار سال یا سه هزار سال بعد می‌خواهد بیاید چگونه آن میزان می‌شود از برای قواعد لسان قبل و چگونه به عرب این قحطان اخذ قواعد لسان عرب را از میزان جناب باب در بیان اخذ نماید و من الغرائب این چیزی است که بعض فضلای این طایفه تبعا لمتبوعه در این سرا شده که مظاهر امرالله که قادر بر هر شیئی هستند قدرت بر تصرف و تغییرالسان نخواهند داشت و در خواطر دارم که در کتب ایشان یا از لسان فضلای ایشان این معجزه را از برای باب اثبات می گرداند که در مقام اشاره به من یظهر و شئون جمال اقدس از ماده بها هزار لفظ اشتقاق فرموده‌اند مانند باهی بهی بهیان بهیه متبهی مبهاه اشهباه السموات الله بهیان البتهائین الی غیر ذلک و واقعا اگر آن عدد راست باشد الحق که راستی خواهد بود سبحان الله از این مغالطه و نفهمی اگر بدانیم که جناب باب جعل لسان نموده اختراعی کرده و به همان لسان و زبان تکلم می‌فرمایند [صفحه ۲۳۴] در کمال امتنان قبول کرده دیگر کاری با قواعد صرف و اشتقاق و نحو و اصول مثلا ـ نداریم ولی باید بدانیم آن چه زبان و چه اسم خوانده می‌شود لایتنی انگلیسی فرانسوی . . . و نزد کدام یک از اهل لسان آن را باید تعلیم گرفت و بنابراین در بیان عربی ایشان بنماید رجوع به لغت عرب کرده بلکه برمل و اسطرلاب باید استخراج نمود و در این صورت که اختراع لغتی غیر از عربی فرموده‌اند دیگر اعجاب این طایفه به این که ابن العجمی مربی را در عجم چندین برابر قرآن که ابن العربی حربی در عرب آورده موقع نخواهد داشت و خصوصت ابن العجمی و ابن العربی از میان خواهد رفت باری غالب و زمانی است و بیاناتشان رشک زمستانست در سردی و خنکی و مثلا است به عدم سلاست و عدم مناسب بین کلمات و مخالف با قواعد عربیه و باینمرضهای صوری مهملاتی با مرض معنوی به هم بافته که جز خودشان کسی قادر بر فهم آن نباشد هرچند حکیم باب رع باشد و هرچند او را تفهیم و تعلیم نمایند بلکه در استثناء هم سخن است و به خواطر دارم که در کتب ایشان یا از لسان فضلای ایشان این معجزه‌ها را از برای باب اثبات می کردند که در مقام اشاره به من یظهر و شئون جمال اقدس از ماده‌ی بهاء هزار لفظ اشتقاق فرموده‌اند مانند باهی بهی بهیان بهیه مبهی مهباه اشهاه السموات ابهیه بهیان البهائین الی غیر ذلک و واقعا اگر آن عدد راست باشد الحق کرامتی خواهد بود و به جهۀ نمونه چند فقره به عرض می‌رسانم که از برای اثبات مدعای مایک غلط و نامربوط کافیست هزاران لازم نیست و اگرچه حال تحریر خود نسخه کلمات او در باب مناجات و عرفان حاضر نزد نگارنده نیست ولی بعض مؤلفات موثقین که نسخه برداشته حاضر است و مطابق است با آنچه خود نگارنده بعض جزوات از این طایفه به دست آورده بودم از جمله جعلیات این کلمات است عظمان عظیما للعاظمین نورانا نویرا للناورین کمالان یکملا ـ للکاملین فتحانا فتیحا للفاتحین شرفانا شریفا للشارفین ظهرانا ظهیرا للظاهرین جبرانا جبیرا للجاربین‌حکمانا حکیما للحاکمین قربانا قریبا للقادین نظرانا نظیرا للناظرین طرزانا طریزا للطارزین قل انا جعلناک سماء ذات ارتفاع للرافعین انا جعلناک ارضا ذات المسطاح للساطحین قل انا جعلناک کل شیئی ان علی کلشئی لقادرین قل ان الله لیسخرن لک کلشئی و کان الله علی ذلک ممتلکا فلا تحزنن لشیئی فان کنا لباحجین قل لو اجتمع من فی السموات و الارض ان یاتوا بامثل ذلک الانسان لن یستطعن و لن یقدرن و لو کانوا کل بکل مستعین قل ان الله یظهر من یظهر الله مثل ما قد ظهر محمد من قبل و اظهر علیا قبل محمد من بعد کیف یشآء بامره تامی گوید تبارک الله من سلط مستلط رفیع تبارک الله را من وزر مؤتزر وزیر تبارک الله من حکم محتکم بدیع من قدس مقتدس قدیس من جعل مجتمل جمیل من نور منور نویر تمنح تمح تمیح جود مجتود جوید غلب منقلب غلیب و مثل آنکه در بیان اسماء می گوید بسم الله القدام القادم القدوم و از برای اختصار همان نجسه از کلمات ذکر شود بسم الله المقتدم المقتدوم المتقادم القیدوم ذی القدامین القادم ذی القدمآء القدم ذی القادمات الاقدم ذی الاقادم القدام ذو القدومین القدمان القدوم المقتاد ذی القدادیم الله و

اقدام السموات و الارض قدمان مقتدم مقتاد اقتدام السموات والارض لن یقدر ان تمنع عن قدیم قدمائه من احد انه قداما قادما قدمان القادمین قدوم القدماء و در جائی می گوید سبحانک لا اله الا انت فی کل طماطم الاسمآء انت الاول قبل کل شیئی با الاستعلال و انت الاخر کل شئی بالاستجلال و انت الظاهر فوق کلشئی بالاستمتاع و انت الباطن کل شیئی بالاسترفاع ان اذ کذلک بانک قد اظهرت نفسک فی اعراش ظهورک عدد کلشئی مما تجلین من بعد سبحانک کل [صفحه ۲۳۵] شیئی تمشیک منشأه فکیف لایدلن یمللک و کل شیئی دونک شیئی بما رادتک منذوبه فکیف لایحکین عنه لم تزل قد جعلت لنفسک اعراشا لظهورک و اکراسا بسطونک فی کلهم لم یکن اولا ـ الا ـ انت و فی کلهم لم یکن ظاهرا الا ـ انت والله بعد را تفاح الرضوان عما خلق من کل شیئی والله مطاف لاطف یطف وساع واسع و یسع نعماء السموات والارض و از این نمونه بسیار ولی چون کلمات بیان و سایر آیات باب به واسطه‌ی همین اغلاط چاپ نخورده و آنها را مخفی می‌دارند بسا است تکذیب میشود به دو سه فقراء که در دلائل العرفان تالیف فاضل اصفهانی نوشته انتصار می کنم که مظهر امرالله و افضل از خاتم انبیا را یک غلط کافی است در دلائل از کتاب اسماء نقل می کند از باب اول از واحد سابع از کتاب بیان که اذ القضی علیه اثنی و مأتین حولا انتهی و این هر سه لفظ غلط است اثنان و مائتان حول باید گفته شود و دیگر نقل می‌نماید من یحزن نفسا عامدا فله ان یاتی لسبعه عشر و امثقالا من الذهب ان استطاع و الا من الفضه و الألی فلیستغفروه و باد یأتی را که لازم است با حرف باب استعمال کند و بگوید یأتی بتسعهٔ عشر و اما گفتن فلیستغفروه بصیغه جمع نمی‌دانم چه محل دارد اگر مقصودش آن است که محزون کننده استغفار از برای آنکه محزون کرده بکند باید مفرد استعمال شود و دیگر در صفحه‌ی ۱۵۸ می‌نویسد لقد اخذ الله عهده‌ی قبل عهدی عن کل شیئی ان یاکل شیئی بعهدالله لیوفون ماشآء الله از صحت فقره‌ی اخیره و دیگر استعمال کردن کله لعل که در موقع تردید و شک استعمال می‌شود بانون تاکید ثقلیه که تنافر بین این دواست مثل لعل تعلن لعل نفقهن بسیار و بی‌شمار و هم چنین استعمال آن شرطیه که حال لعل را دارد با نون تأکید فراوان ان تفلخحی ان تشکرن و استعمال حروفات ناصبه و جازمه بدون عمل لا تعد و لا تحصی و خوبست ختم کنیم کلام را به کلامی که از برای هر منصفی کافی خواهد بود در دلائل العرفان از باب هفتم کتاب الله می‌نویسد ینبغی لمن یدرک من یظهره الله ان یسئل من فضله اذا شاء یمن علیه فلیثرفن مقعده [فتراب] نعلیه تا قولش ان یمن علیکم باشؤونه علی سرائرکم فان ذلک عز ممتنع منیع ان تشربن کأس ماء عندکم اعظم من ان تشربن کل نفس ماء وجوده بل کل شیئی ان یا عبادی فادرکون ما شاء الله از صحت لفظ و عذوبت معنی اولا در مقاصی که باید از مظهر امر خدا مسئلت و زراعت نمود که در منزل انسان وارد شود اینجا جای تحکم و تاکید نیست چه آنکه طلب را از مقام التماس که مناسب مقام طلب‌دانی از عالی است و مقام دعا است خارج کرده به مقام امر و تحکم که مقام طلب عالیست از دانی می کشاند پس گویا گفته التماس و خواهش می کنم که البته البته ترک نکرده چنین و چنان کنید و تنافر بین این دو واضح است و ثانیا در مقام طلب و التماس از حضور اشرف مخلوقات وافضل بریات و مشرف کردن منزل و مسکن تعبیر کردن به این که این بزرگوار مقعد ما را مشرف سازاند چه اندازه رکیک و قبیح است و چه اندازه بین تشریف و مقعد تنافر است هرچند برحسب لغت و مقعد در بیت و منزل و محفل استعمال می‌شود ولی در چنین موقع اگر استعمال شود کمال استهجان را خواهد داشت و ثالثا لفظ سرائر که معفو از او سریرو تخت است غلط است جمع سریر سرر است و سرائر جمع اسرار است و او جمع سر است و اما جزالت و عذوبت اخر آن را که اهل ذوق می‌فهمند حال با این وصف چند کلمه از مادر عروس بشنو که صاحب دلائل در مقام نفی غلط از باب در دلائل خود می‌نویسد اگر این فرمایش صدق است (یعنی اغلاط باب) چرا عین عبارت ایشان را نقل نفرموده‌اند که اعظم برهان بر خرافات و اگر دلیل به بی‌معنی بودن و مستغنی از رد کردن است می گویم کفایت می کند آنچه را خود شما نقل فرموده‌اید از عین عبارات وی چه فایده که حالت شما مثل همان کسی است که در چهارشنبه استعمال [صفحه ۲۳۶] نوره نمود و جنون عارض شد بی‌ساتر در بازار آمده و فحش می‌داد که مردم می گفتند استعمال نوره در چهارشنبه جنون می‌آورد پس چرا مرا مجنون نکرد بیچاره گی نگارنده چه کنم که بر حسب احکام و ارقام این طایفه از تابع بتوع دوره تغییر قواعد

شده و نحو و صرف ممنوع گشته و میزان صحت کلام را به فرمایشات خود قرار داده‌اند نه به لغت و تعلیم آنها را ممنوع شمردند و این عجب نیست عجب‌تر آن است که عقل را هم مطروح و بیکاره کرده‌اند چنانچه در کلمات عبدالبهاء و صاحب دلائل و ایقان در اخر مقاله ثالثه خواهد آمد که عقل را معزول و برخلاف قول خدا لعلهم یعقلون افلا تعقلون سخن رانده‌اند و برخلاف فرمایش حضرت رضا (ع) که معرف حق و باطل عقل است و حجهٔ نبی خدا و عبادش عقل است آیت اصرار نموده‌اند یا به غیر عقل می‌توانیم حکم به صحت و فساد و صدق و کذب نمائیم ایشان عقل را برداشته و خود را از هر قبیح و منکری آسوده فرموده‌اند دیگر چگونه با ایشان حجت کرد و حجت آورد باری این جمله مختصری از مزخرفات باب و اما اغلاط جناب بهاء پس آن هم بسیار است پس آن هم بسیار است و به ذکر بعض آنها اقتصار می‌شود که مشت نمونه خروار است اگرچه اغلاط بها به آن مثابه که در کلمات سید باب یافت می‌شود نیست که آن دریا و این قطره ولی مواقع آن بسیار حتی خیرالصحف او که ایقان است مشتمل بر اغلاط بسیار است افسوس از شستشوی این طایفه که نگارنده بر یک نسخه‌ی خطی از ایقان که به خط بسیار خوشی او نوشته بود ظفر یافتم و آیاتی را که در ذیل هر مطلبی نوشته ملاحظه می‌کردم غالب مغلوط خاصه کلمه اخیره را که به رعایت قافیه و مناسبت با عجز آیات سابقه بود غالبا غلط نوشته بود مثلا در بعض آیات سابقه موقوتای بود تا اخر کتاب ذیل آیات را به صیغه اسم مفعول یاد کرده ولو در جای اسم فاعل را مثلا مسیورا میطورا مشروبا به جای سائر و طائر و شارب استعمال کرده بود واهکذا غلاط دیگر و در نجف اشرف به نسخه‌ی دیگری خطی برخوردم مطابق نسخه‌ی اولی و این دو مطابق بود با نسخه‌ی که در بلد داشتم تا آنکه چندی قبل نسخه‌ی چاپی آن ایقان به دست آمده ملاحظه کردم دیدم که اغلب آن غلطات خاصه عجزان آیات را اصلاح کرده سبک آیه را تغییر داده ولی مع الوصف نتوانسته از غلط پاک نماید باری یک نمونه از اغلاط همان ذیل آیات ایقان است بنابر مرقومات قبل الشعیر و آن نسخ مرقومه و دیگر آنکه ایقان پراست و مملو است از این بغیر که کلمه‌ی لعل که باید بر اسماء وارد شود کل بر فعل داخلی کرده مثل قولش لعل تعملن لعل یجری من الله التعلم لعل تکونن فی مناهج العلم والحکم لعل تسکنن فی ظل کان فی ایام الله ممدودا و امثال ذلک و دیگر آنکه بسیار در مواضع استعمال العل که در موقع تردید درجاء استعمال می‌شود و وقوع متعلق محل امید است نه ختم مدخول لعل را مؤکد به نون تاکید کرده تبعا لقانون الباب و حال آنکه تنافربین این دو لفظ برحسب معنی در غایت وضوح است و دیگر در ایقان در مقامی که خواسته تمجید از حضرت سیدالشهداء بنماید و این که آن حضرت مثل نداشت به این مضمون غلط تعبیر می‌نماید که آن حضرت مثلی نداشت بعد که میخواهد این معنای سهل را به عبارت عربی قالب زند می‌گوید لولاه لم یکن فی ملکک مثله اگر او نبود مثل او در ملک نبود و حق معنا آن ود که بنویسد ما کان او لم یکن فی ملکک مثله یا آنکه بگوید لولاه لم یکن حجهٔ و لا مظهر و لا کذا و لامحیی للدین مثلا و لا ایهٔ الله و امثال ذلک نه آنکه لولاه لم یکن مثله که درباره‌ی هر کسی صدق است از هر نکره‌ی که اگر او نباشد مثل او نیست الحق این کلمات جاریه از قلم اعلی وحی عالم بالا است دیده این تعبیرات را که مثلا لولاه لم یکن کفولفاطمه ولولاه لکان کذا دیگر مورد استعمال آن را ندانسته چنانچه نظیر این غلط را در جای دیگر کرده در موقعی که می‌خواهد تمجید از ملا حسین بی‌سواد هتاک بشمروی کند می‌گوید لولاه ما اشوی السماء عرش رحمانیه و ما استقر علی کرسی صمدانیه اگر می‌گفت لولاه عمود دین باب قائم نبود و اگر نبود حق ظاهر نمی‌شد و اگر نبود حجتی نبود مثلا و امثال ذلک از امور صادثه متجدده جز دروغ ضرری نداشت نه آنکه غلط باشد و هم [صفحه ۲۳۷] توقیف صفت رحمانیت و صمدانیت را که صفات ازلی پروردگار است قبل از خلق تمام عالم از معقول و محبوس تا چه رسد به خلق این جسم منکوس مجنوس بر این خلق معکوس پس این غلط و یاوهائی ناشی از جهل و کفری است آشکارا و از جمله اغلاط باب اشتقاقاتیست که در آیات وارده در شأن بهاء نازل کرده و جعل نموده اولش بسم الله بهی الا بهاء تا می‌گویند و لله را بهین بهیان السموات بهاء باهن بهیان بهیهٔ السموات مهین مباه ابهاه اهباء باهبا بهاء لن یقدر و احد عن بهین بهیائه ابهایه‌ی انه کان مبها بهیان البهائین ابهین الابهین ان یا ابراهیم انت کنت فی یوم عرش ظهور کل و انا کنا من قبل ثم بعد الظاهرین انظر قد خلقناک و

رزقناک و امثاک و اخیاک الی حینئذ و ان الذین الصحف هم الی حینئذ محتجبون الی غیر ذلک مما لا یخفی و از برای ابطال خصم یکی از غلطات کافی که مظاهر امر الله و وصی سماوی و از آن مبراء من غیر حاجهٔ الی الاکثار و خواهد آمد انشاء الله معارضه‌ی مولف با باب در جعل و انشاء مهملات.

عدم وجود نشانه های ظهور در زمان ادعای علی محمد باب

دلیل نهم فاقد بودن این مدعی است و زمان او است مرانچه را از شئون و اطوار و احوال و سنن و سیره و کارهای حضرت مهدی موعود فی یوم الظهور و بعدالظهور در کتب معتبره بیان گردیده و هم چنین فاقد بودن زمان مبارکش از آن اثار و هم از هنگامها که از خصایص آن جناب است و داشتن پاره‌ی مواریث گذشتگان که قابل و مورد توجه و تاویل نیست غیر از آنچه در علائم قبل الظهور وارد شده و تاویلات بارده در آن کردند توضیح ذلک آنکه این ظهور پاک و نور مقدس که در مدت دویست و شصت سال در لسان حضرت رسول (ص) و امیرالمؤمنین (ع) و فاطمه و حسنین و اباء و اجداد کرامش یاد از او شده و خبر او و احوالش را می‌دادند لامحاله بیان سنن و سیره و کارهای او را هم فرموده‌اند و لا محاله به آن تحریص و ترغیباب ائمه با اصحاب و تابعین در ضبط آثار و اخبار آن سنن و کارها نوشته شده و روات آنها همین اصحاب پیغمبر (ص) و ائمه هدی بودند و مؤلفین و جامع همه‌ی آنها همان دسته از علما بودند که شغل و کارشان ضبط و جمع آثار و تصحیح و تنقید و جرح و تعدیل اخبار و روات و اسقاط اخبار کاذبه‌ی مجعوله از اصول متبره بوده پس همین کتب معتبره . . . نزد طایفه‌ی شیعه مسلم و بلا شبهه همان صندوقچه‌ی سنن و کارهای مهدی است که احتمال نمی‌رود این کتب که در این مدت متمادی شد اول بین علماء و اهل فن طایفه‌ی شیعه است حاوی سنن او نباشد و کتب دیگری باشد در افریقا و امریکا که آنها متعرض آن سنن شده باشند و به دست ما نیامده باشد و ما پس از رجوع به این کتب معتبره دست می‌آوریم که آن موعودی را که حضرت رسول (ص) و ائمه خبر او و حالات او را دادند صاحب سنن و آثار و کارهائی است که ابدا واصد از این مدعی متمتی نگشته بلکه قدرت بر اقامه و قیام آن نداشته پس حکم می‌کنم به اینکه موعود ملت او نخواهد بود فان قلت کرارا شما در این رساله نوشته‌اید که ظن در اینگونه مسائل حجت نیست و ملتزم شده‌اید که بهرچه استدلال نمائید از امور قطعیه یقینیه باشد و این سننی را که ثبوت آن را از برای موعود فرض می‌نمائید و فقدان آن را در این مدعی اسباب بطلان گمان می‌کنید هرچند به اخبار صحیحه‌ی معتبره و بر کتب معتبره مغمده وارد شده لکن هیچیک از آنها به طور قطع ثابت نشده که تواتری در هر یک نیست و چون تواتر و قطع نیست اثبات آنکه مهدی صاحب چنین سنتی است نخواهد بود و در صورت عدم اثبات فقدان سنت اماره کذب مدعی نخواهد بود قلت اگر مقصود نفی تواتر لفظی و معنوی است قبول دارم ولی نافع به حال شما نیست و اگر نفی مطلق تواتر است که ممنوع است بلکه آن سنن به تواتر اجمالی که آن هم مورث قطع است ثابت شده و همان کافی است توضیح ذلک آنکه اگرچه آن سنن و کارها به تواتر لفظی و معنوی ثابت نگردیده ولی به تواتر اجمالی ثابت و محقق است به این معنی که اخبار متواتره‌ی متکثره که در این اصول معتبره درباره‌ی اینهمه آثار وارد شده نمی‌توانیم تکذیب تمام آن‌ها را بنمائیم و بگوئیم که تمام دروغ و جعل است با آن کثرت و وفور و تراکم و تقاصد آنها بر وجهی که اگر نصف این عدد از اخبار موافق اللفظ بوده تواتر لفظی حاصل می‌شود و اگر مشارک المضمون و متحد المفی بود تواتر معنوی حاصل می شد حال [صفحه ۲۳۸] چگونه می‌شود که از اخبار شما مها کاذبه باشد پس قطع حاصل می‌شود به صحت و صدور جمله از آنها هرچند غیرمعلوم باشد که کدام خبر است پس قطع حاصل می‌شود به ثبوت جمله از آن سنتی بر مبیل اجمال هرچند معلوم نباشد که کدام سنت است و پس از آنکه دیدیم که از سننی که اطراف علم اجمالی ما است این مدعی خالی و فاقد است که هیچ یک را از اطراف علم اجمالی ما را دارا نیست پس یقین می‌کنم که او موعود نیست و دعوی ما چنین است پس می گویم رجوع به سوی کتب معتبره فرما و ببین از برای یوم الظهور و ایام بعدالظهور چه اندازه سنن و آثار بیان کرده از اخباری که در باب

کیفیت نبعیت مکه و نـدای او و اجتماع سیصد و سیزده نفر و در باب نصب حکومت در مکه و مدینه و آن آثار که از آن بزرگوار در مدینه ظاهر گشته از کشتن حاکم آن سرور و جنگ با ایشان مکرر و از کارهای آن سرور در کوفه و بناء گذاشتن مسجد بزرگ و نمـاز جمـاعت و انخـاذ مسـجد سـهله را بیت و محل اقامت خود و نجف را پای تخت خود و فرسـتادن لشـکر به سوی بلادی مانند کابـل و قسـطنطنیه و جاهـای دیگر و آن لشـکر و جمعیت فراوان که در رکـابش باشـند و آن وقـایع دمشق و نمـاز جمـاعت در بیت المقـدس و مقتـدا واقـع شـدن از برای حضـرت عیسـی و آن آثـار و خطبه‌ی در مکه که من اراد ان یظهر الی ادم و شـیث الـخ و آن تصـرفات و تغیرات که در خانه‌ی مکه فرمایـد از محو آثار ظالمین و برگرداندن آن به حالت اولی که ابرهیم بنا کرده و هم‌چنین در مدینه و برگرداندن مسـجد رسول را به حال اول که ابدا این جرأتها را باب نداشـته و هم‌چنین برگرداندن مسجد کوفه به حال اول و خراب کردن زیادیهـا و حکمرانی در مسـجد کوفه و بیت المال و محل قسـمت غنائم را در سـهله قرار دادن و اجتماع خلایق اطراف کوفه و سـهله به انـدازه‌ی که به قدر خوابگاه گوسـفند را به دو هزار درهم خریداری نمایند و آن ملاقات با سـید حسـنی و جواب و سئول مفصـل بین ایشـان و آن وقـایع کثیره بـا لشـکر سـفیانی در شـام و غیر شـام و جنـگ بـا دجال و وسـعت دادن طرق و شوارع و برداشـتن میـازیب از آنهـا و خراب کردن و باطل کردن مظلها و جناحها و رواشن و کل کیف فی الطریق و برداشـتن بـدع محـدثه از میان خلق و تعین حکام و ولادت از برای ولایات و شـهرها و واداشـتن معلمین از برای تعلیم قرآن کما انزلت در مسـجد کوفه خیم و فساصـیط در آن از برای این کـار و امثـال ذلک و هی کثیره و فیره جـدا که اسـتقصاء آنها با آنکه به رساله‌ی است علیحـده حال دو سئوال از این طـایفه‌ی جدیـده می‌شود و جواب از مقـام انصـاف مطـالبه می‌شود اول آنکه آیـا بـا آنکه هر یک از آن سـنن به اخبار کثیره اسـتقصاء مسـتفیضه بیـان گردیـده و هر یک از آن اخبار در مولفات عدیـده از کتب اخیار که موجع آثار ائمه اطهارنـد ثبت و درج شده تمام این اخبار جعل و دروغ است و در این مدت متمادیه به علم رجال و تنفیذ و تصـحیح اخبار تمام علما زحمتها کشـیده نتواسـتند این اکاذیب را تعیین نمایند و این همه دروغ در مؤلفات معتبره باقی مانده حاشا وکلا که منصفی بتواند به چنین مقاله تفوه نمایـد سؤال دوم حـال که تمـام آنهـا دروغ نشـد وجمله بر سبیـل اجمـال بـالقطع ثـابت گردیـد بـاز می‌گویم و از در انصاف جواب می‌طلبم که آیا چیزی از این آثار در این زمزمه‌ی مختصـره دیده شده آیا توانسته چنان اعلان به بیعتی در مکه نماید و قطع . . . شبیه و گرفتن کلید خوانه از ایشان و نصب حکومت و خراب کردن خوانه و کارهای مدینه و بین راه و آثار کوفه و نجف و سهله و رفتن شام که قدم به آن نگذاشـته‌اند حاشا و کلا که خود مدعیان هم دعوی آن را نمی‌نمایند پس نتیجه آن شد که سنن قطعیه موعود در این مـدعی نبوده و هوالمطلوب و من اعجب العجائب آنکه جمله از این سـنن که به اعتراف خصم از برای این مـدعی امکان حصول آن نبوده در اخبـاری وارد شـده که خود بهـاء و بـاب و تـابعین به آنهـا تمسک جسـته‌اند مثلا به روایت مفضل در چنـد جا تمسـک جسـته‌اند که یکی از ظهور در سـنه‌ی ستین است و جمله از این آثـار مفقوده‌ی منفیه در همـان روایت مفضـل است از وقـایع مکه و مـدینه و کوفه یا مثلا حکایت نزول عیسـی و صـلوة خلف او در بیت‌المقـدس که اخبار شـیعه و سـنی مؤکـدا از پیغمبر و ائمه متواترا رسیده کی می‌تواند دعوی نماید [صفحه ۲۳۹] که جناب باب بیت المقـدس رفته باشد بلی بها در عکاء رفته و او غیر مهدی موعود است و عکـا غیر بیت المقـدس است و او خود بزعم ایشان عیسـی است نه مهـدی و من اغرب الغرائب آنکه جناب گلپایگانی به این خبری که آن طرق شیعه و سنی کرارا رسیده تمسک و استدلال کرده که پیغمبر فرموده لولم یبق من الدنیا الی یوم واحد لطول الله را ذلـک الیـوم حـتی یظهر المهـدی (ع) من ولـدی ثم ینزل عیسـی ابن مریم و یصـلی خلیفه و بلـغ سـلطانه الشـرق و الغرب و در اخبـار شـارحه‌ی کثیره از عـامه و خاصه کیفیت این نماز جماعت را در دمشق بیان نموده در حالتی که باب علاوه بر آنکه دمشق نرفته نماز جماعت را حرام فرموده‌اند موافق آنچه در دلائل العرفان از بیان نقل نموده بلی یک فقره از این روایت در حق باب جاری کردند که با آنکه هفتاد سال است از دعوت او گذشته و هنوز اتباع او نمی‌توانند اظهار امر خود جهادا نمایند مع ذلک سلطنت او شرق و غرب را فراگرفته جای تعجب است که چگونه محرمانه و مخفی یک مرتبه مشرق و مغرب مورد سلطنت او شد واعجب منه سلطنت به این

وسعت و احاطه است در دول و ملل بدون آنکه حلال‌زاده به چشم ببیند مگر آنکه آرزوی بعد را داشته باشند ای بسا آرزو که خاک شده ما هم آرزو داریم که همین مقدار مختصر هم از میان برود و هم داشتن ودایع و مواریث انبیاء و ائمه هدی که به یک یک دست به دست رسیده و آن خصایص مخصوصه که در کتب مبسوطه غیبت مانند بحار و نجم الثاقب و امثال آنها ضبط شده چه از آن سنن و آثار و مواریث و خصایص دیده نشده خاصه مسئله اعلان به دعوت در مکه بیان کیفیت مخصوصه که خود این طایفه از مشبوع و شایع آن را مسلم می‌دارند که قائم مهدی باید مکه رفته و اعلان به دعوت نماید و به خبری که مسندا ظهره الی الرکن و یبایعه جبرئیل و یقول من اراد ان ینظر الی آدم و شیث فها ان ادم الخ تمسک می کنند.

در سفر باب به مکه

و به این جهۀ می گویند باب مکه رفته و حال آنکه غیر معلوم و جماعتی انکار کرده هرچند عزیمت آن را داشته و اینکه به واسطه طوفانی دریا و خوف غرق کشتی خودش با هیجده نفر اصحاب حتی که همراه او بودند به بندر بوشهر برگشته و ابدا مکه را رؤیت نکرده نگارنده عرض می کنم در این باب فقره رفتن باب به مکه یا نرفتن امر محکمی به دست ندارم ولی سنت و سیره‌ی مهدی نه فقط رفتن مکه است بلکه اعلان دعوت است در آن مکان به آن کیفیت مذکوره در کتب به اندازه ی معلوم یقینی آن و نسبت به اعلان دعوت قراینی قطعیه در نظر است که هر منصف عاقلی به ملاحظه‌ی این قراین یقین حاصل می کند که اگر هم بالغرض مکه رفته باشد حال سایر حاج را داشته و ابدا و اصلا دعوتی و اظهار امری نکرده پس می گویم حال که در زمان ورود و رفتن حاج معلوم است که چه قسم است و چه حال دارد از کثرت جمعیت و آمدن از اطراف و اکناف از ممالک اسلامیه از ایران و هند و افغان و ترکستان و دولت عثمانی و سایر دولی که نزدیک به ما ایرانیانند و معاشرت و مخالطه دارند و مذاهب و فرق آنها مختلف و در خصوص مهدی موعود عقاید ایشان متفاوت و عناد و غضب در جمله از آن مذاهب مؤکد خاصه در آن عصر و زمان که بود اسمی از آزادی مذهب و وجدان در میان نبود خاصه در بلاد حجاز خاصه نسب العقاید شیعه و عجم و حال عرض می کنم اگر در چنین مجمعی بزرگ اعلان به این دعوت هولناک شود عادت قطعیه که خرق آن محتمل نیست اقتضا یک غوغا و هیاهو بلکه به رسیدن به مقام دیگر دارد و اگر چنین بود لامحاله این فقره در کتب و صحف نوشته می‌شد بلکه خصوصیات انرا متعرض می‌شدند حال اگر بگوئیم چنین دعوائی اسباب قیل و قال نمی‌شود می شود خیر ولکن واقعه‌ی آن کتمان می‌شود هر دو برخلاف عادت است و دیگر اگر هم برخلاف عادت هیچ سخن و گفتگوئی نشده پس لا محاله این جمعیت و جماعت که به بلاد خود رجوع کنند نقل این واقعه را قهرا خواهند کرد که در مکه شخصی پیدا شد و چنین ادعائی نمود و این دعوت و سخن از او در تمام بلاد [صفحه ۲۴۰] خاصه ایران مسموع اغلب ناس می گردید چگونه شد که ابدا و اصلا چنین حرفی و سخنی در میان نیامد که خود نگارنده در چهل و سه سال قبل از حال تحریر این رساله قرب عهد را به کسانی که در همان سنه بودند و این مقاولات یک سر در میان بود داشتم و سمعت ما بذلک اصلا قرینه‌ی ثالثه مکه محرمه محل حکومت مستقله و مجمع قضاۀ و اهل فتوی و مردمان تاریخ نویس و کملین بوده و هست چگونه معترض این قضیه نشده‌اند و در تاریخ خود یا جرائد و پاکت و رسائل ننوشته باشند خاصه با بزرگی این ادعا وهیمت و سطوت این دعوت که یک نفر عجمی برخلاف همه‌ی ایشان یعنی بر ضد اسلام بلکه بر منذ عقیده‌ی ایشان در خصوصیات موعود و مخالفت با اخبارشان بیاید و آشکارا چنین دعوتی نماید و بعد ولو به عنوان شیعه و علامت ایشان این فقره را ننوشته باشند و حکم و فاصل بین ما و این مفتریان در این مسئله اعلان به دعوت همین به یک فقره شاهد که اگر کسی از بابیه اظهار نمود از مطلق ساکنین مکه از هر طبقه که باشد که یک نفر در یک کتاب تعرضی کرده باشد که در فلان سنه چنین حادثه‌ی واقع شد ما به همان یک قناعت کرده قبول می کنیم و از عقیده‌ی خود دست برمی‌داریم ولکن انی لهم بذلک این طایفه معتادند به ادعا و طمعی دارند قبول را بدون شاهد و گواه و این آرزو است بودن دعوت باب و تصدی و تعدی او در امر خود برخلاف سنۀ و

سیر انبیاء و مظاهر امر الله که معلوم می‌نماید این شخص از حیث استعداد ذاتی و کمالات نفسانی و قوای ملکوتی و سایر امور روحانیه معنویه از ملکات و صفاتی که شرط سفارت و وساطیین الخالق و المخلوق و مقام استفاضه و افاضه از قلم اعلی و رساندن بافراد رعیت است برخلاف ایشان بوده بر وجهی که معلوم می‌نماید این ذات و استعداد امر دیگری است غیر آن نمونه و آنکه حباوی در امر خود امر خود بوده و مشوش الحال بوده و ذاتیات او لیاقت این مقام و رتبه را نداشته توضیح ذلک آنکه مظاهر امر الله را نسبتی مخصوص در دعوت است که از جانب خدا به ایشان داده شده برحسب استعداد و لا یضر له و لا تغیر له و لن تجد لسنهٔ الله تبدیلا و لا تحویلا که هرچه وظیفه‌ی او بود تخطی از آن نکرده اگر مأمور تبلیغ نبوده ساکت بوده و اگر بوده بر وجه استقلال بوده همان طور اقامه‌ی امر می‌نموده و اگر تابع بود قیام به همان عنوان می‌کرده در این مراتب و مقامات ثبات و استحکام و استقامت بر امر خود داشته که فاستقم کما امرت و تقیه از قوم و اندیشه از خصوص درباره‌ی دعوت نداشته هرکه بود و هرچه بود و از قتل و آزار و اذیت نمی‌رسیده و مخالف و متناقض سخن نرانده ملاحظه‌ی حال نوح و ابراهیم و موسی و عیسی و الیاس و جرجیس و حضرت خاتم النبیین و خضرراء ایشان را بفرما از اول امرشان تا آخر و اجهادشان را در دعوت و اظهار آنچه امر ایشان بوده پس از آن مراجعه‌ی احوال باب را در این مقام بنما که چه اندازه مخالف و متناقض سخن رانده و در اصل ادعا مقصود او معلوم نبوده همان بوقلمون السفراء بوده هر روزی به خیالی و سودائی و سری و سری داشته در امر خود چه اندازه برویه‌ی کتمان و اختفأ رفتار بنماید و مانند دزد آن عسس دیده دعائی مخصوصی سرا به اطراف می‌رسانده و در هر مجلسی که امارات خوف بود اظهار برائت یا ندامت می‌نمود و امر خود را امر واحد قرار ندهد در مبدء امر به خلافت و مقام سید و سیخ قناعت می‌کرده و خود را باب‌العلم می‌دانسته یا باب الامام والحجهٔ گمان می‌کرد و در آن اوان تفسیر سوره‌ی کوثر می‌نویسد و بر طبق مشرب و مذهب امامیه فصولی در احوال حضرت حجت غایب می‌نویسد مطابق آنچه امامیه [صفحه ۲۴۱] معتقدند نعلا بالنعل اگرچه خود داعی عینا آن را ندیده‌ام ولی جماعتی از علماء و موثقین که از این طایفه گرفته‌اند و دیده‌اند عبارات آن را نقل می‌کردند پس از آن مدعی مهدویت شد و پس از آن بالاتر مقام نبوت را دعوی نمود و پس از این از رشته نبوت بلندتر مقاصی را از برای خود ادعا نمود که خود را افضل از اخر الانبیاء و افضلهم فاضل‌تر و کامل‌تر شمرد و مظهریت کامله را مدعی گردید و گفت سجود کردند از برای من محمد و علی و پس از آن قناعت نکرده به مقام الوهیت قدم نهاد و کتب و صحف خود را پر نمود از دعوای اننی انا الله که شاید ده هزار مرتبه این کلمه و ما یشارکه فی المضمون به عبارات مختلفه مسلحونهٔ مغلوطه بر زبانش جاری گشته و معلوم نشد که اگر خداوند تعجیل در احذار و قطع وتین او نمی‌فرمود پایه‌ی کار او به کجا منتهی می‌شد حال عرض می‌کنم مشاهده اطوار و سنهٔ و سیره‌ی انبیاء و ملاحظه‌ی تفننات و بوقلمونی باب و تخالفات او و عدم ثبات او و هکذا معلوم می‌نماید که این سنت غیر آن سنت است و حال آنکه لن تجد لسنهٔ الله تبدیلا و این سخن غیر آنهااست ذاتا و استعدادا نه شخصا و صنفا و مرتبتا بلکه نوعا و حال آنکه لانفرق بین احد من رسله پس یقین می‌شود که او از کاذبان بوده.

مخالف بودن ادعای اینها با اخبار و روایات

دلیل یازدهم نبود این مدعی و دنباله و رشته او از این جماعتی که پیدا شدند یا بیایند در آن عدد محفوظ عند الله که اگر تمام آنها باسمآئهم و اشخاصهم در صحف الهیه و آثار مبدئیه و معادیه یادداشت نشده ولی شماره و عدد آنها در تواتر از اخبار آثار مبدء و معاد صریحا بیان شده و یاد از آنها و کارهای ایشان شده و از این جماعت زایده و عدد زایده اسمی برده نشده عدد آنها هم اضافه نشده خاصه به ملاحظه‌ی آنکه معلوم نیست که اعداد من الظهر تا چه اندازه می‌دانند و دوره‌ی تجدد شرایع را تا کجا می‌دانند همین قدر معلوم است که معتقدند در هر هزار سال تجددی حاصل و من الیظهری ظاهر ظاهر خواهند بود و این مخالف با ضبط و حصری است که از اخبار متواتره برمی‌آید پس اینان از کاذبان خواهند بود بیان ذلک آنکه مقتضی موافقت عود باید و اول به آخر و بودن

دنیا نمونه و مرات اولی و عقبی و تطابق بین عوالم و توافق بین ما هنالک و ما هنا آن است که هرچه در بدو آفرینش از حقایق و ذوات قدسیه و ارواح و نفوس سعیده‌ی طاهره و انوار قدسیه خلقت و آفرینش شد و در عالم زر از ایشان عهد و میثاق گرفته و اقبال نموده‌اند و عرض تکلیف امانت بر ایشان شد همانهایند لاغیر که در این نشاءه ظاهره و بارز و از عهده‌ی وظیفه‌ی اول خارج و همان هایند که در اخر و روز حشر کل صاحب آثار و شئون خواهند بود چنانچه این مضمون از مشاهده و مطالعه مجموع آثار و اوراد بدیهی و قطع است درباره‌ی عموم و از اخذ ربک من بنی ادم فرمود و درباره‌ی خواص و اذ اخذ الله من النبیین میثاقکم رجوع به اخبار و آیات در باب مبدء و اول خلقت و آفرینش وارد شده و ضمیمه ی تفاسیر آنها به تمامتا معلوم شود رجوع به اخبار و آیات مظاهر امر الله را چه عدد و اندازه معلوم کرده از انبیا و اوصیائشان و بقیه را از صلحا و شهداء وصدیقین را از افراد رعیت شهر داند و هم‌چنین مراجعه‌ی اخبار نشائه اخرویه را بنما و ببین که اندازه‌ی امر بچه معیار و مشابه است نمره‌ی دیگری که به عقیده‌ی این طایفه خارج از رشته‌ی نبوت باقسامها و امامت به مراتبها و خارج از مقام و نقابت باشد و مرتبه‌ی اخرائی و مقام دیگری بلندتر و رفیع‌تر در میان ابدا به هیچ وجه نه اسمی نه رسمی فضلا عن الاشخاص همان هان گمان نکنی که این وجه و دلیل یا دلیل سابق نمونه‌ی امتحانات و ذوقیاتیست که منتهی به اصل اصلی نمی‌شود که چنین نیست بلکه اصول آن شایسته است به شرحی که مجال تعرض آن بواسطه‌ی طول کلام نیست و حاصل آن اصل آن است که امور ثابته در شرع سابق که از [صفحه ۲۴۲] ما یتعلق بالواق والخبر عن الأمر الثابت که از صاحب آن رسیده دروغ و کذب ندارد پس اگر معلوم باشد مثلا بالفرض که افراد رعیت باسره دو طایفه‌اند رعیت تابع و ولی متبوع هر اسم که روی متبوعان بگذاری از انبیاء و مرسلین و الوالعزم و خاتم النبین و اوصیاء مرضیین و از هربقی که از برای تابعان قرار دهی از صلحاء صدیقین و شهدا و صالحین و سایر افراد رعیت و معلوم شد بالضروره که عدد متبوعان مثلا صد و بیست و چهار هزارند از نبی و وصی و هرچه در مبدء و معاد یادش باشد مثلا همین اندازه از عدد یا کمتر از آن باشد بعد جماعتی بیایند و دعوی ولایت امر نمایند بعددی خارج زاید و خود را متبوع شمرده بهر اسم و عنوان که باشد که نتیجه‌ی آن مطاعیت و متبوعیت باشد هرچند اسم نبوت و وصایت روی خود نگذارد و آن مصدق نیست که از این تصدیق کذب الصادق المحال لازم می‌آید پس لامحاله انصادق آنچه را که قبلا گفته تصدیق می‌شود نتیجه کذب مدعیان لاحق است و لا یخفی آنکه این اصل و مبنی ربطی به عالم مفهوم عدد که مزیف و مردود است و ابتنائی بر او ندارد کما لا یخفی و خلوص این وجه از نقض و ابرام محتاج به تامل و تتبع تمام است و دلیل دوازدهم و آن دلیل تطبیق است که مبنی غالب استدلالات خصم و این طایفه است از تابع و متبوع بیان ذلک آنچه از ادله این طایفه سالم از مناقشه سندی شد و سالم از مقام دلالت و رفع از ظاهر یا ارتکاب و عیب آخر شد باز در مقام دلالت بر مدعای ایشان چیزی نخواهد داشت جز صرف تطبیق و محض توفیق مثلا چه آنکه آن مفاهیم کلیات و جزئیات و گیریات‌اند و تعیین مصداق و جزء که مقام مطلوب ما است در آن نشده و این طایفه به هوای نفس خود و شهوت خود من عند انفسهم افتراحا و جرئته علی الله و رسوله تعیین مصداق می‌نمایند مثلا در جمله‌ی از اخبار که به آن تمسک کردند متبوعان و تابعان اخبار صبی است که قائم صبی است و بعد از اغماض آنکه سی ساله را کسی در عرف عرب صبی نخواهند و این نمونه‌ی از اخبار ناظر است به مقام امامت حجهٔ ابن الحسن در طفولیت و شش سالگی که تمام اتیناه اتیناه الحکم صبیا که هیچیک از ائمه چنین نبودند و لذا اقربهم الی اللین و جمع الشمس و القمر اللهم انی اسئلک من بهائک روایهٔ امرهافی مهدی مولودی است در اخرالزمان فرموده‌اند و کما بعد از اغماض از آنکه مضر شده به صباوت و جوانی در صورت دون عمر و سن آنکه قائم صبی است نه آنکه صبی قائم است یا مثلا اذا ظهر رایهٔ الحق لعنها اهل الشرق و الغرب و یا آنکه اصحاب او ذلت به بینند و اهل آنها نوحه کنند و یا آنکه در اذربیجان فتنه شود و یا آنکه در بحریه طبریه کذا و کذا شود و یا به خبر ذوالاسمین الاعلبن و یا اسمه علی و یا سبحان الذی اسری و امثال ذلک که تمسک کردند جز تطبیق امر اخری نیست اذا عرفت ذلک لنقول اینکه ما هم استدلال می‌نمائیم بر بطلان این مذهب و کذب این مدعی به نفس دلیل تطبیق و آیه‌ی توفیق که یا آنکه این دلیل مقبول عندالخصم افتد و یا آنکه تمام

استدلالات خصم و باطل و دعوائی بماند بلا دلیل و عاطل پس می گویم در اخبار کثیره وارد که گذشت جمله از آنها در مقاله‌ی اولی که قبل از ظهور قائم مهدی لابد است از بلند شدن و آیات مشتبهه و یافت شدن مدعیان کاذبه به اسم مهدویت و نبوت و نسخ شریعت و دعوی مسیحیت که در انجیل یاد از آن فرموده بعدد و کثیری قریب به صد نفر حال می گویم این جماعت که پیدا شدند از آن مفتریانند خاصه به ملاحظه آنکه تا قبل از ادعا باب آن عددی که در اخبار از برای کاذبان معین کرده کافر شده چه آنکه مثل شیخ بنویسی یا محمد که در طهران مدعیش بوده و هست یا سیدی که مشغول این مقاله و تهیه اسباب آن است یا کسانی که خبر آن [صفحه ۲۴۳] به ما نرسیده این‌ها بعد از باب مدعی شدند پس آن صد نفر که قبل القائم بر باطل دعوی نمایند و اسباب ضلالت و ارتداد عموم از کسی که قائل به مهدویت او بودند چنانچه در اخبار کثیره اشاره فرمودند کیانند همانا این جماعت هم از ایشانند و دیگر تعریفا و توبیخا در نصوص صحیحه صریحه از حضرت صادق و حضرت باقر و حضرت امیر (ع) و بعض ائمه دیگر بر قائلین این معنی و ملتزمین به این عقیده ملامت و سرزنش شده به اینکه چنین حادثه و سانحه در اسلام و نزد بعضی از انام خواهد شد که بگویند مهدی مات او هلک و گذشت جمله از این اخبار در مقاله‌ی اولی و ما می گوئیم متبوعان این طایفه و تابعان که اعتقاد به موت محمد بن الحسن کردند تبعا لسمنانی الزندیق همانا از همین جماعتی هستند که مورد طعن و توبیخ شده‌اند و مقصود از این اخبار ایشانند بر وجه تطبیق بلکه دلالت این اخبار بر ضلالت این طایفه که صاحب این عقیده‌اند محتاج به دلیل تطبیق نیست کمالایخفی و دیگر در جمله از اخبار ایضا تعریضا و توبیخا ملالت دارد بر کسانی که معتقد باشند به سیزدهم و تعدی به سوی او نمایند والتقریب التقرب و دیگر از اخبار کثیره وفیره دارد که در زمان غیبت و طول مدت گمراه می‌شوند اقوامی و هدایت می‌یابند اقوامی و ثابت می‌ماند قدمها بارتداد حاصل می‌شود از برای اشخاصی پس می گویم اما راجعین و مرتدین و گمراهان پس این جماعت‌اند و اما ثابتین بر عهد و پیمان پس مائیم و دیگر لابد من فتنهٔ صماء صیلم یسقط فیها کل متانهٔ و ولیجهٔ آن فتنه دامن گیر دوست و دشمن کدام فتنه است همین حادثه‌ی جدیده و دیگر لتبلبن بلبلهٔ و لتغربلن غربله آن است و غربال در کجا و چه وقت است همین سانحه که در اسلام واقع شد و دیگر اما والله لیغیبن اما حکم سننا من دهرکم و لتدمعن علیه عیون المؤمنین چشمهای مؤمنین کی گریان بوده در غیبت امامشان همین اوقات است که صبح و شام دعای فرج می کند و می‌خواهد و دیگر لا والله حتی تمحصوا و تمیزوا و لا یبقی الا الاندر و یذهب ثلث الناس و یرجع عنه اکثر القائلین به و یرجع عنه من کان یقول بامامته کی مردم خالص شده‌اند و بدها و شقیها و رفتنیها رفتند و کی قائلین به امامت رجوع از امام خود کردند و کی گفتند مرده و استخوانش پوسیده در همین زمان به واسطه ظهور این مدعیان و دیگر اسمی القائم لانه یقوم بعد موت ذکره فلم سمی المنتظر لان غیبته تکثرایامها فینتظر خروجه المخلصون و ینکره المرتابون و یستهزء بذکره الجاهدون آنکه اسمش کهنه و از میان رفته به طول غیبت کسی است غیر محمد بن الحسن است و آن منتظران خالصان کیانند غیر طایفه‌ی امامیه‌اند و آن منکران شکاکان استهزاء کننده گان که هنوز به ما می گویند منتظر جوان هزار ساله و منتظران خردجال و منتظران کذا و کذا هستند غیر این طایفه‌ی جدیده‌اند که تمام این فقرات و آنچه بیان شد تطبیقاتی است واضح و آشکارا به طلب دعوی مدعا قائم اگر انصاف باشد والحمدلله علی وضوح الحق و به همین مقام اختتام پذیرفت مقاله‌ی ثانیه اختصارا للکلام و خواهد آمد انشاءالله در خاتمه‌ی کتاب مرض طاعون این طایفه که منشأ این ضلالت گردیده از شبهات پس منتظر باش تمت المقاله الثانیه و شرع فی المقالهٔ الثالث فی ۱۳۳۴ [صفحه ۲۴۴]

در نقل کلمات بهائیت از اصول و عقائد

مقاله ثالثه در نقل کلمات این طائفه از اصول و عقاید و مبنی مذهب و از ذکر ادله متوهمه متخلیه ایشان پس در این مقاله دو مرحله است مرحله اولی در ذکر عقاید و اصول فاسده ایشان پس می گوئیم آنچه از ایشان شنیده شده و در کتبشان مانند فرائد و دلائل و ایقان و مفاوضات دیده شده آن است که می گویند موعود ملت که در اخبار و آیات و اخبار خبر از او داده‌اند و آن تعبیر به قائم ال

محمـد (ص) یا مهدی امت شده و دیگر تعبیر برجعت حسینی شده و امت منتظران دو وجودند و اساعه‌ی عدل و ازاله جور و اعتماد کلمه به عهده ایشان است آن عبارت است از دو نفری که یکی از شیراز و دیگری از عکا مدعی امر شدند یعنی سید باب که او را قائم مهدی می‌دانند که در اخبار خبرش را داده‌اند و بهاء که او را رجعت حسینی می‌دانند و می گویند که رجعت حسینی در اخبار خاصه همان نزول عیسی است در اخبار عامه و اینکه قائم مهـدی همان ظهور ایلیا است پس ایلیا و قائم مهدی باب است و عیسی و رجعت حسینی بها است و دیگر می گویندشان قائم مهدی وصایت از پیغمبر نیست و امامت مصطلحه نیست که ترویج اسلام نماید بلکه صاحب دین آخر و ناسخ شرع پیغمبر است و چون قول لا نبی بعدی متواتر از نبی است می گویند مقام قائم فوق نبوت و مرتبه ربوبیت است و دیگر چون این دو مدعی معجزه و خارق عادتی نداشته بلکه صریحا در کلمات خودشان نفی آن را از خود کرده و اینکه هرکس بگوید دروغ بسته و لا حجهٔ له به این جههٔ خارق عادت را معجزه ندانسته بلکه انکار وقوع آن را در عالم گرداند بلکه صاحب فرائد خارق عادت را از مورد قدرت خارج دانسته که می گوید قدرت خارج دانسته که می گوید قدرت به امور ممکنه تعلق می گیرد نه محاله ممتنعه و تمامی معجزات را تاویل می کننـد و دیگر آنکه گاهی معجزه را منحصر به آیات و کتاب می‌داننـد و گاهی آن را غیر کافی و غیر حجهٔ مشتبه می‌دانند و فقط معجزه و سند مدعی را نفوذ و تقریر می‌دانند و دیگر استقامت مدعی را بر امر خودش و گرویدن اتباع و پیروان را به او علامت حقانیت و صدق می‌دانند و نسبت به حجهٔ بن الحسن بر عقیده‌ی اکثر عامه رفته اند که قابل به موت او شده‌اند و آن مدعی را سیزدهمی می‌دانند چنانچه در اخبار از این طایفه یاد شده قبل مات او هلك فرموده و چون و چون ثبوت این دو امر از امور عقلیه نیست بلکه به نقل متواتر در دین اسلام ثابت شده و رسیده و فرمایشات پیغمبر و ائمه در باب علائم و صفات و سایر مطالب و حالات با این دو مدعی نمی‌سازد از برای سهولت در تاویل بلا دلیل را در مطلق فرمایشات معصومین به میل و اراده خود باز کرده علائم را یا انکار و یا از امور متشابه تخیل می کننـد بلکه متواترات از اخبار که تعیین شخص را بالخصوص کرده اعتناء نمی کنـد و از مسلك امامیه و غالب علمای بزرگ عامه که قائل به حیات حجهٔ بن الحسن (ع)انـد خارج گشته متابعت عامه را کرده‌اند که او مرده و خود را در اعداد آن اشخاص داخل کرده که فرموده‌اند قائم آل محمد ظاهر نمی‌شود حتی لا یبقی الا الاقل الا الاندر و حتی یذهب ثلثاء الناس و حتی یرجع عنه اکثر القائلین به و زمانشان همان زمان حیرت و ضلالت و ریب و شك و ارتداد و امتحان و . . . و رفتن کدر و باقی ماندن صاف و غربال شدن و ممتاز شدن گشته و چون مقصود در این رساله تعیین موعود و قائم آل محمد است به این قدر از مقاله ایشان اکتفا می‌شود و اما باقی عقاید و مذهبشان شاید پس از این‌ها بیاید و اشاره به آن شود و بجههٔ توضیح حال و اینکه گمان افترا به ایشان نشود پاره از کلمات ایشان را در این مطالب مقدمه نقل می‌شود و چون داب این طایفه به واسطه تمویه و تغلیط آن است که مطلب مختصر را مکرر به بیانات طولانی با تعبیراتی شیرین که مقصود را جلوه دهد تعبیر می‌نمایند لذا غالبا در نقل کلمات اگرچه مواظبت بر نقل کلمات و الفاظ مهما امکن داریم می‌نمائیم لکن آنچه دخل به مقصود ندارد اسقاط کرده همان اصل مطلب را نقل می کنیم [صفحه ۲۴۵] خواننده را ملالت نکرد پس می گوید در تقریظ فرائد تالیف ابوالفضل محمد بن محمدرضای جرقادقانی مطبوعه در هندیه سنه هزار و سیصد و پانزده می گوید مقام قائم موعود به حکم آیه و جاء ربك والملك صفا مقام ربوبیت منصوصه در قرآن است و یوم ظهور مبارکش یوم الرب در کل ادیان پس می گوید و مقام ربوبیت اصاله است نه نیابت و رتبه شارعیت است نه تابعیت و در فرائد در مقاله اولی صفحه نهم چاپ بیروت می‌نویسد اهل بها را عقیدت این است که جمیع صحف الهیه بر این بشارات عظیم متفق است که در اخرالزمان به سبب طلوع دو نیراعظم در سماء امرالله عالم رشد و بلوغ گیرد و ظلمت اختلاف است دینیه و مذهبیه زائل گردد و جهان بر کلمه واحده استقرار یابد جنگ و جدال برافتد آلات حرب به ادوات کسب مبدل گردد و غمام عدل سایه گسترد و غبار ظلم فرونشیند و تفسیر والامر یومئذ لله ظاهرا ید و از این روز در توریهٔ بیوم الرب و یوم الله و در انجیل بیوم الرب و یوم الملکوت تعبیر شده و از این دو ظهور کریم در توریهٔ به نزول ایلیاء نبی یعنی الیاس و ظهور الله تعبیر یافته و در انجیل به رجعت یحیی و نزول ثانی روح الله تعبیر شده و در

قرآن یوم الله و یوم الجزاء و یوم الحسرة و یوم التلاقی و قیامت و ساعت تعبیر شده و در حدیث نبویه از ظهور اول مهدی و از ظهور ثانی قیام روح الله و در اخبار ائمه هدی از ظهور اول قائم و از ظهور ثانی ظهور حسینی معبر گشته انتهی و مراد به اول علیمحمد و ثانی حسینعلی است و علیمحمد قائم است و حسینعلی رجعت حسینی است پس می‌گوید بعد از بیان ظهور پیغمبر که دلهای امید دو هزار و دویست شصت آرمید تا آنکه آن نجم دری از افق فارس شعله نورانیه نار حقیقت از شیراز برافروخته و صیحه ظهور قائم موعود از جمیع بلاد ارتفاع یافت و در مدت هفت سال به نشر الواح مقدسه عالمیان را بورود یوم الله و ظهور من یظهره الله مستحضر داشت پس از آن موافق حدیث لا ـ بد لنا من اذربیجان در تبریز رتبه شهادت یافت و پس از شهادت آن حضرت ورود یوم الله فرارسید و جمال اقدس ابهی جل اسمه الاعز الاعلی بر امر الله قیام فرمود و پس از ورود معایب کثیره به حکم دولتین علتین عثمانی و ایرانی وارد مدینه منوره عکا شد و شریعت مقدسه که اصلاح عالم و تمدن امم نجران معقول نیست تشریع فرمود و کتاب اقدس از قلم اعلی نازل شد و بانقیاد نظامات دواتیه و عدم مداخله در امور سیاسیه امر نمود جمیع را به احترام ملوك و امرء و حفظ مقام ارباب فضل و علماء مأمور داشت و از جنگ و جدل و مبارزات حتی حمل سلاح بدون اذن دولت نهی اکید فرمود تا آنکه می‌گوید و احکام عبادات و حائل منصوصیه را به کتاب و حائل غیر منصوصه و سیاسیه را به مجالس عدلیه راجع نمود و مرکز عدل و دینشان را ثابت و منصوص نمود و دوم شهر ذیقعده هزار و سیصد و نوزده هجری دفتر لقا را فروپیچیده و به افق اعلی صعود فرمود تا می‌گوید باصطلاح اهل اسلام که دومی کلام با ایشان است ظهور اول ظهور قائم موعود است و ظهور ثانی ظهور حسینی است و در صفحه‌ی هفتاد و پنج می‌نویسد علی اختلاف المصطلحات بین احادیث اهل السنة و الشیعة از ظهور اول به ظهور مهدی و با قائم تعبیر شده و از ظهور ثانی به قیام روح الله و یا ظهور حسینی معبر گشته انتهی و مقصودش آن است که از موعود امت در لسان اهل سنت به مهدی تغییر شده و در اخبار خاصه به قائم و از موعود امت در لسان اهل سنت به قیام روح الله تعبیر شده و در اخبار امامیه برجعت حسینی و از این گونه خرافات در کلماتش بسیار است و در دلائل العرفان ما لفظه مختصرا حضور علماء اعلام معروض می‌دارد که به حکم کتاب و سنت و عقل و اجماع معتقد و منتظرند ظهور قائم آل محمد (ع) و او به کلمه‌ی عجل الله فرجه ناطق‌اند و طالبند که در رکاب مبارکش جهاد کنند حال پنجاه سنه می‌گذرد که شمس جمال موعود فرقان به جمیع علائم و آثار اشراق فرموده تا می‌گوید این حزب یعنی بابیه معتقدند که حضرت صاحب‌الامر و العصر والزمان و خلیفة الرحمن و شریك القران بجمیع آیات و علامات [صفحه ۲۴۶] ظاهر شده تا آنکه در صفحه نوزدهم می‌گوید کتاب فرقان راهی است که سالك را به ایمان به ظهور ولایة الله القیوم باسم قائمیت و بعده قیوم بعد القائم که طلوع نیر جمال حضرت سیدالشهداء باشد می‌رساند تا آنکه در صفحه شصت و پنج می‌گوید معلوم بوده که سلطنت حضرت قائم روح ماسواه فداه در اخبار پنج و سه و هفت و نه و نوزده معین شده و همه صحیح است و حضرته علیه الصلوة والسلام موعود فرقان و مکمل فرقان است و ظهور حسینی روح الوجود له الفداء موعود توریة و انجیل و قرآن و بیان که کتاب مبارك حضرت قائم است تا آنکه در صفحه‌ی شصت و ششم می‌گوید و چون ظهور حسینی با ظهور قائم یك ظهور است و ظهور قائم ظهور تبشیر و انذار است لذا در اخبار فرق و فصل نفرموده در بیان به ظهور حسینی و ظهور الله و قیامت کبری و ظهور من یظهره الله تعبیر داده و در فرقان و اخبار به ظهور حسینی و رجعة الله الجبار تعبیر گشته و بشارت داده و مقصود از بیان مستعد نموده خلق است برای طلوع نیر حق الا انه اظهر فوق کل ظهور و انور من کل ذی نور معلق به علامات نفرموده تا در صفحه‌ی هفتاد و ششم می‌گوید و چون این طلوعین اعظمین فی الحقیقه یکی است در اخبار و ظهور آیات قائم و رجعت و قیامت مشابه است و در صفحه بیست و ششم می‌گوید پس از آنکه می‌گوید ایشان موجود وجود و مربی وجود و آنچه دارید از حیات و زنده‌گانی از تفضل تربیت این مطالع حضرت موجود است جمیع السماء حسنی و صفات از ایشان ظاهر است عالم عقل و حجة بر ایشان قائم است اگر درست در تعلیمات این ظهور اعظم الهی ملاحظه نمائیم که عقل و حجت قبل در مقام نطفه و علقه بوده حال به مقام احسن الخالقین رسیده انتهی پس معلوم شد که علیمحمد را قائم آل محمد می‌دانند و مهدی موعود و

ظهور ایلیا و حسینعلی را رجعت حسینی و نزول عیسی ع و این کلمات موافق است با آنچه از این طایفه شنیده شده شفاها و آنچه ذکر کردیم با آنچه را که بعد ذکر خواهیم کرد از کلمات این طایفه متضمن چند مطلب است که هر یک را در مقامی نقل می‌کنیم اول آنکه این دو ظهور موعود ملت‌اند دوم آنکه خوارق عادات معجزه نیت کافیه سیم آنکه معجزه کتاب و نفوذ است چهارم آنکه وظیفه موعود شارعیت است نه وصایت پنجم آنکه نزول عیسی عبارت از ظهور حسینی است و این دو همین ظهور بهاء است ششم در ذکر شبهات صاحب ایقان و کلمات فرائد هفتم اثبات تحریف کتب عهدین و هریک از این مطالب را در یک مقام متعرض می‌شویم مقام اول در تعیین موعود و اینکه این دو نفر ابدا موعود منتظر نبوده‌اند پس می‌گوئیم در مقاله اولی معلوم شد به ضرورهٔ مذهب و اجماع قطعی و اخبار خاصه صریحه متواتره و ادعیه متکاثره و زیارات متظافره اینکه موعود ملت که گاهی از او تعبیر به مهدی و بیشتر به قائم می‌شود کسی است که اسم او مهدی محمد و پدرش حسن و مادرش سیدهٔ الاماء و نهمی از اولاد حسین (ع) و چهارمی از حضرت رضا (ع) و پنجم از کاظم و هفتمی از باقر (ع) و ششمی از صادق (ع) و سیمی از حضرت جواد (ع) و یازدهمی از اولاد امیر (ع) و دوازدهمی از دوازده امام و چهاردهمی از چهارده معصوم که به تمام این عناوین و تعبیرات اخبار کثیره وارد شده صریح و نص که سند آنها قطع و دلالت آنها قطعی مانند قول صادق (ع) المهدی من ولدی هو الخامس من اولاد السابع یغیب عنکم شخصه و مثل قول پیغمبر (ص) در خبر از حضرت قائم (ع) الخامس من اولاد السابع و مثل قول حضرت امیر (ع) الحادی عشر من ولدی هو المهدی و مثل قول حضرت امام حسین (ع) القائم هو التاسع من ولدی و در خبر دیگر می‌فرمایند و اخرهم التاسع من ولدی و هو الامام القائم یحیی الله به الارض بعد موتها و یظهر به دین الحق له غیبته یرتد فیها اقوام و یثبت علی الدین فیها اخرون و مثل قول صادق (ع) در سئوال ابی‌بصیر از قائم می‌فرماید هو الخامس [صفحه ۲۴۷] من ولد ابنی موسی ابن سیدهٔ الاماء و مثل قول حضرت کاظم (ع) در سئوال قائم می‌فرماید القائم الذی یظهر الارض من اعدائه الله و یملاها عدلا هو الخامس من ولدی له غیبته یطول الله بها و مثل قول حضرت جواد علیه‌السلام در وقت سؤال از قائم می‌فرمایند القائم منا هو المهدی الذی یحب ان ینتظر فی غیبته و هو الثالث من ولدی یخرج فیملاء الارض قسطا و عدلا و مثل قول حضرت جواد (ع) امام حسین (ع) در وقتی که سؤال می‌شود از قائم می‌فرماید او هفتمین از اولاد فرزندم محمد بن علی باقر است و او حجهٔ بن الحسن بن علی محمد بن علی بن موسی بن جعفر بن محمد بن علی فرزند من و او آنکسی است که غائب خواهد شد مدتی دراز و بعد از آن ظاهر خواهد شد و پر خواهد کرد زمین را از عدل و داد و امثال این اخبار که در مقاله اولی بعضی از آنها نوشته شد و در کتب معتبره موجود است و ثابت شد ردع پیغمبر و ائمه (ع) از مردن او و بطلان این قول و اینکه کجا مرده و مزارش کجا است و چگونه بر تمام اصناف شیعه درخصوص امامیه مخفی مانده و هم ثابت شد به تواتر طول عمر و غیبت او و اینکه غیبت جسم و شخص او مردم را ببیند و مردم او را نبینند مراد است و در موسم حاضر شود و این از خصایص اوست نه ائمه و این سنتی است که از جمله از انبیاء سابقین در اوست که در آنها هستند کسانی که غیبته بدنیه جسمیه شخصیه و طول عمر داشتند و هم ثابت شد در فاتحه و مقاله اولی که این چنین غیبتی طولانی حتمیست و مردم در او به ظلالت بیفتد و از او رجوع کنند و پس از این هنگامه او ظاهر شود و ثابت شد که در زمان غیبت و آیات مشتبهه و داعیان کاذبه پیدا خواهند شد و به مقتضای آنچه در فاتحه و مقاله اولی که این چنین گذشت آن است که این دو نفر از همان شصت نفر کاذبی هستند که قبل از موعود قیام نمایند و اتباعشان همان کسانی هستند که از طول غیبت از او برگشته‌اند و به غیر رجوع کردند و فرمودند حتی یرجع عنه اکثر القائلین رجوع کن به آن مقاله از اول تا به آخر تا این مراتب را واضح و بدیهی ببینی.

در تعیین شخص موعود

حال اولا می‌گوئیم که در تمام اخبار و ادعیه و زیارات به اسم این دو نفر و اسم پدر آنها و اسم مادر آنها ابدی اسمی و یادی نشده

و هم عددی زاید بر چهارده معصوم پاک در هیچ موضع یاد نشده و اینکه دهمی از حسین یا دوازدهمی از علی یا پنجمی از رضا و هکذا بوده باشد اصلا تعرض نشده و اما در قرآن که واضح است که این مراتب تنصیص و تصریح نسبت به هیچ کس واقع نشده و اخبار وارده در تفسیر آیات اگرچه تنصیص و تصریح به بعض این مراتب دارد ولی تمسک به آنها داخل در تمسک به اخبار است که عرض شد که تمام معین کننده حجهٔ بن الحسن است و ثانیا اگر چند خبری یافت شود یا آیاتی که بتوان به طور تطبیق حمل بر این دو نفر مدعی نمود آنها دلیل نمی‌تواند شد بواسطه آنکه تطبیق دلیل نیست که کل جوز مدور جوز لا کل مدور جوز و اگر بعض اخبار باشد که بتوان حمل بر این دعوی نمود چون این اخبار ظنی الدلالهٔ والسنداند و در این مسئله اعتقادیه اصولیه حجت نیستند و اگر حجهٔ باشد معارضه با اخبار متواتره ناصه نمی‌توانند بکنند که ظنی یا قطعی معارضه ندارند و اگر بالفرض المحال صلاحیت معارضه را داشته باشند به قاعده جمع عرفی اقوی دلالت را باید گرفت و اخبار ما اقوی دلالت است و اگر بالفرض تنزل کنیم و همه را در یک مرتبه از دلالت و ظهور فرض کنیم باز مرجحات سندی از اشهریه و اکثریت و مخالفت عامه و غیران تماما در اخبار ما است باید ترجیح بدهیم اگر بالفرض الغیر الواقع اعمال این قواعد در اصول عقاید بشود و بنابر اعتماد بظن نباشد و الا علی ما هو الحق من اعتبار القطع تمام این سخنان باطل و عاطل است ملاحظه فرمائید که اخبار داله بر بقاء شخص و عدم و موتش آنچه نگارنده دیده نزدیک به چهارصد خبر است چگونه می‌توان به واسطه یک خبر یقوم بعد مایموت دست از آنها برداشت با آنکه در برابرش یقوم بعد موت ذکره که اشاره به غیبت است هم داریم و می‌توان به واسطه یک خبری که حال کتاب و سند و روات آن معلوم نیست که می‌گوید عدد اسم قائم موافق است با اسم رب دست از پنجاه خبر بل علاوه برداشت که می‌گوید اسمش محمد است و یا به خبر مجهول جحمل که اسمه اسم علی و انا تحت رجلیه از سی [صفحه ۲۴۸] خبر که می‌فرماید پیغمبر (ص) با ائمه که اسم او اسم پیغمبر است دست برداشت و چگونه به واسطه یک روایت که ذیلش منافی با صدرش می‌باشد که می‌گوید لابد لنا من اذربیجان لا یقوم لها شئی فاذا کان ذلک فکونوا اخلاس بیوتکم والبدواها البدنا آیا می‌توان از پانصد خبر که بیان کارهای کوفه و مدینه و مکه و آثار صادره از او که هیچ یک از این دو مدعی آن کارها و آثارها نداشته‌اند و از ایشان ظاهر نشده است دست برداشت همانا این امور همان ظلالت موعود و غوایت منذره و ارتداد و رجعت محضوفه است و در مقام ثانی ثابت گردید بطلان دعوی این دو مدعی آن را جهات عدیده و ثابت گردید بطلان نسخ شریعت پیغمبر (ص) و ثابت گردید بطلان دعوی این دو مدعی از جهات عدیده و ثابت گردید بطلان نسخ شریعت پیغمبر (ص) و ثابت گردید بطلان بودن مرتبه محمدی (ص) و اینکه نقطه مبدء اقرب است از او نیست و کمالی فوق کمالش و جلالی فوق جلالش و جمالی فوق جمالش متصور نیست و ثابت شد که در اخبار مبدء و معاد ابدا اسمی و رسمی از چنین مرتبه و چنین شخصی برده نشده و اینکه مرتبه محمدی فوق المراتب است و شریک در آن ندارد.

کلام در باب معجزه و ادعای گلپایگانی در فرائد

و اما مقام دویم پس در بیان این امر که اصل مذهب ایشان است که خوارق عادات یا معجزه نیست یا کافیه کامله نیست پس ناچاریم اولا از ذکر کلمات آنها که دلالت بر این دعوی دارد پس از آن ابطال آن و از برای عدم ملالت و طول کلام همان مقدار از عبادت که دلالت بر نفی معجزه بودن خارق عادت دارد نقل می‌کنیم و زواید را اسقاط می‌نمائیم پس می‌گوئیم در فرائد می‌نویسد در صفحه هفتاد و نهم دلالت معجزات و خوارق عادات از قبیل ادله ثانیه و مؤیدات است که بالذات دلالتی بر صدق مدعی ندارد به خلاف کتاب تا آنکه می‌گوید در صحت استنتاج قضایا شرطست که دلیل با مدعا مرتبط باشد و اگر نباشد آن دلیل مثبت مطلوب نشود هرچند دلیل محیر و معجب باشد مثلا اگر نفسی بگوید منم طبیبم و دلیل من این است که به هوا طیران می‌کنم و یا سنگ را به نطق می‌آورم ابدا نزد عالم بر فرض وقوع دلالت بر صدق مدعی نکند زیرا که معالجه امراض دلیل صدق طبیب

است نه نطق حجر یا طیران بسماء تا آنکه در صفحه هشتاد و یکم می‌نویسد ملازمه بین ادعای رسالت و قدرت رسول بر امور خارقه عادت نیست زیرا که می‌فرماید من از جانب خداوند از برای شما پیغام می‌آوردم آیا این ادعا چگونه مستلزم است که مدعی قادر بر احیاء اموات و تقلیب بحر و انطاق احجار باشد و براستی طلب خوارق عادت از مدعی رسالت بدان ماند که از رسول سلطانی کسی اموری که خاصه نفس سلطان است طلب نماید فی‌المثل اگر نفسی بگوید من رسول سلطانم و پیغامی از سلطان برای شما آورده‌ام چه مقدار بیمعنی و غیر مرتبط است که در جواب او گویند اگر تو رسولی کارهائی که سلطان بر آن مقتدر است اظهار نما تا تو را باور داریم سپاه میکش و ممالک فتح نما و نفوسزا به قتل رسان و حال آنکه بالبداهۀ ظاهر است که این ادعا ملتزم قدرت بر امور مذکوره نیست تا آنکه در صفحه‌ی نود پس از آنکه می‌خواند این آیه را ولو اننا نزلنا الیهم الملائکۀ و کلهم الموتی و حشرنا علیهم کلشئی قبلا ما کانوا لیؤمنوا الا ان یشآء الله که می‌فرماید اگر ملائکه را نازل کنیم و موتی تکلم کنند و حشر جمیع اشیاء شود ایمان نمی آورد مگر آنکه اراده الهی تعلق بگیرد به ایمان ایشان می‌نویسد در این صورت (که ایمان بسته باراده خدا شد) چه فائده بر طلب معجزه مترتب می‌شود و چه حجتی در خوارق عادات باقی می‌ماند تا آنکه در صفحه‌ی صد و سیم می‌نویسد بعض علماء در اثبات معجزات آن حضرت به احادیث در روایات متمسک گشته‌اند و جواب آن واضح است زیرا که اگر حدیث منافی با قرآن نیست البته مقبول است و اگر منافی است مردود است و ثابت شد که قرآن مجید معجزات اقتراحیه را رد نموده و ظهور بل طلب آیات مقترحه را موجب ازدیاد شک و ریب شمرده تا آنکه می‌نویسد آنچه موافق اهل علم و حکمت است این است که معجزاتی که به انبیاء علی العموم نسبت داده شده آنچه راجع به قوت و غلبه کلیه روح قدسی است که منزل بر قلب انبیاء است حق است و معقول و آنچه راجع به این مقام نیست خرافت و مجعول آن است تا در صفحه صد و پانزدهم می‌نویسد ممکن نیست که [صفحه ۲۴۹] صاحب امر برای هر نفسی معجزه ظاهر نماید زیرا که عموم افراد خلق اگر برای فهم دین هیچ نباشد بل محض تماشای امور عجیبه باشد هر روز اجتماع خواهند کرد و اظهار امر غریب بر صاحب امر اقتراح خواهند نمود و عسرها خواهد گذشت و مفترحات خلق تمام نخواهد شد و مجلس نبوت به محافل تیاتر و ملاعبت تبدیل خواهد یافت انتهی المقصود من کلامه و در ضمن این صفحات ذکر می‌نماید آیاتی چند از قرآن که مفاد آنها آن است که که پیغمبر (ص) همچه نبوده که به میل مردم معجزه بیاورد بلکه ابا کرده و هل کنت الا بشرا رسولا فرموده بلکه توبیخ کرده مطالبین معجزه را تا آنکه در اخر می‌نویسد و لذا در هیچ آیه از آیات قرآن نفرموده که من پیغمبرم به دلیل آنکه فلان و فلان معجزه آورده‌ام بلکه همیشه اثبات مدعای خود را به نزول کتاب بیان فرموده حال می گوئیم اگر فطن با انصافی در این کلمات تامل نماید تمام آن را مغلطه و تمویه و خدعه و فریب می‌یابد بدون آنکه اصلی داشته باشد و تمام مناقض قرآن و کتب سماویه و سیر و تواریخ و اخبار و آثار و تصریحات حکما و دانشمندان و برخلاف عقل اوست از برای این کلمات و بر این شبهات اجوبه و ایراداتی است و قبل از ذکر آنها متبرک می‌شویم به ذکر خبر شریفی تا معلوم شود که چگونه صاحب فرائد بر ضد و خلاف فرمایش حضرت صادق (ع) سوق کلام نموده و باب مغالطه گشوده در جلد پنجم بحار از ابی‌بصیر است که می گوید خدمت حضرت صادق (ع) عرض کردم به چه سبب خداوند عطا کرد به انبیائش معجزات و به شما معجزه فقال لیکون دلیلا علی صدق من اتی به و المعجزۀ علامۀ الله لا یعطیها الا انبیائه و رسله حججه یعرف به صدق الصادق من کذب الکاذب می‌فرماید معجزه را عطا فرمود که دلیل صدق صاحبش شود و کاذب از صادق به او شناخته شود و این معجزه مقصود کتاب نیست چه آنکه هر نبی و هر امام و حجتی دارای آن نبوده پس اگر خوارق دلیل مطابق با دعوی نباشد فرمایش این بزرگوار العیاذ بالله صحیح نخواهد بود و همین فرمایش را مصدر کرده شروع به اجوبه و ایرادات می کنم چنانچه ختم کلام را هم در این مقام به فرمایش دیگران سرور می کنم که صریحا می‌فرماید خوارق دلیل صدق انبیاء است که خواهد آمد برگشتیم به ذکر اجوبه و ایرادات ایراد اول مراد به معجزه آن ممیزبین صادق و کاذب و آیه و علامت صدق دعوی و برهان و سلطان مدعی صادق است و این تمیز و علامت و برهانیت موقوف بر بودن ملازمۀ است بین صدور آن امر از مدعی و صدق او در دعوی که هر

کس علم به وقوع از امر پیدا نمود علم به صدق مدعی از برایش حاصل شود و لولا الجحود کردن به اطاعت گذارد و از این جهۀ بر باعث مبعوثین لازم است یا به واسطه هدایت یا تتمیم حجت چنین امری را به مبعوث خود عنایت فرماید که به آن مردم علم به صدق در دعویش حاصل نمایند پس اگر تسلیم و انقیاد در زند هدایت یابند و اگر تمرد و غیاد جویند محجوج و من تم علیه الحجۀ باشند که اگر باعث عطایی معجزه نکند خلاف لطف و نقض غرض کرده و این قبیح است از حکیم تا چه رسد به حکیم علی الاطلاق و لذا مبعوثین خود را همیشه صاحب معجزات و بینات قرار داده و این است ستۀ الله که لن تجدها لها تبدیلا و لن تجدلها تحویلا ـ و این ملازمه مابین صدور امر از مدعی و صدق در دعوی حاصل می‌شود از آنکه امر صادر از مدعی چیزی باشد که از کارهای باعث و فرستاننده باشد نه از کارهای من بعثوا الیهم یعنی امت باشد یعنی کاری باشد که امت و من بعث الیهم یعنی بشر عاجز باشند از اتیان به مثل آن و نتوانند آنچه را که او آورده بیاورند که اگر آنچه را نبی سند دعوی خود قرار بدهد چیزی باشد که از افراد رعیت بتوانند اقامۀ نمایند آن دلیل صدق او نخواهد بود چه آنکه آن امر خصیصه او و مابه الامتیاز او نخواهد بود و معلوم نخواهد شد که این از جانب خداست که چه کارها خدا دستش نبوده که بسا است که عنادا یافت شود در میان امت کسی که او هم بگوید من از جانب خدا هستم به دلیل آنکه آنچه از تو ساخته است [صفحه ۲۵۰] و تو می‌آوری و من نیز می‌آورم آن وقت حجت تمام نمی‌شود و اقحام بنی لازم می‌آید و به بیان اخر اگر آنچه را نبی بیاورد و سند قرار دهد چیزی باشد که غیر او هم بیاورد و آن چیز دلیل و حجت او باشد می‌توان فرض کرد کاذبی را که دعوی کذب کند و آنچه را که مدعی صادق او زده بیاورد پس اگر آوردن آن چیز علامت صدق باشد اثبات صدق کاذب می‌شود و دلیل که ثابت کند حقیقت باطل را آن باطل است و اما آن کار چیزی می‌باشد که به غیر از خدا از کسی ساخته نشود و غیر نبی نتواند بیاورد این مایه امتیاز و علامت صدق او خواهد بود من غیر فرق بین آنکه آن امری که فعل خداست و از غیر ساخته نمی‌شود کتابی باشد که جز خدا کسی دیگر مثلش نتواند بیاورد و بشر عاجز باشد از آوردن مثلش با خوارق عادتی باشد از افاعیل الهیه که نسخ کارهای بشر نباشد مثل اموری که برخلاف عادت و طبیعت باشد و مدعی بدون اسباب عادیه و طبیعیه ایجاد آن نماید نه مانند سحر ساحران و شعبده مشعبدان که مستند به اسباب طبیعیه عادیه است که هرکس پی به آن سبب ببرد او هم می‌تواند اتیان به مثل آن کند غایۀ الامر تفاوت بین ساحر و غیرش به علم اوست به مبادی و اسباب آن سحر مثل علم صاحبان حرف و صنایع در کارهای خودشان نسبت به جاهلین به آن صفت پس آن چیزی که ملازمه بین او و صدق مدعی است آن کار خدائی است که بشر از او عاجز باشد و آن کار خرق عادات است فقط که بشر نمی‌تواند اقامه کند چه آنکه ایجاد آثار و افعال و معلولات از بشر به توسط اسباب عادیه است لا غیر و اما امور عادیه هرچند معجب باشد بشر به توسط اسباب عادیه ایجاد نماید پس هر یک از کتاب و امور تکوینیه که خارق شد معجزه می‌شود و ملازمه حاصل می‌شود و هر یک که نشد معجزه نخواهد بود پس منحصر است معجزه به خارق عادت فقط و به این جهۀ که چون صدور افعال الهیه از بشر اماره و حجت صدق اوست بر خدا قبیح است اقدار کاذب را بر او و اجراء خارق عادت بر ید کسی که دعوی دروغ کند و احتمال صدقش را بدهیم اغوا و اضلال و گمراهی و اغراء به جهل و قبیح است بلی اگر کسی مدعی امری شود که حجج قاطعه برخلاف دعوی او قائم باشد بر وجهی که یقین به کذب او حاصل باشد در این صورت بالفرض اگر خارق عادتی بر ید او جاری شود قبحی بر خدا لازم نمی‌آید که دروغ او را از خارج معلوم کرده اغواء و اغراء به جهل لازم نمی‌آید از اقداوش بر خرق عادت چه آنکه دعوائی نکرده که اضلال و غولیت حاصل شود چنانچه اگر کسی به کذب دعوای امر الهی کند و بالفرض اقامه خارق عادت نماید ولی آن را سند صدق خود قرار ندهد بلکه مثل سایر امور اتفاقیه از او صادر شود ولی استناد بار نجوید که این برهان من است بلکه بگوید این برهان من نیست این صنعتی است که دارم و حاصلش آن شود که بی‌برهان قبول دعوت من کنید از اینجا هم قبحی لازم نمی‌آید زیرا که اغوائی لازم نمی‌شود چه آنکه بالاخره این دعوائی است بلا دلیل و حجۀ که خود مدعی اعتراف کرده به اینکه این حجت من نیست و این امور مجرد فرضی است غیرواقع که صدور خوارق و خوارق عادت برخلاف طبیعت بدون اسباب عادیه

طبیعیه شغل همان نفس ولایت است که در کمال قوه عملی به مقامی می‌رسد که مواد کائنات انقیاد او دارند هر صورتی بخواهد ازاله کند می‌تواند و هر صورتی بخواهد بپوشاند می‌پوشاند و در غیر نفس کامله نبی این چنین شغل مجرد فرض غیرواقع بل محال است که چون حد ممیز نفس ولایت از بین افراد رعیت به وصول به این مرتبه از کمال قوه عملی است نفس که در این مقام رسید آن نبی خواهد بود و در طول سلسله واقع خواهد شد برحسب واقع و اتفاق غیر از نفوس ولایت که خداوند احصاء وعد آنها فرموده نفس دیگری نیست غیر اینها و زاید بر آنها که مقام کمالش به این مثابه برسد که متصرف در کائنات باشد به خود اطاعت مواد کائنات از او زیرا که حصول این مقام را کمال دخالت و مدخلیهٔ است حکایت طینت و خلقت [صفحه ۲۵۱] اصلیهٔ و استعدادات ذاتیه و قرب شعلات بمنیر که منشاء اشرفیت و ابتدا کردن به خلق او باشد و آنچه که بوده بوده و آنچه شده شده اگر در اصل عالم صد نفر چنان بودند دراین نشانه هم صد نفر چنان خواهند شد نه زاید بلی ریاضات و مجاهدات و کسب علوم و معارف منشاء ترقی و باعث تدرج می‌شود در سلسله عرضیه نه طولیه اینجا بود در آنچه در آنجا است و ترقیات در همان سلسله که بوده سخن به طول نینجامد که از مقصد خارج شویم باری و از همین جا است که اگر خارق عادت به حسب صورت از کسی دیده شود در مقام دعوی معتمدا علیه تمیز صدق و کذب آن را به قاعده لطف می‌نمائیم و اینکه اگر از غیر نفس ولایت و خارقی ظاهر شود لابد با . . . به اسباب عادیه خفیه خواهد بود که بر شخص مخفی بوده و الاصدور خلاف طبیعت بدون اسباب طبیعته شغل همان نبی است که کار خدا از او ساخته می‌شود و خلاصه‌ی اول آنکه هر چیزی را خواصی است که به آن شناخته می‌شود و مسئله قدرت و تصرف و مسخریت مواد کائنات مرا داده و تقریر انسانی است از خواص مرتبه ولایت کامله است که صاحب آن را لایق مقام وساطت و حجت می‌نماید که برحسب اتفاق عدد و شماده آنها در خارج واقع و معلوم گردیده لا یزید ولاینقض و چون اسم‌شان و شغل از خواص و اطوار او سنت علامت و آیه‌ی صدق او و حجت و برهان او خواهد بود و ملازمه بین آن منصب و قدرت حاصل خواهد گردید از اعرفت ذلک فنقول اگر محتمل الصدقی ظاهر شود و بگوید من پیغمبرم و خدا از کارهای خود این معجزه را نشانی صدق من قرار داده که به ساکن بگویم متحرک شو، حرکت می‌کند چون کوه و به متحرک فرمان دهم که ساکن شو چون آب ساکن شود و واقف شود و بصامت بگویم نطق کن گویا شود و به کور بگویم ببین بینا شود و این امور سند من است و به یدش اجرا شود این امور البته قطع حاصل می‌شود که این راست گفته و صادق است و لذا اگرچه اقتراحیات مردم خاصه به عنوان تماشا و استهزاء در مقام طلب معجزه متبع نیست و پیغمبران اجابت نمی‌کنند ولی مواضعی که مردم به جهت صرف دست آوردن حق طلب حجهٔ کرده‌اند و پیغمبران اعطاء معجزه کرده بودند و آنها به ایشان گرویدند لا تعد و لا تحصی است و در توریهٔ و انجیل و قرآن و اخبار بسیار که خود صاحب فرائد هم انکار ندارد که در ضمن این مقالات گذشته تصریح کرده که اگر مؤمنی بدون اقتراح خواهش معجزه کند از برایش می‌آورند پس اگر آوردن خارق عادت در مقام دعوی احتجاجابه دلیل و برهان نباشد چگونه در آن موضع انبیاء اقامه نموده‌اند خوارق عادات عیسی (ع) و ایمان آوردن مردم پس از آن در انجیل ثبت است و تعجیز موسی سحره را به عصا و ایمان آوردن ایشان به موسی قبل از نزول کتاب توریهٔ در توریهٔ ثبت است و در قرآن یاد از آن کرده و هم در هنگام فرستادن موسی نزد فرعون خدا به او می‌گوید عصا و ید و بیضاء را به تو دادیم و این دو برهان و حجتی است بر فرعون و اتباعش و اگر این علامت صدق نبود چرا خدا آن را حجت موسی قرار داد پس از آنکه موسی دعوت می‌کند که انا رسول من رب العالمین و فرعون تکذیبش می‌کند موسی می‌فرماید اولوجئتک بشئی مبین فرعون می‌گوید فات به ان کنت من الصادقین آن وقت موسی عصا می‌اندازد ودست از جیب بیرون می‌کند فالقی عصاه فاذا هی ثعبان مبین و نزع یده فاذا هی بیضآء للناظرین اگر این دو خارق عادت معجزه و حجت نبود بر صدق مؤمنی چرا آن را در مقام طلب حجت ابراز کرد و از برای فرعون بود که بگوید به موسی که این مطابق با دعوی تو نیست تو دعوی رسالت می‌کنی نامه از جانب خدا بیاورد و چرا موسی به فرعون نگفت در وقتی که طلب معجزه کرد و امر مبین خواست صبر کن تا بعد از اینها که ببینی اسرائیل بردم و به کوه طور برایم آن وقت توریهٔ از برای تو می‌آورم و این

قصه در واضع عدیده از قرآن یاد شده و مضمون همه آن است که موسی حجهٔ خداست و خدا این دو معجزه را به او داده و فرعون انکار کرد و او به این دو معجزه احتجاج نمود و سحره به واسطه آن ایمان آوردند نه خدا به موسی گفت و نه موسی به فرعون و سحره که صبر [صفحه ۲۵۲] کنید تا پس از این کتاب بیاورم یا صبر کنید تا بعدها ببینید چگونه امر من نفوذ خواهد کرد آن وقت باید آنها به او بگویند پس تو هم دست از ما بدار تا هر وقت کتاب آوردی و نفوذ کلمه پیدا کردی در آن وقت ما به تو ایمان می‌آوریم و بسا هست که همه این حرف را بگویند و مفخم شود و اینکه می‌بینی به خصوص قرآن پیغمبر (ص) احتجاج جست و به سبب قرآن مردم ایمان آوردند این به واسطه آن بود که خود قرآن هم معجزه بود و چنان کتابی از طاقت بشر خارج بود و گفتیم که خارق عادت لازم نیست از امور کونیه باشد کتابی هم اگر مثل آنها خارق عادت شود آن هم معجزه خواهد بود اگر خوارق عادت دلیل نباشد چرا در قرآن توبیخ می‌فرماید از کسانی که خارق عادت ببینند و ایمان نیاورند می‌فرماید از کسانی که خارق عادت و ما یشعرکم انها اذا جائت لا یؤمنون و لو اننا انزلنا الیهم الملائکهٔ و کلهم الموتی و حشرنا علیهم کلشئ قبلا ما کانوا لیؤمنوا اگر این خوارق عادات دلیل نبود چه بحثی بود و ما منعنا ان نرسل بالایات الا ان کذب بها الاولون و اتینا ثمود الناقهٔ مبصرهٔ فظلموا بها اگر خوارق عادات دلیل نبود چه ایرادی داشت تکذیب آنها و از اینگونه آیات بسیار است که مذمت و توبیخ می‌فرماید از کسانی که به معجزات ایمان نمی‌آورند پس معلوم شد که معجزات غیر کتابی هم دلیل بوده و در سوره‌ی اعراف دارد ثم بعثنا من بعدهم موسی بایاتنا الی فرعون و ملائه الی قوله تعالی قد جئتکم ببینه من ربکم الی قوله ان کنت جئت فأت بها ان کنت من الصادقین فالقی عصاه فاذا هی ثعبان مبین و نزع یده فاذا هی بیضاء للناظرین می‌فرماید موسی را فرستادم به آیات اشاره به عصا و ید بیضا و به فرعون فرمود که من بینه و شاهد آوردم عرض کرد بیاور آنها را پس موسی انداخت عصا را و بیرون کرد ید بیضا را و لقد اتینا موسی تسع آیات بینات فسئل بنی اسرائیل و آیات نه گانه کتاب و نفوذ نبود و دیگر القها یا موسی فالقیها فاذا هی حینه تسعی الی قوله و اضمم یدک الی جناحک تخرج بیضاء من غیر سوء ایهٔ اخری الی قوله اذهب الی فرعون انه طغی الی قوله و لقد اریناه ایاتنا کلها فکذب و ابی خداوند علی اعلی می‌فرماید این دو خارق عادت را به موسی دادیم و فرمودیم برو به جانب فرعون و پس از آن به ارائه این آیات به فرعون تکذیب نمود اگر خارق عارق عادت دلیل مثبت مدعی نباشد چه تقصیری فرعون کرده و در سوره قصص الق عصاک فلما راها تهتز کانها جان ولی مدبرا الی قوله اسئلک یدک فی جیبک تخرج بیضاء الی قوله فذلک برهانان من ربک چیزی که با مدعی مطابق نباشد چگونه برهان خواهد بود و غیر ذلک از آیات دیگر و همچنین در حکایت عیسی (ع) و احتجاج او بر بنی‌اسرائیل در سوره‌ی آل عمران وارد است که می‌فرماید و یعلمه الکتاب و الحکمهٔ و التوریهٔ و الانجیل و رسولا الی بنی‌اسرائیل انی قد جئتکم بایهٔ من ربکم انی اخلق لکم من الطین کهیئهٔ الطیر فانفخ فیه فیکون طیرا باذن الله و أبری الاکمه و الابرص و احی الموتی باذن الله و انبئکم بما تاکلون و ما تدخرون فی بیوتکم ان ذلک لایهٔ لکم ان کنتم مؤمنین و می‌آموزد او را کتاب و حکمهٔ و توریهٔ و انجیل و پیغمبری به سوی بنی‌اسرائیل که من به درستی که آوردم شما را به آیه و نشانی از پروردگارتان به درستی که من خلق می‌کنم از برای شما از گل مثل هیئهٔ مرغ پس می‌دمم در او می‌شود مرغی به فرمان خدا و بینا می‌کنم کور مادرزاد را و زنده می‌کنم مردگان را و می‌رهانم پیس و خبر می‌دهم شما را به آن چه می‌خورید یا ذخیره می‌کنید در خوان‌های خود به درستی که در این کارها هر آینه آیه و نشانی است از برای شما اگر هستید مؤمنان ملاحظه فرمائید که پس از رسالت چه حجهٔ از برای قبول کردن قولش از برای قومش می‌آورد غیر از خوارق عادت و آنها را آیه و معجزه قرار می‌دهد از برای ایمان آوردن ایشان و کسی به او نگفت که این سخنان مطابق با دعوی نیست و اگر احیاء موتی را حمل کنی بر حیات معنوی لکن ساختن مرغ از گل و بیرون آن و خبر دادن از خوانه‌ها اینها چه حمل دارد رجوع کنید به کتب عهد جدید که ببیند چه قدر می‌شمرد [صفحه ۲۵۳] مواضعی را که از او طلب معجزه کردند از خوارق و او او زد و ایمان آوردند بعضی و هم رجوع کنید به مثل کتاب احتجاج که معتمد و معتبر است نزد همه ببین چقدر می‌شمرد از مواضعی که اهل کتاب یا غیر ایشان خدمت پیغمبر (ص) آمده وطلب معجزه و خرق عادت کردند

و او هم آورده و جماعتی تصدیقش کردند اگر این کتب معتبره اسلامیه معتبر است که از آنها معلوم می‌شود که مؤمنین به پیغمبر (ص) از روی خوارق بیشترند از مؤمنین به او به واسطه نفس کتاب و حال آن که خود کتابش هم خارق عادت بوده و اگر معتبر نیست چرا به خبر ابی لبید و خبر لابد لنا من آذربیجان از برای زمان و مکان این مدعی تو تمسک می‌کنی همانا این مقاله تو تکذیب کتب الهیه و آثار نبویه و اخبار ائمهٔ هدی است و هم چنین مرکوز تمام فرق اسلامیه است که پیغمبرشان خوارق عادات آورده و به آن اعتقاد به صدق قولش از روی تواتر خارق عادات نموده‌اند و در آنها هستند حکما و متکلمین که فن و علمشان بحث از نبوات و شرایط آن و معجزه و شرایط و طریقه نبوت و درس‌ها گفتند و کتاب‌ها نوشتند که فعلا تمام موجود است و کسی این شبهه تو را نکرده که خوارق عادات دلیل مطابق با مدعای پیغمبر (ص) نیست.

اعتراضات دوازده گانه بر فرائد

با انصاف آدم این حکما و متکلمین که در بحث نبوت خارق عادت را مثبت دعوی نبی شمرده‌اند اینها تمام صاحبان علم منطق و مصنفان در آن بلکه مخترعان آنند آنها مقام شرایط قضایا و قیاس را نوشته‌اند تا حال ندانسته‌اند که خارق عادت مطابق با دعوی نبی نیست این مطلب که خارق عادت مثبت دعوی نبی نیست سما شبهه این است که شما این طایفه کرده‌اید و سرش آن است که متبوعان شما قادر بر اظهار خارق عادت نبوده‌اند لذا آن را معتبر در اثبات مدعی ندانسته‌اند هر چه را که ندارند انکار می‌کنند شاهد این مطلب کثرت اصرا این طایفه بر این که خرق عادت معجزه نیست یا کافیه کامله نیست چنانچه از اصرار و صاحب فرائد و صاحب دلائل در غیر موضعی از کتابشان و کسان دیگر معلوم می‌شود اگر این دو مدعی خرق عادت داشته‌اند این همه اصرار بر انکار لازم نبود خوب بود عوض همه بگویند این دو نفر هم قادر در خرق عادت بوده‌اند و آورده‌اند بگویند مواضعش را پس معلوم می‌شود و قدرت نداشته‌اند و بالضرورهٔ ثابت است که بیشتر عقلا اعتقادشان بحجج الهیه از روی اصرار و صدور خوارق عادات است اگر خوف طول ملالت نمی‌شد این قدر می‌خواندم از برایت از کلمات حکما و متکلمین که مطلب واضح‌تر از شمس شود که این تجاهلی است از خصوص صاحب فرائد عجب است که از میان تمام کتب از حکما و متکلمین و علما و فقهاء و ارباب تفسیر و محدثین و صوفیه حتی مثل شیخ احمد و سید کاظم که شما آن دو را حجهٔ و مطاع می‌دانید که شاید ده هزار نفس علاوه باشند از برای مدعای خودش تمسک می‌کند به کلام غزالی ان کلامی که از او دلالت بر مدعای هم ندارد اما رجوع و نقل می‌کند از کتب این جماعت کثیره با آن که نقل نکرده که از چه کتاب غزالی این عبارت را حکایت نموده تا رجوع به آن شود و معلوم شود که غزالی خارق عادت را دلیل مثبت و مطابق با دعوی می‌داند یا نه خوب است عبارت غزالی ذکر شود در فرائد از برای مدعای خود که خارق عادت دلیل مطابق با دعوی نیست و مثبت مدعا نمی‌شود نقل کلام غزالی را می‌کند که او گفته اگر کسی بگوید که چهار بیشتر از ده است و بعد اظهار کند از برای این مطلب امور معجمه معجبه مخیره که کسی مثل آن نتواند بیاورد هر چند ما عاجز باشیم از آوردن مثل آن و متحیر شویم مع ذلک تصدیق نمی‌کنیم قول او را که چهار بیشتر است از ده صاحب فرائد هر چه خیال کرده که این عدم تصدیقش از برای آن است که خوارق عادات مطابق با این قول نیست ولی این شبهه است مقصود غزالی آن است که امور ضروریه حسیه را که بدیهی است و احتمال خلاف نمی رود آنجاها به معجزه خلافت بدیهی را قائل نمی‌شویم چنانچه نگارنده عرض کرده که اثبات معجزه در صورت احتمال صدق است و حاصل مقصود غزالی آن استدلالیت نظریه است که بر خلاف بدیهی اقامه شود در جواب گفته می‌شود شبهه فی مقام البداهة مثل استدلال جبریه بر نفی اختیار و قدرت مؤثره این [صفحه ۲۵۴] عبارت چه ربط دارد و به مدعای فرائد الثانی قولش خوارق عادات ادله ثانیه و مؤید است بخلاف کتاب فیه آنکه مؤید دلیل نمی‌شود جمع بین این دو صحیح نیست و خواهد آمد که هر کتابی معجزه نیست مگر آنکه آن هم خارق عادت باشد پس منحصر می‌شود معجزه به خرق عادت و خواهد آمد در کلامش که او تمام خوارق را خرافه و مجعول می‌داند پس چیزی نخواهد

بود که جزو مؤیدات باشد باز می گویم اول دلیل صدق بر مدعی منحصر است به خارق عادت از برای عموم ملت چه آنکه در اول اخیر که هنوز استقامت و نفوذی و بقاء و دوامی دست نیامده باید حجتی را دارا باشد که شاهد صدق و ممیز بین او و رعیت و فارق بین حق صادق و کاذب باشد و آن امر اگر از امور مشترکه باشد که غیر او هم توانا و دارا باشد این امر مشترک ممیز نخواهد بود که غیر نبی هم بالفرض دارا بوده پس باید امری باشد مختص به نبی که سایر افراد ملت اقامه‌ی آن را نتوانند چه از مقوله خوارق باشد یا کلامی باشد که بشری عاجز از مثل آن باشد پس امر منتهی به معجزه می‌شود یعنی باید داشته باشد چیزی را که بشر عاجز از آن باشد و مجرد کتاب بدون صفهٔ اعجاز ممیز نخواهد بود که هر کسی بتواند بیاورد چنان چه مدعیان کاذب هم آوردند الثالث قولش دلیل باید مطابق با مدعا باشد می گویم خرق عادت مطابق است با دعوی آن که فرستاده از جانب خدا هستم که کار خدا از من ساخته می شود بواسطه‌ی آنکه این شأن و شغل و این قدرت و کمال از برای کاذب حاصل نمی‌شود و به غیر صادق داده نمی‌شود لطفا که فرمود و المعجزهٔ علامهٔ الله لا یعطیها الا انبیاؤه اگر فرض کنیم که راستی کسی را خدا فرستاده باشد و بعد به او دستورالعمل داده باشد که برو و بر مردم بخوان این کلام را که مردم نماز کنند و این کلام به حسب لفظ خارق عادت نباشد و هم به حسب معنی و مردم شک کنند که این کلام از خداست یا نه چگونه نفس کلام دلالت خواهد کرد که از جانب خداست در این صورت محتاج می‌شود به اظهار خرق عادت که علامت صدق قول او شود که این کلام خداست چه آن که لازم نیست که هر چه کلامی از خدا باشد افصح از همه کلمات باشد یا هر کلامی از خدا در باب قصص وارد شود باید معنای او را هیچ کس مطلع نباشد و ندانسته باشد حال اگر به لسان عربی یا فارسی یا عبری که متعارف کلامی است در باب قصص انبیاء گذشته و خدا به رسولش بگوید برو به مردم بگو که این کلام حق است گوش دهید آیا چگونه نفس چنین کتابی معجزه خواهد بود که ثابت کند که این کتاب کتاب خداست پس چگونه خواهد بود که بعد از دعوی رسالت آوردن کتاب دلیل صدق باشد مگر آن که انسان یقین کند که کتاب دلیل صدق باشد مگر آن که انسان یقین کند که کتاب خداست و این به واسطه آن خواهد بود که نفس کتاب خارق عادت باشد یا خارق عادتی دیگر بخواهید که اثبات نماید که این کتاب خداست و این مغلطه از این جا شده که پیغام آورند و قاصد باید پیغام آورده باشد و رسول باید رسالت داشته باشد و این مطلب معلوم است لکن مقام دیگری داریم و آن این است که اگر شبهه شود که این رسالت و پیغام و نامه از جانب خداست یا نه در این صورت محتاج به برهان دیگری خواهیم بود که معلوم کند که این فرمان خداست تا آنکه آن وقت اطاعت کنیم و آن برهان باید غیر آن کتاب باشد و الا دور لازم می‌آید پس منحصر می‌شود بالاخره معجزه مشتبه به خارق عادت چه کتاب باشد یا غیر آن الرابع علی قوله فی المثل اگر طبیبی بگوید الخ فیه که قیاس مع الفارق است چه آن که نطق حجر و طیران بسمار بطی بمسئله طبابت ندارد ولی صدور افعال الهیه کاشف از آن است که به برهان لطف متقدم که صاحب دعوی از جانب خداست و چه نشانی از برای رسول بهتر از آن که کارهای مرسل با رسول باشد و لذا ابنیاء را مظهر اسماء و صفات خود قرار داده و مثل و مثل خود را افعال و صفات فرموده و همچنین ائمه هدی که فالقی بی هویتهم مثاله فاظهر عنها افعاله و لذایذ باسطه خدایند الخامس فی قوله ملازمه بین [صفحه ۲۵۵] ادعای رسالت و قدرت بر خارق عادت نیست فیه آن که ملازمه بین خارق عادت و صدق است که این قدرت از خواص نفس کامله نبی و ولی است و وصول به آن مقام لازم دارد این کمال را و دانستی که بر خدا لازم است که به مدعی چنین علامتی عنایت فرماید و الا مفحم خواهد بود و نقض غرض خواهد شد و خواهد آمد که کتاب و نفوذ اگر معجزه شدند در وقتی است که به خرق عادت منتهی شود که عاجز کننده باشند آیا ممکن است که نصب پیغمبری شود بدون معجزه و معنی معجزه همان عاجز کننده است که بشر نتواند نتواند بیاورد و همان خارق عادت است السادس علی قوله از رسول سلطانی کسی کارهائی که خاصه سلطان است طلب نماید آیا شده است که سلطانی کسی را به جانبی بفرستد و از برای او نشانی قرار ندهد که معلوم شود او رسول سلطان است و لااقل از خط و مهرش حالا در این سلطان حقیقی که خط و مهر ظاهری یا نشانه و لباس ظاهری در میان این است مانند تمثال و عکس همایونی یا لابس محاله

نشانه حقیقی یا لباس معنوی می‌خواهد که صفات‌الله بوده باشد و قدرتش مثل قدرت او و علمش مثل علم او و به قدرت ظاهر کند آن چه را که غیر عاجز باشد تا آن قدرت نشانه صدق او شود و الحاصل آن اموری که علامت صدق می‌شود همان است که از خواص سلطان است که غیر او ندارد و لو خط یا مهر یا نشان یا تمثال باشد و الا امور مشترکه هرگز ممیز نکردند حال مقصود تو از خاصه سلطان اگر اموری است که تعدی از او نمی‌کند مثل خواص واجب‌الوجود این گونه از خواص طلبش از رسول غلط است و اگر از کارهای سلطان است که هم به مباشرت و هم به تسبب غیر به جا می‌آورد مانند فتح بلاد و حرکت لشکر پس این گونه مناصب را به رسولان هم می‌دهد ملاحظه فرمائید حال مقربان بارگاه سلطان را که منصب افعال سلطان را دارند و ما اینکه از رسولان سلطان طلب کارهای سلطان نمی‌شود به واسطه‌ی آن است که به اسباب دیگری می‌تواند سلطان بمن ارسل الیهم معلوم نماید که این رسول من است و این نامه‌ای که آورده از من است و اما طریق عادیه که سنته الله شده از برای اعلام به صدق رسولان خود یا اظهار قدرت خودش هست به دست آنها که همان قدرت بر خرق عادت است و یا تصدیق صاحب خارق عادت مثل نبی سابق بر رسالت لاحق و آن هم منتهی می‌شود به خرق عادت که طریق صدق نبوت سابق بوده پس خارق عادت لازم است چه کتاب باشد یا غیر آن یعنی اگر کتاب هم می‌خواهد حجهٔ باشد باید بر وجهی باشد که معلوم باشد که آن کتاب خداست و آن وجه عبارت است از آن که غیر خدا نتواند به مثل او بیاورد و همین است مراد به خرق عادت که بشر عاجز از اقامه‌ی او شود حال اگر مطلق کتاب را معجزه می‌دانی ولو فاقد وصف باشد یعنی وصف به عجز تعجیز پس آن نشانه صدق نخواهد شد و اگر کتاب عاجز کننده مقصود تو است پس این عجز لازمه‌اش خرق عادت هم هست ولو در غیر کتاب پس لازم نیست پروردگار که آن نامه که بفرستد عاجز کننده باشد می‌شود نامه و کتاب متعارف باشد و به عاجز کننده دیگری صدق آن کتاب را بفهماند چنان چه کتاب موسی و عیسی به نفسه معجزه نبوده‌اند معجزات دیگر داشتند که شاهد صدق آنها بوده و چون هنگامه خاتمیت بزرگ‌ترین آثار الهیه بود او را مصدق فرمود هم به معجزات خارجیه و هم آن که اصل نامه و فرقان را معجزه نمود السابع فی قوله چه قدر بی‌معنی است که بگویند اگر تو رسولی کارهای سلطان اظهار نما جواب اگر احراز رسالتش موقوف باشد به اظهار کارهای سلطان که بدون آن معلوم نباشد که او رسول است بی‌معنی نیست بلکه چقدر غلط است که کسی بگوید من رسولم و نشانی صدق نداشته باشد و مردم قبول کنند توضیح مطلب آن که اگر رسالت کسی معلوم باشد از خارج طلب کارهای سلطان از او بی‌معنی است چندان که شأن رسول بما هو رسول همان وساطت در تبلیغ و آوردن پیغام است کار دیگری شغل رسول بما هو رسول نیست و ما [صفحه ۲۵۶] گر علم به رسالتش موقوف باشد به اظهار کار سلطانی که بدون آن معلوم شود که او رسول است ناچار سفیر است که از اظهار آن و اینکه در رسول سلطان ظاهری که او را پیغمبر می‌گویند طلب کارهای سلطان از او نمی‌شود به واسطه آن است که از قسم اول است یعنی رسالتش با مرد دیگری مثل اعلان خود سلطان به طریقی که بداند انسان اعلان از اوست معلوم شده و اینکه در رسولان سلطان حقیقی کارهای سلطان لازم است چون طریق دیگری از برای احراز صدق در میان نیست نشانه اظهار کار سلطان می‌شود چه آن که آن غیب الغیوب محجوب است از انظار بل عقول مردم یا آنکه مردم به حجاب خود محتجب‌اند صدائی بلاواسطه از خود او نمی‌شنوند ضبط و حدی از برای او نیست تمثال ظاهری از برای او نیست سفر سفیرش جسمانی نیست که به چشم ببینند مردم که از پای تخت آمده سفر سفیرش روحانی است حال عوض آن که مردم ببینند از پای تخت آمده باید کارهای اهل آن دیار و شهر به دست او باشد صنایع عالم باید از او ظاهر شود تا معلوم گردد که از آنجا آمده و یا آن کسی که به اظهار کار خدا رسالتش معلوم شده او بگوید که این یک نفر هم رسول است و چون منتهی می‌شود احراز رسالت دوم به قول اول و از اول به اظهار کار خدائی پس بالاخره منتهی می‌شود طریق رسالت به اظهار کار خدائی چرا ای صاحب کتاب عقل خودت را میزان قرار نمی‌دهی تمویهات می‌کنی قیاس مع الفارق می‌نمائی چه ربط و نسبت است بین رسولان ظاهری و باطنی آنها نشانه ظاهری می‌خواهند اینها نشانه باطنی پس اعتبار کار خدا در رسالت نه از باب آن است که در قوام رسالت و مفهوم و مصداق آن معتبر است

اظهار خارق عادات زیرا که متحقق می‌شود رسالت به صرف آن که پیغام آورده باشد ولو فاقد در هر کمالی باشد بلکه از باب آن است که علم به رسالت موقوف بر اظهار کار خدائی است پس کار خدا را که می‌خواهیم نه برای آن است که او رسول باشد واقعا بلکه برای آن است که ما بدانیم که او رسول است تا متابعت کنیم چرا تمویه و مغلطه می‌کنی بلی عنوان رسالت متحقق می‌شود به معجزه چنانچه محقق میشود بدون عصمت و عدالت و بدون علم و دانش چه آنکه رسالت موقوف به آوردن پیغام است هر کس پیغام آورد رسول بر او صادق است ولی از آنجا که این منصب بزرگی است به هر بی سر و پائی داده نمی‌شود و لیاقت آن را ندارد و هر نفسی نتواند سماع وحی نماید بلکه کسی باید باشد که در وسط عالم معقول و محسوس نشسته باشد از طرفی بشنود و اذن الله باشد و از طرفی برساند و لسان الله باشد از سمتی بگیرد و از سمتی برساند پس آن کسی که استعداد نفسش به مقام نبوت رسید معلومات بداند و مقدورات را بتواند و آن کس ماده کائنات از او اطاعت کنند پس چنان چه عصمت مقوم معنی رسالت نیست ولی غیر معصوم رسول از جانب خدا نمی‌شود هم چنین قدرت بر خرق عادت معنی رسالت نیست ولی رسول از جانب خدا آن نفسی است که در مرتبه کمال نفسی به این مقام رسیده باشد که قدرت خرق عادت را چنان چه در چند موضع از فرائد تصریح کرده که انبیاء مظاهر قدرت خدایند و از آنجا که چون این صفته و حالت لازمه مقام وساطهٔ او است و خاصه او است دیگر در مقام اثبات رسالتش نشانه دیگری لازم نیست همان جهت قدرتش نشانی می‌شود و بالجمله چون هر که نبی است قدرت عادت را دارد به همین علامت اکتفا می‌شود در اثبات رسالتش و اسم آن را معجزه گذاشته‌اند که به تعجیز و عجز بشر معلوم شود کار خداست پس معلوم شود که از جانب خداست الثامن علی قوله چه فائده در طلب معجزه و چه حجتی در خوارق عادات باقی می‌ماند جواب اگر هدایت و ایمان به اراده خداست چه حاجت به بعث نبی خواهد بود پس چنان چه تا بعث نبی نشود هدایت و حجت حاصل نمی‌شود هم چنین پس از بعثت تا معجزه نباشد هدایت و حجهٔ تمام نمی‌شود ابی الله ان یجری الامور باسبابها اراده خدا بر نحو قهر و غلبه نیست التاسع جواب از آن چه در صفحه صد و سیم نوشته می‌گوئیم تعارضی نیست ما بین اخبار که حکایت صدور معجزات از انبیاء می‌نماید با آیاتی که رد می‌کند اقتراح مردم را در طلب معجزه چه آنکه مفاد [صفحه ۲۵۷] آیات این است که معجزه به میل و هوای مردم نیست و همچنین هر کس هر وقت معجزه بخواهد بر پیغمبر لازم نیست که بیاورد و این صحیح است چه که آنقدری که بر پیغمبر لازم است اظهار امارهٔ صدق خودش است به اظهار خرق عادت که خودش اختیار کند و پس از اظهار به مقداری که حجت بر بیننده و شنونده کامل شود دیگر بر او لازم نیست اقامه کردن معجزه نه ابتدا و نه به اقتراح مردم بلی گاهی به جهت زیادتی بصیرت اظهار می‌کند و گاهی هم تفضلا بر طبق مقترحات مردم اظهار کرده‌اند و این دو موقع تفضل و احسائی است غیر لازم بر ایشان که مقصود از اقامه‌ی حجهٔ حاصل شده به آنچه از خرق عادت اظهار کرده و اما دلالت آیات بر مقصود این جماعت که اصل خرق عادت معجزه نیست یا آن که به خرق عادت حجهٔ کامل نمی‌شود و سند مطابق با دعوی نمی‌شود و یا آن که انبیاء اظهار خرق عادت در مورد اثبات دعوی خود نکرده‌اند پس افترائی است محض بلکه قضایای موسی و عیسی که در قرآن یاد شده عکس آن را خبر داده که ایشان در مقام اتمام حجت و اثبات صدق و طلب خصم ابتداء یا به عبدالطلب اظهار خرق عادت می‌فرموده‌اند پس اخباری که حکایت صدور خرق عادت از انبیاء می‌فرماید حتی در مورد تمسک به خرق عادت اینها موافق با قرآن است و تو به اعتراف خود باید بگیری که ما وافق قول ربنا فخذوه و این که تو این اخبار را منافی دیدی به واسطه آن است که معنی آیات را نفهمیدی گمان کردی که مدلول آیات نفی معجزه بودن خرق عادت است و دلیل صدق نمی‌شود و چنین نیست بلکه آن است که بعد از اتمام و تمامیت حجهٔ مقترحات مردم مقبول نیست و اگر آورده شود ایمان نمی‌آورند و الا به معجزه که پیغمبر آورده اکتفا می‌کردند و کجا آیات فرموده که بدون معجزه و خرق عادت مردم باید ایمان بیاورند العاشر علی قوله آن چه راجع به قوت روح قدس است که منزل بر قلب انبیاء است حق است و آنچه راجع به این مقام نیست خرافت و مجعول است سبحان‌الله آن مغلطه و تمویه و اجمال گوئی و شبهه‌اندازی ولی من واضح می‌گویم که تمام خوارق عادات که از انبیاء فرض شود

صدورش همه به قوه روح قدس است و تایید پروردگاری و کمال نفس نبی و امداد روح‌القدس حال اگر مقصودت از راجع به روح قدسی آن بیانات و علوم کتاب است که به کمک روح قدس است چنان چه این عبارت که منزل بر قلب انبیاء است دلالت بر این دارد و این که هر چه غیر اوست ربطی به روح قدس ندارد پس هم دروغ است که خارق عادت هم هستند به قوه و غلبه کلیه روح قدس است و هم تکذیب توریهٔ و انجیل و قرآن است و تکذیب تمام روات و صاحبان کتب و اخبار است که پر است از نقل خارق عادت و تأویلات بارده شما در تمام آنها ممنوع و بلا دلیل است چه آ نکه نه عقلی قائم بر خلاف است و نه نقلی و مجرد امکان تصرف و حمل در بعض آنها مثل احیاء اموات و بعث از قبور و شفا دادن کور و حمل بر امور معنویه منشأ تصرف در باقی نمی‌شود مانند زنده شدن عزیر و باقی ماندن طعام او تا صد سال و خبر از ما فی البیوت و انداختن عصا و شق بحر و پرواز مرغ گلی و تسبیح حصاهٔ و انقیاد شجر و اخبار از ما فی الضمیر اینها چه تأویلی دارد بر فرض که تکلف وزری چه دلیل دارد این تکلف اگر می گوئی که نمی‌شود نفس نبی بلا سبب عادی اظهار خرق عادت کند چنان چه از معنی کلمات بارده فرائد معلوم می‌شد می گوئیم چه بعدی است از قدرت پروردگار که بعض عبادش را قادر بر این امور فرماید و اگر می گوئی امتناعی ندارد ولی واقع نشده آیات و اخبار و ادعیه داله بر مراتب قدرت و مظهریت ایشان بر حد ضرورت است اگر می گوئی این قدرت به ایشان داده شده ولی اعمال نکرده‌اند به علاوه آنکه خلاف آیات و اخبار ضرورت است پس فائده دادن چه بوده واگر می گوئی در مقام اثبات مدعا خارق عادت نیاورده‌اند خلاف قرآن است و اگر می گوئی هیچ وقت معجزه را که مردم خواسته‌اند آنها اطاعت نکرده‌اند خلاف آیات و اخبار است و اگر می گوئی تمام این آیات مؤل و تمام اخبار کذب است پس وای بر تو که تو مذهبت را از کجا معلوم خواهی کرد و اگر تمام اینها دروغ است و خرافت شاید خبر آذربیجان هم دروغ باشد و شاید خبر شرع جدید و امر جدید دروغ باشد و شاید خبر ابی لبید دروغ باشد چه آن که روات اینها یک طایفه‌اند و کتب این [صفحه ۲۵۸] این اخبار یکی است بلکه شاید این اخبار که وعده داده‌اند که موعود می‌آید آنها دروغ باشد یا مؤل بلکه شاید نسبت این دعوت به علی محمد و حسین‌علی دروغ باشد که تو خودت آنها را ندیدی و شاید این بیان و ایقان که نسبت داده‌اند که مال این دو نفر است دروغ باشد که تو خود به چشم خود ندیدی که آنها نوشته‌اند راستی اگر بتوان تمام اخباری که در سیر و تواریخ و تفسیر و حدیث از اهل هر مذهبی که وارد شده دروغ باشد بودن علی‌محمد و حسینعلی در دنیا می‌توان دروغ باشد این حرف تو مقصود چیست هر چه راجع به این مقام نباشد مجعول است که خارق عادات راجع به این مقام است که چرا طفره میزنی و نعل و از کونه می‌زنی و اگر راجع نیست پس همه دروغ است پس بودن این دو نفر هم در عالم دروغ است فواعجبا که یک خبر دو خبر که با مدعای فرائد موافق باشد آن راست و صحیح و صد هزار خبر دیگر دروغ اگر به این که تو بگوئی دروغ است دروغ شود دل خودت را خوش دار همانا به سببی از برای این تأویلات و انکارات نیست مگر عجز متبوعانشان از خرق عادت پس مثل انبیاء بودند در قدرت انبیاء را مثل ایشان فرض کرده‌اند در عجز فلیعلمن نبائه بعد حین الحاد ی عشر فی قوله ممکن نیست که به اندازه اثبات مدعا و اقامه حجت به میل خلق معجزه بیاورد که بسا هست که قصد تماشا باشد و مجلس نبوت تیاتر شود جواب ممکن است که به اندازه اثبات مدعا و اقامه حجهٔ به میل خود معجزه بیاورد به قدری که وافی باشد که جمله ببینند و جمله دیگر به تواتر بشنوند تا بر تمام حجهٔ کامل شود از اینکه از برای هر نفسی نمی‌شود معجزه آورد مقصود تو حاصل نمی‌شود که خارق عادت معجزه نیست و نبی به آن تمسک نمی کند چرا در دین خدا مغلطه می کنی الثانی عشر فی قوله در هیچ آیه پیغمبر نگفته دلیل من فلان و فلان معجزه است بلکه به نزول کتاب بیان فرموده جواب در هیچ آیه پیغمبر نفرموده دلیل من استقامت است و دلیل من نفوذ و تقریرات که شما آن را اقوی حجت و سند می‌دانید به علاوه آن که سکوت پیغمبر (ص) در قرآن دلیل نیست بر اینکه معجزه دیگری نیاورده و یا در مقام اثبات مدعایش تمسک به معجزه نکرده تمام فرمایشات پیغمبر (ص) که در قرآن نیست سنت نبویه غیر آن است اگر می گوئی در جای دیگر هم پیغمبر (ص) احتجاج به معجزات دیگر نکرده کتب معتبره اخبار مکذب تواند لازم نیست که هر چه را که پیغمبر کرده باشد یا گفته باشد نقل

همه در قرآن شده باشد چه بسیار بسیار از فرمایشات ایشان و چه بی‌شمار از کردارهایشان که در قرآن اسم نبرده اگر بگوئی لا رطب و لا ـ یابس الا ـ فی کتاب مبین می گوئیم محصوری ملا حسین و اتباعش را در قلعه شیخ طبرسی ره و به دار زدن باب را در تبریز هم نگفته نه سهو کردم در یکجا گفته و لو نقول علینا بعض الا قاویل لاخذنا منه بالیمین ثم لقطعنا منه الوتین فما احد منکم عنه حاجزین که به خدا دروغ بست و خدا او را گرفت و عرق حیاتش را قطع کرد و شما نتوانستید منع کنید و همچنین نفی کردن بها را از بغداد تا عکا آن را هم در قرآن ندارد مگر این آیه والذین یسعون فی الارض فسادا فلیقتلوا و یصلبوا او ینفوا که هم کشته شدند و هم به دار زده شدند و هم نفی شدند بنابر تمسکات این طایفه به پاره آیات می‌توان به این نمره آیات تمسک کردند و تطبیق نمود بر ایشان چه آن که جز تطبیق بر مصادیق چیز دیگر از استدلالات آنها نفهمیدم به علاوه که اگر نبی باید بگوید در کتابش که معجزه من فلان و فلان است پس می گوئیم شما که معجزه را منحصر به کتاب می‌دانید پس چرا موسی و عیسی در تورهٔ و انجیل نگفته‌اند ما پیغمبر هستیم و معجزه ما تورهٔ و انجیل است اگر اسمی برده‌اند از معجزات دیگر بوده نه کتابشان به علاوه از موسی و عیسی و غیر ایشان کرارا خبر داد و تو قبول نکردی و نمی کنی یا تأویل می کنی از خودش را هم که می گفت تو یا قبول نمی کردی یا تأویل می کردی اگر گفتن در قرآن را طالب بودی و رسولا الی بنی اسرائیل انی قد جئتکم به بینهٔ انی اخلق لکم من الطین کهیئهٔ الطیر فانفخ فیه فتکون طیرا باذن الله در حکایت عیسی فرمود چرا قبول نکردی و در حکایت موسی او لو جئتک بشئ مبین قال فات به ان کنت من الصادقین فالقی عصا فاذا هی ثعبان مبین و نزع یده فاذا هی بیضاء للناظرین که خدا از این دو آیه به برهان و حجهٔ خبر داده فدانک [صفحه ۲۵۹] برهانان من ربک الی فرعون و ملائه فرمود و تو قبول نکردی یا تاویل کردی حال اگر می گفت معجزه من مرده زنده کردن یا انکار می کردی یا می گفتی مقصود حیات معنوی است اگر می گفت آسمان را چنین می کنم می گفتی آسمان ادیان اگر می گفت شمس و قمر را چنان می کنم می گفتی شمس و قمر ادیان احکام اگر می گفت از انگشتان نهر بزرگ جاری می کنم می گفتی آب معرفت اگر می گفت زمین را متزلزل می کنم می گفتی زمین دلها اگر می گفت تسخیر بلاد می کنم می گفتی افئده‌ی مردم اگر می گفت بی‌فتیله و روغن روشنائی می‌دهم میگفتی روشنائی علم اگر می گفت درخت اطاعت می کند می گفتی شجره ایمان و هکذا و هکذا این در تأویل که شما به این مثابه باز کرده‌اید زاینده‌رود است تمامی ندارد می گفت هم در قرآن ثمر نداشت اگر بگوئی چرا از میانه تمام معجزاتش به همین کتاب در قرآن تحدی کرده و تعجیز فرموده می‌توانست غیر او را بگوید می گویم حکم کارهای نبی بر ما مخفی است نکته آن بسیار است ما نمی‌دانیم شاید یکی آن باشد که در مقام قهر و غلبه چنان ایستاده بود که با سهل چیزها که سخن گفتن باشد و به همان حرفه خودشان که خطابت و انشاء خطب و اشعار باشد که به آن فخر می کردند و بر یکدیگر تفوق می‌جستند تعجیز کرد باشد باری چون کمال و صنعت ایشان به لسان و تکلم و انشاء خطب بوده چنان چه مشهور از احوال آنها و آثار آنها است و از این طرف هم تکلم اسهل امور بوده است به ایشان تعجیز کرده که این کلام من خارق عادت و بشر از آن عاجز است اگر نه مثل آن را بیاورید و این منتهای تعجیز است و دیگر چون معجزه باقیه بود به او تحدی فرمود و دیگر اثبات کمالی از برای کتابش می‌فرماید که مردم بزرگی او را بدانند پس رجوع به او کنند تا مبدأ و معاد و معاش و صلاح و فساد خود را هم دست بیاورند و هم اینکه بفهماند که کتاب انبیاء دیگر بنفسه معلوم نمی گردد که مال خداست محتاج بود به اقامه‌ی معجزه دیگری که صدق صاحب کتاب می کند معلوم شود آن وقت او بگوید که این کلام خداست ولی این کلام مبارک خودش بنفسه چون عاجز کننده بود دلالت می کند بر اینکه من کلام خدا هستم محتاج به معجزه دیگر نیستم و نکات دیگر هم هست و حاصل کلام آن که به ضرورت از تمام ملیین و اتفاق کتب سابقین و تعاضد کتب آسمانیه و آثار و اخبار دینیه انبیاء و اولیاء صاحب خوارق عادات بوده‌اند و اقامه فرموده‌اند و به آنها احتجاج نموده و جمله از مردم به آن واسطه اطاعت کرده‌اند غایهٔ الامر به میل و هوای مردم و هر روزه از برای هر کس نبوده منکر این همه گمان ندارم چیزی را در عالم قبول کند بلکه اصل وقوع و خوارق عادات برخلاف طبیعت بدون اسباب خودش از ادله قویه بر اثبات مبدا و صانع است که غیر از طبیعت ذاتی است که

طبیعت و عادت را مقهوری نمایـد بلی شـبهه آن که خوارق معجزه وافیه نیست چون باقیه نیست باقی مانـد و آن را در کلام صاحب دلائـل جواب خواهیم داد منتظر بـاش و امـا آیاتی که صاحب فرائـد و صاحب دلائل از قرآن تمسک کرده‌انـد از برای مـدعای خود آنهـا ابـدا دلالـت بر مـدعای ایشـان نـدارد که خـارق عادتی نبوده و یا معجزه نبوده و یا احتجاج به او نشـده و یا کسـی او را متابعت نکرده و یـا آنهـا مطـابق بـا دعوی نبی نبوده بلکه مفـاد آنها آن است که به میل آوردن معجزه مردم و هوای نفسـشان نبوده و نیسـت اظهـار معجزات و اینکه گاهی ابا می‌کردنـد از اظهار آن در مقام طلبش و این که توبیـخ بر طلبش می‌کردنـد مقصود آن بوده که به قـدر لازم اقامه‌ی حجت شـده زیاده لازم نیست تفضل است و یا آن که طالبان معجزه ارباب جحود و عناد بوده‌انـد اقامه فایـده‌ی از برای ایشـان نداشـته و یا آنکه انبیاء اظهار مقام عبودیت و نفی اسـتقلال و احتیاج و عجز خود را بانفسـهم می‌فرمودنـد که گمان و یا آنکه اظهار می‌کردنـد که ما تابع وحی هستیم از خود اراده او نداریم تا آنکه تابع هوای شـما و نیستیم یا امثال آن و هیچ یک از آن آیـات افـاده مـدعای صـاحب فرائـد را نمی‌کنـد که ملازمه بین ادعای نبوت با قـدرت بر معجزات نیست آیه قل لا اقول لکم عنـدی خزائن الارض و لا اعلم الغیب و لا اقول لکم انی ملک ان اتبع الا ما یوحی الی کجا دلالت دارد که خرق عادت مطابق با دعوی نیست در آیه و اقسـموا بـالله جهـد ایمـانهم لئن جـائتهم ایـهٔ لیؤمنن بهـا قبـل انما الایات عنـدالله و ما شـعرکم انها اذا جائت لا یؤمنون مقصود بیان جحود مردم است و اینکه اقامه‌ی معجزه فایـده نـدارد [صـفحه ۲۶۰] از برای هـدایت آنها نه آنکه مقصود آن باشـد که معجزه از خرق عادت دلیل نیست چنانچه می‌فرماید و لو اننا نزلنا علیهم الملائکهٔ و کلمهم الموتی و حشرنا علیهم کلشی قبلا ما کانوا لیؤمنوا و دیگر قـالوا ان الله عهـد الینـا ان لا نؤمن الرسول حتی یاتینـا بقربـان تـاکله النـار قـل قـد جائکم رسـلی من قبلی بالبینات فلم قتلتموهم این اعتراض بر اهـل جحود است که به معجزات ایمان نمی‌آورنـد و اقامه‌ی معجزه در حق ایشان فایـده نـدارد بلکه بر ضـد خیـال مسـتدل و دلالت دارد از وقوع معجزه مثل قربانی و نظیر این این آیه است قالوا لولا اوتی مثل ما اوتی موسـی او لم یکفروا بما اوتی موسـی من قبل قالوا لن نؤمن لک حتی تفجر لنا من الارض ینبوعا او تسقط السماء کما زعمت او تأتی بالله و الملائکهٔ قبیلا الی قوله سـبحان ربی هـل کنت الا بشـرا رسولا اعتراف به بشـریت است و این که خواسـتن پاره از امور موافق مصـلحت نیست یا ممکن نیست.

در ادیان دیگر امور خارق عادت دال بر نبوت شمرده شده

و الحاصـل نفی ایجـاب کلی مسـتلزم سـلب کلی نیست که مقصود توانست ملاحظه کتب عهـد جدیـد که معتبر می‌داننـد نمائیـد که چگونه خرق عادت می‌آوردند و چگونه به خرق عادت ایمان می‌آوردند و صاحبش را نبی می‌گفتند و چنان چه در انجیل یوحنا در باب چهارم در آیه هجدهم که نوشته عیسی (ع) به آن زن خبر می‌دهد که تو پنج شوهر داشتی و آن که الان داری شوهر نیست این سخن را راست گفتی زن بدو گفت ای آقا می‌بینم که تو نبی هستی تا آیه‌ی بیست و پنجم زن بدو گفت می‌دانم که مسیح کرستس می‌آیـد پس هنگـامی که آیـد از هر چیز به ما خبر خواهـد داد عیسـی بـدو گفت من که با تو سـخن می‌گویم همانم تا آیه بیست و هشـتم آن گاه زن روی خود را گـذاشت و مردم را گفت بیائید و کسـی را ببینید که هر آنچه کرده بودم به من گفت آیا این مسـیح نیست تا در آیه سـی و نهم می‌فرماید پس در آن شـهر بسیاری از سامریان به واسطه سخن آن زن که شهادت داد که هر آنچه کرده بودم به من باز گفت بـدو ایمان آوردنـد ملاحظه فرما که هـدایت کردن به اخبار به غیب شـد نبوت او بلکه به اینکه او مسـیح اسـت ایمـان آورد و سامریـان به واسـطه آن معجزه ایمـان آوردنـد و دیگر در بـاب دوم در حکایت رفتن عیسـی به عروسـی خانه و نبودن شراب در آیه هشـتم دارد عیسی بدیشان گفت قدحها را از آب پر کنید و آنها را لبریز گردانید پس بدیشان گفت الان بردارید و به نزد رئیس مجلس ببرید پس بروند و رئیس مجلس چون آن آب را که شـراب گردیده بچشید و ندانست که از کجا است لکن نوکر اینکه آب را کشـیده بودند می‌دانسـتند تا آیه یازدهم و این ابتدای معجزه‌ای است که از عیسـی در قانای جلیل صادر گشت و جلال

خود را ظاهر کرد و شاگردانش به او ایمان آوردند ملاحظه فرمائید اول معجزه عیسی که سبب ایمان شاگردانش شد خرق عادت بود یعنی انقلاب آب به شراب چرا نگفتند این مطابق با دعوی نیست و دیگر در آیه چهل و هفتم نقل می‌کند حکایت شفا طلبیدن سرهنگ از عیسی پسر خود را بدو گفت اگر آیات و معجزات نبیند هر آینه ایمان نمی‌آورید عیسی بدو گفت برو پسرت زنده است سرهنگ برگشت و معلوم کرد در همان زمان که عیسی بدو گفت پسرت زنده است تب از او زایل و تمام اهل خانه او ایمان آوردند تا در آیه پنجاه و چهارم می‌نویسد و این نیز معجزه دوم که از عیسی صادر گشت در وقتی که از یهودیه به جلیل آمده ملاحظه فرمایش عیسی و ایمان سرهنگ و اهل خانه‌اش به واسطه خرق عادت فرمائید و دیگر و در باب پنجم شفا دادن در باب هشتم نقل می‌کند و دیگر در باب ششم از یوحنا حکایت سیر کردن پنج هزار نفر را از پنج گرده نان و دو ماهی و باقی ماندن آن نانها و دو ماهی نقل می‌کند تا در آیه چهاردهم می‌گوید و چون مردمان این معجزه را که از عیسی صادر شده بود دیدند گفتند که این البته همان نبی است که باید در جهان بیاید و دیگر در باب هفتم در آیه بیست و سیم احتجاج می‌کند بر یهود به معجزه که در باب پنجم نقل شده و می‌فرماید در آیه بیست و سیم چرا بر من خشم می‌آورید از این سبب که در روز بیعت شخصی را شفای کامل دادم و دیگر ملاحظه باب نهم را از اول تا به آخر بنما آن حکایت شفا دادن کور مادرزاد را و ایمان آوردن به اینکه عیسی (ع) نبی است و انکار یهود و احتجاج به او تا در آیه بیست و سیم و چهارم می‌گوید از ابتدای عالم شنیده نشده که کسی چنین کور مادرزاد را باز کرده باشد اگر این شخص [صفحه ۲۶۱] از خدا نبودی هیچ گاه نتوانستی ملاحظه فرما استدلال به معجزه را و دیگر در باب یازدهم و زنده کردن ایلعازر نام که خواهر مرتا و مریم به تفصیل می‌نویسد مردن ایلعازر را و دفن کردن او و گریه کردن او و گریه کردن خواهرش سر قبرش و مریم خود را به قدم عیسی انداختن و این که اگر تو می‌بودی برادرم نمی‌مرد و اضطراب و گریه او نزد عیسی و گفتن یهود که آن کسی که تو را شفا داد امر کند که این مرد نیز نمیرد و شدت عیسی و آمدنش سر قبر و امر به برداشتن سنگ و گفتن مریم متعفن شده چهار روز است که مرده و اعتراض عیسی (ع) بر او که اگر ایمان آوردی اعتراض مکن بعد سنگ را برداشتند در آیه چهل و دوم تا آیه چهل و ششم می‌فرماید عیسی چشمان خود را بالا انداخت گفت ای پدر تو را شکر می‌کنم که سخن مرا شنیدی و من می‌دانستم که همیشه سخن مرا می‌شنوی لکن به جهت خاطر این گروه که حاضرند گفتم تا ایمان بیاورند که تو مرا فرستادی چون این آیه را گفت به آواز بلند ندا کرد ای ایلعاذر بیرون بیا در حال آن مرده دست و پا به کفن بسته بیرون آمد و روی او به دستمالی پیچیده بود عیسی بدیشان گفت او را باز کنید و بگذارید برود آن گاه بسیاری از یهودان که با مریم آمده بودند چون آنچه عیسی کرد دیدند و ایمان آوردند و این تفصیل را نمی‌توان حمل بر حیات معنوی نمود که در جاهای دیگر انجیل دارد حال ملاحظه استناد عیسی به این خرق عادت نمائید که می‌فرماید تا ایمان بیاورند که تو مرا فرستادی و ملاحظه ایمان یهود را کن ای با انصاف صاحب فرائد اگر خرق عادت مطابق با دعوی نبود چرا عیسی از برای آنکه فرستاده خداست به آن استدلال می‌کند و این ایلعازر مدتها زنده و یهود به واسطه ایمان مردم به عیسی به سبب او می‌خواستند ایلعازر را بکشند و از این گونه در انجیل لوقا و غیر آنو نامه‌ی رسولان پر است رجوع به آنها کن و هم در توریهٔ در سفر خروج رجوع کن ببین که چگونه خداوند در وقت فرستادن موسی در نزد فرعون حجت او را خرق عادت قرار می‌دهد و پس از آمدن موسی و هرون در باب چهارم در آیه‌ی بیست و هشتم و نهم می‌فرماید پس موسی و هرون رفتند کل مشایخ بنی‌اسرائیل را جمع کردند و هرون همه سخنانی را که خداوند به موسی فرموده بود باز گفت و آیات را به نظر قوم ظاهر ساخت و قوم ایمان آوردند ملاحظه فرما که ایمان بنی‌اسرائیل تمام به واسطه ارائه عیسی عصا و ید بیضاء و آیات تسع بود که آنها را موسی حجت خود بر بنی‌اسرائیل قرار داد و نگفت معجزه من کتاب است و استقامت و نفوذ امر و پس از آن تمام دلیلش بر فرعون و فرعونیان همان ارائه آیات تسع بود ملاحظه باب هفتم و هشتم و غیر آن را بنما حاصل آنکه اگر ملاحظه کتب سابقین را بفرمائی خواهی گفت که تمام معجزات انبیاء خوارق عادات بوده و کی تا بحال کتاب خودر ا معجزه و سند حقیت خود قرار نداده‌اند بلکه به خوارق عادات ثابت کرده‌اند که

کتابشان کتاب خداست جز پیغمبر (ص) ما که چون اصل کتابش خارق عادت بوده به همان هم تحدی و تعجیز فرموده بلکه ملاحظه اخبار کثیره را بنما که در تفسیر آیه انذر عشیرتک الاقربین وارد شده که در اول بعثت که بنای دعوت قوم بود چه کرد آن سرور که امیر (ص) می‌فرماید چهل نفر از بنی‌هاشم را دعوت نمود و جزع . . . که غذای یک نفر بود و کاسه‌ی شیری که شرب یکنفر بود تهیه دید و خودش از آن دو قدری تناول فرمود و پس از آن تمام آن چهل نفر خوردند و آشامیدند و سیر گشتند آن گاه ابلاغ دعوت خود فرمود که ابولهب از میانه گفت این سحری است که از برای شما اظهار کرد و دو روز متوالی همین عمل را به جا آورد و روز اول به واسطه کلام ابی‌لهب اظهار امر نفرمود و در روز دوم پس از این دو معجزه اظهار امر فرمود و همان مجلس علی را وصی خود معین کرد و در آن محفل احتجاج به کتاب نفرمود و بس است در این مقام فرمایش امام همام حضرت صادق (ص) مروی در کافی و احتجاج و غیر آن در جواب زندیق که سؤال می‌کند از کجا ثابت شد وجود انبیا و رسل می‌فرماید انأ لما ابثتنا ان لنا خالقا صانعا متعالیا عنا و من جمیع ما خلق و کان ذلک الصانع حکیما لم یخبران یشاهده خلقه الی قوله ثبت ان له سفراء فی خلقه و عباده یدلونهم علی صمالحهم و منافعهم و ما به بقائهم و فی ترکه فنائهم و ثبت عند ذلک ان له معبرین و هم الامناء و صفوته من خلقه حکماء مؤذبین بالحکمه مبعوثین عند غیر مشارکین للناس فی اموالهم علی مشارکتهم فی الخلق و الترکیب مؤذین من عند الحکیم بالحکمه [صفحه ۲۶۲] و الدلائل و البراهین و الشواهد من احیاء الاموات و ابرء الاکمه و الابرص و لا تخلوا الارض من حجهٔ یکون معه علم یدل معه علی صدق مقال الرسول ملاحظه کلام معجز نظام را فرما که تأمل در او ثابت می‌کند که از مصدر عصمت و حکمت جاری گشته که به این مختصر اشاره به طرف اربعه از برای اثبات نبوت می‌فرماید باری پس از آنکه لازم می‌شمرد بعث نبی را لازم می‌شمرد این را که باید نبی دلائل و براهین و شواهد داشته باشد و تفسیر می‌کند این برهان و دلیل و شاهد صدق را به خوارق عادت از احیا اموات و ابراء اکمه و ابرص که اینها حجهٔ رسول می‌شوند و دلالت بر صدقش کند با انصاف صاحب فرائد اگر آوردن خارق عادت مطابق با دعوی نباشد چگونه آن را صاحب حضرت صادق (ع) سند و حجهٔ مقاله‌ی رسول قرار می‌دهد و هم ملاحظه حکایت احتجاج حضرت رضا (ع) در حضور هرون با رؤسای مذاهب مروی در بحار از عیون و احتیاج و غیر آنها که در آنجا حضرت بر رأس الجالوت تمسک می‌کند به معجزات انبیاء و معجزات پیغمبر (ص) و اینکه طریق ثبوت صدور معجزات نقل ثقات و اخبار متواترات است و هم ملاحظه فرما احتجاج حضرت امیر (ع) بر یهودی و مروی در بحار در وقتی که خواستند یهود از حروف مقطعه قرآن تعیین مدت نبوت پیغمبر (ص) را کند و امیر (ع) جواب ایشان را داد در آخر عرض کردند چه حجت دارید شما بر ما حضرت امیر (ع) روی به شمشیرها و لباس‌های ایشان می‌فرماید و طلب شهادت می‌نماید به زبان فصیح تصدیق به رسالت پیغمبر (ص) و وصایت آن سرور می‌کنند و امثال این مطالب متفرقه که در کتب احوال ائمه و پیغمبر (ص) بسیار است و هم در جلد چهارم بحار در احتجاجات معصومین (ع) طاهرین چیزهائی است که دلالت بر صدق مدعا و بطلان تمویه صاحب فرائد که دارد بسیار است و اما آنچه صاحب فرائد نوشته که قدرت به امور مجاله الخ نمی‌دانم در جواب این فاضل چه بنویسم بگویم فرق بین محال صاحب ممتنع عقلی که خارج از محل معجزه و قدرت است و بین محال عادی و ایجادیهٔ آثار اقامه بدون اسباب طبیعیه عادیه که محل قدرت و مورد معجزه است نفهمیده و نگذاشته که دور از فضل این فاضل است همانا باب مغلطه از برای عوام گشوده معلول بی‌علت نیست ولی علت منحصر به اسباب طبیعیه عادیه نیست و اما صاحب دلائل پس فی الجمله طریق انصاف را پیموده نفی معجزه بودن خوارق را صریحا نمی‌کند اگرچه میل او به این است و از کلماتش بوی آن می‌آید ولی بالصراحه می‌گوید خارق عادت معجزه کافیه کامله نیست چون باقیه نیست و ما ذکر می‌کنیم اولا کلامش را پس از آن بیان ردش را می‌کنم پس می‌گوئیم که می‌گوید صاحب دلائل پس از آنکه گفته خارق عادت معجزه باقیه نیست که تکلم سوسمار مثلا باقی نمی‌ماند چون خداوند قادر است باید معجزه که به صاحب امر عنایت فرماید مابین اعلم علماء و اجهل جهلاء و نزدیک و دور یکسان باشد و خلاف ذلک معجزه تمام بالغ و کامل نخواهد بود و اگر نفسی طلب دیدن خارق عادتی نمود و ایتان شد از برای کل ایتان شود زیرا که ترجیح

بلا ـ مرجح باطل است برای اهل مکه و مدینه آورد باید برای اهل سایر بحایر و ممالک بیاورد و این محال است و اگر اهل عالم مجتمع شوند و در طلب معجزه متفق گردند این وقت تعیین معجزه با خلق است و این هم ممتنع است انتهی والجواب اولا ـ نقض به اصل دعوت نبی مردم را به سوی خود و اظهار امر و نقض به بیان احکام و جعل قانون که چون نبی بر همه است اختصاص دادن اظهار دعوت و بیان قانون را به شهری دون شهری و به اشخاصی دون دیگران ترجیح بلا مرتجح خواهد بود و حال آنکه نسبت در دعوت انبیاء و جعل قانون همان نحو متعارف است که در شهری نسبت به اشخاص موجودین حاضرین قیام به دعوت می‌کند و به ایشان به طریق شفاه می‌رساند و باقی از معدومین یا غائبین دعوتی با بیان حکمی از صاحب امر نمی‌شنوند و کذا نقض به کتاب که قرائت آن بر بعض امت بود دون بعض دیگر و کذا اگر رسم و خط آن باشد بعض امت دیده‌اند دون بعض و این که به ماها رسیده چه کتاب و چه بیان قانون و چه دعوت نبی تمام به طریق نقل است و خودمان بالمشافه نبودیم که ببینیم یا بشنویم و جماعتی بوده‌اند و دیده‌اند و شنیده‌اند پس اگر این اختصاص به ترجیح بلا مرجح است مشترک [صفحه ۲۶۳] الودود است و اگر نقل وافی به اثبات این امور نباشد پس باید نبی به بقاء شرع باقی باشد تا همان طور که با اهل مکه و مدینه اظهار داشته همان نحو به سایر افراد رعیت اظهار بدارد و حال آن که چنین واقع نشده فما هو الجواب هو الجواب و ثانیا به اینکه غرض از حضور رعیت هنگام صدور معجزه و خرق عادت علم ایشان به صدور آیه و نشانی صدق و وقوع و خارق و این چنان چه حاصل می‌شود از راه دیدن هم چنین به شنیدن به قسم تواتر حاصل می‌شود پس می گوئیم همان کسانی که نقل کرده‌اند از برای ما که فلان شخص در فلان زمان و مکان چنین ادعائی نموده و خلق را به خود دعوت نموده و همان اشخاصی که شنیده‌اند از لسان مبارکش کتاب را و به ما نقل کرده‌اند و همان مردمانی که جعل قانون را دیده‌اند و به ما رسانده‌اند همانها معجزات را می‌بینند و به ما می‌رسانند چنان چه نسبت حال در باب معجزه همین بوده و لذا از اهل هر ملتی سؤال نموده از دلیل صدقشان تمسک به خوارق می‌کنند و نسبت صدور خوارق به انبیاء خود می‌دهند و حال آنکه نبوده‌اند که ببینند کجا یهود بوده‌اند که عصای موسی را ببینند و کجا نصاری بوده‌اند که مرغ ساختن عیسی را به چشم ببینند و اگر نقل مثبت وقوع معجزه نباشد ولو متواترا مثبت وقوع آن مراتب هم نخواهد بود و این تعطیل تمام شرایع است پس از آنکه به نقل متواتر ثابت شد نطق حجر و تکلم سوسمار و مثلا دیگر چه حاجت است صدور معجزه تا ترجیح بلا مرجح لازم آید چنانچه به کتاب اکتفا می‌شود و معجزه‌ی دیگری لازم نیست به نطق حجر و شق قمر اکتفا شود و ثبوت وقوع به تواتر حاصل شود به علاوه چون نبی است بر اعلم علماء و اجهل جهال باید معجزه‌اش از خوارق عادات باشد که امور محسوسه و جاهل و عالم در فهم آن مساوی و اما کتاب پس جاهل را در آن نصبی نیست پس به نفس دلیل تو کتاب معجزه کافیه نیست و خوارق معجزه کافیه‌اند مگر آنکه بگوئی جاهل رجوع به عالم میکند در فهم کتاب می گوئیم غائب رجوع به حاضر می‌کند در اثبات وقوع خارق عادت بلی همیشه انبیاء به میل مردم معجزه اظهار نمی‌کردند بلکه بسا بود که اقتراحیات مردم از قبیل سقوط سما و نزول خدا و امثال آنها است که محال است و خلاف حکمت بلی گاهی هم محتاج به معجزه نیستم به واسطه تنصیص حجهٔ سابق بر حجیت لا ـ حق ولی بالاخره امر منتهی می‌شود در اثبات حجت همان معجزه ولو از حجت سابق باشد ولی از آنجا که این وجود مبارک اعظم آثار الهیه است که مانندش نیامده خداوند از جهاتی حجت بر او قائم کرده که به علاوه تنضیصات جدش و پدران بزرگوارش یک یک او را صاحب معجزات و کرامات بلکه تا این مثابه که معجزات همه انبیا و اوصیا را بیاورد همانا این جماعت جدیده نفی معجزه بودن خارق عادت را می‌کنند با عدم کافی بودن و کاملیت او به واسطه عجز متبوعانشان از اقامه‌ی معجزات و الا در باب قائم وارد شده موافق آنچه فضل بن شاذان رضی الله عنه در غیبت خود نوشته از عبدالله بن ابی‌یعفور از حضرت صادق (ع) که فرمود هیچ معجزه از معجزات پیغمبران و اوصیا ایشان نیست مگر آنکه ظاهر خواهد گردانید خدای تعالی مانند آن را به دست قائم ما به جهۀ تمام گردانیدن حجت بر اعداء و چه قدر فرق است ما بین کسی که تمام معجزات انبیاء و اوصیا را بیاورد یا آنکه معجزه نیاورد و هر کس از او مطالبه معجزه کند جواب بگوید به هوای مردم نیست و با خداست و بگوید امتحان مظاهر خدا نباید

کرد و بخواند آیاتی را از قرآن که ابا فرموده پیغمبر (ص) معجزات اقتراحیه و توبیخ کرده بر طلب آنها غافل از آنکه اگر معلوم باشد تو مظهر خدا هستی کسی امتحان نمی‌کند این امتحان به جهت دست آوردن آن است که تو مظهری یا نه و همان که به میل مردم نبوده ولی بسیار و بسیار به جهت اتمام حجت یا تفضل یا تکمیل هدایت اقامه‌ی معجزات ابتداء و هم بعد از او سؤال مردم اقامه کرده‌اند انبیاء بلکه اوصیاء ایشان و اما آن آیات پس در موارد مخصوصه است که پس از اقامه معجزات به قدر کافی اقتراحیات مردم را گوش نداده‌اند یا آنکه طالب را اهل عناد دیده‌اند و یا آنکه خواستند بفهمانند که صدور معجزات به اراده الهیه اوست و ما از خود تصرفی نداریم و امثال ذلک از محامل حال اگر شما هم خوارق عاداتی از این دو مدعی دارید عوض این زحمت‌ها که خودتان و خواننده را [صفحه ۲۶۴] بکلفت انداخته‌اید خوب است همان معجزات را می‌نوشتی و اگر ندارید پس می‌گوئیم موعود امت را که نتیجه همه آن است دارای معجزات همه می‌دانیم و اما مقام سیم که کتاب و استقامت و نفوذ امرایند و معجزه حجه و دلیلند پس کلام در آن دو موضع است موضع اول در حجت کتاب دوم در استقامت و نفوذ پس لابدیم اولا از نقل کلمات آنها که معلوم شود مقاله و مدعای ایشان ثانیا در مقام ابطال آن بر آئیم.

نقل کلمات صاحب فرائد

پس می‌گوئیم در فرائد می‌نویسد اعظم ادله که از انبیاء باقی مانده است و خود به آن تحدی فرموده و بر معاندین به آن احتجاج نموده‌اند کلام ربانی و وحی آسمانی است که حق جل جلاله در قرآن مجید دلیل کافی و حجهٔ بالغه خوانده است و نفوذ امرالله را به همین حجهٔ وحدها موکول و مخصوص فرمود یرید الله ان یحق الحق بکلماته و یقطع و دابر الکافرین و آن عبارت از معانی است که به توسط روح‌الامین بر قلب مقدس کلیه الهیه نازل شود و بر هیئت کلمات تجلی کند و در قوالب الفاظ بر لسان مبارکش جاری گردد و بالجمله کلام الهی اعظم حجتی است که حق جل جلاله بر حقیت رسالت خاتم انبیاء به آن استدلال فرموده و به کافی بودن آن دون سایر معجزات تصریح نموده و عقل نیز به چندین وجه بر اعظمیت آن حکم می‌فرماید و دلیلیت آن را بر سایر معجزات ترجیح می‌دهد وجه اول آن که کتاب اثر باقی است و سایر معجزات زائله غیر باقیه که هر کسی بتواند کتاب را به دست آورد و از آن انتفاع یابد ولکن مرده زنده کردن و به آسمان صعود نمودن و حجر و شجر را به تکلم آوردن باقی نمی‌ماند و به دست هر کسی نمی‌رسد وجه دویم آن که علم و کتاب اشرف جمیع اشیاء است که حجهٔ اشرف مخلوقات گردد وجه سیم آنکه در کتاب شریعت و آداب و موعظه و انذار که موجب تحصیل ترقیات روحانیه است ثبت توان داشت لکن از مرده زنده کردن و امثال از این فوائد حاصل نمیشود و ثمری برای اهل عالم بر آن مترتب نگردد وجه چهارم آیات کتابیه موجب حیوهٔ و هدایت و تذکر و رحمت است به خلاف معجزات اقتراحیه که قوم از نبی خود بطلبند و بعد می‌خواند جمله از آیات قرآن که دلالت دارد بر اینکه قرآن معجزه کافیه است و دلالت دارد که پیغمبر (ص) به او تحدی فرموده مثل آیه قل لئن اجتمعت الانس و الجن و مثل و ان کنتم فی ریب مما نزلنا علی عبدنا فاتوا بسورهٔ من مثله و امثال ذلک پس از آن می‌نویسد و از این جمله توان یافت که حق جل جلاله آیات کتاب را اعظم حجج و براهین مقرر داشته بلکه در صحف الهیه وارد است که اگر نفسی کلامی را خود فرا بافد و به خداوند بندد حق جل جلاله به همین قدرت او را اخذ فرماید و هلاک کند و مهلت ندهد و او را و کلامش را زایل نماید چنانچه در سوره حاقه فرموده است ولو تقول علینا بعض الاقاویل لاخذنا منه بالیمین و لقطعنا منه الوتین فما منکم من احد عنه عاجزین پس چون بر عصمت آیات کتاب و علو مقام کلام حضرت رب‌الارباب اطلاع حاصل شد معروض می‌دارم که بر صغیر و کبیر معلوم است که حضرت باب اعظم نقطه او یعنی علی‌محمد در مدت هفت سال و جمال اقدس ابهی تقریبا چهل سال به همین برهان متمسک و تصریح فرموده‌اند که این کلمات کلمات الهیه است و از خود نفرموده‌اند چنانچه در لوح شاهنشاه نوشته تا آنکه می‌گوید و اگر نفسی در آثار انبیاء سلف و آثار این دو ظهور اعظم نیکو نظر نماید و به دقت موازنه کند بر اعظمیت آثار این ظهور شهادت دهد و آیات سابقین را

نسبت به آیات جدیده نسبت قطره به بحر مشاهده نماید بعد می گوید پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم در سن چهل سالگی مبعوث شد در قریش که اصل فصاحت بوده‌اند مبعوث شد و در مدت سی سال سی جزء قرآن متفرق بر حضرتش نازل شد ولکن باب اعظم جوانی فارسی و در مدارس تعلیم نفرموده و در سن سی و پنج بیست و پنج به امرالله قیام نمود و در هفت سال که در سجن و نفی بود چندین [صفحه ۲۶۵] برابر قرآن در تفاسیر و حل غوامض و جواب مسائل از آثار مبارکش باقی ماند و همچنین جمال اقدس الهی جل اسمه الله الاعلی عالم را از آثار قلم اعلی شرقا و غربا منور ساخت و در کتاب دلائل از برای این که کتاب اتم و اکمل معجزات است چند وجه دیگر غیر از وجوه فرائد می گوید و می‌نویسد ثانیا فرمان فرمان الهی است ثالثا هر نفسی بخواهد بفهمد می‌تواند خامسا تقرب است سادسا نقل می‌توان کرد و به هر دیار فرستاد و سابعا هر نفسی به قدر ادراک خود می‌تواند بهره ببرد و تاسعا جمیع خوارق عادات و مایحتاج امت در آن نازل است بعد می گوید صاحب این امر یعنی علی‌محمد از ید و افصح را علی و اظهر دارد تا می گوید نعوذ بالله آیا در عالم تا حال احدی از جانب خدا اظهار داشته و خلق را به خدا دعوت کرده و استقامت و نفوذ کلمه از او ظاهر گشته و باطل بوده است بعد می‌نویسد آیاتی را که دلالت دارد بر معجزه بودن کتاب و کفایت آن و اینکه کسی مثل او نیاورده و اینکه هر که بیاورد ظالم خواهد بود و اینکه هر که به دروغ بیاورد خدا او را هلاک می کند و آیه و لو تقول علینا بعض الاقاویل را می‌نویسد تا در آخر می گوید پس تامل کنید تا بدانید که غیرالله نمی‌تواند کتاب نازل نماید بعد چند ورق آیات و مطالب دیگر می‌نویسد که اصلا ربطی به اثبات دعوی او ندارد بلکه بر ضد آن دلالت دارد تا آنکه می‌نویسد حجیت کتاب به آیات کتاب ثابت شد و اعظم و اکبر بودن کتاب به نفس کتاب مبرهن شد تا آن که می‌نویسد اگر کسی به دروغ کتاب بیاورد و خدا منع نکند یا عالم نبوده یا قادر نبوده یا عادل نبوده پس هر وقت نفسی به کذب و افتراء علی‌الله قیام نماید و بدعتی در اصول دین و اصول مذهب بلکه در فروع و جزئیات بگذارد بر خدا لازم است ابطال او چنانچه به ظهور کلیم ردع فرعون و به ظهور خاتم ابطال ملل اخری و به وجود ظهور همین شخص یعنی علی‌محمد ابطال مدعی رکن رابع شد خلق قبول نکند بأسی بر خدا نیست و این استدلالات را از کلمات بها در ایقان اخذ کردند و ما کلام او را مفصلا با جواب از آن مشروحا در دلیل ششم از دلیل سیزدهم ذکر خواهم نمود به آن جا رجوع شود تا مقدار سواد و مغلطه‌کاری جناب بها معلوم شود این خلاصه کلامشان در کتاب و اما نفوذ و استقامت پس خواهد آمد.

هر کتابی معجزه نیست

و ما می گوئیم پس از وضوح آنکه مطلق کتاب که هر گونه و هر طور باشد معجزه نیست و الا تمام کتب مؤلفه معجزه خواهد بود این که محقق معنی رسالت و مقوم نبوت اگر چه بسته به آن است که رسول نامه و پیغام از خداوند آورده باشد که رسولی بی‌پیغام نمی‌شود ولی لازم نیست که آن پیغام از حیث معنی و لفظ بر وجهی باشد که بشر عاجز از انشاء آن معانی و عاجز از تعبیر به آن الفاظ بوده باشد چه آنکه اگر بیان قصص گذشتگن عبرت یا تخویف و انذار نماید به لسان متعارف قوم و فرض شود که اینها را از جانب خدا آورده معنی رسالت متحقق می‌شود به آنکه از جانب خدا باشد و حال آنکه آن گونه مطالب یعنی حکایت قصص ماضین و انذار و تخویف را غیر خدا هم می‌تواند بگوید و هم آنکه چون بیان به لسان متعارف بوده بشر هم می‌تواند بیاورد بلی گاهی می‌شود که درجه‌ی انشاء معانی و حقایق به مرتبه‌ای می‌رسد و هم چنین رتبه‌ی بیان به مقامی می‌شود که نه عقل بشر رسائی به آن دارد و نه لسانشان وفاء به آن ولی این امری است زاید بر مقداری از پیغام که حقیقت رسالت بسته‌ی به او است پس کتابی که از جانب خداوند نازل میشود یا بشر از مثل آن عاجز است یا نه اگر عاجز باشد بشر از آوردن مثلش خود ان بنفسه نشانی آن است که از جانب خداست و خود آن معجزه می‌شود و شاهد صدق مدعی رسالت می‌شود و مثل این است این که کتاب بر وجهی باشد که از عهده آورنده خارج باشد و به تعلیم غیرهم نبوده مثل آن که آورنده امی لا یقراء و لا یکتب باشد و تعلیم نیافته و از

کسی اخبار دست نیاورده نشو و نما کرده باشد در بلدی که عاری باشند اهلش و زمانش از هر علمی و کمالی و ندیده باشد صاحب علمی و اطلاعی را پس چنین شخصی کتابی بیاورد مشتمل بر اخبار [صفحه ۲۶۶] گذشتگان و آیندگان و مشتمل بر علوم و معارف بی‌پایان و به کیفیتی بیاورد که همه اهل لسان از عجز از مثل آن داشته باشند بر وجهی که یقین حاصل شود که این کتاب به تعلیم غیر نبوده و خود آورنده فی نفسه لو لا تأیید به وحی سبحانی معقول نبود اطلاع بر امور گذشته و تسنین سنین سنیه و لو لا روح قدسی که خصیصه نبی است انشاء معارف و حقایق از این گونه بشر عقلاء و عادهٔ حاصل نشود در این صورت هم می‌توان حکم کرد بر اینکه این کتاب نازل من عندالله است و اگر بشر عاجز از آوردن مثل او نشد و توانست غیر خدا انشاء چنان معانی و بیان چنان الفاظی نماید بس خود آن کتاب بنفسه معجزه نخواهد بود و هم شاهد صدق مدعی نخواهد بود چه آنکه معلوم نمی‌شود این نحو از کتاب مال خدا و کار خدا است که بشرهم بالفرض توانست مثل آن بیاورد پس در این صورت او ابدا معجزه نخواهد بود و هم اصلا دلالت بر اینکه از خداست نخواهد کرد و هم به هیچ وجه برهان صدق مدعی نخواهد شد پس در این صورت از برای نبی لازم است خرق عادت دیگری که آن از کارهای خدا باشد نه بشر تا دلالت بر صدقش کند و او پس از ثبوت صدقش بگوید که این کتاب از جانب خداوند است تا معلوم شود که از خداست و واضح شد اینکه حاجت ما به معجزه از برای آن است که بدان بدانیم که این کلام کلام خداست در وقتی که خود کلام معجزه نباشد و دلالت بر این که از جانب خداست نکند و الا اگر معلوم باشد از خارج که این کتاب مخصوص از جانب خداست و دیگر حاجتی به معجزه دیگر نداریم چه آنکه این عبارت اخری است از اینکه بدانیم صاحب آن پیغمبر است که بعد از دانستن این مطلب معجزه لازم نیست که ثمره‌ی معجزه علم به پیغمبری مدعی است و بالفرض ما این ر دانستیم بعد ذلک میگوئیم اینکه کتاب را معجزه می‌دانید مطلق کتاب است یا کتاب مخصوص اول که باطلست و اما دوم پس اگر آن خصوصیت عبارت است از بودن کتاب بر وجهی که از حیث معنا یا لفظ یا هر دو که بشر عاجز باشد از آوردن مثلش یا مثل آورنده نتواند چنان کتاب را بیاورد پس در اینجا کتاب معجزه بوده لکن جهت اعجازش به خرق عادت برگشت پس معجزه بالاخره خارق عادت شد یعنی انکاری که کار خدا باشد و از خلق ساخته شود تا معلوم شود که آورنده از جانب خدا آورده و در این حیث فرق نمی‌کند بین آنکه خارق عادت کتاب باشد یا از امور تکونیه که هر دو کار خداست نه خلق و شاهدی شود که صاحب این کار از جانب خداست و اگر آن خصوصیت عبارت است از امور هشت‌گانه که صاحب فرائد و دلائل در وصف کتاب نوشته که می‌توان حمل و نقل کرد و او چیزی است که هر کسی به قدر فهم خود از او چیز می‌فهمد و او چیزی است که علت تقرب است و او چیزی است که مایه ترقی مشاعر است و او چیزی است که هر کسی بخواهد بفهمد می‌تواند و او چیزی است که مایحتاج مردم و خوارق عادات در او بیان می‌شود و او چیزی است که مایه ی هدایت و تذکر می‌شود و او چیزی است که علم است و علم اشرف چیزها است پس هر کتابی که دارای این صفات باشد او معجزه و کتاب خداست پس می گوئیم جمله از این صفات در هر کتابی یافت می‌شود مثل آنکه حمل و نقل شود یا هر کس بخواهد بفهمد می‌تواند یا هر کس به اندازه فهم خود می‌تواند چیزی بفهمد و اما باقی پس در غالب کتب دیگر هم هست آن کتبی که بیان مواعظ و نصایح می کند و بیان عادات می‌نماید و خبر از معاش و معاد مردم می‌دهد و علوم را در او نوشته که اینها همه موجب هدایت و تذکر و ترقی مشاعر مردم می‌شود حال اگر مطلق این امور نشانی باشد و خصوصیت باشد پس کتب اخلاق و فقه و احادیث و مواضع و حکمت و کلام و تفسیر یا کتابی که جامع همه اینها باشد پس باید آنها کتاب خدا باشند و به توسط روح‌الامین بر قلب صاحبانش نازل شده باشد خدا پدر صاحبانش را بیامرزد که با آن مراتب علمیه و کتب دعوی نیابت خاصه نکرده‌اند تا چه رسد به امامت و نبوت و ربوبیت و هم این امور هشت گانه در احادیث نبوی و فرمایشات ائمه طاهرین حاصل است و آنها را معجزه ندانستند و تحدی به آن نکرده‌اند با آنکه تمام از نفس قدسی و تائید ربانی است که و ما ینطق عن الهوی ان هو الا ـ وحی یوحی علمه شدید القوی و اگر مرتبه‌ی خاصه باشد از هدایت و ترقی و تکمیل و علم که غیر صاحب آن کتاب از سایر افراد بشر عاجز باشند [صفحه ۲۶۷] پس باز

برگشت به خرق عادت و اکران خصوصیت عبارت باشد از آن که کتاب دارای صفات را آورنده‌اش بگوید من از جانب خدا آورده‌ام و خدا او را اخذ و منع نفرماید که هر کتابی که کسی بیاورد و نسبت بدهد به خدا و خدا او را منع نکند و اخذ نفرماید این شاهد آن است که این کتاب خدا و آورنده از جانب خدا بوده هر چند بر وجه اعجازهم نباشد پس می‌گوئیم چه دلیل عقلی یا نقلی قائم است که چنین کتابی باید مال خدا باشد و جواب توهم این جماعت خواهد آمد و چه استحاله دارد این افتراء بر خدا چه آنکه بنا خدا بر آن نبوده که هر کسی که افتراء بر او بندد او را مهلت ندهد بلکه در بالاتر از افتراء مهلت مانند فرعون را که دعوی خدائی کرد و سالهای سال مهلت داد و شمر بن ذی الجوشن روز روشن روی سینه‌ی چاکچاک مخدوم املاک و زینت افلاک و مهجه‌ی قلب سید لولاک نشست و با لب تشنه از روی قهر و غلبه سر او را برید و بر نیزه بلند کرد و عیالش را اسیر نمود و خدا مهلتش داد و همچنین بنای خدا نبوده که هر کسی را انتقام فعلش را در دنیا کشیده باشد پاره را در رجعت آل محمد و پاره‌ای را به قیامت حوالهٔ فرموده انما یعجل من یخاف الفوت خودش در آیات بسیار خبر از مفتریان کاذب می‌دهد قل الله اذن لکم ام علی الله تفترون فمن اظلم ممن افتری علی الله کذبا بالیضل الناس بغیر علم فمن اظلم ممن افتری علی الله کذبا و هو یدعی الی الاسلام با آن که آنها را مهلت داده بلکه خودش خبر از مفتریان به آوردن کتاب می‌دهد یکتبون الکتاب بایدیهم ثم یقولون هذا من عندالله و ان منهم لفریقا یلون السنتهم بالکتاب لتحسبوه من الکتاب و ما هو من الکتاب و یقولون هو من عندالله و ما هو من عندالله و یقولون علی الله کذبا و هم یعلمون بلکه خبر می‌دهد که آورنده‌ی کتاب به دروغ دعوی وحی می‌کند فمن اظلم ممن افتری علی الله کذبا او قال اوحی الی و لم یوح الیه شئ و من قال سأنزل مثل ما انزل الله و مع ذلک مهلت داده هذا کله اگر مقصود از اخذ و منع عقوبت دنیویه باشد و اگر مقصود قیام حجت است بر بطلان پس می‌گوئیم بلی بر خدا لازم است اقامه‌ی حجت مبطله و معلوم است که قرآن و فرمایشات ائمه‌ی هدی و ادله قطعیه همه حجتند بر اینکه آورنده کتاب و دینی بعداز قرآن و دین اسلام باطل خواهد بود و جواب شبهه‌ی کتاب جدید و شرع جدید گذشت و هم بیاید و بالجمله اگر از نبی سابق و شرع لاحق و قیام قطعیات باهرات بطلان دعوی کسی معلوم باشد پس او کتابی از جانب خود جعل کند و به مردم بگوید که این از جانب خداست از کجا لازم است بر خدا که او را منع و اخذ فرماید بلکه سنهٔالله از برای امتحان مردم و تمیز شقی از سعید امهال و انظار است لیمیز الخبیث من الطیب حال که چنین شد در ابطال این دعوی می‌گوئیم فرض می‌کنم شخصی را که نبی نباشد و در دعوی نبوت کاذب باشد و کتابی از خود جعل می‌نماید و آن را به خدا ببندد و به مردم بگوید هذا من عندالله و ما هو من عندالله و جماعتی هم به تمویه و تغلیط به شبهه افتند به واسطه‌ی لا مذهبی و طمع رواج این مدعی و تحصیل دنیا متابعت او کنند پس اگر این امور نشانی صدق باشد صدق کاذب لازم می‌آید و ما یلزم منه صدق الکاذب محال و این فرض‌ها که ما کردیم هیچ ابدا استحاله عقلی ندارد و عقل چنین مطلب را محال نمی‌داند و مهلت خدا با بودن حجت مبطله بر او قبیح نیست و نقلی هم دلالت نکرده که چنین مطلبی واقع نمی‌شود بلکه آیات سابقه بر عکس آن دلالت نمود و جواب آیه و لو تقول علینا بعض الاقاویل را هم سابقا شنیدی بلکه نظیرش هم واقع شده مثل پیغمبر محبوس که در اخبار ما خبر از او و کذبش و کذب کتابش داده‌اند و هم در غیر نبوت کاذبان بسیار از ارباب مذاهب پس چگونه به این تمویهات می‌تواند منصبی بلندتر از نبوت از برای این دو مدعی ثابت کند ای بی‌انصاف مردم باری برگردیم به ذکر این دو فقرات کلام این دو نفر که می‌گوید اعظم ادله که از انبیاء باقی مانده و به آن تحدی فرموده و بر معاندین احتجاج نموده‌اند کلام ربانی و وحی آسمانی است می‌گوئیم شما از صحف ادریس و شیث و نوح و ابراهیم و موسی و عیسی بیاورید که آنها به کتابی احتجاج کرده [صفحه ۲۶۸] باشند و آن را معجزه خود قرار داده باشند بلی کتاب داشتند و وحی‌های آسمانی را به مردم ابلاغ می‌کردند و آن را هدایت می‌دانستند و این غیر از مقام تحدی و تعجیز است و اقامه حجت است بلکه آنچه از قرآن و کتب آنها و سیر و احادیث معلوم می‌شود آن است که معجزات دیگر داشتند به علاوه هر چه ملاحظه در تورهٔ و انجیل خاصه در قصص آنها می‌شود جهت اعجازی دست نمی‌آید حتی صالح آیه او ناقه بود که در قرآن خبر می‌دهد و دانستن آن که ایشان صاحبان وحی‌اند و کلامشان از

خداست به معجزات دیگر که نبوتشان را معلوم می‌کرده معلوم می‌شده و قرآن هم نفی بودن خوارق را معجزه نکرده و نفی صدور خوارق از خود نکرده بلکه به طریق حصر و تخصیص هم بیان نفرموده که منحصر است معجزه من به قرآن بلکه قرآن را معجزه خود قرار داده و دانسته و به آن تحدی فرموده و اثبات شئ نفی باعدا نمی‌کند و اما آنکه نوشته در این قرآن این دلیل را دلیل و حجهٔ کافیه خوانده می‌گوئیم در قرآن مطلق کتاب را چنین ندانسته بلکه کتاب خاص که آن قرآن باشد چنین دانسته و لفظ آیات و کتاب که در آن آیات وارد شده اشاره به سوی قرآن است چنانچه سیاق آن دلالت میکند و در کتب تفسیر هم به قرآن حمل شده و معنی خاصه آیاتی که به آن تحدی داشته بالخصوص قرآن را مورد تحدی قرار داده و آیات دیگر قرآن را نور و ذکر و شفاء و هدایت و موعظه قرار داده با آن که یافت می‌شود غیر قرآن هم که اشتمال بر آن جهات داشته باشد ولی نفی جهات از غیر نکرده بلی آن جهات را مورد تحدی قرار نداده چنانچه واضح می‌شود از رجوع به آن آیات که در شأن قرآن وارد شده و اما آنکه نوشته بلکه در صحف الهیه وارد است که اگر نفسی کلامی را الخ جواب از این شبهه و این آیه در کلام صاحب دلائل گذشت مشروحا رجوع به آنجا نمائید و دانستی آیاتی را که وارد شده در باب جعل کتاب و ادعای وحی و نسبت دادن به خدا که چنین کاری واقع می‌شود و دانستی که این آیه اهتمامی است در نفی کذب از پیغمبر (ص) و ضمیر تقول به آن سرور برمی‌گردد و اگر سلطانی بعضی مقربانش را که انواع لطف و احسان به او کرده تا اینکه منشأ آثار خود قرار داده و اقرب از همه کس به سوی خود کرده او احیانا کفران نعمت سلطان کند و با آن همه احسان تمرد جوید مستحق یک نوع عقوبت مخصوصه شود لازم نیست که هر بی سر و پائی هم که طغیان و رزدان عقوبت را داشته باشد نزدیکان سلطان به اندک خلافی مأخوذ می‌شوند که دورها بده چندان مأخوذ نمی‌شوند تا به این مقام می‌رسد که حسنات الابرار سیئات المقربین تا چه رسد بحال سیئات دیگران که از مقربان صادر شود پس لازم نیست که العیاذ بالله افتراء آن شخص مقدس بر فرض محال مورد این مؤاخذه باشد مفتریان دیگر هم باید این مؤاخذه را داشته باشند شاید عقوبت آنها به آخرت حواله شود و دانستی که شاید مراد هلاکت معنوی و قطع عرق حیات معنوی باشد و دانستی که شاید این عقوبت مثل سایر وعیدهای الهی در آخرت باشد به علاوه می‌گوئیم اخذ یمین کنایه از اسیر او حبس است و قطع وتین کنایه از قتل است و اسیر و حبس در بغداد و عکا واقع شد و قطع وتین بلکه اخذ یمین در تبریز واقع شده پس به نفس این آیه اثبات می‌کنیم بطلان این دو مدعی را که معلوم شد اینها مفتریان علی‌الله بوده‌اند و به این جهت اخذ یمین و قطع وتین نسبت به آنها واقع شد به علاوه میرزا یحیی صبح ازل دجال حسینعلی و محمدعلی دجال عبدالبها و رکن رابع دجال علی‌محمد اینها به مذاق شما طایفه‌ی جدیده از مقربان بر خدایند و مع ذلک این عقوبت دنیویه بر ایشان واقع نشد مگر آنکه بگوئی چنانچه صاحب دلائل می‌گوید به ظهور علی‌محمد قطع وتین رکن رابع شد که همه‌ی اینها محجوج حسینعلی و عبدالبهاء و علی‌محمد شده‌اند پس اخذ به یمین و قطع وتین آنها شد می‌گوئیم این سه نفر متبوعان شما هم محجوج پیغمبر (ص) [صفحه ۲۶۹] و اولاد اطهر او شدند که خبر از مدعیان کاذب داده‌اند و قائم موعود را به شخصه و نسبه معین کرده‌اند چنان چه در مقاله‌ی اولی گذشت که هر باانصافی تأمل در آن فرمایشات بفرماید قطع به بطلان این مدعیان می‌نماید این که حال آیه‌ی و لو تقول الخ و اما غیر این آیه پس کجا دیگر در قرآن دارد یا در صحف الهیه دیگر مثل تورهٔ و انجیل و غیر آنها دارد که هر کس کلامی را به دروغ ببندد به خدا او را مهلت نمی‌دهد و فورا در دار دنیا او را هلاک می‌کند با این عقوبت مخصوصه را بر او جاری می‌کند ای صاحب فرائد تو در همین مقاله‌ی خودت که می‌گوئی در صحف الهی دارد و کلامی را به دروغ به خدا نسبت دادی و اخذ به یمین و قطع وتین نشدی عقوبت تو را خداوند به دار آخرت حوالت فرموده خوب بود از صحف الهیه می‌خواندی این فقره را تا تکذیب نمی‌شد و اما آنکه حضرت باب اعظم در هفت سال الخ می‌گویم خواهد آمد در خاتمه که این تلفیقات آنها کتابی نیست که نشانی صدق آن که از خداست در آن باشد نه به حسب لفظ و نه به حسب معنی چنان چه نگارنده زمانی در مقام معارضه با یک نفر از این طایفه آیاتی جعل کردم به سوق و سیاق آیات بیان از حیث لفظ و معنی و ممزوج بابیان نمودم به اندازه‌ی چهار ورق در دو ساعت که فاضل بابی نتوانست

تمیز بدهد که کدام از حقیر و کدام از باب بوده اصطلاحاتی جدیده و مسروقاتی از عرفا و شیخیه به هم بافته بدون فصاحت در لفظ و غرابت در معنا بلکه اگر بیان ملاحظه شود مقام بی‌سوادی و بی‌شعوری صاحب آن معلوم می‌شود و اینکه اغلاطش بی‌اندازه است که هیچ سفیهی چنان کلامی را به خدا نسبت نمی‌دهد رجوع به خاتمه کن تا ببینی و بیابی مرتبه‌ی بی‌انصافی این طایفه را که چگونه خرافاتی را برابر با قرآن کرده که تمام فصحا عاجز لفظش و حکما متحیر در معنایش شده‌اند و با آنکه خداوند در صریح کلامش عجز تمام خلق را از آوردن مثل آن بیان فرموده و قائل به لو نشاء لقلنا مثل هذا را توبیخ و تکذیب فرموده او می‌گوید این دو نفر که به اندازه آوردند که نسبت قرآن به آیات بیان و ایقان نسبت آیات بیان و ایقان نسبت قطره است به دریا و آنها را افصح و ابلغ شمرده‌اند و اما آنکه در دلائل نوشته فرمان فرمان الهی است مصادره‌ی واضحه است و اما آنکه نوشته غیرالله نمی‌تواند کتاب نازل نماید اگر مثل کتاب باب است که بسیاری می‌توانند بیاورند و اما آن که نوشته خدا عالم یا قادر یا عادل نبوده می‌گویم هیچ یک از اینها نیست ولی مهلت داده چنانچه در کفار و اهل فسوق مهلت داده به فرعون و یزید مهلت داد و به ظالمین و غاصبین و خراب کنندگان دین و اختراع کننده‌ی مذاهب جدیده و کشنده‌ی باب و حبس کننده‌ی بها به مذاق شما مهلت داده آیا در آن وقتی که در قلعه شیخ طبرسی به آن شدت مبتلا بودند خداوند قادر نبود یا عالم نبود یا عادل نبود که رفع شر اعدا را به قول شما از ایشان بنماید هر چه تو در آنجا اختیار کنی ما در باب مهلت باب و بهاء اختیار می‌کنیم و اما آنکه نوشته حجیت کتاب و اعظمیت او به نفس کتاب ثابت است می‌گوئیم این دو محال است و اما آن که نوشته بدعتی در اصول دین و فروع آن الخ مذاهب اشعری و معتزله و رکینه به قول تو و اختلافات حنفی و شافعی در اصول و فروع بسیار و اما آنکه نوشته به ظهور این شخص ابطال مدعی رکن رابع شد می‌گویم به ظهور رکن رابع ابطال این مدعی شد اگر می‌گوئی پس چرا مذهبش و کتابش از میان نرفت می‌گوئیم چرا به وجود باب مذهب و کتاب رکن از میان نرفت در زمانی که باب بیدار بود کتبشان و مساجدشان مروج خلق بی‌تقیه قبول دعوای رکنیت او را کرده‌اند و از اشد اعدا باب بوده‌اند خدا رحمت کند پدر صاحب رکن را که با آن کمالات علمیه و احاطه به اخبار و تفاسیر و مطالب مکاسب شیخ و سید و آن تقریر فصیح و آن تحریرات ملیحه اقتصار به دعوای رکنیت کرد باب بی‌سواد از نبوت گذشته از قول اننی انا الله بیان را پر کرده [صفحه ۲۷۰] تفاسیر و شروح ادعیه و جواب اسئله که در معارف از او صادر شده و رسالهای مستقلی به عربی صحیح و فارسی درست چند برابر مهملات باب است او حجت باشد بر ابطال اولی است از عکس چه آنکه دینی علیحده اختراع نکرده بلی طریقه ادب پیموده به سیاق قرآن تنظیم کلام نکرده و این مذیل کردن کلام به لعل انتم تفقهون و کان الله بکل شئ مقتدرا علی الحق بالحق و لیلا و امثال آن کرامتی ندارد که مایه‌ی اعجاب شما شود هر نفسی می‌تواند ذیل کلام خود را به سیاق قرآن لعلهم یحذرون مثلا بیاورد و ما به جهت روسیاهی گلپایگانی که کتاب را حجهٔ منحصره دانسته در جواب از کلام خودش می‌آوریم یکی در دلیل تقریر که می‌گوید کتاب مخیر بین حق و باطل نیست اگر از دلیل تقریر صرف نظر شود و دیگر کلامش در آخر رساله در موازین اربعه که می‌گویند مفاهیم خطابیه که کتاب هم از آنها است ترازوی ناقصی است که سبب گمراهی خلق شده و در معرفت مظاهر افتضاحش اصرح از سایر موازین است الی آخر کلام حال چگونه شد که دلیل و حجهٔ منحصره او گردید هذا کله در استدلالشان به حجیت کتاب.

هر شریعتی که بدست بشر ساخته شود آیا دلالت بر حقانیت دارد؟

و اما موضع دوم در استدلال به نفوذ دعوت و استقامت پس گذشت در کلام صاحب دلائل با ردش و در اینجا نقل می‌کنم کلمات صاحب فرائد را و او از دلیل نفوذ تعبیر به دلیل تقریر می‌کند و همان شبهات صاحب دلائل را مشروحا می‌گوید و ما اولا نقل می‌کنیم تمام کلام او را در این مقام پس از آن بیان می‌کنم جهات فساد این توهم و ابطال آن را می‌گوید در فرائد دلیل تقریر اکبر دلیلی است که علمای اعلام در تفریق بین‌الحق والباطل به آن تمسک جسته‌اند و در کتب خود به آن استدلال فرموده‌اند و تقریر آن

دلیل به دین گونه است که اگر نفسی مدعی مقام شارعیتی شود شریعتی تشریع نماید و آن شریعت نافذ و در عالم باقی بماند این نفوذ و بقاء برهان حقیت آن باشد چنان که بالعکس زهوق و عدم نفوذ دلالت بر بطلان دعوت زایله غیر باقیه نماید و خاصه اگر نفوذ و بقاء به علوم و معارف کسبیه و یا به عصبیت و یا به معاونت قومیه و یا به مکنت و ثروت ظاهرین مربوط نباشد در این صورت حتی بر فلاسفه که تتبع علل نمایند نیز حجت بالغ گردد و نفوذ و بقاء آن به صرف الهیه غیبیه الهیه انتساب یابد چه وجود معلول بدون علت متصور و معقول نباشد و حق جل جلاله در جمیع کتب مقدسه سماویه به آن برهان عظیم احتجاج فرموده و در قرآن مجید این مسئله نازل گشته والذین یحاجون فی الله من بعد ما استجیب لهم حجتهم داحضة عند ربهم کسانی که محاجه می‌نمایند در امر خدا بعد از آنکه اجابت کرده شد حجت ایشان باطل است اگر اندک تامل نماید واضح می‌شود که جز خداوند احدی قادر بر ابقاء شرایع نباشد و قاهریت و احاطه‌ی قدرت الهیه مانع است که شریعت باطله کاذبه باقی ماند که می‌فرماید ام لهم شرکاء شرعوا لهم من الدین ما لم یأذن به الله آیا از برای ایشان شرکائی است که برای ایشان شریعتی تشریع نموده باشد بدون اذن خدا یعنی تاکنون نشده که احدی شریعتی بدون اذن خداوند تشریع نموده باشد که ظالمان امر اسلام را به آن قیاس کنند و شریعت مجعوله شمرند این خلق العیاذ بالله خدائی عاجز و غافل تصور نموده‌اند و الا چگونه تصور توان نمود که مصداق کلمه‌ی مبارکه و هو القاهر فوق عباده کاذبی را مهلت دهد که شریعتی بدون اذن او تشریع نماید و این شرع کاذب در عالم باقی بماند و لعمرالله اگر نبود در قرآن مجید جز آیه‌ی و ان جندنا لهم الغالبون و آیه‌ی ان الباطل کان زهوقا هر آینه حجت بر اهل اسلام تمام بود که بدانند هرگز حق مغلوب نگردد و هرگز باطل باقی نماند و معلوم است که مقصود نه غلبه ذیثویه است بلکه مقصود غلبه‌ی روحانیه است و نفوذ و بقاء شریعت ربانیه بعد [صفحه ۲۷۱] مثل می‌آورد و غلبه دین مسیحیه را با آن همه عداوت یهود و قتل و غارت آنها بعد می‌گوید اگر نفسی تأمل نماید که حضرت خاتم الانبیاء از ظهور ثانی بعد از قیام قائم به ظهور روح الله تعبیر فرموده سر مظلومیت اهل بها را تواند دریافت و اسرار بداء را در رجوع مشاهده تواند نمود قال (ص) فوالذی بعثنی بالحق نبیا لو لم یبق من الدنیا الا یوم واحد یطول الله ذلک الیوم حتی یخرج ولدی المهدی ثم ینزل روح الله و یصلی خلفه و یبلغ سلطانه المشرق والمغرب و از جمله آیات قرآن شریف که ممیز بین الحق و الباطل است و مشبت به قاء کلمه‌ی الهیه و فنا و زال کلمه‌ی مجعوله بشریة است این آیه‌ی مبارکه الم تر کیف ضرب الله مثلا کلمة طیبة کشجرة طیبة اصلها ثابت و فرعها فی السماء تؤتی اکلها کل حین باذن ربها و مثل کلمة خبیثة کشجرة خبیثة اجتثت من فوق الارض مالها من قرار و این آیه صریح است که هرگز کلمه‌ی خبیثه ثبات و قرار ندارد و نیابد و چون در زمان خاتم‌الانبیاء بدو دین اسلام بعضی نفوس تشریع شرایع را سهل شمرده‌اند مانند مسیلمه‌ی کذاب و طلحه احدی و غیرها نیز به ادعای رسالت قیام نموده‌اند و گروهی را فریفته و ایام قلیل مردمی را بر گرد خود مجتمع ساخته و به این جهت باب ایراد مکابرین باز شد و بر اهل ایمان خورده می‌گرفتند که اینک فلان و فلان نیز داعیه‌ی نبوت دارند این آیات کریمه نازل شد تا ارباب قلوب فارق الحق و الباطل را دریابند و یقین بدانند که حق جل جلاله از خلق خود غافل نگشته و محال است که قاهر مقتدری که به یک صیحه قبائل عاد و ثمود را هلاک نماید بگذارد که دعوت کاذبی در عالم نافذ گردد و مفتری باطلی بدون اذن او شریعتی تشریع و موجب گمراهی عالمی شود تا آن که در جواب نقض از بقاء مذاهب باطله مانند مذاهب اسماعیلیه یا مذهب تشیع به مذاق اهل سنت و یا مذهب تسنن به مذاق شیعه می‌گوید هیچ یک مدعی وحی آسمانی نشده‌اند و خود را شارع شریعت تازه ندانسته‌اند بالکل مشبت شرع اسلامند و این اختلافات نظر به اختلاف افهام است در مسائل اجتهادیه و ابدا معارض نیست با شریعت اسلامیه و اما از حیث شرایع برهمیه و بودیه و زردشتیه جواب این است که به حکم آیه‌ی و ان من احد الا خلا فیها نذیر و آیه‌ی لکل امة جعلنا منسکاهم ناسکوه اصول این شرایع از جانب خدا است تشریع شده و بدع فاسده به سبب طول زمان در این شرایع داخل گشته بعد مقدمه می‌گوید اصول ادیان که قبل از قیام باب اعظم در عالم شایع بوده و هست منحصر است در هفت دین بزرگ که اهل عالم در ظل این اطباق سبعه خداوند را عبادت می‌نمایند و مذاهب مختلفه شوارعی است که از این طرایق انشعاب

یافته در چند جای از فرائد تصریح به اصل حقانیت این ادیان و بودنشان من عندالله و صاحبان کتاب آسمانی کرده و آن که اختلاف و فساد آنها از اعراض رؤسای مذاهب آنها پیدا گردیده اول دیانت بود آیه‌ی که من حیث العدد و اعظم ادیان موجود است و معتقدند که اول انسانی که در ارض موجود شده بوده است و نزد ایشان ذکری از آدم و حوا و طوفان نیست که بعضی شرایع او را بر شریعت عیسی ترجیح می‌دهند ثانی دیانت برهمنیه است و اینها معتقدند که اول انسانی که در ارض ظاهر شد برهمن بود و او عقل آسمانی بود که به صورت بشر متسجم شد و کتاب آسمانی ایشان دیدا است و ذکری از آدم و حوا نزدشان نیست و چندین ملیون عدد آنها است ثالث دیانت فتنیه است و چند ملیون‌اند این ثلاثهٔ را وثنیه می‌نامند وارثان و تماثیل این امم و شبیه غالبا صور و رسوم رؤسای دین ایشان است که اولاـ به جهت تذکار در معابد خود نهاده‌اند و اندک اندک به عبادت منتهی شد رابع دیانت زردشتیه است و این دین [صفحه ۲۷۲] قدیم ایرانیان است و شارع این دین ابراهیم زردشت بود کتاب آسمانی این قوم عبارت است از بیست و یک صحیفه که آن را اراست و زند می‌نامند و در کتب آنها ذکری از آدم و حوا نیست خامس دیانت یهود است سادس نصرانیه است سابع دیانت اسلامیه است شک نیست که در میان هر یک از این ملل عالم و عامی و مطیع و عاصی موجود و هر یک انبیاء خود را صاحب معجزات و خوارق عادات می‌دانند و دین خود را وسیله نجات و غیر آن را شرایع حقه نمی‌شمارند چنانچه اهل اسلام حضرت باب اعظم را در ادعای مهدویت تصدیق نمی‌نمایند اکنون این عبد از عموم دانشمندان و رؤسای ادیان یک سؤال مسئلت می‌نماید و جواب می‌طلبد تا حقیقت دلیل تقریر واضح گردد و سؤال این است اگر فرض نمائیم که شخصی اعم از این که این شخص به اعتقاد یهود و نصاری و مسلمین زردشت باشد و به اعتقاد زردشتیان حضرت موسی و عیسی و حضرت رسول (ص) هر که باشد العیاذ بالله به کذب ادعای رسالت نماید و کلامی را خود بگوید و به خداوند تعالی نسبت دهد و شریعتی را خود تشریع نماید و به حق جل جلاله منسوب دارد و این کلام باقی ماند و نافذ شود و موجب ایجاد امتی گردد و در عالم دوام یابد آیا در این صورت شارع صادق را چگونه از کاذب شخص مجاهد تواند تمیز داد و شریعت حق را از شریعت باطله چگونه تواند شناخت و به اندک تاملی معلوم می‌شود که اگر از دلیل تقریر صرف نظر شود و ابدا تفریق بین الحق والباطل ممکن نباشد چه اگر ممیز معجزات مرویه را قرار دهد آن را در جمیع ادیان نبیند و اگر فارق را کتاب مقرر دارد در جمیع ملل مسطوره مشاهده نماید و اگر ممیز صالح و طالح و عالم و جاهل باشد جمیع طوائف یکسان مشهود گردد و خلاصهٔ القول در این صورت انسان چاره‌ای ندارد یا باید العیاذ بالله از حق واضح چشم بپوشد دهری شود و یا ترجیح بلد مرجح دهد و دینی را بلا دلیل حق داند و شریعتی را بلا برهان باطل شناسد و الاـ چاره‌ای نمی‌ماند که به دلیل تقریر متمسک شود و به حکم ان جندنا هم الغالبون نفوذ و بقا را علامت شریعت حقه شناسد و به حکم آیه‌ی ان الباطل کان زهوقا زوال و عدم نفوذ را آیت شریعت باطله مقرر دارد چنانچه دعوت کاذبه مانویه و مزدکیه و مسیلمه و سجاج زایل گشت بعد می گوید و نودع مزید البیان فی هذا المقام بقوله تعالی له دعوهٔ الحق والذین یدعون من دونه لا یستجیبون لهم بشئ الا کباسط کفیه الی الماء لیبلغ فاه و ما هو ببالغه و ما دعا الکافرین الا فی ضلال انتهی کلامه و این آیه را از برای علامت بودن نفوذ و بقاء مرصدق را اشتهاد می‌نماید به آن تقریبی که با جوابش در کلام دلائل سابقا ذکر شد حال ملاحظه فرمائید که در اول کلام این دلیل تقریر که عبارت است از نفوذ و بقاء آن را اکبر حجج می‌شمرد و در آخر کلامش کار شرائع حقه نمی‌توان کرد پس امر نفوذ و بقاء اعظم از کتاب هم شد که او را اعظم حجج الهیه شمرده بود سابقا و ما بعون الله تعالی چنان واضح نمائیم بطلان این دلیل را که مبرهن شود که تقریر و نفوذ ابدا دلیل نبوده و کسی به آن اعتنائی نداشته و تمیز و فارق بین حق و باطل نیست بلکه فارق چیز دیگر است و جواب آن آیات که معنی آن را نفهمیده عرض میکنم و مناقشات وارده بر کلامش یک یک را ذکر می‌نمائیم تا آنکه واضح شود که این کلمات تماما تلبیسات و تمویهات و مغالطات و جهالت بوده نفخاتی بلا حرام بوده و هم معلوم گردد بی‌سوادی این مرد و هم بی پائی او درباره‌ی دینش که اساس عقیده‌ی خود را بر اصل نا اصیل تقریر بر پا کرده که اساسش که باطل شد بنائش زایل می‌شود پس می گویم [صفحه ۲۷۳]

ایرادات وارده بر کلمات گلپایگانی

ایراد ۰۱

ایراد اول اگر تمیز شارع صادق از کاذب و فارق حق از باطل تقریر باشد و بقاء و دوام شریعت در عالم پس در اول دیانات و نبوات به چه صادق از کاذب تمیز داده خواهد شد و حال آنکه هنوز چون اول دعوت است حال بقاء و دوام یا زهوق و زوال او معلوم نیست چه بقاء و دوام و یافت شدن ملتی عامل به آن محتاج به گذشتن زمانی است طولانی پس هر گاه شارعی اختراع شرع جدیدی کند و ما ندانستیم که من عندالله است چون موسی و عیسی یا من عندالشیطان بوده چون مانویه و مزدکیه مثلا و هنوز زمانی نگذشته که ببینم کدام باقی و کدام زاهق است تا آن را نشانی حق و باطل گیریم پس از کجا تمیز حق و باطل داده شود و حال آن که دلیل را منحصر به تقریر دانستی و آن هم هنوز مورد اجرائش نیامده که اول شریعت است پس به مذاق صاحب فرائد باید موسی و عیسی به قوم خود بگویند شما حال صبر کنید تا پس از رفتن و گذشتن سنیتی متتالیه معلوم شود بر شما حقیت شریعت ما از روی بقا و این هم مسخره است بلکه به مذاق این مرد باید بگوید به قوم خودش ایها الناس اگر می‌خواهید بدانید که کلمه ثابته است نه خبیثه و مالها من قرار و حق است نه زاهق پس شما به ما ایمان بیاورید به شرط آن که بر ایمان خود باقی باشید و اولاد و احفاد خود را بر آن بدارید تا ملتی حادث شود و شریعت ما باقی بماند و دوام یابد آن وقت معلوم شود به قاعده‌ی تقریر که این شرع ما من عندالله است و الا قاهر غالب و قادر نمی‌گذاشت آن باقی بماند و این مضحکه است و اگر بگویند قوم در جواب که ما به چه سبب به تو ایمان بیاوریم تا دوام حاصل شود چه جواب خواهند گفت انبیاء بلکه می‌گوئیم دوام و بقاء متفرع بر حدوث است اگر حدوث هم متفرع بر بقاء باشد این دور محال است پس معلوم شد که دلیل تقریر از برای اول امر فایده ندارد پس در تمیز صادق از کاذب در اول امر محتاج به امر دیگر است غیر از دوام بقاء و هر چیزی که در اول امر معلوم کرد بر ما که این شرع حق است آن ما را بی‌نیاز می‌کند از تقریر و دوام و بقاء چه آن که آن شرعی که معلوم شد حق است حقیقت آن تا آخر معلوم است پس قاعده تقریر بی‌فایده خواهد شد و از همین بیان واضح جواب صاحب دلائل و کسان دیگر از این گمراهان که استقامت مدعی را بر دعوی خود برهان صدق او می‌دانند چه آنکه استقامت هم مثل دوام شریعت از اموری است متأخره از زمان دعوت و باید تا آخر کار صبر نمود تا معلوم شود که این مدعی استقامت داشته یا نه پس اگر در اول امر قومش بگویند ما که نمی‌دانیم تو به سر دعوی خود استقامت داری یا نادم خواهی شد پس صبر کن و از ما طلب متابعت منما تا زمان مردنت ببینم استقامت داشتی یا نه اگر داشتی آن زمان ایمان بیاوریم و الا فلا و این افحام است سبحان‌الله از ضلالت این طایفه کتب آسمانی و صحف الهی موجود است کجا مظاهر امرالله احتجاج کرده‌اند در اثبات مدعای خود به استقامت خود و کجا به دوام و بقاء شرع خود که هنوز هیچ یک معلوم نبوده و کجا تمسک کرده‌اند به نفوذ و قبول مردم و حال آنکه در اول امر هر شرعی منکرین آن بیشتر بودند از مصدقین اگر کار مردم میزان حجت باشد کار بیشترشان که منکر بودند اولی به میزان است بلکه در صحف الهیه همیشه شکایت از عدم قبول مردم داشتند ما یأتیهم من رسول الا کانوا به یستهزؤن و امم اعتراض برایشان به قلت اتباع می‌کردند فو اعجبا از غفلت که صحف آسمانی پر است از ممیز و فارق بین حق و باطل که به آن صاحبان شرایع احتجاج می‌جستند و خواهد آمد و آن را نبود فرض کرده‌اند و چیزی را که در هیچ کتابی میزان قرار نداده میزانش شمرند.

ایراد ۰۲

ایراد دویم تو ای صاحب فرائد اعتراف نمودی که اصول دیانات سبعه است [صفحه ۲۷۴] از بودائیه و برهمینه و یهودیه و نصرانیه و اسلامیه و این که شارعان آنها همه صاحب کتب بوده و از برای همه اتباع بوده و هست و چون من عندالله بوده‌اند همه باقی و

دائمند پس حال از تو سؤال می‌کنم اگر شخصی دهری یافت شود و بعد بخواهد مثلا به یکی از شرایع داخل شود با آن که از برای همه دوام و بقاء بوده و قاعده‌ی تقریر در همه جاری است و نفوذ تأثیر در نفوس از برای همه بوده و هست و اتباع این شرایع در سر شرع خود از بذل جان و مال مضایقه نکرده‌اند و هر یک ملیونات از اتباع دارند صد هزار برابر این طایفه جدیده و هر یک سال‌های دراز باقی و برقرار بوده‌اند که جمیع آثار مغیره بین حق و باطل از استقامت و دوام و نفوذ و تأثیر در همه موجود است پس به چه آن شخص دهری تمیز حق را بدهد اگر بگوئی همه حق است چگونه می‌شود و حال آنکه متناقض و متضاد سخن می‌گویند و اگر بگوئی همه در اصل حق بوده و در اول من عندالله می گوییم به چه درد حالیه می خورد پس ناچاری از اینکه بگوئی آن کسی که به اظهار کارهای خدائی معلوم شد که من عندالله است و او را حق دانستیم او هر چه از شرایع سابقه نفی و نسخ کرده آن را قبول می‌کنیم و این اعتراف به مشربات است که به معجزه ثابت که کردیم صدق متأخر را او بیان می‌کند نسخ متقدم را.

ایراد ۰۳

ایراد سیم تو ای صاحب فرائد دوام و بقا را و زوال و زهوق را ما یز بین الحق والباطل می‌دانی که باقیه را حق و راهقه را باطل می‌شمری از تو سؤال می‌کنم دوام و بقاء تا چه اندازه را علامت می‌دانی اگر بگوئی صد سال می‌گویم هنوز این شرع جدید شما به شصت سال نرسیده و میزان دوام به صد است از کجا معلوم شد شاید این شرع جدید زهوق نماید و اگر بگوئی بیشتر کارت خراب‌تر می‌شود و اگر بگوئی کمتر می‌گوئیم مذهب مسیلمه و سجاح و طلیحه هم که آنها را تو هم مدعی شرع جدید می‌دانی اینها هم تا این اندازه دوام و بقاء داشتند با انصاف از شرایع زاهقه شریعت مانویه و مزدکیه را شمردی رجوع به سیر و تواریخ کن که چند برابر زمان شرح جدید که شصت نرسیده آنها دوام و بقاء داشتند و اگر میزان به نفوذ و تصرف در نفوس است که معلول بی علت نمی‌شود آن دو ملت به صد برابر از شما اضافه بوده‌اند پس از کجا آنها باطل و از شما بر حق از کجا خبر داری گاهست هنوز مدت این شرع جدید شما به مدت شرع مانی و مزدکی نرسیده او هم زایل و زاهق شود ببین که چگونه خدا مبطل و مکذب خودت را بر زبانت جاری کرده و قلبت کور شده که نفهمیدی چه بگوئی و بالجمله قبول کردی که شریعت کاذبه فی الجمله باقی می‌ماند پس از آن زاهق می‌شود مثل ما نویه حال از تو سؤال می‌کنم در آیه ان الباطل کان زهوقا تعیین مدت را نکرده که چه مدت باقی میماند بعد زاهق میشود تا بگوئیم که شرع جدید شما هم در آن زمان زاهق می‌شود بلکه من می‌گویم این آیه خبر از حال باطل می‌دهد که هر باطلی بالاخره مآل کارش به زهوق خواهد رسید چنان چه بیاید زمانی که همین شرع باطل می‌دهد شما زاهق شود به آن شمشیری که همه ادیان و بدع را بردارد.

ایراد ۰۴

ایراد چهارم ای صاحب فرائد از کلام تو معلوم می‌شود که کسی نمی‌تواند بدون اذن خدا شریعت کاذبه بیاورد که این کاشف از عجز یا غفلت خدا است که میگوئی العیاذ بالله خدائی عاجز و غافل تصور نمودی و مهلت کاذبان را منافی با قاهریت خدا دانستی که می‌گوئی چگونه تصور توان نمود که کلمه مبارکه هو القاهر فوق عباده کاذبی را مهلت دهد اگر چنین است تو شریعت مانوی و مزدکی و مسیلمه و سجاح و طلیحه را از شرایع کاذبه می‌دانی و آیه مدتی بقاء داشتند می‌گویم به تو که در همان چند سال که این شرایع افتراء علی الله اسباب اضلال بندگان و بر ضد کلام و شرایع حقه مقام داشتند آیا خدا عاجز بود از دفع یا غافل بود یا عادل نبود که رفع ظلم آنها را بکند و کلمه‌ی هو القاهر فوق عباده در آن مدت کجا رفته بود و اگر این کلمه با [صفحه ۲۷۵] خدائی منافات داشت چرا در آن مدت مهلت داد آیا خدا العیاذ بالله پس از گذشتن چند سال از آن شرایع کاذبه آن وقت غالب و قاهر شد و یا از اول امر بوده چرا راضی شود که کسی دروغ به او بندد و چرا راضی شد که بندگانی را که از برای هدایت خلق کرده به

ضلالت بیفتند اگر چه تو در کلامت قید دوام کردی و گفتی که آن شرع کاذب در عالم باقی نماند ولی تفاوت مابین صد سال و دویست سال نیست اگر قادریت و قاهریت و عالمیت خدا مانع از شرع کاذب است از همان اول مانع است اگر منافاتی ندارد تا آخر نخواهد داشت چه تفاوت در پیش خداوند که سکوت کند تا چندین هزار از بندگانش گمراه شوند و کشته شوند و به هلاکت ابدی برسند بعد آن شریعت را زایل کند تا بقیه آسوده باشند مگر به آن اشخاص اول العیاذ بالله بیگانگی داشته که با اشخاص بعد خویشی به هم رسانیده و اگر از تو قبول کنم که مهلت تا چندی منافات ندارد ولی مهلت تا آخر جایز نیست می‌گوئیم چه ضرر دارد که این زمان هم زمان مهلت نسبت به شرع جدید شما باشد و پس از این بسهم فاتک و سیف قاطع حجهٔ عصر تار و پود آن دعوت شیطان را از میان ببرد و خدا مهلت داده که قابلیات نفوس شقیه فعلیت پیدا کند و هلاکت عن بینه حاصل شود.

ایراد ۰۵

ایراد پنجم ای اهل باب و اتباع او چون به شما می‌بیند که مذاهب باطله در هر شریعتی بسیار پیدا می‌شود و همه مذهب جدید و همه نفوذ دارد و صاحبانش استقامت داشتند و اتباعشان در سران مذهب مال و جان گذاشتند و آن مذاهب جدیده باطله دوام و بقاء در عالم پیدا کرده بلکه به بقاء دین حق باقی هم بوده‌اند و طایفه و خلقی به واسطه آن در عالم پیدا شده و هستند حتی در مذهب اسلام از سنی و خوارج و اشعری و معتزله و زیدی و فطحی و غیر آنها که اصول عقایدشان پاره‌ای ظلم و قبیح را بر خدا روا دارند و پاره‌ای از برای او شریک در قدم قائلند و پاره‌ای او را منعزل از امور می‌دانند و پاره‌ای او را جسم و شبیه به خلق می‌دانند و پاره‌ای غصب سلطنت و ولایت او کردند و پاره‌ای اولیاء او را ظلم نموده نفی منصب و حق‌شان را کرده‌اند و پاره‌ای رفع تکالیف او را نموده‌اند و پاره‌ای به اتحاد و حلول او با خلق قائل شده‌اند و پاره‌ای به وحدت او و خلق قائل شده‌اند الی غیر ذلک از اختلافات در مبدأ و معاد و اصول عقاید و بسیار شده که مذهب باطل در مدت‌های متمادی غالب بر مذهب حق بوده و بیشتر از آنها بوده و اهل مذهب حق مبتلای به جود و جفای آنها بوده‌اند و در زوایای خمول پنهان بوده‌اند و این مطلب ناقص و مفسد اصل شما می‌شود که نفوذ و بقاء را اماره‌ی صدق مدعی و حق می‌دانند چه آنکه این مذاهب جز یکی تمام کاذبه و باطله است و مع ذلک نفوذ داشتند و باقی هم بوده‌اند پس بقاء و نفوذ علامت صدق نیست و هر باطلی لازم نیست که زایل شود بدین جهت شما جزافا دعوی کرده‌اید که نفوذ و بقاء را در شرایع علامت حق می‌دانیم که اصل دیانت است نه در مذاهب که منشعب از ادیان است پس فرق گذاشتید بین دین و مذهب و اینکه دین باطل باقی نماند ولی مذهب باطل باقی می‌ماند و اینکه نفوذ در ادیان علامت صدق است دون مذاهب چنان چه با کسانی از شما که مباحثه شده همین فرق و ادعا را نموده‌اند و صاحب فراید هم همین دعوی را صریحا می‌کند پس در اینجا از شما سؤال می‌کنم که بیان کنید فارق دین و مذهب را در این جهت که نفوذ و دوام دین علامت صدق است دون نفوذ و دوام مذهب و حال آنکه اگر نفوذ کاشف از تأثیر غیبی است و دوام از مدد روحانی در هر دو جا خواهد بود و اگر کلمه‌ی خبیثه قرار ندارد و باطل زاهق است در هر دو جا باید باشد پس فرق میان این دو چیست ملی صاحب فوائد ملتفت به این نقض از کلام جناب شیخ‌الاسلام [صفحه ۲۷۶] شده بعد در صدد فرق برآمده و در دو جای از فرائد اوراقی بسیار کرده که تمام تطویل بلا طائل است و خواسته فضل خود را در تاریخ و سیر معلوم کرده باشد و آنچه مفضل نوشته تمام راجع به معنی دین و مذهب است و بیان انشعاب مذاهب از ادیان و اینکه هر شریعتی از چه وقت و به چه سبب منشعب به سوی مذاهب شده و اینها فضول در این مقام است او باید اولا بیان فارق بین دین و مذهب از این جهت مبحوث عنها بیان کند و اما اینکه دین معنیش کذا است و مذهب کذا و اینکه مذاهب و ادیان کی پیدا شد و به چه سبب پیدا شد چه دخل دارد به مقام فرق بلکه ما به نفس ادله که صاحب فرائد از برای نفوذ و دوام آورده که فارق بین الحق و الباطلند ثابت می‌کنیم عدم فرق را و این که اگر آن ادله معنایش آن بود که او فهمیده پس باید مذاهب باطله دوام نیابند و حال آنکه یافت پس می‌گوئیم ای صاحب فرائد خداوند در قرآن فرموده کلمه‌ی خبیثه ثبات ندارد

مالها من قرار وهم فرموده باطل زهوق دارد و زایل می‌شود از تو سئوال می‌کنم آیا مقاله ارباب مذاهب فاسده کلمه‌ی خبیثه باطله هست یا نه اگر بگوئی نه خلاف اعتقاد تو است که تو آنها را فاسد می‌دانی و اگر بگوئی خبیثه و باطله است می‌گوئیم پس چرا باقی ماندند و به عبارهٔ اخری خداوند نفی ثبات و اثبات زهوق از برای کلمه‌ی خبیثه و باطل کرده تخصیص به شرع باطل خبیث نداده بلکه مطلق خبیث و باطل را گفته قرار ندارد و زاهق است چه شرع باطل یا مذهب باطل باشد پس اشاره می‌کنم به مذاهب باطله که تو هم قبول بطلان آنها را داری و می‌گویم آن مذاهب باطل است و هر باطلی زاهق است اما صغری پس به فرض معلوم است و آنها کبری پس به اطلاق قولش ان الباطل کان زهوقا و نتیجه قهری قیاس است پس باید زاهق باشند و حال آنکه می‌بینم مذاهب فاسده یهود و نصاری و اسلام هنوز باقی‌اند و نفوذ دارند و هم چنین می‌گویم آن مذاهب باطله کلمه‌ی خبیثه‌اند مالها من قرار و حال آنکه می‌بینم آنها قرار دارند و چون بعد از صحت قیاس نتیجه متحقق باید باشد و ما می‌بینم در خارج که آن مذاهب باقی و غیر زاهقه‌اند پس معلوم می‌شود عیبی در صورت قیاس است و آن عیب یا باید راجع به صغری باشد که بالغرض صغری مسلم است که آن مذاهب فاسده کلمه خبیثه و باطله‌اند پس باید عیب در کبری باشد و اینکه معنی عدم قرار کلمه‌ی خبیثه و زهوق باطل نه آن چیزی است که تو خیال کردی نگوئی عیب در کلیه کبری است که هر باطلی و هر خبیثی و لو مذهب باشد لازم نیست زاهق باشد که می‌گویم این تخصیص بلا تخصص است یا آنکه لازمه‌ی بطلان و خباثت زهوق و عدم ثبات است پس سیاق ابی از تقید است و هم می‌گوئیم ارباب مذاهب فاسده عباد خدایند کلمه و هو القاهر فوق عباده نباید بگذارد که آنها دوام پیدا کنند و هم می‌گوئیم مگر خدا را العیاذ بالله عاجز یا غافل تصور نموده‌اید که این ملیونات از خلق اختراع کلمات خبیثه باطله نمایند و خدا آنها را باقی بگذارد و در نفوس مردم تأثیر و نفوذ نماید و هم می‌گوئیم به لسان صاحب دلائل که آیا خدا نعوذ بالله در این مدتی که این مذاهب فاسده اختراع شده عالم نبوده یا قادر نبوده یا عادل نبوده و چگونه شد که گذاشت بندگان خود را که این قسم تصرف در عباد و بلاد خود کنند مردم را گمراه و اسباب قتال و جدال فراهم نمایند و چرا گمراهان را نجات نداد با آنکه ایشان را از برای هدایت و تکمیل خلق کرده طرفه و عجیب است که خود صاحب دلائل می‌گوید اگر کسی اختراعی در اصول یا در فرعی از فروع نماید البته خدا او را اخذ و منع می‌فرماید گویا کور بوده و این همه اختلاف در اصول و فروع را در همه‌ی ادیان ندیده یا آنکه کما هو الظاهر همه را حق می‌داند که الطرق الی الله بعدد انفاس الخلائق اگر چنین است و حال آنکه معقول نیست چه آنکه غالب آنها متناقض و با یکدیگر و متقاد با یکدیگرند یکی اثبات می‌کند شیئ را و دیگری نفی [صفحه ۲۷۷] آن شیئ می‌کند یا اثبات خودش ضد را می‌نماید و صحت همه مستلزم اجتماع ضدین و نقیضین می‌شود فی الواقع و این دو از محالات ضروریه اولیه عقلیه است پس این مذهبی هم که می‌گوید باب و بهاء از مفتریان علی الله و ضال و مضلند و کافر مرتداند آن هم حق باشد حال که بنا است تمام مذاهب حق باشد این یک مذهب هم حق باشد الطرق الی الله بعدد انفاس الخلائق هر کسی چیزی از کتاب خدا فهمیده ما ضلالت و غوایت شما را و شما ضلالت و غوایت ما را هر دو حق باشیم بر عقل تو ماشاءالله هی هی از شعورت رحمت به اعتقاد است و خوب است که در این مقام ختم کنیم نقض خود را به مذهب رکنیه که طرف مقابل این مذهب است و باب را می‌گویند به جهۀ ابطال رکن آمده بلکه او را دجال علی‌محمد می‌دانند و بگوئیم ای اهل باب و بهاء عموما و ای صاحب دلائل و فرائد خصوصا که این مذهب رکن در حدوث توأم با مذهب باب است که هر دو بعد از فوت سید کاظم پیدا شد و اثر هر دو تا امروز باقی است بلکه مذهب رکن بلا تقیه و خوف شایع است و نافذ پس می‌گوئیم به مقتضای قاعده نفوذ و به موجب دلیل تقریر این مذهب نافذ باقی حق است اگر باطل بود صاحبش را کسی اجابت نمی‌کرد و به مقتضی قول خدا والذین یدعون من دون الله لا یستجیبون لهم بشیئ به آن معنائی که تو فهمیدی و پس از این که جماعتی به عدد شما یا بیشتر اجابت کردند رکن را حجت شما بر او داحضه است و بر شما غضب است به مقتضی قولش والذین یحاجون فی الله من بعد ما استجیب لهم حجتهم داحضۀ عند ربهم و علیهم غضب و می‌گوئیم اگر باطل بود دعوی رکن به موجب قولش ان الباطل کان زهوقا می‌خواست زهوق کند و اگر مقاله رکن کلمه خبیثه بود

به موجب مالها من قرار می‌خواست ثابت نباشد پس معلوم می‌شود او حق بوده اگر می گوئی بقاء ندارد دروغ است با تو پیدا شده و هنوز باقی است اگر می گوئی نفوذ ندارد این هم دروغ می گوئی و اگر می گوئی اینها کم‌اند شما هم کمید اگر می گوئی بعدها زاهق خواهند شد می گویم از شما هم بعدها زاهق خواهد شد کی خبر آینده را به شما داد که از او می‌رود و از شما می‌ماند اگر بگوئی تابعین ما اهل دانش و علم‌اند اهل علم آنها بیشتر است از کجای انصاف است که او با آن فضل و کمال چنین دعوی مختصری را کند و باطل باشد و تو به عادی بودن از علوم و فنون چنین دعوی بزرگی کنی که خود را از محمد (ص) بالاتر بدانی منصب او را نبوت و از خودت را ربوبیت بدانی و حق باشد اگر بگوئی من علم حروف و کیمیا و حساب ابجد می‌دانم رکن از تو کامل‌تر در این امور بوده اگر بگوئی من تفسیرات و تأویلات دارم او صد چندان تو دارد که عقل تو رسائی به آن نمی کند اگر بگوئی من کتاب آورده‌ام او صد چندان تو کتاب آورده اگر بگوئی من مطالب شیخ احمد را دارم تو نفهمیده داری او فهمیده دارد اگر بگوئی من در المراء ظاهر شدم او هم در المراء ظاهر شد اگر بگوئی من شاگرد سید کاظم بوده‌ام او هم شاگردی بوده که مطالب سید را فهمیده و تو نفهمیدی اگر بگوئی مرا تکذیب کرده‌اند او را هم تکذیب کردند اگر بگوئی اعدای من فقها بوده‌اند او هم اعدایش فقهاء بودند اگر بگوئی من امر جدید آوردم او هم امر جدید آورد اگر بگوئی مذهب من شرق غرب عالم را خواهد گرفت میگویم مذهب او هم شرق و غرب را خواهد گرفت اگر بگوئی خبر از آمدن من داده‌اند خبر از دادن او هم داده‌اند پس چرا او باطل شد و تو حق باشی مگر آنکه بگوئی من دعوی ربوبیت کرده‌ام وانني انا الله گفته‌ام و نگفته می گویم بلی این فرق هست ولی او طریق ادب را از دست نداد و از مرتبه‌ی عبودیت خود را خارج نکرد ولی تو هتاکی و بی‌باکی و بی‌حیائی و بی‌شرمی کردی که از آدم تا خاتم کسی یافت نشد که آن قدر بگوید انني انا الله که کتاب بیانت پر است از این مقاله فاسده اگر او هم می گفت همین احمق‌ها که از تو پذیرفتند از او هم قبول می کردند که فضل و کمالش و تقریر و تحریرش و اطلاعش [صفحه ۲۷۸] بر فنونش صد چندان تو بوده بلی یک فرق دیگر هست و آن است که تو در تلفیق مهملات ید طولانی داشتن بیان و ظرف آن و شرفان و جردان و نوران و خبران جفت کردی او سه ساعت روی سبزه بدون لکنت مسلسل حرف‌های شیرین بی‌غلط انشاء می کرد ای بی‌انصاف مردم چرا به بیان خودتان و کتب رکن رجوع نمی کنید تا ببیند که کدام یک سزاوارتر به قبول است بلی شما به خدای آسمان قناعت نکرده خدای زمینی می‌خواستید و به زعم خود یافتید منتظر باشید که بهشتی از جمال اقدس خود از برای شما مهیا کرده جای شریفتان خالی بشارت باد شما را هنیئا لکم که خوب کلاه شما را پر کرد و رفت و بگوئید به شیطان که احسنت که در این عمر دراز که با پیغمبران کله زدی خوب لسان ناطقی در آخر پیدا کردی که همه شرایع را خراب کردی به فسق از مردم قناعت نکرد طبق کفر از روی اخلاص تقدیم نمودید و عجب به مقصودت رسیدی که یک طایفه امامیه بر حق بودند در میان آنها این فتنه را احداث کردی و اعجب از کار او غفلت مردم است از استادی او در اضلال مردم که این هتک سالها است مشق اضلال کرده مردان را به صدای گوساله فریفته و مردم با خدائی مصنوعان خود فریفته بنی حنظله را وامی‌داشت که از خرما خدا بسازند و عبادت کنند هر وقت گرسنه می‌شوند خدا را بخورند و مردم را از پرستش گاو باز داشته که علی‌محمد که انسان بود چه دریغ که منصب ربوبت بدهد و مردم را فدای او کند که جان در راهش بدهند او مردم را واداشت مانند قریش که جان در راه بتهائی که خودشان می‌ساختند بدهند انسان علی‌محمد که مصنوع مردم نبود چرا ملتفت نشدند که این استاد ماهر بیشتر از آنها را به بدتر از این مذهب گمراه کرده ایشان هم مثل آنها باشند و لسوف یعلمون.

ایراد ۰۶

ایراد ششم بما شاه قبول می کنم فرق بین دین و مذهب را در این حیث یعنی بقاء اول را علامت می گیریم دون ثانی و اغماض می کنیم از نقض به شریعت مانوی و مزدکی و حال آن که بقاء آنها ده چندان بقاء این مذهب جدیده بوده و می گوئیم آنها چون

باطل بودند زهوق یافتند لکن نقض می‌کنم ترا ای صاحب فرائد به همین شرایع باقیه و می‌گوئیم آن شرایع منسوخه بعد از ظهور شریعت ناسخه باطلند یا حق اگر حقند پس چه ضرر دارد همین شریعت اسلامیه که به زعم شما منسوخ شد به شرع جدید شما آن هم حق باشد و ما بر این ثابت و برقرار باشیم و اگر باطلند پس چرا به قول ان الباطل کان زهوقا زایل نگشته اگر بگوئی اینها در اصول دیانات با هم شریکند و از این حیث حق‌اند که باقی ماندند و بطلان آنها در مذاهب آنها است و بقاء مذهب باطله نشانی حق نیست بلکه بقاء دین نشانی حق است می‌گویم این شرایع منسوخه با یکدیگر و با این شریعت جدیده اختلاف فاحش در اصول دیانات دارند و چه اختلافات بالاتر از آنکه مسیحین قائل به اقانیم ثلاثه اقنوم اب و ابن در روح القدس‌اند بلکه به اعتقاد مریمیون اقنوم ام را شریک می‌دانند و عیسی را خدای آسمان و زمین می‌دانند اقنوم ابن را در جوهر و به صفات متحد با اقنوم اب می‌دانند و مسلمین عیسی را بنده‌ی حادث مخلوق خدا و غیر خدا می‌دانند و چه اختلاف بالاتر که مسلمین محمد (ص) را خاتم صاحبان وحی و کتاب و شرع می‌دانند و شما نفی می‌کنید و مهدی را خاتم‌الأوصیاء می‌دانند و او را شخص مخصوص می‌دانند و شما منصب او را وصایت نمی‌دانید و غیر آن شخص کس دیگر را معین می‌کند الی غیر ذلک از اختلافات در اصول عقاید مما لا تغدو و لا تحصی و اگر می‌گوئی شرایع مخصوصه منسوخه چون حد و شا حق بوده‌اند از این جهت باقیه‌اند و زوال از برای شریعتی است که حدوثا باطل باشد می‌گوئیم پس از آنکه شئ به مرتبه بطلان رسید جای زهوق دارد ولو در اول باطل نبود باشد و لذا خداوند بر مطلق باطل و [صفحه ۲۷۹] و لو بقاء بحکم به زهوق فرموده چنانچه در طبیب امراض جسمانی حال چنین است که اگر دوائی اولا صالح بود ولی پس از مدتی که به آن معالجه شد همین که فاسد و باطل گردید طبیب او را برمی‌دارد و مریض دست از او می‌کشد رجوع به دستور العمل ثانوی می‌کند توضیح ذلک آنکه تصحیح نسخ شرایع به ملاحظه دخالت وجوه و اعتبارات در حسن و قبح و بودن زمان و اشخاص و استعدادات آنها از وجوه و اعتبار و به این جهت نسخ دفع است حقیقهٔ و رفع است صورهٔ و دلیل ناسخ مبین انتهای مدت منسوخه و انقضاء جهات و ملاکات آن است و این تمثیل و نظیر مانند معالجه‌ی مریض است که مریضی ماده‌ی مرض او از برودت و رطوبت است طبیب مدتی استعمال ممنحنات بنماید تا پس از ازاله مرض طبیب و مریض از آن دست بر می‌دارند که نشاید تولید امراض حاده حاره شود و به تخفیف دماغ گردد و پس چنان چه استعمال مبردات در اول امر جایز نبود استعمال منحنات در ثانی جایز نیست پس به تفاوت حال مریض دوای صحیح نافع قبیح مضر می‌شود و لا ـ محاله طبیب رفع ید از آن می‌کند و همچنین مریض و در این طبیب روحانی هم همین طور است چه آن که چنین نیست که از شرایع در زمان نسخ چیزی نباشد چنانچه احکام مشترکه در میان تمام فرق یهود و احکام مشترکه بین تمام فرق نصاری و کلک احکام مشترکه بین تمام طوایف است اسلام باقی است و از اصل شرع بوده است و به قاعده‌ی نسخ آن احکام باطل است از هر قبیل که باشد حال اگر بنای خدا بر زوال و فناء باطل است باید چنان چه تا زمانی که صلاح و حق بوده بقائش باقی بگذارده پس باید بعد از آن که باطل و فاسد شد زایل نماید پس خلاصه‌ی کلام آن شد که اگر معنی آیات آن باشد که تو فهمیدی از اشکال مشترک الورود خواهد بود و به واسطه‌ی آنکه واقع و خارج را بر خلاف مشاهده می‌کنیم که بسیار از باطل‌ها باقی و غیر زاهقه باید بگوئیم که این بغاء شرایع مستند به خدا نیست یعنی او به طور حتم باطل را نباید بردارد مگر به آن معنی که ما خواهیم کرد و آن درست و صحیح است و نفعی به حال تو نخواهد داشت و تو از روی بقاء و نفوذ دین خودت نمی‌توانی استکشاف صحت کنی چنانچه در ایراد هفتم واضح می‌شود که ابقاء الهی ادیان حقه را به چه معنا است و ازهاق خدائی ادیان باطله را به چه معنا است که همان معنای ازهاق و ابطال خدائی نسبت به شرع شما موجود و متحقق است و چشم شما کور و قلب شما مرده از دیدن و تعقل آن است و شما از طایفه‌ی هستید که خدا خبر داده از ایشان که لهم قلوب لا ـ یفقهون بها و لهم اعین لا ـ یبصرون بها و مورد طبع شدید و ختم کردید فطبع علی قلوبهم و ختم الله علی قلوبهم بلکه از مردگان که اموات غیر احیئا بلکه مدفونان در قبور طبیعت که قابل هدایت نباشند و ما انت بمسمع من فی القبور.

ایراد ۰۷

ایراد هفتم که به منزله حل است از برای نقوض سابقه و به آن رفع می‌شود فساد استدلال به قاعده‌ی نفوذ و دلیل تقریر و دانسته می‌شود معنی ابقاء الهی و ازهاق خدائی آن است که می گوئیم معنی ایقان خدائی ادیان حقه و مستدام داشتن شرایع صحیحه را آن است که هر شریعتی که من عندالله است او صحیح و براهین و شواهد بینات و آیات بر صدق آن معین می‌دارد از حالات مدعی و کیفیات دعوت و اطوار شریعت و اموری که با صاحب آن ظاهر می‌نماید که حجت و نشانه صدق او باشد که هر کس عصبیت و لجاج را کنار گذاشته و عقل یا شرع سابق را معیار قرار بدهد و به عین انصاف نظر نماید بر او واضح و آشکارا می گردد صحت آن شرع و صدق مدعی او تا به این درجه هر کس تمرد و عناد جسته باشد از ناب تقصیر او باشد در مقدمات طلب و یا از روی جحود باشد به دواعی آخر و الا حجت از طرف پروردگار کامل [صفحه ۲۸۰] و تمام باشد و الحاصل مراد اقامه حجهٔ است که سند مدعی باشد از برای کسی که سعادت طلب کند و حق نصیب او شده باشد و همین است معنی عزت دین حق و همین است معنای غلبه‌ی صاحبان دین و جند خدا که مراد غلبه‌ی معنویه و عزت روحانیه است و همین است آن چه بر خدا لازم است لطفا و همین معنی هدایت خدا و همین است معنای منت پروردگاری و همین است معنای حجت بالغه که از برای خدا است و همین است آنچه دیده شده از سنهٔالله که لن تجده لها تبدیلا و لن تجدلها تحویلا که همیشه صاحبان شرایع حقه را به حجج و براهین کاشفه موضحه و معجزات داله تأیید و نصرت می‌فرموده و اسباب هدایت کامل و مقدمات حجت را تمام می کرده و بدان جهت شریعت حقه را باقی می گذاشته و از اهلش نصرت می کرده و ایشان را غالب و قاهر می‌شمرده و کلمه‌ی ایشان را ثابته فرض می کرده و همین سیره را تا بقاء شرع باقی می‌داشتند که اگر به دستور صاحب شرع که حدوثا حقیقت آن معلوم شده رفتار نماید و متابعت اهواء و آراء خود نکنند مقدار بقاء آن از خود شرع حادث معلوم می گشته و معلوم است که تأثیر آن در نفوس مستعده است دون قسیه غلیظه‌ی شقیه و با تفاوت حال مردم در استعداد و قابلیت نفوس شأن مر تربیت و اهتدا را و اختلافشان در طینت و سعادت و شقاوت مختلف می‌شده حال قبولشان مر دعوت حقه را و قدم و عدم آن و این مرحله راجع به پروردگار نیست بلکه از حسن اختیار و سوء اختیار خواهد بود و الا آنچه از مقدمات هدایت اختیاریه مربوط به جانب الله است علی حد سواء بین الکل مساوی و مشترک بوده که تفاوتی پروردگار ندارد در قدر لازم بر او از اقامه‌ی موجبات هدایت و اما زاید بر این مقدار از ابقاء و استدامه و این که به علاوه اقامه‌ی حج مردم را به قول وادارد و شرع را نافذ در نفوس آنها بنماید و موجبات زوال آن را به طور حتم بردارد و بواعث بقاء را به نحو اضطرار ایجاد نمایند تا بقاء خارجی و دوام ظاهری بر آن مترتب شود که مردم آتیه باقی بر آن کلمه‌ی طیبه باشند پس بر خدا لازم نیست و نبوده نه عقلا و نه نقلا و سنهٔالله هم بر حسب اتفاق بر آن جاری نگشته و لذا دیده شده که نفوس کامله‌ی قویه‌ی انبیاء اولوالعزم سنینی متطاوله با حجج کثیره اشتغال به دعوت در نهایت اهتمام داشتند و مع ذلک عدد قلیلی از تمام من بعثوا الیهم به ایشان گرویدند ملاحظه‌ی دعوت هفتصد ساله نوح نبی اولوالعزم را فرمائید که هشتاد نفرد از تمام قومش بیشتر پیدا نشد و ملاحظه‌ی صالح را نمائید با آن معجزه باهره و همچنین هود و لوط را که آخر منتهی می‌شود به متابعت یک زن یا چند نفر مرد همچنین عیسی به قول تو با آن همه معجزات مع‌الوصف صد و چند نفر از تمام خلق به او ایمان آوردند ولی از آن طرف اتباع مانی و مزدک بل مسیلمه و سجاح صد چندان آنها می‌شدند اگر بناء بود که به غیر از اقامه حجهٔ به نحو دیگر از تأثیر و ابقاء بر خدا لازم بود امر بدین منوال نمی‌شد و به مثل همین مطلب می گوئیم در حکایت زهوق و زوال باطل که آنچه بر خدا لازم است عقلا و سنهٔالله بر او جاری شده و موافق با خارج و مشهود است آن است که هر باطلی را حجتی وافیه‌ی کافیه‌ای داله بر بطلان او اقامه می‌فرماید که نفوس مستعده را طریق هدایت و استعلام باشد چه امری باشد که باطل باشد من رأس و حدوثا یا امری باشد که باطل باشد بقاء هر چند حق باشد حدوثا مانند شرایع که چون هنگام نسخ آنها فرا می‌رسد و در مرتبه‌ی بطلان می‌رسیدند آنچه را که از آنها باطل است ازهاق به حجت و ازاله و به دلیل می‌فرماید به نصب [صفحه ۲۸۱] کردن و جعل کردن شریعت ناسخه را با برهان و

حجتش و بالجمله آنچه بر او لازم و آن چه را تا حال از او مشاهده کردیم اعلام او است به طریق کاخ به بطلان باطل و شریعت منسوخه را و اما قبول و لا قبول مردم از روی امور دیگر که راجع به پروردگار نباشد منشأ بحث و ایراد بر او نیست پس در غیر شریعت منسوخه اگر شرع جدیدی اختراع شود بر وجه باطل لازم بر خدا اعلام به بطلان او است که قابل هدایت راه داشته باشد خواه اعلان به بطلان از شرع سابق باشد یا شرعی بر وجه حق در برابر او ایجاد نماید و اما زاید بر آن که به غیر این وجه موجبات زوال و زهوق را فراهم نماید و نگذارد تأثیر و نفوذ حاصل شود چه در شریعتی که تا مدتی حق بوده و پس از آن باطل گشته و چه در شرعی که بر وجه باطل حاصل شده باشد پس نه بر او لازم و نه چنین سنتی از او مشاهده شده و لذا شرایعی پیدا شد که اصلا باطل بود و هم شرایعی حقه که در موضع نسخ باطل بوده‌اند از پروردگار جز آیات داله بر بطلان چیز دیگری یافت نشده و به این جهت چون نفوس مردم گاهی استعداد اهتدا نداشته آن آیات داله تأثیر نکرده و آن شرع کاذب نافذ باقی مانده و این ابقاء و عدم زهوق نه از باب غفلت و عجز باری تعالی است بلکه از باب آن است که از مردم هدایت بر وجه اختیار خواسته نه بر وجه اضطرار و آنها را مورد امتحان خود قرار داده لیهلک من هلک عن بینهٔ و یحیی من حی عن بینهٔ و هم سنهٔالله امهال عباد است با آنچه در مکون آنها است از شقاوت و خباثت ظاهر گردد و لا یحسبن الذین کفروا انما نملی لهم خیرا لانفسهم انما نملی لهم لیزدادوا اثما و آیات در امتحان خدا بندگان را و مهلت دادن ایشان و واگذار کردن ایشان را به اختیار و اینکه ضلالت آنها از قبل انفس ایشان و به سوی اختیار ایشان است بسیار است و اگر بنای خدا ازهاق باطل به غیر وجه اقامه حجت به طور دیگر باشد با مهلت و امتحان و اختبار و اختیار بودن از سوء اطوار خودشان موافق نگردد بایستی همیشه قهرا آنچه حق بوده و تا آن زمان که حق بوده در قلب‌های ایشان بالقهر ثابت بدارد و باقی بگذارد و آنچه باطل بوده یا از آن زمان که باطل شده باید بالقهر نگذارد تأثیر کند و باقی بماند و حال آنکه بر خلاف سنهٔالله مشهوده است و دلیلی بر لزوم آن عقلا و نقلا نداریم بلکه این از فضل غیر لازم است که احیانا نسبت به بعض عباد تفضل می‌فرماید و همین است معنی توفیق در برابر خذلان که واگذار کردن مردم است به سوء اعمال خود و استدراج ایشان تا به مقامی می‌رسد که تعبیر از آن به نسیان می‌کند نبی‌الله فنسیهم حال ملاحظه فرمائید سنهٔالله در انبیاء و اولیاء و شرایع ببین در ابتداء امر انبیاء غیر از دادن حجج و معجزات چیز دیگری بوده و همچنین در هنگام ظهور ادیان باطله غیر حجج و براهین مبطله از نبی سابق حق چیز دیگری بوده و در این مطلب فرقی بین دین و مذهب نگذاشته از برای تعیین مذهب حق نصب دلائل و حجج نموده عقلا و نقلا و صاحب امر را صاحب برهان و معجزه قرار داده که پس از انبیاء هم اوصیاء معین کرده تا به درجه‌ای که هیچ زمانی را خالی از حجت قرار نداده و مردم را در نبود انبیاء رجوع به اوصیاء و حجج فرموده حال اگر مردم رجوع به وصی نکنند و به آرا و اهواء خود رفتار کنند و عقایدی از برای خود قرار بدهند چه بحثی بر باری تعالی خواهد بود راستی اگر پس از پیغمبر (ص) رجوع به وصی آن سرور می‌شد و پس از او به اوصیائش این مذاهب فاسده پیدا نمی‌شد و پروردگار حجج خود را با معجزات باهرات و علوم با زاهرات متوالی ساخت مردم اعراض نموده‌اند بأسی بر خدا نیست و همچنین پس از آنکه به سوء [صفحه ۲۸۲] اختیار مردم با مصالح غیبهٔ اسباب احتجاب حجهٔ و غیبت او از مردم شد باز اگر مردم به دستورالعمل حجج رفتار کنند این ضلالت‌ها پیدا نمی‌شد ائمه طاهرین دستورالعمل داده‌اند که عمل به رأی و حدس خود نکنند و متابعت متشابهات از آیات و اخبار را ننمایند و امور ظنیه از ظواهر و اخبار آحاد را در اصول و عقاید اخذ نکنند و از تأویلات از قبل نفس‌های خود در آیات و اخبار نگشایند و در شبهات توقف کنند و بر اموری که بوده‌اند از محکمات دین و قطعیات مذهب و امامت برهان امور ثابت باشند و زایل نشوند تا زمانی که خداوند حجت خود را ظاهر نماید آن وقت آن چه بخواهند از او بخواهند منتهی‌الامر در سیاسات و عبادات که محل حاجت بوده ارجاع به روات و فقهاء داده‌اند حال مانند بسیاری از ارباب مذاهب فاسده که در امامیه پیدا شده از اختلافات در مبدأ و معاد حتی این مذهب جدیده تمام به واسطه‌ی عمل نکردن به امور مزبوره است مثلا تأویل به هر اندازه که بتوانند شایع است تفسیر برای هر قدر بخواهند می‌کنند متشابهات بر هر وجهی که موافق میلشان است حمل می‌کنند و اصول و عقاید خود را از اخبار

احاد می‌گیرند تا به این درجه که چند خبر ظنی السند و الدلالهٔ که پیدا می‌شود که قائم شرع جدید می‌آورد اخذ به آن اخبار می‌کنند در برابر ضرورت ملت و اجماع مذهب و اخبار متواتره که شرعی پس از شرع پیغمبر (ص) نیست و حال آنکه ندانسته‌اند که به چه وجه خبر حجت شده و در چه مورد حجت شده و با مخالفت اجماع و ضرورت آیا حجت هست یا نه و چه باید کرد در تعارض با آنکه معنی جدید را در اخبار و ادعیه و زیارات بیان کرده که همان دین کهنه شده را نوتر و تازه می‌کند نه اینکه دین علیحده بیاورد این طور نفوذ و بقاء مستند به سوء اختیار مردم است بأسی بر خدا نیست چه آنکه خداوند تعالی اینها را ازهاق به حجت فرموده به همان بیانات قطعیه معصومین حال که معنی بقاء و زهوق را دانستی به ذات ذوالجلال قسم است که اگر عصبیت کنار گذاشته شود و نظر به قطعیات و یقینیات از فرمایشات معصومین شود و متشابهات رد به آنها شود به چشم باطن میابی که مذهب امامیت باقیه است به حجج الهیه و این جدیده‌ی زاهقه است و باطله است به آیات قطعیه و ادله یقینیه و ریشه‌ی صاحب امر از بیخ و بن کنده خواهد شد غایهٔالامر خداوند مردم را مقداری مهلت و مقداری امتحان فرموه تا نفوس شقیه ذاتیات خود را ظاهر نمایند مثل سایر کسانی که مورد مهلت و امتحان خدائی می‌شوند از ارباب ضلالت و فسوق و خوبست که در این مقام ذکر نمائیم جمله از آیات که دلالت بر امور مذکوره دارد در سوره‌ی یونس می‌فرماید قل یا ایها الناس قد جائکم من ربکم فمن اهتدی فانما یهتدی لنفسه و من ضل فانما یضل علیها و ما انا علیکم بوکیل و در آل عمران ذلک بما قدمت ایدیکم و ان الله لیس بظلام للعبید سوره‌ی نون و ما اصابک من شیئ فمن نفسک زمر ان تکفروا فان الله غنی عنکم و لا یرضی لعباده الکفر و ان تشکروا یرضه لکم و لا تزروا وازرهٔ وزر اخری آل عمران کیف یهدی الله قوما کفروا بعد ایمانهم و شهدوا ان الرسول حق و جائهم البینات و الله لا یهدی القوم الظالمین که پس از اقامه‌ی حجت هدایتی بر خدا لازم نیست انعام ولو شاء الله لجمعهم علی الهدی در تفسیر وارد است یعنی به اظهار آیه ملجه ولکن نمی‌کند که حکمت اقتضای اختیار را دارد و کذالک جعلنا فی کل قریهٔ اکابر مجرمیها لیمکروا فیها و قال تعالی ولو شئنا لاتینا کل نفس هدیها یعنی بر سبیل اجبار لکن حکمت اقتضا نموده که به خود واگذار شوند و خود اختیار کنند سورهٔ الدهر انا هدیناه السبیل اما شاکرا و اما کفورا سوره‌ی نحل و لو شاء الله لجعلکم امهٔ واحدهٔ ولکن یضل من یشاء و یهدی من یشاء و لتسئلن عما کنتم [صفحه ۲۸۳] تعملون و قال تعالی ساصرف عن آیاتی الذین یتکبرون فی الارض بغیر الحق و ان یروا کل ایهٔ لا یؤمنوا بها و ان سبیل الرشد لا یتخذوه سبیلا ذلک بانهم کذبوا بایاتنا و کانوا عنها غافلین و قال تعالی ان الذین حققت علیهم کلمهٔ ربک لا یؤمنون و لو جائتهم کل آیهٔ حتی یروا العذاب الالیم و قال تعالی و لو شاء ربک لجعل الناس امهٔ واحدهٔ و لا یزالون مختلفین الا من رحم ربک و لذالک خلقهم و قال تعالی من یهدی الله فهو المهتد و من یضلل فاولئک هم الخاسرون و قال تعالی من کان فی الضلالهٔ فلیمدد له الرحمن مدا و یزید الله الذین اهتدوا هدی و قال تعالی من یهدی الله فهو المهتدی و من یضلل فلن تجد له ولیا مرشدا و قال تعالی و لا یحسبن الذین کفروا انما علی لهم خیرا لانفسهم انما نملی لهم لیزدادوا اثما و قال تعالی ما کان الله لینذر المؤمنین علی ما انتم علیه حتی یمیز الخبیث من الطیب و قال تعالی و لیمحص الله الذین آمنوا و قال تعالی و اتقوا فتنهٔ لا تصیبن الذین ظلموا منکم خاصهٔ و قال تعالی لیبلوکم ایکم احسن عملا و قال تعالی بسم الله الرحمن الرحیم الم احسب الناس ان یترکوا ان یقولوا امنا و هم لا یفتنون و لقد فتنا الذین من قبلهم فلیعلمن الله الذین صدقوا و لیعلمن الکاذبین و در فهم این آیات که گمان ظلم و جبر و خلاف عقل نکنی رجوع کن به کتب تفسیر مانند مجمع و صافی و غیر آنها باری معلوم شد امتحان خدائی و امهال خدائی و مورد این دو عام است می‌شود در شرایع باطله هم باشد و معلوم شد که خداوند خبر نمی‌فرماید و اینکه جز اقامه حجت و توفیق تفضلی گمان دیگر نمی‌کند و هم معلوم شد که ضلالتها از سوء اختیار مردم است پس چه معنی دارد این کلام صاحب فرائد که حق را خدا باقی می‌گذارد و باطل را زاهق می‌کند و حال آن که بسیار می‌شود و اهل ضلالت را بر حال خود باقی می‌گذارد و حکمت او اقتضای اختلاف نمی‌شود اختیار و حسن اختیار کرده تأمل کن تا واضح بفهمی و بالجمله ظن غالب به حجت است من دون اجبار من الله تعالی عباد علی الکفر و الایمان و همین است معنی الاسلام یعلوا و لا یعلی علیه و همین است معنی لن یجعل الله للکافرین

علی المؤمنین سبیلا ـ و شاید مراد علو به حسب احکام و نفی سبیل به حسب احکام باشد که این حدیث و آیه در مقام انشأ حکم باشد که برداشته علو و سبیل را از کافر بر مسلم که مثلا مسلم مملوک کافر نباشد و او سلطنت بر او نداشته باشد چنانچه در فقه معنونست نظر آیه‌ی لا یسمه الا المطهرون و شاید همین معنی مراد باشد از آیه‌ای که بیان عدم ثبات و زهوق باطل را می‌کند یعنی باید آن را باقی داشت و این را زایل نمود یا آنکه بیان حق و شان و لایق به حال هر یک را می‌فرماید که استحقاق و حق باطل زوال است مردم باقیش را می‌گذارند به سوء اختیار و ضلالت خود بأسی بر کسی نیست و حق لایق به حق باقی بودنست مردم او را زایل کنند و بردارند و رجوع به کفر و ارتداد و غوایت به سوی اختیار کنند بأسی بر کسی نیست و از این جمله واضح شد فساد این توهم که اگر دین مخترعی در میان جمله از مردم تا هفتاد یا هشتاد مثلا باقی مانده باشد این بقاء و نفوذ امارت حقانیت او است که هم در شرایع و هم در مذاهب مانند آن بسیار بوده و اینها همان کفر و ارتدادی است که خدا مردم را به آن امتحان کرده و مهلت داده.

ایراد ۰۸

ایراد هشتم بر قولش این خلق خدائی عاجز و غافل تصور نموده‌اند فیه اینک امهال و استدراج خدائی و واگذار کردن خود نفوس شقیه را که به اختیار اظهار نمایند استعدادات خبیثه خود را که الیمیز الله الخبیث من الطیب داخل در عجز و غفلت خدا نیست چرا مغالطه می‌کنی.

ایراد ۰۹

ایراد نهم بر قولش احدی قادر بر ابقاء شرایع نباشد و قدرت الهیه مانع شریعت کاذبه است) فیه(این که قادر کردن خلق و اقدار ایشان بر اختیار کفر حتی در مثل دعوی ربوبیت [صفحه ۲۸۴] دو امت مثل فرعون عین قدرت خداست منافی با آن نیست قدرت خداست که خلق را قادر بر اختیار ضلالت می‌کند و هیچ فعلی از خیر و شر بی‌تأثیر قدرت پروردگاری و احاطه‌ی قدرت او از احدی سر نمی‌زند و یدالله مغلول نیست و ازکار ما منعزل نیست اما نه به طریق اجبار و قهر بلکه به طریق اختیار.

ایراد ۱۰

ایراد دهم بر قولش تاکنون نشده که احدی شریعتی بدون اذن خدا تشریع نماید فیه این که تشریع شریعت قرینه و مانویه و مزدیکه و مسیلمه و امثال آنها که بیش از شریعت شما نفوذ و دوام پیدا کردند اینها بدون اذن که خدا بود به این معنی که تو قصد داری و همین شرع شما هم مثل همان‌ها و بدتر از آنها است بلی به اذن خدا همه بوده به معنی دیگر مثل آنکه گفته می‌شود هیچ کس که شری و معصیتی را بدون اذن خدا نمی‌کند و هم گفته می‌شود شرور و معاصی عباد به اذن الله نیست و هر دو صحیح است چرا تمویه می‌کنی.

ایراد ۱۱

ایراد یازدهم بر قولش خاصه اگر نفوذ تا قولش وجود معلول بی علت الخ فیه اینکه از جمله اسباب و علل نفوذ امر باطل تلبیس شیاطین انسی به القاء شکوک و شبهات و استدلالات فاسده و اصول کاسده است در اذهان مردمی که قاصر باشند یا جاهل باشند یا هوا بر ایشان غالب باشد یا تقصیری در مبادی طلب نمایند مثل نفوذ مذهب شما به واسطه‌ی یافت شدن تو و امثال تو از جاهلیت یا متجاهلین که دو سه آیه که معنی آن را نفهمیده یا دو سه خبر واحد که نیز معنی آن را ندانسته سر دستمال خود بسته و پیچیده‌اید مثل آیه‌ی ولو تقول علینا و آیه‌ی هو الذی یدبر الامر و آیه‌ی له دعوة الحق که جواب از همه گذشت و بیاید و هر بیچاره را پیدا

کند القاء شبهه نمائید و طرف شما عاجز باشد از جواب و بی‌خبر باشد از مطالب دیگر قبول نماید این نفوذ بی‌علت نبوده و اماره‌ی حقانیت هم نیست و بالجمله حصول علم نظری علت او استدلالات نظریه است اگر نباشد که استدلال کنید شما باقیه‌ی صغری و کبری آن مناقشه داشته باشد و طرف مقابل ملتفت نباشد تصدیق تو را خواهد کرد در حالتی که نتیجه فاسد است و برهان کاسد چرا مغلطه می‌کنی معلول بی علت نمی‌شود لاکن علت نفوذ عقاید باطل در نفوس مردم لازم نیست به واسطه‌ی القاءات ربانی باشد بلکه به واسطه‌ی ادله فاسده هم می‌شود چنانچه مسائل نظریه خلافیه بسیار است و از آن اقوال یک قول حق است بقیه باطل مع ذلک صاحبان قول به براهین فاسده مطلب را بر شاگرد و خصم خود ثابت می‌کند و بسا است حق نباشد و معلوم هم بی‌علت نبوده پس تو بگو نمی‌شود کسی اعتقاد و یقین کند بر مطلب باطلی و الا آن اعتقاد و نفوذ مطلب باطل در قلب او محتاج است به علت و علت اگر نمی‌شود اعتقاد فاسد بیاورد پس این عقیده‌ی فاسده در مسائل علوم از کجا است و اگر می‌شود که اعتقاد فاسد بیاورد که ثبت المدعی یعنی از جمله اسباب نفوذ مطلب فاسد در قلب مردم برهان است و بسا است که فاسد باشد ای بی‌سواد در تمام علوم و مسائل خلافیه پیدا می‌شود و نفوذ مطلب فاسد در ذهن شخص هستند به دلیل است و لازم نیست که دلیل صحیح باشد و به جهت نمونه می‌گوئیم مثلا صاحب دلائل از فضلای این طایفه‌ی جدیده است از برای این که دینی که بین مردم رایج شده و به اعتقاد او حق است استدلال می‌کند به این که خدا قادر نبوده یا عالم نبوده یا عادل نبوده که این دین اگر باطل بود بردارد و بعد می‌گوید این جدیده باقی است پس حق است کسی از روی این دلیل فاسد یا نفهمیدن معنی له دعوة الحق بیاید اعتقاد به حقیقت مذهب باب کند این نفوذ را می‌توان علامت حق گرفت و حال آنکه این معلول علت داشته چرا تلبیس می‌کنی و مثل آنکه معنی آیه‌ی والذین یحاجون فی الله و آیه‌ی لا یستجیبون لهم بشیئ چنانچه بباید نفهمیدی یا عمدا [صفحه ۲۸۵] سهو کردی و او را سند تقریر قرار دادی و دلیل این مذهب فاسده کاسد قرار دادی و اعتقاد کردی و حال آنکه گذشت و بیاید به اینکه این دلیل علیل و بی‌پا است آیا این جور نفوذ علامت حق است و حال آنکه این معلول بی‌علت نبوده و بالجمله قبول داری که مذاهب فاسده در بین مردم شایع است آیا نفوذ آن عقاید باطله در قلوب بی‌جهت بوده که معلول بی‌علت نمی‌شود و اگر جهتی دارد و آن جهت حق بوده پس چرا آن مذاهب فاسد باشد و اگر باطل بوده پس می‌شود که از روی امور باطله نفوذی در نفوس مردم پیدا شود و معلول بی‌علت هم نباشد آن وقت می‌گوئیم این نفوذ شما مثل نفوذ مذاهب باطله باشد چرا شرم نمی‌کنی و اسم فلاسفه و معلول و علت بر زبان خودت جاری می‌کنی گمانم آن است که تو هم چه گمان کردی که این تلفیقات تو به دست خبره نخواهد افتاد قانع شدی به این که ساده لوح در او نظر کند و فریفته شود و الا ابروی خودت را نمی‌بردی سبحان‌الله از ضلالت و گمراهی و حیل یا تجاهل و جهالت.

ایراد ۱۲

ایراد دوازدهم بر استدلالش به آیه‌ی والذین یحاجون فی الله من بعد ما استجیب له حجتهم داحصة عند ربهم از برای دلیل که معنی آیه را نفهمیده و گمان کردی که معنی آیه این است که پس از آنکه مردم اجابت خدا یا غیر را کردند حجتشان داحضه است و این که اجابت به معنی نفوذ است و نفوذ برهان صدق است و حال آنکه مقصود آن است که آنچه محاجه می‌کنند در امر خدا پس از آنکه اجابت شد آنچه را که خواست از انزال کتب و بعث رسل یعنی تمام شد حجت بر خلق این جماعت حجتشان داحضه است و مطلب همین طور است که پس از ظهور حجت از جانب خدا به بعث رسل و انزال کتب که خدا خواسته آن را و حاصل شده از برایش دیگر حجتی از برای محاجین باقی نماند حال وجود به تفسیر علی ابن ابراهیم و غیر آن کن ببین معنی آیه را و آن طور که نوشتم نوشته‌اند نه آنچه این مغالطه کن فهمیده و بنابر این معنی که از ائمه رسیده چه دخل به مقصود تو دارد که اجابت مردم علامت حق باشد و چون به این مقام رسیدم برخوردم به تفسیری که مغیر له را به پیغمبر(ص) برگردانیده و این قسم معنی کرده من بعد ما استجیب للنبی فی اعطاء للمعجزات او من بعد ما استجیب للنبی دعائه علی الکافرین و المشرکین تقبلهم یوم بدر و بقحط اهل

مکه و بنی مضمر که اجابت کننده‌ی خدا بوده به اذن معجزات یا قبول دعای پیغمبر (ص) نه مقصود اجابت مردم است بر پیغمبر را که این علامت صدق شمرده شده باشد و هم می‌شود که ضمیر له بالذین برخورد و مقصود آن باشد که محاجین در خدا و دین پس از آن که اجابت شد آنچه را بلسان حال یا قال خواسته‌اند از خدا از اقامه‌ی حجج و براهین و خدا به فرستادن رسولان و اعطاء معجزه به ایشان اجابتشان کرد و حجهٔ بر ایشان تمام شد دیگر حجهٔ آنها بعد از موت یا در قیامت داحصه خواهد بود والحاصل این آیه معلق نمی‌کند بطلان حجهٔ محاجین بر خدا را به اینکه او اجابت شده چه آنکه بعد از اتمام حجهٔ محاجه باطل است چه کسی اجابت کرده باشد یا نکرده باشد.

ایراد ۱۳

ایراد سیزدهم بر استدلالش به دو آیه ان جندنا و ان الباطل کان زهوقا که دانستی معنی قلبه جند خدا را و معنی زهوق را باز می‌گویم آیه‌ی ثانیه هم چه خبر داده که جاء الحق و زهق الباطل ان الباطل کان زهوقا که زهوق باطل متفرع بر ظهور حق کرده حال می‌گویم اگر مقصودت از زهوق آن معنی است که تو قصد کردی که دین باطل در خارج از میان برود یعنی اتباع نداشته باشد و کسی قائل به او نباشد این زهوق متفرع بر وجود حق است یعنی ظهور آن بزرگواری که آن القاب شریفه‌ی او یکی حق است و در زیارتش به این لقب خوانده می‌شود هر وقت که او ظاهر شد این باطل را هم مثل سایر ملل باطله زاهق خواهد نمود که این از خصایص آن بزرگوار است که تمام ملل باطله را بردارد در زمین به جز یک دین حق باقی نباشد و چون این امر مستحق الوقوع است تعبیر از او به ماضی کرده چنانچه این تعبیر در امور یقینیه در قرآن شایع است فانتظروا انی معکم من المنتظرین که در آن روی ارباب ملل خاصه این ملت سیاه شود و چنان زهوق کند که نام و نشان از او باقی نماند و چون به این مقام رسیدیم تفسیری از حضرت باقر (ع) مروی [صفحه ۲۸۶] در نجم الثاقب دیدم که آن حضرت حق در این آیه را تفسیر به وجود قائم می‌فرماید که می‌فرماید چون قائم خروج کند برود دولت باطل.

ایراد ۱۴

ایراد چهاردهم بر آن استدلالش به آن آیه که در آخر نوشته له دعوهٔ الحق و الذین یدعون من دون الله لا یستجیبون لهم بشیئ و چنان گمان کرده که معنی آیه این است که مردم دعاتی که غیر خدا باشند اجابتشان نمی‌کنند پس اجابت مردم مرداعی را علامت آن است که این داعی غیرالله نبوده و حال آنکه به خطا رفته و مرجع ضمیر یستجیبون با ضمیر لهم را ندانسته و مقصود آیه این است که آن خدایانی دیگری را که مردم می‌خوانند مانند اوثان آن خدایان اجتناب مردم نمی‌کنند در دعوتشان و به درد آنها نمی‌خورند در شدائدشان و نفعی از برای ایشان ندارند در حوائجشان چنانچه از مثلش معلوم می‌شود که کسی از دور کف بگشاید به جهت آب معلوم است آب از برایش حاصل نمی‌شود و هم فقره آخرش که تفریع می‌کند بر خواندن غیر خدا را به اینکه این دعوتی است دور از حق و منحرف از جاده به خلاف خواندن خدا که او حق است و خواندن او خواندن حق و هم تایید می‌کند این معنی را که مراد به دعوت حق که از برای خدا است کلمه‌ی اخلاص است پس دعوت دیگر که دعوت ضلالت است آن کلمه‌ی شرک است که مشرکین آنچه را خواندند از غیر خدا فایده‌ای از برای ایشان نخواهد داشت چنانچه همین مضمون در آیات بسیاری اشاره فرمود که از آنها است این آیه‌ی شریفه ان الذین تدعون من دون الله عباد امثالکم فادعوهم فلیستجیبوا لکم ان کنتم صادقین که درباره‌ی کسانی وارد شده که آنها شریک خدا قرار دادند و آن که خواندن شما ایشان را بی‌فایده است چنانچه در آیه‌ی قبل می‌فرماید ایترکون ما لا ـ یخلق شیئا تا قولش سواء علیکم ادعوتهم ام انتم صامتون قل ادعوا شرکائکم و ان تدعوهم الی الهدی لا یسمعوا دعائکم و مقصود از کل آن است که این اوثان دعوت شما را نمی‌توانند و به درد شما نمی‌خورند و اجابت نمی‌کنند این آیه

مبارکه ان الذین یدعون من دون الله لا یسمعون دعائکم و لو سمعوا ما استجابوا لکم یعنی آن خدایانی را که غیر از خدا می‌خوانید آنها دعوت شما را نمی‌شنوند و اگر بشنوند دعوت شما را اجابت نمی‌کنند و این کلمه‌ی مبارکه مااستجابوا همان کلمه‌ی مبارکه لا یستجیبون است و مفاد هر دو یکی است پس مقصود آن است که این دعوت‌های باطل شما خدایان دیگر را فایده ندارد و هیچ ربطی به مدعای این متوهم ندارد نظر آیه‌ی شریفه والذین یدعون من دونه ما یملکون من قطمیر ان تدعوهم لا یسمعوا دعائکم و لو سمعوا ما استجابوا لکم و آیه‌ی دیگر والذین یدعون من دون الله لا یستجیبون لهم و آیه‌ی دیگر و من اضل ممن یدعون من دون الله من لا یستجیب له الی یوم القیمهٔ که حاصل همه موافق با آیه‌ی له دعوهٔ الحق است و مضمون همه توبیخ از خواندن غیر خدا است و اینکه اگر غیر خدا را بخوانی اجابت شما را نمی‌کنند ابدا ربطی به خیال فاسد این زندیق که تقریر و نفوذ دلیل حقیت است ندارد.

ایراد ۱۵

ایراد پانزدهم ای اهل بهاء و باب چون شما می‌بینید که سندی از برای شما نیست مگر آنکه جماعتی به شما گرویدند می‌خواستید به زحمت و کلفت گرویدن مردم و متابعت ایشان را سند خود قرار بدهید و کسی تا بحال این معیار و میزان نگرفته چه آنکه گرویدن تمام خلق را قصد نداری که آن بالخصوص علامت باشد زیرا که از برای شما این گرویدن حاصل نگشته بلکه مقصود شما حاصل می‌شود به اینکه گرویدن جماعتی علامت حق باشد حال می‌گویم فرض می‌کنم دو مدعی پیدا شوند یکی شرع کاذب و دیگری شرع حق بیاورد و هر یک با دیگری متضاد یا متناقض باشند و هر یک به احتجاجات و براهین دعوی خود را در نصف مردم نافذ نمایند پس آن وقت یافت شود دو شرع متناقض متضاد و مردم دو نصف شوند نصفی تابع آن و نصفی تابع این پس در این صورت می‌گویم اگر اجابت مردم علامت حق باشد لازم می‌آید اجتماع نقیضین و اجتماع ضدین و ما یلزم منه المحال فهو محال و اگر بگوئی که چنین فرضی واقع نمی‌شود اولا دروغ است [صفحه ۲۸۷] همین قضیه بین باب و رکن و اتباع ایشان واقع شد او می‌گوید باید مردم در عبادت قصد مرا داشته باشند که من وجهم و او می‌گوید او دجال است و شرع پیغمبر (ص) نسخ شده و هر یک اتباع دارند و دانستی فرقی از این حیث بین دین و مذهب نیست و ثانیا فرضی که عین واقع که محال نیست حال اگر چنین صورتی واقع شود چگونه اجابت و نفوذ را سند قرار می‌دهی.

ایراد ۱۶

ایراد شانزدهم بر استدلالش از برای اینکه نمی‌شود شرعی بدون اذن خدا تشریع شود به آیه‌ی ام لهم شرکاء شرعوا لهم من الدین مالم یأذن به الله و لولا کلمهٔ الفصل لقضی بینهم جواب آنکه معنی آیه را نفهمیدی در تفسیر مجمع البیان ام را به معنی بل تفسیر می‌کند و می‌فرماید که در حق کفار که اینها شرعی که خدا اذن نداده بود به غیر اذن تشریع کرده‌اند یعنی شرکاء کفار دین علیحده از برای ایشان تشریع کرده‌اند غیر دین اسلام و این تفسیر را از ابن عباس که شاگرد امیر (ع) بود نقل می‌کند و در این صورت مفاد آیه بر ضد مدعای صاحب فرائد دلالت می‌کند که می‌شود کفرا بدون امر خدا تشریع شرع باطلی شود نه آنکه چنین مطلبی نمی‌شود هذا اولا و ثانیا بر فرضی که ام استفهامیه باشد باز می‌گوئیم این استفهام توبیخی است که ما بعدش واقع و فاعلش ملوم یعنی ملامت می‌کند تشریع کنندگان شرعی را بدون اذن خدا و موافق می‌شود با تفسیر مجمع البیان نه آنکه استفهام انکاری باشد که ما بعدش غیر واقع و مدعی آن کاذب تا دلالت بر مقصود صاحب فرائد کند که نمی‌شود شرعی بی‌اذن خدا جعل شود و لا اقل منه الاحتمال المساوی که باطل کننده‌ی استدلال است.

ایراد ۱۷

ایراد هفدهم بر استدلالش به آیه‌ی مثل کلمه طیبه الخ و کلمه‌ی خبیثه الخ جواب معنی آیه را نفهمیده چنانچه در تفسیر وارد شده مقصود آن است که کلمه‌ی توحید مانند درخت پر فایده است که تؤتی اکلها کل حین و کلمه‌ی شرک مانند شجره‌ی خبیثه است که هیچ فایده نداشته باشد و گفتند او موجود نیست و خداوند فرض چنین درختی خبیث کرده و کلمه‌ی خبیثه را به او مثال زده دخلی به این مقام ندارد که کلمه‌ی توحید در عالم دوام پیدا می‌کند و کلمه‌ی شرک دوام پیدا نمی‌کند و حال آنکه از زمانی که انبیاء دعوت به توحید کرده‌اند شیطان دعوت به شرک می‌کرده و هر دو در عالم دوام پیدا کرده‌اند قائل داشتند از امم و سنیه به علاوه که در اخبار بسیار تفسیر شجره‌ی طیبه به پیغمبر (ص) و فاطمه (ع) و ائمه و شیعیان آنها شده و شجره‌ی خبیثه موافق تفسیر حضرت باقر (ع) بابی الجار در تفسیر به بنی امیه شده و حاصلش آن است که سلطنت آل محمد (ص) تا قیامت باقی است و سلطنت بنی امیه زایل شود چنان چه شجره ملعونه تفسیر به بنی امیه شده و در سوره انا انزلناه فی لیلهٔ القدر هم اشاره می‌فرماید که هزار ماه آنها منقطع می‌شود ولی سلطنت آل محمد به دوام شب قدر دائم است چنانچه در تفاسیر این سوره وارد شده بلکه هر سلطنتی و هر دینی غیر از این سلطنت و دین همه به طلوع فجر موعود که حجهٔ بن الحسن باشد زایل می‌شود موافق اخبار متواتره چنانچه بباید پس این دو آیه هیچ ربطی به مدعای صاحب فرائد مغالطه کننده و تمویه کننده ندارد.

ایراد ۱۸

ایراد هجدهم بر قولش در استدلال به آیه و ان من امهٔ الاخلا فیها نذیر جواب دخلی به مدعای تو ندارد که هر زمانی باید علی‌حده نذیری بیاید بلکه می‌فرماید هیچ امتی بی‌نذیر نخواهد بود پس می‌گویم هر امتی که پس از این بیاید به حکم آیه‌ی انما انت منذر و لکل قوم هاد وجود مبارک پیغمبر (ص) و امیر (ع) موافق تفاسیر معتبره هادی و منذر همه آن امت‌اند و هیچ زمانی پس از این خالی از این منذر و هادی نخواهد بود چنانچه چند هزا سال نوح و چند هزار سال موسی و مدتها عیسی منذر بودند و تا طامهٔ الکبری هم این پیغمبر (ص) منذر است که خاتم النبیین است تبارک الذی نزل الفرقان علی عبده لیکون للعالمین نذیرا و عالمین در این آیه هم عالمین در رب العالمین است [صفحه ۲۸۸] و یا ایها النبی انا ارسلناک شاهدا و مبشرا و نذیرا و رسالتش ابدی است انذارش هم ابدی است و امم آینده را هم که او منذر باشد مضمون این آیه صادق خواهد بود که هیچ امتی خالی از منذر نبوده.

ایراد ۱۹

ایراد نوزدهم بر قولش اگر فرض کنیم که شخصی الخ جواب صاحبان معجزات را به شرایط مقرره همه را شارع حق می‌دانیم منتهی الامر اگر متأخر نفی متقدم را به عنوان نسخ نموده می‌گوئیم چون متأخر معجزه آورده و صدقش معلوم شده مصلحت چنان اقتضا کرده که مردم معالجه‌ی امراض روحانی و سیاست مدن خود را به دستورالعمل متأخر بنماید من دون آن که نبی سابق نبی نباشد یا دینش دین حق نباشد چنان چه اگر طبیب معالجه‌ی مرض را می‌کرد بعد طبیب دیگر آمد دید که پس از این باید دوای دیگر بخورد بنا را بر دستور طبیب دوم قرار می‌دهیم من دون تخطیه در طبیب اول یا دوای اول حال چون شریعت موسی و عیسی اگر چه کتاب و معجزه داشتند لکن نفی شرع محمد را نکرده‌اند به خلاف محمد (ص) که او نسخ شرایع آنها را نمود و چون همه صادقند این صادق آخر که نسخ سابق را نمود قول او را باید گرفت پس اشکالی در بین نخواهد بود.

ایراد ۲۰

ایراد بیستم بر قولش اگر از دلیل تقریر صرف نظر شود ابدا تفریق بین الحق و الباطل الخ فیه آن که علی الفرض که همه‌ی این شرایع نفوذ و بقاء داشتند و دارند نمی‌توان به قاعده‌ی تقریر هم یقین حق را نمود اگر بگوئی همه‌ی شرایع دیگر زاهق‌اند می‌گوئیم از تو

هم به شرع ما زاهق است که شرع صادقی بوده و نسخ تو را کرده اگر بگوئی زاهق باید بعد از حدوث آن شریعت مزهوقه بیاید می گوئیم انشاءالله زاهق شما و جمیع ادیان پس از این خواهد آمد به علاوه که تمام صاحبان آن شرایع و شریعتشان که فرض کردی صاحب معجزه و کتاب بودهاند همه را حق می‌دانیم و اما در مقام آنکه فی‌الحال به کدام یک از آن شرایع باید اعتقاد نمود و عمل کرد که آن نبی فی‌الحال و شریعت فی‌الحال است می گوئیم بنا را باید بر متأخر گذاشت که او هم بالفرض صادق است و صاحب معجزه و بیان نبوت و شرع حالیه را می‌نماید و این ترجیح بلا مرجح نیست چه آنکه سابقین بیان نبوت و شریعت در حال بعد را نکردند اگر نگوئیم که خودشان خبر متأخر را هم داده‌اند پس اگر شرایع سابقه از لاحقه خبر داده‌اند که به قول همه نبوت و شریعت فی‌الحال حق لاحق است و اگر خبر نداده‌اند نفی هم نکرده‌اند چه آنکه صادق نفی صادق دیگر را نمی کند و این لاحق اثبات می کند وظیفه‌ی حال را پس تعارض بین آنها نخواهد بود پس در اصل نبوت و شرع فی الجمله تمام صاحبان معجزه که مدعی بوده‌اند همه را حق می‌دانیم و اما از برای تعیین وظیفه حال پس میزان بلاحق خواهد بود نه سابق پس معلوم شد که به تقریر مطلب معلوم نمی‌شود و به معجزه مطلب معلوم می‌شود درست تأمل کنی تا ملتفت شوی.

ایراد ۲۱

ایراد بیست و یکم بر قولش از ظهور ثانی بعد از ظهور قائم بروح الله تعبیر فرموده سر الخ فیه این که عامه قائل به رجعت نیستند در اخبارشان از ظهور مهدی و نزول عیسی تنها خبر داده شده ولی در اخبار امامیه از ظهور قائم و نزول عیسی و رجعت حسینی هر سه خبر داده شده تو که رجعت حسینی را نزول عیسی قرار دادی متابعت عامه کرده و از مذهب خود خارج شدی و نمی‌توانی نزول عیسی را همان رجعت حسینی بدانی بلکه آن امری است علیحده چنانچه پس از این معلوم شود و هم معلوم گردد و کیفیت نزول عیسی موافق اخبار عامه و خاصه بر وجهی که معلوم شود مظلومیت را نداشته که آن را مطبق بر مظلومیت اهل بها بنمائی یا قهر و غلبه می‌آید و همه به او ایمان می‌آورند و ان من اهل الکتاب الا لیؤمنن به قبل موته و هم معلوم می‌شود که ابدا نمیتوانی او را منطبق بر حسینعلی کنی و اگر نظر به اتحاد حقایق قدسیه داری فیه این که مقام مقام اتحاد مطالع است نه طالع به علاوه آنکه باید یک ظهور بیشتر نباشد حال که دو شد [صفحه ۲۸۹] باید سه باشد چه آنکه اگر نظر به طالع است به مذاق شما یک است اگر به مطلع است سه است ظهور قائم و نزول عیسی و رجعت حسینی که در آن رجعت ائمه و پیغمبر (ص) هم خواهد بود و انشاء الله در مقام خودش و واضح بنمائیم که نزول و هبوط عیسی روح‌الله از آسمان به نصرت قائم و صلوة خلفا و به اخبار متواتره فریقین ابدا ربطی به رجعیت حسینی ندارد و هم معلوم خواهد شد که هنگامه رجعت حسینی به این خیال خیام که سجن حسینعلی در عکا باشد ندارد بلکه معلوم خواهد شد که او از نمونه‌ی مفتریان کاذب است که خبر داده‌اند قبل از قائم آل محمد ظهور کند خواهد بود و خواهد آمد خبر عیسی در انجیل که در آخرالزمان کاذبانی به اسم مسیح بیرون شوند اگر به شما خبر دادند از خوان‌ها بیرون نشوید و توقف کنید منتظر باش و به این خواب خوش مخواب مخفی نماند که صاحب فرائد بعد از اوراقی چند ثانیا چون در این عبارت پردازی‌های خود نتوانست فرق بین مذهب باطل و دین باطل بگذارد که هر دو باطلند و ان الباطل کان زهوقا هر دو را شامل است و هر دو کلمه‌ی خبیثه‌اند و آیه‌ی مالها من قرار هر دو را شامل است و تسلیم کرده که مذاهب باطله بسیارند و نفوذ و دوام هم دارند و این مطلب اساس دین او را خراب می کند که او اکبر حجج و اعظم براهین بر حقیت دین خود بقاء و دوام را قرار داده لذا ثانیا طریق اطاله در کلام را پیموده و در ضمن شصت و سه ورق تاریخ نویسی می کند ادیان را می‌شمرد و مذاهب ادیان را بیان می کند و حال آن که اهل سیر و تواریخ در کمال بی‌نیازی بوده‌اند از این زحمت‌های ایشان و این که چگونه و چه وقت این مذاهب در این ادیان پیدا شد بعد از همه تطویلات آن وقت می‌رود سر بیان فارق بین دین و مذهب که بقاء دین علامت حقیت دین است و بقاء مذهب علامت حقیت مذهب نیست و در این مقام جز تکرار همان حرفهائی که جواب آنها را مشروحا یافتی که مورد بیت ایراد بود چیز

تازه‌ای نمی‌گوید جز اعاده بی‌افاده و مکررات زائده عین عبارتش مجملا نقل می‌شود که بدانی همان حرفهای سابق است که نقل کردیم می‌گوید قیاس مذاهب با ادیان قیاس مع الفارق است زیرا که رؤسای مذاهب اسلامیه ادعای ظهور جدید و کتاب و شریعت جدیده ننموده‌اند در بحث دلیل تقریر شناختی که آنچه را که کریمه و لو تقول علینا بعض الاقاویل لاخذنا منه بالیمین و لقطعنا منه الوتین و آیه‌ی مبارکه ام لهم شرکا شرعوا لهم من الدین ما لم یأذن به الله و آیه‌ی ان الباطل کان زهوقا وعده‌ی ابطال و منع نفوذ فرموده این است که نفسی به کذبی مدعی مقام شارعیت شود و شریعتی تشریع نماید و کلامی را خود بگوید و نسبت به خدا بدهد و رؤسای مذاهب اسلامیه چنین نبوده‌اند این عین عبارت او است می‌گویم پس از نقض به شرایع باطله‌ی کاذبه به اعتراف تو مانند مانوی و به اعتقاد ما مانند زردشتی این که این آیه‌ی ان الباطل کان زهوقا نگفت شریعت باطله بلکه گفت باطل زهوق است آیا مذاهب فاسده بر حقند یا بر باطل اول را که نمی‌توانی اختیار کنی چه آنکه محال است عقلا همه صحیح باشد به واسطه تناقض و تضادی که بین آنها است یکی می‌گوید خلفا ثلثه کافرو نجس و مخلد در نار دیگری می‌گوید خلیفه‌ی پیغمبر (ص) و افضل صحابه و شفعاء دار قیامت پس چگونه هر دو حق‌اند پس یکی باطل خواهد بود حال می‌گوئیم چرا آن باطل زهوق نکرده به موجب ان الباطل کان زهوقا بلکه این دو مذهب توأم از بعد از رحلت حضرت پیغمبر (ص) الی کنون که سنه‌ی هزار و سیصد و بیست و چهار است هر دو باقی و دوام دارند اتباع دارند و نفوذ هم کرده‌اند تبعه مال و جان بر سر آن گذاشته‌اند حال فارق را بیان کن تاریخ نویسی مدعای تو را در فرق ثابت نمی‌کند خودت را به زحمت و خواننده را به تعب انداختی بلکه می‌گویم این خلق کثیر از امامیه از علما اخبار و سایر اصناف [صفحه ۲۹۰] که تمام علی‌محمد و حسینعلی را مفتری کاذب و کافر می‌دانند این کلمه ایشان حق است چرا اعتراض بر ایشان داری اگر باطل است چرا زهوق نکرده که از زمان ظهور این دو نفر الی کنون باقی‌اند بقاء کلمه شما بیشتر از بقاء کلمه ایشان نیست اگر بگوئی بعدها زهوق می‌کند می‌گویم اولا تو می‌گفتی خدا باطل را مهلت نمی‌دهد و ثانیا شما زهوق خواهید کرد خبر آینده را که به شما داده که کلمه‌ی باطله شما باقیه و کله حقه امامیه زاهقه خواهد بود حال بیان فرق کن و اما آیه‌ی ام لهم شرکاء الخ آن را دانستی که بر ضد مدعای تو دلالت دارد ام به معنی بل است و اگر استفهامیه هم باشد استفهام توبیخی است که مذمت می‌کند کفار را به این که بدون اذن خدا دینی غیر دین اسلام اختراع کرده‌اند پس معلوم می‌شود که از روی ضلالت می‌شود اختراع شرع کاذب نمود و اما آیه‌ی و لو تقول علینا می‌گوئیم آن کسانی که نسبت قبح و جبر و جسمیت و این که در هیکل فلان و فلان حلول کرده و ملئکه دختران اویند و بعض خلق را شریک او قرار داده‌اند و یدالله را مغلول شمرده‌اند که صاحبان این همه اقاویل باقی و موجودند آیا اینها داخل در تقول بر خدا نیست و افتراء بر او نیست چرا اخذ به یمین و قطع وتین نشدند و در کلام صاحب دلائل دانستی معنی آیه را و جواب از نفهمی خودتان را در باب هفتم انجیل متی در آیه‌ی پانزدهم می‌فرماید اما از انبیاء کذبه احتراز کنید که به لباس میش‌ها نزد شما می‌آیند ولی در باطن گرگان درنده می‌باشند ایشان را از موهای ایشان خواهید شناخت آیا انگور را از خار و انجیر را از خس می‌چینید اگر شریعت کاذبه رواج نیابد و صاحبش فوری مأخوذ شود این اهتمامات برای چه اولا تشریع نمی‌شود و ثانیا باقی نمی‌ماند تا میوه دهد پس معلوم می‌شود که شریعت کاذبه هم مانند درخت بد برگ می‌کند و میوه‌ی بد می‌دهد و در آخر کار حطب و حصب جهنم می‌شود چنانچه در آیات بعد اشاره فرموده به علاوه می‌گویم نقطه‌ی اولی قطع وتین شد و جمال اقدس اخذ به یمین و اگر بگوئی چنانچه گفته شد که مراد قطع وتین است به حجت می‌گویم براهین قطعیه امامیه مانند سهام فاتک قطع کننده‌ی وساوس شما است منتهی الامر چشم‌های باطن کور است و قلوب شما طبع و ختم شده ثانیا یدان سیف قاطع علاج شما نخواهد شد یومئذ یخسر المبطلون یا ارباب الانصاف ملاحظه کنید فرار و گریز این مرد را به زاویه مغالطه تو می‌خواهی فرق بین نفوذ دین و مذهب بگذاری چرا تمسک می‌کنی به ایات مشترکه باز می‌گویم اگر صورتی فرض شود که نفوذ اماره‌ی حقیت باشد این نفوذ که از این مدعی به اعانت رفقایش از روی نظریات مموه حاصل شد اما دو نیست و کاشف از تأثیر نفس و تایید ربانی نیست چه آنکه تمام فرق اسلام از پیغمبر (ص) و بزرگان دین همه به طور یقین

شنیده‌اند که در آخرالزمان باید شخصی ظاهر شود به اسم مهدویت و قائمیت و علائمی چند هم ذکر کرده‌اند که پاره آنها واقع شد پس از آن شخصی در حالی که مردم منتظر مهدی بوده‌اند بیاید دعوی مهدویت کند و پاره‌ای از علائم را بر خود و بر ظهور خود تطبیق کند و به پاره‌ای از استدلالات از قول صاحب مذهب متمسک شود از این طرف هم زمان غیبت طول کشیده و هم مزاج مردم معتاد به امر تازه باشد اگر چنین شخصی قولش نفوذ پیدا کند در ذهن جماعت این خرق عادت نیست و مستند به نفوذ قول او نخواهد بود دانستی و هم خواهد آمد که نفوذ این مذهب جدید به واسطه‌ی متشابهات چندی و ظنیات چندی و تطبیقات و تلبیسات چندی است که تمام فاسد و کاسد است چنان چه در همین مقاله شبهه آنها یک به یک بیان می‌شود و جهات فسادش معلوم می‌گردد مثل این دلیل تقریر که او را اگر حجج دانسته و معلوم شد که بزق منفوخی بود که اصابه السهم الفاتک [صفحه ۲۹۱] و ذهب ریحه و خاب و خسر و هلک صاحبه یا اولو البصیره و الانصاف این جور نفوذ هیچ علامت حقیت دارد و دوام مستند به حب مذهب با امهال و استدراج خدائی آن مهلتی که سال‌ها به فرعون داد علامت صدق خواهد بود باری کالنار علی النار و کالشمس فی رابعهٔ النهار معلوم شد که تقریر اینها جز تقریر شاه لوحان چیزی دیگر نیست بلی ما می‌توانیم قسمی از نفوذ را دلیل حقانیت بگیریم که آن قسم از نفوذ برگشتنش به خارق عادت است و آن نحو از نفوذ از برای این دو مدعی حاصل نشده و این است که می‌گوئیم اگر نفسی پیدا شود و دعوای امر بزرگی نماید چه وصایت و چه نبوت یا غیر از مناسب الهیه و در اذهان خالیه غیر مشوبه ابتداء به مجرد اظهار دعوی من دون حجهٔ و برهان علی دعواه و من دون انتظار نقل هذه الدعوی من هذا الشخص که خبر از صادق نرسیده باشد که چنین کسی چنین دعوائی بر وجه صدق خواهد نمود جماعتی از عقلاء قهرا و اضطرارا از برایشان علم به صدق او حاصل شود بر وجهی که نباشد در بین از ما بوجب العلم شیئ جز این که دعوتی از مدعی شده و بر او مترتب شود آن جذاب قلوم مردم قهرا اگر چنین شود چون حصول علم بی سبب محال است و مفروض این است که شیی دیگری غیر از دعوت مدعی در بین نبوده که اقتضای حصول علم کند و مفروض این است که تأثیر دعوت من حیث هی مخالف به اعادت است پس این خرق عادت در نفوذ علامت صدق می‌شود که این به واسطه‌ی امتیاز این دعوت و ادعا است و امتیاز صاحب او است به مدد روحانی غیبی این قسم از نفوذ دلیل می‌شود لکن به درد این طایفه نمی‌خورد که اولا خرق عادت را تکذیب دارند و او را معجزه نمی‌دانند و اینهم مثل سایر خوارق دلیل مطابق با مدعی نخواهد بود و ثانیا معلوم است که نفوذ این مذهب جدید در قلوب نه به واسطه‌ی تأثیر نفس دعوت بوده بلا حجهٔ اخری اما در نزد این طایفه پس اعظم حجج که کتاب است که با او بوده و اما در نزد ما پس نسبت به کسانی که از اهل این مذهب با آن که بنای دین حق را داشتند خطاء اعتقاد به حقیت این دین جدید کرده‌اند پس مستند است خطاء ایشان به استدلالات نظریه که صغری و کبری آن هر دو مناقشه دارد و این بیچاره ملتفت نبوده و به تعلیلاتی که سند یا دلالت یا هر دوی آنها مناقشه داشته یا معارض داشتند ملتفت به مناقشه نبوده یا خبر از معارض نداشته یا اطلاع بر کیفیت و یسمع نداشته و اینها اگر مقصر در مقدمات طلب بوده‌اند کما هو المستحق معذور نخواهند بود و اگر فرض امکان قصور نسبت به بعضی در چنین مسئله ضروریه شود معذور فی الاخر خواهد بود و اما چنین نیست که اتباع این مذهب همه از این قسم باشند جمله هستند بوالهوص دیدن طالب حرف تازه مثل آن که پاره‌ای مقالات رکنیه و صوفیه که به مذاق این طایفه باطل‌اند چون موافق با ذوق باذوق و حدسشان می‌شود از این جهت که حرف تازه است او را قبول می‌کنند جمله هستند که امر الهی را کوچک شمرده هر نفسی را که جاعل قانونی باشد و سیاست و تربیت نماید همان را نبی می‌دانند جمله هستند که فی‌الواقع به حسب باطن مذهبی ندارند مبدأ و معادی و اول و اخری از برای عالم قائل نیستند ولی نظام را محتاج به قانونی می‌دانند و می‌بینند که بی‌دخول در عنوانی از مذاهب نمی‌توانند معاش نمایند آن وقت اختیار این مذهب را می‌کنند به جهاتی یا اوفتی به سلیقه خود می‌بینند از سایر مذاهب و یا آن که به طمع آن که از میراث مردم مثلثی که به بیت‌العدل می‌رود او هم نصیب داشته باشد چنانچه کسی را در بلاد خود یافتم که حالش این بود و یا آنکه در مذهب اگر باقی باشد مکانت و منزلت نخواهد داشت معروفیتی و امتیازی نخواهد داشت صدم البته اگر شبها قائم در

روزها صائم مواظبت بر اذکار و آداب و ادای خمس و وجوهات نماید و انفاق و خیرات بنماید او را در میان اهالی دین پیغمبر (ص) امتیاز چندانی نخواهند [صفحه ۲۹۲] بود اعراض اعمالش بدار آخرت حواله رفته خیلی که ترقی کند جمله‌ی او را عادل بدانند و اما به مجرد آن که قبول اظهار دعوت این مذهب جدید نماید فی‌الفور اسمش در طومار نوشته می‌شود پس از زمانی لوح از مقتدر الوهیت و مقام ربوبیت از برایش صادر می‌شود یا آنکه از نکرات و بی‌استعدادان از مردم است چه مبالغها در تعریف و تمجید او می‌شود تا آن که مثل بی‌سواد بشروئی که در مدرسه بازار شاهرود خدمت جد مرحوم طاب ثراه شرح لمعه می‌خواند و بسیار ابله و نفهم و از نکرات بوده و به واسطه‌ی متابعت علی‌محمد باب پس از سید کاظم حضرت باب‌الباب شد و قائم به خراسان فلم رفت و بی‌باک بار فروش قائم به جیلان و هکذا و اگر بر جاده اولیه شیعه بودند مورد اعتناء احدی نمی‌شدند ولی حال از حروف حی و بزرگان این مذهب قلم رفته‌اند و اگر سیف قاطع پادشاه اسلام تار و پود وجودشان را نابود نکرده بود و شش اندازشان خبر گرفته بود و ریاست‌ها و امارت‌ها کرده بودند و پس از یأس و ظهور اثار موت یا به واسطه‌ی آن که ندامت را مفید از برای تخلص از عقوبت سلطان نمی‌دانستند یا برویه النار و لا العارة سپار هلاک شدند و یا اینکه این مذهب را اسهل از پاره‌ای مذاهب که بتوانند داخل شوند می‌بینند اختیار او را کرده مثلا در دین پیغمبر (ص) باشد که لا تتخذوا الیهود و النصاری اولیاء و لا تجد قوما یؤمنون بالله و رسوله یوادون من حاد الله و رسوله را می‌شنود و ترک معاشرت و مراودت و دوستی با آنها را مشکل می‌یابد و خلاف قول پیغمبر (ص) هم فسق و عصیان است ناچار دینی که به او بگوید عاشروا الادیان بالروح والریحان سهل‌تر می‌تابد او را اختیار می‌کند یا آنکه خطاب و الرجز فاهجر او را وا می دارد به اجتناب از نجاسات ولی قول تغمست الاشیاء بالطهارة همه را از برای او پاک می‌کند و هکذا و هکذا از این جهت او را قبول می‌کند الی غیر ذلک از جهات مثل همان جهاتی که او خیال می‌کند که اتباع رکنیه و صوفیه متابعت از رؤسای خود کردند به واسطه‌ی آن جهات که او ایشان را باطل می‌داند.

در ابطال تقریر و بیان فلسفه آن بر وجه باطل

یا اهل الانصاف آیا این جور نفوذ باقسامه اماره حقانیت است چیزی را که هیچ پیغمبری و امامی و عالمی به آن تمسک نکرده یعنی گرویدن مردم به مدعیان حجت و برهان صادق ندانسته این مردان را اعظم حجج و ادله می‌شمرد و اما خرق عادتی که در قرآن و توریة و انجیل واخبار آن را حجج الهیه و علما دینیه معجزه و برهان خود قرار داده‌اند گاهی نسبت خرافت و جعل و موهومیت به آنها می‌دهند و گاهی او را دلیل مطابق با دعوا نمی‌دانند و گاهی او را دلیل کامل نمی‌دانند فانظروا یا اهل الانصاف الی الجود والاعتساف باز در صفحه‌ی دویست و سی و یکم تا سیم می‌نویسد که دیانات از صابئین و بودیه و برهمیه جمیعا در اصل به اذن‌الله تشریع شده و این عبادت اوثان و احترام تماثیل به مرور در آن ادیان داخل گشته و الا چگونه می‌شود که خدا آن همه را بی‌شریعت گذاشته باشد و حال آن که می‌فرماید لکل امة جعلنا منسکاهم ناسکوه و هم می‌فرماید و لقد بعثنا فی کل امة رسول مع ذلک جناب شیخ‌الاسلام دیانت چینیان را مجعوله تصور نموده آیا اهل چین که چهارصد میلیون‌اند امت نبوده‌اند آیا متشبه امت نبوده‌اند می‌گویم چرا مغالطه می‌کنی کجا جناب شیخ‌الاسلام فرموده‌اند که آنها امت نبوده‌اند و کجا ایشان انکار کرده‌اند که از برای امم خدای تعالی رسول نفرستاده و بدون شرع بوده‌اند بلکه مقصود ایشان این است که پس از آنکه اهالی این شرایع قائل به کلمات خبیثه و عقاید باطله و افتراء علی‌الله شدند چرا باقیه و غیر زاهقه‌اند و مأخوذ نشده‌اند و حال آنکه به حکم ادله تقریر تو باید تا زمانی که بر عقاید فقه اصل دیانات ثابت بوده‌اند باقی باشند پس از آن که باطل شدند باید زاهق باشند و باطلشان از میان برود و دانستی که در هر باطلی فرقی بین مذهب و شریعت باطله [صفحه ۲۹۳] نگذاشته ملاحظه‌ی کلام آن عالی‌مقام را بنمائید که او نقض می‌کند به غلبه‌ی معنویه مذاهب وثنیه و صرف کردن ارباب آن مذاهب مال و جان خود را در راه آن مذهب خود و لذا تو ای مغالطه کن در جواب در ضمن شصت و سه ورق زحمت کشیدی که فرق بین دین و مذهب درست کنی و نتوانستی اگر مقصود

جناب شیخ آن بود که اضل آن ادیان از جانب خدا نیست و آن امت بدون دین الهی فرض کرده باشد این همه تطویلات تو در مقام جواب مستدرک بوده و پس جمع بین این کلمات با آن تطویلاتی که در فرق گذاشت نمی‌شود.

ابطال کلمات صاحب فرائد

ثم لا ـ یخفی اینکه در فرائد و دلائل مکرر یاد می‌کند از بذل کردن اتباع این طایفه مال و جان خود را در سر دین خود و آن را گاهی امارهٔ مشاهده آنها معجزات را از روسای مذهب خود می‌گیرند و گاهی نفس این اهتمام و نفوذ را دلیل حقانیت می‌شمرند و این مطلب بی‌اصل را به عبارات شیرین و بیانات مختلفه مکرر یاد می‌نمایند و ما در جواب می‌گوئیم که شما فرق بین این جماعت فدائی خودتان را با فدائی صباحیان و خوارج نهروان و صاحبان مذاهب فاسده که در عالم پر است بگذارید که آنها همه باطل و گمراه و ضال بوده‌اند و مع ذلک از جان گذشتند در سر مذهب خود از کجا معلوم شد که از شما به واسطه‌ی حقیت و از آنها نه و حلش آن است که اگر عقیده راسخ در قلب شد چه از مقدمات باطله فی نفس‌الامر که اعتقاد حجتیه آن شده باشد یا از صحیحه و چه در اعتقاد عقاید حقه و یا باطله که خطأ اعتقاد حق در آن شده باشد صاحبان آن عقیده اگر کامل در عقیده خود باشند بذل مال و جان در سر مذهب خود می‌کنند و این مطلب مشهود است از ملاحظه‌ی احوال ملل و مذاهب بلکه عقیده‌ی فاسده چنان راسخ می‌شود در قلب صاحبش که اقدام به کشتن اولیاء حق و مظاهر امرالله می‌کنند و آن را موجب تقرب خود گمان می‌کنند پسر ملجم از برای کشتن صادر دوم شب قدر را اختیار می‌کند در نهروان با آن که شجاعت آن حضرت را در جنگ دیده بودند و می‌دانستند به دست او کشته می‌شوند مع ذلک اقدام به مبارزتش می‌کردند این مهلت عصبیت جاهلیت کاری می‌کند که صاحبش از جان می‌گذرد چنان چه حال اغلب کفار قریش همین بوده ملاحظه حال عتبه و شیبه را کن و گاهی عداوت و بغض به این مرتبه می‌کشاند ملاحظه‌ی حال ابوجهل و امثال او را بنما این سهل است طمع خام ایشان را به اقداماتی وا می‌دارد از وقوع در محاذ و بلکه در هلاک ابدی ملاحظه حال شمر و امثال او را بنما والحاصل افعال مردم و عصبیت ایشان و تأثیر عقاید فاسده در ایشان یا هوای نفس و امثال آن اموری نیست که عاقل به او تمسک جوید و سند قرار دهد تا آنکه او را مبنای مذهبی قرار داده که ملا حسین و علی‌محمد و حاج محمد علی و فلان از جان گذشته پس نفس این ایثار اماره و حقانیت صاحبان آن نمی‌توان گرفت و مقصود هر کس که بر این جماعت این نقض را کرده همین است و قیاس این جماعت فدائیان خود را به مجاهدان فی سبیل الله و کشته های در راه حق باطل است از کجا معلوم شد که فدائیان شما از آن نمره بوده‌اند یا از نمره‌ی فدائیان مذاهب و ادیان باطله و چون شیوه‌ی این جماعت تلبیس و خدعه است گاهی که تمسک می‌کنند از برای این که بذل جان علامت حق است به شهادت حضرت سیدالشهداء و اصحابش ارواحنا التراب مضجعهم الفداء و خصم جواب می‌دهد که اتباع یزید هم بذل جان کردند به طور مغالطه به مردم می‌گویند این ناقص فرق بین شهادت اصحاب آن حضرت و لشکر کوفه نگذاشتند ما می‌گوئیم نه چنین است مقصود نه عدم فرق است بلکه فرق در دواعی و آثار و کیفیات و امور اخرویه بسیار بسیار است بلکه مقصود آن است که شما می‌خواهید بذل جان خودتان را در راه مذهبتان مانند اصحاب آن حضرت بشمرید اما می‌گویم از شما مانند بذل کوفیان و خوارج نهروان است از کجا معلوم شد که از شما در راه خدا بوده تا فرق با خوارج و لشکر کوفه داشته باشد چرا تلبیس و مغالطه می‌کنی و این مثل آن است که آبی یافت شود بهتر از آب حیوان و ماءکوثر تو حجیم و غسلین خودت را می‌خواهی بگوئی که آن هم کوثر است چه آنکه این مایع و سیلان دارد من نقض می‌کنم تو را به اینکه آب شور و تلخ هم که در فلان دریا است او هم مایع و سیلان دارد پس او هم باید کوثر باشد تو در جواب می‌گوئی یا اهل الانصاف [صفحه ۲۹۴] این ناقص قیاس آب شور و تلخ را با آب کوثر می‌کند و حال آن که چنین نیست بلکه حمیم و غسلین تو را نقض با آب شور و تلخ می‌کنم که چنان چه او کوثر نیست با آنکه مایع است حمیم تو هم کوثر نیست هر چند مایع است یا اول را الوالالباب ملاحظه مغالطه را نمائید که گویا از برای مردم شعور گمان نکرده که به

این مغالطات می‌خواهد مقصود معیوب خود را درست نماید این تمام کلام در مقاله‌ی آن جماعت که کتاب و نفوذ و استقامت را اقوی براهین خود قرار داده‌اند و دانستی که این تمویهات زق منفوخی و بیت عنکبوتیست و آن تحریرات نفخات بلا مزام و خیالات ناشئه از غواشی اوهام است که به آن قصد فریب و اضلال انام و عوام نموده‌اند و خواهد آمد تجدید مقالی در فساد این دلیل در دلیل سیزدهم در مرحله‌ی ثانیه انشاءالله تعالی و چون صاحب دلائل العرفان را در این شبهات گذشته تمویهاتیست ناچار کلمات او نقل کرده اگر چه بسیار از همان شکوک صاحب فرائد است ولی اعاده بی‌افساد نخواهد بود که پاره‌ی زیادتی‌ها در آن است و چون تکراراتی و بیاناتی زایده در کلام او است محض عدم ملالت خواننده بما یرتبط و یدل علی مقصوده اقتصار می‌شود که باطل اگر لباس حق هم بپوشد از مرتبه‌ی بطلان خارج نمی‌شود و ملتزمیم که آنچه را مدخلیت داشته باشد به عین لفظ خودش نقل کنیم می‌گوید حضور انور علماء اعلام معروض می‌دارد که به حکم کتاب و سنت و اجماع و عقل منتظرند ظهور قائم آل محمد را و به کلمه‌ی مبارکه ی عجل الله فرجه ناطقند و حال پنجاه سنه می‌گذرد که شمس جمال موعود به جمیع آثار اشراق نموده علماء اعلام که مقتدای خاص و عامیه تکذیب فرموده‌اند انتها می‌گویم این هنگامه بزرگ موعود به اعتراف من و تو نمونه‌ی قیامت کبری است آثار او در ملك و ملکوت بسیار و بی‌شمار در آسمان‌ها و زمین‌ها در خیرات ظاهره و برکات باطنه که می‌فرماید سنریهم ایاتنا فی الافاق و فی انفسهم الخ و ما اوضاع عالم را صورهٔ و معنی از قبل هذه الدعوهٔ الی زمانها و الی الحال بر یک عنوان مشاهده می‌نمائیم بدون اثری از آن آثار که گفتی و به صرف ادعاء جزاف و عبادت سازی متقاعد نمی‌شوم پس کجا است آن دور باش آسمانی و جارچی غیبی که عالم را به اسم او دعوت نماید از مکان خاص به کیفیت مخصوصه در زمان خاص به اسم شریفش دعوت فرماید که شرح آن گذشت یوم یسمعون الصیحهٔ ذلك یوم الخروج و کجا است آن درخشندگی زمین به نور جمالش که مستغنی از نور آفتاب شوند و اشرقت الارض بنور ربها و کجا است آن سلطنت مظلومان آل محمد که حقشان غصب شده و ضعیف شمرده شده‌اند و نرید ان نمن علی الذین استضعفوا فی الارض و نجعلهم ائمهٔ و کجا است آن فجر تابنده که ظلمت شب ظلم و شب جمل را پس از صبح کاذب که این مدعیان کاذبه باشند به طلوع فجر صادق بردارد والفجر و لیال عشر و کجا است آن روز روشن که ابواب رزق معنوی بر روی بندگان گشوده و مردم را از خواب غفلت و جهل بیدار نماید والنهار اذا جلیها و کجا است آن شمس تابنده و خورشید درخشان که تمام ستارگان ادیان به بروق نورش محو و منظمی شود و یکون الدین کله لله و کجا است آن غلبه تامه‌ی کلیه‌ی ظاهریه به علاوه قدرت و غلبه‌ی معنویه که مشترک تمام مظاهر قدسیه بوده و آن خصیصه او است که تمام ملل و دول را منقاد نماید و اتحاد کله بیاورد و قاتلوا المشرکین کافهٔ یظهره علی الدین کله و کجا است دادخواهی خون حضرت حسین (ع) و ائمه اذن للذین یقاتلون فی سبیل الله بانهم ظلموا و ان الله علی نصرهم لقدیر و کجا است عود پیغمبر (ص) و اهلش و برگشت دولت و سلطنتشان و انتقام از بنی امیه فاذا جاء وعد الاخره لیسوء وجوهکم و لیدخلوا کما دخلوا اول مرهٔ و لیتبروا ما علوا تتبیرا که دخول مجد کنایه از استحکام ملت او است نه از میان رفتن آن یکسره و کجا است آن بپا آورنده‌ی نماز و زکوهٔ که فرع بزرگ از فروع دین اسلام است که آن جماعت آن را سپردند الذین ان مکناهم فی الارض اقاموا الصلوهٔ و اتوا الزکوهٔ و کجا است آن انتشار عدل و بسط دادخواهی و رفع [صفحه ۲۹۵] ظلم که یملاء الارض قسطا و عدلا بعد ما ملئت ظلما و جورا و کجا است آن آیه‌ی آسمانی که گردن‌ها را خاضع نماید ان نشاء ننزل علیهم من السماء ایهٔ فظلت اعناقهم لها خاضعین و کجا است آن فتح حصون و هدم آنها آنها و کشیدن لشکرها و تسخیر بلاد و از برای کسی که او را به زحمت کشته‌اند و کجا است آن علائم و آثار که قبل الظهور معین گرداند و کجا است که آن وقایع مدینه که در اخبار معتبره یاد از آن نمودند از برای کسی که جرأت اظهار امر خود را نکرده و کجا است آن رفتن به شام و آن جنگ با لشکر سفیانی و این نماز خواندن در بیت المقدس که عیسی به او اقتدا نماید که عامه و خاصه این نماز بیت‌المقدس آن جناب و اقتداء عیسی را به شرحی که بیاید نقل کردند از برای کسی که رؤیت بیت‌المقدس را نکرده و کجا است آن وقایع کوفه و سهله و ساختن مسجد و گرفتن اهل آن را محل اقامت خود از برای کسی که او را نگذاشتند

عود به سوی عراق نمایـد و کجـا است آن مواریث انبیـاء و قرآن اصـلی و کجا است آن دعوت به سوی اسـلام و قرآن و تازه کردن این و زنـده کردن آن که در مقاله‌ی ثانیه مشـروحا گـذشت و همچنین در مقام چهارم مختصـری از آن بیاید و کجا است آن حالت ایمنی زمین از هر خوفی که اگر زنی از مشـرق برود به مغرب با طبق زر و گوهر کسی متعرض او نشود سیروا فیها لیالی و ایاما امنین و کجا است آن اسـیر کننـده‌ی کفار و بسـتن گردن و نواصـی ایشان را یعرف المجرمون بسـیماهم فیؤخـذ بالنواصـی والاقدام و کجا است آن اتحاد کلمه‌ی دین و آئین که لا یبقی دین محد (ص) و یظهره علی الدین کله و لو کره المشـرکون و کجا است آن دعوت یهود و نصاری و صابئین و زنادقه و اهل رده و کفار از اهل شرق و غرب به سوی نماز و زکوهٔ و دین اسلام که اطاعت کنند طوعا او کرهـا و کجـا است آن سـلطنت خـدائی که از آدم تا خاتم اوصـیا در عهـده‌ی تعطیل مانـده و در هر اقلیمی سـلطانی دعوی ریاسـت می‌کنـد و دست اهـل حق کوتاه صـرف است و رعیت موعود گریبان هر یک به دست ظالمیست و اموال آنها معرض تصـرفات آنها است و گردنشان خاضع از برای هر حکمی از احکامشان که در شـرق و غرب حکم براننـد و اجراء قوانین خود کند و گریبان رعیت را از چنگ دول متعـدیه خلاص کنـد و خطاب و قاتلوا المشـرکین کافهٔ مصـداق پیـدا کند و مملکت مغصوبه را برگرداند و آب از جوی رفته را به جوی آورد هنالک الولایـهٔ لله الحق و یکون الـدین کله لله جناب صاحب کتاب آن هنگامه‌ی بزرگ که همه‌ی انبیاء وعـده‌ی او را داده‌انـد و تمام کتب آسـمانی دور باش او را یاد کرده‌انـد و هر که هر چه بخواهـد به او حواله داده‌اند و آن هنگامه‌ی بزرگ یک تنه با تمام کارهای انبیاء برابری کنـد و آن هنگامه بزرگ که از اول عالم تا به آخر مثل آن نیامـده و آن هنگامه بزرگ که در مقـام نشـر علوم و معـارف به این مشابه است که تمـام آنچه تا قبل از او آمـده شـرح دو حرف بوده و او بیاورد بیست و شـش حرف دیگر را و در مقـام سـعه تصـرف تمـام زمین یـک دین و تمـام شـرق و غرب یک سـلطنت و یک آئین گردد و آن هنگامه‌ی بزرگی که برزخ بین دنیـا و آخرت است و آن هنگـامه‌ی بزرگی که زیاده بر صـد آیه در قرآن خبر از آثارش و اطوارش داده و آن هنگامه‌ی بزرگی که نتیجه و خلاصه و شـرح و تفصـیل و زبده و عده و تلبین و توضـیح و نشـر و اشاعه تمام هنگامها است فی الواقع همین مختصر کار بوده که فلان شخص دعوی چنین امر بزرگی را کند و مقهور دول شود و نتواند اشاعه‌ی امر خود کند و معدودی قلیل از معـدوم به او گرونـد و حال آنکه یافت شود در ملل و مـذاهب باطله ادیانی که صد چندان رواج و نفوذ داشـته باشد و حالت کائنات و خلق آنها بر حال خود باقی باشـد نه عـدلی شایع و نه ظلمی مرتفع و نه برکاتی متزایـد و نه معارفی متکاثر اگر چنین اسـت پس در واقع سـر همه مردم شـیره مالیـده شده که این هیاهو و خبرها و اغراقات و جزافات و مبالغات محض بوده مردم فکر دیگری [صفحه ۲۹۶] کننـد که بی‌جهت تمام خلق منتظر بوده‌انـد و کجا و کی از برایشان فرج شد در حالتی که دولت قائم که تمام این آثار در او به دست او می‌خواسـته ظاهر و پایـدار شود بماند و تمام شد و رجعت حسـینی هم پیدا شد و حسـین هم رفت این هم که آمده هنوز کاری نکرده هر چه تأمل می‌کنم حالت بعـد از ظهور این مـدعی اگر سـخت‌تر نشـده باشد بهتر نشده که تمام دول قوی‌تر و او ضعیف‌تر شـده اگر مطلب بی‌واقع را به عبارت خوش و بیانات دلکش و سـجع و قافیه و بلنـد کردن پایه‌ی ادعا و تطبیق کردن آیات توان واقعیت دار کرده دل را به آن خوش نمود پس منهم همین کار را می‌کنم و دل خود را به آن خرسـند می‌دارم و در ضمن مثلی که از برایت بیـاورم که خوب ملتفت باشـی و آن این است که فرض نمـا بیابانی بی آب و علف و در او کوهی خالی از هر نعمتی و ساکنـانی وحشـی بربری عـاری از هر کمـالی ولی گوش دار که در وصف او چه می‌گویم ای دور افتادگـان بشـتابید به دار نعمت و مقام کرامت و ارض طیبه‌ی طاهره که فیها ظل ممـدود و مامسـکوب و فاکهـهٔ کثیرهٔ لا مقطوعهٔ و لا ممنوعهٔ و فرش مرفوعهٔ و اکواب موضوعـهٔ و نمـارق مصـفوفهٔ و زرابی مبثـوثه که اگر نظر کنیـد به عین بصـیرت و بیـدار کنیـد خـود را از خواب غفلت هر آینه در او نگرید شجره‌ی طیبه که اصلها ثابت و فرعها فی السماء تؤتی اکلها کل حین باذن ربها و اگر به راه‌هایش نظر کنی مستقیم و آبهایش گوارا که در آن شفا باشد بیابید که و ان لو استقاموا علی الطریق لاسغیناکم ماء غدقا و اگر به صفت تقوی متصف شوی او را بهشتی خواهی یـافت که خـدا وعـده به متقیـان داده مثل الجنـهٔ التی وعـد المتقون فیها انهار من ماء غیر اسن و انهار من لبن لم یتغیر طعمه و

انهار من خمر لـذهٔ للشاربین و انهار من عسل مصـفی . فیه شـفاء للناس بیماران عسل شافیه در او است تشـنگان ماء معین در او اسـت فمن یأتیکم بماء معین غافلان بی‌خبران در او است جبل شامخی که مقامی منیع‌تر و مکانی رفیع‌تر از او در عالم امکان یافت نشـد از فلک سـر بر آورده و از ملکوت گذشته آبهای معرفت جلالش از طرف یمینش به جانب شهرستان روح جاری و قاطنین آن را طالب و مشـتاق نموده و چشم‌هـای شـناسائی جلالش از طرف یسار به جانب وادی عقل کشـیده عاکفین آن را خائف راهب ترسان ساخته شکوفه‌های معرفت رنگارنگ از او دمیده و از نعم لاعین رات و لا اذن سـمعت آکنده گشته و از میوه‌ی کلما تشتهیه الا نفس و تلذا الاـعین بـارور گشـته نغمه‌هـای بلبلان خوش الحان که ذکر توحیـد سـرایند و دل عاشـقان بربایـند گوش فلک را کر کرده مهجودان مدهوشان هلموا به چنین شهرسـتانی که ساکنانش همه صالحان و متقیان و سالکانش مشـتاقان باهوشان سـرخوشان از خود گذشته و به دوست پیوسـته و تابش نور محبوب جبل انیتشان را مندک ساخته و شـروق خورشید توحید یاد اغیار از صفحه‌ی خاطرشان زدوده قریه مطمئنه‌ای است که یاتی رزقها رغـدا خوانه رفیع است که یذکر فیها اسم‌الله یسـبح فیها بالغدو و الاصال رجال لا تلهیهم تجارهٔ و لابیع عن ذکرالله مردگان را آب حیات زندگی در او است و من الماء کل شـیٔ حی بیماران را شـفای دردها در او است قل هو شفاء و رحمـهٔ للمؤمنین گوش‌ها کر است و گر نه صـدای تسبیـح و تقـدیس از آن بلنـد و لهم اذان لا یسـمعون بها و چشم‌ها کور است و گرنه روشـنائیش احـاطه بکـل شـیئ دارد و اشـرقت به السـموات والارض شامه ها معیوب است و گر نه بوی شـقایقش عالم را معطر ساخته او است مشـرق انوار و مطلع اسـرار او است کلمه تامه و تمت کلمه ربک و او است نسخه‌ی جامعه و کل شیئ احصینا فی امام مبین و او است معدن حکمت و ینبوع معرفت و باب هدایت و سراج امت یطلع منها انوار الحکمه و لمع منها اشعهٔ المعرفه و انجذب [صفحه ۲۹۷] الیها قلوب اهل المودهٔ و انخشع لها هیاکل اهل المحبهٔ و تواضع لها کل شـیئ و خضع لها کل شـیئ و اضا منها کل شیئ فهی البیت المعبود و المسـجد الاقصـی والمقام الأدنی و اول بیت للناس و اول مظهر و اول صادر فمن دخله کان آمنا سیروا فیها لیالی و ایامـا امنین حـال اگر از این بیانـات که ده جزو بلکه صـد جزو می‌تـوان نـوشت می‌توان آن بیابـان و کوه و آن ساکنـان را از حـال وحشت و خرابی و ظلمی بیرون کرد می‌توانم به این بیانات رشـیقه‌ی شـما این مـدعی موعود را مهـدی موعود قرار دهیم به دست او دهیم می‌گویـد شـمس جمـال موعود پنجـاه سـال است اشـراق کرده می‌گویم پس کجا است بشارت‌های داود که از این هنگامه در مزبور هفتـاد و دوم می‌گویـد فراوانی غله بر کوه‌ها و اهل شـهرها مثل علف زمین نشو و نما کنـد جمیع امتهای زمین او را خوشـحال خواهنـد و در زمان او صالحان خواهند شـکفت و وفور سـلامتی خواهد بود مادام که ماه نیست نگردد و او حکمرانی خواهد کرد از دریا تا دریا و از نهر تا اقصای جهان بگیرد به حضورش صحرانشـینان گردن خواهنـد نهاد و دشـمنان او خاک خواهنـد لیسـید جمیع سلاطین او را تعظیم کننـد و جمیع امتان او را بنـدگی نماینـد و همچنین بشارات که در کتب انبیاء و حکما بیان شده که سابقا تحریر یـافت رجوع به آنهـا کن ببین هیـچ اثری می‌بینی یـا نه و خلاصه‌ی کلام به اجماع تمام امامیه و اتفاق جماعت بسـیار از فحول علماء عامه محمد بن الحسن که دوازدهمی است او قائم است نه این مدعی که خودش را دوازدهمی نمی‌شمرد می‌گوید به حکم کتاب و سنهٔ و اجماع و عقل منتظر ظهور قائم آل محمدند می‌گویم بلی کتاب به ضـمیمه‌ی تفاسـیر و سـنت خبر از قائم داده‌اند و در مقالات سابقه مبرهن شـد که او محمد بن الحسن است دوازدهمی است که به دنیا آمده و غائب از انظار بوده و هست نه هر کس که دعوی او را کنـد و تو می‌دانی که این مدعی محمد ابن الحسن نیست و حلولی و تناسـخی هم قائل نیستی چنانچه در کتاب دعوی تصـریح نمی‌کنی و اما اجماع پس عجب است از صاحب کتاب که به آن تمسک می‌کنـد شـما را به خدا قسم از زمان حضـرت عسـکری تا قبـل از ظهور این مـدعی یک نفر از تمام علما شـیعه امامیه یافت شـده که قائم را غیر محمـد بن الحسن معین کرده باشـد کتب تمام علماء در دست است رجوع به آن کنیـد ببینیـد که این مـذهب تا شـصت و چنـد سال قبل یک نفر قائل داشـته از علماء مـذهب پس اجماعی که واقع شـد به چه درد تو می‌خورد اگر راستی به اجماع علماء اعتنائی داری کار تو تمام شد هر کس بخواهد مورد اجماع را بدانـد رجوع به کتب علما کنـد و سؤال نمایـد تا مطلب واضح شود و اما عقل پس تمسک به این در مقام اعجب است چه آن که

عقل حکم به جزئیات و صغرویات نمی‌کند او همین قدر حکم می‌کند به وجود لزوم حجت بر وجه کلی و اما تعیین شخص آنکه کیست و از چه طایفه و باید بعد از این بیاید پس عقل را در آن راهی نیست و فضیلت صاحب کتاب از این فقره و انصافش از فقره اجماع معلوم می‌شود می‌گوید اعراض و اغماض علماء این امر عظیم خطیر را نیست مگر به دو جهت یکی تصور ننمودن اینکه شاید آنچه از آثار و اخبار درباره‌ی رجعت و قیامت و ظهور وارد شده حقیقت آنها را نفهمیده باشند و حال آنکه مجمع علیه است که آن چه از آیات و اخبار متعلق به قیامت و ظهور و جنت و نار و قیام من فی‌القبور است متشابه است و ما یعلم تأویله الا الله و الراسخون فی العلم و حدیثنا صعب مستصعب لا یتحمله الا ملک مقرب او نبی مرسل او مؤمن امتحن الله قلبه للایمان و یوم تأویل بالاجماع یوم رجعت و ظهور است و مصادیق آیات ظاهر و مؤمن ممتحن بالاجماع از اصحاب قائم است و حاصل وجه دومش آنکه این حزب را گمان کنند اهل فسق و فجور انتهی این است می‌گویم کجا اجتماع واقع شده که تمام آنچه در ظهور موعود و قیامت وارد شده از آیات و اخبار همه متشابه باشد محتاج [صفحه ۲۹۸] به تأویل بیاور یک نفر از غیر خودتان که در کتابش تصریح کرده باشد که تمام آنها متشابه باشد ولی اگر رجوع کنی به کتابهایشان می‌بینی که غالب آنها را محکمات شمرده‌اند هذا اولا و ثانیا اجماع در چنین مطلبی که عرفی است راه ندارد و فایده ندارد مورد اجماع تعبدیات است نه عرفیات و عقلیات اگر اجماع واقع شود که آب گرم است و ما او را سرد بیابیم چه فایده دارد متشابه که محتاج به تأویل است آن لفظی است که معنی ظاهری نداشته باشد و یا ظاهرش مراد نباشد به قرینه قطعیه حال ملاحظه کن ببین که آیا تمام آنها محملات است یا مبینات و آیا کدام قرینه قطعیه قائم شده بر استحاله معنی ظاهرش تا محتاج به تأویل باشد تا چه رسد به آن تأویلی که شما از قبل خود کنید پس می‌گویم یکی حکایت خروج سفیانی است که اخبار در او متواتر است به شرح مبسوطی که در همه کتب خروج او را و کارهایش را و آخر کارش را می‌نویسد چگونه این خبرها متشابه است همه اینها ظواهراند و استحاله در ظهور و چنین شخصی به آن صفهٔ و نشان و چنان لشکری و چنان جنگی عقلاـ نیست که محتاج به تأویل نو باشد ملاحظه فرما از این گونه خبر در کلمات ائمه بسیار واقع شده و همه واقع گشته در لسان پیغمبر (ص) مکرر خبر لشکر یزید و کشته شدن فرزند پیغمبر (ص) واقع شده و این قضیه هم واقع گردیده و حال آنکه بسیار بعید می‌نمود و حضرت امیر (ع) خبر از سلطنت حجاج و کارهایش داد واقع هم شد و هم خبر از ظهور صاحب ریح در بصره و چنگیزخان بلکه از ظهور صفویه داد و واقع شد و هم خبر از سلطنت بنی‌عباس و کارهایشان و واقع شدن این خبر سفیانی هم به همان تفصیل که در کتب اخبار است از همان قبیل باشد این کجا متشابه است که تأویل بخواهد و دیگر اخبار صحیحه است که زمان و مکان و گوینده که اصل خود صدا را معین می‌کند به تفضیلی که گذشت این کجا متشابه است که تو تأویل کنی بغیبت و کی عقل حکم می‌کند به محال بودن آنکه صدائی از بام کعبه به آسمان بلند شود یا جبرئیل ندا کند و دیگر اخبار نزول ملائکه بدر است این چه تشابه دارد که تو تأویل کنی به مؤمنان به این مدعی چه تفاوت مابین قضیه‌ی بدر و قضیه‌ی ظهور است که آن جا تأویل نمی‌خواهد اینجا تأویل می‌شود و به جهت نمونه این چند فقره را ذکر نمودیم حالت غالب علامات همین است بلی جمله‌ای از آیات وارده مردد است بین آثار قیامت و آثار ظهور و پاره‌ای هم از آیات هست که به قواعد نجوم درست نمی‌شود خوب اگر اینها متشابهند آن کارهائی که در اخبار وارد است از کارهای قائم که زمین را پر از عدل کند و کجا و کجا را فتح کند و در کوفه مسجد بنا نماید و سهله را خانه خود قرار بدهد و حکام نصب کند و در مدینه جنگ کند و سایر کارهایش که در جلد سیزدهم بحار به اخبار معتبره نوشته آنها چه تشابهی دارند و کدام یک از آنها به دست این مدعی ظاهر گردیده که اشاره به سوی آنها در مقالات سابقه شد و اما حدیث صعب مستصعب خوب دلیلی بر خلاف مدعای خود آوردی زیرا که مقصود از این اخبار آن است که احادیث ما صعب و مستصعب است ممتحن می‌خواهد که قبول کند و این اشاره است به مقام تسلیم فرمایشاتشان و این که شخص هر چه را نفهمید و به عقلش درست نیامد رد و تأویل نکند که حدیثشان صعب است مؤمن ممتحن آن کسانی هستند که هر چه از این خبرهای صعب مستصعب برایشان خوانده شود از غرایب کارهای ظهور همه را قبول کنند نه مثل آن کسانی که هر چه

خبر صعبی رسید و دشوار بود فهمیدنش به هوای خود در تاویل باز کنند مثل طلوع شمس از مغرب و خسوف و کسوف بر خلاف متعارف و زنده شدن مردگان و بیرون آمدن دجال و امثال آن غافل از آن که کارهای آنها کار خدائی است و هیچ یک از این امور استحاله عقلیه ندارد و خارج از قدرت خدا نیست پس ما مؤمن ممتحنیم که قبول کردیم فرمایشات ایشان را پس می‌گویم اگر اجماع قائم شده بود که این اخبار متشابه است و ثالثا این اخبار از ید همان علماء که تو اجماعشان را دعوی کردی خارج شده و به ما و شما رسیده چرا آنها که این خبرها را نوشته‌اند در فکر تأویل آنها [صفحه ۲۹۹] بر نیامده‌اند که توجیه کنند آنها را و حال آنکه شغلشان حل کردن اخبار مشکله است و ضبط لغات مشکله و ترجمه‌ی این اخبار را کرده‌اند خوب بود که تأویلات آنها را هم بنویسند تا حاجت به تأویلات تو نباشد شیخ طوسی و صدوق و کلینی و مفید و کاشانی و مجلسی و غیر ایشان در هیچ کتابی و همچنین ارباب تفاسیر قرآن چرا این تأویلات ترا ننوشته‌اند با آن که همه این‌ها را دیده‌اند و از آنها به تو رسیده و شغل آنها همین کار بوده چهارصد کتاب در غیبت نوشته‌اند و این تأویلات بارده را نکرده‌اند پس معلوم می‌شود که اجماع کرده‌اند بر اینکه آنها متشابه نبوده و ظاهرش را محال نشمرده چون مؤمن ممتحن بودند تصدیق نموده‌اند قبول کرده‌اند بلی در بعض آیات و بعض اخبار تأویلاتی من باب الاحتمال گفته‌اند نه آنکه بضرس قاطع گفته باشد مگر آن تأویلی در آیات ظهور که از خود ائمه رسیده که ظاهر آیه در مورد دیگری وارد شده و امام تأویل به هنگامه‌ی ظهور کرده مثل آیاتی که در صدر مقاله بیان شد و این بر خلاف مدعای تو دلالت می‌کند چه آنکه این آیات را معصوم تأویل می‌کند به علاماتی از برای ظهور و کارهائی از برای قائم که باز هیچ یک از آنها در این مدعی پیدا نشده مگر آنکه تو تأویل ائمه را باز ثانیا تأویل کنی اگر چنین است منهم تأویل تو را تأویلی کنم که با مدعای تو نسازد اگر بگوئی شال می‌گویم بز شال هم به کمر می‌رود بز هم به کمر می‌رود اگر بگوئی الوبخارا می‌گویم توپ آن هم صفرا می‌شکند این هم صفرا می‌شکند اگر بگوئی ماست می‌گویم دروازه آن هم می‌بندد این هم می‌بندد اگر بگوئی شیر می‌گویم اسد آن در بادیه است این هم در بادیه است و اگر در تأویل گشوده شود اندازه ندارد کار من و تو و هر دو خراب خواهد بود و اما این که نوشتی که علماء حقیقت این آیات را نفهمیده‌اند بهتر آن بود که نسبت جهل و نادانی را به خود بدهی و به صاحبان علوم عقلیه و نقلیه و صاحبان انظار ریاضیه و افکار حکمتیه اگر باعث تأویل علوم لفظیه و نقلیه بود مهارتشان معلوم و اگر آثار و اخبار بوده که هر چه به تو رسیده از آنها رسیده و اگر علوم عقلیه بود فکرهای عتیق و نظرهای دقیق ایشان در علوم حکمت و ریاضی و کلام مشهود و معلوم است و اگر مجاهده و ریاضت بوده حالت مرتاضان صاحبان و سالکان عارفانشان معلوم چگونه شد که چندین هزار هزار از فقهاء و علماء و حکما و صوفیه و متکلمین و عرفا و محدثین و اصولیین که همه صاحبان تصنیف و تألیف و صاحبان شاگرد و تدریس که تکمیل تمامی علوم نقلیه و عقلیه و حکمت نظری را نموده‌اند همه‌ی آنها حقیقت اینها را نفهمیده باشند و همه بر یک راه بروند و قائم را محمد بن الحسن العسکری دانسته و منتظر علائم او باشند و مطلب مجهول باقی مانده باشد تا زمانی که تو به دنیا بیائی و پرده از روی این اسرار برداری و حال آنکه سوادت به مرتبه‌ای است که مورد تمسک به اجماع و عقل را ندانسته و تمیز نداده در غیر تعبدیات تمسک به اجماع می‌کنی مثل آنکه می‌گوئی الفاظ آیات علائم همه متشابه است بالاجماع و حال آن که چنین موردی جای اجماع نیست و مثل آن که در جزئیات تمسک به عقل می‌کنی و می‌گوئی به حکم عقل منتظر قائم آل محمداند حال اگر جسارت نباشد عرض می‌کنم جناب صاحب کتاب حقیقت این امور ندانسته و از راهی که اجماع بر آن کرده‌اند خارج گشته و اما جهت دوم آن که علما تصور کرده‌اند که این حزب اهل فسوق و فجوراند و منکر نبوت و رسالت به این جهت از عقیده‌ی ایشان خارج شده‌اند حاشا وکلا که به چنین سببی باشد شاهد آن که قبل از آن که این جماعت به دنیا بیایند علما اعلام سابقین به همین راهی که لاحقین رفته‌اند رفته اند پس ملاک اعراض و اغماض آنها چه بوده بلکه می‌گویم این اعراض و اغماض به واسطه‌ی سیره‌ی قطعیه است که از زمان ائمه دست به دست از علما صالحین به یکدیگر رسیده که قائم آل محمد محمد بن الحسن است و پیش از او هر که بیاید مدعی کاذب است گوش به سخن او ندهید علمائی که اعراض کرده‌اند کی این گروه را

شناخته و اعتنا کرده تا به واسطه‌ی [صفحه ۳۰۰] افعالشان از آنها اعراض کرده باشند بلکه جهت همان است که عرض شد می گوید در ضمن چهار ورق به حذف مکررات و زوایدی که جزء دلیل نیست نصیحت و خواهش که خلاصه‌ی آن به الفاظ خودش این است که این طالب مجاهد لاجل فحص این مطلب و تحقیق حق سنوات عدیده غربت اختیار نموده و بسیار با علما و حکما و عرفا ملاقات و صحبت داشته و خواسته است که امر خاتم انبیا و یا حجت و معجزه آن سرور را به طوری ثابت کنند که شبهات این حزب داخل نشود تا حال نیافتم برهانی اظهار مگر آن که همان برهان بعینه‌ی برهان صدق دعوی این حزب بوده به طریق اولی و اعظم می گویند اگر دلیل و برهان رسالت سرور کائنات خوارق عادات و معجزات است که مسموع است و اول آحاد بوده حال متواتر و ضروری گشته و غیرهم از ملل که الیوم موجودند منکرند و انکار آنها را مناط نمی‌دانند این حزب هم از صاحب این امر دیده‌اند و بدون واسطه روایت می کنند و از تواتر گذشته نزدشان بدیهی شده و انکار آخرین را مناط نمی‌دانند که نرفتند و مجاهده نکرده‌اند و دلیل بر صدق مجاهده انفاق و ایثار جان و مال خود را ذکر می‌نماید و اگر چنان چه خوارق عادات سماعی معجزه کافیه بالغه‌ی باقیه نیست و علت یقین و اطمینان نخواهد بود چه که ممکن نیست سنگ ریزه که جواهر شد و یا سوسمار که تکلم کرد به اطراف عالم فرستاده و نشان داد چه که همیشه این زنده و ناطق نخواهد ماند و در تغییر و تبدیل و اگر به خلاف عادت زنده و ناطق بماند از کجا همان سوسمار است و از چه راه این نطق به تربیت و تعلیم نیست و همچنین اگر آن سنگریزه باشد معجزه‌اش چیست و اگر جواهر اعجازش از چه راه و اگر متصل در تغییر و تبدیل افسانه و ملعبه و جمعیت اطفال لازم آید وانگهی خلق که به طلب دنیا از خدا دور مانده اگر مشاهده کنند سنگ ریزه جواهر شد فورا تصدیق کنند و به جان طواف نمایند و با این همه تمنعات همه‌ی اینها حکایات و مسموعات است حال هم استماع نمایند و قبول کنند و چون خداوند قادر است باید معجزه ای که به صاحب امر عنایت می‌فرماید ما بین اعلم علما و اجهل جهلا و نزدیک و دور یکسان باشد و خلاف ذلک معجزه تمام بالغ کامل نخواهد بود و اگر نفسی طلب دیدن خارق عادتی نمود و ایتان شد باید از برای کل ایتان شود زیرا که ترجیح بلا مرجح باطل است برای اهل مکه و مدینه آورد باید برای اهل سایر مدن و ممالک بیاورد و این محال است و اگر اهل عالم مجتمع شوند و در طلب معجزه متفق گردند این وقت تعیین معجزه با خلق است و این هم ممتنع پس تعیین معجزه با خدا است و این من حیث الاتمیهٔ و اکملت منحصر است به آیات و کتاب که اولا باقی است و ثانیا فرمان فرمان الهی است ثالثا هر نفسی بخواهد بفهمد می‌تواند رابعا راه ترقی مشاعر است خامسا علت تقرب است سادسا می‌توان نقل نمود و به هر دیار فرستاد سابعا دلائل حق و صدق یک و هزار نیست الطرق الی الله بعدد انفاس الخلائق هر نفسی به قدر شعور خود می تواند از کتاب بهره ببرد و ثامنا دارای اوامر و نواهی و علت تهذیب و تربیت است و تاسعا جمیع خوارق عادات و ما یحتاج امت در آن نازل و مذکور و کتاب اعظم حجت واکبر دلیل است و صاحب این امر امنع ازید وافصح و اعلا دارد و اگر بگویند عجز کل ثابت نیست از قبل هم گفته و لو نشاء لقلنا مثل هذا ان هذا الا اساطیر الاولین نعوذ بالله آیا در عالم تا حال احدی از جانب خدا کتابی اظهار داشته و خلق را به خدا دعوت کرده و استقامت و نفوذ کلمه از او ظاهر شده و تربیت فرموده و باطل بوده است می گویم عمده‌ی مطلب این شخص از تمام فقرات اثبات در دو چیز است یکی آن که خوارق عادات اگر معجزه باشد معجزه کامله وافیه نیست دوم آنکه کتاب معجزه کامله است اما اول به واسطه‌ی آن که معجزه باید از برای تمام مردم باشد اگر از برای بعضی دون بعضی باشد [صفحه ۳۰۱] ترجیح بلا مرجح لازم می‌آید و خوارق عادات را نمی‌توان از برای مردمانی که بعد می‌آیند گذاشت و اگر بشود که تمام اهل عالم جمع شوند و طلب معجزه کنند آن وقت تعیین معجزه به دست مردم می‌شود و این ممتنع است این خلاصه از خلاصه است و اما جواب پس نقضی است و حلی اما نقض به اصل دعوی نبوت و امامت که می گویم نبی نبی بر کل است چرا در زمان بعض امت موجود است در زمان‌های بعد نیست و حال آنکه نبی زمان‌های بعد هم هست و هم در آن زمانی که موجود است نبی است بر کل امتش که در هر مکان باشد چرا باید در خصوص مکه و مدینه ظاهر شود دون جاهای دیگر و ترجیح زمانی به زمانی و مکانی بر مکانی ترجیح بلا مرجح است و حاصل نقض پیغمبر

نبی تمام موجودین و آیندگان بوده چرا اظهار دعوتش و گفتنش که انا رسول الله به همان اهل مکه و مدینه باشد نه وقت دیگر و نه مکان دیگر و این ترجیح بلا ـ مرجح است چنان چه می گوئی معجزه را باید به تمام ارائه کند و خارق عادات را نمی‌توان به تمام ارائه کرد می گویم کار معجزه از خود دعوت که بلندتر نیست دعوت هم باید به تمام بشود نه بعض و آن هم که نمی‌شود پس نبوت هم ناقصه خواهد بود بنا به حرف تو اگر بگوئی نبی همه را دعوت کرده به بعضی بشخصه رسانده و به باقی دیگر امت از قول او رسانده می گویم در معجزه هم همین طور باشد به بعضی خودش نشان بدهد تکلم سوسمار و جواهر شدن سنگ ریزه را و به باقی امت که دور باشند یا بعد بیایند امت برسانند و حاصلش همان‌هائی که دعوت او را به مردم می‌رسانند همان جز معجزه و خارق عادت را به مردم برسانند اگر بگوئی حکایتش اول آحاد بوده بعد متواتر بوده و بعد هم مسموعات است می گویم نقل دعوت هم آحاد است اولا ـ ثم متواتر می‌شود ثم مسموع می‌شود حال اگر این نقل‌های متواتر در خبر دادن معجزه کافی نباشد همین نقل‌های متواتر در دعوت هم کافی نخواهد بود پس اگر معجزات موسی و پیغمبر (ص) ما به نقل متواتر معلوم نشود اصل این فقره که محمد (ص) مثلا دعوی نبوت کرد این هم معلوم نخواهد شد که هر دو از امور مسموعه‌اند و حکم الامثال فیما لا یجوز و ما لا یجوز واحد پس در این صورت کار تو هم مشکل شد اگر راستی علی‌محمد نبی کل است چرا ترجیح بلا ـ مرجح و خودش به خودی خود تمام اظهار دعوت نکرد و مفروض کلام تو این است که به نقل اخبار هم معلوم نمی‌شود اگر معلوم می‌شود و معجزه هم به نقل اخبار معلوم می‌شود و دیگر نقض به احکام و قوانین که مال همه‌ی مردم است و کسانی که خود پیغمبر (ص) به آنها گفته بعض مردمند و باقی می‌دانند و اما بلی پس جواب آن است که مقصود او اقامه‌ی آنچه که معجزه‌ی ماست آن است که شاهد صدقی اقامه بشود و غرض از بودن و دیدن آن است که انسان علم پیدا کند و بداند که چنین شاهد صدقی اقامه شده و علم گاهی از دیدن می‌شود و گاهی از شنیدن مثلا یک مرتبه انسان خودش بازار می‌رود می‌بیند گندم آورده‌اند علم پیدا می کند به وجود گندم و یک مرتبه مردمانی بی‌غرض موثق بدون آن که یکدیگر را دیده باشند متفرقه می‌آیند و همه می گویند گندم آورده‌اند تا به درجه‌ای که علم به وجود حاصل می‌شود در این صورت هم مقصود که علم به وجود گندم باشد حاصل شده بی تفاوت و سنهٔالله و عادت‌الله بر این جاری نشده که اظهار دعوت و اقامه معجزه بالسنهٔ به تمام اشخاص مردم بنماید در خانه‌ی یک به یک برود و هی بگوید من نبی‌ام و یا آن که خدا او را باقی بگذارد تا بقاء شرعش بلکه دعوتش به طریق متعارف است که به حاضرین خودش و به غائبین به توسط وسائط می‌رساند غایهٔ الأمر باید طوری باشد که حجت کامل باشد یعنی اصل دعوت و اصل صدور معجزه ای می‌باید علمی مردم شود از هر جائی که علم حاصل شد بلکه گاهی می‌شود که نظر به ارشاد کل در یکوقت ندارد به واسطه‌ی آنکه آن نحو ارشاد از طریق متعارف خواهد بود و لذا به مرور ایام به مردم [صفحه ۳۰۲] اطراف و اکناف می‌رسد چنان چه دعوت این مدعی و معجزه ما که به گمان خودش معجزه‌ی او است به تمام خلق اطراف یک مرتبه نرسیده به علاوه که این اشکال در خود کتاب هم وارد است به واسطه‌ی آنکه اگر مقصود وجود لفظی او است که معلوم است هیچ نبی آیات کتابش را خودش به تمام امت قرائت نکرده پس قرائتش آیات را و اینکه او آورده چنین کلامی را محتاج به نقل است و اگر بنویسد ایضا تمام امت نخواهند دید که او نوشته باز محتاج به نقل می‌شود و اگر آن متواتر باشد حجهٔ خواهد بود و همین نقل اثبات وقوع خرق عادت هم می کند.

توجیه ایرادات صاحب دلائل العرفان

و الحاصل ملاحظه‌ی سیره‌ی تمام انبیاء را که می کنم می‌بینم همه‌ی این خوارق عادت را معجزه قرار داده‌اند و تمام امتشان در محضر قیام معجزه حاضر نبودند که به چشم ببینند و همه دانسته‌اند برو از یهود سؤال کن از کجا که حقیت موسی معلوم شد بر تو می گوید حکایت عصا و ید بیضاء و هم از نصاری سؤال کن می گوید ابراء اکمه و ابرص و خبر دادن از ما یأکلون و ما یدخرون و هکذا به علاوه که به نص دلیلی که آوردی از برای آن که خوارق عادات معجزه‌ی کافیه نیست بعین همان ثابت می کنم که غیر

خوارق چیز دیگر معجزه نبی نمی‌تواند شد چه آنکه می‌گویم نبی به قول تو نبی بر اعلم علما و اجهل جهلا است باید معجزه ای که به درد جهلا و عوام بخورد و همه از او صدق و حجت بفهمند بیاورد حال اگر معجزه خارق عادت باشد مثل تسبیح حصاهٔ چنانچه جاهل معجزه‌اش می‌بینند عالم همه می‌بینند چه آنکه هر دو در دعوت شریکند و اما اگر کتاب باشد هر گونه کتابی چنانچه عالم می‌فهمد جاهل نمی‌فهمد پس معجزه‌ی کافیه‌ی کامله خوارق عادات است و حجهٔ به واسطه‌ی او کامل می‌شود و ملازمه‌ی بین او و صدق مدعا را هر ذی شعوری می‌داند اگر مردم از عالم و جاهل و نسوان و صبیان ببیند که کسی به درخت اشاره کند از جا کنده شود و بیاید و برود و سلام کند و دو حصه شود باز جمع شود یا شاخه خشک میوه دهد در غیر فصل یا دانه به مجرد کاشتن سبز شود و بارور گردد البته همه اعتقاد می‌کنند و تصدیق می‌نمایند مگر آنکه بعضی دواعی ایشان را بر جحود بدارد و اما غیر از این امور مثل کتاب و علوم و معارف پس مردم عوام و نسوان و صبیان چگونه او را بفهمند تا تصدیق کنند و چه ملازمه‌ای ببینند پس اگر نبی باید معجزه از برای همه‌ی مردم بیاورد باید خوارق عادات باشد نه کتاب و آیات و به غائبین و معدومین به طریق اخبار متواتره برسد و اما مسئله‌ی معجزه بودن قرآن را می‌توان از راه محسوس هم ثابت نمود یا به واسطه‌ی حرف و یا به واسطه‌ی معجزه‌ی فصحا و مطلع شدن سایر مردم برتانی حال و حق این است که هر چه بر خلاف عادت و طبیعت و بدون اسباب عادیه باشد و نوع بشر عاجز از اقامه‌ی مثل آن باشند آن معجزه و عاجز کننده خواهد بود و این عجز و خلاف عادت و طبیعت او بلا سببی قرینه‌ی قطعیه است بر تصرف ید غیبی و بودنش من عندالله و هم علامت صدق و صدق مدعی است به واسطه مقدمه‌ی قبح اقدار کاذب بر اقامه‌ی معجزه که نقض غرض و مستلزم اغواء و اضلال و اغراء به جهل است چه از نمونه‌ی امور محسوسه باشد چه از امور معقوله و کتاب و آیات ولی باید ملتفت شد که ملاک معجزه همان عجز است و لذا اظهار معجزه را اعجاز و تعجیز می‌گویند نه حرف بودن کتاب و بودن آیات که بشر از مثلش عاجز نباشند باری دلالت می‌کند بر مدعای ما که تمام خارق عادت و دیدن آن را حاضران و رسیدن به سائرین به تواتر معجزه را حجت باقیه کافیه‌ی کامله می‌کند و از برای همه همان تحریضات و ترغیبات است که در اخبار وارد شده بر فضیلت نقل آثار حجج و کارهایشان و فضیلت روات احادیث و فضیلت نوشتن و گفتن و شنیدن و اینکه اگر آنها نباشند دین مندرس می‌شود و دیگر مثل قول پیغمبر (ص) فلیشهد الحاضر الغائب و دیگر مثل قول خدا [صفحه ۳۰۳] لینذرکم به و من بلغ و دیگر مثل آیه‌ی نفر و لولا ـ نفر من کل فرقهٔ طائفهٔ لیتفقهوا فی الدین و لینذروا قومهم اذا رجعوا الیهم که حاصلش مردم دو قسم باید بشوند یک قسم نظر کنند و مشاهده‌ی آیات و معجزات بنمایند و به باقی برسانند چنانچه در علل وارد شده که نافر معذور است تا زمان رسیدن خدمت امام و متخلفین تا زمان برگشتن نافرین و دیگر ملاحظه قصص انبیاء که در قرآن است بفرما که چگونه معجزه‌ی آنها را خوارق عادات معین کرده و آن را حجت بر مردم قرار داده یکی از آنها حکایت موسی که در چندین موضع از قرآن یاد از او کرده به اینکه خدا به او عصا و ید بیضاء عطا فرموده و به او فرموده به این آیات برو و بر فرعون و قومش احتجاج کن او هم به همان آیات احتجاج کرد و سحره ایمان آوردند می‌فرماید و ان الق عصاک فلما راها تهتز کانها جان تا و ادخل یدک فی جیبک تخرج بیضا من غیر سوء فی تسع آیات الی فرعون و قومه تا قولش فلما جائتهم اتنا مبصرهٔ قالوا هذا سحر مبین و این حکایت به نص قرآن قبل از نزول توریهٔ بوده پس معجزه موسی که غالب شد و سحره ایمان آوردند امور خارق عادت بوده نه کتاب که هنوز نازل نگشته بود و پس از آنکه فرعون به او عرض کرد لا جعلنک من المسجونین قال او لو جئتک بشیئ مبین قال فات ان کنت من الصادقین فالقی عصاه فاذا هی ثعبان مبین و نزع یده فاذا هی بیضاء للناظرین و بر این اطلاق حق و سلطان و برهان می‌نماید فذانک برهانان الی من ربک فرعون و ملائه و هم حکایت قال أرایتم ان کنت علی بینهٔ من ربی الی قوله هذه ناقهٔ الله لکم آیهٔ فذورها تا کل فی ارض الله و حکایت عیسی و انبئکم بما تأکلون و ما تدخرون و ابری الاکمه والابرص الی غیر ذلک و اما قولش که در معجزات پیغمبر (ص) اول آحاد بوده حال متواتر است چه آنکه آن تواتری که حجت است آن است که خبر در تمام طبقات متواتر باشد تا زمان وقوع خبر و اما اگر خبری را در یک زمان یک نفر یا دو نفر مثلا نقل کنند به سوی جماعتی کثیره و

آنها هم به سوی جماعت دیگر که به عدد تواتر باشند آن در حکم خبر واحد است متواتر نیست و اما اگر در همان عصر وقوع خبر و زمان آن آحادی متکثره باشند به عدد تواتر نقل کنند به سوی عدد تواتر و هکذا پس این تواتری است که افاده قطع کند و بودن این قسم از تواتر مستند به آحاد ضرر ندارد چه آن که تواتر همان اخبار آحاد متعدده است و هر جائی که دعوی تواتر در معجزات پیغمبر (ص) می‌شود از قسم ثانی است نه اول و یک قسم دیگر آن تواتر هست که آن هم حجت است و افاده قطع می‌کند و آن تواتر اجمالی است در برابر تفصیلی نسبت به نوع ما نسب الی النبی از وقایع و خوارق عادت و تقریرش آن است که هر یک از خوارق تفصیلا متواتر نباشد وقوعش ولی علم اجمالی از روی کثرت اخبار در هر یک از وقایع حاصل است به آن که اقلا یک واقعه‌ی آن وقوع یافته و علم داریم که تمام آن دروغ نیست و این علم مستند است به کثرت وقایع منقوله که از هزار علاوه است و غالب آنها مورد اخبار شده و به طریق متعدده منقول است که چگونه می‌شود که تمام آنها دروغ باشد بر وجهی که یک حکایت از یک طرق و یک سلسله راست نباشد و چگونه این جماعت کثیرهٔ تواطی بر کذب کرده باشند هر یک خبری را کذبا جعل کرده باشند و این نمونه از تواتر هم افاده قطع می‌کند به وقوع خارق عادت فی الجمله و لو شخص آن معلوم نباشد و به همین نحو از علم علم به وقوع معجزه حاصل می‌شود و حجت کامل می‌گردد و اما قوله که این حزب هم دیده‌اند الخ فیه اولا که در این فرمایش مثل کاسه‌ای از آش گرم تر شده‌اند که خود باب در بیان نفی این معنی را کرده که من یروی معجزه فلا حجهٔ له و هم آنکه غیر کتاب معجزه نیست و همین کلام در کلمات بها یافت شده در این رساله ذکر یافته و ثانیا کاش بیان میکرد که چه خارق عادت صادر شده و سلسله سند [صفحه ۳۰۴] او را بیان کند تا معلوم شود چه کسان بوده‌اند و به چه عدد بوده‌اند آنچه ما در دست داریم آن جماعتی که در طبقه اولی صاحب و معاصر این مدعی بوده‌اند اگر تمامشان هم ناقل مطلبی باشند عددشان عدد تواتر نبوده و کسانی که دور بوده‌اند حاضر نبودند که خودشان اخبار به معجزه بنمایند بلی به ما که معجزه نرسیده ولی با هر کس که از این جماعت گفتگو کردیم از برای آنکه عذری از برای خود بتراشد انکار وقوع خوارق عادات سابقین را می‌کند و احیاء اموات را به حیات روحانی تعبیر می‌کند چنانچه صاحب این کتاب پس از اینها شفا دادن عیسی کوران و کران را به بینائی و شنوائی معنی تأویل می‌کند و این خلاف کتاب و کتب عهد جدید و تواریخ ملل است به علاوه که عامه‌ی مردم چه می‌فهمند که بینائی و شنوائی معنی چیست تا معجزه شود.

اعتراضات بر مقالات وهمیه صاحب دلائل

و اما آنکه نوشته‌اند دلیل بر صدق مشاهده انفاق و ایثار جان و مال خودشان است جواب می‌گوئیم در مذاهب باطله گذشتن تابعین آنها از مال و جان بدون مشاهده‌ی معجزه بیشتر است ملاحظه فرما حالت خوارج نهروان را که بدون دیدن معجزه رؤسا خود مانند ذو ذوالشداید چگونه با حضرت امیر جنگ کردند و حال آن که شجاعت آن حضرت و شوکت اصحاب او و زیادتی عدد آن وسعه ریاست السرور مشهود و معلومشان بود چنانچه ایستادگی کردند که نجات نیافتند از ایشان مگر نه نفر و در وقت خوردن شمشیر بر آنها جندالروح والراحه می‌گفتند و امثال ایشان بسیار تاکنون کسی اهتمام شیعه را شاهد صدق مدعی و دیدن معجزه نگرفته اگر حمل بر جحود و عناد و تعصب نشود حمل بر اشتباه آنها از روی تقصیر خواهد شد و همچنین اهتمامات ملاحده اسماعلیه و فدائیان ایشان صد چندان از این طایفه جدیده بیشتر و همچنین اهتمام قریش در پای علم ابوسفیان و ابوجهل و آن کشته شدن‌ها آیا معجزه ای از ابوسفیان و ابوجهل دیده بودند و غیر اینها که در تواریخ مضبوط است وقعه‌ی لیلهٔ الهریر شامیان و آن کشتار در رکاب معاویه به طلب خون عثمان معلوم است بدون آنکه معجزه‌ای از این دو دیده باشند کسانی که به مبارزت حضرت حسین (ع) می‌آمدند و کشته می‌شدند از یزید ندیده بودند و امثال اینها گذشتن از مال و جان در مذاهب باطله بسیار است چه ضرر دارد که مقتولین این حزب هم از نمونه آنها باشند و اما آنکه نوشتند خارق عادت نمی‌شود باقی باشد مثل تکلم سوسمار جوابش آنکه اگر در معجزه

لازم بود بقاء و اکتفا نمی‌شد به آنکه خبر آن به آیندگان برسد و برایشان معلوم شود تا محتاج به بقاء نباشند امتناعی نداشت بقاء آن چه ضرر و استحاله داشت که سنگریزه بر اشتغال به تسبیح بماند حدوثش که ممکن بود بقائش هم ممکن و بقائش هم معجزه بود لکن حاجتی به بقاء نبود به واسطه‌ی رسیدن خبر او به آیندگان و اما آنکه نوشته اختصاص بعضی به اظهار معجزه ترجیح بلا مرجح است جوابش آن است که معجزه تا اندازه اتمام حجت و اثبات مدعا لازم است و پس از حصول این مرتبه و علم به صدور معجزات حاجتی به اصل معجزه باقی نماند تا ترجیح بلا مرجح لازم آید چه ضرر دارد که معلوم کردن صاحب معجزه قدرت خود را به خرق عادت بر مردم به دو قسم باشد یکی به دیدن و دیگری به شنیدن و لذا پیغمبر (ص) به اندازه که حجت تمام شود از معجزات ظاهر کرد پس از آنکه معلوم شد که مردم عناد و جحود دارند و به برهان تصدیق نمی‌کنند بنای مقاتله‌ی با سیف را گذاشت و اما آنکه نوشته تعیین معجزه با خلق خواهد بود و این ممتنع است جوابش آن است که صاحب کتاب موارد امتناعات را نمی‌داند بر حد لازم است که به اندازه حجهٔ اقامه معجزه کند نه آنکه هر چه مردم بخواهند او ملزم باشد که بیاورد لکن این عدم لزوم را کسی به غیر به امتناع نمی‌کند باید گفت تعیین معجزه با خلق نیست نه آنکه ممتنع است و اما آنکه با علما و حکما و عرفاء در حقیت خاتم الانبیاء صحبت کردم دلیلی نیاوردند [صفحه ۳۰۵] که شبهه بر او داخل باشد می‌گویم خوب بود به جهت نشانی اسم آن عالم حکیم و مناظره‌ی آن مجلس را می‌نوشتی تا موجب بصیرت خواننده باشد و کدام عالم حکیم عاجز شده با وفور دلائل که معجزات خودش و اوصیائش که در کتب معتبره نوشته شده از پنج هزار قضیه می‌گذرد و چگونه که تمام دروغ که یک خبر از آنها صادر نشده باشد و علم به صدور یک کافی است از برای مدعا تو هم اگر بتوانی به تواتر ثابت کنی بیاور و کدام شبهه این حزب وارد آورده‌اند که علما عاجز از دفع آن شده‌اند و اما آنکه نوشتی که چرا علما مجلسی ترتیب نمی‌دهند که گفتگوی این امر شود می‌گویم مطلبی که در نزد آنها که بدیهی الفساد است و ضرورت که بالاتر از آن چیزی نیست قائم بر فساد آن شده چه حاجت به تشکیل مجلس دارد و چه شبهه پیدا شده که محتاج به رفع باشد بدیهی شده در نزدشان که موعود محمد بن الحسن است و غیر او آمده می‌گوید من موعودم با قطع به خلاف چه شبهه که محتاج به رفع باشد نتیجه مجلس دانستن و قطع است که حاصل است بلی هر کس که از برایش شبهه شده باید رجوع به آنها کند و اومجلس تشکیل نماید تا رفع نمایند و کی شده و کجا شده که کسی به عنوان تحقیق حال و رفع شکوک و شبهات و دست آوردن راه حق خدمت یکی از علما رفته باشد و خیالات و شبهات خود را گفته باشد و آن عالم در صدد رفع شبهه بر نیامده باشد امر به قتل و حبس و ضرب کرده باشد این که قتل و حبس دیده ای به واسطه‌ی طرف شدن با دولت بوده و اگر از طرف علما احیانا در موردی شده نسبت به کسانی بوده که بنای تحقیق و رفع شبهه نبوده‌اند بلکه نسبت به کسانی بوده که با شمشیر کشیده فساد می‌کردند و یا در گوشه و کنار عوام بی‌خبر را فریب می‌دادند و اصرار و ابرام داشتند از مجاهدین و تحقیق کنندگان یک محل را تو نشان بده که نزد عالمی رفته باشد و او امر به ضرب کرده باشد تاکنون نشنیدیم و این خود حیله‌ای است که عوام بترسند که رجوع به علما کنند و عرض شبهات خود را نمایند تا آنکه به وسواس و شبهه از راه خارجشان کنند این مذهب جدیده چه امتیاز با غیر دارند چه قدر مناظرات بین علماء اسلام با یهود و با نصاری و با سنی شده که در کتب مضبوط است و چه قدر مناظرات اسباب هدایت شده کجا شده که کسی از شما به عنوان تحقیق رفته باشد و از طرف عالم کشته شده باشد بلی چون حکم شرع پیغمبر (ص) ما قتل مرتدین و مفسدین است در جائی که موضع آن احراز شود حکم به قتل خواهند داد که حکم پیغمبر است ولی این چه دخل به مسئله مجاهده و تحقیق و استدلال و رسیدگی دارد چه قدر خود این نویسنده با این نمره اشخاص مباحثه کرده‌ام و از مجادله بالتی هی احسن دست بر نداشتم و اسباب رفع شبهه‌ی بعضی هم شده‌ام از خدا بترس و افتراء مکن علما حاضرند که با کمال مهربانی هر کس بخواهد با ایشان صحبت مذهبی کند از برای تحقیق حال آن صحبت کنند اصل علم کلام که از علما است موضع از برای همین بحث است و علمای امامیه حاضرند از برای حضور در هر مجلسی و رفع هر شبهه ای ولی خوف الهی نگذاشته که ا ین طائفه اظهار شبهات خود کنند هرکس را دعوت به مجلس کنند امتناع

نمایند.اما مطلب دومش آن بود که معجزه تمام کتاب و آیات است به نه جهت و آن جهت که او بیان کرده از برای معجزه بودن کتاب یکی از آنها مصادره است و هشت دیگر در غیر کتاب هم پیدا می‌شود و دیگر موجب اعجاز هم نیست اما آنکه مصادره است پس آن است که می گوید فرمان فرمان الهی است انتهی می گویم اگر معلوم باشد که فلان کتاب فرمان الهی است تصدیق خودش و صاحبش را باید نمود چه آن معجزه باشد یا نباشد و حال آنکه غرض آن است که از راه معجزه بودن باید ثابت شود که این فرمان الهی است چنانچه از راه معجزه بودن قرآن و عجز بشر اثبات کردیم که قرآن فرمان الهی است پس در این وجه دور واضحی است چه آن که اثبات این که فرمان الهی است موقوف به اثبات معجزه بودنش و اثبات معجزه بودن کتاب هم موقوف به اینکه فرمان الهی است باشد چنانچه تو استدلال کردی [صفحه ۳۰۶] بر اینکه معجزه است به اینکه فرمان الهی است ملاحظه‌ی بی‌سوادی را نمایند و اما آنکه آن هشت امر دیگر در غیر کتاب هم پیدا می‌شود پس می گویم ادعیه‌ی ماثوره و احادیث مواعظ که به عنوان اعجاز صادر نشده و کسی آن را معجزه گوینده قرار نداده این هشت صفت را دارد که اولا باقی است و ثانیا هر نفسی بخواهد می‌فهمد و ثالثا راه ترقی مشاعر و مدارک است و رابعا علت تقرب است و خامسا می‌توان نقل کرد و به هر دیار فرستاد سادسا هر نفسی به قدر شعور خود می‌تواند از دعا و حدیث بهره ببرد و سابعا دارای اوامر و نواهی و علت تربیت و ثامنا خوارق عادات و مایحتاج امت در آن مذکور و همچنین کتب مشتمله بر اخلاق و مواعظ و قصص ماضین همین هشت وجه را دارد پس باید آنها هم معجزه باشد و اما آنکه موجب اعجاز نیست پس آن به واسطه‌ی آن است که کتابی که معجزه است بر وجهی و صفتی که باشد غیر آورنده آن از سایر افراد رعیت عاجز باشند از آوردن مثل آن یا به واسطه‌ی معنی و یا لفظ و یا هر دو و یا به واسطه امر دیگر که حاصلش آن کتاب بشر نباشد تا به آن جهت که بشر عاجز است معلوم شود که از جانب خدا است و اما ره و دلیل صدق مدعی شود که او رسول و پیغام‌آور خداست و این جناب همه چیز را در کتاب بیان کرد غیر از جهت معجزه بودنش اگر بگوید کتاب مشتمل بر خواص مذکوره آن معجزه است که دانستی که کتب اخلاق و مواعظ و نصایح علما همین هشت صفت را دارند پس معلوم شد که کتاب عجب معجزه بود که همه چیز را داشته غیر از معجزه و این مثل آن است که کسی در مقام اثبات آنکه بخواهد بگوید اسب از برای میدان جنگ از هر چیز بهتر است دلیل بیاورد که چشم دارد و گوش و دست و پا و مو دارد و دم رنگش قرمز است خوراکش علف است از جنس حیوان است شیهه و صیحه می کشد و حال آنکه اینها تمام در غیر او یافت می‌شود و اینها سبب بهتری او از برای جنگ نیست سبب بهتریش سرعت حرکت کردن و دویدن و قوت و فراست و یمن و برکت و اطاعت صاحب است که این امور اسباب خوبی از برای جنگ است و مجموعش در غیر آن یافت نمی‌شود این مردم معلوم می‌شود معنی معجزه را ندانسته معجزه نشانی صدق مدعی است که من از جانب خدایم و این نشانی به آن می‌شود که از کارهای خدائی که شغل بشر نباشد در دست او باشد و به این جهت خداوند در قرآن تعبیر از معجزه به آیه و بینه و سلطان و برهان می کند و الحاصل خداوند کسی را که از جانب خود به سوی مردم می‌فرستند به جهت تکمیل باید مردم بدانند که از جانب او است تا گوش به سخنانش دهند و این دانستن به آن است که نشانی به او بدهد و اگر آن چیزی که در دست او باشد کار بشر هم باشد نشانی نخواهد بود پس نشانی منحصر است به کاری که بشر عاجز از آن باشند و بلا سبب عادی طبیعی باشد تا انکشاف آن دلیل باشد که این کار خدا است و صدق او معلوم شود حالا توئی که میخواهی کتاب را معجزه بدانی آن هم اکمل معجزات بیان کن که هر کتابی معجزه است یا کتاب مخصوص اول که باطل است دوم آن کتاب اگر همان دارای صفات هشت گانه است که آنها در غیر معجزه هم پیدا می‌شود و اگر غیر آن است پس آن خصوصیت را بیان کن تا آن وقت به شما بگویم که کتاب شما آن خصوصیت را ندارد و او معجزه نیست نشانی آن که از جانب خدا است ندارد سهل است نشانی و دلیل آن دارد که مال خدا نیست چه آنکه الفاظش بیشتر غلط است با آنکه به لسان عربی نازل شده و خودش هم مدعی است که به لسان عربی آورده ابدا موافق قواعد عربیه نیست که عرب و هر کسی که زبان آنها را بداند و قواعد آنها را بداند می‌داند که بیشتر آن غلط است و این کاشف است از آن که

صاحب آن همان سواد علوم عربیه را نداشته و زبان عرب را نمی‌دانسته و مع [صفحه ۳۰۷] ذلک خود را اعلم انبیاء شمرده اگر بگوئی چنان چه گفته‌اند که هر چه او گفته صحیح است باید صحت کلام را از آن یاد گرفت پس می گویم قرآن فصیح و ادعیه و اشعار عرب و خطب حضرت امیر (ع) همه غلط است چه آنکه موافق با این کتاب نیست اگر بگوئی تا زمان این کتاب میزان همان قواعد عربیه بوده ولی پس از آن تغییر کرده می گویم پس بنابراین این لسان دیگری خواهد بود محتاج به لغت دیگر است و شناعت این مطلب معلوم است اما معنایش پس خواسته پیروی و عرفان کند در انشاء امور معقوله ولی از ظواهرش به جز مهملات ملفق و اغراقات مرتب چیزی دست نیامده اگر بگوئی اینها باطنی دارد که بعد از ایمان به او شرح آن را خواهی دانست می گویم به چه دلیل باید ایمان بیاوریم تا بعد از آن هر چه در شرحش بگوید قبول کنم فسبحان‌الله از جزاف گوئی می گوید صاحب این امر افصح و اعلی از قرآن آورده و حال آنکه مصون از غلط لفظی نبوده به علاوه که در امر سابق دانستی که قرآن معجزه همه مردم نخواهد بود به مذاق تو چه آنکه عوام جاهل چگونه اعجاز کتاب را بفهمد پس او معجزه تمام نخواهد بود مخصوص به عالم خواهد بود و حال آنکه نبی نبی همه است و این ترجیح بلا مرجح است که گفتی و اما آنکه نوشته اگر بگوید عجز کل ثابت نیست از قبل هم گفته‌اند جواب آنکه اختیار اعدایش در مقام اضمحلالش مقارعه به سیوف را بر مکالمه به حروف و تلف کردن جانهای خود و نیاوردن مثل قرآن با فصاحت لسانشان دلیل عجزشان بوده و عقلشان را مبهوت کرده بود که می گفتند این سحر است در کتاب شماها کی این مطلب واقع شده و نظایرش بسیار وارد شده از آن جمله همان جعلیات بود که خود نویسنده آورده بودم اگر بگوئی چنانچه گفتند که در وقتی کتاب تو مثل بیان می‌شود که تو دعوی نبوت کنی و این کتاب را بر صدق دعوی خود بیاوری چنانچه صاحب دلائل در فقره نعوذ بالله همین مطلب را جزء معجزه بودن کتاب می کند و می گوید خلق را به خدا دعوت کرده چنانچه بیاید جواب این حرف همان است که کسی از رفیقش سؤال کرد که وسط زمین کجا است گفت همانجا که میخ الاغ من کوبیده اگر باور نداری از چهار طرف زمین گز کن تا معلوم شود هر کسی مثل این مدعی بی‌لجام نیست که بتواند هر چه بخواهد ادعا کند تا به درجه انی انا الله برسد و اما آنکه نوشته نعوذ بالله آیا در عالم تا آخرش می گویم از این کلام معلوم می‌شود که صرف آوردن کتاب را شاهد صدق مدعی نمی‌داند بلکه به ضمیمه‌ی چند امر یکی خلق را به خدا دعوت کند و دیگر استقامت در امر خود داشته باشد و نفوذ کلمه از او ظاهر شود و تربیت هم کرده باشد و این اولا ـ منافات دارد با آنکه قبل از این خود کتاب را معجزه گرفته و ثانیا تربیت نفوس و هم نفوذ کلمه که مردم متابعت کنند این خودش زمانی طولانی می‌خواهد که به تدریج این دو امر معلوم و محقق شود چنانچه در همه ادیان چنین بوده پس اگر این دو امر مدخلیت در معجزه بودن داشته باشد پس در اول دعوی مدعی و آوردن کتاب از کجا معلوم شود معجزه و یافت شود شاهد صدق بلکه به هر کس که اظهار امر خود کند باید به او گفته شود که صبر کن تا ببینم کتاب تو نفوذ در قلوب مردم خواهد کرد و تربیت می‌شوند آن وقت من هم خواهم دانست که از جانب خداست و باطل نبوده و به تو ایمان می‌آورم و این خود افحام و مضحکه است و هم چنین است حال استقامت چه آنکه مراد استقامت تا یک روز یا هفته یا سال نیست بلکه استقامت تا آخر کار پس باید به مدعی گفت که شما صبر کنید تا ببینم که شما بر سر امر خودتان هستید یا نه و تا زمان زنده بودنش احتمال عدم استقامت و رجوع از امرش میرود پس احراز شرط حجیت که استقامتش باشد نمی‌شود مگر استصحاب بقاء حالش بر ثبات بر امرش را بکنی و آن قابل جواب نیست و دیگر آنکه اعتبار این امور در معجزه بودن [صفحه ۳۰۸] مستلزم دور است و آن محال است عقلا ـ به جهت آن که نفوذ کلمه حاصل نمی‌شود تا به ترتیب بر آن مترتب شود مگر پس از دانستن معجزه بودن کتاب پس اگر در اثبات معجزه بودن هم این دو امر مدخلیت داشته باشد دور لازم می‌آید و اگر بگوئی نفوذ در حق دیگران و تربیت آنها اسباب علم تو است به معجزه بودن پس دور نخواهد بود اما می گویم آن اشخاص به چه سبب احراز معجزه بودن را کرده‌اند و حال آنکه نفوذ و تربیت مدخلیت داشته اگر امر اخری از صاحب این دعوی دیده شده که آن علامت صدق است آن را بیان کنید تا بدانیم چه امر بوده و چه معجزه و در آن صورت حاجت به کتاب نیست باری این نفوذ کلمه

را بسیار بسیار مدخلیت می‌دهند در صحت امر این مدعی تا به این مثابه که جمله از این اشخاص اصل خود نفوذ دعوت را معجزه و نشانی صدق گرفته‌اند به تنهائی و دانستی حال دخالت آن را تا چه رسد به استقلال آن در اعتبار به علاوه که این نفوذ در تمام مذاهب مروجه روی زمین است و از همه‌ی آنها حق یکی است باقی دیگر همه باطل است حال سؤال می‌کنم آنها بی‌رئیس که نیستند و لا محاله کتاب دستورالعمل و قانون هم دارند و اتباعشان در سر مذهب خود از مال و جان گذشته و می‌گذرند پس همه باید حق باشند ملاحظه ملت ژاپن و چین و هند را غالبا بنما ببین چه حکایت می‌بینی و هم چنین در خود اسلام ملاحظه کن کسانی که دعوی قطبیت می‌کنند از رؤسا صوفیه یا دعوی رکنیت می‌کنند از شیخیه یا دعوی خلافت می‌کنند از اسماعیلیه و امثال آنها که تو همه را باطل می‌دانی و حال آنکه نفوذ کلمه آنها در اتباعشان مشهود و معلوم است که به چه اندازه است و عدد ایشان کمتر از این طایفه نیست اگر بگوئی از این طایفه در مقام صحبت گفته‌اند که نفوذی که علامت صدق است و تاثیر در نفوسی که محتاج به معجزه است آن از کسی است که دعوی امر مستقل نماید مثل نبوت و متکل بغیرهم نباشد مانند مدعی امامت و وصایت پس آن وقت نقض به فرق اسلامیه وارد نمی‌شود نماید می‌گویم بیان فارق کنید اگر تأثیر و نفوذ دعوی در قلوب اماره‌ی صدق است در هر دو جا خواهد بود و الا در نبوت هم نخواهد بود و اگر بگوئی آن کسی که دعوی امامت و وصایت می‌کند به قول آنان نبی و آثار او متکل خواهد بود و بسا است که تأثیری در نفوس باشد از اثر استناد به نبی باشد که اتکال به او شده و از اثر فرمایشات او باشد پس آن نفوذ علامت صدق نخواهد بود می‌گویم پس اگر کسی هم دعوی امر مستقل نماید ولی در حجت دعویش اعتماد به فرمایش نبی سابق کند آن هم نفوذ کلمه‌اش علامت صدق نخواهد بود چنانچه این مدعی مهدویت چنین است گوشه و کنار به خیال خود پاره‌ای از آیات و اخبار منطبق بر خود می‌کند و مردمی که منتظر موعودند به خود می‌کشاند بلکه تمام راهش اتکال به غیر است چه آنکه معنی موعود آن است که کسان دیگر خبر او را داده باشند و این مطلب قابل نوشتن نیست ولی چون در مقام صحبت با این طایفه این جور خرافات شنیدم به جهت تنبیه عوام می‌نویسم باری چه دلیل عقلی و نقلی قائم شده بر اینکه اگر کسی دعوای امری نماید و مردم به او بگروند این علامت صدق مدعی است با آنکه گرویدن مستند به تلبیسات و تمویهات و مغالطات بوده باشد نه حاصل از حرف دعوی خوب تأمل کن تا بفهمی بلی از نفهمیدن معنی دو آیه شریفه دو شبهه کرده‌اند چنانچه در مقام مباحثه با بعض آنها تمسک کرده‌اند و جواب گفتم یکی از برای تأثیر نفوذ و اینکه اگر دعوت به سوی غیر خدا باشد نافذ نخواهد بود و استدلال کردند به آیه شریفه که ظاهرش ربطی به مدعای ایشان ندارد چنانچه از کتب تفاسیر معلوم بلکه ظاهر آیه در بیان آن است که اگر کسی خدا را بخواند کسی را [صفحه ۳۰۹] خوانده که اجابت دعوت او را می‌کند و نافع است و اگر غیر خدا را مانند اصنام بخوانند و دعوت کنند آن اصنام اجابت نمی‌کند ایشان را و به درد ایشان نمی‌خورد مثل این جماعتی که می‌خوانند غیر خدا کسان دیگر و چیزهای دیگر را و فایده‌ای از برای ایشان مثل آن کسی که دست خود را گشوده باشد به طلب آب و نتواند به دهان خود برساند و آن آیه این است له دعوة الحق والذین یدعون من دون الله لا یستجیبون لهم بشئ الا کباسط کفیه الی المآء و معنی را اینطور می‌کنند کسانی که دعوت به سوی غیر خدا می‌کنند کسی اجابتشان نمی‌کند پس اگر دعوت این مدعی حق نبود کسی اجابت نمی‌کرد به حکم آیه و حال آنکه معنی این است که آن کسانی را که از غیر خدا می‌خوانید آن کسان اجابت شما را نمی‌کنند و این مضمون در قرآن بسیار است نظیر ان الذین تدعون من دون الله لن یخلقوا ذبابا کسانی که می‌خوانید از غیر خدا قدرت خلق مگسی را ندارند و اما آن معنائی که آن خر نفهمیده گفته که هر کس به سوی غیر خدا بخواند کسی را اجابتشان نمی‌کند این منقوض است به اینکه بسیاری مردم را به غیر خدا دعوت کرده‌اند و دعوت باطله بوده مع ذلک مردم اجابت کرده اند دعوت ربوبیت باطله فرعون را اجابت کردند تا چه رسد به دعوی قائمیت حال رجوع به کتب تفسیر کن تا معنی آیه را بفهمی و حاصل جواب آنکه دعوت به سوی غیر خدا بسیار شده و مردم اجابت کردند پس معنی آیه این است اگر شما غیر خدا را بخوانید آن غیر اجابت شما را نمی‌کنند نظیر این آیه ان الذین تدعون من دون الله عباد امثالکم فادعوهم فلیستجیبوا لکم ان کنتم صادقین

آنهائی را که می‌خوانید غیر خدا بنده‌اند مثل شما پس بخوانید ایشان را و ایشان اجابت کنند شما را و این توبیخ است موافق آیه گذشته و هم نظیر آیه‌ی و الذین تدعون من دون الله لا یستطیعون نصرکم و امثال آن بسیار است ولی آن معنائی که این مرد کرده به علاوه آنکه خلاف واقع است آیه به آن مضمون در قرآن یافت نمی‌شود قل ان زعمتم من دونه فلا یملکون کشف الضر عنکم و دیگر و الذین تدعون من دون الله ما یملکون من قطمیران تدعوهم لا یسمعوا دعائکم و لو سمعوا ما استجابوا لکم آن کسانی را که می‌خوانید از غیر خدا مالک قطیر نیستند اگر بخوانید نمی‌شنوند صدای شما را و اگر بشنوند اجابت نمی‌کنند و این آیه همان معنی و الذین یدعون من دون الله لا یستجیبون لهم بشئ می‌باشد نه آنچه او فهمیده و هم و من اضل ممن یدعون من دون الله من لایستجیب له الی یوم القیمهٔ و دیگر استدلال می‌کند از برای آنکه اگر کسی کتابی بیاورد و به خدا نسبت بدهد به دروغ خدا او را می‌کشد و مهلت نمی‌دهد پس هر کس کتاب آورد و مهلت یافت معلوم می‌شود کتابش حق است و از برای این مطلب استدلال می‌کند یا که در باب شده و اهتمام به اینکه محمد (ص) از جانب ما می‌گوید و بر ما دروغ نمی‌بندد که می‌گوید قرآن از جانب خداست وارد شده نظیر قولش که می‌فرماید ما ینطق عن الهوی ان هو الا وحی یوحی و آن آیه این است و لو تقول علینا بعض الاقاویل لاخذنا منه بالیمین ثم لقطعنا منه الوتین یعنی اگر محمد (ص) بر ما دروغ ببندد و هر آینه او را هلاک می‌کنم به کیفیت مخصوصه و این فقره تأکید و اهتمامی است از برای صدق آنچه که محمد بگوید و دوری کذب از او و آن مرد جهلا یا تجاهلا ضمیر تقول را به خصوص آن سرور بر نمی‌گرداند بلکه می گوید مراد آیه این است که هر کسی که بر ما دروغ ببندد دست راست او را می گیریم و رگ وتین او را قطع می‌کنیم حال اگر این مدعی قائمیت که می‌گوید از جانب خدا کتاب آورده‌ام دروغ گفته بود خدا با او چنین می‌کرد پس معلوم می‌شود که راستگو بوده و تو دانستی معنای آیه را رجوع به کتب تفسیر نما ببین این آیه در باب پیغمبر (ص) و اهتمام به نفی کذب او وارد شده یا خبر می‌دهد که هر که کتاب دروغ بیاورد چنین مؤاخذه خواهد [صفحه ۳۱۰] شد هذا اولا و ثانیا اگر مقصود این مرد بود بعض الاقاویل و خصوص آوردن کتاب نیست بلکه چیزهائی که دروغ است نسبت به خدا دادن است حال ملاحظه فرمائید که چه قدر دروغ‌ها و بدها نسبت به خدا داده شد از یدالله مغلوله و از ظلم و از کسانی که این که اولاد دارد و ملائکه دختران خدایند و از احکام کاذبه که قرآن پر است از بیان این دروغ‌ها که به خدا نسبت داده‌اند و پروردگار مذمت می‌کند ایشان را برای این افتراها که الله اذن لکم ام علی الله تفترون قالوا ان الله فقیر و نحن اغنیاء سنکتب ما قالوا و قالت الیهود یدالله مغلوله قالوا ان الله ثالث ثلثه قالوا ان الله هو المسیح ابن مریم و جعلوا الملائکهٔ الذین هم عباد الرحمن اناثا سنکتب شهادتهم ام له البنات و لکم البنون الکم الذکر و له الانثی فمن افتری علی الله الکذب انظر کیف یفترون علی الله الکذب و مع ذلک مهلت داد ایشان را در دار دنیا چنان چه خبر از مهلت دادن خود او هم می‌کند پس اگر معنی آیه چنان باشد چگونه شد که این همه تقول اقاویل و افتراء به خدا شد و این عقوبت نشد و ثالثا اگر قبول کنیم معنائی را که این مرد کرده می‌گوئیم این خبر از عقوبت در آخرت مثل سایر آیاتی که وارد شده در باب عقوبت کارهای مردم در آخرت خواهد بود و رابعا گر قبول کنیم که مراد عقوبت در دار دنیا باشد می‌گوئیم اخذ به یمین و قطع وتین کنایه از هلاکت است به طور ذلت و سختی و آن هم واقع شد از آن هلاکت به آن تفصیل در تبریز که در تاریخ مضبوط است و الحاصل چه قدر کسانی در عالم پیدا شدند اقاویل به خدا نسبت دادند و در دنیا چنین عقوبت مخصوصه نسبت به ایشان واقع نشد چنان چه خدا در قرآن از ایشان خبر می‌دهد مثل و قالوا اتخذ الرحمن ولدا و اشباه آن بسیار پس یا مراد همان معنائی است که حقیر کرده‌ام و ظاهر آیه هم دلالت و اهل تفسیر هم همین طور معنا کرده‌اند و یا آنکه مراد عقوبت در آخرت یا غیر آن است و در بعض نوشتجات منسوبه‌ای به این طایفه دیدم که می‌نویسد چیزی را که حاصلش این است چگونه می‌شود این کلمات را باب با آن که نسبت به خدا داده از غیر خدا باشد و حال آنکه خدا فرموده اگر کسی قولی را به ما به دروغ نسبت بدهد او را به این کیفیت می‌کشیم و جوابش آن است که اقاویل بسیار در حق خدا گفته شد و خدا گفته شد و خدا مهلت داد و در قرآن هم خبر از آن اقاویل بسیار داده و هم از مهلتی که به ایشان داده و اگر بگوئی چنانچه

گفته‌اند این مؤاخذه در خصوص آوردن کتاب و به دروغ نسبت دادن به خداست می گویم اولا اقاویل مطلق است هر نسبت دروغی را شامل است و ثانیا خصوص نسبت دادن کتاب دروغ به خدا واقع شد و این مؤاخذه نشد چنانچه خداوند در قرآن خبر از این مطلب می‌دهد که الذین یکتبون الکتاب بایدیهم ثم یقولون هذا من عندالله یعنی می‌نویسند کتابی به دستهای خود پس از آن می گویند این از جانب خداست و حال آنکه نیست پس معلوم می‌شود نسبت کتاب دروغ را به خدا داده‌اند و این گونه مؤاخذه نشده و دیگر و ان منهم لفریقا یلون السنهم بالکتاب لتحسبوه من الکتاب و ما هو من الکتاب و یقولون هذا من عندالله و ما هو من عندالله و یقولون علی الله الکذب و هم یعلمون پس معنا همان است که نوشتند و یا باید توجیه شود اگر نمی‌ترسیدم که تفسیر به رأی شود می گفتم شاید مراد این باشد که هر که اقاویل به ما ببندد به یمین قدرت او را می گیریم رگ حیاهٔ معنوی او را قطع کرده که هلاک ابدی باشد و قابل هدایت نباشد چنانچه حالت مدعی این امر همین بود که دیگر نجات از هلاکت معنوی نیافت و حاصل جواب از این شبهه آن است که گوینده کان اقاویل کاذبه و مفتریان و دروغگویان بر خدا و نسبت دهندگان کتاب دروغ به خدا بسیار که در قرآن از آنها خبر داده و خدا مهلتشان داده این مدعی هم مثل آنها باشد و چه بسیار از مدعیان صادق از انبیاء و اولیاء که کتاب به حق آورده‌اند و به جز صدق و حق چیز دیگری به خدا نسبت نداده‌اند مع ذلک کشته [صفحه ۳۱۱] شدند و چه بسیار از مفتریان بر خدا که امرشان رواج یافته و خدا ایشان را مهلت داده در این موقع که رسیدم ظفر یافتم که صاحب دلائل از برای صحت نفوذ دعوت تمسک می کند به طریق اشاره به وجهی پس از آنکه این آیه و لو تقول علینا را در ضمن آیات می‌خواند می گوید رعیت عاجز فقیر کجا و ادعای سلطنت و اقتدار و البته حکومت هر دروغگو و هر طاغی و هر یاغی را اسیر نماید الخ می گویم رعیت عاجز کجا و شکستن حدود سلطان و معصیت و مخالفت مالک الملوک و کشتن اولیاء حق از انبیاء و ائمه و البته خداوند همه را عقاب خواهد کرد و مؤاخذه خواهد نمود لکن در خصوص دنیا و به خصوص اینگونه عذاب که قطع وتین باشد و اخذ یمین لازم نیست پس این دروغ بستن به خدا در انزال کتاب مثل سایر تمردها و مخالفت‌ها باشد که در دین می‌شود و دلالت می کند بر مدعای ما آیات بسیار غیر آنچه که ذکر شد مثل آیه‌ی من اظلم ممن افتری علی الله کذبا و آیه‌ی فمن اظلم ممن افتری علی الله کذبا انه لا یفلح المجرمون فمن اظلم ممن افتری علی الله کذبا لیضل الناس بغیر علم فمن اظلم ممن افتری علی الله الکذب و هو یدعی الی الاسلام و دیگر در سوره‌ی انعام می‌فرماید فمن اظلم ممن افتری علی الله کذبا او قال اوحی و لم یوح الیه شیئی و من قال سأنزل مثل ما انزل الله و امثال آن از آیات دیگر و آن بسیار است تقریب استدلال آن که در این آیات کثیره مکررا خبر می‌دهد از مفتریان و کاذبان بر خدا و از کسانی که جعل دروغ می کنند به جهت گمراهی مردم و کسانی که نسبت دروغ می‌دهند و اسم آن را دعوت به اسلام می‌نهند و کسانی که به دروغ می گویند وحی به ما نازل می‌شود و از آسمان کتاب نازل می کنیم پس معلوم می‌شود وقوع آنها کثیرا می‌شود و استبعاد ندارد و واقع هم شده که کسی به دروغ دعوی نزول کتاب از آسمان بکند و دعوی وحی بنماید و اسم آن را دعوت به اسلام هم بگذارد در این صورت می گویم این مدعی هم همین قسم باشد می گوید و اگر برهان اخبار کتب قبل است این حزب هم به آیات قرآن مستدل‌اند و اگر بگویند مقصود این نیست نصاری و یهود هم از قبل گفته‌اند می گویم شما یک آیه از قرآن بیاورید که اشاره داشته باشد به وجود این شخص که بتوان آن را سند قرار داد و خواهد آمد جواب از آیه‌ای که به زعم فاسد خود گمان کرده‌اند که دلالت دارد بر این که در سنه‌ی فلان ظهور امر جدید خواهد شد بلی بر خلاف آن وارد شده که محمد (ص) را نذیر دو عالم شمرده‌اند و او را خاتم نبوات قرار داده و خاتم النبیین فرموده و دینش را ثابت غیر منسوخ معین کرده و ذلک دین القیم فرموده بلی محض فریب مردم چون نمی‌توانسته انکار خاتمیت آن حضرت را بنماید تغییر اسم داده می گوید این مدعی دعوی نبوت نمی کند بلکه امر جدید مستقلی را دعوی می کند غافل از آنکه هر طلبه‌ای می‌داند که آن کسی که صاحب وحی و کتاب باشد و دین تازه بیاورد آن به حسب اصطلاح نبی است تو اسم آن را هر چه می‌خواهی بگذار و اما آنکه نصاری و یهود گفته‌اند که محمد نیست آن که انجیل از او خبر داده این سند نمی‌شود که هر کس را که انسان بگوید او موعود

نیست او موعود باشد هر مدعی کاذبی که در دنیا یافت شود و مردم تکذیبش کنند آن مدعی در این جهت با پیغمبر (ع) شریک خواهد بود پس چنانچه تکذیب پیغمبر کردند و او پیغمبر بود تکذیب این مدعی را هم که بکنند او هم باید پیغمبر باشد اگر مقصود بیان مشارکات است که این مدعی ما به الاشتراک با همه‌ی انبیاء دارد او هم انسان است یأکل و یمشی مثل آنها و او هم دعوت کرد مثل آنها و او هم تکذیب شد مثل آنها و او هم مرد مثل آنها و او هم دوست و دشمن داشت مثل آنها و هکذا پس هر کسی که مشارکات را داشته باشد باید نبی باشد سبحان‌الله از مغالطه می‌گوید اگروحی الهی حجت است و فرمان صمد انی دلیل قاطع صاحب این امر مدعی وحی است و کتابش اعظم و اکبر و انفع و ابلغ و اعلی و محیط بر کتب سماوی است می‌گویم خدا حق را بر قلم تو جاری کرد که نوشتی [صفحه ۳۱۲] مدعی وحی است نه آنکه وحی بر او نازل شده اگر می‌گفتی می‌گفتم دروغ می‌گوئی ثابت کن لکن چون نوشتی مدعی وحی است تصدیقت می‌کنم بلکه او مدعی خدائی هم شده کتاب بیانش پر است از قول اننی انا الله.

جواب تلبیسات صاحب دلائل

و اما آنکه نوشتی در وصف کتابش چیزی را تصدیق نمی‌توان کرد مگر همان فصاحت و بلاغتش که واقعا پایه‌ی فصاحت را به مقامی رسانیده که با لسان عرب نمی‌ماند خدا انصاف بدهد جزاف گو را که هر طور ادیبی باشد نمی‌تواند یک صفحه‌ی آن را با قواعد لسان عرب مطابق کند و گذشت بعض مهملات آن کلمات در مقاله دوم تماشا کن و لذت ببر می‌گوید اگر ادعا حجت است او هم مدعی است و اگر ادعای موعود بودن حجت است او مدعی است که موعود جمیع کتب و ملل است و اگر دعوت حجت است جمیع امم را دعوت فرموده سمو دعوتش به مسامع ملک و ملکوت رسیده چه گوش‌ها از وحشت و دهشت ندایش کر شده و اگر استقامت حجت است به استقامتی قیام فرموده که ارکان عامه و قلوب امم متزعزع شد می‌گویم اگر بنای تکثیر احتمالات فاسده است که کسی نگفته باشد من بیشتر می‌گویم اگر حرف زدن است که حرف زد اگر خوردن است او هم خورد اگر خوابیدن است او هم می‌خوابید اگر خواندن است که می‌خواند اگر نوشتن است می‌نوشت الی ما لا ـ نهایه له و اگر بنای احتمالات عقلانیه باشد کدام جاهل پیدا شده که گفته باشد ادعا و دعوت و مدعی شدن امر و ایستادگی بر سر مذهب و دعوی خود این حجت و معجزه و علامت صدق است که تو می‌گوئی پس معلوم است که غرضت گول زدن عوام است که هر چه از محتملات حجت است در وجود این مدعی و دیگر نمی‌دانم آن گوش‌های کر شده کجا است و آن سمو دعوت که به ملک رسیده هنوز در خود ایران خبرش منتشر نشده او و اتباعش هلاک شدند و عقلای مردم اعتنا به سخنش نکردند بالاتر که می‌گوید ارکان عالم و قلوب امم متزعزع شد سبحان‌الله از این اغراق اگر راست بخواهی بگوئی از این دعوت سینه‌های اتباعش پریشان و دلهایشان لرزان همیشه مقهور و لازال منکوب از یهود ذلیل‌تر اگر کسی از ایشان جان و مالی به سلامت از چنگ دولت بیرون ببرد به واسطه‌ی تلبیس و انکار مذهب و خود را مسلمان به قلم دادن است این جور ملت را می‌توان گفت ارکان عالم و قلوب امم را متزعزع کرده‌اند اگر به این لفظ دولت را خوشحال می‌کنی چه مضایقه می‌گوید اگر تصرف حجت است نفوس مجرده زکیه را از هر طایفه جذب نموده می‌گویم این همان نفوذ دعوت است که جوابش را دانستی می‌گوید و اگر تغییر و تصرف در ارکان عالم حجت است مشاهده می‌شود که مدارک و مشاعر کلیه خلق عالم در نهایت ترقی است می‌گویم به او چه دخل دارد اگر به ادعا است منم دعوت می‌کنم که این ترقیات خلق به واسطه‌ی من است به علاوه قبل از انعقاد نطفه‌ای او همین ترقیات مشاعر را مردم نسبت به زبانهای پیش داشته‌اند مثلا مردم صد سال قبل باهوش‌تر از دویست سال مثلا بوده‌اند و او در آن زمان در پشت پدر هم نبوده پس آن ترقیات از که بوده اگر بگوئی از نور حقیقت او که در اصلاب پدران بوده می‌گویم پس این ترقیات بعدی باید در قبل باشد مگر آنکه بگوئی خورده خورده ترقی می‌داده و آن جوابش را عاقل می‌داند وا مغیثا که کمالات ملل را در صنایع و علوم را مستند به کسی و نسبت

به مردی می‌دهند که خودش اصلا بهره‌ای از آنها نداشته ذات نایافته از هستی بخش کی تواند که شود هستی بخش می گوید و اگر نفوذ اراده‌اش حجت است اکثر احکام و اوامر او را دول و ملل عامل شده‌اند من غیر التفات به این که از او است می گویم اگر راست است خوب بود یک حکم یا دو حکم او را که تازه آورده باشد و از پیش معمول در میان دول نباشد و پس از آوردن او معمول شده باشد بیان [صفحه ۳۱۳] می کردی که شاهد صدق این گزاف و جزاف تو باشد کدام حکم او ای بی‌انصاف در میان دول معمول شده بلی مضایقه نیست که در بعض احکام بین این مذهب و ملل کفر شرکت باشد ولی آن هم به این طریق است که او این احکام را از ملل کفر گرفته نه آنکه آنها از او مثل پاک دانستن همه‌ی نجاسات که می گوید لقد نعمت الاشیاء فی بحر الطهارة من اول الرضوان اذ تجلینا باسمائنا الحسنی با مبالغه در تنظیفات و با به دست غذا نخوردن بر خلاف سنهٔ پیغمبر (ص) و اینها را دول خارجه قبل از ولادت او معمول داشته‌اند.

جواب خرافات

و اما احکام منحرفه‌ی او مثل بیت‌العدل یا احکام مواریث یا عباداتش یا قانون سال و ماهش کجا در دول و ملل دیگر رایج است و همچنین نماز و روزه‌اش خدا دروغ گو را انصاف بدهد می گوید اگر ترقی عباد حجت است بشانی مقبلین را ترقی داده در جوهر علم و عمل و اخلاق که مشهور ابداع شدند و کشته شدند دفاع نکردند می گویم آن نفسی که خودش را کامل‌تر از پیغمبر خاتم می‌شمارد و کتابش را بهتر و شریعتش را فاضل‌تر تأثیر جذب او باید مثل سلمان کسی را تربیت کند که عالم به علم اولین و آخرین صاحب کرامات و خوارق عادات باشد یا مثل سایر حواریین پیغمبر (ص) و ائمه که صاحب تصرف در کون و عالم به مغیبات بوده‌اند چنانچه احوالشان در نفس الرحمن و سایر کتب معتبره ثبت است و اما آن که کشته شدند در اول امر هر چه توانستند فساد در بلاد و قتل نمودند حتی به قصد کشتن شاه رفتند هنگامه شیخ طبرسی قدس سره در کتب ثبت است پس از آنکه دیدند شمشیر این مدعی تیز نیست از ترس جان در زوایای خمول آرمیدند و به طور دزدی اعلان دعوت خود می کنند کی قدرت بر دفاع داشته که نکردند می گوید و اگر خوارق عادات حجت است از صاحب این امر دیده‌اند آنچه را که از هیچ یک از مطالع قدسیه شنیده نشده نظر کنید در الواح و سور ملک می گویم علاوه بر آنکه این کلام بر خلاف فرمایش خود باب است که تکذیب می کند من یدعی رؤیت المعجزه و یرویها را آنکه کاش ذکر می کردی از خوارق عادات چیزی را که بزرگتر از احیاء نفوس و سرد کردن آتش و عصای موسی و انشقاق بحر به آن تفضیل و ابراء اکمه و ابرص و اخبار به مغیبات و تسبیح حصاة بوده باشد گویا مرادش از نظر در الواح و سور ملوک همان نفس آنها باشد که او را معجزه دانسته و خواهد آمد که اینها به واسطه‌ی عدم فصاحت لفظ و عدم صحت معنا دلیل بر بطلان او است نه معجزه سبحان‌الله لفظ تراشی و جزاف و اغراق در ادعا را برابر آن معجزات باهرات قرار می‌دهد و اسم آن را خارق عادت می گذارد اگر می‌دانستم که رشته‌ی سخن به این قطع می‌شود می‌نوشتم کتابی که در فصاحت لفظ و علو معانی و شدت جزاف و اغراق دو چندان آن صور و آیات باشد می گوید حال این طالب مسالک بندی از آنچه قرآن و اخبار انجیل و توریهٔ بر صدق مدعای این حزب شهادت می‌دهد عرض می کند تا آنکه میگوید اولا حجت کتاب را به آیات کتاب و بعد ظهور را به بیانات متکلم طور عرض می‌نمائیم و بعد می‌نویسد جمله‌ای از آیات قرآن را که در مقام تعجیز مردم از آوردن مثل آن و اینکه قرآن دروغ نیست وارد شده مثل قل لئن اجتمعت الانس والجن علی ان یأتوا بمثل هذا القرآن لا یأتون بمثله و لو کان بعضهم لبعض ظهیرا می گویم اثبات حجیت کتاب به خود کتاب دور محال است که هیچ عاقلی تفوه به آن نمی کند اگر حجیت کتاب از خارج به امور دیگری معلوم شده چنان که معلوم است پس حاجتی به آن نیست که از آیات کتاب دلیل بر حجیت کتاب بیاوری از کجا معلوم خواهد شد و این مثل آن است که کسی بگوید من ثابت می کنم که اقوال من همه صدق است به قول خودم که می گویم اقوال من صدق است یا من پیغمبرم به دلیل قول خودم که من پیغمبرم بلی قرآن اگر در او نگری می‌یابی او را

معجزه لفظا و معنی و ظاهرا و باطنا ولی لازم نیست که هر کتابی از هر مدعی چنین باشد می‌گویم [صفحه ۳۱۴] پس از خواندن آیات تعجیز آیا امری را که حق سبحانه و تعالی نبوت حضرت خاتم النبیین را به آن ثابت فرموده و معجزه‌ای را که قادر علی الاطلاق به اول فیاض و صادر اول و علهٔ العلل عنایت فرموده می‌توان فرض عدم و عدم کفایت آن نمود استغفرالله و اتوب الیه و جسارت طلب حجت و معجزه اخری نمود پس از آن می‌نویسد آیه‌ی و لو تقول علینا بعض الاقاویل و آیات چندی دیگر که دلالت دارد بر اینکه خدا توصیف کرده قرآن را به رحمت و ذکر و برکت و هدایت و این که او حجت کافیه است بر مردم و مردم باید به او بچسبند تا این آیه و هذا کتاب انزلناه مبارک فان کنت فی شک مما انزلنا الیک فاسئل الذین یقرؤن الکتاب من قبلک بعد می‌نویسد که بیان آیات ثابت که کتاب کتاب خداست و غیر از خدا نمی‌تواند کتاب نازل کند و نسبت به خدا دهد و رعیت عاجز فقیر کجا و ادعای سلطنت و البته حاکم دروغگو و هر طاغی یاغی را اسیر می‌نماید می‌گویم تمام آنچه را که از آیات خواندی همه در وصف قرآن نازل شده نه در وصف هر کتابی و قرآن که صاحب این مراتب باشد لازم ندارد که هر کتابی چنین باشد این آیات چه ربط به مدعای تو دارد که مطلق کتاب حجت است یا خصوص بیان علی‌محمد اگر می‌گوئی که می‌شود معجزه از جنس کتاب باشد قبول داریم که کتاب هم معجزه می‌شود اگر به وصفی باشد که بشر عاجز از آن باشد نه آنکه هر کتابی باید معجزه باشد و لو فاقد وصف باشد یا آنکه کتاب این مدعی که پر است از غلط لفظی و معنوی آن هم باید معجزه باشد و این آیاتی که تو خواندی کجا دلالت دارد بر اینکه هر کتابی معجزه است بلکه کجا دلالت دارد که کتب انبیاء سابق معجزه بود بلکه خبر داده که انبیاء سابق هم از جانب خدا کتاب آورده‌اند اما معجزه‌ی آنها کتاب بوده و آنها مردم را به کتاب خود تعجیز کرده باشند کجا این آیات دلالت کرده بلی توصیف زیاد از قرآن می‌کند و او را معجزه قرار داده چون مبعوث در بهترین لسان‌ها شده و کمال مردم عصرش در فصاحت بوده معجزه‌ی ایشان را از حبس کمال خودشان آورده مثل معجزه‌ی موسی که در عصر سحره بوده عصا را قرار داده معجزه‌ی عیسی را که در عصر اطباء ماهر بوده ابراء اکمه و ابرص قرار داد چنان چه در قرآن خبر می‌دهد که آن دو بزرگوار به این معجزات حجت جسته‌اند بر قومشان و ندارد در قرآن و نه از غیر قرآن که موسی و عیسی (ع) به قومشان گفته باشند اگر شما شبهه‌ای در نبوت من دارید مثل توریهٔ و انجیل بیاورید اکثار در آیات که موافق با مدعای تو نباشد چه فایده‌ای از برای تو دارد و تعریف قرآن و معجزه بودن او چه لازم دارد تعریف بیان و معجزه بودن آن را و این مثل آن است که کسی تعریف زیاد کند از فتوحات مکی و اسفار ملاصدرا و شفاء شیخ و شرایع محقق و فراید مشیخ و مکرر بگوید که کتابی است که مبدأ و معاد در او نوشته و ابدان و ادیان در او متعرض گشته و اصول و فروع بیان شده و فکرهای عمیق و رمزهای دقیق در آن یاد شده آیا این دلالت دارد بر اینکه هر کتابی چنین است حتی موش و گربه و کلثوم نه نه اما آنکه نوشته به این آیات ثابت شد کتاب کتاب خداست می‌گویم معقول نیست این مطلب چه مستلزم دور است و اما آن که نوشته غیرالله نمی‌تواند کتاب بیاورد و به خدا نسبت دهد کجا این آیات چنین مطلبی را بیان فرموده بلی فرموده مثل قرآن کسی نمی‌تواند بیاورد نه آنکه کسی نمیتواند به دروغ جعل قرآن کند و به خدا نسبت دهد و حال آنکه در بسیاری از آیات خبر داده از این غره مثل فمن اظلم ممن افتری علی الله کذبا او قال اوحی و لم یوح الیه شیئ و من قال سأنزل مثل ما انزل الله یعنی که ظالم‌تر است از آنکه دروغ به خدا ببندد و مدعی وحی شود و بگوید مثل خدا نازل می‌کنم و اما آنکه نوشته دروغگو اسیر می‌شود اشاره به آیه و لو تقول علینا بعض الاقاویل است که جواب آن را مشروحا دانستی که معنی آیه را نفهمیده و الحاصل تمام آن آیات که نوشتی همه درباره قرآن است ربط به مدعای تو ندارد اصلا پس از آن می‌نویسد آیاتی را که دلالت بر شهادت خدا به صحت کتاب دارد جوابش [صفحه ۳۱۵] آنکه دخل به تو ندارد پس می‌نویسد آیات بسیار که خداوند ظالم شمرده مفتریان و کسانی که دعوی وحی کنند جوابش آنکه این بر ضد مدعای تو دلالت دارد که می‌رساند آنکه کاذب و مدعی وحی به دروغ بسیار است این مدعی هم از آنها باشد چه ضرر دارد پس از آن می‌نویسد آیات بسیار که وارد شده در رد جماعتی که تعجب کردند که چگونه می‌شود که بشر رسول باشد و اینکه رسول را کاذب و ساحر

خواندند به قدر یک صفحه و جواب از همه آن است که کدام نفس از اسامیه گفته که علی‌محمد چون بشر است نبی نخواهد بود و موعود نیست می‌گویند نبوت ختم شده و می‌گویند موعود امت محمد بن الحسن است مضمون این آیات را قبول دارند بیچاره اگر قصد تو فریب دادن نیست آیه درباره خواندن از آیاتی که دخل به مدعای تو ندارد چه فایده دارد بلی اگر این آیات گفته باشد هر بشری رسول است و هر مدعی صادق مقصودش حاصل می‌شد من و تو در این گفتگو داریم که موعود امت علی‌محمد است یا محمد بن الحسن این مقاله چه ربط دارد به مضمون این آیات که قرآن حق است کسی مثل او نمی‌تواند بیاورد مفتریان بر خدا ظالمند نبی از جنس بشر است اختیار معجزه به دست مردم نیست آیات قرآن کفایت می‌کند در معجزه به میل مردم پیغمبر (ص) خوارق عادات نمی‌آورد پیغمبر غذا می‌خورده راه می‌رفته ایراداتی که قریش کردند وارد نیست که چرا قرآن یکدفعه نازل نشد چرا ملک با او همراه نیست چرا کوه طلا و نقره ندارد به قدر سه چهار ورق آیات قرآن می‌خواند همه به این مضامین شما را به خدا این چه ربط دارد به مدعا اگر می‌خواهد بگوید قرآن معجزه است بیان هم معجزه است لازم نیست می‌خواهد بگوید محمد (ص) بشر بود و نبی علی‌محمد هم بشر است نبی باشد لازم نیست می‌خواهد بگوید که قریش غیر از کتاب معجزه خواسته‌اند شما هم غیر کتاب معجزه می‌خواهید نه چنین است اولاـ با قطع به کذب دعوی طلب معجزه نمی‌کنم و ثانیا از مدعی معجزه می‌خواهم و لو از جنس کتاب باشد لکن بیاورد کتابی که بر وجهی باشد که بشر عاجز باشد تا ما هم قبول کنیم می‌خواهد بگوید پیغمبر (ص) گوش به سخن قوم نمی‌داد که هر کس هر معجزه بخواهد بیاورد علی‌محمد هم گوش نمی‌دهد می‌گویم بلی ولی این گوش ندادن پیغمبر پس از اتمام حجت و اظهار کردن این قدر از معجزات بود که به آنها صدق او معلوم می‌شد و از برای هر که قابل هدایت بود کافیش بود و هر گونه حجت بر او بود نه آنکه از همان اول امر بگوید معجزات سابق یا دروغ است یا تأویل دارد و معجزه جز این کتاب لازم نیست به صرف ادعاهای گزاف جزاف گوش می‌دهید او هم خوب بود که چند معجزه از معجزات انبیاء بیاورد پس از آن دیگر گوش به سخن مردم ندهد و بگوید به آنچه اظهار کرده‌ام کفایت است نه آنکه هیچ نیاورده طلب معجزه را جسارت بداند ولی حقیر می‌گویم که غرض از نوشتن این آیات بسیار نه این احتمالات است که نوشتم بلکه مقصود آن است که به عوام مشتبه کند که چقدر از آیات قرآن را دلیل از برای خود آورده غافل از این که یافت می‌شوند کسانی که به او بگویند که نه هر کسی تکذیبش کنند و بگویند قرآنت معجزه نیست و معجزه دیگر بخواهد او باید مثل محمد (ص) باشد چه آنکه نبوت محمد به این حرفها که معلوم نشده تا بگوئی این حرفها درباره‌ی علی‌محمد هم هست بلکه به خوارق عادات متواتره و براهین قطعیه حال اگر تو هم از آنها داری بیاور و الا آنقدر کمک شیطان مکن.

اعتراض بر تشکیکات صاحب دلائل

می‌گوید چنانچه یهود و نصاری می‌گویند که قرآن مخالف توریهٔ و انجیل است الیوم ملت باهره‌ی اسلام هم همین را می‌گویند و حال آنکه این امر اعظم موافق آیات کتاب و مطابق سنت و اجماع و ضرورهٔ است می‌گویم ما ابا نداریم از آنکه قرآن ما بر خلاف عهد عتیق و جدیدی باشد که نسبت زنا و شرب خمر به انبیاء بدهد و عیسی را خدا بداند و هم ابا نداریم از آنکه بر خلاف توریهٔ و انجیل اصلیه که از آسمان آمده باشد هم بوده باشد غایهٔالامر در فروع و سیاسات نه در معارف و عقاید چنانچه لازمه‌ی نسخ شریعت سابقه همین است که لاحق آن مخالف با او باشد و این مخالفت نه موجب نقصی است در سابق و نه عیبی است در لاحق و هر دو در محل خود صحیح و درست است مانند اختلاف نسخه‌هائی که طبیب در معالجه می‌دهد به تفاوت حال مریض هر روزی دوائی لازم [صفحه ۳۱۶] دارد و چگونه می‌شود که مخالف نباشد و حال آنکه اول منسوخ شده و تفاوت مابین شریعتین بسیار بلی هر دو در یک نتیجه شریک‌اند و آن اصلاح معاد و معاش مردم و نیک شدن دنیا و آخرتشان و نگه داشتن جسم و جانشان ملاحظه کنید خدعه را که مخالفت قرآن با توریهٔ و انجیل را امر منکری می‌شمرد که مسلمانان از او ابا دارند و بعد می‌گوید این دروغ را

یهود و نصاری می‌گویند پس چنان چه شما می‌دانید که مخالف نیستید بدانید که این امر هم مخالف نیست و هر که می‌گوید مخالف است او هم مثل یهود و نصاری است که گفته‌اند قرآن مخالف است و من می‌گویم مسلمانان هیچ ابائی از مخالفت ندارند و هم این امر را مخالف می‌گویند هست و تعجب می‌کنند از حیا و انصاف آن کسی است که می‌گوید این امر مطابق با کتاب است و حال آنکه همه‌ی احکامش را برداشته و سنت و اجماع است و حال آنکه این دو موعود را حجهٔ ابن الحسن معین کرده‌اند و مطابق ضرورهٔ است و حال آن که ضرورهٔ ملت بر بقاء شریعت محمدی است و نبودن شرع اخری بعد از او سبحان‌الله از مظاهر شیطان که بر زبان ایشان سخن می‌گوید و از سینه‌هائی که محل بیضه و جوجه‌ی شیطان شده و واعجبا از گوش‌های کری که ندای ان لا تعبدو الشیطان انه لکم عدو مبین نشنیده و وا اسفا بر فرزندانی که سخنان پدر مهربان فراموش کرده متابعت هوا و رأیهای خود کرده بوالهوس در دین و طالب اساس نو و طرح تازه گشته و وااسفا بر قلوب قاسیه که سخنان حق در آن تأثیر ننماید فویل للقاسیهٔ قلوبهم عن ذکر الله خانه‌ی دل را مقفل ساخته فطبع علی قلوبهم پس راه ملکوت بر ایشان بسته شده لا تفتح لهم ابواب السماء و خداوند مهربان مهر ضلالت به آن قفل زده و ختم الله علی قلوبهم طینت خبیثه به حیثی غالب شده مشتاق آب ناگوار هذا ملح اجاج شده‌اند و به آشامیدن آن مزاجشان تغییر کرده سخنان حق در گوشهایشان گران و الذین لا ـ یؤمنون فی اذانهم وقرا به این درجه که روح عزیز هلاک گشته حالت مردگان پیدا کرده اموات غیر احیاء بل لا یشعرون و به آن واسطه گوش‌ها کر و چشم‌ها کور و دل‌ها مرده لهم قلوب لا یعقلون بها و لهم اذان لا یسمعون بها و لهم اعین لا یبصرون بها مردگانی که نشنوند انک لا تسمع الموتی کورهائی که هدایت نیابد افانت تهدی العمی بلکه مردگانی که در قبور جای گرفته و ما انت بمسمع من فی القبور گمان خیر در کارها می‌کنند الذین ضل سعیهم فی الحیوهٔ الدنیا و هم یحسبون انهم یحسنون صنعا گمان عقل و انسانیت در خود می‌کنند و حال آنکه حیوانی و پست تر از آن اتحسب ان اکثرهم یسمعون او یعقلون انهم الا کالانعام بل هم اضل سبیلا و چه آنکه حیوان راه نجات خود را سلوک می‌کند به خلاف اینگونه اشخاص که ان یروا سبیل الرشد لا یتخذوه سبیلا و ان یروا سبیل الغی یتخذوه سبیلا جاه را از چاه تمیز نداده و به انذار منذرین آگاه نگشته نور را به ظلمت و صغار را به کدرت و وطن را به غربت بدل ساخته از دوستان دور و مهجور و به الفت با دشمنان سرخوش و مغرور حنظل در کامش به واسطه‌ی تغییر مزاجش گواراتر از عسل بلعات مطالع قدسی مستضیئ نمی‌شوند و از شموس طالعه از مشارق سماء حقیقت استناره نمی‌جویند نصیحت پدران را گوش نمی‌دهند غافل از فیاض خود و فواره قدر و مالک قضا و آنکه حیات و زندگی او در دنیا و آخرت او و نعمت و راحت او در دو جهان و آن امناء حقیقی و آن دوست معنوی و آن مهربان‌تر از پدر و آن تربیت کننده‌تر از مادر و آن ناظر بر احوال دوستان و خیرخواه ایشان یادش را نکنند و با مدعیان و دشمنان او بسازند ای امامی مذهب محمد بن الحسن کجا رفت و چه شد اگر مرده چرا دوستان روز و سال آن را خبر ندارند چرا مزارش را نمی‌دانند چرا به زیارت قبرش نمی‌روند اگر زنده است در حجاب غیب است چرا از خوان نعمت او متنعم باشند و شکر دیگران کنند و قل اعملوا فسیری الله عملکم و رسوله و المؤمنون عجب وصیت خدای را فراموش کرده‌اند و بالوالدین احسانا خوب تلافی احسانش را کردید و حال آنکه خبرتان دادند که کاذبان خواهند آمد خانه بنشیند تا خورشید تربیت کننده [صفحه ۳۱۷] از مطلع خود سر بزند شعشعه‌ی جمال آن نیر جهان عالم را روشن و طنطنه‌ی جلال او گردن‌ها را ذلیل نماید با این تفصیل افکار وجودش گردید از تخت سلطنت او خارج شدید رعیت شخص جاهل ضعیف ناتوان گمراهی شدید که شاگردی کسی کرده که او شاگرد کسی بوده که او افتخار به نیابت او می‌کرد خودش را بنده‌ی منتظر او می‌دانسته ای رعیت خوب طاغی شدید ای پسران خوب مخالفت پدر کردید افسوس که آن جمال و جلال را ندیده و نشناخته‌اید دریغ که قدر آن ولی نعمت را ندانسته‌اید وای که چه زود از راه بیرون شدید افسوس که چه ستم بر خود و موالیان خود کردید چگونه این همه خبرها را که صاحب این امر صاحب غیبت طولانی است فراموش کرده‌اید و چگونه آن خبرها که پیش از ظهور موعود بیشتر مردم از او برگردند پشت سر انداختید و چگونه وصیت‌ها را که خانه بنشین همه را فراموش کردید ای عزیز ملتفت باش که به تو صریح و آشکارا خبر

می‌دهند تو همه را تأویل و توجیه می‌کنی العیاذ بالله مگر مقصودشان گول زدن مردم بوده که تمام خبرها را متشابه بگویند آیا نه مقصود آن بوده که نشانی و علامت باشد از برای مردم چرا ظاهر نگویند و متشابه بگویند چرا اسمش را درست نگویند که اسمه علی و انا تحت رجلیه بگویند و ملتفت هستی که چه قدر منعت کردند که به عقلهای خود اعتماد مکنید و متابعت هوا و میل خودتان منمائید و تو تمام اساس پیغمبر را همه را به الفاظ مستجع و تعبیرات مرصع به عقل خودت تغییر داده طرح دیگری بریزی که با سلیقه‌ی مردمی که خودشان را عارف مسلک قرار داده موافقت نمائی اگر چنین است امید است که از رویش خجالت بکشی و چون ندا به اسمش بلند شود سیئت وجوه الذین کفروا و ندای یا ولیتا ان کنا عن هذا غافلین بکشی و به شما گفته شود هذا یوم الوعد الذی کنتم به تستعجلون و سیعلم الذین ظلموا ای منقلب ینقلبون باری پس از آن می‌نویسد آیات بسیار که درباره‌ی کافران و مشرکان و کسانی که حق را نگاه کرده‌اند و به ضلالت افتاده‌اند که خداوند ایشان را کوران و لالان و کران و گمراهان و سرگردان و حیوانات بلکه مردگان بلکه خفتگان در قبر که هیچ سخن حق در آنها تأثیر نکند و چنان در ظلمات جهل فرو رفته که قابل هدایت نیستند شمرده غافل از آنکه وصف الحال خودش را و رفقایش و موالیانش را از قرآن ذکر کرده سبحان الله از کسانی که به دستورالعمل خاتم النبیین و ائمه طاهرین که تو آنها را حجت می‌دانی عمل کرده که به آنها گفته‌اند موعود امت محمد بن الحسن است صاحب غیبت طولانی که پیش از ظهورش مردم از او برگردند شما در خانه بنشینید تا آنکه مثل آفتاب روشن شود و صدای آسمانی بلند گردد و آنها پیروی کردند آیا این آیات درباره‌ی آنها نازل شده که رأی خود را کنار گذاشته هر چه گفته‌اند عمل می‌کند و یا درباره‌ی آنهائی که تعجیل در امر خدا کرده‌اند با هزار هزار خبر که اسم خودش و پدرش را معلوم کرده و غیبت طولانی او را خبر داده و ارتداد مردم را پیش از ظهورش بیان کرده احتمال نداده که از آن جماعت که پیش از ظهور مرتد می‌شوند نازل شده نعوذ بالله اگر مطلب چنان نباشد که امامیه بر آن رفته‌اند و حق با این مدعیان باشد مع ذلک امامیه ناجی‌اند و این طایفه جدیده هالک چه آنکه امامیه به فرمایشات ائمه عمل کرده‌اند و آنها بر خلاف فرمایشات رفتار کرده‌اند رجوع به اخبار کن که بعض آنها گذشت و استقصاء کتب را نما تا ببینی از ده هزار خبر علاوه که گفته‌اند قائم آل محمد که موعود امت است یازدهمی از نسل علی و نهمی از نسل حسین و پنجمی از نسل کاظم و سیم از نسل جواد و پسر حسن عسکری و اسمش اسم پیغمبر (ص) و صاحب غیبت طولانی که پیش از او سفیانی خروج کند به آن کیفیت و نداها از آسمان بلند شود به آن کیفیت و خودش که ظاهر شود چنین و چنان کند یا نه و اینکه پیش از او کاذبانند گوش به سخن ایشان ندهید آیا در این صورت کسی تقصیر دارد و به اسم علی‌محمد و پدرش خبر صحیحی می‌بینی پس از آن رجوع کن به آن هنگامه‌ی رجعت حسینی ببین از آثار [صفحه ۳۱۸] شایعه غیر از مردن حسینعلی خبری می‌بینی ای وای که رجعت حسینی هم رفت با آن که می‌خواست پنجاه هزار سال سلطنت کند رفت و هیچ خبری در عالم نشد این مختصر گفتگو همیشه در عالم بوده گوشه و کنار مدعیان چنانچه غیر این گفتگو گفتگوهای دیگر که این جماعت باطل می‌دانند در میان هست مثل گفتگوی رکینه و آن اخانیها و امثال آنها خدا انصافت و شعورت بدهد تا بفهمد که آن همه چیزها کجا شد و چه شد آیا این آیات درباره‌ی کسانی آمده که بر دین اسلام باقی و بر ملت محمد و مذهب ائمه محکم چسبیده‌اند یا کسانی که بر خلاف ضرورت ملت به جز کتاب جدید و امر جدید که معنی آن را نفهمیده دست از تمام شریعت پیغمبر (ص) برداشته و آن را منسوخ کرده آیا درباره‌ی آن کسانی آمده که اعتقاد به فرمایشات انبیاء و آیات قرآن کرده هر چه از امور غریبه بوده همه را گوش داده قبول کرده از معجزات انبیاء و حکایات روز جزاء و امورات ظهور و رجعت یا در حق آن جماعتی که دست از غالب آنها برداشته هر چه موافق رأی خودشان بوده تأویل کرده و هر چه را نتوانستند تأویل کنند انکار کرده چنانچه بعض تأویلات آنها در همین کتاب معلوم شد و می‌شود و می‌گوید پس از مقالات سابقه که اولا حجیت کتاب ثابت شد و ثانیا اعظم و اکبر بودن کتاب ثابت ثالثا اعتراضاتی که کرده‌اند کافر مردود شدند به صریح کتاب معلوم شد و رابعا قدرت کتاب و صاحب کتاب از ظواهر کتاب مفهوم گشت و میزان و محک و صراط به حکم کتاب واضح شد که کتاب و آیات است.

جواب کلمات صاحب دلائل

می گویم معلوم شد که آن آیات تمام در وصف قرآن بوده نه هر کتابی و این اوصاف از برای قرآن ثابت شده نه هر کتابی و اگر تعدی هم بخواهیم بکنیم باید به مثل آن تعدی کنیم نه به هر مهملی کجا آن آیات دلالت کرده که مطلق کتاب حجت و اعظم معجزات است خدا انصاف بدهد می گوید سادسا بدیهی شد به آیات کتاب که همواره سنت همیشه این بوده که هر کس را برای هدایت مبعوث می‌فرماید به غیر هوای خلق است می گویم ولی معلوم نشد که هر کس هم دعوت کند او هم مبعوث باشد می گوید سابعا شجره‌ی اقبال یک شجره است شجره‌ی اعراض یک شجره اقوال و احوال متقبلین هر زمان مشابه با یکدیگر و ایراد و شبهات معرضیه هم در هر زمان یک قسم بوده و هست می گویم در این کتاب معلوم شد که شما و رفقای شما از شجره و اعراض و ایرادتان مانند ایرادات معرضین بوده می گوید ثامنا جواب‌های معرضین را حضرت رب العالمین بیان شافی کافی مبین فرمود می گوید آن جواب‌ها دخلی به کتاب شما ندارد می گوید باید ملتفت باشیم تصور آن اعتراضات که بر کتاب کرده‌اند نکنیم اگر خدای نخواسته در قلب شبهه راه یافت به جواب خدا رفع نمائیم می گویم اگر غلطهای کتاب شما را کسی وارد سازد که این کتاب به لسان عربی است و معلوم می‌شود که صاحبش عربی را نمی‌دانسته جواب این شبهه را کجا خداوند در قرآن خبر داده که شما باید کتاب غلط را هم حجت بدانید می گوید عاشرا نتیجه‌ی کل آن که مصادیق آیات کتاب ظاهر شد می گویم غلط هرگز مصداق صحیح نمی‌شود می گوید باری تجلیات انوار ولایت و امامت از اعمال و افعال و اخلاق و استقامت و مظلومیت و بزرگواریش اشراق فرموده و اشرقت الارض بنور ربها می گویم ادعای محض است حالت زمین از حیث تراکم شکوک و شبهات و مخفی بودن علوم و اسرار که مدالیل حروفند و کمی برکات بر حال خود باقی است آن روشنائی زمین که در زمان پیغمبر و ائمه‌ی دین حاصل نشده بود هنوز حاصل نگشته و آن به مثابه‌ای است که مؤمن مستضیئ است از علمی که در نزد برادر مؤمنش باشد می گوید با اینکه از اهل علم نبوده و بر حسب ظاهر تحصیل علوم و فنون و قواعد و رسوم را نفرموده از قلب و لسان و مدادش شموس توکل و انقطاع و بحور علم و حکمت [صفحه ۳۱۹] مشرق و جاری گردیده می گویم حرف راست همان است که بر زبانت جاری شده که از اهل علم نبوده و بی‌سواد بوده و اما آنکه تحصیل علوم و فنون نکرده خلاف است از جمله از ثقات که او را در درس سید کاظم می‌دیدند و نقل کردند غایهٔ الامر یا استعدادش کم بوده و یا مدت تحصیلش که درست کامل نشد که بتواند به عربی درست تکلم کند و از بحور علمش جز تطبیقات اسمائی بر اسمائی به قاعده حروف ابجد و تکلم در علم حروف و اعداد ناقصه و تأویلات بارده در آیات قرآن چیز دیگری دیده نشده و دیگر حرف راست آن که تصحیل قواعد و رسوم نکرده و الا در کتابش این قدر اختلاف پیدا نمی‌شد که گاهی دعوی بابیت و گاهی امامت و گاهی نبوت و گاهی خدائی نماید و متصل بنویسد اننی انا الله رسوم انبیاء و حجج این نبوده اسماء و صفات الهی را از برای خود اثبات می کردند ولی اننی انا الله نمی گفتند و این را اماره بزدکیش همدان که منصور حلاج و بایزید و غیر ایشان هم گفتند می گوید و بیست مقابل قرآن آیات الهی و بینات ربانی از او ظاهر و نازل گردیده می گویم خوب شد که نگفتی از خدا نازل شد بلی از او نازل شد و اگر بنای آن باشد که نظمی از برای الفاظ نباشد و ترتیبی از برای معانی نباشد بیست مقابل سهل است هزار مقابل هم می‌توان پرداخت منتهی الامر مردم داعی ندارند بر تنسیق جعلیات او به دواعی بزرگ این زحمت را کشیده سبحان‌الله قرآنی که لفظش تمام فصحاء عاجز کرده و در مرتبه معنا هفتاد بطن داشته باشد که تمام حکما در فهم بطن اول او متحیر و سرگردان و مراتب لوح محفوظ آن معلوم و هنگامه‌ی نزولش بر شخص اول عالم امکان معلوم و معاضد دار آخرتش مکشوف مشتمل بر علم مبدأ و معاد و معاش و مافیه صلاح العباد و اصول و فروعش مضبوط سیاسات و نظمش آراسته مواعظش جانسوز غیر و امثالش جگرسوز کلمه جامعه همان که حضرت امیر فرمود لیس لاحد قبله من غنی و لا لاحد بعده من فاقهٔ آن را به امر تیبات این مدعی برابر می کند می گوید فنعوذ بالله اگر این حق و صدق باشد چه دشمنی با خود و اهل عالم کرده‌ایم

می گویم بلی اگر حق باشد لکن قضیه شرطیه تصدق مع کذب طرفها می گویم لیهلک من هلک عن بینهٔ و یحیی من حی عن بینهٔ و ما کان الله لیذر المؤمنین علی ما أنتم علیه حتی یمیز الخبیث من الطیب و لیمحص الله الذین آمنوا و یحق الکافرین و چند آیه‌ی دیگر مثل آیات می گویم خوب به خاطرم آوردی که در مقاله‌ی اولی گذشت اخبار متواتره که غیبت موعود چندان طول بکشد که تا قبل از ظهورش مردم ممتاز شوند و ممتحن گردند بد و خوب جدا شود باقی نماند مگر اندک چنانچه معصوم این آیه را درباره‌ی آن زمان می‌خواند الم احسب الناس ان یترکوا ان یقولوا امنا و هم لا یفتنون و در آن اخبار نبود خبری که دلالت کند بر این که پس از ظهورش که مردم به او بگروند باز کم کم خارج شوند و بلکه پیش از ظهورش چنین بوده و از تو سؤال می کنم که قبل از ولادت علی‌محمد کی به امامت او قائل بوده که برگشته باشند تا خالص شوند مردم و ممتاز شود خبیث از طیب بلکه هر که بوده منتظر محمد بن الحسن بوده و بعد از دعوی این مدعی حالا کم کم مرتد می‌شوند خبیث از طیب ممتاز می‌شود چنانچه قوم نوح درجه به درجه برگشتند تا آنکه اندکی مانده آن گاه وعده‌ی خدائی ظاهر شد و این است از نوح در موعود امت باید باشد فواعجبا که آیات را می‌خواند و غفلت دارد که خودش از کسانی است که امتحان شده و هلاک گشته و ممتحن گردیده باز می گوید از برای آنکه اصل آوردن کتاب و ادعا علامت صدق است می گوید اگر نفسی به یقین بداند که خدا عالم و قادر و عادل است به محض اینکه نفسی خود را نسبت به او داد و ردش نفرمود باید البته صادق باشد چه اگر نعوذ بالله صادق نباشد یا باید [صفحه ۳۲۰] بگوئیم استغفرالله عالم نبوده و آگاه نیست که نفسی به دروغ خود را به او تعالی شأنه نسبت داده و یا بگوئیم قدرت و قوت منع ندارد و یا بگوئیم باک ندارد و عادل نیست و هر یک این ثلاثه کفری است واضح هر وقت و هر زمان و هر مرتبه نفسی به کذب و افتراء علی الله قیام نماید و بدعتی در اصول دین و یا اصول مذهب بلکه در فروع و جزئیات بگذارد بر خداوند است ابطال او فرماید چنان چه به ظهور کلیم ردع فرعون فرمود و به وجود مبارک خاتم انبیاء ابطال طوائف و ملل اخری و به وجود ظهور همین شخص بزرگوار ابطال رکن رابع شد دیگر خلق قبول کنند یا نکنند و متابعت هوای خود نمایند بأسی به خدا نیست می گویم اگر طریق روع را بیان نکرده بود که خداوند همیشه در مقابل باطلی حقی را ظاهر می کند که بطلان دعوی او ظاهر شود می گفتم روع نکردن خدا نه از باب عدم قدرت و عدم علم و عدالت است بلکه از باب مهلت است و این که اسباب امتحان مدعیان شود و شقاوت و سعادت بروز کند و مجازات در آخرت شود انما یعجل من یخاف الفوت و هم اینکه اختیار از میان نرود و الا اگر به نفوسی شقیه تا بخواهند افتراء کنند اخذ به یمین و قطع وتین شوند کسی شقاوتش بالقهر و الاضطرار ظاهر نمی‌شد و این منافی با اختیار و اختبار بود لکن حال که اعتراف کرد به آنکه ردع و منع مدعیان کاذب لازم نیست به هلاک ایشان باشد به اقسام هلاک‌های دنیوی بلکه به اقسام حجج هم می‌شود می گویم تا بحال خوب پر کردی ولی اکنون بد خالی کردی چه آنکه از کلمات سابقه تو هم چه معلوم شد که نمی‌شود خداوند مهلت بدهد نفسی را که کتاب دروغ بیاورد و به خدا نسبت بدهد که این منافی با قدرت و علم و عدالت خداست و هم مخالف قولش و لو تقول علینا بعض الأقاویل لاخذنا منه بالیمین است و لذا نقض می کردیم تو را به مدعیان کاذب که در دنیا پیدا شدند و هم خدا از ایشان خبر داد حال معلوم می‌شود که مقصود تو ردع به حجت است می گویم راست است هر وقت و هر زمانی کسی پیدا شد که در اصول یا فروع افترائی به خدا بست یا دعوی نبوت یا امامت به دروغ کرد و یا کتاب دروغ آورد حجتی از جانب خدا که مبطل او باشد در برابرش بوده که از مشهورات است لکل فرعون موسی (ع) ولی این مدعی شما هم مبطل رادع مانع در برابرش بوده بلکه مبطل رادع او پیش از او بوده و آن پیش از سایر باطل ها بوده کدام است ضرورهٔ مذهب و اجماع علماء و اخبار متواتره و فقرات زیارات و ادعیه متعدده متظافره که تمام آنها متواقفا معین کرده اند که قائم قائم آل محمد و موعود منتظر حجهٔ ابن الحسن است و شریعت پیغمبر منسوخ نمی‌شود آیا بعد از این حجج قطعیه دیگر باز هم رادع و مانع لازم است و آیا بعد از آنکه پیغمبر و ائمه بر خلاف این مدعی سخن راندند که هر که غیر حجت ابن الحسن دعوی مهدویت کند از جمله‌ی آن مدعیان کاذب خواهند بود باز هم رادع لازم است و با آنکه علماء ملت به براهین قطعیه حجت اقامه کنند باز هم حاجت به رادع دیگر است

آیا تمام آنچه بیان شد به اندازه حجتی که باب در مقابل رکن رابع اقامه کرده نبوده و حال آنکه ترقیات رکن و ظهور علمای بزرگ در میان ایشان و تصنیفات و تألیفات مشهوره ایشان وعدم خوف و ثقبه‌ی ایشان معلوم و هم چنانچه که بعد از مدتی از گرفتاری بنی‌اسرائیل موعودشان حضرت موسی ظاهر و فرجشان باهر گردید کذا همین سنت در موعود این ملت ظاهر خواهد شد و ابطال فرعونیان امت را خواهد نمود می گوید مبدأ فراموش شد چنانچه حال مشاهده می‌شود که جمیع احکام بلکه حکم واقعی از میان رفته بشأنی که دینهم دینارهم قبلتهم نساؤهم الهم اهوائهم ما بقی من الاسلام الا اسم و لا من القرآن الا رسم مساجد و مصاحف را به ذهب و جواهر زینت نموده‌اند و همین هم از علائم ظهور است می گویم خوب انصاف دادی و بر ضد مدعای خود سخن حق را راندی چه آنکه حال تحریر تو کتاب را پنجاه و نه سال است که از ظهور موعود گذشته و او از دنیا رفته این خرابی‌ها علائم قبل از ظهور است و فایده ظهور رفع این مفاسد پس حال [صفحه ۳۲۱] تحریر تو که این مفاسد باقی است معلوم است که آنکه پنجاه سال قبل آمده او موعود نبوده و الا این مفاسد را برمی‌داشت و اینکه آن کسی که موعود بوده هنوز ظاهر نگشته بلکه علائم ظهورش خرده خرده ظاهر می‌شود تا وقتی که این مذهب جدیده رواج پیدا کند آن وقت از اسلام جز اسم باقی نماند چه آنکه این مذهب جدیده احکام را همه را یکسره نسخ کرده و احکام دیگر آورده و هم قرآن دیگری که مردم را امر به عمل آن می کند و احکام قرآن متروک می‌شود آن وقت حقیقت سیعود الاسلام غریبا ظاهر می‌شود آن وقت در حالت غربت اسلام که احکامش از میان غالب امت محو و منطمس گردید ظاهر شود در میان غالب از امت که از میان رفت آن وقت ظاهر می‌شود و اسلام را به طوری که تر و تازه و نو پس از کهنگی و اندراس باشد برمی گرداند و عود می‌دهد و این است معنای شرع جدید و امر جدید که تو معنی آن را نفهمیدی ولی حال هنوز بحمدالله احکام مسلمانان رواج و احکام قرآن هم در ایران و روم و بخارا و افغانستان و هند و سایر ممالک رواج است بلی اهل معصیت در هر عصر بوده‌اند حتی عصر اول و تارکین احکام اسلام و قرآن به طریق معصیت نه انکار و کفر همیشه بوده پس آن غربت اسلام و این که جز اسم از او نماند و از قرآن جز رسم در وقتی است که دین تازه غیر آن و کتابی جدید غیر قرآن بیاورد کسی و مردم به آن اخذ کنند چنانچه این مذهب جدیده مقدمات همین فتنه‌ها است می گوید هر یوم یک جزء از قرآن تلاوت می‌نماید و احدی متذکر معنی آن نه و در مدینه ای که پنجاه درس فقه و اصول است یک درس قرآن و تفسیر نیست اگر هم باشد بحث و مذاکره در این است که کسی معانی آیات قرآن را نمی‌داند نعوذ بالله اگر مایه و مشعر ادراک و فهم آیات در خلق نبود چرا نازل فرمود و به چه جهت حجت است می گویم تا حال و کنون چهارصد جلد علاوه در تفسیر قرآن به طورهای مختلف نوشته‌اند و این شروح و تحقیقات در آیات که در کتب ما موجود است آیا که کرده و اخبار وارده در تفسیر و تأویل قرآن که موجود است کی آورده و منصب و شغل وعاظ غیر از رساندن احکام قرآن و بحث از معانی آن چه چیز است و آن چه در اصول و عقاید و مبدأ و معاد نوشته‌اند با آن تحقیقات کافیه آیا بحثی در غیر قرآن است بلکه ملاحظه‌ی اسفار و عین الیقین و حق الیقین و کلمات مکنونه و شروح محیی‌الدین و امثال آنها را بنما ببین که تمام مسائل غامضه حکمت را و تمام معارف و حقایق را چگونه استنباط از کتاب نموده‌اند بلی علما راسخین چون ملجم به لجام شرعیه‌اند تأویلات حدسیه استحسانیه را مبنی اعتقاد خود قرار نداده‌اند و اینکه عجز به فهم قرآن آورده‌اند نه در آن مقداری است که تو دعوی فهم آن می کنی به صد درجه بالاتر از آن را افکار آنها رسیده بلکه آن به طوری است که فرموده‌اند الا یعلم تأویله الا الله والراسخون فی العلم و فرموده‌اند مائیم راسخون در علم و آن شئونی است که فرموده‌اند الا یعلم تأویله الا الله و الراسخون فی العلم و فرموده‌اند لا یعرف القرآن الا من خوطب به بلی تقصیر صاحب کتاب نیست تتبع کلمات علماء محققین نکرده که بداند چه کرده‌اند در فهم آیات و دست آوردن اشارات آن و یا آنکه اگر تفحص کرده نفهمیده و یا آنکه به چند کلمه از تأویلات که به عقل خودش از روی جرأت و جسارت در آیات قرآن کرده در نفس خود کرده عجب نموده و این از قصور مرتبه‌ی کمال است که اندک خود را بسیار جلوه گردیده و خبر از کمالات غیر نداشته و حال آنکه این تأویلات که در کلمات این جماعت جدیده پیدا می‌شود که آن

را عرفان اسم گذاشته‌اند غالبا از کلمات صوفیه و عرفا و شیخیه گرفته شده و بسا هست بیشتر از آنها در کلمات آنها در موقع و محل خودش بوده و او به غلط در جای دیگر آورده صاحب کتاب این همه اعجاب به تأویل جنت و نار و کوثر و زقوم و نور و ظلمت و ایمان و زمین و بلده‌ی طیبه و خبیثه و شجره خبیثه و طیبه و آب عذب و شور و میزان و صراط و کتاب و ملک و جن و قبر و حیات و زندگی و مردن و بینائی و کوری و کری و شنوائی و رزق و قحط و چراغ و نور و شمس و قمر و عرش و کرسی و غیر آن الفاظ از آنچه که به عقل تو هم نیامده برای چه و حال آنکه تو در عالم هنوز قدم نزدی کتب و صحف و زبر دانشمندان دین پر است از اینها اگر خوف شرع نباشد و ترس از عقاب خود نویسنده [صفحه ۳۲۲] نویسنده این قدر تأویلات و اشارات و رموز و حقایق از آیات از برایت بیان می‌کردم که عقل تو حیران و ناچار باز به امامت من قائل شوی چه آنکه اعتقاد به امامت و حجیت این مدعی نیست مگر به واسطه چند کلمه عرفان و لفظ مطلع و مشرق و قدس و ذکر و اسم انیت و ظهور و جلوه و حجاب و نقاب طوبی و بیضاء مطلع و جذب سراج و تو اگر طالب این گونه کلماتی و طالب مصادیق معنویه روحانیه این الفاظ هستی رجوع به کلمات جامی و محیی‌الدین و امثال آنها از حکما و عرفا بنما تا به اندازه بزرگی جثه است آن قدر ببینی که تاب شنیدن آن را نداشته باشی ای افسوس که تو خود را مجاهد می‌شماری و به مسروقات از مردم این قدر فریفته شدی اگر باب تطبیق و تأویل بلا دلیل می‌خواهی کتب شیخ احمد و سید کاظم که استاد استاد تواند به آنها رجوع کن و ببین که به این کلمات ابدا مدعی این مراتب نگردیده اند خود را بنده‌ی ذلیل خوار حجهٔ بن الحسن شمرده‌اند اگر قبولشان کنند ای صاحب کتاب به این قصور در فهم که از کلمات تو معلوم می‌شود چرا نسبت بی‌فهمی را به علما راسخین در علم می‌دهی که تو لیاقت فهم کلماتشان را نداری.

اعتراض بر وساوس صاحب دلائل

و اما آنکه نوشتی چرا نازل نمود نقضا به تو می‌گویم که از کلمات بعد تو چنین معلوم می‌شود که تا ظهور این مدعی آن اسرار و کنوز قرآن مخفی بوده پس تا آن وقت چرا نازل نشده و چگونه اعجاز و حجت بوده و حالا می‌گویم محکمات و نصوص و ظواهر در باب عبر و مواعظ و احکام و معارف کافی است در معجزه بودن و حجت بودن و فایده از برای نزولش و فوائد و اعجاز قرآن بسته به تأویلات عندیه بارده تو نیست می‌گوید جمیع علائم و دلائلی که ذکر شده و در کتب ثبت شده کل ظاهر گشته و باهر آمده و دیده و فهمیده‌اند و بأسی نیست انکار نفوسی که نرفته‌اند و بیانشان را ندیده‌اند می‌گویم آنچه را قبول دارم از ظهور علائم یافت شدن مذاهب جدیده و بردارندگان قرآن و غریب کنندگان اسلام در آیات مشتبهه و مفتریان در دین و ارتداد مردم از اعتقاد به حجهٔ بن الحسن است اما خروج سفیانی که به اخبار متواتره شیعه و سنی ثابت شده و آن جنگ او با حضرت از طرف شام و کوفه و راه مدینه و فرو رفتن لشکرش در بیدا و خروج دجال قطعی به تفصیل مذکور در کتب معتبره و بلند شدن صدا از آسمان و پشت بام کعبه که در آیات بسیار و اخبار بی‌شمار یاد از آن کرده و ظهور صورت در قرص شمس و امثال آن هنوز واقع نشده به علاوه کجا است آن کارهای موعود و فرستادن لشکر به اطراف و فتح قسطنطنیه و کجا است آن مسجدی که در کوفه بنا می‌شود و کجا است آن بیعت مردم با او در کوفه و بین رکن و مقام و کجا است آن انتقام از خون‌های به ناحق ریخته که خدا در قرآن وعده داده و اخبار کثیره ناطق به آنها است که زنده کنند آنها را و گردن بزنند و کجا است آن کارهای مکه و مدینه و غیر آنها که مجال شرح آنها نیست عجالهٔ که اگر او از پنجاه سال قبل آمده پس آن همه وقایع چه شده و اما آنکه این نفوس نرفته‌اند و نزدیک نشده‌اند پس حاجتی به رفتن نیست کلمات باب و بهاء و اصحاب آنها و کتب و الواح آنها در دست است به جز ادعاهای جزاف گزاف و اغراقات و مبالغات و انکار نصوحات و ضروریات و تأویلات بارده و تمسک به متشابهات چیز دیگر ندیدیم و نفهمیدیم نه علمی و کمالی و نه معجزه و خارق عادتی حال تو اگر چیزی داری بیاور تا ببینیم چه داری ای مسلمانان این مدعی کتاب خودش را پر کرده از آیات قرآن که کفار تکذیب پیغمبر را کرده‌اند غافل از آن که دلیل پیغمبری پیغمبر تکذیب آنها نبوده تا حال تکذیب ما را هم

دلیل حقیت او بشمری بلکه می گوئیم پیغمبران و کتب ایشان را کفار تکذیب کردند نه آنکه هر که را تکذیب کنند خودش و کتابش را او باید پیغمبر باشد پیغمبری دلیل دیگر می‌خواهد کجا بوده که پیغمبری در جائی به مردم گفته باشد که ای مردم من راستگو هستم به جهت آنکه کفار تکذیب من و کتاب مرا کرده‌اند این چه تمویه و مغالطه است که می کنی خواندن آیات بسیار چه دلالت بر خیال تو جز گول زدن عوام بی‌خبر دارد مگر آن که مقصودت همین باشد هذا اخبر ما اردنا بیاته فی هذا المقام [صفحه ۳۲۳] و سباقی تمت الکلام.

شأن و شغل موعود چیست؟

مقام چهارم در دانستن اینکه شأن و شغل موعود چیست همان وصایت از پیغمبر (ص) و ترویج دین آن سرور و زنده کردن اسلام و تازه کردن قرآن و عود و رجوع دهنده دین او است که در اخبار و ادعیه به این مراتب اشاره فرموده یا آنکه بردارنده دین و کتاب او و نسخ این دو و آوردن دین و کتابی علیحده که این طایفه گمان کردند ولا یخفی آنکه اگر بالفرض قبول کنیم دلالت بعضی اخبار را بر اینکه موعود شرع جدید و کتاب جدید به آن معنی که این طایفه گمان کردند می‌آورد باز مقصود ایشان حاصل نمی‌شود که این مدعی بالخصوص موعود امت باشد چه آنکه این اخبار از قضایای حکمیه است ناظر به موضوع نیست و اخباری که در مقاله‌ی اولی گذشت آنها مبین موضوع موعود بود پس اگر موعود باید کتاب و شرع جدید بیاورد و این وظیفه‌ی حجهٔ بن الحسن خواهد بود که موعود صاحب شرع جدید است نه هر که شرع جدیدی آورد او موعود باشد و چون ثابت شد که موعود حجهٔ بن الحسن است تجدید شرع هم وظیفه او خواهد بود و این مدعی از کسانی خواهد بود که افتری علی الله کذبا او قال اوحی الی و لم یوح الیه شیئ و بحکم و لو تقول علینا مأخوذ گردیده اخذ به یمین و قطع وتین او شده توضیح ذلک این اخبار می گوید مثلا یأتی به شرع جدید و کتاب جدید ولی بیان نمی کند که شخص او کی است به خلاف اخباری که ما در مقاله اولی تمسک به آنها کردیم که تعیین اسم خودش و اسم مادرش و اسم پدرش و مرتبه‌اش از ائمه از حیث عدد بیان می‌نماید که اسم او اسم پیغمبر است از اسما مفرده نه مرکبه و مادرش خیرهٔ الاماء از خانواده‌ی سلاطین عجم مسماهٔ به فلانه و پدرش حضرت عسکری و مرتبه‌اش نهم از حسین مثلا چنان چه یونس ابن عبدالرحمن که سؤال از قائم می‌نماید حضرت کاظم می‌فرماید القائم الذی یطهر الارض من اعدائها و یملاءها عدلا کما ملئت جورا هو الخامس من ولدی لا غیبهٔ یطول امدها یرتد فیها اقوام و یثبت فیها اقوام و مثل روایت حضرت جواد (ع) می‌فرماید ان من بعد الحسن ابنه القائم المنتظر که در روایهٔ کاظم علیه‌السلام او را پنجم از خودش معین می کند و حضرت جواد قائم منتظر را پسر حضرت عسکری معین می‌فرماید و می‌فرماید که او قائم می‌شود پس از موت ذکرش و رفتن ناشی از میان و ارتداد بیشتر از مردمان که قائل به امامت او بودند و مثل فرمایش حضرت رضا علیه‌السلام در وقتی که از آن سرور سؤال می‌شود از قائم که من القائم منکم اهل البیت می‌فرماید الرابع من ولدی ابن سیدهٔ الا ما یطهر الله به الارض من کل جور و هو الذی یشک فی ولادته و هو صاحب الغیبهٔ قبل خروجه قائم اولاد چهارمی من است و مادرش سیده الامات او کسی است که مردم دو ولادتش شک کنند و او صاحب غیب است قبل از خروجش حال که به این غره از اخبار موضوع و شخص موعود معلوم شد آنچه در لسان اخبار از بیان حالات و صفات موعود بیان نماید که چنین و چنان می کند و کتاب شرع جدید می‌آورد تمام محمول بر همان شخص خواهد بود نه بر کس دیگر که مثلی است معروف کل جوز مدور لاکل مدور جوز پس اگر قبول کنیم که موعود شرع جدید و کتاب جدید هم می‌آورد این مسئله به درد خصم ما نخواهد خورد که فلان کتاب جدید آورده و شرع جدید آورد پس او موعود ملت خواهد بود باری در فرائد تمسک می کند از برای اینکه این ظهور موعود ظهور خلافت و نیابت نیست به دو غره از دلیل یکی آیاتی که در باب بزرگی و عظمت این روز و صاحبش به خیال او وارد شده یکی آیه‌ی هل ینظرون الا ان یأتیهم الله فی ظلل من الغمام و الملائکهٔ و قضی الامر والی الله ترجع الامور یعنی یا منتظرند خبر این را که بیاید خداوند ایشان در سایه‌های ابر

با ملائکه و امر منقضی شود و امور [صفحه ۳۲۴] به خداوند راجع گردد که در سوره بقره وارد شده و دیگر آیه‌ای که در سوره مبارکه نباء است یوم یقوم الروح و الملائکهٔ صفا لا یتکلمون الا من اذن له الرحمن و قال صوابا که می گوید در آن روز حضرت روح‌الله بر امر قیام فرماید و دیگر و جاء ربک و الملک صفا صفا و دیگر یوم یأتی ربک او بعض آیات ربک و دیگر یوم یقوم الناس لرب العالمین و دیگر و استمع یوم یناد المناد من مکان قریب و دیگر یوم یسمعون الصیحهٔ بالحق ذلک یوم الخروج بعد می گوید و خلاصهٔ القول از این قبیل آیات در قرآن بسیار است که از ظهور بعد به این الفاظ عالیه و عبارات رفیعه تعبیر شده که صریح است بر مراتب علو و سمو و رفعت و جلالت ظهور و اعظمیت آن از ظهورات سابقه و این مسئله در غایت وضوح است که ذات الهی مقدس است از جمیع ما یتعلق بالجسم پس این تعبیرات معمول است بر محیی امرالله و قیام روح‌الله و ظهور موعود و ورود شارع محمود و این جمله صریح است بر اینکه این چنین ظهور عظیمی مقام او مقام نیابت و خلافت و امامت نیست بل ظهور کلی الهی است و مقام شارعیت و سلطنت الهیه انتهی و بر خبیر بصیر مخفی نیست وجوه اختلال و فساد این کلمات از جهاتی و جرأت در اخذ متشابه و در تفسیر به رأی و قصور در معرفهٔ اولیاء حق و مراتب ائمه‌ی طاهرین پس می گویم حاصل این کلمات آن است که این بزرگی که از این ظهور در این آیات یاد شده با خلافت و امامت نمی‌سازد.

جواب بر اوهام صاحب فرائد در اینکه موعود شرع جدید نمی آورد

جواب ۰۱

و الجواب عن الایات اما اولا که این آیات در باب علائم قیامت و صفت و عرصه‌ی محشر وارد شده رجوع به کتب تفسیر نمائید دخلی بیوم الظهور ندارد بلی جمله‌ای از آیات که در باب علائم ساعت و کیفیات حشر وارد شده در تفسیر آن اختلاف است پاره‌ای تفسیر به یوم الرجوع شده و یوم الظهور و علائم قائم شده و هم تفسیر بطامهٔ الکبری و هنگامه‌ی فناء دنیا و صفهٔ حشر و به این جهت کار در بسیاری از علائم دشوار است تمسک کردن به آنها از برای تعیین خصوص امری و اعتقاد به آن رجم بغیب و جرأت است بلا ریب و تکلیف در آنها توقف است چه آن که به قطع امری دست نیاید و اینها از متشابهاتی هستند محتاج به تأویل و تفسیر و اخبار وارده در تفسیر و تأویل متعارض و رواتشان متشابه خاصه آیه‌ی هل ینظرون الا ان یأتیهم الله فی ظلل من الغمام مفسر به هنگامه‌ی محشر است چنان چه قولش و قضی الامر الی اهله قوله و الی الله ترجع الامور قرینه‌ی آن است که این امور رجوع به خدا خبر از طامهٔ الکبری است و هم گذشت امر که شاید اشاره به رفع تکلیف باشد و همان امری باشد که از او خبر داده یدبر الامر من السماء الی الارض و حال روز گذشت او و رفتن او باشد یا اشارهٔ به مسئله فراغ از حساب باشد که آن به تواتر اخبار و تظافر آیات از کیفیات محشر است بلی در عظمت رجعت شیخ احسائی احتمال می‌دهد که حساب در رجعت باشد و آیه‌ی و جاء ربک و الملک صفا صفا اشاره به سوی هنگامه‌ی قیامت و صف زدن ملائکه است و آیه یومئذ یوفیهم الله دینهم اشاره به سوی جزا و ثواب دین است نظیر قوله تعالی و وفیت کل نفس ما کسبت و توفون اجورکم نه به معنی اعطاء دین جدید باشد در دنیا و آیه‌ی و الامر یومئذ لله همه نیز اشاره به طامهٔ الکبری است و آیه‌ی یوم یقوم الروح هم ناظر به سوی یوم الحشر است که روح هم در برابر ملئکه صف بکشند و او را ملکی به اندازه‌ی تمام ملئکه می‌شمرند و یا صنفی از ملئکه و کیفیت آمدن روح و صف زدن ملئکه در عرصه در تمام کتب معتبره و تفاسیر وارد است چه دخلی به مسئله نزول عیسی و قیام او در یوم الظهور دارد و احدی از مفسرین و فردی از روات این روح را اشاره به عیسی نگرفته این همان روحی است که در سوره قدر از او یاد شده که در شب قدر با ملئکه نزول می‌شوند رجوع به کتب قیامت و تفسیر آیه بنما ببین که چگونه بی باک جرأت کرده تفسیر به رأی نموده و آیه‌ی یوم یأتی بعض آیات ربک تفاسیر در آن مختلف است پاره اشاره به هنگامه‌ی موت می‌نمایند و پاره اشاره به اشراط قیامت و هنگامه ظهور [

صفحه ۳۲۵] طامهٔ الکبری و پاره‌ای تعبیر به یوم الظهور فرموده‌اند و آیه را قائم آل محمد گرفته‌اند.

جواب ۰۲

و الحاصل از این گونه آیات بسیار است به واسطه تشابه و تعارض روایات وارده در تفسیر آن نمی‌توان آنها را حجت قاطعه قرار داد بلی احتمال می‌رود که ناظر به همه مراتب باشد و این تأویل هم محتاج به دلیل مقصود است بلی از برای یوم الظهور و یوم الرجع آیات بسیار مخصوصی است که تفاسیر معتبره وارد در آن باب شده و هیچ یک با این ظهور کاذب و ظهور حسینی به دروغ نمی‌سازد چنان چه تفصیل آن بیاید در مقام پنجم باز می‌گویم که در مقدمه‌ی این مقام دانستی قضایای حکیمه ناظر به موضوع نیست پس آنچه از آیات که وارد شده در باب عظمت یوم الظهور و یوم الرجع وافی به مدعای ایشان نیست که این ازمنه زمان ظهور و یوم الرجع باشد به واسطه‌ی یافت شدن این دو مدعی این آیات عظمت یوم الظهور را بیان می‌کند و این قضیه حکمیه است نظری به شخص موضوع و تشخیص آن ندارد پس می‌گویم خواهد آمد ظهور معنی این آیات و هنگامه‌ی آن بر وجهی که خود زمان مصدق باشد به اطوار و شئونش که آن زمان موعود این زمان است به کثرت آثارش و اما این زمانی را که شما خیال می‌کنید که زمان ظهور است این زمان زمان ظهور مفتریان کاذب و زمان ضلالت و رجوع مردم است که از شئون یوم الله و یوم الرب و یوم الملکوت چیزی ظاهر نگشته چنان چه در مقام پنجم واضح شود باز می‌گویم که این توهم فاسد ناشی از قصور مراتب ائمه هدی است ملاحظه فرما که چند برابر این آیات در قرآن خبر از بزرگی امیرالمؤمنین داده و عظمت او را بلندتر یاد کرده و حال آنکه به اعتراف ما و شما رتبه‌ی او رتبه‌ی خلافت وامامت است ملاحظه فرمائید به هر اسمی رفیع و لقبی منیع از او یاد شده گاهی به واسطه اشراق علو و تربیت از او به قمر یاد می‌فرماید و القمر اذا تلیها و گاهی از بابت آن که مطلع علوم و انوار و فیوضات الهیه است به مشرق تعبیر شده رب المشرقین و گاهی به ملاحظه‌ی آن که مطالع انوار خدائی و مشارق شموس غیبی و محل نزول برکات آسمانی است و محل توسل و تضرع عباد و به ملاحظه عظمت و اسرار و آثار تعبیر از او به سماء شده و السماء و الطارق و گاهی به واسطه‌ی انحصار راه به سوی خدا به ولایت او تعبیر از او به صراط شده اهدنا الصراط المستقیم و ان هذا صراطی مستقیما و سبیل شده در چند آیه گاهی به صلوهٔ و گاهی به ذکر و گاهی به چراغ و گاهی به کوه و گاهی به طور سیناء و گاهی به آیه و گاهی به اسم و گاهی به نبأ عظیم و گاهی به رب و گاهی به وجه و گاهی به ایمان و عمل صالح و گاهی به امام مبین و گاهی به شاهد و شهید و گاهی نعمت و گاهی جنت و گاهی دابه و گاهی صدیقین و صادقین و گاهی خانه و قریه خود و گاهی به بروج و شهور به اعتبار آنکه مدار نظام کائنات است و گاهی کتاب که محل علوم پروردگار آن کتابی که محکم و متشابه و ظاهر و باطن دارد وما یعلم تاویله الا ـ الله و الراسخون فی العلم آن کتابی که نسخه‌ی جامعه و حاوی تمام اسرار و جامع تمام علوم که تورهٔ و انجیل و زبور جزوی از آن است و گاهی میزان که معیار هر بد و خوبی است الا ـ تطغوا فی المیزان و گاهی به کلمه و گاهی کوثر و گاهی اذن واعیه و گاهی ید باسطه و گاهی شجره ی طیبه و گاهی چون سبب خلاص مطلق خلق است از مطلق سوانح جاریه‌اش می‌خواند انا لما طغی الماء حملناکم فی الجاریه و گاهی به فضل و رحمت و گاهی بحبل فاعتصموا بحبل الله و گاهی بباب وادخلوا الباب حطهٔ وگاهی آیات و علامات و علامات و بالنجم هم یهتدون و گاهی الاء فبای الاء ربکما تکذبان و گاهی در یا مرج البحرین یلتقیان و گاهی انسان الرحمن علم القران خلق الانسان علمه البیان و گاهی عروهٔ و گاهی طریقهٔ و ان لو استقاموا علی الطریقهٔ و گاهی نعیم و گاهی رضوان تا آنکه ولایتش را ولایت خود دانسته انما ولیکم الله و رسوله و الذین آمنوا و به واسطه ی تربیت کائنات و افاضه‌ی بر موجودات او را شراب یاد می‌کند و سقاهم ربهم شرابا طهورا بلکه اسم خودش را روی او گذاشته در چند [صفحه ۳۲۶] آیه‌ی هنالک الولایهٔ لله الحق که الله مفسر به آن بزرگوار شده و هم آیه‌ی والذین یتخذون من دون الله اندادا و چند آیه‌ی دیگر که از آن وجود مبارک به الله تعبیر شده تمام این عناوین و غیر آن از اوصاف کریمه موافق اخبار معتبره تفسیر به آن وجود مبارک شده واو را

چنان جلوه قرار داده که با آن که همه اسمند ولی او اسم اعظم است و همه آیه‌اند و او آیهٔ العظمی است که فرموده ما لله آیهٔ اعظم و الاکبر منی و او را خداوند به بزرگی یاد فرموده عم یتسائلون عن النباء العظیم و او را به بلندی ستایش کرده و انه فی ام الکتاب لدینا العلی حکیم و مع الوصف هیچ منافاتی این امور با خلافت و امامت او نداشته او را مظهر الوهیت خود قرار داده و تعبیر از او به لفظ الله فرموده و مظهر ربوبیت خود و تفسیر از او به رب فرموده دیگر ظهوری بزرگتر از این نمی‌شود ای جرفادقانی مگر آن آیاتی که تو خواندی غیر از این دو عنوان یعنی عنوان یأتیهم الله و عنوان یأتی ربک و عنوان دیگری بوده و به هر دو عنوان از خلیفه پیغمبر یاد شده پس چه منافاتی دارد که تو آن را سند قرار دادی و می گوئی چنین ظهوری نمیشود که صاحب منصب خلافت و امامت باشد و دیگر ملاحظه کن که نبوت انبیاء از فروع ولایت خلفاء پیغمبر است.

جواب ۰۳

و لذا او معدن النبوهٔ یاد شده که نبوات گوهری از این معدن‌اند بلکه تربیت آنها در آن شده چنانچه جواهر در معادن و لذا فرموده‌اند در اخبار معتبره کثیره که ما نبیء نبی الا بمعرفتنا و قبول ولایتنا قریب به این مضمون و خودش می‌فرماید عیسی روح الله و موسی کلیم الله و ابراهیم خلیل الله و سلیمان صاحب خاتم شد مگر به اقرار به ولایت من بلکه اولوالعزم که همان انبیاء صاحب شرایعند اولوالعزم شدند به واسطه‌ی عزیمت بر قبول و سبقت بر قبول ولایت ایشان و لذا آدم چون عزیمت نکرد اولوالعزم نشد و لقد عهدنا الی آدم من قبل فلم نجد له عزما بلکه تمامی در شدائد به آنها متوسل بوده‌اند و به آنها ممتحن شده‌اند و هر کس اندک تأملی داشت مورد ابتلا شد و تفاوت مراتب‌شان به واسطه‌ی اقربیت آن اشعه به این منیر بود اگر اعتقاد داری ملاحظه‌ی جلد هفتم و نهم بحار و بصائر و غیر آن را بنما ببین چه نسبت بین انبیاء و ایشان معین گشته و ببین اخبار داله بر افضلیت ایشان از انبیاء به سر حد تواتر رسیده و در این اعصار ضروری مذهب شده مع ذلک تو خیال خام کردی که منصب شارحیت را بلندتر از مقام ائمه و خلفا پیغمبر (ص) دانسته که به آن وسیله می گوئی ظاهر آیات رجعت و یوم الرجع با خلافت نمی‌سازد باید آن ظهور شارعیت باشد باز می گویم نبوت به آن می‌شود که ملک بر او نازل شود و کلام خدا بیاورد تو رجوع کن به اخبار متواتره تا ببینی و بیابی مرتبه‌ی ملئکه را که از فاضل انوار آنها خلق شدند و کروبیین که اشرف آنهایند شیعیان ایشانند و جمله عرش سابقین به ایمان به ایشانند و تمام مربی و متعلم به علم ایشان بلکه آن روح القدسی که مسدد و مؤید انبیاء است و او را نصاری اقنوم ثالثه می دانند او شاگرد این معلم است ان روح القدس فی جنان الصاقورهٔ ذاق من حدائقنا الباکوره از میوه‌های تازه‌ی این بوستان چیده هر ملکی به هر مقامی به واسطه‌ی آنها رسیده تمام محکوم به حکم ایشان و مأمور به امر ایشان و خادم ایشان قدمی بر ندارند مگر به اذن ایشان ملاحظه کتب بحار و غیر آن را بنما تا شئون و اطوار ملئکه و نسبت روح الامین و روح القدس را با ایشان بیابی نزول ملک به آوردن کلام شأنی نیست که با خلافت پیغمبر نسازد و باز می گویم شارعیت به آن می‌شود که صاحبش مورد وحی باشد و ای بی‌خبر امامان بعد از پیغمبر (ص) محال مشیت‌اند و قلوب ایشان ذکرمشیت خدا است از برای صاحبان این مرتبه وحی و القاء در روع چه مرتبه و مکانیت دارد ایشان خزینه‌ی سر خدا و غیبت علم خدا و ترجمان وحی خدایند بلکه اذن واعیه خدا و لسان ناطق خدایند و معدن حکمت و حافظ و مرتضی از برای غیب که بر این عناوین اخبار متواتر است و آیات متظافر و متکاثر آسوده کنم تو را ایشان مقامات خدایند که گویا جای او نشسته [صفحه ۳۲۷] و او در آنها جای گرفته نه به حلول و اتحاد بلکه به تجلی اعظم و ظهور اتم و مظهریت تامه از برای جمیع صفات و اسمائش و بمقاماتک التی لا تعطیل فی کل مکان عرفک بها من عرفک اللهم لا فرق بینک و بینها الا انهم عبادک بدؤهم منک وعودهم الیک دیگر چه می‌ماند در این مقام کسی که محل مشیت و لسان اراده بلکه به مقام لا فرتی فایز گشته وحی چه شأنی دارد نسبت به صاحب این شأن.

جواب ۰۴

باز می‌گویم شارعیت به آن می‌شود که صاحب کتاب باشد و خلیفه‌ی پیغمبر است که کتاب لا ریب فیه است و کتاب مبین است که فیه تبیان کل شیئ که کتاب از کتب به معنی جمع است و او جامع تمام علوم ربانی است علم هر کتابی و هر عالمی قطره‌ای از دریای این نسخه‌ی جامعه است داشتن کتاب را چه شأنی است در نزد مؤلف کتاب و مصنف و مدرس آن بلکه نزد کسی که حقیقتش مصداق کامل تام حقیقی کتاب است او است ام الکتب و اصل الکتب و جامع الکتب و اول الکتب و اشرف الکتب و العالم بما فی الکتب و مفتاح الکتب و باب الکتب که قلب نبوی و سینه‌ی رسالت صحیفه‌ی جامعه کامله الهی است و شهرستان علم یزدانی است که تمام ملئکه و انبیاء در آن دارالعلم درس خوانده و تربیت شده این وجود مبارک کلید صندوق آن صحیفه که علمنی الف باب ینفتح من کل باب الف باب و او در شهرستان است که انا مدینهٔ العلم و مدینهٔ الحکمه و علی بابها و هم جامع الکتب است لوح محفوظ است و حقیقت ایشان لوح محفوظ است بلکه لوح متأخر از قلم است و از او می‌گردد مرتبه‌ی آنها مرتبه قلم است ان قلمی یا قوتیه له اربعهٔ عقدا قد اغرسها الله بیده فی ارض الامکان قبل خلق الاکوان بلکه بالاتر که ید کاتب اشرف از قلم است و او است ید الله انجیل عیسی و توریهٔ موسی و زبور داود را چه نسبت است با این کتاب مبین او در طفولیت روی دست پیغمبر آنها را خواند و در روی منبری فرمود که اگر موسی و عیسی باشند تصدیق خواهند کرد که من کتابشان را داناترم از ایشان تو نزول کتاب را منافی شأن ایشان می‌دانی بلکه می‌گویم تمام کتب به کلمات برمی‌گردد و ایشانند کلمات الله بلکه کلمات به کلمه برمی‌گردد و او است کلمهٔ الرحمن بلکه کلمه به حروف و حروف به الف برمی‌گردد که از استداره و انعطاف او حاصل می‌شود و الف الا الله است و ایشانند الاء الله بلکه الف به نقطه برمی‌گردد که از استطاله او حاصل می‌شود و او است نقطه که انا النقطه و لذا فرمود تمام کتب در قرآن است و تمام قرآن در فاتحهٔ الکتاب است و تمام آن در بسم الله است و تمام آن در باء بسم الله و منم نقطه‌ی تحت باء بلکه تمام کتب مظهر آنها لسان است که از قلب به او داده می شود و او است کلام الله الناطق و لسانه الصادق و او کتابی است که از برای کلماتش نفاذی نیست و لو نفد البحر و او کتابی است که در او است علم آسمانها و زمین‌ها و کوه‌ها و صحراها و ریگ بیابان و برگ درختان و قطرات باران و در او است علم بلایا و منایا و منطق الطیر و فصل الخطاب و در او است علم احکام و سیاسات و عبادات و مدنیات و سنن و آداب و علم حقیقت و طریقت و مبدأ و معاد و اصول و فروع او است نسخه‌ی جامعه که عجایبش بسیار و غرایبش بی‌شمار دارای عالم کبیر و این مراتب از اخبار متواتره و کتب معتبره ضروری و بدیهی است شما این طایفه بخصوص به شیخ احساوی و سید رشتی کمال اعتماد و وثوق دارید و به کتب و کلمات ایشان استناد می‌کنید رجوع به کتب ایشان نمائید ببینید که در شئون اوصیای پیغمبر (ص) چه نوشته‌اند تا آن وقت بدانی که نبوت انبیاء شارعین قطره‌ای است از بحر ولایت ایشان دیگر بزرگی ظهور و یوم ظهور را با مقام ایشان منافات ندانی و آن ظهور را مخصوص به ظهور شارعیت ندانی که از برای ظهورات اوصیاء پیغمبر (ص) خاتم مرتبه‌ای است که می‌فرماید لا یتحمله ملک مقرب و لا نبی مرسل که راوی عرض می‌کند پس که متحمل می‌شود می‌فرماید خود ما متحمل می‌شویم اگر اخبار بدو خلقت را و اخبار میثاق را ملاحظه کنی چنین توهم فاسدی نمی‌کردی که بزرگی ظهور یوم القیام و یوم الرجع را با شارعیت مناسب یابی و با خلافت از خاتم منافات بیابی همانا یا آنکه [صفحه ۳۲۸] مطلع بر آن اخبار و مقامات ائمه ی اطهار نبودی و یا از منکرین فضایل آنها بودی و یا آنکه به جهت اثبات مدعای خود تقیه کردی و الا کسی که واقف بر این مراتب ضروریه آن بزرگواران باشد چنین سخنی نمی‌گوید که آیات خبر از این ظهور بزرگ داده‌اند و آن به امامت و وصایت از خاتم نمی‌سازد بلکه شارعیت می‌خواهد و حال آنکه شارعین مبعوث به ولایت او شدند چنانچه از تفسیر و سئل من ارسلنا من قبلک عن رسلنا و هنگامه‌ی بیت المعمور در شب معراج معلوم می‌شود باری انبیاء اولوالعزم شارعین که صاحبان مرتبه‌ی اصالت در امرند به نیابت همان هائی هستند که میثاق ولایت او از ایشان گرفته شده و مأمور به نصرت و جنگ در رکاب او شدند و اذا اخذ الله من النبیین میثاقهم لما اتیکم من کتاب و حکمهٔ لتؤمنن به و لتنصرنه قال

اقررتم و اخذتم علی ذلکم اصری قالوا اءقررنا قال فاشهدوا انی معکم من الشاهدین شارعین همان مبشرین و منذرین این دو وجود مبارک بوده‌اند فبعث الله النبیین مبشرین و منذرین و شارعین همان کسانی‌اند که در هنگام طلب شاهد از ایشان فی یوم الجمع پیغمبرحمزه و جعفر را می‌فرستد که شهادت از برای ایشان بدهند که راوی عرض می‌کند علی کجا است حضرت صادق (ع) می‌فرماید که کلامی را که حاصلش این است که علی اجل است از آنکه شاهد باشد بلکه او حاکم است و این همان مقام ارتفاع ندای لا ـ حکم الا ـ لعلی است و این همان مقام ایاب و رجوع مردم است به ایشان و بودن حساب است با ایشان ان الینا ایابهم و ان علینا حسابهم باری رساله گنجایش این نمونه سخن را ندارد تحقیق این مراتب را می‌خواهی به جوامع نگارنده و سایر کتب موضوعه از برای این باب رجوع کن تا در چنین ضبط بزرگی واقع نشوی پس حاصل آن شد که اگر این آیات که صاحب فرائد خواند و غیر آن از آیات دیگر ناظر بیوم الرجع و ظهور موعود باشد منافاتی ندارد با آنکه ظاهر در ان یوم حجهٔ بن الحسن خاتم الاوصیاء باشد که اگر چه او از اوصیا است ولی ظهور اشرف و افضل و اکمل از همه ظهورات انبیاء شارعین و مرتبه‌ی اوصیاء خاتم خاصه وصی آخر مرتبه‌ی ظهور اتم پروردگار است اگرآن روز یوم یأتیهم الله وصی پیغمبر (ص) صاحب و ولی آن روز است که هنالک الولایهٔ لله الحق و اگرآن روز روز یأتی بعض آیات ربک است او بزرگترین آیات است که ما لله آیهٔ اکبر منی و اگرآن روز ظهور یوم یأتی ربک است که او رب الارض است و اشرقت الأرض بنور ربها و سقیهم ربهم شرابا طهورا و اگر روز ظهور یوم یقوم الناس لرب العالمین است او کسی است که درباره‌اش گفته شده ان الینا ایابهم ثم ان علینا حسابهم.

جواب ۰۵

باز می‌گویم این اوهام منسوجه صاحب فرائد ناشی از جهل یا تجاهل از مرتبه‌ی امامت است حضرت رضا (ع) می‌فرماید الامامهٔ اجل قدرا و اعظم شانا و اعلی مکانا و امنع جانبا و ابعد غورا من ان یبلغها الناس بعقولهم او ینالوها بامرائهم تا آنکه می‌فرماید این مرتبه‌ای است که خدا به ابراهیم پس از خلت و نبوت عطا کرد آن گاه در صفوه از ذریه‌ی او قرار داده تا رسید به پیغمبر (ص) و او به امر خدا به علی داد تا می‌فرماید امام بدر منیر و سراج زاهر و نور ساطع و نجم هادی و ماء عذب سحاب فاطر غیث هاطل شمس مضیئه ارض بسیطه امین الله فی ارضه و حجته علی عباده و خلیفته فی بلاده تا آنکه می‌فرماید همین است هیهات ضلت العقول و تامت الحلوم و حادث الالباب و حسرت العیون و تصاغرت العظما و تحیرت الحکماء و عیلیت البلغا عن وصف شأن من شأنه او فضیلهٔ من فضائله و حضرت امیر علیه‌السلام در حدیث طارق بیان مراتب امامت را می‌فرماید تا می‌فرماید بوجب له بذلک و الطاعهٔ و الولایهٔ علی جمیع خلقه فهو ولیه فی سمواته و أرضه یعطی علم الضمیر و یطلع علی الغیب و یری ما بین المشرق والمغرب و لا یخفی علیه شیئ من عالم الملک و الملکوت و [صفحه ۳۲۹] یعطی منطق الطیر تا می‌فرماید ظاهره امر لا یملک و باطنه غیب لا یدرک چنانچه موسی ابن جعفر (ع) در وصف پیغمبر صلی الله علیه و آله و امیر علیه‌السلام می‌فرماید ظاهرهما یشرتیه و باطنهما لاهوتیه تجلیا بلباس الناسوتیه لکی تطیقوا رؤیتهما پس امامت نه آن مرتبه است که این مرد جرفادقانی به عقل ناقص خود فهمیده باشد همانا این مرد امامت را به همان معنی که اهل سنت و جماعت فهمیده‌اند فهمیده که آن را با ظهور بزرگ خدا موافق و مناسب نیافته که امامت همان خلافت ظاهریه است که خلفاء ثلاث حامل آن بوده‌اند چنانچه از کلماتش در فرائد خاصه در دلیل تقریرش در بیان انشعاب مذاهب از دین اسلام معلوم می‌شود که همان مشرب سنیان را دارد که شاید پس از این این کلماتش بیاید و معلوم است که آن امامی که اهل عامه می‌گویند و امرش را به دست مردم می‌دانند او به این ظهور بزرگ منافات دارد و اما به مذاق امامیه مرتبه‌ی امامت اوصیاء پیغمبر به مقامی است که نبوت شارعین به مرتبه‌ی او نمی‌رسد اگر اعتقاد به فرمایشات پیغمبر و ائمه و وثوق به اخبار و اعتماد به کتب اصحاب داری رجوع به آنها کن تا این مراتب را بالضروره دریابی و اقلا به اندازه‌ی خبر لا بدلنا من آذربیجان و خبر اسمه علی و انا تحت رجلیه بیابی چه فایده که وضع رساله مناسب ذکر این آیات و اخبار نیست اگر بخواهی جلد هفتم و نهم

بحار و سایر اجلاد آن بلکه همان کتب شیخ احمد و سید کاظم را نظر کن تا معلومت شود که چه هنگامه است تا آن وقت چنین یاوه‌ها را بر زبان جاری نکنی بلی کسی که ظرف تتمیه را دیده و حنظل عذبیه چشیده و از معتلف نعثلیه چریده و نثیل امویه را بوئیده البته حمیم و زقوم فارسیه به ذائقه‌اش گوارا و دفیعه‌ی بغدادیه در شامه‌اش روح‌افزا خواهد بود و کسی که تهتک خالدیه و تجر قنفذیه و برافراشتن خفافیش اجلاف و های هوی همیج رعاع را دیده و آن را معیار مقابل مدعی فهمیده رایت سود بشروئیه و ترک تاز بار فروشیه و تجلدات طبریه در نظرش جلوه‌گر خواهد آمد و کسی که جهل نسوانیه را مشاهده کرده پی نقابی قزوینیه را معیار و میزان خواهد دانست اگر آنان خلافت و نیابت داشته باشند اینان هم اصالت و شارعیت دارند کما بدئکم تعودون و سیعود الاسلام غریبا کما بدا و ما هنا یؤخذ مما هناک حق با او است تقصیری نداشته جز آن که از اصل اصلش نااصیل و مزاجش علیل بوده ملاحظه کن که از روز ورود خطاب مستطاب و انذر عشیرتک الاقربین و تا زمان رسیدن فرمان بلغ ما انزل الیک و تا در بستر و حال مرض و روی منبر به کلمه انی تارک فیکم الثقلین ثقلین را دعوت به ظهور ولایت نموده ولی اصحاب معاهدین صحیفه با منافقین مشارکین سقیفه و مؤثورین از حضرت ولایت و متذکرین احقاد جاهلیت و خون‌های اول بعثت به هم‌دستی اجلاف اوباشی علم خلاف افراخته آتش فتنه افروخته تا آنکه کلمه‌ی خبیثه را قائم مقام نبوت و ظلمت جملیه را قیوم بعد القائم قرار داده آیات و اخباری غیر داله مجعوله را سند حرف خود قرار دادند و خالد و اشباهش و به سرو اتباعش شمشیر فساد از نیام کشیده ترویج امر شیخین را نمودند تا بی‌حسابی کار به اینجا کشید که ماموره به ملازمت بیوت و مداومت سکوت بنای امر به معروف و وقوف بین الصفوف را گذاشته و بر خلاف ظهور الهی سخن راند و دانه‌ی شبهه افشاند که گویا پیغمبر مهربان و تکلیف مردم را پس از خودش با اطلاعش به احقاد جاهلیه و عصبیت عربیه و ضعف اسلام بیان نکرده و امت را مهمل گذاشته و به هم انداخته و حال آنکه از عقل عقل کل دور است که بر خلاف سیره‌ی انبیاء و سلاطین و ملوک و عقلاء رفتار کند ترک نصب خلیفه که رافع اختلاف بوده باشد همچنین آثار بداء در این عود پیدا شد که با همه خبرها که از قبل دادند اسم خودش و پدرش و مادرش و شمائلش و صفتش و غیبت [صفحه ۳۳۰] طولانیش را بیان کردند که معصوم می‌فرماید اسم او و صفت او را بیان کردیم که حجت کامل شود و مردم نگویند که ما او را نشناختیم مع ذلک در بعد چنین می‌شود که بعد از فوت سید کاظم معاهدین باب گمراهی محکم بسته به تأویلات بارده و مجعولات رکیکه اساسی به زعم خود محکم کرده علم فتنه افراخته و با دولت و ملت طرف شدند به گمان غلبه و توهم پیشرفت کار تا آن که آن ماموره به حجاب بی‌نقاب اقامه به جهاد نموده پس از آنکه دانستند ان سیف الله الذی لا یبغوا که یفتح بیده مشارق الارض و مغاربها آن مظهر غلبه‌ی خدائی است کزلیک جیبی و کارد مطبخی با این عده و عدد مختصر فتح قلعه‌ی کلاه مو و حصار نمد مال را هم نمی‌توانند بکنند تا چه رسد به مشارق و مغارب راه فرار و گریز خود را در تحریم جهاد دانسته و این که شریعت ما تبدیل آلات حرب است به ادوات کسب و حسن معاشرت با همه‌ی سلاطین و مذاهب حتی آنکه حمل سلاح را بی اجازه‌ی دولت جایز نشمرده و در این استماله که از دولت نموده جان خود و اتباعش را خریده و به مثل معروف چون به گردش نمی‌رسی واگرد آن خروج به سیف قاطع را که به نصوص متواتره ثابت شده به سکوت و ذلت و تقیه و خوف و تحمل مبدل ساخته و چون دید که پاره‌ای از مردم حرف تازه را گوش می‌دهند عیسی به آسمان بالا شده را که زنده در آسمان باقی بوده به موجب نص کتاب و توافق اخبار فریقین و آن پسر مریم بتول را که وعده نزول و هبوطش را به کیفیت مخصوصه از آسمان بیان کرده‌اند آن را بر حسینعلی که ولادت و صباوتش را مردم دیده و پدر و مادرش معلوم به آسمانی صعود نکرده و از آسمان به زمین نزول و هبوط نکرده حمل کرده‌اند غافل از آنکه چنانچه بیاید آن نزول و هبوط را بر این فتنه نمی‌توان حمل کرد نمی‌دانم با آنکه به او نسبت می‌دهند که تأویل را منع کرده این چه تأویلی است که لا یرضی به اللبیب است که عیسی آسمانی را به حسینعلی زمینی تأویل شود بلی نزول عیسی را امر مشکل فرض کرده تبدیل به آسان نموده.

جواب ۶.

باز می‌گویم اگر چه مرتبه‌ی وصایت و خلافت من حیث هی نازل‌تر از اصالت و شارعیت است و لذا نبوت صاحب آثاری می‌شود که در وصی من حیث الوصایهٔ نباشد مثل رؤیت ملت و به این جهت اگر تمحض داشته باشد رتبه‌ی کسی در همان حیث صرف نیابت و وصایت بسا است رتبه‌ی او نازل‌تر از مقام نبوت باشد و الی اگر آن کسی که وصایت و خلافت داشته صاحب مرتبه‌ی رفیعه و مقام فرخنده‌ی ارجمند ولایت کبری باشد او من حیث الولایهٔ اشرف و افضل می‌شود از نبی من حیث النبوهٔ اگر آن نبی صاحب مرتبه‌ی ولایت عامه نباشد و بالجمله ظهور ولایت تکونیه عامه ظهوری است بلندترین ظهورات و جلوه‌ای است منیع‌ترین جلوات که نبوت تشریعیه خاصه و عامه از اغصان آن شجره و جواهر آن معدن می‌شوند که هر که دارای او شد مقام رفیعش منیع‌تر از مرتبه‌ی نبوت می‌شود و کامل‌تر از شارعیت می‌گردد و اوصیاء پیغمبر آخر الزمان زاید بر مقام وصایت و نیابت ذوالسلطنهٔ الاهیه و صاحب الولایهٔ العامهٔ الکلیه می‌باشند و به این جهت افضل از انبیاء شارعین‌اند به اخبار متواتره و در دایره وجود بدو قوسی نزول و ختم قوسی صعود به ایشان است بکم فتح الله و بکم یختم و هیچ نقطه اقرب به واجب از ایشان نباشد وساطت عامه در کلیه فیض دارند سفارت و رسالت تامه نسبت به هر شیئی هر صورتی محتاج است تکوینا و تشریعا به ایشان در همه‌ی عوالم باب فیض مطلق و لسان گویای حق بوده رزق هر چیزی را واسطه در ایصالش و تکلیف هر چیزی را واسطه در ابلاخش بوده‌اند پس همه موجودات تکوینا و تشریعا محتاج به ایشان‌اند خاصه بنابر آنکه به موجب آیات کریمه داله و اخبار ناصه‌ی کاشفه از شعور مطلق موجودات و تکلیف و تسبیح ایشان و توحید ایشان که همه محتاج به سفیر و مبلغ و معلم خواهند بود چنانچه ارواح انبیاء در ازل چنین بوده‌اند و هم ملئکه که طریق معرفت و کیفیت عبادت را در آن عوالم اولیه از ایشان آموخته پس چنین کسی اگر چه در ظاهر رتبه‌ی وصایت دارد ولی در باطن امتش بیش از شارعان دیگر و دعوتش و سفارتش فاضل‌تر [صفحه ۳۳۱] و کاملتر خواهد بود سبحنا و سبحت الملئکهٔ اشاره به همین مقام نبوت معنویه و رسالت باطنیه غیر مصطلحه است و لولانا ما عبدالله و لولانا ما عرف الله کاشف از این رتبه و منزلت است و به همین جهت از یوم الجمع الاول دعوت به سوی او شدند و اذا نودی للصلوهٔ من یوم الجمعه فاسعوا الی ذکر الله و در آن مقام حقیقهٔ صلوهٔ و روح ولایت متحد به امانت معروضه می‌شود که آسمان‌ها و زمین‌ها یا عالم علوی و سفلی اباء از خیانت در آن نموده‌اند انا عرضنا الامانت علی السموات و الارض فابین ان یحملنها و اشفقنا منها فحملها الانسان انه کان ظلوما جهولا و صاحب این رتبه احاطه علمیه به تمام موجودات دارد و ید قدرتش باسطه بر صفحه‌ی کل کائنات است همه معلومات بداند و کل مقدورات بتواند و تمام اصناف خلق همه مطیع امرش محکوم به حکمش که ما من شیئ خلقه الله الا امره بالطاعهٔ لنا منی این مطلب را در مثل تب که از جمله‌ی اعراض است جاری می‌فرماید حکایت یا ام ملدم معروف است باری شرح این مرتبه کتاب علیحده میخواهد و اخبار داله بر عموم و شمول ولایت و سلطنت و احاطه و تصرف ایشان نسبت به تمام اجزاء موجودات از حد تواتر گذشته به اندک تفتیش در مضانش آشکار می‌کرد حال ای صاحب فرائد اگر این شأن را از برای اولیاء نعم ثابت نمی‌دانی این قصوری است در مراتب ایشان اگر جاحد متعصب نباشی طریق اثبات از راه تتبع سهل است و آسان رجوع به آیات و اخبار معتبره و نصوص متواتره معتبره نما اگر از آنها خبر نداری قاصری تو را چه کار به تصرف کردن در مظاهر امر الله و بحث از ظهورات پروردگار و تشخیص صفریات و موضوعات آن و اگر دانستی و تعمیه کردی کردی پس از ناصبین و منکرین مقامات آنها بوده ای و اگر این شئون را ثابت می‌دانی به موجب قولش ما الله ایهٔ اعظم منی و به قاعده سبق خلقتشان که ثابت به نصوص متواتره است و ملاحظه قاعده‌ی امکان اشرف و به ضرورت افضلیت آنها از تمام آفرینش پس دیگر چگونه ظهور امرالله را موافق با ایشان نمی‌دانی تا محتاج شوی از برای تحقیق موضوع ظهور به چسبیدن به کسی که ابدا در اخبار مبدأ و معاد و نصوص وارده در بدو آفرینش تا یوم الجزاء ابدا اسمی و رسمی از او نبوده نه از خودش و نه از پدرش و مادرش که آن اول حقه قصبه که در ارض امکان قبل خلق الاکوان به ید قدرت غرس شده غصبه حقه یاقوتیه بوده که صاحب بندهای چهارده گانه که پانزدهمی نداشتند ملئکه در عالم انوار

غیر آنها را ندیدند و انبیاء و غیر آنها را نشناخته و دوازدهمی از ایشان در عوالم بالا به اسم قائمیت موسوم گشته سیزدهمی در آن مقام نبوده رساله گنجایش این مراتب ندارد یک دهن خواهم به پهنای فلک تا بگویم وصف آن رشک ملک خطا کردم قل لو کان البحر مداد الکلمات ربی لنفد البحر قبل ان تنفذ کلمات ربی و ایشانند کلمات خدا که فتلقی آدم من ربه کلمات باز می‌گویم هر خلافت و نیابتی لازم نیست که نازل‌تر از هر شارعیت و اصالت باشد فی المثل اگر کسی حکومت مستقله دهی را داشته باشد او کامل‌تر از کسی که نیابت حکمران آذربایجان و فارس را داشته باشد نخواهد بود بلکه بسا است سلطنتی یافت شود که وزیری بزرگ‌تر باشد از بعض سلاطین مستقله باید ملاحظه منسوب عنه و مستخلف عنه را نمود که می‌شود نایب از پیغمبر (ص) خاتم که جان جهان و یگانه دوران و اول امکان و بزرگ عالمیان است فاضل‌تر باشد از نبوات سابقه باز می‌گویم مرتبه‌ی اصالهٔ خصیصهٔ همان یگانه دوران است و خاصیه آن کسی است که فرد در جهان است جفتی در مرتبه‌اش از برایش نیست که به قاعده‌ی انتها سلسله‌ی خلق و استحاله تسلسل و منتهی شدن ممکن به حدی باید یک چنین فردی بی‌زوجی در عالم امکان پدیدار باشد که بقیه از سابقین مقدمه‌ی او و از لاحقین مؤخره او باشند پس می‌گویم شارعین سابقین مقدمه‌ی او بوده‌اند و خلفا تابعین مؤخره و او خودش یکنفر اصالهٔ داشته و باقی فروع و توابع او هستند پاره‌ای مبادی [صفحه ۳۳۲] و مقدمات او و جلمه توابع و مکملات او پس چنانچه اینان فرعیت و تابعیت داشته آنان هم فرعیت و تابعیت داشته باشند هر کسی به لباس و صورتی تتمیم جهات این نبی واحد و سفیر فارد مطلق را نموده که کنت نبیا و آدم بین الماء و الطین الخاتم لما سبق و الفاتح لما استقبل جمله تهیه‌ی خلق و مستعد کردن ایشان از برای ظهورش و پاره‌ای به تکمیل جهانشان از برای ابقائش که اگر به نصوص معتبره که شارع‌شان این اکبر الظهورات و اعظم الجلوات و اشرف البریات و اول الکائنات است رجوع شود معلوم می‌شود که غیر او هر که بوده از برای تفصیل دعوهٔ او و شرح رسالت و تکمیل و تتمیم شارعیت و شرع او بوده‌اند تا مدتی محتاج به مقدمات حدوث او و تا آخر محتاج به مقدمات بقاء او که آنچه در یوم الرجع و یوم الظهور حاصل شود همه تفصیل ما اجمل و شرح ما ابهم بوده و اصالت در شارعیت و شرع خصیصه او بوده چنانچه تکوینا تمام آفرینش طفیلش که لولاک لما خلقت الافلاک همچنین تشریعا تمام شرایع طفیلی شرعش که فبعث الله النبیین مبشرین و منذرین که مثل این کتاب تکوینی مثل کتاب تدوینی باشد جمله از علوم مانند صرف و فقه و اصول و نحوزمقدمات فهم آن و جمله مانند تفسیر و حدیث و حکمت شروع او مثلا علمی یافت می‌شود که از برای فهمیدنش علومی مقدمه لازم است و علوم دیگر شارع و مفصل و مبین او باشند تمام این دو حالت فرعیت را دارند و او اصالهٔ همین طور است حالت این شارع اصیل که شرایع سابقه مثلش مثل مقدمات نحو و صرف بوده که مردم را مستعد از برای فهم او کرده و خلافت ائمه شرح و تفسیر او بوده که پرده از روی اسرارش برداشته پس اصالهٔ و شارعیت حقیقهٔ از برای همان یکنفر بعد و باقی از سابقین و لاحقین فرعیت و نیابت داشته‌اند پس از آدم تا قائم همه در فرعیت مساوی‌اند و از همین مثل می‌توانی بفهمی که دخالت لاحقین در این یک شرع متین که به جهت اصلاح مزاج مطلق عالم کون و فساد تشریع یافته بیشتر از دخالت سابقین است و به این جهت اینان بر آنان فضیلت و کرامت دارند که آنها مقدمات آنهااند و اینها شروح و معلوم است که علم تفسیر فاضل‌تر است در علوم ربانی از علم صرف و نحو و خلاصه این دو جواب آن نمی‌شود که تو مغرور به اصالت و شارعیت نشوی ای صاحب فرائد و ظهور بزرگ یوم الظهور را ظهور شارعیت ندانی.

جواب ۰۷

باز می‌گویم این توهم صاحب فرائد ناشی از جهل به شئون و کارهای قائم موعود است که با آنکه او را وصی پیغمبر می‌دانیم این قدر آن کارها و شئون و آثار به دست او جاری می‌شود که از هیچ صاحب شرعی نشده از چنان بسط و اشاعه عدل مطلق و ازاله‌ی جور و بالکلیه و سلطنت تامه و نفوذ حق محض و زهوق باطل یکسره که هیچ کجی و بدی و تلخی نماند و تمام علوم و اسرار

آشکار او غیر از آن مراتبی که در مقاله ثانیه گذشت این چنین ظهور آن چنان تعظیم و یاد بزرگی لازم دارد و اگر ناچاری از آنکه آن ظهور را ظهور اصالت و شارعیت بدانی پس بدان که ظهور قائم موعود و مهدی امت اظهار همان شرع اصل است و تفضیل ما اجمل از آن و تبین ما ابهم از آن است که چنانچه از فقرات ادعیه سابقه معلوم می‌شود که می‌فرماید حتی یعود الاسلام علی یدیه غظا طریا جدیدا چنان او را به سر حقیقت و دفع حجاب و نقاب ظاهر کند و چنان کتاب را تفسیر و شرح دهد که گویا کتاب جدید و شرع جدید بوده که پوست از او برداشته و مغزش آشکار گشته ولی هر چه باشد از خود اسلام خارج نباشد نه مثل ضیع این دو مدعی که یکسره آن را برده‌اند و غیر آن آورده‌اند و حاصل کلام تا این مقام آن که آن چه در شأن ظاهر در یوم الظهور و یوم الرجع وارد شده منافاتی با ظهور مهدی امت و قائم آل محمد که خاتم‌الاوصیا است ندارد که شأن این خلیفه و کارش و شغلش و مقام و مرتبه‌اش دخلی به شارعین سابقین و کار و مقام ایشان ندارد اگر واضح بخواهی بدانی فساد تو هم صاحب [صفحه ۳۳۳] فرائد را پس می‌گویم مقصودش از استدلال بیان آیات آن است که آن ظهور بزرگ موافق با شارعیت است و شارع را قیوم بعد القائم می‌داند و او را قیام روح‌الله و نزول عیسی می‌شمارد و او کسی است که بیشتر بیان علی‌محمد در وصف او است و من یظهره الله در بیان اشاره به او است پس در حقیقت این ظهور بزرگ را عبادت از ظهور عیسی می‌دانند و معلوم است به تواتر اخبار که ائمه اطهار همه‌ی ایشان فاضل‌تر از عیسی‌اند و محمد بن الحسن پس از علی و حسنین فاضل‌تر از باقی ائمه‌اند ای بیخبر بی خرد چگونه این ظهور در آیات را مناسب با عیسی دانسته و موافق با ظهور محمد بن الحسن که امامیه می‌گویند نمی‌دانی و حال آن که اگر تو مذهب جعفری دیده باشی بدیهی مذهب است که عیسی شعاعی است او منیر عیسی از اقرار به ولایت او رسید به آنچه رسید والله عیسی از این توهمی که تو کردی بیزار است هذا کله در ظهور همان عیسی که به آسمان صعود کرده و اما این عیسی زمینی که تو از بغداد پیدایش کردی همان از برای خودت خوب است و بس و جواب عیسی در قیامت با تو که آن وجود مبارکی را که بیشتر از ملیین او را خدا دانسته تو او را حسینعلی فلان جائی گمان کردی که او وزیر علی‌محمد بی‌سواد است فسیعلم الذین ظلموا ای منقلب ینقلبون غره دیگر اخباری است که دلالت دارد بر اینکه قائم صاحب کتاب جدید و شرع جدید است و او چنان خیال کرده که کتابی ناسخ قرآن و شرعی ناسخ شرع پیغمبر (ص) خواهد آورد و معنی کتاب و شرع جدید این است که و حال آن که معنی کتاب و شرع جدید چیز دیگر است که او نفهمیده و ما اولا این اخبار را از فرائد و دلائل می‌خوانیم پس از آن جواب می‌دهیم اول روایت ابوحمزه از حضرت باقر (ع) یقوم بامر جدید و قضاء جدید علی العرب شدید لیس شأنه الا القتل و لا یستتیب احد دوم از آن سرور فوالله لکانی انظر الیه بین الرکن والمقام یبایع الناس بامر جدید و کتاب جدید و سلطان جدید من السماء کما دعا رسول الله صلی الله علیه و آله سیم فرمایش حضرت صادق (ع) به ابی‌بصیر یا ابامحمد اذا قام القائم استانف دعاء جدیدا کما دعا رسول الله (ص) چهارم فرمایش حضرت کاظم به راهب در وقتی که سؤال نمود از چهار حرفی که در هوا باقی مانده که بر که نازل شده و که تفسیر می‌کند و آن را مروی در کافی می‌فرماید ذاک قائمنا فینزل علیه فیفسرها و ینزل علیه ما لم ینزل علی الصدیقین و الرسل و المهتدین پنجم در دلائل می‌نویسد از بحار اذا قام القائم قام بامر جدید کما دعا رسول الله بامر جدید ششم فی البحار اذا اقام القائم استانف امرا جدیدا کما دعا رسول الله (ص) هفتم فی الکافی ان القائم یبطل ما کان قبله بامر الله و در بعض اخبار است یهدم ما کان قبله کما صنع رسول الله هشتم یظهر صبی من بنی هاشم ذو کتاب جدید یبایع الناس بکتاب جدید علی العرب شدید نهم در دلائل از بحار چون قائم ما قیام کند به غیر این رفتار که هست رفتار نماید دهم در فرائد و دلائل کثیرا به این خبر مشهور تمسک می‌جویند بد الاسلام غریبا و سیعود کما بداء فطوبا للغرباء یازدهم در فرائد از صواعق محرقه از طبرانی نقل می‌کند المهدی منا اهل البیت یختم الدین به کما فتح بنا و دیگر از ائمه حنفیه نقل می‌کند که امیر (ع) از حضرت پیغمبر (ص) سؤال کرد که مهدی از ما است یا از غیر ما پیغمبر (ص) فرمود بل منا بنا یختم الله الدین کما فتح بنا بعد در فرائد در صفحه‌ی سیصد می‌نویسد این حدیث در غایهٔ صراحت است که ظهور مهدی موعود انقضای اجل دیانت اسلامیه است تا در صفحه‌ی سیصد و دو می‌نویسد که این عبارت صریح است که

ظهور مهدی سبب ختم اسلام است و فتح شریعت و دیانت جدیده است تا آنکه در صفحه‌ی سیصد و سه می‌نویسد واعجب تناقصی که در عقاید و اقوال مکذبین مشاهده [صفحه ۳۳۴] می‌شود این است که از یک طرف کلمه‌ی مبارکه ی خاتم النبیین را بر این معنی حمل می‌کنند که رسولی و نبی دیگر بعد از حضرت رسول ظاهر نخواهد شد و از طرف دیگر جمیعا متفق‌اند که حضرت عیسی بشخصه و جمیع اوصافه الشخصیه در آخرالزمان قیام خواهد فرمود و این تناقض است در کمال ظهور و سفطه‌ای است غیر مستور اگر عیسی به شخصه و به اوصاف السابقه نزول فرماید البته او نبی باشد که پس از حضرت رسول از برای هدایت امم ظاهر شده و از برای حکومت بر عالم مبعوث گشته دیگر کلمه‌ی لا ـ نبی بعدی معنی نبخشد و کلمه خاتم النبیین به این معنی که کوته نظران گمان کرده‌اند معقول نباشد انتهی کلامه بلفظه و تمام ادله ایشان در اثبات شرع جدید همین اخباری است که نقل شد.

جواب از تناقضی که صاحب فرائد بر امامیه توهم کرده

می‌گوئیم در سه موضع جواب این تمویهات و خرافات و استدلالات به روایات را الاحضرنا الاحضر از آخر کلامش گرفته می دهیم اما موضع می‌گیریم موضع اول در تناقضی است که خیال کرده پس می‌گویم چون به زعم خود این مدعی اثبات شارعیت و دیانت جدیده کرده و این در معنا همان معنی نبوت است هر چند اسم نبوت روی آن گذاشته نشود لذا به ضرب دیگر تعریضا اثبات شارعیت و دیانت جدیده را کرده و آن به این تقریر است که همه متفق‌اند که عیسی به جمیع اوصافه الشخصیه و منها النبوة خواهد آمد بعد از پیغمبر و او نبی خواهد بود البته پس معنی ندارد لا ـ نبی بعدی و عیسی به زعم او چنانچه کرارا تصریح کرده همان رجعت حسینی است در اخبار و حسینعلی را صاحب این رجعت می‌داند پس بالاتفاق بعد از پیغمبری نبی خواهد آمد و خاتم النبیین به معنی ختم نبوت نخواهد بود و به این واسطه بین دعوای ختم نبوت و لا نبی بعدی و بین اتفاق به آمدن عیسی (ع) تناقض ظاهر خواهد بود این است توضیح کلامش و این نگارنده عرض می‌کند حمد خدا را که آنچه را که تا به حال کتمان می‌کردند از بودن دعوی این مدعی نبوت را به واسطه‌ی قطعیت لا نبی بعدی از پیغمبر (ص) و تغییر اسم او داده نامش را ربوبیت گذاشته الساعه خدا بر زبانش جاری کرد که این دعوی دعوی نبوت است و به این واسطه خودش گرفتار تناقض عجیب شده و به غیر خود نسبت تناقض می‌دهد و حال آنکه ابدا تناقضی نبوده پس در اینجا سه مطلب است یکی در اعتراف او به آنکه آن دعوی بهاء دعوی نبوت است دوم در اثبات تناقض بین کلماتش سیم در نفی تناقض از امامیه که قائل به خاتمیت و نزول عیسی هستند اما مطلب اول پس این عبارت منقوله او صریح است در دعوی نبوت چه آنکه مجیئ عیسی را که به اخبار فریقین اتفاقی است او را مجیئ نبوت می‌کرد که می‌گوید اگر عیسی به اوصافه نزول فرماید او نبی باشد و مفروض این است که ظهور حسینعلی را همان نزول عیسی می‌شمارد پس به اعتراف خودش حسینعلی نبی باشد چه آنکه او عیسی است و عیسی نبی است و به این جهت لا نبی بعدی متواتر را و خاتم النبیین وارد در قرآن را به معنای ظاهرش می‌گوید غیر معقول و بی‌معنی است چنانچه در جای دیگر توجیه این دو کلمه مبارکه را می‌کند پس معلوم شد که این مدعی را نبی می‌داند و حق هم همین است که دعوی این دعوی است از باب وضوح بطلان تغییر اسم داده حال خداوند آنچه را تا به حال کتمان می‌کرد من غیر شعور بر زبانش جاری کرد خوب تأمل کن تا بیابی و جواب از این شبهه و اثبات خاتمیت و عدم نبوت لاحقه در مقاله ثانیه به وضوح پیوست اما مطلب دوم که تناقض بین کلمات این جاهل باشد پس می‌گویم ثابت شد در مطلب اول که دعوی این مدعی نبوت حال میگویم صریح کلمات دیگرش نفی نبوت است و اقتصار می‌کنم به نقل یک عبارتش به لفظ و او کافی است در اثبات تناقض پس می‌گویم که در صفحه ۳۷۵ از فرائد می‌نویسد در جواب ایراد جناب شیخ الاسلام که اگر بهاء مدعی نبوت باشد بر کل ملت اسلام مخالف افتاده می‌نویسد در احادیث صحیحه از ظهور اول یعنی علی‌محمد به ظهور مهدی و یا قائم تعبیر شده و از ظهور ثانی یعنی حسینعلی به مقام روح‌الله و یا ظهور حسینی معتبر گشته و از این جمله در کمال صراحت مستفاد توان داشت که معتقد اهل بهاء این است که ظهور حضرت بهاء جل ذکره و عز اسمه ظهور ثانی

موعود در قرآن و احادیث صحیح است و لهذا این که جناب شیخ گمان فرموده‌اند که شاید ادعای ایشان ادعای [صفحه ۳۳۵] نبوت باشد محض وهم و گمان خود جناب شیخ است و هر کس با اهل بهاء معاشر و یا از کتب این طایفه مطلع باشد می‌داند نه در الواح مقدسه ادعای نبوت وارد شده و نه در السنه اهل بهاء لفظ نبی بر آن وجود اقدس اطلاق گشته انتهی حال ملاحظه فرما که چگونه دعوی نبوت این شخص را وهم و خیال فرض کرده و نفی دعوی نبوت را کرده و این مطلب با آنچه در مطلب اول بیان کرد تناقضی است تبین و تهافتی است آشکارا کما لا یخفی علی المتأمل فیها به علاوه می‌گویم به قول تو در این مطلب دوم که ظهور ثانی قیام روح الله و ظهور حسینی است و به قول تو در مطلب اول که اگر عیسی نزول فرماید البته نبی خواهد بود پس لا ـ محاله حسینعلی نبی خواهد بود چه آنکه عیسی است و عیسی نبی است پس چرا انکار نبوت او را می‌کنی و اما آنچه در چند موضع عذرتراشی می‌کند و به حیله سوراخ گریز از برای خود پیدا می‌کند و می‌گوید اطلاق نبی بر این ظهور نشده نه در کلماتش و نه در کلمات اتباعش بلکه اسم مخصوصی دارد و آن بهاءالله و جمال ابهی باشد چنانچه علی‌محمد اسم مخصوص دارد که باب اعظم و نقطه اولی باشد و اسم نبوت روی خود نگذاشته پس این فراد از رمضاء به نار و از مطر به میزاب است چه آنکه نزاع در معنای لفظ است نه در اطلاق خود لفظ و آنچه باطل است و فاسد دعوی منصب نبوت است نه آنکه اسم خود را نبی بگذارد.

مقصود پیغمبر از (لا نبی بعدی)

یا اهل الانصاف مقصود پیغمبر از لا نبی بعدی آن است که این منصب و شغل پس از او از برای کسی نیست یا آنکه این لفظ بر کسی اطلاق نمی‌شود و حال آنکه اگر کسی اسم خود را نبی بگذارد لکن دعوی نبوت نکند این ممنوع نیست ولی اگر کسی همان منصب را ادعا کند و متصدی تشریع شرع شود و مدعی کتاب و وحی شود فضلا از آنکه نسخ شرع سابق کند این ممنوع است چه آنکه او مدعی نبوت شده هر چند اسم خود را مظهر و جلوه و ذکر و حجهٔ قرار دهد نه نبی ای عاقلان آیا اگر کسی موسی را همان کلیم بگوید و عیسی روح‌الله و اسمعیل ذبیح‌الله و نوح را نجی‌الله و ابراهیم را خلیل‌الله و هیچ وقت به لفظ نبی‌الله از ایشان یاد نکنند آیا او منکر نبوت آنها شده یا آن که صاحب وحی بداند ایشان را حاشا و کلا و آیا به واسطه اطلاق این اسماء نبوت از آنها نفی کرده معاذالله و آیا اختلاف اسماء منشأ اختلاف مسمیات می‌شود ولی اگر کسی باشد که بر ایشان اطلاق لفظ نبی کند و اما ایشان را صاحب کتاب و وحی و شرع نداند و ایشان را نبی ندانسته هر چند لفظ نبی بر ایشان اطلاق کرده پس نزاع در معنا و خود معنی نبوت است نه لفظ نبی و اطلاق این اسم کدام عاقل می‌تواند توهم کند که آنچه پیغمبر (ص) فرموده از لا نبی بعدی و اتفاق کل ملت او بر آن شده که نبی بعد از او نیست مراد آن باشد که یعنی کسی بیاید و اسم خود را نبی و دعوتش را نبوت بنامد او نخواهد بود بلکه مراد آن است که معنا و منصب نبوت متحقق نمی‌شود و لو آن که آن مدعی منصب اسم خود را عنوان دیگری از عناوین شریفه مضافه به سوی خدا بگذارد و الحاصل اسماء طرق و مرأیا و حواکی از مسمیات‌اند پس قول لا نبی بعدی نفی معنا است نه لفظ و هر کس این معنا را داشته باشد این لفظ بر او صادق آید و اطلاق می‌شود و هر کس دعوی این منصب را بنماید به دروغ در حق او گفته می‌شود که او دعوی نبوت کرده یا اهل الانصاف ائمه دوازده گانه منصب وصایت و خلافت داشتند اما اسماء دیگری هم بر ایشان اطلاق می‌شده مانند ذکر و حجهٔ و اسم‌الله و وجه‌الله و امثال آنها و این اطلاقات منافی با خلافت و وصایت نیست و پس از آنکه معنای وصایت و حقیقت خلافت در آنها باشد کی می‌تواند بگوید امیر (ع) وصی نیست بلکه او حجهٔالله است و حسین (ع) خلیفه نیست بلکه او سیدالشهدا است پس چنان چه صدق وصایت و خلافت به بودن معنای آن است هر چند القاب دیگر بر ایشان اطلاق شود بلکه هر چند اسم وصی و خلیفه اطلاق نشود و هر کس آن معنا را معتقد بود آنها را وصی می‌داند هم چنین صدق نبوت به معنای او است و دعوی او به دعوی معنای او است هر چند این لفظ اطلاق نشود در مثل مناقشه نیست حقیقت بقال و عطار و نجار معلوم است و صدق آن یا معنی آن دائر مدار لفظ آنها نیست اگر کسی بگوید که در شهر بقال یا عطار یافت نمی‌شود و این

دو [صفحه ۳۳۶] حرفه بوده باشد ولو صاحبانش بیایند و اسم خوانده نشوند این کلام کذب بوده و اگر این دو حرفه نباشد و دو صفت دیگر باشد این کلام صادق است هر چند اسم صاحب این دو صفت را بقال و عطار بگذاریم سبحان‌الله از مغالطه و تمویه که اصل شغل این مدعی را شارعیت و جعل قانون عبادات و سیاسات می‌دانند و او را خبر دهند از خدا بلاواسطه‌ی بشر و صاحب کتاب و وحی و معجزه می‌دانند و ناسخ ادیان و او را مدعی این مراتب می‌شمارد و مع ذلک می گوید او مدعی نبوت و دعویش دعوای نبوت نیست بلکه او بهاء و جمال ابهی است و این مثل آن است که کسی به زردآلو بگوید من نمی گویم این زردآلو است بلکه می گویم این از میوه‌جات است و فاکهه است و محصول فلان درخت نمی گویم زردآلو است و گذشت شطری از این مقوله در مقاله ثانیه.

رفع مغالطه صاحب فرائد

و اما مطلب سیم که رفع تناقض متوهمه باشد پس می گویم مکذبین شما می گویند به مفاد کلمه مبارکه لا نبی بعدی و کریمه‌ی شریفه خاتم النبیین نبوت ختم شده و پس از اول کائنات و اجل ممکنات رسالتی و شریعتی دیگر نخواهد بود و اینان موافق اخبار معتبره‌ی متواتره قائم و مهدی موعود را خاتم الاوصیا و خاتم الائمه و دوازدهمی از دوازده حجهٔ و صفوه خدا می‌دانند پس در این صورت نزول عیسی متناقض دعوی ایشان ختم نبوت را نخواهد بود چه آنکه در اخبار فریقین متواتر است که عیسی نازل می‌شود خلف مهدی نماز می گزارد و او را مقدم بر خود می‌شمارد و این اشاره به مقام تبعیت او از مهدی است و مفروض این است که خود مهدی متبوع صاحب دین نیست و نخواهد بود تا چه رسد به تابع او پس آمدن عیسی برای نبوت نیست که مناقض با خاتمیت پیغمبر باشد بلکه برای نصرت مهدی است که سردار لشکرش باشد و در کشتن دجال کمک کارش باشد چنانچه در آن یوم الظهور کسان دیگر هم از پیشینیان مانند آن جماعت از قوم موسی و اصحاب کهف و جمله‌ای از اصحاب پیغمبر و جمله‌ای از مؤمنین کامل گذشته به دنیا برمی گردند موافق اخبار معتبره مروی در بحار و غیر آن بلکه این مطلب اختصاص به عیسی ندارد خود حضرت امیر (ع) در تفسیر آیه و اذ اخذ الله من النبیین میثاقهم الخ فرمودند که خداوند عهد از ایشان گرفته که مرا یاری کنند و هنوز یاری نکرده‌اند چون هنگام دولت حقه شود همه زنده شوند در پیش روی من شمشیر بزنند حال از تو سؤال می کنم ای انسان که اگر بنا شد که معنی برگشتن عیسی نبوت او باشد پس برگشتن موسی و باقی پیغمبران را و برگشتن محمد (ص) آن هم به معنی نبوت خواهد بود پس در آن روزی که موافق اخبار معتبره همه انبیاء برگردند پس همه نبی خواهند بود پس شرع کدام در میان مردم جاری خواهد بود یکی می گوید فلان پاک است دیگری می گوید نجس است یکی می گوید این طور نماز بخوان دیگری می گوید طور دیگر یکی می گوید کعبه قبله است دیگری می گوید بیت‌المقدس و مفروض آن است که هر یک دوای مریض و مرضی در زمانی بوده حالا چگونه در مزاج عالم همه‌ی آن دواها یک مرتبه استعمال می‌شود مگر آنکه هر طایفه‌ای رجوع به ملت خود کند و این منافی با اتحاد کلمه و یک دین شدن زمین است که توهم ملتزم به آنی ای جلفا دقانی که می گوئی آمدن عیسی بشخصه و اوصافه می‌باشد بلی انبیائی که شرعشان منسوخ شده باز هم نبی هستند به معنی آنکه آنچه ملاک نبوت است از استعداد نفس کامل بر تلقی وحی و سماع کلام پروردگار و روح قدسی و آن چه مدخلیت داشته در نبوتشان همه از برای آنها باقی و رفع صفات و ملکات از ایشان نمی‌شود غایهٔ‌الامر پس از نسخ و ظهور دعوت اخری آن نبی سابق دست از دعوت شرع خود می کشد و به مردم تبلیغ شرع خود نمیکند پس نبی هست چه عود به دنیا کند یا نکند لکن مردم را به شرع خود نمی‌خواند مثل طبیبی که دست از معالجه کشیده به طبیب دیگر واگذارد اگر چه او طبیب است ولی معالجه نمی کند و در این صورت عود او به دنیا لازم آن نبوت فعلیه خارجیه نخواهد بود حال اگر مقصود تو از عود عیسی به اوصافه عود به صفت نبوت است [صفحه ۳۳۷] به آن معنی که گفته شد این لازم ندارد که تبلیغ هم بنماید و مردم به شرع او عمل کنند بلکه مثل طبیبی است که دست از معالجه کشیده باشد و اگر

مقصود تو از عود به اوصافه تشریع شرع و عمل به آن است پس در کجای اخبار نزول عیسی را دارد که به این طور عود می‌کند ای جلفا دقانی تو همیشه تمویه و مغالطه می‌کنی به گمان آن که یافت نمی‌شود کسی که مغالطه تو را ملتفت شود این لفظ اوصافه در عود عیسی که از خودت تراشیدی و ضم اخبار نزول عیسی کردید و معنی از او می‌توان اراده کرد یکی مقبول ولی با خیال تو نمی‌سازد یکی با خیال تو می‌سازد ولی آن مردود است خوب تأمل کن در آنچه نوشته شده تا فرق را بفهمی ای جلفا دقانی این که نوشتی در ذیل کلام سابقت ما حاصله اینکه اگر کسی بگوید که عیسی می‌آید و دعوت به همان اسلام می‌کند این وهم و گمان فاسد بی‌دلیل است حرف باطلی است چه آنکه در اخبار نزول عیسی غالبا الا ماشذوند و دانند که عیسی نزول می‌کند از آسمان و یصلی خلف المهدی و این کاشف از تبعیت او است و نصرت مهدی را در دعوتش وهم خواهد آمد در مقام پنجم که عیسی بیعت می‌کند با مهدی و امیر لشکر او است و اینکه دعوت حسینی که تو آن را همان ظهور عیسی می‌دانی به دین محمد (ص) است که می‌فرماید لا ینبقی الا دین محمد (ص) پس این مطلب که استقلال عیسی باشد به دعوت وهم و گمان فاسد تو است و بی‌دلیل و ثابت در مقاله اولی و خاتمه شده که مهدی خاتم الائمهٔ و الاوصیاء است تکمیل و ترویج شرع جدیدش را می‌کند نه آنکه ناسخ آن باشد پس تمام آن اخبار دلیل می‌شود که او ترویج همین شرع را می‌کند پس این سخن بلا دلیل نیست و فتأمل جدا.

تحقیق در معنای (ختم و خاتم)

و اما موضع دوم در جواب از این چند چیزی که به عنوان خاتمیت مهدی مروین را نقل کرده پس می‌گویم اولا آنها مفید نیستند مگر ظنی را که در مثل چنین مسئله حجت نیست و ثانیا سندشان ضعیف است مردی از طرق عامه و ثالثا معارض با اخبار متواتره که نفی نسخ را می‌نماید که بعض آنها ذکر خواهیم کرد و رابعا معنی ختم دین نه آن است که جلفا دقانی فهمیده که ظهور مهدی انقضای اجل دیانت اسلامیه است بلکه مراد آن است که ظهور مهدی آخر آن است و آخر شیئ جزء شیئ است و پس از او منقطع می‌شود شیئ توضیح ذلک گاهی اراده می‌شود از خاتم و آخر ما یبلغه الشیئ و ینقطع بعده و گاهی ما ینقطع عنده الشیئ و لا یبلغه مثل منتهی شیئ تازه به معنی ما ینقطع عند الشیئ فلا یبلغه و تارهٔ بمعنی ما ینقطع بعده الشیئ فیبلغه ولکن ظاهر از منتهی و آخر و خاتمه همان ما یبلغه الشیئ و ینقطع بعده است آخر و خاتمه و منتهی کار آن حیز و مرتبه و حدی است که پس از آن دیگر شیئ نباشد نه آنکه شیئ در آن مرتبه نباشد و به عبارهٔ اخری آخر و خاتمه‌ی شیئ جزء همان شیئ است نه خارج از او و الا وسط آخر می‌شود بلی آن شیئ بعد از آخر و خاتمه نیست و الا آخر وسط می شود مثلا خاتمه‌ی کتاب جز کتاب است و داخل در کتاب و او چیزی است که کتاب بعد از او نیست و همچنین آخر درس داخل درس است و بعد از او درسی نیست آخر چوب جزء چوب است و پس از او چوب نیست و هکذا هر شیئ را ملاحظه فرمائی پس می‌گوئیم خاتمه‌ی دین همان مرتبه و زمانی است که بعد از آن زمان دیگر دین نباشد و اما خود آن مرتبه و خود آن زمان داخل است و جزء دین است و لذا محمد بن الحسن را که امامیه خاتم الائمهٔ و الاوصیاء می‌گویند معنایش آن است که بعد از او رشته امامت و وصایت منقطع است و اما خود او داخل در ائمه و اوصیاء است و همچنین پیغمبر که خاتم النبیین است به اعتراف ما و شما پس معنیش آن است که بعد از او نبی نیست چنانچه می‌فرماید لا نبی بعدی و اما خودش پس داخل در انبیاء است و همچنین هرجا که گفته می‌شود فلان سلطان آخر ملوک است یزدجرد آخر ملوک عجم است یا آنکه به مروان ختم شد خلافت بنی‌امیه یا به فلان ختم شد سلطنت بنی‌عباس آن آخر ملوک و آخر خلافت و خاتم بنی‌امیه و خاتم بنی‌عباس آن هم داخل در همان سلطنت است و به عبارهٔ ثالثه ختم مثل بداء است و آخر مثل اول است چنانچه اول و ابتدا شیئ جز شیئ است و داخل در [صفحه ۳۳۸] شیئ است همچنین آخر و خاتمه شیئ هم خبر است و داخل این مقدمه را که شناختی می‌گوئیم معنی آن که مهدی خاتم این دین است به همان معنی است که پیغمبر خاتم نبوت بوده پس چنانچه پیغمبر خاتم بود و نبی هم بود همچنین مهدی خاتم دین است و دارنده‌ی آن چنانچه معنی خاتم در پیغمبران است که بعد از او پیغمبری

نخواهـد بود همچنین معنای خاتم بودن مهدی آن است که پس از او حجتی بر دین نخواهد بود چنانچه پیغمبر خاتم خبر از خاتمیت مهـدی داده الا انه الباقی حجهٔ و لا حجهٔ بعده پس مقصود آن بزرگوار که بنا یختم الله الدین کما فتح آن است که آن کسـی که در خاتمه ی این دین و آخر او است او هم از ما است یعنی کسی دیگر از طوایف حجهٔ و امام بر این دین نخواهد بود و رشته تا آخر به دست خود مـا است پس چنـانچه اول دین به مـا بوده آخر دین هم به مـا است و چنـانچه اول دین داخـل در دین است آخر دین هم داخل در دین است حال مهـدی در خاتم بودن دین حال پیغمبر است در فاتـح بودن او فاتح بود بود یعنی اول دین بود نه ما قبل اول پس داخل دین بود او هم خاتم دین است یعنی آخرش نه ما بعـد آخر و ما بعد خاتم پس داخل دین خواهد بود و دلالت می‌کند بر این معنی خبر شـصت و چهـارم که در وصف مهـدی (ع) پیغمـبر (ص) فرمود یقوم فی الـدین فی آخر الزمـان کمـا قمت به فی اول الزمـان چنـانچه اول دین دست من بوده آخرش دست مهـدی است پس او را قـائم به همین دین قرار داده چنانچه خودش هم قائم به همین دین بوده پیغمبر (ص) قائم به همین دین بود در اول مهـدی هم قائم به همین دین است در آخر و معنی بنا فتـح و بنا یختم هذا الـدین همین معنی این عبـارت است که یقـوم فی الـدین فی اخر الزمـان کمـا قمت به فی اول الزمـان و فایـده این کلاـم مبـارک که ظاهرش اظهار شرف و افتخار است آن است که این دین باقی که لا یزول الی زمان التکلیف و این دین که تا طامهٔ الکبری پس از او دینی نیست و این دینی که تـا قبـل از رفع تکلیف به ظهور علائم یوم جزا باقی است دینی است که سـر رشـته‌ی او دست من است و آخر رشـته‌ی او دست قائم مهدی از غیر ما کسـی دیگر در او دخالت ندارد و بیان این مطلب به واسطه‌ی آن است که چون اول دین پیغمبر (ص) مسـلط بر دین خود بود و جمع بین سـلطنت و نبوت شـده لکن پس از آن وجود مبـارک حق خلفائش مغصوب اگر چه حجـهٔ باطنیه در دین از برای خلفائش بود ولی سـلطنت ظاهریه و تمکن تام از برایشان نبود که گویا این دین از دست ایشان گرفته و غیر در او دست پیدا کرده تا آن که خاتم الاوصیاء قائم ظاهر شود عود کند سلطنت باطنیه و ظاهریه هر دو پس فتح دین به نحو غلبه با جـدش و ختم این دین هم به نحو غلبه با قائم خواهـد بود پس بنا فتح الله هذا الدین علی الغلبه و بنا یختم علی الغلبه تا گمان نکند جاهـل کـه دیگر رشـته و زمـام این دین پس از غصب مخـالفین به دست نخواهدآمـد نه چنین است در خـاتمه کـار بـاز به دست ما خواهـد آمـد پس این دین باقی خواهـد بود و آخر رشـته‌ی او به دست قائم خواهد بود ببین که چگونه تأکید تأکید کرده از تعبیر به دوام و بقـاء و عـدم نسـخ در بعض نسـخ نهـج البلاغه و تحف العقول و غیر آن است که امر فرمود ای کمیل هیـچ علمی نیست مگر آنکه من مفتوح می نمایم آن را و هیـچ سـری نیست مگر اینکه قائم ختم می کند آن را و مع ذلک مهدی را هم خاتم آن قرار دادم پس چه منافاتی است بین بقاء این شرع تا زمان بقاء تکلیف و بین قائم و خاتم بودن مهدی و بودن زمان مهدی جزء ازمنه همین دین غایهٔ الامر بعد از مهدی و ظهور دولت او دیگر این دین نخواهد ماند نه به آنکه دین دیگری بیاید بلکه به آنکه اثرات ساعت و طامهٔ الکبری آشـکار گردد و رفع تکلیف شود و در توبه مسدود دیگر ایمان و عمل آن وقت فایده نبخشد که آن روز عروج امر خداست ولی زمان مهـدی زمان نزول امر خـدا است چنانچه این معنی را در بسـیاری از اخبار یاد کرده که پس از ظهور مهـدی دولت حقه‌ی دیگری نخواهـد بود و دولت او متصـل است به قیـامت چنـان چه شـیخ مفیـد در ارشاد می‌فرمایـد که نیست بعـد از دولت قائم برای احدی دولتی مگر آنچه در روایات رسـیده از سـلطنت فرزندان آن جناب انشاءالله تعالی و به نحو قطع و بت نرسـیده و بیشتر روایات این است که نمی‌رود مهدی علیه‌السـلام مگر چهل روزمانده از قیامت [صفحه ۳۳۹] الی آخر کلامه و در نجم الثاقب می‌نویسد که مکرر حضـرت صادق علیه‌السـلام به این بیت مترنم بود لکل اناس دولهٔ یرقبونها و دولتنا فی آخر الامر یظهر چنانچه در غیبت نعمانی از حضـرت بـاقر (ع) در معنی قول خداونـد و العاقبـهٔ للمتقین می‌فرمایـد که دولت مـا آخر دولت‌ها است و نمی‌مانـد اهل بیتی که از برای ایشان دولتی است مگر آنکه سـلطنت خواهنـد کرد پیش از ما تا آنکه نگویند هر گاه ببینند سیره و سـلوک ما را که هر گاه ما سلطنت می‌کردیم سلوک می‌نمودیم مثل سلوک این جماعت و این است قول خدا و العاقبهٔ للمتقین پس از آنچه که گفته شد معلوم می‌گردیـد این که اخبـار ختم مهـدی بعکس مقصود جلفـا دقـانی دلالت دارد او می‌خواهـد زمان مهـدی را ازامنه‌ی بقاء دین خارج

نمایـد که زمـان مهـدی ما بعـد آخر باشـد ولی چنین نیست زمان مهـدی زمان آخر است و زمان آخر و خاتمه‌ی دین داخل در دین است نه خارج و ما بعـد آخر خارج است و ان طامهٔ الکبری است پس به نص این اخبار معلوم شد که مهدی هم حجت بر همین دین بوده است و معلوم شـد به نفس همین اخبار به فهیمه اخبار داله بر اتصال دولت مهـدی به قیامت که این دین تا قیامت باقی است چه آن که آخر رشـته دست مهـدی است و پس از آن طامـهٔ الکبری است و اخبـار داله بر بقـاء رشـته‌ی خلفاء مهـدی بسـیار است و اگر اتصـال دولت او را به قیـامت منافی اخبار موت قائم پس از قیامش و رجعت حسـینی و ائمه بیابی ممکن است جمع چنانچه جمعی از علمـا و قـائلین به رجعت از روی اخبـار آن قائل شدنـد به ثبوت رجعت از برای مهـدی و برگشت او ثانیا بعـد از ظهور و موتش و به همین معنی جمع کرده‌اند بین اخبار مختلفه‌ی وارده و زمان سلطنت او را که در بعض اخبار سیصد سال علاوه می‌نویسد و در پاره‌ای تا قیامت و در جمله هفت سال که هرسال به اندازه‌ی هفتاد سال باشد و در جمله نوزده سال پس آن حضرت را سلطنتی است متصل به قیامت پس ختم دین به او خواهـد شـد که او در خاتمه باشـد و این عکس و نقیض مطلب خصم شـد و الحمد لله علی ظهور الحق حال ملاحظه‌ی انصاف جلفا دقانی را کنیـد که در موضع که اثبات تناقض بر منکرین این مـدعی می‌کند از ظاهر خاتم النبین دست برمی‌دارد با آنکه مؤیـد است بلا نبی بعـدی که معلوم می‌کند ختم نبوت را با آن حضـرت و دانستی معنای آن ختم منصب و شـئون نبوت است نه نفی اطلاق لفظ و در این اخبار عامه که نسبت خاتمیت به مهـدی می‌دهد آن را به گمان خودش ظاهرش را می‌گیرد که یعنی این دین ختم به او می‌شود و به ظهور او این دین می‌رود و حـال آنکه دانستی اگر مهـدی خـاتم دین است پس بایـد همین دین را او دارا باشـد و حامـل باشـد و پس از او نباشـد نه آن که در زمان او این دین نباشـد پس اگر معنای خاتمیت مهـدی نسـخ او است دین اسلام را که آن دین نباشد پس معنای خاتمیت محمد نبوت را هم باید همین معنا باشد که دیگر پس از او نبوتی نباشد نه آنکه به واسـطه‌ی نفهمیدن معنی نزول عیسـی و به واسطه‌ی کفر تطبیق او را بر حسینعلی و ملتزم شرع دیگری پس از محمد بشوی و ناچار خاتم نبوت را به معنی خلاف ظاهرش حمل کنی که یعنی کسـی به اسم نبوت که من نبی ام ظاهر نخواهـد شد هر چند مدعی معنـای نبوت و منصب نبوت باشـد و این بیچاره غافل فرق مابین خاتم و ناسـخ نکرده زمان خاتم زمانی است که سابق در او هست و بعـد از او نیست و زمـان ناسـخ زمـانی است که سـابق در او و بعـد از او نیست و لـذا پیغمـبر مـا چون خـاتم نبوت بود خودش نبی و زمانش زمان نبوت بود و بعد از او نبوتی نخواهد بود و چون شرعش ناسخ شرایع بود آن شرایع در زمان او نبود تا چه رسد به بعد از او و پس ناسـخ و خاتم هر دو شـریکند در اینکه منسوخ و ختم شـده پس از زمان این دو نباشـد و مشترکنـد در آن که ختم شده در زمان خاتم هست ولی نسخ شده در زمان ناسخ نیست پس تأمل کن تا واضح بفهمی و اعتساف این بی‌انصاف را بیابی.

جوابهای نه گانه از اخبار شرع جدید

و امـا موضع سـیم در جواب از اخبـار شـرع جدیـده و کتـاب جدیـد و امر جدیـد پس می‌گویم قـد یرد علیه اولا آنچه در اول مقام [صفحه ۳۴۰] چهـارم گـذشت و ثانیـا آنهـا اخبار احادنـد و ثالثا بودن دلالت آنها بالظهور که لا یفیـد الا الظن الغیر المعتبر و رابعا بنا نیست بـا آن ادله و اخبـار که در مقام دوم در اثبات وظیفه و شأن موعود گـذشت که سـنت او سـنت پیغمبر (ص) و اوصیاء و زنـده کننده‌ی کتاب و دعوت کننده‌ی مردم به ملت و شـریعت او و تازه کننده و ظاهر کننده‌ی اسـلام و این که بودن شـرعی در این شـرع پیغمبر (ص) قطعی الفساد و بدیهی البطلان و برخلاف نصوصات متواتره است رجوع به آن مقام بنما تا واضح بیابی و گذشت شـرح مفصـلی در اثبـات عـدم نسـخ دین اسـلام و بقـائش الی یوم القیـام بصورتی نقلی و عقلی از ادله قطعیه در دلیـل اول از مقـاله‌ی ثانیه رجوع به ان مقام نما و خامسا رجوع کن به اخبار که در مقاله‌ی اولی گذشت مانند خبر دوئیت و امثال آن که بالصراحه شغل مهدی (ع) را دعوت به اسـلام و غلبه‌ی اهـل آن معین می‌فرماینـد و سادسا آن که لفظ جدیـد از دو معنی در عرف اطلاق می‌شود یکی امر مبتـدع مخترع منخـدع که از قبل نبوده و دیگر تازه بودن امر منـدرس و نو شدن امر منطمس و آوردن چیزی که محو شده باشد و از

یاد رفته باشد و کهنه شده باشد و حال اگر دعوی ظهور در امر ثانی نکنیم و اینکه متعارف از معنی اول تعبیر به لفظ بدع و اختراع و احداث است لااقل از اجمال خواهند بود و آن منافی با استدلال است و تأکید می‌کند این اجمال را لفظ امر و سنهٔ که می‌فرماید به امر جدید و سنت جدیده چه آنکه لفظ امر و سنهٔ نکرهٔ مشتبه است عموم و شمولی ندارد اگر یک کاری و سنتی جدید هم داشته باشد این معنی بر او صادق است و معینی در این اخبار ندارد که آن امر جدید چیست و سنت جدیده کدام شاید مراد ظهور به سیف و قتل باشد چنان چه در ذیل همین لفظ جدید در بسیاری از اخبار دارد لیس شأنه الا القتل و در بعضی لیس شأنه الا السیف و در بعضی علی العرب شدید عجب است از صاحب فرائد که ذیل اخبار را ملتفت از بیان سیف وقتل نشده که با این مدعی نمی‌سازد و شبهه اینکه مراد غلبه‌ی معنویه باشد و در مقاله‌ی ثانیه گذشت که اخبار صریحه در این که به علاوه غلبه‌ی معنویه که همه ی حجج الهیه دارند غلبه‌ی ظاهریه و قتل و سیف مخصوص به او است و گذشت که نمی‌توان سیف و قتل را حمل بر غلبه‌ی معنویه نمود رجوع به آن مقاله کن باری پس شاید مراد به امر جدید و سنهٔ جدیده همان خروج به سیف و قتل باشد چنانچه دلالت می‌کند برهمین معنی مروی در بحار از حضرت صادق (ع) به رفید می فرماید یا رفید چگونه خواهی بود وقتی اصحاب قائم در مسجد کوفه خیمه بزنند ثم اخرج المثال الجدید علی العرب شدید آن گاه بیرون شود امر نو عرض می‌کند چیست آن می‌فرماید ذبح یعنی کشتن بعد می‌فرماید یا رفید علی (ع) رفتار کرد با مردم به جفر ابیض و قائم رفتار می‌کند به جفر احمر و او ذبح است و همین مضمون در روایات دیگر هم وارد شده ملاحظه فرما که چگونه ذبح را مثال جدید فرض کرده و هم می‌فرماید ان القائم یسیر فی العرب بما فی الجفر الاحمر و این همان مضمون علی العرب شدید است که در ذیل کتاب جدید و امر جدید وارد شده پس معلوم می‌شود که مراد نسبت و امر جدید همان سیف و قتل است که در اخبار بسیار وارد شده و هم در خبر دیگر وارد شده که می‌فرماید کیف انتم لو ضرب اصحاب القائم الفسا الفساطیط فی مسجد الکوفهٔ ثم یخرج الیهم المثال المستأنف امر جدید علی العرب شدید مروی در نعمانی که این مثال جدید همان است که حضرت صادق علیه‌السلام می‌فرماید به رفید تفسیر آن را یعنی ذبح چنانچه علی العرب شدید مناسب با همین مقام است فان قلت که این امر جدید نیست که جدش هم خارج به سیف بود قلت جواب این شبهه را معصوم فرموده که پیغمبر صلی الله علیه و آله به لین و رأفت مبعوث گشته و به اقوام به صلح و جزیه ختم نمود ولی او چنان به سیفی [صفحه ۳۴۱] خارج شود که مثل آن تاکنون نبوده و قبول جزیه و صلح نکند و تمام ملل را به اسلام دعوت کند و هر که تمرد کند گردن بزند و توبه قبول نکند از کسانی که مستحق قصاص و قتل باشند که آن توبه بعد از نزول عذاب و امر الهی است و قبول نکند توبه‌ی منافق را و اسلام بر وجه نفاق را چنانچه پیغمبر (ص) می‌کرد و در بحار از کافی نقل می‌کند که ان الله بعث محمدا رحمهٔ و یبعث القائم نقمهٔ پس خروج به سیف قائم خروج به امر جدیدی است که پیغمبر (ص) بر او خارج نشده با مراد قضا به علم باشد یا عدم قبول جزیه و امثال آن از کجا معلوم شد که مراد نسخ کردن دین پیغمبر و آوردن دین علیحده است که در تمام احکام مخالف احکام پیغمبر باشد و واضح‌تر در اجمال لفظ کتاب جدید است شاید مراد همان جمع و تألیف امیر (ع) باشد که در صدر اسلام ظاهر کرد و منافقان قبولش نکردند و فرمود تا ظهور قائم کسی او را نخواهد دید چنانچه می‌فرماید در نعمانی از امیر (ع) کانی بالعجم فساطیطهم فی مسجد الکوفه یعلمون الناس القرآن کما انزل قلت او لیس هو کما انزل فقال (ع) لا مخفی منه سبعون من قریش باسمائهم و اسماء آبائهم و چند روایهٔ دیگر به همین مضمون در بحار وارد است که اصحاب قائم آن قرآن را به مردم تعلیم می‌کنند بلکه معین می‌کند این احتمال را خبر مروی در احتجاج طبرسی از ابی‌ذر غفاری که چون رسول خدا (ص) وفات کرد جمع کرد علی (ع) قرآن را و آورد نزد مهاجرین و انصار موافق وصیت پیغمبر (ص) چون گشود ابوبکر بیرون آمد فضایح قوم پس عمر برخواست و گفت یا علی برگردان آن را که ما را حاجتی به آن نیست پس برگردانید حضرت آن را تا آن که می‌گوید و چون عمر خلیفه شد سؤال کرد از آن جناب که آن قرآن را به او بدهد که او را در میان خود تحریف کند و عرض کرد یا اباالحسن اگر میاوری آن قرآن را که آوردی نزد ابی‌بکر که مجتمع شویم بر آن فرمود هیهات راهی به آن نیست نیاوردم نزد ابی‌بکر مگر آن که

حجت بر شما تمام شود و نگوئید غافل بودیم یا بگوئید روز قیامت که نیاوردی آن را نزد ما به درستی که آن قرآنی که نزد من است مس نمی‌کند آن را مگر مطهرون و اوصیا از فرزندان من عمر گفت آیا وقت معلومی از برای اظهار آن هست فرمود آری هر گاه خروج کند قائم از فرزندان من ظاهر کند آن را و وا می‌دارد مردم را بر آن پس جاری می‌شود سنت بر آن و به همین جهت حسنی عرض می‌کند اگر تو مهدی آل محمدی کو مصحف که جمع کرد آن را جدت امیرالمؤمنین (ع) و این همان کتابی است که مردم انکار کنند موافق فرمایش حضرت باقر علیه‌السلام و همان کتابی است که فرموده‌اند خیمه‌ها بزنند از برای تعلیم او و این از کارهای مشکل باشد که او را ببینند مخالف با این قرآن در ترتیب چنان چه در نجم الثاقب بیان کرده و شاید مراد مصحف فاطمه علیهاالسلام باشد که در نزد ائمه است و شاید مراد جفر احمر و ابیض باشد و شاید مراد جامعه باشد و شاید مراد املاء پیغمبر (ص) باشد در پوست آهو و شاید آن علاقه‌ی شمشیر امیر (ع) که کسی غیر امام نتواند حروف آن را بخواند و شاید مراد آن کتابی باشد که در او است حروف بیست و هشتگانه که اینها امور مخفیه بوده حاوی اسرار و جامع علوم که احیانا بعض آنها را بعض از خواص می‌دانند و زمان مساعد و با اشاعه و اظهار آنها نبوده و در موقع ظهور آن نور پاک ظاهر شود تا اشاعه‌ی علومی که خصیصه‌ی یوم الظهور است حاصل آید و شاید مراد آن کتابی باشد که در پای کوه رضوی در یوم الخروج پیغمبر صلی الله علیه و آله به امیر علیه‌السلام می‌دهد و او به قائم می‌دهد و امرش می‌نماید به عمل کردن به آن و در بعض اخبار فیدفعان الیه کتابا جدیدا هو علی العرب شدید بخاتم رطب فیقولون اعمل بما فیه الخ و شاید این همان کتابی باشد که از آستین خود بیرون می‌کند و در بین رکن و مقام بر اصحابش قرائت می‌کند و آنها از اطرافش متفرق می‌شوند و با آنکه [صفحه ۳۴۲] آن کتاب دیگری باشد و مراد به کتاب جدید همان باشد از کجا معلوم شد که مراد ملفقات و جعلیات علی‌محمد باشد یا از کجا معلوم شد که آن کتاب جدید کتابی است که مشتمل بر احکام ناسخه مر احکام پیغمبر (ص) باشد و یا مشتمل بر علوم و اسرار خفیه باشد که ربطی به مقام نسخ شرع نداشته باشد از کجای انصاف است که در برابر اجتماع تمام علماء ملت و واقفان شریعت و در برابر ضرورت تمام امت و در برابر اخبار ناصه متواتره تمسک به چنین الفاظی مجمل بشود در اثبات چنین امر برزگی یعنی نسخ شرع پیغمبر (ص) و اثبات احکام مخترعه و دیانت مجعوله اگر تو اعتقاد به اخبار و ما فی الکتب داری همه را ملاحظه داشته باش نه هر چه موافق با هوای تو باشد و اخبار بسیار وارد است که اصحاب قائم تعلیم قرآن را می‌کنند و او همان کتاب جدید است چه دخل دارد به بیان علی‌محمد که تو خیال می‌کنی و خواهد آمد و سابعا اگر تسلیم کنیم ظهور لفظ جدید را در امر بدع مخترع محدث لکن می‌گوئیم در سایر ادله قراین صارفه داریم که دلالت می‌کند بر اینکه مراد به جدید همان معنی دوم است یعنی نو کردن کهنه و تازه کردن مندرس را بر وجهی که نمی‌توان دست از ظهور آنها برداشت و به قرینه این لفظ جدید آنها را حمل بر معنای اول کرد و اراده‌ی احداث و اختراع نمود والحاصل این لفظ جدید در سایر ادله دیگر وارد شده به معنی نو کردن مندرس نه آوردن امر مستقل و ما در این موضع اشاره می‌کنیم به سوی بعض آنها و حق را به انصاف خواننده واگذار می‌کنیم یکی این فقره زیارت پدر بزرگوارش است السلام علیک یا ابا الامام المنتظر تا قولش که می‌گوید و المعید ربنا به الاسلام جدیدا بعد الانطماس و القران غظا بعد الاندراس یعنی سلام بر پدر امام منتظر که عود دهنده‌ی اسلام است به تازگی بعد از کهنه شدن و عود دهنده‌ی قرآن به تازگی بعد از مندرس شدن و دیگر و صل علی الحجة القائم ابن الحسن (ع) تا قولش و اظهر به دینک و سنة نبیک که او را ظاهر کننده‌ی دین و سنة پیغمبر (ص) قرار می‌دهد و دیگر در زیارتش دارد صاحب الزمان و معلن احکام القرآن که صاحب الزمان که لقب موعود است آن ظاهر کننده احکام قرآنست و دیگر در جمله از زیارات به لفظ خاتم الاوصیا تعبیر می‌کنند و شان وصی معلوم است که چیست و دیگر در دعای عهدنامه دارد و مجددا لما عطل من احکام کتابک و مشیدا لما ورد من اعلام دینک و سنن نبیک قرار بده او را تازه کننده احکام قرآن که متروک شده و محکم کننده‌ی دین پیغمبر (ص) و سنت او و دیگر این المتخیر لاعادة الملة والشریعة این الموصل لاحیاء الکتاب و حدوده این محیی معالم الدین که وظیفه‌ی او را اعاده دهنده‌ی ملت پیغمبر و زنده کننده‌ی کتاب او و معالم دین او

قرار داده و دیگر در دعای طولانی غیبت و جدد ما انمحی من دینک و اصلح ما بذل من حکمک و غیر من سنتک حتی یعود دینک علی یدیه غظا جدیدا که شان قائم تازه کننده‌ی آنچه از دین پیغمبر محو شده و صالح کننده‌ی احکام تبدیل یافته از شرع پیغمبر و سنن تغییر یافته آن سرور تا برگردد دین پیغمبر به دست او تر و تازه و احی بولیک القرآن و اقم به الحدود المعطله و الاحکام المهملهٔ که او زنده کننده‌ی قرآن است و به پا دارنده‌ی احکام متروکه‌ی آن و دیگر در دعای صلوهٔ در صلوهٔ مهدی دارد اللهم جدد به ما نحی من دینک و احی به ما بدل من کتابک و اظهر به ما غیر من حکمک حتی یعود دینک علی یدیه غظا جدیدا که او بر می‌گرداند دین رفته را تازه و نو و دیگر در دعای حجاب دارد و احی بی ما درس عن فروضک و سننک و دیگر [صفحه ۳۴۳] در دعای دیگر وارد است اللهم اظهر به و سنته نبیک و در مقاله اولی گذشت جمله از اخبار که دلالت دارد بر آن که موعود اقامه می‌کند ملت پیغمبر (ص) را و دعوت می‌کند به شریعت او و حضرت باقر علیه‌السلام فرمود که گشوده می‌شود بر او مشارق ارض و مغارب آن تا آن که باقی نماند مگر دین محمد صلی الله علیه و آله و باقی نگذارد اهل دینی را مگر آنکه اظهار اسلام کنند و همه را به نماز و زکوهٔ و احکام مسلمین وا دارد و الا گردن بزنند و دعوت به کتاب خدا و سنت پیغمبر (ص) نماید حتی ان المرئهٔ لتقضی فی بیتها بکتاب الله و سنته رسول الله وجه الدلاله آنکه چون بعد از پیغمبر (ص) و غلبه خلفاء جور و احکام کتاب و دین پیغمبر (ص) اصولا و فروعا اختلاف بسیار پیدا کرده و تغییرات و تبدیلات بی‌شمار بر آن طاری گشته و تغییرها بر آن حاصل شده و به اهواء و آرا جعل احکام مخالفه شده و رجوع به عترت که مبین کتاب و احکام است از میان رفته و این مطلب دو در تزاید است تا در آخر الزمان چنانچه فرموده‌اند باقی نماند از قرآن مگر رسم و از اسلام مگر اسم تا به این سرحد که اسلام به حالت غربت اولیه برگردد خاصه به ملاحظه ظهور مذاهب جدیده مانند این مذهب که بردارنده کتاب و احکام آن بوده و نسخ کننده‌ی دین اسلام و به ملاحظه رجوع مردم از دین خود و اختیار کردن دین جدید و اشاعه‌ی جور و رفتن عدل از میانه و مغصوب بودن دولت حقه که تمام این مراتب به اخبار متواتره منصوصه است و خصم هم قبول دارد که در آخر کار چنین هنگامه‌ها در اسلام واقع خواهد شد پس در واقع کتاب متروک و احکام معطل و حدود مهمل و ملت تغییر و سنن تبدیل یابد پس کتاب و ما فی الکتاب مندرس و منطمس و محو شده و از یاد رفته خواهد بود پس از آن آن کسی که ظاهر کننده اسلام و زنده کننده کتاب و تازه کننده دین و نو کننده سنن او باشد او صاحب شرع جدید و کتاب جدید است که شرع و کتاب را تازه و نو کرده حال می‌گویم عناوین این فقرات عود دهنده و رجوع دهنده و ظاهر کننده و زنده کننده و تازه کننده و نو کننده قرآن و احکام دین و سنهٔ پیغمبر است و از این عود و رجوع و اعاده و احیاء تعبیر به لفظ جدید کرده این قرینه می‌شود که مراد به لفظ جدید در اخباری که صاحب فرائد تمسک کرده همین معنای دوم جدید است نه اول که می‌فرماید و ترجع الدین علی یدیه غظا جدیدا و می‌فرماید حتی یعود دینک علی یدیه غظا جدیدا یا اهل الانصاف این مذهب که کتاب علیحده آورده مشتمل بر احکام مخالفه قرآن و دین اسلام را یکسره برده و دین دیگر آورده آیا او ظاهر کننده اسلام و عود دهنده و رجوع دهنده دین پیغمبر (ص) و زنده کننده کتاب است آیا می‌توانید بگوئید که مراد به عود اسلام و اظهار او و مراد به زنده کردن قرآن و احکام او و محکم کننده نشان‌های پیغمبر (ص) و اصلاح کننده آنچه از دین تبدیل یافته و بپا دارنده احکام و رواج دهنده بعد از اندراس و تازه کننده بعد از انطماس آن است که این را یکسره از میان ببرد از عباداتش و سیاساتش و معاملاتش و حدود و میراثش و سایر احکامش و در برابر غیر آنها را جعل نماید حاشا و کلا که این از قبیل تفسیر کردن صورت است به قفا و زمین به شما و تاریکی به ضیاء و عبرت به هیاء ولی اگر کتاب جدید و شرع جدید حمل شود بر این معنا که قائم کسی است که کتاب را تازه کند و شرع را نو می‌کند و یا در وقتی ظاهر می‌شود که آنچه از کتاب و شرع بیاورد به واسطه اندراس و انطماس آن از کتاب و شرع تازه و نو به نظر می‌آید چقدر موافق است با فهم عرف و بالجمله ظهور فقراتی که نگارنده عرض نمود در معنای خود به چند برابر اقوی است از اخباری که لفظ جدید دارد از معنای ظاهر آن و اگر بی‌انصاف باشد و اغماض کند می‌گویم لا ـ محاله این فقرات معروضه شاهد جمع می‌شود و بین اخبار متواتره که نفی دین آخر

می‌کند و اینکه [صفحه ۳۴۴] شأن موعود وصایت و ترویج همان شرع پیغمبر است که بسیاری از آنها در این رساله یاد شده و بین این چند خبر که می‌گوید قائم کتاب جدید و شرع جدید می‌آورد به اینکه بگوئیم غیر از دین پیغمبر (ع) نمی‌آورد و او را هم بر حال خود باقی نمی‌گذارد بلکه همان مندرس شده محو شده منطمس شده را اعاده می‌دهد به تازگی و نویی و اگر متعصف متعصبی یافت شود که از این جمع هم مضایقه کند می‌گویم بعد از ملاحظه اطراف و تمام اخبار و فقرات لا ـ محاله اجمال پیدا خواهد شد و دلالت معتبره باقی نخواهد ماند تا اثبات شود که شأن موعود جعل دین علیحده است و اگر مجاحد مکابر معاندی مثل این طایفه یافت شود و تجمد به ظاهر لفظ جدید کند و حمل بر معنای مقصود این جماعت نماید باز می‌گوئیم به مقتضی مفیده آنها غلبه دین خودشان را به تدریج در میان تمام مسلمانان و به موجب اخبار تمحیص که لا یبقی الا الاقل تا آنکه اسلام به غربت اولیه برگردد و باقی نماند بر او حقیقه مگر اندر زمان ظهور موعود زمان رواج این ملت باطله و شیوع این کتاب فاسد و بودن مردم اهل این دین کاسد خواهد بود و چون قائم مهدی که خاتم الائمه و الاوصیاء است به موجب اخبار متواتره است ظهور نماید و بخواهد مردم را به شریعت اسلام دعوت کند و اسلام را ظاهر نماید و مردم را به عمل به قرآن وا دارد این مطلب در نظر آنها امر جدید و کتاب و شرع جدید خواهد بود که او بعد از دین مخترع و کتاب مجعول مروج و معمول به آمده پس آن جدید خواهد بود بلکه امر همین است و لیس غیره چه آنکه موافق جمله از ادعیه و زیارات و اخبار قائم موعود دهنده اسلام و رجوع دهنده آن است و موعود و رجوع در وقتی است که او از میان برود و دیگری جایش بیاید باز دو مرتبه او برگردد پس باید به موجب اخبار کثیره وارده در ارتداد مردم که بعض آن در فاتحه گذشت مردم از دین اسلام خارج شوند به اختیار کردن دین دیگر نه آنکه بلا دین باشند آن وقت صدق می‌کند عود ملت و رجوع دین و حال مقدمات رفتنش فراهم شده و این رفتن مقدمه آمدن است که آورنده‌اش قائم است چنانچه صدق عنوان زنده کننده و تازه کننده و اصلاح و محکم کننده و بپا دارنده به اقامه‌ی کتاب متروک و احکام مهمله مندرسه منطمسه است که بعد از پیغمبر حاصل شده و روز بروز تزاید پیدا می‌کند تا اسلام به غربت اولیه برگردد که این مذهب هم از اقوی مقدمات و اسباب آن است چه آنکه جمله از کتاب برداشته شده و جمله فهم آن بر مرد مخفی نمانده و احکام واقعیه بسیار متروک گشته تا به سر حدی که اقوال مختلفه در غالب مسائل فرعیه پیدا شده و در اصول و عقاید مذاهب متعدد متناقضه رواج یافته و حق باز مذاهب و اقوال مخفی و مشتبه مانده و جمله از مردم زیر بار احکام اعتقادا و جمله حملا ـ نرفته و نمی‌روند از کسانی که به اسم اسلام موسومند و حالت نسقه و فجره و متمردین و متأمرین و جهال مشهور و مکشوف است و از طرف دیگر به واسطه نبودن امام عادل حدود الهیه و خاصه او است معطل مانده و آنچه حق اوست در زمین و به دست غیر او افتاده و بیت المال مسلمین از میان رفته و صاحبی از برای آنها نیست که اخذ خراج نماید و حفظ نعوذ کند و اهل ذمه را بر تکلیف خود وادارد و دست طوائف کفر را کوتاه دارد و رعیتش را از تخت سلطنت جابره مستخلص فرماید و رسوم و عادات اهل کفر را از میان مسلمانان بردارد و سنت پیغمبر (ص) و رویه‌ی او در ماکل و مشارب و ملبوسات و منکوحات و معاشرات و سیاسات جاری نماید و حقوق مسلمین را در اموال اخذ نماید و کرامت را به تقوی و شرف را به علم و امارت را به خوبان بدهد و مساوات اجرا دارد و جمعه اقامه نماید و معروف را بپا دارد و منکر را بردارد و قضای الهی جاری سازد و حق اسلام از معادن و مفتوحات و غیر آن دریافت نماید و مفصلات را حل نماید و مجهولات را بیان فرماید و رکن بزرگ دین جهاد را بپا دارد و معاندین دین را بردارد و مخربین را جزا دهد و ظالمان را جزا [صفحه ۳۴۵] دهد و انتصاف از مظلوم فرماید و چون ضعیف باشد و مراعات حق نماید و حق خودش را بگیرد و ملکش را تصرف نماید و شعائر را تعظیم و معالم را احیاء و سنن را اجراء و بدع را متروک فرماید و نفاق را به وثاق و اختلاف را به ایتلاف مبدل سازد و متفرقات را مجتمع و غیر آن از کارهائی که اگر در بدو غصب خلافت نمی‌شد آثار مروج می‌شد پس کار عقب مانده را از سر گیرد پس آن که صاحب این شئون باشد او زنده کننده‌ی کتاب و تازه کننده‌ی اسلام و صالح کننده و محکم کننده و بپا دارنده‌ی او خواهد بود نه آن کسی که آن دو را یکسر ببرد و دری دیگر بیاورد عبث نیست که

گریه می‌کند از طول غیبت که انتظار فرج را افضل اعمال می‌دانند و عبث نیست که مؤمن را متأسف و محزون و مغموم می‌شمارند عبث نیست که ظهورش را فرج آل محمد می‌شمارند و عبث نیست که در آخر کار پیغمبر (ص) و ائمه و انبیاء و ملئکه در بیت المعمور به سجده می‌افتند گریه می‌کنند وعدک وعدک می‌گویند که آب از جوی رفته به جوی برگردد و سلطنت معنویه به صاحبش برگردد و رعیت و ملکش به دست آید تا تلافی آن آتش افروخته و آن حرمت مهتوکه و پهلوی شکسته و بازوی خسته و صورت آزرده و گردن بلند به کمند افتاده و فرق شکافته و جگر پاره پاره و بدن قطعه قطعه و عیال اسیر و اطفال دستگیر و اولاد کشته مقهور مغلوب آواره دور از وطن و اصحاب و یاران ذلیل متواری دربدر و دوستان خون جگر و آوارگی و تنهائی و غائب شدن از انظار بشود و از این جمله دانسته می‌شود بعض شئون قائم و بزرگی کارها و شدت اهتمام به شأن او تا آنکه او را صاحب فرائد کوچک نشمرد و آنچه در بزرگی یوم الظهور وارد شده آن را منافی با شان قائم موعود که ما امامیه برآنیم نیاید چنانچه این توهم را سابقا کرده بود و اما فقره‌ی سیعود الاسلام غریبا پس به کمال وضوح بر ضل خیال ارباب این مذهب دلالت دارد چه آن که مقصود آن نیست که این دین دیگر هم که ظاهر شود او هم مثل اسلام خواهد بود در ابتدایش و غریب خواهد بود بعد انتشار خواهد یافت بلکه مقصود غربت همان دینی است که پیغمبر آورده و شان قائم آن است که او را از بعد انتشار غربت خارج نماید و دانستی انفا جهات غربت او را و هم کیفیت خروج او را از غربت اجمالا و دلالت بر همین مراتب می‌کند اخبار کثیره که در بحار و غیر آن وارد است از بیان سیره‌ی قائم و یستانف الاسلام جدیدا که اسلام را از سر گیرد به تازگی و معلوم است که استیناف شرع علیحده مخالف با اسلام کلیهٔ چنانچه دین مخترع باب و بها است این تجدید اسلام نیست چه آنکه اسلام در برابر سایر دیانات عبارت است از دین مخصوص که عبادات و سیاسات و حدود و مواریث و سایر احکام او معلوم است و او همان دینی است که فرموده‌اند نبی الاسلام علی خمس دعائم الصلوهٔ و الزکوهٔ و الحج و الصیام و الولایه نه آن دینی که نسخ این امور را کرده باشد و الحاصل اسلام شرع محمد بن عبدالله است تجدید او همان بود که اجمالا عرض شد نه دین آخر و اما روایهٔ آنکه به غیر این رفتار که هست رفتار نماید پس مقصود را نفهمیده و مراد آن نیست که شرع جدید بیاورد بلکه اشاره‌ی به سیره‌ی قائم است که در اخبار متکاثره به عبارات مختلفه بیان کرده یا مقصود عدم تقیه است و نبودن بیعت طاغیه بر گردن او چنان چه حال ائمه دیگر چنین بوده و یا خروج به سیف قاطع است و یا تسویه و تعدیل در قسمت و رعایت حقوق فقراء و مؤمنین بر خلاف عهد و سیره‌ی خلفا جور و یا رویه‌ی زمان او در ماکل و مشرب و لباس و معاش و کثرت زحمت در جهاد و در عبادت و راه خدا بر خلاف زمان ائمه که زمان راحت بوده چنانچه همین مراتب در اخبار یاد شده بلکه بسیار می‌شد که اصحاب ائمه آرزوی زمان فرج و رجوع امر را می‌کردند به رجاء رفاهیت در معاش و راحت و ائمه جواب می‌دادند که این ازمنه ازمنه راحت شما است از جهاتی و در آن [صفحه ۳۴۶] زمان در زحمت خواهید بود چنانچه در مروی در بحار از مفضل که گفته بودم خدمت حضرت صادق (ع) پس نظر کرد به من و فرمود چرا مهموم و متغیر اللونی عرض کردم فدایت شوم می‌بینم سلطنت و ملک بنی‌عباس و آنچه در دست ایشان است از مال پس اگر این ملک و مال از برای شما باشد ما هم با شما شریک بودیم یعنی در سعه و راحت حضرت فرمود یا مفضل اما لو کان ذلک لم یکن الا سیاسهٔ اللیل و سیاحهٔ النهار و اکل الجشب و لبس الخشن شبه امیرالمؤمنین و الا فالنار یعنی اگر ملک و سلطنت بر ما برگردد نخواهد بود مگر ریاضت عبادت در شب و ریاضت اهتمام به امور مردم و سعی در جهاد در روز و در حوائج مردم و سیر در زمین از برای انجام این امور و خوردن غذاهای درشت ناگوار و پوشیدن لباس‌های خشن چنانچه سیره‌ی امیرالمؤمنین (ع) همین بوده و الا پس آتش خواهد بود و هم در بحار از بعض اصحاب نقل می‌کند که خدمت حضرت صادق (ع) بودم که مردم از او سؤالات می‌کردند و جواب می‌شنیدند و او گریه کرد بر این که آن سرور خانه‌نشین است و در بر وی بسته و مبتلای شیعه به واسطه عدم بودن امر از برای ایشان در ظاهر پس آن حضرت تسلیت او را داد به اینکه فرمود لاتبک و ناکل اکثر الطیب و نلبس اللین و لو کان الذی تقول لم تکن الا اکل الجشب و لبس الخشن مثل امیرالمؤمنین (ع) والا فمعالجهٔ الاعلال فی النار گریه مکن و حال آنکه

می‌خوریم بیشتر غذاهای خوب را و می‌پوشیم لباس‌های نرم را و اگر حاصل باشد آنچه را تو می گوئی و گمان می کنی یعنی خلافهٔ ظاهریه پس نخواهد بود مگر اکل غذای ناگوار و پوشیدن لباس درشت مثل امیرالمؤمنین (ع) والا پس آتش جهنم خواهد بود و هم در بحار معلی بن خنیس به حضرت صادق (ع) عرض کرد لو کان هذا الامر الیکم لعنتا معکم پس حضرت فرمود والله لو کان هذا الامر الینا لما کان الا اکل الجشب و لبس الجشن و هم به مفضل می‌فرماید لو کان هذا الامر الینا لما کان الا عیش رسول الله و سیرهٔ امیرالمؤمنین (ع) و هم در نعمانی حضرت رضا (ع) فرمود در وقت ذکر قائم شما آسوده‌ترید و در راحت‌ترید تا آن زمان و آن روز به درستی که در آن زمان نخواهد بود الا ـ العلق و العرق القوم علی السروج و ما لباس القائم الا ـ الغلیظ و ما طعامه الا الجشب یعنی نخواهد بود مگر کثرت عرق و خون پیشانی و سواری بر زین اشاره به سوی مشقت جهاد در رکاب آن سرور و آن جنگ‌ها و نیست لباس قائم مگر درشت و طعامش مگر سخت و در نعمانی ما یستعجلون بخروج القائم و الله ما طعامه الا الشعیر الجشب و لا ـ لباسه الا الغلیظ و ما هو الا السیف والموت تحتظل السیف و هم در بحار ما تستعجلون بخروج القائم فوالله ما لباسه الا الغلیظ و ما طعامه الا الجشب و ما هو الا بالسیف و الموت تحت ظل السیف و حاصلش اشاره به سوی شدت زحمت در عبادت و زهد و ترک دنیا و شدت در امر دنیا جهاد و کشتن و کشته شدن و مراد به رفتار آنها و غیر آنها است از آن چه در باب سیره و سلوک قائم مذکور شده چه دخل دارد به نسخ شرع پیغمبر (ص) و تغییر دادن نماز و روزه و نکاح و میراث و طهارات و غیر آن و هم حضرت باقر (ع) می‌فرماید اذا قام قائم اهل البیت قسم بالسویه و عدل فی الرعیته و حاصلش بر خلاف رفتار جور رفتار می کند از قسمت بالسویه و عدالت بین رعیت و از این نمونه اخبار بسیار است حال اگر توهم صاحب فرائد از نفهمی است خداوند شعور بدهد و اگر از بی‌انصافی و تعصب است خدا شفا بدهد.

جواب از اخباری که توهم شده دلالت آنها بر نسخ

و اما خبر یبطل ما کان قبله و یهدم ما کان قبله پس ایضا آن را نفهمیده اخبار معتبره شارحه بیان معنی آن را می کند که مقصود نسخ شریعت پیغمبر (ص) نیست بلکه مقصود آن است آن چه در زمان غیبت که زمان سبطه و هدنه می‌شمارند او را که نظیر و شبه زمان فتره و کمتر از اوست حاصل گشته از رسوم غیر محموده و عادات ناپسند و یا آثاری که بر خلاف سنت پیغمبر (ص) حاصل گشته از وضع مساجد و مصاحف و معابر و بیوت و امثال آن آن چه از رسوم جاهلیت بوده مانند برداشتن پیغمبر (ع) رسوم جاهلیه را او هم بر می‌دارد و مثل پیغمبر (ع) امر جدید [صفحه ۳۴۷] و دعوت جدیده قیام می کند تا آنکه اسلام تازه شود و همان سنن اولیه پیغمبر (ص) و مرغوبه و مطلوبه از شرع او که مرعوب عنها گشته ثانیا برگردد و تازه شود چنانچه در اخبار بسیار بیان این معنی را می‌فرماید چنانچه در نعمانی از عبدالله بن عطا است که می گوید از حضرت صادق (ع) سؤال کردم از سیره مهدی کیف سیرته قال یصنع ما صنع رسول الله یهدم ما کان قبله کما هدم رسول الله امر الجاهلیهٔ و یستانف الاسلام جدیدا و حاصلش آنکه چنانچه پیغمبر (ص) رسوم جاهلیت را برداشت او هم رسومی که برخلاف سنن پیغمبر (ص) در میان مردم معمول شده بود از زمان غصب خلافت و غیبت تا یوم الظهور آن را بر می‌دارد و هم آن سنن اولیه اسلام و مرغوبه در اسلام را جاری می‌سازد تا آن که اسلام از سر گرفته شود و این کلمه یستانف الاسلام جدیدا که در ذیل این اخبار است کمال صراحت . . . [و] دلالت دارد که اسلام را نمی‌برد چنانچه این طایفه گمان برده‌اند بلکه او را تازه می کند چنانچه بوده و چنانچه باید باشد و حقش بوده و از جمله هدف‌های قائم همانی است که حضرت صادق به ابی‌بصیر در مروی بحار می‌فرماید یهدم المسجد الحرام حتی یرده الی اساسه و مسجد الرسول الی اساسه و یرد البیت الی موضعه و اقامه علی اساسه و قطع ایدی بنی شیبه السراق و علقها علی الکعبهٔ منهدم می کند مسجدالحرام را و مسجدی نبی و کعبه تا اساسش و دست بنی شیبه را می‌برد و به کعبه می‌آویزد که اینها دزدان کعبه اند و هم اصبع می گوید که حضرت امیر اشاره به مسجد کوفه نمود و فرمایشاتی کرد از آن جمله طوبی لمن شهد هدمک مع قائم اهل بیتی و ویل لبنانیک

بالمطبوخ المغیر قبلهٔ نوح و هم در بحار در خبر مروی می‌فرماید از اقام القائم دخل الکوفهٔ و امر بهدم المساجد و مساجد کوفه را منهدم می‌کند تا اساسش و باقی می‌گذارد مثل عریش موسی و بلندی‌های آنها را خراب می‌کند و بر می‌گرداند مساجد را بر صورتی که در عهد پیغمبر (ص) بوده و منهدم می‌کند هر مسجدی را که بر طریق نباشد و می‌بندد هر سوراخی را که از خانه‌ها بر آنها باز شده و هر جناح خانه و کنیف و میزابی که در راه باشد و وسعت می‌دهد راه‌های بزرگ را تا شصت ذرع و در خبری در روز عدل تغییر داده شود مساجد مظلمه و خراب کند کعبه را تا به قواعد ابراهیم و اسماعیل و در خبری منار و مقاصیر که در مسجد است خراب می‌کند که آنها بدعت‌اند و در خبری دارد در باب مسجد کوفه اما ان قائمنا اذا قام کسره و سوی قبلته ای صاحب فرائد دلائل دل خود را به اخباری که در سنن قائم وارد شده خوش دارید که او را صاحب شرع جدید گمان دارید به خیال آنکه منطبق براین دو مدعی شود از شما سؤال می‌شود سنن قائم بسیار است که در باب سیره او نوشته شده از آنها است آنچه نوشته شد آیا او توانست اساس این مساجد را خراب کند و این تصرفات در خانه و معابر مردم بنماید و در خبر دیگر در بحار باقی نگذارد مسجدی روی زمین که از برای آن مشرف و بلندی‌ها باشد مگر آن که منهدم کند همه را و لا یترک بدعهٔ الا ازالها و لا سنهٔ الا اقامها یعنی نگذارد بدعتی را مگر آنکه زایل کند آن را و نه سنتی را مگر آنکه اقامه نماید او را و این امور هدم ما کان قبله است و در خبر دیگری باقی نگذارد اهل دینی تا آنکه اظهار اسلام کنند که خدا فرموده و له اسلم من فی السموات والارض طوعا و کرها و در خبر دیگر در تفسیر آیه و له اسلم من فی السموات والارض طوعا و کرها فرموده ان الآیه انزلت فی القائم اذا خرج بالیهود و النصاری و الصابئین والزنادقه و اهل الردهٔ و الکفار فی شرق الارض و غربها یعرض علیها الاسلام فمن اسلم طوعا امره بالصلوهٔ و الزکوهٔ و ما یؤمر به المسلم و یجب لله علیه و من لم یسلم ضرب عنقه ببینید که چگونه دعوت به اسلام می‌کند و جزیه که از قبل بوده باطل می‌کند آیا چنین آثاری از این دو مدعی مشاهده شده یا آنکه همه ادیان را شاخه درخت انسانی می‌داند و می‌گوید عاشروا الادیان بالروح و الریحان و این راه گریزی هست از برای خودش که برابری با آنها نمی‌تواند بکند و در خبری می‌فرماید و لا یقبل صاحب هذا الامر الجزیه کما قبلها رسول الله (ص) و هو قول الله تعالی و قاتلوهم حتی لا تکون فتنهٔ و یکون الدین کله لله بلی در شرع این دو هم جزیه نیست اما به او [صفحه ۳۴۸] نمی‌دادند تا آنکه او قبول نمی‌کرد و این ابطال ما کان قبله است مما فضل رسول الله (ص) و خواهد آمد که اینگونه امور نسخ باطل نیست و در خبر دیگر در بحار دارد ظاهر می‌کند اسلام را و چنانچه پیغمبر (ص) باطل کرد آنچه در جاهلیت بود و استقبل الناس بالعدل او هم باطل می‌کند آنچه در هدنه بود و یستقبل بهم بالعدل که معلوم می‌شود چنانچه پیغمبر (ص) به اظهار اسلام ازاله جور نمود که در جاهلیت بوده و استقبال به عدل کرده همچنین قائم هم به عود اسلام ازاله جور زمان هدنه و تشبه فتره را می‌کند و استقبال به عدل می‌نماید و همین مراد است از خبری که می‌گوید چنانچه پیغمبر (ص) استیناف امر کرد قائم هم استیناف امر می‌کند یعنی جور و بدع را بر می‌دارد و عدل و سنت را شایع می‌کند جواب دهم بعد از اغماض از مراتب مزبوره می‌گویم همانا در اخبار مفصله شارحه بیاناتی است که معلوم می‌کند که آن تازگی‌ها چه نمونه است و واضح می‌شود از رجوع به آن اینکه آنچه را از این مدعیان برداشته‌اند در عصر ظهورش باقی است و آنچه را او تازه می‌آورد اینها نیاورده‌اند و از این مقام دو مطلب واضح می‌شود یکی آنکه شرع جدید او عبارت است از امور مخصوصه نه برداشتن احکام یکسره و دیگر آنکه این مخترعات در این دعوت کاذبه آن شرع جدید نیست رجوع به علل و عیون و اکمال و بصائر و اختصاص و دعوات راوندی و بحار و اعلام الوری و غیر آنها بنما ببین در سیر قائم چه امور نوشته شده او امر به نماز و زکوهٔ و اقامه جماعت می‌نماید و جهاد را به پا می‌دارد و این مدعی همه را برداشته چنانچه از ایقان و غیر آن معلوم می‌شود و ایضا او احکامی را دارد که هیچ یک در این دعوت کاذبه نیست از کشتن کسی که تفقه در دین نکرده باشد و بیست سال از سن او گذشته باشد و کشتن مانع الزکوهٔ و کشتن ذراری قتله حسین به واسطه رضای به فعل پدرانشان و کشتن خنزیر و کشتن کسی که مردم از او گناهی نمی‌دانند می‌فرستد که او را در خانه‌اش بکشند تا اندازه که مردم ترسند که در خانه‌های خود سخنی گویند از آنکه مباد دیوار بر ایشان شهادت دهد و

کشتن شیخ زانی و این افعال مستند به حکم است و این حکمی است تازه بر ایشان که چنین حکمی را سابق نداشته‌اند و قبول نکردن توبه منافق و آنکه قلبش موافقت ندارد و وسیع کردن راه‌ها تا هفتاد زرع و برداشتن ناودان‌ها و کنیف را که در معابر باشد و سد کردن پنجره و سوراخ ها که از خانه‌ها به کوچه باشد و خراب کردن آجری از بیوت که اینها منع است و تحریمی است از این افعال پس آنکه جایز و مباح بوده و قبول نکردن جزیه و عرض اسلام بر اهل آن و گردن زدن آنها اگر قبول نکردند وقضا بعضا دارد (ع) و بینه نخواستن و به علم خود حکم کردن و هر نفسی حکم او را دادن مانند داود و سلیمان و توارث برادران معنوی که در اظله اخوت داشتند چنانچه در نجم از خصال از حضرت صادق (ع) و کاظم (ع) روایت می‌کند که فرمودند هر گاه برخواست قائم هر آینه حکم می‌کند به حکمی که حکم نکرده به آنها احدی قبل از او می‌کشد پیر زانی را و می‌کشد مانع زکوهٔ را و میراث دهد برادر از برادرش در عالم ذر اینها کارهای تازه موعود است موافق اخبار معتبره و هیچ یک از آن در این دعوت جدیده یافت نشده بلکه قدرت بر اقامه جمله از آنها را نداشته و دیگر نشر علوم و معارف است که بیست و پنج حرف را او ظاهر کند و اسرار مخفیه را آشکارا و ما بیست و یک حرف از او ندیده بلی تبعیت و سرقت از مختلفات مشارب و مسروقاتی از صوفیه و شیخیه و چند اصطلاح جدید ضمیمه کرده ملفقاتی به یک نسق به هم بافته و تأویلات بارده اختراع کرده اگر آن علوم مخفیه که هیچ پیغمبری و وصی اظهار آن نکرده و او که اظهار کند چندین برابر علوم و اسرار تمام باشد همان بیانات بیان باشد که خوب سر مردم را شیره مالیده شده و گذشت در مقاله ثانیه اشاره به علوم بیانیه ایقاظ لا یقال نسخ به همین امور که شما قبول دارید و ملتزم شدید هم حاصل است پس چرا انکار آن را دارید و نسخ جزئی که ثابت شد کلی هم جایز خواهد بود که حکم الامثال واحد لانا نقول این امور و امثال آن که خبر آن از قبل از مجئی زمان نسخ آمده آن را نسخ نمی‌گوئیم و نسخ باطل نمی‌دانیم چه آنکه نسخ مصطلح باطل آن است که دلیل منسوخ بنفسه یا به امور آخر ظاهر [صفحه ۳۴۹] در استمرار باشد تا زمان مجئی ناسخ و پس از آن نفس ناسخ قرینه بشود بر خلاف و بیان انتهاء مدت حکم سابق اما اگر از قبل در ازمنه عمل به منسوخ دلیلی وارد شود به انقضاء این احکام تا زمان کذا آن نسخ مصطلح نیست و آن نسخ باطل نیست و این تغییرات از این قبیل است چه آن که نفس همین اخبار وارده در زمان معصومین که دلالت بر این تغییرات دارد این تغییرات را از نسخ مصطلح و نسخ باطل خارج می‌کند و سرش آن است که این نسخ هم از همان دین سابق است و ملازم با دین علیحده و شرع جدید که محتاج به پیغمبر آخر باشد نیست و آنچه بالضرورهٔ باطل است این قسم است که شرع جدید تغییر حاصل شود و اما آن قسم اول که دلیل ناسخ مقدم و در زمان عمل به منسوخ وارد شده باشد از قبیل آن خواهد بود که خود صاحب شرع بیان بعض احکام را فرموده باشد بعد خودش بگوید که این احکام در فلان تاریخ منسوخ خواهد بود و با آنکه تا چند سال باید عمل به این احکام نمائید و این چنین امر را نسخ نگویند و اگر هم گفته شود نسخ باطل نیست زیادهٔ تنویر لزیادهٔ تقریر ببیان او فی اولا چون بیان نسخ منسوخات در همان ازمنه عمل به منسوخ بوده و قبل از زمان نسخ بوده این نسخ مصطلح نخواهد بود بلکه روی هم رفته دلیل منسوخ به این اخبار آنها را از متوقعات می کند پس گویا در آن شرع دو حکم رسیده هر یک تا وقتی و آنچه را باطل می‌دانیم نسخ مصطلح است و ثانیا چون ما ملتزمیم به اینکه قائم مهدی شأنش امامت مصطلحه و قائم و خاتم الوصایهٔ است و از همین دین محمد (ص) و آخر اوست بر فرض که غالب احکام را تغییر بدهد و بر فرض که هیچ خبری از این تغییر و تبدیل از قبل نرسیده باشد و بر فرض که در ازمنه منسوخه بیان ناسخ را هم نفرموده باشد مع‌الوصف این نسخ باطل بالضرورهٔ نیست چه آنکه این نسخی است من الدین فی الدین و نیست نسخ دین پس حال تغییرات و تبدیلات قائم بنابر عقیده ما که خاتم الوصایه است حال نسخه‌های احکامی است که در خود قرآن و به لسان پیغمبر (ص) واقع شده که اتفاقی و مجمع علیه است از قبیل نسخ بعد النبی می‌شود اگر بیان ناسخ در لسان نبی نشده باشد و ما نسخ بعد النبی را باطل نمی‌دانیم مثل نسخی که در لسان ائمه دیگر واقع شود چنان چه در اصول در دوران بین نسخ و تخصیص و تصحیح نسخ بعد النبی تحقیق این مقام را نموده‌ایم خاصه بنابر آنکه بیانات متأخره از ائمه کاشف باشد از ورود بیان از خود پیغمبر (ص) و اینکه علم هر شیئ از او بیان شده و در نزد

وصی ودیعه بوده و از آن وصی به وصی دیگر و هر وقت مصلحت در اظهار آن بوده وصی و امام آن عصر بیان می‌فرموده چنانچه مدلول علیه اخبار کثیره است بلکه متواتره و بالجمله تبدیلات و تغییرات قائم هم نسبت به احکام پیغمبر (ص) مثل نواسخی است که در لسان اجداد طاهرینش وارد شده باشد و آنها مثل نواسخی است که در لسان خود پیغمبر (ص) واقع شده باشد چه آنکه لسان اوصیاء نبی لسان آخرشان لسان اول ایشان است و لسان تمام ایشان لسان خود نبی است و در بیان احکام و مرادات نفس الامریه هم می‌تواند تمام را خود بگوید و هم به اوصیاء واگذارد اگر مصلحت در آن باشد و در این صورت بیانات مخالفه با ظواهر فرمایشات نبی اگر در کلام آخر اوصیا باشد مثل این است که در لسان خود نبی مستقله وارد شده باشد و این مرتبه چه دخل و مناسبت دارد با مقام شارعیت مستقله که آن نسخ من الدین فی الدین نیست بلکه آن نسخ دین است نظیر نسخ انبیاء هر لاحقی دین سابق را و آنچه را ما ضروری البطلان می‌دانیم این قسم اخیر است و آن چه بر ما لازم می‌شود از الزام به آن احکام سابقه که نام برده از کارهای قائم از قسم اول آن است که باطل نمی‌دانیم پس نقصی بر ما نخواهد بود و صدور آن احکام از قائم مشترک الورود نخواهد بود و اگر این قسم از نسخ را هم به ضرورت و اجماع باطل بدانی پس قسم آخر به طریق اولی به اجماع و ضرورت باطل خواهد بود و این تخریب اساس این مفتریان و این دعوای جدیده است و الحاصل اگر ما صحیح بدانیم تبدیلات قائم را به طریق و عنوان وصایت و بیان از خود پیغمبر (ص) و این که شخص مقدس نبوی احکامی موقته هر یک را تا زمانی وصیی از اوصیائش قرار داده و بیان توقیت را به اوصیاء فرموده لازم ندارد [صفحه ۳۵۰] که صحیح بدانیم تبدیلات مستقله را به عنوان استقلال و ظهور صاحب وحی و کتاب و شرع مستقل چه آنکه قسم اول منافات با خاتمیت این دین و بقاء شرع سیدالمرسلین تا قیامت و نبودن صاحب شرعی پس از او ندارد که بضرورهٔ ملت و تواتر اخبار و نص کتاب ثابت شده و قسم دوم منافات دارد و با قطعیات از دین سابق مخالفت دارد پس خوب تامل کن تا خوب بفهمی به علاوه آنکه بسیاری از این امور که از قبیل حدود و نظم سیاست مدن است چون امر آن موکول به ولایت حقه است داخل نسخ نیست و مثل قضاء به علم دو اصل شرع ثابت بوده و بعضی ظواهر است قابل تاویل به این امور امر قطعی الخلاف را نمی‌توان معلوم کرد و لا یخفی آنکه آنچه در تصحیح نسخ شرایع گفته شده همان اثبات امکان عقلی می‌کند در برابر مدعین استحاله آن و مدعای ما آن است که وقوع آن نسبت به شرع محمدی منفی به ادله نقلیه قطعیه است پس تقریر وجوه مصححه مر نسخ را عقلا نفعی به این مقام که مقام ثبوت و اثبات ما امکن عقلا است ندارد پس از آنکه وقوعش باطل شده قطعا نقلا فتامل جیدا برگشتیم به اصل مطلب که آنچه در اخبار شارحه بیان تصرفاتی جدید از قائم که اشاعه آن در اول بعثت به واسطه جهاتی از مصلحت بطور الزام نشده و در عصر ظهور بواسطه تمامیت شرایط و ازاله موانع و استعداد نفوس از طرف پیغمبر به توسط وصی آخرینش اشاعه می‌شود آن تصرفات مخصوصه معینه است ما عدای آن‌ها را ابدا دلیل نداریم بر تبدیل تا به این اندازه که تبدیل صوم و صلوهٔ و تغییر نکاح و مواریث و سایر امور یکسره شود چنانچه این مدعی کرده بلکه در واقع اگر او شارع مستقل بود و نسخ تمام کرده بود کرامتی در بیان خصوص این چند امر که در اخبار وارد شده و اشاره کردیم نخواهد بود و چه حسنی داشت که بگوید قائم سه حکم می‌کند که پیش از او احدی نکرده و حال آنکه تمام احکام را برده و در برابرش احکام دیگری آورده باشد که هیچ یک از آن‌ها در قبل نبوده کجا اینگونه نکاح بوده و کجا اینگونه میراث بوده و کجا این قسم از روزه بوده و کجا این قسم از صلوهٔ بوده و کجا این قسم از حد بوده پس کسی که تمام احکامش تازه و نو باشد چه کرامتی دارد گفتن آنکه سه حکم تازه دارد یا فلان کار مخصوص را می‌کند پس همین اخبار وارده در سیرش و مبینه جزئیات کارهایش کاشف از آن است که زیادت‌های او بعد از نشر اسرار خفیه و بیان حقایق مستوره همان امور مخصوصه امت که دانستی حال آن‌ها را و اما آنکه محرمات پیغمبر ص حلال و واجباتش بر دارد حلالش را حرام و حرامش را حلال کند کجا دارد که قائم چنین می‌کند که این مدعی کرده کجا دارد که استعمال ظروف طلا و نقره را جایز داند که می‌گوید من اراد ان یستعمل او ابی الذهب و الفضهٔ لاباس علیه و کجا دارد که حد مرد زناکار و زن زانیه آن است که نه مثقال طلا به بیت العدل بدهد که می‌گوید کتب الله لکل زان او زانیهٔ دیه مسلمهٔ

الی بیت العدل و هی تسعهٔ مثاقیل من الذهب و کجا دارد غنا را جایز داند که می گوید انا اهللنا لکم اصفاء الاصوات و النغمات و کجا دارد که منی نجس را پاک داند که می گوید قد حکم الله بالطهارهٔ علی ماء النطفه بلکه هر نجسی را پاک داند رفع الله حکم دون الطهارهٔ عن کل الاشیاء و عن ملل آخرین لقد تغمست الاشیاء بالطهارهٔ من اول الرضوان اذ تجلینا باسمائنا الحسنی رفتن توی حمامها را منع کند و با دست غذا خوردن را منع نماید به مشرب فرنگیان و عامهٔ و غیر ذلک از تبدیلات کلیهٔ و تغییرات یکسره در مطلق ابواب آیا در تمام کتب و اخبار که جزئیات حالها و کارهایش سفرا و حضرا بیان می‌فرماید اثری از این امور معینی و اگر چنین اموری در ظهور قائم بود البته از این بالخصوص خبر داده بودند.

استدلال گلپایگانی به آیه شریفه «ان علیکم لحافظین کراما کاتبین»

و بالجمله مضحکات از آنکه از این طایفه شنیدم و گمانم در دلائل یا فرائد دیده‌ام که از برای نسخ دین پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم تمسک کرده‌اند به آیه‌ی شریفه که حساب اعمال و نوشتن در دفاتر الهیه وارد شده که خداوند از این قضیه کرارا به او فرموده ما یلفظ من قول الاولدیه رقیب عتید و ان علیکم لحافظین کراما کاتبین سنکتب ما قالوا و قتلهم الانبیاء بغیر حق فاما من اوتی کتابه بیمینه و اما من اوتی کتابه بشماله و ان آیه که تمسک کرده اند این آیه مبارکه است انا کنا نستنسخ ما کانوا [صفحه ۳۵۱] یعملون یعنی آن چه را که این مردم بجای آورند از اعمال ما نسخه آن را برمی‌داریم و استنساخ می کنیم آن را و در نظرم است که معصوم می‌فرماید جههٔ آنکه از نوشتن اعمال تعبیر به استنساخ می‌فرماید و حال آنکه استنساخ آن است که از روی نسخه دیگر نوشته شود آن است که تمام اعمال و افعال که بجا آورند در لوح محفوظ نوشته شده از قبل که کلشیء فعلوه فی الزبور و شاید صحیفه اولیه که در او مرتسم می‌شود از صورت اعمال انسان همان لوح صافیه قلبش باشد که آیات و اخبار در تاثر آن از اعمال بسیار است باری این آیه واضحهٔ الدلالهٔ را فهم معوج و سلیقه ذات عوج این جاهلان چنین معنی کرده که ما نسخ می کنیم آنچه را که شما بجا می‌آورید یعنی احکامی که شما عمل می کنید نسخ می کنیم همانا این وهم ناشی از اشتراک نسخ وهم و استنساخ است در بعض حروف و این طرفه مانند ظریفه‌ای است که کسی سؤال از شخصی کرد که تو اسم فلان را می‌دانی گفت بلی خراش یا قراش است بعد به خود بالید و گفت اسم طایفه و قبیله اشرا می‌دانم اظن انه من قبیلهٔ قریش گفتند چرا گفت اما تری کیف احتوته الشینات نمی بینی که چگونه شین اطراف او را گرفته و طرفه تر و عجیب تر آن است که فرمایش حضرت حسن ع را که در وصف قائم می‌فرماید یسلک منهاج رسول الله با آن که به کمال صراحت دلالت دارد که به رویه و سنت و طریقه پیغمبر ص سلوک می‌فرماید صاحب فرائد به سلیقه معوج خود می گوید معنی آن آن است که چنانچه پیغمبر ص نسخ سابق کرده او هم نسخ دین پیغمبر ص می کند و تاکنون کسی تعبیر از این معنی به این لفظ کرده که او با آنکه او منهاج پیغمبر را بردارد و بر غیر آن سلوک کند بعد کسی بگوید که او بر منهاج پیغمبر ص سلوک کرده یعنی به آوردن دین علیحده جیدا و در مقاله ثانیه جمله از کلام در شان قائم و اینکه وصایت است و بطلان نسخ و شرح جدید گذشت و در آن مقاله گذشت در اخبار متواتره نافیه مر ملت و شریعت دیگر بعد از شریعت محمد بن عبدالله صلی الله علیه و آله و سلم و اینکه نتیجه دعوت قائم همان است که حضرت باقر ع فرمود تا باقی نماند در روی زمین مگر دین محمد ص فیا سبحان الله چقدر تفاوت است بین فرمایش این نور پاک و این فتاک هتاک که وظیفه خود را برداشتن دین محمد ص قرار داده.

دلیل دیگر گلپایگانی بر نسخ اسلام

در بیان بعض تمویهات و تلبیسات و مغالطات و خرافات گلپایگانی صاحب فرائد که در این مقام نوشته منتها آنکه در صفحه‌ی سیصد و سه از برای اثبات دین دیگری و شرع جدیدی تمسک می کند به خبر صواعق از پیغمبر ص که به اصحاب خود فرمود که

هر آینه دریابند مسیح را اقوامی که مثل شما باشند یا بهتر از شما به مرتبه و خداوند رسوا نخواهد فرمود امتی را که من اول ایشان باشم و مسیح آخر ایشان تا آنکه می گوید که جمیعا معتقدند که حضرت عیسی (ع) بشخصه و جمیع اوصافه الشخصیه در آخرالزمان قیام خواهد فرمود و البته او نبی باشد که برای هدایت امم بعد از رسول ص ظاهر شده و اگر بگویند به شریعت اسلام دعوت کند و مطالبه دلیل کنی عاجز یابی و بر فرض محال که آن حضرت به شریعت اسلام حکم فرماید آیا وصف نبی الله از آن حضرت محو گردد انتهی ملخصا و در مطلب اول از موضع اول دانستی تناقض و نفهمی او را و جواب از این شبهه را و مقصود از ذکر کلامش در این مقام تنبیه بر این نکته است که خواننده ملتفت شود هم مشربی او را با ناصبی متعصب ابن‌حجر مطعون و هم آنکه از صواعق محرقه آن شیء به قلبش بزنم که دیگر هوس رجوع به صواعق ابن‌حجر ناصبی ملعون نکند پس می گویم این مضمون در اخبار امامیه و علمای خاصه بطرق مختلفه بیان شده و مشتمل بر یک فقراتی است که در این روایهٔ ابن‌حجر وارد نشده و شاید به واسطه آن باشد که شاید نقض عهدی از ابن‌حجر شده به واسطه مخالفت این فقره با مذهبش باشد و آن فقره خوب حال و شان موالیان صاحب فرائد را دست می‌دهد و لذا او هم موافق هم مشربش این خبر را از ابن‌حجر نقل می کند نه از علماء امامیه و این فقره محرقه و قلب صاحب فرائد را این است که در جلد نهم بحار و غیر آن به طرق متعدده نقل شده از پیغمبر ص که هلاک نمی‌شود امتی که من و دوازده امام از من اول آن امت باشیم و مسیح آخر آن ولکن در بین این اول و آخر کسانی هستند که نیستند از من و نیستم من از ایشان و در بعضی دارد ولکن هلاک می‌شوند بین این اول و آخر روسفید(بیضه) که مایه فساد است و در بعض [صفحه ۳۵۲] اخبار وارد ولکن در این بین است تخم فساد حال عرض می کنم ابن‌حجر دوازده امام را ساقط و صاحب فرائد ذیل خبر را پس سؤال می‌شود از صاحب فرائد که موافق اخبار مستفیضه پیغمبر ص و دوازده امام اول این امت‌اند و مسیح آخر آن‌ها و محمد بن الحسن ع به اعتراف تو از ائمه دوازده‌گانه است تا حال آن روبیضه که در اصطلاح اهل بلد پابفیوزش می گوئیم که بعد از دوازده امام و قبل از ظهور مسیح ظاهر شود و از تخم فساد باشد و افساد کند و از پیغمبر ص باشد و پیغمبر از او نباشد و اسباب هلاکت مردم باشد او کسی است و اگر به خیال خامت حسینعلی مسیح باشد پس آن شیخ الهرج و منیج الهرج در کلام پیغمبر ص که بین محمد بن الحسن العسکری ع و بین مسیح باشد باشد آنکه خواهد بود خودت را از ضیق خفاق خلاص کن بگو همین علی محمد باب است همانا چون ابن‌حجر در باب مهدی بودن محمد بن الحسن مزخرفاتی دارد که موافق میل این گلپایگانی از این جهت بسیار در فرائد از او نقل می کند نمی‌دانم مزخرفاتش را در امام اول هم دیده یا نه اگر دیده معلوم می‌شود که چنانچه آخر گلپایگانی خراب است اولش هم خراب است و الا شیعه اعتماد به حرف و روایت مثل ابن‌حجر نمی کند مگر در مقام احتجاج بر خود ایشان نه در مقام اثبات مطلبی مثل ما نحن فیه و دیگر چگونه شد که در رد شیخ الاسلام که به اجماع تمسک می کند مسخره می کنی حال خودت تمسک به اجماع می کنی که می گوئی جمیعا متفقند و دیگر اگر نزول عیسی بشخصه باشد چگونه ابن‌البتول شخصی صاعد در سما را که زنده بود او را منطبق بر حسینعلی تازه به دنیا آمده می کنی و حال آنکه دو شخص بالتشخص محال است عقلا یک شخص شود و شخص حسینعلی عیسی شود بشخصه و منتها آن رعد و برق‌های او در برابر شیخ الاسلام و حال آنکه آن غرش خراب نمی کند مگر بنیان خودش و آن برق نمی‌سوزاند مگر تار و پود مذهب خودش را پس می گویم جناب شیخ الاسلام فرموده اگر بالفرض ادعای آن جناب یعنی بها نبوت باشد جای شبهه نیست که بر کل ملت اسلام مخالف افتاده است زیرا که به عقیده جمیع ملت اسلام نبوت ختم است یعنی دینی که ناسخ این دین باشد از جانب خدا نازل نخواهد شد انتهی در فرائد در صفحه دویست و هشتاد و شش می‌نویسد آفرین بر این استدلال آیا عجزی و ضعفی فوق این متصور می‌شود که عالم اسلام و مدعی مقام شیخ الاسلامی نتواند در اثبات عقاید اصولیه خود به دلیلی از ادله عقلیه و یا به آیه ای از آیات قرآنیه و یا به حدیثی از احادیث صحیحه استدلال نماید و به اجماع و اتفاقی که هرگز در این مقامات دلیلیت ندارد و طرف مقابل آن را مقبول نمی‌دارد مستدل کرد انتهی بلفظه.

تفضیح گلپایگانی به جواب تلبیسات او

می گویم اگر سوزنی بخواهی که این ذق منفوخ را کالشن البالی بی باد کنی بتامل در این کلام به دست می آید می گویم جناب صاحب فرائد ما قناعت می کنیم از تو و اهل باب از آنکه مطالبه دلیل کنیم بر صحهٔ دعوای باب به اقامه دلیل بر اصل چنین ادعائی از او اکتفا می کنیم از اقامه‌ی حجت بر صدق قول علی محمد به اثبات صدور چنین دعوتی از او و من منکر این مرحله می‌شوم یعنی منکر اینکه باب چنین ادعایی کرده اگر نتوانستی به طریق غیر منقوض بر خودت اصل چنین دعوت و ادعا را از این شخص معلوم کردی دیگر مطالبه حجت و دلیل بر صدق این دعوت و این مدعی از تو نمی کنم پس می گویم ای اهل باب که دعوت می کنید مردم را به مهدویت میرزا علی محمد شیرازی شما کاسه از آش گرم ترید هرگز او چنین خیال خامی نکرده و چنین بیت عنکبوتی نبافته او قناعت داشت به اینکه او را مردم به نیابت خاصه قبول کنند و خود را باب الامام معین کرد و مردم چون باب نیابت خاصه را در ازمنه غیبت منسد می دیدند قبول دعوت او را نکردند مگر کسانی به مشرب شیخیهٔ که این باب را مفتوح دانسته مانند این جماعت که این دعوی را پس از جناب حاج سید کاظم از حاج محمد کریم خان قبول کردند که مدعی رکنیت بود و او هم به هوس کار خان مزبور تغییر اسم داد مدعی شد که باب الامامم پس از آن شما تهمت به او زدید که او مدعی مهدویت شده ای اهل باب تصدیق ما فرع ثبوت ادعا است از او اگر این دعوت را از او به راه غیر [صفحه ۳۵۳] مردود ثابت کردید دیگر مطالبه برهان صدق نمی کنیم حال بگوئید که دلیل این مطلب چیست و مثبت این دعوت کدام اگر فرض شود که شخصی از خارج بخواهد احراز صحت و فساد دین شما را کند چون مبنی است بر اصل صدور دعوت از این مدعی ناچارید که این دعوت و ادعا را ثابت نمائید حال می گویم از کجا معلوم شد که علی محمد شیرازی چنین ادعائی را کرده بلکه نفی می کنیم و می گویم که این تهمتی است که اتباع او بر او زده‌اند اگر بگوئی او اگر دعوی مهدویت نکرده بود چگونه اتباعش این اعتقاد را درباره او کرده‌اند می گویم مگر عیسی مدعی الوهیت شده که این خلق کثیر از نصاری اعتقاد به الوهیت او کردند پس بنا به زعم شما این اعتقاد اهل نصاری باید کاشف باشد از چنین ادعائی از عیسی و اگر چنین است پس چرا در وقتی که پروردگار به او خطاب می کند ءانت قلت للناس اتخذونی و امی الهین من دون الله بلسان عجز عرض می کند ما قلت لهم الا امرتنی به و پروردگار تصدیقش می کند هذا یوم ینفع الصادقین صدقهم و همین آیه شریفه هر دو مطلب را می‌رساند یکی آنکه عیسی چنین ادعائی نکرده و دیگر آنکه ناس چنین تهمتی را به او زدند و اعتقاد کردند حال از کجا معلوم شد که شما طایفه بابی به رویه نصاری رفتار نکردید و باید مطلب همینطور باشد چه آنکه باب تصدیق جناب شیخ احمد احساوی و سید کاظم رشتی را داشته و مدح ایشان کرده بلکه شاگردی سید را کرده و پاره‌ی مطالب از ایشان آموخته کتب و کلمات آن‌ها موجود است که در مواضع بسیار بیان قائم را بر همین طریقه امامیه کردند که قائم موعود محمد بن الحسن العسکری است و او را گفته که زنده و غائب است که جمله از کلمات شیخ و سید را در ذیل استدلال به اجماع در مقاله اولی نقل کردم رجوع کن تا ببینی که چگونه آن دو عالم نحریر همین مذهب امامیه را داشتند مع الوصف بسیار بعید می‌آید که مخالفت شیخ و سید را کنند بلکه چون از کلمات آن‌ها استفاده می‌شود فتح باب نیابت خاصه او بعد از سید کاظم مدعی این منصب شد چنانچه خان کرمانی هم مدعی شد و لذا معروف شد به باب شما به او بسته‌اید نقطه اولی و مظهر ربوبیت و مهدی امت حال اگر بگوئی تمام این طایفه متفقند که او چنین ادعایی کرده می گویم احسنت احسنت عجب دلیلی آوردی که نه تعقلی و نه از قرآن و نه از اخبار بود و به اجماعی که حجت و مقبول نیست تمسک کردی کلام ما با شما است کجا قول شما سند است اگر بگوئی که شما هم قبول دارید این معنی را می گویم این قول تماما مستند به خبر شما است و الا خودمان این مدعی را ندیدیم و ما یستند الی الفاسد فاسد است اگر بگوئی کتاب بیان او موجود است که این ادعا را کرده می گویم ما به چشم خود ندیدیم که او به دست خود چنین کتابی نوشته شاید همان کسانی که این تهمت را به او بسته‌اند این کتاب را نوشته باشند و جعل

کرده باشند و به او بسته‌اند نسبت این کتاب را به او همان کسانی می‌دهند که این دعوت را از او نقل می‌کنند و ما آن نقل را قبول نداریم خاصه که گویندگان آن را وثوقی به دیانت آن‌ها نداریم و این اخبار ایشان را مورد تهمت رواج امر خودشان می‌بینیم مثل آنکه با آنکه عیسی خودش را ابن‌الانسان و بنده خدا می‌گفته پس از رفع او گمراهان از نصاری او را متهم به دعوی خدائی کردند اگر بگوئی اتفاق این جمع کثیر بر صدور چنین دعوائی مقید قطع به صدور آن است می‌گویم پس چه اعتراض به جناب شیخ الاسلام داری پس معلوم شد که این تیر جفائی که انداختی بر سینه خودت خورد و این پر کرده را که توپ مهلک خصم گمان کردی تیز مضحکی بود که محاسن خودت را هدف آن ساختی چه طور شد که تمام گویندگان این مقاله که باب مدعی مهدویت بوده هزار و یک مسلمین نمی‌شوند و اتفاق آنها مفید قطع باشد و تمام مسلمین از عالم و جاهل صغیر و و کبیر از اول بعثت تاکنون در تمام طبقات همه ناقلند که پیغمبر مدعی خاتمیت شده و اینکه لا نبی بعدی فرموده هرکس او را نبی دانسته این فقره را معتقد بوده و هر که دین اسلام را قبول کرده او را خاتم الشرایع دانسته بلکه کسانی هم که انکار کرده‌اند قبول دارند که محمد مدعی این دعوی ختم را فرموده و از این اتفاق کل قطع حاصل نشود و از قول هزار یک [صفحه ۳۵۴] از آن‌ها قطع حاصل شود و مفروض آن است که تو منع صغری کلام شیخ الاسلام را نکردی و نگفتی کل ملت اسلام چنین نگفته‌اند بلکه منع کبری کردی و اینکه اجماع دلیل نیست دلیل باید عقلی باشد یا نقلی حال می‌گویم اگر معتقد جمیع ملت اسلام که چند هزار برابر این طایفه جدیده‌اند کاشف از قول صاحب اسلام نباشد معتقد این جماعت هم کاشف از قول صاحب دینشان و ادعای مهدویت او نخواهد بود پس راه اثبات این ادعا از باب چگونه خواهد بود مگر آنکه از لفظ عقلی در کلام صاحب فرائد که در غیر موردش بیان کرده استظهار شود که او به دلیل عقلی ثابت می‌کند که باب چنین ادعایی کرده اگر چنین است بارک الله به عقلش ماشاء الله به فهمش از چشم بد دور باد آن کسی آفرین به غیر می‌گوید که خودش مواضع ادله را بداند که در نقلیات به عقل و در عقلیات به نقل تمسک نکند چنانچه این مسئله از اصول که صاحب دین دعوی خاتمیت کرده یا مطلق نبوت این از مسائلی نیست که عقل در آن راهی داشته باشد و هر دو احتمال در نزدش متساوی است باید به نقل رجوع کرد پس چه جای طلبیدن دلیل عقلی است و این اجماعی که دعوی شده از اتفاق کل مسلمین اگر صغری آن‌ها را منع نکنی چنانچه نکردی اقوی ادله نقلیه است که افاده قطع می‌کند پس اگر مورد آن را خبر ایشان بگیری از صدور چنین مقاله از صاحب دین داخل در خبر متواتر قطعی خواهد بود که در جمیع طبقات عددی اخبار نموده‌اند به امر حسی که محال است عادهٔ کذب آن‌ها و اگر اجماع مصطلح گرفته باشی بر این اعتقاد و این حکم پس داخل در اجماع معتبر است و به واسطه حصول قطع از او در اصول هم معتبر است چه آنکه مسئله از عقلیات محضه نیست که میزان حکم عقل باشد و لذا اگر بطور شفاه ازمعصوم شنیده شود که دین آخری نیست و قائم ع ترویج همین دین را می‌کند تعبدا قبول می‌کنیم و از اجماع استکشاف قول حجهٔ می‌کنیم مثل اصل آنکه قائم کی است و لذا جمعی در تعیین قائم و بقاء و حیوتش تمسک به اجماع کرده‌اند از آن‌ها شیخ احساوی پس اگر آفرین باید گفت به جناب شیخ احسائی و باید گفت و بیاید کلامش در خاتمه کتاب و اما سر اعتبارش پس از باب احراز قول معصوم و موافقتش با مجمعین که در واقع اتفاق کاشف عما هو الحجهٔ ان رای معصوم این است خودش حجهٔ باشد چنانچه عامهٔ خیال می‌کنند بلکه این اجماعی که جناب شیخ الاسلام دعوی کرده از آن قبیل است که دارای حجت بالتضمن باشد به واسطه اشتمال آن بر قول معصوم چه آنکه لفظ کل مسلمین و ملت شامل رئیس و مطاع آن‌ها خواهد بود پس حاصل کلام جناب شیخ این می‌شود که هر که به او ایمان آورده از اول تا به آخر معتقد خاتمیت‌اند و از آن‌ها است معصومین پس چه جای شبهه خواهد بود در صحت چنین اجماعی که در او باشد معصوم پس اگر مناقشه داری در صغری چنین اجماعی کن و آن را هم نمی‌توانی بکنی چه آنکه تا قبل از ظهور این دعوت کاذبه احدی از فرق مسلمین قائل به چنین خرافهٔ نبوده چنانچه معلوم می‌شود از رجوع به کتب ایشان و سیر در احوال ایشان و در این اتفاق موافقت با قرآن و سنت قطعیه و اخبار متواتره نموده‌اند که دلیل علمی برخلاف ایشان واقع نشده و از اینجا معلوم می‌شود فساد قیاس که صاحب فرائد کرده از اجماع یهود و نصاری و

تمسک به اجماع راویانی عالم شمرده چه آنکه اجماع را بنفسه حجت نمی‌دانیم و اجماع آن‌ها متضمن قول معصوم نیست و هم برخلاف کتب عهد عتیق و جدید است که خبر از آمدن پیغمبر ص صاحب شرع داده چنانچه در مبحث نبوت علماء اعلام به تفصیل نوشته‌اند و از آن‌ها است همان چه در فائده سادسه بیان شد که موسی خبر داد از آمدن پیغمبری مثل موسی صاحب شرع و صاحب کتاب باز می گویم اگر کل مسلمین بر این عقیده رفته باشند چنانچه شیخ الاسلام دعوی کرده چگونه مسلمین مدرک عصر معصومین بر این خطا رفته و معصومین ردع نفرموده و چگونه تمام ملت در این مدت هزار و دویست و شصت سال به اجمعهم بر این ضلالت بوده‌اند و حال آنکه قول لاتزال طائفهٔ من امتی علی الحق [صفحه ۳۵۵] متواتر از پیغمبر است و قول به خطاء تمام تکذیب فرمایش سید انام است و انکار چنین اجماعی منع صغری است نه کبری و عدم اعتماد ما بفعل سابقین در خلافت ازلی به واسطه ظهور عدم تحقق اجماع است از کل مسلمین بر آن ای بی‌انصاف اجماع کل مسلمین به اندازه چند خبری که تو در نسخ تمسک کردی و معنی آن‌ها را نفهمیدی نخواهد بود و حال آنکه صاحبان کتبی که آن اخبار را از آن کتب نقل می کنی و روات آن اخبار داخل در مسلمین‌اند و داخل در این اجماع پس لااقل به اندازه آن چند خبر خواهد بود در اعتبار خبری را که صاحب کتاب و راوی آن عامل نباشد به آن چه اعتنائی به او خواهد بود فاعتبروا یا اولی الابصار وانظروا الی ما صدور من هذا الجاحد من التحکم و الجور و الأغتساف و الافکار و الأدبار.

در ابطال خرافات صاحب فرائد

و منها می گوید چون معلوم شد که ادعای جمال اقدس ابهی ادعای ظهور موعود است نه ادعای نبوت و یا وصایت به صریح دلیل عقلی توان دانست که مظهر امرالله مجبور با اجرای شریعت سابقه نیست و سلطنت مطلقه با تقید هرگز معقول نباشد می گویم آفرین بر این مصادرهٔ کجا معلوم شد او مظهر امرالله است و صاحب سلطنت مطلقه بلی برخلاف معلوم شد که موعودی که صاحب ولایت مطلقه تکوینیه و حاکم علی الاطلاق بر تمام عالم است و خلیفهٔ الله است او وصی دوازدهمی پیغمبر است و احسنت از این خرافهٔ که عقل را چه حکمی است بر اینکه مظاهر امر الله چه باید بکنند شرع تازه باید بیاورند یا شرع سابق را تکمیل کنند و ترویج نمایند عقل می گوید آنچه را که من عندالله و من جانب الله مأمورند باید انفاذ نمایند و من هم می گویم که پروردگار مجبور نیست به دادن شرع جدید به ایشان و مصالح نفس الامریه تابع اهونیه فاسده و خیالات کاسده مردم نیست که از دین کهنه که ملالت جستند دین نوی از برایشان مقرر شود و محکوم به حکم طوائف نیست که هر جماعتی هر روزی دینی بخواهند به ایشان عطا کند مصلحت بر این مساعدت کرده که یک دین باقی زمان تکلیف باشد باری در اینکه دین آخرینی داریم که متصل به طامهٔ الکبری خواهد بود من جانب الله شبهه نیست حال اگر بگوئیم که آن دین همین دین است چه محذور عقلی و نقلی دارد و چه منافاتی با سلطنت مطلقه مظاهر امر الله دارد مگر آنکه مراد تو از اطلاق همان باشد که هرچه بخواهند ولو برخلاف دستور خدائی باشد بکنند و این چنین اطلاقی تاکنون از برای مظاهر امرالله ثابت نشده و الاتقیید به دستور منافی با اطلاق در سلطنت نیست چنانچه صاحب همین دین جدید البته به زعم شما مقید بود به آوردن همین نه باقی گذاشتن دین سابق و نه آوردن دین دیگری و این را منافی با سلطنت مطلقه نمی‌دانید ای بی‌خبر تمام امور در تحت اداره‌ی ازلیه و مشیت الهیه‌اند و اوصیاء پیغمبر مجال مشیت و ذکر مشیت‌اند سلطنت مطلقه بالاتر از این نیست مع ذلک محکوم به حکم خدا و مقهور فرمان اویند بلی تو سلطنت مطلقه را می‌خواهی که هر روزی اطلاقی ارسال دارد و آن در همین متبوعاتی است که تو پیدا کردی دست از دامنشان برمدار که دیگر چنین مطلقات مرسله به چنگ تو نخواهد آمد همانا این سلطنت مطلقه متحیله همان ظریفه را ماند که گویند شارع حکیم در مقام تعلیم لسان هر طایفه که آمدند لسانی مناسب حال به ایشان عنایت فرمود تا آنکه در آخر کار او طایفه بعدی رسیده عرض حاجت کردند خطاب عزت رسید که دیر آمدید در خزائن ما لغتی و لسانی باقی نمانده که به شما مرحمت شود عرض نمودند پس ما چه کنیم ندا رسید شما بروید

مرخصید هر غلطی دلتان می‌خواهد بکنید گویا ملفق بیان این فرمان کذب لعان را بعد التعدیهٔ و القیاس ملجاء و مناص دانسته آن منسوجات را به هم بافته عیب ندارد بلا مدرک نبوده فواعجبا از تعصب و عناد که مدت هزار و سیصد سال این خطاب مبارک و این کلمه مقدسه از مطلع وحی سر زده از برای تفهیم و تفهم و تمام اهل لسانش و تمام دانشمندان و علماء و حکماء و ادباء شبهه در مراد آن نکرده و معنی آن را نفی دیانت جدیده فهمیده‌اند و لذا دین و آئین‌شان بر این مستقر شده که یافت نشد در تمام طبقات مسلمین یک نفری که غیر آن فهمیده باشد مع ذلک این انسان معنی اختراعی [صفحه ۳۵۶] مجعول از برای آن درست کرده که شاید بتواند دفع اعتراض از خود کند گویا پیغمبر خاتم آن کلام مبارک را از برای خصوص ابوالفضل گلپایگانی فرموده بوده و تاکنون در بوته اجمال و اهمال بوده او کشف حجاب و رفع نقاب نموده خوب است حیا کند انسان و رجوع کنند به افکار سابقین و تحقیقات ماضین و هندسه خود را دست بیاورد و آن قدر به واسطه قصور نفس به وهمیات خود عجب ننماید رحم الله امرء عرف قدره و لم تبعد طوره و گذشت شرحی مناسب مقام در معنی نبوت و فرق با امامت و معنی خاتمیت در مقاله ثانیه رجوع به آن مقام بنما تا امر را واضح‌تر بیابی و منتها در ذیل اخبار امر جدید می‌نویسد که حضرت صادق فرموده کیف انتم اذا ضرب اصحاب القائم الفساطیط فی مسجد کوفان ثم یخرج الیهم المثال المستأنف امر جدید علی العرب شدید یعنی چگونه خواهید بود شما هنگامی که اصحاب قائم در مسجد کوفه خیمه بزنند پس بیرون آید بر ایشان فرمان از سر نو گرفته که امری است تازه جدید و بر عرب دشوار و شدید بعد می‌نویسد در صفحه دویست و نود و شش که این حدیث اشاره به وقعه‌ی ملاحسین بشروئی و ملاعلی بسطامی است که چون از حضرت سید رشتی قرب میعاد شنیده و در عقیده شیخیه معروف که هر نفسی وفات نماید و حجت زمان خود را نشناسند موت او موت جاهلیت است و بعد از صعود سید الی جوار الله در مسجد کوفه خیمه زدند و به صوم و اعتکاف مشغول و در غایت تضرع ادراک ظهور را مسئلت نمودند تا آنکه به شرحی که در تواریخ است به شرف ملاقات نقطه اولی فائز و به ادراک مثال مستأنف افتخار یافتند انتهی ملخصا سبحان الله از کذب و بهتان و ماشاء الله از صحت و متانت سند کلمات سید رشتی و اسناد و سندش شیخ احمد احساوی در خاتمه کتاب خواهد آمد که در مقاله اولی در ذیل اجماع گذشت که بر همین عقیده امامیه بوده‌اند و محمد بن الحسن را حی و موجود در امصار و غائب از انظار او را موعود می‌دانستند رجوع به کلمات آن‌ها کن تا کذب این مرد معلوم شود بلی صاحب فرائد و صاحب دلائل این تهمت را نسبت به سید رشتی از کتاب ایقان گرفته که صریحا شیخ احساوی و سید رشتی را مبشر علیمحمد دانسته‌اند و دروغش از کلمات صریحه ایشان که در مقاله اولی نقل شده معلوم می‌شود و اما مکانت بشروی و بسطامی محتاج به بیان نیست و عقیده من مات و لم یعرف امام زمانه مخصوص به آن طایفه نیست حدیث من مات و لم یعرف امام زمانه مات میتهٔ جاهلیهٔ متواتر از پیغمبر است نزد عامه و خاصه هرکس امام زمان بوده قبل از شیخ احساوی و رشتی و در زمان ایشان همان امام زمان بوده بعد از رفتن آن‌ها مقصود از نقل این کلام صاحب فرائد بیان معنی حدیث شریف است که جهل یا تجاهل این مرد معلوم شود پس می‌گوئیم این مثال جدید را در اخبار دیگر تفسیر و بیان کرده مجمل نگذاشتند که صاحب فرائد او را منطبق بر دعوت جدیده علیمحمد بنماید این حکایت خیمه زدن اصحاب قائم در مسجد کوفه در اخبار بسیار است و شغل آن‌ها را معین کرده و مثال جدید را واضح کرده که از آن‌ها است همان اخباری که در موضع سیم از مقام چهارم نوشتم یکی از آن‌ها همان فرمایش حضرت صادق است در ذیل همین خبر مذکور که صاحب فرائد از خدعه و ترس ذکر نکرده و از آن است که پس از آنکه حضرت صادق خبر می‌دهد از حال اصحاب قائم صلی الله علیه و آله و سلم که در مسجد کوفه خیمه بزنند پس مثال جدید برایشان خارج شود و امر از سر نو گرفته تازه ظاهر شود راوی عرض می‌کند امر نو کدام است می‌فرماید ذبح یعنی کشتن که این سنت متروکه بوده از اولیا حق و ائمه به واسطه غصب حقشان و غلبه باطل چون بنای ظهور غلبه ظاهریه است در یوم الظهور بعلاوه غلبه معنویه که همیشه از برای همه اولیاء حق بوده که خصیصه یوم الظهور است این امر تازه می‌شود یعنی خروج به سیف می‌شود چنانچه لفظ علی العرب شدید مؤید آن است و هم اخبار دیگر که بیان امر جدید را می‌فرماید در بعض می‌فرماید و لیس شانه الا

القتل و لیس شأنه الا السیف و در اینجا هم می‌فرماید امر جدید ذبح است و تعیین [صفحه ۳۵۷] می کند این معنی را که می‌فرماید ان القائم یسیر فی العرب بما فی الجفر الأحمر یعنی قائم سلوک می کند در میان عرب به آنچه در جفر احمر است و جفر احمر را حضرت صادق تفسیر فرموده که مراد به جفر احمر ذبح است و تفصیل این سنت مفصلا در مقاله ثانیه گذشت با جواب از توجیهات رکیکه این طایفه از آن حال ملاحظه فرمائید که مثال مستأنف چه دخل به مکاتیب علی محمد دارد که عرب اسم او را شنیده و کی توانسته او در میان آن‌ها اظهار امر خود کند تا چه رسد به آنکه علی العرب شدید باشند و هم ملاحظه فرما حکایت خیمه زدن اصحاب قائم را و شغلشان را ببین چه انطباقی دارد با حکایت بشروی و بسطامی اگر آن هم راست باشد و دروغی از این طایفه نباشد در بحار و غیر آن مستفیضا وارد شده به عبارات مختلفه که می‌فرماید می‌بینیم اصحاب قائم را که در مسجد کوفه خیمه زدند و قرآن را به آنطور که نازل شده تعلیم مردم می کنند و در خبری می‌فرماید تعلیم می کنند آن کتابی را که امیر بعد از پیغمبر ص جمع کرده و مسجد آورد و عمر قبول نکرد و موافق فرمایش حضرت باقر ع جماعتی انکار آن کنند و کار مشکلی باشد و این مراتب بعد از اشاعه امر آن سرور است و کارهایش و سلطنت بر کوفه خواهد بود و کجا این آدم سلطنتی بر کوفه پیدا کرده و کجا اصحابش در مسجد کوفه خیمه زدند و کجا تعلیم آن کردند بلکه نسخ آن نمودند و کجا آن قرآن مخفی که جمع و تالیف امیر ع بود بر مردم ظاهر شد و تعلیم گرفتند و کجا کی بشروی و بسطامی را شناخته تا چه رسد به آنکه مجلس درس و تعلیم در مسجد کوفه از برای ایشان منعقد باشد این از آثار بزرگی است که در کوفه ظاهر می‌شود مانند گرفتن اصحاب قائم کوچه و بازار آن را و ساختن آن مسجد بزرگی که هزار در داشته باشد و چون بلا سقف خواهد بود ناچارند از نصب خیام در آن و ترویج کردن امور قائم ع و قرار دادن حضرت خانه خود را در سهله و امثال آن از وقایع کوفه که انشاء الله تعالی به زودی واقع خواهد شد عجب از بی انصافی است که این حکایات را کسی حمل کند بر این واقعه اگر راست باشد شان و کرامتی از برای آن نخواهد بود که در هزار سال قبل حضرت صادق ع از آن خبر بدهد بشروی در شاهرود درس می‌خوانده و از نکرات بوده و ملا علی بسطامی را اهل بسطام نمی‌شناسند و در عراق عرب در آن زمان‌ها کسانی که بودند نگارنده آن‌ها را دیده ابدا خبری و اسمی از این دو نفر و حالشان نزد کسی نبوده کوفه هنوز آن آبادی‌های یوم الظهور را پیدا نکرده بلی در این ازمنه مقدمات آن حاصل شده و به زودی حاصل گردد انشاء الله تعالی.

استدلال گلپایگانی به آیه شریفه «رفیع الدرجات ذو العرش»

و منها در صفحه ۳۰۳ سیصد و سه به آیه مبارکه رفیع الدرجات ذوالعرش یلقی الروح من امره علی من یشاء من عباده لینذر یوم التلاق که در سوره مؤمن است استشهاد می کند از برای ثبوت شریعت جدیده به اینکه یلقی الروح صیغه مستقبل است بشارت به حادثه آتیه است نه اخبار از امور ماضیه و اینکه روح الامین بر کسی که خدا بخواهد به جهت انذار نازل خواهد شد انتهی می گویم ماشاءالله از قوت این دلیل و صراحت صیغه مضارع مشترک بین حال و استقبال در مدعای این مرد و حال آنکه به کمال وضوح ظاهر و سایر آیات آشکارا کننده این معنی است که این افعال منسوبه، الی الله که به صیغه مستقبل یا ماضی وارد شده بیان شان و صفت باریتعالی را می‌فرماید که او چنین و چنان است و حاصل آیه بیان آن است که خداوند رؤف حکیم صاحب مراتب عالیه و مستولی بر عرش است و به جهت انذار خلق انبیاء مبعوث می گرداند و ایشان را به روح تایید می کند چنانچه کرده و در همین امت هم منذر فرستاده و او را به روح القدس و روح اعظم تایید کرده و اگر در این مدت و زمان‌های بعید به حکم عموم رسالت پیغمبر ص و اینکه نذیر عالمین باشد که تبارک الذی نزل الفرقان علی عبده لیکون للعالمین نذیرا و انما انت منذر و لکل قوم هاد نذیر و دیگری نیاید کذب نخواهد بود چه آنکه بیان شان و وصف خود فرموده و مباحث روح مثلا در بیان بوده نه خبر جز از آنکه در زمان‌های بعد از پیغمبر ص منذر دیگری خواهد [صفحه ۳۵۸] آمد پس مقصود آن است که خداوند است که فرستنده روح است

باعث منذرین مثل آنکه می‌فرماید یبدؤا الخلق و می‌فرماید یخرج الحی من المیت و یخرج المیت من الحی و یحیی الارض بعد موتها یدبر الأمر یفصل الایات یخرجهم من النور الی الظلمات و یخرجهم من الظلمات الی النور یامر بالعدل و الأحسان و اقام الصلوة و ایتاء الزکوة و ینهی عن الفحشاء و یبسط الرزق یهب لمن یشاء اناثا و یهب لمن یشاء الذکور یرسل الریاح یفصل ما یشاء و یحکم ما یرید یضل من یشاء و یهدی من یشاء و امثال ذلک که از شماره خارج است و مقصود در هیچ یک از این‌ها بشارتی یا انذاری یا اخباری به امور آینده نیست بلکه بشارت و انذار و اخبار از صفات باری پس معنی این آیات آن است که او مدبر و مفصل و مضل و هادی و آمر و ناهی و باسط و واهب و مرسل و حاکم و محیی و مخرج است و شایع است تعبیر از اسم فاعل به مستقبل و مضارع پس مراد آن است که او ملقی روح است بسوی هرکه بخواهد و همین است لاغیر که این شغل خاصه باری است کسی به این مرتبه فایز نمی‌شود مگر به اذن او و مبدء در این صنیع شأن و صفهٔ است نه نفس فعل خارجی که صدقا دایر مدار فعلیات مبادی فعلیه باشد پس در زمانی که القاء روح از جانب پروردگار نشود در آن زمان او ملقی روح نباشد نه چنین است او اولا و ابدا ملقی روح است به معنائی که عرض شد چنانچه در غیر ما ینسب الی الله هم همین معنی غالبا هست که توصیف مؤمنین می‌کند به یقیمون الصلوة و یؤتون الزکوة و یخافون ربهم تتجافی جنوبهم یا توصیف ملائکه را می‌فرماید یحملون العرش یسبحون بحمد ربهم و یستغفرون الی غیر ذلک و مقصود خبر از حال و شغل آن‌ها است نه از صدور این افعال در مستقبل چنانچه صنیع ماضی در کلامش غالبا منسلخا عن الزمان استعمال شده در جاهائی که بیان نسبت فعلی یا وصفی را به خود بفرمایند پس آنجا یاء مستقبلی که بالاصل مشترک بین حال و استقبال است و حال استعمالاتش چنان است که عرض شد چقدر مکانیت دارد که تو در چنین مسئله بزرگی برخلاف اجماع و ضرورت به او تمسک کنی که اگر دلالتی هم داشته باشد جز ظن غیر معتبر در اصول نخواهد بود و ثانیا روح در اخبار کثیره تفسیر شده به ملکی اعظم از جبرئیل که نبوده با پیغمبران و مختص به محمد صلی الله علیه و آله و سلم و بعد از او به ائمه است چه ضرر دارد که مراد به من یشاء ائمه طاهرین باشند و مراد به القاء روح تایید به آن خلق عظیم باشد نه حکایهٔ نزول جبرئیل ع و وحی در این ازمنه القاء شود بر همان کسی که قبل از ولادت این دو نفر مدعی از زمان غیبت نازل می‌شده یعنی حجهٔ بن الحسن و این آیه موافق باشد با سوره انا انزلناه که در آن سوره مبارکه ایضا خبر می‌دهد از نزول روح تنزل الملائکهٔ والروح فیها باذن ربهم من کل امر و در اخبار کثیره منزل علیه را ائمه گرفته و اگر به مذاق تو باشد تنزل صیغه ماضی است باید این آیه خبر بدهد از شب قدر و آثارش از قبل نه بعد و در این امت نباشد و این باطل است و مخالف با اخبار پس القاء روح و انزال او بر من یشاء لازم ندارد و نبوت و شرع جدید را که مقصود تو است از کجا معلوم کردی که مراد انزال روح است به شرع جدید پس اگر این باشد در زمان هر یک از ائمه می‌بایست شرع جدیدی پیدا شود و حال آنکه ایشان تمام انذار به همین شرع می‌کردند خداوند انصافت بدهد یا شعورت بدهد.

استدلال گلپایگانی به آیه شریفه «یا بنی آدم لا یأتینکم رسل منکم»

و پس از آیه سابقه تمسک می‌جوید به این آیه شریفه که ابدا دلالت بر مقصود او ندارد یا بنی ادم لا یاتینکم رسل منکم یقصون علیکم آیاتی فمن اتقی واصلح فلاخوف علیهم و لا هم یحزنون و می‌گوید چون مؤکد به نون تاکید است کمال صراحت دارد که با ماضی مناسبت ندارد می‌گویم این آیه شریفه مثل آیه مبارکه است که در سوره بقره می‌فرماید و قلنا اهبطوا منها جمیعا فاما یاتینکم منی هدی فمن تبع هدای فلاخوف علیهم و لاهم یحزنون در هر دو جا خطاب عام به بنی‌آدم شده [صفحه ۳۵۹] و تاکید فرموده که برایشان رسولان و موجبات هدایت می‌شود هر که متابعت کند لاخوف علیهم و لاهم یحزنون و هر که استکبار کند و مخالفت نماید مورد عتاب و عقاب خواهد بود نه نظر به ماضی دارد و نه نظر به مستقبل حکم عام است مر ماضی و مستقبل را و معلوم است که بنی‌آدم هم که تا قیامت امت پیغمبرند بر ایشان رسول نازل شده که محمد صلی الله علیه و آله باشد و اگر مراد آن

باشد که آن مرد توهم کرده که مقصود آمدن رسولان است بعد از این خطاب پس باید این کسانی از امت را که در نزول آیه بوده‌اند و یا بعد آمده‌اند تا قبل از این دعوت جدیده داخل در خطاب به بنی‌آدم نباشند چه آنکه نبی آن‌ها و رسول آن‌ها قبل از آیه آمده بود نـد بعد و این آیه حکم آن‌ها را از متابعت و مخالفت بیان نکرده باشد که نبی آن‌ها بعد نیامده و این خطاب مخصوص به کسانی باشد که بعد از این مدعی موجود شده‌اند که نبی ایشان بعد آمده بر مردمانی که در آن عصر اول بوده‌اند متابعت نبی که پس از هزار سال دیگر بیاید واجب نیست بلکه امکان ندارد پس مقصود آن است که مطلق بنی‌آدم نبی دارند البته و حکم متابعت و مخالفت نبی آن است که معلوم شده چنانچه تا قبل از این مدعی مردمانی که بوده‌اند مخاطب به این خطاب بوده‌اند و حال آنکه نبی که در بعد بیاید از برای آن‌ها نبوده پس مراد خبر دادن از آمدن نبی در بعد نیست چنانچه فمن اتقی فاصلح که فرموده و به صیغه‌ی ماضی تعبیر فرموده اراده‌ی تقوی در زمان گذشته نکرده بلکه مرا بمن اتقی و اصلح متقی و صالح است نسبت به رسولش که آمده یا پس از این بیاید اعوجاج سلیقه را ملاحظه کن که هیچکس این جور کلمات را بر اینطور از معانی که این مرد توهم کرده حمل نکرده و ثانیا از ظاهر این استدلال معلوم می‌شود که می‌خواهد بگوید باب رسالت مسدود نیست آیه خبر از حصولش در بعد داده.

جواب از این که تمسک کردند از برای شرع جدید

پس می‌گویم این مناقص با کلام مقدمش است که در توجیه لانبی بعدی کرده که مراد سد باب نبوت و تبدیل رؤیا به مشاهده بوده افتخارا بیان مناقصه آنکه دانستی که نبوت عام است و رسالت خاص و نفی عام مستلزم نفی خاص است و اثبات خاص مستلزم ثبوت عام است پس نفی ثبوت نفی رسالت هم خواهد بود پس چگونه باب رسالت مسدود نباشد و چگونه با ثبوت رسالت نبوت منفی باشد چه آنکه هر رسولی نبی است پس نفی نبوت نفی رسالت است و ثبوت رسالت ثبوت نبوت است پس جمع بین این آیه و خاتم النبیین و لانبی بعدی مناقض است و ثالثا آن نبی که صاحب رتبه‌ی خاتمیت باشد نبوت خاصه است که مشتمل بر رسالت هم باشد آن هم رسالت خاصه که اولوالعزم هم باشد که آن ذات اقدس مورد وحی بوده به اقسامه و مبعوث بسوی غیر خودش از مطلق افراد انسان به آوردن شرع ناسخ مر شرایع سابقه بوده و دیانت مستقله بدون تابعیت مر غیر آورده و معنی ختم چنین نبوتی نبودن نبی است فضلا از آنکه رسولی بعد از او باشد فضلا از آنکه اولوالعزم باشد پس چگونه پس از او رسولی خواهد آمد صاحب شرع جدید اهل انصاف این مرتبه‌ی خاتمیت در بیان شرف و فضیلت او است و لا نبی بعدی را افتخارا می‌فرمود و اگر مقصود همان نفی نبوت باشد دون رسالت پس معنایش این می‌شود که مرتبه‌ی نبوت به من ختم است لکن رسالت که بالاتر از آن است ختم نیست و هست مرتبه‌ی دیگر از رسالت و چه قدر این معنی خنک است که جحیم گلپایگانی را از زمهریر سردتر می‌کند و این فی المثل آن است که نفسی شرفا و افتخارا بگوید و بعد از من کسی که سواد فارسی داشته باشد نیست صاحبان علوم عقلیه و نقلیه خواهند آمد و کسی بعد از من که دارای علم به بعض امور باشد نیست ولی دارای بتمام علوم خواهد بود و بالجمله در کمال وضوح ظاهر است مناقضه‌ی بین لانبی بعدی با خبر از آن که بعدها رسولان بیایند.

جواب استدلال به آیه «جعلناکم امه وسطا»

و ابرد من نج است بلکه ابرد از ادله‌ی صاحب فرائد است آن [صفحه ۳۶۰] استدلال که بعد از طایفه شفاها شنیده‌ام و آن استدلال از برای ثبوت شرع دیگر است به آیه و کذلک جعلنا کرامهٔ وسطا لتکونوا اشداء علی الناس و یکون الرسول علیکم شهیدا بتقریب آنکه خطاب به آیه محمد صلی الله علیه و اله است و اینکه شما وسط امم هستید که چنانچه قبل شما امی بوده بعد شما هم امی خواهد بود پس این شرع شرع میانه است و وسط نه شرع آخر و این آیه را در دلائل العرفان هم در ضمن آیات که بعد بیاید

می‌نویسد و ظاهر آن است که مرادش از ذکر آیه همین استدلال باشد می گویم این استدلال به علاوه آنکه ناشی از جهل و بی‌سوادی است تصرف در کلام خدا است و حمل بر طبق هوا و رای می‌شود چه آنکه مراد به وسط ما یقابل الاول و الاخر نیست بلکه مراد مایقابل الانحراف و الاعوجاج و الخارج عن حدی التفریط و الافراط است و وسط به معنی عدل است که حد کامل صحیح مراتب است و وسط آن که خارج عن الحدین باشد که فاضلترین مراتب است و لذا جمیع صفات کمالیه راجع به ملکه عدالت است که وسط بین النقص والله لازم است یعنی در شرع و کمالات به مرتبه صحیحه نافعه عدل فایز شده‌اید و این است که منشاء فضیلت و کرامت این امت خواهد بود و به آن متحقق می‌شود مقام و مرتبه امتنان پروردگار و اما بودن این امت وسط به معنی متوهم که پس از آن‌ها امتی دیگر می‌آیند پس در او کرامتی و شرافتی و منتی نخواهد بود و سیاق آیه ی اباء از آن دارد که امتنان البیان الکرامهٔ و الشرافهٔ نازل گشته هذا اولا و ثانیا آن توهم و تخیل بر ضد و نقیض فرمایش حضرت باقر است که آن حضرت امت را به معنی ائمه تفسیر فرموده و دلالت می کند بر این معنی آنچه را که در این آیه صفت امت شمرده از قولش لتکونوا شهداء علی الناس چه آنکه مرتبه اطلاع بر احوال خلق و شاهد بودن برایشان و شهادت از برای ایشان و برایشان از مناصب جلیله ائمه طاهرین است که بر ثبوت این مرتبه آیات و اخبار متکاثره و متظافره است و در زیاراتشان خوانده می‌شود و شهداء دارالفناء هان هان تا گمان نکنی که مقصود آن است که ائمه تحریف شده به امت بلکه معنی امت بحسب لغهٔ همان امامت است که فرموده‌اند امت من یؤم به است و متبوع و مطاع را امت می گویند و به این جهت اطلاق امت بر ابراهیم شده ان ابراهیم کان امتا قانتا لله پس این خطاب مستطاب خطابی است به ائمه طاهرین که ما قرار دادیم شما را امامان متبوعان مطاعان حاکمان به عدل و قسط که شاهد بر خلق باشید و گواه بر ایشان چه دخل دارد به این مقام که درصدد اثبات دیانت جدیده بعدیه باشد و در شرح الصحیفه سید جزایری نقل می‌نماید از حضرت صادق علیه السلام کلامی که حاصل آن این است که خداوند این امت را توصیف نکرده به عدل و حسن بلکه ائمه مراد است که شهداء بر ناس‌اند.

جواب استدلال به آیه «لکل امه اجل»

واعجب من الکل استشهاد به آیاتی که در بیان اجال مردم وارد شده لکل امهٔ لله اجل فاذا جاء اجلهم لایستأخرون ساعهٔ و لایستقدمون که معنی ظاهر عرفی آن و آنچه در کتب تفسیر بیان شده همین معنا است که از برای هرکسی مقداری از عمر است که از آن اجل او است و در اجالشان تقدیم و تاخیری نیست چنانچه حضرت امیر (ع) فرماید واعلموا ان لکم اجل محدود و نفس معدود ابدا ربطی به این توهم و تخیل ندارد واغرب من هذا تمسک به آیه شریفه و ان من امهٔ الاخلا فیها نذیر و لکل امهٔ جعلنا منسکا هم ناسکوه است چه آنکه چنانچه تا قبل از این ادعای کاذب تمام این امت منذر داشتند و منسک داشتند و آن حضرت ختمی مرتبت و شریعت او باشند هم چنین اگر این امت تا قیامت محمد صلی الله علیه و آله و سلم منذر آن‌ها باشد و شریعت او منسک آن‌ها هر آینه صدق می‌نماید آیتین مبارکتین با آنکه دو آیه به مذاق صاحب فرائد که یاتیکم رسل منکم را استقبالی فرض کرده این دو آیه را هم بر ماضی و بر حال امم گذشته باید [صفحه ۳۶۱] حمل شود و دلالتی براینکه این امت غیر از پیغمبر ص و شریعتش باید منذر و شرع دیگر داشته باشند ندارد و افضح من الکل استدلال صاحب فرائد است به آیه شریفه که در بیان توفیه و جزاء در یوم الجزاء وارد شده که می‌فرماید یومئذ بجهنم یوفیهم الله دینهم الحق و گمان می کند که دین در این آیه به معنی شریعت و آئین است و حال آنکه این لفظ دین به معنی است که در ممالک یوم الدین و امثال آن وارد شده و این آیه در باب مجازات کفار در یوم الدین وارد شده چنانچه گفته شود کما تدین تدان و به این عبارت در جای دیگر هم وارد شده دخلی به داستان شرع ندارد.

تأویل فاسد در حدیث شریف «لا نبی بعدی»

و منها ما یضحک منه الثکلی و یبک علیه اولی النهی از توجیهی که در صفحه سیصد و دوازده از برای کلمه مبارکه لانبی بعدی و آیه شریفه خاتم النبیین می‌کند و حاصلش آنکه مقصود از این دو فقره بیان ترقی امت اسلامیه و افضلیت ائمه هدی از انبیاء بنی‌اسرائیل است که آن‌ها به توسط رؤیا و اخبار از آتیه می‌فرمودند و از رؤیای صادقه به الهام تعبیر می‌کردند پس به ظهور خاتم باب نبوت رؤیائیه مسدود و نوبت مکاشفه و مشاهده رسیده و به جای کذا رایت فی الرؤیا که در کلمات اولین مذکور بود کانی اری و کانی اشاهد در بیانات آخرین مسطور گشت انتهی ملخصا و حاصلش آنکه مراد به نبوت در این دو خطاب مستطاب رؤیای صادقه است و مراد به ختم آن انقضای رؤیا و فتح باب مشاهده است پس منافاتی ندارد که رسولانی دیگر از جانب خدا بیایند به اذن الله تشریع شرع آخر نمایند که پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم نفی نبوت بالخصوص کرده نه سایر مراتب را می‌گویم این تجشم و تکلف و تحکم و تعسف ناشی از جهل به معنی نبوت است و مراتب او و تجاهل از حال اولین و شان آخرین است و هر دو طرف دعوی دروغ و کذب است نه اولین سابقین بر پیغمر صلی الله علیه و آله و سلم اخبارات شان از امور آتیه منحصر به طریق رؤیا بوده و نه باب رؤیای صادقه و اخبار مستنده به آن برلاحقین تابعین مر پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم مسدود بوده از برای اولین طرق علمیه از اقسام وحی و الهام و سماع وحی موسی بلا وساطت و رویت و مکاشفه بوده مانند رؤیت آدم و ابراهیم و سماع وحی موسی.و علمیات عیسی و ما کان لبشران یکلمه الله الا وحیا او من وراء حجاب او یرسل رسولا و از برای آخرین هم منامات صادقه بوده که به آن خبر از امور آینده می‌دادند مانند رؤیای حضرت امیر و حضرت سیدالشهداء و غیر آن‌ها که در کتب اخبار مزبور و در دارالسلام مسطور است و افضلیت ائمه اناطه به سد باب رؤیا ندارد بلکه به فتح ابواب دیگر از اسباب علوم است از برای ایشان مانند آنچه که داشتند از علم کتابی که فیه تبیان کل شئی و جامعه و جفر احمر و جفر ابیض و علاقه شمشیر و صحف تمام انبیاء و سیار صحف مخصوصه به خودشان و عمود از نور بین ایشان و عرش و عمود از نور در هر بلدی و خبر دادن زمین و وفود علی الله فی العرش و اخبار لیلیه و یومیه و هنگامه لیلهٔ القدر و روح القدس که با انبیاء بوده و روح اعظم که مخصوص به پیغمبر ص و ائمه بوده و نقر در اسماع و قذف در قلوب و القاء در روع و معاینه ملک و امثال آن فضیلت موقوف به آن نیست که رؤیا نباشد بلکه به بود این مرتبه و سایر مراتب است بلکه مقتضی افضلیت آن است که آنچه را که آن‌ها داشتند از طرق علمیه ائمه هم داشته باشند مع اشیاء آخر و چه آنکه رؤیای صادقه از کمالات بوده بلکه چون آن‌ها شعاعند این‌ها تمیز تمام کمالات آن‌ها از این‌ها باید باشد و همین است مقتضای وراثت این‌ها کمالات آن‌ها را و بودن قلوب زاکیه ائمه صلوات الله علیهم اجمعین مرات صافیه منعکسه در او کائنات و احاطه علمیه ایشان بر برئنات. . . و حضور عالم در نظرشان مانند فلقه جوز بلکه بودن حقایق قدسیه ایشان کتاب مبین و لوح محفوظ بلکه بالاتر که وگر مشیت و محل اراده پروردگار و مقامات باریتعالی منافاتی با بودن طرق مناسبه از برای ایشان ندارد و الا در استعلام امور حاجتی به جفر و عمود و کتاب و ودود نخواهد بود و الحاصل [صفحه ۳۶۲] جمیع کمالات انبیاء و مرسلین از برای ایشان ثابت است و هم الهام به رؤیا هم مثل سایر کمالات است و سایر طرق علمیه شد آن‌ها مجال بسط این مقال نیست که او را شرحی و بحثی علیحده باید و اگر بگوئی بعد از رؤیت و شهود چه جای رؤیا و چه کرامتی از برای او است می‌گویم این منقوض است به آن کسی که افضل از صاحب مرتبه رؤیت و شهود بوده یعنی صاحب مرتبه خاتمیت که در صریح قرآن اثبات رؤیای صادقه از برایش نموده و خبر از آینده به آن طریق به او داده شده که می‌فرماید و ما جعلنا الرؤیا التی أریناک الا ـ فتنهٔ للناس و الشجرهٔ الملعونهٔ که تفصیل آن در کتب مزبور و تدارک آن بلیلهٔ القدر در صحف مشهور است و اگر افضلیت ائمه به واسطه سد باب رؤیا بوده چنانچه آن متوهم گمان کرده هر آینه لازم می‌آمد افضلیتشان از خاتم که او نبی بوده و بالخصوص وحی به طریق رؤیا از برایش بوده پس آنکه سد باب رؤیا را ترقی دانسته و خطابین مبارکین را ناظربه آن دانسته زعمی فاسد و وهمی است کاسد که گمانه نموده کما آنکه نبوت انبیاء و بنی‌اسرائیل به اخبار ایشان از امور آتیه بتوسط رؤیای صادقه قرار داده چنانچه ظاهر کلام او

است غلطی است آشکارا چه آنکه اخبار به امور آتیه از هر طریق که باشد لازم نبوت او ما یقوم به النبوة نیست بلکه قوام نبوت به وحی و تکالیف و احکام خاصهٔ یا عامهٔ از ما فیها صلاح العباد و نظم البلاد و الراجع فی المعاد آن است به هر طریق که باشد پس خوب بود معنی نبوت را همان وحی رویائیه بگیرد نسبت به آنچه قوام نبوت را از وظایف شخصیهٔ یا نوعیه نه اخبار به امور آتیه که آن شان آخری است خارج از نبوت هرچند که انبیا دارای آن بودند چنانچه غیر نبی هم بل غیر حجهٔ هم دارا بوده و آن از شعب و آثار ولایت است و اما آنکه جهلا منفی را خصوص نبوت رؤیائیه توهم کرده پس به واسطه ندانستن حقیقت نبوت و نسبت او با سایر مراتب و مورد و متعلق آن است و اگرچه مقام مناسب شرح کلام نیست ولی اجمالا عرض می‌نماید که نفس کامله مقدسه که مورد عنایت افاضه القاه نوامیس الهیه می‌شود از حضرت جلال و جمال به تحقیق صفا نفی و زکاء و عصمتش یا آن است که ابتداء بلا توسیط بشر مورد القاء و محل خطاب مستطاب می‌شود و یا به توسط بشر مورد این عنایت می گردد اگر از قسم اول باشد او را در اصطلاح نبیش گویند که حقیقت نبوت حاصل می شود به صرف آنکه مورد وحی باشد هرچند که وحی به طریق رؤیا باشد که این اول درجه کمال نفس و اول مرتبه از وحی است که نازلتر از آن از مراتب نبوت و وحی نباشد چه آنکه نفسی چنین استعداد را در منام دارا باشد که حال تعطیل حواس ظاهره حیوانیه است و توجه روح به مبادی عالیه و انخلاع از عوالم سفلیه است فی الجمله که برزخ بین الموت و الحیوة است که نه ارتقاء موتیه و نه تنزل حیوتیه را دارد لازم نیست که در حال یقظه که حال اشتغال حواس ظاهره و اکتساء به حجب ظاهریهٔ و صوارف صوریه است داشته باشد و لذا ادراک می کند افراد رعیت در خواب آنچه را که در بیداری نکنند و بدین جهة رؤیای صادقه را جزئی از اجزاء نبوت محسوب داشته‌اند که در آن نشانه برزخیه امور به واقعیاتش و به صور معنویه‌اش و به مصادیق حقیقه‌اش رؤیت می‌شود و از مبادی عالیه القاء می‌شود و تلقی می‌نماید بخلاف آنکه اگر استعداد تلقی وحی را در حال یقظه داشت در حال نوم هم به طریق اولی خواهد داشت پس حقیقت نبوت بصرف این معنی متحقق می‌شود که نفسی لیاقت وحی و القاء قانون و وظیفه الهیه پیدا نماید و لو در خواب و به حصول این مرتبه نبی به معنی صاحب رفعت خواهد بود و اگر در این مقام اخبار عما اوحی الیه مطلقا نمود نبی به معنی منباء عن الله خواهد بود هرچند بالخصوص مأمور به اخبار به غیر نبوده یعنی این دستور العمل خصوصا از برای او معین نکرده باشند بلکه اخبار مستند به اذن عام باشد در ما لم ینه عنه چه آنکه صفت به مجزیت حاصل می‌شود به صرف اخبار و لو لم یکن بداعی الامر به ولازم نیست در تحقق این عنوان مبئیت اینکه از جانب من ینئی عنه مأمور بانبیا هم باشد مو اینکه در بعض در مقام تعریف نبی می فرماید او کسی است که در خواب ببیند و به او القا در رؤیا شود بیان اول درجه و اول مرتبه است که کمتر از آن نمی شود و اگر این مرتبه هم نباشد و فاقد آن مقدار هم باشد نبی نخواهد بود نه آنکه از برای نبی غیر این نباید باشد و لذا در هفتم بحار از حضرت رضا ع خبری در معنی نبوت روایت می کند که می فرماید و النبی ینزل علیه جبرئیل و ربما نبی فی منامه و النبی ربما یسمع الکلام و ربما یری الشخص و الامام هو الذی یسمع الکلام و لایری [صفحه ۳۶۳] ولایری الشخص پس مقصود آن است که آنچه لازم حقیقت نبوت من حیث هی با قطع از شئون زایده است آن است که لا محاله باید در خواب تلقی وحی نماید و به کمتر از آن نبوت حاصل نمی‌شود نه آنکه زیاده بر این نباید باشد پس نبوت نسبت به استعداد تلقی وحی فی المنام به شرط شیئی است و بالنسبهٔ بزاید لا بشرط توهم نشود که لازم نیست نسبت به رؤیای بشرط شیئی باشد بلکه حاصل باشد از برایش وحی بطرق آخر غیر الرؤیا چه آنکه این دو نظیر اقل و اکثر و درجه‌ی اولی و علیا است که نمی‌شود اکثر و علیا فاقد اقل و اولی باشد زیرا که این تقسیم به اعتبار استعداد نفس کامله است نه به اعتبار وقوع در خارج پس نمی گوئیم که نبی باید در خواب به بیند و نسبت به رویه‌ی خارجیه فعلیه بشرط شیئی است تا توهم نشود که می‌شود رؤیت فعلیه خارجیه ابدا از برای نفس نبی حاصل نشود در تمام عمرش و تمام القائات بر او حسب الاتفاق بسماع وحی یا به معاینه ملک بوده باشد پس به شرط شیئی نخواهد بود بلکه می گویم نبی باید استعداد القاءات منامیه را داشته باشد هرچند غیر آن را نداشته باشد و در این مقام نمی‌توان گفت که نسبت به همین مرتبه لا بشرط است که استعداد سماع وحی فی حال الیقظه داشته

باشد و استعداد وحی نومیه را نداشته باشد خوب تامل کن.

معنای نبوت و مراتب آن

در اینجا مطلق النبوهٔ صاحب مراتب و دارای اقسام خواهد بود به اعتباراتی پس یا آن است که ما اوحی الیه وظیفه‌ی شخصیه خود او است که در این مقام لازم نیست مأمور به ابلاغ و اخبار باشد هرچند که می‌تواند اعلام به غیر هم بنماید و یا آن است که وظیفه‌ی مخصوص به او نیست بلکه غیر او در آن شرکت دارد و در این مقام لازم می‌شود بر او ابلاغ و اخبار پس البته مأمور به این لازم خواهد شد یعنی واجب می‌شود از طرف موحی بر او که تبلیغ نماید و در این مرتبه زایده متصف به عنوان رسول و مبلغ می‌شود و پیغام آور خوانده می‌گردد و در این مرحله به واسطه‌ی زیادتی شغل زیادتی فیض و افاضه حاصل می‌شود و چنین شده که صاحبان این مرتبه فضلا من حضرت الجلال و الجمال مورد سعادت وحی‌های غیرمنامیه هم شده‌اند وبه تفاوت مراتبشان تفاوت وحی‌ها هم متفاوت می‌شود تا آنکه به واسطه‌ی کمال استعداد نفسی سماع کلام ربانی را بلا واسطه بنماید و متفاوت می‌شود در این مقام به سعه و ضیق رسالت و خصوص و عموم من ارسلوا الیه و یا رسول به سوی طایفه‌ی خاصه است یا عموم خلق و اینکه در اخبار وارد شده که رسول آن است که سماع وحی کند و ملک را مشاهده نماید نه مقصود تحدید معنی و حقیقت رسالت است چه آنکه همان صاحب رؤیا اگرما رأه فی المنام را که وظیفه‌ی غیر باشد به امر الهی ابلاغ نماید حقیقت رسالت متحقق می‌شود هرچند معاینه ملک ننماید بلکه در مقام آن است که صاحب چنین رتبه مورد چنین عنایتی می‌شود و در اینجا یا آن است که ما اوحی الیه و ما امر تبلیغه قانونی است که نفس کامله دیگری تشریع آن را نموده و این رسول ترویج همان را و تکمیل همان و ابلاغ همان را می‌کند من الله لابتوسط البشر و یا آنکه ما اوحی الیه قانون جدیدی است که خودش ابتداء من عند الله تشریع می‌نماید و تبلیغ می‌کند اگر چنین شد یعنی از قسم دوم شد از اولوالعزم شمرده می‌شود بنا بر بعض معانی و در اینجا متفاوت می‌شود مراتب شان به عموم بعثت و خصوص که یا بر تمام بنی نوع آدم مبعوث شده یا بر طایفه‌ی خاصه از آن‌ها و آنکه مبعوث به تمام طوایف به شرع جدید شد یا آن است که رسالت و نبوتش در خصوص نوامیس الهیه و قوانین ربانیه است مما یتعلق بالمبدء و المعاد و من الاصول و الاحکام و ما یکون فیه نظام البلاد و صلاح و معاش العباد من السیاسات و الحدود و پس در این مقام صاحب نبوت مطلقه تشریعیه می‌شود یا آن است که نبوت و رسالتش و وساطت و سفارتش در مطلق فیض نازل از سماء الوهیت و ربوبیت به سوی ارض [صفحه ۳۶۴] امکان و مخلوق در اکوان از مطلق خلق و ما سوی الله از ما یقوم بوجودهم و بقائهم و ما یحصل به کمالهم و شأنهم و ما یتحقق منه الفایدهٔ المرغوبهٔ منهم و الغایهٔ المطلوبه من خلقهم از طرق معرفیت و تسبیح و عبادت تکوینیه آن‌ها و یا معرفت و عبادت تشریعیه آن‌ها علی القول به ثبوت ذلک منهم کما هو مدلول جملهٔ من ظواهر الآیات و نصوص جملهٔ من الاخبار و در این مرتبه از حیث عموم بعثت و خصوص نسبت به اصناف خلق و نسبت به اجزاء زمان متفاوت می‌شود تا به آن درجه که من اول عالم الخلق الی اخره نسبت به مطلق آفرینش از علویات و سفلیات به انواع‌ها و اصناف‌ها و اقسام‌ها و مراتبهم ودرجاتهم وساطت مطلقه از برای مطلق مستفیضین در مطلق حوائجشان و ارزاقشان داشته باشد و صاحب این مرتبه جلوه‌ی اولی و نقطه‌ی اولی و فاتحه کتاب تکوینی خواهد بود و اسبق و اقرب و اقدم و افضل و اشرف از او نخواهد بود که او نبی است و غیر از خدا هرچه هست رعیت او و محتاج به سوی او و مستمد به مدد او و مستفیض به فیض او و مستنیر به نور او و مستضییء به ضیاء او اذن الله باشد و وحی تکوینی و تشریعی بشنود و لسان الله گردد و طریق سلوک الی الله را تکوینا و تشریعا به مطلق کائنات برساند و خودش ذوبابین باشد دری به سوی شهر فیض و در او عوائد و فوائد و متاع و هدایا نازل شود و دری به سوی بلاد مستفیضین و از او قسمت و نصیب هر بلدی منتشر گردد و ذات اقدس او ذوجهتین باشد جهتی یناسب الرب و جهتی یناسب المربوب ظاهره ناسوتیه باطنه لاهوتیه که به آن جههٔ اخذ کند و به این جههٔ عطا نماید و مقامش کرسی منصوب در وسط عالم معقول و محسوس باشد نداها بشنود و صداهای رأفهٔ و عنایت بلند کند

دستی به فرازدستی به نشیب چشمی به بالا تقرعا و مسکنتا و چشمی به نشیب رأفهٔ و عنایهٔ بنده آن حد و شاه این سرحد و صاحب این مرتبه محیط برهمه خواهد بود فوق همه و تمام در تحت امر او و مطلع بر احوالشان و قادر بر هر نحو تصرفی در ایشان و برایشان و بر آورنده‌ی حوائج ایشان پس غیبت علم و مظهر قدرت خدا خواهد بود و به این دو صفت ربانیه از عمده‌ی انجام وساطت و قیام به وظایف مفارت بیرون خواهد آمد ولولا هما هی وساطت و سفارت و رسالت تمام نخواهد بود ولو نقصا کامل نخواهد بود و دراین مقام اعظم الاسماء و اجلی المظاهر و اتم الکلمات و اکبر الایات که اسمی و مجلائی و مظهری و آیه بزرگتر از او یافت نشود و در این مرحله گفته می‌شود نبوت تکونیه عامه و بالعقل صاحب این رتبه اول نقطه است در قوس نزول و اخر نقطه است در قوس صعود که نقطه‌ی بدوا و ختما اقرب از او به واجب نخواهد بود و تمام نقاط دائره در قوسین در تحت او خواهند بود و او سایر در نقطات منزوله و مربی آن‌ها و صاعد با نقطات صعودیه و مکمل آن‌ها و خلاصه و نتیجه‌ی آن‌ها خواهد بود پس بذر آفرینش و اول تخمی است که در زمین امکان کاشته شود و تبلقی فیض شاخ و برگ برآورد و یک هزار و اندک بی شمار گردد تا پس از کمال در خاتمه‌ی همان دانه ظاهر شود و تمام ترقیات و شئونات و فوائد و آثار و کمالات و درجات که در شجره‌ی طیبه کامله مشاهده شود همه به واسطه‌ی تلقی دانه است فیض آسمانی را و رساندن به مخلوقات الاول فالأول از ریشه و تنه و ساق و برگ و میوه و مقصود تقریب ذهن است و تنظیر و تشبیه نه آنکه گمان شود که العیاذ بالله به آنچه ظاهر مثال است اعتقاد شود که افراد خلق صور نزولیه آن حقیقت باشد حقیقهٔ چنانچه جمله از اهل خلاف بر آن رفته‌اند و به این صفت آخریت به لقب خاتمیت فایز شود که مرتبه‌ی فوق آن و کمالی بعد از آن متصور نباشد و در مظاهر قدسیه و مطالع نورانیه و مشارق مضیئه و آفاق مشرقیه مطلع و مشرقی شریف و نورانی‌تر نباشد چه آنکه اول فرض شده غیر مسبوق به سابقی که هر سابقی غیر خدا است و محتاج به او و آخر تقدیر شده غیر ملحوق [صفحه ۳۶۵] بلاحقی که هر غیری مستفیض از او است و بالنقل القطعی من الکتاب و النص المتواتر صاحب این مرتبه اعلی حضرت اقدس اشرف اجل ممکنات و اشرف مخلوقات خواجه‌ی کائنات حضرت ختمی مرتبت است صلوات الله و سلامه علیه اخبار داله بر سبق خلقش متواتر و اثار داله بر افضلیتش از تمام آفرینش به سرحد ضرورت رسیده انبیاء و مرسلین مبشرین و منذرین و ملائکه مقربین عبد مهین و نقل داله بر عموم رسالتش از اول خقلت و تعلیمش بر انبیاء و ملئکه بلکه بودن حقایق آن‌ها از فاضل انوار و اشعه‌ی آن منیر بدیهی است و رجوع اصناف خلق در شدائد و حوائجشان جای شبهه نیست و آیات و زیارات و ادعیه و اخبار در کتب و صحف مزبور و مسطور و اگراستقصاء آن‌ها معتبر نبود و خارج از وضع رساله هر آینه استقصا می‌شد رجوع به مجلدات بحار شود و آنچه شیخ احساوی و سید رشتی در رسائل عدیده نوشته‌اند ملاحظه شود اولیت آن سرور به تمام معانی و جهات بدیهی و ضروری خواهد شد و در مقاله‌ی ثانیه شطری از این فصل بیان یافته و اگر قسم دویم القاء نوامیس و قوانین به توسط بشر باشد ولو کان هو النبی صلی الله علیه و آله و سلم آن به حسب اصطلاح امام باشد پس نبی و رسول من الله مبلغ خواهند بود و وصی و امام من النبی مبلغ خواهند بود و اینکه ابتداء مورد وحی نشوند در خصوص وظایف نبوت و متعلق و مورد آن از شرعیات متعلقه به معاش و معاد است و الا در سایر امور دیگر مورد اقسام وحی شوند پس انسانی که اصالت در تبلیغ قوانین شرعیه دارد یعنی در این امور ابتداء مورد وحی شود او نبی است هر چند در غیر آن مورد وحی نباشد و آن کسی که در این امور اصالت نداشته و به توسط بشر در این امور مورد حمل القاء وحی سبحانی بشود او امام است و نبی نیست هرچند در غیر این مورد محل اقسام وحی باشد و از همین جا معلوم می‌شود توسیط بشر در تبلیغ امام یا عدم معاینه شخص ملک را امام که در بعض اخبار است من حیث انه امام و فی مورد الامامهٔ است و اما در غیر آن مورد ملک را ببیند و در غیر حیث امامت و حیث ولایت بسا هست توسیط بشر هم نباشد پس به واسطه‌ی توسیط بشر و عدم اصالت یا عدم معاینه ملک شبهه ی افضلیت انبیاء بر ائمه‌ی هدی نشود هرچند منصب نبوت من حیث هی رفیع‌تر باشد از امامت من حیث هی ولی اگر نبوت همان مطلق النبوه باشد لازم نیست که نبی افضل باشد و حال آنکه امام صاحب مرتبه‌ی ولایت تکوینیه باشد چنانچه حال ائمه‌ی طاهرین ما همین است بلکه از آن‌ها است آنکه معدن النبوه است

و این‌هایند که معلم انبیاءاند و انبیا متوسل به ایشان و ماخوذ به ولایت ایشان چه آنکه مرتبه ولایت تکوینیه عامه فاضل‌تر است از نبوت تشریعیه یا تکوینیه خاصه بلی نبوت مطلقه عامه فاضلتر است از ولایت به واسطه‌ی خصوصیت منصب نبوت و از همین جا است که نبی خاتم افضل از ائمه است به زیادتی جهۀ نبوت و ائمه افضلند از انبیاء به واسطه‌ی ولایت تکوینیه عامه و این امور مدلول علیه نصوص متواتره است اذ اعرفت ما زبر فتقول این حمل و معنی صاحب فرائد معنائی است باطل و حملی است فاسد که به خیال خام تصحیح مذهب خود کرده چه آنکه دانسته شد که نبوت امر عامی است که در تحت او است خصوصیاتی از مراتب و اقسام از نبوت شخصیه غیر متعدیه یا متعدیه خاصه یا عامه‌ی مطلقه یا مقیده‌ی تشریعیه فقط یا مع التکوین و دانستی که از برای او اقسامی است از طرق از وحی و الهام و سماع از ملک و سماع صوت مانند کلیم و من العلوم جدا آنکه نفی عام مستلزم نفی خاص است من دون عکس چنانچه ثبوت خاص مستلزم ثبوت عام است من دون عکس و عام و خاص ثبوتا و نفسا متعاکسند پس منفی که نبوت شد هرچند مطلق النبوه و الجنس و الحقیقه باشد نه تمام افراد این مستلزم نفی جمیع افراد است که هر مرتبه که ثابت باشد از رسالت و او بالفرض [صفحه ۳۶۶] مناقض خواهد بود با نفی نبوت چه آنکه اولوالعزم رسول است و رسول نبی است پس بودن آن‌ها بود نبوت است و نبود نبوت نبود آن‌ها پس جمع بین ختم و نفی نبوت و ثبوت این مراتب غیرممکن است و تناقض که نفی جنس مستلزم نفی انواع است باسرها و نفی نوع مستلزم نفی اصناف است باقسامها و نفی صنف مستلزم نفی افراد است به اجمعها و نفی فرد مستلزم نفی احوال و عوارض او است بشراشرها و آنچه را که از طرق علمیه استکشافیه از لوازم این مراتب باشد و خصایص نبوت باشد تمام آن‌ها منفی خواهد بود به نفی ملزوم و ذوالخاصیه و هرچه ثابت باشد از سایر استکشافات آن‌ها از حیث خصوصیات نبوت نخواهد بود و از لوازم عامه خواهد بود یا غیر ثابته للنبی بما هو نبی و هم دانستی که آنچه حقیقت نبوت به او قائم است همان وساطت در تبلیغ قانون و احکام و معارف است و سایر آثار از وساطت در فیض مثلا آن ربطی به مقام نبوت ندارد و از شئون ولایت است پس بقاء نبوت بقاء رشته‌ی وساطت در تبلیغ است و ختم و نفی آن به انقضاء آن است و عدم تجدد امثال آن به اینکه در آخر جعل نماید قانونی که درصلاح معاد و معاش مردم و نظم و سیاست مدن و حفظ حقوق و تربیت نفوس و رساندن ایشان به غایات مطلوبه تا حاصل گردد آثار مرغوبه از ایشان که قانونی خوش تر و بهتر و نافع‌تر و کاملتر از آن نباشد و در آن مقام صدق آید.

بعض کرامات شرع خاتم که با نسخ نمی سازد

کلمه‌ی مبارکه الیوم اکملت لکم دینکم و اتممت علیکم نعمتی و رضیت لکم الاسلام دینا که خروج از کمال و تمام نباشد جز روی بنقص و فساد و تجاوز از اجنا نباشد جوبولوج در بغض و عناد و کفر و الحاد پس در آن مقام راست گردد کریمه‌ی و تمت کلمۀ ربک صدقا و عدلا لا مبدل لکلماته و آن نشانه شانه آن کسی شود که تحمل اعبا آن کند که بار گرانی است از آسمان و زمین وزین‌تر و از عرش سنگین‌تر ما اوذی نبی مثل ما اوذیت و حق متحقق شود و باطل عاطل گردد جاء الحق و زهق الباطل جلوه‌گر گردد و نماند پس از او مگر خسران و وبال و سرگردانی و ضلال و ما بعد الحق الا الضلال مصداق پیدا کند و طریق قویم و صراط مستقیم و خط استوائی که از مرکز عدل سبحانی به محیط دائره وجود مستقیما کشیده شده ظاهر شود که ذلک الدین القیم و منحرفان و معوجان از آن در شدائد برزخ و مهالک دوزخ گرفتار و هرچه پس از آن بیاید همان رواج آن و تکمیل آن باشد و صیقل زنگ و نیقل رنگ آن باشد و صاحب قائم به آن خبر مشاطه نباشد که پیرایش وی دهد و آرایش وی نماید مانند شرع خاتم که چنانچه در تکوین نظامی بهتر از آنچه شده نمی‌شود و الا ـ او آفریده‌ای می‌شود علی ما هو الحق المتحقق فی حال التحقیق هم چنین در تشریع اگر قانونی کاملتر بود او مجعول می گشت که چنانا کسی پی به حکم و اسرار او برد و غور در اغوار او بنماید می‌یابد که آنچه باید و شاید همان شده و حکیم رؤف و جواد بخل و دریغ نفرموده و بواسطه قلت استعداد در بدو و ثم به علت جلوس نا اهل در مسند خلافت رفع حجاب و کشف نقاب آن طور که باید نشده و اسراری که در این شرع محمد بوده مخفی مانده

و آن سیاست و نظم معطل گشته تا آنکه صاحب حق ظاهر شود و آنچه از اول می‌خواست حاصل شود او در آخر حاصل نماید که مرتبه سیاست و نظم بر طبق قانون الهی چنان شود که از آن تعبیر شده به بسط و اشاعه عدل و رفع و اذاله جور و مرتبه علم مردم به جائی رسد که مؤمن مستغنی شود از علمی که در نزد برادر مؤمنش بوده باشد و آسایش خلیقه امم و آرایش قبیحه عالم حاصل آید و در این صورت به حکم آخریت او را بعدی لاحق نباشد و الا آخر نخواهد شریعت و طریقت و حقیقتش را ملاحظه نما و اقوال و احوال و افعالش را مطالعه فرما ناموس مؤسس‌اش را محل فکرت و قانون مقدسش را موضع تصور از روی حکمت قرار داده و شرع قویمش را به عقل سلیم بسنج و این دو برادر را برابر و متظاهر گرداند تا ببینی در چه نقطه کمال قائم و به چه میزان اعتدال حاکم [صفحه ۳۶۷] که ردایع سابقه را نیروی تدافع و طلایع لاحقه را یارای تمانع نباشد آیا چیزی را در مکارم اخلاق و محامد آداب فرو گذاشت کرده از امر به عدل و احسان و نهی از فحشاء و منکر به تمام خصال حمیده که حلیه انسانی است از مروت و فتوت و سخا و عفت و جود و شجاعت و صبر و کرامت و رضا و عزت و تسلیم و قناعت و حیا و خجلت و تواضع و مسکنت و صدق و دیانت و رفق و نصفت و ثبات و غیرت و وقار و سکینت و وفاق و حمیت و ذکر و خلوت و سهر و عزلت و انس و وحشت و زهد و رغبت و رجاء و خینت و رحم و رأفت و وفا و امانت و خضوع و هیبت و خشوع و رهبت الی تمام الماثر و المکارم تحریض و تحریص فرموده و بر تمام ملکات خبیثه که رذیله حیوانی است از کبر و غضب و بخل و تعب و شهوهٔ و طرب و حسد و تفاخر و بغضا و شحناء و فحشا و غرور و غفلت و طمع و ذلت و وقاحت و خیانت و کذب و نفاق و خدیعت الی جمیع المناهی و المآثم زجر و توبیخ نموده و به سوی اقسام طاعات و افنان عبادات از اخلاص و ذکر و حکمت و نکر و صوم و صلوهٔ و حج و زکوهٔ و انواع طهارات که نردبان ارتقاء و توأمان به القاء است و شرح اسرار آن‌ها و تبین حکم آن‌ها را مقاله‌ی جدا و رساله‌ی سوا لایق و سزاوار است بعث و تحریک کرده و از کلیه شرور و فسوق و فجور مانند ظلم و عدوان و هتک اغراض مردم و استعمال مسکرات و اشتغال به لغویات و لهویات و ما ینسی الاخره و یلهوا عن دار الباقیه زجر و مستبعید فرموده آیا از برای حفظ حقوق و رعایت ناموس و عمارت بلاد و رعایت عباد دقیقه ای را اهمال کرده از تشریع احیا موات و ادبن و تاکید در غرس اشجار و حفر قنوات و جمعه و جماعات و آمیزش و معاشرات و مصافحه و سلام و عیادات و قرض و مواخات و صله و مواسات و تودد و تخیب و قضا حاجات و ترحم بر ذوی العاهات و احترام عظماء و سادات و امر بخیر و صدقات و ایثار و احسان و خیرات و مبرات و جعل حقوق از برای مسکینان و رعایت حال مظلومان و اغاثه‌ی ملهوفان و نگه‌داری زیر دستان و خصم ظالمان و عون ستم دیدگان و تشریک همسایگان و خویشان و حدود و سیاسات و تعزیر و دیانت و صلح و محاکمات و میراث و معاملات و جعل ولایات از برای صغار و مجانین و سفهاء و غیب و موقوفات و تاکید در زراعات و تجارات و تکسب و صناعات و آنچه متعلق است به طرق و شوارع و انهار و بیوتات و آنچه متعلق است به منکوحات و مشروبات و ماکولات و ملبوسات و مرکوبات و از برای هر موضوعی حکمی لایق و هر واقعه و محلی را قانونی موافق جعل فرموده که واقعه‌ی خالیه الحکم و قضیه عدیمهٔ القضاء یافت نشود و آیا از اصول و معارف و ما یتعلق بالمبدأ و المعاد و اعلام به دقائق بدو و اعلان به دقائق عود و حال مبادی اولیه و شئون غایات اخرویه چیزی مانده که بیان نگشته هرچه نقصی است از نبودن مرشد و معلم است و هرچه خللی است از نبود حارس و حافظ است علم کلام وحکمت و تصوف و عرفان و فقه و اخلاق و مواعظ و امثال و سنن و آداب و تفسیر و حدیث همه غوص در آن بحر بی‌پایان و سیر در آن فیانی و سلوک به سوی آن حدود و سامان و طواف در آن درگاه و عکوف در آن بارگاه و صعود در آن جبل شامخ است و هنوز بذروه‌ی آن کسی نیارمیده و گوهر آن به دست نیامده و به ساحلش کسی نرسیده و بیابانش منتهی نگشته و در مقصود گشوده نشده در این مدت متمادیه و تعب و زحمت فراوان و فکر و اجتهاد بی‌پایان کشف حجاب و رفع نقاب و دفع التهاب نشده پس این چنین ناموسی تغییر را نشاید و تبدیل را نسزد و نسخ موقع نیابد و شرع آخر مناسب نگردد و شرفا و افتخارا کریمه‌ی خاتم النبیین و مبارکه لابنی بعدی به این و محمول بر آن است [صفحه ۳۶۸] نه بر آن بارد المعنی که فاز و الضلالهٔ و الغوی بر آن حمل نموده و این طرفه و

عجیب از آن نیست که طرفهٔ تر از آن گفته در کلمات سابقه‌اش ختم و نفی نبوت را ناظر به مقام تسمیه و توصیف گرفته و اینکه هر ظهوری را اسمی است و ظهورات بعد به اسم نبوت خوانده نشوند تا آنکه مرتبه‌ی آن‌ها را شارعیت می‌داند و حال آنکه شارعیت همان نبوت ببعض مراتب است و جعل حکم و قانون و وضع دیانت و سیاست خصیصه نبی است و همان که مورد القاء چنین وحی و نزول چنین روحی باشد او نبی و رسول است عباراتنا شتا و حسنک واحد و برایشان اطلاق می‌شود مظاهر ربوبیت و مظاهر امر الله و من یظهره الله و حجهٔ الله و آیهٔ الله الی غیر ذلک من الاسماء و الاوصاف و اغرب من هذا اینکه این چنین شرعی را که صاحبش دائمی و غیر موقت فرض کرده این جماعت گمراهان او را موقت به وقتی نموده که از شرایع دیگر کمتر چنانچه صاحب فرائد و دلائل در آیه مبارکه هو الذی یدبر الامر که پس از این بیابد در مرحله‌ی دوم بر این گمان به خطا رفته‌اند که مدت آن را فتحا و ختما هزار و دویست و شصت سال معین کرده و از این مدت دویست و شصت سال را ازمنه نزول و ترقی محسوب داشته‌اند و هزار سال دیگر را ازمنه‌ی عروج و نزول که تا غیبت نزول کرده و از غیبت تا این دعوت کاذبه عروج کرده.

جواب بر صاحب فرائد

با انصاف هر یک از شرع آدم و نوح و ابرهیم و موسی و عیسی بیش از دویست و شصت سال بلکه از تمام آن مدت نزول و ترقی داشته‌اند و کدام شریعت از شرایع سابقه مدتش به این کمی و قلت بوده با آنکه آن‌ها مقدمه‌ی او بوده‌اند و ما حبانش مبشر و منذر فبعث الله النبیین مبشرین و منذرین لااقل به اندازه‌ی شاخ و فرعش نباید دوام داشته باشد در دعای شعبان شجرهٔ النبوهٔ خوانده می‌شود بلکه معدن النبوه نبوات گوهر این دریایند دریا به اندازه‌ی آن‌ها نباید سعه داشته باشد در زیارت وصیش معدن النبوهٔ خوانده می‌شود و خودش و شرع و کتابش افضل از شرع و کتاب و خود ایشان است این نعمت باید دائمی‌تر باشد فرنگی مشرب و دورنگی مذهب اگر بنای تحدید نزول و عروج است کاش مدت نزول و ترقی آن را بیست و پنج سال که خودش اقامه‌ی به دعوت می‌فرمود می‌شمردی و بقیه را از زمان رحلت آن وجود مبارک از ازمنه عروج محسوب می‌داشتی که امر به حسب ظاهر به دست نااهلان و خسان و ناکسان افتاد و قلم‌های دین و رخنه های اسلام تا زمان غیبت بیشتر بود نسبت به زمان‌های بعد که در او رواج یافت مذهب حق و عقاید حقه همانا شنایع اولین و فضایح مروانیین و قبایح عباسیین مطبوع طبع ناسلیم تو بود که پس از انقراض آن‌ها می گوئی بعد از غیبت اندک اندک با آنکه بنای ظهور مذهب حق شد عروج نموده و اگر مقصودت آن است که تا ائمه بوده‌اند هنگام ترقی و نزول آن بوده و پس از غیبت خورده خورده بنای عروج گذاشته می گویم اگر در ازمنه غیبت چنانچه ما امامیه می گوئیم امام حی موجودی بود که چرا عروج کرده باشد و اگر نه پس در اول غیبت نبود اما حی حاضر عروج کرد تدریج در عروج به مدت هزار سال چه معنی دارد مگر در این مدت هزار سال کم‌کم امام دوازدهم از بین رفته پس نه این است که مقصود تو عروج به حسب رواج و قوت دین باید باشد و از تو سؤال می کنم که دین اسلام پس از غیبت اقوی شد یا قبل و حال آنکه معظم اسلام به اسلام قیصر قسطنطین در بعد شد و اما رواج مذهب حق که معلوم پس معلوم می‌شود که ازمنه‌ی خلفاء جور را ازمنه ترقی اسلام می‌دانستی و پس از آن را زمان تنزل و عروج آن و در این دعوت کاذبه که صلح با ادیان و تقریر قواعد فرنگیان است زمان دیانت جدیده گمان کردی پس راست گفتم که دو رنگی مذهب و فرنگی مشرب هستی هرچه گفتی اگر هنوز کم است هرچه خواهی بگو مرا چه غم است و ستعلمن [صفحه ۳۶۹] بناء و بعد حین باز می گویم علی الفرض المحال اگر بنای شریعت جدیده و دیانت علیحده هم باشد پس آن باید به ظهور شارع دیگر بعد از ظهور موعود آن شریعت سابقه باشد که ترویج و تکمیل آن را به عهده‌ی وصی دوازدهم قرار داده و در شریعت محمدی فرجشان را موقوف به او فرموده و وعده‌ی خدائی شده که مفاسد تادیه در آن را مرتفع و امور ناقصه‌ی آن را کامل و تدارک خرابی‌ها و تلافی مافات از آن‌ها بنماید و این میعاد خدائی است که خلف‌پذیر نیست ان الله لایخلف المیعاد و هنوز آن آثار از قطع دوائر شرک و منع جوائر کفر و بسط و اشاعه و احیاء کتاب و سنهٔ و رجوع و عود ملت

به آن نحو که حق او بوده حاصل نگشته که دیانت جدیده پیدا شود و او را نسخ و رفع نماید هنوز باغبان بوستان محمدی نیامده که اشجار پژمرده او را سیراب کند و این فالیز احمدی را بی غو کند تا نوبت آن رسد که دشمن تبر و تیشه به دست گیرد اصول آن را از بیخ و بن برآورد و هنوز شبان این رمه نیامده که اغنام متشتته را که در بی‌آبی و بی‌علفی گرفتار ایشان را به ماء وکلاء برساند تا نوبت گرگان درنده رسیده و هنوز طبیب مهربان اسلام نیامده که داروی دردها و شفای مرض‌های او را بگوید و بدهد که نوبت زهر قاتل مهلک رسیده باشد پیغمبر ص محمود اشجاری غرس کرده و تخم‌ها کاشته هنوز کاملا سبز نشده و بارور نگشته دعوت حق را اجابت فرموده و پذیرائی بوستان را به اوصیائش واگذار نموده دزدان و دشمنان مانع سقی او شده‌اند و دافع حارس او گشته تا آنکه گل‌هایش پژمرده و درخت‌هایش کرزه و مروجش مخل جاج و خار گشته موعود ملت آن باغبانی است که بیاید او را تربیت کند و سقی نماید هر مفسد را بردارد و تر و تازه‌اش کند زنده و سرشارش بدارد تا میوه‌ی مطلوبه از او حاصل شود نه آن دشمنی که به تبر عداوت آنچه باقی مانده از اشجارش همه را قطع کند و در جایش خار مغیلان و درخت حنظل بکارد به آن اگر بنای آمدن شریعت جدیده باشند پس بعد از انجام میعاد الهی باید باشد و حاصل شدن میوه‌ی مطلوبه باز می‌گویم علی التقدیر الممتنع اگر رشته وصایت منقطع شده و وعده‌ی خدائی خلف و ملتزم باشیم به حدوث دیانت جدیده ولی این سخن را از مدعی قبول نمی‌کنیم که مدعیان بسیار که همه کتاب آورده‌اند و استقامت ورزیده‌اند دعوتشان در نفوس نفوذ پیدا کرده و شرعشان مدتی هم باقی مانده و پس از آن روی به زوال و زهوق گذاشته از کجا که این دیانت جدیده از آن‌ها نباشد صاحبان دیانت حقه مظاهر علم و قدرت پروردگار بوده‌اند که هرچه بخواهی بدانند و هرچه بخواهند بتوانند نه هر جاهل عاجزی که در علمش جز تلفیقات مکرره مسروقه یافت نشود و از قدرتش جز انکار معجزات پیشینیان و نفی شرطیه‌ی آن اثر دیگری نباشد باری خوب است ختم کنیم کلام در این مقام را به بیان نظیر و مثیل آن که تاویلات گلپایگانی در این خطاب مستطاب سبحانی و فرمایش صدق نمایش حضرت نبوی کمتر از استدلال آن کس نبود که شنیده دارم شخصی مدعی نبوت شد و اسم خود را لا گذاشته بود و مدعی بود که بشارت ظهور من در کلام محمد ص واقع شده و به تنصیص به نبوت من کرده که در غیر موضعی صریحا بیان فرموده که لانبی بعدی یعنی آنکه اسم او لا است او بعد از من پیغمبر است اگر خوب ملاحظه کنی بشاراتی که این جماعت از کتب مقدسه از برای متبوعان خود درست کرده‌اند همین بشارت نبی لا را ماند و از برای این مقام توضیحاتی و براهینی است که در مقاله ثانیه محرر شد.

در بیان این خرافه که بهاء نزول عیسی و رجعت حسینی است

مقام پنجم این خرافه و جزافه که حسینعلی بهاء عبارت از نزول عیسی و ظهور حسینی است که آنچه در اخبار کتب عهد جدید و در اخبار عامه بشارت و خبر از نزول عیسی دادند او حسینعلی است و آنچه در اخبار خاصه غیر از رجعت حسینی داده‌اند مراد حسینعلی است پس بهاء در نزد ایشان عیسی و حسین است که [صفحه ۳۷۰] به اختلاف از او یاد شده چنانچه تمویها در دلائل و تصریحا در غیر موضعی از فرائد و شفاها از کسانی که با ایشان صحبت و ملاقات شده دیده و شنیده دارم و به قول آن مرد ترک بر کلمه اوچ غلط شنیده بودیم اما ندیده بودیم حال می‌بینیم که عیسی زنده در آسمان را با حسین کشته در کربلا و هبوط آن از آسمان زنده و سر بر آوردن این از کربلا پس از شهادت هر دو یکی شده و آن یک عبارت از حسینعلی در شکم تربیت شده و در غماط پیچیده شده و بعدهن و هن مدعی این مقام بلند گشته بوده باشد پس عرض می‌کنم حضور مبارک اخلاء روحانی و برادران ایمانی که این مسئله نزول عیسی و رجعت حسینی از امور عقلیه نیست که محکم و مرجع در این باب عقل بوده باشد بلکه از امور نقلیه است که در ابناءات سابقین به ما رسیده که اگر نبود اشارات انبیاء و بشارات اولیاء و مسفورات سابقین و مزبورات لاحقین طریقی از برای ما بسوی این هبوط و صعود نبود و تخصیص عیسی از بین انبیاء و حضرت سیدالشهدا ع از میان ائمه هدی به نزول و رجعت تحکم می‌نمود پس مرجع و ماب ما در این مسئله همان انباتی است که از نزول عیسی بالخصوص خبر داده و همان بشاراتی است که از

رجعت حسینی به ما انباء شده پس وظیفه مراجعه‌ی کتب و مطالعه صحف است لاغیر پس هرچه از آن انبات مستفاد شد در نزول و رجعت همان را اخذ نموده متبع دانسته که این همان تسلیم و انقیاد است که لازمه ایمان است و رای ذوق و استحسان خود را کنار گذاشته که این خود سری و خود رایی است که شیوه متمردان و مجاحدان است و بلاـ استحاله عقلیه و دلالت نقلیه رفع ید از ظواهران اخبارات ننموده که این خلاف طریقه مستقیمه عقلا است و غرابت فعل را قرینه و صارف ندانسته که افاعیل الله تماما عجیبه و غریبه است و شیئی خارج از قدرت باریتعالی نیست و دیگر باید ملتفت بود که اگر بالفرض صادقی خبر داده باشد از اینکه حضرت کلمهٔ الله که به صریح قرآن مقتول نگشته به آسمان صعود فرموده در یوم الظهور نازل از آسمان خواهد شد و مأموم امام زمان خواهد گردید در هیچ یک از صعودش و بقاء و بقاء و حیوتش استحاله عقلیه لازم نخواهد آمد و به جز خلاف عادت که عادهٔ الله بر آن جاری است امر دیگری بر آن لازم نخواهد آمد که منشأ صرف ظاهر از ظاهرش شود و باب تاویل گشوده گردد و دلیل نقلی برخلاف آن قائم نیست که چنین امری واقع نمی‌شود بلی مستبدین به آراء فاسده و اوهام کاسده و منهمکین در قبور طبیعت را همان شبهه خرق و التیام که در معراج جسمانی ضروری خاتم الانبیاء روی داده در اینجا شاید بگویند و قدرت خدا را به اندازه شعورات خود تصور نمایند و حال آنکه در مسئله معراجیه جواب از این شبهه را داده‌اند و منع جهات محاله آن را فرموده‌اند و هم اگر بالفرض اخبار متواتره وارد شود که حضرت سیدالشهداء ع در همین دنیا پس از شهادتش رجعت فرموده و با اصحابش به دنیا برخواهد گشت غرابتی در این خبر زنده شدن مردگان و عود به ابدان نخواهد بود و اگر آن را ممتنع بشمریم باید تکذیب عهد عتیق نمود و حکایت زنده شدن جوان مقتول اسرائیلی به دم گاو که در صریح توریهٔ است انکار نمود و هم تکذیب عهد جدید را که وقایع زنده کردن مردگان را در انجیل یاد می‌نماید از ایلعاذر و غیره نمود و هم مخالفت صریح قرآن که خبر از زنده شدن مرغان و غریر و حمارش کرده و هم تکذیب ایات بسیار و اخبار بیشماری که در رجعت اموات عموما و خصوص اشخاص معینه که در باب رجعت که در کتب معتبره نوشته شده نمود و هم تکذیب قول خدا را که الم تر الی الذین خرجوا من دیارهم و هم الوف حذر الموت فقال لهم الله موتوا ثم احیاهم و هم تکذیب قصه ی اصحاب موسی را در کوه طور که در کتب مقدسه است نمود و هکذا و هکذا بلکه باید حشر جسمانی و معاد جسدانی را انکار نمود که ضروری ادیان و شرایع است چه آنکه رجعت جز نمونه قیامت امر آخری نخواهد بود و روی سخن با کسی است که مقام جحودش به مثابه انکار معاد نرسیده باشد و الا اخبار نزول عیسی ع و رجعت [صفحه ۳۷۱] حسینی در لسان پیغمبران و ائمه طاهرین هزار یک آن نصوصات معاد و حشر اجساد نیست اگر آن‌ها صحیح نباشد این‌ها هم به طریق اولی درست نخواهد بود و وجوه متخیله در استحاله معاد جسمانی را در مسئله معاد دفع نموده‌اند و الحاصل عقل سلیم در این مسئله نزول و رجعت حکمی برخلاف شرع قویم ندارد و هیچ محال و محذوری لازم نمی‌آید جز استبعادی در نظر کوته نظران و غرابتی در نزد بی‌خبران از قدرت صانع و حکمت کارهای او و خبر انکاری از صاحب مرتبه ثالثه بین الکفر و الأیمان و شترگاو پلنگان ادیان نخواهد بود که در ظاهر با مسلمانان هم دست و در باطن با کفار هم داستان اگر احیانا کلمه اسلام بگوید غالبا از برای مسلمانان آیه بسراید و مضمونی بتراشند و ممن یعبد الله علی حرف و از گویندگان نؤمن ببعض و نکفر ببعض بوده باشند و با چنان کسی سخن نداریم غرض در این نگارش و مقصود از این گزارش تذکره طالبان حق و مطیعان فرمان الهی و تابعان صحف آسمانی و تنبیه کسی است از ایشان که به شبهه به غلط افتاده و به تلبیس به خطا رفته باشد چنانچه دلالت نقلیه هم در اخبار معتبره بر عدم وقوع این امر ممکن نیست پس لازمه انقیاد و تسلیم و موافقت رویه مستمره عقلاء عدم رد ظاهر آن اخبار است و التزام به ما یستفاد منها است و مقدمهٔ عرض می‌کنیم که در فاتحه این رساله و آغاز این عجاله ذکر شد اخبار معتبره داله بر ظهور مفتریان کاذبان در آخرالزمان و قبل از ظهور صاحب الزمان به اسم مهدویت و نبوت و بیان شد که باب و بهاء و همان مدعیان کاذبانند به دعوی مهدویت و نبوت و در طی این نامه ترقیم یافت که اینکه حسینعلی و اتباعش می‌گویند دعوی ما نبوت نیست این حیله‌ای است از ایشان که برخلاف ضرورهٔ اسلام و نص قطعی کتاب و قول متواتر لانبی بعدی دعوی نکرده باشند

و تغییر اسم را راه فرار خود قرار داده‌اند و الا آنچه را که فی الحقیقه مدعی‌اند همان حقیقت و معنی نبوت است که اسماء دیگر که صادق بر نبی است بر او اطلاق کرده‌اند چه آنکه اگر از ایشان سؤال شود که آیا حسینعلی انباء به شرع جدید از جانب خدا نمی‌کند و یا از جانب خدا به دین علیحده فرستاده نشده می‌گویند بلی پس می‌گویم خبر دهنده از خدا بلاواسطه به دین و احکام او نبی است و تاکنون غیر نبی تشریع شرع نکرده همه شرایع من الانبیاء تشریع شده پس اگر او منبی عن الله و فرستاده خدا نیست چه کس است اگر وصی است با تشریع شرع چکار داشته واگر رسالت را مدعی است پس منافی است با بودن خاتم آخر رسولان بلکه گذشت در کلام صاحب فرائد که در یکجا حسینعلی را ظهور عیسی می‌شمرد و در یکجا ردا علی المسلمین می‌گوید اگر عیسی نازل شود به اوصافه نازل می‌شود و منها النبوة در نزولش نبی خواهد بود و این تناقض بود که خدا بر لسانش جاری کرده که دیگر نگوید هرگز بها و اهل بها مدعی نبوت نیستند ولی حال نقضا علیهم می‌گویم گذشتم از اخباری که خبر از مدعیان نبوت کاذبه داده و قبول می‌کنم که بهاء مدعی نبوت نیست ولی می‌گویم بها و اهل بها او را عیسی مسیح می‌دانند و من می‌آورم از برای شما کلام خود مسیح که او خبر داده از وقایع آخرالزمان و اینکه قبل از او کاذبانی می‌آیند بدعوی عیسویت و به اسم مسیح و سؤال می‌کنم از شما که در آخرالزمان که ازمنه بعد از غیبت است به اعتراف شما و در قبل از ظهور عیسی ع آن کاذبی که به اسم مسیح ظاهر شده باشد و دعوی کند که من عیسایم او که بوده اگر از من سراغ می‌گیری می‌گویم از زمان غیبت تاکنون هیچ کس این دعوی را جز حسینعلی نکرده پس به صریح کلام عیسی او همان کاذبی است که عیسی ع از او خبر داده و به مردم خبر داده که او را باور می‌کند و مردم را امر به توقف و عدم متابعت او کرده و لااقل احتمال این مطلب را بدهید و اینقدر مغرور نباشید به این خرافه که چگونه کسی چنین دعوای کاذبی را بنماید و استقامت بورزد و مردم به او بگروند چه آنکه عیسی از مدعیانی که خودشان از حرفشان و دعویشان [صفحه ۳۷۲] بگذرند و استقامت نداشته باشند یا مردم به آن‌ها نگرویده تخویف و تحذیر نکرده و منع ننموده بلکه مقصود احتراز از همان مستقیمان بر دعوی که مردم قبول سخن آن‌ها را بکنند.

نص انجیل به ظهور کاذبان به اسم مسیحیت در آخرالزمان

پس می‌گویم در باب بیست و چهارم از انجیل متی که خبر از آینده می‌دهد و از رفتن خودش در چند روز بعد می‌فرماید و چون به کوه زیتون نشسته بود شاگردانش در خلوت نزد وی آمده گفتند به ما بگو که این امور کی واقع می‌شود و نشان آمدن تو و انقضای عالم چیست عیسی در جواب ایشان گفت زنهار کسی شما را گمراه نکند ز آن رو که بسا بنام من آمده خواهند گفت که من مسیح هستم و بسیاری را گمراه خواهند کرد و جنگ‌ها و اخبار جنگ‌ها را خواهید شنید زینهار مضطرب مشوید زیرا که وقوع این همه لازم است لیکن انتهاء هنوز نیست زیرا قومی با قومی و مملکتی با مملکتی مقاومت خواهند نمود و قحطی‌ها و وبالی و طاعون‌ها و زلزلها در جایها پدید آید اما همه این‌ها آغاز دردهای تازه است آنگاه شما را به مصیبت سپرده خواهند گشت تا قولش و در آن زمان بسیاری لغزش خورده یکدیگر را تسلیم کنند و از یکدیگر نفرت کنند و بسا انبیاء کذبه ظاهر شده بسیاری را گمراه کنند و به جهت افزونی گناه محبت بسیاری سرد خواهد شد لیکن هرکه تا به انتهاء صبر کند نجات یابد و به این بشارت ملکوت در تمام عالم موعظه خواهند شد تا بر جمیع امت‌ها شهادتی شود آنگاه انتهاء خواهد رسید پس چون مکروه ویرانی را که به زبان دانیال نبی گفته است در مقام مقدس برپا شده ببینید هرکه خواند دریافت کند آنگاه هرکه در یهودیه باشد به کوهستان بگریزد تا قولش زیرا که در آن زمان چنین مصیبت عظیمی ظاهر می‌شود که از ابتداء تاکنون نشده و نخواهد شد و اگر آن ایام کوتاه نشدی هیچ بشری نجات نیافتی لیکن به خواطر برگزیدگان آن روزها کوتاه خواهد شد آنگاه اگر کسی به شما گوید اینک مسیح در اینجا یا در آنجا است باور مکنید زیرا که هم چنان که برق از مشرق ساطع شده تا به مغرب ظاهر می‌شود ظهور پسر انسان چنین خواهد شد و هرجا که مرداری باشد کرکسان در آنجا جمع شوند و فورا بعد از مصیبت آن ایام آفتاب تاریک گردد و ماه نور خود را ندهد و ستارگان از

آسمان فرو ریزند و قوت‌های افلاک متزلزل گردد آنگاه علامت پسر انسان در آسمان پدید گردد در آن وقت جمیع طوایف زمین سینه زنی کنند و پسر انسان را ببینند که بر ابرهای آسمان با قوت و جلال عظیم می‌آیند و فرشتگان خود را با صور بلند او از فرستاده برگزیدگان او را از بادهای اربعه از کران تا به کران فلک فراهم خواهند آورد تا قولش اما از آن روز و ساعت هیچکس اطلاع ندارد حتی ملائکه آسمان جز پدر من و بس لکن چون ایام نوح بود ظهور پسر انسان نیز چنان خواهد بود زیرا هم چنانکه در ایام قبل از طوفان می‌خوردند و می‌آشامیدند تا روزی که نوح داخل کشتی گشت و نفهمیدند تا طوفان آمد و همه را می‌برد هم چنین ظهور پسر انسان خواهد بود تا قولش پس بیدار باشید زیرا که نمی‌دانید در کدام ساعت خداوند شما می‌آید تا قولش خوشا حال غلامی که چون آقایش آید او را در چنین کار مشغول بیند بعد می‌نویسد درباره‌ی آن کسی که منتظر نباشد هر آینه آقای آن غلام آید و روزی که منتظر نباشد و در ساعتی که نداند و او را دو پاره کرده نصیبش را با ریاکاران قرار در مکانی که کریه و فشار دندان خواهد بود و این انباء برداشته شده از سه نسخه دو فارسی و دیگری عربی این احتجاج مبارک که در او خبر می‌دهد از ظهور پسر انسان که کنایه است از ظهور مسیح در آخرالزمان موافق است با اخبار متواتره بین الفریقتین از نزول عیسی از آسمان در زمان مهدی قائم ع و کمال موافقت را دارد با آنچه در اخبار معتبره از وقایع یوم الظهور درباره‌ی آن به او فرموده ظهور انبیاء کذبه در این احتجاج موافق است با اخباری که در فاتحه گذشت و سفارش در آنکه بترسند از گمراه شدن همان است که در اخبار فاتحه سبق یافت و حکایت جنگ‌ها و قحطها و زلزله و وبا و طاعون همان است که در علائم ظهور قبل از ظهور در اخبار وارد شده و لغزش مردم همان گمراهی است که در نمایش اول اخبارش بیان گردید و کم شدن محبت بسیار همان بسیاری رجوع مردم است از مذهب خود و امام خود که در اخبار تصریح فرموده طوبی للمقیمین علی محجههم و ان الصابرین علی غیبته اعز من الکبریت الأحمر و نجات نمی‌یابد مگر کسی که ممتحن باشد و امثال آن که در فاتحه گذشت و انباء دانیال از ظهور خاتم است [صفحه ۳۷۳] چنانچه در مرحله دوم واضح شود و مصیبت یهود یا ناظر نجریه پیغمبر است یا به کشتن قائم ایشان را که در سیره‌ی قائم وارد است و تشبیه ظهورش بیرق همان است که در نمایش سیم گذشت که هنگام ظهور مانند صبح و آفتاب است مشتبه نمی‌شود یا به جلوه نیر اعظم طالع است که در اخبار یوم الظهور دارد و مراد از روشنی زمین ظاهرا و باطنا نور امام است که و اشرقت الأرض بنور ربها و برزگی زحمت و مصیبت آخرالزمان همان است که در اخبار کثیره از آن یاد شده و کوتاهی آن روزها عبارت از همان وعدهای فرجی است که در لسان ائمه واقع شده و ندانستی اگر طولانی شود همه گمراه می‌شوند ولی خدا به جهت برگزیدگان او را به تاخیر نخواهد انداخت تا برگزیدگان هم گمراه شوند و تا آن اندازه از طول و ناظر به همان بیانات ائمه که از بابت عدم یاس مردم و قوت قلب‌های ایشان به نزدیکی وعده می‌دادند و ما یدریک لعل الساعهٔ تکون قریبا و تاثر کواکب و افلاک یا اشاره به قیامت کبری است که موافق اخبار کثیره منتهی الیه دولت قائم است و یا اشاره به سوانحی است که در ایام ظهور و مقارن آن در کواکب پدید آید که در اخبار ظهور موعود وارد شده از خسوف و کسوف و بطوء افلاک در حرکت و ظهور پسر انسان جلال همان هنگامه ظهور عیسی و آثار آن است که در اخبار وارد شده و صور فرشتگان همان صیحه آسمانی است و ندای جبرئیل است و فراهم شدن برگزیدگان از اطراف عالم همان اجتماع نقباء و سیصد و سیزده نفر از اطراف عالم بسوی قائم به آن کیفیت مخصوصه که در اخبار وارد است و اما عدم اطلاع از آن روز همان است که در اخبار کثیره و تفاسیر معتبره علم زمان ظهور قائم را از غیبت شمرده و مخصوص به خدا دانسته چنانچه در تفسیر یسئلونک عن الساعهٔ قل انما علمها عند ربی لایجلیها لوقتها الاهو وارد شده و ظهور بغتهٔ همان است که در اخبار وارد شده که مراد ظهور قائم است و تشبیه به قوم نوح شاید ناظر به همان اخباری است که می‌فرماید در قائم سنت نوح است و گذشت بعض آن‌ها در فاتحه و ذیل ابناء که بیان مدح انتظار را می‌فرماید همان است که در اخبار متقدمه در فضیلت انتظار ظهور وارد شده پس این احتجاج به کمال صراحت خبر از یوم الظهور می‌دهد و فقرات آن موافق است.

نص انجیل به وقایع آخرالزمان

با اخبار معتبره امامیه حال برگردیم بسوی محل استشهاد پس می گوئیم از تمام وقایع قبل از ظهور و یوم الظهور خبر داده و یک فقره دیگری را مؤکدا بیان فرموده و آن حکایت ظهور کاذبان است به اسم مسیح و از برای آن سراغی و خبری جز حسینعلی بهاء نداریم که تا حال که جمله آن علائم قبل از ظهور واقع شده غیر او کسی دعوی مسیحیت و عیسویت نکرده و آنچه را که فرموده باورنکنید و متابعت نکنید همان دستورالعملی است که مفصلا در فاتحه گذشته که در هنگامه غیبت و ظهور مدعیان تکلیف توقف است تا وقتی که مانند آفتاب ظاهر شود یا مانند برق طالع گردد بارک الله از عنوان و بزرگی حسینعلی که گمان نمی‌رفت که در دو هزار سال قبل تقریبا عیسی روح الله یاد از او کند می‌شود ایشان از رؤسا و بزرگانند همین است نتیجه همت که صاحبش را به مقام بزرگی می‌رساند و لو از بزرگان اهل کفر و رئیس می کند هرچند از رؤسای ضلالت باشد در دنیا مانند انبیاء صاحبان امت و جمعیت و در برابر ایشان آورنده دین و شریعت و خلق خدا اماء و عبید ایشان و مالشان طرید و تلید نزدشان و در آخرت کنار فرعون و ولید و هم قطار شد او و یزید جلیس هاویه و انیس معاویه رفیق شیطان و شریک هامان هنیئا الارباب النعیم نعیمهم بلکه این فضیلت و منقبت و این شأن و شوکت نصیبه پیروانشان و خصیصه اتباعشان هم هست در دنیا لباس کهنه قدیمی کنده خلعت دین جدید بر قامت خود آراسته دسته‌شان جدا و صنفشان سوای حرفشان همه جا اسمائشان در طومار الوهیت نوشته و الواح در مدحشان از مصدر ربوبیت صادر گشته هرچه بخواهند بگویند حرجی نباشد و هرچه بخواهند بکنند منعی نباشد از بیت العدل یکدیگر را سهیم و در آخرت دارای علمی مخصوص ولو منکوس و امامی منصوص ولو معکوس دارند که غیر ایشان با ایشان شرکت ندارند و آن‌ها هم جزء کسان دیگر نمی‌شوند ملائکه اطرافشان خزنه دوباش شان ذبانیه فراش شان غیره و قتره که در وحی آسمانی [صفحه ۳۷۴] یاد از آن شده سیمایشان با این فر و شکوه بر آن گروه انبوه وارد شده جهنم به آن عظمت که همه از او خائف از ایشان ترسان و جهنمیان به آن کثرت از ایشان هراسان که چنان طنطنه و جلالی در مطلق اصحاب شمال نبینند و چنان همهمه و قیتال در قاطبه ارباب ضلال مشاهده نکنند درها به رویشان گشاده و موائد آماده و مراتب مقرر گشته و مقامات تعیین شده سقر دوزخ و نار آتش ولی قدم رنجه فرما که خالی است جای توفیق رفیقی است به هر کس ندهند چونان پر طاوس به کرکس ندهند خدا نصیب کند جمیع آرزومندان را.

اثبات حیات حضرت عیسی در آسمان تا قبل از ظهورش

باری حال که محکم و مرجع ادله نقلیه شد و باید به آن‌ها رجوع نمود و به مضمون آن‌ها قائل شد پس ناچاریم از ذکر بعض آنچه در نزول عیسی و رجعت حضرت حسین وارد شده تا معلوم شود که آیا آن دو یک است یا نه و هریک امر مستقلی است و پس از آن معلوم شود که آیا می‌توان آن دو را عبارت از این دو مدعی گرفت یا نه پس می گوئیم اما عیسی پس به صریح قرآن او مقتول نشده و حیا به آسمان صعود کرده و عالم ملکوت عالم در ثور و فساد نیست و لذا از برای ملائکه موتی نیست مگر در طامهٔ الکبری پس باقی خواهد بود چنانچه ظاهر آیه دیگری است ملاحظه فرما که در قرآن می‌فرماید و ما قتلوه و ما صلبوه ولکن شبه لهم و ان الذین اختلفوا فیه لفی شک منه و ما قتلوه یقینا بل رفعه الله الیه صریحا نفی قتل از او می‌فرماید و گمان قتل را خطا و شبهه می‌شمرد و صریحا اثبات رفع او را به آسمان می‌فرماید و در آیه دیگر می‌فرماید و ان من اهل الکتاب الا لیؤمنن به قبل موته و در تفاسیر این طور وارد است که نیست از اهل کتاب که مگر آنکه به عیسی ع ایمان می‌آورد قبل از موت عیسی و می‌فرماید این ناظر به ایام قائم و رجعت است چنانچه در عصمت و رجعت شیخ احساوی که او را نجم این مدعی می‌شمرند داود که شخصی از حوشب متحیرانه سؤال کرد از معنی آیه و حال آنکه من ملازم موت یهود بوده‌ام تا آخر و ندیدم ایمانی از او به عیسی حوشب گفت تاویل چنین

نیست بلکه عیسی قبل از قیامت نازل می‌شود پس باقی نمی‌ماند یهودی و نه غیر از او مگر آنکه ایمان می‌آورد به او قبل از موتش و نماز می گذارد و نماز می گذارد خلف مهدی حجاج متعجب می‌شود که این تاویل را از کجا یافتی گفت دو شب حدیث کرد مرا به ابن‌محمد بن علی بن الحسین پس گفت حجاج جئت بها والله من عین صافیه و در تفسیر آیه و مکروا و مکر الله و الله خیرالماکرین در سوره‌ی آل عمران دارد که جبرئیل او را از کوه و فرجه که در خانه او بود بلند کرد او را و در خبری ملائکه حایل شدند بین او و یهود و در مجمع البیان شیخ طبری قده از پیغمبر ص روایت می‌نماید که فرمود آن عیسی بن مریم لم یمت و انه راجع الیکم قبل یوم القیمهٔ و در پنجم بحار از محمد بن مسلم آن حضرت باقر که فرمود در قائم آل محمد شباهت است از پنج نفر از پیغمبران تا فرمود و اما شباهت او به عیسی پس بواسطه اختلاف در او است که طایفه گفتند او مرده است و هم ابوبصیر آن حضرت باقر ع که فرمود در صاحب این امر است چهار سنت از چهار پیغمبر اما از عیسی فیقال انه مات و لم یمت و در روایت سدیر طولانی حضرت صادق می‌فرماید و در قائم آن است سنت عیسی که یهود و نصاری قائل شدند به قتل او و خداوند تکذیب ایشان کرد هم چنین در قائم هم اختلاف کنند و جماعتی قائل به موتش شوند فان قلت ظاهر آیه شریفه و اذ قال الله یا عیسی انی متوفیک و رافعک الی و مطهرک دلالت بر موت او دارد قبل الرفع قلت اولا ـ دلالت بر موت ندارد در کتب تفاسیر رجوع کن معنی شده متوفیک از توفیت مالی و استوفیته ای اخذته تاما و از توفیت منک کذا ای تسلمته متوفیک ای متسلمک پس مقصود آیه آن است که من تو را گیرنده و قابض و وافی هستم که نگذارم یهود دستی به تو برسانند و چنان ایفاء و قبض کنم که نتوانند آزاری به تو رسانند و بر فرض که به معنی فوت و موت باشد از قبیل آیه فکیف کان عذابی و نذر خواهد بود که با آنکه انذار قبل از عذاب است مع ذلک در آیه عذاب مقدم ذکر شده پس او دلالتی بر ترتیب نخواهد داشت و اثبات اصل موت را می‌نماید و ما هم ملتزم به موت او بعد از نزول خواهیم بود چنانچه بیاید و الحاصل ابقاء [صفحه ۳۷۵] عیسی تا آخرالزمان اتفاقی علماء است و لذا در کتب شیعه غیبت استدلال می کنند از برای بقاء قائم ع و رفع استبعاد به بقاء عیسی ع و کسی رد نمی کند ایشان را به اینکه بقاء عیسی مسلم نیست و اما کیفیت نزولش در عصمت رجعت شیخ احساوی است از پیغمبر ص که فرمود ینزل عیسی بن مریم عند انفجار الصبح مابین مهرودین یعنی هنگام طلوع صبح نازل می‌شود عیسی در حالتی که پوشنده دو لباس است مصبوغ به زعفران و سفیدرو و سرخ مو با موهای گشاده گویا روغن از سر مقدسش می‌چکد و به دست مبارکش حربه است می‌شکند صلیب و می کشد خنزیر را و هلاک می کند دجال را و قبض می کند اموال قائم را و یمشی خلفه اهل الکهف و هو وزیر الایمن للقائم و صاحبهٔ و نائبیه اصحاب کهف پشت سرش و او است نائب قائم و پهن می کند در مشرق و مغرب ایمنی را از کرامهٔ حجهٔ بن الحسن که شیر و پلنگ با گوسفندان و گاو گوش به گوش و دوش به دوش بچرند و اطفال با مار گزنده بازی کنند و تزویج فرماید عیسی به زنی از طایفه غشان قاسیه روی شود آنکه انگار بشریت او را کرد که ببینید لوازم بشر را در او و امارت داشته باشد دو هفتاد هزار نفر که از ایشان است اصحاب کهف و جمع می‌شود از برای او کتاب‌ها از انطاکیه و ظاهر می‌شود ارم ذات العماد و قصر سلیمان و اموال آن و قسمت بر مسلمین شود و تابوت ارمیا که خداوند امرش نمود که بیندازد آن را در دریای طبریه بیرون شود که در او است بقیهٔ مما ترک ال موسی و اهل هرون و شکسته‌ها و خورده‌های نوح و عصای موسی و قبای هرون و ده صاع از من و پهن شود اسلام در مشرق و مغرب و جنوب و شمال و در آن وقت سالش مانند ماه و ماهش هفته و هفته روز و روز ساعت و ساعت بقائی از برایش نیست و شاید کنایه باشد از خوشی آن روزگار که با آنکه در اخبار دیگر بطوء افلاک را معین کرده و سالش را ده سال معین نموده آنگاه ریح مناسب روح بوزد و روح الله به آن قبض شود و در عصمت رجعت نقل می کند از عبدالله بن سنان که در انجیل خوانده خطاب به عیسی که من تو را بلند می کنم به سوی خود پس در آخرالزمان تو را فرود می‌فرستم تا ببینی از امت آن پیغمبر عجائب را و اعانت کنی ایشان را بر لعین دجال و فرود می‌فرستم تو را در وقت نماز تا نماز بخوانی با ایشان به درستی که ایشان امت مرحومه‌اند و خاتم المحدثین در نجم از گنجی شافعی که روایهٔ کرده از رسول خدا که فرمود در جمله از احوالات مهدی ع

که آن حضرت مشغول نماز صبح است با اصحاب خود در بیت المقدس که عیسی بن مریم فرود می‌آید پس حضرت به قهقرا بر می‌گردد که عیسی پیش افتد و امام مردم شود در نماز عیسی ع هر دو دست خود را بر کتف آن جناب می‌گذارد و به او می‌گوید مقدم شود در آن کتاب از عقدالدرر مروی است از آن جناب که فرمود پس ملتفت می‌شود مهدی ع که عیسی بن مریم نازل شده و گویا از مویش آب می‌چکد پس مهدی ع به او می‌فرماید مقدم شو و برای مردم نماز کن پس عیسی می‌گوید بپا نشد نماز مگر برای تو پس نماز می‌کند عیسی خلف مردی از فرزندان من پس چون نماز کرد می‌نشیند و عیسی ع در مقام با او بیعت می‌کند و نیز از سدی روایت کرده که آن جناب فرمود جمع می‌شوند مهدی و عیسی وقت نماز پس حضرت به عیسی می‌فرماید پیش بیفت پس عیسی می‌گوید تو سزاوارتری به نماز پس نماز می‌کند عیسی به اقتداء در عقب آن حضرت و در کشف الغمه از محمد بن یوسف گنجی از صحیح مسلم در حدیث طولانی در قصه دجال ینزل عیسی بن مریم عند المتارة البیضاء شرقی دمشق بین مهرودتین واضعا کفیه علی اجنحة ملکین و اخبار به لفظ نزول عیسی در کتب فریقین متواتر است که به لفظ نزول و هبوط تعبیر می‌فرماید و در غیر موضعی از بحار و غیر بحار حکایت قتل دجال بدست عیسی نقل می‌فرماید و اینکه او سردار و امیر لشکر قائم است و در کشف الاثار و از طرق عامه از جابر از پیغمبر ص در حکایت دجال دارد پس از محاصره اهل شام و سختی ایشان به واسطه دجال عیسی بن مریم نازل می‌شود و مردم خدمت او می‌رسند و هنگام نماز به او گفته می‌شود تقدم [صفحه ۳۷۶] یا روح الله جواب می‌گوید باید امام شما مقدم شود و با شما نماز بخواند پس چون نماز صبح خواند بیرون می‌شود به سوی دجال پس چون او را ببینند مانند نمک در آب گداخته شود پس می‌رسد به او و می‌کشد او را و در خبر دیگر می‌فرماید پس از آنکه وارد شام شود در مدینه فلسطین به باب لد و جماعت اشرار پس نازل شود عیسی بن مریم و بکشد او را و منافاتی نیست بین این اخبار و اخباری که نسبت قتل را به قائم می‌دهد که می‌فرماید می‌کشد دجال را کسی که عیسی خلف او نماز بخواند چه آنکه قائم سلطان حقیقی است و عیسی ع سپهسالار و نسبت قتل به هر یک از ایشان بلکه اتباع ایشان صحیح است پس گویا امر از قائم باشد و مباشرت از عیسی ع.

کیفیت هبوط حضرت عیسی

و لایخفی آنکه بر هیچیک از صعودش و بقائش حیا و نزولش محذور عقلی لازم نمی‌یابد و دلیلی نقلی برخلاف قائم نگشته پس اعتقاد به خلاف ما سبق و قول به غیر آن رجم به غیب و جرات بلاریب است که این امر ممکن مقدور از برای خدا را که دلیل بر او قائم شده نفی کرده و بغیر این بلا دلیل قائل شده حال اگر کسی دلیلی دارد بر موت آن حضرت قبل الرفع و بعد الرفع تا قبل النزول بیاورد و اما استبعاد و غرابت امر که چگونه جسم ملکی بر ملکوت برآید و در مدت طولانی زنده بماند و چنین عمری بنماید پس نزد ارباب تسلیم و انقیاد و معتقدان سعه قدرت باری و بینندگان عجائب صنعت و بدایع فطرت و غرائب افاعیل الله جل شانه و معترفان بخفاء حکم افعال باری از عقول و غالب بودن آن‌ها بر وجه صلاح و حکمت ابدا وقعی و موقعی و مکانتی نخواهد داشت و به آن اعتنائی نخواهند کرد خاصة با وجود نظایر از برای هریک از رفع و بقاء و نزول و درازی عمر کثیرا مگر آنکه جحود خصم به درجه انکار همه آن نظایر برسد و به او باید گفته شود که انکار اصل نزول عیسی و این خبر صعب‌تر از انکار آن امور نیست و به او باید گفته شود اگر مقصود صعود روح مقدسش و بقاء آن در ملکوت بوده این خصیصه عیسی نخواهد بود که ارواح انبیاء و ائمه هدی ع در این دو حکم مشترکند اختصاص عیسی به این کرامت و منقبت از کجا شده و اگر مقصود زنده شدن عیسی باشد ثانیا در رجعت که این حکم موافق اخبار کثیره و آیه و اذ اخذ الله من النبیین میثاقکم لما اتیتکم من کتاب و حکمة لتؤمنن به و لتنصرنه و آنچه در تفسیر وارد شده مخصوص به عیسی نخواهد بود بلکه غیر از او از انبیاء و جمله از صالحان گذشته در این حکم شرکت دارند پس نزول عیسی علیحده چرا باید مخصوص به ذکر باشد آن هم مکرر و مؤکد همانا این امر مخصوص است غیر از زنده شدن انبیاء و ائمه هدی و جمله از خلق که مخصوص به ذکر شده به خلاف سایر نفوس مقدسه انبیاء دیگر و یرید شناعة آنکه

رجعت عیسی بنحو تناسخ باشد که انتقال روح مقدسش به بدن انسان آخری باشد که براهین عقلیه بر استحاله تناسخ انفصالیه قائم شده و در کتب حکمت امتناع ان ثابت گشته.

شرح رجعت حسینی و امکان وقوع مثل آن

و اما رجعت حضرت سیدالشهداء ثالث ائمه هدی و خامس اصحاب الکساء المقتول المذبوح فی ارض کربلا بسیف الملعون شمر من القتاء پس اشاره به سوی بعض اخبار از آن می‌نمایم تا حقیقت امر منکشف شود در روایت طولانی مفضل پس از مطالبه کردن حسنی از حضرت مهدی ع می‌فرماید لشگر می‌فرستد مواریث پیغمبر را و مصحف امیر را و ظاهر کردن آن سرور آن‌ها را مفضل عرض می‌کند پس از آن چه می‌کند مهدی ع می‌فرماید لشکر می‌فرستد به سوی دمشق بر سفیانی و می‌کشد او را روی صخره ثم یظهر الحسین ع فی اثنا عشر الف صدیق و اثنین و سبعین رجلا من اصحابه یوم کربلا فیما لها عندها من کره زهراء بیضاء پس ظاهر می‌شود حسین ع با دوازده هزار صدیق و هفتاد و دو نفر که در کربلا با آن حضرت بوده‌اند پس از آن ظاهر می‌شود صدیق اکبر حضرت امیرالمؤمنین پس از آن ظاهر می‌شود سید اکبر رسول الله با اصحابش و مجازات داده می‌شوند مکذبین او و ثابت می‌شود تاویل آیه شریفه و نرید ان نمن علی الذین استضعفوا فی الأرض و نجعلهم ائمه و نجعلهم الوارثین [صفحه ۳۷۷] و نمکن لهم فی الارض و نری فرعون و هامان و جنود هما منهم ما کانوا یحذرون مفضل عرض کرد کی است فرعون و هامان فرمود ابوبکر و عمر پس حضرت مکرر قسم یاد می‌فرماید که باقی نمی‌ماند موضع قدمی در روی زمین تا قاف و ظلمات مگر آنکه رسول خدا و امیر ع در او قدم بزنند با قائم و دین خدا را در او به پای دارند بعد بیان می‌فرماید حکایت اجتماع ائمه را و شکایت یک یک را آن‌ها و آنچه برایشان وارد شده از مصائب تا آنکه می‌فرماید ثم یقوم الحسین ع مخضبا بدمه هو و جمیع من قتل معه فاذا راه رسول الله بکی و بکی اهل السموات و الارض ببکائه و تصرخ فاطمهٔ فتزلزل الارض و من علیها پس حسین ع برمی‌خیزد آغشته به خون او و اصحابش و از دیدن او پیغمبر گریه می‌کند و اهل آسمان و زمین گریه می‌کنند فاطمه ع صیحه می‌زند و زمین متزلزل می‌شود و امیر ع و حسن ع در طرف راستش و فاطمه در طرف چپش عرض کند خدایا انجاز وعده خود فرما و ملائکه آسمان‌ها و جمله عرش و سکان هوا و آنچه در دنیا است همه صیحه می‌زنند به سوی خدا پس باقی نماند از ظالمان مگر آنکه زنده شوند و کشته شوند هزار مرتبه و لنذیقنهم من العذاب الادنی دون العذاب الاکبر عذاب ادنی رجعت است و عذاب اکبر قیامت و در بحار از حمران بن اعین از حضرت صادق ع که می‌فرمود اول من تنشق الارض عنه و یرجع الی الدنیا الحسین بن علی ع اول کسی که زمین شکافته می‌شود به خروجش و رجوع کند به دنیا حسین بن علی است و در بحار ان الذی یلی حساب الناس قبل یوم القیمهٔ الحسین بن علی ع و در بحار از حضرت باقر ع ان اول من یرجع الحسین ع فیملک حتی تقع حاجبتاه علی عینیه من الکبر و در بحار از معلی بن خنیس از حضرت صادق ع اول کسی که رجوع کند بسوی دنیا حسین است پس پادشاهی کند تا ابروانش روی چشمهایش از زیادتی بیفتد و در معتبرین معتمدین خرایج و منتخب بصائر از جابر از حضرت باقر ع که فرمود گفت حضرت سیدالشهداء ع به اصحاب خود قبل از شهادتش به درستی که رسول خدا ص فرمود ای پسرک من به درستی که تو کشانده شوی به سوی زمین عراق و آن زمینی است که انبیاء و اوصیاء ایشان در آنجا با هم ملاقات نموده و وارد شدند و آن زمینی که خوانده می‌شود به عموراء و به درستی که تو شهید می‌شوی در آن زمین و شهید می‌شوند با تو جماعتی از اصحاب تو که نمی‌یابند الم اهن را و خواند این آیه را و قلنا یا نارکونی بردا و سلاما علی ابراهیم می‌باشد آتش حرب بر تو و بر ایشان بر او سلامت پس بشارت باد شما را که قسم به خداوند اگر بکشند ما را پس وارد می‌شویم بر پیغمبر ما پس درنگ بکنم من تا وقتی که خدا بخواهد پس می‌باشم اول کسی که زمین شکافته شود از او پس خارج شوم خارج شدنی که موافق باشد با خروج امیرالمؤمنین و قیام قائم ما پس هر آینه البته نازل شود بر من گروهی از آسمان از جانب خداوند که هیچ وقتی به زمین نازل نشده باشند و البته جبرئیل و میکائیل و اسرافیل و جمعی از

ملائکه نازل شوند و نازل شود محمد و علی ع و من و برادرم و تمام آن کسانی که خدا برایشان منت گذاشته بر اسب‌های از نور که سوار نشده باشد بر آن‌ها مخلوقی پس محمد ص حرکت دهد علم خود را و بدهد آن را به قائم با شمشیر خود و ما مکث کنیم پس از آن تا خدا بخواهد و به درستی که خدا خارج کند از مسجد کوفه چشمه از روغن و چشمه از آب و چشمه از شیر پس به درستی که امیرالمؤمنین ع بدهد به من شمشیر رسول خدا را و بفرستد مرا به مشرق و مغرب پس وارد نشوم بر دشمنی از برای خدا مگر آنکه بریزم خون او را و نگذارم بتی را مگر آنکه بسوزانم آن را تا به هند برسم و بگشایم آن را و به درستی که دانیال و یوشع ع بیرون شوند نزد امیرالمؤمنین ع و بگویند صدق الله و رسوله و برانگیزاند خدا با ایشان هفتاد مرد به سوی بصره و بکشند مقاتلین خود را و بفرستد جماعتی را به سوی روم پس گشوده شود از برای ایشان پس از آن البته بکشم هر جنبنده که حرام کرده خدا گوشت آن را تا اینکه بر روی زمین باقی نماند مگر پاکیزه و عرض کنم بر یهود و نصاری و سایر ملل و مخیر کنم ایشان را بین اسلام و شمشیر پس هر که اسلام بیاورد منت گذارم بر او و هر که مکروه دارد اسلام را خداوند خون او را بریزد و باقی نماند مردی از شیعیان ما مگر آنکه نازل کند خدا به سوی او ملکی که پاک کند از صورت او خاک را و بشناساند به او زوجه و منزل او را در بهشت و باقی [صفحه ۳۷۸] نماند در روی زمین کوری و نه زمین گیری و نه مبتلائی مگر آنکه خدا کشف فرماید بلایی او را به واسطه ما اهل البیت و البته نازل شود برکهٔ از آسمان به زمین تا به این اندازه که درخت شاخه آن شکسته شود از کثرت باری که برداشته باشد و هر آینه بخورید میوه تابستان در زمستان و میوه زمستان در تابستان که خدا فرموده ولو ان اهل الکتاب آمنوا و اتقوا لفتحنا علیهم برکات من السماء و الارض ولکن کذبوا فاخذناهم بما کانوا یکسبون پس خداوند عطا کند به شیعیان ما کرامتی که مخفی نماند بر ایشان چیزی بر زمین و در بحار در تفسیر یوم ترجف الراجفهٔ تبعتها الراذقه الراجفهٔ الحسین ع بن علی الرادفهٔ علی بن ابیطالب ع و اول من ینفض عن راسه التراب الحسین ع بن علی فی خمسهٔ و سبعین الفا و هو قوله تعالی انا لننصر رسلنا والذین امنوا فی الحیوهٔ الدنیا و یوم یقوم الاشهاد و در بحار در حکایت اسماعیل صادق الوعد که به خدا عرض کرد که خدایا تو خبرداری به خلقت آنچه را که امت به حسین ع فرزند پیغمبرت بنمایند و تو وعده دادی به حسین ع که برگردانی او را به سوی دنیا تا انتقام بکشد خودش به نفسه از کسانی که به او ظلم کرده‌اند حاجت من آن است که مرا هم برگردانی تا انتقام بکشم از ظالمین به او و در بحار از حضرت صادق ع گویا می‌بینیم تختی از نور نهاده شده و بر او زده شده قبه از یاقوت سرخ مکلل به جواهر و می‌بینم حسین را که نشسته بر آن تخت و اطراف او نود هزار قبه خضراء است و مؤمنین زیارت می‌کنند و خداوند به ایشان خطاب می‌کند که این روزی است که طلب نمی‌کند حاجتی از حوائج دنیا و اخرت مگر آنکه برآورده می‌کنم از برای شما و مخفی نماند که اصل امکان زنده شدن مرده و عود در دنیا او چیزی است که موافق است بر او عقول تمام عقلاء واحدی نفی امکان و استحاله عقلیه او را ننموده و وقوع او در خارج فی الجمله ضروری ادیان حقه است که در عالم است و تمام کتب مقدسه الهیه که در دست است صریحا در غیر موضعی در وقایع خبر از آن داده و اخبار در نقل آن متواتر است و منکران مکذب تمام انبیاء و صحف آسمانی است و کثرت آن وقایع و اخبار از حد احصاء خارج است و خصوص زنده شدن مردگان در آخرالزمان و یوم ظهور قائم و رجعت حسینی اجماعی شیعه بوده در جمیع اعصار و بزرگان و رؤسا این مذهب مانند ثقهٔ الاسلام و صدوق و شیخ صدوق و شیخ طوسی و سید مرتضی و شیخ مفید و نجاشی و کشی و عیاشی و کراجی و نعمانی و صفار و هلالی و علی بن ابراهیم و سید بن طاوس و طبرسی و برقی و راوندی و علامه حلی و سید بهاءالدین و فضل بن شاذان و شهید و غیر ایشان از اجلاء علماء اعلام کتبی در این باب نوشته و اخبار و آیات در این باب متواتر و متکاثر و در تمام کتب تفسیر که از امامیه است بیان این معنی شده و در ادعیه و زیارات تصریح شده شک کننده در آن شاک در ائمه دین و صدق ایشان است و علامه مجلسی ره و شیخ احساوی اصرار بلیغ در آن نموده و رساله در این باب نوشته به اسم رساله رجعت و قول به آن را از شرایط ایمان نوشته و ذکر شبهات و اجوبه آن را نموده و هم چنین سید رشتی در رساله عصمت رجعت شیخ احساوی می‌نویسد که ثمره و تبعت ثمره ایمان بغیب است و مراد رجوع ائمه اثناعشر و شیعیان ایشان

و اعـداء ایشان است از کسانی که محض الایمان و الفکر محضا و لم یکن ممن اهلکه الله بعـذاب الـدنیا و در قرآن خبر از این واقعه داده یوم نحشـر من کل امـهٔ فوجا اشاره به زنـده شـدن مردگان است در رجعت نه قیامت یا ایها المدثر قم فاندز یعنی فی الرجعهٔ انها لاحـدی الکبر نـذیرا للبشـرای فی الرجعهٔ انا ارسـلناک کافهٔ للناس ای فی الرجعهٔ و جعلکم ملوکا یعنی ائمه در رجعت ان الذی فرض علیـک القرآن لرادک الی معاد یعنی رجعت پیغمبر در رجعت و اذا اخـذ الله من النبیین میثاقهم الـخ یعنی عودشان بنصـرت حضـرت امیر ع در رجعت وعـد الله الـذین امنوا منکم و عملوا الصالحات لیسـتخلفنهم فی الارض الخ یعنی رجعت و اقسـموا بالله جهد ایمانهم لا ـیبعث الله من یموت بلی وعـدا علیه حقـا ولکن اکثر النـاس لا ـیعلمون و ان من اهـل الکتـاب الا لیؤمنن به قبل موته و اذا وقع علیهم القول اخرجنا لهم دابهٔ من الارض تکلمهم و نرید ان نمن علی الذین استضعفوا فی الارض و نجعلهم ائمه و نجعلهم الوارثین و نمکن لهم فی الارض و لنذیقنهم من العذاب الادنی دون العذاب الاکبر فاذا نزل بساحتهم فساء صباح المنذرین و جعلها کلمهٔ باقیهٔ فی عقبه لعلهم یرجعون یوم تشقق الارض عنهم سراعا [صفحه ۳۷۹] ثم رددنا لکم الکرهٔ علیهم و لقد کتبنا فی الزبور من بعد الذکران الارض یرثها من عبادی الصالحون یوم ترجف الراجفهٔ تتبعها الرادفهٔ کلا سوف تعلمون ربنا امتنا اثنتین و احیتنا اثنتین و لئن قتلتم فی سبیل الله او متم لمغفرهٔ من الله و رحمهٔ خیر مما یجمعون و لئن متم او قتلتم لالی الله تحشـرون سنسـمه علی الخرطوم ان الذین ظلموا عذابا دون ذلک انا لننصر رسلنا و الذین امنوا فی الحیوهٔ الدنیا و یوم یقوم الاشهاد ثم اماته فاقبره ثم اذا شآء انشره یا ویلنا من بعثنا من مرقدنا هذا ما وعـد الرحمن و صـدق المرسـلون فاذا جاء وعـد الاخرهٔ لیسوؤا وجوهکم ولیدخلوا المسـجد کما دخلوه اول مرهٔ افمن وعدناه وعدا حسـنا فهو لاقیه من کان فی هذه اعمی فهو فی الاخرهٔ اعمی لیظهره علی الدین کله اذا فتحنا علیهم بابا ذا عذاب شدید حتی اذا راو ما یوعـدون یوم تـأتی فی السـماء بـدخان مبین ربنـا اکشف عنـا العـذاب انا مؤمنون و یریکم ایاته اذن للـذین یقاتلون فی سبیل الله بانهم ظلموا و ان الله علی نصـرهم لقـدیر و لئن اخرنا منهم العذاب الی امهٔ معدودهٔ لیقولن ما یحبسه الا یوم یاتیهم لیس مصـروفا عنهم تلک اذا کرهٔ خاسـرهٔ فانمـا هی زجرهٔ واحـدهٔ فـاذا هم بالسـاهرهٔ یومهم علی النـار یغتنون الی غیر ذلـک از آیـاتی که بضـمیمه اخبـار کثیره مـذکوره در بحار و غیره داله بر اصل رجعت و هم تعیین کننـده‌ی جماعتی از سابقین ماننـد قوم موسـی و اصـحاب کهف و جمله از اصـحاب پیغمبر ص و حضرت امیر ع و حضرت حسین ع و غیر ایشان از سابقین و همین است مقتضای موافقت این امت با امم سابقه حـذو و النعـل بـا النعل و القـذهٔ بالقـذهٔ و شبرا بشبر و ذراعا بـذراع حتی لو دخلوا حجر صب لنتبعتموهم که این مماثلت و مشابهت به فرمایش آفتاب نمایش حضـرت ختمی مرتبت دیار به قطع از طرق عامه و خاصه مکررا ثابت گشته و المفروض بصریح القرآن وقوع رجعت اموات است در دنیـا در امم سابقه که از آن‌ها است همان حکایت طایفه که خـدا از ایشان خبر داده الم تر الی الـذین خرجوا من دیارهم و هم الوف حـذر الموت فقال لهم الله موتوا ثم احیاهم که معصوم فرمودنـد پس از زنده شدن در خانه های خود مسـکن نموده تعیش کردند و در عقاید صدوق هفتاد هزار خانه بودند و مدتی طولانی مرده بودند تا در زمان ارمیای پیغمبر زنده شدند پس از آن به اجلهای خود مردند.

آیه شریفه «فاختار موسی من قومه»

و دیگر حکـایت هفتـاد نفر مختـارین از قوم موسـی که می‌فرمایـد فاختـار موسـی بن قومه سـبعین رجلا ـالی قوله حتی نری الله جهرهٔ فاخـذتهم الصاعقـهٔ بظلمهم الی قوله ثم بعثناکم من بعد موتکم لعلکم تشـکرون و ایشان پس از حیاتشان مدتی زندگانی کردند پس به آجال خود مردنـد پس بایـد چنین رجعتی هم از برای اموات در دنیا و تعیش و زندگانی آن‌ها در این امت باشد صدقا لقول النبی ص و الوصـی و همین است لازمه سنت یعقوب و ایوب که از برای حضرت امیر ع ثابت است که به طرق متعدده از آن سرور رسیده که انا سـید الشـیب وفی سـنهٔ من یعقوب و سـنهٔ من ایوب والله لیجمعن الله لی اهلی کما جمعوا لیعقوب اهله از رشـته‌ی سخن به دور نیفتیم معلوم شد که رجعت حسـینی هم مانند نزول عیسـی امر محکمی است و اسـتحاله عقلیه ندارد و نقلی هم برخلاف قائم نیسـت

پس لازم است بر مسلم و منقاد و مطیع و مقلد انبیاء و اولیاء و آنکه تصدیق آن‌ها کرده و تدین ورزیده و زیر بار بیعت رفته و رای و هوای خود را مقهور فرمایشات آن‌ها کرده و بوالهوسی را کنار گذاشته اینکه اخذ بظواهر کلمات ایشان در باب نزول عیسی و رجعت نماید که طرح ظواهر بلاـ قرینه عقلیه و نقلیه خارج از رویهٔ عقلا است و فتح باب تاویل در کلمات [صفحه ۳۸۰] اولیا بلا مؤل معتبر سد طرق تنزیل و موجب ضلالت‌ها و کفرها می‌شود بلکه اختلال کلی در مطلق عقاید و معارف و فساد در مبداء و معاد و عدم انتظام در اصول دیانات و فروع شرایع خواهد بود و از آنجا سرایت به اختلال امور نظمیه و سیاسیه و هرج و مرج در موضوعات قوانین الهیه و فساد وجوه معاشیه می‌آید چه آنکه هر کلامی از هر نبی یا ولیی در اصول یا فروع صادر شود ممکن است تأویل کردن بر وجوهی و آراء مردم مختلف هریک به میل و رای خود مناسب سلیقه و ذوق تحکمی خواهد نمود و تکلفی خواهد ورزید تاسیسات جدیده و طرح‌های تازه بی‌اندازه خواهد شد و حجتی بر کسی بر نخواهد بود و اگر چنین امری روا باشد همین معامله در مطلق کلمات باب و بهاء خواهد شد و در آن وقت همین مذهب جدید به مذهبی دیگر منتهی خواهند شد یا پاک یا پلید و منع از تفسیر به رای و تهی از اتباع متشابه و زجر از قول به غیر علم چه مورد خواهد داشت پس اگر دلیل عقلی یا نقلی از کسی که حجیت او مسلم است دارید بیاورید و الا به آنچه ظواهر اخبار نزول و رجعت است که اگر نبودی آن‌ها نمی‌دانستیم نزولی و رجعتی را باید ملتزم باشید اذا علم الجمله فلنشرع فی المسئلهٔ و نقول اینکه لفظ عیسی حقیقت است در آن ذات اقدس مقدسه که نبوت داشت که غیر ذات مقدسه‌ای است که ثالث الاوصیاء بوده چنانچه غیر از یحیی و موسی بوده و لفظ حسین هم موضوع از برای آن ذات شریفی است که خلافت از پیغمبر ص داشت که غیر ذاتی است که ملقب به روح الله گشته چنانچه غیر حسن و غیر سائر ائمه است و این بزرگواران متفاوتند شخصا و تشخصا و متفاضلند رتبه و درجه و متکثرند وجودا و متعددند ذاتا و مختلفند شرفا و دفعهٔ و قربا و بعدا و متغایرند شجاء و متعاقبند انوارشان و طینت ایشان خلقهٔ و متکاثرند نورا که یکصد و بیست و چهار هزار حقایق نورانیه انبیاء و سیزده نور پاک خالق الأملاک قبل خلق الافلاک آفریده ارواح قدسیه‌ی ایشان در ملکوت و عوالم اصلیه متکثره و مشهود پیغمبر ص و مکشوف ملئکه و آدم و ابراهیم بوده و در یوم الرجع و الاخرهٔ ای الطامهٔ متعدده و متکثره مشهود در آن عرصه شوند و صاحب مقامات متفاضله باشند و این تفاوت و تفاضل و اختلاف و تغایر و تعاقب و تکاثر در اشخاص و وجود ایشان و درجات و مراتبشان و ذوات و ارواحشان واضح و آشکار است از ملاحظه‌ی اخبار وارده وارده در اصل خلقت و احوال عوالم اصلیه و نشات ملکوتیه و مراجعه‌ی صحف الهیه و آیات فرقانیه پس تکثر و تعدد و تفاوت و تغایر بین ایشان نه در همین وجودات ناسوتیه و خصوصیات شخصیه‌ی ایشان است بلکه در ارواح و حقایق و انوار ایشان است که در همه‌ی مراتب متعدد مرائی می‌شدند و در همان مقام متفاوت بودند بلی موافق اخبار متکاثره خلقت همه از فروع یک اصل و اشعه یک منیر و منبعث از یک ماده و مخلوق از نور و حقیقت قدسیه محمدیه اند به کیفیتی که عقل راهی به سوی تعیین آن ندارد و نقل قاصر از افاده حقیقت آن انشعاب است و جز تعبیراتی برای تقریب اذهان مانند انصباب قطرات یا نضج و تراوش و فاضل طینت و فتق چیز دیگری نیست و بطور یقین حقیقت آن دست نیامده و به تقریراتی محسوس به تعبیراتی از این امر معقول می‌شود مانند آنکه اغصان متکثره‌اند ولی از یک شجره که آن شجرهٔ النبوهٔ است و جواهر متعدده‌اند ولی از یک معدن که آن معدن الرسالهٔ است و جمله چراغ‌های درخشنده‌اند ولی از یک روغن حاصله از شجره‌ی زیتونه مغروسه‌ی در طور سیناء تنبت بالدهن و صبغ للاکلین همه چراغ‌هائی هستند روشن شده از یک چراغ انا من رسول الله کالضوء من الضوء همه کواکب مضیئه‌اند ولی از یک نور مطالع قدسیه‌اند از برای یک طالع و مشارق نورانیه‌اند از برای یک شارق مظاهرند از برای یک مظهر و آیاتند از برای یک مضمر جههٔ جامعه دارند و جهات کثرت حیث جامع صاحب آثار و شئونی است و حیثیات افراد ذوالاحکام و الخواص است شئون جامع در تمام ساری به اندازه جلوه و شروفش و طلوع و بروقش [صفحه ۳۸۱] و احکام خصوصیات غیر ساری یختص کل بحکمه و لایتعدی عن موضوعه هر جائی که دعوی وحدت شود به لحاظ جامع مشترک است و هر وقت حکم به تعدد شود عنایت خصوصیات فردیه است و اگر حملی شود احدهما بر دیگری

یا آنکه گفته شود که او تمام آن‌ها است مراد حمل صفتی است که اتحاد در صفات جامعه مصححه مر حمل بر متغایرین است که قضیه‌ی حمل اقتضای تغایر من وجه و اتحاد من وجه دارد و به این جهۀ قائم مهدی مانند جدش می گوید من آدمم و نوحم الی آخر و در مقام دیگر معنی حمل را می‌فرماید من اراد ان ینظر الی آدم فی علمه و الی نوح فی هیبته فلینظر الی پس معلوم شد که این حقایق قدسیه جهۀ وحدت و جهت کثرت دارند پس از آن باید معلوم شود که احکام ثابته اگر ناظر به کثرت باشد حالت اختصاص پیدا می‌شود و یختص کل موضوع بحکمه و لایتجاوز عن مورده پس اگر شاخه‌ها ملاحظه شد و از برای هریک حکمی آمد آن حکم مخصوص به او است شاخه‌ی دیگری را شامل نمی‌شود و هم چنین در جواهر و معادن و چراغ‌ها و مطالع و مشارق و از این جهۀ است که از برای هر یک از ائمه‌ی طاهرین مناصبی جداگانه در دنیا و مناصبی علیحده در آخرت معین فرموده‌اند پس باید ملاحظه کرد که نزولی از برای عیسی و رجعتی که از برای حسین معین شده ناظر به کدام جهۀ و مرتبه است پس می گویم به علاوه‌ی نصوص که صراحت در خصوصیت دارد اگر مقصود در این اخبار طالع و شارق بوده که آن را جهۀ واحده فرض کرده‌اند نه مطالع و مشارق که جهۀ کثرت و اختلاف تخصیص عیسی در همه‌ی این اخبار به ذکر به چه جهۀ بوده چرا نازل عیسی باشد نه موسی و نه ابراهیم و چرا او مصلی خلف مهدی باشد نه غیر او پس لامحاله اگر مقصود تعبیر از طالع است بمطالع پس باید گاهی گفته شود که موسی و ابراهیم مثلا در بیت المقدس هنگام صبح نازل شوند و نماز خلف مهدی بخوانند و دجال بکشند و امیر لشکر باشند پس این حکم ناظر به شخص عیسی است که غیر موسی است مثل سایر احکام خاصه‌ی او در نشات و هم چنین تخصیص حسین ع به اینکه من تنشق منه الارض حسین است که مخضبا بدمه با اصحابش ظاهر شود و این حسنین متطالیه سلطنت کند و آن شکوهای مخصوص را بنماید به چه سبب خواهد بود و چرا از آن طالع شارق دیگر یعنی حسن و صادق و باقر تعبیر نشود و اگر بازگشت در یوم الظهور ناظر به حقیقت واحده باشد و طالع فارد و شارق واخذ پس بیان عود همه‌ی انبیاء و همه‌ی ائمه از چه راه باشد اگر بگوئی که همه ظاهر شوند حقیقت واحد طالع خواهد بود می گویم اینکه همه ظاهر شوند مشتمل بر بیان حال مظاهر و مطالع هم خواهدبود پس همه مطالع که ظاهر شوند یکی از آن‌ها عیسی و دیگری حسین هر دو باید ظاهر شوند چرا این دو باید یک شوند و باقی بر کثرت باقی بمانند و اگر این دو یک است یعنی عیسی همان حسین است چرا کیفیت عود آن‌ها و ما بعد آن مختلف باشد از اول همیشه به غیر به نزول شود به کیفیت مخصوصه و از دوم به امر اخری به کیفیت اخرائی و اگر این دو یک است چرا در بعض اخبار بیان هر دو قضیه را می کند و آن تکرار برای چه و اگر بگوئی همه مطالع ظاهر نمی‌شوند این تکذیب تمام اخبار است و آیات که از رجعت تمام انبیاء و اولیاء داده اگر بگوئی همین یک مطلع تمام آن‌ها است می گویم اگر این مدعی از مطالع باشد این ناظر به مطالع بوده نه طالع او تمام مطالع نمی‌تواند بشود که واحد متکثر نمی‌تواند باشد و اگر بگوئی مطالع یکند می گویم یعنی از حیث طالع نه از حیث مطلع و این اسماء موضوع از برای مطالع است نه طالع و این رجوع را در اخبار از برای ماهیت این اسماء ثابت کرده‌اند نه از برای چیز دیگر اگر در واقع رجعت دیگری من عند نفسک درست کرده غیر آنچه صادقان خبر داده‌اند خودت دان چه آنکه مجعول تو را کس نباید درست کند هرچه می‌خواهی شاخ و برگ و آب و رنگ از برایش قرار بده ولی آن رجعت قول باز مخصوص تو خواهد بود و اما ما امامیه منتظر همان رجعتی هستیم که صادقان خبر از او داده و فضل انتظارش را بیان کرده و نهی از تعجیل در آن فرموده و مردم را به آن ممتحن و مختبر ساخته و بیش تر از مردم به واسطه‌ی مدتش از قول به آن‌ها برگردند و از این رجوع مردم را ترسانیده‌اند که الله الله فی ادیانکم لا یزیلنکم عنها احد و اگر فی الواقع ملتزم به آن رجعتی هستی که صادقان خبر از او داده‌اند پس او بیان رجعت مطالع را نموده [صفحه ۳۸۲] و این ظاهر در اشخاص مخصوصه است که حالت رجعت آن‌ها مثل حالت قبل از رجعت ایشان است.

تغایر نزول عیسی و رجعت حسینی

چنانچه در ایام دنیا و ایام آخرت همه مطالع ظاهر بوده‌اند و ظاهر شوند که به چشم اشخاص انبیاء متعدد بوده نوحش آدم و ابراهیمش نوح و موسایش ابراهیم و عیسایش موسی و محمدش عیسی نبوده و حسینش غیر حسن و هر دو غیر از امیر ع بوده هم چنین در این ایام کره و رجعت هم همان مطالع و اشخاص رجوع کند که وسط مانند حاشیتین خود باشد که تمام آنچه خبر از این ایام داده صراحت در عود این اشخاص دارد و تاویل در آن‌ها بلادلیل هرکسی نمی‌تواند بکند آن وظیفه‌ی کسانی است که ملجم به لجام شرعی نباشد و از قول بغیر علم نترسند و در دین خدا هتاک و بی‌باک باشند و آن خصیصه‌ی ریسمان تراش و نردبان بافی است که هر روزی صد من چاه به سنگ تبریز بکند و ماست را دروازه کند و شان نقال جادووشی است که ظلمت را نور و عفریت را حور و گلخن را قصور و خزف را بلور نماید و ماهر در این حرفه و استاد در این صنعت همان گلپایگانی است که مدعی است مذهب بابی دارم ولی حق آن است که هیچ مذهب ندارد باری اگر مرجع و متبع اشارات سابقین و بشارات صادقین است آن‌ها یک شاخه و یک گوهر و یک چراغ و یک کوکب و یک مطلع و یک مشرق را عیسی نامیده و او را در قرآن و کلام پیغمبر ص زنده در آسمان فرض کرده و از عودش به نزول تعبیر کرده و مکانش را در بیت المقدس و زمانش هنگام صبح و شغلش را صلوهٔ خلف مهدی و لباسش را قبای زعفرانی و رخسارش را روغن مالیده و از موهایش آب چکیده و مرتبه اشرا ایمان اهل کتاب به او قرار داده و از برایش زنی از غسان معین کرده و شغلش کشتن دجال و اتباعش اصحاب کهف و نائب و وزیر حضرت قائم مقرر شده که هیچ یک از این امور در اخبار رجعت حسینی ابدا یاد و ذکر نشده بلکه اضداد آن ذکر شده چنانچه معلوم می‌شود از مطابقه‌ی این امور به آنچه در رجعت حسینی بیاید و شاخه و گوهر و مطلع دیگر را حسین نامیده و او را کشته و در زمین کربلا دفن شده و سر از خاک بردارد و غبار از صورت بزداید و با قبای گلگون و هفتاد نفر از اصحابش بیرون شود و از قتله‌ی خود انتقام کشد و خدمت جدش شکایت کند و جدش کرمه نماید و پنجاه هزار سال سلطنت کند و از جدش شمشیر بگیرد و مشرق و مغرب را سیر کند دشمنان خدا را بکشد و بت را بسوزاند و یهود و نصاری را به قبول اسلام مجبور نماید و اگر قبول نکنند گردن بزند و به جز پاکیزه باقی نگذارد و حرام گوشت را بردارد و از برایش قبه‌ی جواهر نصب شود و برکات به برکتش زیاد شود و آفات به یمن قدمش برطرف شود و مردم با ملئکه ملاقات کنند و حوائجشان برآورده عمرهایشان طولانی علم هایشان فراوان اولادشان زیاد در ایمنی و امنیت معاش کنند الی غیر ذلک که در تمام کتب معتبره نوشته از خیرات و فواضل و برکاتی که ابدا از آن‌ها نشانی و رسمی در این دعوت کاذبه یافت نشد و حال زمان و اهلش اگر بدتر نشده باشد همان حال قبل از ظهور این مدعی است پس از کجا نزول عیسی ع و رجعت حسینی ع یک معنی و یک امر باشد و خلاصهٔ القول که سند ما در نزول عیسی و رجعت حسین ابناات انبیاء و بشارات اولیاء است و در آن‌ها دو امر بیان شده و متغایر فرض شده پس معلوم می‌شود که نظر در آن‌ها به سوی مطالع و مشارق و مظاهر است و عقلی و نقلی برخلاف آن‌ها قائم نشده پس دو را یک شمردن رجم به غیب و جرأت است بلاریب و تحکمی است بلادلیل و تکلفی است علیل که جز هتاک و بی‌باک و خود سر و خود رأی بوالهوس ناپاک از روی بی‌دینی مانند [صفحه ۳۸۳] گلپایگانی ملتزم نشود و اگر نظر به سوی طالع شارق بود به قول این بی‌مذهبان پس چرا دو ظهور ملتزم شدید یکی ظهور قائم مهدی و دیگر عیسی و حسینی و حال آنکه طالع یکی است به قول شما حال که دو شد معلوم است نظر به مطالع است پس باید سه باشد چون یک مطلع قائم بوده و دیگری عیسی و سیم حسین ع هذا کله در بیان مغایرت نزول و رجعت باقی ماند کلام در آن خرافه خنک و تاریک‌تر از شب یلدا که آن بی‌حیا ادعا کرده که این دو یعنی نزول و رجعت که یک شد آن یک هم حسین علی بهاء است.

ابطال قول گلپایگانی در مورد رجعت

پس می‌گویم بنا به مذهب باطله فاسده‌ی کفریه محاله ارباب تناسخ چه آنکه تناسخ انفصالی که به عقل و نقل استحاله آن ثابت شده و شیخ احساوی و سید رشتی هم تصریح به بطلان آن کفر و ضلالت قائل آن کرده‌اند می‌توان رجعت حسینی را حمل بر بهاء

نمود به نحو تناسخ چه آنکه تناسخ انفصالی باطل همان انتقال نفس است از بدنی به بدن آخر پس گفته شود بنابراین مذهب باطل که روح مقدس حضرت سیدالشهداء پس از مفارقت از بدن مدتی در عوالم عالیه بوده پس از آن منتقل در بدن حسینعلی گشته و اما عیسی زنده‌ی آسمانی را چگونه حسینعلی زمینی قرار دهیم که این خرافه با قول به تناسخ هم نمی‌سازد که نفس عیسی تا قبل از نزول منخلع از بدن خود نشده بوده و مفروض آن است که قبل از ظهو این مهدی کاذب حسینعلی صاحب نفسی بوده و راه می‌رفته پس باید گفت بعد از ادعای این مهدی کاذب عیسی در آسمان مرد چه آن که یک نفس در دو بدن تعلق نگیرد و روح او در بدن و هیکل حسینعلی صاحب نفس مستقل شد پس آن وقت حسینعلی صاحب دو روح و دو نفس باشد و این نحو از تناسخ را قائلین به آنهم از آن فرار دارند و لذا برایشان رد می‌شود که به واسطه‌ی اقتضاء بدن کامل نفسی را اگر نفس دیگری مستقل شود لازم آید که شخص واحد ذونفسین باشد و هرکسی خودش و غیر خودش باشد و بالضروره هر بدنی صاحب یک نفس است و هیچکس غیر خود کس دیگر را در بدن ندیده و بالجمله لازم قول آن‌ها اجتماع دو نفس است در یکی بدن و دلیل توحید که لوکان فیهما الهۀ الا ـ الله لفسدتا که توارد علتین تامتین مستقلتین محال است شامل ما نحن فیه است که نفس آیه‌ی پروردگار و مثل او است و عالم صغیر نمونه‌ی عالم کبیر است بلی در کلمات آن طایفه مانند صاحب دلائل دیده شده که مذهب خود را مبنی بر تناسخ نمی‌کند و این وحدت را بر غیر وجه تناسخ دعوی می‌کند که می‌گویند بهاء ظهور حسینی و عیسوی است نه بر وجه حلول و اتحاد و تناسخ و به این جهۀ نگارنده از شرح قول در بطلان تناسخ و تفصیل وجوه عقلیه و نقلیه قائمه‌ی بر استحاله و بطلان تناسخ دست کشیدم ولی باید گفت با ایشان اگر این خرافه و مقاله‌ی فاسده بر وجه تناسخ نیست و انتقال نفس عیسی و نفس حسین را در بهاء نمی‌گوئید پس بودن بهاء عیسی و حسین وجهی نخواهد داشت مگر دعوی آنکه او در صفات مثل آن دو است که حقیقت او از حقیقت آن‌ها است چنانچه ائمه از یک نورند و انبیا از یک طینت و در این صورت حسینعلی یک ظهور دیگری خواهد بود غیر از عدد انبیاء و زاید بر ائمه‌ی هدی نه آنکه عین آن‌ها باشد چنانچه ظهور حسین ع غیراز ظهور حضرت امیر ع و حسن ع بوده و در همه‌ی عوالم عیسی غیر موسی و یحیی بوده با آنکه در صفات متحد و همه از یک نور منبعث پس اخبار نزول عیسی و اخبار ظهور حسین بر همان شخص عیسی و اخبار ظهور حسین بر همان شخص حسین محمول باید شود و باید منتظر آن دو رجعت باشیم غایۀ الامر بنا بر خرافه‌ی باطله و خرافه‌ی کاذبه بهاء هم یک ظهور تازه در آمده دیگری خواهد بود که در کلمات حجج ماضین به واسطه‌ی عداوت یا جهل یا فراموشی اسمی از او برده [صفحه ۳۸۴] نشده بود تازه در دنیا پیدا شده و اگر عداوت با او نمی‌داشتند یا فراموشی و جهل تصویر نشود چه جهت خواهد داشت که اسمی از او برده نشود نه در اخبار مبداء و نه معاد و حال آنکه تو آن را بزرگترین همه ظهورات گمان می‌کنی و اشرف از مثل پیغمبر ص خاتم می‌دانی و در این صورت عیسی ابن‌مریم و حسین ابن‌علی نزول و رجوع نکردند نفس دیگری به دنیا آمده که مثل آن‌ها است در حقیقت و صفات و اگر او مثل آن دو است در حقیقت و صفات مثل باقی انبیاء و ائمه هم خواهد بود پس چرا به تعبیر از او به عیسی و حسین شود و به موسی و حسن نشده و چرا باید از ظهور چنین نفسی به کرت و رجعت تعبیر شود و حال آنکه حقیقت رجعت و کرت متحقق نگردد مگر به عود و بازگشت آنکه رفته نه به حدوث کسی که نیامده بوده و متواتر است در ادعیه و زیارات و اخبار تعبیر از این ظهور بکرۀ و رجعت و در این صورت باید عیسی و حسین که بالخصوص وعده‌ی نزول و رجوع آن‌ها به تواتر رسیده عود نکنند و باقی انبیاء و ائمه مانند قوم موسی و اصحاب کهف و جمله از سابقین که یا بالخصوص خبر از رجوع آن‌ها نرسیده و یا به طریق تواتر نرسیده آن‌ها عود و رجوع کنند و اگر انکار رجوع همه را بنمائی تکذیب تمام فرمایشات ائمه‌ی هدی و اخبار وارده در این باب را کرده و اگر بدن حسینعلی را حامل همه بدانی که صاحب چندین هزار نفس بوده باشد این خیال غلطی در تناسخ خواهد بود که هیچ یک از ارباب اینقول فاسد تفوه به او نکرده و نکند و اگر او را به واسطه‌ی اتحادش با آن‌ها در صفت و حقیقت عبارت از همه بدانی یعنی این تعبیرات از رجوع آن‌ها را عبارت از آمدن شخص مشارک با آن‌ها در صفت و حقیقت بدانی پس نوبت به حسینعلی نخواهد رسید که او رجوع آن‌ها باشد حضرت عسکری

ع هم همین طور بوده پس ظهور او را چرا کره و رجوع انبیاء و اولیاء قرار ندادی و هم چنین هریک از ائمه‌ی هدی مگر آن‌ها مشارک با سابقین در صفات و حقیقت نبوده‌اند و در این صورت به ظهور هریک از مطالع قدسیه کرهٔ و رجوع انبیا و اولیا متحقق بوده و کره و رجوع متعدد شود پس چرا این حکم مخصوص با آخرالزمان و به ظهور این شخص باشد پس ابراهیم و موسی هم کرهٔ و رجعت سابقین بر خود باید باشند و محمد ص کرهٔ و رجعت همه و هم چنین حضرت عسکری کرهٔ و رجعت همه پس این همه انتظار از یوم الکرهٔ و الرجعهٔ و این همه تضرعات در ادعیه و زیارات که طلب زنده شدن در ایام رجعت حقایق زکیه می‌نمایند برای چه چه آنکه بر این تقدیر هیچ زمانی خالی از کرهٔ و رجعت نبوده و اگر مقصود نه برگشت گذشتگان است بلکه پیدا شدن کسی تازه باشد این تعبیر متواتر کرهٔ و رجعت برای چه و چرا مردم را اغراء به جهل نماید و اغواء و اضلال کنند که به چنین الفاظی که برخلاف مقصود صراحت دارد تعبیر کنند تا مردم در این مدت متمادیه به چنین اعتقاد فاسدی یعنی برگشت حسین ع و نزول عیسی و زنده شدن مردگانی از انبیاء و اولیاء که در سابق رحلت نموده‌اند معتقد شوند تا زمان آمدن این مدعی که چنین معنائی از برای کرهٔ و رجعت نماید و پس از آن باز هم کرورها از خلق بر ضلالت باقی و منتظر خبرهای سابقین باشند و چرا در هیچ موضع و موقعی بیان این معنی را نفرمایند که راه هدایتی از برای مردم باشد پس بنابراین کسانی را که خداوند مبعوث از برای هدایت خلق نموده مایه‌ی ضلالت و موجب غوایت آن‌ها شوند اگر بنا شد ما به فرمایشات ایشان مستقیم باشیم و انتظار آنچه را که به ما خبر داده‌اند داشته باشیم چه حجتی از برای ایشان بر ما خواهد بود جای آن دارد که اگر مقاله فاسده‌ی شما صحیحه باشد ما به اهل بشارت و انباء بگوئیم چرا برخلاف رویه [صفحه ۳۸۵] عقلاء و ضد طریقه اهل لسان تکلم کردید و مردم را گول زدید به ما می‌گوئید عیسی از آسمان زنده به زمین نازل و حسین سر از خاک بیرون خواهد کرد به تفاصیل مخصوص و حال آنکه مقصود این است که کسی دیگر متولد بشود که نه ابن‌مریم باشد و نه ابن‌البتول و نه زنده بود که از آسمان نزول کند و نه مرده بود که از خاک سر برآورد و اگر این امر نامعقول غیر مقبول را مسلم دادیم پس باز می‌گوئیم ظهور حسینی مسبوق است به آثاری سابقه و ملحوق است بفوائدی لاحقه که در صحف سابقین مسطور و در السنه و افواه اهالی مذهب مشهور در این دعوت کاذبه نه از آن آثار سابقه خبری اثری و نه از آن امور لاحقه خبری هست حال آفاق و انفس و اساس عالم و نظام امم هم همان است که قبل از این رجعت مفتریه بوده خبر جزاف در دعوی و اغراق در ادعا و دروغ بی پا و هیاهوی بیجا چیز دیگری نفهمیدیم و ندیدیم ما منتظر این زمزمه‌ی مختصر نبودیم و اگر از تمام مازبر قطع نظر کنیم پس به طور قطع به ما رسیده چنانچه از مراجعه اخبار باب معلوم می‌شود که دعوت عیسی و حسین به ملت اسلام خواهد بود و ترویج و تکمیل آن را می‌نمایند نه آنکه ناسخ دین اسلام باشند و اگر تمام این محاذیر را ملتزم شویم باز در تحقق موضوع و احراز صغری محتاج به برهان و دلیل هستیم که هیچ دعوتی از مدعی بی بینه قبول نمی‌شود و ما در جای براهین صادقه جز اقاویل کاذبه چیز دیگری نشنیدیم و ندیدیم.

ابطال مقاله بهاء در اتحاد مظاهر سند المدعاء

ایقاظ در فرائد دلائل نقلا عن الایقان دارد که مظاهر امر الله کل مظهر حقیقت واحده‌اند و کل حکم یک ذات و یک روح و یک جسد دارند و به فرمایش قائم مسندا ظهره الی الکعبه که می‌فرماید من اراد ان ینظر الی آدم و شیث و من اراد ان ینظر الی نوح و سام فها انا نوح و سام الخ تمسک می‌جویند بر این مطلب و مدعی‌اند که هر یک از مظاهر امر الله حقیقت جمیع مظاهر امر الله است پس قائم وجود مبارکش حقیقت جمیع مظاهر امر الله است پس به این جهة او حسین بن علی است و او عیسی ابن‌مریم است و او موعود عامه و خاصه و نصاری است بلکه لسانا از بعض این طایفه شنیدم که می‌گوید او موعود همه‌ی امم است او ایلیا است و هم ماشح و هم شیلوه و به این جهت که او عیسی و حسین است تعبیر از ظهور او به نزول عیسی و رجعت حسین شده پس مقصود نزول آن دو شخص مقدس از گذشتگان نیست بلکه مقصود آن است که دیگری متولد شود به غیر اسم و نسبت و صورت ایشان و ایشان

باشد در حقیقت و ذات و این مطلب را در فرائد از صفحه‌ی سیصد و بیست و یک تا صفحه‌ی سیصد و بیست و هفت واضح می‌نویسد و از تامل در آنچه ترقیم یافت جواب از این تمویه و مغالطه واضح می‌شود و به جهۀ توضیح ثانیا در مقام تبیین برآمده عرض می‌نمائیم بعد از تسلیم اینکه این مدعی مظهر امر الله است نه مظهر عدو الله و تسلیم آنکه هریک از مظاهر حقیقت کل مظاهرند و متحد با ایشان باز مع ذلک آنچه مقصود صاحب ایشان و اتباع او است حاصل نمی‌شود چه آنکه دانستی و به کمال وضوح آشکارا گردید که اخبار نزول و رجعت ناظر به مظاهر است که متعددند نه ظاهر در آن‌ها که واحد است پس اگر چه مرائی واحد است لکن مرا با متعدد و اگرچه طالع شارق فارد است ولی مطالع مشارق متکرر و اگرچه ذوالایه و العلامۀ یک است ولی آیات و علامات بی‌شمار حال جمله از احکام است که متعلق بذوالآیه است که تظاهر در مرایا و مطالع در مشارق است و جمله‌ی از احکام متعلق به نفس مظاهر که مرایا و مطالع می‌باشند و اگر از حیث اولی وحدت دارند از حیث ثانوی کثرت و هیچ عاقلی نتواند تفوه کند که مظاهر امر الله از جمیع جهات عین یکدیگرند حتی در نسبت و صورت و جسم و جسد و شکل و هیئت و رفتار و کردار و اقوال و الوان و غیر ذلک [صفحه ۳۸۶] بلکه در شئون الهیه مختلفند به اختلاف مراتب ظهور و جلوه یکی وصی است و دیگری نبی یکی نبی است و دیگری خاتم و همچنین مراتب علم و قدرت و سایر صفات کمالیه‌شان هم متفاوت و به این جهت جمله افضل از جمله دیگر تلک الرسل فضلنا بعضهم علی بعض و از جمله‌ی جهات اختلاف مظاهر امر الله با یکدیگر جهات تشریع شرع و کیفیات دعوت و قیام به امور ظاهریه است الهیه است از سفارت به سوی خلق و دعوت ایشان به راه حق و تعلیم ایشان قوانین الهیه را پاره ای صاحب شرع بودند و پاره‌ای تابع شرع و جمله بر تمام طوایف و جمله بر بعض و جمله‌ی سلطنت ظاهریه و سیاست مدنیه داشته‌اند و جمله نداشته‌اند و جمله ای به قهر و غلبه دعوت می‌کردند و پاره‌ی به انذار و تبشیر و ابلاغ و موعظه و جمله ای به ملاحظه به مصالحه‌ی با خصم و جمله ای به مجادلۀ تا شهادت و جمله ای غیبت و تقیه داشتند و جمله ای نه و جمله‌ی مدت دعوتشان طولانی و جمله کوتاه بعضی نفی نبوت بعد را از خود کردند و جمله ای اثبات نبوت بعد از خود را کردند و جمله ای مدارا با اهل زمانه و سلاطین داشتند و جمله نه و یک نفر از آن‌ها مخصوص شده به احکامی که سابقین نداشته‌اند و آن قائم مهدی است که ازاله جور یکسره و اشاعه و بسط عدل کلیه و انشاء علوم و حکم و اسرار و غلبه تمام به عهده‌ی او است که آن شیون و آثار و افعال و اطوار از برای هیچ یک از مظاهر امر الله نبوده به اعتراف و تسلیم خصم و تمام این مراتب از بدیهیات و واضحاتی است که حاجت به مراجعه کتب و صحف ندارد چنانچه در طامۀ الکبری هم ایضا مراتب و شئون ایشان هم مختلف و متفاوت پس وحدتی که بین مظاهر است از جهاتی نفی کثرت و تفاسیر بین آن‌ها را نمی‌کند از جهات دیگر و به ملاحظه این دو حیث وحدت و کثرت است که حمل بین ایشان صحیح شده و قائم مانند جدش حضرت امیر ع می‌فرماید من آدمم و نوح و ابراهیم و موسی و عیسایم و الا اگر وحدت صرفه بود و حمل صحیح نبود لفساد حمل الشیئی علی نفسه و اگر کثرت و مغایرت محسنه ایض حمل فاسد بود لبطلان حمل البایِن بماهو مباین علی المباین المغایر پس معلوم شد که جهات مغایره و شئونات ممتازه مختصه بین ایشان هست که از آن جهات مغایره است حالات و کیفیاتشان در دعوت و تبلیغ و قیام به امر سفارت و تبلیغ و تصدی اوامر الله و این نزول و رجعت در یوم الظهور و آخرالزمان ایضا از شئون تبلیغ و دعوت ایشان است و قیام به امر الله فی الخلق ظاهرا که دانستی در این حیث کمال تفاوت و مغایرت دارند که این راجع به مناصب ایشان است و برگشت به کارهای ایشان و مناصب کارهای ایشان مختلف است و آنچه در باب نزول و رجعت وارد شده به کمال صراحت دلالت دارد که در مقام بیان احکام مظاهر و مطالع و مشارق و مزایا و آیات و علامات است که از این حیثیات متعددند یک مظهر و یک مطلع و یک مشرق و یک مرات و یک آیه و یک علامت نیستند و در این مقام مثل جمله از مقامات دیگر چون احکام آن مقامات متعلق به حیث کثرت و تعدد آن‌ها است اسماء مختلف می‌شود یکی موسی و دیگری عیسی و دیگری حسین و دیگری قائم و دیگری علی و دیگری محمد و دیگری حسن و از برای هریک شغلی و شانی ثابت می‌نماید یکی را نبی و دیگری را ولی یکی را خاتم النبوۀ و دیگری را خاتم الولایه قرار

می‌دهد و درباره‌ی یکی می گوید از آسمان زنده به زمین نازل می‌شود و یصلی خلف المهدی و یقتل الدجال و یزوج من بنی غسان و درباره‌ی دیگری می‌فرماید یظهر بعد ما یغیب مدهٔ و یطول غیبته و یرجع عنه اکثر القائلین به و یقال فیه مات او هلک و یزیل الجور کاملا و یبسط العدل تاما و در [صفحه ۳۸۷] حق سیم می‌فرماید ینشق عنه الأرض و ینفض التراب عن وجهه و یخرج اثنین و سبعین من اصحابه مخضبا بدمه و یملک الارض مدت طویلهٔ و درباره‌ی هر سه می‌فرماید دعوت می کند به ملت اسلام و اولی مطلعی است که اسم او عیسی است و دوم مشرقی است که اسم او قائم است و سیم مرات و آیه‌ای است که اسم او حسین است بلی باقی ماند یک مطلب که خصم بگوید تسلیم این مراتب را داریم ولی آنچه در اخبار نزول که لفظ عیسی گفته یا در اخبار رجعت که لفظ حسین دارد مراد به عیسی و حسین حسینعلی بها است به علاقه‌ی مشارکت او با آن دو نور پاک است در جهاتی بسیار می گویم این تصرفی است عندیه در نصوصات صریحه بلا دلیل و بلاقرینه مسمی به عیسی و حسین معلوم است که بوده از اول به نزول از اسماء و از ثانی به خروج از ارض تعبیر فرموده و کیفیات هر یک را مختلف شمرده جههٔ چه داشت که چنانچه به بنی‌اسرائیل خبر آمدن موسی را که دادند و اراده‌ی شخص مخصوصی که ابن‌عمران باشد کردند و گفتند موسی می‌آید نه ابراهیم و حال آنکه هر دو مظهر امر الله بودند و در عهد جدید که خبر آمدن ابن‌مریم می‌خواستند بدهند گفتند عیسی می‌آید نه نوح و نه موسی و در تمام کتب مقدسه که در مقام خبر از آمدن ابن عبدالله الخاتم بودند گفتند محمد می‌آید نه موسی و نه عیسی و آدم و نوح و پیغمبر ص که می‌خواست خبر آمدن امام هشتم را بدهد فرمود علی می‌آید و خبر از قائم که می‌دهد می گوید من اسمه اسمی می‌آید نه حسن و حسین ع و جعفر و صادق و در این موقع که می‌خواهد خبر بدهد که حسینعلی در آخرالزمان به دنیا می‌آید و متولد می‌شود باید بگوید در قریب به پانصد خبر که عیسی نازل از آسمان می‌شود و چرا عیسی نگوید که حسینعلی یا کسی که مثل من است می‌آید بلکه به حواریین بگوید که من در آخرالزمان از آسمان نازل می‌شوم و برمی گردم و چرا در اخبار متواتره که خبر از زنده شدن حسین می‌دهد باید بگوید حسین زنده می‌شود و چرا حسین در شب عاشورا که خبر رجعت خود را به اصحابش می‌دهد نگوید حسینعلی یا کسی که مثل من است متولد می‌شود مگر العیاذ بالله همه مقصودشان گول زدن و اغراء به جهل و غوایت بوده که مردم را در این مدت طولانی تا زمان ظهور این مدعی به اعتقاد باطل فاسد به قول خصم وادارند که در فرائد در صفحه‌ی سیصد و بیست و شش می‌نویسد که خلاصه‌ی آن این است که مردم باید قدر این موهبت عظمی را بدانند و به فضل خدا در تنزیل کتاب ایقان پی برند که این شبهه‌ای که چندین سال مانع هدایت مردم بوده حل آن را حسینعلی بهاء کرده و مراد به شبهه آن است که اخباری که خبر می‌داده از رجعت سابقین و موعودی را بشارت ظهورش را می‌داده مردم توهم می کردند که مراد اشخاص مخصوصه است مثل آنکه عیسی بشخصه نازل شود و حضرت محمد بن الحسن العسکری به اسم قائم موعود به شخصه و حضرت حسین ابن‌علی به اسم ظهور حسینی به شخصه رجوع فرمایند و این توهم فاسد است بلکه مقصود آمدن کسی است یعنی حسینعلی که او عیسی و حسین است که مظاهر امر الله بکند و حل این شبهه که مانع هدایت مردم در هزار سال علاوه بود به بیان ایشان شده می گویم کسی اسباب این شبهه شده و کی مانع هدایت مردم کشته جز آن کسی که به مردم می گوید عیسی ابن‌مریم که به آسمان صعود کرده و نمرده او نازل می‌شود و جز آن کسی که به مردم می گوید حسین ابن‌علی پس از شهادتش با اصحابش آغشته به خون به دنیا برگردد و آیا مانع هدایت به قول تو خبر عیسی بوده که می گوید من نازل می‌شوم و خبر حضرت حسین بوده که فرموده من به دنیا برمی گردم پس اگر راستی به قول تو [صفحه ۳۸۸] مقصود تولد حسینعلی بوده چرا باید در این مدت اسباب ضلالت فراهم کند آیا در وقتی که گفته می‌شد عیسی ابن‌مریم و حسین ابن‌علی نازل و رجوع می کنند ولو بالقرینه سامعین ظهور حسینعلی فهمیده‌اند ولو بغیر این اسم یعنی آمدن کسی بعدها که صاحب شان و شغل ایشان باشد پس چه شبهه‌ی مانعه از هدایت در میان بود که حسینعلی رفع آن شبهه را کرده باشد و بدین جههٔ منتی بر مردم گذاشته باشد که قدر آن را بدانند و شکر کنند و تو مثل او باد بر سبیل خود انداخته‌ای کشف این لطیفه دقیقه‌ی را خصیصه‌ی او دانسته و تفسیر این مسئله غامضه را اماره‌ی حقیت او شمرده‌ی چنانچه در

صفحه‌ی سیصد و بیست و نه نوشتی و اگر سامعین از نزول عیسی و رجعت حسین نزول آن نور مقدس که ابن‌مریم بوده و رجعت آن ذات اقدس که ثالث الأئمه بوده فهمیده‌اند و اعتقاد کرده‌اند پس که اسباب این اعتقاد فاسد شد که به قول تو تولید مانع هدایت امم را فراهم کرد.

اطلاع دادن انبیاء به ظهور بعد از خود

باری انبیاء و ائمه هریک از ظهور بعد از خود که خبر می‌دادند از آن ظهور تعبیر به اسم غیر او نمی‌کردند که بگویند نوح می‌آید و مقصود موسی باشد یا بگویند ابراهیم می‌آید و مقصود عیسی باشد یا بگویند عیسی می‌آید و مقصود محمد باشد در این مقام چرا باید از ظهور آخرالزمان تعبیر به اسم غیر شود بی‌قرینه که اسباب ضلالت مردم شود مگر آنکه بگوئی این تصرف بلاقرینه نیست قرنیه آن است که زنده بودن عیسی تا آخرالزمان و زنده شدن حسین دو مرتبه خارج از قدرت خدا است و از محالات عقلیه است به خلاف آمدن موسی و عیسی و محمد پس در آن بشارات به موسی و عیسی و محمد چون خبر از آمدن شخصی در بعد بوده و این محال و خارج از قدرت خدا است لذا حمل کردیم بر آنکه مراد ظهور علیحده است مجازا و در این صورت می‌گویم طول عمر و زنده شدن از محالات عقلیه نیست و ما به خدائی قائل هستیم که قادر بر این امور باشد و ما به چشم ظاهر و باطن دیده‌ایم آثار عجیب‌تر و غریب‌تر از صنایع پروردگار و بدین جهۀ هرچه را اولیاء حق به ما خبر بدهند از غرائب امور به جان تصدیقشان می‌کنیم و قبول می‌نمائیم که ما اولیاء نعم خود را صاحب هرگونه اثری و صاحب قدرت کامله دیده و دانسته‌ایم نه مثل شما مردم که متبوعان و مطاعان عاجز قاصری از برای خود پیدا کرده باشیم و چون می‌بینید که آثار بزرگ و تصرفات خطیره از استعداد او و اندازه‌ی ایشان خارج است و ایشان مثل اولیاء ما در قدرت و کمال نیستند ناچار مطاعان ما را هم مثل مطاعان خود خیال کرده و شمرده‌اید و نفی قدرت و کمال از ایشان کرده‌اید معجزاتشان را غالبا انکار نموده‌اید و جمله را باب تاویل بر روی آن گشوده‌اید تا به این مثابه که این همه اخبار دارد در خروج قائم به سیف و اینکه شأن او قتل و ذبح است که در مقاله‌ی ثانیه تواتر آن‌ها گذشت مانند صاحب فرائد کسی که دعوی دانش و عقل می‌کند ببین که در رد تمام این ظواهر به این می‌چسبد که چگونه به یک شمشیر می‌توان گردن این همه خلق را زد یا لله و للخطب الفضیع هرگز گمان نداشتم که چنین بی شعور بی‌انصافی درصدد تالیف و تصنیف برآید و تعمری اگر نبود در تمام نامربوطها و مزخرفات صاحب فرائد مگر همین یک کلمه هر آینه کافی بود از برای دست آوردن مقداد جهل و نفهمی با عناد و تعصب او گویا روح القدس این کلمه را برزبان او جاری کرد که مقامات عالیه ایشان برمردم مخفی و محجوب نماند باری اگر بالفرض قرینه عقلیه در بین بود که مفهم مراد بود پس نوبت حل شبهه‌ای به جناب بهاء [صفحه ۳۸۹] نرسیده بود که بعد ما یتغسل فی شراکیه یختال فی بردیه و از آن چه گفتم معلوم می‌شود فساد توهم صاحب فرائد و دلائل و استدلالشان به حدیث مفضل از برای این مدعی که می‌فرماید قائم پشت به کعبه نماید و ندا کند یا معشر الخلائق من اراد ان ینظر الی آدم و شیث فها انا آدم و شیث الا و من اراد ان ینظر الی نوح و سام فها انا نوح و سام الا و من اراد ان ینظر الی ابراهیم و اسمعیل فها انا ذا ابراهیم و اسمعیل و من اراد ان ینظر الی موسی و یوشع فها انا ذا موسی و یوشع و من اراد ان ینظر الی عیسی و شمعون فها انا ذا عیسی و شمعون و من اراد ان ینظر الی محمد ص و علی ع و من اراد ان ینظر الی الحسن ع و الحسین ع فها انا ذا الحسن و الحسین ع تا آخر که می‌فرماید هر که می‌خواهد نظر نماید به سوی این بزرگواران از آدم و شیث تا پیغمبر ص و امیر ع و باقی ائمه پس این منم ایشان که این فرمایش صدق نمایش مانند کلام بلاغت نظام جد بزرگوارش حضرت امیرالمؤمنین است که به همین مضمون می‌فرمود انا فلان و انا فلان و در معنی این کلمات مبارکه می‌گویم قائم موعود مانند جدش حضرت امیر جهۀ وحدت و حیث مشارکت دارد با تمام حجج سابقین در حیث مظهریت و اشعیت و مراتیت و مطلعیت و مشرقیت بلکه اعظم المظاهر و اکبر الایات و اشرف المطالع و مشرق المشارق و سمائها می‌باشند و دارایند تمام کمالات و جمیع شئونات و کرامات و مقامات سابقین را

پس جهات وحدتی که هر یک از آن‌ها مصحح حمل است بین این دو وجود مبارک و حجج سابقین بسیار پس قضیه حملیه ناظر به آن جهۀ است و این نحو از قضا یا در عرف کثیرا مستعمل و متعارف است و امور متفایره را که خود قضیه حملیه دلالت بر تغایرش دارد راهی برای صحت حملش جز به ملاحظه این جهات وحدت نیست پس معنی کلام مبارکش عجل الله تعالی فرجه و اقربه عیون احبا به و ارغم انفجاحدیه بظهوره این است که هر که هر چه از آدم تا خاتم می‌خواسته و می‌خواهد همه در نزد من است و من ایشان هستم در علمشان و کمالشان و قدرتشان و صفاتشان و حالاتشان و جز ایشانم در کارهایشان و معجزاتشان و تبلیغشان و دعوتشان هر که هر کس از آن‌ها را می‌خواهد ببیند به جهۀ آن چه که در نزد ایشان است و با ایشان است و از ایشان است از شئون و مراتب و اطوار و مقامات و آثار و درجات بیاید مرا ببیند که همه در نزد من است مرا دیده آن‌ها را دیده اطاعت من کند اطاعت آن‌ها کرده از من بیاموزد از آن‌ها آموخته ببیند که تمام کمالاتشان در من است بلکه از من است و به واسطه و برکت من است و خود این عبارت که من اراد ان ینظر به کمال صراحت بر این معنی دلالت دارد چه آن که هر کسی که می‌خواهد آدم را ببیند و محتاج به او است به واسطه آن چه که در نزد او و با او و از او است و هم چنین تا آخر حجج نه به واسطه صورت و قامت و لون او است یا آن که می‌خواهد حقیقت و ذات آن‌ها را بداند و بشناسد چه آن که حقیقت و ذات وجود خود اقدسش شناخته نشود تا آن که باقی دیگر شناخته شوند نظر به آدم و نوح و موسی و عیسی نظر حاجت و فقر است در شئون و مراتب الهیه و این فقره اثبات می‌کند رفع حاجت را از نظر کردن به سوی غیر او که همه چیز نزد او است چنان چه ذیل همین روایت که آن را صاحب فرائد ننوشته دلالت بر همین معنی که ذکر کردیم می‌کند و شرح و تبیین عبارات سابقه را می‌فرماید که پس از آن که فرمود هر که می‌خواهد نظر کند به سوی ائمه از ولد حسین پس این منم ائمه آن وقت می‌فرماید اجیبوا الی مسئلتی فانی انبئکم بما نبئتم به و مالم تنبئوا به و من کان [صفحه ۳۹۰] یقراء الکتب و الصحف فلیسمع منی ثم تبدی بالصحف التی انزلها الله علی ادم و شیث الخ یعنی بیائید و هرچه می‌خواهید سؤال کنید که من به شما خبر داده آنچه را که به شما خبر داده شده و آنچه را که به شما خبر داده نشده و بدانید هرکس کتب و صحف انبیا را خوانده گوش بدهد پس می‌خواند صحف ادم و شیث را و صحف نوح و ابراهیم و توریۀ و انجیل و زبور و قرآن که صاحبان ملل همه تصدیق کنند که این همان کتب اصلیه است که تغییر و اسقاط نشده پس مراد آن است که هرچه از علوم نزد آن‌ها بوده نزد من است هر که آن‌ها را بخواهد پیش من است حاجتی به آن‌ها دارد به دست من است کتب آن‌ها با من است و هم شرح و تفسیر می‌کند این روایۀ را اخبار کثیره که در نهم بحار از امالی و اکمال و جامع الاخبار و عیون و غیر آن به طرق متعدده از پیغمبر ص نقل شده که حاصل مجموع بعد از اسقاط مکررات این است که آن سرور فرمود من اراد ان ینظر الی ادم فی علمه و الی نوح فی حکمته و الی ابراهیم فی حلمه و فی روایۀ فی سخائه و فی روایۀ فی خلته و الی موسی فی فطنته و فی روایۀ فی مناجاته و فی روایۀ فی بطشه و الی عیسی فی سیاحته و فی روایۀ فی عبادته و الی یوسف فی جماله و الی سلیمان فی بهجته و الی داود فی زهده و الی ایوب فی صبره و بلائه و الی یحیی فی زهده فلینتظر الی علی بن ابیطالب.

اتحاد مظاهر و بطلان تناسخ

ملاحظه فرما در این خبر شریف هم فرموده که هر که می‌خواهد نظر به سوی آدم و نوح و ابراهیم و موسی و عیسی و یحیی و یوسف و داود و سلیمان کند پس نظر کند به سوی علی بن ابی‌طالب لکن تفسیر کرده نظر به آن‌ها را به نظر در صفاتشان از علم و فهم و حکمت و حلم و سلامت رجال و بهاء و زهد و صبر و سخا و عبادت و شجاعت و بهجت و این شرح و تفسیر قول امیر ع را می‌فرماید در جائی دیگر که فرموده انا نوح الاول انا ابراهیم الخلیل انا موسی الخ پس مراد قائم هم در این حدیث شریف همین معنی است که حاصلش به لحاظی من وارث تمام حجج سابقین هستم در آنچه از خدا به ایشان رسیده و به لحاظی من مورث همه ایشانم که آنچه داشته‌اند به وساطت و برکت من بوده و از شئون و فروغ ولایت کلیه عامه بوده و به لحاظی من با ایشان مشارکم در

تمام ماینسب الیهم آنچه نزد ایشان و با ایشان و از ایشان بوده نزد من است با من است و از من است و از این معنای عزمی مقبول موافق با عقل و نقل و این شرح و تفسیر که از سایر کلمات معصومه دست آمده ظاهر شد فساد و بطلان توهم تناسخ از این احادیث چنانچه بعض ارباب تناسخ احیانا به این کلمات شریفه تمسک می‌جویند و به زعم خود آن را ظاهرا خبر می‌دانند که من آدم و نوح و ابراهیم یعنی من بودم که به صورت‌های مختلفه ظاهر شدم گاهی در بدن آدم و گاهی در بدن نوح پس همانا که آدم بود همان نوح شد و همان ابراهیم و همان امیر ع و اینک منم نمی‌دانم این انبیاء و اوصیائشان که با هم موجود بودند در یک عصر و زمان آن روح فارد در کدام بدن بود بدن آدم یا شیث بدن ابراهیم یا اسماعیل در زمان موسی و عیسی در بدن موسی بود یا شمعون در بدن عیسی بود یا یوشع در زمان پیغمبر ص در بدن آن سرور بود یا امیر ع یا حسن یا حسین ع و یا در مورد اجتماع در بدن هر دو و هر چهار بنحو استقلال که یک در دو جا باشد یا بنحو تجزیه که بعضی از آن در بدنی و بعضی در بدن دیگر و حال آنکه قائل به تناسخ این خرافات را ملتزم نمی‌شود بلکه او می گوید نفس انسانی پس از انسلاخ از بدنی و مضی مدتی که خدا بخواهد در بدن دیگر انتقال می یابد نه آنکه در یک زمان درد و بدن بوده باشد یا چهار بدن و نه آنکه به بدن صاحب نفس مستقل انتقال یابد پس در زمانی که چهار نور پاک موجود بودند اول در بدن حضرت پیغمبر ص باشد بعد از او منتقل شود در بدن حضرت امیر ع و بعد در حسن و بعد در حسین و حال آنکه همه در وقت پیغمبر ص صاحب نفس مستقل بوده‌اند و به این محالات که ثبوت نفس واحده در دو بدن فی زمان و ثبوت نفسین للبدنین ملتزم نیست پس این اخبار ابدا موافقت با مذهب ارباب تناسخ ندارد و هم از تامل در ما ذکر در معنی روایهٔ شریفه که بیان شد ظاهر می‌شود که ابدا دلالتی بر آنچه صاحب [صفحه ۳۹۱] ایقان و اتباعش از امیر غیرمعقول توهم کرده‌اند ندارد معنی همان است که گفتیم به علاوه که اصل این مقاله غیرمعقول است یعنی بودن هر یک آن مظاهر حقیقت کل مظاهر چه آنکه معقول نیست که یک هزار باشد یک حقیقت هزار حقیقت باشد و بالضرورهٔ و البداهٔ هر یک از مظاهر ذاتی و حقیقتی که از آن تعبیر می‌شود بنفس و روح و فؤاد دارند و آن یک ذات و فؤاد چگونه هزار ذات و هزار فؤاد باشد مثلا ـ صاحب ولایت کبری از برای او روحی و فؤادی است این روح و فؤاد تمام انبیاء باشد چه آنکه اگر آن‌ها هم صاحب روح و فؤادی باشند این یک چگونه عین آن‌ها باشد و اگر آن‌ها صاحب روح و فؤاد نباشند همین یک روح روح همه و نفس همه باشد پس این همان تناسخی می‌شود که به واسطه فسادش صاحبان این مذهب جدید ملتزم به آن نیستند بلی تمام حقایق انبیاء و اولیاء مخلوق از یک نور قرار اصل از برای همه آن‌ها است چنانچه اخبار کثیره خلقت دلالت دارد نه آنکه هر یک حقیقت کل باشند و بین الامرین فرق ظاهر لوضوح الفرق بین قولنا که حقیقت هر یک حقیقت کل است به معنی آنکه آن نور که اصل بوده بالقیاس الی حقیقته علی مثلا ـ او اصل است بالقیاس الی حقیقهٔ الحسن و الحسین و بین قولنا حقیقه هر یک حقیقه تمام است به معنی آنکه حقیقه حسن حقیقت علی است و حقیقت محمد است و هکذا چه آنکه دوم صحیح نمی‌شود مگر بر وجه تناسخ یا مقاله باطله ارباب وحدت وجود که تمام کثرات را شئون و اطوار و صور حقیقت واحده و تنزلات او دانسته که محاذیر آن بیشتر از قول به تناسخ است به خلاف معنی اول که نه لازم دارد تناسخ را و نه وحدت وجود را و ظاهر اخبار خلقت همان معنی اول است و در آنجا حقایق و ارواح متعدد و متکاثر است در بحار در آیه اولئک الذین انعم الله علیهم من النبیین و الصدیقین و الشهدآء و الصالحین پیغمبر ص می‌فرماید فلما اراد الله بداء الصنعهٔ فتق نوری تخلق منه العرش ثم فتق نور ابن ابی‌طالب فخلق منه الملائکهٔ و فتق نور ابنتی فاطمه فخلق منه السموات و الارض ثم فتق نور الحسن فخلق منه الشمس و القمر ثم فتق نور الحسین ع فخلق نور الجنهٔ و الحور العین الی آخر الخبر و این مختصری از آن حدیث شریف بود که ذکر شد و در آن کتاب از جابر از حضرت باقر ع در بیان اول خلق می‌فرماید خلق محمدا و خلقنا اهل البیت من نور عظمته فاوفقنا اظلهٔ خضراء بین یدیه حیث لا سماء و لا ارض و لا مکان تا آخر خبر و آن طولانی است که بیان می کند خلقت اصناف خلق را و نوشتن اسماء آن بزرگواران را بر صفحات و طبقات آن‌ها و در خبری پیغمبر ص فرمود به حضرت امیر ع ان الله تبارک و تعالی کان و لا ـ شیء معه فخلقنی و خلقک روحین من نور جلاله فکنا امام

العرش تا اخر خبر و در خبری از حضرت باقر ع ان الله تبارک و تعالی خلق اربعهٔ عشر نورا من نور عظمته قبل خلق آدم باربعهٔ عشر الف عام و هی ارواحنا فقیل یابن رسول الله ص عدهم باسمائهم فمن هؤلاء الاربعهٔ عشر نورا فقال هو محمد ص و علی ع و فاطمه ع و الحسن و الحسین ع و تسعهٔ من ولد الحسین ع تاسعهم قائمهم تا آخر خبر و آن طولانی است و در خبری ان الله خلق محمد ص من طینته من جوهره و انه کان لطینته نضح فجبل طینهٔ امیرالمؤمنین ع من نضح طینته رسول الله و کان لطینته امیرالمؤمنین نضح فجبل طینتنا من فضل طینته امیرالمؤمنین و در خبری از حضرت امیر ع ان الله خلق نور محمدا قبل خلق المخلوقات باربعهٔ عشر الف سنته و خلق معه اثنی عشر حجابا و المراد بالحجب الائمهٔ ع و در خبری حضرت صادق می‌فرماید ان الله تعالی خلق اربعهٔ عشر نورا قبل خلق الخلق باربعهٔ عشر الف عام و هی ارواحنا محمد ص و علی ع و فاطمه و الحسن و الحسین ع الائمهٔ علیهم‌السلام من ولد الحسین آخرهم القائم ع الذی یقوم بعد غیبته یقتل الدجال و یطهر الارض من کل جور و ظلم و در خبری تکلم بکلمهٔ فصارت روحا و اسکنها فی ذلک النور و اسکنه فی ابداننا فنحن روح الله و کلمهٔ احتجب بنا عن خلقه و در خبری ان الله خلق محمدا و علیا و الطیبین من نور عظمته و اقامهم اشباحا قبل [صفحه ۳۹۲] المخلوقات و در خبری خلق محمدا ص و علیا و فاطمهٔ فمکثوا الف الف دهر ثم خلق الاشیاء و اشهدهم خلقها و اجری علیها طاعتها و در خبری ان الله خلق نور محمد ص قبل خلق المخلوقات کلها باربع ماهٔ الف سنهٔ و اربعهٔ عشرین الف سنهٔ و خلق منه اثنی عشر حجابا و المراد بالحجب الائمهٔ و در خبری در جواب جابر که از اول خلق سؤال نمود جواب فرمود پیغمبر ص نور نبیک یا جابر ثم خلق منه کل خیر ثم اقامه بین یدیه فی مقام القرب ما شاء الله ثم جعله اقساما فخلق العرش من قسم و الکرسی من قسم و حملهٔ العرش و خزنهٔ الکرسی من قسم و اقام القسم الرابع فی مقام الحب ما شاء الله ثم جعله اقساما فخلق القلم من قسم و اللوح من قسم و الجنهٔ من قسم و اقام القسم الرابع فی مقام الخوف ما شاء الله ثم جعل اجزاء فخلق الملائکهٔ من جزء و الشمس من اجزاء و القمر من جزاء و اقام القسم الرابع فی مقام الرجاء ما شاء الله ثم جعله اجزاء فخلق العقل من جزء و العلم و الحلم من جزء و العصمهٔ و التوفیق من جزء و اقام القسم الرابع فی مقام الحیاء ماشاء الله ثم نظر الیه بعین الهیبهٔ فترشح ذلک النور و قطرت منه ماهٔ الف و اربعهٔ و عشرون الف قطرهٔ فخلق الله من کل قطرهٔ روح نبی و رسول ثم تنفست ارواح الانبیاء فخلق الله من انفاسها ارواح الاولیاء و الشهداء و الصالحین و در اخبار بسیار پس از آنکه بیان می‌کند سیر نور پاک محمدی را در دریاهای از نور و بیرون شدن از آن‌ها و رسیدن خطابات لطف‌آمیز که انت المراد و انت المرید و خاشع شدن آن نور پاک و به سجده افتادن می‌فرماید یکصد و بیست و چهار هزار قطره از نور آن شبح مقدس متقاطر گشته و از هریک حقیقه پیغمبری آفریده شد و از این نمونه اخبار در اجلاد بحار و غیر آن متکاثر و به سرحد تواتر رسیده و حاصل آن همه معنائی است که ما کردیم نه معنای دوم و خلاصه معنای مقبول همان بیان اتحاد نوعیه آن‌ها است که همه از نور خدایند مانند اتحاد افراد سایر انواع مثل اتحاد ملک در خلقت از نور و شیطان در خلقت از آتش و انسان در خلقت از آب و خاک و این لازم ندارد که ذات جبرئیل ذات میکائیل باشد و نفس زید نفس عمرو باشد و روح خالد روح بکر باشد پس چنانچه ذات و روح نفس زید غیر عمرو است با آنکه هر یک فرد نوع واحد و مخلوق از اصل فاردند هم چنین است حال عیسی و حسین و محمد و قائم هر چند همه از نور خدایند و مقتبس از آن و لذا تعبیر به دو روح و چهارده نور و شبح و ظل و دوازده حجاب و صد و بیست و چهار هزار قطره تعبیر می‌نماید و چند جزاء و چند قسم می‌فرماید و این تعدد و تکثر را در غیر جهات صورت و عوالم جسمانیه و حیثیات شخصیه و اختلافات ناسوتیه بیان فرموده بلکه در حقایق و ذوات و ارواح آن‌ها قبل خلق الابدان و الاجسام اعتبار فرموده نظیر اتحاد قلوب شیعه در طینت خلقتشان از فاضل طینت علیین که در اخبار بسیار در بصائر و بحار وارد شده و مع ذلک هر یک غیر دیگر است و احکام و آثارشان مختلف فظهر من جمهیع ما ذکرنا آنکه وحدت مظاهر بر چهار صورت تصویر و دو صورت معقول و مقبول و غیر موافق با مدعای خصم و دو صورت باطل و مردود و مطابق با مدعای خصم اما دو صورت صحیحه یکی اتحاد در صفات و کمالات و شئون و آثار چنانچه مورد اخبار است و دیگر اتحاد در ماده خلقت و اصل آفرینش چنانچه مدلول علیه آثار است و اخبار ناظره به وحدت حتی مثل آن خبر اولنا محمد و

آخرنا محمد و اوسطنا محمد و کلنا محمد اگر صادر از آن‌ها باشد محمول بر این دو صورت است و هیچ یک مقاله خصم را تمام نمی‌کند که عیسی حسین باشد و قائم سیزدهمی بلکه در این دو صورت آن‌ها انوار متعدده‌اند صاحب احکام و آثار مختلفه و اما آن دو صورت باطله یکی اتحاد در نفس است بر وجه تناسخ که نفس واحده را در ابدان مختلفه انتقال یابد و آن را این جماعت هم قائل نیستند و دیگری انوجه که صوفیه و قائلین به وحدت وجود و موجود به سوی آن رفته‌اند که موجود حقیقی جز یک ذات نیست و آنچه از کثرات مشاهده شود تمام اعتباریات وهمیات باشد و تطورات [صفحه ۳۹۳] و انقلابات آن یک مانند نقطه جواله و دایره متوهمه از سرعت سیر و کل و کوزه‌ها و طلا و زیورها و مداد و حروف و آب و یخ و گل و گلاب و دریا و موج و بخار و باران و سیل و وجودات سایر را خبر نمودی تصور ننمودی که محاذیر عقلیه و نقلیه آن بسیار و بیشمار که اقل آن‌ها عدم صحهٔ تکلیف به اشاره است که انشاء الله در موقع مناسب بیان آن خواهد آمد و زندقه انا الله منصور و سبحانی بسطامی و امثال آن از این وادی است و در این مقام تفاوت بین کافر و مؤمن و مسجد و بتخانه و موسی و فرعون و سبحه و زنار برداشته می‌شود که آنچه اصیل و حقیقی است در همه یک است و عابد و معبود و عبادت و ذاکر و مذکور و ذکر یک شوند و تمام افراد خلق در این جهت متساوی و مشارک گردند که همه نمودات یک بوده و آینه عدمیه یک وجود و لباس یک موجود و صور یک ذات و جلوه یک حقیقت و مرات یک صورت و ظل یک شاخص و عکوس یک جمال یکی می‌گوید کلماتی الکون وهم او خیال او عکوس او مرایا او ظلال دیگری وجود اندر کمال خویش ساری است تعین ها امور اعتباری است عدم آئینه هستی است مطلق که زو پیداست عکس تابش حق و هم آنکه گفته که جهان صورتند و معنی او است ور به معنی نظر کنی همه او است و دیگر که همه اوست هرچه هست تعیین جان و جانان و دلبر و دل و دین ونیز می‌گوید در ظهور است این منی و توئی به معنی یکی به اسم دوئی و در جای دیگر در مرتبه جسم است در مرتبه روح است در مرتبه جان است در مرتبه جانان در مرتبه جام است در مرتبه باده در مرتبه ساقی در مرتبه رندان در مرتبه موسی در مرتبه فرعون در مرتبه کفر است در مرتبه ایمان در مرتبه آب است در مرتبه کوزه در مرتبه قطره در مرتبه عمان در مرتبه دریا در مرتبه چشمه در مرتبه جوی است در مرتبه باران الی غیر ذلک من الخرافات و الکفریات که فساد آن در موضع خود بیان خواهد شد و بنابراین دو صورت باطله می‌توان گفت که علی محمد قائم است و حسینعلی عیسی و حسین است یا به طور وحدت باطله تا تناسخ کفریه و شیخ احساوی و سید رشتی که این طایفه قول این دو نفر را سند و متبع می‌دانند در رسائل عدیده مواضعی از کلماتشان تصریح به کفر و ضلالت این دو قول کرده‌اند که مجال ذکر آن‌ها نیست و شاید پس از این بیاید و آنچه که در اخبار خلقت و بدو آفرینش از کیفیت انشعاب انوار قدسیه و انشقاق آن‌ها از نور واحد وارد شده از تعبیر به فسق و تجرید و شح و نضح و فاضل نور و طینت تعبیراتی از امور معقوله است به جهۀ تقریب اذهان که عقول را راهی به سوی ادراک تعقل حقیقت و واقع آن نیست و از متشابهاتی است که موافق دستورالعمل ایشان انکار نباید کرد و رد علم آن‌ها به سوی خودشان باید نمود پس معلوم شد از تمام ما زبر که نزول عیسی غیر از رجعت حسینعلی است و مراد به آن که دو هبوط ابن‌مریم و زنده شدن ابن‌البتول زوحی لتراب مرقده الفدا است که از گذشتگانند و حمل بر آمدن شخصی از آیندگان افتراء علی الله و تحکم بلادلیل و ناشی از متابعت اهواء و رای خود و عدم تصدیق فرمایشات حجج الهیه و استعجاب و استغراب در افاعیل الهیه است و تا حال چنین نبوده که در لسان سابقین که خبر از آمدن کسی در ازمنه بعد می‌دادند تعبیر از آن ظهور به اسم دیگری کرده باشند.

شبه صاحب فرائد در ظهور ایلیا

بلی صاحب فرائد شبهه کرده که خبر از ظهور ایلیا که اسم است از برای حضرت الیاس که به آسمان صعود فرموده به اینکه قبل از مسیح نازل شود و بشارت به مسیح دهد مراد حضرت یحیی بوده که در زمان مسیح بوده نه الیاس نبی و مقصودش است که بعد از

تمامیت این قضیه شخصیه و اثبات و ثبوت آن قاعده کلیه دست بیاید که هر جا در کلمات حجج الهیه خبر از آمدن سابقین و رجعت آن‌ها داده می‌شود مراد اشخاص دیگری‌اند که بعدها موجود می‌شوند به صفهٔ و کمالات سابقین آن وقت که قاعده کلیه ثابت شد خبر نزول و رجعت حسین را هم بر اشخاص دیگر حمل نماید تا از افراد قاعده باشد چنانچه مراد به آمدن الیاس آمدن یحیی است و جواب از این شبهه اولا ـ آن است که این حمل ایلیا [صفحه ۳۹۴] بر یحیی در وقتی باید بشود که اصل نزول ایلیا از آسمان در زمان یحیی و عیسی واقع نشده باشد و اما اگر ایلیا در زمان یحیی و عیسی نازل شده باشد چرا خبر نزول ایلیا را حمل بر یحیی کنیم و این نزول ایلیاء غیر یحیی در صریح انجیل وارد است در انجیل متی در باب هفدهم دارد و بعد از شش روز عیسی ع پطرس و یعقوب و برادرش یوحنا را برداشته ایشان را در خلوت به کوهی بلند برد و در نظر ایشان هیئت او مبدل گشت و چهره‌اش چون خورشید درخشنده و جامه‌اش چون نور سفید گردیده که ناگاه موسی و الیاس برایشان ظاهر شده با او گفتگو می‌کردند اما پطرس به عیسی متوجه شده گفت که خداوندا بودن ما در اینجا نیکو است اگر بخواهی سه سایبان در اینجا بسازیم یکی برای تو و یکی به جهۀ موسی و یکی برای الیاس و هنوز سخن در زبانش بود که ناگاه ابری درخشنده بر ایشان سایه افکند و اینک آوازی از ابر در رسید که اینجا است پسر حبیب من که از وی خوشنودم او را بشنوید و چون شاگردان این را شنیدند بر روی در افتادند نهایت ترسان شدند عیسی نزدیک آمده ایشان را لمس کرد و گفت برخیزید و ترسان مباشید و چشمان خود را گشوده و هیچکس را جز عیسی تنها ندیده‌اند تا قولش شاگردانش از او پرسیدند گفتند کاتبان چرا می‌گویند که می‌آید الیاس اول آید او در جواب گفت البته الیاس می‌آید و تمام چیزها را اصلاح خواهد نمود لیکن به شما می‌گویم که الیاس الحال آمده است و او را نشناختید بلکه آنچه خواستند با وی کردند به همان طور پسر انسان نیز از ایشان زحمت خواهد دید آنگاه شاگردان دریافتند که درباره یحیی تعمید دهنده بدیشان سخن می‌گفت و چون به نزد جماعت رسیدند شخصی پیش آمده نزد وی زانو زده عرض کرد بر پسر من رحم کن تا آخر و در باب نهم انجیل مرقش همین نزول الیاس و موسی را دارد و پس از آن می‌نویسد که عیسی که خبر را داد شاگردان از یکدیگر سؤال می کردند برخواستن از مردگان چه باشد که پس از او استفسار کردند گفتند چرا کاتبان می‌گویند که الیاس باید اول بیاید او در جواب ایشان گفت که الیاس البته می‌آید و همه چیز را اصلاح می‌نماید و چگونه درباره پسر انسان مکتوب است که می‌آید زحمت بسیار کشد و حقیر شمرده شود لکن به شما می‌گویم که الیاس هم آمد و با وی چنانچه خواستند کردند چنانچه در حق وی نوشته شده است پس چون نزد شاگردان خود رسید جمع کثیر گرد ایشان دید تا حکایت آوردن آن مرد پسر دیوانه خود را اما آن فقره که شاگردان دریافتند که درباره یحیی تعمید دهنده بدیشان سخن می‌گفت ندارد و در باب نهم انجیل لوقا همین حکایت نزول الیاس و موسی را می‌نویسد و اما فقره سؤال از الیاس تا آخر که شاگردان یحیی آن را گمان کردند ندارد پس با این تفصیل که حکایت نزول الیاس به آسمان رفته را با موسی خبر داده چه چهت دارد که خبر نزول الیاس را حمل بر آمدن یحیی کنم و حال آنکه این وقعه بعد از شهادت حضرت یحیی ع به چندی بوده موافق انجیل متی و لوقا و به همین قرینه که این حکایت بعد از شهادت یحیی بوده مراد حضرت عیسی که در انجیل متی و مرقس خبر آمدن الیاس را داده که می‌فرماید البته الیاس می‌آید مراد ظهور الیاس است در آخرالزمان با قائم چنانچه در اخبار ما دارد و مقصود آن حضرت آمدن الیاس است قبل از خودش در ظهور آخرالزمان که خبر از برگشت خود می‌دهد غایۀ الامر چون این اناجیل محرقه است و در آن‌ها کشتن عیسی و برگشتن او پس از سه روز دارد و این مخالف صریح قرآن است و اخبار متواتره که عیسی مقتول نگشته و در آخرالزمان برخواهد گشت و مراد از قولش که الیاس آمد و با وی آنچه خواستند کردند نه یحیی است بلکه همان الیاس است که در زمان موسی ظاهر شده و تا زمان اخاء و از ترس او به کوه گریخت و مدتی پنهان بود تا در اخر کار به آسمان صعود فرمود که در تمام تواریخ مسطور است و اما آنچه در انجیل متی دارد که شاگردان دریافتند که درباره‌ی یحیی تعمید دهنده بدیشان سخن می‌گفت پس آن در انجیل مرقس و لوقا نیست چنانچه دانستی فقرات سابقه کمال ظهور را دارد در اینکه مراد به الیاس یحیی نیست خاصه قولش البته الیاس

می‌آید پس از شهادت یحیی پس این [صفحه ۳۹۵] ممکن است از مواضع محرفه انجیل باشد هذا اولا و ثانیا از یک مورد جزیی خاصه با قیام قرینه استفاده قاعده‌ی کلیه نمی‌شود تا موارد دیگر هم بر آن حمل شود و ثالثا در صریح مکاشفات یوحنا در آیه بیست و یکم دارد که یحیی ص از خود نفی کرده که الیاس باشد که می‌نویسد از حضرت یحیی سؤال کردند که تو الیاس نبی هستی جواب داد من الیاس نیستم گفتند اگر الیاس نیستی پس که ای گفت صدای ندا کننده و یا آنچه در آن ملاحظه اخبار مشاهده می‌شود مناقضات و اغلاط بسیار و اختلافات بیشمار که در میان اناجیل است ثابت شده از تحریف اناجیل ما اطمینان به آنچه در آن‌ها است نداریم و آنچه را که از قضیه نزول الیاس استشهاد به اناجیل کردیم این فقط محض رفع شبهه صاحب فرائد بود که می‌خواست به کتب مقدسه ثابت نماید که هم خبر آمدن الیاس در آن‌ها بوده و هم اینکه مراد یحیی است تمسک به اناجیل کردیم و اگر خبر نزول الیاس محقق است نزول خود الیاس هم محقق است جهۀ ندارد که حمل بر یحیی کنیم و شهادت می‌دهد بر تحریف و اختلاف اناجیل و عدم اعتماد بر آن‌ها همان اختلافاتی که بین انجیل متی و لوقا دارد در همین باب نزول الیاس که در انجیل متی و مرقس دارد بعد از شش روز شاگردان خود را به کوه برد و الیاس نازل شد و در انجیل لوقا دارد قریب به هشت روز گذشت شاگردان خود را به کوه برد و الیاس نازل شد و غیر این از اختلافات و اگر از جانب خدای بوده هر آینه اختلاف نمی‌داشت و این اختلاف نشانی بودن از غیر از خدا است ولو کان من عند غیر الله لوجدوا فیه اختلافا کثیرا و چگونه از جانب خدا باشد و حال آنکه در چند آیه قبل به پطرس که حضرت شمعون است و فاضلترین حواریین و خوبی او محل انکار و شبهه نیست در نزد نصاری و مسلمین دارد که عیسی فرمود به پطرس دور شو از من ای شیطان زیرا که باعث لغزش من می باشی امور الهیه را اندیشه نمی‌کنی بلکه خبرهای انسانیه را که در انجیل متی و مرقس دارد و حال آنکه این خلاف دستورالعمل خود عیسی است که در انجیل متی می‌گوید که اگر کسی بر رخساره راست تو طپانچه زند دیگری را نیز به سوی او برگردان و اگر کسی با تو دعوی کند قبای تو را بگیرد عبای خود را نیز به او واگذاشت و واکذا و هر که به شما فحش دهد و جفای رساند دعای خیر کنید و هر که شما را لعن کند برای او برکت طلبید چنانچه در قرآن هم صفۀ مومنان را همین شمرده و اذا خاطبهم الجاهلون قالوا سلاما و الکاظمین الغیظ و العافین عن الناس حال چگونه می‌شود که خود عیسی عمل نکند به آنچه امر فرموده و مانند بزرگوار پطرس علیه‌السلام را چنین دشنامی بدهد و شیطانش بخواند و بگوید تو کارهای خدا بلکه انسان را اندیشه نمی‌کنی کسی که چنین باشد چگونه قابل وصایت خواهد بود.

جواب صاحب فرائد تصریح انجیل

و الحاصل شرح خرابی کتب عهد عتیق و جدید و زندقه و کفریات و هذیانات که در آن‌ها است رساله علیحده می‌خواهد چگونه اعتماد شود به کتبی که برخلاف قرآن است و عیسی را خدا بداند و به پیغمبران نسبت زنا با دختر خود و شرب خمر بدهد و نسبت به بت‌پرستی و شرک بدهد اگر رجوع به آن کتب کنی ابدا وثوق و اعتمادی به آن‌ها نخواهد داشت و از این مازبر واضح می‌شود فساد استدلال صاحب فرائد از برای آنکه الیاس موعود یحیی بوده به آنچه در فصل یازدهمی انجیل متی در آیه چهاردهم که صاحب فرائد سهوا آیه سیزدهم گمان کرده می‌فرماید و اگر خواهید قبول کنید همان است الیاس که باید بیاید هر کس گوش شنوا دارد بشنود چه آنکه اولا اعتمادی بر این اناجیل نیست که در اثبات چنین مطلبی به آن تمسک جوید خاصه با آنکه همین حکایت مفصلا در باب هفتم انجیل لوقا دارد به تمام جزئیات و این آیه چهاردهم انجیل متی را ندارد و اگر خواهید قبول کنید همان است الیاس و ثانیا دلالتی بر مدعای او ندارد بلکه خبر آمدن خودش را می‌دهد چنانچه آیه قبل که آیه‌ی سیزدهم به این لسان است زیرا جمیع انبیا توریۀ تا یحیی اخبار می‌نمودند و اگر خواهید قبول الخ و در آیات سابقه هم به شاگردانش می‌گوید به یحیی خبر آمدن او را بگوئید و شاید تعبیر به الیاس از خودش بحسب گمان خطائی قوم بوده که گمان داشتند که پیغمبر بعد که می‌آید الیاس است

چنانچه از مراجعه اناجیل معلوم می‌شود [صفحه ۳۹۶] و هم در اناجیل است که عیسی به شاگردان می گفت مردم مرا چه شخص می گویند گفتند بعضی یحیی تعمید دهنده و بعضی الیاس و بعضی ارمیا یا یکی از انبیا ایشان را گفت شما مرا که می‌دانید شمعون پطرس گفت که توئی مسیح پسر خدای زنده عیسی در جواب گفت خوشا حال تو ای شمعون و در باب شانزدهم انجیل متی و هم در باب هشتم انجیل مرقس دارد این تفصیل را و در باب ششم انجیل مرقس دارد که هیرودیس پادشاه که کارهای عیسی را شنید و او کشنده یحیی بود گفت یحیی از مردگان برخواست و از این جهۀ معجزات از او به ظهور می‌آید اما بعضی گفتند که الیاس است پس شاید مراد این باشد که به شاگردان می گوید به یحیی خبر دهید که آن پیغمبری را که مردم منتظرش بودند منم که آمدم و به زبان قوم تعبیر به الیاس کرده و ثالثا بالخصوص با این فصل انجیل متی اعتمادی نیست چه آنکه این آیه را نقل می کند پس از آیاتی که در آن‌ها می‌نویسد یحیی از زندان دو نفر شاگردان خودش را فرستاد نزد عیسی که آیا تو آن آینده هستی یا منتظر دیگری باشیم عیسی به شاگردانش می گوید بروید و به او خبر معجزات مرا بدهید و این مطلب بعلاوه آنکه دروغ است و چگونه یحیی با قرابت و قربتی که با عیسی داشته که مبشر و خبردهنده از او بوده او را نشناخته باشد مخالف است با آنچه در انجیل یوحنا مستفاد می‌شود در باب سیم انجیل یوحنا دارد پس از حکایت تعمید یحیی در آیه بیست و پنجم چون که یحیی هنوز در زندان حبس نشده بود آنگاه در خصوص تطهیر در میان شاگردان یحیی و یهودیان مباحثه شد پس به نزد یحیی آمده و گفتند ای استاد آن شخصی که با تو در آن طرف اردن بود و تو برای او شهادت دادی اکنون او تعمید می‌دهد و همه نزد او می‌آیند یحیی در جواب گفت هیچکس چیزی را نمی‌تواند یافت مگر آنکه از آسمان بدو داده شود شما خود بر من مشاهد هستید که گفتم من مسیح نیستم بلکه روی او فرستاده شدم تا آنکه خوشحالی اظهار می کند وستایش مسیح می‌نماید که او از آسمان آمده و بالای همه امت پدر پسر را محبت می‌نماید و همه چیز را به دست او سپرده آنکه به پسر ایمان آورده باشد حیات جاودانی دارد و آنکه به پسر ایمان نیاورد حیات را نخواهد دید بلکه غضب خدا بر او می‌ماند انتهی و صریح تر در این مدعا که یحیی آمدن عیسی را دانست و او را می‌شناخت و به او شهادت داد قبل از آنکه در زندان باشد همان باب اول انجیل یوحنا که پس از آنکه حکایت کلمه را می‌نویسد می گوید شخصی از جانب خدا فرستاده شد که اسمش یحیی بود او برای شهادت آمد تا بر نور شهادت دهد و یحیی بر او شهادت داد و ندا کرده می گفت این است آنکه درباره‌ی او گفتم آنکه بعد از من بیاید پیش از من شده است و از پیروی او جمیع ما بهره یافتیم و فیض به عوض فیض زیرا شریعت موسی عطا شد اما فیض و راستی به وسیله عیسی رسید و این است شهادت یحیی در وقتی که یهودیان از اورشلیم کاهن و لاویان را فرستاده‌اند تا از او سؤال کنند که تو کیستی که معترف شد و انکار ننمود بلکه اقرار کرد که من مسیح نیستم تا قولش و این در بیت عبره که آن طرف اردن است در جائی که یحیی تعمید می‌داد واقع گشت و در فردای آن روز یحیی عیسی را دید که به جانب او می‌آید پس گفت اینک بره خدا که گناه جهان را بر می‌دارد این است که من درباره‌ی او گفتم که مردی بعد از من می‌آید پیش از من شده پس یحیی شهادت داد گفت روح را دیدم که مثل کبوتری از آسمان نازل شده بر او قرار گرفت و من او را نشناختم لکن او که مرا فرستاد تا باب تعمید دهم همان به من گفت بر هر کس که بینی روح بر او نازل شده بر او قرار گرفت امان است او که به روح القدس تعمید می‌دهد و من دیده شهادت می‌دهم که پسر خدا است حال با این وصف از معرفت یحیی درباره عیسی قبل از زندان چگونه از زندان سؤال می کند که آیا تو آن آینده هستی یا منتظر باشیم و چه حاجت که عیسی به جهۀ تعریف خبر معجزات خود را به او بدهد پس این فصل یازدهم متی یکسره دروغ محض است و رابعا به صریح فرمایش حضرت یحیی آن بزرگوار الیاس نازل شونده نبوده و الیاس همان بوده که با موسی نازل شد و یحیی غیر او بوده و نفی الیاس بوده از خود کرده در باب اول [صفحه ۳۹۷] انجیل یوحنا در آیه بیست و یکم دارد از او یعنی یحیی سؤال کردند پس چه ای آیا تو الیاس هستی گفت نیستم آیا تو آن نبی هستی جواب داد که نی آنگاه بدو گفته پس کیستی درباره‌ی خود چه می گوئی گفت من صدای ندا کننده در بیابانم که راه خدا را راست کنید چنانچه هقیای نبی گفت پس از او سؤال کرده گفتند اگر تو مسیح و الیاس و

آن نبی نیستی پس برای چه تعمید می‌دهی ملاحظه فرما اگر آن الیاس که نازل می‌شده همان یحیی بوده چرا باید انکار کند با آنکه مردم منتظر الیاس بودند و اگر می گفت تصدیقش می کردند و این قول یحیی که من الیاس نیستم مناقض آیه چهاردهم که بگوید این الیاس است و مقصودش یحیی باشد پس آن فصل ما به تمام دروغ است یا خصوص آیه چهاردهمش یا مراد عیسی است به زعم قوم و اینکه در احتجاج چهارم ملاکی خبر آمدن الیاس را می‌دهد اشاره به سوی همان قضیه نزول او با موسی است بر عیسی و شاگردانش که عرض شد و هقیاء نبی که خبر بشارت دهنده را داده بود به لفظ الیاس تعبیر نکرده بود که به واسطه آنکه بشارت دهنده یحیی شد بگوئیم الیاس گفتند و یحیی اراده کردند و خامسا علی الفرض الغیر الواقع اگر قبول کنیم که در بشارات سابقه خبر از آمدن الیاس دادند و مراد برگشت الیاس ابن‌العاذ اربن هرون صاعد به سما نبوده بلکه مراد یحیی بن زکریا بوده می گوئیم قرینه بر این مجاز در کلام نبی صادق یعنی عیسی واقع شد که او گفت مراد به الیاس یحیی بوده به علاقه مشارکت در صفات ولی این تصرف را بلادلیل و قرینه در تمام اخبار و نزول عیسی و رجعت حسینی نمی‌توانیم بکنیم که بگوئیم مراد برگشت گذشتگان نیست بلکه آمدن شخص دیگری است به دنیا آن هم حسینعلی که هیچ یکاز تفاصیل نزول عیسی و رجعت حسینی منطبق بر او نشود.

ابطال وسوسه صاحب فرائد در باب الیاس و یحیی

یا اهل الأنصاف میرزا حسینعلی را عیسی و حسین بدانیم بلادلیل و بدون ثبوت حالات عیسی و حسین در او که در کتب رجعت نوشته شده یا او را از کسانی بدانیم که عیسی خبر داد که در آخرالزمان دروغ گویان بیایند و بگویند اینک من مسیح هستم شما باور مکنید و متابعت مکنید ای گلپایگانی اینقدر به کتب محرفه اعتماد مکن همانا گمان نداشتی که هستند کسانی که اطلاعشان بر کتب عهد جدید پیش از تو باشد و دروغ‌های تو را ظاهر کنند و رسوایت نمایند و نگذارند که از برای این جعل و افتراء که درباره حسینعلی اختراع کردی نظیر و شبهه از سابقین پیدا کنی از خدا بترس و از عیسی و حسین بن علی شرم کن در تمام انباءات سابقین یک مورد به خیال خودت پیدا کردی که از شخص آینده به اسم شخص گذشته یعنی از یحیی به اسم الیاس تعبیر کرده و بحمدالله تعالی جواب از آن را مفصل و مشروح دانستی که دیگر کجا داری چنین مطلبی را ولی در انباءات سابقین که خبر از آیندگان می‌دادند و به اسم و صفهٔ و نشان خود او تعبیر می کردند نه به اسم گذشتگان و بسیار و بیشمار در خبر به ابراهیم از اولاد به اسماعیل و در خبر شعیا و حیقوق و دانیال و یوحنا و در خبر توریهٔ به آمدن پیغمبر صاحب شرع از بنی‌اسمعیل و در اخبار انجیل به آمدن محمد ص و در اخبار توریهٔ و عهد عتیق به آمدن عیسی و در خبر آمدن موسی به بنی‌اسرائیل و غیر ذلک از بشارات دیده نشده که به اسم گذشتگان خبر از آیندگان بدهند جز این دروغ تازه را که تو ای خوش اعتقاد گلپایگانی به هم بافته بلی خبر از رجعت گذشتگان به اسماء خودشان واقع شده مانند قوم موسی و اصحاب کهف و جمله از پیشینیان و رجعت ائمه طاهرین و پیغمبر ص و جمله از اصحاب آن بزرگواران و انبیاء سابقین و بسیاری از مردگان از مؤمنان محض و کافران محض بلکه آمدن و زنده شدن مانند کیخسرو و رستم و غیر ذلک و تو همه آن‌ها را مانند نزول عیسی و رجعت حسین و تمام ما یدل علی تلک الامور را انکار و تکذیب می کنی محض آن که بیت عنکبوتی از برای آن عکائی درست کنی و از تمام آیات وارده در این باب و ظهور هر بعض آیات عهد جدید را تمام و اخبار وارد در این باب دست برمی‌داری اما چون به خیال خودت موافق مذهب و اعتقادت هست به انجیل محرف که هزار غلط و تناقض و زندقه و کفر و اختلاف دارد به توهم آن که با مذهب او موافق است [صفحه ۳۹۸] تمسک می کنی راستی شرط ایمان و اسلام همین است که تو داری و سیعلم الذین ظلموا ای منقلب ینقلبون.

شبهات ثلاثه صاحب فرائد و جواب آنها

مقام ششم در نقل بقیه کلام فرائد که از ایقان گرفته و در آن کلام زحمت کشیده شبهات مکذبین انبیاء را دست آورده و حال

مکذبین بها را بر آن‌ها قیاس نموده و رفع شبهات ثلاثه را مخصوص بهاء دانسته می گوید از صفحه سیصد و هجده الی سیصد و بیست و سه ما خلاصهٔ شبهات مکذبین انبیاء محصور درسه شبهه است شبهه‌ی اولی آنکه ادیان موجوده هر یک شارع دین خود را آخر شارع ادیان الهیه می‌دانند و شریعت و کتاب خود را آخرین ورق شرایع و کتب و محال می‌شمرند تغییر آن و بدیهی می‌دانند بقاء آن را شبهه‌ی ثانیه علامات و اماراتی است که در کیفیت ظهور بعد در کتاب قبل وارد شده و تمسک به ظواهر غیر معقوله همواره سد طریق ایمان ارباب وهم و گمان گشته و این علامات در کتب سماویه به یک لهجه وارد شده در قرآن از علائم قیامت و قیام قائم و روح الله به انفطار سما و ظلمت شمس و قمر و سقوط نجوم و کواکب و قیام اموات و تجدید سماء و قوت و غلبه و سلطنت موعود در مقهوریت و زوال و اضمحلال مکذبین و منکرین تعبیر شده کذلک در انجیل همان عبارات مذکور است و همین عبارات در حوادث ظهور مسیح موعود وارد شده شبهه ثالثه اخبار از رجعت بعض از سابقین است که این یک نیز در جمیع ادیان موجوده مأثور است امت و زردشتی منتظرند که کیخسرو و ویوشن در ظهور موعود رجعت نمایند و یهود منتظرند که ایلیا که به آسمان صعود کرده قبل از ظهور مسیح از آسمان نازل شود نه آنکه دیگری متولد شود و حال آنکه حضرت عیسی جواب گفت ایلیا آمد و او را نشناختید و مراد یحیی ابن‌زکریا بوده و امت نصاری منتظرند که عیسی به شخصه نازل شود به واسطه فرمایشات آن حضرت و لهذا امت نصاری در رد دیانت اسلامیه کمال اطمینان را دارند و هکذا اهل تسنن منتظرند که بعد از مهدی موعود عیسی بشخصه از آسمان نازل شود و حکمرانی کند و به حکم علماء این ملت ماذون نیست که به غیر شریعت اسلامیه حکمی فرماید و بغیر فقه ابوحنیفه قضاوتی تاسیس نماید و اهل تشیع منتظرند که حضرت محمد بن الحسن العسکری به اسم قائم موعود و حضرت حسین بن علی به اسم ظهور حسینی بشخصها رجوع فرمایند و اهل عالم را به مذهب تشیع متحد گردانند پیوسته مانع ملک از تصدیق مظاهر امر الله همین شبهات ثلاثه بوده لهذا حق جل جلاله در کتاب مستطاب ایقان جزاء اعظم این کتاب را به حل شبهات مذکوره تخصیص فرموده تا قولش آنکه تاویلات در علامات را از فضل‌های مخصوص بهاء دانسته که اسباب هدایت جمله از امم شده که به ایشان فهمانند که مراد ظواهر آن‌ها نیست و تا قولش و اینکه علماء اسلام بعد از انقضای ایام ائمه هدی در مدت هزار سال نتوانستند یک نفر از یهود و مجوس را به رضا و رغبت داخل دین اسلام کنند ولکن این فئه مظلومه با احاطه مصایب و عدم قدرت آلاف از نفوس بعیده زردشتی و سایر ملل را به قوت برهان و بیانات ایقان داخل در شریعت ایمان نموده انتهی ملخصا می گویم اما جواب شبهه ثالثه پس اولا به اعتراف تو ای گلپایگانی این امم کثیره از زردشتی و یهود و نصاری و تمام مسلمین همه متفقند و معتقدند بر اینکه آینده در آخرالزمان از کسانی که به اسم گذشتگان تعبیر شده همان اشخاص مخصوصه است که مسمی به آن اسماء بوده‌اند نه اشخاص دیگر که متولد شوند پس در این صورت انصاف آن بود که نسبت این شبهه را به تمام عقلاء و دانشمندان و اهل دیانت و تقوی مذهبی خاصه که از زمان ابراهیم تا آخر زمان غیبت در این بین انبیاء بسیار و اوصیاء بی شمار بر این امم گذشته و ایشان مصاحب و مجالس انبیاء و اوصیاء بوده‌اند اگر عقیده آن‌ها فاسده بوده به ایشان گفته می‌شود ایها الناس این خبرها که از آمدن اشخاصی از گذشتگان به شما داده‌اند مقصود اشخاص دیگری است از آیندگان و حال آنکه در کتب سابقین به کثرت‌ها و در قرآن و کتب لاحقین بوفورها و تعددها ابدا چنین [صفحه ۳۹۹] مطلبی یاد نشده مثلا ائمه طاهرین ص در این مدت متمادیه و این همه فرمایشات و تعلیمات که در همه ابواب دادند ابدا در هیچ موقعی نفرموده‌اند که عیسی و حضرت حسین ع بشخصهما ظاهر نمی‌شوند مگر آنکه به عقیده گلپایگانی این سر مستتر بر ایشان هم مخفی بوده و غافل بوده‌اند باری احدی از حجج الهیه که وظیفه آن‌ها ردع عقاید باطله است تصرفی نفرموده‌اند و لذا رفع آن شبهه از خصایص ایقان محسوب داشتی بلی خبر افتراء بر عیسی زدی که ایلیا را حمل بر یحیی کرده و دانستی جواب‌های متعدده از این شبهه را در آخر مقام پنجم و اینکه ایلیاء ابن‌العاذر را نازل و یحیی خودش صریحا فرمود که من ایلیاء نیستم بلکه نسبت این شبهه را به خودت بدهی که برخلاف نصوصات اخبارات سابقین اعتقاد کرده و کلمات صریحه تامه آن‌ها را در رجعت اشخاص مخصوصه مانند قول عیسی که من نازل خواهم شد

و قول حسین ع که من رجعت خواهم کرد به تفاصیلی که قابل تاویل نیست تاویل بلا دلیل کردی و حمل بر اشخاص دیگر نمودی بدون شاهد و گواه سوای آنکه مظاهر امر الله متحدند که دانستی دلالت بر مدعای تو ندارد و اینکه این اتحاد منشأ صحهٔ حمل است و خروج از غلط و محال و اینکه این وحدت مصحح اطلاق است مجازا لکن مجاز چنانچه علاقه مصححه می‌خواهد قرینه داله هم می‌خواهد و هیچ قرینه بر صرف این نصوص از معانی خودش نداشتی و از روی بی‌باکی جرات کردی و مجلی بلاـ درجه در فرمایشات انبیا کردی.

جواب مقالات صاحب فرائد از ایقان

یا اهل الأنصاف تمام عقلائی که تقلید انبیاء کرده و به فرمایشات آن‌ها اعتماد نموده آن‌ها شبهه کرده و به خطا رفته‌اند یا آنکه آن خودسری که دست از همه بردارد و بلا دلیل حمل و توجیهی من عند نفسه بکند اگر بگوئی بهاء که از حجج الهیه است رفع این نقاب و کشف این حجاب نموده و تفسیر کلمات حجج راحجهٔ باید بکند و اگر حجهٔ لاحقه تفسیری در کلمات حجهٔ سابقه نماید این متبع و مقبول است می گویم بلی اگر ما بها را حجهٔ می‌دانستیم تصدیق سخن او را می کردیم ولی گفتگوی ما با تو در همین مطلب است اثبات آنکه عیسی و حسین ع موعود حسینعلی است به قول حسینعلی دور محال است و تصدیق به امر حسینعلی را بدون برهان و حجتی این آرزو است که تو به وصالش نخواهی رسید یا اهل الأنصاف آیا اعتقادی که مستند باشد به نصوصات فرمایشات متکثره عدیده حجج الهیه که به جههٔ تفهیم خلق فرموده‌اند آن را می‌توان شبهه فرض نمود پس آنچه که ارباب ادیان از اعتقاد به امور مبدء و معاد تشخیص نموده‌اند و آن اعتقاد مستند به تعلیم و بیان انبیاء بوده می‌توان گفت این‌ها شبهات است حاشا و کلا و اما آنچه را که می‌بینی از اختلاف ادیان در بعض تفاصیل مبدء و معاد پس آن به واسطه عدم تجمد به اقوال حجج و دخل آراء کاسده و عقول ناقصه است در اموری که محجوب از عقول مردم بوده است مثل عقاید فاسده گلپایگانی که ناشی شده از شجره خبیثه استبداد برای خود و آنچه که به سلیقه او موافق شده اخذ کرده خواه موافق با فرمایشات حجج الهیه باشد یا مخالف و اما اگر نباشد که انسان در دین خدا تخطی از فرمایشات مخبران صادق نکند این ضلالت و اختلافات حاصل نمی‌شد حال می گویم اگر مناقشه در این مسئله در فرمایشات حجج الهیه داری که آن‌ها در مقام خبر از آمدن اشخاصی در آخرالزمان گفته‌اند که اشخاص مخصوصه که صاحبان اسم مخصوص بوده‌اند مانند حسین بن علی و عیسی بن مریم و غیرهما می‌آیند نه آنکه کسان دیگر بعوض آن‌ها پس از این متولد شوند پس رفع این مناقشه به رجوع به بیانات آن‌ها است رجوع کن ببین که گفته‌اند از سابقین می‌آیند یا در لاحقین متولد شوند و اگر بگوئی مراد آن‌ها از سابقین لاحقین است می گویم این تصرفی است در ظواهر بلکه نصوصیات غیرقابله مر تاویل بلاقرینه و دلیل و اگر قبول که حجج الهیه همین طور فرموده‌اند پس شرم کن از آنکه اعتقاد مستند به قول آن‌ها را اسم شبهه روی آن بگذاری بلکه این اعتقاد خودت را که مراد به آیندگان تولد آخرین است از لاحقین این را شبهه فرض کن به واسطه آنکه مستد این اعتقاد تو همان اجتهادات ظنیه تو است [صفحه ۴۰۰] در معنی اتحاد مظاهر امر الله و قولشان انا آدم و نوح و اینکه دو قصه ایلیاء مراد یحیی بوده و استحسانات ذوقیه تو و حال آنکه تمام آن خطائی بوده که ناشی شده از نفهمیدن معنی اتحاد مظاهر امر الله و معنی انا ادم و ندانسته آنکه جواز استعمال مجازا لازم ندارد وقوع آن استعمال را تا قرینه صریحه در کلام نباشد و اعتماد به ظاهر بعض آیات انجیل محرفه که معارض صریح است با آیات دیگرش آن هم در برابر دویست خبر صریح صحیح از انجیل و غیره که می گوید من نازل می‌شوم و عیسی بن مریم نازل می‌شود و حسین بن علی سر از خاک بیرون می کند باز می گویم ای گلپایگانی زنده شدن کیخسرو و رستم و جماعتی از قوم موسی و اصحاب کهف و نازل شدن عیسی و رجعت حسین و کرهٔ ائمه و غیر آن‌ها که در لسان سابقین واقع شده کجا خلاف آن ظاهر شده ما اهل دیانت اسلامیه چنانچه در اخبار متکاثره دارد قائل به رجعت همه در آخرالزمان و زمان ظهور موعود هستیم و هنوز آن زمان نیامده تا معلوم شود که آن بزرگواران به اشخاصهم رجوع می کنند و باید

آن هم الشریفه عودت خواهند کرد تا آن وقت معلوم شود صدق تاویل تو بلی فقط مسئله نزول الیاس در زمان عیسی را تمسک کردی مجمل بر یحیی و دانستی که خود الیاس بشخصه نازل شده بود و هم اینکه یحیی گفت که من الیاس نیستم باز می‌گویم اگر آنچه را این امم بر آن رفته‌اند از عودان بزرگواران به اشخاصهم این شبهه و خطا باشد آیا خبر انبیاء و حجج الهیه کس دیگر این شبهه را از برای مردم فراهم آورده و کس دیگر مردم را گمراه کرده یا آنکه آن بزرگواران بسوء تعبیرات و بکلمات داله برخلاف مراد و واقع مردم را اغواه بجهل نموده‌اند و این مانع از هدایت را از برای مردم فراهم کرده‌اند العیاذ بالله اگر چنین امری باشد می‌گویم خلق چه تقصیر دارند در این اعتقاد و چرا باید کسانی که مبعوث للهدایهٔاند منشاء ضلالت شوند و بچه نکته تعبیر از واقع مقصود به ما یدل علی خلافه بکنند اگر بگوئی این هم مثل کلماتی که از برای این تاویل است و متشابه مثل پاره‌ی کلمات متشابه آن‌ها است که به واسطه قصور عقول مردم و عدم استعداد ایشان واقع بی‌پرده با ایشان اظهار نشده تا یوم التاویل که یوم الظهور است در آنجا پرده و حجاب از روی معانی مقصوده برداشته شود و لباس لفظ از روی معانی خلع شود می‌گویم یا اولی الالباب ظواهران اخبارات در عقول مستعرب‌تر و عجیب‌تر و بعیدتر است از مراداتی که تو از برای این کلمات فرض کرده چه آنکه زنده شدن مردگان و بقاء اشخاص در این مدت طولانی و ظاهر شدنشان در دنیا ثانیا خیلی غریب است بخلاف آنکه اشخاصی بعد به دنیا می‌آیند که این ابدا غرابتی و بعدی نداشت که نظیرش بسیار واقع شده به ابرهیم خبر اولاد اسمعیل داده شد و به بنی‌اسرائیل خبر آمدن موسی و به موسی خبر آمدن محمد و اشعیا خبر آمدن عیسی را داده بود و الحاصل عقول مردم قبول کننده بود این خبر را که به ایشان گفته شود که در آخرالزمان مظاهری بوجود خواهند آمد چرا به این لسان گفته نشود بلکه گفته شود ینزل عیسی و یرجع الحسین تا به ضلالت واقع شوند نیفتند هنگام ظهور مظهر به قول تو تکذیب و انکار نمایند و اما اینکه عیسی قضائی غیرقضاء ابوحنیفه تاسیس نکند این تعبیری است که به جهت فریب عوام می‌گوئی و الاعامهٔ می‌گویند عیسی می‌آید که کمک خاتم باشد و احکام الهیه را رواج دهد و اگر بسوء تعبیر واقع مطلب تغییر یابد می‌گویم به زعم تو عیسی می‌آید که از قبل نفس خود احکامی بیاورد و آنچه خدا حکم کرده پشت سر اندازد و ما به حکم خلق مأمور نیستیم و منقاد حکم خدائیم و هم چنین در زمان ائمه اگر مذهب تشیع را حق می‌دانستی لیس بعد الحق الا ـ الضلال و متحد کردن ادیان را با تشیع به عبارهٔ آخری بیرون کردن آن‌ها را از اودیه ظلمانیه و داخل کردن در شاه راه هدایت امت و هیچ منصبی بزرگ‌تر از این نیست آسوده باش که به پف تو کوه محکم از جا کنده نشود و به کتمان تو حق را حق زایل نشود فان الله غنی عن الکافرین و ان یکفر بها هؤلاء فقد وکلنا بها قوما لیسوا بها بکافرین این مذهب حق به این [صفحه ۴۰۱] طعن و دق که جز دق و قی را نماند از میان نخواهد رفت تا بلند شود آن صیحه آسمانی و در آن هنگام حالت گلپایگانی معلوم خواهد شد فاذا جاء وعدا الاخرهٔ بعثنا الیکم عبادا لنا اولی باس شدید فجاسوا خلال الدیار و کان وعدا مفعولا سنسمه علی الخرطوم و لیسؤا وجوههم و یعرف المجرمون بسیماهم فیؤخذ بالنواصی و الأقدام.

جواب از شبهه دوم

و اما شبهه ثانیه پس می‌گویم مراد این شخص آن است که ظواهری که در باب علامات موعود و امارات او وارد شده ظواهر آن‌ها مراد نیست بلکه آن‌ها محمول بر معانی معوله است که بهاء و اتباع او در آن ظاهر کردند چنانچه همین مطلب را صاحب دلائل در اول کتابش تصریح کرده که علامات قیامت و امارات و رجعت تمام متشابهات است و جواب از این شبهه محتاج به بیان مقدمه‌ای است و آن این است که اماره و علامت به معنی نشانه و راهنما و دلیل و واضح کننده مراد و مقصود است و طریق به سوی معرفت و شناسائی است و این البته باید از امور واضحه ظاهره باشد و الا خود او باز محتاج به امارهٔ دیگر و علامت دیگر خواهد بود پس امور متشابهه و ظواهر مؤله که اراده معنای ظاهر از آن نشود او هرگز نشانی و علامت و طریق شناسائی و معرفت نخواهد بود پس اگر کسی در مقام تعریف و شناساندن چیزی بغیر باشد و در این مقام بیان کند الفاظ و عباداتی را که در نزد اهل لسان معنائی داشته

باشد و گوینده آن معنی را اراده نکند مثلا بگوید سفید است و مراد لون دیگر باشد و بگوید در فلان وقت است و وقت دیگر بخواهد یا فلان امر قبل از او واقع می‌شود و مقصودش امر دیگر باشد یا فلان حادثه قبل از او یا با او رخ می‌دهد و مقصودش حادثه دیگر باشد و هکذا پس در این صورت او تعریف نکرده و امارهٔ و علامت بیان نکرده بلکه اغراء به جهل نموده و خلق را به خلاف واقع انداخته و نقض غرض خود کرده که مقصودش شناساندن بغیر بوده و غیر او را نشناخته بلکه دیگری را گمان کرده و فهمیده و بیان نکردن چنین امارت و علامت بهتر از بیان آن است چه آنکه در بیان نکردن متوقف می‌شوند و بغیرهم رجوع نمی‌شود ولی در این بیان متشابه مؤل رجوع بغیر می‌شود و ضلالت حاصل می گردد و بالجمله اگر غرض بیان امارت و علامت است که مردم بشناسند و شبهه نکنند باید آنچه مراد و مقصود است همان گفته شود نه غیر آن لفظ مجمل نگویند و ظاهر بگویند و خلافش را نخواهند و این مطلب از غایت وضوح محتاج به مزید بیان و ذکر شواهد و امثله و اقامه‌ی برهان نیست بلکه بدیهی و مما یحکم به الوجدان است پس بناء علیهذا آنچه درباره‌ی قائم موعود و زمان رجعت فرموده‌اند اگر به عنوان امارت و علامت بیان فرموده‌اند که مردم به واسطه آن علامت و امارهٔ شخص آینده یا زمان آمدنش یا مکان ظهورش را بدانند و تمیز بدهند و به شبهه نیفتند و خطا نکنند و غیر را اختیار نکنند به تمام ظواهر آن‌ها باید اخذ نمود و باید گفت به حکم عقل که گوینده معانی همین ظواهر را که اهل لسان از او می‌فهمند اراده کرده که اگر غیر آن معانی را اراده کرده باشد قبیح کرده و نقض غرض نموده مگر آنکه بیان و تفسیر و شرح قرینه برخلاف آورده باشد که باز اهل لسان از روی آن بیان مراد از ظاهر را دست آورده باشند و بفهمند یا قرینه عقلیه در میان باشد مثل آنکه عقل صحیح حکم صریح به استحاله آن معنای ظاهر کرده باشد و تعیین معنای دیگر کرده باشد آن وقت باید آن معنای دوم که عقلا یا عرفا معلوم شده آن را گرفت و اگر آنچه درباره‌ی موعود و زمان رجعت فرموده‌اند نه به عنوان علامهٔ و اماره باشد که بخواهند مردم به واسطه آن علامات و امارات تمیز شخصی و تعیین زمانی بکنند مثل آنکه در شئون قائم و حوادث رجعت و کارهائی که در آن زمان می‌شود خبر اجمالی بدهند که چنین خواهد شد و مقصود اماره و علامت نباشد بلکه بیان خطر و کبرشان و شدت آن هنگامه باشد پس چون غرض تعریف و بیان امارهٔ و علامت نیست و مورد عمل و وقت حاجت نیست اجمال در این مقام مضر نخواهد بود و چنان کلماتی و بیاناتی را اخذ به ظاهرش لازم نیست ولی تاویل در آن‌ها و تعیین مراد هم جایز نیست تا زمانی که من ثبت حجیهٔ قوله خودش [صفحه ۴۰۲] تبیین و تشریح نماید و رفع اجمال و تشابه بفرماید این مقدمه که دانسته شد عرض می کنم که صاحب فرائد و دلائل مانند متبوع خود بهاء در آیند و کلام خود معنای اماره و علامت را ندانسته‌اند و دیگر فرق مابین علامات و مابین حوادث واقعه که به غیر عنوان علامت بیان شده نگذاشتند و دیگر جمله از ظواهر علامات را به واسطه قصور عقل یا عدم وثوق بفرمایشات حجج الهیه یا به واسطه صرف استبعاد و بعد در نظر و عدم موافقت با سلیقه و ذوق خودش از ظواهر غیر معقوله شمرده‌اند پس می گویم ای صاحب دلائل قول تو به این که علامات متشابه است جوابش آن است که این کوسج ریش پهن است و گرد دراز است متشابه علامت نمی‌شود و ای صاحب فرائد ظواهر غیر معقوله اگر باشد در باب امارات و علامات کسی آن را علامت و اماره نشمرده اگر ظاهری است که معنایش مرادینست آن مؤل بتاویل از قسم متشابه است و متشابه ضد علامت است این کلام شما ایها الفاضل مثل کلام آن کسی است که آن اظهار غلبه حرارت بر مزاج خود نمود و استعمال مسنحنات می کرد به او گفتند که چرا چنین می کنی گفت حرارت من از سردی است باز می گویم آن چه را در علائم ظهور شمرده‌اند و مردم را امر به آن کرده‌اند اموری است که ظواهر آنها غیر معقوله نیست یکی آن حکایت خروج سفیانی عثمان بن عتبه است که تفصیل لشکرش و جنگش با لشکر مهدی و خسف آنها و قتل او در اخبار عامه و خاصه متکاثر و متواتر است و آن را معصومین از علائم شمرده‌اند تا به این درجه که کفی بالسفیانی علامهٔ یا کفاکم بالسفیانی علامهٔ فرموده‌اند حال چه استحاله عقلیه دارد که چنین شخصی پیدا شود و چنین جنگی شود و چه ضرر دارد که حکایت خبر او مثل خبر امیر ع از صاحب زنج و مقول و صفویه و امثال آن‌ها که واقع شده باشد بلکه خروج کسی صاحب رایت ضلالت با لشکر و مخالفت با حجهٔ عصر و مغلوب شدن او بر خلاف

عادت هم نیست بلکه عادت بر آن جاری شده آن را باید از برای مهدی ع مثل سایر حجج همین قضیه و هنگام‌ها رخ بدهد تا چه رسد به آن که این امر معقول نباشد ولی مهدی شما با سفیانی خارج از شام به این تفصیل جنگی کرده و او و لشکرش را کشته دیگری حکایت صیحه است که از محتومات و متواتر است الا فتوقعوا الصحیهٔ فرموده‌اند و او را با این قسم علامت شمرده‌اند که فرموده‌اند معصوم موافق مروی در بحار اگر همه چیز شبهه شود پس صیحه در او شبهه نخواهد بود حال چه استحاله عقلیه در بلند شدن چنین صدائی است و هم چنین حکایت دجال و خسف در مشرق و خسف به جزیره عرب و ستاره ذی ذنب و جسر بغداد مما یلی الکرخ و خرابی دیوار شرقی مسجد کوفه و آبادی کوفه و اشاعه ظلم و هرج و مرج و تعطیل احکام و حدود به آن درجه و مثابه که در مقاله ثانیه شرح آن گذشت که این ایام آثار ظهور پیدا شده به اندازه که بعضی خصما گمان کرده‌اند و ظهور مفتریان و کاذبان به اسم مهدی و اسم عیسی ع و دعوی نبوت بالمعنی لا باللفظ مانند متبوعان این طایفه که پیدا شده‌اند رجوع به آن مقاله نما تا حق را بیابی و برگشتن بیشتر مردم از مهدی به واسطه طول غیبت که آثار آن ظاهر شده به حدوث این مذهب جدید و خسوف و کسوف برخلاف عادت و طبیعت و قحط شدید و طاعون سخت و ظهور ملخ در غیر اوانش و بناء زوراء و کسف فی السماء و قتل نفس زکیهٔ و ظهور آیات سود از خراسان و آمدنشان تا کوفه پس از آن که مهدی مبعوث به فرستادن به جانب آن‌ها به طلب بیعت و خروج یمانی و ظهور ایه در قرص شمس و غیر ذلک از مقدماتی که جمله از آنها واقع شده و از مقارنات یوم الظهور و نزدیک به آن که هنوز واقع نشده حال کدام یک از این ظواهر و امثال آن از ظواهر غیر معقوله است و چه حکم عقلی بر استحاله این امور واقع شده خبر حکایت خسوف و کسوف که بر خلاف عادت است و آن هم مخصوصا از معصوم سئوال می‌شود و حضرت لعن بر منکر آن می‌نماید مروی در بحار و غیر بحار خاصه نسبت به آن علائمی که قطع است صدور خبر از آنها از معصوم به تواتر مانند صیحه‌ی آسمانی و خروج سفیانی [صفحه ۴۰۳] که از محتومات شمرده‌اند و اشاعه ظلم به آن نحوی که در آن اخبار دارد و به آن کیفیت و شدتی که از وقایع خصوص آخر الزمان است بلی چنان گمان کرده‌اند که آن ظلم و هرج و مرج که شرط ظهور قائم است متحقق گشته ولی در مقاله ثانیه بطلان آن گذشت و این که اهل ظلم محسوس و منکرات مرئیه در اعصار سابقه هم بوده حتی زمان ائمه بلکه پیغمبر ص و در این ازمنه عدل و ظلم برابرند و هنوز غلبه کلیه‌ی ظلم نشده به شرحی که در آن مقاله گذشت اگر بخواهی کیفیت آن را بدانی به آن رجوع کن و هنوز این قطعیات محتومات واقع نشده.

جواب از شبهات صاحب فرائد

هذا کله در این نمونه از علائم و اما آن چه در کلام صاحب فرائد اسم برده شده از انقطار سماء الی آخر پس می گویم ایشان به رسم همیشه خود تمویها و مغالطهٔ جمع کرده‌اند بین علائم قیامت یعنی طامهٔ الکبری و حوادث ایام ظهور و وقایع رجعت و علامات ظهور موعود پس می گویم غلبه و سلطنت موعود و مقهوریت منکرین و مکذبین که از اموری است که بعدالظهور به مدتی واقع می‌شود چگونه از علامات آن یوم و امارات صاحب آن می‌شود شمردن این و امثال آن را از وقایع و حوادث ایام ظهور در علائم به کلام آن شخص ماند که گفتند از میان حلویات کله پاچه را دوست دارم بازمی گویم گذشته از این شمردن این غلبه ظاهریه و مقهوریت ظاهریه را از ظواهر غیر معقوله از آن ناشی می‌شود که شخص تمیز مابین معقول و محسوس را ندهد و الا به چه سبب این امر را محال می‌داند در بعض از سلاطین غلبه ظاهریه بر غالب نقاط حاصل بوده چرا از برای سیف الله الذی لا ینبوا معقول نباشد بلی صاحب فرائد نکته دقیقی ملتفت شده می گوید به یک شمشیر نمی‌توان گردن همه خلق را زد و جماعتی از اهل این مذهب این فقره را منافی با استعداد دول و توپهای ته پو و آلات و قوای حربیه آن‌ها می‌دانند و قدرت الهیه و غلبه سلطنت مطلقه کلیه را به اندازه وهمیات خود تصور کرده این غلبه را حمل بر غلبه معنویه که از برای مطلق حجج الهیه بوده من دون اختصاص به موعود ملت کرده‌اند غافل از آن که تفسیر این غلبه را به سیف و قتل و ذبح و کشتن سلاطین و گردن زدن یهودان و فتح حصون و جنگهای

مخصوص بیان کرده‌انـد و گذشت در مقاله ثانیه اثبات این غلبه ظاهریه و بطلان این توجیه و فساد این تاویل غرض در این مقام بیان شعور وانصاف و مقدار ایمان وجود و اعتساف صاحب فرائد است که در برابر تمام فرمایشات ائمه در سلطنت و غلبه و قهاریت قائم ع مهدی به این نصوص سابقه گاهی می‌فرماید به یک شمشیر نمی‌توان گردن همه را زد و گاهی می گوید این از ظواهر غیر معقوله است ماشاء الله به عقلش آفرین به ایمانش

قیام اموات از دلائل ظهور و رجعت است

و اما قیام اموات از وقایع ظهور و حوادث رجعت است و آیات و اخبار در آن متکاثر و متواتر است بر وجهی که قابل تاویل نیست و نیست از علائم قائم چنان چه معلوم می‌شود از رجوع به باب علائم و باب ظهور و باب رجعت در کتب اخبار و ظاهرش غیر معقول نیست و عود اموات بابدان خود در دین واقع شده در امم سابقه موافق نصوصات کتب مقدسه عهد عتیق و جدید و صریح قرآن و نص اخبار و هیچ غرابتی ندارد والا باید انکار معاد هم شود و حال آن که آن تکذیب تمام صحف الهیه و برخلاف ضرورت تمام ادیان و مخالف نصوصات غیر محصوره است گمان ندارم این طایفه هم انکار آن را داشته باشند پس کجای آن متشابه و چرا ظاهرش غیر معقول باشد و تاویل آن بر حیات معنوی بلا دلیل چه آن که احیاء نفوس معنی تعلیم علوم و معارف و زنده کردن ایشان از قبور طبیعت و خلاص کردن از موذیات عالم طبع و رهاندن از ظلمات جهلیه آن قبور و تزکیه و تربیت و اعلام طرق هدایت علیحده در اخبار به وی تصریح شده و بیان گردیده چه دخل به آیات و اخباری که در رجعت مردگان و زنده شدن ایشان دارد ندارد و اما مسئله ظلمت شمس و قمر اگر مراد کسوف و خسوف آن باشد بلی آن در علائم شمرده شده ولی ظاهر آن غیر معقول نیست [صفحه ۴۰۴] و متشابه نیست که آن را تاویل کنی برای فاسد خودت به شمس و قمر و احکام شرع سابق و محمود انطماس اعلام و آثار و معالم آن چه آن که اصل کسوف و خسوف واقع می‌شود بالحس کثیرا و اما کسوف و خسوف به آن تفصیل که در اخبار است اگر چه بر خلافت عادت است چه آن که در آن موقع حیلوله جرم قمر یا کره ارض در خسوف و کسوف به سبب اخیر هیچ محذور و امتناعی ندارد چه آن که اصل کسوف و خسوف به حسب حقیقت عبارت از تاریکی و ظلمت و ذهاب ضوء است و از برای آن اسبابی است و اختلاف اسباب موجب اختلاف مسببات نمی‌شود لا معنی و لا لفظا لا حقیقه و لا تسمیته و می‌شود مستند شود به سببی که بر او مترتب نشود محذوری و لااقل از آن که پرودگار دفع ضوء از ایشان نماید و آن کسی که روشنایی را به او داده از او بستاند غایة الامر خرق عادت و از قبیل معجزه خواهد شد مانند روشن کردن تاریک و به سخن آوردن صامت را و لازم نیست که به توسط حیلوله باشد که حصول آن مخالف قواعد هیویین و منجمین باشد یا ائل به خراب عالم گردد و حال آن که این امور از محالات عقلیه نیست بلکه از عادیات است و خداوند قدرت بر آن دارد با حفظ عالم نظیر حکایت رد شمس از برای شمعون و حضرت امیر ع مگر آن که منکر کسوف منکر آن هم شود و اما آن تاویل که کرده شد به علاوه آن که من عند نفسه است مخالف با اخبار وارده در باب این علامت است مثل مروی در بحار از حضرت باقر ع که می‌فرماید دو علامت قبل از قائم خواهد بود که از زمان آدم تا آن وقت نبوده و واقع نشده و کسوف شمس در نصف از رمضان و خسوف در اخر آن راوی تعجب می کند از این مطلب حضرت می‌فرماید من می‌دانم تو چه می گویی و گمان کردی لکن این دو در آیه هستند که لم یکونا منذ هبط آدم و اگر مراد به این تفسیر اعلام شرع سابق باشد از پس زمان آدم مثل آن بسیار واقع شده در نسخ شرایع و در ذیل بعض اخبار آن دارد فعند ذلک یبطل حساب المنجمین و شیخ احساوی در عصمت رجعت می‌فرماید این علامت معجزه است و شان معجزه آن است که خارق عادت باشد و در بعض اخبار تصریح دارد به اراده ظاهر آن و در بطلان قول منجمین و طبیعین با این وصف تاویل عندیهٔ گلپایگانی مقبول منصف ایمانی نخواهد بود و اگر مراد امر دیگری غیر از کسوف و خسوف است آن در علائم ظهور شمرده نشد دروغی است که او تراشیده و نظیر این خرق عادت حکایت طول زمان و بطوء حرکت افلاکیه است در زمان قائم

که در اخبار بسیار دارد که مقدار هر سالی ده سال شود در بحار و عصمت رجعت نقل شده که ابوبصیر عرض می کند فدایت شوم می گویند فلک اگر تغییر کند فاسد می‌شود حضرت می‌فرماید این قول زنادقه است و اما مسلمون پس راه به این قول ندارند و بیان می‌فرماید حکایت شق القمر و رد شمس از برای یوشع بن نون و طولانی بودن روز قیامت و این که خدا خبر داده که به اندازه هزار سال است پس از آن شیخ احساوی که این طایفه کمال اعتماد و وثوق به قولش دارند و تصحیح این اخبار را می کند بابداء نظیرش و این که عالم صغیر نمونه عالم کبیر است پس چنان چه حرکت به نص از حیث سرعت و بطوء مختلف می‌شود به غلبه صفراء یا بلغم و هم چنین حرکات انسان عند الرضاء و الغضب هم چنین حرکت فلک در ظهور ظلم سریع و در شیوع عدل بطی باشد و سرعهٔ و بطوء حرکت در این عالم صغیر و کبیر موجب فساد متحرک نمی‌شود انتهی.

انشقاق سماء از علائم نیست

و اما حکایت انشقاق و انفطار سماء و تناثر نجوم و سقوط کواکب پس آن را احدی نه در علائم و نه در وقایع و حوادث رجعت کسی شمرده و حجج الهیه از پیغمبر ص و امیر ع و سایر ائمه هدی ارواحنا لتراب نعالهم الفداء که در غیر موضعی بیان علائم آخرالزمان و علائم ظهور قائم را فرموده‌اند و تاویل و حمل آیات بسیار از قرآن را بر هنگامه ظهور و رجعت فرموده‌اند حتی در بسیاری از آیات قیامت که گذشت و هم بیاید ابدا این آثار یعنی انفطار [صفحه ۴۰۵] سماء و سقوط کواکب را از علائم و آثار یوم الظهور و یوم الرجع نشمرده‌اند تاویل تو را تبعا للایقان قبول نداریم و استشهاد او را به ایات از برای مدعای خود مصادره می‌دانیم که هنوز حجیهٔ قول او معلوم نشده و کجا این تفسیر و این تاویل رسیده ایه اذا السماء النفطرت و ایه اذا السماء کشطت و اذا الکواکب انتثرت و ایه اذا السماء انشقت و ایه اذا الشمس کورت و اذا النجوم انکدرت و امثال اینها تمام ناظر بطامهٔ الکبری و از وقایع یوم الحشر است و الجمع و البعث که مسبوق بفناء مطلق و هلاک کلشی و موت عالم نسبت به هر شی است رجوع به تفاسیر و سایر آیات که نظایر این آیات‌اند و خبر از حوادث و اشتراط الساعه می‌دهند بنما و در جمله از تفاسیر این آیات از آثار موت و وقایع آن شمرده شده که در آن جا هم دریاهای بدن خشک و کوههایش مندک و ارواح از قبور ابدان بیرون می‌شوند و آسمان عالم صغیر منفطر و منشق و ازاله محمل می‌شود و کواکبش ظلمانی و عرصه‌اش تاریک و چارپایانش که به منزله عالم عشار کبیرند معطل و بلا راعی بمانند و تبدل الارض و السموات و برزو الله الواحد القهار و در آن جا منبسط می‌شود ارض بدن و القاء می کند آن چه در اوست از قوی و خالی می‌نماید و اثقال خود را بیرون می‌دهد و ندای خدا را بشنود و اطاعت می کند و اذنت لربها و حقت و القت ما فیها و تخلت و صحیفه الهیه که قلب انسانی است در اوست اثر اعمال کرده می‌شود و اذا الصحف نشرت و ابدان که قبور ارواحند یا قبور طبیعت منقلب می‌شوند و آثارش منکشف و اذا القبور بعثرت تمام آثار و تفسیرات که در عالم کبیر حاصل می‌شود عند موته اذ فنائه همه آنها در عالم صغیر هم طاری می‌شود عند موته بلی اگر تفسیر صحیح وارد می‌شد که اینها در یوم الظهور و الرجع واقع می‌شود چون معلوم است که حدوث این دواهی توأم فناء عالم است و در آن روز فناء عالم فانی نیست این از ظواهر غیر معقول بود می‌آید تاویل شود ولی معنی مؤل باید به دلیل یقین شود نه آن چه به رأی و استحسان تو موافق باشد که آن تعیین نهی است و همه آن آثار را ممکن است تاویل کردن به وجوه دیگر غیر آن چه شما تبعا لصاحب الایقان تاویل کرده‌اید از انفطار و ازاله سماء ادیان و تساقط کواکب احکام می‌توان تاویل کرد که منافی بابقاء شرع سابق نباشد حال که این امور چنان چه ظاهر این آیات است و موافق دلیل آن‌ها و مطابق تفاسیر آن‌ها از حوادث طامهٔ الکبری است چرا آن ظواهر غیر معقوله باشد حمل کردن این‌ها بر حوادث رجعت مثل جمع بین علامات قائم و حوادث و آثار قیامت تمویه و مغالطه است که صاحب فرائد تبعا لمتبوعه صاحب ایقان کرده که تخلیط و شبهه نماید و به این که جمله از آن‌ها در یوم الظهور معقول نیست به میل خودش در تاویل در مطلق علائم قائم بنماید تا بتواند این زمزمه را غلغله و هنگامه یوم الظهور و الرجع بنماید نهی قصور باطل نهی خیال محال و

بالجمله انفطار سماء و تناثر نجوم و سقوط کواکب اگر از علائم موعود باشد آن را تاویل نمایید که ظواهری هستند غیر معقول و اما اگر این امور اخبار از فناء عالم و ظهور نشانه اخرویه باشد چنان چه ذیل آیات شهادت می‌دهد پس فتح باب تاویل در آن برای چه خاصه آن تاویل صاحب ایقان که مراد به انفطار سماء نسخ دین قبل است و مراد از شمس و قمر ارکان و احکام و فقه‌های دیانت سابقه است یعنی چون قائم ظهور نماید سماء دین سابق منفطر و ارکان مضطرب و شمس و قمرش که احکام سابقه است نور نبخشد و شرایع و آداب این از اثر بازماند و نجوم سماء دیانت سابقه به واسطه اعراض از شمس حقیقت یعنی مظهر امر حضرت رب العزة تاریک گردد و از سماء عزت و مجدت ساقط و هابط شوند و اهل ظنون و اوهام به واسطه تجدد شرایع و احکام به ولوله و اضطراب آیند و هم چنین است حال در بسیاری از آیات عهد عتیق و جدید که خبر از انفطار سماء و سقوط کواکب و خراب زمین می‌دهد اگر آن آیات را محرف ندانیم خبر از قیامت کبری می‌دهد و اما تبدیل ارض و سماء پس از وقایع رجعت و اشاره به سوی [صفحه ۴۰۶] برکات ارضی و سماوی است که در [روایات] ائمه هدی مکرر بیان شده و در مقاله ثانیه گذشت دخلی به علائم ظهور ندارد و دانستی که علائم غیر از حوادث است آنها ظاهرشان متبع است و در اینها منتظر تاویل حجة هستیم نه تاویل صاحب ایقان که ضلالت و گمراهیش نزد ارباب افئده سلیمه و عقول صحیحه و سینهای مشروحه و تابعان انبیاء و اولیاء کالنور علی الطور است بلی جمله از ایات وارده در باب قیامت کبری غیر از این آیات سابقه یعنی انشقاق و انفطار سماء و سقوط کواکب تغییر و تطبیقی بر وقایع یوم الظهور و المرجع شده ولی نه به عنوان علامت بلکه بیان وقایع آن و در محل خودش مقرر شده که تاویل منافی با ظاهر نیست اخذ به هر دو لازم و از قبیل استعمال لفظ در اکثر از معنی نیست بلکه از باب بطون و اشارات است و لعدم المنافاة اخذ به هر دو می‌شود مثل آیه یعرف المجرمون بسیماهم فیؤخذ بالنواصی و الاقدام و آیه سنسمه علی الخرطوم و آیه و لئن قتلتم فی سبیل الله او متم و آیه و اذا وقع علیهم القول اخرجنا لهم دابة من الارض تکلمهم و آیه و یریکم آیاته فاذا راوهم قالوا امنا بالله وحده و کفرنا بما کنا به مشرکین فلم یک ینفعهم ایمانهم لما راوا باسنا سنة الله التی قد خلت فی عباده و خسر هنالک الکافرون و آیه فارتقب یوم تاتی السماء بدخان مبین و آیه یوم تشقق الارض عنهم سراعا و آیه حتی اذا راو و ما یوعدون و آیه و استمع یوم ینادا المناد من مکان قریب و آیه فلما احسوا باسنا اذا هم منها یرکضون و آیه قبل یوم الفتح لا ینفع الذین کفروا ایمانهم و آیه یا ویلنا من بعثنا من مرقدنا هذا ما وعد الرحمن و صدق المرسلون و آیه فما زالت تلک دعویهم حتی جعلناهم حصیدا خامدین و آیه ولیسوا وجوهکم و آیه حتی اذا راو ما یوعدون و آیه الا یوم یاتیهم لیس مصروفا عنهم وآیه ان نشا نزل علیهم من السماء ایه فظلت اعناقهم لها خاضعین و آیه هل اتیک حدیث الغاشیة وجوه یومئذ خاشعة و ایه یوم یاتی بعض ایات ربک الا تنفع نفسا ایمانها لم تکن امنت من قبل و ایه یتسائلون عن المجرمین الی قوله و کنا نکذب بیوم الدین حتی اتانا الیقین فما تنفعهم شفاعة الشافعین و آیه خاشعة ابصارهم ترهقهم ذلة ذلک الیوم الذی کانوا یوعدون و غیر ذلک از آیات که دلالت بر انتقام از مکذبین و منکرین از گذشتگان و زنده کردن ایشان یا زنده‌گان در آن وقت و گرفتن ایشان به شدت و سیاه شدن صورتهای ایشان و داغ کردن جبین‌های ایشان وبستن پا و دستشان و به شمشیر اصحاب قائم زدن گردن ایشان که در اخبار بیان کرده واظهار حسرت و ندامت و نپذیرفتن عذر از ایشان و این همان عذاب ادنی است که خدا به او وعده داده قبل از عذاب اکبر و لنذیقنهم من العذاب الادنی دون العذاب الاکبر و این همان عذاب مؤخره است الی زمان اصحاب قائم ع که می‌فرماید و لئن اخرنا عنهم العذاب الی امة معدودة و این همان زنده شدن دو مرتبه در دنیا است که خدا از او خبر داده ربنا امتنا اثنتین و احیینا اثنتین که از این حوادث و وقایع اثری و نشانه در این دعوت کاذبه نیست مگر به گشودن باب وسیع تاویل گلپایگانی که باز کرده و دروغهای متبوعان خود را پرداز نموده ولی غافل از آنکه دروغ به مقامی می‌رسد که هیچ دروغ‌پردازی نمی‌تواند آن را درست کند همانا دروغهای این مدعیان و پردازهای اتباعشان همان حکایت دروغگو و دروغ پرداز را ماند که شخص دروغگوئی بسیار مجازف در اقوالش بود تا آنکه زمانی در بیان شدت تیراندازی خود به جلسای مجلس گفت روزی به شکار رفتم آهوئی به نظرم آمد تیری به جانبش افکندم پس از آن بر سر صید خود رسیدم دیدم کباب بریان

نمک زده شده است از آن خوردم جلساء از در انکار برآمده دروغ پرداز کمر توجیه بست و گفت ای جماعت شما مقام تیراندازیش را نمی‌دانید این قضیه چنان بود که آهو از ترس خدنگش به بوته خاری پناه برد و آن را وقایه جان خود ساخت پس از رسیدن تیر به نشانه از شدت تیر این دلیر [صفحه ۴۰۷] بوته خار آتش گرفته اهو را پخته و به علت آنکه زمین شوره‌زار بود کبابش نمکین شد اهل مجلس تحسین تیراندازیش را کردند دروغگو را خوش آمد در اغراق و جزاف مبالغه کرد و گفت این سهل است روزی به شکار رفتم کوری به نظرم آمد از دور خدنگی به جانبش گشودم پس از آنکه به بالینش رسیدم دیدم شوربای ماست خوبی فراهم شده اهل مجلس قاه قاه بخندیدند دروغ پرداز از شدت صعوبت توجیه و عدم تهیه پرداز برآشفت و گفت مولانا من در صحرا ماست و سبزی و نخود و برنج از کجا تحصیل کنم جای گلپایگانی خالی بود که بگوید از صحرا مزرعه برنج و نخود و سبزی بوده و معبر شبان بوده که خیک ماستش ترکیده بواسطه حبوب ارباح دانها و سبزی مخلوط هم شده و میان ماست ریخته و مخلوط به ماست گشته و از قضایای اتفاقیه آن کور در گودال ماست ایستاده بود و از شدت تیر سفال برنج و نخود آتش گرفته شد شوربای ماستی فراهم شده حقیقهٔ چنین شوربای ماستی در آن فصل با حورای مصر گوارای گلپایگانی باد نمی‌دانم صدای یا ویلنای مکذبین باب و منکرین بهاء در این اوقات چگونه بلند شده و چگونه غاشیه که تفسیر به شمشیر قائم شده ایشان را فراگرفته و چگونه تصدیق کرده‌اند حسرت و ندامت بر تکذیب باء و بهاء کشیده‌اند و چگونه حصیدا خامدین گشته‌اند و چگونه تصدیق کرده‌اند که هذا ما وعد الرحمن و صدق المرسلون با آنکه بر تکذیب خود باقی‌اند و چگونه از قبرها سر برآورند دو مرتبه زنده بشده‌اند و کشته شدند اخذ شدند و از خوف عذاب به این طرف و آن طرف گریخته‌اند با آنکه هنوز بر تکذیب خود باقی‌اند بدون ندامت و ترس و عقوبت واخذ و چگونه در این اوقات که زمان ظهور آیات است به اعتقاد تو و منکرین و مکذبین باب گفتند امنا بما کنا مشرکین فلم یک ینفعهم ایمانهم و چگونه مکذبین به موجب و اذا وقع علیهم و به موجب سنسمه علی الخرطوم پیشانی و دماغ ایشان داغ گذاشته شود و چگونه عذاب از ایشان برداشته در چنین و چگونه گردن‌هایشان خاضع و چشمهایشان از ترس خاشع مگر آنکه همان توجیهات ماستی را بنماید ولی ما چنین نمی‌کنیم و منتظریم روزی را که تمام این حوادث بر سر گلپایگانی و رفقایش و متبوعانش وارد شود و با صورتهایی سیاه فریاد یا ویلنا هذا ما وعد الرحمن و صدق المرسلون را بکشند و سودی از برایشان نباشد باری این نمره از آیات قیامت تاویل به رجعت و ظهور شده و بر قیامت ایضا و لعدم المنافاهٔ اخذ به هر دو می‌شود و اما آیات انفطار و امثال آن مخصوص به قیامت است دخلی بر رجعت ندارد فضلا از آنکه با متشابه بودنش و اجمالش از علائم بوده باشد چنانچه پاره آیات مخصوص به رجعت است نه قیامت مثل آیه و یوم نحشر من کل امهٔ فوجا که معصوم فرموده این خاصه رجعت است و اما آیه قیامت پس قول شریفش هست و حشرناهم فلم نغاد و منهم احدا و اما حکایت علیه موعود و سلطنت و انحذال مکذبین و اضمحلال منکرین پس شرح مفصلی از آن در مقاله ثانیه گذشت که آنچه از این نمونه اخبار است در لسان پیغمبر و ائمه هدی واقع تمام بر ظاهر خود باقی است و به قسمی متواترا بیان نموده‌اند کیفیت آن غلبه را که حمل بر غلبه معنویه که از برای تمام مظاهر امر الله بوده نمی‌توان کرد و اینکه این غلبه ظاهریه کلیه از خصایص قائم است و حوادث یوم الظهور است رجوع به آن مقاله نما تا شبهات و تمویهات این طایفه را آشکارا بیابی و اما اینکه نوشته‌اند که این علامات یعنی انفطار و سقوط کواکب و تبدیل ارض و ظلمت شمس و قمر در کتب سماویه به یک لهجه و یک نوع نازل شده پس می گویم مقصود صاحب فرائد آن است که این آثار در کتب عهد عتیق و جدید بسیار یاد شده و غرض در آنها بیان انقضای امم و ظهور دیانات جدید بوده و این مطلب را از صفحه سیصد و پنجاه و شش تا صفحه چهارصد و چهل و هشت که نزدیک به صد ورق است مکرر بیان می‌کند و به فقرایی از عهد عتیق و جدید استشهاد می‌نماید و می‌خواهد علائم و آثار که در قرآن است و در اخبار وارد شده همه را حمل بر [صفحه ۴۰۸] ظهور معنی پس جواب آن اجمالا در مقام هفتم بیان خواهد شد زاید علی ما سبق.

التزام بهاء و عبدالبهاء به صحت عهدین مخلفا للقرآن

مقام هفتم در اصرار در التزام بهاء و عبدالبهاء و صاحب فرائد و دلائل بر عدم تحریف کتب عهدین و صحهٔ اعتماد بر آنها و تمسک به آنها از برای دست‌آویزی از برای خیالات خام و فاسد از اوهام خود و تصرف کردن در آنها بهر وجه که موافق رای و هوای خودشان باشند و بدین جههٔ لازال از تابع و متبوع در مواضع عدیده از برای مقالات فاسده‌ی خود تمسک بعهدین می‌نمایند بعد از تصرفاتی در دلالات و . . . اللیل انها و حال آنکه بالتزام و فرض عدم تحریف و صحت سند آنها به تمامها و قبول بودن آن کتب تماما آسمانی باز اشتهادات این طایفه در آن مواضع باطلست که آن عبارات از مقوله رموز و اشارات و متشابهات و مأولاتست هر گونه تصرف و جملی در آنها راه می‌یابد پس دلالهٔ ناتمام هر چند سندا تمام باشند ولی چون کفکوی در مناقشات دلالتی در هر مقام و مورد و ابدأ معنی و حمل و تصرف موجب طول کلام می‌شود به واسطه‌ی حاجت به نقل و جواب لذا در مقام جواب از تمام تمسکات تابع و متبوع به یک جواب اجمالی و اثبات تحریف و بیان مختصری آن فقرات عهدین اکتفا می‌کنم و خود و خواننده را آسوده می‌دارم تا واضح شود بطلان آنچه را که گلپایگانی در صفحه‌ی چهارصد و ده نوشته که حبل تحریف کتب مقدسه اوهن من جبال العنکبوت است و قول به اینکه انجیل و توریهٔ موجود کتب اصلیه الهیه نیست بلکه مخترع است کلامی است واهی باطل و اینکه کسی نتوانسته این ادعا را به دلیل متقن ثابت کند انتهی واضح شود اینکه محرف بودن کتب عهدین بر وجهی که از صلاحیت اعتماد خارج باشد قولیست ظاهر و آشکارا و اینکه بسیار از علماء و معتبرین از قدماء و متاخرین یهود و نصاری در بسیاری از آن کتب و ابوابی و آیاتی از آنها این عقیده را داشته‌اند و اینکه قران و اخبار معتبره و قراین عقلیه بر وضوح این امر قائم است بر وجهی که مجال شبهه و ریب در عدم اعتبار آنها باقی نماند و از این مرحلهٔ آشکارا گردد که آنچه را که صاحب دلائل و فرائد و جماعت بابیه تبعا لمتبوعهم خیلی از تمسک به کتب عهدین کرده‌اند در هر مقامی و از برای هر مدعائی اوهن از جبال عنکبوت و از بناء نهادن روی برف و خانه ساختن از ماست است و چون باطل همیشه مثلا به تناقض می‌شود لذا گلپایگانی در کتاب درر بهیه خود نقیض آنچه گذشت و عدم اعتماد به جمله از کتب معروفه عهدین را حتی اسفار خمسه توریهٔ را تسلیم دارد که از صفحه‌ی دهم تا هیجدهم می‌نویسد در باب قصه‌ی نوح و طوفان و آنکه تاریخ معتمدی به دست نیست سنت و ظواهر آیات قرآن اشاره به حقایقی است خبر توریهٔ و سایر عهد عتیق و ناقد بصیر می دانند که آنچه از عهد عتیق متکفل امور تاریخیه است از ابتداء خلقت و احوال انبیاء مثل تواریخ وارده در اسفار خمس از ابتداء خلقت آدم تا وفات موسی ع و کتاب یوشع و قضاه و حموئیل و ملوک و اخبار ایام و کتاب عزرا و تخمیناً و امثال آنها از آنها معلوم نمی‌شود که وحی سماوی باشد و مصنف آن غیر معلوم و مورد اعتماد نیست و طرق صحت آنها را مناقشه و ابطال می‌کند جز آنکه آن قسمتی از این کتب که اشاره و بشاراتی به سوی ظهورات بعد یا احکام و حدود دارد آن را سماوی می‌داند الی آخر مزخرفانه می‌گویم ممیز معلوم نشد آنچه از عهدین که در مجامع معدود شرف غیر مردود و غیر معمول و متروکست آن محل نزاع ما نیست و آنچه فی الحال در دست است مورد اشتهاد و تمسکست آن محل کلام است [صفحه ۴۰۹] و همان را نفی اعتبار از او کرده مثلا بشارت ابراهیم به محمد و بشارت موسی مثلا که خود این زندیق قبول دارد آنها در اسفار خمسه است حال انجیل خراب‌تر است پس چگونه این طایفه است از تابع و متبوع به عهدین تمسک می‌کنند و حال آنکه به اعتراف این زندیق مصنف آنها غیر معلوم است.

عدم ثبوت حجیت عهدین

و لا یخفی آنکه تعرض مرتمام خرابیها و جهات فساد کتب عهدین موجوده و خرافات و ضلالات مرسومه در آنها و بی‌مدرکی و بی‌اعتباری و عیوب آنها یکسره محتاج به رساله‌ی کثیر الحجم است و بازمی‌دارد ما را از مقصود مهم لکن اقتصار می‌کنم به بیان مختصر اجمالی از این مراتب هر کس بیشتر می‌خواهد باید مراجعه‌ی تفصیلی به کتب عهدین نماید و هم به کلمات علماء و

مفسرین و مورخین ایندو ملت و هم رجوع به کتب علماء اسلام نماید مانند لسان الصدق و انیس الاعلام و منهاج الطالبین و سیف الامهٔ و میزان الموازین و سایر کتب مؤلفه در این باب و کلام در این مرحله را در دو مقام قرار می‌دهیم مقام اول در بیان عدم ثبوت اعتبار و حجیت آنها و ثانی در اثبات عدم صحت و اعتبار آنها اما مقام اول پس می گوئیم به نصرت حجهٔ عصر عجل الله فرجه که اعتبار و صحت آنها موقوف به احراز بودن آنها از صاحبان وحی و الهام و معصومین از خطا و غلط و نسیان و بقاء آن کتب بر حال خود در این اعصار متمادیه و این مطلب غیر ثابت لعدم الاجماع منهم و عدم التواتر بینهم من جمیع الطبقات من زماننا الی زمان ارباب الکتب و قول مختصر در این مقام آنکه معتبرترین کتب عهد عتیق توریهٔ است و حال او معلوم نیست که بعد از موسی چه شد و باقی ماند آن توریتی که موسی آورده یا آنکه مفقود شده چنانچه دلالت می کند بر مفقود شدنش باب هشتم کتاب ملوک و سیزدهم سفر تکوین که در سفر تکوین می‌نویسد که تمام توریهٔ را حضرت موسی علیه‌السلام در صندوق عهد گذاشته و مردم را امر نمود که هر هفت سال در آن عید مخصوص آن را بیرون کرده و بر بنی اسرائیل قرائت نمایند و در کتاب ملوک در باب هشتم دارد که چون در زمان سلیمان بیرون کردند صندوق عهد را پس به واسطه‌ی انقلابات دو لوح که نازل شده بیش نیافتند و این دو لوح در خصوص احکام عشره وارد شده پس معلوم می‌شود که در آن انقلابات بقیه‌ی توریهٔ اصلیه از میان رفته و در دست نبوده و پس از آن در اواخر حضرت سلیمان چون مرتد گردیدند و عبادت بت نمود و به هوای زنهای کافر خود رفتار کردند چنانچه از کتاب ملوک و تاریخ ایام صریحا معلوم می‌شود و هم چنین در ازمنه ارتداد بنی‌اسرائیل تا زمان منشی معلوم نشد حال توریهٔ اگر نگوئیم آنچه از آن در دست بوده آن را مفقود و ضایع نکرده باشند از سلاطین کفره و مردم مرتد چنانچه دلالت می کند بر ضیاع و فقد توریهٔ از بین بنی اسرائیل به واسطه‌ی طول مدت و سلطنت مرتد آن و ارتداد بنی اسرائیل در آن ازمنه‌ی طولانی آنکه پس از آن ازمنه یافت شدن توریهٔ در بین آنها مستند شد به قول حلیفیای کاهن گفت به شاخان که من نسخه‌ی توریهٔ را یافتم و او به یوشا خبر داد و از خواندنش به گریه افتاد و جانهای خود را پاره کرد اگر توریهٔ اصلی در بین آنها بود در این مدت سلطنت یوشا با کمال مواظبت او به ترویج توریهٔ محتاج نبود که پس از مدتی یک نفر کاهن بگوید من آن را پیدا کردم و پادشاه از خواندن آن گریه کند پس موافق این باب توریهٔ اصلیه در میان ایشان نبوده و این توریهٔ مستند به خبر کاهن و شافان کاتب است و حال این دو و عدالت و تقوی آنها معلوم نیست بلکه گمان می‌رود که به واسطه‌ی تقرب به یوشان و خوش این دارد در آن مدت آن کاهن جمع و تالیفی از آنچه حفظ داشته یا از اوراق [صفحه ۴۱۰] متفرقه به دست آورده یا خودش ترتیب و جعل نموده و به موسی نسبت داده کرده باشد و هم عصمت آن دو از خطا و غلط معلوم نیست پس موافق خود عهد عتیق این توریهٔ مستند به یک نفر مجهول الحالست که آن کاهن و کاتب باشد و زندیق گلپایگانی اختلاف بسیار در مصنف این اسفار می کند که موسی بوده یا یوشع یا کس دیگر یا غیر را که عزیر است و در هر صورت نفی اعتماد از آنها می کند نمی‌دانم با این خرابیها از کجا اعتماد به سایر اسفار پیدا کرده که حتی تحریف را هم منع می کند و به عهدین استدلال می‌جوید و پس از آن باز ارتداد شایع در بنی اسرائیل شد تا زمان بخت النصر که موافق تواریخ معتبره نزد یهود و نصاری معلوم است که به بیت المقدس و آنچه در او بود و با توریهٔ و بنی اسرائیل چه کردند که خداوند از هنگامه‌ی او خبر داده فاذا جاء وعدا ولیهما بعثنا علیکم عبادا لنا اولی باس شدید فجاسوا خلال الدیار و کان وعدا مفعولا تا آنکه به اتفاق مورخین یهود . . . و توریهٔ چنان مفقود بود که اگر عزیر زنده نشده بود توریتی نداشتند تا آنکه عزیر زنده شد و او توریهٔ را از ظهر الغیب نوشت و معلوم نشد که این توریهٔ اصلیه بوده یا توریهٔ حلیفای کاهن که گمان می‌رود در آن ازمنه ارتداد معاندین دس و تحریف در آن بسیار کرده باشند و نبوت و عصمت عزیر غیر معلوم و بودن آن توریهٔ محفوظ او توریهٔ سالمه از دس دساسین و تحریف محرفین غیر معلوم بلکه آن عیوب و اغلاط و اختلافات و خرافات آن توریهٔ کاشف از دس و تحریف و عدم نبوت و عصمت عزیر است و پس از آن موافق تواریخ یهود چه به بلاـ که بر برهان توریهٔ مصنوعی آمده در واقعه‌ی انیتوکس امپراطور پادشاه که مدتها در تجسس و تفحص بوده و آنچه را از نسخ عهد عتیق به دست می‌آورده به آتش می‌سوزانیده و از هر

جا که می‌یافت دارنده را به قتل می‌رسانید و این واقعه به چندی قبل از میلاد مسیح بود و پس از عروج مسیح به چندی واقعه‌ی هایله طیطوس رومی دست داده شد که چندین هزار اسیر نمود و باقی مانده در بلاد متفرقه متفرق شدند که الی کنون هنوز مجتمع نشده و دیگر سلطانی از برایشان پیدا نشد و آنچه در بیت الله و بیت السلطان بود همه را غارت کرده که شاید این قضیه دوم بنی‌اسرائیل باشد که خداوند از او خبر داده و قضینا الی بنی اسرائیل لتفسدن فی الارض مرتین الخ و بواسطه‌ی همین سوانح و عوارض است که اختلاف فاحش بین قدماء و مفسرین و علماء و مورخین آنها واقع شده در اعتبار جمله از عهد عتیق و جمله‌ی از ابواب آنها و جمله‌ی از آیات آنها و مصنف و مترجم و زمان تصنیف آنها که از چهل و هفت کتاب عهد عتیق جماعتی مانند سامریون بیش از هفت کتاب باقی را صحیح نمی‌دانند و جماعتی سی و هشت را صحیح می‌دانند و جماعتی در پاره‌ای ابواب و آیات همان سی و هشت مناقشه و اختلاف دارند و به این جهۀ در ازمنه متقدمه چند نوبت در کلیسیا مجلسها فراهم کرده‌اند قسیسین و علمایشان بجهۀ دست آوردن اسناد این کتب و تصحیح آنها پاره‌ای را تصحیح کردند و پاره‌ی مشکوک ماند تا زمان ظهور طایفه پروتستنت [پروتستان] که جمله‌ی از مصححات قدیمه را باز تکذیب کردند و مجعول شمرده‌اند یا بالکلیه یا بعض از اجزاء آنها را چنانچه شرح این مراتب از مراجعه به ابواب متفرقه‌ی انیس الاعلام و غیر آن معلوم می‌شود که تفاصیل این وقایع را از کتب علماء خودشان به اسم و نشان بیان کردند و پس از آنکه از خود کتب عهد عتیق معلوم می‌شود که در زمان سلیمان دو لوح بیش نیافتند و در زمان یوشاجر حلیفیای کاهن کس دیگر توریۀ را نیافته و در زمان [صفحه ۴۱۱] بخت النصر جز عزیر کسی حفظ نداشته و در زمان انیتوکس هر چه به دست آمده سوخته شده و در زمان طیطوس تمام یهود کشته و متفرق شده و بیت المقدس خراب و غارت شده دیگر چگونه وثوق و اعتماد بر این کتب باقی می‌ماند خصوصا با ملاحظه‌ی اختلافات کلیسیاها در آن کتب و اختلاف علماء و مفسرین آنها و با ملاحظه‌ی جعل نسبت جعل و الحاق در بعض ابواب آنها و آیات آنها و خصوصا بعد از ملاحظه‌ی شیوع ارتداد و کفر بین بنی اسرائیل و سلاطین آنها در مرات عدیده و ازمنه متمادیه که در خود عهد عتیق از این فقرات یاد می‌نماید که اگر نگوئیم در این ازمنه مرتدین و سلاطین کفره به واسطه‌ی مقاصد خود توریۀ را مفقود نکرده و یا آنکه انواع تغییرات به زیادۀ و نقیصه در آن دخل نکرده پس لا محاله وثوق و اعتمادی بر نویسنده‌گان و ترجمه کننده‌گان از برای ما باقی نمی‌ماند که این نسخ را چه قسم از مردم استنساخ و ضبط کرده‌اند بلکه اگر انصاف باشد مظنون می‌شود که در این حوادث و سوانح و عیوب خود بنی اسرائیل کرارا خرابیها در این توریۀ به واسطه اعراض ملوک و کفره بسیار بسیار شده و از کجا در این ازمنه‌ی متجدده هواخاهان توریۀ و ثابتین بر شریعت موسی به واسطه‌ی رواج امر و مقاله خود یا به واسطه‌ی دریغ از زوال توریۀ و مذهب خود یکسره در مقام جعل و اختراع نیامده و محفوظات غیر مأمونه الخطاء خود را و ملتقطات متفرقات غیر موثوق بها را جمع ننموده باشند و آنچه به دردشان می‌خورده ضم والحاق نکرده باشند خاصه به ملاحظه‌ی آنکه جعل و اختراع به جهۀ رواج مذهب در بین جماعتی از ایشان مستحسن و مستحب بوده چنانچه معلوم می‌شود این مطلب از آنچه در انیس الاعلام از موشیم مورخ نقل می‌کند که در تاریخ خود مطبوع در لندن گفته فیمابین رأی افلاطون و فیساغورث مقوله مشتهر گردید و آن اینست که کذب و حیله و افتراء از برای تکثیر صدق و عبادت حق نه اینکه جایز باشد بلکه قابل تحسین هم هست و این قول را گرفتند یهودیها قبل از ولادت مسیح اولا و تابعین عیسی در قرن ثانی ثانیا چنانچه ظاهر و آشکارا می‌گردد این امر از کتب کثیره که نسبت داده شد به بزرگان دین کذبا انتهی و کتاب قضاه مصنف آن معلوم نیست بعضی می‌گویند مصنف آن فسیحاس است و بعضی می‌گویند حزقیا است پس الهامی نخواهد بود و هم چنین در کتاب نحیا اختلاف دارند و کذا در کتاب ایوب که جماعتی از علماء یهود و نصاری او را حکایت باطله و قضیه‌ی کاذبه شمرده‌اند و زبور داود مورد اختلاف بسیار است و کذا در جمله‌ی از مزمورات آن تا آنکه پاره‌ای می‌گویند که این مزمورات مال آدم و ابراهیم و موسی و اساف و هیماز و حدوشین و سه نفر از فرزندان تورح می‌باشد و داود جامع آنها است نه مصنف و پاره‌ای بعض آن را نسبت به داود و بعضی به سلیمان و بعضی از آن را به اتهان می‌دهند و از زبور هفتاد و دوم معلوم

می‌شود که مابعد آن مال حضرت داود علیه‌السلام نیست که می‌فرماید در آیه‌ی بیستم دعاهای داود پسر یشی تمام شد و اما کتاب امثال سلیمان پس در آن هم اختلافست و شهادت می‌دهد بر عدم ثبوت استناد آن به جناب سلیمان همان آیه‌ی اول باب بیست و پنجم که معلوم می‌کند که از آن تا چند باب دیگر را دوستان پادشاه یهود حزقیاه جمع و تالیف کرده به سلیمان نسبت داده‌اند و صاحب انیس الاعلام می‌گوید این جمع و تالیف دویست و هفتاد سال بعد از وفات سلیمان بوده می‌گوید در اول باب مذکور اینها نیز از امثال سلیمان است که مردان حزقیاه پادشاه یهود آنها را نقل کرده‌اند و هم چنین درباره‌ی ابواب دیگر اختلاف است حال مصنف او معلوم نیست که نبی بوده یا نه و کتاب وعظ سلیمان پس به غیر او از کسان [صفحه ۴۱۲] دیگر هم نسبت داده‌اند مانند حزقیا و جماعتی تصنیف آن را بعد از واقعه بابل و زمان انیوکس معین کرده‌اند و اما کتاب سرود سلیمان پس آن را جماعتی غنای فسقی شمرده‌اند و انصاف آن است که ملاحظه آن کتاب خودش واضح می‌نماید که مال پیغمبر نیست اگر باشد پس به زعم اهل کتاب در زمان ارتداد سلیمان خواهد بود و هم چنین در بعض ابواب کتاب دانیال خلاف است و هم چنین کتاب اسیر معلوم نیست که چه کس بوده و اما کتاب ارمیا پس از آیه آخر باب پنجاه و یکم معلوم می‌شود اگر مابعد آن از ارمیا نیست که می‌گوید تا اینجا سخنان ارمیا است از ما بعدش معلوم نیست از کیست حال با این همه اختلافات و تسلیم الحاقی بودن بعض ابواب چگونه می‌توان اعتماد کرد به صحت تمام عهد عتیق و معلوم نمود الهامی بودن همه آنها را.

عدم صحت و مدرک عهدین به تصریح علمای نصاری

و اما عهد جدید پس صحیح‌ترین آنها در سند اناجیل اربعه است و انصاف آن است که تواتری در تمام طبقات متحقق نشده که نسبت آنها به عیسی معلوم باشد چه آنکه در زمان نزول انجیل تا رفع عیسی مؤمنین به او بعدد تواتر نبودند تا آنکه متحقق شود ثبوت تواتر در طبقه اولی و چون تواتر در طبقات بعد مفید نخواهد بود و خود این کتب موجوده به واسطه اختلافات و عیوب دیگر اگر معلوم نکند که از جانب خدا نیست پس بودنش از جانب خدا خاصه تمام ابواب و آیات آنها و خاصه ترجمه آنها پس معلوم نیست و خود این کتابها مانند عهد عتیق و باقی عهد جدید از روی فصاحت و بلاغت و اشتمال بر معارف دلالت بر بودن از جانب خدا نمی‌کند مانند قرآن و لذا احدی به موسی و عیسی ایمان نیاورد بواسطه نزول این دو کتاب بلکه از روی معجزات دیگر بوده چنانچه از مطالعه‌ی عهدین معلوم می‌شود و لفاظی صاحب فرائد که انزال کتاب بی‌اذن خدا نمی‌شود در مقامات سابقه دانستی فساد آن را و اما کتاب متی جمهوری از ایشان تصریح کرده‌اند که بلسان عبری بوده و در مترجمش به یونانی اختلافات است و حال مترجم معلوم نیست و در انیس الاعلام از داروکاتلک نقل می‌کند که در کتاب خود گوید که جیروم تصریح نموده که بعض علماء متقدمین شک می‌کردند در باب آخر انجیل مرقس و بعض قدما شک می‌نمودند در بعض آیات از باب بیست و دوم انجیل لوقا و بعضی شک داشتند در دو باب اول انجیل لوقا و این دو باب در انجیل فرقه مارسیوبی نبوده‌اند انتهی و انجیل یوحنا را جمله از ایشان نفی کرده‌اند بودن آن را از یوحنا و خود انجیل یوحنا دلالت می‌کند بر اینکه از او نیست چه آنکه در باب بیست و یکم در آیه بیست و چهارم می‌گوید اشاره به سوی یوحنا این همان شاگردی است که درباره‌ی این چیزها شهادت می‌دهد و سخنها را نوشته و ما می‌دانیم که شهادتش درست است انتهی و . . . صراحت معلوم می‌کند که این نویسنده غیر یوحنا است او این نسبت به یوحنا داده و تصدیق یوحنا کرده و حال آن نویسنده مصدق معلوم نیست و در انیس الاعلام نقل می‌کند از جلد هفتم کاتلک هزلذ که استادین در کتاب خود نوشته به درستی که کاتب انجیل یوحنا طلبه‌ای است از طلاب مدرسه اسکندریه و محقق بر طئنیه گفت به درستی که تمام این انجیل و سایر رسائل یوحنا از تصنیفات او نیست بلکه یک کسی در ابتدای قرن ثانی آنها را تالیف نموده و فرقه [وکسین] که در قرن ثانی بود تمامی این تصنیفات یوحنا را انکار می‌نمود و محقق کروتس گفته باب بیست و یکم را کلیسای افسیس بعد از موت یوحنا الحاق نموده است انتهی و اما کتاب لوقا بر فرض که نسبتش به لوقا معلوم باشد پس به اعتراف مسیحیین لوقا از حواریین

نیست بلکه او شاگرد پولس حواری است و در نزد ما مسلمین موافق فرمایش معصوم پولس مضل النصاری است و از اهل تابوت است که نصاری را به ضلالت عقیده تثلیث انداخته و در انیس الاعلام از جلد چهارم تفسیر هودن نقل می‌کند که حالاتی که به ما رسیده در باب زمان تالیف اناجیل از قدمای مورخین کلیسا ابتر و مقطوع و غیر معین می‌باشد و ما را [صفحه ۴۱۳] به امر معین نمی‌رسانند و مشایخ قدمای اولین روایات و مکتوبات ایشان را قبول نموده‌اند و این روایات صادقه و کاذبه از کتابی به کتاب دیگر رسید و بعد از انقضای مدت تصحیح و تنقید آنها مشکل و متعذر است جای شریف گلپایگانی خالی که سند آنها را روز به روز دست بدهد و تنقیح نماید به آن ریسمان بازیها که خاصه خود اوست تا آنکه می‌گوید درباره‌ی جمله دیگر از عهد جدید استناد اینها به حواریین بلا حجهٔ و برهانست تا سنه سیصد و شصت و سه مشکوک بوده‌اند و بعض فقرات مردوده و غلط الی الان و بعض کلیساهای آنها را قبول ندارند و راجرس که از اعلم علماء پروتسنست می‌باشد اسماء کثیرین از فرقه علما خود را ذکر کرده است که اخراج کردند کتب مفصله را از کتب مقدسه به اعتقاد اینکه اینها اکاذیب می‌باشند رساله عبرانیه رساله یعقوب رساله دوم و سیم یوحنا و مکاشفات یوحنا و دکتر پلس از علماء پروتسنست گوید که جمیع کتب واجب التسلیم نبودند تا زمان پوسی بیس و او احراز نمود بر اینکه رساله یعقوب و رساله یهود و رساله دوم و سیم یوحنا از تصنیفات حواریین نمی‌باشد و رساله عبرانیه تا مدتی مردود بوده و کنایس سریانیه تسلیم ننمودند که رساله دوم پطرس و دوم و سیم یوحنا و رساله یهود و مکاشفات یوحنا واجب التسلیم باشند و از کتاب هفتم تاریخ پوسی بیس نقل می‌کند که بعض قدما مکاشفات یوحنا را از کتب مقدسه اخراج نموده تا آنکه می‌گوید مصنف آن حواری نیست مرد صالحی هم نمی‌باشد بلکه سرل تهسن ملحد نسبت این کتاب را به یوحنا داده تا آنکه نقل می‌کند از پاستیس که عالم فرقه ماینکیز است که در قرن چهارم بوده که او گفته است که این عهد جدید را مسیح و حواریین تصنیف ننموده‌اند بلکه مرد مجهول الاسم تصنیف کرده بعد خود صاحب انیس الاعلام پس از تصدیق این کلام می‌گوید آن مجهول الاسم از اشد اعداء بر جناب مسیح مریم و حواریین بوده که در این عهد قدح آن جناب و مادرش یافت نمی‌شود بلکه هر چه هست یا در منتهی درجه افراط یا تفریط است بعد می‌شمرد پاره قدحها از عهد جدید مستفاد می‌شود که اباء و اجداد مسیح همه اولاد زنا بوده‌اند و حال آنکه به حکم توریهٔ اولاد زنا داخل جماعت رب نمی‌توانند شد الخ و صاحب میزان الموازین از صاحب میزان الحق قسیس متعصب نقل می‌کند که انجیل یونانی بوده و در چهارصد سال بعد از عیسی در کاغذ پوستین نوشته در روزما و پطرز بورغ موجود و نسخ حالیه مطابق آن ما شاء الله از استحکام این سند و سبحان الله از این دروغ که لسان عیسی عبری بوده نه یونانی یا اهل الانصاف کتبی که در نزد خود مسیحیین حالش چنین باشد چگونه اعتماد به صحت آن می‌توان کرد بلکه ما باتفاق تمام نصاری موافقا لاخبارنا اخذ می‌کنیم که انجیل عیسی بعد از او مفقود شد به آسمان بالا رفت و به اختلاق ایشان که این اناجیل بعد از مسیح به واسطه نزول روح القدس بر حواریین نازل گشته اعتنائی نداریم و لااقل از عدم احراز صحت تمام ابواب و آیات آنها و همین کافی است در عدم حجیت و عدم جواز استشهاد به آن و دلالت می‌کند بر عدم صحت و الهامی بودن این کتب آنکه موافق آنچه در مقام دوم بیاید که انبیاء می‌شود زنا کنند آن هم با زن غیر شراب بخورند و با دختر خود زنا کنند و مرتد شوند و خلاف امر خدا کنند پس احتمال دروغ در انبیاء تا چه رسد به حواریین که صاحبان عهد جدیداند می‌رود پس با آن نسبتها دروغ است پس معلوم می‌شود که تمام آن کتب الهامی نیست و اگر آنها راست است پس دروغ گفتن در جنب آن معاصی چیزی نخواهد بود پس بر فرض صدور از انبیاء و حواریین باز اعتقاد و وثوقی به آنها نخواهد بود لاحتمال الکذب و الجزاف.

اثبات بطلان عهدین از نظر عقل و نقل

و اما مقام دوم ژس قراینی است عقلیه و دلائلی نقلیه اما عقلیه پس اشتمال کتب عهدین است بر اموری که عقل صریحا حکم می‌کند به نبودن آنها الهامی و کتب انبیاء و اینکه آنها یا مجعول صرف‌اند یکسره و یا جمله از آیات و ابواب آنها که منشاء عدم

حجیت باقی می‌شود [صفحه ۴۱۴] لعدم التمیز و یا آنکه مدسوس و محرف‌اند از طرف نویسندگان و مترجمین یکی از آنها اشتمال آنها بر خرافات و مزخرفاتی است نسبت به انبیاء معصومین که به صریح عقل و صحیح نقل عصمت آنها ثابت گشته و از این نمره اکتفا می‌شود به بیان چند فقره.

خرافات کتب عهدین

اول حکایت لوط پیغمبر است که در باب نوزدهم از سفر تکوین نوشته پس با دختر خود یعنی لوط در مغاره سکنی گرفت و دختر بزرگ به کوچک گفت پدر ما پیر شده و مردی بر روی زمین نیست که به حسب عادت کل جهان به ما درآید بیا تا پدر خود را شراب نوشانیم تا نسلی از پدر خود نگاه داریم پس در همان شب پدر خود را شراب نوشانیدند و دختر بزرگ آمده با پدر خود هم‌بستر شد و او از خوابیدن و برخواستن او آگاه نشد و روز دیگر دختر بزرگ به کوچک گفت اینک دوش با پدر هم‌خواب شدم امشب نیز او را شراب بنوشانم و با وی تو هم‌خواب شو تا نسلی از پدر خود نگاه داریم آن شب نیز پدر خود را شراب نوشانیدند دختر کوچک هم‌خواب وی شد پس هر دو دختر لوط از پدر خود حامله شدند و این بزرگ پسری زائید او را مؤاب نام نهاد و او پدر امواییان است و کوچک نیز پسری زائید او را بنی عمی نام نهاد وی پدر بنی عموست انتهی ملاحظه فرمائید پیغمبر مستجاب الدعوهٔ که ملائکه بر او نازل شوند به جههٔ فسوق قوم و خداوند تمام امتش را هلاک فرماید مگر اهلش که خدا وعده نجات آنها را به او داد انا منجوک و اهلک الا امراتک این پیغمبر پیر زناکار شود آن هم با دختر خود آن هم در حال مستی شراب و از این طرف دختران پیغمبر این قسم زانیه باشند که پدر خود را مست نمایند و با او هم بستر شوند اگر چنین بودند چگونه از اهل پیغمبر شمرده شوند و حال آنکه درباره پسر نوح می‌فرماید انه لیس من اهلک و چرا باید قوم و عیالش هلاک شوند و چنین دختران زانیه نجات یابند و لوط ایشان را حد نزند و این چگونه خماری بوده که تمیز دختر خود را از غیر نداده و اگر از کثرت شرب خمر بوده این کثرت به مقامی است که متمکن از جماع نمی‌شود صاحب آن هم به این درجه که دو شب متوالی از بکر اولاد حاصل کند پس معلوم می‌شود که یگانه در خماری و زناکاری بوده و چگونه چنین شخصی عادل بوده و از رفتار قوم می رنجیده که در باب دوم از رساله دوم پطرس که از عهد جدید است نوشته و لوط عادل را که از رفتار قاصرانه بی‌دینان رنجیده بود رهانید زیرا که آن مرد عادل در میانشان ساکن بود و از آنچه می‌دید و می‌شنید دل صالح خود را به کارهای قبیح ایشان هر روزه رنجه می‌داشت انتهی و حال آنکه بنابر توریهٔ هیچ یک از بی‌دینان قومش کار او را نکرده بودند و مزه اینجا است که داود و سلیمان منتهی به موابیه می‌شوند و عیسی هم بموائیه و هم بعمونیه منتهی می‌شوند عجب طینتشان را پاک و از برای خدا و پسر خدا درست کرده‌اند حالا با این وصف این کلمه را از مادر عروس بشنو که ابوالفضل گلپایگانی در فرائد می‌گوید قول به تحریف کتب مقدسه واهی و باطل است باید به ایشان گفت پس بنابراین رتبه پیغمبری را با این شنایع منافات نمی‌دانی پس اگر رسالت و شارعیت باب و بها را از این قسم می‌دانی و ایشان را این گونه پیغمبر گمان می‌کنی که ما را حرفی نیست در پیغمبری ایشان مانند پیغمبری این لوط و حق با اوست او می‌خواهد پیغمبرانی مانند لوط درست کند ناچار لوط را باید فاسد و معیوب کند خداوند جزای این بی‌دین را در آخرت به حضرت لوط حوالت فرماید دویم حکایت حضرت داود پیغمبر جلیل القدر معلوم است که فضیحه او بدتر است از حکایت لوط نبی در باب یازدهم از کتاب دوم شموئیل حکایت بی‌رحمی و بی‌حقوقی و زنای محصنه داود را به این طور نقل می‌کند که در پشت بام نظرش به زوجه اوریا افتاد فریفته او شد فرستاد او را گرفتند آوردند هم بستر او شد و آن زن حامله شد و فرستاد و به داود خبر داد که حامله شدم داود فرستاد نزد یؤب سردار لشکر خود که اوریا را نزد من بفرست او را از لشکرگاه فرستاد داود از او پرسش حال [صفحه ۴۱۵] لشکر نمود پس از آن به اوریا گفت به خانه‌ات برو و پاهای خود را بشوی پس اوریا از خانه پادشاه بیرون رفت و از عقبش جوانی از پادشاه فرستاده شد اما اوریا به خانه خود نرفت پس داود به اوریا گفت آیا تو از سفر نیامده چرا به

خانه خود نرفتی عرضه کرد که تابوت و اسرائیل و یهودا در خیمه ساکنند و اقایم یؤب و بندگان اقایم بر روی بیابان خیمه نشین‌اند آیا چگونه من به خانه بروم و اکل و شرب نمایم و با زن خود بخوابم به حیات تو این را نخواهم کرد پس داود او را دعوت کرد خورد و نوشید و او را مست کرد وقت شام بیرون رفت باز به خانه خود نرفت بامدادان مکتوبی برای یؤب نوشت و به دست اوریا فرستاد به این مضمون که اوریا را در مقدمه جنگ سخت بگذارید و از عقبش پس بروید تا زده شده بمیرد یؤب هم چنین کرد و خبر خوش مرگ اوریا را بدو داد زن اوریا از برای شوهرش ماتم گرفت تا می‌نویسد و چون ایام ماتم گذشت داود فرستاد او را به خانه خود آورد و او زن وی شد و برایش پسری زائید اما کاری که داود کرده بود در نظر خدا ناپسند آمد ملاحظه فرمائید که کدام بی غیرتی چنین کاری را می‌کند که مثل اوریا باشد که مقام غیرت و دیانت و شدت میل به جهاد در راه خدا به این مثابه باشد که از لشکرگاه به حکم داود برمی‌گردد به یاد جنگیان و لشکر مسلمانان به خانه خودش نمی‌رود و به لشکرگاه برمی‌گردد و حال آنکه خوف کشتن و بازنگشتن در این مقام و این چنین آدم این طور در راه داود جان‌فشان باشد و او مع ذلک در پاداش خدمتش زن او را بگاید به این اکتفا نکرده محض آنکه نسل زنای خود را به ریش اوریای بیچاره ببندد او را بخواهد و امرش کند که به خانه برود و با زنش هم‌بستر شود که شاید این تخم حرام را از خود دور کند و او نشنود او را شراب بخوراند که مست شده با عیالش هم‌بستر شود باز اوریا نکند به این اکتفا نکرده دستورالعمل بدهد که خونش ریخته شود پس از آن آن زن را در خانه خود بیاورد و حد زنا را تعطیل نماید و آن نسل زنا را تربیت کند سهل است با آنکه خداوند خبر داد که آن پسر زنائی که از برای تو زائیده شده البته خواهد مرد مع الوصف در ناخوشی این زنا زاده داود روزه گرفت و دعا کرد و تمام شب را بر روی زمین خوابیده و هر چه خواستند او را حرکت دهند نشد و نان نخورد و موافق باب دوازدهم بعد خداوند او را از انبیاء محسوب دارد و در قرآن یاد خبر از او کند ولعمری که این کتاب علاوه بر آنکه الهامی نیست از دشمنان دین تالیف شده کسی چنین کتابی را الهامی نمی‌داند مگر گلپایگانی که میل دارد حالات انبیاء چنین باشد تا رعیت هم به حریت و آزادی هر کاری بخواهند بکنند و هم مدعای متبوعان خود را ثابت نمایند و این فضیحه به جهاتی بدتر از شنیعه لوط است سیم و عجب‌تر از این حکایت انتقام خدائی است که در باب دوازدهم از آن کتاب بیان شده که خداوند به توسط نانان نبی به داود خبر می‌دهد که حال که تو اوریا را به شمشیر کشتی و زن او را گرفتی من به عوض قرار می‌دهم که زنان تو را بگایند تو در پنهانی کردی اما من در این کار را پیش تمام بنی اسرائیل در نظر آفتاب خواهم کرد و این اشاره به قصه ایشالوم است که زنان پدر خود را در روز در محضر مردم وطی نمود و خواهد آمد ما شاء الله از این حکومت که مجازات زنان را به زنا می‌دهد و گناه داود را به زنان بی‌تقصیر دیگر می‌نهد که مهتوکات شوند جهاداحکومت بلخ بکردش لایق ریش گلپایگانی که چنین کتبی را غیر محرفه و آسمانی بداند و به آنها از برای مذهب باطل خود استشهاد نماید چهارم در باب سیزدهم می‌نویسد حکایت امنون پسر داود را که خواهر ایشالوم برادر خود را به تدبیر گرفت و با او زنا کرد و هر چه دختر داود خواهر ایشالوم تضرع کرد که ای برادر مرا رسوا مکن فایده نبخشید زود وارد شد و با خواهر خود خوابید و آن دختر عفیفه را بی‌پرده کرد او خاکستر بر سر ریخت و فریادکنان نزد برادرش ایشالوم رفت و پس از آنکه می‌نویسد که این خبر به داود رسید در عوض انتقام و اجرای حد زنا که کشتن بود انتقامی که کشید آن بود که در آیه بیست و یکم [صفحه ۴۱۶] می‌نویسد چون داود این وقایع را شنید غضبناک انتهی ما شاء الله از غیرت دارد خیلی معلوم می‌شود مرد غیوری بوده و اینکه دیگر انتقام از آمنون نکشید به واسطه آن بود که دیدن این پسر در زناکاری متابعت پدر خود کرده اولاد خلف بوده و من یشابه ابه فما ظلم بسلیقه گلپایگانی رفتار کرده این سهل است که بعد از دو سال که موافق همین باب حدی را که داود تعطیل کرده بود ایشالوم برادر امنون بر او جاری کرد به تدبیر که آمنون را دعوت کرد و او را کشت داود غضبناک بر ایشالوم شد که چرا زنا کننده با دختر خود را کشته که چون خبر کشته شدن امنون به او رسید می‌نویسد پادشاه برخواسته جامه خود را درید و بر روی زمین دراز شد و به آواز بلند گریه کرد و ایشالوم هم فرار کرد پنجم حکایت انتقام خدائی است از داود به مسلط کردن ایشالوم بر عیالات داود

موافق دیوان بلخ که در آن انتقام معلوم می‌شود حالت اولاد پیغمبر چه بوده و این حکایت را در باب شانزدهم این کتاب می‌نویسد که پس از مدتی که ایشالوم تهیه لشکر دید زنهای پدرت را وطی کن می‌نویسد در آیه بیست و دوم پس خیمه‌ی بر پشت بام برای ایشالوم برپا کردند و ایشالوم در نظر تمامی بنی اسرائیل نزد منعهای پدرش درآمد بارك الله حقیقه پسر پیغمبر است حال ملاحظه غیرت داود را نما که با آنکه ایشالوم سیرت و عرض او را در محضر تمام بنی اسرائیل بر باد داد مع ذلك پس از مدتی که لشکر به جنگ ایشالوم می‌فرستد موافق باب هیجدهم به رؤسای لشکر سفارش می‌کند که به خاطر من بر ایشالوم جوان برفق رفتار نمائید و به این جهت لشکر پس از گرفتاری ایشالوم به جهت سفارش داود حذر داشتند که او را بکشند تا آخر یؤب سردار او را کشت و پس از آن دریغ داشتند که این خبر را به داود برسانند وقتی که اغمیعض قاصد به نزد او رسید که خبر فتح به او بدهد او از سلامتی ایشالوم سؤال کرد احمیفض طفره در جواب داد تا آنکه قاصد دوم رسید و آن کوشی بود باز سلامتی ایشالوم را از کوشی سؤال کرد وقتی که مطلع شد که ایشالوم کشته شد زار زار گریست و موافق آیه اخر این باب هی می‌گفت ای پسرم ایشالوم ای پسرم ای پسرم کاشکی به جای تو می‌مردم ای ایشالوم پسرم انتهی حال ملاحظه فرما که این همه فساد و خونها که به واسطه ایشالوم ریخته شد و آن همه زنا که با عیالات پدر خود کرد عوض آنکه حدود خدا بر او جاری کند در مصیبت ایشالوم آنقدر جزع می‌کند که کاش من به جای او می‌مردم و او زنده می‌بود و این شیوه مرضیه را همیشه به جا می‌آورد سبحان الله از کفر و ضلالت و چنین تهمتها به انبیاء و اولاد انبیاء هنوز گلپایگانی می‌نویسد به دلیل متقن کسی نتوانست تحریف کتب مقدسه را ثابت نماید حشرش با امنون و ایشالوم باد ششم حکایت فضایح و ارتداد حضرت سلیمان نبی است العیاذ بالله که در باب یازدهم کتاب اوکال پادشاهان می‌نویسد که از آن زنانی که خداوند بنی اسرائیل را نهی کرده بود از اختیار آنها از مشترکات که مبادا دل شما را پیرو خدایان خود کند زنان را بسیار دوست می‌داشت و سلیمان با اینها به محبت ملصق شد تا آنکه زنانش دل او را برگردانیدند وقت پیری سلیمان زنانش دل او را به خدایان مایل و دل او مثل دل پدرش داود با خدایش کامل نبود پس سلیمان عقب خدای صیدونیان و عقب ملکوم رجس عمویان رفت و در نظر خدا شرارت ورزید مثل پدر خود داود آنگاه سلیمان در کوهی که روبه روی اورشلیم است مکانی بلند به جهت کوش که رجس موابیان است و به جهت مولك رجس بنی عمویان بنا کرد و هم چنین به جهت همه زنان غریب خود که برای خدایان خویش به خود می‌سوزانند و قربانها می‌گذرانیدند حمل نمود پس ختم خداوند بر سلیمان افروخته شد از آن جمله که دلش از یهوه خدای اسرائیل منحرف گشت که دو مرتبه بر او ظاهر شده او را در همین باب امر فرموده بود که پیروی خدایان غیر ننمایند آنچه خدا به او امر فرموده بجا [صفحه ۴۱۷] نیاورد ملاحظه کن مخالفت امر را کرد و گمراه شد و زنان واجب القتل را نگه داری کرد و بتخانه‌ها ساخت و توبه از او نقل نشده چه آنکه اگر توبه می‌کرد معابد اصنام را خراب می‌کرد هفتم موافق باب سیزدهم و چهاردهم و پانزدهم و شانزدهم سفر داوران شمشون پسر نوح پیغمبر بود که ملك بر مادرش که نازا بوده ظاهر شده و او را بشارت داد به تولد ندیز و پس از ولادت شمشون روح خدا بر او نازل شده خوارق عادات از او به ظهور رسیده و مع ذلك قتل و زنا و سرقت را کرارا به او نسبت می‌دهد در همین اوباب و انصاف آن است که این ابواب سفر قضاة بعینه همان کتاب حسین کرد را ماند و معجزاتش نظیر کندن حسین کرد است چاه را از زمین و بسر کشیدن و آب خوردن و چگونه شمشون را می‌توان گفت او مورد نزول روح خدائی بوده اگر روح خدا که بر حواریین صاحب عهد جدید نازل شده مثل همین روحی است که بر شمشون نازل شده که فضیلت آنها معلوم شده و معلوم می‌شود که نزول روح با معصیت پروردگار منافات ندارد پس چه چیز احتمال دروغ را از حواریین در مقام تصنیف و جمع عهد جدید برداشته چه آنکه موافق عهد عتیق زن و شراب و بت‌پرستی از انبیاء سر می زده تا چه رسد به دروغ گفتن حواریین هشتم از خرافه و کفری است که نسبت به جناب هرون پیغمبر جلیل القدر نسبت می‌دهد که در باب سی و دوم سفر خروج حکایت گوساله ساختن هرون از زیورهای بنی اسرائیل و مذبح بنا کردن و قربانی کردن و عید قرار دادن را نقل می‌کند و این ارتدادی صریح از هارون است نهم در باب نهم سفر تکوین شراب

خوردن نوح را نقل می‌کند دهم در سفر دوازدهم تکوین حکایت ابراهیم و ساره را نقل می‌کند که ابراهیم به ساره گفت تو زن خوش منظری احتمال دارد مصریان هنگام دیدنت و دانستن که این زن اوست و مرا بکشند تمنا آنکه بگوئی که خواهر منی تا اینکه به سبب تو به من نیکی شود و جانم زنده ماند اهل مصر دیدند ساره را که خوش منظر است او را در نزد فرعون ستودند وی را به خانه فرعون بردند و به خاطر او به ابراهیم احسان نمود صاحب گاوان و میشان و غلام و کنیز شد و خدا فرعون و اهل خانه او را به بلا مبتلا ساخت فرعون به ابراهیم گفت این چیست که به من کردی چرا مرا خبر ندادی که زوجه من است چرا گفتی او خواهر من است که او را به زنا گرفتم الان زوجه خود را برداشته برو انتهی غیرت از این بالاتر از این نمی‌شود نعوذبالله از این کفر بر ابراهیم خلیل و نظیر همین حکایت را از ابراهیم و ساره در باب بیستم سفر تکوین نقل می‌کند یازدهم در باب بیست و هفتم سفر تکوین تفصیل غریبی نقل می‌کند که از آن معلوم می‌شود خرافت و بیشعوری که یعقوب پسرش را از عیسو پسر دیگرش نشناخت و دعای در حق عیسو را به طلب نبوت در او و ذریه‌اش در حق یعقوب اشتباها دعا کرد و خداوند هم مثل اسحاق به غلط و اشتباه رفته دعای سهوی را در مورد سهو اجابت نمود و کذب و خدعه یعقوب را می‌نویسد و اینکه این خدعه چنانچه به خرج اسحق رفت به خرج خدا هم رفت دوازدهم در سفر تکوین حکایت جمع بین اختین یعقوب را به شکل بسیار بدی می‌نویسد و هم حکایت زنای دوبیل پسر یعقوب با زن پدرش و هم حکایت زنای دینا دختر یعقوب را به شکم و هم زنای یهودا پسر یعقوب با عروسش و گفتن یعقوب چنین عروس زانیه را که او صادقه است و هم حکایت ظلمهای اولاد یعقوب که تمام ذکور طایفه به شکم را بی تقصیر کشتند و یعقوب مؤاخذه نکرد از این حکایات معلوم می‌شود مقام عصمت خانواده بنی اسرائیل زنانه و مردانه و غیرت آنها از ابراهیم تا داود ابراهیم با زنش چنان می‌کند و لوط با دخترانش یعقوب با پدرش چنان و دوبیل با زن پدرش زنا یهودا با عروسش داود با زن اوریا امنون با خواهرش ایشالوم با زنهای پدرش سلیمان با زنان حرام و شمشون کثیرا الزنا ما شاء الله از این عصمت [صفحه ۴۱۸] و غیرت که در میان ابراهیم و اولادش انبیاء بنی اسرائیل شایع بوده که در هیچ خانواده اینطور عصمت یافت نشده خدا لعنت کند گلپایگانی را که این ابواب را دیده و آنها را کتب آسمانی می‌پندارد و اقوال چنین مردمانی را حجت می‌داند به طور یقین معلوم است که این کتب از تحریفات دشمنان دین بوده که قصدی جز افتضاح انبیاء کرام نداشتند خوشا حال گلپایگانی که اینها را الهام خدائی می‌داند و آنها را انبیاء به‌به لایق ریشش همانا گلپایگانی مشربی که صدور این افعال را از انبیاء مضایقه نداشته باشد قضیه فضیحه ملا حسین باب الباب را با آن حجاب بی نقاب در بدشت که یک فرسنگی شاهرود است که داستان میلمه و سجاح را تازه کرده در آن خیمه مخصوص خلوتی که افراختند ضائر به مذهب نمی‌آید و نمی‌داند خوشا حالشان هنیئا لارباب النعیم نعیمهم باری این حال انبیاء و اما حواریین پس مقدم و افضل همه پطرس است و خال او در ثبات ایمان بنابر آنچه در انجیل متی نوشته آن است که عیسی به او گفت دور شو از من ای شیطان که اسباب لغزش منی و در غیرت و حمیت در دین و اخلاص به عیسی آن بود که در شب گرفتاری عیسی که پسر خدا و مقتدای جهان آنست که دشمنان اراده ریختن خونش داشتند او و رفقایش در آن گرفتاری خواب استراحت می‌کرد با آنکه عیسی متعبد دو مرتبه از ایشان خواهش کرد امشب را بیدار باشید که نفس من از غایهٔ الم مشرف به موت آنست و در آن شب کمال اضطراب و حزن را داشت که اگر راستی دوستی به عیسی داشتند او چنان مبتلا و مضطرب به ببینند خودشان استراحت کنند هرگز نمی‌کردند اگر این سخنان عهد جدید دوست است اطمینان و وثوقی به شخص اول حواریین پیدا نمی‌شود تا چه رسد به دیگران و از همین جهت در انیس الاعلام از قدیس اعنو شینوس نقل می‌کند که پطرس ثبات قدم در ایمان نداشت گاهی مؤمن بود گاهی شک می کرد ملاحظه فرما حال یهودای اسخریوطی را که موافق انجیل متی در باب نوزدهم که عیسی به او بشارت می‌دهد در ضمن بشارت به شاگردانش می‌گوید در وقتی که به عیسی گفتند جزای متابعت ما تو را چه خواهد بود می‌فرماید در معاد وقتی که پسر انسان بر کرسی جلال خود نشیند شما نیز به دوازده کرسی نشینید بر دوازده سبط اسرائیل داوری خواهید نمود و یهودا از این دوازده است مع ذلک حالش این است که بسی درهم عیسی را فروخت و مرتد شد و او عیسی را به یهود نشان داد و گرفت

موافق اناجیل ایشان که بنویسد او یکی از دوازده بود که با یهود و شمشیرها و چوبها آمدند و عیسی را نشان داد حال این حواری که صاحب کرسی باشد این طور شود حال باقی هم معلوم می‌شود.

ابطال تمسک بهاء و اتباعش بعهد جدید و عتیق

تجدید مقال لتوضیح حال می گویم حال انبیاء و حواریین و کتب عهدین همان است که بعض آن را شنیدی حال واقعه از دو قسم خالی نیست یکی آنکه آنچه در فضایح این بزرگواران در این کتب نوشته دروغ و از دس دساسین و تحریف محرفین است و دیگر آنکه تمام صحیح و الهامی است در هر دو صورت مطلوب ما که عبارت از عدم صحت و حجیت کتب عهدین باشد معلوم می‌شود اما در صورت اولی پس معلوم می کند که این کتب مورد تحریف و دس و خرافه و باطل می‌باشد پس از کجا معلوم خواهد شد که آن آیاتی که طایفه ضاله بابیه در هر مقامی تمسک به آن می کنند از آن قبیل نباشد و اما در صورت ثانیه پس معلوم می کند که انبیا معاصی کبیره و کفر از انبیاء صادر می‌شود پس نفی احتمال دروغ و از خود گوئی را در کلمات ایشان چه خواهد کرد و در آن وقت گفته می‌شود که آنچه را که این طایفه گمراه در هر مقامی تمسک می‌جویند شاید از دروغها و از خودگوئیها مصنفین عهدین باشد حال خوب است کسی به فاضل گلپایگانی بگوید آیا دلیلی متقن تر از آنچه گفتیم می‌شود بر بطلان کتب عهدین و عدم صحت و اعتماد بر آنها همانا این فضایح با مذهب این فاضل معلوم می‌شود موافق است تا آنکه به موجب حب الشیء یعمی و یصم [صفحه ۴۱۹] حب رواج مذهب فاسد او چشم بصیرتش را کور کرده که این کتب را به واسطه تقویت مذهب باطلش تصحیح کرده و حال آنکه خواهد آمد اشاره به سوی آنکه آنچه را از عهدین تمسک می کند بر فرض اعتبار عهدین باز دلالت بر مدعا و مقصود او ندارد بلکه او من عند نفسه حول تطبیقی بر مقاله خود می کند و خرابی را اخرابتر می کند که بنای بی اساس خود را آباد کند غافل از آنکه از ظلمت نور و از گلی گلخن قصور حاصل نیاید و تخمه تلخ میوه شیرین ندهد قل هل ننبئکم بالاخیرین اعمالا الذین ضل سعیهم فی الحیوة الدنیا و هم یحسبون انتم یحسنون صنعا و لا یخفی آنکه با جماعت مسلمین بیزاری داریم از این منافات خرافات و تهمتها و کذبها نسبت به انبیاء عظام علی نبینا و علیهم‌السلام بلکه به صریح عقل و صحیح از نقل و نبض کتاب خدا و متواتر از فرمایشات ائمه هدی پیغمبران را مظاهر صفات الهی و دارای ملکه عصمت در تمام اقوال و افعال و حرکات می‌دانیم علی وجه لا یصدر منهم القبیح و لا ما ینافی امر الشارع لا سهوا و لا نسیانا و لا خطاء و لا غفلة و لا یصدر عنهم فعل الا عن امرهم و تمام این وقایع در کتاب و اخبار ائمه هدی برخلاف آنچه که در عهد عتیق و جدید نوشته شده یاد گردیده شده و اگر در مؤددی به ظاهر و بتوان اثبات خطائی نمود به فرمایشات ائمه محمول بر ترک اولی خواهد بود که مقام گنجایش ذکر آنها را ندارد.

اغلاط کتب عهدین

امر دوم اغلاط بیشمار عهدین است و احاطه به تمام محتاج به کتابی است علیحده و در این مقام بذکر چند فقره اکتفا می‌شود اول در باب دوازدهم انجیل متی به صراحت می‌نویسد که عیسی فرمود در جواب طلب کنندگان معجزه و بدیشان خبرایت یونس نبی داده نخواهد شد بعد می‌فرماید آیت یونس را زیرا که همچنانکه یونس نه شبانه روز در شکم ماهی ماند پسر انسان نیز سه شبانه روز در شکم زمین خواهد بود باز همین فقره اثبات آیت یونس را از برای خود در باب شانزدهم پس از طلب معجزه می‌فرماید حال ملاحظه اناجیل را بفرمائید تا آشکارا گردد که سه روز بودن عیسی در شکم زمین غلط محض بوده بلکه روز جمعه طرف عصر جان بداد و شب شنبه به خاک سپرده شد و روز یکشنبه قبل از آفتاب که مریم و شاگردان به سر قبر رفتند جسد عیسی را نیافتند نزدیک شام دوشنبه بر شاگردان ظهور نمود بعد از ظهور بر مریم حال یا آنکه آن کلام اول متی دروغ است و یا سایر کلماتی که انجیل متی و سایر اناجیل نوشته از تفصیل فوق غلط است و موافق از فقرات دیگر اناجیل در ابواب متفرقه این نگارنده به دست

آورده آن است که مقصود عیسی از سه روز یونس سه روز از زمان گرفتن و صلب او که جمعه باشد تا زمان حرکت که صبح یکشنبه باشد بوده و متی معنی فرمایش عیسی را نفهمیده به غلط تفسیر کرده و این آیه زیرا که همچنانکه یونس الخ تفسیر من عندی متی باشد چنانچه معلوم می‌شود این مطلب از باب بیست و چهارم لوقا که آن زمانی که آمدند و بدن عیسی را در قبر ندیدند متحیر بودند که آن دو ملک به ایشان گفتند چرا زنده را از مرده‌گان می‌طلبید در اینجا نیست بلکه برخواسته است به یاد آورید که چگونه شما را خبر داد که ضروری است که پسر انان به دست مردم مصلوب شود و روز سیم برخیزد ظاهرش روز سیم از صلب است که موافق با یکشنبه می‌شود حال متائی که خطا و غلط بکند سایر اقوال او حجت نخواهد بود دوم قول عیسی به شاگردانش موافق سفر نوزدهم انجیل متی که به حواریین فرمود در معاد چون پسر انسان بر کرسی جلال بنشیند شما نیز به دوازده کرسی نشسته بر دوازده سبط بنی اسرائیل داوری خواهید کرد غلط است چه آنکه موافق اناجیل یهودا که از آن دوازده نفر حواریین بود ملعون و جهنمی و مرتد شد و خودش را خفه کرد و شریک در خون عیسی شد حال نمی‌دانم که بر آن کرسی دوازدهم که خواهد نشست و بر آن سبط دوازدهم که حکمرانی خواهد کرد آیا یک کرسی خالی خواهد ماند و یک سبط بی حاکم یا یک سبط قسمت می‌شود و آن کرسی را به مناوبه جلوس می‌کنند و یا آنکه کشنده عیسی که یهودا باشد همچو منصبی پیدا خواهد کرد اگر چه گمانم به اعتقاد گلپایگانی آن کرسی ذخیره از برای حسینعلی است سیم [صفحه ۴۲۰] در آن کتب بسیار می‌شود که سلطنت در کنعانیان یا سلطنت آل داود و غیر آن را ابدی نوشته و معین کرده و خلاف آن واقع شد یا مدتی از امور گذشته یا آینده خبر داده و خلاف آن واقع شد و بابیان زمانی را نسبت به امری کرده و خلاف آن شده و یا عددی در اسباط معین کرده و یا در بعض جاها عدد لشکر مقاتلین و عدد مقتولین را که بیان کرده برخلاف واقع بوده شرح بیان هر یک را مجال نیست و از تتبع در کتب عهدین و غیر آن معلوم می‌شود چهارم موافق انجیل متی در زمانی که در اورشلیم آمد و داخل هیکل شد و خبر از جزای آن داد و به شاگردانش هر آینه به شما می‌گویم در اینجا یعنی هیکل سنگی بر سنگی گذارده نخواهد شد که به زیر افکنده نشود و در ترجمه مگر آنکه انداخته شود اشاره به سوی بقاء خرابی و هیکل و تا مدتها چنین بود که هر وقت بنای هیکل می‌شد پس از خرابیش ممکن نبود سلطان جولین به جهت تکذیب مسیح خواست بنا کند آتشی بیرون شد که بناها فرار کردند و هم چنین در وقت دیگر و این را از اخبار غیب مسیح شمرده‌اند و این برخلاف واقع شد چه آنکه در زمان عمر همان هیکل را مسجدی بنا نمود که تاکنون باقی است مگر آنکه مقصود بنا کردن به وضع هیکل باشد و این خلاف ظاهر کلام عیسی است پنجم در سفر تکوین مدت وقوف بنی اسرائیل را چهارصد و سی سال می‌شمرد و واقع خلاف آن است به اتفاق مورخین و بسیار شده که عددی در مقامی از کتاب عهدین بیان شده و معتبرین از مورخین برخلاف آن رفته‌اند و این نشانی آنست که این کتب عهدین را کتب تاریخ می‌دانسته‌اند نه الهامی و الا مخالفت نمی‌کردند و از سیاق این کتب هم همین معلوم است کما لا یخفی علی الناظر و این فقره را در انیس الاعلام به شرح مفصلی بیان می‌کند رجوع نما ششم در باب اول انجیل متی که بیان ولادت عیسی را می‌نماید که ملک به یوسف گفت مریم پسری خواهد زائید که او امتی را از گناهان خواهد رهانید پس از آن می‌نویسد و این همه برای آن واقع شد تا کلامی که خداوند به زبان نبی گفت تمام گردد که آن کلام این است که اینک باکره آبستن شده پسری خواهد زائید و نام او را عمانوئیل خواهند خواند که تفسیرش این است خدا با ما انتهی و مقصودش از نبی و کلام او همان کلامی است که در باب هفتم کتاب اشعیاء وارد شده که خداوند خبر ایه بعد را به مژدگانی به آل داود داده در آیه چهاردهم می‌نویسد بنابراین خداوند به شما آیتی خواهد داد اینک باکره حامله شده پسری خواهد زائید و نام او را عمانوئیل خواهند خواند پس مقصود متی آن است که این بشارت اشیعا نظر به عیسی دارد و حال آنکه عیسی را کسی عمانوئیل نخوانده به علاوه که در همان باب اشعیا می‌نویسد در مقام وعده با پادشاه اورشلیم که این پسر باکره قبل از تمیز و ترک بدی و اختیار خوبی او زمین این دو پادشاه که به قصد خرابی اورشلیم آمده‌اند متروک خواهد شد پس باید این مولود قبل از خرابی زمین این پادشاه باشد و حال آنکه خرابی زمین به مدتی اندک از این خبر

واقع شد و ولادت عیسی بعد از مدت طولانی از این خرابی واقع گردید چنانچه از تواریخ معلوم می‌شود پس قول متی که بشارت اشقیاء در حق عیسی بوده غلط است و به این جهت بعضی گفته‌اند مقصود اشعیا آن بود که ایه به جهت ارامی قلب احاد بیاورد و آن آن است که زنش حامله شود و بزاید و پیش از رشد طفل زمین دو پادشاه خراب شود هفتم در باب اول انجیل متی که بیان نسب عیسی از ابراهیم شروع می‌کند و یک یک را تا مسیح می‌شمرد آنگاه می‌گوید تمام طبقات از ابراهیم تا داود چهارده و از داود تا جلای بابل چهارده و از جلای بابل تا مسیح چهارده و این حساب غلط است رجوع به باب متی و شماره کن تا واضح بیابی که از ابراهیم تا داود که داود هم داخل باشد چهارده می‌شود و پس از آن از سلیمان تا جلای بابل سیزده و از آن تا مسیح سیزده کسی که در حساب متی به غلط اوفتد قولش حجت نخواهد بود غلط هفتم آن وعده دروغ بزرگی است که خدا به زبان حزقیای نبی در [صفحه ۴۲۱] باره‌ی صور فرموده موافق باب بیست و ششم کتاب حزقیان که می‌نویسد به او وحی شد که چون صور یعنی شام همه گفته به اورشلیم که او خراب شده من توانگر خواهم شد ای صور من به ضد تو می‌باشم و بخت النصر را بر تو مسلط می‌کنم که برجهایت را خراب کند و غبارتر پراکنده به صخره صاف مبدل شود و رخنه شهر شود حصارت متزلزل و به سم اسبان خود همه کوچه‌هایت را پایمال کرده اهل تو را به شمشیر خواهد کشت و بناهای فخر تو به زمین خواهد افتاد و توانگری تو را تاراج نموده به یغما خواهند برد خوانهای تو منهدم و سنگ و چوب و خاک آن را در آب خواهند ریخت و آواز نغمات تو را ساکت خواهم گردانید که صداهای عودت دیگر مسموع نشود و بار دیگر بنا نخواهی شد و در میان تو کشتار عظیمی شود و انا فانا لرزان گردیده برای تو مرثیه خوانده تو را خواهند گفت که ای که از دریا معمور بودی چگونه تباه گشتی چون تو را به شهر مخروبی مثل شهرهای غیر مسکون گردانم و لجه‌ها بر تو آورده تو را با بهای بسیار مستور سازم تو را چنان خراب کنم که دیگر مسکون نشوی و تو را محل وحشت خواهم ساخت تو را خواهند طلبید اما تا ابدا الاباد یافت نخواهی شد انتهی ملخصا ما شاءالله از این وعده‌های دروغ که ابدا آثاری از آن در واقعه بخت النصر حاصل نشده و او در آن مدت بر شهر صور ظفر نیافت و خائب برگشت بلکه چنانچه از تواریخ معلوم می‌شود بعکس فرمایشات خدا روز به روز تاکنون آبادتر شده آن تهدیدات و وعیدات ابدا صورت نگرفت راستی این کلمات خدا بوده ولی عجز خدا مانع شد از انجام آن پس چگونه حزقیال نبی این همه دروغ را گفته باشد بلکه در باب بیست و نهم همین کتاب صریحا نفی این آثار را می‌کند که می‌نویسد پادشاه بابل با زحمت فراوان که خودش برو لشکرش کشد بر ضد صور نه خودش و نه لشکرش به اجری و مزدی نرسیده خدا در عوض او را مسلط بر مصر نموده که جمعیت او را گرفتار کرده غنیمتش را به یغما و اموالش را تاراج خواهد کرد تا اجرت لشکر بخت النصر شود و انصاف آن است که آن شدائد و هنکامها و وعیدها که درباره مصر ایضا در این باب و بابهای بعد داده آن هم واقع نشد بلی بعدها از غیر بخت النصر تا لشکر عرب صدمه دید موافق تواریخ هشتم در باب انجیل دارد که گمان مبرید که آمده‌ام تا توریهٔ یا صحف انبیا را باطل سازم نه بلکه جهت تکمیل آمده‌ام که هر آینه به شما می‌گویم تا آسمان و زمین زایل نشود همزه یا نقطه‌ای از توریهٔ هرگز زایل نگردد تا همه واقع شود پس هر که یکی از این احکام کوچکتر را بشکند و به مردم چنین تعلیم دهد در ملکوت آسمان کمترین شمرده شود و این برخلاف عقیده بابیه است و برخلاف گفته خود موسی است که پیغمبری صاحب دین مثل موسی از بنی اسماعیل خواهد آمد و برخلاف رویه خود عیسی است که در اناجیل تغییر احکام موسی را داده از آن جمله در باب نوزدهم انجیل متی دارد که فریسیان به جهت امتحان از عیسی سؤال کردند آیا جایز است مرد زن خود را به هر علتی طلاق دهد او در جواب گفت مگر نخوانده که خالق در ابتدا ایشان را مرد و زن افرید و گفت از این جهت مرد پدر و مادر خود را رها کرده به زن خویش پیوندد و هر دو یک تن خواهد شد آنچه را خدا پیوست انسان جدا نسازد به وی گفتند پس از بهر چه موسی امر فرمود که زن را طلاق نامه دهید و جدا کنند ایشان را موسی گفت به سبب سنگدلی شما شما را اجازت داد که زنان خود را طلاق دهید لیکن از ابتدا چنین نبود و به شما می‌گویم هر که زن خود را به غیر علت زنا طلاق دهد و دیگری را نکاح کند زانی است و هر که زن مطلقه را نکاح کند زنا کند

شاگردانش به او گفتند اگر حکم شوهر با زن چنین باشد نکاح نکردن بهتر است انتهی پس یکی از این دو باب انجیل متی غلط است بلکه هر دو باب آن چه آنکه در تغییر احکام توریهٔ و شریعت عیسی حرفی نیست و در اینکه این حکم هم از عیسی نیست شبهه‌ی نیست که قبح آن را شاگردان فهمیده‌اند و در باب دهم انجیل مرقش دارد که [صفحه ۴۲۲] هر که زن خود را طلاق دهد و دیگری را نکاح کند بر حق وی زنا کرده باشد و اگر زن از شوهر خود جدا شود و منکوحه دیگری مرتکب زنا شود و در این استثنا علت زنا را نکرده و این یکی از مواضع اختلاف است بین انجیلین و در باب هشتم انجیل یوحنا تعطیل حد زنا را کرده و کتمان از حکم موسی که باید سنگسار شود نموده ملاحظه کتب عهد جدید را بنما ببین راستی عامل به تمام احکام توریهٔ بوده و بوده‌اند یا نه نهم در باب بیست و سیم انجیل متی صریحا می‌گوید زنازاده داخل جماعت رب نشود و همچنین مؤابی و عموبی داخل جماعت رب نشوند و به مقتضی این دو آیه حضرت عیسی و حضرت سلیمان داخل جماعت رب نخواهند بود تا چه رسد به نبوت و موافق عهد عتیق مؤب و عمون زنا زاده‌اند و اجدادان دو بزرگوار دهم در باب ششم سفر تکوین دارد که خداوند دید که شرارت انسان در زمین بسیار است و خداوند پیشمان شد که انسان را بر زمین ساخته بود و در دل خود محزون گشت و خداوند گفت انسان را که آفریدم از روی زمین محو سازم انسان و بهایم و حشرات چون که متاسف شدم از ساختن ایشان یازدهم در باب بیستم کتاب اشعیاء پیغمبر خود را سه سال عریان و پا برهنه امر می‌کند که باشد تا علامت باشد از برای برهنگی اهل مضر می‌نویسد در آن وقت خداوند به واسطه اشعیاء ابن اموصی تکلم نمود گفت پر و پلاس از کمر خود بگشا و نعلین را از پای خود بیرون کن و او کرد عریان و پا برهنه راه رفته است تا آیتی می‌رفت و خداوند گفت چنانچه بنده من اشعیاء سه سال عریان و پا برهنه راه رفته است تا آیتی و علامتی درباره ی مصر و جلاء و طنان گوش خود را از جوانان و پیران عریان و پا برهنه و مکشوف سرین خواهد بود تا رسوائی مصر باشد و ایشان به سبب گوش که ملجای ایشان است و مصر که فخر ایشان است مضطرب و خجل خواهند شد ملاحظه فرما تا حال چنین آیتی عاقلی دیده و کرده دوازدهم ملاحظه فرما که چگونه احکام در باب چهارم و پنجم کتاب حزقیال بیان کرده و به جهت تبیین حال اورشلیم و آیت او و اهل او چه چیزها معین می‌کند که حکومت بلخ به گردش نمی‌رسد از آن جمله می‌گوید به حزقیال که سیصد و نود روز به پهلوی چپ بخواب که گناه بنی اسرائیل که از ده سبط اند متحمل شوی و چهل روز به پهلوی راست بخواب که گناه بنی یهودا که از دو سبط دیگرند متحمل شوی و در این مدت از پهلو به پهلوی دیگرت نخواهی غلطید اگر این فقره حکمی باشد و کنایه از عدم حرکت در این مدت پس صدمه سختی وارد می‌شود و نمی‌دانم قضاء حاجت را چگونه خواهد کرد تا آنکه در این اوقات می‌گوید و قرصهای نان جو را که میخوری آنها بر سرگین انسان در نظر ایشان خواهی پخت و خداوند فرمود به همین منوال بنی اسرائیل نان نجس در میان امتهائی که به میان آنها پراکنده می‌سازم خواهند خورد پس گفتم آه ای خداوند یهوه اینک جان من نجس شده و از طفولیت تا به حال میته یا دریده شده را نخورده‌ام و خوراک نجس به دهانم نرفته آنگاه به من گفت بدانکه سرکین گاو را به عوض سرگین انسان به تو دادم پس تو نان خود را بر آن خواهی پخت عجب آیتی از برای گاو بنی اسرائیل معین کرده و نمی‌دانم سرکین آتش‌بان بوده یا ممزوج بنان و این کتاب از اینگونه آیات پر است نعوذ بالله اگر اینها احکام خداوند باشد و بالقطع اینها فرمایشات حزقیال نبی نیست بلکه مجعولات و خرافات جمله یهود و کهنه عنود است که از برای رواج خود با بعض آنچه الهامی بوده و در دستشان بوده تلفیق کرده‌اند.

اختلاف فاحشه عظیمه بین کتب مقدسه

امر سیم اختلافات فاحشه عظیمه بین کتب مقدسه و بیان اقسام این اختلافات از صوری و معنوی محتاج به کتابی است علیحده و بر تتبع در آنها معلوم شد و محتاج به موازنه است حتی در مثل نسب که اهم امور است در بین خود اناجیل اختلاف است اگر روح القدس در یک مجلس بر آنها نازل شده و آنها را سیر کرده که به همه به یک لسان گفته اختلاف برای چه در یکجا [صفحه ۴۲۳]

او را از اولاد سلیمان محسوب می‌دارد و در یکجا از اولاد ناتان بن داود از یکی معلوم می‌شود که یوسف نجار شوهر مریم پسر یعقوب است و از دیگری پسر هالی به مثاث است و هکذا اختلافات دیگر در باب نسب عیسی تا چه رسد به ابواب دیگر و حتی آنکه در باب صلب عیسی اختلاف است در متی می‌نویسد آن دو دزد که با عیسی مصلوب بودند او را دشنام می‌دادند و در لوقا می‌نویسد یکی از آن دو دزد عیسی را تحقیر و سرزنش می‌کرد آن دیگری او را نهیب داد و گفت از خدا نمی‌ترسی این شخص هیچ کار بیجا نکرده بود و در بین اختلافات بسیار است و بین انجیل یوحنا و متی اختلاف است و هکذا بین انجیل مرقس با سایرین و در انجیل یوحنا دارد که تا ساعت شش از روز بدار کشیده نشده بود پس از آن او را بردند از نزد پیلاطس که به دار بزنند و در مرقس دارد که در ساعت سیم بوده که او را مصلوب نموده‌اند باری در مثل ولادت و قتل عیسی به اعتقاد ایشان اختلاف بسیار بین اناجیل اربعه است تا چه رسد به مطالب دیگر و دیگر ملاحظه فرما که همه اناجیل متفقند بر اینکه عیسی مصلوب شد و مقتول گردید بدنش را یوسف دفن کرد و اینها تمام خلاف صریح قران است که و ما قتلوه و ما صلبوه و لکن شبه لهم پس ای گلپایگانی بر اتفاقی چهار کتاب که بر خلاف قران باشد چگونه نمی‌توانی اعتماد بکنی بر آن تا چه رسد به مواضع اختلاف آنها و هکذا اختلافات عهد عتیق چقدر اختلافات بین کتاب احکام و کتاب اخبار ایام است و هکذا بین کتاب شموئیل و حزقیل و کتاب توریه و کتاب اعمال رسولان و رساله‌های . . . و غیر آن که احصاء آن ممکن نیست و یکصد و بیست و پنج موضع در انیس الاعلام ضبط کرده و بسیاری دیگر حقیر ظفر یافتم و در میزان الموازین می‌نویسد سی هزار اختلاف بین عهدین است اگر چه چون امتحان و رسیدگی نشده بالقطع نمی‌توان تصدیق کرد ولی انصاف آن است که مواضع اختلاف بی شمار است اگر بخواهد احصاء شود کتابی علیحده لازم دارد مثلا ملاحظه فرما از انجیل متی معلوم می‌شود که یحیی قبل از نزول روح بر عیسی او را شناخته و تکریم می‌کرده ابا داشت که او را تعمید دهد و می‌گفت من محتاج توام که تو مرا تعمید دهی و در انجیل یوحنا می‌نویسد که من مسیح را نشناختم و لیکن بعد از نزول روح شناختم او را و باز از متی معلوم می‌شود که بعد از آن او را هم نشناخته بود که از مجلس شاگردانش را فرستاد در نزد عیسی که آیا آن آینده توئی یا منتظر دیگری باشیم و هم ملاحظه فرما که در سفر ملوک در باب هیجدهم می‌نویسد هنگام آغاز سلطنتش یا احزان بیست و دو ساله بوده و در سفر اخبار ایام در باب بیست و دوم می‌نویسد اخر و یا هنگامی که آغاز سلطنت بود چهل و دو ساله بود آیا می‌توان گفت که این هر دو آسمانی است و هم در سفر ملوک ثانی باب بیست و چهارم می‌گوید یهویاکین در آغاز سلطنتش هجده ساله بود و در سفر اخبار ایام باب سی و شش می‌گوید یهویاکین آغاز سلطنتش هجده ساله بوده و هم در باب بیست و چهارم سفر شموئیل ثانی می‌نویسد و یؤب تعداد سان دیده‌های قوم را به ملک تسلیم نمود و تعداد اسرائیل هشتصد هزار نفر جنگی شمشیربند بود و مردمان یهودا پانصد هزار نفر بودند و در کتاب اول اخبار ایام این مطلب را طور دیگر می‌نویسد می‌گوید و یؤب جمع شماره قوم را به داود تسلیم نموده و شماره تمام بنی‌اسرائیل هزار هزار و یکصد هزار مرد شمشیرکش که سیصد هزار علاوه می‌شود از شماره شموئیل و شماره بنی یهودا چهارصد و هشتاد هزار مرد شمشیر زن که سی‌هزار عدد اخبار ایام از شماره شموئیل کمتر می‌شود و هم در کتاب اول پادشاهان باب چهارم می‌نویسد و سلیمان را چهل هزار اخوراست به جهت عرابهایش و در بعض نسخ چهل هزار طبیله اسب به جهت عرابهایش و دوازده هزار سواره بود و در کتاب دوم اخبار باب نهم می‌نویسد و سلیمان را چهار هزار اخور به جهت اسبها و عرابها داشت و دوازده هزار سواره [صفحه ۴۲۴] و هم ملاحظه فرما باب سی و هشتم از کتاب ارمیا را که می‌نویسد حکایت آن صحیفه اسمانی که از دهان ارمیا و کتابت باروک بود و رسیدن آن به دست یهویاقیم بن یوشیا و پاره کردن آن و سوزانیدن آن که خطاب رسید به توسط ارمیا که به یهویاقیم بگوید که در ازاء سوزانیدن صحیفه خداوند می‌فرماید که برایش کسی نخواهد بود که بر کرسی داود بنشیند و در نسخه دیگر از برایش فرزندی نخواهد بود که بر تخت داود بنشیند و از این طرف در باب اول انجیل لوقا دارد که خطاب به مریم رسید و او را بشارت داد به پسر حضرت اعلی بعد می‌گوید و خداوند در تخت پدرش و او را به او عطا خواهد نمود.

پاره ای از تحریفات عهدین

حال ملاحظه بنما که موافق انجیل لوقا عیسی که پسر داود و هم پسر یهویاقیم باید بر تخت داود بنشیند امر چهارم پاره از تحریفات به زیاده و نقصان که از کتب تبتع خود کتب مقدسه معلوم می‌شود و جمله از معتبرین و علما فریقین تصریح به آن است احمر پنجم ملاحظه سوق عبارات و ملاحظه مطالب مندرجه در آن کتب و ملاحظه سخافت و غرابت و رکاکت بسیاری از امور که در آن کتب ثبت شده و تعلیمات فاسده و آیات و علامات کاسده و بینات عجیبه و دستورالعمل‌های غریبه و توعیدات هایله و سخت از وقایع آتیه که ابدأ وقوع نیافته موجب قطع می‌شود که این کتب الهامی و آسمانی نیست و هرگز مصادر وحی الهی به اینگونه کلمات تکلم نمی‌کنند مثل آنکه می‌نویسد جامه را دوازده پاره کن تا بدانند بنی اسرائیل دوازده قسمت می‌شود یا کمربند به کمرت ببند در میان آب برو و در آنجا پنهان کن بعد از چند روز بعد که می‌بینید پوسیده شده خطابش می‌کند که فلان طایفه مثل این کمربند خواهند پوسید و امثال ذلک که اثبات این فقرات محتاج به ذکر عبارات بسیاری از کتب مقدسه است و آن زحمتی است طولانی که ما را از مقصود باز می‌دارد هرکس بخواهد مطلع شود تبتع کامل بنماید در آن کتب تا به خرافات و مطالب فاسده بسیار ظفر یابد و بالجمله شرح حال خرابی کتب مقدسه از جهات عدیده محتاج به کتابی است علیحده در ضمن این رساله ممکن نیست در خیال هستم اگر توفیق مساعد شد سفری مخصوص در این باب مفصلا نوشته شود و با این جمله چگونه می‌توان اعتماد نمود بر آنها و استدلال کرد بر آنها و با این وصف آیا دیگر محال است که گلپایگانی بنویسد که دعوی تحریف کتب مقدسه اصلیه کلامی است واهی و کسی به دلیل متقن نمی‌تواند ثابت کند و العجب آنکه تحریف جزئی را خود بهاء در لوح سلطان اعتراف کرده معلوم می‌شود گلپایگانی کاسه از آش گرم‌تر است و لا یخفی آنکه کتب مقدسه اصلیه را منزه از تمام این عیوب و مفاسده می‌دانیم و اعتقاد داریم ولی تمام این کتب موجوده و آیات و ابواب آنها را از آن کتب نمی‌دانیم که به واسطه تغییرات کلیه در ازمنه متعدده و سوانح بسیار یا یکسره از میان رفته و یا بیشتر از آن و در هر صورت چون تمام ما باید بنا بالقطع صحیح نیست و بعض معتد به آن بالقطع فسادش ثابت شده دیگر به هیچ بابی از ابواب آن کتب نمی‌توان اعتماد کرد هر چند جمله از ابواب که مشتمل بر مواعظ و نصایح است و عاری از خرافات مظنون آن است که از باقی مانده از کتب مقدسه باشد ولی آن از بعض فائده از برای مدعا و مقصود نخواهد داشت و اما از طریق نقلی پس دلالت می‌کند بر عیب و تحریف آن کتب آیات بسیار از قران و هم اخبار بسیار فمن الاول قوله تعالی فی سورة البقرة افتطمعون ان یؤمنوا لکم و قد کان فریق منهم یسمعون کلام الله ثم یحرفونه من بعد ما عقلوه و هم یعلمون نسبت تحریف کلام الله را به اهل کتاب داده و دیگر قوله تعالی یحرفون الکلم من بعد عن مواضعه و دیگر قوله تعالی انزل الکتاب الذی جاؤا به موسی نورا و هدی تجعلونها قراطیس تبدونها و تخفون کثیرا که به صراحت دلالت دارد بر تحریف به نقیصه بسیار و دیگر قوله تعالی فویل للذین یکتبون الکتاب بایدیهم ثم یقولون هذا من عندالله و دیگر یلؤن ألسنتهم [صفحه ۴۲۵] بالکتاب لتحسبوه من الکتاب و دیگر قوله تعالی و اذا اخذ الله میثاق الذین اوتوا الکتاب لتبیننه للناس و لا تکتمونه فبندوه وراء ظهورهم و اشتروا به ثمنا قلیلا و دیگر قوله تعالی یا بنی اسرائیل لا تشتروا بایاتی ثمنا قلیلا و لا تلبسوا الحق بالباطل و تکتموا الحق و انتم تعلمون و دیگر قوله تعالی یا اهل الکتاب لم تلبسون الحق بالباطل و تکتمون الحق و انتم تعلمون الی غیر ذلک و با این جمله که به صراحت دلالت دارد بر جرات و جسارت اهل کتاب در تغییر و تبدیل کتب یا شبهه در عدم حجیت ما بایدینا و ایدیهم باقی می‌ماند و ایضا از قرآن مجید ثابت می‌شود تحریفات کلیه کتب عهدین بواسطه ظهور اختلافات در قصص و حکایات وارده در قرآن از امور متقدمه با آنچه از آن حکایات در کتب عهدین است و لذا علماء این دو فرقه از جمله ایرادات و شبهاتی که بر قرآن دارند همین اختلاف اوست با عهدین در آن حکایات و قصص غافل از آنکه این اختلاف اسباب قدح در آنها است نه در قرآن و آنچه از بعض آیات قرآن معلوم می‌شود از اعتبار آن کتب ناظر به کتب اصلیه است نه موجوده فی الحال و تمسکاتی که به کتب عهدین در قرآن و

اخبار می‌شود یا به واسطه الزام است و یا اثبات اعتبار فی الجمله می کند نه صحت تمام ما فی الکتب را که مبنای استدلال بابیه است کما لا یخفی علی المتامل.

اثبات تحریف عهدین به نص قرآن و اخبار

و من الثانی آن خبری است که در عیون و احتجاج و بحار و غیر آن به اسناد متصله از حضرت رضا نقل می‌شود که به جاثلیق نصرانی فرمود یا جاثلیق الا تخبرنی عن الانجیل حین افتقدتموه عند من وجدتموه و من وضع لکم هذا الانجیل قال ما افتقدنا الانجیل الا یوما واحدا حتی وجدناه غضا طریا و اخرجه الینا یوحنا و متی فقال الرضا علیه‌السلام ما اقل معرفتک بسر الانجیل و ان کان کما تزعم فلم اختلفتم فی الانجیل الذی فی ایدیکم الیوم فلو کان علی العهد الاول لم تختلفوا فیه ملاحظه صراحت فرمایش آفتاب نمایش معدن عصمت را نمائید که می‌فرماید آن انجیل اصلی مفقود و این موجود آن نیست و استدلال می‌فرماید بر این مدعا به اختلافاتی که بین آنها است و این محذور در تمام کتب مقدسه موجود است حال انجیل که آن عوارض عهد عتیق بر آن جاری نشده از کفر و ارتداد طوائف صاحبان کتب و غارت و سوختن و امثال آن و زحمت ضبط و حفظش را بیشتر کشیده‌اند چنانچه از تواریخشان معلوم می‌شود که چنین باشد حال باقی معلوم است که چه خواهد بود و به همین مختصر از بیان اکتفا می‌شود و ایضا از اخبار معتبره صحیحه ثابت می‌شود تحریفات کلیه کتب عهدین به ظهور اختلافات فاحشه از آنچه از اخبار قطعیه مستفاد می‌شود از تاریخ هبوط آدم تا اواخر حواریین عیسی در وقایع و امور گذشته و اختلافات فاحشه آن اخبار معتبره با مندرجات در کتب عهدین و بیان این مطلب هم محتاج به شرحی است فصیل که در رساله گنجایش ندارد و اگر بخواهی بر بی‌پائی و بی‌سندی کتب عهدین مطلع شوی و هم بر خرابیهای آن کتب از جهات عدیده ابواب متفرقه انیس الاعلام را به تفصیل مراجعه کن تا امر آشکارا گردد و هم ببینی که عناد و جحود گلپایگانی به چه اندازه است که خود علماء یهود و نصاری چه اختلافات در آن کتب دارند و چه‌ها درباره آنها گفتند و مع ذلک او می گوید تحریف این کتب کلام واهی است و العجب آنکه به قول معروف از رانکی بالاتر زده خود حسینعلی بهاء در لوح سلطان اعتراف دارد به تحریف فی الجمله و او می گوید قول به اینکه این کتب محرف است کلامی است واهی پس به قول گلپایگانی قول بهاء کلامی است واهی و الحمد لله علی ظهور الحق و لا یخفی آنکه آنچه بعض آیات و اخبار دلالت دارد بر استدلال به آن کتب یا ارجاح به سوی آنها یا نقل از آنها یا تصدیق و توصیف آنها می کند منافاتی با مقصود ما ندارد چه آنکه غرض ما عدم صحت و اعتبار تمام ما فی الکتب الموجوده است و اینکه بالقطع بسیاری از آنها باطل است و لعدم التمیز بین محرف [صفحه ۴۲۶] مجعول و باقی مانده از آیات اصلیه استدلال به آن کتب نمی‌توان کرد و آن امور مناقض این مدعا نیست که توصیف ناظر به کتب اصلیه است و استدلال و ارجاح یا بواسطه الزام خصم است بما هو حجهٔ عنده و یا کاشف از صحت همان مورد است و آن صحت فی الجمله را ثابت می کند نه کلیه و اما استدلالات بهاء و اتباعش به کتب عهدین وقتی درست می‌شود که ثابت شود صحت تمام ما فی الکتب الموجوده و آن غیر ثابت بل ثابت العدم است بلکه مورد تسلیم جمله از علماء فریقین است حال اگر که دانستی این جمله را برگردیم به اصل مقصود پس می گویم صاحب فرائد تبعا لمتبوعه بها تمسک می‌جوید به آیات بسیار از کتب عهدین بر اینکه بر آن کتب جواز انفطار سماء و سقوط کواکب و تبدیل ارض و سماء و ظلمت شمس و قمر کثیرا داده و مراد در آنها ظهور دیانت جدیده بوده چنانچه جمله اشاره به ظهور مسیح بوده پس هم چنین ذکر این وقایع در قرآن ایضا اشاره به سوی ظهور دیانت جدیده بعد شرع محمد (ص) خواهد بود.

جواب به شبهه بهاء و صاحب فرائد

و الجواب اولا آنکه کالنور علی الطور واضح شد عدم صحت آن کتب و عدم جواز استدلال به آنها فلعل این آیات از خرافاتی که

باشد که گمراهان این دو طایفه بجهۀ اغراض خود جعل و تلفیق کرده باشند و ثانیا دلالت آنها بر این مدعا معلوم نیست و ممکن است آنچه از وقایع انفطار سماء و سقوط کواکب در آنها واقع شده مانند قرآن ناظر به حوادث طامۀ الکبری باشد نه ظهور دیانت جدیده بلکه جمله از آنها ظهور در همین امر دارد افسوس که در این موقع که تحریر رساله به این مقام رسید نسخه فرائد که عاریۀ از یکی از این طایفه به دست آمده بود صاحبش استرداد نمود و فعلاـ در نظر ندارم تفصیل هر یک از این فقرات را تا جواب بالخصوص داده شود و اینکه عرض شد که ناظر بطامۀ الکبری است به نحو اجمال مقصود است که در نظر دارم نه تفصیل و آنچه پس از این نقل شود از کلمات فرائد آنها فقراتی است که مسوده برداشته بودم از قبل و ثالثا آنکه اگر تسلیم شود که آن علامات که در کتب مقدسه یاد شده اشاره به سوی دیانت جدیده بوده پس لازم نیست که در قرآن هم اشاره به سوی ظهور دیانت جدیده باشد تا مدعای بهاء لازم آید از نسخ شرع سابق غایۀ الامر حصول آن علامات به معنی ظاهرش در دنیا با بقاء عالم بر حال خود معقول نیست پس محمول می‌شود بر حصولش در طامۀ الکبری و قیامت اصلیه چنانچه آیات و ذیل آنها دلالت بر همین فقره دارد که خبر از وقایع یوم الحشر و الحساب و العقاب می‌دهد نه آنکه علائم قیام قائم و قیام روح الله باشد تا عمل شود بر ظهور دیانت جدیده خاصه به ملاحظه اخبار وارده در تفسیر آن آیات از لسان ائمه هدی که آنها را حمل بر وقایع طامۀ الکبری نموده‌اند هذا تمام الکلام فی الجواب عن الشبهۀ الثانیۀ و دانستی که صاحب فرائد تبعا لمتبوعه فرق بین علامات و حوادث را نگذاشته و اینکه آنچه از علامات است بر حال خود باقی است و عده آنها ظاهر نگشته و اینکه حوادث یوم الظهور موافق آیاتی که سابقا بیان گردید واقع نشده و اینکه حکایت انفطار و انشقاق سماء و سقوط کواکب که در قرآن است از علائم طامۀ الکبری است نه قیام قائم و قیام روح الله تا آنکه ناظر به ظهور دیانت جدیده باشد و اینکه استدلال از برای این مدعا به آیات عهدین باطل است به وجوهی که عمده آنها عدم صحت ما فی تلک الکتب است و اما از شبهه ثالثه که همه ادیان موجوده شریعت خود را اجر شرایع و باقی می‌دانند پس مقصودش آن است که آنچه را که مسلمین بر آن رفته‌اند از بقاء شرع محمدی (ص) و عدم نسخ به همان شبهه است که سایر امم در ادیان خود گمان کرده‌اند پس چنانچه آن گمان از ایشان خطابوده هم چنین این گمان از مسلمین خطا است و جواب از آن آن است که قیاس این امت به سایر امم مع الفارق است زیرا که امم دیگر این عقیده را از صاحبان شرایع نگرفته‌اند بلکه بر خلاف آنها شبهه یا عنادا چنین و هم فاسدی کرده‌اند به دلیل آنکه کتبی که مستند و معتمد آنها است تصریح به مجیء نبی بعد صاحب حکم و شرع کرده‌اند به عبارات مختلفه در توریۀ خبر داده [صفحه ۴۲۷] که از بنی اسماعیل پیغمبری مثل موسی مبعوث کرده کلام خود را در دهانش قرار دادم و هم چنین در لسان حیقوق و داود و اشعیا و در انجیل به وصف متجلی از فاران دراکب الجمل و صاحب عدالت و فارقلیط وارد شده و در توریۀ بیان جبل سالمع و کوه مدینه و داستان اذان و اشاراتی به سوی نبی قبل [این کرده] و اشاراتی به سوی شرع او بلکه خلفای او واقع شده و مع ذلک انکار آمدن پیغمبری صاحب شرع را نمودند به خلاف مسلمین که آنها آن عقیده را که نفی شرع اخیر باشد از پیغمبر و اوصیاء او گرفته‌اند که خودش فرمود لا نبی بعدی و اوصیائش فرمودند لا تغیر لملته و لاـ تبدیل لشریعته تا آنکه درباره‌ی قائم موعود فرمودند که او همه ادیان را بر دارد تا باقی نماند مگر دین محمد (ص) چنانچه گذشت اثبات این معنی به طرق عدیده در مقاله‌ی ثانیه حال در کجای آیات قرآنیه اشاره به آمدن رسول دیگر و دین آخر فرموده و دانستی جواب از آیات که به آن استدلال کرده بودند و در چه جای از اخبار به دین دیگر شده و دانستی جواب از اخبار شرع جدید را پس چه قدر فرق است بین اعمی که انبیائشان خبر آمدن نبی آخر را به ایشان داده شده با این امتی که پیغمبرشان نفی نبی آخر را کرده به علاوه آن است که کیفیت اسلام اوس و خزرج که در مدینه جای گرفته‌اند به انتظار نبی که در مدنیه ظاهر شود و آمدن اقوامی در مکه و استعلام جمله از یهود و نصاری از حالات و علائم آن حضرت و امثال ذلک معلوم می‌کند که علماء یهود و قسیسین نصاری بر حسب اخبار موسی و عیسی انتظار نبی بعد را داشته‌اند و محل او را مکه و مدینه گمان می‌کردند و به همین واسطه بسیاری از این دو طائفه که از آنهایند دو طایفه بزرگ مدینه ایمان آوردند و الا اسلام را قبول نمی‌کردند و اما آنکه در

ایقان نوشته که حضرت عیسی فرموده که آسمان و زمین زایل می‌شود و کلام ابن الانسان هرگز زایل نمی‌شود پس این به واسطه آن است که حضرت عیسی چنانچه نصاری معتقدانـد به امور غیر قابله مر نسخ بوده از اخلاق کریمه و تکمیل روحانیت نه سایر قوانین سیاسیه مدینه و ما هم قبول داریم که این امور از منقلاـن عقلیه غیر منسوخه است و کلاـم آن حضرت اگر این نسبت به او درست باشد ناظر به این مقام است که آنچه را از توحید و صفات باری و اخلاق کریمه و آداب حمیده که دعوت به سوی آن می‌کنم و مبعوث از برای آن شدم تا قیامت زایل نمی‌شود و هیچ دین و شرعی نفی آن را نمی‌کند اولا چگونه با آنکه کرارا خبر از آمدن نبی دیگر داده نفی آن را می‌کند و در سایر اناجیل هم بشارت آن را داده مثل مکاشفات یوحنا و دلالت می‌کند بر این مدعا که یهود منتظر نبی دیگری غیر عیسی بودند آنچه که در انجیل ظاهرا انجیل متی باشد یا یوحنا نوشته که یهود از او سؤال می‌کردند که تو مسیحی یا نبی دیگر و بعضی می‌گفتند او مسیح است و بعضی می‌گفتند این شخص همان نبی است و بعضی می‌گفتند مگر مسیح از جلیل خواهد آمد که این فقرات معلوم می‌کند آنکه به غیر مسیح نبی دیگری را موعود بودند و هم دارد که یهود از او سؤال می‌کردند که آیا تو آن نبی هستی یا کس دیگر و او جواب می‌داد که من صدای ندا کننده‌ام که معلوم می‌کند که یهود بعد از موسی منتظر نبی دیگری بودند پس آنچه را بهاء نسبت به اهل توریه داده که آنها موسی را آخر می‌دانند دروغ محض است بلی در این ازمنه‌ی متاخره به واسطه خصومات دینیه چنین اعتقادی در میان عوامشان باشد مضایقه ندارم حال عرض می‌کنم که اگر هزار شریعت در عالم فرض شود که تمام آنها به خطا و غلط اعتقاد بقاء شرع خود را کرده باشد لکن لا محاله یک شریعتی اخر الشرایع خواهد بود که منتهی به زمان رفع تکلیف باشد که از شرع ورق اخرین کتاب شرایع باشد و پس از او نباشد مگر طامهٔ الکبری که در او عمل و کتابی نباشد و ما دعوی می‌کنیم که آن شریعت متصله [صفحه ۴۲۸] به قیامت شریعت اسلام که سر رشته آن به دست محمد بن عبدالله (ص) بوده که او فاتح آن است و آن به دست قائم است که به دولت و سلطنت او ختم می‌شود و انه الباقی حجهٔ و لا حجهٔ بعده و گذشت مشروعا دلیل بر این مطلب در مقاله ثانیه اگر جوابی از آن ادله داری بیان نما این تمام کلام در ادله مرحله اولی و ذکر عقاید و مبنی و اصول مذهبشان بر وجه کلی و لاـ کلاـم در مرحله ثانیه پس در بیان ادله ایشان است که اقامه نموده‌اند از برای آنکه سید باب قائم مهدی است.

استقصاء ادله این طائفه (بهائی)

و ما در این مرحله ثانیه استقصاء می‌کنیم تمام آنچه به دست آمده از این طایفه چه از ایقان بهاء یا مفارضات عبد البهاء یا فرائد گلپایگانی یا دلائل اصفهانی یا کلمات سیاح بابی و آنکه رساله‌اش بی‌اسم و نام است و یا از کسانی از ایشان شفاها شنیده شده بدون اهمال و ترک چیزی از آنها و بیان می‌کنم جواب یک یک را مفصلا مشروحا بیان خواهیم نمود با آنکه نزد ادنی بصیری محتاج به جواب نیست که هیچ یک خالی از خلل از جهتی با جهاتی نیست یا خبر مجعول و اگر نه مجهول و یا ضعیف السند و یا مقدوح الدلالهٔ و غیر تمام الظهور و یا مورد حذف و اسقاط به عنوان سرقت و دزدی از صدر یا ذیل آن از مستدل به آن و یا مورد جعل و زیادتی برای مطابقه با مدعی از اختراع مدعی و یا مورد تصرفات عندیه مستدل و ضم مقدماتی ممنوعه باطله یا مشکوکه غیر مسلمه به سوی دلیل به واسطه تتمیم جهات دلائل آن و یا بودن آن از اضل از متشابهات و مجملات ماولات و یا بودن از وجوه استحسائیه و اعتبارات ظنیه و یا بودن از قبیل کبریات یا قضایایی حکمیه که نظری به صغری و موضوع ندارد و مستدل به هوای نفس خود تطبیق بر مورد خاص می‌نماید و با مزه‌تر از همه با وی که دروغ محض و جعل صرف باشد که خودش جعل کرده و دروغ آن را می‌داند و گویا به خدائی قائل نیست که بترسد و یا شرم و حیا نماید و یا مبتلا بودن به مزاحمت محکمات قطعیات و یا بودنش معارض بما هو اقوی منه و الحاصل هنوز دلیلی خالی از خلل از جهاتی از ایشان دیده نشده چنانچه حال ادله سابقه آنها را دانستی در مرحله اولی حال این ادله را هم خواهی دانست و مقدمه لازم است که به عرض رسانم که این مسئله مبحوث عنها از مسائل

اصولیه اعتقادیه است که معتبر در آن قطع و یقین است نه ظن و تخمین پس دلیلی ظنی السند مانند خبر واحد و ظنی الدلالهٔ مانند ظواهر معتبر نخواهد بود فضلا از ظنی الدلالهٔ و السند معا و فضلا عن المتشابه و المجمل و ما یحتاج اثبات المطلوب به الی اعمال الحدس و التطبیق و التوجیه و بالجمله نبض صریح و نقل متواتر و صحیح و عقل قاطع در اینگونه مسائل ظن حجت نیست و خصم هم اعتراف به آن دارد پس اگر ادله آتیه از قبیل اخبار آحاد باشد هر چه سندش صحیح و مأخوذ از اصل معتبر باشد حجهٔ نخواهد بود چه آنکه افاده نمی‌کند مگر ظن را و آن معتبر نیست در مقام پس اگر بنای تمسک به اخبار باشد باید به اخبار قطعیه از روی تواتر باشد یا احتفاف به قرینه و اگر از این مرحله آسوده شدیم و سند دلیل قطعی شد مانند کتاب و خبر متواتر پس باید دلالت آن قطعی باشد و به صرف ظاهری که لا یفید الا الظن تمسک بشود مگر آنکه تراکم ظواهر موجب قطع به مضمون شود مانند تواتری که موجب قطعی به سندی می‌شود و از اینجا معلوم می‌شود که حال متشابهات خرابتر است و مراد به متشابه آن است که ظاهر معتبری از برای مدعا نباشد یا لفظ مجمل باشد و محتمل المعانی یا اینکه آن معنای مطلوب بر خلاف ظاهر بوده باشد پس ادله که مورد تطرق احتمالات باشد نمی‌توان به آنها تمسک نمود خاصه در وقتی که ظاهر آن بر خلاف مدعای مطلوب بوده باشد و ایضا آن ادله که به آن استدلال می‌شود باید ملاحظه نمود که معارض بما هو اقوی منها سند او دلالهٔ و اکثر عددا نباشد که اگر معارض اقوی ولاهم از حجیت نیندازد مانع از حصول قطع معتبر خواهد بود و دیگر آنکه برخلاف قطعیات و محکمات نباشد که اگر از حجیت هم نیفتد با حصول قطع به خلاف قطعی از آن حاصل نخواهد شد ملاحظه فرما که در مقاله و نمایش اولی [صفحه ۴۲۹] قریب به سیصد خبر در تعیین اسم موعود و اسم پدر و اسم مادرش و تعیین شخصش از کتب معتبره نوشته شده از اخباری که تمام صحابه و تابعین و علماء راشدین در این مدت متمادیه در کتب خود ضبط نموده و به مضمون آن اخذ و اعتقاد کرده در حالتی که محفوف بوده به قرائن کثیره و مؤیدات بسیار که در نمایش اولی بیان گردید به علاوه موافقت آنها با اجماع قطعی و ضرورهٔ مذهب و اعتقاد آنها به ادعیه و زیارات معتبره حال اگر کسی راستی خصم در طلب حق است خوب است آنها را ملاحظه نماید و لااقل از آن نمونه خبر به اندازه عشر بیاورد نه آنکه به اخبار احادی تمسک کند که یا سندشان معیوب یا دلالتشان ناتمام و یا هر دو و نه آنکه به مجملات و محتمل الوجوه از آیات قرآن تمسک و یا به آیات مجمله متشابه کتب عهدین که حالشان را دانستی تمسک نماید و الحاصل هزار درست را نگذارد و یک نادرست را بگیرد.

خبر اسمه علی و انا تحت رجلیه

و بعد ذلک آنچه به دست آمده از ادله این طایفه امور چندی است یکی از آنها حدیثی است که در دلائل از برای تعیین اسم موعود تمسک می‌جوید می گوید فی فوائد المخلصین عن النبی (ص) اسمه اسم علی و انا تحت رجلیه و غرضش آن است که ضمیر اسم به موعود برمی گردد و مراد بانا تحت رجلیه آن است که اسم من بعد از اسم علی واقع خواهد بود یعنی علی محمد می گویم بعد از اغماض از حال کتاب و مؤلف آن و اینکه راوی خبر کیست ابوهریره است یا مثل آن و بعد از اغماض از آنکه ضمیر اسمه به که برمی گردد و آیا در مقام ذم اوست که یعنی پامال کننده دین من است یا مدح او یا اهل الانصاف آیا در لسان هیچ عاقلی متکلمی دیده‌اید که در مقامی بخواهد تعبیر از اسم کسی نماید مثل آنکه کسی بگوید اسمش محمد حسن یا محمد ابراهیم است بگوید اسم فلان اسم من است و حسن و ابراهیم زیر پای اوست و آیا هیچ عجمی الکنی را دیده‌اید که چنین تعبیر خنکی نامربوطی را تا حال کرده باشد تا آنکه صدور چنین کلامی نسبت به معدن فصاحت و منبع بلاغت داده شود انصاف آن است که به علاوه ضعف سند خود نفس خبر کذب اثر شاهد صادقی است بر جعل و اختراع آن و نبودن آن از پیغمبر (ص) بلی بالخصوص از این طایفه دیده شده که در اسماء مرکبه بر خلاف اصطلاح اهل لسان این طور بدع تازه به قالب ریخته که بگویند مثلا محمد قبل از حسن یا کاظم بعد سید به هوس آنکه در هر کاری تصرف کرده باشند و تازه آورده باشند هر چند غلط و قبیح و رکیک خروج از

لسان اصطلاح به چه جهت و بشاعت اکل از قفا برای چه رخصت الفاظ که از طرف نقطه اولی رسیده مقتضی همین نامربوطها است که مثل قربانا قریبا للقاربین طرزانا طریزا للطارزین تورانا نویرا للناورین تلفیق شود و در برابر قرآن تنمیق یابد چنانکه یکی از رسائل آنها را دیده‌ام که از مفاخر باب می‌شمرد که از لفظ بهاء صد و چند لفظ اختراع نموده بلی بنای نامربوط گفتن باشد زاینده رود خواهد بود و تمامی نخواهد داشت و الا جوهری و صاحب قاموس و منتهی الادب و امثال آن اگر تمام لغت عرب را تبتع کنند ده لفظ از لفظ بهاء نتوانند اشتقاق کنند واقعا معجزه همین است که بهاء کرده بهاء مبهی بهی متبهی بهیان مبهیان به هب هبی هبا هباء اهب باه تباه الی آخر مزخرفاته باری اگر مقصود بیان این لفظ مرکب بود به آن نهج از تعبیر پس کاش گفته بود اسمه اسم محمد و علی فوق راسه مگر آنکه زاید بر این فروتنی کرده باشد پس خوب بود که بگوید و اسمی بعد اسمه نه آنکه و انا تحت رجلیه یا ذوی الالباب انا ضمیر متکلم است و راجع به شخص چه دخل دارد به لفظ محمد پس کاشف و اسم محمد تحت رجلیه نه آنکه در اول اسم اراده کند و در ثانی مسمی و یا ذوی الشعور لفظ علی کجا پا دارد که لفظ محمد زیر آن واقع شود تعبیر از وقوع لفظ محمد بعد از لفظ علی به اینکه من زیر پای علی هستم رکیک فی الغایهٔ و فضیع الی النهایهٔ و خال عن النکته مگر آنکه در موقع تعارف و تواضع خضوع بی‌نمکی خواسته بنماید پس کاش گفته و من بعد از اویم نه زیر پای او سبحان الله از افتراء و ماشاءالله از بهتان اگر این مقصود را داشت خوب بود به اصطلاح باب سخن گوید و بگوید [صفحه ۴۳۰] اسمه علی قبل محمد یا اسمه محمد بعد علی خود باب بما رخصت عامه که در استعمال داده تا به این درجه نامربوط گفته بوده اگر نمی‌خواسته به رویه متعارف بگوید اسم او علی محمد است چرا نگفت اسم او مرکب از اسم من و اسم علی است باز می گویم اگر این کلام ناتمام از سید نام باشد شاید اشاره به علی نامی باشد ولو خود باب که یک جزئش را یاد کرده باشد و انا تحت رجلیه بیان صفهٔ و شغل او را کرده باشد چنانچه ظاهرش هم همین است و مرادش از تحت رجلیه پامال کردن دین باشد پس این اشاره باشد به سوی شخصی که بردارنده دین پیغمبر باشد و این کلام ذما علیه وارد شده باشد چنانچه ظاهر و انا تحت رجلیه همین است و در این صورت مضایقه نداریم که اشاره به سید علی محمد باشد باز می گویم اگر این خبر کذب اثر از پیغمبر باشد از برای آن معنی بلند صحیح درستی خواهد بود مطابق با واقع و موافق با سایر اخبار و مسوق از برای مدح آن موعود خواهد بود من دون آنکه انطباق بر باب داشته باشد و آن معنی اظهر است به دو قرینه از این تکلفی که صاحب دلائل کرده و آن معنائی است که بگوئیم لفظ اسم علی در آن خبر که می گوید اسمه اسم علی به طریق اضافه نباشد بلکه منون باشد و لفظ علی وصف او باشد و مراد به علی بلندی رتبه باشد پس مراد آن باشد که موعود اسمه اسم علی به طریق اضافه نباشد اسم او اسم بلندی است و لقب و صفتش ارجمند و حاصلش آنکه قائم صاحب اسمی است بلند و شریف هم لفظا به واسطه آنکه اسم او محمد است و مهدی و قائم و نجم و صاحب الزمان و امثال آن است و هم معنا که در آسمانها بلند و در زمین بلند و صفتش ارجمند پس اسم او اسمی است بلند و مراد با نام تحت رجلیه آن است که من اصل او هستم و او مستمد از من است چون که رجل و پا چیزی است که بدن بر او استوار است و زیر پا چیزی است که پا آنکه می‌دارد مانند نصبت اساس نسبت به بناء پس حاصلش آن باشد که قائم صاحب مرتبه بلند است و مستمد از من است و مددش از من است و من کمک کار او هستم و اما قراین پس یکی اعاده لفظ اسم است اگر مراد آن معنای صاحب دلائل باشد می‌خواست بگوید اسمه اسم علی چنانچه همین متعارف است که در بیان اسماء مردم گفته می‌شود اسم او حسن است اسم او جعفر است اسم او علی است حال که اعاده لفظ اسم شده معلوم می‌شود که مراد همان توصیف است و دیگر آنکه در چند خبر دیگر که در بیان اسم قائم وارد شده به همین معنا که گفتیم یعنی بلندی یاد کرده که می‌فرمایند چنانچه بیاید هو ذوالاسمین الاعلیین یعنی او صاحب دو اسم بلند است و من المعلوم مراد آن نیست که دو لفظ اعلی بر او اطلاق می‌شود بلکه مقصود بلندی اسماء اوست پس علی در این خبر به همان معنی اعلیین است که در این خبر است قرینه دیگر سیاق و انا تحت رجلیه که ظاهر در بیان حال و شان اوست نه بیان اسمش و اینکه اصل اویم پس آن وقت آن خبر به قرینه سایر اخبار محمول می‌شود بر اینکه اسم او محمد است و صاحب مرتبه بلند

و سمت وصایت از جانب پیغمبر (ص) دارد و در این صورت ابدا انطباقی بر مدعای این خوش انصاف نخواهد داشت فان قلت اینها احتمالاتی است و ظاهر نیست قلت آنچه را هم تو گفتی خبر احتمال سخیف چیز دیگر نبود و اگر این کلام صادر باشد باید بر این معنا که عرض شد حمل شود عجب دارم که صاحب دلائل خود را مجاهد گمان می‌کند و مردم را به دعوت به انصاف دعوت می‌کند آیا انصاف این است که در برابر آن همه اخبار صریحه صحیحه مرویه از طرق عامه و خاصه موجود در کتب معتبره مانند کافی و نعمانی و غیبت طوسی و اکمال و ارشاد امالی و عیون و توحید و خصال و بصائر و اختصاص و احتجاج و خبرامج و دعائم و ینابیع و بحار و عصمت و رجعت شیخ احساوی که مطاع و متبع در این طایفه است که بعض اندک از آنها در نمایش اول گذشت که به صراحت بیان می‌فرماید اسمه اسمی و اسمه اسم رسول الله و اسمه محمد و اسمه اسم نبی به این خبر ضعیف السند و فاسد الدلاله تمسک بجوید.

مراد از (ذوالاسمین) کیست؟

دویم در دلائل نقل می‌کند از کشف الغمه که در وصف قائم فرموده هو ذوالاسمین [صفحه ۴۳۱] الاعلیین و بعض دیگر از این طایفه هم استدلال کرده‌اند و مقصودشان که قائم صاحب دو اسم است چنانچه علی محمد دو اسم داشته علی و محمد می‌گویم اولا اگر مقصود این جماعت کتمان حق و گول زدن مردم نباشد ذیل این خبر را هم می‌نوشتند تا حق واضح شود حال حقیر عرض می‌نمایم که این مضمون در چند خبر معتبر وارد شده ولی در ذیل خبر می‌فرماید اسم یظهر یعمل و اسم یخفی یعنی قائم دو اسم دارد یکی آشکارا و آن محمد است و دیگری مخفی و آن احمد است چنانچه در بحار در باب صفات قائم چنین است نوشته شده پس همان دو اسم جدش را او هم دارد و در کشف الغمه است که جعفر بن محمد فرمود خلف صالح از ولد من که مهدی است اسمش محمد است و کنیه‌اش ابوالقاسم و او ذوالاسمین است یکی محمد و دیگری خلف حال از جمله اسمائش کسی خلف و احمد را شمرده یکی اگر بیان دو اسم را می‌کردند تو می‌توانستی به میل خودت حمل بر دو اسمی بنمائی هذا اولا و اما ثانیا پس نمی‌گردند باب یک اسم بیشتر نداشت و آن علی محمد است و مجموع این دو لفظ یک اسمند چنانچه حال در تمام اسماء مرکبه همین است کسی که اسمش محمد حسن است یا محمد تقی یا علیرضا او صاحب یک اسم است مرکب از دو لفظ مانند عبدالله علمی شما این طایفه به واسطه عصبیت مذهبی و عناد تجاهل با حق کرده اسم واحد مرکب از دو لفظ را دو اسم حساب می‌کنند ولی معصوم نباید چنین امری بفرماید که بگوید قائم صاحب دو اسم است و مراد آن باشد که اسمش مرکب از دو لفظ است پس معلوم شد که اگر نبود مگر همان صدر خبر باز دلالت نداشت بر اینکه اسم قائم مرکب از دو لفظ است بلکه دلالت داشت بر اینکه او صاحب دو اسم است چنانچه محمد بن الحسن صاحب دو اسم بوده مانند جدش نمی‌دانم این دو اسمی که از برای باب فرض کرده‌اند اسم علی‌اش مخفی بوده و محمدش آشکارا یا بالعکس پس به همین خبر کشف الغمه و غیر آن علاوه بر آنکه دلالت بر مدعای این طایفه ندارد دلالت بر ضد آن دارد و سند دلیل از برای ما است بر ایشان که قائم صاحب دو اسم است یکی محمد و دیگری احمد کما فی روایهٔ و خلف چنانچه در روایت دیگر است و العجب آن که این معاند که خود را مجاهد فرض کرده به این خبر کشف الغمه که دلالت بر مدعایش ندارد تمسک می‌کند و آن همه اخبار که در کشف الغمه است و اسم آن سرور و اسم پدرش و اسم مادرش را بیان می‌کند که هیچ یک با این مدعی نمی‌سازد پشت پا زده و حقیقت دین داری و مجاهده این است و بی‌غرضی همین است سیم ایضا در دلائل تمسک می‌جوید از برای اشاره به اسم علی محمد باب و حسینعلی بهاء به این خبری که بیان می‌کند کره و رجوع حضرت حسین (ع) را می‌گوید و عن النبی یا علی ان لی کرهٔ و لک کرتان کرهٔ قبل محمد و کرهٔ بعد حسین یعنی از برای من یا علی یک رجوع است و از برای تو دو رجوع یک رجوع پیش آن محمد و یک رجوع بعد از حسین (ع) و مقصودش آن است که من یک مرتبه بر می‌گردم یعنی جزء علی محمد می‌باشم و تو در مرتبه جزء مقدم علی محمدی و یک

مرتبه جزء مؤخر حسینعلی ماشاءالله از تمامیت این دلیل و از حجیت این استدلال سبحان الله از مرتبه این سواد و شعور و مستدل که فرق ما بین اسم و مسمی را نگذاشته و نفهمیده و تمیز ما بین لفظ و معنی را نگذاشته پیغمبر می‌فرماید از برای من برگشتنی است او حمل می‌کند آن را بر اینکه لفظ محمد جزء اسم خواهد شد.

معنای رجعت از لسان ائمه اطهار

یا اهل الانصاف کره و رجعت در اصطلاح اخبار و لسان ائمه اطهار عبارت از رجوعی است شخصا در رجعت و کدام عاقل حمل می‌کند بر اینکه لفظی جزء لفظ واقع شود و اگر چنین است پس کرات پیغمبر (ص) بی‌نهایت است که زمان رحلت آن سرور تاکنون هر اسمی که لفظ محمد جزء آن باشد آن یک کره پیغمبر خواهد و اگر مقصود وقوع آن لفظ باشد در اسماء حجج پروردگار پس در میان ائمه مسمی به محمد بوده‌اند اول آنها حضرت باقر پس از آن حضرت جواد پس از آن حجهٔ بن الحسن (ع) و اگر این خبر همان طور که نقل شده صحیح و درست باشد ممکن است که مراد کره علی [صفحه ۴۳۲] قبل از محمد عبارت از آنچه در بعض اخبار وارد شده که خود آن حضرت می‌فرماید کنت مع الانبیاء سرا و مع محمد جهزا که مراد نصرت آن حضرت است مر انبیاء سابقین را که در لسان آن بزرگوار بسیار واقع شده که یک موقع دیگران در تفسیر این آیه و اذ اخذ الله من النبیین میثاقهم الخ که می‌فرماید من انبیاء را نصرت کرده‌ام و آنها هنوز مرا نصرت نکردند و چون رجعت شود آنها مرا یاری کنند و کره بعد از حسین همان است که در اخبار وارد شده و تفصیل آن را بیان کرده بلی در خود اخبار رجعت هم دو کره یکی با حسین و دیگری با رسول خدا بیان می‌فرماید به تفصیل فضیلی چه دخل دارد این مطلب که گاهی لفظ علی قبل از محمد می‌شود و علی محمد نامی پیدا می‌شود و گاهی بعد از لفظ حسین واقع می‌شود و مسمی به حسین علی پیدا می‌شود خداوند شعور عنایت فرماید.

تعیین اسم مدعی با ادله واهیه و جواب آنها

چهارم در آن کتاب می‌گوید و از اسم مبارکش اخبار فرموده و جمع الشمس و القمر فی الکافی الشمس رسول الله و القمر امیرالمؤمنین (ع) انتهی می‌گویم آفرین بر این ریسمان بازی و قبل از جواب عرض می‌کنم پروردگار کریم در قرآن مجیدش از این دو وجود مبارک به هر اسمی رفیع و وصفی منیع یاد فرموده مانند ذکر و نور و کتاب و شهر و بیت و کلمه و اسم و مشکوهٔ و سماء و مشرق و نجم و شمس و قمر بلکه در چند آیه لفظ جلاله بر آن وجود مبارک اطلاق شده لکن از واضحات است که این الفاظ در مواقع مخصوصه کنایه از این وجودات مقدسه است که آنها به تغییر اهل‌البیت معلوم شده نه آنکه هر جائی که این الفاظ شریفه واقع شد کنایه از آنها باشد و هر کس که چنین عملی نماید مورد فرمایش پیغمبر می‌شود که فرمود من فسر القرآن برایهٔ فلیتبوء مقعده من النار بلکه بسیار مواقع است که اگر این الفاظ حمل بر آن وجودات مبارک شود کفر و زندقه خواهد بود مثل آنکه با آنکه لفظ الله بر حضرت امیر (ع) در بعض آیات اطلاق شده و کذا لفظ سماء لکن اگر از الله فاعبدوا الله یا در کریمه قل هو الله احد یا از سماء در و اذا السماء انشقت اراده امیر (ع) شود کفر و زندقه و الحاد خواهد بود هم چنین از این دو وجود مبارک در سوره والشمس و ضحیها و القمر اذا تلیها تعبیر به شمس و قمر شد لکن همه جا شمس و قمر محمول بر این دو وجود مبارک نمی‌شود حتی در مثل آیه و الشمس و القمر بحسبان و آیه اذا الشمس کورت و هکذا و بعد ذلک می‌گویم اولا آیه و جمع الشمس و القمر را کسی تفسیر بر آن دو نور پاک یعنی پیغمبر (ص) و امیر (ع) نکرده این تفسیر منهی از صاحب شرع است و نرسیده این تغییر و نسبت این تغییر را به کتاب مستطاب کافی اگر مقصود نسبت به این آیه است که کذب و بهتان است و اگر در سوره و الشمس است در آنجا که خداوند می‌فرماید و به امور عظام قسم می‌خورد که مراد از شمس و قمر این دو نور پاک باشد چه دخل دارد که در آیه و جمع الشمس و القمر که بیان حالات محتضر و شدائد موت یا حالات قیامت و سختیهای آن روز را می‌نماید مراد آن دو وجود مبارک

باشد رجوع به کتب تعبیر کن ببین آیه و جمع الشمس را چه معنی کرده‌اند و ثانیا بعد الاغماض عما ذکر می گویم شمس و قمر تفسیر به شخص محمد و علی شد در هر جا که شده نه به لفظ محمد و لفظ علی پس اگر این آیه مطابق سوره و الشمس باشد مراد باید اجتماع شخص محمد و علی باشد در زمانی و مکانی و شغلی و شانی نه مراد اجتماع لفظ محمد و علی باشد که اگر چنین باشد پس می‌توان گفت که این اشاره به سلطنت محمد علی شاه خلد الله ملکه و سلطانه است که مشید اساس معدلت و مشروطیت گردید بلکه بر او منطبق‌تر است تا باب چه آنکه محمد او مقدم است بر علی چنانچه آیه شمس را مقدم بر قمر داشته و ماثر معدلت و دادرسی و مکارم تغییرات و محاسن تبدیلات در سلطنت او بیشتر شد از زمزمه این مدعی ببین که اگر لجام شرع برداشته شود و بنای تفسیر به هوا و رای شود به کجا منتهی می‌شود ملاحظه فرما که به هوای نفس آیه را از معنای خود و تغییر اهل‌البیت خارج می کند و از اراده دو شخص هم خارج می کند [صفحه ۴۳۳] حمل بر دو لفظ می کند و پس از آن اجتماع را عبارت از شرکت اسمی از آن دو لفظ می کند و پس از آن کیفیت ترکیب را به تقدیم مراد به قمر بر مراد به شمس می کند تا علی محمد درست شود تا آن وقت و جمع الشمس و القمر یعنی علی محمد بشود احسنت بارک الله.

تمسک آنها به روایت اصبع بن نباته

پنجم از برای آنکه عددی بر دوازده اثبات نمایند روایهٔ اصبغ بن نباته که در نمایش اول گذشت تحریف کرده به آن تمسک می‌جوید نقل روایهٔ را به این طریق می کند تفکرت فی مولود یکون من ظهر الحادی عشر من ولدی یعنی تفکر می کردم در مولودی که از پشت یازدهمی از اولاد من است که از برای او غیبتی است می گویم عجب از این دیانت و پاکی طینت نسخه نعمانی و بحار و غیر آن موجود است و در تمام این نسخها نوشته تفکرت فی مولود یکون من ظهری الحادی عشر من ولدی یعنی فکر می کردم در مولودی که از پشت من است و یازدهمی از اولاد من است و در این صورت این روایت هم موافق می‌شود با روایات متواتره که عدد ائمه (ع) را دوازده می‌شمرد به علاوه آنکه او گذشت که از برای آن مدعی غیبتی نبوده و هم این مدعی از نسل یازدهمی نیست که از برای حضرتش اولادی که به اسم او خوانده شود در میان مردم نبوده و دیگر تمسک می کند ببعض اخبار که در تفسیر آیه و اذاستسقی موسی لقومه فقلنا اضرب بعصاک الحجر فانفجرت منه اثنتا عشرهٔ عینا وارد شده که تاویل کرده موسی را به محمد و عصا را به علی و سنگ را به فاطمه و دوازده چشمه را به ائمه می گویم بعد از ثبوت چنین تاویلی از طرق معتبره این دوازده چشمه یا ناظر است به اینکه آن وجود اخری به منزله دو چشمه است که دو ظهور و دو مرتبه دعوت داشته یکی قبل از غیبت و دیگری بعد از غیبت پس هر یک را به منزله چشمه فرض کرده که حیات مردم از آن است چنانچه چنین هم بوده و خواهد بود در آن ظهور اول مانند اباء گرامش بوده و به علوم ظاهره قائم و در ظهور دوم به خصایص خود رفتار نماید پس در حقیقت بنی اسرائیل این امت از آن وجود مبارک به دو چشمه آب می‌خورند گاهی از بئر معطله که به زحمت اجتهاد باید به دست بیاورند مانند استسقاء از چاه بالات و ادوات و گاهی از آب جاری ماء معین در کمال سهولت و خوشی و یا آنکه از برای حضرت امیر (ع) دو جهت فرض کرده که گاهی از حیثی که مدد پیغمبر (ص) ناصر آن سرور و معتمد او بوده بلکه دلیل و حجت و برهان و باعث غلبه بر فرعونیان از قریش و طوایف بوده او را مانند عصای موسی و معجزه کلیم قرار داده و گاهی به واسطه آنکه حیات روحانی و خرمی بوستان ایمانی و رزق معنوی و سیرابی تشنگان از آن چشمه یزدانی است تعبیر از او به چشمه شده و این آیه نظیر و لقد اتیناک سبعا من المثانی و القرآن العظیم خواهد بود که با آنکه سبع المثانی از قرآن است به جهتی او را علیحده که فرموده هم چنین با آنکه آن سرور از چشمه‌ها است او را به عنوان عصا هم یاد فرموده حال سئوال می‌شود که آیا کسی در مقام استدلال می‌تواند به یک خبر یاد و خبر تمسک جوید در برابر پانصد خبر که بیان عدد ائمه را می کند در یک جا می‌فرماید عددشان عدد چشمه ایست که انفجرت لموسی و در جمله عدد اسباط بنی اسرائیل و در جمله عدد بفتاء بنی اسرائیل و در بعضی عدد حواریین عیسی و در جمله عدد ماهها

و در جمله عدد برجهای آسمان و درصد خبر علیحده از طرق شیعه و سنی دارد که دوازده امام به عنوان دوازده امیر یا دوازده خلیفه یا دوازده هادی خواهند بود کلهم من قریش و تمام این اخبار از اخبار معمول به موافق با قرآن و ضرورهٔ مذهب و از آنچه گفته شد ظاهر می‌شود جواب از آن حدیث لوح فاطمه که بر فرض صحت خبر می گوئیم می گوید راوی می گوید و در آن لوح نوشته بود اسماء دوازده نفر از اولاد فاطمه که بر فرض صحت خبر می گوئیم این قول اولاد فاطمه مبنی است بر تغلیب به قرینه خبر صحیح دیگر که همین حکایت لوح فاطمه را به طرق مختلفه بیان کرده که بعض آن در مقاله اولی در ضمن اخبار گذشت یکی خبر صد و سی است که جابر می گوید در نزد فاطمه لوحی دیدم که در آن بود نامهای امامان از فرزندان او پس شمردم یازده است که آخر ایشان [صفحه ۴۳۴] قائم ایشان بوده ملاحظه صراحت خبر را فرما همین خبر لوح را که در خبر دویست و سی نوشته که حضرت فاطمه به جابر می گوید در این صفحه اسماء ائمه از ولد من نوشته شده بعد جابر می‌خواند می‌بیند نوشته است ابوالقاسم محمد بن عبدالله امه امنه بعد یک یک ائمه را تا دوازدهم می‌نویسد ابوالقاسم محمد بن الحسن هو الحجهٔ الله القائم امه جاریه اسمها نرجس و این به کمال صراحت دلالت بر مقصود دارد و هم آنکه دلالت دارد بر آن لفظ دوازده از اولاد من است اگر در آن حدیث درست باشد تغلیب مراد است و در این خبر هم خودش را محمد و اسم پدرش را حسن و اسم مادرش را نرجس قرار داده و او را قائم معین می‌فرماید و هم خبر دویست و سی و یک و دو و سی سه که همه در حکایت لوح فاطمه وارد شده و در آنها می‌نویسد که شمردم دوازده اسم که آخرشان قائم است چهار محمد داشت و هم خبر دویست و سی و چهار در همین لوح فاطمه که دوازده اسم نوشته شده چهار اسم علی و دوازدهمی قائم (ع) و غیر ذلک دیگر چه اعتمادی می‌نماید به یک خبری که ظاهرش قابل توجیه باشد اگر نگوئیم که لفظ دوازده از فاطمه به قرینه سایر اخبار متواتره سهو شده از راوی یا ناسخ و چنانچه در خبر دیگر یازدهمی از فاطمه معین کرده در این خبر هم مراد همان یازده بوده رجوع به اخبار نمایش اول و فوائد مسطوره بعد از آن بنما تا امر واضح شود.

تمسک صاحب فرائد به خبر أم هانی و جواب آن

ششم در قرائد تمسک می‌جوید به خبر امهانی از حضرت باقر (ع) در تفسیر فلا اقسم بالخنس الجوار الکنس مروی در بحار حضرت می‌فرماید خوب مسئله سؤال کردی ای امهانی این مولودی است در آخر الزمان که هو المهدی من هذه العشرهٔ تکون له حیرهٔ و غیبته یضل فیها اقوام و یهتدی فیها اقوام انتهی مقصودش آن است که در این خبر مهدی را مولود در آخر الزمان شمرده می گویم اگر مرض نداشتی خوب بود همان روایت دیگر را که در اکمال و بحار از حضرت باقر (ع) در تفسیر فلا اقسم بالخنس الجوار الکنس وارد شده هم می‌نوشتی که معلوم کند از برای تو که آخر الزمان کی بوده و اینکه نه مراد آن زمانی است که علی محمد به دنیا آمده حال که تو غفلت ورزیدی و ننوشتی من می‌نویسم حضرت باقر می‌فرماید ستاره خنس آن امامی است که پنهان می‌شود در سنه دویست و شصت پس از آن ظاهر می‌شود مانند شهاب ثاقب در ظلمت لیل پس مرادش به آخر الزمان همان زمان ولادت حجهٔ بن الحسن است که نسبت به زمان حضرت باقر (ع) آخر الزمان بوده و تعجب نکنی چه آنکه بسیار شده در لسان پیغمبر (ص) و امیر (ع) که وقایع آخر الزمان را بیان می‌فرمودند و وقایعی را می‌شمردند که در زمان ائمه متأخره و اواخر ازمنه ائمه واقع شده یا قریب به آن زمان مانند غلبه بنی عباس و انقراض ایشان هذا اولا متعلق به قولش فی آخر الزمان لازم نیست ولادت باشد بلکه می‌شود متعلق به یقوم و یظهر باشد چنانچه در بعض اخبار دیگر درباره مهدی می‌فرماید یقوم فی آخر الزمان و یظهر فی آخر الزمان پس حاصل مراجعه بسیار به سایر اخبار این باب واضح و قطعی می‌نماید معنی این خبر را که یا مراد به آخر الزمان همان اواخر ازمنه ائمه که بنای انقراض زمان ایشان است و حصول مقدمات غیبت است و یا مراد آن است که مهدی موعودی است که در آخرالزمان ظاهر می‌شود نه متولد می‌شود و ثالثا در نمایش اولی به طور قطع ثابت شد که مهدی نهم از حسین و از نسل حسن عسگری (ع) و پنجم از هفتم و هفتم از پنجم و چهارم از هشتم و سیم از نهم و ششم از ششم و یازدهمی از علی است و این چنین شخص چگونه

هزار سال بعد از غیبت به دنیا می‌آید پدرش کجا و مادرش کجا چگونه این مدت در رحم می‌ماند و رابعا اخباری که در تعریض و توبیخ جماعتی که می‌گویند که مهدی بعدها متولد می‌شود و هنوز متولد نشده بسیار است که بعض از آنها در سابق اشاره شد و هم دلالت می‌کند از خبر جد بزرگوارش مروی در اکمال که فرمود صاحب هذا الامر من یقول الناس لم یولد صاحب این امر همان کسی است که ناس می‌گویند هنوز نیامده به دنیا و ناس در لسان ائمه مراد عامه است که درباره مهدی می‌گویند به دنیا نیامده و طایفه [صفحه ۴۳۵] ضاله بابیه این عقیده باطله را از ایشان اخذ کرده‌اند به علاوه اگر مقصودت انطباق بر باب است می‌گویم صد سال بعد هم که مولودی پیدا شود و مدعی امر شود صدق می‌کند که مولود در آخر الزمان است چه دخل به باب خواهد داشت.

تمسک صاحب فرائد به خبر (اذا ظهر رایهٔ الحق)

هفتم در دلائل و فرائد و هم در لوح سلطان که بهاء نوشته تمسک می‌جویند به این حدیث شریف اذا ظهر رایهٔ الحق لعنها اهل الشرق و الغرب و فی روایهٔ اذا رفعت رایهٔ القائم لعنها اهل الشرق و الغرب و می‌خواهد منطبق کنند بر باب که او صاحب رایهٔ حق بود که اهل شرق و غرب لعنش کردند می‌گویم اگر مرض ندارید چرا ذیل خبر را ننوشتید که پس از فرمایش امام (ع) این کلام را راوی عرض می‌کند برای چه لعنت می‌کنند می‌فرماید به واسطه آنچه که می‌بینند از بنی هاشم از زیادتی قتل و این اشاره است به آنچه در اخبار متواتره و ادعیه و زیارات وارد شده از دادرسی قائم و خونخواهی او در کشتن جباران و گردن زدن گردن کشان و خراب کردن حصنها و برطرف کردن دولتها چون می‌بینند که در این دعوت کاذبه هیچ یک از اینها و این آثار ظاهر نشده عوض آنکه خونخواهی کند خونش را ریختند و عوض آنکه فتح حصون نماید خودش را در حصنی محبوس گردانید به این جهة صدر خبر را نقل می‌کند و ذیلش را اسقاط می‌نماید به عوض آن آثار به همان صرف لعنت اکتفا می‌کند به علاوه اگر همان صدر خبر هم باشد می‌گویم این از احکام رایهٔ حق است نه آنکه هر رایتی که ملعون شد آن رایهٔ حق باشد چه بسیار از رایات باطله که ملعون شدند باری اینها دلیل نیست و گذشت این حدیث در اخبار نمایش اول و از این تقریر فاسد شد توهم حسینعلی در ایقان که مستند لعنت را می‌گوید آن است که تقریر تغییر شرع می‌دهد و رسوم و عادات سابقه را برمی‌دارد می‌گویم این اجتهادی است مقابل نص که در خود خبر و جهش را بیان کرده که کثرت قتل است و همین است لیس الا چه آنکه ظاهر خبر آن است که این لعنت در اول ظهور است و این با خروج به سیف مناسب و اما تغییر احکام و رفع رسوم پس آن بعد از غلبه و استقرار مراد است.

تمسک صاحب فرائد به اخباری که دلالت دارد بر این که حضرت قائم جوان است

هشتم اخباری است که دلالت دارد بر اینکه قائم موعود جوان است و کم سن و آنها چند خبری است که در کلمات بهاء واقع است و در دلائل و فرائد تمسک به آنها کرده‌اند یکی از آنها که در فرائد است روایهٔ ابی‌بصیر است اگر بیرون شود قائم مردم او را انکار می‌کنند که برمی‌گردد به سوی ایشان در حالتی که جوان باشد و در خبر دیگر اعظم بلیه آن است که بیرون می‌شود صاحب مردم جوان و ایشان گمان می‌کردند او را پیرمرد و در خبری نیست صاحب این امر کسی که تجاوز کرده باشد از چهل سال و در خبری صاحب این امر کوچکترین ما است از حیث سن و در خبری حضرت صادق (ع) نفی می‌کند که او صاحب امر باشد به علت آنکه پیر است و صاحب امر جوان است و در خبری حضرت باقر (ع) می‌فرماید چگونه من قائم باشم و حال آنکه چهل و پنج سال از من گذشته به درستی که صاحب این امر نزدیکتر است به شیر خوارگی از من و سبک‌تر است بر پشت دابه بعد در فرائد از روی جرأت و طغیان قلم می‌نویسد چون نقطه اولی در آغاز شباب ظهور فرمود ارباب قلوب مریضه تکذیب او نمودند چه قائم را پیر هزار ساله می‌دانستند نه جوان بیست و پنج ساله و صدای وا دنیا کشیدند اینک حضرت حجت در شهر جابلقای موهوم هزار ساله موجود است این جوان شیرازی که در این قرن تولد یافته چه می‌گوید و در دلائل از عوالم و غیره نقل روایت به این مضمون که ظاهر می‌شود

کودکی از بنی هاشم صاحب کتاب جدید و احکام جدید علی العرب شدید این نه روایهٔ که همه دلالت بر جوانی و کودکی قائم می‌نماید پس با هزار ساله و بیشتر موافق نمی‌شود می گویم اخبار دیگری هم هست که به لفظ غلام تعبیر از آن وجود مبارک کرده و حاصل استدلال به این اخبار آن است که مقتضی این اخبار آن است که قائم جوان است و در جوانی خارج می‌شود و ظاهر می گردد و اگر قائم محمد بن الحسن (ع) حی باشد و در این مدت متمادیه زنده باشد پس بعد از اینکه ظاهر شود هزار سال علاوه خواهد داشت پس چگونه جوان خواهد بود و این اغلوطه و شبهه را جماعت [صفحه ۴۳۶] بابیه از شهرستانی در ملل و نحل اخذ کرده‌اند که او در زمان خودش گفته عجب این است که امامیه می گویند غیبت طول کشیده دویست و پنجاه سال و چیزی از این طرف می گویند امام فرموده که اگر قائم خروج کند داخل شده باشند در سن چهل سالگی پس او صاحب شما نیست و ما ندانستیم که چگونه می گذرد دویست و پنجاه سال در چهل سال انتهی و این استدلال از ایشان و این کلام از این خوش مذهب ناشی از جهل تا تجاهل است چه آنکه مراد به اخباری که قائم را جوان معین می‌فرماید و از چهل سال کمتر بیان می کند آن است که به حسب صورت جوان است که از چهل نگذشته باشد نه آنکه سن چهل سالگی داشته باشد و این مطلب را از خصایص آن حضرت شمرده‌اند که طول زمان در صورت و بنیه و مزاج آن حضرت تصرف ننماید و مانند پیغمبران سابق نباشد که به طول عمرناله انی و هو العظم منی واشتعل الراس شیبا بکشد و هم خود این فقره را از معجزات او دانسته که به آن اظهار قدرت پروردگار بر مردم شود.

جواب از اخباری که قائم را صبی فرض کرده

و الدلیل علی ذلک آنکه کلمات معصومین تفسیر می کند بعضی بعضی را و لسان شارح و مفسر لسان حکومت است و او بر محکوم مقدم کما هو المقرر فی محله و اخبار در تفسیر این معنی که عرض شد بسیار است که بالصراحه معنی می کند جوانی قائم را به جوانی برحسب صورت دون سن و اینکه در سن پیری و صورت جوان ظاهر می‌شود از آن جمله خبری است که شیخ احساوی که متبع القول و الروایهٔ است نزد این طایفه در عصمت رجعت نقل و در سایر کتب معتبره امامیه هم سقوط مضبوط از ریان بن صلت از حضرت رضا (ع) که به او عرض کرد شمائید صاحب امر فرمود من صاحب امر هستم ولکن من نیستم صاحب امری که پر کنم زمین را از عدل چنانچه پر شده از جور و چگونه من باشم با آنچه می‌بینی در من از ضعف بدن و ان القائم هو الذی اذا خرج کان فی سن الشیوخ و نظر الشباب قوی فی بدنه یعنی به درستی که که قائم آن کسی است که چون خارج شود بوده باشد در سن پیران و منظر جوانان ملاحظه صراحت خبر را فرما که سن او را سن پیر و صورت او را جوان فرض می‌نماید و شیخ احساوی در معنی آن روایتی که معصوم می‌فرماید نیست صاحب این امر کسی که گذشته باشد از چهل می‌فرماید مراد گذشت از چهل است به حسب صورت و اینکه کسی که تجاوز کرده باشد از سن چهل لا یقوم باعباء هذا الامر انتهی و دیگر در احتجاج طبرسی از حضرت حسن (ع) روایهٔ می کند که آن سرور در حالات قائم (ع) فرموده مامنا حده الا و یقع فی عنقه بیعهٔ لطاغیهٔ زمانه الا القائم الذی یصلی خلفه روح الله عیسی بن مریم فان الله عزوجل یخفی ولادته و یغیب شخصه لئلا یکون لاحد فی عنقه بیعهٔ اذا خرج و ذلک التاسع من ولد اخی الحسین (ع) ابن سیدهٔ الاماء یطیل الله عمره فی غیبته ثم یظهره الله لقدرته فی صورهٔ شباب ذو اربعین سنهٔ ذلک لیعلم ان الله علی کل شیء قدیر ملاحظه فرمائید صراحت خبر را در تفسیر مذکور که اگر چه قائم صاحب عمر طولانی است ولی به صورت جوان ظاهر خواهد شد و چون این روایت به جهاتی دلالت بر مدعای ما دارد و بر ضد مقصود خصم است خوب ترجمه شود این حدیث شریف می‌فرماید امام حسن (ع) نیست از ما ائمه کسی مگر آنکه بیعت طاغی زمانش در گردن اوست مگر آن قائمی که عیسی خلف او نماز کند که خداوند ولادت او را مخفی و شخص او را غائب نموده تا بیعت طاغی بر گردن او نباشد هر زمان خارج شود و آن نهم از فرزندان برادرم حسین است پسر سید کنیزان که طولانی می کند خدا عمر او را در غیبتش پس از آن ظاهر می کند او را در صورت جوان چهل ساله تا بدانند مردم که خداوند قادر است بر هر چیزی یا اهل الانصاف تامل در این فقرات نمائید که کدام

یک را می‌توان بر این مدعی منطبق نمود خفاء ولادت یا غیبت شخصیه یا طول عمر با بودن نهم از حسین یا بودن پسر سیدهٔ الاماء یا صاحب صورت شخص چهل ساله و دیگر در کمال و غیر آن از هروی که می‌گوید به حضرت رضا عرض کردم چیست علامت قائم هنگامی که خارج شود فرمود علامته ان یکون شیخ السن شاب المنظر حتی ان الناظر یحسبه الناظر ابن اربعین سنهٔ او دونها و ان من علامته ان لا یهرم [صفحه ۴۳۷] بمرور الایام و اللیالی علیه حتی یاتی اجله یعنی علامت قائم این است که می‌باشد پیر به حسب سن و جوان به حسب منظر و صورت تا اینکه نظر کننده به او را گمان می‌کند پسر چهل ساله یا کمتر و از علائم قائم آن است که پیر نمی‌شود به مرور ایام و لیالی بر او تا اجلش برسد ملاحظه صراحت خبر را در تفسیر مذکور نما و هم آنکه چگونه تخطئه می‌کند آن کسی را که به واسطه جوانی صورت جوانی به حسب سن در او گمان می‌کند و هم اینکه از خصایص اوست که به مرور ایام پیر نمی‌شود باز می‌گویم با قطع نظر از اخبار شارعه مفسره آنچه را از معنی اختیار کردیم که مراد جوانی به حسب منظر و صورت است نه سن مقتضی جمع بین اخبار است و لا بدیم از آنکه این جمع عرفی مقبول است از قبیل نص و ظاهر است که ظاهر باید حمل بر نص شود بیان ذلک آنکه ظاهر این چند خبر آن است که قائم (ع) کسی است که جوان و حدیث السن است و از آن طرف اخبار متواتر است که قائم یازدهمی از حضرت امیر (ع) و نهمی از حسین و هفتمی از حضرت باقر (ع) و ششمی از حضرت صادق و پنجمی از حضرت کاظم (ع) و چهارمی از حضرت رضا و سیم از حضرت جواد پسر حضرت عسگری است و معقول نیست بودن این مدعی پسران بزرگواران به این ترتیب و رشته و بودنش در این اعصار متقاربه جوان بیست و پنج ساله و بودنش صبی و غلام و بودنش اصغر الائمه سناً پس این اخبار نص‌اند در طول عمر آن حضرت و بودنش شیخ السن خاصه با تایید آنها به اخباری که بالخصوص دلالت بر طول عمر قائم دارد و تعاضد آنها به اخباری که دلالت بر طولانی بودن غیبت شخصیه او می‌نماید به این درجه که مردم بگویند بلیت عظامه و اسباب قساوت قلبها و ارتداد مردم و رجوع از او بشود پس مقتضی جمع آن است که اخباری که دلالت بر شباب قائم دارد حمل بر جوانی به حسب صورت کنیم به رفع ید از ظاهر آنها ولو به واسطه اخبار نصوصیه معارضه باز می‌گویم اگر جاحدی پیدا شود و بگوید اینها هر دو ظاهرین‌اند جمع به این معنی محتاج به شاهد است جواب می‌دهیم که اخبار شارحه مفسره که تصریح کرده به اینکه جوانی در منظر و صورت است دون سن شاهد این جمع ما است و اگر معاندی پیدا شود و این جمع با شاهد را هم بین النص و الظاهر قبول نکند باز می‌گویم تمام ترجیحات مذکوره در اخبار از حیث کثرت و شهرت و مخالفت عامه و شذوذ در موافقت عامه و تقیه و غیر ذلک در اخبار ناصه در طول عمر است کل ذلک مماشاهٔ للخصم است و الا تمسک به ظنی در برابر قطعی من جهات عدیده فاسد و کاسد است اگر این اخبار محمول بر معنائی که عرض شد نشود باید به واسطه مخالفتش با قطعیات من جهات مطروح و مضروب علی الجذار شود پس نتیجه آن شد که این اخبار مذکوره حجت بر اثبات حداثت و صغر سن قائم نیست و این توهم ناشی از رسم این طایفه است که می‌کردند و تفحص می‌کنند هر جا یک خبری مطابق با دعویشان باشد اخذ می‌کنند و به خود می‌بالند و ترهات و شاهیات می‌خوانند و مزخرف به قالب می‌زنند که جوان هزار ساله یعنی چه حال این حقیر در برابر آن می‌گویم نهم از اولاد حسین که متواتر است و به تواتر اخبار ثابت شده چگونه بیست و پنج ساله می‌شود کدام صلب آن قدر و کدام رحم قوی آن را در این مدت نگاه داشته و کدام زن این عمر طولانی را کرده و اتحاد مظاهر که مغلطه این طایفه است چگونه مثبت این مدعا می‌شود و چگونه قائم بیست و پنج ساله را اولاد نهمی از حسین و چهارمی از حضرت رضا می‌کند و دلالت می‌کند بر طولانی بودن عمر شریفش آن روایهٔ طولانی از سدیر صیرفی که در آن خبر حضرت صادق (ع) می‌فرماید خداوند طول عمر عبد صالح خود خضر را دلیل بر طول عمر قائم قرار داده که مردم تعجب و انکار نکنند و هم آن روایت پدر بزرگوارش که محمد بن صالح می‌گوید شنیدم از حسن عسگری که می‌فرمود این پسر من قائم بعد از من است و اوست کسی که جاری می‌شود در او سنن پیغمبران به عمر و غیبت تا آنکه قسی شود دلها به واسطه طول مدت و [صفحه ۴۳۸] و ثابت نماند بر اعتقاد به او مگر آن کسانی که خداوند نوشته باشد در قلب ایشان ایمان را و دیگران روایت محمد مسلم از حضرت

باقر (ع) در آن خبری که می‌فرماید در قائم سنن انبیاء است تا اینکه می‌فرماید و اما شباهت به یونس پس برگشت اوست از غیبتش در حالی که او جوانی باشد بعد از کبر سن و هم حضرت سجاد می‌فرماید در قائم است سنتی از نوح و آن طول عمر او است و در خبری دیگر اما سنت نوح و آدم که در قائم است پس آن طول عمر اوست با این همه اخبار این بی‌دینان تمسک می‌جویند به اخباری که دلالت بر جوانی سن او می‌کند و نفهمیده‌اند که مراد جوانی در صورت است که از معجزات و خصایص آن حضرت است هذا کله مضافا به سوی آنکه بعض آن اخبار موافقت با مدعای ایشان ندارد ایضا مانند اخبار صبی چه آنکه در عرف عرب اطلاق صبی بر جوان بیست و پنج ساله و سی ساله نمی‌شود پس باید حمل نمود بر اینکه مرا صباوت در ابتدای امامت است و این موافق با مذهب ما است که حجهٔ بن الحسن (ع) در سن شش سالگی صاحب منصب امامت شد مانند عیسی و یحیی و هم خبر اصغرنا سنا با مدعای آنها نمی‌سازد بلکه با مدعای ما موافق است چه آنکه اگر مقصود تمام سن قائم است علی محمد از سی سال علاوه بود سنش به تصریح آن جماعت و حضرت جواد بیست و پنج سال بود تمام عمر شریفش و اگر مقصود سن در اول امامت بوده یعنی در اول امامت اصغرنا سنا بوده پس منقوض به حضرت جواد است که در نه سالگی مبعوث به امامت شد و میرزا علی محمد به اعتراف ایشان در بیست و پنج سالگی پس چگونه اصغرنا سنا خواهد بود همانا این خبر مطابق با مدعای ما است که در بین ائمه کسی در این سن شش سالگی است امامت ظاهره آن برای او نبوده جز حضرت حجهٔ بن الحسن (ع) و از اینجا معلوم شد جواب آن خبر حضرت باقر (ع) که می‌فرماید قائم نزدیک‌تر است به شیرخوارگی از من که این خبر هم ناظر به اول امامت اوست و آن دو خبر دیگر هم که می‌فرماید برمی‌گردد و رجوع می‌کند قائم به سوی مردم جوان آن هم ظاهرش دلالت دارد که از برای قائم غیبتی است قبل از قیام و این مدعی قبل القیام غیبتی نداشته و حاصل جواب از این اخبار آن است که جمله از اخبار که به لفظ غلام و صبی و اصغرنا سنا و قریب به شیرخواره‌گی وارد شد مراد از آنها بیان سن قائم است به حسب اول زمان امامتش چنانچه حجهٔ بن السحن همین بوده و اخباری که به لفظ جوان و شاب تعبیر کرده مراد جوانی به حسب صورت است چنانچه ما درباره حجهٔ بن الحسن (ع) همین اعتقاد را داریم و آن را از خصایص آن سرور می‌دانیم چنانچه این حکایات که در باب رؤیت آن سرور در ازمنه غیبت کبری وارد شده تا این ازمنه متاخره دلالت بر همین مدعا دارد که در جمله از آن حکایات معلوم می‌شود که بیننده او را در سن جوانان و چهل سالگی دیده و در این مدت متمادیه تفاوتی در صورت او حاصل نشده و غالب آن کسانی که او را در این ازمنه متمادیه دیده‌اند جوان چهل ساله دیده‌اند یا اهل الانصاف آیا مؤمن خالی از جور و اعتساف به این چند خبری که بعض آن بر عکس مقصود دلالت دارد و مراد از بعض دیگرش معلوم می‌باشد تمسک بجوید در برابر دویست خبر بل علاوه که دلالت صریحه بر طولانی بودن عمر و غیبت قائم (ع) دارد و به آن اعتقاد نماید نهم بعض اخباری است که دلالت دارد بر مقهوریت و مظلومیت قائم و به آن اخبار در دلائل و فرائد تمسک جسته و در کلمات بهاء بسیار به آنها استدلال شده و حاصل مقصود ایشان از آن اخبار آن است که آن اخبار دلالت دارد بر کثرت زحمت و مشقت اصحاب قائم و سفک دماء ظاهره ایشان و احراق اجساد آنها و بلند کردن سرهای ایشان بر نیزه و ناله‌زنهای ایشان و این امور بر اصحاب این مدعی طاری گشته بلی از آنها خبر بشیر نبال است از حضرت باقر (ع) مروی در بحار که گمان استقامت امر از برای قائم به سهولت می‌کند می‌فرماید کلا حتی نمسج نحن و انتم العرق و العلق یعنی نخواهد شد مگر پس از آنکه ما و شما مسح کنیم عرق و خون را از پیشانی [صفحه ۴۳۹] و دیگر در بحار از مفضل که عرض می‌کند من امید دارم اینکه امر قائم در سهولت باشد حضرت می‌فرماید لا یکون ذلک حتی تمسحوا العرق و العلق به درستی که اهل حق همیشه در شدت و سختی بوده‌اند و دیگر اخباری که می‌فرماید فرج ما نخواهد بود مگر پس از آنکه خالص شوید و غربال شوید کدر برود و خالص باقی بماند و نماند مگر اندک و دیگر خبر فضیل از حضرت صادق (ع) که می‌فرماید چون قائم قیام کند می‌بیند از مردم سخت‌تر از آنچه رسول خدا دیده از عهد جاهلیهٔ و دیگر خبر کافی که در باب لوح فاطمه وارد شده و در خبر دویست و سی و دو از مقاله اولی گذشت در اوصاف قائم و به این خبر حسینعلی در ایقان تمسک و استدلال کرده که

معصوم می‌فرماید بر قائم است کمال موسی و بهاء عیسی و صبر ایوب و ذلیل می‌شوند اولیاء او در زمانش و سرهای ایشان به هدیه فرستاده می‌شود و کشته می‌شود و سوخته می‌شوند و دوستان او خائف و خونشان ریخته می‌شود و صدای نوحه و ناله از زنهای ایشان بلند می‌شود ایشانند دوستان من که دفع می‌کنم به ایشان هر فتنه را انتهی و حاصل مرادشان آنکه به واسطه این چند خبر غیر واسطه فتحه الدلاله رفع ید می‌کند از اخبار کثیره لا تعد و لا تحصی که قابل هیچ تاویلی نیست و حمل می‌کند تمام آنها را علی کثرتها و صراحتها فی خلاف المقصود هم بر غلبه معنویه که از برای مطلق حجج الهیه بوده من دون اختصاص بالقائم و نفی می‌کند

استدلال بهاء به مقهوریت قائم

آنچه خصیصه قطعیه قائم است که از تمام انبیاء و اولیاء ممتاز به آن بوده از غلبه ظاهریه بر مطلق سلاطین و دول و کلیه ادیان و ملل که به تواتر قطعی ثابت شده محض آنکه بتوانند این مدعی را قائم محسوب دارند و به این اخبار تمسک می‌جویند از برای مقهوریت و مغلوبیت قائم و نفی می‌کند غلبه ظاهریه او را به واسطه آنکه این مدعی غلبه را نداشته می‌گویم لازم است اولا تنبیه بر یک نکته که آن بی‌انصاف و بی‌شرمی بهاء بوده که در این مقام در ایقان تمسک به روایهٔ کافی از برای اثبات مظلومیت می‌نماید و حال آنکه آن روایت سیف قاطعی است که گردن ایشان را می‌زند در آن روایت لوح فاطمه (ع) مروی در کافی که بیان ذلت اولیاء قائم را می‌کند و اوصاف قائم را بیان می‌کند که بر اوست کمال عیسی و بهاء موسی شخص قائم را از جهاتی معین کرده اولا او را دوازدهمی شمرده نه سیزدهمی و ثانیا او را از اوصیاء پدرش پیغمبر شمرده نه شارع مستقل و ثالثا اسم پدرش را حسن نوشته نه میرزا رضا و رابعا اسم مادرش را نرجس نوشته نه خدیجه و خامسا اسم خودش را محمد نوشته نه علی محمد که بعد از ذکر حسن بن علی می فرماید ثم اکمل ذلک یعنی این عدد دوازده را بابنه محمد رحمهٔ للعالمین علیه کمال موسی و بهاء عیسی و صبر ایوب سیدل اولیائی فی زمانه و مهادی رؤسهم الخ به کمال صراحت قائم را کسی معین کرده که امامیه به او معتقدند و جناب بهاء در کمال بی‌شرمی از تمام این فقرات چشم پوشیده و نظر انداخته که در این خبر بیان ذلت اولیاء قائم را می‌نماید از کشتن و اسیری و ناله زنها به خیال آنکه اتباع باب هم حالشان چنین بوده غافل از آنکه حال اولیاء قائم چنین است نه هر که کشته و اسیر شد و زنهایش گریه کردند آنها اصحاب قائم‌اند به علاوه همه کس می‌داند که از زمان غیبت شما تا زمان استقلال شیعه که دوستان قائمند چه اندازه قتل و غارت از کفار و مشرکین و معاندین و مخالفین بر طایفه شیعه افتاده به واسطه اختلافات مذهبی که شهرهایشان خراب کردند و مبتلای به تقیه و آزار بوده‌اند این فقرات چه منافاتی با عقیده ما دارد ما هم می‌گوئیم که طایفه شیعه در زمان غیبت قائم ذلیل شده‌اند و چنین و چنان شدند نه آنکه به واسطه بعد الظهور چنین و چنان شود همانا خداوند خواسته که شمشیر خودش گردنش را بزند هذا اولا و ثانیا می‌گویم آنچه در این اخبار وارد شده از زحمت و مشقت اصحاب قائم و عرق و خون پیشانی و ریختن خون آنها و ناله و نوحه زنهای آنها منافات ندارد با غلبه ظاهریه قائم و اصحابش بر تمام دول و ملل بلکه قائم به طریقه جهاد و جنگ چنانچه مدلول علیه اخبار و متواتره است غلبه بر تمام دشمنان می‌کند و این لازم دارد که اصحابش به مشقت جهاد مبتلا و خونشان ریخته شود و زنها در مصیبت [صفحه ۴۴۰] ایشان گریه کنند و سرکشتگان به نیزه بلند شود و بدن آنها سوخته شود لکن می‌گویم غلبه ظاهریه بالاخره با قائم خواهد بود که به شمشیر و جهاد کردن جباران و متمردان و دشمنان را بزند و بر همه غالب شود تا زمین یک دین و ملل واحده و کلمه متحده گردد پس این اخبار منافاتی با مقصود ما از غلبه ظاهریه ندارد و منافات با آن اخبار کثیره ندارد آیا در هیچ موقعی شده که کسی خبر بدهد از غلبه و قهاریت سلطان و مقهوریت دشمنان او و مقصود او آن باشد که هیچ کس از لشکر این سلطان غالب کشته نشود و به زحمت نیفتد و این غلبه را به سهولت دست آورد نه چنین است بلکه اگر چه مدتها زحمت بکشد و نصف لشکرش کشته شود ولی بالاخره او غلبه بر دشمن خود کند و شهرهای او را بگیرد و بر او مسلط شود او را سلطان غالب قاهر می‌شمرند و کسی به واسطه زحمت و کشته شدن بعض لشکرش او را سلطان

مظلوم مقهور نمی‌شمردند ولی این طایفه چون این مدعی را از اول امر مقهور و مغلوب دیده‌اند و تا آخر حالش بر این منوال دیدند و از آثار غلبه ظاهریه ابدا از برای او اثری نبوده تا آنکه در آخر کار به حکم آنکه چون به گردش نمی‌رسی را کرد تقیه را شعار خود کرده‌اند و به جهت حفظ تحریم خود جهاد و مزاحمت با ملوک را نمود و تبعیت از سلاطین را جزء احکام حتمیه خود قرار دادند و به این جهۀ قائم را به همان مقهور مغلوب صرف شمردند و هیچ از غلبه ظاهریه از برای ایشان ثابت نکردند و حال آنکه اخبار در این باب متواتر است بر وجهی که تاویل در آن ممکن نیست و گذشت آن اخبار در نمایش ثانیه و در اینجا اشاره اجمالیه به بعض فقرات آنها می‌کنیم تا معلوم شود که قائم غلبه ظاهریه دارد یا مقهور و مغلوب است و هم ظاهر شود بطلان تاویل آنها غلبه را به غلبه معنویه پس می‌گویم که به تعبیرات کثیره وفیره متعدده مختلفه داله بر این مدعا بی‌شمار است در اخبارات و ادعیه و زیارات که اشاره به آنها در نمایش ثانی شد و در اینجا اجمالا عرض می‌شود که در جمله از اخبار دارد که نیست شان قائم مگر قتل و در جمله نیست شان قائم مگر سیف و در جمله‌شان او ذبح است و در جمله می‌فرماید به جفر احمر خروج می‌کند و در جمله به سنت پیغمبر خروج می‌کند یعنی به جهاد و در جمله بر خلاف پیغمبر سلوک می کند پیغمبر به این رفتار می‌کرد و او به سختی و در جمله قبول جزیه از اهل کتاب نمی‌کند بلکه هر که قبول نکند امر او را گردنش بزند و در جمله وصف قوت اصحابش و شمشیر آنها را می‌کند و اینکه تقیه از میان اصحابش برداشته و هر یک قوت چهل مرد را دارند و عمر طولانی کند که هزار پسر از صلب خود به بیند و در جمله عدد لشکرش را بیان می‌کند و در جمله جنگ مدینه و کوفه را بیان می‌کند و در جمله بیان لشکر فرستادن به بلاد مانند قسطنطنیه و روم و بنی الاصفر و کابل و جزایر و چین و بلاد یلم و غیر آنها را بیان می‌کند و در جمله بیان سرداران لشکر او را می‌نماید و در جمله غلبه او و اصحابش را بر سلاطین و دول بیان می‌کند و در جمله از کثرت قتل مردم می‌گویند اگر این از اولاد محمد (ص) بود هر آینه رحم می‌کرد و در جمله می‌گوید اهل مشرق و مغرب آن رایت قائم را لعنت می‌کنند از زیادتی قتلی که از او می‌بینند و در جمله بیان خونخواهی مظلومان و انتقام کشیدن از ظالمان و قصاص خونهای به ناحق ریخته را می‌نماید و در جمله بیان اجراء حدود معطله را حتی نسبت به شیخین و عایشه می‌نماید و در جمله بیان اشاعه عدل کلیه و ازاله جور یکسره می‌فرماید که حصول این دو امر بدون جنگ و غلبه ظاهریه صورت نبندد به جهۀ زیادتی متمردان و سرکشان و ارباب قلوب قاسیه و طوایف صاحبان فساد و کسانی که سخن حق در ایشان تاثیر نکند و دوائی به جز شمشیر از برای آنها نباشد و لولا السیف بر تمرد و عناد خود باقی باشند پس ازاله ظلم و جور یکسره نخواهد شد و در جمله وعده انتقام مظلومان از انبیاء و اولیاء را به ظهور او داده و در جمله پاک می‌کنم زمین را به او از دشمنان خود و در جمله مالک می‌گردانم او را بر مشرقهای زمین و مغربهای او و در جمله دوام دهم سلطنت او را تا روز قیامت و در جمله سلطنت او را سلطنت ذی القرنین [صفحه ۴۴۱] قرار می‌دهم و بعضی قاتل کل قبیله من اهل الشرک و مدرک کل ثار لاولیاء الله و فاتح الحصون و هادمها و در جمله ذخیره شده از برای قائم ابر صعب که در اوست رعد و صاعقه و برق که رفتار صعب دارد نه ذلول و در بعضی جنگ می‌کند با او اهل مکه و مدینه و شام و بصره و اعراب و اکراد و در ادعیه و زیارات سابقه از این تعبیرات بسیار است و اقتل به الجبابرۀ و اقصم به دوس الضلال و ذلل به الجبارین و الملحدین فی مشارق الارض و مغاربها حتی لا یبقی منهم دیارا و لا تبقی لهم آثارا و در آیات قرآنی هم اشارات بسیار است و لئن اخترنا عنهم العذاب الی امۀ معدودۀ یعنی اصحاب القائم حتی جعلناهم حصیدا خامدین یعنی یضرب بسیف سنسمه علی الخرطوم فیؤخذ بالنواصی و الاقدام الی غیر ذلک من ما لا تعد و لا تحصی و مستفاد از مجموع اینها دو امر است یکی آنکه به رویه صعب و سخت رفتار می‌کند و بر ابر صعب سوار است و صاحب شمشیر و قتل و ذبح است مقتولین او بی‌شمار و خراب کننده و کشنده و قطع کننده و ذلیل کننده و جنگ کننده است نه آن کسی که منع از این امور بنماید و ابدا چنین قدرتی از برای او و اصحابش پیدا نشود بلکه اگر قتلی از اصحابش واقع شده باشد آنها را انکار کند که به اذن و رضای او نبوده و آن را اسباب خجالت و شرمساری خود حساب نماید چنانچه در آن نمایش گذشت که عبدالبهاء عباس افندی در شرح حال نقطه اولی و تاریخ احوال این طایفه

می‌نویسد به کمال معذرت عذر می‌خواهم از بعض قتلها که از این طایفه واقع شده و حال آنکه همین اعتذار دروغ و خدعه است چنانچه در خود بیان باب مکرر دارد که اصحابش را امر به جنگ با خلق می‌کند و وعده غلبه و نصرت به ایشان می‌دهد لکن چون در آخر کار ملتفت شدند که پیش رفت نمی‌کند رنگ دیگر زدند تا آنکه بهاء گفت عاشر و للادیان بالروح و الریحان و حمل سلاح را با اجازه دولت جایز نشمرد و دوم آن است که لشکر قائم غلبه بر ممالک می‌کند و دشمنان را می‌کشد و بر کل ممالک سلطنت می‌کند که متمرد و مخالفی باقی نماند آیا کسی که رویه او و اصحابش چنین باشد و آخر کارشان چنان می‌توان ایشان را مقهور و مغلوب حساب نمود و اینکه ایشان مظلومند و ظالمان بر ایشان غلبه دارند و حال آنکه به موجب اخبار کثیره قائم کسی است که هیچ طاغی بر گردن او نباشد کنایه از عدم ظفر بر او نه کسی که مقهور همه دول باشد گاهی آواره و گاهی کشته و گاهی محبوس و تمام عمر مبتلا و مقهور سلاطین و یک قلعه را مفتوح نکرده و یک دولت را مطیع و یک ملت را هم کیش خود ننموده و آیا هیچ عاقلی تمام آن آثار و شئون را حمل بر غلبه معنویه می‌کند آن غلبه که از برای تمام حجج الهیه بوده حتی نسبت به کسانی که مقهور و مغلوب امت خود بوده‌اند پس تفاوت ما بین این ظهور که موعود همه بوده با سایر مظاهر چه خواهد بود و به کدام دلیل باید دست از تمام این نصوص و ظواهر برداشت آن نصوص مؤیده به بشارات کتب عهدین مانند فرمود داود (ع) که ظالمان را زبون خواهد کرد و او حکمرانی خواهد کرد از دریا تا دریا و از نهر تا اقصای جهان و به حضور وی صحرانشینان گردن خواهند نهاد و دشمنان او خاک را خواهند لیسید جمیع سلاطین او را تعظیم خواهند کرد و جمیع امتها او را بندگی خواهند نمود و چه دلیل عقلی بر استحاله این امور واقع شده و چه دلیل نقلی بر خلاف آن قائم جز آن چند خبر مذکور که تو هم منافات آن را با این اخبار متواتره گمان کرده‌اند و حال آنکه منافاتی ما بین آن چند خبر و این اخبار نیست چه آنکه مفاد این چند خبر آن است که امر قائم به سهولت نخواهد بود و مسح عرق و علق باید نمود و این منافات با خروج به سیف و غلبه ظاهریه ندارد بلکه موافق با آن است که هر سلطانی که خارج به سیف شود و با اعدا جنگ کند البته اصحابش به زحمت افتند و کشته گردند هر چند غلبه با او باشد پس خبر بشر بنال و خبر مفضل ابدا دلالت بر مقهوریت اصحاب قائم و منافات با اخبار غلبه ندارد و اما اخبار تمیز و تمحیص [صفحه ۴۴۲] پس تمسک به آنها در این مقام بسیار عجیب است چه آنکه در فاتحه رساله به تفصیل گذشت این اخبار و دانستی که این تمیز و تمحیص از آثار قبل از ظهور قائم است و مقصود بیان ارتداد مردم است به رجوع از قول به قائم (ع) حتی به واسطه طول غیبت مانند قوم نوح و چه ربط دارد این معنی به مقهوریت قائم و اصحابش و کشته شدن آنها و ذلیل بودنشان بعد از خروج بلکه مقصود همین اشاره حالت ارتداد از قائم است قبل از ظهورش چنانچه این طایفه جدیده برگشته‌اند رجوع به فاتحه نما تا امر را واضح بیابی و اما خصوص خبر کافی پس خالی از ظهور نیست در مظلومی دوستان قائم است نه بر وجهی که بتوان به واسطه آن رفع ید از تمام مازبر نمود چه می‌شود که مراد به ذلت اولیاء قائم همان ستمها باشد که در اوائل غیبت و بعدها بر دوستان او شده نه آنکه این حالات بعد القیام و الظهور باشد و یا آنکه اشاره باشد به کشتن اهل مکه قاصدش را یا کشتن اهل مدینه عاملش را یا کشتن اهل مکه حسنی را و فرستادن سر او را به سوی شام و ظاهر شدن آن حضرت و امثال آن و دانستی که وقوع این امور لازمه جنگ و غلبه قائم است نه آنکه منافاتی با غلبه ظاهریه داشته باشد و هیچ یک از این آثار مکه و مدنیه و قتل نفس زکیه و قاصد و عامل و گرفتن مکه و مدینه و قتال آن حضرت با ایشان ابدا از برای این مدعی حاصل نشده.

جواب بر این استدلال

ای خوش انصاف اگر مرض نداری چرا در کتب غیبت در باب یوم خروج و سیره آن حضرت و اصحابش و کارهای ایشان و وقایع ایشان رجوع نمی‌کنی تا معلوم شود که هیچ یک از این آثار در این مدعی و اتباعش نبوده و در این رساله به موقع اشاره اجمالیه خواهد شد انش و حاصل جواب آنکه از این اخبار معلوم نمی‌شود مقهوریت قائم و اصحابش بعد الظهور و القیام و در اول امر

مغلوبیت بعض اصحاب و کشته شدن آنها منافات با غلبه آن سرور و اصحابش بر دشمنان و مقاتلین با ایشان ندارد پس ما ملتزم به مفاد هر دو طایفه از اخبار می‌شویم و به حکم اخبار متواتره داله بر غلبه می گوئیم این صفهٔ قائم هم کسایر صفاته و حالاته از برای این مدعی نبوده ایقاظ این خروج به سیف و قتل متمردین و قطع دوائر شرک نظیر قطع عضو مبتلا به نقرس و شقاقلوس است و نظیر قلع دندان کرم خورده صاحب وجع و دفع مواد فاسده به نشر فتاک و نظیر کندن ریشه خار مغیلان و گیاههای فاسده و قطع اشجار خبیثه از بوستان است و نفی مفسدین و شر انگیزان که موجب اختلال بلاد و فساد و عناد باشد که تمام موافق با حکمت و مطابق با معدلت و رافت است و خلاف آن قبیح و ظلم و مخالفت با حکمت خواهد بود و این جلوه الهی است به اسم جلال و ظهور پروردگار بصفهٔ قهاریت و جباریت و منتقمیت و بروز شدت صاحب بطش شدید است و بروق نقمت پروردگاری است علی الفجار نظیر طاعون و وبای عام یا زلزله و سایر حوادث که در او حاصل گردد و قتل نفوس کثیره از طرف باری تعالی به جههٔ تادیب عباد و حفظ بلاد یا حکم اخری پس شبهه نشود که این سیره منافی با رافت و رحمت و عدل و شفقت است که تسویه بین ظالم و مظلوم عین ظلم است مساوات حق و باطل و کفر و ایمان عین عدوان است ترحم بر پلنگ تیز دندان ستم کاری بود بر گوسفندان و اینکه دوستی با تمام ملل و معاشرت به نیکی و خوب دانستن همه و رفع ضدیت و منافرت آن مقتضی عدل و رافت است حاشا و کلا و لذا قرآن صادق ناطق است به نهی از دوستی با کفار و تاکید در محاربه با ایشان و دوستی با مؤمنان و موادّه با ایشان و در اخبار معراجیه کثیره و سایر اخبار و بعض زیارات و بسیاری از ادعیه شریفه مدح و توصیف نموده موعود ملت را بصفهٔ انتقام و خونخواهی و تذلیل جباران و متمردان و هلاک اهل شرک و قطع مواد کفر اگر این امور شایسته نبودی و منافی با رافت و عدل بودی موعود ملت را به آن توصیف نفرمودی رجوع به باب ادعیه و زیارات نما تا امر را واضح بیابی پس اشفاق خوب است ولی با اهل حق و موادّه و موافاهٔ و مواسات خوش ولی با اهل ایمان و بالجمله اگر ترتیب عالم و انتظام امور امم و اشاعه حق و عدل و رفع خلاف و ظلم و شقاق موقوف باشد به شمشیر و کشتن متامران متمردان و جباران پس آن لازم شود من باب الحکمهٔ و خلافش منافی لطف [صفحه ۴۴۳] خواهد بود و لذا بنای ابلاغات خداوند به وعد و وعید و بشارت و تنذیر است بهشت آفریده و جهنم را خلق کرده و در صفاتش وارد است و ایقنت انک انت ارحم الراحمین فی موضع العفو و الرحمهٔ و اشد المعاقبین فی موضع النکال و النقمهٔ و در زیارت حضرت امیر (ع) وارد است السلام علی نعمهٔ الله علی الابرار و نقمته علی الفجار و سیره انبیاء از آدم تا خاتم همین بوده که با مؤمنان دوستی داشتند نیک می گفتند و با کفار و اهل ضلالت دشمنی داشتند و لعنت می کردند و از آنچه تحریر یافت می‌توان فهمید فساد آنچه در کلمات این جماعت تبعا للالواح بها یافت می‌شود از دعوت به مساوات تامهٔ و طلب حریهٔ عامه و رفع نزاع مذهبی و آزادگی در وجدان چنانچه شرحی از این مقاله در مقاله عبدالبهاء ترقیم یافته که می گوید آزادگی در جمیع اعصار باعث ترقی درجات و استیلاء سایر جهات است ممالک معتد به این تفوق حاصل ننمود و به درجات عالیه اقتدار فائز نگشت مگر زمانی که منازعه مذاهب از میان برداشت و جمیع طوائف را به میزان واحد معامله نمود جمیع یک نوع و یک حزب و یک جنس‌اند مصلحت عامه مساوات تامه است تا می‌نویسد زمان زمان دیگر و عالم را اقتضاء و جلوه دیگر تعرض به طریقه و آئین در هر مملکتی بادی حسران مبین است توسل ما به الترقی معدلت و مساوات بین اقوام است تا آنکه شرحی می‌نویسد که سلطنت ایران زمانی که تعرض به وجدان نداشت طوائف مختلفه در تحت سلطنت داشت و چون قانون تعرض به این طوائف به میان آمد ممالک وسیعه از دست رفت و با وضوح مضرت چه لزوم به تعرض بیچارگان است و اگر ترویج فتوی خواهیم نفسی از غل و زنجیر وحدت شمشیر خلاص نخواهد شد که هر طایفه تکفیر و تفسیقطایفه دیگر نمایند در این صورت چه لزوم که حکومت تعرض این و آن و پاپی ضمایر و وجدان رعایا باشد کل رعیت پادشاهی و در ظل حمایت تاجداری هستند اینگونه امور مانع نمو و ترقی است و تزلزل شدید که بر ارکان حکومت شرقیه است سبب این اصول تعرضیه است دولت شمالیه است که به سبب مساوات بین رعایا مختلفه و توحید ملل متنوعه در قطعات خمسه عالم متملکات جسمیه پیدا نمود دولت صغیره اشلانیک شمالی کجا و قطعه جسمیه هند وستان

کجا آیا به خبر تسویه بین اقوام توان استیلاـ یافت باری به سبب قوانین عادله آزادگی وجدان و توحید معامله و مساوات بین ملل قریب ربع مسکون معموره را تحت حکومت خویش گرفتند و به واسطه آزادی و روز به روز در اقتدار و اتساع مملکت افزوده‌اند و اکثر روی زمین نام این دولت را به عدالت یاد نمایند و هم چنین حال سایر ممالک تا زمان تعصب دینی کار بجائی رسید که بنیان انسانی روی به انهدام گذاشت و چون این اختلاف را برداشتند و حقوق و مساوات و حریت وجدان را اعلان نمودند انوار عزت و اقتدار از آفاق آن ممالک طالع گردید این براهین به این شافی کافی است که وجدان انسانی مقدس و محترم است و آزادگی آن باعث اتساع افکار و تحسین اطوار و انکشاف اسرار خلقت و ظهور حقائق مکنونه عالم امکان است و دیگر آنکه مسئولیت وجدان که از خصایص دل و جان است اگر در این جهان واقع شود دیگر چه کیفری از برای بشر در روز حشر اکبر در دیوان عدل الهی باقی ماند الطرق الی الله بعدد انفاس الخلائق از حقایقش معانیست و لکل جعلنا منسکا از دقائق قرآنی و از بهاء نقل می‌کند که گفته همه به آن یک دارید و برگ یک شاخسار همه اوراق یک شجره و قطره‌های یک بحر تا آنکه در اخر بجهۀ تأمین خواطر سلطان از خروج بسیف که وظیفه موعود است می‌گوید رعایای مسکین را چه قدرت و تبعه فقیر را چه جرات و اقتداری که خلل و فتوری که به قوه قاهره وارد آورند و با قوه جندیه سلطنت را مقاومت توانند انتهی ملخصا سبحان الله از این تمویه و تلبیس که حاصلی جز رفاقت و موافقت با ابلیس و مفادی از برای این عبارات جز تکذیب آیات بینات نیست و واقعی از برای این عبارت پردازی سوای تکذیب صحف آسمانی و تخطئه احکام الهی و تعلیط انبیاء و ایراد بر اولیاء و نسبت ظلم و فساد بهداۀ [صفحه ۴۴۴] عباد نیست چه آنکه حاصل تمام منع از تعرض عقاید و وجدان است و بیان مفاسد آن و اینکه منافی با عقوبت اخرویه است و حال آنکه این اول احکام الهی و اهم فرایض صحف آسمانی و سیره انبیاء و شیوه اولیاء و دستور العمل تمام بوده آیا بعثت انبیاء و زحمت اولیاء خبر در طریق منع وجدان بوده و سوای رفع عقاید باطله شغل و کاری داشتند و اگر به مصلحت وقت اقتضای محاربه و منازعه بوده و اعلاء کلمه حقه موقوف بقتال فرق باطله بوده آیا خودداری کرده‌اند و مضایقه از بذل جان در طریق جانان نموده‌اند یا آنکه زمین را رنگین از خون خود و دشمنان نموده‌اند آیا جنگهای پی‌درپی پیغمبر خاتم با طوایف امم در غیر ازاله عقاید شرکیه که تمام ممالک وسیعه اروپ و فسحه وسیعه سلطنت شمالیه به این وجدان فاسد مبتلا است بوده و آیا ترقی دولت اسلامیه و اتساع قطعات آنها و هدایت به دین اسلام به غیر این طریق بوده و آیا پیغمبران بنی اسرائیل و سلاطین حقه آنها غیر این طریق را پیموده‌اند و آیا واقعه هایله یوم الطف بجهۀ کشورگشائی و مملکت ستائی بوده و آیا دستور العمل دشمنی با دشمنان خدا و تبری و لعنت بر آنها از غیر جانب الله رسیده و آیه لا تتخذوا الیهود و النصاری اولیاء و لا تجد قوما یؤمنون بالله یوادون من حاد الله و لعنت بر کفار و منافقین از غیر کتب الهی بوده و این شیوه و رویه تعرض و وجدان در میان تابعان صالحان از غیر تعلیم مقربان حضرت احدیت شایع و رایج گشته و اگر معنی الطرق الی الله بعدد انفاس الخلایق و کریمه و لکل جعلنا منسکا ان توهم فاسد است این زحمات انبیاء و نسبت ضلالت و غوایت نسبت به اقوامی برای چه و این توعیدات و تخویضات و انذارات در آیات بر کدام و چه نفوس بوده و اگر عقوبات دنیویه منافی با عقوبت دار جزا باشد پس عذابهای مختلفه بر امم سابقه از چه راه بوده و این قتلها که به دست انبیاء و اولیاء واقع شد از چه نموده روی بلکه بلیات نازله از برای تادیب را چه جهت خواهد بود بلکه وحدانیت مجعوله در شرایع چه موقع خواهد داشت معلوم می‌شود انبیاء سابقین خبر از روز جزا نداشته که کیفر کفر و جزایی عصیان را گاهی در دنیا معین کرده‌اند آنها سهل است معلوم می‌شود قادر متعال هم اطلاع از هنگامه قیامت نداشته که عقوبات جمله طوایف بر وجوه عدیده در دنیا نموده و در این نشاه حوالت فرموده مگر آنکه گفته شود از زمان ظهور باب جهنم و روز جزا معین شد از قبل نبوده سبحان الله سیاسات دنیویه را به جهۀ پاره از مصالح که جاعل قانون در نظر دارد چه منافاتی با عقوبات اخرویه است مانند سایر سیاسات شرعیه از تقسیم ترکه مرتد بین تفریق و تقسیم بین الزوجین و حکم بنجاست یا اخذ جزیه یا قصاص و اشباه و امثال آن که در تمام آن موارد عقوبات اخرویه بر حال خود باقی است این خرافه و مزخرف را هیچ کس به زبان و دهان خود نیاورده که پس از آنکه در دنیا مسئولیت

وجدان شد در عقبی جزا نخواهد داشت نه چنین است بل هذا خزی الدنیا و بقی عذاب الاخرة خسر الدنیا و الاخرة ذلک هو الخسران المبین و لنذیقنهم من العذاب الأدنی دون العذاب الأکبر ملاحظه کتب عهدین را بنما چگونه با بوده دار جزا مع ذلک عقوبات و بلیات از برای اهل کفر و عصیان معین می‌فرماید و از تسلط جبابرة و ابتلاء بقحط و امثال آن و اعجب من الکل قولش که وجدان انسانی محترم است نمی‌دانم مطلق وجدان را اراده نماید پس لازم آن است که اعتقاد به ضلالت سید باب و اتباعش و ارتداد آنها و کفرشان محترم باشد و اگر فی الجمله است پس نافع به حال تو نخواهد بود و همان وجدان صحیح و سالم را شامل خواهد شد و باید منع از او نکرد و اما اعتقاد به آنکه باب قائم آل محمد است پس شامل نیست یا لله و الخطب الفضیع هیچ عاقل سوای این جماعت این خرافه را بهم بافته که وجدان محترم است باید متعرض او نشد ای بی‌انصاف این همه اعجاب به دول متمدنه خاصه اروپ و دولت اشلانیک که قطعات خسمه را به رنگ آزادی و عدم تعرض وجدانها تحت حکومت خود آورده و روی زمین او را بعد التیاد می‌نماید مگر در این دول قانون مجازات نیست و مگر عقل و دانش روحانیین و مصالح [صفحه ۴۴۵] و حکم تعرضات ایشان در تقصیرات روحیه کمتر از نظریات فسقه و قاصرین از اهل برانه این است تعریضات هم از برای او فوائدی است مدینه راجع به انتظام و روحیه مکمله که نتیجه استکمال سیاست و تربیت نوع و حفظ جامعه است.

گفتار عبدالبهاء در مساوات و جواب آن

و اغرب من هذا قولش در برهان مساوات همه یک نوع و یک جنسند بلی می گویم ولی یکی کافر یکی مؤمن و یکی طاهر نجس و یکی طیب و یکی خبیث و یکی نورانی یکی ظلمانی یکی سعید یکی شقی یکی شیطانی و یکی رحمانی و یکی از علیین یکی از سجین یکی مهاجر دارالاسلام یکی مقیم دارالشرک یکی مطیع و یکی عاصی یکی فاسق و یکی عادل یکی صالح و یکی طالح یکی عالم و یکی جاهل یکی صاعد الی اعلاـ علیین یکی نازل فی اسفل السافلین پس چنانچه اینها در آثار نشاه اخرویه مختلف و متفاوتند و در جمله از آثار دنیویه متباین و متفاضل چه ضرر دارد که در بعض احکام و قوانین غیر متساوی و غیر متحد باشند شجره طیبه و شجره خبیثه هر دو از نوع شجر محسوب می‌شوند آب تلخ و آب شیرین از یک نوع معدود خزف و الماس از یک جنس شمرده می‌شود گل و خار از یک اصله انگیخته می گردد مع ذلک احکام و آثارشان مختلف یکی قطع می‌شود و سوخته می گردد و دیگری به دست شاهان بوئیده می گردد و یکی در بازار قیمت ندارد و دیگری هم قیمت ندارد مجرد اشتراک در جنس و نوع اقتضای اتحاد در احکام و آثار ندارد فی الدنیا و الاخرة هذا عذب فرات و هذا ملح اجاج هل یستوی الذین یعلمون و الذین لا یعلمون هل یستوی هو و من یامر بالعدل الی غیر ذلک من الایات اگر مقصود تو آن است که همه را نیک کنی که بد خودت را نیک سازی این آرزو است چنانچه وجدان را محترم می کنی که وجدان تو هم محترم باشد این محال است لا یقال این حریت و آزادگی وجدان و عقاید و مساوات بین ملل و توحید در معامله از خصایص زمان ظهور و رجعت است نه از قبل لأنا نقول امروز ظهور و رجعت حسب انبئات سابقین و اخبارات ماضین اشد و اصعب است و قائم آل محمد (ص) تمام را دعوت به ملت واحده و کلمه فارده می‌فرماید و همه را مقهور و مغلوب و مطیع و منقاد یک فرمان و عبد یک سلطان می‌نماید حتی لا یبقی الا دین محمد (ص) و فی روایة لم یبق اهل دین حتی یظهروا الاسلام و در سیره‌اش وارد شده و مثل سابقین به جزیه اکتفا نمی کند بلکه فقط تعرض وجدان نموده رفع عقیده باطله را خواهان است که خداوند از این واقعه خبر داده و له اسلم من فی السموات و الارض طوعا که در باب سیره آن سرور وارد است که یهود و نصاری را دعوت به ملت اسلام می‌فرماید پس هر که قبول کرد نجات یافت و الا گردن میزند پس اگر سابقین از حجج الهی تعرض کلیه به وجدان نمی‌فرمودند بمثل جزیه اکتفا می کردند یا به حسب مصلحت وقت مدارات می‌فرمودند یا اسباب عادیه مساعدت بر مزاحمت مطلق عقاید و وجدان فاسد نداشت ولی خصیصه موعود است که بالقهر و الغلبه ادیان باطله را به ملت واحده رجوع دهد و خداوند خبر داده از سیره او و یظهر علی الدین کله و لو کره المشرکون و

در کمال از ابی‌بصیر از حضرت صادق (ع) در تفسیر آیه می‌فرماید و الله تا قائم خارج نشود تاویل این آیه نازل نشود پس چون قائم خروج کند باقی نماند کافری به خداوند و مشرکی به امام مگر آن که مکروه دارد خروج او را تا آنکه اگر کافر و مشرک در شکم سنگی باشد هر آینه آن سنگ عرض می‌کند به مؤمن که در شکم من کافری است بشکن مرا و بکش او را و ملاحظه شدت مبالغه را فرمائید و به این مضمون اخبار بسیار است پس چگونه زمان ظهور زمان حریت و آزادگی عقاید خواهد بود بلی این جاهل به مذاق خود سخن می‌گوید چون می‌بیند تعرض عقاید نمی‌تواند در صدد بیان محسنات آن بر می‌آید که مملکت سلاطین جابره و آبادی پارکها و بازی خوانه‌ها و مغازه‌ها و ما تشکه خوانها و امثال ذلک موقوف به حریت است بلکه در این نکته دقیق‌تری است چون می‌ترسید اظهار وجدان و عقیده خود کند تخم حریت مذهبی را به توسط الواح در میان مردم می‌پاشد که شاید در ضمن خودش هم بتواند علنا اظهار وجدان خود کند ماشاءالله به چنین قائمی و چنین موعودی از چشم [صفحه ۴۴۶] بد دور دیگر کی می‌تواند امید داشت از او که باقی ملل را مقهور کلمه خود کند ای بسا آرزو که خاک شده و افضع من الکل همان اعتراف اخری اوست که رعایای مسکین چه قدرت و توانائی که خلل و فتوری وارد آرند به به از این اصحاب قائم و آفرین بر آن دولت قاهره و شمشیری که خدا از برای انتقام جابران ذخیره کرده اگر چنین است پس مظلومان از انبیاء و اولیاء را وعده دروغ به انتقام داده و عجب ملائکه را تسلیه داده به اینکه انتقام از ظالمان بکشد به کسی که در گوشه خزیده و به توسط الواح و جرائد نزد سلاطین تضرع و ابتهال کند و اظهار عجز و مسکنت نماید و به استماله و رفع شبهه خروج و تعرض دول خون خود و اتباع خود را بخرد ای شریک ابلیس در تلبیس آن کتب و اخباری که به تو و ما خبر داده‌اند از آمدن چنین شخصی و چنین ظهوری که اگر آنها نبود راهی از برای ما به ثبوت چنین امری نبود و موعودی نداشتیم حکایات قائم و اصحابش و قولشان و جنگهایشان و شمشیرشان و اعلان دعوتشان را به شرح نوشته رجوع به آنها کن ببین موعود امم که منتقم از ظالمان است این خائفانند که به کمک تخم حریت همین قدر می‌خواهند مجال پیدا کنند که اقلا مانند کفار و مشرکین قدرت بر اظهار وجدان خود بی‌پرده داشته باشند و اما آنچه را در فوائد حریت و مساوات در معامله نوشته پس تمام آن راجع به سوی اتساع دولت جباران و شوکت ظالمان و اینکه سلطنت کافری یا مشرکی یا غیر ذی حقی وسیع شود و مملکتش زیاد گردد و بیشتر مسلط بر رعیت باشد مانند سلاطینی که در قانون آنها حریت مذهبی است با مذهب کسی کاری ندارد و قوانین کتاب الهی در میان آنها مجعول و مرسوم نیست همان قدر مواظبت دارند که بی‌نظمی و هرج و مرج نشود نفوس و اموال محفوظ ماند لکن هر کار بخواهند بکنند و تمام آثار آن حریت عمارت دنیا و زیادتی تمام آنها و فراوانی زخرف آن و فراهم کردن اسباب تعیش و راحت و ازدیاد در ما نیستی الله و یلهوا عن الاخرة و یزید فی الامال و یکثر فی الأموال و اشاعه اسباب غرور و غفلت و سهولت آلات معصیت و نسیان از مبدا و معاد و فراموشی از حق و اولیاء حق و انکار معبود بر حق و انکار وظایف عبودیت و خود سری و خود رائی و متابعت هوی و مخالفت هدی و فریفتگی به دنیا و اشتغال به آن و فراموشی از عاقبت و تعب در تحصیل مال و جاه و قصر نظر بر محسوسات و اعراض و اغماض از معقولات و انس به محسوس و وحشت از معقول و آبادی ناسوت و خرابی ملکوت چنانچه حال همان دولی که حریت در آن شایع و غلبه تامه و اتساع ملکی دارند همین است که باید ملاحظه نمود که از مبدء و معاد و معارف حقه و شناسائی مبادی عالیه و معرفت اولیاء حق و قیام به وظایف عبودیت پروردگار و ریاضت نفس وجد جهد در عبادت و تحصیل علوم ممدوحه و ما یرجع فائدة الی الاخرة و ذکر و فکر و تجرد عزلت و صبر و قناعت و عفت و مروت آیا اثری و خبری هست یا آنکه تمام اوقاتشان مصروف به تعیش و تماشا و فرح و نشاط و اشتغال به ملاهی و مداومت به ملاهب و سرخوشی و سرمستی و کبر و قساوت و طول امل و غفلت و جمع آوری مال و زیاد کردن متاع و متابعت هوس و هوی بلی دانشمندان و حکمایشان افکارشان صرف در استکشاف امور طبیعیه و خواص و آثار عناصر و بسائط و مرکتاب و اختراع صنایع عجیبه و حرف بدیعه و اسباب و آلات جدیده که آن هم جز تکمیل دنیا و فراهم کردن اسباب غفلت از خدا اثری در آن نیست بلی استکشاف اسرار خلقت و حقایق مکنونه عالم اگر در طریق استعلام قدرت پروردگار و

حکمت باری تعالی و صفات او باشد آن ممدوج شود و دست آوردن عجایب خلقت و بدایع فطرهٔ بوده باشد که آن هم سلم به سوی معرفت باری تعالی و صفات او باشد آن ممدوح و مرغوب و مطلوب است لکن به واسطه توجه به محسوسات و جمود بر مبادی حسیه آن اطوار و آثار و قصور عقل در تعمق و در استکشاف مبادی معقوله آن و عدم اشتغال به تحصیل علوم نظریه و عدم سلوک در طرق مجاهده نتیجه آن انکار متسعه همان [صفحه ۴۴۷] دهری شدن و طبیعی شدن و انکار صنانع نمودن است و لذا رواج این مذهب در چنان ممالک است و در دول اسلامیه هر طایفه که محالطه و معاشرت با آنها پیدا کرد همین مذهب در آنها سرایت کرده و هر بلدی که این اطوار شایع‌تر زندقه و الحاد بیشتر و ارتداد و خروج از مذهب حق زیادتر کما هو المشاهد المحسوس و لذا کسانی که از مسلمین مطلع بر آن اطوار و آثار و عالم به آن حکم و افکار شده‌اند عقیده آنها سست‌تر و دینشان ضعیف‌تر است پس از آن ملاحظه فرما حالات انبیاء و اولیاء که کامل‌ترین اصناف خلق‌اند و من عندالله از نشاه اولی و دنیا و اخری مطلع و تامل نما در کلماتشان از صحف آسمانی و غیر آن و رویه و رفتارشان ببین چه فرموده‌اند در مذمت دنیا و آثار و توابع آن و چه قدر تحریص به زهد و اعراض از او و اقبال به سوی آخرت و وحشت از خلق و انس به مبدء که شرح این مراتب اسفاری صحیحه لازم دارد و اگر راستی به قرآن و کتب تفسیر و علم حدیث و اخلاق و فرمایشات ائمه هدی اعتقاد و وثوقی داری رجوع نما به آنها ببین چه محشری می‌بینی و ببین حرکتشان به چه طریق بوده و معالاتشان در چه بوده و تربیت نفوس را از چه طریق معین کرده و کمال را در چه دانسته و دعوت به سوی چه کرده‌اند و آبادی چه خانه را خواسته‌اند و تکمیل نفس را در چه مقصود دانسته‌اند یا بدن عاریه را زایله فانیه داثره عرضیه را خواسته‌اند یا دائمه باقیه ذاتیه را پس از آن ملاحظه فرما که آن آبادی ممالکی که تو مردم را به هوس می‌اندازی و رشک و غبطه آن می‌خوری و مدح و ثنای آن می‌کنی و عقب مانده‌گان را توبیخ و سرزنش می‌نمائی آیا از موانع این ترقیات روحانیه و کمالات معنویه می‌یابی یا نه بلی خوش داشتن حریت به طمع آبادی مملکت و اتساع سلطنت از برای کسی است که خدا و فردائی قائل نباشد راحت و نعمت و مخصوص به همین دارند و اما غیر او پس طالب کمالات نشاه باقیه است نه فانیه و الحاصل این بابی مذهب طبیعی مشرب هم چه گمان می‌کند که خداوند خلق را فقط از برای عمارات بلاد و تکمیل طبیعات و تعلیم حرف و صنایع قرار داده و طالب اتشاع ممالک امپراطوران بوده این است که در کلماتشان مانند برادرانش چه قدر ترغیب و تحریص به رسوم دول متمدنه می‌کند و توبیخ و سرزنش که راه آهن و کشتی جنگی و صنایع عجیبه و آلات غریبه ندارید و چرا خود را محتاج به امتعه غیر نموده‌اید الی غیر ذلک هان هان توهم نشود که یکسره منکر حسن اصلاح ما یرجع ای المعاش هستیم نه چنین است بلکه عقلا و شرعا موجبات شرفیه حال عباد و نظم بلاد و آسایش خلق و سهل بودن تعیش مردم از احیاء موات و حفر قنوات و ساختن قناطیر و رباط و اصلاح طرق و شوارع و تحصیل حرف و صنایع و علم ابدان و سایر ما یحتاج الیه نوع انسان را مستحسن و مطلوب بلکه اقامه بعض آنها را از واجبات کفائیه می‌دانید و لذا در شرع مقدس بیان حال جمله شده بلکه مقصود آن است که وجود آنها مقدمی و توصلی است و به مقدار حفظ نوع و حاجت تمدن لازم است که حفظ ابدان به آن می‌شود و وسیله از برای تکمیل ارواح نفوس به مراعات دستور العمل ادیان باشد و اما آن هماک در آن و صرف اوقات یکسره در آن و قصر نظر بر آن و غفلت آن ما سوی آن و اکثار آن به نحوی که واجب نفسی و مطلوب اصلی از میان برود پس آن را ممنوع می‌شمریم که التفات به مقدمه به اندازه که موجب فوت ذی المقدمه شود جایز نیست چنانچه در دول متمدنه و ما شاع فیها الحرمهٔ حال چنان است و مقصود حاصل می‌شود به سلوک طریقه مستویه عدل و خروج از حد افراط و تفریط و از برای وضوح این امر به یک اشاره و بیان اکتفا می‌شود که بدن انسان به منزله شبکه است از برای صیاد در صید عمل و علم پس اصطیاد بدون مراعات شبکه و اصلاح آن خارج از طریقه عقلاء است و قصر همت بر اصلاح آن و غفلت از صید بر خلاف حکم عقل و انصاف آن است که اگر چه بعض ملل و چشمه تقصیر در اصلاح شبکه می‌کنند ولی ملل متمدنه که منظور نظر این متکلم است افراط در اصلاح آن نموده‌اند و همین قدر که در غالب ملل اسلامیه مراعات شده [صفحه ۴۴۸] اگر به افراط اقرب نباشد از تفریط خارج است رساله

گنجایش شرح زیاده از این ندارد خداوند بصیرت عنایت فرماید برگردیم به اصل مقصود که مستفاد از مجموع انبات سابقه غلبه ظاهریه موعود و اصحابش است و این چند خبر که این طایفه تو هم خلاف از آن کرده‌اند منافات با متواترات و برخلاف مدلول آنها نیست ولو سلم پس می‌گوئیم که حال قائم و اصحابش چنین است نه هر که چنان باشد مانند میرزا علی محمد و اتباعش او قائم خواهد بود که کل جوز مدور لاکل مدور جوز.

آیه شریفه «سبحان الذی اسری بعبده لیلا»

دهم شبه دلالت بعض آیات و انبات سابقین و غیر آن بر مکان این دو مدعی و تطبیق آن من دون برهان به هوای نفس خود پس می‌گویم در دلائل از قرآن تمسک می‌جوید به این آیه شریفه و دلالت آن را که ابدا ندارد دلالت صریحه گمان می‌کند که سبحان الذی اسری بعبده لیلا من المسجد الحرام الی المسجد الاقصی الذی بارکنا حوله لنریه من آیاتنا یا اهل الانصاف به بینید که هیچ هتاک بی‌باکی اینگونه قرآن را ملعبه خود کرده که آیه شریفه که در کمال ظهور و صراحت بیان معراج پیغمبر (ص) در شب و رفتن به آسمانها از خانه امهانی یا غیر آن را می‌نماید که پاک و منزه است خدائی که بنده خود محمد (ص) را سیر داد و تمام مفسرین از شیعه و سنی بر همین معنی تفسیر فرموده‌اند و در لسان ائمه هدی جز این بیانی نشده و اخبار به این حکایت از فریقین متواتر است و ضرورت مذهب بل ملت بر آن قائم شده آن را به هوای نفس چنین تفسیر به رأی می‌نماید می‌گوید مراد آن است که نیز حجاز بعد از غروب که حقیقهٔ لیل هست از افق مسجد اقصی طلوع می‌نماید بلی یک مناسبت بین این دو حکایت یعنی حکایت معراج پیغمبر (ص) و بردن حسینعلی به عکا که هست..... به مسجد اقصی بنا بر آنکه مراد بیت المقدس باشد تشریف برده حسینعلی هم به نزدیکی مسجد اقصی رفته لکن تفاوتها در بین است او را از مکه بردند این را از بغداد این را پروردگار برد این را سلطان روم آن را به همراهی ملائکه و براق و رفرف در کمال احترام و توقیر این را تحت الحفظ و به عنوان اسیری آن را به جهت فهمانی دوست این را به جههٔ حبس و ضبط آن را در یک شب این را در مدتی از بغداد به عکا او را به جههٔ ارائه آیات بزرگ خدا در آسمان و این را به جههٔ منع از فساد و اغتشاش در زمین حال اگر آیه شریفه ناظر به قصه حسینعلی باشد باید در این واقعه نیز به عثمانی آید الله شوکته را بنمائیم و حسینعلی نوری را عبد او بدانیم و چنین معنی کنیم که پاک و منزه است این پادشاهی که بنده خود حسینعلی را از بغداد به عکا سیر داد تا مشاهده آیات ما را نماید چگونه مقتولین بر ما را اخذ به یمین نموده مقهور می‌سازیم حالا ـ خوب ملاحظه فرما که چه معنای خوبی از برای تو نمودم اگر بگویی این موافق با تفاسیر نیست می‌گویم آن معنای تو هم موافق نیست بلکه اگر تازه‌تر می‌خواهی می‌گویم خداوند تبارک و تعالی در قرآن مجید شرح حال خروج حسینعلی انوری و اتباعش را در قرآن بیان کرده که می‌فرماید والذین کفروا اولیاؤهم الطاغوت یخرجونهم من النور الی الظلمات یعنی آن کسانی که کافرند دوستان ایشان طاغوت‌اند که خدا ایشان را از نور ما زند و آن بیرون کرد به سوی ظلمات جهل و ظلالت و غوایت حال به چه دلیل آیه اول نظر به واقعه او داشته باشد و این آیه دویم نداشته باشد طرقه‌تر آنکه در دلائل و فرائد تمسک به اخباری در فضیلت عکا می‌نمایند می‌گوید عن النبی طوبی لمن رای عکه طوبی لمن بات فی عکه من رای عکه حظ ذنوبه کاش اسم کتاب و راوی آن را نوشته بود گویا در کتاب حجهٔ النم از ملاد و پیازه از ابوهزیره باشد که گفته بود من اکل بصل عکه کان کمن زار مکه یعنی هر که پیاز عکه را بخورد چنان است که خانه خدا از زیارت کرده باشد سلمنا و رود چنین اخبار لیکن می‌گویم شرافت شرافت مکان از کجا لازم دارد شرافت مکین را مگر نه این است که مکه معظمه که خدا او را در کلام مجیدش ستوده و محل ابوجهل و اتباعش از کفره قریش بوده خوبی مکه مستلزم خوبی ابوجهل نخواهد بود [صفحه ۴۴۹] شیرین‌تر از همه آنکه به قول شاعر غیر معلوم الحال که آیا کافر است یا مسلم سنی است یا شیعه استدلال می‌جویند که گفته رویهٔ عکا من بلاد الشام تکفرو الذنوب و الاثام ماشاءالله از قوت این استدلال و عجیب‌تر آنکه از ظهور در بغداد تمسک می‌جوید به آیه شریفه والله یدوعوا الی

دارالسلام و آیه‌ی دارالسلام عند ربهم خدایا تو شاهدی که معمای آیه‌ی اولی دعوت مردم است به سوی بهشت که اسم آن دارالسلام است و بهشت که در اخبار موسوم به این اسم شده چه مناسبت دارد به زمین بغداد مذموم که سلاطین جور آن را بنا کرده و همیشه فساد و ضلالت در آن شایع و اهلش غالبا مشرکین و مخالفین که جابرین به میل و نفسانی خود اسم او را دارالسلام گذاشته‌اند آیا در زمان نزول آیه‌ی مبارکه که هنوز اسمی و رسمی از بغداد نبود مؤمنین به پیغمبر (ص) که اهل لسان بوده‌اند چه فهمیده‌اند و اگر نفهمیده‌اند چرا سؤال نکرده‌اند که این دارالسلام کجا است که خدا او را مکان مؤمنین قرار داده و به سوی او دعوت فرموده والحاصل خداوند کریم در آیات فرقانیه یاد از جنات و بهشتهای هشتگانه فرموده در آیه از جنهٔ الماوی و در آیه‌ی دیگر از جنهٔ الخلد و در آیه از جنهٔ الفردوس و در آیه از جنت عدل و در آیه از جنهٔ نعیم و در آیه از رضوان و در این دو آیه از دارالسلام چنانچه از طبقات جهنم یاد کرده گاهی از او به دارالفاسقین تعبیر کرده که فرموده ساریکم دارالفاسقین چه ربط به این مزخرفات دارد اگر چنین است پس صاحب کتاب جنهٔ الماوی باید حمل کند آیه‌ی جنهٔ الماوی را بر آن چنان چه یکی از فضلاء شعراء که تخلصش بیان بود می‌گفت که اگر بنای این تاویلات باشد من هم می‌گویم خدا آن مخلص من در قرآن یاد کرده که فرموده هذا بیان للناس و این طایفه را از این مهملات بسیار است مثل آنکه فقره مبارکه دعای سحر را که اللهم انی اسئلک من بهائک بابهاه را تاویل به حسینعلی بها می‌کنند کسی نیست که به آنها بگوید شیخ بهائی قبل از ولادت این مدعی ملقب به بهاء بود بنابراین نقش کمال ناظر به آقا کمال و جمال و جلال ناظر به آقا جلال و جمال خواهد بود و هکذا بلکه شرف نساهم می‌تواند بگوید این فقره که اللهم انی اسئلک من شرفک باشرفه ناظر به من است که شرف نسا هستم قدرهٔ الله خان بگوید فقره قدرت ناظر به من است خداوند حیاء و شرم عنایت فرماید که کلمات مقدسه را ملعبه‌ی خود قرار ندهند و از دزدیهای این طایفه که گاهی صدر خبر و گاهی ذیل خبر را می‌دزدند که بتوانند مدعای خود را ثابت کنند آن که صاحب فرائد کرده از برای اشاره‌ی به عکا تمسک می‌جوید به خبر ابن‌مهزیار که در باب اوصاف اصحاب مهدی دارد که تلوذ بفنائک من ملاء براهم الله بطهارهٔ الولادهٔ و نقایس التربهٔ تا قولش تبعتک فی ضلال شجره بسقت افنان غصونها علی حافات بحیرهٔ الطبریهٔ فعندها یتلاء صبح الحق و سینجلی ظلام الباطل و یقصم الله بک ظهر الطغیان الخ و می‌گوید طبریه شهریست از بلاد اراضی مقدسه قریب به عکاء و او را دریاچه‌ایست معروف به حیزه طبریه و الیوم بعض آن اراضی متعلق به همان غصن سدره مبارکه است یعنی حسینعلی بهاء پس آن پاکیزه اصحاب که در سایه درخت که در حاشیه‌ی دریاچه طبریه است بیعت می‌کنند همان اصحاب حسینعلی بهایند می‌گویم آفرین که دزدی خود را نیکو مدلل نمودی که خبری را که به تمامه بر ضد مدعای تو دلالت می‌کند از ذیل آن فقره را که بتوانی تطبیق بر خیال خام خود کنی دزدیده و بقیه را انکار و ترک کرده و نگفتی که این خطاب تلوذ بفنائک را کدام پدر بزرگوار به کدام فرزند عالی مقدار خود فرموده و ناقل چه شخص بوده حال که تو نگفتی من از برای فضیحت و رسوائی [صفحه ۴۵۰] تو اجمال آن را ذکر می‌کنم تا معلوم شود که صاحب بحیره‌ی طبریه کیست و آن جماعتی که با او بیعت می‌کنند کیانند که در آنجا به لشکر سفیانی جنگ کنند و او را بکشند و آنکه این واقعه ناظر است به کارهای مهدی با سفیانی و اینکه مهدی شما در طبریه نیامد و آن تفاصیل سفیانی را نداشت و حسینعلی مهدی نبوده بلکه رشته او به سفیانی منتهی می‌شود.

اثبات سرقت صاحب فرائد در روایت ابن مهزیار

پس می‌گویم این خبر در جمله ی از کتب معتبره و منها البحار به این طریق وارد است که ابن‌مهزیار می‌گوید بعد از فوت حضرت عسگری (ع) متجسس اولاد او بودم در کوفه و مدینه و مکه و تضرع و ابتهال از برای وصول به مقصود خود داشتم تا آنکه در طواف جوانی را خوش صورت دیدم که به من نظر می‌کند گمان مقصود خود را نزد او کرده نزدش رفتم پس از سلام جواب پرسید از کدام بلدی گفتم اهواز گفت می‌شناسی ابن‌مهزیار را گفتم منم با من معانقه کرد و از من مطالبه نمود علامتی را که

حضرت عسگری به من داده بود نشانش دادم بوسید و گریست پس سؤال از مقصود کردم فرمود من رسول آن حضرتم که تو را به سوی او ببرم تا آنکه در میعادی که با من معین کرده بود مرا برد در بیابانی که در او تلی بود و بر آن خیمه زده شده بود اذن دخول مرا خواست ناگاه محمد بن الحسن بیرون شد جوانی بود افنی الانف و در صورت راستش خالی بود مانند مشک روی سفیدی خود را به رو انداختم که ببوسم او را فرمود مرحبا ای اباسحق آرزوی ملاقات تو را داشتم پس احوال برادران پرسید شرح جستجوی خود را از آن سرور عرض کردم بعد فرمود پدرم به من وصیت کرد که همیشه پنهان باشم ای اباسحق پدرم به من فرمود که خدا زمین را خالی از حجت قرار نمی‌دهد و من امیدوارم که تو از کسانی باشی که خدا او را مهیا کرده از برای بلند کردن دین و خاموش کردن ضلالت پس بر تو باد ای پسر من به پنهانی در زمین‌هائی دور و تو را آن به وحشت نیندازد و بدان که دل اهل طاعت به سوی تو است مانند مرغ به سوی آشیانه پس صبر کن ای نور دیده گویا می‌بینم تو را که نزدیک شده فرج و بلندی تو و گویا می‌بینم علمهای زرد و سفید که در حطیم و زمزم به تو احاطه کرده و پی‌درپی با تو بیعت کنند اطراف حجرالاسود تلوذ بفنائک من ملاء براهم الله بطهارة الولادة ملتجی شوند به فناء تو پاکان پاکیزگان که چون محکم شود ارکانشان که بیعت و متابعت کنند تو را در سایه‌ی درختی که بلند است شاخهای او در اطراف دریاچه‌ی طبریه و در آن هنگام صبح حق روشن شود و تاریکی برطرف گردد و بشکند به تو خدا طغیان را و برگرداند به تو معالم ایمان را و برگردد پراکندگی دین به سوی آشیانه خود و ابر نصرت بر تو احاطه کند پس هلاک کنی هر دشمنی را و نصرت دهی هر دوستی را پس باقی نمی‌ماند روی زمین جبار قاسطی و نه منکری که حقیر شمرنده‌ی حق باشد تا فرمود یا اباسحق کتمان کن این مجلس را مگر از برادران صادق تا علامات ظهور را بیابی می‌گوید مدتی در خدمتش بودم و از انوارش مستفیض بودم تا از خدمتش برگشتم و دانستم که خدا زمین را خالی از حجة قرار نمی‌دهد حال ملاحظه فرما اگر این روایة ابن‌مهزیار صحیح است این حکایت چه دخل به حسینعلی بهاء دارد و کجا علی محمد در طبریه بوده و از کجا معلوم کردی که از برای حجة ابن‌الحسن (ع) که او موعود است نزد ما چنین واقعه در طبریه نباشد ای فریب خورده از شیطان این روایة شریفه در کمال صراحت بیان می‌نماید که صاحب طبریه محمد بن الحسن است که شما اعتقادی به وجودش نداشته‌اید یا او را مرده گمان کردید این قضیه [صفحه ۴۵۱] چه دخل دارد به شما جز آنکه لفظ طبریه را من عند نفسک تطبیق بر این زمره کاذبه می‌کنی حقیقة شیوه مسلمانی همین است که به جهة گول زدن مردمان جاهل دزدی کنی و بعض خبر را در غیر مورد تطبیق نمائی همانا این رقعه طبریه که در آن صبح حق ظاهر شود و باطل را بشکند اشاره است به غلبه لشکر مهدی بر لشکر سفیانی که در بحیره طبریه جمع شوند و او را بکشند که در وقایع سفیانی وارد است و در نمایش ثانی ثابت شده که سفیانی شام از رشته همین طایفه است که در بحیره طبریه مهدی ایشان را بکشد این اول دزدی این مرد نیست همیشه شغل و کارش همین است چنانچه همین شیوه ناپسند را در کلام شعرانی و فتوحات ابن‌مکی معمول داشته که از کلام این دو نفر عارف که شرح حالات مهدی قائم را موافق با عقیده امامیه تقریر می‌نمایند و تنصیص می‌کند که موعود ابن‌الحسن العسگری (ع) امه ام ولد الموعود فی سنة کذا الغائب عن الابصار است حال این مدعی یک فقره از آن را سرقت می‌نماید که در آنجا بیان می‌کند آمدن مهدی یا وزیر او را به برج عکاء و تطبیق به حسینعلی بهاء می‌کند و ما می‌گوئیم که تمام کلمات این دو تفریض و صریح با عقیده ما است و این وقعه عکا منافی با عقیده ما نیست و دلیل بر مقاله شما نمی‌شود که مهدی و وزیرش به برج عکا می‌روند نه هر که در عکا باشد او مهدی است و گذشت کلام این دو عارف در نمایش اول در ضمن دعوی اجماعی که تنصیص و تصریح نموده‌اند بر اینکه قائم (ع) محمد بن الحسن است و مادرش نرجس و در شب نیمه شعبان متولد شده سنه دویست و پنجاه و پنج و مدتها است که غائب است از انظار و می‌نویسد که در یک شب فتح می‌کند رومیه را به تکبیر با هفتاد هزار نفر از مسلمین از اولاد اسحق حاضر می‌شود فی الملحمة العظمی ماویه الله به برج عکاء یعنی در جنگ بزرگ در مهمان خانه خدا که از زیادتی کشتار طیور و سباع از آن بخورند فانی می‌کند ظلم را و زنده و عزیز می‌کند اسلام را و دعوت می‌کند به سوی خدا با شمشیر هر کس ابا کرد می‌کشد او را ملاحظه

نما که به جز لفظ عکاء چیزی دیگری از آن فقره با این مدعی مناسبت دارد کجا هفتاد هزار لشکر داشته و کی فتح رومیه کرده و کجا به شمشیر گردن منکران را زده و حال آنکه جهاد و عمل صلاح را حرام کرده و کجا اسلام را عزیز کرده جز آنکه آن را نسخ کرده و کجا در عکا چنان جنگ بی‌پایان کرده که از زیادتی کشتار مهمانخانه خدا شود جز آنکه در آن محبوس دولت بوده همانا موافق این فقره چون این مدعی کاذب در عکاء بوده را خلافش در آنجایند کم کم شعبه ایشان در آن زمین فراوان خواهد شد تا هنگام ظهور موعود پس یکی از وزرایش را با لشکر فراوان بروند و گردن ایشان را بزنند و اجساد پلیده ایشان در صحرا افتاده طعمه طیور و جانوران شوند تا کلام این دو عارف محقق گردد اگر دزدی نبود لازم بود که کلام این دو عارف صدرا و ذیلا نقل شود که آنها مهدی را که دانسته‌اند حال اگر کلام ایشان از ماخذ صحیح است پس مهدی را ابن‌الحسن العسگری المتولد فی سنهٔ کذا الغائب الحی الی زمانهما معین کرده‌اند و ما همان طور که صاحب فرائد گفته می‌گوئیم بلا شبهه صاحب فتوحات عارف کامل آنچه فهمیده و در باب مهدی موعود نوشته از فرمایشات پیغمبر (ص) دست آورده و الجواب از تطبیقات واهیه و تعبیرات برای منهیه از صاحب شرع که شغل همیشه صاحب فرائد است تمسک به آیه شریفه مبارکه واستمع یوم ینادا المناد من مکان قریب یوم یسمعون الصیحهٔ ذلک یوم الخروج و به خیال خود جرأت می‌کند و آن منادی را میرزا حسینعلی بهاء می‌داند که از اطراف بیت المقدس ندا می‌کند و دیگر آنکه آیه شریفه به دو قسم تفسیر شده که هیچ یک با مقصود این جماعت موافق نیست یکی تفسیر به نفخ صور شده که اسرافیل در او بدمد از برای حشر مردم به سوی عرصه محشر چنانچه آیات بعد از این هم دلالت بر این مدعی دارد که می‌فرماید ان نحن نحیی و نمیت و الینا المصیر یوم تشقق الارض عنهم سراعا ذلک حشر علینا یسیر که بیان حشر [صفحه ۴۵۲] مرد م و زنده شدن ایشان را می‌نماید و در چند موضع دیگر از قرآن از این نفخه یاد فرموده و نفخ فیه اخری فاذا هم قیام ینظرون و این تفصیل در کتب عامه و خاصه مزبور و مسطور و در السنه معروف و مشهور و در اخبار فریقین متواتر و مفصل و مشروح است به نحوی که قابل توجیه و تاویل نیست و دلیل و داعی هم بر تاویل آن ندارم جز نفثات شیطان و القاءات ابلیسی و بوالهوسی و بی‌باکی که هر چه بخواهد بگوید و از خدا نترسد و از پیغمبر (ص) شرم نکند پس این واقعه ربطی زمزمه فلان یابو تخلص ندارد و با منکر اصل اسرافیل و صور او و حشر الی العرصه من الاجداث او سخن نداریم.

تفسیر آیه «نفخ فی الصور»

و بدان که از آیات و اخبار معلوم می‌شود که از برای اسرافیل سه نفخه و سه ندا است یکی نفخه فزع قبل القیمهٔ که از شرایط ساعت است و نفخ فی الصور ففزع من فی السموات و الارض که زمین متزلزل می‌شود و مردم مدهوش می‌شوند و تضع کل ذات حمل حملها و تری الناس سکاری و تذهل کل مرضعهٔ عما ارضعت و در آن هنگام شیاطین به اقطار ارض می‌گریزند و دخان که خدا از او یاد کرده یوم تاتی السماء بدخان مبین که آن هم از شرایط ساعت و قیامت است به روم احاطه می‌کند دوم نفخه صعق و امانت است یوم ینفخ فی الصور فصعق من فی السموات و الارض که تمام خلق در آن نفخه می‌میرند و خدا از آن خبر داده هل ینظرون الا صیحهٔ واحدهٔ تاخذهم و هم یخصمون و در این نفخه دوم که به جههٔ هلاکت و میراندن تمام خلق می‌دمد در صور هنگام نزولش ملائکه می‌گویند که خدا اراده ی هلاک اهل آسمان و زمین را کرده پس در بیت المقدس نازل شود و رو به کعبه بنماید و از طرف زمین ندا شود که تمام اهل آن هلاک شوند و از طرف آسمان بدمد و تمام اهل آن هلاک شوند و از شدت تمام بناها منهدم و حقیقهٔ کل شیء هالک محقق گردد سیم نفخه احیاء و بعث است که خدا اراده زنده کردن مردگان می‌نماید و حشر کردن ایشان به سوی عرصه محشر و هنگامه قیامت کبری و جزای مردم فی یوم الاخرهٔ که آیه شریفه و استمع یوم یناد المناد اشاره به آن است که از مکان قریب ندا می‌کند که همه کس چنان بشنود که گویا از نزدیک خودش خوانده شده و در تمام تفاسیر و اخبار این نفخه ثالثه که مورد آیه شریفه است نفخه بعث به سوی قیامت کبری است و مسبوق به آن دو نفخه فزع و اماته است نمی‌دانم این گمراه

این دو نفخه سابقه را که اهل آسمان و زمین به فزع آیند و تمام خلق به آن هلاک شوند به که تاویل می‌کند مگر آنکه حمل کند بر ندای علی محمد که گوش اتباع خود را کر کرده و ایشان را مست نموده پس از آن به قبول دعوتش میرانیده و در قبور طبیعهٔ دفن کرده که خداوند از ایشان خبر داده اموات غیر احیاء بل لا یشعرون و سخن حق در ایشان اثر نمی‌کند و ما انت بسمع من فی القبور تفسیر دوم این آیه همان هنگامه صیحه است که در اخبار متواتره از علائم حتمیه یوم الظهور و الخروج معین کرده و از مقارنات ظهور است و شرح آن صیحه و بلند شدن از آسمان و خانه کعبه به اسم مهدی (ع) و پدرش در نمایش ثانی گذشت که نزدیک و دور به یک نسق بشنوند و مرد مرا بشارت ظهور بدهد و امر به بیعت او نماید و گذشت در آن نمایش که از برای باب چنین صدائی از پیش نبوده بلی این صدای عکاء از عقب او بوده مانند مقدمه بعد از ذی المقدمه رجوع کن به آن نمایش و دیگر از تحکمات و تعنفات این طایفه همان استدلال ایشان است به پاره از انباءات کتب مقدسه که در باب اورشلیم و اراضی مقدسه و حوادث آنها و آثار آنها واقع شده و چنین آرزو می‌کنند که که این انباءات بشاراتی از ظهور حسینعلی در عکاء است و الجواب بعد از اغماض از عدم صحت آن کتب چنانچه مفصلا در رد شبهات صاحب فرائد گذشت و اینکه جمله از آنها اشاره به ظهور عیسی است و پاره به ظهور حضرت خاتم باز می‌گویم از بشارات منافاتی با عقیده ما ندارد و سند شما هم نمی‌شود چه آنکه در اخبار امامیه هم آثاری و اطواری از برای محمد بن الحسن که مهدی قائم است در اراضی مقدسه و بیت المقدس معلوم کرده از نماز آن سرور و نزول عیسی و بیعت کردن او با آن جناب [صفحه ۴۵۳] و لشکر فرستادن به شام و بیرون کردن تابوت سکینه را از بحیره طبریه و بیعت کردن جماعتی از اهل شام با او و غیر ذلک و چون آن اراضی مبارکه مقدسه محل ظهور انبیا بوده البته در یوم ظهور محمد بن الحسن هم آنجا آبادی معنوی و ظهور معالم دینی رواج و شیوع خواهد یافت مانند اماکن متبرکه دیگر چون کوفه و سهله و مکه از کجا معلوم کردی که این زمزمه بهاء در آن اراضی همان موعود باشد ما هم با تو شرکت داریم در ظهور آثار خدائی و شئونات پروردگاری در اراضی مقدسه در هنگام ظهور موعود لکن از کجا معلوم کردی که این ظهور موعود است آن انباءات که نمی‌گوید هر که در اراضی مدعی امر شد او مظهر ربوبیت خواهد بود هر چند سفیانی باشند.

روایات رسیده در مورد اورشلیم

و اگر بنابراین باشد که بلا جهة آنچه درباره اورشلیم از ظهور آیات و مظاهر وارد شده حمل بر این مدعی شود ما هم می‌توانیم به کتب مقدسه عهدین تمسک کنیم بر ابطال این مذهب به آن آیاتی که دلالت می‌کند بر خرابی اورشلیم و شیوع کفر در آن و ارتداد آن و غضب خدا بر آن و بگوئیم که آنچه را خبر از اورشلیم داده‌اند از فتن و حوادث ناظر به ضلالت و بت‌پرستی حسینعلی و اتباع اوست که او را مظهر ربوبیت و الوهیت دانسته و از دین خدا دست کشیده و از این گونه آیات در کتب عهدین بسیار است مثل آنچه در کتاب حزقیال نبی است که خبر از رئیس اورشلیم می‌دهد که در خانه و آن فتنه‌انگیز ریاست می‌کند می‌فرماید من دام خود را بر او خواهم گسترانید و در کمند من گرفتار خواهد شد و جمیع مجاورانش و معاونانش را پراکنده خواهم ساخت شمشیر در عقب ایشان بر همه خواهم ساخت می‌گویم آن رئیس حسینعلی است که به کمند خدا گرفتار و ان‌شاءالله در ظهور موعود شمشیر بر اتباعش کشیده خواهد شد و هم می‌فرماید وای بر انبیاء احمق که تابع روح خویش می‌باشند ای اسرائیل انبیاء تو مانند روبهان در خرابه‌ها بوده‌اند می‌گویند خداوند می‌فرماید با آنکه من تکلم ننموده‌ام و ایشان را نفرستاده‌ام می‌گویم اسرائیل کنایه از زمین ایشان و انبیاء که در خرابها خزیده بودند رؤسای همین طایفه است و هم می‌فرماید سکنه اورشلیم را تسلیم خواهم نمود از یک آتش بیرون می‌آیند و آتش دیگر ایشان را خواهد سوزانید ای پسر انسان اورشلیم را از نجاساتش آگاه ساز تا می‌فرماید عمارات بلند تو را منهدم خواهم ساخت و به شمشیرهای خود تو را پاره پاره خواهم کرد و هم چنین آنچه از انبیاء کذبه خبر می‌دهد در عهدین همه اشاره به این مدعیان است در اراضی مقدسه اگر بنای تطبیق من عندی باشد و غریب‌تر آنکه به خبری که

برخلاف مدعای ایشان دلالت دارد تمسک می‌جویند و کرارا در کلماتشان از آن یاد می‌کنند که می‌فرماید در مروی در بحار از نعمانی لابد لنا من آذربایجان لا یقوم معه شی و می‌گویند این اشاره به وقعه تبریز است که سید علی محمد در آن کشته شد می‌گویم اگر مقصود تلبیس و خدعه نباشد لازم بود که تمام و ذیل خبر را هم بنویسند که معلوم شود اولا مراد به کلمه لنا من آذربیجان چیست و ثانیا آنکه خبر به کمال صراحت برخلاف مدعای این جماعت دلالت دارد و حال که ایشان ذکر نکرده‌اند ما ذکر می‌کنیم.

توضیح حدیث «لابد لنا من آذربیجان» آذربایجان

پس می‌گویم عبارت خبر موافق نسخه بحار و نعمانی که هر دو موجود و حاضر است این است لابد لنا آذربایجان لا یقوم معه شیء و اذا کان ذلک فکونوا احلاس بیوتکم والبد و اما البدنا یعنی در چنان واقعه بوده باشید فرش خانه و ملصق به زمین تا ما ملصق به زمین هستیم کنایه از عدم قبول دعوت و خروج و اجابت و این روایت به علاوه آنکه خبر واحد است متن آن مصحف است چنانچه در نسخه نعمانی بالای لنا آذربیجان لفظ کذا نوشته و هم در نسخه بحار لفظ کذا نوشته اشاره به سوی آنکه نسخه صحیحه نبوده و احتمال تصحیف می‌رود و در حاشیه بحار می‌گوید اصل آن لابد لنا را امتحان بوده نگارنده می‌گوید اگر چه تصحیف خلاف ظاهر است ولی به قرینه ذیل خبر فکونوا احلاس بیوتکم که در باقی اخبار امتحانیه وارد شده و عدم سلامت لنا آذربیجان به واسطه عدم ذکر من در غالب نسخ و عدم موافقت آذربیجان با آذربایجان و نقص سه حرف در او و عدم ذکر مرجع ضمیر لا یقوم [صفحه ۴۵۴] معه شیء که باید بنا بر عدم تصحیف تقدیر واقعه و حادثه و خروج و فتنه و ابتلاء و امثال آن نمود و آن خلاف اصل است و عدم مناسبت لذا بلکه علینا باید بفرماید بلکه تقدیر می‌شود تا حاصل آن شود که لابد علینا من خروج بی آذربیجان او من واقعهٔ فی آذربیجان معلوم می‌شود که این خبر هم به سیاق سایر اخبار امتحانیه خبر از هنگامه‌های بعد می‌دهد که مردم را در آن امر به سکون و توقف و صبر نموده‌اند یعنی لابد است از آتش فتنه و امتحانی که هیچ چیز با او برابری نکند و در آن آتش امتحان تکلیف توقف است مثل سایر اخبار امتحانیه که همین عبارت فکونوا احلاس بیوتکم در آنها وارد شده سلمنا که به تصحیف نیست و عبارت این است که لابد لنا من آذربیجان ولی دلالت بر مدعای تو ندارد که این واقعه آذربیجان که از برای ائمه واقع می‌شود یا شد مراد آن است که از دشمنان یا فتنه در آذربیجان می‌شود حضرت شکایت می‌فرماید از فتنه که در آذربیجان محقق می‌شود از دشمنانشان مانند فتنه علی محمد و اتباع او و دعوت آنها مردم را به مذهب باطل در تبریز و غیر آنها یا آنکه به معنی آن است که از ما کسی در آذربایجان به فتنه مبتلا می‌شود و مقصود حاصل می‌شود به معنی دوم و عبارت موافق با معنی اول هم هست پس مجمل خواهد بود توضیح ذلک آنکه از صفحات آذربایجان دعوتی از علی محمد و اتباعش شد و جنگ و فتنه و کشتار هم حاصل شد تا آنکه منتهی شد به کشتن باب در تبریز و این فتنه به دعوی مهدویت که آن شئون ائمه است واقع شد و اسباب ابتلا و تشویش شیعه گردید پس اگر این هنگامه به حق بود پس از برای ائمه هم چه فتنه حاصل شده که مهدی ایشان در آن کشته شده و اگر به باطل بود پس هم چه مدعیان کاذبی و خروجهای باطلی که اسباب ضلالت و تشویش شیعه شد از برای ائمه حاصل شد حال می‌گویم امام (ع) خبر از این هنگامه داده و آن را از هنگامه‌هائی که از برای ایشان شده شمرده از کجا معلوم شد که از قسم اول است نه ثانی و اگر چنانچه این طایفه می‌گویند که این عبارت به سوی کشته شدن باب است در تبریز پس می‌گویم معلوم نیست که مقصود آن سرور این باشد که لابد است از واقع شدن چنین نصرتی و کمکی از برای ما از آذربایجان بلکه ظاهر لام لنا موافقت با دوم دارد یعنی آنچه از آذربایجان واقع می‌شود از کشتن مدعی کاذب از برای ما خواهد بود و حتما چنین نصرتی به کشتن کاذب از برای ما خواهد بود و به لسان دیگر اظهار اجمال این فقره و عدم دلالت بر مدعای این جماعت می‌داریم و می‌گوئیم این کلام یا تحزنا و تحشرا از زبان مقدس جاری شده در خبر از حادثه باطله و یا فرجا و سرورا در خبر آن وقوع امر محبوب مطلوب حق اگر از قسم اول

باشد می گویم حسرتش به واسطه ظهور فتنه و فسادی است که از علی محمد و اتباعش در صفحه آذربایجان واقع شد و اسباب ابتلاء شیعه و تشویق خواطر جمعی و ضلالت جمعی نه آنکه اظهار حسرت باشد از کشته شدن صاحب این فتنه در تبریز و اگر از قسم ثانی باشد می گویم فرح و سرورش از ظهور آن نصرت و اعانتی است که از برای ائمه دین شده به واسطه به دار زدن و کشتن مدعی ایشان نه از برای ظهور چنین دعوتی و خروج صاحب این امر از کجا معلوم شد که این خبر مسبوق به بیان مطلوب شما است بلکه می گویم یا غرض آن سرور بیان فتنه است که در آذربایجان از این کذبه بر مذهب امامیه وارد می‌شود و با بیان آن نصرتی که در آن صفحه به کشتن مدعی می‌شود و هیچ یک از این دو با مقصود تو موافق نیست بلکه با مدعای ما که ضلالت این قوم باشد موافق است و غیر از این دو معنی تعیین آن معنی که شما خیال کرده‌اید از کجا شده هذا کله یا قطع نظر از ذیل خبر و اما با ملاحظه از پس کمال موافقت با مدعای ما دارد که این مدعی او از کاذبانیست که قبل از ظهور قائم موجب فتنه و فساد می‌شود توضیح این امر به دانستن یک مقدمه موقوف است و آن این است که در دستورالعمل از ائمه هدی در دو زمان وارد شده یکی آنکه در حوادث و فساد قبل قیام القائم و در موضع ظهور مدعیان کاذبه در ازمنه غیبت و قبل از ظهور مهدی (ع) تکلیف توقف و صبر و سکون است و اینکه [صفحه ۴۵۵] شخص در آن هنگام حلس بیت و فرش خانه باشد و ثابت بر امر سابق خود باشد و گذشت در امر دوم از فاتحه شرح این معنی و اخبار کثیره آن و دیگر آنکه بعد از ظهور رایهٔ حق تکلیف خروج و تعجیل و سعی به سوی آن حضرت است هر چند روی برف باشد و هر چند به مشی کودکان باشد که می‌فرماید فاسعوا الیه ولو حبوا علی الثلج چنانچه در ذیل همین روایت می‌فرماید فاسعوا الیه ولو حبوا حال که ندانستیم که این واقعه آذربایجان ظهور مهدی کاذب است قبل از صادق یا ظهور مهدی صادق که خبر از حتمیت آن داده که حتمی است واقعه آذربایجان می گویم از دستورالعمل در آن واقعه معلوم می کنیم که از فتن قبل الظهور است یا نعمت ظهور که آیا ما را در آن هنگامه امر به سعی و رفتن و خروج کرده پس معلوم می‌شود ظهور مهدی است و یا امر به توقف و سکون فرموده پس معلوم می‌شود از فتن قبل از مهدی است پس از این مقدمه می گویم حضرت می‌فرماید لابد لنا من آذربیجان فاذا کان ذلک فکونوا احلاس بیوتکم و البد و اما البدنا یعنی چون امر آذربیجان واقع شد شما فرش خانه باشید و مادام که ما ساکن هستیم و ملصق به زمین شما هم ملصق به زمین باشید پس معلوم می‌شود که این حرکت آذربایجان حرکت ائمه به خروج قائم ایشان نیست و الا امر می کردند در آن به اینکه سعی به سوی او کنید و لو به روی برف باشد بلکه این حرکهٔ مدعیان کاذب است که امر به توقف و سکون کرده‌اند در آن چنانچه حضرت صادق به سدیر می‌فرماید الزم بیتک و کن حلسا من احلاسه فاقهٔ ابلغک ان السفیانی قد خرج فارحل الینا ولو علی رجلک یعنی همیشه ملازم خانه باش و فرش خانه باش کنایه از توقف و سکون و عدم قبول دعوت مدعی و اجابت او تا زمانی که به تو برسد که سفیانی خارج شده در آن وقت به شتاب به سوی ما ولو پیاده چنانچه پیغمبر (ص) در ازمنه غیبت همین دستورالعمل را داده که می‌فرماید هر کس در آن زمان باشد به دین خود بچسبد و شیطان را بر خود مسلط می کند پس او را خارج کند از دین من و زایل کند از ملت من یعنی دین علیحده اختیار کند آن دینی که مانند علی محمد شیرازی جعل و اختراع کند عجب وصیت پیغمبر (ص) را عمل کردند و عجب به ریسمان پوسیده دست از حبل المتین گرفتند یا اولوا الالباب آیا سزاوار است که به واسطه خبر واحدی که امارات تصحیف در آن موجود و مراد از آن غیر ظاهر بلکه به قرینه ذیل خلاف مدعا از آن آشکارا شخص مسلمان وقعه تبریز را از وقایع مهدی (ع) بشمرد و صاحب آن را مهدی گمان کند در حالتی که در نهایت ذلت و مقهوریت گرفتار باشد و حال آنکه مهدی مقهور و ذلیل کننده همه گردن کشان و سلاطین است خدا انصاف و شعور بدهد باری ما این خبر را از تو می گیریم و به مضمون ذیل آن عمل می کنیم و می گوئیم در آن هنگامه تبریز باید در خانه نشست و حرکت نکردن و این در عرف کنایه از عدم اجابت و قبول دعوت است و این بر ضد مدعای تو است و منتظریم که آن کسی که ظاهر می‌شود که مردم مأمور شتاب به سوی او هستند و آن قائم آل محمد (ص) اگر به تواتر اخبار نهم از اولاد حسین می‌باشد.

تمسک به بعضی از اخبار در تعین زمان ظهور

یازدهم تمسک به بعض آیات و اخبار که از روی جهل یا تجاهل تو هم دلالت آنها را بر تعیین زمان ظهور موعود و بیان وقت خروج قائم و اینکه آن زمان معین منطبق بر زمان خروج میرزا علی محمد است و قبل از بیان آنها مقدمه عرض می‌کنم که آنچه از خلاصه اخبار و آیات معلوم می‌شود آن است که این از اموری است که بیان وقت در آن نشده و اینکه هر کس تعیین وقت کند به طریق حتم آن دروغ گفته یا خبرش دروغ خواهد شد به واسطه آنکه وقت این ظهور از اموری است که محل بداء واقع می‌شود و هم به واسطه اعمال و افعال عباد و دعای ایشان تقریب و تبعید می‌شود و امری که حالش چنین باشد تعیین به طریق حتم ممکن نیست بلی از برای آن واقعی است معین و لا ـ محاله خدا عالم به اوست ولی از غیوبی است که لا یعلمها الا الله بلی به این طریق بیان مدت آن را فرموده‌اند که نخواهد شد مگر بعد از طول مدت و زیادتی غیبت و قساوت قلبها و شک و ریب در دلها و نخواهد [صفحه ۴۵۶] شد مگر بعد از مایوس و ناامیدی و به این جهۀ در چند خبر نهی از استعجال فرمود و هلک المستعجلون فرموده‌اند و فضیلت بسیار از برای صبر و انتظار بیان کرده‌اند و اگر بعض آیات و اخبار داله بر این مدعا را نگارش دهیم زیادتی در سخن نخواهد بود.

مراد از آیاتی که در مورد وقت و ساعت آمده

پس می‌گویم اما آیات یکی آیه شریفه است که می‌فرماید یسئلونک عن الساعۀ قل انما علمها عند ربی لا یجلیها لوقتها الا هو و دیگر آیه یسئولنک عن الساعۀ ایان مرسیها و دیگر آیه هل ینظرون الا الساعۀ ان تاتیهم بغتۀ و دیگر آیه و عنده علم الساعۀ که موافق تفسیر حضرت صادق (ع) مراد به ساعت هنگام ظهور اوست که خداوند علم او را مخصوص خود دانسته و فرموده علم او نزد من است و نفرموده نزد احدی است و او بغتۀ ظاهر خواهد شد و اما اخبار پس اول فرمایش حضرت باقر (ع) در جواب راوی که عرض می‌کند هل لهذا الامر وقت یعنی آیا از برای ظهور قائم وقتی است می‌فرماید کذب الوقاتون کذب الوقاتون کذب الوقاتون ملاحظه تاکید فرما که سه مرتبه تکذیب می‌کند کسانی را که وقت معین کنند و اینکه در تعیین وقت دروغ می‌گویند دوم در بحار از فرمایش حضرت صادق (ع) به راوی که عرض می‌کند کی خواهد بود آنچه را انتظار داریم حضرت فرمود یا مهزم کذب الوقاتون و هلک المستعجلون سیم در بحار از حضرت صادق (ع) که فرمودند کذب الموقتون ما وقتنا فیما مضی و لا نوقت فیما تستقبل چهارم در نعمانی از عبدالرحمن از حضرت صادق (ع) کذب الوقاتون و هلک المستعجلون پنجم در نعمانی از علی بن مهران کذب الوقاتون و هلک المستعجلون و نجی المسلمون ششم در بحار از محمد بن مسلم از حضرت صادق (ع) مثل همین خبر هفتم در بحار از حضرت صادق (ع) من وقت لک من الناس شیئا فلا تبال من ان نکذبه فلنا نوقف لاحد وقتا اگر کسی از برای تو وقت تعیین کند پس باک از تکذیب او مدار که ما وقت از برای کسی بیان نمی‌کنیم هشتم در بحار از محمد بن حنفیه که در جواب راوی که عرض می‌کند آیا وقتی از برای این امر هست می‌فرماید لا لان علم الله غلب علم الموقتین ان الله وعد موسی ثلثین لیلۀ و اتمها عشرا لم یعلمها موسی و لم یعلمها بنوا اسرائیل فلما جاز الوقت قالوا غرنا موسی فعبدوا العجل یعنی وقتی نیست به درستی که علم خدا غالب است بر علم وقت قرار دهنده که آن به درستی که خدا وعده داد به موسی سی شب و تمام کرد آن را به ده شب دیگر که موسی و بنوا اسرائیل نمی‌دانستند و چون گذشت وقت موعود گفتند موسی ما را مغرور کرد پس عبادت گوساله نمودند نهم در غیبت طوسی از ابی‌بصیر از حضرت صادق (ع) می‌گوید که عرض کردم آیا از برای این امر وقتی هست که منتهی به آن شویم حضرت فرمود بلی لکن چون شما ازاعه آن کردید خدا زیاد کرد آن را دهم در بحار از ابوحمزه از حضرت باقر (ع) که فرمود خداوند وقت فرج را در سبعین قرار داد و به واسطه قتل حضرت حسین (ع) شدید شد غضبش و تا صد و چهل سال تاخیر انداخت و

ما به شما گفتیم و شما اشاعه امر نمودید و کشف سر نمودید پس تاخیر انداخت آن را و قرار نداد پس از آن از برای آن وقتی و یمحوا الله ما یشاء و یثبت و عنده ام الکتاب و این فرج در سبعین همان است که حضرت امیر (ع) هنگام شهادت خود به عمر و خزاعی فرمود که تا هفتاد بلد است و پس از آن رضا است ولی خدا محو می‌کند آنچه را می‌خواهد و ثابت می‌گذارد و نزد اوست ام الکتاب و لا یخفی آنکه مراد به بودن سبعین وقت یعنی وقت فرج نه وقت قیام قائم و پس از آنکه کشف سر کردند خدا فرج را به دولت قائم حواله فرمود و چون این دولت موافق سایر اخبار غیر موقت است پس از برای فرج دیگر وقتی قرار نداد یازدهم در بحار از مفضل که می‌گوید عرض کردم به حضرت صادق (ع) افلا یوقت له وقت آیا گفته نمی‌شود یا قرار داده نمی‌شود از برای ظهور مهدی (ع) وقتی حضرت فرمود ای مفضل بیان نمی‌کنم از برای او وقتی را و بیان نمی‌شود از برای او وقتی به درستی که کسی بیان وقت کند [صفحه ۴۵۷] از برای مهدی ما پس شریک خدا شده در علمش و مدعی شده که او مطلع بر سر خدا شده دوازدهم در بحار و اما ظهور الفرج فالی الله کذب الوقاتون سیزدهم در بحار پس از سؤال صعصعه از حضرت امیر (ع) از زمان خروج دجال می‌فرماید بنشین و الله ما المسئول عنه باعلم من السائل ولکن لذلک علامات قسم به خدا من داناتر به آن از تو نیستم ولکن از برای آن علاماتی است چهاردهم ادعیه کثیره وارده در طلب تعجیل فرج و ظهورش چه آنکه اگر وقت حتمی لا ـ یتغیری می‌داشت این همه دعا در تعجیل فرج که لا زال این طلب تعجیل در لسان شیعه دائر است بی‌جهۀ بود چه آنکه موقت حتمی تقدیم و تاخیر نشود پس از این جمله ادعیه معلوم می‌شود که این امر ظهور چیزی است که به دعا تفاوت می‌کند مثل زیادتی در اعمار و ارزاق و برکات به بعض ادعیه و لذا خود آن سرور در آن توقیع شریف که به محمد بن عثمان صادر شد سفارش فرمود که دعا بسیار کنید در تعجیل و فرج و مطلبی است که به واسطه حالات خلق و کارهای ایشان و سیئات اعمال آنها به تأخیر می‌افتد پس اگر اوقاتی هم احیانا از برای او معین شود از امور بدائیه خواهد بود که به مصالح و سوانح تغییر و تبدیل خواهد یافت پس اولا با آن همه تاکیدات در تکذیب توقیت وثوقی به اخبار موقته باقی خواهد ماند و ثانیا به واسطه آنچه از او معلوم می‌شود به تقدیم و تاخیر و تغییر و تبدیل در آن ایضا وثوقی به اوقات معین شده باقی نمی‌ماند بر فرض صحت آن اخبار به واسطه بداء و تغییر است و بالجمله مستفاد از روی هم رفته اخبار آنکه وقتی حتمی معین نشده یا از اصل وقت معین نشده و یا اگر وقتی هم معین شده به واسطه سوانح تقریب و تعجیل می‌شود و مورد بداء واقع می‌شود چنانچه در خبر دهم ذکر آیه بداء را می‌فرماید اشاره الی هذا المعنی برگشتیم به اصل مطلب.

استدلال صاحب فرائد به آیه شریفه (یدبر الامر من السماء الی الارض) و جوابهای بر آن

پس می‌گویم این دلیل یازدهم آنها اگر تمام شود دلالت بر مدعای ایشان داشته باشد و سالم از اجوبه آتیه بوده باشد از اقوی ادله این جماعت خواهد بود و به یک روایۀ ابی‌لبید و یک آیه از قرآن و بعض آیات کتب عهدین تمسک می‌جویند باری در دلائل و فرائد تمسک جسته‌اند به این آیه شریفه که در سوره الم سجده است که می‌فرماید یدبر الامر من السماء الی الارض ثم یعرج الیه فی کل یوم کان مقداره الف سنۀ مما تعدون و به طریق تفسیر برای منهی می‌گوید که مراد به امر دین است که به وحی‌های نازله بر پیغمبر (ص) و وارده بر ائمه طاهرین در مدت دویست و شصت سال از هجرت خاتم النبیین تا انقطاع ایام ائمه (ع) هدی کاملا از آسمان به زمین نازل شد و به هوای نفس خود می‌گوید و چون در سنه دویست و شصت هجری حسن بن علی وفات نمود و ایام غیبت فرا رسید و امر دیانت به آراء علماء و انظار فقهاء منوط گشت اندک اندک اختلاف و تشتت اهواء در اقوال و افعال رؤسا ملت ظاهر شد و یوما فیوما به سبب ظهور ظلمت بدع و اختلاف افق امر الله تاریک شد و مظلم‌تر گشت تا آنکه از اسلام به جز رسم باقی نماند و عزت امم اسلامیه به ذلت مبدل گشت و پس از انقضاء هزار سال تمام از غیبت در هزار و دویست و شصت هجری شمس حق از افق فارس ظاهر گشت انتهی ملاحظه فرمائید که این بی‌باک هتاک چه اندازه خودرائی و خودسری می‌کند و چگونه

به مقدمات ادعائیه جرافیه دیگری از قبل نفس خود بر او ضمیمه و علاوه می‌کند و چه طور بعض امور قطعیه معلومه را اغماض می‌کند و چه قسم اقتراحا تعیین زمان را بدون برهان می‌کند تا آنکه به جهل خود عددی را مطابق با آیه سازد و اسم آن را دلالت قرآن بگذارد در حالتی که نه ظاهرش موافق و نه تفسیرش مطابق چنین گمان می‌کند که آن القاءات شیطانی که بر قلب او می‌شود کسی از وحی آسمانی تمیز نمی‌دهد و فرق مابین ادعا و دلیل نمی‌گذارد و قبل از تعرض مقدمات ممنوعه این استدلال بیان می‌کنیم حکایتی که بین نگارنده و یک نفر از فضلاء این طایفه واقع شد که در چند سال قبل از حال تحریر که رجب هزار و سیصد و بیست و پنج بوده باشد یک نفر از دعاهٔ این طایفه را ملاقات کرده و در ظرف چهار ساعت از صحبت [صفحه ۴۵۸] تمام استدلالاتش را رد نموده به طریقه که مفحم و ملزم شد تا آنکه در آخر گفت باقی ماند یک آیه از قرآن که به کمال وضوح دلالت بر مدعا دارد گفتم کدام است گفت آیه یدبر الامر است که به طریق صراحت دلالت می‌کند بر اینکه امر دین پیغمبر (ص) در مدت هزار سال عروج می‌کند و از زمان وفات عسگری (ع) تا زمان ظهور باب هزار سال بوده به او گفتم بعد از تسلیم مقدمات ممنوعه که در این آیه آنچه را معین کرده همان زمان عروج دین است و اما زمان نزول انوار این دین از آسمان به زمین و اینکه تا چه مدت نازل شود پس در این آیه بیان نشده پس ما می‌گوئیم که این ازمنه تا مدتی بعد از آن ازمنه نزول امر دین است و هنوز امر دین نازل زیاد می‌شود و هنوز نیامده زمان عروج او در هزار سال شما از کجا و به چه آیه و به کدام حدیث و به چه دلیل تعیین زمان نزول او را کردید و این آیه وافی به مدعای شما نیست چه آنکه همین قدر فرموده تدبیر امر از آسمان به زمین می‌شود و انوار امر نازل می‌شود و بیان نکرده که تا چند مدت این نزول خواهد بود تو می‌گوئی نزولش در دویست و شصت سال است من می‌گویم نزولش در هزار و سیصد و پنجاه سال است پس از آن دو هزار سال عروج می‌کند یا آنکه می‌گویم تا هزار سال قبل از قیامت کبری نزول می‌کند و در هزار سال قبل قیامت عروج می‌کند که زمان رفع تکلیف است و کجای آیه تعیین زمان نزول را نموده که تا کی نازل می‌شود تا بتوانی زمان آخر نزول را بگیری و آن را اول عروج بشماری پس از آن هزار ساله دیگر را آخر عروج قرار دهی و پس از آن زمان رفع دین را کلیهٔ موافق با زمان این مدعی بدانی چون کلام به این مقام رسید اعتراف بصحهٔ مناقشه نمود که حقا آیه دلالت ندارد و وافی به مدعا نیست و پس از آن به مدتی با یک نفر آخوند ترکی از این طایفه ملاقات شد و پس از استدلال به این و شنیدن مناقشه مفحم گشت و راه سخن بر او مسند درآمد و در یک سال قبل با دو نفر دیگر از دعاهٔ این طایفه ملاقات شد و استدلال به این آیه کردند به ایشان گفتم که این ازمنه هنوز ازمنه نزول امر دین است و هنوز نوبت عروج نرسیده از کجای آیه تعیین زمان نزول امر دین را نموده‌اید جوابی نداشتند جز سنگ سکوت در دهان گرفتن حال ملاحظه کنید ریسمان بازی و چستی و چالاکی این گلپایگانی را که چگونه در ضمن تقریر استدلال به آیه مقدمات ممنوعه را به طور مسلمیت درج می‌کند که خواننده غفلت از آن نماید و پس از تمام شدن منطبق بر مدعایش بشود می‌گوید این انوار دین در دویست و شصت سال از هجرت خاتم النبیین تا زمان انقطاع ایام ائمه کاملا از آسمان به زمین نازل شد و چون در سنه دویست و شصت حسن بن علی (ع) وفات یافت و ایام غیبت فرا رسید و امر دیانت به آراء علماء منوط گشت اندک اندک اختلاف ظاهر شد تا اینکه از اسلام به جز اسم باقی نماند و افق امر الله تاریک شد پس از انقضای هزار سال از غیبت شمس حق از افق فارس ظاهر شد انتهی پس من عند نفسه یک دویست و شصت سالی را جزافا ازمنه نزول معین می‌کند وعده ائمه را به طور مسلم یازده معین می‌کند و پس از وفات عسگری اسمی از آنکه امام دوازدهمی هم بوده نمی‌برد که اسم او هم مثل پدر بزرگوارش مورد نزول امر دین بوده باشد و حال آنکه در تمام اخبار و زیارات و ادعیه که اسم عسگری (ع) برده شده و امامت و وصایت او را معلوم کرده بلافاصله بیان خلافت و وصایت پس بلا واسطه او را و نام برده مگر در خیلی نادر از اخبار و این عنادی است از این زندیق تا آنکه ازمنه نزول امر بر نبی و امام دویست و شصت شود پس از آن تشتهیئا و به میل خواطر خود زمان شیوع مذهب حق و رفع تقیه و اشاعه مأثر دینیه را شیوع و بسط اسلام در ممالک بعیده و کثرت عدد و زیادتی آثار اسلامیه را از ازمنه عروج دین محسوب می‌دارد و زمان خلفاء جور و ظهور عمل به قیاس و رأی و

انزوای اهل حق را ازمنه نزول دین کاملا می‌شمرد تا آنکه هزار سال عروجی به میل خواطر خود درست نماید آنگاه بدون آنکه در آیه بیان شده باشد که پس از عروج در هزار سال باز دو مرتبه [صفحه ۴۵۹] از برای امر دین نزولی خواهد بود و بلا ـ دلیل ظهور علی محمد را نزول دیگر بعد از عروج معین می‌کند تا به این تکلفات به آروزی محال خود برسد که دین خاتم رفت و دین دیگر آمد و من از جواب این ترتیبات و نیرنگ بازیهای او به بیان مثلی اکتفا می‌کنم پس از آن شروع در جواب از این آیه می‌نمایم در ظرایف وارد است که شخصی دوشیزه اختیار نموده و پس از لیلهٔ الزفاف سفری اختیار نمود و تا عود به وطن سه ماه طول کشید هنگام ورود درب خانه صدای دایره و چنگ شنید و آثار عیش و جشنی ملاحظه کرد از آن سرور استفسار کرد بدو گفتند چشمت روشن که خدا پسری به تو از محبوبه مرحمت فرموده متحیر شد خدایا سه ماه بیش نگذشته که با او هم بستر شدم این طفل را از خانه که آورده و به ریش من چسبانیده برآشفت و به گرم کنندگان معرکه سور و نشاط گفت دست نگه دارید تا حقیقت امر بر من منکشف شود به بالین زوجه خود آمد که در بستر نفاس افتاده و گفت این نه ماه و نه روز را از کجا آوردی که این ولیده را به ریش من می‌چسبانی گفت حساب می‌خواهی یا جان آدم سه ماه قبل از آنکه به خانه تو در آیم تو را خواهان بوده‌ام و من به زنانیت خود که تو را سه ماه می‌خواهم تو به مردانگی خود مرا سه ماه نمی‌خواهی این شش ماه می‌شود پس از آن به انگشتان خود شماره نمود رجب شعبان رمضان علاوه بر شش ماه می‌شود پس مجموع از زمان خواستن تو تا حال نه ماه می‌شود به واسطه نه روز غیر قابل این همه های و هوی می‌کنی از این حساب و برهان مرد احمق متحیر شد برگشت کف زنان و رقص کنان به لوطیان این معرکه گفت بزنید که حساب درست است حال باید به این حساب گلپایگانی که زوجه شیطان غاوی است لوطیان این طایفه برقصند و بکوبند و بگویند بزنید که حساب درست است برگردیم به جواب از این آیه پس می‌گویم معنی آیه شریفه موافق تفسیر خاصه مانند تفسیر صافی و مجمع البیان و غیر آن نه آن معنی است که این طایفه گمان کرده‌اند و بیان السعادهٔ و غیر آن و تفسیر عامه مانند تفسیر کبیر رازی و تفسیر علامه سعودی و روح البیان و غیر آن نه آن معنی است که این طایفه گمان کرده‌اند واحدی از مفسرین چنین معنی نکرده‌اند و سیاق و ظاهر آن و نظایر آن ابدا دلالت و موافقت به این معنی ندارد بلکه آنچه از کتب تفسیر فریقین و فرمایشات ائمه هدی که در نزد ایشان است علم کتاب مستفاد می‌شود آن است که مراد به امر امر تکوینی است و تدبیر نظام کائنات و افاضه از علویات به سفلیات و تاثیرات مبادی عالیه در امور کونیه و نزول ملائکه مدبرات که روایهٔ والمدبرات امرا از آن یاد نموده و تقدیر امور کونیه که در قولش جل جلاله تنزل الملائکهٔ و الروح فیها باذن ربهم من کل امر اشاره شده پس چون در آیه قبل بیان خلق آسمان‌ها و زمین‌ها و ما فیهما را نموده که عبارت از خلق عالم است در این آیه بیان قضا و تدبیر آن را فرموده به اینکه از آسمان به زمین تدبیر امور دنیا نازل می‌شود و سایر مایحتاج الیه قوامها العالم حدوثا و بقاء و مایحتاج الیه اقسام الموجودات و اصناف البریات فی وجودها و بقائها و سایر مایحتاج الیه قوامها و دوامها در تمام مدت بقاء دنیا نازل می‌شود و مراد به عروج رجوع امر وعود تدبیر و بازگشت تمام خلق است به سوی حضرت الوهیت به فناء دنیا و انقضاء ایامش و در اینجا بیان فناء دنیا می‌کند و اینکه باقی نخواهد بود و فیض تدبیر منقطع خواهد گردید و مراد به یومی که مقدار آن الف سنه است یوم القیمهٔ و یوم الطامهٔ الکبری که روز جزای عباد است و نزول عذاب و در این جا بیان نشاه اخرویه و مقام وسیعه و احاطه او را بیان می‌کند و اینکه مراتب آخرت اضعاف مراتب دنیا است پس در این آیه شریفه و آیه قبل بیان نشاه اولی بر عالم دنیا و دار عقبی را می‌فرماید و بیان مبدأ و معاد و اول و وسط و آخر می‌فرماید و اینکه امور خلق از خداست و رجوع خلق به سوی خداست الا الی الله تصیر الامور انا لله و انا الیه راجعون کما بداکم تعوذون و ان الی ربک الرجعی پس در آیه قبل که می‌فرماید الله الذی خلق السموات و الارض و ما [صفحه ۴۶۰] بینهما بیان نشاهٔ اولی و خلق عالم را فرموده و در قولش یدبر الامر من السماء الی الارض بیان عالم دنیا و نشاهٔ وسطی و استمرار فیض وجود و افاضات کونیه که بقاء عالم موقوف بر آن است فرموده و در قولش ثم یعرج الی السماء بیان زوال و فناء دنیا و رجوع عالم به مبدأ اصلی خود که عبارت از نشاهٔ اخرویه است فرموده و در قولش کان مقداره الف سنهٔ بیان حال آن نشاهٔ

وسیعه و احاطه و بزرگتری و برتری او را از دنیا فرموده و در این بیانات تفاوت نمی‌کند بین آنکه مراد به سماء مخلوق و منزل منه التدبیر مطلق عالم علویه و مبادی عالیه باشد که هر یک نسبت به سافل خود سماءاند از حیث رفعت آن و سفلیت این و محتاج بودن این به آن یا خصوص سماء جسمانی که خلق سموات معنویه و ظاهریه و خلق اراضی سافله و زمین ظاهری تمام از ید قدرت اوست را لکل مستضیء من نوره و مستمد من مدره و قائم بامره و مسخر لارادته و مقهور تحت مشیته و هذه شانه و صفته من اول العالم الی یوم القیمهٔ و دلالت می‌کند بر اینکه مراد به یوم مقداره الف سنهٔ روز قیامت کبری است که در او رفع می‌شود تکلیف به سوی خدا روایت شریفه در کافی که می‌فرماید فیما وعظ الله عیسی بن مریم واعبدنی لیوم کالف سنهٔ ای عیسی عبادت کن مرا از برای روزی که مانند هزار سال است و معلوم است که مراد روز قیامت است که عبادت از برای اوست و از او به الف سنهٔ تعبیر شده و هم دلالت می‌کند بر اینکه روز قیامت کبری الف سنهٔ و خدا از او به آن وصف یاد فرموده آیه ی شریفه که در بیان زمان عذاب امم وارد شده که تعجیل در آن داشته‌اند و می‌گفتند متی هذا الوعد آیه نازل شد یستعجلونک بالعذاب و لن یخلف الله وعده و ان یوما عند ربک کالف سنهٔ مما تعدون یعنی تعجیل می‌کنند در عذاب و می‌گویند که وقت آن است به ایشان بگو وعده خدا خلف نمی‌شود میعاد شما روزی است که به اندازه هزار سال است از سالهای دنیا و معلوم است که روز عذاب که خدا آن را هزار سال توصیف فرموده روز قیامت است پس این آیه هم معین می‌کند که مراد به الف سنهٔ در آیه یدبر الامر ایضا همین روز عذاب و جزاست و این یوم همان یومی است که خدا او را میعاد قرار داده و در کلام مبارکش اشاره به آن فرموده و یقولون متی هذا الوعد قل لکم میعاد یوم لا تستاخرون ساعهٔ و لا تستقدمون بنابر آن که مراد به وعد وعد قیامت باشد کما هو الظاهر که کافران منکران بوده‌اند چنانچه در آن که خبر می‌دهد از حال مردگان که چون سر از قبر بیرون کنند بگویند یا ویلنا من بعثنا من مرقدنا هذا ما وعد الرحمن و صدق المرسلون یعنی این روز روزی است که وعده داده بود خدا و راست گفتند پیغمبران که معلوم می‌کند که میعاد مردم یوم القیمه است و هم دلالت می‌کند بر اینکه مراد به الف سنهٔ روز قیامت است ذیل روایهٔ مفید در ارشاد که بیان طول قیامت را می‌فرماید به این که کالف سنه است و چون این روایت در باب قائم وارد شده و از ادله داله بر صحت مقاله امامیه و فساد عقیده بابیه است تمام خبر را نقل می‌کنم مفید ره از حضرت باقر (ع) روایت می‌کند که چون قائم قیام فرماید به جانب کوفه سیر نماید و چهار مسجد که در اوست خراب کند و بلندیهای مساجد روی زمین را خراب کند که برخلاف عهد نبی بوده و طریق اعظم را وسیع نماید و اجنحه بیوت را بشکند و باطل کند کنیف و میزاب که به سوی راه باشد و هر بدعتی را زایل کند و هر سنتی را اقامهٔ نماید و فتح کند قسطنطنیه و چین و بلاد ویلم را و باقی ماند بر این حال هفت سال که هر سالی به اندازه ده سال از سالهای شما باشد ثم یفعل الله ما یشاء عرض شد چگونه طولانی شود سال فرمود خداوند امر می‌کند فلک را به درنگ و قلهٔ حرکت عرض شد می‌گویند اگر فلک تغییر کند فاسد می‌گردد فرمود این قول زنادقه است مسلمین راهی به سوی آن ندارند چگونه و به تحقیق که خدا شق قمر از برای پیغمبر (ص) کرد و رد شمس از برای یوشع و اخبر بطول القیمهٔ و انه کالف سنهٔ مما تعدون یعنی خبر داد از طول قیامت و اینک آن روز [صفحه ۴۶۱] به اندازه هزار سال است از سالهای شما حال ببینید که چگونه الف سنه را روز قیامت کبری محسوب داشته و آیه الف سنه را تعبیر به قیامت نموده و هم ملاحظه فرمائید که از این آثار که در این روایت بیان شده اثری در این دعوت کاذبه یافت شده و هم دلالت می‌کند بر اینکه مراد به الف سنه روز قیامت است و اینکه مراد به عروج امور ظهور آنها در یوم القیمهٔ است و ربطی و دخلی به ارتفاع دین در ازمنه غیبت ندارد آنچه در صافی از قمی از تفسیر معصوم در این آیه یدبر الامر الخ بیان می‌فرماید به قولش یعنی الامور التی یدبرها و الامر و النهی الذی امربه و اعمال العباد کل هذا یظهر یوم القیمهٔ فیکون مقدار ذلک الیوم الف سنهٔ من سنی الدنیا یعنی معنای آیه آن است که اموری را که خداوند تدبیر می‌کند آنها را و امر و نهی که فرموده و عمل بندگانش تمام ظاهر می‌شود در روز قیامت و می‌باشد آن روز قیامت به اندازه هزار سال از سالهای دنیا ملاحظه فرمائید صراحت تفسیر را در اینکه الف سنه قیامت است و مراد به عروج یوم القیمه است و نهی را هم در این تفسیر داخل در ما یدبر فرموده عروج آن را هم باز

در قیامت کبری فرض فرموده پس از مجموع تفاسیر عامه و خاصه و بیانات ائمه هدی در این آیه معلوم شد که مراد به عروج عروج در دار آخرت است نه در دنیا و هزار سال صفت یوم القیمهٔ است نه صفهٔ ایام غیبت تا یوم الظهور پس چه مراد به امر امور کونیه خلقیه باشد چنانچه ظاهر سیاق آیه و لفظ یدبر تصریح به مفسرین است و چه مراد به او اعم از آن و امور تشریعیه از او و امر پروردگار و آثار آن از اعمال عباد باشد لا محاله مراد به عروج در الف سنه عود و رجوع و ظهور الی الله و عند الله است در قیامت کبری که طول یوم آن الف سنه است بلی در بعض تفاسیر از عامه و خاصه بر سبیل احتمال ذکر می‌شود که مراد به عروج در دنیا باشد نه آخرت ولی باز هم موافق با مدعای خصم نیست چه آنکه تصریح می‌کنند همان مفسرین به اینکه مراد بیان مدت نزول ملائکه مدبرات امر است و صعود ایشان و اینکه اگر غیر ایشان بخواهد این صعود و نزول را نماید در هزار سال باید باشد که مسافت بین آسمان و زمین پانصد سال راه است به سیر غیر ملك و بنابراین فی یوم متعلق به نزول و عروج هر دو است نه به عروج تنها یعنی نزول ملك مدبر و صعود او به سماء به اندازه هزار سال است که غیر ملك بخواهد سیر کند پس باز هم دلالتی ندارد بر مدعای این جماعت بلکه فقط بیان نزول امر را در دنیا می‌فرماید و اینکه کیفیت نزول صعود ملك این طریقست و در هر صورت یا مراد بیان کیفیت نزول ملائکه مدبرات و صعود آنها است به اینکه در زمانی . . . هزار سال صعودا و نزولا سیر می‌کند و یا بیان امتداد روز آخرت است کما هو الظاهر بل هو الاظهر لا یقال تجدید یوم الاخرهٔ بالف سنهٔ منافی است با تجدیدات آن در کریمه‌ی مبارکه فی یوم کان مقداره خمسین الف سنهٔ به پنجاه هزار سال است و الف سنه تجدید زمان دیگر خواهد بود لانا نقول این اختلاف به اعتبار مواقف قیامت است که از برای آن پنجاه موقف است پس موقف جنساکه ملاحظه شود و به عنوان کلی که مواقف افراد او شوند یا افراد آن به عنوان بدلیت ملحوظ شود مدت آن هزار سال خواهد بود و اگر تمام مواقف به عنوان مجموع ملاحظه شود مدت آن پنجاه هزار سال خواهد بود پس هر دو در محل خود صحیح و درست خواهد بود و این معنی و تصرف را من عند نفسی و برای خود چنانچه داب و دیدن این طایفه جدیده است نمی‌کنم بلکه این معنائی است که معصوم بیان آن را فرموده چنانچه در عین‌الیقین فیض از حضرت صادق (ع) نقل می‌کند که آن سرور فرموده‌اند در آن روایت شریفه حاسبوا انفسکم قبل ان تحاسبوا علیها فان للقیمهٔ خمسین موقفا کل موقف مقام الف سنهٔ ثم تلافی یوم کان مقداره خمسین الف سنهٔ می‌فرماید محاسبه نفس نمائید که از برای قیامت پنجاه موقف است و هر موقفی معادل هزار سال است پس از آن استدلال فرمود به قول پروردگار که می‌فرماید در روزی که مقدار آن پنجاه هزار سال است و جمله از مفسرین تصریح به این معنی کرده‌اند و این طور جمع... فرموده‌اند و بنابر آنکه مراد به عروج در دنیا باشد جمله از مفسرین فریقین به این طور [صفحه ۴۶۲] جمع نموده‌اند که عروج و نزول مدبرات از سماء دنیا تا سماء دین هزار سال است به سیر بشر و از سدرهٔالمنتهی که مقام جبرئیل است پنجاه هزار سال است هبوطا و عروجا به سیر بشر و بنابر آنچه معنی شد این آیه سوره سجده موافق می‌شود با آیه دیگر که در سوره ی یونس است چنانچه متداول است در قرآن مجید که معنی واحد را در سور عدیده به مضامین و به عبارات مختلفه تادیه می‌فرماید در آن آیه شریفه که می‌فرماید ان ربکم الله الذی خلق السموات و الارض فی ستهٔ ایام ثم استوی علی العرش یدبر الامر ما من شفیع الا باذنه الی قوله الیه مرجعکم جمیعا وعد الله حقا انه یبدوا الخلق ثم یعیده لیجزی الذین امنوا و عملوا الصالحات بالقسط والذین کفروا لهم شراب من حمیم و عذاب الیم بما کانوا یکفرون که در این سوره ایضا بیان به دو خلق از آفریدن آسمان و زمین و استوا بر عرش مانند سوره سجده فرموده پس بیان تدبیر و حفظ عالم و مراعات ما هو الاحسن را در او نموده پس متعقب فرمود آن را به رجوع خلق به سوی خودش که اشاره به سوی نشاهٔ اخرویه باشد تاکید همین معنی را فرمود به قولش که او ابتداء کننده خلق است و عوددهنده ایشان به جهت جزای عملشان پس از آنکه دانسته شد معنی آیه موافق تفاسیر معتبره و اخبار صحیحه و مساعدت ظواهر و قواعد حال برگردیم به بیان خیال خام این طایفه و اینکه به هوای نفس خود آیه را حمل بر چه معنا کرده‌اند که نه تفسیر موافق و نه با ظاهر آن مطابق و نه قرآن با آن مساعدت دارد در حالتی که آن معنای ایشان بالاخره به دعوی تجدید زمان به شرع پیغمبر و نسخ آن منتهی می‌شود و

در ضمن تعیین زمان موعود اثبات توقیت و نسخ دین پیغمبر را می‌نماید و حال اینکه آن توقیت و نسخ خودش از امور قطعی الفساد و ضروری البطلان است و بر خلاف صریح قرآن و تواتر از اخبار چه آنکه حاصل آن معنائی که مقصود خصم به آن حاصل می‌شود این است که در معنای آیه بگوئیم خداوند تدبیر امر می‌کند یعنی دین را از آسمان به زمین نازل می‌کند تا مدت دویست و شصت سال پس از آن اندک‌اندک در هزار سال عروج می‌نماید تا آنکه یکسره از میان می‌رود پس از آن باز نازل می‌شود امر دین بلافاصله از عروج در این وقت می‌گوئیم دویست و شصت سال مطابق زمان حضرت عسکری (ع) است و هزار سال پس از آن مطابق است با زمان این مدعی پس باید ثابت شود که زمان موعود هزار و دویست و شصت سال است و این منتهی الیه دین نبی است و این معنی موقوف بر مقدمات ممنوعه محاله است اول آن که مراد به تدبیر وحی باشد و انزال دین باشد و حال آنکه و اظهر در او نظر در مال و عواقب و مقدمات نتایج و اخیار احسن و آنچه خیر است و لااقل از تساوی احتمالین از کجا معلوم شد مراد دوم آنکه مراد به امر دین باشد و ظاهر از امر به حسب عرف و لغت شغل و کار است پس لفظ یدبر الامر در ترتیب کارها و مبادی و نظر در غایات و نتایج و اختیار احسن در آن ظاهرتر است از وحی تشریعی و بیان تکالیف دینیه وآنچه شایع در معنی دوم است لفظ یفصل الایات و یوحی و یبین لهم و بعث رسولا ـ و انزلنا ملکا الی غیر ذلک از تعبیرات که در قرآن واقع شده سیم زیاد کردن دویست و شصت سال در آیه که ابدا اسمی از او نیست پس ما را می‌رسد که بگوئیم چون بیان مدت انزال نشده تعیین آن رجم به غیب است و تحکم بلکه ظاهر آن دوام است تا دوام دنیا چه آنکه ظاهر آیه بیان شأن و صفهٔ باری تعالی است که او تدبیرکننده امر است نه آنکه بیان حال و شغل خود باشد در زمان بعثت پیغمبر خاتم و اوصیائش که اگر نبود قولش ثم یعرج حمل بر دوام می‌شود مثل قولش یفصل الایات و یخرج الحی من المیت و یخرج المیت من الحی و یخرجهم من الظلمات الی النور و یخرجهم من النور الی الظلمات و یامر بالعدل و الاحسان و ینهی عن الفحشاء و المنکر و یبسط الرزق و یرسل الریاح و یخلق ما یشاء و یهدی من یشاء و یحکم ما یرید و امثال ذلک که در هیچ یک زمانی دون زمانی نیست فان قلت چون به وفات عسکری ایام ائمه و نزول وحی منقطع گردید این قرینه می‌شود بر اینکه نزول وحی تا دویست و شصت سال بوده قلت [صفحه ۴۶۳] .... بودن عدد ائمه یازده و یا وفات دوازدهمی مصادره است اگر این امر را قبول داشته باشیم خصومت مرتفع است اثبات این مطلب موقوف است به اثبات حقیقه مذهب شما و انهم حسب الاستدلال موقوف است به دلالت آیه بر دویست و شصت سال و این دو محال است چهارم اینکه معنی عروج در هزار سال مراد به آن از زمان وفات عسکری تا سنه هزار و دویست و شصت سال گذشته از هجرت و این مخالف با فرمایشات تمام مفسرین و بیانات ائمه طاهرین است که دانستی مراد به او روز قیامت است به علاوه اگر مقصود از عروج انقطاع وحی است قول تو که اندک‌اندک اختلاف شد تا افق امر تاریک شد غلط است چه آنکه به انقطاع زمان ائمه یک دفعه وحی منقطع می‌گردد نه اندک‌اندک و اگر مقصود آن است که در ایام ائمه دین روی به ترقی داشت و پس از آن روی به زوال گذاشت به واسطه اختلاف آراء چنانچه ظاهر کلام او همین است پس می‌گویم اولا ـ زمان ائمه که زمان خلفاء جور و تسلط قضاهٔ جور و فقهاء فرقه‌ی عامه و تشتت احکام باطله بین مسلمین از عمل به قیاس و استحسان و استغناء از حجج الهی برای فاسد خود و شدت تقیه و قلهٔ اهل حق و غلبه‌ی باطل و مقهوری ائمه را زمان رواج دین شمردن و ازمنه‌ی بعد را که دین اسلام شایع تر گشت و ممالک مختلفه به دین اسلام داخل شدند و تقیه برداشته شد و شیعه فراوان گشت و مدار امر به دست علمائی شد که از قول معصوم تجاوز نکرده و شیعیان در تحصیل احکام و فرمایشات ائمه کمال سعی و کوشش نموده‌اند و زمان نشر فضایل و احادیث ایشان شد و زمان ظهور علماء راسخین و فقهاء راشدین و حکماء ربانیین و اشاعه‌ی علوم عقلیه و نقلیه از اصول و فروع و نشر کتب و کثرت تدریس و تدرس و رواج سنین خیریه از زیارات مشاهد مشرفه و اقامه‌ی مراثی و مجالس مواعظ و معرفت اولیاء حق و رجوع به سوی ائمه در عقاید دینیه و فروع عملیه و امثال ذلک را ازمنه‌ی زوال و فناء دین محسوب دانستن ناشی از جهل بر قبایح امور یا عناد و لجاج با حق و اهل آن است مسلک و مشرب و آئین و مذهب گلپایگانی از این کلمات معلوم می‌شود که خانه نشستن حضرت امیر (ع) و

خلافت اجلاف و امارت مثل یزید و رجوع مردم از ائمه طاهرین به سوی اصول اشعریه و فروع ضعیفه‌ی حنفیه و ظهور همان فتن و حوادث که پیغمبر (ص) خبر داده اینها را رواج دین پنداشته ملاحظه جحود گلپایگانی را نما که با اطلاعش بر تواریخ و روزنامجات و وقایع اولا چگونه جحود می‌ورزد و ازمنه‌ی بعد از حضرت عسکری را ازمنه‌ی ذلت و مغلوبیت اسلام قرار داده و حال آن که در این ازمنه اشاعه و بسط اسلام در ممالک بعیده چندین برابر قبل از آن گردیده آنچه در هند و چین و ممالک افریقا و پاره‌ی قطعات و جمله از ممالک و دول که صیت اسلام رفته و قبول گردیده در این ازمنه بعد العسکری بوده که چندین ملیون نسبت امت اسلامیه اکثر گردیده و دعوتش شایع‌تر گشته و ثانیا این که نوشتی امر دیانت به آراء علماء منوط شد اگر مقصودت به حسب رفتار و عمل آنها است در خارج پس در ازمنه ائمه و تسلط خلفاء جور بر بلاد و عباد که امر سخت‌تر بوده که فتح باب قیاس و رای و اجتهاد در دین در قبال کتاب خدا و فرمایشات ائمه هدی شد تا زمان بعد که مدرک منحصر به کتاب و اخبار و اجماع راجع به آن دو و عقل مستقل که حجت و رسول باطنی است بوده و کسانی هم که ظن مطلق را حجت می‌دانسته‌اند از فقهاء و آن را طریق استعلام فرمایشات ائمه و احکام آن بزرگواران قرار می‌دادند نه آنکه آن را مستقلا حجت بدانند در برابر ائمه چنانچه رسم قضاة [صفحه ۴۶۴] و فقهاء عامه بوده در ازمنه‌ی حضور به علاوه مفاسد طاریه از سوء اعمال مردم چه ربط دارد و به مقام نسخ و تغییر شرع اگر تمام امت به عقاید باطله و اعمال قبیحه معتقد و مبتلا باشند مستلزم نسخ نخواهد بود و اگر مقصودت اناطه‌ی به حسب واقع و دستورالعمل ائمه‌ی طاهرین است پس این اناطه و ارجاع در ازمنه‌ی حضور هم بوده که متواترا از ائمه رسیده ارجاع مردم به سوی فقهاء و روات احادیث چنانچه به زودی اشاره‌ی به آن بیاید و این اختلاف ناشی از ارجاع خود ائمه به فقهاء عین ثواب و حق محض خواهد بود و الا قبح آن راجع به ائمه دین خواهد بود که خود چنین دستورالعملی را داده‌اند و این اختلاف همان اختلافی است که خودشان القاء فرموده‌اند جهت مصالحی و در محلش مقرر شده که احکام تابع جهات خود هستند نه آنکه مقصود بر جهات مکلف به باشد و حاصل الکلام آن که ازمنه‌ی ائمه‌ی دین را ازمنه‌ی نزول آن و ازمنه‌ی انقطاع را ازمنه‌ی عروج کرده‌اند تعصب صرف و تحکم بحت است یا آنکه آن زمان را زمان ترقی دین و ازمنه بعد را زمان تنزل آن محسوب داشتن انکار واقع و جحود امر بدیهی است فان قلت در زمان ائمه باب علم مفتوح بوده و دست به دامان ایشان می‌رسیده و ما یحتاج الیه الخلق بلاواسطه از خودشان اخذ می‌شد و خطاء و خلل و سهو و غلط در بین نبوده به خلاف ازمنه غیبت که باب علم در آن ازمنه مسدود و مرجع امارات کثیرة الخطا است از فتوی و جزو امثال آن قلت این توهم هم ناشی از عدم بصیرة به احوال عصر ائمه است چنان نبوده که عموم ملت شخصا ادراک و حضور شرافت ظهورشان را کرده باشند و به طریق شفاه بلاواسطه استعلام احکام نموده باشند آیه‌ی نفس که دستورالعمل تفقه و انذار را داده در عصر نبی نازل شده و فرمایش معصوم به ارجاع به تقلید در زمان حضور بوده که اما من کان من الفقهاء مائنا لدینه تارکا لهواه مطیعا لامر مولاه فاللعوام من ان یقلدوه و ارجاع به سوی روات که اخذ به خبر است در همان عصر ائمه شایع بوده علیک بالاسدی درباره‌ی ابی‌بصیر وارد شده فما یمنعک عن الثقفی رجوع به محمد ابن‌مسلم را معین کرده و اذا اردت حدیثا فعلیک بهذا الجالس در حق زراره فرموده ملاحظه فرما که می‌گوید ربما احتاج و لست القاک افیونس بن عبدالرحمن ثقة اخذ عنه معالم دینی می‌فرماید نعم الی غیر ذلک و هی کثیره کقوله اعتمدا فی دینکما علی کل مس فی حبنا کثیر القدم فی امرنا و به این جهت اختلافات پیدا شد و از طریق علاج آن استفسار می‌کردند و دستورالعمل می‌گرفتند یاتی عنکم الخبران و الحدیثان المتعارضان فبایهما اخذ می‌فرماید خذ بما اشتهر بین اصحابک و ایضا اذا ورد علیکم حدیثان مختلفان فاعرضوهما علی کتاب الله و ایضا اذ اورد علیکم خبران مختلفان فانظروا ما خالف منهما العامة فخذوه الی غیر ذلک و هو کثیره پس وظیفه‌ی عصرین در رجوع به سوی فقهاء و روات متحد بوده و اگر باب علم به حکم واقعی در آن عصر از برای جمله مفتوح بوده و در این عصر در غالب منسد لکن باب حکم ظاهری در این عصر از برای تمام مفتوح و حکم ظاهری هم حکم خداست بلکه به اصطلاح شیخیه مرتبه از حکم باب او مفتوح نشده من اول الامر و مفتوح نخواهد شد مگر در زمان ظهور و مرتبه‌ی دیگران منسد

نشده الی هذا الزمان و شرح این مراتب در اصول منقح شده تعرض تفصیل خارج از وظیفه‌ی رساله است و بالجمله فرق مابین زراره و محمد بن مسلم و یونس بن عبدالرحمن و احزاب آنها که مرجع بوده‌اند در زمان حضور با شیخ طوسی و مفید و سیدین و علامه و محقق و امثال آنها که مرجع‌اند در حال غیبت نیست الا ـ بعض مالا دخل له فی المطلوب و ثالثا التزام بانقطاع وحی و نبودن امام و حجهٔ در این هزار سال مخالف اخبار متواتره است که آنی زمین خالی از امام نخواهد بود که د رمقاله‌ی ثانیه گذشت و مخالف اجماع کل سنت علما است و منهم الشیخ الاحساوی و السید الرشتی که در رسائل خود تصریح به این معنی کرده‌اند و قول این [صفحه ۴۶۵] دو را این طایفه متبع و سند می‌دانند والعجب که اعتقاد شیخیه آن است که به ظهور شیخ دین کامل و اوان بلوغ آن رسیده چنانچه سید رشتی تصریح کرده و این گلپایگانی که اعتقاد به فرمایشات سید دارد می‌گوید تا آنکه افق امر تاریک شد و از اسلام به جز اسم باقی نماند و هم مخالفست با تمام اخباری که تعیین امامت عسکری را می‌نماید ملاحظه فرمائید آنچه از نصوص ائمه و پیغمبر که بیان امامت عسکری را می‌نماید پس از او بلافاصله بیان امامت فرزندش حجهٔ ابن الحسن را می‌نماید و در غالب از برای او غیبت ثابت می‌کند و این زندیق اشقاء الفتنه پس از عسکری را زمان انقطاع وحی گرفته اسمی از دوازدهم نمی‌برد نمی‌دانم این تجربه را بین عسکری و فرزند گرامیش از کدام شیطان آموخته و پیروی رفقایش را کرده که یومنون ببعض الکتاب و یکفرون ببعض بلی یک مرتبه از خرابی در دین به غروب شمس نبوت و غصب اجلاف عرب خلافت را حاصل شد و در زمان خلفاء جور رو به تزاید گذاشت و آن مرتبه هنوز باقی است و آن مرتبه همان فتن و حوادثی است که پیغمبر (ص) از آن خبر داده و مرتبه‌ی سخت‌تر از آن از مقارنات و مقدمات ظهور است که تعبیر از آن به امتلاء الارض ظلما و جورا شده و آن به ظهور نبوات کاذبه و مدعیان مهدویت به کذب و رجوع مردم از قول به امام و گرویدن به غیر و خروج از دین و اختیار دین دیگر حاصل می‌شود تا مرتبه‌ای که اسلام به غربت اولیه عود کند و جز اسم از او باقی نماند و اهل حق بسیار کم و ذلیل شوند آن وقت شرط ظهور محقق می‌شود و شمس ولایت از ابر غیبت سر برآورد و جهان را به نور خود زینت داده رفع تمام خرابیها از دین اسلام نماید و او را عزیز و غالب بر کل ادیان فرماید و این ازمنه زمان ظهور امارات آن فتن است که مدعیان کاذبه پی‌درپی ظاهر شده‌اند و مردم به ایشان گرویدند و به رواج آنها دین اسلام از میان می‌رود که دین جدیدی را اختیار می‌کنند غیر از دین اسلام تا آنکه اسلام غریب شود و جز اسم از او نماند تا مستعقب شود به ظهور حضرت بقیهٔالله غائب از انظار و حاضر در انصار ارواحنا فداه پنجم زیاد کردن ثم ینزل الامر ثانیا بلا مهلهٔ و تاخیر بر آیه‌ی شریفه تا منطبق شود با زمان این مدعی و این زیادتی از وحی‌های شیطانی است که بر قلب مظاهر خود القاء کرده و به لسان دوستان خود نطق کرده نه آن که خداوند علی اعلاء فرموده باشد چه آنکه چه ضرر دارد بنا بر مذاق این طایفه که می‌شود زمین خالی از امام باشد که پس از هزار سال که عروج کرده اجل این دیانت سررسید و مدتی بلادین و بلاحجهٔ باشند و زمان فتره باشد بگوئیم مثلا تا اندازه‌ی صد سال دیگر پس از آن امر دین ثانیا نزول می‌نماید فان قلت مفهوم قولش فی یوم الخ دلالت دارد قلت زمان مفهوم ندارد و بر فرض تخصیص ازمنه عروج را می‌دهد که اندک‌اندک عروج می‌کند تا هزار سال که دیگر عروجی نیست نظر به ازمنه‌ی بقاء در حال عروج نخواهد داشت بلی اگر عروج را در همان اول غیبت فرض کرده بودی و الف سنهٔ را ازمنه‌ی بقاء بر حال زوال و عروج حمل نموده بودی آن وقت به مفهوم زمان می‌توانستی بگوئی که پس از مرفوع بودن امر دین در هزار سال عود می‌کند ثانیا یا اهل الدیانهٔ و ارباب الانصاف سزاوار است که در برابر اخبار مکذبه مرثوقیت و قول مفسرین و اخبار وارده در تفسیر آیه کسی بیاید دست از ظاهر آیه بردارد و به مقدمات ممنوعه بلادلیل اثبات چنین امر بزرگی را بنماید که یکی از نتایج و مفاد آن نسخ شریعت پیغمبر (ص) خاتم و حدوث دین علی‌حده‌ی دیگری باشد و حاصل جواب از آیه اولا آن که گذشتیم از ظاهر آیه و تفسیر در انزال فیض تکوینی از کجا معلوم شد که مراد وحی تشریعی باشد و ثانیا بر فرض قبول اینکه مراد نزول امر تشریعی است لکن الف سنهٔ موافق تفسیر العصمت قیامت کبری است و در آن روز عروج می‌کند این دین که زمان رفع تکلیف است [صفحه ۴۶۶] که الیوم عمل و لا ـ حساب و غدا حساب و لا ـ عمل از کجا اثبات رفع این دین و حدوث دین آخر

می‌شود و ثالثا بر فرض قبول آن که مراد به الف سنهٔ هزار سال در همین دنیا باشد زمان نزول که در آیه معین نشده که تا چه اندازه نزول خواهد فرمود پس می‌توانیم بگوئیم تا هزار و دویست و شصت ازمنه نزول بوده و پس از آن به واسطه‌ی حدوث این مذهب جدیده که موجب ضلالت و گمراهی خلق و ارتداد از اسلام و ضعف و غربت او است اول ازمنه عروج است و تا هزار سال که این مذهب باقی ماند ازمنه‌ی عروج خواهد بود آن وقت ظاهر می‌شود صدق آن اخبار است سابقه که خبر از اضمحلال دین و اینکه باقی نماند الا اقل و الا اندر و در آن موقع شرط ظهور قائم محقق می‌شود آن وقت ظاهر می‌شود و یعید الاسلام جدیدا بعد الاندراس و غضا بعد الانطماس موافق همان فرمایشات سابقین از کجای قرآن و اخبار معلوم کردی که دویست و شصت مدت نزول این دین محکم که قوی‌ترین ادیان و فاضلترین و شریفترین آنها و ناسخ همه‌ی آنها است به اعتراف خصم بوده باشد باانصاف لااقل زمان نزول این دین را به قدر یکی از ادیان دیگر را که شعاع این منیر و شاگرد این مدرس بوده‌اند می‌خواستی قرار بدهی و این نبوت مطلقه عامه را تخصیص و تقیید به این زمان قلیل نکنی از کجا بعد العروج معین کردی نزول بلافاصله را تو که باک نداری از خلو عصر از امام و صاحب پس به مذهب تو چه ضرر داشت که صد سال دیگر هم بعد العروج زمان فتره باشد آیا شده است که کسی اوهام منسوجه خود را که بلادلیل من عند نفسه اقتراح کند آن را تمسک به قرآن محسوب دارد و این قسم تفسیر به رای تا حال کسی نکرده فانتظروا انی معکم من المنتظرین هذا در بیان استدلال به قرآن که فقط همین یک آیه را توهم دلالتش را نموده بودند بر تعیین زمان موعود و اما از اخبار پس خبری که توهم دلالت آن را بر این مدعا کرده‌اند که زمان ظهور قائم را با زمان مدعی تعیین کرده روایهٔ مفضل است که بها در ایقان تمسک به او کرده و الحق خوب تیری به سینه خود اشنا کرده و تابعان هم پیروی از او کرده و خانه‌ی خود را خراب کردند می‌گوید در بحار از مفضل وارد شده که فی سنه‌ی ستین یظهر امره و یعلو ذکره می‌گویم اگر دلیلی بر بطلان بهاء نبود جز همین استدلال به این خبر کافی بود از برای مدعی و اثبات حمق و بی‌دانشی ایشان چه آنکه این استدلال کاشف است از صحت خبر نزد ایشان و در این صورت این روایت مفضلا صدرا و ذیلا تمام فقراتش دلیل بطلان مقاله ایشان است که شخص مهدی را به اسم معین کرده و اسم پدر بزرگوارش را معین کرده و ماه ولادت و سال غیبتش را معین کرده و بلد ولادت و غیبتش که سر من رای است معین کرده و صفات و حالات و سیره و علاماتی از برایش ذکر کرده که هیچ یک با این مدعی نمی‌سازد به علاوه در این خبر در چند موضع اکیدا نفی وقت می‌فرماید و نهی از توقت و اینکه ما وقت معین نمی‌کنیم و آنکه علم او نزد خداست با این وصف چگونه می‌شود که باز در همین خبر بیان وقت فرمائید به علاوه آنکه در مورد استشهاد سؤال مفضل از کیفیت ظهور قائم است نه وقت هفتم صد و سه سال ظهور مهدی و آن جواب باید مطابق سؤال باشد پس چگونه امام جواب کیفیت ندهد و بیان وقت منتهی ممنوع در نفس همین خبر را بدهد پس این جا قراین معلوم می‌کند که عبارت خبر نه آن است که بها تحریف کرده یا در نسخ غلط نوشته شده بلکه عبارت خبر که جواب مطابق سوال باشد و با نهی از توقیت بسازد آن است که بگوئیم عبارت خبر وفی شبههٔ لیستبین است که سؤال از کیفیت ظهور بوده که عرض می‌کند کیف تبدء ظهور المهدی و الیه التسلیم می‌فرماید یا مفضل فی شبههٔ لیستبین فیعلوا ذکره یعنی ابتداء ظهور مهدی هنگام شبهه و ریب است پس از برای ظاهر کردن حق و رفع شبهه ظاهر می‌شود و امرش بلند می‌گردد به علاوه [صفحه ۴۶۷] آن که زمان صدور این فرمایش تا یوم القیمهٔ در هر مائهٔ سنهٔ ستینی خواهد بود مطابقه‌ی مضمون این خبر با زمان مدعی که در شصت خاصی مدعی شد از کجا معلوم شود قباحت را ملاحظه فرمائید که حضرت می‌فرماید ما اسم او و نسب او و کنیت او گفتیم تا مشتبه نشود ایشان از آن نسب و از آن اسم و کنیت دست برمی‌دارند و شاید معنی کیف بداء ظهور المهدی و التسلیم له و جواب آن حضرت فی شبههٔ لیستبین الخ این باشد که سؤال می‌کند که چگونه خواهد حال حضرت مهدی در ابتداء امر و چگونه مردم او را خواهند شناخت و تسلیم خواهند نمود می‌فرماید در ابتداء امر طوری ظاهر شود که کسی او را نشناسد تا آنکه کم‌کم ظاهر شود مر او.

استدلال بهاء و پیروانش به روایت ابی لبید و جواب بر رد آن

و دیگر از جمله‌ی اخبار که استدلال به آن شده از برای آنکه سنه‌ی هزار و دویست و شصت زمان قائم است روایت ابی‌لبید است از حضرت باقر (ع) که این طایفه بسیار مشعوف به این روایت شده‌اند و در دلائل تمسک به او می‌جویند و در فرائد تشریح و توضیح می‌نماید و بهاء به او تمسک جسته و حال آنکه معلوم خواهد شد که معنی روایت را نفهمیده‌اند و بر مدعای ایشان دلالت ندارد بلکه موافق با مدعای ما خواهد بود باری ابی‌لبید می‌گوید که حضرت باقر فرمود یا ابالبید انه یملک من ولد العباس اثنی عشر یقتل بعد الثامن منهم اربعهٔ یصیب احدهم الذبیحه فیذبحه هم فئهٔ قصیرهٔ اعمارهم قلیلهٔ مدتهم خبیثه سیرتهم منهم الفولیق الملقب بالهادی و الناطق یا ابالبید ان من حروف القران المقطعه لعلما جما ان الله تعالی انزل الم ذلک فقام محمد (ص) حتی ظهر نوره و ثبت کلمته و ولد یوم ولد و قد مضی من الالف السابع مائهٔ سنهٔ و ثلث سنین ثم قال و تبیانه فی کتاب الله فی الحروف المقطعه اذا اعددتها من غیر تکرار و لیس من حروف مقطعه حرف ینقضی الا و قیام قائم من بنی‌هاشم عند انقضائه ثم قال الالف واحد و اللام ثلثون و المیم اربعون و الصاد تسعون فذلک مائهٔ واحد و ستون ثم کان بدو خروج الحسین (ع) الم الله فلما بلغت مدته قام قائم ولد العباس عند المص و یقوم قائمنا عند انقضائها بالمر افافهم ذلک و عدوا کنتم یعنی مالک می‌شوند از اولاد عباس دوازده کس که کشته می‌شود پس از هشتمین ایشان چهار نفر که یکی از ایشان را در دکلو خواهد کشت ایشان گروهی هستند کوتاه‌عمر و خبیث سیرهٔ که از ایشان است آن فاسقی که او ملقب به هادی است ای ابابسید به درستی که در حروف مقطعه قرآن علم فراوانی است خدا نازل کرد الم ذلک الکتاب را پس قیام نمود محمد (ص) تا ظاهر شد نور او و متولد شد در وقتی که گذشته بود از هزار هفتم صد و سه سال که شش هزار یک صد و سه سال از هبوط آدم گذشت که او تولد یافت و بیان این امر در حروف مقطعه قرآن است اگر بشماری آنها را بدون تکرار بعد می‌فرماید و نیست از حروف مقطعه حرفی که منقضی شود عددش مگر آنکه قائمی از بنی‌هاشم قیام خواهد کرد در نزد تمام شدن عدد آن حروف بعد بیان می‌نماید طریق عدد حروف را که الف یک است و لام سی و میم چهل و صاد نود پس المص اشاره به عدد یک صد و شصت و یک می‌شود که در انقضا آن مثلا قائمی از بنی‌هاشم قیام خواهد نمود بعد از آن در بیان شاهد برآمده که ترتیب تطبیق فرماید قیام قائمی از آل‌هاشم را به انقضاء حروف مقطعه می‌فرماید ابتداء خروج حضرت حسین (ع) الم الله که در سوره‌ی آل‌عمران است بوده یعنی خروج آن حضرت در سنه‌ی هفتاد و یک از روز قیام پیغمبر (ص) بوده که در الم ذلک الکتاب بیان از او کرده و آن هفتاد و یک عدد الم الله است پس الم آل‌عمران اشاره به زمان خروج حسین است از بعثت پیغمبر (ص) یعنی بعد از گذشت هفتاد و یک سال از بعثت خروج حضرت حسین (ع) خواهد بود پس چون کامل شد مدت خروج قائمی حسین قیام نمود قائمی از اولاد عباس در نزد المص یعنی چون منقضی شد ایام و عدد المص که صد و شصت و یک است از بعثت قیام نمود قائم عباس پس المص اشاره به دولت ایشان و انقراض [صفحه ۴۶۸] بنی‌امیه است المص یعنی چون بگذرد صد و شصت و یک ظهور و دولت بنی‌عباس خواهد بود و اینکه پس از کمال خروج حسین (ع) ظهور بنی‌عباس را معین کرده و حال آنکه در بین فاصله بود به اعتبار است که ازمنه متخلله را از توابع خروج آن سرور محسوب فرموده و لذا نفرمود پس از خروج حسین بلکه فرمود چون تمام شد مدت خروج حسین پس از آن فرمود و قیام می‌فرماید قائم ما در وقت انقضاء حرف مقطعه به المرا پس بفهم این را و کتمان کن آن را و محل اشتهاد این طایفه این فقره‌ی اخیر است که و یقوم قائمنا الخ و تقریب استدلال را به دو مقدمه غیر معلوم کرده‌اند یکی آن که الرا المرا خواندم و گمان کرده و حال آنکه نسخ صحیحه الرا بدون میم است و دیگر آنکه از الم اول تا المرا تمام اعداد حروف مقطعه را محسوب داشته و ناظر به تعیین زمان ظهور قائم گرفته برخلاف فقرات سابقه که عدد هر فقره را بالخصوص اشاره به ظهور خاص فرموده چنانچه معلوم خواهد شد و در این صورت از الم اول تا المرا که بشماری هزار و دویست و هفتاد و یک می‌شود و از بعثت تا وفات عسکری دویست و هفتاد و یک است که یازده سال قبل از هجرت باشد و دویست و شصت سال از هجرت و هزار سال تا زمان ظهور باب و مجموع از بعثت تا زمان ظهور باب هزار و دویست و هفتاد و یک

می‌شود و صورت آن این است الم الم المص الرا الرا الرا المرا هزار و دویست و هفتاد و یک از بعثت که هزار و دویست و شصت از هجرت می‌شود و در فرائد می گوید که چون حروف مقطعه را از الم ذلک الکتاب تا به المرا بشماری هزار و دویست و شصت و هفت می‌شود که هفت سال مال قبل از هجرت است که او مبدأ تاریخ است پس معلوم شد که مدعای این جماعت مبنی است بر اینکه واقع در حدیث شریف المرا باشد نه الرا و ما جواب می گوئیم از این استدلال به اینکه اگر واقع در حدیث المرا هم باشد باز مطابق با مدعای ما است نه مدعای شما چه آنکه عدد المرا دویست و هفتاد و دو است و دوازده سال قبل از هجرت بعثت پیغمبر (ص) بوده که آن مبدء تاریخ این ظهور است و سنه‌ی دویست و شصت از هجرت وفات عسکری و قیام قائم شد به امر الله و الحاصل وفات عسکری که مبدأ قیام قائم آل‌محمد است به امر خدا دویست و شصت از هجرت نبی و دویست و هفتاد و دو سال از بعثت نبی می‌شود و چون به قرینه فقرات دیگر مبدأ از بعثت است چنانچه هفتاد و یک که خروج حسین است از بعثت است نه هجرت پس این عدد المرا اشاره به زمان قائم آل‌محمد است و اینکه به انقضای این حروف مقطعه و گذشت ایام این حروف مقطعه یعنی المرا می‌رسد زمان قیام قائم آل‌محمد که اول زمان او سنه‌ی دویست و شصت از هجرت و دویست و هفتاد و دو از بعثت است که آن عدد المرا است پس معلوم شد که اگر نسخه المرا باشد دلیل از برای ما خواهد بود که بعد از عسکری زمان قائم آل‌محمد است و خصم ما کشته می‌شود بحمد الله و حجتش باطل می گردد چون او قائم را مولود در آخرالزمان می‌داند نه بعد از عسکری بلافاصله پس این حیله صاحب فرائد که ملتزم به المرا شدند مطلقا به دردش نخورد و دلیل از برای او نشد بلکه دلیل ما شد و اما حیله دیگرش که در تعیین زمان موعود اعتبار می کند حروف مقطعه را از اول الم ذلک الکتاب تا المرا پس آن به هوای نفس خودش است و خلاف ظاهر فقرات دیگر است ملاحظه فرما که مبدأ قیام خاتم را به الم ذلک الکتاب گرفته که هفتاد و یک سال است از دولت آل‌هاشم گذشته پس از آن زمان خروج حسین (ع) را با الم الله فقط تعیین کرده که هفتاد و یک سال از بعثت باشد و در این جا الم اول ضمیمه نشد پس از آن در قیام قائم عباسی المص را فقط میزان [صفحه ۴۶۹] معین کرده نه آنکه آن را با دو الم قبل از آن را پس هم چنین است حال المرا در مقام بیان مبدأ قیام قائم و اینکه المرا فقط میزان مبدأ قیام قائم است نه به ضمیمه‌ی مقطعاتی که قبل از او بوده چنانچه دلالت می کند بر این معنی همان فقره‌ی قبل که اولا بیان قاعده‌ی کلیه می کند پس از آن امثله آن را بیان می کند که فرمود و لیس من حروف مقطعه حرف ینقضی الا و قیام قائم من بنی‌هاشم عند انقضائه یعنی نیست از حروف مقطعه قرآن حرفی که بگذرد عدد او مگر آنکه قائمی از آل‌هاشم نزد انقضاء او قیام کند و مراد به حروف مقطعه الم و المص مثلا نه الف تنها یا لام تنها پس می گویم قیام قائم از آل‌هاشم را در نزد انقضاء هر حرفی از حروف مقطعه گرفته چنانچه از پیغمبر و حسین و قائم عباسی چنین بوده نه آنکه میزان را به انقضاء حروف مقطعه و ضمیمه‌ی بعضی با بعضی گرفته باشد پس حال که قاعده‌ی اولیه آن شد که هر حرفی از مقطعات اشاره به مبدأ قائمی باشد اگر در مبدأ قیام قائم موعود اعتبار باقی حروف مقطعه را بنمائیم در این حرف مقطع یعنی المرا پس آن خارج از قاعده که امام بیان کرده خواهد بود پس به جهت انطباق مثال و فرد بر قاعده و کلی و به جهت موافقت به انظار ناچاریم که خود المرا را به نفسه اشاره به مبدأ قیام موعود بگیریم و این فقره منطبق با مقاله‌ی ما می‌شود که مبدأ قائم را بعد از حضرت عسکری بلافاصله می‌دانیم که آن دویست و هفتاد و دو از بعثت است نه مقاله‌ی شما که هزار سال دیگر تفاوت آن است و عقب‌افتاده پس معنی قول شریفش که و یقوم قائمنا عند انقضائها بالمرا آن می‌شود که هر وقت به المرا منقضی شد آن حروف مقطعه که میزان مبدأ قیام بود یعنی به سبب المرا که زمان او سرآمد حرفی از حروف مقطعه منقضی شد آن وقت زمان قائم آل‌محمد است چنانچه به انقضاء حروف مقطعه در الم الله و المص خروج حسین (ع) و قائم عباسی حاصل گشت و به عبارت اخری حاصل آن معنی آنکه به انقضاء المرا که حرفی است از حروف مقطعه قیام می کند قائم چنانچه میزان کلیه این بود که به انقضاء هر حرفی از مقطعات قائمی قیام کند پس خوب تأمل کن تا ملتفت شوی که معنی این کلام مبارک که و یقوم قائمنا الخ همین است لا غیر و اعتبار انضمام سایر مقطعات از این کلام مستفاد نمی‌شود فتامل جزءا پس خلاصه

این شد که این حدیث دلیل ما شد و عجب راهی صحیح به دست ما داد چه آنکه تصویر مدعا به المرا ممکن نبود حال که المرا شد مدعای ما درست شد همانا مثل ما و خصم در این استدلال و جواب همان منازعه ریش‌دراز احمق است با کوسج که در حین مضاربه ریش‌دراز برای دست‌آویز خود به چانه‌ی کوسج چسبید این حرکت کوسج را به خاطر آورد از آن ریش‌دراز پس گرفت آن را و به دست خود پیچید و کشید و روی به پشت و خوابانید او را روی زمین و همچنین در وقتی که ما می‌خواستیم الرا را منطبق با مبدأ قائم موجود کنیم و متحیر بودیم گلپایگانی احمق پیدا شد از برای مدعای خود تصحیف کرد الرا را به المرا پس چسبیدیم به اینکه البته فقره حدیث همین المرا بوده که مطابق با مبدأ قائم مهدی است بعد العسکری و اینکه الرا در بعض نسخ مصحف المرا است و او را به عون الله به همان کمند خودش گرفتار کردیم و بازویش را بستیم و به شمشیر خودش گردنش را زدیم و اما جواب دیگر آنکه اگر قبول کنیم که باید حروف مقطعه‌ی سابقه را هم ضمیمه‌ی محل استشهاد نمود لکن می گویم معلوم نشد از برای ما آنکه فقره‌ی مبارکه المرا باشد بلکه شاید چنانچه در نسخ صحیحه است الرا باشد و در این صورت معلوم نیست که کدام الرا باشد اول است یا غیر آن تا پنجم که الرای حجر باشد [صفحه ۴۷۰] پس از برای ما است که بگوئیم مراد آن سرور آن است که در وقت گذشتن زمان حروف مقطعه از الم ذلک الکتاب تا الر سوره حجر قائم ظهور می کند و امیدواریم که از آن تاریخ و سنهٔ تاخیر نشود و آن را مبدأ زمان خروج بر نحو غلبه و اول قیام به آشکارا کردن عدل می‌شمریم غایهٔ الامر اسمی از اول امامت او نبرده مثل آنکه از جدش امیر (ع) و عمش حسن (ع) نبوده و در این صورت چهارصد و شصت و چهار اضافه بر هزار و دویست و هفتاد و دو از بعثت می‌شود چه آنکه صورت این است الم الم المص المرا المر المر المر هزار و دویست و هفتاد و دو پس از آن باز الرا سوره ابراهیم و الر سوره حجر این هم چهارصد و شصت و چهار در این صورت زمان قائم سنه هزار و هفتصد و سی و چهار می‌شود و هم از برای ما است که بگوئیم که مراد الر اول است که سوره‌ی یونس باشد و از الم اول تا الرا اول پانصد و سی و پنج عدد است و این روایت شریفه را از اخبار بدائیه محسوب داریم و بگوئیم به واسطه پاره‌ای سوانح تاخیر افتاد ظهورش چنانچه در بابت فرج وعده هفتاد سال دادند باز تاخیر شد تا صد و چهل سال باز تاخیر شد از آن مدت و شاید تاخیرش پانصد و سی و پنج بوده باز جهت سوانح تاخیر افتاده و هنوز مدتش معلوم نگشته جواب دیگر آنکه هر دو مقدمه ممنوع است نه نسخه المرا و نه ضمیمه باقی مقطعات لازم است بلکه معیار به خود الرا یا یکی از پنج باشد و اینکه مدت دویست و سی و دو بوده از بعثت و مبدأ تاخیر افتاد تا دویست و هفتاد و دوی از بعثت پس باز منطبق با مدعای ما شود و تا تاخیر افتاده از زمانی که هنوز معین نشده و یا مجموع پنج الرا که هزار و صد و شصت باشد و بداء تاخیر افتاده باشد فان قلت احتمال بداء معتنی به نیست در خبر پس باید طوری معنی شود حدیث که مخالفت با واقع پیدا نکند تا مستلزم بدا شود قلت بلی لکن جواب اول مستلزم بدا نیست و مطابق با واقع است و همچنین جواب دوم معلوم نیست مخالفت از واقع کند و این باقی را احتمالا گفتم که منشعب به جهات اضطراب و اجمال روایت است چنانچه فقرات دیگرش هم خالی از اشکال و اجمال نیست که محتاج به توجیه است مانند تعیین زمان بنی‌عباس در صد و شصت و یک و حال آن که در صد و سی و دو بوده و زیاده از آن تعرض حال خبر خارج از مقصود است و غرض متعلق به خصوص محل شاهد و مورد استدلال بوده که آن فرمایش و یقوم قائمنا باشد کاری با فقرات دیگر نداریم حال به این طایفه گفته می‌شود می‌خواهید به واسطه اضطراب خبر دست از روایت بردارید و او را غیر معتبرالمتن بدانید خود می‌دانید می‌خواهید به واسطه احتمالات کثیره و اجمال از جهاتی او را غیر تام‌الدلاله بدانید خود می‌دانید و می‌خواهید به واسطه اخبار لانوقت دفع ید از آن نمائید خود می‌دانید و می‌خواهید او را غیر مضطرب و تام‌الدلاله بدانید و معیار را به خود المرا بگیرید که دویست و هفتاد و دو از بعثت باشد تا منطبق بر ظهور حجهٔ بن الحسن شود خود می‌دانید می‌خواهید معیار را از الم اول تا المرا آخر بگیرید که زمان موعود سنه هزار و هفتصد و سی و چهار شود خود می‌دانید می‌خواهید اخذ به احتمالات دیگر کنید خود می‌دانید و اگر بخواهید معیار از الم اول تا المرا بگیرید تا منطبق بر زمان این مدعی شود این آرزویست ای بسا آرزو که خاک شده چه آنکه میزان کلیه اول خبر و سایر فقرات مطابق و مساعدت

نمی‌کند بر ضمیمه اولا ـ و تعیین المرا تحکم است ثانیا فان قلت این احتمال مطابق با واقع است چه آنکه قائم در هزار و دویست و شصت هجری قیام نمود و این معین این احتمال است که مراد اعتبار از الم است تا المرا قلت این مصادره است و تعیین آن محتمل با این امر مختل دور محال است چه آنکه احراز بودن آن سنه سنه ظهور حسب‌الاستدلال موقوف است بر دلالت روایت بر تعیین آن سنه و دلالت آیه بر تعیین آن سنه موقوف است بر حسب اعتراف تو بر احراز بودن آن سنه سنه ظهور و این دور است و بالجمله اگر آن سنه را سنه ظهور می‌دانستیم و مدعی را قائم دیگر تو به کلفت استدلال نیفتاده بودی و من البلیهٔ المضحکه التی هی اشد البلیات آن استعانتی است که از هم‌مشربان خود [صفحه ۴۷۱] به جهت تقویت خود می‌کند و تاری از عنکبوت دیگری از برای صید عوام و فریب انعام قرض و نسیه می‌کند که بعد از استدلال به حدیث شریف می‌گوید شعرانی از تقی‌الدین نقل کرده که آیات و اشراط قیامت ساعت مانند خروج مهدی ثم دجال ثم عیسی و طلوع شمس از مغرب و رفع قرآن و فتح سد یاجوج و مأجوج تمام باید واقع شود در مائه اخیره از روزی که پیغمبر (ص) وعده به امت داده که فرموده ان صلحت امتی فلها یوم و ان فسدت فلها نصف یوم من ایام الرب المخبر عنها بقوله و ان یوما عند ربک کالف سنهٔ مما تعدون آفرین بر این اشعار ماشاءالله از این استعانت خوب است عوض مناقشات این مزخرفات اکتفا کنم به ذکر این دو بیت که شخصی بشار بن برد را اینجا گفته می‌گوید دعیت الی برد و انت لغیره وهب ان بردا ناک امک من برد و دیگر آن که ای خوش‌انصاف اگر تو قول شعرانی را در بواقیت معتبر می‌دانی می‌خواستی بقیه کلام او را نقل کنی که می‌گوید درباره‌ی مهدی و او فرزند امام حسن عسکری است و مولد او شب نیمه شعبان سنه دویست و پنجاه و پنج است و او باقی است تا اینکه مجتمع شود با عیسی بن مریم پس می‌باشد عمر او تا این وقت ما که سنه‌ی نهصد و پنجاه و هشت است و هفتصد و شش سال الخ اگر مرض نیست خوب بود تمام کلام شعرانی نقل شود باز می‌گویم عجب سندی از برای ابطال این دو مدعی به دست دادی چه آنکه به مقتضی کلام شعرانی خروج مهدی و نزول عیسی و رفع قرآن که عبارت از ارتقاع دین اسلام است به قول شما در ماه اخیره از هزار سال خواهد بود حالا اگر به موجب این خبر گفت فاسد بوده که این امور پس از پانصد سال گذشته از ظهور اسلام می‌خواست واقع شود و اگر صالح بوده پس این امور در ماه اخیره باید واقع شود نه آنکه بعد از ماه اخیره و گذشتن هزار سال کامل از اسلام دویست و هفتاد و چند سال بگذرد و مهدی مصنوعی ظاهر و چند سال دیگر بر آن اضافه شود و عیسی مجعولی آشکار شود پس علاوه بر آنکه ظهور کذب مفاد این کلام به اعتراف ما و خصم دلیل بطلان او است نزد ما اگر این کلام محل اعتنا باشد این دو نفر مهدی و عیسی نخواهند بود که در ماه اخیره از یوم‌الرب ظاهر نشده‌اند.

جواب از استدلال گلپایگانی به حدیث (ان صحت فلها یوم)

و اما حدیث ان صحت فلها یوم پس گلپایگانی یک چیره‌دستی در او کرده که خیال خام خود را پخته نماید می‌گوید این حدیث در وقتی وارد شد که آیه‌ی مبارکه بکل امهٔ اجل فاذا جاء اجلهم لا یستأخرون ساعهٔ و لا یستقدمون نازل گشت و چون این آیه به صراحت دلالت می‌نماید که برای هر امتی اجلی محدود است لهذا از حضرت رسول استفسار نمودند که اجل امت اسلام چیست و بقاء عزت این دین تا کی فرمود ان صلحت امتی فلها یوم و ان فسدت فلها نصف یوم می‌گویم همانا این دروغی است که به صاحب شریعت اسلامیه زده و هیچ کس از این آیه‌ی شریفه غیر آنچه مفسرین نوشته‌اند که مراد آن است که هر نفسی در عالم از برای او عمر و اجلی است که موت او از آن تاخیر و تقدیم نیابد نفهمیده و کسی مفاد آن را انقضاء دیانات الهیه نگرفته تا سوال از انقضاء دیانت اسلامیه شود و لفظ امت در قرآن بر یک نفر هم اطلاق شده و به طریق عموم افرادی هم استعمال شده لازم نیست به معنی قوم و طایفه کثیره باشد پس آیه ناظر به عمرهای هر فردی از خلق است مطلقا و بر هر تقدیر اولا از گلپایگانی سؤال می‌شود که مبدأ این یوم که هزار سال است بعثت است یا هجرت یا زمان صدور این کلام و بر هر تقدیر که با زمانی که تو می‌خواهی منطبق نمی‌شود به جهت آن که قرار دادن مبدأ آن را دویست و شصت سال گذشته از هجرت تحکم و تعسف است و ثانیا اگر مراد یوم

بعد از دویست و شصت سال باشد چون تو در کلام سابق اعتراف کردی که بعد از وفات عسکری به واسطه‌ی اختلاف آراء و تشتت اهواء و ظهور بدع یوما فیوما امر الله تاریک شد اینکه حال طایفه امامته حال باقی مذاهب اسلام [صفحه ۴۷۲] هم که معلوم پس کدام فساد بالاتر از این خواهد بود پس می‌خواست به فرمایش نبی در سنه‌ی پانصد سال از غیبت گذشته اجل امت اسلام برسد و مهدی ناسخ‌الشرع به قول تو ظاهر گردد و اگر مراد از یوم اول دین اسلام باشد پس هیچ زمانی پرفتنه‌تر از ازمنه بعد نبی نبوده که اختلاف کلمه و تشتت آراء و شق عصا و قتل نفوس و برائت از یکدیگر و تکفیر یکدیگر حاصل تا به معاویه و خوارج و یزید و سایر خلفاء جور رسید و مذاهب فاسده در اصول و فروع ظاهر گشت مرکز خلافت محل اجانب و اباعد گشت و کتاب و عترت متروک و فراموش شد پس باز می‌خواست که این دیانت اسلام پانصد بیش نماند و مهدی ناسخ‌الشرع ظاهر شود و اگر موافق میل شعرانی و تقی‌الدین و صاحب ملل و نحل و باقی هم‌مشربانت آن زمانها را زمان صلاح امت می‌شمری باز هم با مدعای تو نمی‌سازد و بالجمله چنانچه نوشتی که این حدیث فلها یوم بیان اجل امت اسلام و بقای دین اسلام را می‌کند حال چه امت را صالح فرض کنی چه فاسد با مدعای تو نمی‌سازد چه آنکه ظاهر بلکه صریح قولش که اگر امت صالح باشد یک روز خواهد داشت این است که از اول تا به آخر هزار سال خواهد داشت و اگر فاسد فرض کنی پانصد سال بود یعنی از اول تا به آخر حال چه امت را صالح فرض کنی و چه فاسد مکث تا هزار و دویست و شصت که ناسخ دروغگو پیدا شد خلاف قول پیغمبر است و مبدأ را بعد از دویست و شصت قرار دادن هم خلاف قول پیغمبر است چه آنکه در این صورت دویست و هفتاد و سه سال دیگر هم امت داشته پس قولش فلها یوم دروغ است بلکه فلها یوم و مائتین و ثلث و سبعون سنه و ثالثا اگر این فرمایش پیغمبر (ص) چنانچه صاحب فرائد می‌گوید سؤال از بقاء عزت دین اسلام است که تا کی عزیز خواهد بود می‌خواست لامحاله بنا بر صالحیت هم که باشد پس از هزار سال از ظهور اسلام دیگر عزت اسلام تمام شود و حال آن که بحمد الله تعالی تا حال که سیصد و چهل علاوه است که می‌گذرد دین اسلام اشاعه و انبساطش در بلاد کفر و شرک بیشتر و امت زیادتر که چندین ملیونها از اقوام مشرکه در بلاد نائبه به انوار اسلام هدایت یافته‌اند و معالم اسلام و احکام قرآن شایع و متداول پس ظهور و کذب مدلول کاشف از قدحی در سند یا در دلالت آن بر مدعای صاحب فرائد خواهد بود و رابعا بعد از تسلیم چنین سؤالی اگر صورت سؤال سائل آن بوده که چه قدر از اجل اسلام باقی جواب پیغمبر (ص) ظاهر در زمان صدور کلام و آنکه مبدأ از زمان جواب است و اگر صورت سؤال آن بوده که اصل اجل اسلام چه اندازه است ظاهر است در اینکه مبدأ از اول بعثت است که همه داخل در اسلام بوده و بر هر دو تقدیر با مدعای گلپایگانی موافق نباشد و خامسا بنابر آنچه پیغمبر (ص) کرارا خبر داد از فساد امت و نقض عهد ایشان و نکث بیعتشان و ارتداد و رجوعشان و دست برداشتن از روح اسلام و رجوع به سوی منافقین خائنین و سایر بدع و فتن که باقی نماند بر عهد پیغمبر (ص) مگر چهار نفر که خداوند در فرقانش خبر این امتحان و افتنان را اشاره فرموده و ائمهاز فساد امت خبر داده‌اند می‌خواست اجل نصف یوم باشد سادسا بنابر آنچه این زندیق در آیه‌ی یدبر الامر افتراح کرده از انقطاع وحی به وفات عسکری اجل اسلام از نصف هم کمتر بوده درواقع اسلام به سخن او تا زمان غیبت باقی بوده و الحاصل اگر این فرمایش پیغمبر است که مراد از او چیز دیگر است نه آنچه تو و هم‌مشربانت به خیال خود خانه‌ی عنکبوت می‌بافید تذکرهٔ هرگاه عاقل منصفی تأمل نماید در استدلالات این طایفه که در این مرحله و نمایش مذکور شد به وضوح می‌آید که مبنی این استدلالات بر یکی از چند امر است یکی تحریف کردن [صفحه ۴۷۳] عبارت حدیث به دزدیدن حرفی از آن مثل آنکه روایت اصبغ که می‌فرماید تفکرت فی مولود یکون من ظهری یا را از ظهری دزدیده‌اند و دیگر اسقاط کردن صدر خبر مثل تمسک کردن به روایهٔ ابن‌مهزیار که بیان می‌کند که موعود شخص حجهٔ ابن الحسن (ع) غایب است و او همان ذیل خبر را که حکایت طبریه باشد می‌گیرد و حال آن که دانستی که آن حکایت طبریه از برای مهدی ایشان ابدا واقع نشده و از برای مهدی ما خواهد بود که در اخبار دیگر بیان می‌کند حال لشکر مهدی را در طبریه و جنگ آنها را با سفیانی که دخلی به علی‌محمدی که رنگ طبریه را ندیده ندارد و دیگر اسقاط کردن ذیل خبر و دزدیدن آن مثل روایت هو الاسمین الاعلیین

که ذیل آن را ذکر نمی‌کند که می‌فرماید اسم یخفی و اسم یعلن فاما الذی یخفی فهو احمد و اما الذی یعلن فهو محمد (ص) یا اسقاط فاذا کان کذلک فکونوا احلاس بیوتکم از روایت لابد لنا من آذربیجان و دیگر جعل روایت و اختراع حدیث مثل اسمه علی و انا تحت رجلیه و دیگر تفسیر برای و تطبیق متشابهات بر هوا و میل خود مثل سبحان الذی اسری و آیه‌ی لهم دارالسلام و دیگر رفع ید از ظواهر و حمل آنها بر تأویلات وارده بلاقرینه و دلیل و دیگر تمسک به ظنی در برابر قطع و اخذ به خبر واحد در برابر متواتر و دیگر متشابهات را ظاهر دانستن و ظواهر را متشابه معین نمودن و دیگر دست برداشتن از تفاسیر و اخبار وارده در تفسیر آیات و دیگر ضم مقدمات ممنوعه من قبل نفسه برای تتمیم استدلال به آنچه تمسک به آن می‌جویند مانند ضمیمه کردن مقدمات زایده ممنوعه از عدد یا غیر آن در مثل روایت ابی‌لبید و آیه‌ی یدبر الامر و مثل تمسک به لفظی واحد از قصه و حکایتی مانند لفظ طبریه و موج عکا را بدون ملاحظه تمام حکایت و اینکه آیا آن مضامین در باب که وارد شده و آیا بر ساکن انطباق دارد یا نه و امثال ذلک.

آیا دلیلی بر موعود بودن علی محمد می باشد یا خیر؟

یا اهل الانصاف در تمام ادله مذکوره دلیلی یافتی که صحیح‌السند و تمام‌الدلاله که تعیین نماید موعود را در علی‌محمد ولی از آن طرف ملاحظه فرمائید اخبار متواتره که بالصراحهٔ دلالت می‌کند بر اینکه موعود پسر حسن عسکری است و اسمش محمد و مادرش خیرالاماء نرجس است و او نهم از حسین (ع) و پنجم از کاظم (ع) و هفتم از باقر (ع) و چهارم از حضرت رضا (ع) و غائب از انظار و صاحب عمر طولانی است آیا دیگر شبهه باقی می‌ماند و آیا انصاف است که از تمام آن اخبار صحیحهٔ‌السند و تمام‌الدلالهٔ به واسطه‌ی این دزدیها و تحریفات و تأویلات دست برداشت و آیا چنانچه در اخبار ما به تواتر اسم او و پدرش و مادرش و مرتبه‌اش از حیث عدد بیان کرده یک خبر صحیح که دلالت کند که اسمش علیمحمد و مادرش فلانه و پدرش فلان و شخص سیزدهم باشد بیان کرده و آیا موعود بدون وعد معقول می‌شود و آیا چنین امر بزرگی را که اعظم آثاراللهیه است بیان اسم و شخص او را نمی‌کند و آیا چنین امر خطیری را مجمل می‌گذارند و آیا در بیان توصیف و تعریف و تمیز و تشخیص و تعیین و نصب علائم و دلائل به امور متشابه و ظواهر مؤلهٔ و آثار مجمله اکتفا می‌کنند که مردم به اشتباه باقی مانند یا به ضلالت بیفتند نه والله بلکه موافق فرمایش معصوم در خبری که بیان شخص او را می‌کند می‌فرماید چنین واضح بیان کردم که مشتبه نشود و مردم نگویند ما او را نشناختیم و این خلاصه‌ی مضمون آن خبر است الفاظ آن عینا مفصلا فعلا در نظر نبود بلکه والله در اخبار متواتره اسمش را معین کرده‌اند که محمد است مادرش امولد است خیرالاماء است و سیدهٔ‌الاماء است خوانده‌اند او را بلکه اسم او را در بسیاری از اخبار معین کرده که نرجس و صیقل است و اسم پدرش را که حسن است و کنیه‌اش که ابوالقاسم و مرتبه‌اش که نهم از اولاد حسین (ع) [صفحه ۴۷۴] و سیم از جواد است معین کرده‌اند و صنعتش که غیبت شخصیه طولانی خواهد داشت و اینکه طول غیبت او اسباب قساوت قلبها و اسباب شک خواهد شد تا مردم گمان مردنش کنند و از قول به او برگردند و اینکه ظاهر نمی‌شود مگر پس از اینکه بیشتر قائلین به او از او رجوع کنند و هیئت و شمائل و صورتش را تماما بیان کرده‌اند و از برای ظهورش علائمی معین فرموده‌اند و اینکه تا قبل از ظهور تکلیف نشستن در خانه و گوش ندادن به سخن مدعیان است تا آنکه ظاهر شود صدق فرمایش معصوم آن امرکم لیس به حنفا مثلش مثل صبح صادق است مثل نور آفتاب است آیا چنین ظهوری را به این عبارت رکیک غلط مجمل تعیین می‌کنند اسمه علی و انا تحت رجلیه و آیا قبل از ظهور علیمحمد شیرازی کسی قائل به مهدویت او بوده که قبل از ظهور اکثر قائلین به او برگشته باشند از او و آیا پس از غیبت که تا زمان این مدعی همه منتظر محمد بن الحسن بوده‌اند رجوع کنند کانی از امام خود به غیر این طایفه کسی بوده والله که ظهور این مذهب جدید از ادله قویمه ما است به وجود و غیبت حجهٔ ابن الحسن (ع) که اگر این مذهب احداث نشده بود تمام اخبار رجوع و ارتداد و تمحض و تمیز تمام دروغ می‌شد و این مذهب باطل مقدمات ظهور

موفورالسرور آن وجود مقدس را فراهم کرده و خودش هم از مقدمات آن گردیده و امید ما را نزدیک کرده.

استدلال به عهد عتیق و جواب آن

اما از کتب عهدین پس توهم دلالت بعض فقرات آنها را نموده‌اند بر تعیین زمان ظهور و اینکه مطابق با زمان این مدعی است و آن چند فقره است و مما یعجبنی ذکره فی المقام آن چیزی است که عبدالبها در مفاوضاتش ذکر می‌نماید که اصحاح یازدهم اشعیاء بشارت در حق جمال مبارک است پس از آنکه تشیها از عیسی نفی می‌نماید و می‌گوید آن آثار در این دور واقع گردید اشعیاء می‌فرماید و نهالی از تنه‌ی یسی بیرون آمده از ریشهایش خواهد شکفت و روح خدا بر او قرار خواهد گرفت یعنی روح حکمت و معرفت مسکینان را به عدالت داوری خواهد کرد و موافق رؤیت ختم خود داوری نخواهد کرد و جهان را به عصای دهان خویش زده شریرآن به نفخه لبهای خود خواهد گشت گرگ با بره سکونت و پلنگ با بزغاله خواهد خوابید و شیر مثل گاو خواهد خورد و طفل بر سوراخ مار بازی خواهد کرد و در تمامی کوه مقدس ضرر و فسادی نخواهد بود جهان از معرفت خدا پر خواهد بود پس می‌گوید این نهال از روحه‌ی یسی هر چند در حق مسیح صادق است که یوسف از سلاله‌ی یسی پدر داود است ولی چون حضرت روح‌الله را موجود شد و خود را ابن‌الله نامید از این جهت مشکل است به علاوه آن علامتها در زمان مسیح وقوع نیافته چه آنکه اگر مأولات این عبارات یعنی جوشش حیوانات صغاره را عبارت از اتحاد و الفت امم شاغضه بگیریم و به نفخات حاصل شد اما آنکه در کوه مقدس ضرر و فسادی نخواهد بود که جهان از معرفت الله اگر پر خواهد بود در زمان مسیح وقوع نیافت چه آنکه مسیح به آل‌اسرائیل قلیل‌اند و اکثر ملل از معرفت الله بی‌بهره و صلح عمومی در ظهور صبح نشد خمسه این در حق جمال مبارک به شمامها مطابق است که جدال و قتال به کلی به آشتی مبدل و قعطات عالم حکم یک قطعه یابد و امم متعدده یک امت شود و روی زمین یک وطن و نوع نسان یک طایفه حال ملاحظه فرمائید که در این قرن جمال مبارک علوم و معارف چه‌قدر ترقی کرده و اسرار کائنات کشف شده و عن قریب معرفت اللهیه چنان ترقی نماید که دیده‌ها حیران شوند و هم ملاحظه فرما که در این مدت قلیله از یهود و زردشتی و هود و بوزی و ایرانی کل در نهایت الفت در این امر داخل و با یکدیگر آمیزش دارند حال ملاحظه فرمائید که [صفحه ۴۷۵] این وقایع در دوره‌ی مسیح واقع نگردید زیرا که امتها در زیر علم آن نهال نیامدند و در این دوره کل ملل در ظل این علم وارد خواهند گشت انتهی می‌گویم الحق و الانصاف که این بشارت را نمی‌توان مناقشه کرد که کمال انطباق با جمال مبارک دارد چه آنکه مسیح پدری نداشت که منتهی به یسی پدر حضرت داود (ع) شود ولی جمال مبارک نسبتشان معلوم و مضبوط در علم انساب بوده از طرف پدر و مادر هر دو منتهی به یسی می‌شود بی‌شرمی تا کجا و دیگر اندازه‌ای از اقوام و خلق کره که خداشناس شدند به واسطه‌ی نفخه‌ی مسیحائی نسبت به جماعتی که خداشناس شدند به واسطه‌ی جمال مبارک اقل قلیل‌اند باور نداری از ارباب جغرافیا سؤال کن مقدار ملل نصاری و این حزب جدید را و دیگر استکمالات و ترقیات و استکشافات و صنایع و بدایعی که از سیصد سال قبل از ولادت جمال مبارک در بلاد مغرب و اروپا و انگلستان پیدا شد و شروع گردید تمامی به قاعده‌ی شرط متاخر که در اصول تصحیح آن شده از برکات وجود و تاثیرات جمال مبارک در سنین متاخره بوده ولی گلایه از حضرت بهاء دارم که چرا عطف نظری به ایران که مسقطالرأس ایشان بوده خاصه مرکز آن طهران که سالها نشو و نما کرده و لااقل در اتباع و پیران خود که اطاعت از او داشته‌اند نفرموده‌اند که همه عاری و بری از این ترقیات و استکمالات باشند در حیات خودشان و بعد از موتشان الی‌الحال و دیگر ملاحظه می‌فرمائی که چگونه در این ماه اخیره سیصد که قرن ولادت و ظهور ایشان و نقطه‌ی اولی بود چگونه دول اسلامیه قوی و ید دول شرکیه منقطع نتوانستند مستملکاتی از دول اسلامیه مانند ایران و مصر و مراکش و ترکستان و غیره تحصیل کنند بلکه همه داخل در تحت علم این نهال گردیده‌اند و دیگر کدام عصر بوده که این طور جدال و قتال متروک و قطعات خمسه یک قطعه گردیده حرف سلاو و جرمنی در میان نیاید آلمان و اطریش و عثمانی و سایر دول متحده به ایشان سازش

با فرانسه و انگلیس و روس و صرب و ژاپون و ایطالیا و بلژیک و غیره سازش کنند این اتحاد و سازش از اثر صلح عمومی ایشان است منتهی‌الامر خصوص قطعه‌ی اروپا کلیه و مقداری از آسیا و آفریقا جویهای خون روان گردیده و از صدای توپ آدم‌کش کسی آرام ندارد و جزئی اختلالی در سایر ممالک روی زمین کرده که هیچ سلطانی خواب راحت ندارد طرق تجادت هم به هم خورده این مختصر که صفحه‌ی تاریخ مثل آن یاد ندارد و قابل اعتنا نیست برخلاف عقیده ارباب اطلاع به زودی مرتفع خواهد شد و در ظرف مدت کمی یعنی صد هزار سال تدارک این خرابیها از اموال و نفوس و بلاد خواهد شد مطلبی نیست و الا هر چه ملاحظه فرمائی صلح عمومی است بلی جناب عبدالبهاء به خیال این سودا که فرمایشات اشعیا را در دوره‌ی بهائیه تشکیل دهند سنه‌ی ماضیه به اروپا و امریکا تشریف برده تمام دعوتشان به صلح عمومی بوده و از اثر انفاس قدسیه ایشان از مراجعت همان عکا و ادرنه که محل اقامت بود یک پارچه آتش و خراب گردید از تهاجم لشکر دشمن و پس از آن غالب کره‌ی ارض از صحرا و دریا و هوا یک پارچه‌ی آتش و یک دریای خون گردیده و هنوز ساعت به ساعت مشتعل‌تر می‌شود بلی کتمان نکرده تفاوتی که بین دوره‌ی مسیح و دوره‌ی بهاء گذاشته آن است که می‌نویسد این وقایع در دوره‌ی مسیح واقع نگردید و در این دوره واقع خواهد شد می‌خواست در مقام تفاوت بنویسد واقع شد سهوا نوشت واقع می‌شود یا آنکه به آرزو قناعت کرده این داش مشدی در مصیبت آن لوطی رفیقش که مرده بود نوحه‌سرائی می‌کرد قربان آن خنجر دست نقره ات برم مشهدی دیگر گریه‌کنان می‌گفت نداشت اما به دل داشت که بشنوند منه عفی.

استشهاد به کلام دانیال و جواب آن

فقره اولی آیه‌ی یازدهم از باب دوازدهم از کتاب دانیال که می‌فرماید و از هنگام موقوف شدن قربان دائمی و نصب نمودن رجاست و یرانی هزار و دویست و [صفحه ۴۷۶] نود روز خواهد بود خوشا به حال آنکه انتظار کشد و به هزار و سیصد و سی و پنج روز برسد انتهی تقریب استدلال آنکه موافق آنچه در دلائل نوشته روز در کتب عهدین به معنی سال است و هزار و دویست و نود روز هزار و دویست و نود سال است بعد می‌گوید بعد از اشراق حضرت ختمی ماب خلیفه ثانی اراضی مقدسه را تصرف فرمود و قربان دائمی که اعظم فرایض یهود بود منع نمود و بنی‌اسرائیل از اطراف آن طرد شدند و بعد از هزار و دویست و نود سنه حضرت بهاءالله را به حکم دولتین علیین ایران و عثمانی به مدینه عکا وارد نمودند و الجواب بعد از آنچه سابقا دانستی از عدم صحت استدلال به کتب عهدین آن که این باب دوازدهم به کمال وضوح بشارت از ظهور پیغمبر خاتم (ص) می‌دهد و این هزار و دویست و نود سال با ظهور خاتم مطابق است و ابدا نمی‌توان با ظهور حسینعلی در عکاء مطابق نمود و با ظهور سید باب بیان ذلک آن که پس حضرت دانیال پس از آن که در این فصل و فصول سابقه خبر از فتن و حوادث آینده می‌دهد و از جنگها که واقع می‌شود سختیها که رو می‌دهد و می‌گوید آن دو نفر که در اطراف نهر دیدم یکی از دیگری از انتهای این امور سؤال کرد او جواب داد که برای زمانی و دو زمان و نصف زمان خواهد بود و من شنیدم و درک نکردم پس گفتم ای آقای من آخر این امور چه خواهد بود و کی است احزان جواب داد ای دانیال شریران نخواهند فهمید لکن حکیمان خواهند فهمید می‌فرماید و از هنگام موقوف شدن قربانی دائمی و نصب نمودن رجاست ویرانی هزار و دویست و نود روز خواهد بود پس می‌گویم از زمان موقوف شدن قربانی و نصب رجاست و یرانی و منتهی گذشت هزار و دویست و نود روز خواهد بود و این فقره یعنی موقوف شدن قربانی دائمی و نصب رجاست و یرانی در بیت‌المقدس در زمان منشی که از سلاطین کفره بنی‌اسرائیل بود و فسادها و خرابیها کرده واقع گردید چنانچه این مطلب معلوم می‌شود از ملاحظه‌ی باب بیست و یکم کتاب دوم ملوک و غیر آن که می‌نویسد که منشی پس از سلطنت آنچه در نظر خداوند ناپسند بود موافق رجاست امتهائی که خداوند از حضور بنی‌اسرائیل اخراج کرده بود عمل نمود مذبحها از برای بعل بنا نموده و تمثال اشیره را بساخت و در خانه‌ی خداوند برپا نمود و مردم را به سجده‌ی بت امر کرد و با اصحاب اجنه و جادوگران

مراوده می‌نمود و در نظر خداوند شرارت بسیار ورزید و بنی‌اسرائیل را اغوا نمود تا از امتهائی که خداوند پیش بنی‌اسرائیل هلاک کرده بود بدتر رفتار نموده‌اند و خداوند به واسطه‌ی انبیاء تکلم نمود گفت چونکه منشی این رجاسات را به جا آورد و بدتر از جمیع اعمال امور به اینکه قبل از او بوده‌اند عمل نمود و به بتهای خود یهود را نیز مرتکب گناه ساخت بنابراین یهوه خدا می‌گوید اینکه من بر اورشلیم و یهودا بلا خواهم رسانید که گوشهای هر که آن را بشنود صدا خواهد کرد و ایشان را به دست دشمنان تسلیم خواهم نمود و یغما و غارت خواهند شد تا امروز خشم مرا به هیجان آورده‌اند علاوه منشی خون بی‌گناهان را از حد زیاد ریخت تا اورشلیم را سراسر پر کرد انتهی ملخصا پس مراد به نصب رجاست و یرانی همان گذاشتن تمثال اشیره است در خانه‌ی خدا و کشتن مؤمنین از یهود بت‌پرستی و منع از قربانی است و این امور در زمان منشی خیلی سخت بود و واقع شد و این پادشاه ششصد و شصت و هفت سال قبل از میلاد مسیح بود و هزار و دویست و نود سال پیش از هجرت حضرت پیغمبر (ص) بود و چهل و پنج سال تا آنکه عدد هزار و سیصد و سی و پنج سال شود داستان مقدمات فتوحات مسلمین در سوریه و مصر و آفریقا واقع گردید که از اثر صلح حضرت حسن (ع) با معاویه که پیغمبر (ص) به آن خبر داد که فرمود ابنی هذا امام قام او قعد یصلح الله بین القبیلتین العظیمتین من امتی [صفحه ۴۷۷] پس مبدأ تاریخ زمان منشی است که این آثار در او واقع شد و منتهی عدد اول هجرت پیغمبر (ص) خاتم است و منتهی عدد ثانی فتح حوریه و افریقا و مصر به دست مسلمین است پس این بشارت یوحنا ناظر به ظهور پیغمبر خاتم است که هزار و دویست و نود روز از نصب رجاست و یرانی در بیت‌المقدس گذشته بود و اما تأویل بابیه پس موافق نمی‌افتد به این تعیین چه آنکه مبدأ موقوف شدن قربانی دائمی یهود است و این فقره از قبل از پیغمبر واقع شده بود و یهود متفرق و قربانی ایشان موقوف شده بود قبل از بعثت و اما نصب کردن رجاست و یرانی در خانه خدا و ساختن اشیره و غیر آن در بیت‌المقدس کجا در زمان پیغمبر (ص) و بعد از او واقع شده بود بلکه پیغمبر (ص) بیت‌المقدس را تشریف فرمود به این که مدتی او را قبله‌ی خود قرار داده و او را محترم و مکرم می‌داشت و خودش به زیارتش رفت و امتش تاکنون به زیارتش می‌روند پس چگونه نصب رجاست در او نمود پس همانا این اشاره به سوی همان اطوار منشی است که در کتب عهد عتیق یاد کرده‌اند از نصب رجاست در بیت‌المقدس به علاوه از زمان خلافت عمر و فتح شام که صاحب دلائل آن را مبدأ تاریخ گرفته تا زمان ورود حسینعلی به عکاء هزار و دویست و نود روز نبوده چون در هزار و دویست و هفتاد تا هشتاد از هجرت از بغداد تا عکاء رفت تقریبا و اگر مبداء از فتح شام باشد به دست عمر یعنی هزار و دویست و نود را از فتح شام بگیریم چنانچه صاحب دلائل می‌گوید این عدد از هجرت هزار و سیصد و ده علاوه می‌شود و حسینعلی پس از توقف بسیار در عکا در سیصد و نه فوت نمود و الحاصل موافق بیان صاحب دلائل اگر این ابناء اشاره به ظهور حسینعلی در عکاء باشد باید ورود حسینعلی در عکاء دو هزار و سیصد و ده بلکه علاوه باشد و حال آنکه سی سال قبل از آن وارد شده بود پس این فصل نه مبدئش با مبدأ آنها می‌سازد و نه منتهی آن با ظهور در عکاء و اما با مدعای ما کمال موافقت را دارد گذشتیم و اغماض کردیم از مازبر و گرفتیم که می‌توان بر مقاله‌ی صاحب دلائل هم منطبق نمود پس می‌گویم بر آن طوری که نگارنده عرض نمود هم می‌توان منطبق کرد از کجا معلوم شد که مقصود دانیال آن چیزی است که او ادعا کرده نه آنچه ما گفتیم که مبدأ از زمان منشی باشد تا ظهور پیغمبر خاتم ثم لا یخفی آنکه این تابعان چون به هوای نفسانی خود افتراحا سخن می‌رانند گاهی بر ضد متبوعان خود سخن می‌گویند و به این جهت صاحب دلائل در کلام دانیال مبدأ را افتراحا از زمان فتح اراضی مقدسه در زمان خلیفه‌ی ثانی قرار می‌دهند و عبدالبهاء در کتاب مفاوضات خود در مقامی که می‌خواهد بشارت ظهور بهاء را در عکاء از این کلام دانیال استکشاف نماید مبدأ را از زمان اعلان پیغمبر به دعوت اسلامی قرار می‌دهد تا حساب درست شود پس می‌گوید پس از نقل کلام دانیال که گذشت بدایت این تاریخ قمری از یوم اعلان نبوت حضرت محمد است بر عموم اقلیم حجاز و آن سه سال بعد از بعثت بود زیرا در بدایت نبوت آن حضرت مستور بود و کسی جز خدیجه و ابن‌نوفل اطلاع نداشت بعد از سه سال اعلان گردید و جمال پیغمبر (ص) مبارک در سنه هزار و دویست و نود از اعلان نبوت محمد (ص) اعلان ظهور فرموده است

نمی‌دانم باید سخن کدام یک را پذیرفت با آنکه فاصله‌ی بین بعثت و فتح شام بسیار است و صاحب دلائل موقوف شدن قربانی را از ماثر عمر می‌شمارد که می گوید و قربان دائمی که از اعظم فرایض یهود بود منع نمود و به مقتضای کلام عبدالبهاء باید موقوف شد قربانی در زمان قبل از هجرت که زمان غربت و ضعف و عدم شوکت اسلام و غلبه و قوت یهود بوده واقع شده باشد و اما مسئله نصب رجاست و یرانی نمی‌دانم آن درجه‌ی زمان از بعثت یا فتح شام واقع گردید.

تمسک عبدالبهاء به کلام دانیال و انجیل متی

فقره ثانیه آن چیزی است که عبدالبهاء آن را از انجیل متی از برای ظهور سید باب به دست آورده می گوید در مقام بشارات از ظهور باب [صفحه ۴۷۸] باب آنکه دانیال در فصل هشتم آیه‌ی سیزدهم می‌فرماید تا به دو هزار و سیصد شبانه روز هنگام مقام مقدس مصفی خواهد شد و بعد به هوای نفس به مقدماتی منطبق با زمان سید باب می کند آنگاه می‌نویسد حضرت مسیح در اصحاح بیست و چهارم از انجیل متی آیه‌ی سیم تصریح می‌فرماید که مقصود از این اخبار دانیال زمان ظهور است و آن آیه این است و چون به کوه زیتون نشسته بود شاگردانش در خلوت به نزد وی آمده گفتند به ما بگو که این امور کی واقع می‌شود و نشان آمدن تو و انقضای عالم چیست از جمله بیانات مسیح که در جواب ایشان گفت این بود پس چون مکرده ویرانی که به زبان دانیال نسبی گفته شده است در مقام مقدس برپا شد بینند که هر که خواهد دریافت کند پس صحیح جواب را به اصحاح هشتم کتاب دانیال حوالت داده ملاحظه فرمائید که چگونه ظهور حضرت اعلی صریح توریهٔ و انجیل است انتهی به لفظه.

ابطال کلام عبدالبهاء به نص پدرش بهاء

و حاصل مراد عبدالبهاء آنکه فرمایشات و بشارات مسیح در اصحاح بیست و چهارم که شاگردانش از ظهور بعد سؤال می کردند ناظر به ظهور سید باب است و ما از جواب مفضل اعراض می کنیم و نقض و ابطال این کلام را از کلام پدر بزرگوارش جمال ابهی در ایقان می‌آورم که ایشان زحمتها کشیدند از برای تاسیس قاعده که علائمی که درلسان ظهورات قبل از برای ظهور بعد بیان می‌شود ظواهر آنها مراد نیست که این اصحاح بیست و چهارم انجیل متی را بشارتی از عیسی (ع) به ظهور حضرت خاتم‌الانبیاء گرفته چنانچه کلام ایشان در دلیل پنجم از مقاله ثانیه گذشت که در باب اول ایقان می‌نویسد عیسی که ظاهر شد و خبر از ظهور محمدی داد اصحابش علائم آن را سؤال نمودند آن جناب علائمی فرمود که نصاری نفهمیدند و ما به ذکر یک فقره از انجیل متی اکتفا می کنم بعد می‌نویسد همین تفصیل اصحاح بیست و چهارم متی را و سؤال شاگردان که نشان آمدن تو و انقضای عالم چیست و آن را بر ظهور محمدی تطبیق می‌نماید حال نمی‌دانم که به حرف پدر باید رفتار نمود و از برای دو هزار و سیصد شبانه روز کلام دانیال مبدئی فرض کرد که با ظهور محمدی موافق افتد تا کلام جمال ابهی تمام شود و از کذب خارج گردد و یا به حرف پسر نمود و مبدأ دو هزار و سیصد روز را تشیها و افتراحا از زمانی گرفت که با ظهور سید باب درست شود و حال آنکه بین‌الظهورین هزار و دویست و هفتاد و چند سال تفاوت بوده الحق هر دو از جانب خدا سخن می گویند که اختلافی بین آنها نیست که لو کان من عند غیر الله لوجه وافیه اختلاف و از همین جواب مختصر جواب از فقره‌ی ثالثه که عبدالبهاء از کلام دانیال از برای ظهور باب استدلال کرده که دانیال بشارت به ظهور پس از دو هزار و سیصد داده و آن را منطبق بر زمان ظهور باب نموده معلوم خواهد شد چه آنکه به تصریح عبدالبهاء در کلام سابقش که عیسی (ع) در اصحاح بیست و چهارم متی خبر دانیال را بر ظهور بعد حمل فرموده و به صریح قول جمال ابهی این اصحاح بیست و چهارم متعلق به ظهور محمدی است پس کلام دانیال هم به قول جمال ابهی اشاره به ظهور محمدی خواهد بود و ابدا ربطی به ظهور سید باب نخواهد داشت و الحمد لله علی وضوح الحق فقولا رابعه انجیل متی که عبدالبهاء در مفاوضاتش از اصحاح دوازدهم دانیال از برای ظهور جمال مبارک استدلال کرده که دانیال نوشته که آن مرد

جعلی به گمان در جواب از سؤال آنکه انجام این عجایبات تا به چند می‌کشد قسم یاد کرده که برای یک زمان و دو زمان و نصف زمان خواهد بود و چون پراکندگی قوم مقدس به انجام رسد آنگاه همه‌ی این امور به اتمام خواهد رسید بعد می‌نویسد روز عیادت از سال است و سال دوازده ماه است پس سه سال و نیم چهل و دو ماه می‌شود و چهل و دو ماه هزار و دویست و شصت روز است و روز عبادت از سال است و در سال هزار و دویست و شصت حضرت اعلی مبشر جمال ظاهر شد انتهی می‌گویم پس از اغماض از حال کتب عهدین که اولا- این فقرات [صفحه ۴۷۹] کلمات دانیال نبی از متشابهات و اشارات و رموزات است و استدلال به متشابهات) مط (خاصه قسم ماؤلات ان عند العقلا غیر جایز است که لفظ را نسبت به معنی مأول بلادلیل و قرینه مستقل در حجیت و استدلال نمی‌توان گرفت و لفظ زمان و دو زمان و نصف زمان را حمل به یوم و اراده سال از یوم آن وقت حمل کردن سه یوم و نیم را بر سه سال و نیم پس از آن حمل ایام سه سال و نیم را بر هزار و دویست و شصت سال تمام از مقوله استدلال به مؤول غیر صحیح است و ثانیا اگر بنای تصرف و حمل بر معنای التقاطی اقتراحی باشد.

جواب تمسک عبدالبهاء

می‌گویم که مراد زمان و دو زمان و نصف زمان سه سال و نیم است بدون ملاحظه ایام سه سال و نیم که هزار و دویست و دو ملاحظه شود باز هر روزی سالی به آنکه منتهی الیه عجائب را حضرت دانیال همان سه سال و نیم قرار داده که پس از آنها سه سال و نیم پراکندگی قوم مقدس به انجام رسد نه هزار و دویست و شصت سال چنانچه زمانی از یک نفر از علماء یهود سؤال از این فقره زمان و نصف زمان کردم چنین جواب داد که سه سال و نیم بعد از نبوت دانیال بیت‌المقدس محل بت پرستیدن شد بعد مطیطا و پسرانش یوحنا آمدند بتها را شکستند و بیت‌المقدس پاک شد بعد از آن در چهل و پنج روز یهود اطراف جمع شدند چراغان کردند که الحال چراغان می‌کنند که اسم آن چراغان صنوکه است انتهی حال از عبدالبهاء سؤال می‌شود که به چه واسطه مراد آن معنی ماول شما باشد دون این معنی و ثالثا اگر مراد هزار و دویست و شصت سال باشد از کجای کلام دانیال معلوم کردی که همه این مدت از خصوص زمان هجرت حضرت ختمی مرتبت است شاید مبدء از زمانی باشد غیر آن بلکه ظاهر چنین کلامی آن است که مبدء از زمان گفت همین کلام است که اگر از کسی سؤال شد تا کی این امر باقی است مثلا او جواب دهد تا ده سال ظاهر آن ده سال از زمان تکلم است نه قبل و بعد آن پس این استدلال یکسره شده است دوازدهم از جمله مضحکات است که آن را از ادله شمرده‌اند که بسیاری از آنها را در کتاب یکی از فضلاء این طایفه دیدم ولی چون اول آن کتاب پاره و افتاده بود اسم آن را ندانستم می‌گوید حسین منی و انا من حسین اشاره به ملاحسین است و آیه فضرب بینهم بسور له باب اشاره به سید باب است و آیه علمه البیان اشاره به بیان اوست و دعای سحر اللهم انی اسئلک من بهائک بابهاه اشاره به میرزا حسینعلی بهاء است و در ایقان می‌گوید آیه دق انک انت العزیز الکریم توبیخ بر کریم‌خان کرمانی است می‌گویم رحمن و رحیم و یوسف و یعقوب و داود و ایوب و عیسی و یحیی و موسی و سلیمان و نوح و یونس و ابراهیم در قرآن بسیار است که ستایش و مدح آنها شده بناء علی‌هذا کربلائی رحمن سلمانی و حاج یوسف بسطامی و ملایعقوب مرندی و سلیمان‌خان کرندی و داودخان کلهر و ابراهیم‌خان دودانگی و یونس‌بیک فراش و ایوب‌خان هراتی و عیسی‌خان تربتی و موسی‌خان قجر و میرزا یحیی مستوفی و شیخ نوح نجفی می‌توانند بگویند خداوند در قرآن از ما یاد فرموده و مدح و ثنای ما گفته و همچنین استاد سلمان دلاک بگوید السلمان منا اهل البیت اشاره به من است و هم ملاعظیم تلی بگوید انک لعلی خلق عظیم اشاره به من است و شرف نساء بگوید که اللهم انی اسئلک من شرفک باشرفه اشاره به من است و شاعر ما هر متخلص به بیان بگوید هذا بیان للناس در قرآن اشاره به من است و ملا فضل‌الله معلم بگوید ذلک فضل الله اشاره به من است اگر مراد به باب در آیه‌ی فضرب بینهم بسور له باب سید علیمحمد است مراد به ابواب در آیه‌ی لها سبعهٔ ابواب هم باید سید علیمحمد باب و ملاحسین باب الباب و قرهٔ العین محراب الباب و میرزا یحیی منشی الباب و حسینعلی

خلیفهٔ الباب و حاج محمدعلی سردار الباب و عباس افندی نایب الباب باشد که هر یک دری از درهای هفتگانه‌ی جهنم باشند و هم می‌نویسد حمعسق اشاره به سید علیمحمد است که او قائم است سین یعنی سید عین یعنی علیمحمد قاف یعنی قائم [صفحه ۴۸۰] پس مراد این است که سید علیمحمد قائم است می گویم آفرین ولی از هر لفظی مانند سید و علی بحرفی مانند سین و عین یاد کرده پس از محمد هم به همان حاء یاد شده باقی می‌ماند دو حرف یکی میم و آن اشاره به معلون است و دیگری قاف و آن اشاره به قدر است و حاصل این حروف می‌شود سید علیمحمد قذر ملعون ای جناب مولانا گرفتم که غیر از حرف قاف باقی حروف اشاره به سید علیمحمد است اما قاف از کجا معلوم شد که اشاره به قائم باشد الفاظی که اولشان قاف است بسیار است که معانی آنها امور چند است مانند قمل قلقل قرزل قزعمل قنفذ قزه و قذره اگر غیر از لغت عرب هم بخواهی هم یافت می‌شود قیر و قرن پف قنبل و امثال ذلک به هریک که میل داری اشاره بگیر و اگر از حقیر مصلحت می کنی عرض می کنم الجمع مهما امکن اولی من الطرح و هو الاحوط بابی می‌نویسد اولئک علی هدی من ربهم و اولئک هم المفلحون اگر به حساب ابجد حساب کنی مطابق است با ولادت سید علیمحمد ۱۲۳۵.

جواب از استدلال بهاء به خبر زوراء

می گویم اولئک اصحاب النار هم فیها خالدون اگر به حساب ابجد حساب کنی مطابق است با زمان شیوع دعوت باب و پیدا شدن پیروان و متابعان از برای او که سنه‌ی هزار و دویست و شصت و سه باشد اگر مطابقه با حساب ابجد دلیل باشد این آیه‌ی شریفه اشاره می‌فرماید که متابعان باب اصحاب نارند و مخلد در آتش خدا پدرت را بیامرزد که خوب حسابی دست ما دادی حسینعلی در ایقان می‌نویسد که در کافی است که حضرت صادق به معاویه ابن وهب فرموده می‌شناسی زوراء را عرض کرد می گویند آن بغداد است فرمود نه در ری داخل شده‌ای کوه سیاه را دیدی از سمت راست راه آن زوراء است که یقتل فیها ثمانون رجلا من ولد بنی فلان کلهم یصلح الخلافهٔ فقلت من یقتلهم قال اولاد العجم و مقصود آن است که این اشاره به مقتولین در ری است که به دست عجمان از طایفه‌ی بابیه کشته شده‌اند و امام فرموده که آنها صالح از برای خلافه‌اند می گویم اولا در مجمع‌البحرین در ماده زوره عبارت خبر را هشتاد هزار نوشته نه هشتاد و بابیه در آن هنگام عشر این عدد نبودند و ثانیا از کجا قبول داریم که مقتولین ری هشتاد نفر از این طایفه بدون کم و زیاد بوده و ثالثا مقتولین را از بنی فلان شمرده و در اصطلاح اخبار و عصر حضرت صادق بنی فلان کنایه از بنی‌عباس است که خبر از فتنهائی که بر ایشان در اواخر وارد می‌شود داده که اولاد عجم و مقول سلطنت آنها را تباه کردند و رابعا عبارت خبر یصلح الخلافه است یعنی اصلاح امر خلافت را می کنند و از مشیدین و نگهداران خلافت بنی‌عباس‌اند نه آن که یصلح للخلافه یعنی لیاقت خلافت را دارند ای بی‌انصاف چگونه می‌شود که حضرت صادق بنی‌عباس را بگوید لایق خلافت هستند پس انصاف آن است که این روایت بیان حال خسران مال بنی‌عباس را می کند ربطی به بابیه ندارد و جز اینکه اینها را هم مثل آنها نماید در ضلالت و غوایت و کجا در عهد حضرت صادق اسمی و رسمی از این طایفه‌ی جدیده بوده که از ایشان تعبیر به بنی فلان نماید و معویهٔ ابن وهب بشناسد که کیستند و کجا مقتولین ری از یک پدر بوده‌اند و الحاصل تعبیر از بنی‌عباس به بنی فلان در اخبار شایع و کثیر است در چند خبر می‌فرماید اذا اختلف بنو فلان و در بعض اخبار می‌فرماید لابد من اخذ بنی‌امیه جهده و اخذ بنی‌فلان و در بعضی جاها ذهاب ملک بنی فلان و در بعضی جاها می‌فرماید الا لعنهٔ الله علی العصاهٔ من بنی‌امیه و بنی فلان و در بعضی اختلف بنی فلان الی غیر ذلک مما لا یحصی و چون زمان این اخبار زمان انقراض بنی‌امیه و رواج بنی‌عباس بود از بنی‌امیه تصریح به اسم فرموده و از بنی‌عباس غالبا تقیهٔ به کنایه تعبیر می‌شده و این اطلاق را در قریب به بیست خبر دیدم چه دخل به بابیه دارد.

استدلال بهاء در ایقان در مورد حدیث (ان فی قائمنا اربع علامات)

دیگر بهاء در ایقان استدلال می‌کند و فی البحار ان فی قائمنا اربع علامات من موسی و عیسی و یوسف و محمد اما از موسی انتظار و خوف و اما از عیسی [صفحه ۴۸۱] پس آنچه درباره‌ی او گفته شد و اما از یوسف پس سجن و تقیه و اما از محمد پس ظاهر می‌شود به بینه مثل قرآن و این را دلیل صریح می‌شمرد و مقصودش آنکه در علیمحمد این چهار علامت بوده می‌گویم یا اهل الایمان بی‌شرمی و بی‌حیائی تا چه حد که اولا حواله به بحار می‌دهد و حال آنکه در باب ما فی القائم من سنن الانبیاء علامات و سنن بسیار می‌نویسد که ابدا منطبق بر این مدعی نمی‌شود چنانچه به زودی خواهد آمد و به علاوه جعل و تحریف در خبر می‌کند چه آنکه در این باب چنین خبری به این عبارات نیست اگر جای دیگر بحار باشد چه عرض کنم.

جواب از استدلال بهاء

باری می‌گویم همین علائم تمام منطبق بر مدعای ما است نه این طایفه اما علامت موسی انتظار و خوف است و از القاب آن سرور عجل الله فرجه منتظر است و انتظاری به ظهور فرج از برای علی‌محمد نبوده چه آنکه خفاء و غیبتی نداشته و مقصود انتظار که در اخبار کثیره وارد است انتظار رجعت و ظهور است چنانچه مخفی نیست بر کسی که مراجعه در اخبار کند به علاوه در بحار است از عبدالله ابن سنان از حضرت صادق (ع) که می‌فرماید در قائم سنت موسی است و آن خفاء مولد و غیبت او است و کجا از برای این مدعی خفاء ولادت و غیبت شخصیه بوده و هم در بحار است سعید بن جبیر از حضرت سجاد در خبری که می‌فرماید و اما سنهٔ موسی که در قائم است فالخوف و الغیبهٔ و هم در بحار از محمد بن مسلم از حضرت باقر در خبری که می‌فرماید و اما شبهه‌ی من موسی فدوام خونه و طول غیبته و خفاء ولادته الی ان اذن الله فی ظهوره و نصره علی عدوه کجا طول غیبت از برای این مدعی بوده و کجا پس از غیبت طولانی ظاهر شده و بر اعدایش غالب شده اگر مرض نداری همه اخبار داله بر سنت موسی را می‌خواست ذکر کنی تا معلوم شود که ربطی با این مدعی ندارد و ایضا در خبری حضرت صادق (ع) به سدیر می‌فرماید که خداوند مولد قائم را مانند مولد موسی مخفی داشت و اما علامت عیسی پس می‌فرماید آنچه را درباره‌ی عیسی گمان کرده‌اند و گفته‌اند درباره‌ی مهدی هم خواهند گفت نمی‌دانم مقصود حسینعلی چیست چه خبر در حق عیسی گفته شده که در حق علی‌محمد هم گفته شود مگر یک مطلب که در حق عیسی گمان خدائی کرده‌اند و از کلمات سید علی‌محمد هم این ادعا برمی‌آید اگر اتباعش او را خدا بدانند ولی من معلوم می‌کنم که مراد معصوم چه بوده که خودشان فرموده‌اند اخبار ما بعضی بعض دیگر را شرح و تفسیر می‌نماید و در چند خبر توضیح فرموده علامت عیسی را که مراد امری است که بر حجهٔ ابن الحسن منطبق می‌شود و بر علی‌محمد باب منطبق نمی‌شود و آن امر که در اخبار می‌فرماید مسئله قول به موت است که چنانچه یهود اعتقاد فاسد کرده‌اند به موت عیسی و پروردگار رد فرموده که و ما قتلوه و ما صلبوه و لکن شبه لهم همچنان یهودان این امت که بابیه باشند می‌گویند محمد بن الحسن مرده تبعا لعلاءالدوله سخنانی و بعضی از مبغضین عامه حال ملاحظه فرمایش حضرت صادق (ع) که در بحار مذکور است که می‌فرماید و اما من عیسی فیقال انه مات و لم یمت یعنی سننی که از عیسی در قائم است این است که گفته می‌شود که قائم مرده و حال آنکه نمی‌میرد و در خبری حضرت صادق می‌فرماید به سدیر که چنانچه یهود گمان کشتن عیسی را کرده‌اند و حال آنکه این غیبت او بود همچنین است غیبت قائم که به واسطه‌ی طول مدت انکار آن کنند پاره‌ای گویند زائیده نشده و پاره‌ای گویند مرده و جمعی حادی عشر ما عقیم بوده و پاره‌ای تعدی به سوی سیزدهم کنند و بالاتر و پاره‌ای گویند روح قائم در هیکل غیر او سرزده و همچنین حضرت باقر می‌فرماید چنانچه مروی در بحار است که و اما شبهه من عیسی فاختلاف من اختلف فیه حتی [صفحه ۴۸۲] قالت طائفهٔ منهم ما ولد و طائفهٔ مات و طائفهٔ قتل و صلب چنانچه درباره‌ی حجهٔ ابن الحسن (ع) بعضی نفی ولادت او را کرده‌اند و پاره‌ای قایل

به موت او شده‌اند حال ملاحظه فرما که آن سنتی که از عیسی در قائم معین شده یکی نفی ولادت او است و دیگری قول به موت و این هر دو از برای حجهٔ بن الحسن واقع گردید چنانچه در اخبار گذشته بیان این دو علامت از برای قائم گردید حال سئوال می‌کنم که آیا کسی انکار ولادت علی‌محمد را کرده و آیا تا قبل از اینکه او را بکشند آیا کسی قائل به موت او شده و آیا پس از کشتن او اگر کسی این حرف را بگوید معتقد قتل و موت او شود دروغگو بوده و حال آنکه مقصود در این اخبار آن است که چنانچه اعتقاد موت در عیسی دروغ بوده در قائم هم دروغ خواهد بود پس این علامت هم ابدا انطباق با این کاذب ندارد و اما علامت یوسف پس این بزرگوار هم یعنی حجهٔ ابن الحسن در سجن غیبت مسجون بوده و مراد همین است لا ـ غیر چنانچه در بحار است که حضرت صادق (ع) به ابی‌بصیر می‌فرماید و اما سنهٔ من یوسف فالستر جعل الله بینه و بین الخلق حجابا یرونه و لا یعرفونه یعنی و اما سنتی که از یوسف در قائم است پس آن ستر و پرده‌ای است که خداوند بین او و بین خلق قرار داده که او را ببینند و نشناسند چنانچه اعتقاد ما امامیه درباره‌ی حجهٔ ابن الحسن همین است و کجا چنین ستری از برای علی‌محمد بوده هر کس او را می‌دید و می‌شناخت می‌دانست که این پسر فلان شیرازی است و در خبر دیگر در بحار از حضرت باقر (ع) که به محمد بن مسلم می‌فرماید و اما شباهت قائم به یوسف پس آن غیبت یوسف است از خاصه و عامه و نهانیش از برادرانش و اشکال آن را و بر یعقوب با نزدیکی مسافت چنانچه حال در حجهٔ ابن الحسن همین بوده که با نزدیکی به اهلش و کسان و دوستان و یاورانش پنهان بوده و نمی‌دانستند که در کجا است و اما علامت از پیغمبر (ص) خاتم پس آنچه را که حسینعلی نوشته و نسبت به بحار داده که مثل محمد (ص) بینه خواهد آورد اولا ـ در این باب از بحار که جای این خبر است چنین عبارتی نیست و اگر باشد می‌گویم مراد آثار علمیه آن جناب است که در اخبار دیگر بیان نموده که علوم مخفیه را آشکار خواهد کرد نه اشاره باشد به کتاب مهمل علی‌محمد که ضد قرآن است در فصاحت و بلاغت به علاوه آنکه در اخبار بسیار بیان این سنت را مفصلا مشروحا نموده بر وجهی که ابدا انطباق بر علی‌محمد ندارد در خبری حضرت باقر (ع) به ابی‌بصیر می‌فرماید و اما من محمد فالسیف پس آن خروج به سیف است که شما این طایفه آن را انکار کرده‌اید و در خبری حضرت سجاد می‌فرماید و اما من محمد فالخروج بالسیف ود در خبری محمد بن مسلم از حضرت باقر روایت می‌کند و اما شبهه من جد المصطفی فخروج بالسیف و قتله اعداء الله و رسوله و الجبارین و الطواغیت و انه نصر بالسیف راستی علی‌محمد هم اعداء خدا و طواغیت را کشت و منصور به شمشیر بود و در خبری می‌فرماید و اما از محمد (ص) پس قیام به سیره‌ی او است و آشکار کردن آثار او شمشیرش را به گردن می‌گذارد و می‌کشد دشمنان خدا را حقیقت علی‌محمد که نسخ دین محمد را کرده او آثار پیغمبر را ظاهر کرده و در خبری و اما سنهٔ من محمد فیهتدی بهداه و یسیر بسیرته باز می‌گویم ای بهاء اگر غرض نداشتی چرا بعض دیگر از سنن که از انبیاء باید در قائم باشد و در علی‌محمد نبوده و در اخبار متظافره وارد شده اسمی نبردی و در خبری حضرت صادق به زید تمام می‌فرماید در قائم سنت صالح است که از قومش غایب شد و چون برگشت و به واسطه طول غیبت قومش او را نشناختند و در خبری حضرت سجاد می‌فرماید [صفحه ۴۸۳] در قائم سنتی است از نوح و آن طول عمر او است و این با علی‌محمد باب که جوانمرگ شد نمی‌سازد و در چند خبر به همین مضمون وارد شده و همچنین در خبری حضرت صادق (ع) به سدیر می‌فرماید چنانچه امر نوح به طول انجامید و به آن قومش امتحان شدند تا رفتنی‌ها رفتند کذلک القائم تمتد ایام غیبته یصرح الحق عن محضه و یصفوا الایمان من الکدر که هر ناپاکی مانند این طایفه از دین بیرون روند و خالص باقی ماند انتهی بمضمونه و هم در خبری می‌فرماید طول عمر خضر دلیل و نشانی است از برای طول عمر قائم و حضرت عسکری می‌فرماید ان ابنی هو القائم من بعدی و هو الذی تجری فیه سنن الانبیاء بالتعمیر و طول الغیبهٔ حتی تقسوا القلوب بطول الامد و لا تثبت علی القول به الا من کتب الله فی قلبه الایمان به درستی که پسر من او قائم است و او کسی است که جاری می‌شود در او سنن انبیاء به واسطه‌ی زیادی عمر و طول غیبت تا آنکه قاسی شود به واسطه‌ی طول مدت دلهائی مانند طایفه‌ی بابیه و باقی نمی‌ماند بر اعتقاد به او مگر کسانی که ایمان در دلهای ایشان نوشته شده مانند جماعت اثنا عشریه و در خبری حضرت باقر می‌فرماید در قائم است سنت یونس

که رجوع می‌کند از غیبت خود در حالتی که جوانی باشد بعد از زیادتی سن و در خبری می‌فرماید در قائم است سنت آدم و آن طول عمر است و هم سنتی است از ابراهیم و آن خفاء ولادت و هم سنتی است از ایوب و آن فرج بعد از ابتلا است الی غیر ذلک و کل ذا مروی فی البحار جناب بهاء به خود می‌بالد و به یک خبر بلکه به بعض خبر تمسک می‌جوید که فقراتش را بتوان انطباق نمود که عوام را بفریبد غافل که کسان دیگر هم می‌توانند رجوع به بحار کنند و دروغ او را آشکار کنند دیگر حسینعلی بهاء می‌نویسد استدلالا اذا ظهرت رایة الحق لعنها اهل الشرق و الغرب و این به واسطه‌ی نسخ شرع است و الجواب هر کسی که مورد لعن شد نباید صاحب رایت حق باشد و آیات ضلالت هم ملعون شده‌اند و می‌شوند و این سری را که بیان کرده که علت لعن نسخ است اجتهادی است در مقابل نص چه آنکه در چند خبر خود معصوم بیان می‌فرماید سر لعنت را که آن به واسطه‌ی کثرت قتل است حال این بی بهاء چون می‌بیند که این مدعی قدرت بر قتل کفار و جبابره پیدا نکرده و برخلاف ضرورت قطعیهٔ نسخ شرع نموده می‌گوید سر لعنت نسخ است و دیگر می‌نویسد که پیغمبر فرموده اذا سمعتم بالهدی فاتوه و بایعوه و نفرموده مطالبه معجزه کنید الجواب چون حقیقت مهدی به تواتر قطعی ثابت شده حاجت به معجزه نیست ولی این از آثار مهدی است نه هر که مدعی می‌شود و الا کدام عاقل می‌گوید که قبول دعوت مدعی را بی‌شاهد و گواه نمائید دیگر تمسک می‌جوید به روایتی که می‌فرماید قائم ظاهر می‌شود در زمان فتره از ائمه چنانچه رسول خدا در زمان فتره بود پس زمان ظهور قائم امامی نخواهد بود و این با مقاله‌ی بابیه موافق است که بعد از عسکری هزار سال زمین بی‌امام بود نه طایفه‌ی امامیه که تا قبل از ظهور معتقد به حجهٔ بن الحسن (ع) می‌باشند الجواب در جلد نهم بحار اخبار متواتر است بر اینکه هیچ زمانی خالی از امام نخواهد بود و آنچه در بحار به این مضمون وارد است از یکصد و پنجاه خبر صحیح متجاوز است و به این خبر نمی‌توان از اخبار متواتره دست برداشت و ملتزم شد به اینکه قبل از قیام قائم امامی نیست و در این زمان عیسی و خاتم‌الانبیاء هم اوصیاء بودند مستورین هذا اولا و ثانیا در جمله از اخبار وارد است که زمان قائم زمان سفطه است و می‌فرماید سفطه دون فتره است و مقصود آن است که [صفحه ۴۸۴] در زمانی که قائم ظهور نماید حجتی متردد بین مردم نخواهد بود آشکارا مردم او را بشناسند و به او رجوع کنند نه آنکه بلا ـ امام حتی الامام الغائب المستور باشند تا مکذب قول حضرت امیر (ع) باشد که لا تخلو الارض من حجهٔ اما ظاهر مشهور او غائب مستور چنانچه بابیه می‌گویند و دیگر بابی می‌گوید در کافی است از ولید که شنیدم از حضرت صادق که فرمود این امر یعنی مهدویت را مدعی نمی‌شود غیر از صاحبش مگر آنکه خدا قطع می‌کند عمر او را می‌گویم چنانچه خدا قطع کرد عمر سید باب را که در جوانی هنوز مدتی از دعوتش نگذشته و شش اندازش خبر نکرده خدا او را ذلیل اعدایش نمود و به دارش زدند و صدق فرمایش حضرت صادق ظاهر شد و دیگر در ایقان تمسک می‌جوید به اخبار بودن قائم صبی و صاحب شرع جدید و خبر لوح فاطمه فیذل اولیائه فی زمانه می‌گویم جواب از تمام اینها را در کلام صاحب فرائد مفصلا دانستی.

استدلال به کلام حضرت علی در مورد علی محمد باب

دیگر یکی از فضلاء بابیه تمسک به کلام مبارک حضرت امیر شفاها نمود و آن را تطبیق بر وقایع این طایفه نمود و حال آنکه کرارا دانستی که تطبیق دلیل نمی‌شود به علاوه واضح خواهد شد که انطباق هم ندارد بر ایشان و اینکه اگر بنای تطبیق باشد بر غیر این طایفه منطبق‌تر است و آن کلام مبارک همان است که می‌فرماید در علائم ظهور بعد از احوال بنی‌امیه و بنی‌عباس اذا قام القائم بخراسان و غلب علی ارض کوفان و ملتان و جاز جزیره بنی‌کاوان و قام منا قائم بجیلان و اجابه الابر و الدیلم الی قوله اذا ظهرت الالوف و صفت الصفوف و قتل الکبش الخروف و هناک یقوم الاخر و یثور الثایر و یهلک الکافر ثم یقوم القائم المامول و فی گفت قائم بخراسان که در گیلان قیام نموده ملاحسین است الجواب از کجا معلوم شد که زمزمه ملاحسین قیام قائم به خراسان باشد به علاوه ظاهر خبر آن است که قائم به خراسان کسی است که از غیر بنی‌هاشم است و قائم به جیلان از بنی‌هاشم است و تعبیر را بر

این وجه کرده که دو قائمند یکی از غیر ما و دیگری از ما و اگر مقصود یک نفر بود قیام به جیلان از احوال او می‌شد مثل و غلب علی ارض کوفان و می‌خواست بفرماید و قام بجیلان پس معلوم می‌کند که این دو غیر یکدیگرند نه آنکه یک نفر در خراسان باشد و باز در جیلان باشد خوب است که حال بنای تطبیقات جعلیه است قائم به جیلان را ملا محمدعلی بارفروشی قرار دهی و با آنکه دیلم نرفته و خرافا ادعا کنی که اهل دیلم اجابت کردند او را به علاوه قائم به خراسان را کسی شمرده که غالب بر کوفه و بصره شود و تسخیر نماید کجا ملاحسین توانست اظهار امر خود در کوفه نماید تا چه رسد به آنکه تسخیر نماید بلکه او از شاهرود به مازندران رفت که از غیر گیلان است و در آنجا هم غلبه نکرد بلکه مغلوب شد و کجا ابر و دیلم او را اجابت کردند و دیگر آن حضرت قیام قائم به خراسان و قیام قائم از بنی‌هاشم در گیلان را از مقدمات ظهور شمرده که بعد از قیام قائمی به خراسان و قائمی به جیلان و وقوع اموری دیگر آن وقت فرموده ثم یقوم القائم نه آنکه این قیام دو قائم بعد الظهور باشد و معلوم است که خروج ملاحسین و رفتن به مازندران بعد از خروج سید باب و دعوت او بوده مگر آنکه یقوم القائم المامول اشاره به حسینعلی گرفته شود و این باطل است چه آنکه قائم مامول در نزد این جماعت باب است و حسینعلی نزول عیسی و رجعت حسینی است پس انصاف آن است که اگر بنای تطبیق باشد همان تطبیق مرحوم مجلسی علیه‌الرحمه اولی است چه آنکه تمام فقرات با هم مطابق خواهد بود و با ابناءات دیگر که از حال بنی‌عباس و مقول حضرت امیرالمؤمنین فرموده موافق خواهد بود می‌فرماید قائم به خراسان که در آن مملکت قیام نمود هلاکوخان است که از خراسان [صفحه ۴۸۵] لشکر کشید و بر اراضی عراق غلبه نمود و سلطنت بنی‌عباس را منقرض ساخت به راهنمائی نصیرالملة والدین خواجه نصیرالدین قده و از این طایفه حضرت امیر (ع) در چند جای از کلامش به او فرموده و اینکه زوال ملک بنی‌عباس به دست آنها خواهد بود چنانچه خود اختلاف بنی‌عباس و زوال ملک ایشان را از مقدمات ظهور در بسیار از اخبار یاد نموده پس ظاهر این است که چون قبل از این فقره یعنی اذا قام القائم بخراسان خبر از احوال بنی‌عباس می‌دهد این فقره اشاره باشد به زوال ملک ایشان به دست مغول و خراسانی‌ها که در کلمات دیگرش آن سرور خبر داد چنانچه از مراجعه اخبار در باب علائم و بعض فقرات خطب آن حضرت معلوم می‌شود و مراد قائم به جیلان که از نسل هاشم است شاه اسماعیل صفوی است که رواج مذهب تشیع از او شد و استرآباد و گیلان متابعت او کردند و مراد به کبش شاید شاه عباس اول باشد که تیره خود یعنی فرزند خود صفی میرزا را کشت و مراد به خونخواه سلطان صفی پسر صفی میرزا باشد که از اولاد شاه عباس خونخواهی نمود حقیر عرض می‌کنم بعد از این وقایع می‌فرماید و یهلک الکافر که آن را هم از مقدمات ظهور شمرده و مراد به او قتل سید علی‌محمد باب است که بعد از آن وقایع این هم فتنه بزرگی بود که واقع شد و هلاک شد و کدام کافر سخت‌تر است از بنده عاجزی که هزارمرتبه بگوید اننی انا الله ذوالجمالین اننی انا الله ذوالجلالین اگر تطبیق دلیل باشد این هم تطبیق است ای بی‌انصاف همان که لفظ خراسان را دیدی فورا می‌گوید مراد ملاحسین است و تامل در بقیه کلام نمی‌کند اگر چنین است می‌گویم و یهلک الکافر هم علی‌محمد است و ایضا بابی می‌نویسد پیغمبر (ص) و امیر (ع) فرموده‌اند هر وقت رایات سود از خراسان حرکت کرد ملحق به آن شوید و این اشاره به وقعه‌ی باب الباب ملاحسین است و تمسک به اخبار رایات سود از خراسان و مشرق در لسان و کتب این جماعت بسیار است حمل بر فتنه ملاحسین بشروئی می‌کنند و الجواب اگر به مطلق رایات سود باید رجوع کرد و هر کس صاحب رایات سود شد از طرف مشرق و خراسان ظاهر شد او را از اتباع مهدی دانست پس باید به لشکر مقول هم ملحق شد که صاحب رایات سود بوده‌اند و خبر از خروج آنها امامان قبل داده‌اند و تعبیر از ایشان به صاحبان رایات سود کرده‌اند و حال آن که مطلب چنین نیست پس باید معلوم کرد نشانی این رایات سود را که امر به متابعتش شده از سایر اخبار پس می‌گویم اخباری که بیان حالات رایات سود را کرده بر وجهی است که ابدا انطباق بر فتنه‌ی ملاحسین ندارد یکی از آنها مروی در بحار از حضرت باقر است که می‌فرماید و تنزل الرایات السود التی تخرج من خراسان الی الکوفة فاذا ظهر المهدی بعث الیه بالبیعه یعنی آن رایات سودی که از خراسان بیرون می‌شود وارد می‌شوند در کوفه پس از آن در هنگامی که مهدی ظاهر شود می‌فرستد نزد صاحب رایت و طلب بیعت

از او می‌کند و از این خبر معلوم می‌شود که ظهور رایات سود قبل از ظهور مهدی است و حال آن که بعد از دعوی علی‌محمد و بیعت ملاحسین با او فتنه‌ی ملاحسین در خراسان واقع شد چنانچه خود بابیه بیان کیفیت بیعت ملاحسین را همین طور نوشته‌اند و در وقت بیعت با باب هنوز احمقان اطراف ملاحسین را نگرفته بودند پس ملاحسین رایت سودی داشت و بعد از ظهور علی‌محمد بود نه قبل از آن و دیگر آنکه رایت سود پس از آنکه از خراسان طلوع کرد می‌رود با لشکرش به جانب کوفه بلکه در بعض اشارات وارد شده که غلبه بر آن می‌کند و حال آنکه ملاحسین پس از خروج از خراسان به کوفه نرسیده و نرفته در طبرستان کشته شده و دیگر در خبر دیگری مروی در کافی که بیان حال رایات که از مشرق طلوع می‌کند می‌گوید آن رایات ممهور به مهر خاتم سید اکبر است یعنی پیغمبر و می‌گشاید او را مردی از آل‌محمد و یک ماه رعب در مقدم آن است تا آنکه نازل [صفحه ۴۸۶] در کوفه شوند طالبین بدماء ابائهم و شاید این رایات شرقی همان رایات سود باشد چنانچه احتمال می‌رود که قائم به خراسان در خبر سابق که می‌فرماید اذا قام القائم بخراسان و غلب علی ارض کوفان همین صاحب رایات سود باشد چنانچه محتمل است که خراسانی در چند خبر که سال خروج او را با یمانی و سفیانی یکی می‌شمرد ایضا همین صاحب رایات سود باشد و در مکاتبه معویهٔ بن زیاد بن ابیه نوشته که تو ای زیاد به من گفتی که علی در خلافت عثمان به تو گفته ان اصحاب الرایات الذین یغلبون من خراسان الاعاجم و هم الذین یغلبون بنی‌امیه علی ملکهم و یقتلونهم تحت کل کوکب و دیگر بابی می‌نویسد در کافی است که حضرت رضا فرموده و لکن الله لم یزل منذ قبض نبیه هلم جر ایمن بهذا الدین علی اولاد الاعاجم و یصرفه عن قرابهٔ نبیه هلم جرا فیعطی هؤلاء و یمنع هؤلاء و مراد از اولاد عجم حسینعلی است می‌گویم چه دخل دارد اولا به حسینعلی که نسخ آن دین را فرموده و دین دیگران رد مخالف با آن دین در غالب اصول و کلیهٔ فروع و انکار خاتمیت و بقاء آن دین را نموده و اینکه مدت بقاء او را تا زمان سید باب قرار داده و پس از آن آن را مرتفع دانسته و دین جدیدی غیر آن دین آورده بلکه دعوی الوهیت نموده در بسیاری از کلامش و حضرت رضا در این حدیث بیان فرموده که این دین را به اولاد عجم می‌دهد یعنی آنها صاحبان او باشند و نفرموده که خدا این دین را برمی‌دارد و دین دیگر به اولاد عجم می‌دهد پس این حدیث شریف بر ضد مدعای تو حجت است که اولاد عجم بعدی باید عاملین به این دین باشند و حسینعلی رافع آن بوده پس او کسی نبوده که خدا منت گذاشته باشد به او به اعطاء این دین و صریح است هذا الدین در اشاره به همان دین پیغمبر (ص) که در مذهب بهائیه برداشته شده.

استدلال این گروه به فضیلت عجم بر عرب

و ثانیا دادن دین به حسینعلی بعد از هزار و دویست و هفتاد بعد از رحلت پیغمبر (ص) به زعم شما بوده و این منافی با فرمایش حضرت رضا است که این امتنان بر عجم به این دین بعد از پیغمبر (ص) همیشه بوده که در همه اعصار بعد از پیغمبر (ص) از عجم کسانی باشند که به هدایت ایشان به این دین خدا بر ایشان منت گذاشته باشد چنانچه در همه اعصار بعد از رحلت پیغمبر بلافاصله صرف آن دین از قرابت پیغمبر شد از تیم و عدی و بنی‌امیه و بنی‌عباس هلم جرانه آنکه هزار و دویست و چند سال در دست قرابهٔ پیغمبر باشد همانا این خبر مانند سایر اخباری است که در فضیلت عجم وارد شده و مذمت خویشان پیغمبر و طوایف عرب که مخالفت کرده‌اند با دین تشیع که معاندین دین تشیع از زمان رحلت پیغمبر (ص) همان قرابهٔ پیغمبر بودند که خداوند ایشان را محروم ساخت از این اول نعمت خود و بهتر عطیه خود رحمات و اعوان و انصار و حمله و حفظه و مروجین و ناشرین آثار و اخبار جل آنها از اولاد عجم بودند از کسانی که زحمت کشیدند در قطع شجره‌ی خبیثه امویه و اطفاء نائره‌ی عباسیه و اشاعه‌ی مذهب تشیع در بلاد ایران و از روات و اصحاب ائمه از عجم و از علماء راسخین که مروجین دین بوده‌اند از عجم از قمیین و اهوازیین و خراسانیین و صاحبان کتب معتبره که مدار مذهب تشیع بر آنها است از کتب اربعه و غیر آنها مانند بصائر و محاسن و تفسیر قمی و عیاشی و غیر ذلک مما لا یخفی که لولا ها لاندرست معالم الدین و این اعطاء و منع اتصال دارد و یوما فیوما متزاید می‌شود که

سکان حرمین که قرابه پیغمبرنـد از دین تشیع محروم و اولاد عجم به آن نعمت فائز تا زمان ظهور قائم که موافق اخبار آن سیصد و سیزده نفر که اصحاب خاص قائمند [صفحه ۴۸۷] و آثار و کراماتشان در اخبار بیان شـده تمام از عجم باشـند و یک نفر از آنها از عرب نباشد چنانچه در خبری حضرت صادق (ع) می‌فرماید اتق العرب فان لهم خبر سوء اما انه لا یخرج مع القائم منهم واحد و شاید نـاظر به همین مقام باشـد اخبار دیگر که در فضـیلت عجم وارد شـده که می‌فرمایـد چنانچه عرب در اول این دین شمشـیر بر عجمها زدند عجمها در آخر آن شمشـیر بر عرب بزنند مثل آن خبر دیگر که پیغمبر می‌فرماید معاشر قریش تضربون العجم علی الاسلام بدأ والله لیضربنکم علیه عودا و هم حضرت امیر می‌فرماید لیضربنکم الاعاجم علی هذا الدین عودا کما ضربتموهم علیه بدوا و شاید ناظر به همین مقام باشد آنچه در وقایع ظهور وارد شده که می‌فرماید ویل للعرب من شر یوم اقترب.

جواب از این استدلال

و الحاصـل اخبار در فضـیلت عجم و مـذمت عرب بسـیار رسـیده مثل فرمایش حضـرت صادق در آیه‌ی شـریفه ولو نزلناه علی بعض الاعجمین فقرائه علیهم ما کانوا به مؤمنین که فرموده اگر نازل می‌شد قرآن بر عجم ایمان نمی‌آورد به آن عرب و به تحقیق نازل شد بر عرب پس ایمـان آورد به آن عجم و مثـل اخبار وارده در تفسـیر آیه و ان تتولوا یسـتبدل غیرکم ثم لا یکونوا امثالکم که از پیغمبر سؤال می‌شود کیاننـد یا رسول‌الله این جماعت که خـدا یاد کرده از ایشان که اگر ما اعراض کنیم بـدل می‌شوند از ما و نخواهند بود مثـل ما پس حضـرت دست زدنـد بر پای سـلمان و فرمود این و قوم او و هم در خبری از پیغمبر (ص) روایت شـده در وقتی که ذکر عجم در نزد آن جنـاب شـد پس فرمود پیغمبر (ص) لاتابهم او ببعضـهم اوثق منی بکم او ببعضـکم و هم حضـرت باقر به جماعت از فـارس که خـدمتش به جهت اخـذ معـالم دین رسـیده بودنـد و آن سـرور بیـان حالات سـلمان و طلب تزویـج از عمر و انکار او را و اعتراض پیغمبر (ص) را بر او نقل فرمود فرمود که پیغمبر فرمود و انزل الله فیه و فیکم معاشر قریش فان یکفر بها هیولاء فقد وکلنا بها قوما لیسوا بها بکافرین پس عمر عرض کرد کیانند این جماعت یا رسول‌الله فرمود هو والله سلمان و رهطه الی غیر ذلک باری مقصود حضـرت رضا بیان احوال عجم است که از همان اوائل رحلت پیغمبر قبول دین تشیع کرده‌اند حضرت امیر (ع) نظر مرحمت به ایشان داشت و نمی‌گـذاشت توهین آنهـا شود و بر ایشـان وفق و مـدارا می‌فرمود و برخلاـف سـیره عمر با آنها رفتار می‌کرد تا آن که مانع خیالات عمر شـد به اسـرای فارس و فرمود اکرموا کریم کل قوم و ان خالفوکم و هؤلاء الفرس کرماء فکما و قد القوا الینا السـلام در عنـوانی می‌فرمایـد و القوا الینـا السـلام پس حق خود و اولاـدش و بنی‌هـاشم را از اسـراء عجم از او نمود مهـاجرین و انصـار هم حق خودشان را به آن سرور بخشیدند و آن حضرت قبول کرد و آزاد کرد و به عمر نقل فرمود آنچه از پیغمبر رسید در باب رغبت عجم به اسـلام و این بر بغض عمر افزود و این سنت در میان ایشان خرده‌خرده متزاید شد تا آنکه در زمانهای بعد بلاد عجم محل نیکان و شیعیـان پـاک آن بزرگواران شـد تـا بعـد از غیبت جل علماء دین و صاحبان کتب از اعجم بودنـد و همین طور زیاد می‌شود تا زمان قائم که اصـحابش سـیصد و سـیزده نفر عجم باشـند و به همین جهت آن شـجره ی خبیثه کفر و نفاق همیشه عداوت مفرطه داشت با عجم همیشه ایشان را ذلیل می‌شـمرد و همچنین آن ملعون بدنهاد و معویه خبیث‌البنیاد عداوت کامله داشت که به زیاد بن ابیه نوشت که با مسـلمانان عجم به سـنت عمر رفتار کن زن به ایشان ندهیـد و از ایشان نگیرید و عرب از ایشان ارث ببرد و ایشان از عرب ارث نبرنـد و عطایشان را کم دهنـد و کارهای سـخت را به عهده‌ی ایشان قرار دهند از اصـلاح طرق و قطع اشـجار و از ایشان کسـی امام جماعت نشود و صف اول نایستند بعد می‌نویسد این است سنت عمر در ایشان پس چون کتاب مرا بخوانی خوار و ذلیل کن عجم را و حاجتشان را [صـفحه ۴۸۸] برنیـاورد و تو ای زیـاد به من گفتی که خوانـدی کتـاب عمر را به سوی ابوموسـی که فرسـتاده بود از برایش ریسـمانی که پنج شبر طول آن بود و نوشـته بود که هر کس در بصره از عجم اسلام آورده ببین اگر قامت او پنج وجب شده گردن او را بزن و تـو او را مـانع شـدی و هم به عمر گفـتی می‌ترسم عجمهـا اطراف علی را بگیرنـد و سـلطنت را از تو بسـتانند و تو

گفتی که من از علی شنیدم لیضربنکم الاعاجم علی هذا الدین عودا کما ضربتموه علیه بدوا و لیملأن الله ایدیکم من الاعاجم ثم لینصرن اشداء لا یفرون یضربون اعناقکم پس عمر به تو گفت چون این خبر از علی شنیدم که از پیغمبر روایت می‌کرد این باعث شد که بنویسم به تمام عمالم که چنین کنند با عجم و تو مانع شدی که نشاید عجم اعلی ینصرهٔ خود بخواند و ایشان بسیارند و تو به من خبر دادی که علی در امارت عثمان به تو گفت این که صاحبان رایات سود که از خراسان می‌آیند اعاجمند و ایشانند که غلبه می‌کنند بر بنی‌امیه و می‌کشند ایشان را در هر کجا که بیابند بعد می‌نویسد ای برادر اگر تو مانع عمر نمی‌شدی و می‌گذاشتی عجم را گردن بزند این سنت او در میان خلفاء جاری می‌شد تا باقی نماند در عجم نافخ ناری به درستی که ایشان آفت دینند الخ و این معادات عمر و معاویه که دشمنان دین پیغمبر و معاندین اهل‌البیت بودند به واسطه‌ی همین اخبارات که از کهنه یا از پیغمبر شنیده بودند از ماثر خیریه عجم و زحماتشان در دین تشیع و بالجمله حمایت عجم در اوایل امر این دین از قطع شجره خبیثه امویه و حوادث عباسیه و کذا در اواسط از زحمات صفویه و همچنین در اواخر از اصحاب خاص قائم مشهود و معلوم است و معادات قریش و عرب از اول امر از مشرکین قریش ثم بعد ذلک از خلفاء ثلاثه و بعد از آن از بنی‌عباس و بنی‌امیه که قرابهٔ پیغمبرند تا در این ازمنه که ساکنان حرمین که قرابهٔ پیغمبرند تمام برخلاف دین تشیع و تا در آخر که یک نفر از اصحاب قائم عرب نباشند آن هم واضح و آشکار است پس گویا خداوند به دین تشیع بر عجم منت گذاشته دون قرابهٔ پیغمبر و در آخر کار هم همین طور خواهد بود و گویا خداوند نصرت دین تشیع را به عجم نموده و خداوند حمایت دین تشیع را و ریاست بر آن را به اولاد عجم قرار می‌دهد پس فرمایش حضرت رضا (ع) ناظر به همین آثاری است که از برای عجم مشهود بوده و در بسیاری از این خبر هم مثل اخبار دیگر است که بیان آن می‌کند که خدا منت گذاشته بر عجم به دادن این دین به ایشان و نصرت کرده این دین را به ایشان و کشیده می‌شود رشته‌ی حمایت این در دولت قائم به ایشان و اما حسینعلی و اتباعش اگرچه عجم‌اند لکن خدا ایشان را محروم از این دین نموده و ایشان نصرت این دین نکرده سهل است که آن را خراب نموده‌اند و از کسانی شده‌اند که در اخبار دیگر بیان کرده که اسلام را غریب کنند و از او باقی نگذارند مگر اسم و مردم را به ضلالت بیندازند و اگرچه عجم‌اند لکن منقطع شد رشته‌ی این دین به اعتقاد ایشان به ایشان پس این خبر بر ضد مدعای مستدل دلالت دارد.

استدلال به حدیثی دیگر در مورد تولد حضرت مهدی

و دیگر به انی می‌گوید پیغمبر فرمود بیاید زمانی بر امت که بعض مردم بگویند قائم متولد شده و حال آنکه قائم در اصلاب باشد می‌گویم بعد از تسلیم صحت حجت سند اگر این خبر در سنه‌ی دویست و پنجاه و شش تا شصت وارد شده یا از دوازده بوده همی بر مدعای تو دلالت داشته که قائم باید پس از آن مدت به دنیا بیاید و اما فرمایش پیغمبر پس منافات ندارد با اعتقاد ما امامیه چه آن وقتی که این خبر صادر شده از پیغمبر قائم در اصلاب بوده پس از آنکه مردم اعتقاد به مهدویت خفیه کرده‌اند قائم در اصلاب بوده و همچنین نسبت به محمد بن عبدالله . . . یا مهدویت حضرت کاظم ایضا قائم در اصلاب بوده و همچنین صادق است این خبر در حق کسانی که قائل به مهدویت محمد فرزند امام علی‌نقی بوده‌اند پس این جماعت بعد از پیغمبر (ص) [صفحه ۴۸۹] کسانی بوده‌اند که قائل شده‌اند به ولادت قائم و حال آنکه در آن ازمنه هنوز در اصلاب بوده چنانچه امامیه می‌گویند اما اینکه مخصوص ناظر باشد به زمان بعد از عسکری تا رد امامیه شود از کجا اگر بگوئی که شما طایفه امامیه که قبل از سید باب قائل شدید که قائم متولد شده از کسانی هستید که پیغمبر از شما خبر داده پس می‌گویم شما هم که بعد از باب تا کی قائل هستید که قائم متولد شده از کسانی هستید که پیغمبر خبر داده و هنوز قائم در اصلاب است می‌ترسی از آنکه بعدها چند سیدی دیگر پیدا نشود مثل او و مدعی مهدویت و او شصت نفر نبوت را کامل شود پس از آن قائم ظهور نماید و دیگر استدلال گلپایگانی در درر البهیه و عبدالبهاء در مفاوضات به آنچه در توریهٔ در سفر مثنی فصل سی و سوم آیه‌ی سوم وارد شده که خبر می‌دهد از ظهور پروردگار از

سیناء اشاره به ظهور موسی و از اشراق از ساعیر اشاره به ظهور عیسی و از تجلی در فاران اشاره به ظهور پیغمبر (ص) و این ظهور در فاران را توصیف می‌فرماید به آنکه تجلی می‌کند بربوات مقدسین با شریعتی و این دو نفر آن را امر متقل چهارم قرار داده و چنین نقل می‌کند که و اتی من ربوات المقدس و عن یمینه قبس الشریعه پس می‌گوید در درر که این آیه دلالت می‌کند که پیش از قیامت چهار تجلی است تا اینکه کامل شود سیر بنی‌اسرائیل و منتهی شود امر ایشان به سوی خدا پس جمع شود شتاتشان از بلاد ورود هر اذیتی از ایشان دفع شود و در اراضی مقدسه جای گرفته موارسشان به ایشان برگردد آنگاه پس از ظهور موسی و عیسی و محمد (ص) می‌گوید پس گردش لیل و نهار شد تا ظاهر شد رب مختار و هم تمام شد ظهور چهارم و عبدالبهاء هم این فقره‌ی اخیره را مستقله فرض کرده اشاره به ظهور باب می‌گویم اولا- این تحکم و حراف در ادعا است بعد از تسلیم آنکه فقره‌ی ربوات قدس امر چهارم باشد نه وصف و تتمه‌ی امر سوم از کجا معلوم شد که اشاره به مقام سید باب باشد و حال آنکه نشانی در آن نیست فهم ظهور موسی به واسطه‌ی سینا و عیسی به واسطه‌ی ساعیر و محمد (ص) به واسطه‌ی فاران بوده فهم ظهور باب به چه نشانی است اگر بلا- علامت خرافا بتوان حمل کرد پس هر مدعی بعد از ظهور سوم می‌تواند بگوید که من آن ظهور چهارمم به علاوه آنکه این تفسیر بر خلاف فرمایش معصوم است که ربوات مقدسین و اوصف ظهور سوم قرار داده نه امر مستقل چنانچه در دعای جلیل سمات که بیان این فقرات را می‌نماید به این طور می‌فرماید و بمجدک الذی ظهر علی طور سیناء فکلمت به عبدک موسی بن عمران و بطلقک فی ساعیر و ظهورک فی جبل فاران بربوات المقدسین و سید رشتی که او را نجم و مبشر باب می‌دانند افتراء می‌گویند بشارت ظهور او را داده در شرح همین دعا این فقره را امر چهارم نمی‌شمرد و وصف سوم قرار می‌دهد و در کتاب حیقوق که خبر ظهور سوم یعنی نور محمدی را از بنی قیداد و جبل فاران یا کوه سالمع که می‌دهد آن ظهور را توصیف می‌کند به همین وصف ربوات و فقره‌ی چهارم پس اولا این امر چهارم نیست و ثانیا دخل به باب ندارد و تحکم در ادعا استدلال نمی‌شود به علاوه شریعت آتشین آن دعوت به سیف است که طریقه‌ی حضرت خاتم بوده و شما نفی آن را کرده و منع از آن نموده حتی از قائم موعود و این هم قرینه است بر اینکه وصف سوم است نه امر مستقل و عبارت ترجمه این است و از جبل فاران درخشان گردید و با کرورهای مقدسین آمد و از دست راست او شریعت آتشین پدید آمد و اما مسئله آنکه ظهور چهارم غایت ذلت و متفرقه یهود قرار داده و به ظهور او از اطراف در بیت المقدس جمع و دفع اذیت از ایشان شده پس دروغ آن واضح است که حال یهود در تفرقه و ذلت در هر مملکت که بوده‌اند بر همان حال باقیند پس این کلمات به تمامها دروغ است.

استدلال به استقامت باب و بهاء بر امر خود

دلیل سیزدهم امور چندی است که جز این احمقان لجوج کس دیگر از عقلاء زمان آن‌ها را دلیل و برهان توهم نکرده و به آن‌ها نهایت شعف دارند و لا زال در کتب [صفحه ۴۹۰] خود به آن‌ها استدلال می‌کند حسینعلی در ایقان و گلپایگانی در فرائد و میرزا حیدر علی اصفهانی در دلائل العرفان و سید باب در کلمات خود خاصه بیان به آن‌ها متمسک شده و آن را اقوی ادله شمرده و محسوب داشته‌اند یکی استقامت است که سید باب و بها در امر و دعوی خود استقامت داشته‌اند و هر چند صدمات و زحمات و رنج و شکنجه در طریق خود کشیدند دست از آن دعوی تا زمان مردن برنداشته‌اند و الجواب اولا نقض به صاحبان ادیان باطله و ارباب مذهب فاسده که این استقامت را بر سر دعوی خود داشتند تا شرکت هلاکت چشیدند هر چند بلایا و رزایا بر ایشان وارد می‌شد دست از عقیده‌ی خود بر نمی‌داشتند و این گونه از مردم از قبل از اسلام و بعد از آن تا همین ازمنه‌ی متاخره بسیار و بی‌شمار که شرح حال هر یک منافی با وضع رساله است رجوع به کتب تواریخ و سیر نما تا به بینی که حال تمام بر همین منوال بوده منها حال مزدک را ملاحظه نما که پس از آنکه بدعوی نبوت برخواست و دینی مجعول او رد و خلق بی‌شمار به او گرویدند پس از آنکه ماخوذ شد و در پای تخت نوشیروان دست بسته به پایش داشتند مع ذلک از اظهار امر خود و ثبات بر عقیده‌ی خود دست بر

نداشت تا آنکه خودش گردن افراخت و کشید و زیر شمشیر جلاد داد و در کمال جرأت و جلادت بدون اظهار عجز و مسکنت گردنش را زدند و منها مسیلمه و طلیحه و سجاح تا کشته شده‌اند بر عقیده‌ی خود ثابت بودند و اقتحام در مهالک و مخاوف نمودند هم‌چنین جناب صبح ازل که به زعم بهائیان دجال است از اول امر در بلایا و رزایا و حبس و تبعید شریک جناب بهاء و هم نصیب ایشان بوده و تا آخر کارش دست از تکفیر و تضلیل برادرش بهاء برنداشت و بر سر همین عقیده جان داد و منها خان کرمانی که دجال با بست و به زعم شما و مکفر او بوده‌اید هر چند در دعوی رکنیت لعن و صب و توبیخ شنید و اهانت و توهین دید تا مردن از دعوی خود دست بر نداشت و منها خوارج که با عده قلیلی با خلفای عصر که مالک ممالک بودند مقاتله می‌کردند و بدن‌های خود را هدف تیر بلاد و دم شمشیر داده در وقت کشته شدن جذ الروح و الراحه می‌گفتند و تا نفس آخر بر امر خود مستقیم بودند و دست از مقاله خود بر نمی‌داشتند و ثانیا بالحل و این که هر کس داعیه بزرگ بر سر دارد ناچار است در حصول و وصول به مقصودش از تحمل صدمات و زحمات و استقامت بر امر خود رنج راحت دادن چه شد مطلب بزرگ کرد کله توتیای چشم کرک کسی که سودای نبوت و امامت بلکه الوهیت بر سر دارد و به خیال خام آنکه بر مشارق و مغارب مستولی گردد و همه ملل و دول گردن بر اطاعت او نهند و نبوت و مظهریت و وجوب اطاعت او را قبول کنند ناچار است از استقامت و کشیدن زحمت چه معلوم است که این مطلوب بزرگ به مقدمات کوچک حاصل نشود سلاطین در مملکت گیری همین حال را دارند دزدان در سرقت اموال مردم تحمل مشاق می‌کنند و جان خود را بر سر آن می‌نهند عشاق در طریق وصول به محبوب خود جان فدا می‌کنند اهل حسد و عداوت از طوایف متاغضه تا کشته شدن چه رنج‌ها می‌برند و به خون خود آغشته می‌شوند طوایف وحشیه که با یکدیگر خصومت دارند از عرب و عجم از قدیم الایام الی هذا الزمان رؤسای آن‌ها به طمع ریاست و غلبه بر خصم یا تشهی نفس و یا بداعیه شهرت و جاه و سایر اعتباریات و اوهام فاسده چگونه استقامت دارند که جان بر سر آن می‌گذارند مدعی نبوت و الوهیت کمتر از آن‌ها نیست خیالا ـ و بیشتر از آن‌ها نبوده از حیث زحمت و مشقت و تلف نفوس خاک بر سر مدعی نبوت که در طریق وصول به مقصودش کمتر از دزدی باشد که بداعیه مال جان خود را تلف می‌کند و کمتر از رئیس طایفه باشد که به خیالات مختصره چه اندازه رنج و تعب می‌برند استقامت جناب باب و بهاء زیادتر از رفیق خودشان شیطان نبوده که بداعیه مختصری خود را مطرود الهی نموده و از درگاه قرب رانده و ملعون خدا و رسول و ملئکه نموده با آنکه [صفحه ۴۹۱] وعده‌ی صادقه‌ی الهیه را شنیده که آخر کارش به کجا منتهی می‌شود و هلاکت ابدیه نصیب او می‌شود و تا یوم الوقت المعلوم بر امر خود استقامت دارد و تمام آن بلایا را متحمل می‌شود.

نفاق وعدم استقامت علی محمد باب

و الحاصل تفاوت استقامت‌ها به تفاوت دوامی و خیالات است پس بی‌سواد شیرازی و نافهم نوری می‌خواهند تمام خلق عالم از شاه و گدا همه بنده و مطیع باشند و ایشان را بالوهیت ستایند و مع ذلک تحمل مشاقه ننمایند و استقامت بجویند کمتر از دزدی نخواهند بود که خود را امتحان می‌کرد و آجر پاره‌ی را در آتش می‌نهاد پس از قرمز شدن بر اعضای خود می‌گذاشت و به نفس خود خطاب کرد که بگو مال مردم را کجا بردی و تحمل سوزش آتش می‌کرد و اظهار نمی‌کرد داعیه‌ی باب و بهاء کمتر از رؤسای خوارج نبوده که تا نفس آخر استقامت داشتند و بر خلاف باب که تضرع می‌کرد زیر شمشیر اظهار فرح و شادی و خوشحالی می‌کردند و الحاصل اگر کسی رجوع به سیر و تواریخ نماید صاحبان دواعی باطله از اهل کفر و ضلالت و فسقه و فجره و رؤسای امم وحشیه خواهد دید که در سر خیال خود چه زحمت دیده‌اند صد چندان باب و بهاء و تا مردن و کشته شدن استقامت داشتند و ثالثا آنچه به ما رسیده از احوال باب و بهاء استقامتی از آن‌ها دیده نشده چه آنکه استقامتی که بتوان به او تمسک جست استقامتی است بر یک امر بلا تردید و تشکک و عدول و غیر مشوب به انکار و اظهار ندامت و تبریه از عقیدت نباشد و از برای این دو نفر

چنین نبوده اما سید باب پس در تاریخ احوالش مرقوم است که اولا هر روزی زمزمه داشت و مطلب واحدی را پیشنهاد نکرده معلوم نبود داعیه‌ی آخر را داشت و از اظهارش می‌ترسید و یا آنکه قناعت داشت و چون دید مردم احمق فراوان این دعوی را بالا زد به خلافت از سید مانند خان کرخانی ثم به باب العلمی قناعت داشت و بعد مدعی نیابت و باب الانام گردید ثم مدعی مهدویت و ثم شارعیت و افضلیت از محمد ثم رتبت الوهیت و پر کردن کلمات از اننی انا الله و ثانیا چند مرتبه انکار و توبه و تبریه نمود یکی در آن موقع که نظام الدوله او را از بوشهر حرکت داد به شیراز و از در ریش خند با او اظهار عقیدت کرد که دیشب خواب دیدم به بالین من آمدی و مرا بیدار کردی و گفتی ای حسین خان در جبین تو نور ایمان مشاهده می‌کنم برخیز و طریق حق گیر سید باب باور کرده و گفت خواب ندیدی بلکه در بیداری بوده او اظهار تصدیق نمود و وعده دادن توب و قورخانه به او داد و باب هم به او وعده‌ی سلطنت دوم داد پس از آن مجلسی آراسته کرده از علماء پس از سؤال و جواب به اطمینان نظام الدوله اظهار عقیده‌ی خود نمود آن گاه که سند در دست نظام الدوله آمد به اعوان و ملازمان خود گفت پاهای باب را بستند و چوب زیادی زدند از شدت چوب اظهار ندامت و پشیمانی کرد و توبه و استغفار نمود و بعض مورخین نوشته‌اند که به خودش به دو سخنان زشت گفت از برای تشهیر از بازار به سمت بردند و به این جهت جان خود را خرید پس از آن از در مسجد شیخ ابوتراب او را حاضر کردند و از ترس دست و پای شیخ را بوسه داده بر کردار خود لعنت فرستاد و دیگر آنکه در تبریز در مجلس ولی عهد و محاجه‌ی بانظام العلماء و مجاب کردن ولیعهد او را که کلمات مغلوطه انشاء کرد ولیعهد به او فرمود که اگر صاحب الامر می‌خواست به رویه‌ی اجدادش مقهور و مغلوب باشد غیبت اختیار نمی‌کرد غیبت اختیار کرد که در وقتی ظاهر شود که هیچ کس سر از چنبر حکم او بیرون نتواند کرد غیبت کرد که چون ظاهر شود نظام الدوله او را با چوب ادب نکند و در جیرفتش محبوس ننماید همانا دانسته‌ام که ریاضت کشیدی در تسخیر آفتاب تا دماغت علیل [صفحه ۴۹۲] شد و به این جهة حکم قتل تو را نمی‌فرمائیم ولی با چوب رنجه می‌داریم که عوام بدانند تو صاحب الامر نیستی و هر دو پای او را بستند و چوب زدند باب فریاد می‌کرد و استغاثه می‌کشید و انابت و ضراعت می‌کرد نظام العلماء یک نفر را گماشت که به او تلقین کند ناچار آنچه نباید بگوید گفت تا آنکه مستخلص شد و به حبس اکتفا شد و به حبس رفت و لولا ـ نداهت و توبه هر آینه حکومت از او دست بر نمی‌داشت و دیگر در قضیه‌ی کشتن او و بردنش در خانه‌ی مرحوم حاجی میرزا باقر مجتهد و منزل آخوند ملا محمد مامغانی مجتهد دست بسته با خلق انبوهی که بردند در آن محضر عقاید خود را انکار نمود و مخفی داشت و اظهار عجز و توبه نمود آخوند ملا محمد در جواب فرمود الان و قد عصیت قبل پس از آنکه توبه و انابه او نافع نشد به دارش کشیده در وقت تیر باران گلوله‌ی تفنگی به ریسمانی خورد که باب به او بسته بود ریسمان پاره و باب رها شد در میان آن غوغا گریخت و در حجره‌ی یک نفر سرباز خود را پنهان نمود و از ترس نتوانست مثل مزدک و سایر هم کیشانش خودش جلادت کند و اظهار دل نماید و بایستد و نگریزد تا مردم بدانند که این از جان خود گذشته و گمان کنند که در دعوی خود صادق است و به واسطه‌ی این فرار و گریز کسانی که دریغ داشتند که تیر به بدنش بزنند بی پائی او را دانسته قوچ علی سلطان با خواطر سوده بحجره‌ی سرباز رفته و بی مهابا او را گرفت و پشت گردنی زیاد زد و بدارش کشید و هدف گلوله‌اش ساخت هان هان نگوئی استقامت بالاتر از آن که تا کشتن ایستاد می‌گویم بلی ولی نه به اختیار بود کسی دست از او بر نمی‌داشت و در این نوبت به واسطه‌ی اینکه چند مرتبه توبه کرد و باز بر سر امر خود رفت کسی توبه‌ی و انکار او را قبول نکرد و دیگر جای انکار و استعفاء و استغفار باقی نماند و چون چند مرتبه دروغش واضح شد کسی گوش به توبه‌ی او نداد که توبه بعد از نزول عذاب بود چنانچه قبل از آنکه به دار کشیده شود در منزل مامقانی توبه کرد و جواب الان و قد عصیت که خدا به فرعون گفت شنید کسی که به چوب حسین خان توبه کند و در محضر ولیعهد غلط کردم و بلکه فلان خوردم بگوید به خوف چوب البته در پای کشتن هزار مرتبه گفت و کسی نشنید و اگر نگفته باشد هم به واسطه یاس و عدم فایده و لابدی از قتل بوده استقامت را به بینید که با آنکه معلوم بوده که نمی‌تواند از چنگ اعوان حمزه میرزا مستخلص شود مع الوصف شدت خوف او را چنان فرا گرفت

که عار و ننگ فرار برخود و اتباعش گذاشت و چه بسیار از مردم که زیر شمشیر اظهار جزع و خوف نکردند بلکه مانند مزدک گردن کشیدند از برای زدن شمشیر باری رجوع به ناسخ التواریخ نما که جناب سپهر تمام وقایع او را نوشته تا معلوم شود مقدار استقامت جناب باب هان نگوئی که این‌ها را تهمت و افتراء جناب سپهر نوشته که اولا می گویم مورخ صحیح نویسی مانندش کمتر آمده و ثانیا او این مطالب را در زمان وقوع این وقایع می‌نوشته هنوز مامقانی و حاضرین آن مجلس و حسین خان و حاضرین در تبریز و غیر آن زنده و موجود بودند چگونه کسی که خواهد تاریخش معتبر باشد این دروغ‌ها را می‌نویسد غیر سید که حمزه میرزا به او بگوید که جناب سپهر این چه دروغ‌ها است که نوشتی و ثالثا گرفتم که تاریخ سپهر اعتبار نداشته باشد ولی از کجا اتباع و مریدان او که استقامت او را نوشته‌اند بلاعیه رواج مذهب و آن را دلیل و معجزه او قرار داده‌اند راست و درست گفته باشند با آنکه به قرینه معلوم است که اگر در محضر نظام الدوله یا جای دیگر او توبه نمی کرد در همان اول امر کشته می‌شد پس لااقل احراز استقامتی از ایشان نشده پس این دلیل مصادر و غیر [صفحه ۴۹۳] مقبول خواهد بود.

تقیه کردن بهاء

و اما جناب بهاء پس مادام که در حبس دولت علیه عثمانی نرفته بود هر کس بر احوالش مطلع باشد می‌دانند که مانند دزدان که از خوف عسس خود را پنهان داشته باشد همیشه به طریق تقیه و اخفا هر جا خری پیدا می کرد اظهار و عقیدت می کرد و هر جا که امارات خوف بود بنای انکار و تبریه را می گذاشت و به واسطه همین انکار و اظهار برائت جان خود را سالم نگه می‌داشت و کفایت است از برای عدم استقامت او همان قضیه بابیه بعد از تیر انداختن به سوی شاهنشاه شهید ناصر الدین شاه چه آنکه پس از این فتنه‌ی تیراندازی که موافق تصریح خواهر جناب بهاء در آن مکاتبه که به عباس افندی نمود به تحریک خود بهاء بوده با آنکه میرزا یحیی او را منع می کرد و او ممتنع نشد از صدر اعظم حکم که شد تمام تبعه و مرده سید باب ماخوذ شوند و چون خوف آن بود که نشاید کسی به تهمت بابیه ماخوذ شده باشند قرار بر تحقیق شد و اینکه هر کس انکار نمود یا توبه کرد از ماخوذین و متهمین حکم قتل بر او جاری نشود و متهمین به حبس مجازات شوند پس از آنکه قریب به هشتاد نفر ماخوذ شدند جماعتی به اقسام و انواع قتل جان دادند مانند ملا شیخ علی و حسین میلانی و ملا فتح الله و سلیمان و امثال آن‌ها و جمله‌ای از در انکار و پاره‌ای از در توبه در آمدند و امر تحبس آن‌ها شد مانند میرزا حسین قمی و میرزا جواد خراسانی و عبد الله و از جمله‌ی آن‌ها میرزا حسینعلی بود که حبس شد و پس از آن به شفاعت بعضی و دادن عهود و ایمان مغلطه که پیرامون این سخنان نشود از حبس مستخلص شد و به جانب بغداد رفت و خود استخلاص بهاء در آن کشتار عام بابیه قرنیه جلسیه بر تبریه و انکار باب و عدم استقامت او بر امر است چه آنکه مکانت او در این مذهب و وزارت او در این امر معلوم بود و از اعاظم این طایفه بود چگونه می‌شود که فرومایگان و کم نامان و کسانی که اشتهار و معروفیت او را نداشتند تمام کشته شدند و او با آنکه ماخوذ شد سالم ماند همانا او در جرگه‌ی منکرین و عداد تائبین واقع شد از این جهت کشته نشد و اگر استقامت بر امر می‌داشت و به شیوه‌ی انبیاء که تقیه نمی کردند تقیه نکرده بود و انکار و برائت نجسته بود البته مقتول می‌شد هان هان نگوئی که انکارات و برائت از باب و بهاء به واسطه حفظ جان و خوف و تقیه بوده که می گویم دعوی این دو نفر دعوی نبوت بوده و معلوم از سیره‌ی انبیاء عظام آن است که هر چند بلایا و رزایا بر ایشان وارد می‌شد در اعلاء امر و اظهار دعوت خود در هیچ زمان تقیه نکرده و در هر محضر که بوده اظهار می کردند و هیچ زمان زبان به انکار و استغفار از امر خود نگشوده همانا موسی در محضر فرعون و تمام فرعونیان و آن سلطنت و قدرت بی‌اندیشه اظهار امر خود نمود و از توعید فرعون بلا جعلنک من المسجونین نهراسید و هم چنین حالت استقامت ابراهیم در برابر نمرود با آن تبختر و نمرودیان و هم چنین حضرت مسیح با تنهائی و عداوت تمام یهود و آن همه آزار و اذیت از پای نیفتاد و هم چنین حضرت نوح و لوط و هود و صالح و جرجیس و الیاس تا حضرت خاتم الانبیاء که با آن عداوت یک تنه قریش بدون بیم و هراس در ملاء و جمع قریش بخلاف

تمام ایشان و نفی خدایانشان تمام خلق را علنا دعوت به توحید و مذمت اصنام فرمود و هر چه اذیت و آزاد دید دست از دعوت نکشید و همین طریق بوده شیوه‌ی تمام انبیاء که هیچ نبی تقیه در اعلان امر و اظهار عقیده‌ی خود نکرده و هیچ پیغمبری انکار از دعوت خود ننموده اگر مدارائی با سلطان عصر و یا قوم خود می‌نمودند و یا جلاء وطن و یا حفظ نفس خود می‌فرمودند ولی تا کشتن انکار امر خود نمی‌کردند و تقیه در دعوت نمی‌فرمودند و اظهار ندامت و پشیمانی و تبریه نکردند و بدین جهت در اخبار نبوی کسی احتمال تقیه نمی‌دهد و نداده بلی نفس نبوی و آن کس [صفحه ۴۹۴] که باید به رسالت از جانب پروردگار مبعوث بر خلایق شود و بدون اسباب ظاهری و اعوان و انصار بخواهد بر خلاف عقاید مردم سخن گوید و انس و عادتشان را بر دارد و حایل بین ایشان و مشتبهات ایشان باشد و بزرگان و معبود ایشان را زشت و قبیح شمرد باید صاحب نفس قویه باشد که از هیچ لشکری و سپاهی و دشمنی نترسد و نهراسد چنانچه انبیاء عظام حالشان همین طور بوده که دعوت‌های ایشان همیشه در مجمع اعداد وانبوه دشمنان بود نه مثل این دو نفر بنی کاذب که هر وقت کار را سخت به بینند از در ضراعت و انابت و انکار و تبریه و توبه برآیند و هر وقت که آسوده و راحت باشد به توسط مکاتیب و بعث رسولان اظهار امر خود کند به طریق خدعه و پنهانی هر جا احمقی را بیابند اظهار امر خود کنند جمعیت تهران بیش از فرعون و فرعونیان و امت نوح نبوده و عداوت ایشان بیش از قریش نبوده می‌خواست پس از مردن باب در بازار و کوچه تهران علنا اظهار امر خود نماید نه آنکه انکار نماید و تقیه کند تقیه شان نبی نیست و ایشان خود را وصی پیغمبر نمی‌دانند و حضرت قائم و حضرت حسین ارواحنا لهم الفدا همان دو وجود مبارکی هستند که شمشیر بکشند و بکشند و غلبه نمایند نه آنکه بترسند و تقیه کنند چنانچه الی کنون هم این رویه را دعاتشان دارند و هنوز دعوتی علنی و آشکار از ایشان دیده نشده مانند دزدان تک تک گوشه و کنار به طور پنهانی و به طرز مصلحت بینی خورده خورده اظهار عقیدت کنند بلی جناب بهاء پس از آنکه فرسخ‌ها گریخت و منزل‌ها پیمود و در مملکت دیگر و حفظ سلطنت دیگر رفت آن وقت به لسان ضراعت و چابلوسی کاغذ به سلطان نوشت و الواح به اطراف به توسط رسولان فرستاد و این مسلک را در دولتی سلوک نمود که مؤاخذه مذهبی نداشت و قانون قتل و نهب نداشت و مجرمین را خبر حبس مؤاخذه‌ی دیگری نمی‌کرد مثل آن دلیر کاش که پس از آنچه بر سر او آمد از دزدان در مقام اظهار شجاعت به رفقایش می‌گفت نمی‌دانید چه کرده‌ام همان که دزدان رفتند زبان به دشنام و فحش ایشان گشادم و سرکین اسبشان را داغان کردم باری شاهد قوی بر عدم استقامت بهاء و اینکه اظهار امر خود نمی‌کرد و تبرئه و انکار از عقاید خود می‌نمود.

تهمت بهاء به شیخ انصاری

همان خبری است که خود او در لوح سلطان نوشته آن تهمت و دروغی که نسبت به حضرت حجهٔ الاسلام شیخ مرتضی انصاری داده که می‌نویسد سلطان علمائی که از کاس انقطاع آشامیده‌اند ابدا متعرض این عبد نشدند چنانچه شیخ مرتضی اعلی الله مقامه و اسکنه فی ظل غباب عنایته در ایام توقف در عراق اظهار محبت می‌فرمودند و به غیر ما اذن الله در این امر تکلم ننمودند انتهی به لفظه می‌گویم اگر بر فرض محال این دروغ لایح و کذب واضح راست باشد همانا به واسطه‌ی آن خواهد بود که در محضر حضرت شیخ (ره) از خوف ترس اظهار امر خود نمی‌کرد و انکار و تبریه از عقاید منسوب به خود می‌نمود و الا حضرت شیخ ره رئیس طایفه امامیه و بزرگ کسانی که منتظر ظهور حجهٔ ابن‌الحسن بوده‌اند بوده و از کسانی بوده که تمام عمر خود را در فقه که احکام شرع سید المرسلین است و آن را باب و بهاء منسوخ گمان می‌کردند صرف می‌کرده و تمام درس و تالیفات او از برای احکام زمان غیبت بوده و تمام فتاوی عملیه او در احکام دیگر بوده و در کتب خود تصریح به کفر منکر ضروری این دین می‌نمود و منکر وجوب صلوهٔ خمس و معاد جسمانی را که این طایفه منکرند کافر و نجس می‌شمرده کسیکه مدعی باشد که قائم ظهور کرده و مدعی نسخ دین پیغمبر (ص) باشد و احکام جدید آورده باشد و علما را توبیخ و تضلیل نماید و عقاید امامیه را خرافات و

اوهام باطله شمرده تمام نجاسات را که شیخ در آن تصنیفات کرده پاک داند و احکام معاملات و مواریث و سیاسات که شیخ در آن‌ها زحمت کشیده تغییر دهد و مذهبش یا مذهب شیخ اصولا و فروعا [صفحه ۴۹۵] در تمام کلیات و جزئیات مضاده و مخالفت داشته باشد مع ذالک جناب شیخ با او محبت و دوستی داشته باشد و او را تکفیر ننماید همانا اگر این دروغ راست باشد این به واسطه همان عدم استقامت بهاء است و اینکه برخلاف رویه‌ی انبیاء بصرفه اظهار امر خود را می‌کرده و در خدمت مثل شیخ کسی انکار می‌نموده اگر جناب شیخ با آنکه مکفر کسی است که یک عقیده از عقاید بابیه داشته باشد و مع ذلک او از کسانی باشد که از کاس انقطاع نوشیده پس این دلیل واضحی است بر بطلان این و فساد عقیده‌ی ایشان چه آنکه به تصریح بهاء او از علماء سوء نبوده و به هوای نفس سخن نمی‌گفته واعجبا از بی‌شرمی و بی‌حیائی و دروغ آشکارا که کسی نسبت به جناب شیخ که خادم شرع پیغمبر است با نسخ کننده‌ی آن شرع دعوی و سستی کند همانا این خرافه بدان ماند که کسی بگوید مؤلف زیارت عاشورا شمر لعین است اگر در واقع جناب بهاء در دعوی نبوت به این معجزه و خرق عادت یعنی بیحیائی وخجلت تحدی می نمود و این دروغ و بی‌شرمی را معجزه و خارق عادت خود می‌شمرد اول کسی که به او ایمان می‌آورد من بودم تا کنون کسی را ندیدم که به این جرات و بی‌شرمی چنین دروغ آشکارا را بنویسد و همین دروغ سبب شد که آن ملحد بابی که کتابی در تاریخ بابیه نوشته . . . را بی طرف غرض شمرده و به اسم شخص سیاحی نوشته که کسی گمان نکند که او بابی است و اقوالش را معتبر نداند و به خیال خود خواسته طوری شرح حال این طایفه را بنویسد که خرابی‌های ایشان را اصلاح نماید مثل مادری که پلیدی طفل خود را پاک نماید غافل از آنکه هر کسی گمان غرض و بابی بودن او را از آن کتاب خواهد دانست و شنیده دارم که کسی آن بابیه و فضلای ایشان می‌گفت که آن کتاب تالیف عباس افندی است باری در آن کتاب نوشته که در زمان سفارت میرزا بزرگ خان قزوینی در بغداد با مشایخ عراق هم عهد و میثاق گشت کمر همت بر خرابی محکم بست مجلس مشورتی فراهم آوردند و جمعی از علمای اعلام و مجتهدین عظام را در کاظمین (ع) جمع نمودند و به مجتهدین کربلا و نجف نوشتند و جمیع را دعوت نموده‌اند بعضی دانسته آمدند و بعضی ندانسته از جمله عالم جلیل و فاضل نبیل خاتم المحققین الشیخ مرتضی که رئیس مسلم کل بود من دون اطلاع حاضر شدند و چون از حقیقت مقاصده مطلع شدند فرمودند من بر کنه حقایق این طایفه و اسرا و سرائر مسائل الهیه این فئه گاهی حقها مطلع نیستم و تا به حال در احوال و اطوارشان منافی کتاب مبین که داعی تکفیر باشد ندیده و نفهمیدم لذا قرا اذا ینقضیته معاف دارند هر کس تکلیف خویش را دانسته عمل نماید باری مقصود مشایخ هجوم عام بفتی بود لکن از عدم موافقت مرحوم شیخ این تدبیر عدیم التاثیر شد انتهی می‌گویم یا این قضیه به تمامها دروغ است کما هو المقطوع و یا آنکه العیاذ بالله جناب شیخ قدس سره به این مثابه غفلت داشته‌اند که دین بابی را نفهمیده‌اند غیر دین ایشان است و این را به هیچ جاهلی نتوان نسبت داد تا چه رسد به خاتم المجتهدین و یا آنکه باید گفت جناب بهاء از عقاید بابیه انکار و تبریه داشته‌اند و اظهار دین امامیه را می‌کردند فهو المطلوب گرفتم جناب شیخ بر اسرار خفیه‌ی این فئه اطلاع نداشته آیا بر اینکه نسخ دین سابق یکسره نموده و دین علیحده که تمام احکامش مخالف احکام دین شیخ بوده هم اطلاع نداشته اگر چنین باشد پس راهی خبر انکار صاحب آن نخواهد بود مگر آنکه نسبت دهی که آن مرحوم هم بابی بوده و این مثل آن ماند که کسی بگوید سلمان سنی بوده و ابوذر عداوت با حضرت امیر داشته و حبیب بن مظاهر در لشکر پسر سعد بوده و عباس بن علی سر کرده‌ی کسانی بوده که آب بر روی اطفال حسین بسته اگر این‌ها راست و درست است آن هم راست خواهد بود آخرین دلیر بی‌باک و هتاک و فناد و شیاد روباه صفت که اسم خود را سیاح گذاشته و خواسته شرح حال این طایفه را بدون دروغ بنویسد خانه‌ی هر دروغ گوئی [صفحه ۴۹۶] ولو عمرو ابن‌معدی کرب باشد آباد واقع پس از کلمات این راستگو باید ممنون دروغ‌گویان عالم شد از اول تا به آخر همانا وقاحت و بی‌شرمی این بی‌حیای سیاح بی‌غرض از خوارق عادات است و آنچه را که به آن روح پاک یعنی حضرت شیخ نسبت داده که من تا به حال در احوال و اطوار این طایفه چیزی که منافی این کتاب مبین که داعی بر تکفیر باشد ندیدم انتهی اگر راست باشد مانند سخن آن فاحشه است از

فواحش معروفه و مشهوره بود و همه روز خبری از وقایع شب او در میان مردم بود و خود آن فاحشه می‌دانست که نزد نگارنده تمام کارهایش خبر رسیده زمانی با آن تجاهر به فحشاء و اشتهار به منکر که می‌توان گفت از صاحبان رایات بوده بعض اعوان حکومت در صدد گرفتاری و گرفتن او بر آمده ناچار گریزان به منزل حقیر آمده در حالتی که جماعتی از کسانی که مطلع بر مراتب نجابت او بودند حاضر بودند در کمال طلاقت لسان و ذلاتت بیان در منتهای جرات و جلادت اظهار داشت که مردم شماها همه می‌دانید که من سر عفت و عصمت خود نشسته در حفظ آبرو و نگهداری ناموس خود هستم حال مرا متهم و بدنام می‌خواهند بکنند که آبروی مرا بریزند و رسوا کنند که بعدها مردم خیال بد درباره‌ی من کنند از برای خدا شما آبروی مرا بخرید همه اهل مجلس خندیدند که خدا پدر عفت و عصمت تو را نیامرزد و تف بر ابروی تو باشد جواب گفتم باجی خاطر جمع باش سر عفت و عصمت خودت باش آبروی تو ریخته نمی‌شود و کسی گمان بد درباره‌ی تو نخواهد کرد خدایا تو می‌دانی که تا این مقام که به کلام بهاء برخوردم و مقاله‌ی آن سیاح بی‌غرض را دیدم هرگز گمان نداشتم که چنین بی‌شرمی‌ها پیدا می‌شوند و چنین دروغ‌ها می‌بافند ولی اندوهی ندارد مثل همان فاحشه آبروی نداشته‌ی خود را می‌برند من دون آن که کسی گول این سخن را بخورد.

در نفوذ قول باب

دلیل دویم از ادله‌ی فاسده که این طایفه تبعا للبهاء به آن تمسک جسته‌اند نفوذ قول و تاثیر دعوت باب است در نفوس جواب آن که دانستی در مقاله‌ی ثانیه که نفوذ معجزه نیست و از برای تمام صاحبان ادیان فاسده و مذاهب کاسده نفوذ قول بوده و شاهدان شیوع آن ادیان و مذاهب است در میان مردم که بالضروره از تمام ادیان و مذاهب یکی حق و باقی باطل و تمام اتباع و پیروان داشته‌اند و دارند و همین نفوذ قول و تاثیر در نفوس در دجال باب که مدعی رکنیت باشد و در حضرت ثمره‌ی صبح ازل میرزا یحیی که دجال بهاء است بوده که جمله‌ای از مردم قبول قول ایشان را کرده‌اند و فساد این دلیل به مثابه است که همه کس می داند و این شعر فارسی متداول در لسان خاص و عام است که متاع کفر و دین بی‌مشتری نیست گروهی این گروهی آن پسندند نفوذ کلمه‌ی شیطان از باب و بهاء بیشتر و اتباعش از اتباع آن‌ها فراوان‌تر مدعیان نبوت و مهدویت و مفتریان کاذب که در اخبار کثیره خبر از آن‌ها در آخر الزمان دادند تمامی نفوذ قول و تاثیر دعوت در نفوس دارند و آن قدر از مردم به ایشان بگروند که باقی نماند مگر اندک و اندر و نماند از اهل حق مگر به اندازه‌ی نمک طعام و سیاهی چشم و حضرت مسیح در انجیل متی خبر از نفوذ دعوات باطله داده که انبیاء کذبه بسیار بیایند و بسیاری را گمراه نمایند بلکه همیشه اهل حق را کمتر اهل باطل شمردند و این به واسطه‌ی نفوذ قول رؤسای آن‌ها بوده... بابیان و بهائیان به اقوال خدا و اخبار قول مسیح و حس و عیان اعتنائی ندارند پس از کلام خود بهاء رد این دلیل را می‌آورم می‌گویم حسینعلی بهاء در کتاب اشراقاتش می‌نویسد که نفسی از اهل سنت و جماعت در جهتی از جهات ادعای قائمیت نمود و الی حال قریب صد هزار نفس اطاعتش نمودند و به خدمتش قیام کردند و لکن قائم حقیقی در ایران قیام بر امر فرمود تهدیدش فرمودند و بر اطفاء نورش گماشتند انتهی پس به صریح قول باب می‌شود که قائم کاذبی دعوی نماید و نفوذ قول پیدا کند [صفحه ۴۹۷] پس می‌گویم جناب باب هم از همان نمره بودند بلکه معلوم می‌شود از کلامش که در زمان تالیف اشراقات هنوز اتباع باب صد هزار نفر مانند اصحاب آن قائم کاذب سنی نبودند یا للعجب از چنین پیغمبر تناقض‌گوئی که از کلمات خود غفلت می‌کند گاهی به نفوذ قول و اتباع باب تمسک می‌جوید و گاهی قائم کاذب را صد هزار نفس از برایش پیدا می‌کند پیروان محمود صبجوانی که شرح حالش در دبستان المذاهب نوشته کمتر از باب نبوده و او هم دین تازه آورد و قرآن را تاویلات من عندی می‌کرد و می‌گفت آیه‌ی عسی ربک ان یبعثک مقاما محمودا اشاره به من است و خود را از محمد افضل می‌دانست و می‌گفت چون جسد محمد کاملتر شد از آن محمود سر بزد و می‌گفت از محمد گریزد و محمود کاندر آن کاشت و اندر آن افزود و تا زمان صفویه اتباعش فراوان و در سنه‌ی ششصد هجری طلوع کرد و احکامش شبیه احکام باب بود شاید شرح حالش بیاید و

هم پیروان و هم پیروان دوش بایزید که در سنه‌ی نهصد طلوع کرد و کتاب خیر البیان به چهار زبان عربی و فارسی هندی افغانی اورد کمتر از باب نبوده پیروان مزدک کمتر از باب نبودند بعد از کشتن باب شصت نفر ماخوذ و مقتول شدند و بعد از کشتن مزدک شصت هزار نفر در خاطر دارم که انشاء الله در خاتمه شرحی از مدعیان نبوت کاذبه و اتباعشان و نفوذ قولشان بنویسم اگر خداوند توفیق دهد تا معلوم شود که این طلوع باب به این دعوی و نفوذ قولش لیس اول تا دوره کسرت فی الاسلام و گذشت شرح مفصلی از این کلام در مرحله اولی در مقام سیم در کلام ملحد گلپایگانی که تمسک به دلیل تقریر کرده بود و تمام تمویهات و استدلالات او باطل شد رجوع به آن مقام کن بلی جناب ایشان یعنی میرزا ابوالفضل از آن دلبری که در بی حیائی دارند محض اینکه دلیل نفوذ و تقریر را درست کند زحمت می‌کشد که تمام ادیان باطله را دین حق بدارند و کتابشان را کتاب آسمانی تا آنکه ماده نقض از برای سید باب پیدا نشود و انشاء الله تعالی در خاتمه روی ایشان را مثل دلشان سیاه خواهم کرد پس معلوم شد که نفوذ دلیل نیست که در کاذبین پیدا شده کثیرا و از طرف دیگر در انبیاء عظام و جمله صادقین بودند که نفوذ دعوت نداشته ندای نوح را بشنو که می‌فرماید رب انی دعوت قومی لیلا- و نهارا فلم یزدهم دعائی الا- فرارا و انی کلما دعوتهم لتغفر لهم جعلوا اصابعهم فی اذانهم و استغشوا ثیابهم و اصروا و استکبروا استکبارا ثم انی دعوتهم جهارا ثم انی اعلنت لهم و اسررت لهم اسرارا الی قوله رب انهم عصونی و اتبعوا من لم یزده ماله و ولده الا- خسارا ملاحظه فرما که در آن مدت طولانی با آن همه تاکیدات در دعوت از او قبول نکردند ولی متابعت کردند کسی را که جز خسارت در متابعتش نبوده و کذا حال ابراهیم و عیسی (ع) پس این دلیل طروا و عکسا باطل شد.

دلیلی دیگر که بهاء در ایقان برای حقانیت خود بیان کرده

دلیل سیم که بهاء و اتباعش در ایقان و غیر آن تمسک می‌جویند گرویدن علما و فقهاء به سید باب است اگر حق نبود اطاعتش نمی‌کردند و اگر کلماتش درست نبود به او نمی‌گرویدند می‌گویم بعد از نقض به وجود علماء و فضلاء در هر کیش و ملتی هر چند از ادیان باطله و مذاهب باطله باشد پس اگر انقیاد آن‌ها به واسطه آنکه اهل دانش و بینش و خبره بوده‌اند سند باشد لازم می‌آید صحت باطل و آن محال است و ما یلزم منه المحال محال است اینکه فعل علماء بنفسه سند نمی‌شود اگر اجماع عملی از تمام باشد در فروع به واسطه‌ی کشف از موافقت معصوم معتبر می‌دانیم نه در موضوعات اعتقادیه آن هم بر خلاف معصوم باری اگر فعل معدودی از علما سند باشد پس مکفرین و منکرین و مکذبین باب از حکماء بارعین و فقهاء کاملین اکثر عددا و اعلم علما و اتقی عملا- بودند از مقرین و معتقدین باب تمام آن‌ها معلوم الحال از حیث علم و عدالت و تقوی و بصیرت و صاحبان تقوی و دیانت که مردم آن‌ها را در معاشرت به خوبی دانسته و شناخته‌اند و در فروع جزئیه مخالفت دین نمی‌کردند تا چه رسد [صفحه ۴۹۸] به اصل دین در برابر چهار صد نفر عالم که بهاء مدعی شده که مصدق بودند در حالتی که آن غیر مسلم و علیت و تقوی و دیانت آن‌ها غیر معلوم عددی مشتبه الحال اگر نگوئیم معلوم الجهل و العناد بودند چهل هزار نفر می‌توان معلوم کرد از ظهور باب تا عباس افندی از علماء معلوم العلم و العداله که مکفر و منکر و مکذب بودند اگر عمل آنان سند باشد عمل اینان به طریق اولی سند خواهد بود پس می‌گویم اغماض می‌کنم از حال علماء معاصر ائمه که نشاید تو انکار و تکذیب کنی و می‌گویم از سنه‌ی دویست و شصت تا سنه‌ی هزار و دویست و شصت که اول بروز این مدعی است ملاحظه نما که تمام علماء مذهب شیعه از فضل ابن‌شاذان گرفته تا شیخین و سیدین و فاضلین و شهیدین و سایر ایشان از کسانی که مرجع و مطاع طایفه‌ی حقه بودند و مقام علمیت آن‌ها و اطلاعشان بر اصول و فروع و تفاسیر و اخبار از مصنفات موجوده‌ی آن‌ها معلوم و مقام عدالت و تقوی آن‌ها از رجال و تاریخ احوالشان معلوم که غالب آن‌ها صاحبان کرامت بودند که ائمه مردم را به ایشان ارجاع فرمودند و از آن‌ها است شیخ احسائی و سید رشتی که این طایفه کمال وثوق و اعتماد به آن‌ها دارند و از آن‌ها است شیخ جلیل مقتدای امامیه شیخ مرتضی قدس سره که بهاء

در ایقان ستایش از او کرده که از کاس انقطاع نوشیده و عباس افندی در مقالات خود مدح از آن بزرگوار نموده و تمام این بزرگواران یک سره بر این عقیده رفته‌اند چنانچه از کتب ایشان که فعلا موجود است معلوم می‌شود که مهدی قائم حجهٔ ابن‌الحسن المتولد فی سنه الکذا و الحی الغائب عز الابصار است و اینکه هر کس غیر آن شخص شخیص مدعی شود کاذب و مفتری است و اینکه کتابی بعد از قرآن نیست و شرعی پس از آن و دینی پس از دین اسلام نیست پس بنده به قول بهاء و بابیان که عقیده‌ی علما را سند می‌دانند این عقیده این بزرگواران را حجهٔ قاطعه است از برای ابطال باب و بهاء می‌دانم اگر علماء لاحقین غرض با باب و بهاء داشته‌اند و انکار کرده اند سابقین که خبری از باب و بهاء و غرضی با آن‌ها نداشته‌اند پس اگر تکذیب لاحقین معارض شود به تقدیس علمای این طایفه پس تکذیب سابقین بلا معارض حجهٔ قاطعه بر بطلان باب و بهاء خواهد بود و بالجمله اگر فعل این عده از کسانی که به اسم عالم شمرده شده حجت باشد فعل هزاران از علماء عاملین و کاملین منقطعین قبل این مدعی و بعد از او البته اولی به حجیت خواهد بود و تمام سابقین و لاحقین مکفرین و منکرین و مکذبین این جماعت‌اند اگر جههٔ اشتباه و خطا و جهل است مصدقین سزاوارترند به این امور و اگر دواعی نفسانیه و اغراض شیطانیه است در حق مصدقین بالاولویه جاری خواهد بود پس فعل این جماعت حجت و سند نخواهد بود کل ذا مما شاهٔ عرض شد و الا این نمره از مصدقین که به اسم علماء و فقهاء شمرده شده‌اند مردمان غیر معروف به علم و تقوی و مجهول الحال هستند مکانتی و متانتی از قبل در احوال آن‌ها کسی ندیده که به فعلشان اعتمادی شود اغلب آن‌ها تلامذه‌ی سید رشتی بودند و غالب تلامذه سید مانند تلامذه‌ی خود شیخ و خان کرمانی یا عوام صرف بودند و یا جزئی سواد عربیت و فهم لسان به طور ناقص داشتند و طریقه‌ی تعلیم و تعلم آن‌ها نه به طور مرسوم متعارف از علوم کسبیه نظریه بوده که مبنی باشد بر تفحص و تدبر و تامل و تفکر و جرح و تعدیل و نقض و ابرام و پرسش حال سند خبر و ملاحظه معارضات و رعایت وجوه تراجیح و جمع و دلالات و رجوع به تفاسیر و سایر قواعد عقلیه تا به واسطه‌ی آن مسئله مبحوث عنها منقح و واضح شود و کمک استاد باشند در نظر و تتبع و فحص و اگر غلط و خطائی در بین باشد واضح و آشکارا شود بلکه نحوه تعلم آن‌ها به نحو استعلام مقدر عامی است فتوی را از مفتی و اخذ به قول او تعبدا هر خبری را که تمسک کند تعبدا حجهٔ بدانند و هر معنائی که از برای کتاب و سنت نمایند قبول نمایند و هر تصرف و تاویلی در ظواهر و متشابهات کنند آن را حق بدانند چنانچه حال نسبت به پیغمبر و امام همین قسم و همین [صفحه ۴۹۹] طور بوده و این تعبد به واسطه آن است که آن‌ها را صاحب مرتبه نیابت خاصه و حجیت علی العامه می‌دانند اگر معصوم از خطا و خلل ندانند تالی عصمت می‌شمرند و به این جهت بلا تحقیق آخر قولشان را سند و معتمدی شمارند غافل از آنکه عصمت از خطاء خصیصه حجج الهیه است و نفوس معصوم با آنکه مشهود است از رویه آن‌ها که در علوم نظریه از مسائل متعلقه به کلام و فقه طریق استدلال را می‌پیمایند که معلوم می‌شود که علوم مشایخ مستند به قیاس و برهان است نه طریق آخر مأمون الخطاء و در غیر موضعی ظفر یافته شده به فساد استدلال آن‌ها و به جهلشان در طرق استکشاف و استنتاج از مقدمات باطله که اگر بخواهم آنچه را مطلع شده و دیدم از خرافات و مزخرفات و استدلالات واهیه مشایخ این طایفه بنگارم کتابی علیحده لازم دارد پس چگونه اعتماد و انکال به علوم و استکشافات ایشان می‌توان نمود باری بنای تدرس و تعلم این طایفه بر تعبد به اقوال مشایخ خودشان است.

در بیان حال علمای این طائفه

فواعجبا که بر مردم دیگر طعن می‌زنند که این‌ها مقلداند در اصول عقاید و حال آنکه خودشان مقلداند و از طرف دیگر مشایخ این طایفه هم کسانی هستند که متفنن در فنون و از هر علمی بهره ناقص تحصیل کرده و با نقصان و قلت اسباب قدم جرات پیش گذاشته خوض در اسرار قضا و قدر و تعرض مشکلات مبدء و معاد و تصرف در معضلات از اصول و عقاید و گفتگو در متشابهات از آیات و اخبار و شرح و تفسیر در غوامض اخبار کردند خیالاتی واهیه و اوهامی کاسده به دست آورده و چون آن خرافات را در

کلمات غیر خود نیافته آن را از علوم مخصوصه و اسرار مکنونه و حکمت اهل البیت گمان کرده‌اند و خود را باب علم و نقطه علم محسوب داشته تا به این مثابه که علماء شامخین و الله کان و دایه کان اطفال گمان کرده‌اند و خودشان را عالم و مدرس محسوب داشتند غافل از آن که کسانی که از علماء کاملین توخی آن مطالب نکرده یا از باب اطلاع ایشان بر فساد و بطلان آن مطالب و مخالفت آن‌ها با عقل و نقل قطعی بوده است و با آنکه مقدمات آن‌ها را منتج مطلوبات نمی‌دانسته و یا آنکه خبر ظنی غیر متبع نتیجه دیگری و یا آنکه مبانی و مبادی آن‌ها استحسانات ذوقیه و خیالات شعریه و ظنیات غیر معتبره بوده و یا به واسطه اتباع نهی ائمه هدی بوده از خوض در آن مطالب و متابعت نهی از اتباع متشابه و انکال بر ظنون در عقاید بوده نه از روی جهل و قصور و قلت بضاعت علما در فهم چنین مطالبی و اما مشایخ آن‌ها یا به واسطه ریاضت و اختلال در مشاعر و یا از باب اعجاب به عقل و فهم خود و یا از باب گول خوردن و گمان آنکه خوض در آن مطالب داخل در معرفت مطلوبه و عرفان ماموربه است و یا از روی اغوای شیطان و تقصیر در بعض مقدمات داخل در آن مطالب گردیده و مبنی عقاید خود را بر شعریات و وهمیات و ظنیات گذارده و از طرف دیگر حوضه درس اختصاص به علماء نداشته عالم و جاهل هم قطار نشسته و از طرف دیگر درس غالب آن در غوامض اسرار و حل معضلات و تاویل متشابهات و دانستی که بنای شاگردان هم بر تعبد به قول شیخ و استاد بوده حال ای اهل انصاف ملاحظه فرمائید حال درس که استادش چنین و مطالب و شاگردانش چنانچه خواهد بود و بالجمله رسم درس مشایخ این طایفه حضور عام و خاص است در مجلس و تعبد شاگردان است با آنچه که استاد بگوید و خوض استاد است در غوامض و معضلات حال شاگرد در این درس معلوم می‌شود اما عوامش پس جز ضلالت امر اخری دست او نمی‌آید و اما با سوادش پس چون بنای تعبد دارد حق واقع دست او نمی‌آید خاصه در صورتی که بنای مطالب استاد بر اصول فاسده و مبانی کاسده باشد این است که غالب تلامذه این طایفه صاحب مرتبه ثالثه بین العلم و الجهل و قسم ثالث از مردم و عوام عالم نما خواهد بود آنچه که تحریر یافت از حال استاد و شاگرد و کیفیت درس تمام را از روی تحقیق و معاشرت و سوال از خود آن‌ها دست آمده نه آنکه تهمت و افترا باشد و علمائی که در این محضرها تربیت شوند همان جاهل متنسک خواهد بود که در غایت جهل خود را عالم گمان کرده بل اوحدی عصر و باقی مردم را [صفحه ۵۰۰] هیچ رعاع خیال می‌کنند و این رویه در مشایخ صوفیه از قدیم الی الحال رایج و معمول بوده و حال هم در طایفه بابیه شیوع دارد و به این جهت عوام کالانعام گول خرافات آنها را می‌خورند در حالتی که آنچه را شیخ و مرشد و عالم القا به سوی ایشان می‌کند صحت و سقم آنها را نمی‌دانند و فحص و تدبر ندارند و راهی به سوی حق آن جز دعوی القا کننده ندارند تا به این مثابه می‌رسد که دلیلی که برعکس مطلوب اول است به آن عوام القاء شده و بر طبق آن اعتقاد به خلاف واقع کرده اگر بخواهم شرح موارد و امثله مراتب را عرض کنم از مقصد دور می‌مانم برگردیم به اصل مطلب که می‌گوید علماء به این مدعی گردیدند می‌گویم آن کسانی که عالم خیال کرده شق ثالث‌اند نه عالم نه جاهل مثلا در هر مقام که بنای اسم بردن از علمای مصدقین است چه در لسان بها یا غیر او اول کسی که نام برده می‌شود ملا حسین بشروئی است که او را باب الباب می‌دانند و از تلامذه سید و سابقین به ایمان به باب است و کجا مقام علمیت او و تمیز او بین حق و باطل معلوم شده بلکه خلاف آن معلوم است جناب ایشان در مدرسه بازار شاهرود نزد جد نگارنده معالم و شرح لمعه می‌خواند و حسب آنچه والد حقیر رحمهٔ الله علیه و بعض از موثقین شاگردان جد که با مشارالیه هم‌مدرسه و هم‌درس بودند و خبر دادند که بسیار مرد معوج السلیقه و کم‌فهم بود و بسیار اکول و قوی‌پنجه بود با هر کس کشتی می‌گرفت غالب می‌شد هنوز طرفی از معالم و لمعه نبسته عزیمت عربستان نمود پس از ورود به کربلا ـ نسنجیده و تحقیق نکرده درس سید رشتی را اختیار نمود والد مرحوم می‌فرمود به کربلای معلا در ایوان طلا به ملا حسین برخوردم به من رسید مصافحه گرفت و خندید و گفت فلانی خبر داری که من شیخی شدم گفتم از کجا تحقیق کردی گفت شبی در وقت سحر از حرم حضرت سیدالشهداء به حرم حضرت عباس می‌رفتم یک مرتبه صدائی از آسمان به گوشم خورد که الحق مع سید کاظم و اتباعه فرمود به او گفتم از کجا دانستی که منادی ملک بوده نه شیطان ساکت شد و پس از چندی که سید فوت نمود و

چند نفر از شاگردان او که از آنها بود خان کرمانی و میرزا علی‌محمد شیرازی که ناپخته فهم لسان عربی را تحصیل کرده بود و مطالب شیخ و سید را به زعم خود دست آورده بود و بعض دیگری مدعی خلافت و نیابت از جانب سید شدند در میان شاگردان سید اختلاف واقع شد در تعیین نایب بعد از سید و باب العلم و باب الأمام هر چند نفری به کسی گرویدند و ملا حسین از کسانی بود که به سید باب گروید و مدعی بود که من به رضایت دست آوردم که باب میرزا علی‌محمد است و بنای دعوت از قبل باب را گذاشت تا آنکه در وقت مراجعت از خراسان و رفتن به مازندران در شاهرود با جد حقیر که استادش بود ملاقات نمود در حالتی که عمامه سبز گذاشته جد حقیر از او مؤاخذه نمود که شما سید نیستید از ذی خود خارج شدید گفت مادرم سید است به فتوای سید مرتضی سید محسوب می‌شوم پس از گفتگوی زیاد ملا حسین طلب مباهله کرد و در آن محضر جماعتی از شاگردان جد و مرده از مردمان موثق حاضر بودند و این قضیه را از ایشان به خاطر دارم که در آن محضر ملا حسین نفرین نمود و اتباعش آمین گفتند جد مرحوم هم نفرین کرد و حاضرین آمین گفتند و مجلس به‌هم خورد و از همان جا ملا حسین به مازندران رفت و هنگامه قلعه شیخ طبرسی واقع گردید و شربت هلاکت نوشید و تیر دعای مکذبین به هدف اجابت رسید فقطع دابر القوم الذین کفروا والحمدلله رب العالمین این است حال سر و عمده آنها و اما از سایرین پس نه تصنیفی مشهود و نه تألیفی معلوم و نه تدریسی و نه تحقیقی علم کامل و نقاهت تام آنها از کجا معلوم شد بلی کتمان نمی‌توان کرد پاره مانند بار فروش تصنیف کتاب حجة النم نموده و تألیف رساله کشف القنبل کرده... و بعض دیگر مانند ملا علی بسطامی در علم فارسی استاد عصر خود بوده و جمله مانند ملا صادق خراسانی در تدریس جوهری و بیدل مهارت تامه داشت غیر آنها به علم و دانش کسی را اطلاع ندارم جز آن که عوام این سنه طایفه یعنی صوفی و شیخی و بابی از اساتید خود اخباری که اطلاع به حال سند و دلالت آن ندارند [صفحه ۵۰۱] و آیاتی که محکم از متشابه آن را نشناسد تقلیدا یاد گرفته و با بی‌بهره‌گی از علم با کسان بی‌سواد طرف می‌شوند و اظهار فضل و کمال می‌کنند و حال آنکه از مبادی هیچ خبر ندارند و به یک مناقشه و جواب مفحم و ملزم شده و اصلاح معارضات آن نتوانسته مانند شبیه‌خوانی... هیچ خبر ندارند که همان نسخه که به او داده شده از دستش گرفته شده انبان فضل و هنرش خالی ماند همانا تعلیم دادن اسرار و حقایق به این نمره از خلق همان دادن تیغ است دست راه‌زن مثلا استدلال می‌کند به خبری که می‌فرماید قائم ذوالأسمین الاعلیین است همین که به او گفته می‌شود اسماء مرکبه دو اسم نیستند عاجز می‌شود به ذیل خبر تمسک می‌جوید و از صدرش که منافی است اطلاع ندارد و یا خبر تحریفا به او القاء می‌شود و از صورت اصلیه خبر ندارد از انصاف نگذشته اگر در شاگردان سید کسی را بتوان اسم عالم و فقیه بر او گذارده شود و می‌توان او را به مصطلحات و مطالب شیخیه واقف دانست همان خان کرمانی است که مکذب و مکفر سید باب بوده و اما سید باب پس به جهل و بی‌سوادی اقرب است تا بسواد و علمیت چنانچه این مطلب واضح است از ملاحظه کلماتش در بیان آن که لفظا تمام مغلوط و معنی مانند جعلیات مصروعین و اهل جعل است.

دلیلی دیگر از بهاء در حقانیت این طائفه و جواب از آن

دلیل چهارم که جناب بهاء در ایقان حجت کافی و دلیل وافی دانسته آن بذل کردن اتباع این طایفه است جان‌های خود را که در این راه فدا کرده‌اند که در صفحه صد و هشتاد و هشت می‌نویسد که اکثری از مال و عیال گذشتند و از سر جان برای جانان برخواستند و آیا مقصودی جز رضای خدا داشتند و دلیل به صدق قولشان فعلشان پس تا در صفحه صد و نود و یک می‌نویسد قسم به خدا که همین فعلشان برای جمیع من علی الأرض حجت کافی و دلیل وافی است و از همه گذشته علامت صدق و کذب در کتاب معلوم شده این است که می‌فرماید فتمنوا الموت ان کنتم صادقین حال ملاحظه فرمائید به این شهدای صادق که نص کتاب شاهد بر صدق قول ایشان است که همه جان و مال را انفاق نمودند و به اعلی غرف رضوان عروج فرمودند انتهی ملخصا و به این آیه شریفه جمله از فضلای این طایفه تمسک کردند که کشته شدن آنها را علامت صدق ایشان شمرده‌اند می‌گویم از اول عالم

امکان تا این زمان بسیاری از خلق دیده شده که ترک شهر و دیار و زن و فرزند و خانمان و مال کرده و در بیابانها و بلاد غربت و اوطان دشمن رفته و بدنهای خود را طعمه شمشیرهای دشمن و خصم کرده سرهایشان روی نیزه رفت و سینه‌ها هدف تیر گردید و مع ذلک آن که باقی ماند به آن استقامت نمود تا غالب شد یا کشته گردید اعم از آن که محق بوده یا منبطل این فداکاری در اتباع حق و باطل هر دو دیده شده و این جان بازیها از جماعت قلیله و کثیره هر دو دیده شده از کفر و مشرکین و فجره و فسقه و اقوام وحشیه و امم متباغضه و اتباع دول و سلاطین و طوایف روی زمین بلکه بسیار شده قبل الاسلام و بعده که یک نفر به ملاحظه حفظ جان خود بر سیاهی حمله کرده و حال آن که یقین به کشتن خودش داشته حیات با عار را نخواسته بلکه بسیار شده که شخصی به واسطه عارضه و مکروهی حریصانه خود را کشته و آرزوی مرگ کرده و به مقدماتی خود را به آرزوی خود رسانده تا چه رسد به صاحبان خیالات بلند و در این جان بازی دواعی مختلف داشته پاره به واسطه حفظ شرافت قومیه با صاحب جاه و غلبه یا طمع گرفتن ممالک و یا طمع مطیع و منقاد کردن مردم یا به واسطه خونخواهی یا به واسطه عداوت و تشفی و پاره به واسطه آن که خود را حق دانسته و طرف را باطل هر چند قضیه به عکس بوده رضای خدا را خطاء و جهلا در قتل اولیاء خدا دانسته‌اند این اوضاع از مراجعه به تواریخ و سیر اقوام و اتباع انبیاء و مخالفین ایشان از کفر و اهل حق و باطل که همیشه لازال روی زمین خالی از آن نبوده در طرف حق و باطل و خالی از آن نخواهد بود معلوم می‌شود و از کثرت قضایای این احوال حاجت به ذکر آن نیست اگر گفته شود که جان بازی این طایفه از برای دواعی دنیویه و طلب مملکت‌گیری و ریاست و سلطنت مثلا نبوده بلکه فقط محض [صفحه ۵۰۲] رضای خدا بوده می‌گویم بعد از تسلیم این مقدمه و اینکه اعیان و بزرگان آنها مانند باب الباب و زنجانی و بار فروشی به طمع مملکت‌گیری برحسب وعده‌هائی که باب به آنها می‌داد از غلبه و آنها به تابعین خود می‌دادند حسب آنچه از کلمات باب و سایر رؤسای ایشان معلوم می‌شود نبودند این که بسیار می‌شود که از روی جهل و اشتباه و قصور یا تقصیر طائفه یافت شود که خود را محق و دین و مسلک و مذهب خود را حق بدانند و به عقیده آن که رواج آن مرضی خداست و کشته شدن در آن راه طریق وصول رضوان است از برای رواج حق به عقیده خود و رضای خدا به زعم خود جهاد کند و جان بازی نماید و حال آنکه مبطل باشد و دینش بر باطل و گول شیطان خورده و فریفته رؤسای خود گشته و پیشوایان با غلوطه و اشتباه و تلبیس حق را بر او مخفی کرده باشند پس فداکاری که به عقیده صاحبش از برای حق باشد علامت حقانیت این است چه آنکه این فقره از مبطل ناحق هم سر می‌زند و اگر این کاشف از صحت باشد لازم می‌آید صحت باطل و هو باطل آن قدر از طوایف قبل الاسلام و من صدر الاسلام و بعدها شمشیرها زدند و خونهای خود را ریختند به اعتقاد آن که در راه دین قدم می‌زدند و حال آنکه در طریق کفر و شرک و ارتداد و مخالفت حق و متابعت شیطان بوده‌اند حال اگر بگوئیم که این مجاهدات این طایفه از روی بی‌دینی و بی‌اعتقادی بوده و نگوئیم به داعی شهوات نفسانیهٔ و تسلط بر اموال و فروج مردم بوده و نگوئیم که داعیه مملکت و سلطنت و ریاست بوده بلکه بگوئیم از برای خدا و رواج حق بوده و کشته شدن را مایه قرب به خدا می‌دانستند و آرزو می‌کردند لکن چه ملازمه است مابین اعتقاد و صحت آن و مابین عقیده و مطابقه آن با واقع اگر کسی عقیده و اعتقادی داشت آن حق باشد لازم می‌آید که همه‌ی عقاید که از آن‌ها است گمراهی شما این هم حق باشد و هو محال و ما یلزم عنه المحال فهو محال پس می‌شود که این طایفه برحسب واقع باطل محض باشند و متبوعان ایشان از انبیاء کذبه و مفتریان کاذب که خبر آنها در کتب آسمانی داده شده و در متواتر از اخبار خبر از آمدن آنها و گرویدن مردم به آنها و گمراه کردن بسیاری بوده باشند که به نیرنگ و تلبیس باطل را به صورت حق جلوه داده باشند لکن چون این طایفه برخلاف واقع اعتقادی کردند برحسب اعتقاد خود جان بازی می‌کنند و آرزوی مرگ می‌کنند به واسطه لقای خدا و حال آنکه در راه ضلالت قدم می‌زنند چنانچه اتباع هر مذهب فاسدی بر سر دین و مذهب از مال و جان می‌گذرد علقه مذهبی بالاترین علایق است محکم‌تر است از علقه مملکتی و علاقه قومی و رابطه قرابتی و مناسبت دوستی و مردم در آن علایق و مناسبات جانبازی می‌کنند تا چه رسد درباره دین و مذهب و از برای اسکات خصم می‌گویم شما طایفه بابیه ما را که مخالفت با

شما داریم اهل ضلالت و غوایت و هلاکت می‌دانید و در این عقیده که شما را کافر و مرتد می‌دانیم باطل می‌دانید مع ذلک چنان این مذهب در اعماق قلوب ما راسخ و چنان در ضلالت شما ثابت قدم هستیم که بهترین مرضیات خدا را مقاتله با شما می‌دانیم که اگر تمام مال و عیال ما گرفته شود و به دار کشیده و تیرباران شویم از این عقیده خارج نمی‌شویم و آن کشتن را شهادت می‌دانیم و آن را مایه‌ی فوز و فلاح و طریق وصول به اعلی غرف جنان می‌دانیم و اگر روزی میدان مقاتله فراهم شود با کمال شوق و اشتیاق استقبال می‌کنیم و جان خود را کمتر چیزی می‌دانیم در راه خدا بذل کنیم و آرزوی چنین روزی را داریم که خونهای خود را در راه اضمحلال شما بریزیم کل ذا محض رضای خدا و رسیدن به رضوان حال از شما سؤال می‌کنیم که آیا این جانبازی ما علامت حقانیت است و این آرزوی مرگ از ما در طریق اضمحلال شما علامه‌ی صدق ما خواهد بود یا نه و از برای وضوح حق و اینکه بدانی این عبارت پردازیهای بهاء از در اغلوطه و الفاظی است بی‌معنا به یک واقعه اسلامیه اکتفا می‌کنم که ببینی چگونه جماعتی یافت شدند که سالها در طریق [صفحه ۵۰۳] حق بودند و بعد را هم به هوای نصرت حق و اعلان کلمه حقه مشتاق مرگ شدند در راه دین به عقیده خود از زن و فرزند و مال و منال گذشته‌اند و با آنکه کشته شدن خود را یقین داشته مع ذلک به واسطه‌ی رضای خدا و طمع بهشت از جان گذشتند و با آنکه در مشاهده احوالشان همچه به نظر می‌آمد که هوای نفس و دنیا در سر ندارند و طمع مملکت‌گیری از برای ایشان نبوده و می‌دانستند که خلافت به آنها نمی‌رسد و الحاصل بنص قول امیرالمؤمنین (ع) آنها از طالبان حق بوده‌اند که خطا کردند و همیشه لازال در طریق عبادت و زهادت بودند و از قراء مسلمین شمرده می‌شدند و در یک مجمع که معلوم بود کشته می‌شوند مجتمع شدند و جان خود را در راه دین به زعم خود تلف داده آرزوی شهادت می‌کردند مع ذلک ملعون پیغمبر (ص) و امیر (ع) و از اهل نار محسوب و خونهای ایشان را حضرت امیر (ع) به خاک ریخت محض رضای خدا و آن جماعت خوارجند که از قراء لشکر امیر (ع) و اهل زهادت و عبادت بودند و رئیس آنها حرقوص معروف به ذوالثدیه از اصحاب پیغمبر (ص) و به کثرت عبادت بین اصحاب مشهور و رئیس دیگر عبدالله بن وهب بود که به واسطه زهد و عبادتش او را رئیس قرار داده و با او بیعت کردند این جماعت به واسطه نفهمی قرآن و استقلال به عقول ناقصه خود در احکام بر امام مسلمین خروج کرده و فتنه و آشوب در بلاد سرپا کردند به داعیه امر به معروف و نهی از منکر و جهاد و قطع دولت جابره و چه بسیار از اخبار از مسلمانان را که کشتند مانند عبدالله بن وهب و شکم زنش را پاره کردند تا آنکه در مثل کشتن حضرت امیر (ع) اقدام کردند و آن را مابتقرب به خدا قرار دادند و شب قدر را شب این طاعت و عبادت قرار دادند و در وقت بیعت عبدالله به ایشان می‌گفت که خداوند از ما عهد گرفته که از امر به معروف و نهی از منکر خویشتن‌داری نکنیم و سخن جز در راستی ندانیم و در جهاد توانی بجوئیم سوگند با خدای که امر مرا هیچ یاوری نباشد یک تنه بیرون شوم و با این جماعت مقاتله کنم تا شهید شوم و در وقتی که اردوی حضرت در دو فرسنگی ایشان اطراق کرده بود چنان مشغول عبادت و ذکر خدا بودند که صدای تلاوت آنها به اردوی حضرت می‌رسید و این اسباب تشویش خواطر بعض اصحاب هم شده بود و چنان ادعای حق می‌کردند که در وقت مقاتله آن دو رئیس فریاد کردند ای پسر ابوطالب ما در جنگ تو جز جنت جاوید و تقرب به خدای قصد دیگری نکردیم که حضرت این آیه را در جواب ایشان تلاوت فرمود قل هل ننبئکم بالأخسرین اعمالا الذین ضل سعیهم فی الحیوة الدنیا و هم یحسبون انهم یحسنون صنعا و اردوی حضرت چندین برابر آنها بود و می‌دانستند که تاب مقاومت ندارند مع ذلک در جانبازی در راه خدا به زعم خود این طور بودند که مانند امیر (ع) که به شجاعت و قوت او را امتحان کرده عازما علی الموت او را دعوت به مبارزت می‌کردند اضربهم و لا ادی علیا می‌خواندند و دیگری می‌گفت اضربهم و لا اری اباالحسن (ع) و خود عبدالله حضرت را به مبارزت خود طلبید با آنکه می‌دانست کشته می‌شود چنانچه حضرت فرمود در وقتی که آن جناب را به مبارزت خواست که اما انه لیعلم انی حلیف السیف ولکنه قد یئس من الحیوة و در وقت کشته شدن اظهار بشاشت و فرح می‌کردند یکی از آنها در وقتی که شمشیر امیر (ع) تن او را دو پاره می‌کرد همی می‌گفت جندا الروح و الروحه الی الجنة عبدالله بن وهب رئیس لشکر گفت ما ادری انی الجنة ام الی النار مرد دیگری از

خوارج بیرون تاخت یک نفر از اصحاب امیر (ع) بر او حمله کرده و نیزه بر سینه او زد چنانکه از پشت سرش سر به درآورد مرد خارجی به جانب قاتل خود پیشتر می‌رفت که نیزه‌ها کاری‌تر شود و همی می گفت عجلت الیک رب لترضی حال سئوال می کنم از جناب بهاء که گرفتم جان بازی بشروئی و زنجانی و بار فروشی به جهۀ رضای خدا به زعم ایشان بود آیا بیشتر از این نمره از خوارج جانبازی کردند که چنان ایستادگی نمودند که از چهار هزار نفر نه نفر بیشتر نجات نیافتند و همه را از برای رضای خدا [صفحه ۵۰۴] کردند آیا به آیه فتمنوا الموت ان کنتم صادقین این شهیدان را صادقان بشماریم و بگوئیم که ببینید چگونه در راه حق از جان گذشتند آیا فعل اینها با آن دیانت و مسلمانی برای رضای خدا دلیل صحت قول آنها نیست آیا متانت ملا حسین بالاتر از حرقوص و عبدالله در اسلام بوده و آیا زحمت او بیش از زحمت آنها بوده پس به مقتضی کلمات خودت باید خوارج را از انصار خدا بدانی و ارباب هدایت بشماری و طرف ایشان را العیاذ بالله اهل ضلالت دانی الحق و الانصاف که اعمال خوارج شگفت‌تر و عجیبتر از کارهای بابیه بوده با مثل امیرالمؤمنین (ع) که فرمایش پیغمبر (ص) را درباره او شنیده بودند که الحق مع علی و با او بیعت کرده بودند مع ذلک برای خدا با او قتال کردند و اما بابیه با سلطان عصر که خلافت او حقه نبوده جنگ کردند نه لشکر سلطان بیشتر از لشکر امیر بوده و نه عباسقلی‌خان لارجانی مثلا ـ ابن‌عباس و ابوایوب انصاری بوده مع الوصف چگونه فداکاری نمودند و همه از اصحاب آتش و نار بودند همانا حال این جماعت از بابیه مثل حال ایشان خواهد بود و چه اندازه حال این طایفه در اول امر در کشتن مسلمانان فتکا و غیلۀ شبیه به حال خوارج است اگر تأمل در احوال این دو طایفه نمایی.

جواب از استدلال بهاء به آیه شریفه (فتمنوا الموت)

و اما استشهاد جناب بها به آیه شریفه فتمنوا الموت پس می گویم آیه شریفه اصل مردن و کشته شدن را علامت صدق در مرتبه دوستی خدا قرار نداده بلکه از روی مرگ و شوق به سوی موت را علامت قرار داده و معلوم است که مطلق آرزوی مرگ هم علامت نیست هر گاه به دواعی خارجیه باشد مثل شدت هم و غم یا خوف یا امثال آن که چه بسیار از دشمنان خدا از فسقه و فجره به واسطه پاره مکاره و مصائب و شدائد و عوارض خود را کشته‌اند یا آرزوی مرگ کردند بلکه آرزوی مرگ به واسطه شوق به لقاء خدا و قرب به حضرتش و رسیدن به نعیم و رضوانش را و به داعی خلاصی از زندان بدن و شکستن این قفس و رفع این حجاب و برداشتن این پرده‌ها و نقاب و مشاهده انوار جلال و جمال را علامت صدق در مقام دوستی خالص قرار داده چه آن که اگر هر کس دوست خدا باشد و غیر خدا دوستی نداشته باشد لامحاله از غیر متوحش و به خدا مأنوس و چون این حجاب بدن مانع از لقای دوست و قرب به او می‌داند لامحاله فراق او را که حاصل به موت می‌شود آرزو می کند و الحاصل چون مرگ به منزله قنطره و پل است از گذشتن دنیا از خانه دشمنان است و رسیدن به آخرت که خانه دوستان است لذا مشتاق به این می‌شوند چنانچه حالت حضرت امیر (ع) همین بوده و درباره شیعیان می‌فرمود لو لا الاجال التی کتب الله علیهم لم تستقر ارواحهم فی ابدانهم شوقا الی الثواب و اما اصل مردن و کشته شدن و یا آرزوی مرگ از روی دواعی دیگران علامت صدق نیست حال معلوم نمائید که آن کسانی که از شما کشته شدند در واقع آرزوی مرگ داشتند یا آنکه به امید غلبه جنگ کرده و کشته شدند و یا آنکه به قهر و اضطرار دستگیر شده و کشته شدند و هر چند آه و ناله کردند مفید نشده باشد به علاوه آرزوی مرگ از برای لقاء خدا ناشی از اعتقاد و علم به حقیت خود می‌شود و این لازم ندارد مطابقه آن اعتقاد را با واقع مثل آرزوی آن شخص که از خوارج بود و به شمشیر حضرت امیر (ع) کشته می‌شد و سرعت در کشته شدن می کرد و حبذ الروح می گفت قوله کل ما یملک خود را انفاق نموده و به اعلی غرف رضوان عروج فرموده‌اند آیا شهادت این طلعات عالیه و انفس منقطعه بر تصدیق این امر عالی متعالی مقبول نیست می گویم شربت مرگ را چشیده‌اند اما آنکه به اعلی غرف رضوان یا اسفل درکات نیران نزول نموده از کجا معلوم شد و اگر نفوس شریره را طلعت عالیه نامیدن و دعاوی کاذبه را امر متعالی شمردن و جزاف کذاف در ادعا نمودن دلیل خواهد بود و دلی به آن

خورسند خواهید داشت ما را مضایقه نیست اختیار قلم و زبان به دست شما است خواه مدح و ثنا گوئید و خواه قدح و توبیخ مثل آنکه علماء اعلام وارثان علم پیغمبر (ص) و حاملان آثار ائمه را تشبیه کرده و ایشان را همج رعاع دانسته می‌گوید آیا نبود که از قبل امر سیدالشهداء را اکبر دلیل بر حقیت آن حضرت می‌شمردند [صفحه ۵۰۵] با آنکه امر آن حضرت از صبح تا ظهر بیشتر امتداد نیافت و لیکن این انوار مقدسه هیجده سنه می‌گذرد که بلایا از جمیع جهات مثل باران بر ایشان رسید و به چه عشق و حب جان را رایگان در سبیل سبحان انفاق نمودند چنانچه بر همه واضح و مبرهن است انتهی مقصود جناب بهاء آن است که چنانچه طایفه‌ی شیعه دلیل حقیت سیدالشهدا را استقامت این طایفه در هیجده سنه اول خواهد بود بر حقیت ایشان می‌گویم جناب بهاء در این کلام مختصر اولا افتراء و تهمتی بر طایفه‌ی شیعه بسته و ثانیا اغماض از حق وجود و اعتسافی به خرج داده و ثالثا جهل با تجاهل خود را واضح نموده اما مسئله افتراء پس می‌گویم تاکنون احدی از سابقین و لاحقین از برای حقیت آن بزرگوار و آن که خلافت از جدش و وصایت و امامت حق او بوده دون غاصبین تمسک به استقامت و صبر آن بزرگوار بر مظلومیت و قبول شهادت نکرده چنانچه از برای حقیت پدرش و برادرش و اولادش با آن ستم‌ها و ظلم‌ها که دیدند و کشیدند و دست از اظهار حق و اعلاء کلمه حقه برنداشتند کسی تمسک... ننموده به واسطه آنکه استقامت بر امر از مدعی آن دلیل حقانیت مدعی و حق بودن امر او نبوده که مبطلین و مردودین هم بسیار شده که استقامت بر امر خود داشته‌اند بلکه رئیس مستقیمین بر امر که هیچ از برایش فتوری و ستمی و ندامتی پیدا نشد و با آنکه مطرود و ملعون گشته و وعیدهای صادقه به او داده شده و عذاب و عقاب خود را یقین می‌دانست مع الوصف از امر خود دست برنداشته شیطان بوده و هست این است کتب امامیه از سلف تا خلف و مبحث امامت که لازال مورد استدلال بوده مراجعه نمائید ببینید یک نفر به استقامت تمسک جسته یا آنکه دلیل حقیت او مثل پدرش و برادرش و اولادش همان نصوص قرانیه و تصریحات نبویه از سنت متواتره... معجزات و خوارق عادات و مقام قدرت و علم و عصمت او بوده چنانچه بطلان و ضلالت طرفش به علاوه نصوص پیغمبر (ص) و امیر (ع) مقام فسق و کفر و جهل و عدم لیاقت از برای نشستن به جای پیغمبر (ص) بوده که اگر هم بنا می‌شد بالفرض یزید مغلوب و مقهور می‌شد و بر هلاکت و اسارت و انواع بلاها تا کشته شدن صبر می‌کرد چنانچه اجدادش و اخوالش مانند عتبه و شیبه و ولید تا کشته شدن در امر شرک خود مستقیم بودند باز هم بر باطل بود پس استقامت را کسی اکبر دلیل بر حقیت نشمرده بلی وقعه کربلا حق را واضح نمود به معنای دیگر که در مسئله سیم یعنی جهل و تجاهل بها خواهد آمد و آن ربطی به این مقام ندارد چنانچه به زودی بیاید و واضح شود پس استقامت این طایفه دلیل آن که باب مهدی موعود و دین او دین حق بوده نخواهد بود با آنکه نه از قرآن آیه و نه از اخبار حدیثی و از معجزات و سایر امارات و اوصاف حجج الهیه از علم و قدرت و معجزه و خارق عادت ابدا نشانه و اثری در او نبوده اما معجزات که خودش هم انکار او را از خود و غیر خود کرده و اما آیات و اخبار پس هر چند تابعان و متبوعان این طایفه زحمت کشیدند که بتوانند سندی به دست بیاورند تا به دست نیاوردند جز پاره از جعلیات و جمله از تحریفات و برخی از تاویلات که غیر مقبول بوده بلی انصاف آن است که این طایفه از زحمت در این مقام کوتاهی نکردند ولی تقصیر با آیات و احادیث بوده که با ایشان مساعدت و همراهی نکردند و اما مسئله جور و اعتساف پس آن ستم‌ها که بعد از رحلت جدش دیده از مغصوب شدن حقشان و مسلط شدن غاصبین و ظالمین بر ایشان در آن مدت متمادیه و آن ستم‌ها که بر پدرش و مادرش و برادرش در حیات خود دیده و آن اذیتها که بر اولادش رسیده از اسیری‌ها و حبس چهارده سال و کشتن دوستان ایشان که چندین هزار نفر به اسم دوستی ایشان کشته شده و آن هزار ماه سب و دشنام مروانیین و کارهای بنی‌امیه و بنی‌مروان بر فاطمیین و علویین و ظلم‌های بنی‌عباس و شهید نمودن ائمه و ستم‌های پی‌درپی و آن شدتها که از زمان معاویه تا زمان یزید دیده و آن آوارگی از [صفحه ۵۰۶] حرم جدش و آن ناامنی از خانه امن خدا و فرار در بیابان‌ها با زن و فرزند که می‌فرمود اگر به سوراخ جانوری پنهان شوم دست از من برنمی‌دارند تا آن که خون دلم را بیرون کنند و آن کشته شدن انصار در حضورش و آن پاره پاره کردن برادران و بنی‌اعمام و فرزندان در پیش چشمش و آن شهید کردن اطفال در دوش و بغلش

و آن محاصره و احاطه دشمن در اطرافش و آن ناله و اضطراب اهل‌بیتش و آن صدای واعطشای اطفالش و آن التجاء زنانش که ردنا الی حرم جدنا و تشنگی و شدت آن روز و آن مصیبتی که خدا به آدم (ع) می‌فرماید تصغر عندها المصائب و از هنگامه روزی که حضرت صادق (ع) درباره‌ی آن فرمود لایوم کیومک یا حسین و آن هنگامه که به انبیاء عظام خبر سختی آن داده و در کتب آسمانی از او یاد شده و اهل سیر و تواریخ متفقند که مثل آن در عالم پدیدار نگشته و آن اسیری دختران پیغمبر (ص) در شهرها و دیارها نزد دشمنان و آن ناله جان‌سوز زنان بر سر کشتگان و آن گذاشتن هشتاد زن در میان دشمن و آن صداهای اهل حرم در بالینش در وقت شهادتش و آن هنگامه‌های شب عاشورا و روز آن.

مقایسه بهاء خود را با امام حسین

این چنین داهیه و هنگامه و فاجعه را با کمال بی‌شرمی در مقام تصغیر و تحقیر و کوچک شمردن آن می گوید که از صبح تا ظهر بیشتر امتداد نیافت ولی از آن طرف با کمال مبالغه و تفخیم مصیبات خود را هیجده سنه قرار می‌دهد و حال آن که معیار اگر اصل قضیه باب باشد او در چند ساعت واقع شد و اگر تمام مصیبت این رشته باشد پس مصیبات حضرت حسین از زمان رحلت پیغمبر تا این ازمنه خواهد بود و حال آن که اگر تا آخر روزگار عوض آن عیشها که در عکا می کنند و تنعماتی که داشته و دارند که بهترین تحف عالم به سوی آنها فرستاده می‌شود هر روزی به شکنجه و آزاری مبتلا باشند باز ظالم بوده و هستند و اگر نبود از برای ائمه‌ی هدی جز غصب حقشان باز ایشان مظلوم بوده‌اند باز می گویم هر چه از مظلومی و مقهوری و صدمات خود بگویند دلیل حقیت آنها نمی‌شود که آن صدمات هزار یک صدماتی که از اهل حق بر یهود وارد شد نمی‌شود از آنچه بعد از عیسی (ع) تا زمان پیغمبر (ص) و بعد از آن قتل‌ها و اسیری‌ها و نهبها و تفرقه در بلاد و ذلت‌ها و خرابی‌ها و آتش زدن خوانهای ایشان و غارت کردن اموال و اسیر کردن آنها و آنچه از صدمات که بر یهود وارد شده و الی الحال به آن ذلت‌ها باقی‌اند... و در تمام همان شدائد صبر کردند و بر عقیده استقامت جستند و تا حال استقامت دارند مع ذلک بر ضلالت و غوایت بوده و اهل حق ایشان را بر حق نمی‌دانند حال شما بابیه در این بلایا و استقامت بر ضلالت حال برادرانتان حضرات یهود است اگر مظلومیت و استقامت آنها دلیل حقیت آنها است از شما هم دلیل حقیت خواهد بود و اما مسئله جهل با تجاهل پس به واسطه خلط مابین دلیل بر حقیت و اثبات مدعای مدعی است و مابین اثرات و ثمرات که بر شهادت و مظلومیت و اصطبار آن بزرگوار متربت گردید توضیح ذلک آنکه به نصوص قرآنی مثل آیه تطهیر و آیه وات ذاالقربی حقه و آیه قل لا اسئلکم علیه اجرا و سایر آیات وارده در شأن اهل‌البیت و ائمه و به اخبار متواتره بین الفریقین از پیغمبر (ص) در سفارش و فضیلت عترت عموما و اینکه عدل و شریک قرآنند در فضیلت خصوص حضرت سیدالشهداء خصوصا و بودن جمله از اصحاب پیغمبر (ص) در میانه امت و نقل کردنشان سلوک پیغمبر (ص) و دوستی آن سرور را نسبت به نور دیده‌ی خود و به واسطه انحصار نسل نبی و ذریه او در ایشان و غیر ذلک از کمالات شخصیه آن بزرگوار مقام و مرتبه و جلالت و بزرگواری آن وجود مبارک معلوم و مشهود امت بوده ولی به واسطه اشتباه کاریهای معاویه و اغلوطه‌های آن ملعون و احادیث مجعوله بین خلق و داستان صلح حضرت حسن (ع) و متارکه بودن امر و اظهار حق در مدت از زمان بلکه شبهه بیعت مهاجر و انصار و اهل مکه و مدینه و بزرگان دین به یزید و انتشار آن جعلا و کذبا به ولایات و امصار که معاویه به کار برده بود و سکوت آن بزرگوار در ایام معاویه و ناچار بودن آن [صفحه ۵۰۷] بزرگواران و بنی‌هاشم و اهل‌البیت از مراوده و معاشرت با آن کفره و اخذ عطا و جایزه از ایشان و تمکین دادن ایشان از تصرف در مقام خلافت بدون مزاحمت و ممانعت و غیر ذلک مطلب به اندازه در نزد عامه و دوران و بعیدان به اشتباه و اغلوطه گذشته که شبهه آن می‌رفت که معاویه و بنی‌امیه که اقربا و از قریش‌اند بر وجه حق دارای مقام خلافت هستند و لذا اهل‌بیت و عترت پیغمبر (ص) ساکت و ممضی و منفذ امر ایشانند و این مسئله که اینان خلفای پیغمبر نیستند بلکه اعادی آن سرورند و اینکه احقاد بدر و حنین در نهاد آنها است و قبول اسلام آنها به ظاهر مثل قبول پدرانشان

بوده که به طریقه نفاق بوده و مقام ظالمیت و غاصبیت آنها غیر واضح بر عامه بود و هم اینکه عترت و اهل‌بیت نبی که معصوم از هر خطاء و زللی و شریک قرآن و امانت پیغمبر (ص) میانه امتند برخلاف و ضد ایشانند آنها را غاصب و خلافت را حق خود می‌دانند ایضا بر عامه غیر آشکارا بود و هم آنکه مقام خباثت و رذالت و ظلم و ستم آنها و نقص عهد و مواثیق که در عقد مصالحه نموده بودند پوشیده بود به این جهۀ اگر آن بزرگوار هم به رویه حضرت حسن (ع) رفتار کرده و به آن شدت قیام در مطالبه حق خود نمی‌فرمود این اشتباه در میان مردم تا آخر باقی و هر چه از زمان پیغمبر (ص) دورتر می‌شد اشتباه بیشتر و این مسئله مایه اضمحلال دین و اسلام بوده که نه حق شناخته که اطاعت شود و نه باطلی تمیز داده که تجنب و دوری از او شود باب معرفت و عقاید حقه مسدود و مرجعیت ائمه که شموس راه هدایت و سفینه نجات امت‌اند که از میان رفته عقاید و احکام مجهول و از طرف دیگر خود خلافت این فسقه و فجره با عدم علم و دانش و متابعت هوا و شهوات و مراتب نقص پس... اقوی دلیل بر بطلان اسلام بود که جاهلان حال پیغمبر را از حال خلفایش اقتباس کنند و رشته نبوت و رسالت را مانند سلطنت جابره مشاهده نمایند الی غیر ذلک من المفاسد با این جهۀ آن بزرگوار در مقام شهادت برآمد و از خود و اهل و عیال و زن و فرزند و اعوان و انصار و برادران و بنی‌اعمام گذشت که احیا دین نبی و شبهه امضاء و حقیت خلفاء جور را بردارد که ایها الناس ما اهل‌بیت و عترتی که در عصمت و خوبی ما سخنی نیست و همه رتبه و فضیلت و قرب ما نزد خدا و پیغمبر (ص) را می‌دانید بدانید که این خلافت حق ما بوده و هست و به جور و ستم اینان غصب نمودند و ببینید که تا چه مثابه در مقام مطالبه و مزاحمت با ایشان هستیم نه آنکه ما را امضا کننده فرض و گمان کنید ایها الناس بدانید و ببینید که اینان تا چه مقام عداوت با پیغمبر داشته و کینه‌ها در سینه‌ها انباشته و ایها الناس مقام ظلم و ستم آنها را ببینید و سکوت سابقین و لاحقین ما را بدانید که از چه طریق بوده و خواهد بود که آن کسی که مطالبه حق خود نماید بر او چه وارد خواهد شد پس به این قبول شهادت بطلان و غاصبیت آنها را معلوم کرد به واسطه‌ی آنکه مقام فضیلت و رتبت عترت معلوم بوده پس سکوتی نیست که امضائی شبهه شود و معلوم گردد که آنها دشمنان پیغمبرند که با عترت به طمع سلطنت چنین و چنان کردند این از برای هدایت عامه و اما خواصی که مطلع بر امر بودند و دواعی وافیه که محرک ایشان به طلب حق باشد بود در ایشان بود پس این مصیبت عظمی آتشی به جان آنها افروخت که دیگر نتوانستند صبر کنند بعد از همان شهادت رشته خونخواهی و دعوت به حق پیدا شد و اثرات آن تا این زمان به اقامه‌ی اسم تعزیه‌داری باقی بر وجهی که اسم و رسم و نشان و علامتی از آن کفره و قبورشان باقی نماند و در میان دارالسلطنه خود ملعون و مطرود گشته و به این جهۀ حکمای فرنگ این اقدام آن بزرگوار را اول سیاست عالم محسوب می‌دارند که اثرات و فوائد آن الی الحال باقی کل ذا بواسطه آن بود که مقام فضیلت و شرافت و عصمت و طهارت آنها معلوم و سفارش خدا و پیغمبر (ص) درباره‌ی آنها معلوم حقانیت ایشان در مرتبه خلافت و غاصبیت دشمنان و دفع شبهات و مفاسد محتاج بود به مطالبه حق خود و شهادت که به آن واضح شود حق و مردم رجوع کنند از باطل و بدانند که اوصیا پیغمبر (ص) کیانند این استقامت چون [صفحه ۵۰۸] از حجج و کسانی که هدایت و رشد ایشان معلوم بود علامت بطلان خلفاء جور و اسباب هدایت خلق گردید نه آن که به استقامت فهمیدیم که ایشان برحقند و دشمنان باطل من دون آن که خوبی ایشان از خارج معلوم باشد و اما مسئله ما پس حکایت اثبات حقانیت و صحت دعوی است به استقامت و از همین جهۀ است که در مبحث امامت کسی استدلال به استقامت و مظلومیت نکرده ولی احیاء دین پیغمبر و بطلان مخالفین را از اثرات شهادت آن سرور می‌دانند و بین المقامین بون بعید پس استشهاد به فعل آن بزرگوار از برای حجیت استقامت این جهل یا تجاهلی است از بهاء پس خوب تأمل نما تا مطلب را واضح بیابی.

دلیلی دیگر از بهاء (غلبه یافتن و احاطه بر تمام عالم) و جواب آن

دلیل چهارم بهاء در ایقان می‌گوید از جمله دلائل ظهور غلبه و قدرت و احاطه که بنفسه از آن مظهر معبود در اکناف و اقطار عالم

ظاهر شد که به اندک زمانی آثار و غلبه و قدرت و سلطنت و اقتدار از آن جوهر الجواهر در جمیع بلاد ظاهرا می‌نویسد یا چنین تصرف و احاطه از احدی در امکان ظاهر شده تا قولش آیا هرگز در هیچ تاریخی از عهد آدم تا حال چنین غوغائی در بلاد ضوضائی در میان عباد واقع گشته انتهی می گویم به اصطلاح اهل بلد خدا پدر خشت‌مال را بیامرزد گمان نداشتم کسی در جراف و مبالغه تا این مشابه سخن راند اگر دل ایشان به این خوش است ما را چه مضایقه و الا نزد اهل اطلاع و بصیرت این دلیل ممنوع و فاسد است از حیث صغری و کبری که اولا غلبه و اقتدار و سلطنت و احاطه از برای او در اکناف عالم نبوده و جز متابعت جماعتی قلیله مختفی و مستور اثر دیگری مشاهده نشده و تا زمان تحریر بهاء غالب بلاد و عباد اسم و خبر آن را نشنیده نگارنده در اوائل سن مقارن با اواخر این فتنه و حادثه بودم و مشاهده می کردم که جز مضحکه و مسخره عقلا امر دیگری مشهود نبود پس اگر مقصود غلبه و سلطنت ظاهریه است که جز ذلت و قتل و اسارت و اختفاء و استتار مشاهده نشده و لذا بهاء این امور را از اوصاف قائم و اصحاب او می‌دانستند و اگر با طینهٔ مؤثره در احوال و اخلاق مردم است که ابدا اثری ندیده و حال مردم قبل از او و بعد از او به یک منوال بوده چنانچه در کلام عبدالبهاء بیاید و ثانیا غلبه و اقتدار و سلطنت حجت و علامت صدق نیست که در باطل و حق هر دو یافت شده چه بسیار از اهل حق و دعوت‌های الهیه که مورد اجابت و احاطه نگردیده و چه بسیار از دعوات باطله که مورد غلبه و احاطه گردید با اینکه عیسی (ع) خود را بنده خدا می‌دانست ببینید که دعوت لوطر خلق را به تثلیث چه اندازه غلبه و احاطه و تأثیر نمود و از آن طرف دعوت نوح (ع) را ملاحظه فرما واعجبا که این در زمزمه مختصره که اثرات غالب دعوات باطله قبل از آن به مراتب بیشتر از آن بوده جزافا ادعا می‌شود که از عهد آدم تا حال چنین غوغائی پیدا نشده مطلعین بر اوضاع عالم در رشته مذاهب و ادیان باطله یا حقه و در آشوب و انقلابات سانحه اعتنائی به چنین زمزمه مختصره ندارند و آن را وقعی نگذارند شاهد مدعی آن که اهل سیر و تواریخ چندان اعتنائی به نقل آن نکرده مگر بعضی در تاریخ ایران باری به ادعاء مبالغه عاقل فریفته نمی‌شود.

در أمی بودن باب و جواب آن

دلیل پنجم آن خبری است که عبدالبهاء در مفاوضات خود در صفحه صد و نه می‌نویسد اما حضرت اعلی روحی فداه در سن جوانی بیست و پنج سال از عمر مبارکش گذشته بود که قیام به امر نمود و در میان طایفه شیعیان عموما مسلم است که ابدا آن حضرت در هیچ مدرسه تحصیل نفرمودند و نزد کسی اکتساب علوم نکردند و جمیع اهل شیراز گواهی می‌دهند با وجود این به منتهای فضل بغتهٔ در میان خلق ظاهر شد و با آن که تاجر بودند جمیع علمای ایران را عاجز فرمودند تا می‌نویسد زلزله برارکان شرایع و آداب و احوال و اخلاق و رسوم در ایران انداخت ظهور چنین آثار عجیبه از جوانی تاجر اعظم دلیل است که این شخص مربی کلی بوده شخص منصف ابدا توقف در تصدیق نمی‌نماید انتهی موضع الحاجهٔ و پدرش بهاء در این مقام می گوید چشم امکان چنین فضلی ندیده و سمع امکان چنین عنایتی نشنیده چه آن که انبیاء اولواالعزم مفتخر شدند هر کدام به کتابی که در دست هست و مشاهده [صفحه ۵۰۹] شده و آیات آن احصا گشته و از این غمام رحمت آن قدر نازل شد که هنوز احدی احصا ننموده چنانچه به نسب مجلد الان به دست می‌آید انتهی و زندیق گلپایگانی در فرائد می‌نویسد در صورتی که از ابن‌العرب مربی در قریش سی جزو قرآن را می‌توان قبول کرد که کلمات الله است چگونه از ابن‌العجمی که درس نخوانده در مدرسه داخل نشده از اهل‌بیت علم و فقاهت ولادت نیافته و به اعتراف اعداء حضرتش امی صرف بوده اضغاف قرآن را قبول ننمائیم انتهی و حاصل این استدلال آنکه با امی بودن باب و نشر این علوم بی‌پایان دلیل آن است که من عند الله است می گویم سبحان الله از دروغ و ادعا اگر چه عبدالبهاء در اوائل امر نبودند و در اواخر هم در ایران نبودند ولی عجب از بهاء و گلپایگانی است که چگونه نسبت به عموم طایفه شیعه می‌دهند که در بین ایشان مسلم است که باب امی صرف بوده و حال آن که ابدا این سخن درست نیست هر کس احوال باب را نقل کرده و نوشته کیفیت تحصیل و اکتساب او را ذکر نموده که تحصیلاتی مختصر و ناقص به اندازه معلوماتش از برای او اثبات

و تعیین کرده حتی درسهای آخرش را که مدتها در مدرس سید رشتی و زیر منبر او نشسته و هم‌قطار خان کرمانی و اشباه ایشان بوده منتهی الأمر آن استعداد و مایه را نداشته که به مطالب سید مانند کرمانی واقف و دانا بشود از جمله از کسانی که بودند و دیدند و گفتند و الاماجدوهٔ در جمله از مؤلفاتش شرح حال و تلمذش را نزد سید نوشته در اوقاتی که در کربلا خدمت صاحب ضوابط و صاحب فضول علیهما الرحمه تحصیل می‌نموده و هنگامه‌ی سید بلند بوده آن اوقات والد مرحوم او و ملاحسین را در مدرس سید می‌دیده و هم‌چنین صاحب قصص العلماء شرح حالش و اینکه پای منبر سید نشسته و مطالب سید را تحریر می‌نموده و آن بزرگوار معاصر و شاگرد و صاحب ضوابط بوده که دیده و نوشته و هم‌چنین مورخ بی‌بدیل معاصر باب سپهر مرحوم شرح تلمذات او را نزد سید نوشته و هم‌چنین آن شخص سیاحی که اسم خود را مخفی داشته و در کمال بی‌غرضی خواسته تاریخ احوال باب را بنویسد مکتب رفتن او را تا درس سید رشتی را نوشته و خود باب در مجلس ولیعهد هنگامی که نظام العلماء از قواعد صرف و نحو از او سؤال می‌کرد در جواب گفت در کودکی آموختم و حال فراموش کردم و هم مورخی که در مصر شرح حال این طایفه را نوشته تحصیلات نزد سید رشتی و تعلیم اصطلاحات عرفا و شیخیه را نوشته بلکه اهل اطلاع مکتب‌خانه ایشان را که در شیراز مشهور بقهوه اولیاء و معلم ایشان که مرد صالح و متقی بوده و معروف به شیخنا بوده تعیین کردند و فی الجمله تحصیل نحو و صرف نزد او نموده و دیگر فاضل بستانی در دائرهٔالمعارف مفصلا احوال او را نوشته بابیه دینی است در عجم ظاهر شده به دعوهٔ کسی که به سید علی‌محمد معروف بود و بود شاگرد از برای بعضی از مثلا تلامذه شیخ احمد که سید رشتی باشد و دیگر جناب رئیس الحکمای آذربایجانی در مفتاح الابواب خودش به عربی نوشته که ترجمه‌اش این است که باب در ترتیب حال خود تعلیم فارسی و عربی و سعی در تحصیل خط نسخ و شکسته کرده و مشهور به خوبی خط بود تا می‌نویسد که خالش او را کربلا فرستاد که شاید از ریاضات غیر مشروعه دست بردارد و در کربلا خدمت سید رشتی کتب و مطالب سید رشتی را شیخ احمد را تحصیل کرده و الحاصل مورخی مانند سپهر در این قرون اخیره با اطلاع و درست نویس نیامده و او در حال دعوت باب حیات داشته و تمام وقایع باب به او می‌رسیده و به واسطه‌ی نوشتن تاریخ به دست می‌آورده او شرح مکتب رفتنش تا درس سید رشتی را نوشته حال بفرمائید که کدام یک از علماء نوشته‌اند یا گفته‌اند در کجا و کی و چه کتاب که باب امی صرف بوده و کدام شخص از اعداد باب اعتراف به امی بودن او کرده و دروغ بستن به اهل شیراز از راه دور از تو شخصی مدعی که هزار گونه تهمت و افتراء مبالغه و ادعاء و جزاف و گزاف در دعوی تو دیده و شنیده شده مثبت دعوی نمی‌شود و کسی قبول نمی‌کند من می‌گویم تمام اهل شیراز متفق‌اند بر اینکه این تاجرزاده که پدرش بزاز و اعمامش تاجر بودند چون در خانه تجارت [صفحه ۵۱۰] بزرگ شده و در بلاد تمدن تربیت یافته مانند سایر تجار که اطفال خود را به مکتب و پس از آن به مدرسه می‌فرستند مکتب و مدرسه فرستاده و او از شغل پدری کناره گرفته هم خود را به تحصیل علوم و ریاضت گماشته در بوشهر و شیراز همه اهل بوشهر و شیراز تصدیق دارند هر چند وقت جناب عبدالبهاء تشریف آورند به بوشهر و شیراز صبر کنند دعاگو هم حاضر می‌شوم با هم در شیراز استعلام امی بودن باب را می‌کنیم این فرمایشات از برای مردم عکا که بی‌خبر از تحصیلات کربلا و تحصیلات شیراز بودند خوب است من می‌گویم حکیم دانشمند صاحب باب الأبواب پس از اینکه می‌شمرد کسانی که تاریخ باب را نوشته‌اند از مردمانی که افراط کردند در قدح یا مدح می‌شمرد چند نفر را که خیلی بیغرضانه این تاریخ را نوشته‌اند دو نفر از آنها را تعیین می‌کند که خیلی بی‌غرضانه و منصفانه از روی تحقیق نوشته‌اند و این دو نفر معاصر زمان باب بودند و ظاهرا جدش و والدش باشد موافق آنچه در نظر است و خود صاحب باب الأبواب از کسانی است که در رساله خود نوشته عکا رفتم و بهاء و میرزا عباس مازندرانی و غصن اعظم و غصن اکبر را و میرزا بدیع ملقب به میرزا غصین را دیده خادم‌الله میرزاخان و غیر ایشان را دیده و پس از معاشرت کامله در قبرص [قبرس] ملاقات مفصل و تحقیقات کامله کرده و به ایمان مغلطه قسم یاد می‌کند که جاده‌ی انصاف را از دست ندهد موافق تحقیقات خود و کتب این جماعت تاریخی نوشته و از مکتب رفتن باب تا درس سید و کیفیت تحصیل او را نوشته بلی در این تحصیلات علم کافی و وافی

که بتواند کاملا در معابی خوض نماید و در انشا خطب و مناجات از غلط محفوظ ماند تحصیل نکرده و این است آنچه در السنه متداول است که بی‌سواد و بی‌علم بوده نه آن که مقصود آن باشد که تدرس و تعلم و تحصیل نکرده و امی بوده پس امی بودن باب غلطی است که از برای کرامت و اعجاز او جعل کرده‌اند بلی آنچه در میان شیعه عموما مسلم بوده آن است که عاری از کمالات علمیه بوده که این قدح و ذم را لازال به او می‌نمودند چنانچه در ایقان پر است از این شکوی که به او نسبت می‌دادند بر او چنین و چنان می‌گفتند دلیل دیگر بر امی نبودن باب و اینکه... اکتساب مقدار ناقصی از علوم در مکاتب و مدارس کرده آن است که معلوم است از مراجعه در کتب باب آن که به لسان عربی تکلم کرده و انشاء خطب و مناجات نموده و شطری در تفسیر و حدیث نوشته و تصرفات و تأویلات مسروقه به دست آورده که عامی بحت صرف نبوده حال اگر امی بوده و اکتساب نکرده باید علم او لدنی باشد و از وحی آسمانی و فیض ربانی باشد و در این صورت کلماتش لامحاله از غلطات صوری ظاهری و از جهل و نادانی در مطالب عاری خواهد بود که در علم الهی غلط و خطاء و جهل و اشتباه را ندارد و حال آنکه مراجع در کتب او می‌داند کثرت جهل و عیب و غلط او را در آنها پس معلوم آن است که علم او ربانی نبوده پس امی نبوده و این به واسطه آن است که به طریق متعارف تحصیل و تعلم کرده اما ناقص به این جهات برزخ بین الامرین و شق ثالث بوده نه عامی بحت و نه عالم کامل مثل کسی که در شناوری مهارت نداشته باشد و خود را در دریائی انداخته باشد و اما آن که نوشته جمیع علمای ایران را عاجز نمود پس این به مثابه‌ی دروغ است که از کمال بی‌وقاحتی و بی‌شرمی ناشی می‌شود با کدام یک از علمای عصر خود مباحثه کرده و چه فن گفتگو کرده و که را عاجز خوب بود از برای صدق این مدعا یک دو مجلس از مناظرات و سئوال و جواب را می‌نوشت که مسئله از ادعا و جزاف خارج باشد بلی سه مجلس از برای او فراهم شد در اصفهان و تبریز و آن چه صورت از مورخین در آن مجلس نوشته‌اند از مباحثات و مکالمات جز عجز باب و حیرت و سرگردانی او چیزی ننوشته‌اند که یکی مجلس معتمدالدوله و دیگری مجلس ولیعهد که سابقا اشاره به سوی آنها گردید اگر بگوئی مورخین به دروغ نوشته‌اند می‌گویم اولا آنچه شما ادعا کردید دروغ است و ثانیا کلمات باب و جعلیات و بیانات او شاهد کذب شما و صدق آن چیزی است که مورخین نوشته‌اند علومی عقلیه و نقلیه [صفحه ۵۱۱] اصولیه و فروعیه از مبادی و غایات در آن عصر بین علماء متداول بوده و از مراجعه بیانش معلوم می‌شود که عاری و بری از تمام آنها بوده از برای نمونه مختصری در مقاله‌ی ثانیه در شرع عملیات باب نوشتم به آن جا رجوع شود تا مهملات او را ملاحظه فرمائید و تصور نکنی که صاحب آن کلمات او می‌تواند علمای ماهرین در علوم را عاجز نماید بلی می‌توان عجز علما را از یک نکته تصور نمود و آن از باب معارضه‌ی جاهل و عالم باشد که آنچه را جاهل می‌گوید عالم نفهمد و آنچه را عالم بگوید جاهل نفهمد و یا از باب جهل مرکبی باشد که داء عضالی است بی‌دوا و از باب فرمایش حضرت عیسی (ع) باشد که عالجت الاکمه و الابرص و ما عالجت الاحمق و از باب سئوالات نقال‌ها و افسانه‌گوها و معرکه‌گیرها که فضیلت این‌ها در نقل حسین کرد است باشد که اشکالات آنها نزد علماء لاینحل و جز خودشان کسی جواب آنها را نمی‌داند شرط اول در مناظره‌ی رسائی دانش و عقل طرف است به فهم مطالب خصم خود اگر احمق یا جاهل مرکبی که خیالات شعریه سوداویه در سر داشته باشد چگونه حکیم دانشمند طرف صحبت با او شود چنانچه در جواب سئوالات فاضل نوری انشاء کلماتی بی‌ربط از مدعا را نمود البته در این صورت فاضل باید سکوت اختیار نماید اگر عجز علمای ایران را از این طریق‌ها تصور فرموده‌اند جناب عبدالبهاء ما را در قبول آن سخنی نیست شنیده دارم که در اوقات اشتهار والد به مقامات علمیه شخص عوامی که به مرض جهل مرکب و قصور عقل مبتلا در تجمعی اظهار می‌کرد که اگر آقا حاضر شود و با هم مباحثه کنیم متعهدم که او را مغلوب نمایم این سخن را به والاره گفتند تصدیق نمود که هر چه من بگویم نخواهد فهمید و آنچه او بگوید من ادراک نکنم در اوقات تحصیل در عتبات عالیات آخوند ترکی بوده که سال‌های دراز در مدارس تحصیل کرده و خود را در پیری به خواندن شرح لمعه رسانیده و معلوماتش از این قرار بود که خود حقیر از او شنیدم که ترکیب کلمه‌ی مبارکه‌ی مالک یوم الدین را به این طریق می‌کرد که ما حرفی است از حروف نافیه و لام از حروف

جاره و کاف مجرور به لام گاهی با علماء نمره‌ی اول طرف مباحثه می‌شد و چون نتیجه به سکوت عالم منتهی می‌شد گمان غلبه‌ی خود را می‌کرد و به نگارنده می‌گفت با فلان آقا مباحثه کرده‌ام او را مالندم و به دست خود اشاره به مغلوبیت طرف می‌کرد به تعجیز جناب باب علمای ایران را به این طریق قبول دارم قوله زلزله بر ارکان شرایع و احوال و اخلاق و آداب و رسوم ایران انداخت نمی‌دانم چه اخلاق و چه آداب و چه رسوم در ایران متداول بود قبل از زمزمه‌ی باب که حال متزلزل گشته و در ایران بر حال ثبات و قرار خود باقی نمانده ما هر چه تصور می‌کنیم حالات ایران را قبل از سنه‌ی ستین و بعد از آن به یک حال مشاهده می‌کنیم و این زمزمه آن قدر مختصر و محقر بود که غالب بلاد از او بی‌خبر و غالب مردم تا حال هم هنوز ندانسته و نمی‌دانند که او چه می‌گفته و چه ادعا را داشته سالهای دراز گذشت و اصل ادعا دعوت او مشتبه و غیر معلوم بود کسی هم اعتنائی به تحقیق حال او نداشت خاصه علما اعلام که آن را جز یاوه‌سرائی چیزی نمی‌یافتند و بدین جهت با آنکه لازال مشغول تألیف و تصنیف خاصه در باب مذاهب و ادیان بودند و در مقام دفع اعتراضات و شکول خصم بودند ابدا رساله در این باب ننوشته‌اند و مذاکره و مباحثه نفرموده‌اند که آن را قابل اعتنا ندانسته نفس کلمات او را مبطل کافی از برای او قرار می‌دادند و جهل و نادانی و بی‌سوادی او را برهان قاطع بر او می‌دانستند و دیگر تعرضی در رد و ابطال ننموده و از احدی از علما اعلام با آن کثرتشان در آن مدت متمادیه رساله در رد آنها دیده نشده تا در این اواخر که مثل ملحد اصفهانی و زندیق گلپایگانی کتب استدلالیه نوشته و ابواب مغالطه و دروغ و تحریفات و تأویلات و ادعا و جزاف را بر روی مردم گشودند محض دفع شبهات [صفحه ۵۱۲] آنها بعضی متعرض آنها گردیدند چنانچه حقیر تا قبل از دیدن دلائل و فرائد ابدا به خیال نوشتن رساله در این باب نبودم ولی پس از ملاحظه آن دو کتاب و ایقان که دیدم کتاب‌های خود را به آیات و اخبار مشحون کرده در حالتی که ابدا موافقت با خیال ایشان ندارد ناچار در این مقاله ثالثه در مقام نقل و ابطال آن برآمدم آیا جمعه و جماعات و تعزیه و زیارات و حج و سایر عبادات در ایران متروک گشته و آیا کیفیت اعیاد و معاشراتشان تغییر یافته و آیا در این مدت هفتاد سال شعائری از مذهب امامیه از میان برداشته و به جای آن آثاری از تأسیسات جدیده باب رایج گشته و آیا عقایدشان از میان رفته و آیا اصل شریعت اسلامیه از میان رفته و آیا در کیفیت تحصیل احکام از طریق اجتهاد یا تقلید خللی راه یافته و آیا اخلاق و ملکات آنها تفاوت کرده و آیا علوم و صنایع و حرفی از طرف باب در میان ایشان شایع گشته علوم ایرانیان همان است که بوده و صنایع و معارفشان بر حال خود باقی اگر تکمیلاتی در صنایع شده باشد از اثرات معاشرت با دول متمدنه خواهد بود مگر آن که عبدالبهاء می گوید تمام ترقیات اروپا و اتاذوبی امریکا و استکشافات بریطانیا از اثرات آن ظهور بوده و حال آن که هفتاد سال از این ظهور نگذشته و این ترقیات سیصد سال علاوه است که در ممالک متمدنه پیدا گشته مگر آن که به طور شرط متاخر از تأثیرات این ظهور گمان شود که ظهور باب در سنین متاخره تأثیر نمود در ترقیات و استکمالات ممالک متمدنه در قرون ماضیه یا معارف روحیه و علوم عقاید قلبیه و یا اعمال جوارح ظاهریه و یا ملکات نفسانیه و یا صنایع و حرف معایشه و یا سلوک و آداب و سنن و طریقه معاشریه آنها تغییر یافته مثلا حجاب زنان به بی‌نقابی تبدیل نیافته و اختصاص مال هر کسی به صاحبش تغییر پیدا نکرده و هکذا بلی کسی این تأثیرات را دلیل بخواهد بگیرد امت اسلامیه است که بگوید یک نفر بی‌یار و معینی در برابر اعادی و دشمنان چگونه زلزله در اصول خلق انداخت که تمام اهل حجار و من والدها از مقام شرک به توحید و از مرتبه عبادت اوثان به عبادت رحمن و از اخلاق رذیله جاهلیت از قساوت و عصبیت و غضب و ظلم و شحناء و بغضاء و کبر و حسد و بی‌رحمی به اضداد آنها از اخلاق کریمه واصل و از مرتبه بربریت و وحشیت و تباغض و تعاند و هتک اعراض و قتل نفوس و نهب اموال و تضییع حقوق و هرج و مرج و ترقعات جاهلیهٔ به مدینه فاضله تمدن و نظم و سیاست و اتحاد و الفت و اتحاد و احسان و صله و حسن معاشرت و قانون حقوق و حریت و مساوات و اخوهٔ کشانده از چاه جهل و نادانی به اوج علم و معارف رسانده چنانچه معلوم می‌شود از احوال امم وحشیه و اقوام متباغضه و عادات منحوسه اعراب قبل الاسلام و بعدها که مجال شرح آن نیست و چنان آن نفوس ابیه شقیه صعبه را منقاد و مطیع نمود که پسر بر روی پدر و برادر بر روی برادر شمشیر

کشید و به طریقه حقه و تمدن دعوت نمود اگر اجابت نکرد گردن زد و تمام آن قبایل را مضطرب و متزلزل ساخت و به اندک زمانی بر ایشان استیلاـ یافت و آثار و قدرت و قهر و غلبه از او در میان طوائف اعراب بلکه سلاطین روی زمین ظاهر گردید نه از برای کسی که در بلد خودش شیراز و در خاک خودش طهران هیچ متانتی و سماع قولی پیدا نشد و کسی که در محل اقامتش بغداد و کربلا آثاری و تأثیراتی از او در نفوس خلق پیدا نشد که لااقل این دو سه مکان برحسب غالب بلکه اغلب مردمش معتقد به او و متخلق به اخلاق او باشند یا آنکه در محل دعوتش مثل پیغمبر (ص) در مکه معظمه تابعان و پیروانی از برایش پیدا شود و نه از برای کسی که الی الحال چشم آرزو به ایران و ایرانیان داشته و هنوز نتوانسته خود و اتباع لااقل دعوت خود را آشکارا نماید و خبر معدود قلیلی غیرقابل مراعتنا تمامی اهل مملکت بر ضد آنها رفتار و به آنها بی‌اعتنایند آیا چه زلزله و چه تأثیری در آداب و رسوم مردم پیدا شد و به جز حقارت و استتار و کتمان عقیده و اسرار چه از اتباع این طائفه [صفحه ۵۱۳] مشاهده شده اگر زلزله بوده در اوضاع و احوال وجودیه آنها بوده پیدا گشته و اگر غلبه بوده بر آنها بوده و اگر سلطنت و اقتداری بوده بر رقیت و خذلان آنها بوده به مبالغه و ادعا دل خود را خوش داشتن چه سود ما هم می‌توانیم بگوئیم و اگر بگوئیم به راستی و صدق سخن رانده‌ایم که این مدعی با آنکه مسلک و مشرب او و اتباعش آن است که نفوذ و تأثیر را اقوی حجج و براهین می‌دانند بلکه گلپایگانی دلیل را منحصر به آن می‌داند و با اینکه تمام توجهشان به سوی ایران بوده و هست هر چند خودش و اتباعش و دعات و مروجینش زحمت‌ها کشیدند و اقسام رنج‌ها بردند چه آن که در خلوت‌ها دعات فرستادند که عوام اهل ایران را مطیع نمایند و چه آن که شمشیر کشیدند فتنه و آشوب در بعض نقاط فراهم کردند و چه آنکه در مقام فتک و کشتن شاه و علماء و اشراف غیبهٔ و سرا برآمدند و چه آنکه الواح و جرائد منتشر کردند و چه آن که عده‌های غلبه و ظهور و احاطه دادند در این مدت متمادیه نتوانستند تغییری و تبدیلی در اخلاق و احوال مردم و نسخ و فسخی در احکام و رسوم پدید نمایند بلکه روز به روز عقیده مردم به ظهور موعود خود و انتظار غلبه اسلام بر کل ادیان محکم‌تر شد بعد از ایام ظهور اوست که همه ساله شب میلاد حجهٔ بن الحسن (ع) چراغان و جشن‌ها و خطبه‌ها و قصیده‌ها و مجلس‌ها دارند و پس از اوست که غالب مجالس وعظ و انذار مصروف به ذکر حالات آن بزرگوار است و بعد از اوست که شعائر مذهبیه از قبیل اقسام تعزیه‌داری و باب زیارات روز به روز در تزاید است و بعد از اوست که رشته تحصیل علوم شرعیه در باب اجتهاد و استکمال علم اصول و فقه که مدرک احکام اسلام است در نهایت ترقی و استحکام است و بعد از اوست که هنوز به عقیده فاسده شما مردم به انتظار موهومه و دست از کهنه‌پرستی برنداشته و هر کس بر خلاف ایشان باشد او را هالک و خاسر می‌دانند این است حال ایران که مطمح نظر ایشان است که زحمت‌هایشان هدر بلی به اندازه که یهود و نصاری و کبر و مجوس از ادیان باطله و پاره طرق صوفیه در کینه و بعض مذاهب باطله مذهب سنت و جماعت در ایران علنا و آشکارا زندگی می‌کنند شاید از این طایفه به طور دزدی و استتار با کمال خوف و تقیه روزگاری تلخ بگذرانند دیگر این همه لاف و اغراق برای چه.

کلام بهاء در مورد کتب انبیاء

و اما کلام بهاء که انبیا هر کدام به کتابی مفتخر الخ اگر من عند الله باشد آن کتاب سطری از آن از برای افتخار کافی خواهد بود که سند سفارت و برهان نبوت و آیه وساطت بین الواجب و الممکن است و اگر من عند الله نباشد کثرت و تعدد ان کافی فی المقام نخواهد بود پس معیار به وحدت و کثرت نیست بلکه به بودن من عند الله و غیر آن است حال می‌گویم انبیاء مفتخر بودند به کتابی که یا خود آن کتاب است بنفسه برهان و دلیل بود بر بودنش من عند الله من غیر حاجهٔ الی اینکه صاحب او صاحب معجزات دیگری باشد که به آن معجزات دیگر نبوت و صدقش و معلوم شود و بودنش کتابش من عند الله مانند قرآن چنانچه پیغمبر (ص) آن را سند و برهان خود قرار داد و تعجیز فرمود و یا آنکه اگر چه آن کتاب بنفسه کاشف از بودنش من عند الله نبود ولی صاحبش

که مدعی بود که این نامه از خداست صاحب معجزات و خوارق عادات بود که کاشف از صدق و نبوتش بود مانند سایر صحف آسمانیه و لذا صاحبان آنها تعجیز و تحدی به کتابشان نفرمودند و به معجزات دیگر مانند عصا و ید و بیضاء یا ابراء اکمه و ابرص بی‌دوا تمسک جسته‌اند و در هر صورت چه بنفسه و چه من الخارج معلوم شد که آن کتابها من عند الله بود و کفی به فخرا و شرفا و برهانا اما این مدعی که به قول شما اکثار در تحریر کتاب نموده پس از طریق خارج که معجزات دیگر باشد که معلوم نشد کتبش من عند الله باشد چه آن که خودش منکر اصل معجزه یک سره و نافی از خود بوده و خود کتابش هم بنفسه کاشف از بودنش من عند الله نبوده از باب غلطات صوری و لفظی و مضمونی معنوی حال که من عند الله نشد کثرت و زیادتی او چه فایده در مقام خواهد داشت که اگر نفس کثرت کتاب دلیل و حجت [صفحه ۵۱۴] باشد کسانی که کتبشان چندین برابر کتب باب است بسیار و آن پاکان و نیکان ابدا پا از گلیم خود دراز نکرده و چنین ادعاها و جزافها نسروده و اگر بگوئی نفس کتاب هر کتابی باشد به ضمیمه دعوی بودنش من عند الله سند است که این دو روی هم رفته یعنی کتاب با اقران با این دعوی کاشف از بودن من عند الله باشد چنانچه این طایفه می‌گویند به این تقریر که اگر نفسی کذاب کتابی آورده و بگوید که از جانب خداست بر خدا لازم است که او را اخذ نماید پس جواب آن را و رد استدلالشان را مفصلا در حجیت کتاب و رد فرائد و دلائل بیان نمودیم و خواندیم آیات قرآنی را که دلالت داشت بر آنکه مفتریانی پیدا می‌شوند که کتابی را به دروغ به خدا نسبت دهند مانند قولش فمن اظلم ممن افتری علی الله و قال اوحی بشیء الی و لم یوح الی بشیء فمن اظلم ممن افتری علی الله کذبا یکتبون الکتاب بایدیهم ثم یقول هو من عند الله و گذشت در وقت صاحب فرائد جواب از آیاتی که به هوای نفس خود استدلال از برای این مقام کرده بود.

جواب از استدلال گلپایگانی در أمی بودن باب

و اما کلام زندیق گلپایگانی که ابن‌العرب و مربی در قریش سی جزو الخ پس می‌گویم اولا یکی مرد جنگی به از صد هزار و ثانیا آنکه ابن‌العربی به اعتراف ما و شما امی بوده و اما ابن‌العجمی شما زحمت‌ها در تحصیل علوم کشیده و به جائی نرسید و امی بودنش دروغی است که آن را شما جعل کرده که سند خود قرار دهید و ثالثا چه اندازه فرق بین این دو نفر از حیث زمان و مکان که آن ابن‌العربی در مثل ریگستان مکه و بلاد حجاز که جز قبائل وحشیه و اقوام متباغضه و جهله سفله که عبده اوثان مصنوعه و خدایان موضوعه خود بودند با آن جاهلیت کس دیگری در آن خاک نبوده و از تمام علوم و معارف و فنون و کمالات عاری و بری بودند خاصه در مراتب توحید مردمانی بودند که آن چوب خرما خدا بسازند و بپرستند و هنگام گرسنگی بخورند نه معلمی و نه مدرسی و نه مدرسه و نه کتاب و نه تدریسی و نه علمی از هیچ قسم از اقسام علوم و نه شریعتی و نه پیغمبری در تیه جهالت بدون شریعت و پیغمبر و بدون حکماء و دانشمندان روزگاری به سر برده در ازمنه که علوم شایع نبوده و تکامل نداشته و بسط و اشاعه نیافته و آن چه از افکار حکمای اطراف هم بوده از معارف و علوم و حکم در آن زمان به دست آن مردم نیفتاده مع ذلک آن ابن‌العربی قیام نمود به شریعتی تمدنیه روحانیه و سیاستی کامله مدینه که منصفین از حکمای غرب و فلاسفه اروپ تصدیق به تمامیت و کمال تمدن اسلامی نموده‌اند بلکه تمدن غرب را از برکات آن دانسته‌اند و آن را خاتمه تمدن محسوب داشته‌اند که ذکر اسامی و کلمات ایشان موجب اطناب است و چه قدر از علوم مبدء و معاد و اسرار خلقت و کائنات و بیان صفات جلال و جمال و کمال و حکم و آداب بیان نموده که در این مدت متمادیه با انشعاب و سعه علوم روحانیه هنوز علماء راسخین و حکماء بارعین به مختصری از آن برنخورده این سی جزو مختصر که این زندیق تحقیرا از او یاد نموده با کمال اختصار و کوچکیش ملاحظه فرمائید که چرا فرو گذاشت کرده جمله از او بیان قصص و عبر و حکایات امم ماضیه است و احوال پیغمبران گذشته و معجزات ایشان که هم موعظه و عبرت و هم برهان عقیده و اعتقاد است به اندازه اوفی و امم و جمله در بیان اخبار از امور آتیه و ابناءات غیبیه است که فوائد آن بسیار و جمله در بیان اخلاق و مکارم کریمه است به حدی وافر و جمله در سنن و آداب حمیده به مرتبه‌ی تامه و جمله

راجع به امور مبدأ و معاد و توحید و تقدیس و تنزیه و صفات جلال و جمال و کمال به مرتبه که فوق آن متصورنه و جمله راجع به مقامات سلوک و مراتب طریقت به مثابه که بهتر از آن تعقل نشود و جمله راجع به فنون طاعات و عبادات بما فیها من الحکم و الاسرار و جمله راجع بیان احکام و قواعد عامه معاملات و جمله راجع به انتظام و سیاسات و معادیات و معاشیات و جمله راجع به اسرار کائنات و بیان حال ممکنات است از علویات و سفلیات که چه فوائد و حکم و اسرار در آن‌ها است و جمله راجع به وعده و وعید و انذار و تبشیر و موعظه و نصیحت و ارشاد و هدایت [صفحه ۵۱۵] و الحاصل آنچه در او صلاح عقبی و معاد بوده و آنچه در او صلاح معاش و عمارات دنیا می‌شده و آنچه تکمیل عقول و انفس و ارواح و افئده و آنچه در تربیت ابدان و اجسام لازم بوده و آنچه متعلق به علویات و سفلیات بوده و آنچه متعلق به اول و آخر خلق و مبدأ و معادشان بوده و آنچه متعلق به جبروت و لاهوت و ملکوت و ناسوت بوده همه را به شرحی وافی بیان و تشریع فرموده و از برای نمونه اشاره اجمالیه می‌کنم که به بند مثلا در بیست و چهار کتاب فقه از اول طهارت تا آخر دیات کدام کتاب و فصل او است که قواعد عامه او مدرک نبوده و باب و فصلی از این علم بی‌پایان خالی از او بوده و دیگر در علم حکمت طبیعی و الهی کدام مبحث از اوست که از این کتاب مختصر بیانی در او وارد نشده مؤلفات فیض ره و ملاصدرا را در تمام مسائل کلامیه و حکمیه و عرفانیه از مشرب مشائین و اشراق را ملاحظه فرما مانند اسفار و حق الیقین و عین الیقین و علم الیقین و امثال این کتب که در هر باب و فصلی که عنوان می‌شود ابتداء آیه از این سی جزو مختصر ذکر می‌شود و تمام آنچه در آن فصل و باب تحقیق می‌شود شروح مفصله است از برای بیان مختصر آن آیه کریمه و دیگر در علم عرفان و کتب عرفا و کتب اهل ریاضت و طریقت و حقیقت و مقام و مراتب سیر و سلوک ملاحظه فرما مانند کلمات مکنونه و کتب مشایخ طریقت مانند محیی‌الدین و منازل السائرین و اشباه ذلک که در عنوان و مقام و مرتبه ابتداء آیه از این سی جزو مختصر عنوان می‌شود و پس از آن در مقام شرح آن برمی‌آیند و دیگر در علم اخلاق و آداب ملاحظه فرما که چگونه کلام مبارکش مصدر و معیار است و دیگر ملاحظه فرما که چگونه در امور کائنات از ارضین و سموات بما فیها و علیها و بینهما چه اندازه از امور که سالهای سال حکمای سابقین و منجمین کاملین . . . در آن استکشافات زحمت‌ها و رنج‌ها برده مع ذلک به خطا رفته‌اند تا آنکه در این قرون متاخره به الات دقیقه‌ی مستحکمه و تلسکوپهای قوی و اسباب استکشافات به خطاء آنها برخورده‌اند و هزار سال علاوه قبل از این استکشافات این ابن‌العربی موافق استکشافات جدیده بیان فرموده که این خود دلیل واضحی است بر نبوت او چه آنکه این امور از مطالب عقلیه برهانیه نبوده و الات حسیه در آن زمان اختراع نشده پس این اخبارات ناشی نیست مگر از وحی سماوی مثل آنچه از اوصیائش در باب تعدد اقمار و کیفیت طبقات سموات و امثال ذلک موافق هیئت جدیده وارد شده یا مثل آن که از پیغمبر (ص) و امیر وارد شده که از برای هوا و آب اهلی و خلقی است و آنچه در کواکب وارد شده ملاحظه فرمائید آیه «لقد خلقنا فوقکم سبع طرائق» و آیه‌ی «والقمر قدرناه منازل» و آیه‌ی «هو الذی جعل لکم الأرض ذلولا» و آیه‌ی «تری الجبال تحسبها جامدهٔ و هی تمر مر السحاب» و آیه‌ی «فقال لها و للأرض ائتیا طوعا او کرها قالتا اتینا طائعین» و آیه‌ی «و من ایاته خلق السموات و الأرض و ما بث فیهما من دابهٔ» و آیه‌ی «و من الأرض مثلهن» و آیه‌ی «والشمس تجری لمستقر لها» و آیه‌ی «کل فی فلک یسبحون» و آیه‌ی «و جعل الشمس سراجا» و آیه‌ی «و الارض بعد ذلک دحاها» و «جعل لکم الأرض مهدا» و آیه‌ی «ثم استوی الی السماء و هی دخان» و آیه‌ی «ففتحنا ابواب السماء بماء منهمر» الی غیر ذلک مما لا یسعه هذا المختصر از آیاتی که در باب افلاک و کواکب و سیارات و حالات شمس و قمر دارد که در آنها اشاراتی به سوی استکشافات جدیده که به الات قویه حسیه از سیصد سال قبل تاکنون استکشافات شده برخلاف هیئت قدیمه و این بیانات و اشارات در هزار سال قبل از اختراع این اسباب و الات شده در زمان و مکانی که هیچ راه به سوی این استکشافات نبوده جز وحی آسمانی مثل آنچه در این ابواب وارد شده از اوصیاء مرضیین [صفحه ۵۱۶] که تمام علومشان منتهی به علم حضرت ختمی مرتبت است از آنچه در تعدد شموس و اقمار و در احوالات جرم آنها از حیث حرارت و نور وارد شده و در بودن اقسام خلق در علویات و اجرام کواکب از کوهها و آب‌ها و آتش‌ها بلکه

حیوانات و اقسام خلق بلکه انسان و بودن زمینی فوق آسمان و بودن مداین در آنها و بودن خلقی غیر ملئکه در آنها که عبادت کنند بلکه بودن پیغمبران در آنها و امثال ذلک از اموری که در هیئت جدیده به دست آمده بلکه بودن عوالمی در کون و نظاماتی غیر این عالم متعدد مشتمل بر شموسی و خلقی که ندانند عالم دیگری خلق شده و بودن طبقات آنها به کیفیتی موافق استکشافات جدیده و به اندازه‌ی این بیانات قرآنیه و فرمایشات ائمه‌ی هدی مطابق با اصول هیئت حادثه و مخالف با قواعد هیئته قدیمه بوده که علمای تفسیر و حدیث و محققین کاملین از تابعان شرع انور قطعیات آنها را توجیه و تأویل و ظنیات آنها را از متشابهات یا مردودات محسوب پنداشتند تا در این قرون متاخره صحت آن بیانات و فرمایشات معلوم گردیده و این خود معجزه کامله است که چنین اخباراتی خبر مستند به وحی آسمانی نخواهد بود که اگر هیچ معجزه از برای آنها نبود سوای آنچه از ایشان رسیده در اوضاع کواکب و افلاک در هزار سال قبل از اختراع الات حسیه تلسکوبیه قویه از عجایب و غرایبی که به الات جدیده استکشاف شده و سابقا به واسطه‌ی فقد اسباب راهی به سوی آنها نبوده نه از طریق تحصیل و نه حس و لذا تمام اهل هیئت به آن زحمت‌ها و رنج‌ها و رصدها از فلاسفه اقدمین یا متاخرین تا قبل از کوپرنیک و امثال او بی‌خبر از آن آثار و اسرار بودند هر آینه کافی بود از برای حجیت و صدق آنها و اتصال نفوس‌شان به عالم ملکوت و احاطه‌ی آنها بر عوالم علویه چنانچه حکایت شده از فلک السعاده شاهزاده تحریر علی‌قلی میرزا که در آن نوشته که آن روایت شریفه وارده و از حضرت صادق (ع) را در باب تعدد اراضی مملوه از خلق بر یکی از حکماء اروپ عرضه داشتم و آن حکیم پس از تعجب گفت اگر من یقین داشتم که این کلام از وصی پیغمبر شما صادر شده هر آینه ایمان به او می‌آوردم و قبول اسلام می‌کردم و ناقل این کلام از فلک السعاده می‌نویسد که شاهزاده‌ی مزبور این خبر را از کتب شاگردهای میرداماد علیه الرحمه نقل کرده بود که در قرون متاخره تصنیف شده اگر این خبر را از کافی نقل کرده بود که هفتصد سال تقریبا قبل از هیئت جدیده تألیف شده هر آینه تصدیق می‌کرد آن حکیم اروپائی و ایمان می‌آورد می‌گویم ای کاش حکمای اروپ و فلاسفه‌ی غرب احاطه و اطلاع به اسرار قرآنی و به اخبار ائمه‌ی هدی که در این ابواب وارد شده می‌داشتند تا آن که قطع کنند که این فرمایشات خبر از مقام نبوت و ولایت صادر نشود نظیر فرمایش امیر (ع) که محل سامعه را عظم معین فرموده که می‌فرماید و یسمع بالعظم موافق تشریح جدید برخلاف آنچه حکماء بر او برده‌اند و مانند فرمایش سجاد که در صحیفه مبارکه حکیم وبا را مکروباتی در آب فرض نموده که می‌فرماید و خرج میاههم بالوباء و حال آن که این فقره از مستکشفات جدیده دست آمده و مثل فرمایش حضرت رضا در خلق آسمان و زمین و آنکه فوق هر سمائی زمینی و طبق فوق طبق است برخلاف هیئت قدیمه و امثال ذلک ممات لا یخفی و لا یسعی المقام لذکره این قطره‌ای بود از دریای بی‌پایان علوم و معارف مبسوطه منتشره و سیاست و انتظامات مدنیه و تربیتها و ترقیات ملکیه ملکوتیه این امی در هزار و دویست و شصت سال قبل از بروز این زمزمه و خروج باب که هنوز ابواب علوم و معارف گشوده نشده در مثل چنان بلادی و چنان خلقی در مدت کمی از دعوت با ابتلاء به معاندین و جنگهای پی‌درپی که هیچ وقت آسوده از شرور دشمن و تهاجم اعداء با فقد اسباب نمودند و اما این [صفحه ۵۱۷] ابن‌العجمی که به تهمت و دروغ او را امی فرض کردند پس در هزار و دویست و شصت سال بعد ظاهر شده که خود رشته اسلامیه روی تکامل گذارده و ابواب علوم و معارف و سیاسات ملکیه و ترقیات مدنیه بر روی مردم ایران و عراق عرب باز فرموده که جاهلی عذری از برایش در جهلش نمانده و چه اندازه در این مدت علمای راسخین و حکمای شامخین و فضلای بارعین که پیدا شدند و تکمیل علومی عدیده فرموده و چه تصنیفات و تألیفات در فنون کثیره نموده‌اند که آنها در میان مردم به واسطه‌ی صنعت طبع و چاپ شایع و رایج و چه اندازه در مدت عمر خود درس‌ها گفته و شاگردها تربیت کرده‌اند و چه اندازه در حکمت و کلام و تصوف و عرفان و اخلاق و آداب و تفسیر و حدیث و علوم مبادی و هیئت و نجوم و سایر ریاضی‌ها تصنیفات کرده‌اند و چه اندازه فرمایشات معصومین را در علمیات و عملیات در روحانیات و جسمانیات در مدت هزار و دویست و شصت سال که در میان مردم منتشر فرموده‌اند و از طرف دیگر چه اندازه علوم و معارف سایر بلاد غیر اسلامی که به واسطه‌ی ارتباط دول و باز شدن راه آمد و

شد و نشر کتب و صحائف و جرائد که در بلاد اسلامی و در ایران شایع و راه تحصیل آن آسان شده و چه اندازه مردم کامل و از جهل دور و تربیت شده و از وحشیت محجوب شده و از طرف دیگر و ظهورش هم در وسط ممالک متمدنه معموره و در شهری مانند شیراز تربیت یافته و هجرت به سوی عراق عرب و اصفهان که در آن عصر دارالعلم و مجمع علماء راشدین و حکماء راسخین از اهل معقول و منقول کرده و پس از گذشتن سی سال علاوه که متوسطین مردم به حسب ذکاء و فهم به درجه‌ی اجتهاد که محتاج به علومی است عدیده مبسوطه می‌رسند کتاب بیانی می‌نویسد به لسان و لغت عربی که با شیوع کتب ادبیه راجع به مواد لغهٔ عرب و هیئت الفاظ و اعراب کلمات و موازین فصاحت و بلاغت و کثرت ادباء و اهل لسان و منشیان و ناطقان و صاحبان کمال در این علوم غالب آن مغلوط یا عیب ماده یا هیئت یا اعراب و ناسلیس و غیر فصیح و غلط و عذر آن را این می‌آورد که در ظهور این نقطه هر کس واقع شده می‌داند که او مبری از علم نحو و صرف بوده و حال آنکه عالم امی محتاج به تحصیل علم نیست و یا آنکه می گوید کلام الله میزان قواعد است نه قواعد میزان کلام الله با آن که لسان دیگر و لغت دیگری اختراع نکرده بود و بر طبق لسان عرب تکلم می کرده پس نمی‌خواسته از میزان عرب خارج شود بلکه قهرا جهلا خارج شده و جعلیاتی تلفیق می کند شبیه به کلمات اهل خبل و صرع و مطالبی برخلاف عقیده و ضد کتب الهیه حتی آنکه چنان امی بی‌خبری بوده که توریهٔ نخوانده سهل است قرآن هم نفهمیده سهل است تواریخ فارسیه را هم رجوع نکرده که لااقل داود را قبل از موسی و زبور را قبل از عیسی ننویسد و گمان نکند و گذشت در دلیل پنجم و ششم از مقاله‌ی ثانیه شطر مختصری از علوم و معارف جناب باب رجوع به آن مقام کن تا ببینی که این ابن‌العجمی چه بیداد کرده در جهل و نادانی.

تمسک بهاء به بعضی از آیات و اخبار

دلیل ششم تمسک جناب بهاء است در ایقان به بعض آیات و اخبار از برای حجیت کتاب که ابدا وآنی به مقصود او نیست در ضمن ده ورق از کلمات عرفانیه ذوقیه از صفحه‌ی صد و شصت و شش تا صفحه‌ی صد و هفتاد و شش می‌نویسد که مدینه که اسباب هدایت است کتب الهیه است که در این عصر آن مدینه کتاب بیان است که در سنه ستین ظاهر شده و این کتاب دلیلی است محکم و حجتی است اعظم که غیر آن را از روایات و احادیث این فخر نه که اختلاف و شبهه‌ی در احادیث بسیار چنانچه نقطه فرقان فرمود انی تارک فیکم الثقلین کتاب الله و عترتی با آن که احادیث بسیار جز ذکر کتاب چیزی نفرمود تا قولش حجت منحصر شد بدو یکی کتاب و دیگری عترت عترت از میان رفت پس منحصر شد به کتاب و در اول کتاب می‌فرماید الم ذلک الکتاب لا ریب فیه آیا انصاف است که ثقل اعظم را که خدا شهادت بر حقیت آن داده این عباد در آن شک کنند و امر دیگر طلب نمایند و یا به حرف فلان که چنین و چنان ظاهر نشده گوش دهند [صفحه ۵۱۸] آیه‌ی دوم و ان کنتم فی ریب مما نزلنا علی عبدنا فاتوا بسورهٔ من مثله آیه‌ی سیم و همچنین می‌فرماید تلک آیات الله نتلوها فبای حدیث نعبد الله و آیاته یؤمنون آیه چهارم ویل لکل افاک اثیم یسمع آیات الله تتلی علیه ثم یصر مستکبرا آیه‌ی پنجم و اذ اعلم من آیاتنا شیئا اتخذها هزوا آیه‌ی ششم و الذین کفروا بایاتنا و لقائه اولئک یئسوا من رحمتی آیه‌ی هفتم و اذا تتلی علیهم آیاتنا بینات قالوا ما هذا الا رجل یرید ان یصدکم عما کان یعبد و آباؤکم آیه‌ی هشتم و لو نزلنا علیک کتابا فی قرطاس فلمسوه بایدیهم فقال الذین کفروا ان هذا الا سحر مبین تا می‌نویسد اکثری از آیات فرقانیه مدل بر این مطلب است و این بنده اختصار نمودم حال ملاحظه فرمائید که در جمیع کتاب جز آیات را که حجت قرار داده دیگر امری ذکر شده تا اعتراض نمایند حال اگر کسی بیاید بکرورها از آیات و خطب و صحائف و مناجات بی آنکه تعلیم اخذ نموده باشد یا به چه دلیل می‌توان اعتراض نمود آیا نشنیدید که از جمله علت آن که بعض از انبیاء اولوالعزم بودند نزول کتاب بود بر آنها و این مسلم است با وجود این چگونه جایز است بر صاحب کتبی که چندین مجلدات از او ظاهر شده به حرفهای فلان مرد پیروی نمایند انتهی ملخصا به الفاظه که در ضمن ده ورق نوشته.

جواب از این استدلال

می گویم یا اهل الانصاف آیا سزاوار است که در مسئله اصولیه اعتقادیه و در این امر بزرگی که هلاک و نجات ابدی به او بسته و مسئله نسخ دین و التزام به دین دیگری انسان به این عبارت پردازیها و صنعت مغالطه فریب بدهد یا فریب بخورد اکثار در نقل آیات شریفه به چه درد می‌خورد در صورتی که دلالت بر مدعا نداشته باشد اما حدیث اول پس پیغمبر قرآن را که کتاب خدا بوده حجت قرار داده نه آن که هر کتابی از هر مدعی را حجت قرار داده باشد پس چنانچه زند و پا زند و کتب براهمه و مجوس مقصود او نبوده کتب مجعوله بعد هم مقصود نیست بلکه خلیفه پیغمبر (ص) و ودیعه آن سرور قرآن بوده چه ربط دارد به کتاب دیگر ملاحظه فرمائید در حینی که می گوید احادیث شبهه دارد باز به حدیث تمسک می کند مگر این روایت ثقلین جزو احادیث نیست.

حدیث ثقلین

باز می گویم ذیل این روایت ثقلین دلالت واضحه بر ضد مدعای شما دارد که قرآن و عترت را تا یوم قیامت خلیفه و جانشین خود قرار داده چنانچه در دلیل اول از مقاله ثانیه مشروحا گذشت پس اگر اقرار داری به روایت ثقلین باید ملتزم به بقاء دین نبی تا قیامت باشی که کتاب و عترت تا قیامت خلیفه او هستند و اما آن که عترت از میان رفته این آرزوی شما است بر خلاف نص قرآن که فرمود و جعلها کلمهٔ باقیهٔ فی عقبه که تا روز قیامت عترت به مقام خلافت و وصایت قائمند به شرحی که در دلیل اول از مقاله ثانیه گذشت و اما آیه‌ی اول ذلک الکتاب اشاره به قرآن است نه هر کتابی و قرآن که اسباب هدایت باشد لازم نیست که مجلدات بیان هم اسباب هدایت باشد آیه‌ی دوم قرآن را معجزه و شاهد صدق قرار داده نه هر کتابی را آیه‌ی سیم توبیخ می کند بر کسانی که به غیر آیات خدا حدیث دیگر بخواهند شما معلوم کنید که بیان از آیات خداست تا غیر او حدیثی بخواهیم آیه‌ی چهارم ویل فرستاده بر کسانی که استکبار به آیات خدا نمایند اگر بیان آیات خدا باشد هرگز استکبار نمی کنیم آیه‌ی پنجم مذمت می‌فرماید از کسانی که هزو بشمارند آنچه را که دانسته‌اند از آیات خداست اگر ما بدانیم که بیان از آیات خداست هرگز استهزاء نمی کنیم آیه‌ی ششم توعیر می‌فرماید بر کسانی که کافر شوند به آیات خدا چه دخل دارد به کسانی که ایمان نمی‌آورند به بیان به واسطه‌ی آن که آیات خدا نیست آیه‌ی هفتم که درباره‌ی خدا وارد شده و همچنین آیه‌ی هشتم در باب کتابی است که خدا نازل کرده و ما قبول نداریم که بیان را خدا نازل کرده و الحاصل آنچه از این آیات و اخبار که ذکر کرده و امثال آن که در قرآن بسیار است به دو مضمون وارد شده یکی در باب قرآن و حجیت او و دیگری در باب آیات خدا و کتاب خدا بدون اختصاص به قرآن و ما هم قرآن را قبول داریم و حجت می‌دانیم و هم آیات خدا و کتاب خدا را حجت می‌دانیم و ما بعد از کتاب و آیات خدا دیگر انتظار [صفحه ۵۱۹] امر اخری نداریم و اعتراضی نداریم و فلان و فلان را نمی‌خواهیم و همان را کافی وافی می‌دانیم لکن این عقیده را نسبت به کلام و کتاب خدا داریم نه هر کلامی و هر کتابی و هیزائه جناب بهاء چرا آن قدر خودت را و مردم را به زحمت می‌اندازی اگر شما ثابت کردید که بیان آیات و کتاب خداست بعد از این فقره ما دیگر ابدا از شما دلیلی بر حجیت بیان و صحت آن نمی‌خواهیم اگر خود بودنش کلام خدا حجتی است که فوق آن حجهٔ اخری متصور نیست بلکه ممکن نیست که از برای حجیت کلام خدا به ادله نقلیه دیگر تمسک کرده بلکه استدلال از برای حجیت کتاب و آیات خدا به کتاب و آیات خدا دور محال است اگر کلام خدا حجت است چه حاجت دارد به احتجاج به کتاب خدا و اگر العیاذ بالله حجت نیست پس چگونه به آیات کتاب می‌توان کتاب را حجت نمود و اگر این فقره را نتوانستید ثابت کنید و معلوم نشد که بیان کتاب خداست ذکر این آیات چه درد از دل شما برمی‌دارد این هشت آیه بود که ذکر کردی هشتاد آیه هم اگر به این مضمون باشد ربطی به مدعای تو ندارد همه کس می‌داند قضایای حکمیه ناظر به موضوع نیست همه کس می‌داند تمسک به عام در شبهه مصداقیه نباید کرد ای جناب بها گفتگوی ما و تو در این

است که آیا بیان کتاب خداست یا کتاب شیطان اگر ما قبول کنیم که کتاب خداست دیگر چه مخالفت با شما داریم این اعتقاد ما عین اعتقاد شما می‌شود پس ما قبول نداریم که کتاب خداست پس آنچه را که شما در مقام استدلال و احتجاج لازم دارید و محتاج به آن هستید این است که ثابت کنید که بیان کتاب خداست و این آیات در مقام صفات کتاب خدا و حجت بودن اوست چه دخل دارد به اینکه بیان کتاب خدا باشد یا نباشد ای صاحب ایقان این استدلالات شما نظیر آن است که پارچه جسمی در میان افتاده شما می‌گوئید این یاقوت احمر است و ما می‌گوئیم این خزف است در این مقام ستایش کردن یاقوت چه فایده دارد اگر کسی در این مقام بگوید این خزف نیست یاقوت است به دلیل آن که یاقوت بهترین جواهرها است و گران‌بها است و با خاصیت است هر آینه او را عقلا تسفیه می‌کنند پس معلوم شد که این نتیجه که جناب بهاء بعد از ده ورق گرفته که می‌گوید با وجود این چگونه جایز است که بر صاحب کتب که چندین مجلد از او ظاهر شده به حرفهای فلان مرد پیروی نمایند انتهی نتیجه سفهائی است که به صورت مغالطه و تزیین عبارات خواسته عوام را فریب دهد نمی‌دانم بگویم بهاء این آیات را نفهمیده در این مقام ذکر کرده جهلا یا خدعه و تجاهل نموده و بامزه‌تر این کلام او است که می‌گوید از جمله علت اینکه بعض انبیاء اولواالعزم بوده‌اند نزول کتاب بود بر آنها انتهی چه آنکه به علاوه ایرادات سابقه معلوم می‌شود که جناب بهاء معیار اولواالعزمی شنیده بود اما درست به دست نیاورده بود چه آنکه آنچه مسلم است آن است که هر پیغمبری که پس از نبوت به مقام رسالت فایز شد اگر شریعتی مستقل را دارا شد نه تابع شرع آخر او را اولواالعزم پنج نفراند نوح و ابراهیم و موسی و عیسی و محمد (ص) و اما صاحبان کتب پس بسیار که از آنها است انبیاء بنی‌اسرائیل که جز صاحب توریهٔ دیگری تا عیسی اولواالعزم نبوده و حال آنکه کتب عهد عتیق بسیار مانند کتاب اشعیاء و داود و دانیال و حیقوق و غیر آنها بلی صاحبان شرایع که اولواالعزم بودند کتاب هم داشتند نه آن که هر که کتاب داشت او اولواالعزم بوده این فرمایش بهاء از کمال تبحر ایشان است در مصطلحات مانند تبحر باب در تاریخ انبیا ایشان داود را قبل از موسی می‌نویسند جناب بهاء دانیال و حیقوق و اشعیاء و ارمیا و سلیمان را از انبیاء اولواالعزم می‌دانند و این جهل و نادانی‌ها ابدا ضرری به نفس ناطقه و مقام مظهریت ایشان و افضلیت‌شان از پیغمبر خاتم نمی‌رساند.

استدلالات بهاء به اخبار و روایات

مخفی نماند آنکه جناب بهاء در ایقان بعد از این استدلالات که در این دلیل سیزدهم بیان گردید شروع می‌کند به استدلال به اخبار تا آخر کتاب ایقان و آن اخبار روایاتی است که [صفحه ۵۲۰] هر یک را علیحده در این مقاله ثالثه در ضمن ادله سیزده‌گانه ذکر نمودیم و جواب شافی کافی داریم دیگر تکرار نمی‌کنم جز آن که عین اخبار او را اشاره می‌کنم که معلوم باشد جناب بهاء و چگونه این اساس محکم را به این اوهام خود می‌خواهد اثبات نماید می‌گوید از جمله احادیث این است اذا ظهر رایهٔ الحق لعنها اهل الشرق و الغرب و جواب آن را دانستی و دیگر این المدخر لتجدید الفرائض و السنن و این المتخر لاعادهٔ الملهٔ و این بر عکس مطلوب اول است و دیگر السلام علی الحق الجدید و این در شأن محمد بن الحسن (ع) و زیارت او دارد دخلی به باب ندارد و دیگر یضع ما صنع رسول الله و یهدم ما کان قبله و جواب آن گذشت و دیگر یظهر من بنی‌هاشم صبی ذو کتاب جدید و یبایع الناس به کتاب جدید علی ابواب شدید و جواب آن را مشروحا نوشتیم و دیگر حدیث جابر در لوح فاطمه فبذل اولیائه فی زمانه و تتهادی دؤسهم الخ و گذشت مفصلا که حدیث لوح فاطمه به چند طریق وارد شده و در تمام آن اخبار و منها هذه الروایهٔ الشریفهٔ که در کافی از جابر روایت شده و بهاء به آن تمسک عدد ائمه را دوازده نفر معین می‌فرماید و قائم مهدی را دوازدهمی و محمد بن الحسن معین می‌کند چنانچه گذشت مفصلا دخلی به باب ندارد و دیگر دوایهٔ زوراء است اتعرف الزوراء الخ و دانستی معنای آن را که ابدا با مقصود این طایفه موافق نیست و دیگر حدیث مفصل طولانی تمام بر خلاف عقیده و ضد مطلب بابیه است رجوع به آن روایت نما و دیگر ان فی قائمنا اربع علامات من اربع نبی موسی و عیسی و یوسف و محمد (ص) و دانستی جواب از آن را مفصلا

این ده روایت است که بهاء تمسک کرده و هر یک در محل خودش جوابش گذشته و مقام انصاف و دیانت بهاء از همین استدلالاتش معلوم می‌شود اگر او اعتقاد به روایت مفضل داشته باشد دیگر جای سخن باقی نمی‌ماند اگر او حدیث لوح فاطمه را قبول دارد دیگر چگونه مهدی مصنوعی دیگری اختیار می‌کند و اخبار لوح فاطمه را در مقاله اولی نوشتم که از آنها است روایت دویست و سی و پنج و سی و شش و سی و هفت باز می‌گویم حاصل این ده خبر و امثال آن این است که رایت قائم لعنت می‌شود و او صبی است و صاحب کتاب جدید و شرع جدید است مثل پیغمبر (ص) هدم ما کان قبله می‌کند و اولیائش ذلیل می‌شوند و تهادی رؤسهم و درستین ظاهر می‌شود و چهار صفهٔ از چهار پیغمبر با او است و جواب از همه آن که قائم مهدی صاحب این امور است نه آن که هر ملعون باشد و صبی باشد الی آخر او قائم است که مثلی است معروف کل جوز مدور لا کل مدور جوز یا اهل الأنصاف آیا سزاوار است که به این نمونه از اخبار غیر داله تمسک بجوید انسان در برابر دویست خبر صریح که اسم قائم و اسم پدرش و جدش و اسم مادرش و نسبش و شمایلش و غیبت طولانی‌اش و سال امامت و قیام به امرش را معین کرده او را نهم از اولاد حسین و یازدهمی از علی و چهارمی از رضا و پنجمی از حضرت کاظم و ششمی از حضرت صادق علیه‌السلام و اینکه مادرش سیدهٔ الاماء است و اسم شریفش نرجس است معین کرده در حالتی که این اخبار در کتب معتمده معتبره وارد شده و همان کتبی است که همیشه باب و بهاء به آن کتب استدلال می‌کند و همین ده روایت را هم از همان کتب نقل کرده‌اند مانند کافی و عوالم و نعماتی و غیبت طوسی و فضل بن شاذان و بحار بلکه این اخبار در غیر واحدی از کتب ثبت شده و تا قبل از این ظهور تمام دوات و تابعین و علمای امامیه به مضمون آن اخبار قائل و بسیار از آنها در کتب تفسیر وارد شده آیا انصاف است که از دویست خبر کذائی به واسطه‌ی ده خبری که دلالت بر مدعا ندارد جز تطبیق که دلیل نیست دست برداشت ملاحظه فرمائید در اخبار گذشته در مقاله اولی متواترا اسم او را محمد معین کرده و آن را اسم آشکارای او قرار داده و اسم مخفی او را احمد معین کرده و به این جهت ذوا الأسمین خواندند او را حال یک خبر بیاورید که اسم او را علی‌محمد معین کرده باشد و در اخبار متواتر است [صفحه ۵۲۱] که اسم پدرش حسن عسکری است یک خبر بیاورید که اسم پدرش میرزا رضا باشد در اخبار معتبر است که پدرش از اوصیاء است یک خبر بیاورید که از رعیت باشد در اخبار متواتر است که مادرش سیدهٔ الاماء است و اسمش نرجس یک خبر بیاورید که مادرش خدیجه باشد در اخبار معتبر است که صاحب غیبت طولانی است که طول غیبت اسباب ارتداد و شک مردم و رجوع از او شود و در اخبار متواتر است که او زمین را یک دین کند الی غیر ذلک از سنن مهدی که نشانه از او در این مدعی یافت نشده آیا طالب حق از آن نصوص صریحه قطعیه به این مجملات متشابهات که جز تطبیقات چیز دیگری نیست دست برمی‌دارد حاشا ثم حاشا ملاحظه فرمائید اخبار متواتره که دلالت بر طول عمر می‌کند که می‌فرماید در او است سنت نوح و آن طول عمر است و گذشت اینکه در بعض اخبار که به لفظ صبی یاد... از آن جناب کرده به اعتبار زمان انتقال خلافت است به او که در چهار سالگی به او منتقل شده و سی ساله را صبی نمی‌گویند و به این جهة عمر او را در ازمان انتقال امامت از همه‌ی ائمه کمتر دانسته‌اند با آنکه حضرت جواد (ع) در نه سالگی به مقام امامت فایز گشت و ملاحظه فرمائید که زمان قیام قائم را به امر امامت معین کرده و از زمان ظهور منع از توقیت فرموده در بحار از حضرت باقر در تفسیر آیه فلا اقسم بالخنس الجوار الکنس وارد شده که می‌فرماید ستاره خنس آن امامی است که پنهان می‌شود در سنه دویست و شصت پس از آن ظاهر می‌شود شهاب ثاقب در ظلمت لیل و هم در روایت ابی‌لبید زمان قیام قائم را به امر سنه دویست و شصت معین می‌فرماید که آن زمان انقضاء عدد المر است که دویست و هفتاد و دو باشد از بعثت و دویست و شصت از هجرت آیا خبری هست که زمان قیام را هزار و دویست و شصت معین کند.

تتمه

تتمهٔ تمام شد تا به این مقام استدلالات واهیه این جماعت از ادله سیزده‌گانه نقلیه و عقلیه و گذشت جواب هر یک از آنها مفصلا

حال اگر منصفی اجوبه شافیه مفصله ما را قبول کرد فقد اهتدی و اختار رشده و اگر جهلا یا عنادا به آن اجوبه متقاعد نگردید پس از تمام آن ادله یک جواب از کلمات رؤسای این طایفه ذکر می‌کنم که دیگر پس از آن جواب جای تأمل در فساد این استدلالات به عقیده خود این طایفه باقی نمی‌ماند و گویا پروردگار کریم از برای اتمام حجت و فضیحت این جماعت که تا کجا است یاوه‌گوئی را در میدان خراف و گزاف تاخته‌اند این کلام را بر زبان ایشان جاری کرده که به شمشیر خودشان گردنشان زده شده باشد و به اصل مؤسس خودشان بنیاد تمام آبادی‌هائی که کردند خراب گردد که دیگر هیچ سخن درستی و حجتی از برایشان نماند از اول تا به آخر و تمام آنچه بافته‌اند پاره شود و آن جواب اجمالی از تمام ادله آنها من غیر استثناء عبارت از این است که تمام استدلالات ایشان به آیات و اخبار و وجوه اعتباریه استحسانیه از آنچه در دلیل سیزدهم گذشت راجع به دو دلیل می‌شود یکی دلیل نقلی و خطابات لفظیه و دیگری دلیل عقلی مبنی بر حس و ضمیمه حکم عقل به ملازمه مابین آنمحسوس مانند استقامت و نفوذ و گرویدن علماء و امثال آن و صدق و مطابقه با واقع و به صریح کلام عبدالبهاء و تصریح گلپایگانی نه ادله نقلیه و مفاهیم خطابیه حجهٔ است و برهان و نه حکم عقل و حس دلیل است و میزان پس تمام ادله ایشان که در این سیزده دلیل مذکور شد باطل گردید که یا از مقوله ادله نقلیه بود و یا از ادله عقلیه مبنی بر حس غیر مقبول و هر دو قسم از دلیل حجت و میزان در نزد این طایفه نیست و به جههٔ اثبات این امر نقل می‌کنم کلام عبدالبهاء و گلپایگانی را.

اقسام میزان

پس می‌گویم عبدالبهاء که در کتاب مفاوضات خود در صفحه دویست و نوزده می‌نویسد میزان حس یعنی آنچه به چشم و گوش احساس می‌شود آن را محسوس می‌گویند امروز نزد جمیع فلاسفه اروپا این میزان تمام است می‌گویند [صفحه ۵۲۲] اعظم موازین حس است و حال آنکه این میزان ناقص است زیرا خطا دارد مثلا اعظم قوای حسیه بصر است بصر سراب را آب می‌بیند نقطه حواله را دائره می‌بینند زمین را ساکن آفتاب را متحرک و امثال ذلک لهذا نمی‌شود بر آن اعتماد کرد میزان دوم عقل است که نزد اساطین حکمت میزان ادراک بود با وجود این اختلافات بسیار کردند حتی افلاطون در بدایت به ادله عقلیه اثبات سکون ارض و حرکت شمس را نمود و بعد به دلایل عقلیه اثبات نمود که شمس مرکز است و زمین متحرک و همچنین سایر مسائل پس معلوم شد که میزان عقلی تمام نیست چه که اختلاف فلاسفه و عدم ثبات و تبدیل فکر دلیل بر این است که میزان عقل تمام نیست چه اگر میزان تمام بود جمیع متفق الفکر و متحد الرای باشند میزان سیم نقل است و آن نصوص کتب مقدسه است که خدا در توریهٔ چنان و در انجیل چنین فرموده این میزان هم تمام نیست به جههٔ آنکه نقل را عقل ادراک کند بعد از آن که نفس عقل محتمل الخطا شد چگونه توان در استنباط معانی خطا ننمود تا می‌گوید پس بدان آنچه در دست ناس است محتمل الخطا است اگر دلیل حسی آورد آن تمام نیست و اگر عقلی یا نقلی گوید تمام نیست بلکه فیض روح القدس میزان صحیح است که در آن شک و شبهه نیست و آن تأییدات روح القدس است که به انسان می‌رسد و در آن مقام یقین حاصل می‌شود انتهی ملخصا و در فرائد موافقا للمناظر البهائی می‌نویسد چون خطاء حس ظاهری در بعض موارد مسلم است حجیت آن نزد اهل علم ساقط است و میزان ثانی که ادله عقلیه و قیاسات منطقیه باشد اختلال و عدم کفایت آن اظهر است از میزان حس خصوص در معرفت مظاهر امر الله چه اختلال این میزان در معارف فلکیه و طبیعیه و بطلان اکثر معتقدات فلاسفه واضح گشت چه اعتباری در آن باقی می‌ماند چه این فلاسفه عظام که ادله عقلیه از ایشان به وراثت به حکمای اسلام رسیده یک نفس از آنها در ظهور عیسی و ظهور خاتم الانبیاء به توسط این ادله نتوانست خود را از عقاید نحیفه و ثنیه نجات بخشد و از این جمله واضح گشت که هرگز این قیاسات میزان معرفت حق نبوده و اما میزان ثالث که ادله نقلیه و مفاهیم خطابیه است اختلالش از سایر موازین اوضح است و افتضاحش در معرفت حقایق اصرح چه این ادله زیاده از هزار و هشتصد سال است که یهود از معرفت حضرت عیسی (ع) و حضرت رسول محروم داشته اگر از یهود پرسی که چرا

حضرت عیسی را تصدیق نکردید جواب می‌دهند که ظهور آن حضرت مخالف نصوص توریهٔ است و همین طور درباره مجوس و نصاری گفته و ضلالت امم اولی را به واسطه همین ادله نقلیه دانسته تا می‌نویسد و از آنچه ذکر نمودیم واضح و مبرهن شد که میزان ادله نقلیه میزان مختلی است که عالمی را گمراه کرده و ترازوی ناقصی است که در ثوق معارف مایه زیان و دوام خسران اهل جهان گشته و اما میزان چهارم که عبارت است از الهامات صوفیه و واردات قلبیه میزانی است مجهول که گمان ندارم عقلاء هیچ امتی چه معارف عمومیه و چه در معرفت انبیاء و معارف دینیه به آن اعتماد نمایند و هرگز معقول نیست که حق تاسیس دیانت را به آراء اهل ریاضت محول فرماید و احکام عبادات و معاملات را به افکار صوفیه موکول نماید عدم اعتبار این میزان امر ظاهری است که این کبار مشایخ و اقطاب نیز متفق نباشند هر یک افکار خود را الهام حقیقیه و افکار سایر را وساوس شیطانیه می‌شمارند پس چه اعتباری برای این میزان باقی خواهد ماند بعد می‌نویسد میزان صحیح امر الله است که به توسط مظاهر مثل حضرت موسی و حضرت عیسی و حضرت خاتم و نقطه اولی و جمال ابهی ظاهر شده نه اختلالی و اختلافی در این موازین موجود آنچه با میزان الهی منطبق‌اید مقبول و آنچه نیاید مردود در سوره حدید می‌فرماید ارسلنا رسلنا بالبینات و انزل معهم الکتاب و المیزان لیقوم الناس بالقسط ما با پیغمبران کتاب و میزان [صفحه ۵۲۳] نازل کردیم و این نکته بر ارباب بصیرت واضح است که میزانی که با انبیاء نازل شده میزان حواس نبوده که این میزان در انسان آفریده شده نه با انبیاء نازل گشته و قیاسات منطقیه نبوده که هیچ رسولی کتاب منطقی تصنیف نفرموده و متصوربشارات سابقین نبوده که آن بشارات با نبی سابق داده شده نه لاحق خلسات صوفیه هم نبوده چه ذکری از این ظرافات در کتب انبیاء دیده نشده و در این صورت ظاهر است که مقصود از میزان همان روح قدسی است که به عقل کلی الهی معبر است تا می‌نویسد اگر یهودی در رد حضرت عیسی به عبارات توریهٔ استدلال نماید خطا است و اگر نصرانی در اثبات حقیت عیسی به عبارات توریهٔ مستدل کرده صواب است و همچنین نصاری نسبت به محمد (ص) همچنین امر قائم موعود مؤمن به آن حضرت می‌تواند به عبارات توریهٔ و انجیل و قرآن استدلال نماید و معرض از آن حضرت نمی‌تواند زیرا میزان الله که نفس ظهور باشد مثبت قول مقبل است نه معرض و مرجع استدلال مؤمن است نه منکر و در چند صفحه قبل می‌نویسد که بطلان عبارات و ثنیه به واسطه تمسک به این موازین باطله بوده نه به سبب اعتماد بر وحی سماوی که میزان اهل الله است زیرا که میزان اهل الله و معتمد علیه ارباب دانش از عباد الله به عبارات قلبیه و احساسات وجدانیه است که به عقل کلی الهی معبر است و آن میزان الهی است که مؤسس آن انبیاء عظام بودند و کتب ایشان کتب سماویه و آن کتب صحف و توریهٔ و زبور و فرقان و بیان و ایقان و سایر آیات منزله از قلم رحمن انتهی ملخصا و مناظر بهائی هم همین نظیر نغمها سروده.

ابطال تمامی ادله این طائفه با کلام خودشان

حال می‌گویم به صریح کلمات این از متبوع و تابع ادله عقلیه و نقلیه و ادراکات حسیه هیچ یک حجهٔ نیست خاصه در معرفت مظاهر امر الله که خطا است و مایه‌ی گمراهی است پس تمام ادله این جماعت که در این مرحله ثانیه ذکر شد به کلی باطل گردید به اعتراف خود ایشان آیات و اخبار که داخل در دلیل نقلی و مفاهیم خطابی است که در سوق معارف ترازوی ناقص و افتضاحش کامل است و اما مثل استقامت و نفوذ و بذل جان و گرویدن تابعان به ایشان پس بعد از احراز صغریات به طریق بصر یا سمع کبری آنها و اینکه چنین امری کاشف از صحت و صدق است آن به محکم عقل است و هم بصر و سمع غیر معتبر و هم حکم عقل فالحمدلله علی وضوح الحق و الخلاص عن کلفهٔ النقض و الابرام اگر بگوئی این جماعت ادله را که موافق با میزان الله یعنی مظاهر امر مانند قائم موعود باشد آن را حجت می‌دانند می‌گویم اگر معلوم باشد که باب قائم است چه حاجت به حجهٔ و دلیل است و خواهد آمد فضاحت این کلام انشاءالله سبحان الله هرگز گمان نمی‌رفت که مقام بی‌شرمی و بی‌حیائی و مغلطه تا به این مثابه بکشد که آنچه که حضرت پروردگار به آن احتجاج می‌جسته و حجت تمام می‌کرده و بر مخالفت آن توبیخ و تندیم می‌فرموده و قاطبه

عقلاء من لدن خلقت الخلق الی زماننا هذا فی جمیع الاعصار و الامصار به آن احتجاج و اعتذار می‌جسته و مخالفت آنها را معیار خطاب و عطاب و میزان ثواب و عقاب می‌شمرده در کمال وقاحت آنها را از اعتبار و اعتماد خارج دانسته حجج ظاهریه را مهمل و رسول باطنی را معطل انگاشته نمی‌دانم اگر بر احساسات اعتمادی نیست شخص نبی و مظهر امر الله دیده می‌شود و به کدام حاسه غیر از سمع دعوت او شنیده شود و به چه آلت آیات و کلمات او دیده و شنیده می‌شود و چگونه به دست آورد که سید باب در شیراز وجود داشته و به مکه رفته و چنین شخصی در عالم وجود داشته و چگونه دعوت و مقاله و کلمات و آیات و مقاصد و مرادات او را به دست آورده و چگونه در این دیدن و شنیدن به خطا نرفته و سید باب احتمال خطا را ننموده و یقین به وجود و دعوتش نموده با آن که جز دیدن و شنیدن طریقی از برای احراز این امور در میان نبوده و اگر بر احساسات اعتمادی نیست پس از کجا دانسته‌اند که سراب آب نیست و آب غیر سراب است و از کجا دانسته‌اند که نقطه دائره نیست و دائره [صفحه ۵۲۴] به غیر نقطهٔ است لعل آنچه نقطه فرض کرده دائره بوده و کذا العکس و از کجا دست آوردند که زمین متحرک است و شمس مرکز آیا به غیر الات و قوه باصره به دست آوردند بلکه حس معتبر و احساس معتمد است که به ما می‌گویند جواله نقطه است و سراب آب نیست اگر بر احساسات اعتمادی نیست و به احتمال خطایات یقین مسدود است پس چرا از منافرات و موذیات و مهلکات و ضائرات اجتناب می‌کنند و به سوی ملائمات و محبوبات و منافع و مشتهیات سرعت و شتاب می‌کنند شاید قضیه به عکس باشد چرا از دشنام منزجر و از سنا مبتهج می‌شود و احتمال خطا و معکوس ما سمع و رای را نمی‌دهد اگر چنین باشد کور و بینا و شنوا باید یکسان باشند اگر چنین است چرا در معرفت صفات باری از حکمت و قدرت و پی بردن به عجائب صنعت و بدایع فطرت در آیات قرآنیهٔ و صحف آسمانیهٔ آن قدر تحریص و ترغیب به نظر در آفاق را نفس فرموده شاید آنچه را بر وجه حکمت دیده واقع آن بر خلاف ما رای باشد و چرا این اندازه تأکید در شنیدن آیات و گوش دادن به مواعظ و نصایح و کلمات حقه از برای استرشاد و هدایت فرموده شاید آنچه که بیان فرموده غیر آن باشد که شنیده شده.

نقل کلام عبدالبهاء برای ابطال ادله این طائفه

و الحاصل فساد این کلمات کالنار علی المنار او کالشمس فی رابعهٔ النهار است بلی به عقیده گلپایگانی چشم ایشان منار و نار و جلوه شمس در نهار را نخواهد دید و بعد ذا سئوال می‌شود از عبدالبهاء و هم از گلپایگانی آن که میزان حس را ناقص و حجیت آن را نزد اهل علم ساقط می‌دانید اگر مقصود انکار حصول قطع و یقین است از حواس سلیمه به محسوسات پس حواله به وجدان است نه برهان و اگر با حصول قطع و یقین آن را تمام و حجیت نمی‌دانید پس می‌گویم عدم حجیت این قطع و کذا حجیت آن میزانی را که کامل و حجت می‌دانید آیا به قطع و یقین ثابت کرده و احراز نموده یا به ظن و تخمین اگر به قطع ثابت کرده آن قطع دوم از کجا حجیت شده و چگونه دومی حجت و اول حجت نباشد و اگر به ظن احراز و ثابت گردید پس در صورتی که قطع حجیت نباشد ظن به طریق اولی حجت نخواهد بود و بالجمله وصف حجت مانند کاشفیت و طریقیت ضروری الثبوت از برای قطع است ید تصرف نفیا و اثباتا و تکوینا و تشریعا از او منقطع کما حقق فی محله و اما در میزان عقل می‌گویم اگر او تمام نباشد و حجت نباشد پس مسئله افتقار معلول به علت و احتیاج ممکن به واجب و مصنوع به صانع و وجوب شکر منعم که طریق معرفت صانع و اثبات باری و مبدء قدیم است به چه می‌شود اثبات آن به میزان شرع و ما ینتهی الی المبدء و الصانع دور محال است و اثبات لزوم نصب نبی و بعث رسل و عصمت که مبنی احراز صدق است به چه می‌شود اگر به خود شرع شود دور باطل است و اگر عقل و حس ناتمام باشد احراز میزانی که با نبی نازل شد به چه ادراک و تعقل می‌شود و معرفت حسن و قبح اشیاء به چه حاصل می‌شود و اینکه در مبحث تقریر و اثبات حقیت مدعی به نفوذ کتاب و شرع می‌گوئید که آیا خدا جاهل است یا عاجز است یا ظالم که تمکین مبطل دهد آیا استحاله این امور را به غیر میزان عقل ثابت کردید و آیا در فهم و تعقل و مرادات مظاهر خدا و در حکم به صحت و

مطابقه آن اقوال با واقع به غیر دست آورده باز می گویم مقصود شما آن است که قطع و یقین حاصل از مقدمات عقلیه معتبر نیست پس می گوئیم تفصیل در اثبات قطع طریقی متصور نیست و چگونه قاطع علی وفق ما قطع به مأمور نباشد و یا به خلاف آن مأمور باشد و چگونه قطعش لدی الاصابه حجت ولدی المخالفه عذر نباشد و یا آنکه از مقدمات عقلیه قطع حاصل نمی‌شود که حواله بطلان آن به وجدان است و چگونه منع حصول قطع از شکل اول می‌شود با صحهٔ شرایط و تمامیت صغری و کبری یا چگونه منع حصول قطع به استحاله اجتماع ضدین و ارتفاع نقیضین و بطلان دور و تقدم علت و امثال ذلک می‌شود و اگر مقصود مقدمات ظنیه و عقل ظنی است پس کسی آن را در ما یعتبر فیه العلم و الیقین کالأصول و معرفهٔ المظاهر معتبر ندانسته باز می گویم اگر عقل حجت و [صفحه ۵۲۵] تمام نیست آیا عدم تمامیت این موازین اربعه به واسطه تطرق خطاء در آنها به غیر حکم عقل نزد شما ثابت شده و غیر عقل که حکم کرده به عدم صحت اعتماد به ما یتطرق فیه الخطاء باز می گویم اگر عقل حجت و تمام نباشد این که میزان کامل تمام میزان الله است آیا به غیر از عقل که حکم کرده و اینکه در میزان الله خطا نیست و افاده یقین می کند که حکم کرده بطلان کذب و خطا و نسیان و سهو و جهل را از میزان الله که برداشته و اینکه با عدم خطا و با حصول یقین آن میزان الله تمام است و کامل و حجت است که حکم کرده پس می‌توانیم با رسول و کتاب و میزان الله و روح قدسی باز احتمال امور مذکوره را بدهیم بلکه با قطع به عدم بگوئیم مع ذلک حجهٔ بر ما کامل نیست که چه بسیار از اموری که عقیده ما بر آن قائم و یقین از برای ما حاصل و مع ذلک به خطا رفته و قطع ما مطابق نبوده مگر این که بگوئی عقل مستقل است به استحاله آن امور و مستقل است به متابعت یقین حاصل از آنها و این باز اعتماد به عقل خواهد بود.

اثبات صحت و بطلان هر شیء به عقل و شرع

و الحاصل اثبات صحت و بطلان هر شیء بالاخره به قطع و عقل خواهد بود و لولاه نفیا و اثباتا هیچ چیز ثابت نخواهد گردید حتی میزان الله شما هم صغری و کبری ثابت نخواهد بود کما لا نخفی بی‌شرمی را ببینید که عقلی را که موافق فرمایشات پیغمبر (ص) و حجج پروردگار حجت باطنه و رسول باطنی قرار داده شده و مایه امتیاز انسان از سایر افراد حیوان و مدار ثواب و عقاب و تکلیف و خطاب قرار داده شده این بی‌انصاف آن را معزول و مهمل کرده و برهان و قیاسی که بالاخره منتهی به شکل اول شود بدیهی الانتاج شود و آن هم منتهی به حکم عقل ضروری و قطع وجدانی گردد مورد سخریهٔ و استهزاء قرار دهند تمامیت سایر اقسام برهان و قیاس وقتی است که به شکل اول منتهی و حکم عقل در صور معتبر که قطع باشد و به نظریات وقتی اعتماد کرده شود که امل به ضروری شود پس چگونه ضروری قطع را ناتمام و میزان ناقص می‌توان شمرد یا چگونه انکار نتیجه و قطع از مثل شکل اول می‌توان نمود اگر عقل و برهان تمام نباشد شرع و میزان الهی کامل نخواهد گردید و مفهوم و متصور نشود و حجت به او کامل نگردد و لذا حضرت مولی الموالی امیرالمؤمنین بر رغم انف این مجاهدین عنود عقل و شرع را توأم و هر یک را به دیگری محتاج فرموده که می‌فرماید العقل عقلان مسموع و مطبوع و لا ینفع المسموع ما لم یکن مطبوع کما لا ینفع نور الشمس و نور العین ممنوع ملاحظه فرما که شرع که میزان الهی است آن را مانند نور شمس قرار داده و عقل که شرع داخلی است مانند چشم و بصر قرار داده می‌فرماید چنانچه نور خورشید فایده ندارد در حالتی که چشم نابینا باشد همچنین است شرع بی‌عقل مثل عقل مثل باصره است چنانچه باصره بدون چراغ در روشنی سیاه است پاره چیزها را ببیند ولو آن چیزهائی که بنفسه درخشنده و سفید باشند و در بسیاری از امور محتاج به روشنائی است همچنین عقل پاره امور را مانند مستقلات عقلیه بدون حاجت به شرع ادراک کند و آنها اموری‌اند که به اختلاف شرایع مختلف نشوند و در جمله از امور محتاج به شرع است مانند تعبدیات که مورد نسخ واقع می‌شوند و اما شرع مثلش مثل نور و شعاع است که هیچ گاه بدون باصره فائده نخواهد داشت مثل عقل مثل اس و پایه است و مثل شرع مثل بناء روی آن است مثل عقل مثل چراغ و مثل شرع مانند روغن مثل عقل مانند عالم قاری است و مثل شرع مانند کتاب و صحیفه است مثل

عقل مانند شخص ماشی و سالک است مثل شرع مانند منهجه و مسلک و طریق است پس هر دو محتاج الیه‌اند یکی از داخل و دیگری از خارج و هر دو از جانب خدایند چنانچه می‌فرماید قد جاء کم من الله نور و کتاب مبین یهدی به الله سبل السلام بنا بر آنکه مراد نبود عقل باشد و اما در میزان نقل و خطابات می گوئیم آیا مطلق صحف آسمانیه که از برای ارشاد و هدایت عباد نازل گشته و بیشتر از آن راجع به اصول و عقاید بوده و جمله از آنها راجع به مظاهر امر الله و علائم و صفات و تعیین اشخاص آنها بوده خارج از عنوان مفاهیم [صفحه ۵۲۶] خطابیه بوده و طریق دست آوردن آنها به غیر سمع و نقل بوده آیا آن میزان مختل را غیر خدا که نازل کرده و این مفتضح دلیل را که‌اقامه نموده و این گمراهی عالم را به قول گلپایگانی و این زیان و خسران را جز انبیاء که در میان آورده و آیا این همه بی‌فایده و بیهوده را که به کار برده و آیا جناب میرزا ابواالفضل تعیین مرادات باب و دست آوردن بشارات او را درباره من یظهر از غیر طریق نقل و خطاب دست آورده و آیا برای چه باب و بهاء به کلفت نوشتن بیان و ایقان خود را مبتلا کرده و برای چه این کتاب فرائد ترقیم یافته و یا اظهار مقاصد و مرامات از چه طریق حاصل گشته و نمی‌دانم چگونه نقل قطعی و نص کتابی را توان رد نمود و حال آنکه عین رد خدا و رسولان خواهد بود و چگونه ظواهر معتبره و امارات موثقه که استقرت علیه العقلاء فی جمیع الاعصار و الامصار مدار احتجاج و اعتذار نتوان قرار داد بلی نقلهای ظنی و دلالات ظنیه فیما یطلب فیه العلم و متشابهات و مأولات مطلقا حجهٔ نباشد و این هدمی است که در تمام شرایع و ادیان جز اساس بهائیان اساس دیگری را خراب ننماید که به مثل خبر اسمه علی و انا تحت رجلیه در حیث اعتبار سند و خبر فی سنهٔ ستین و لابد لنا فی آذربیجان و روایت ابی لبید در حیث قوه دلالت تمسک می‌جویند بلی این طور ادله یعنی طینات ضعیفه و متشابهات مأولات خاصه در برابر محکمات قطعیات میزان ناقصی است که مایه خسران و زیان و گمراهی بهائیان گردیده و اسباب افتضاح ایشان شده بلی اگر رجوع به نقل و خطاب در مورد و محل خود شود و با مراعات شرایط مقرره تمسک شود ابدا اسباب ضلالت و خسران نخواهد بود و اشاره اجمالی به مورد و شرایط در فاتحه کتاب گردید و بعض آن در اصول معنون عجبا که باب حجیت را منحصر به کتاب و بهاء آن را اکبر و اعظم حجج دانسته و حال آنکه امر آن راجع به نقل و سمع و مفاهیم خطابیه است و اما میزان چهارم پس اگر از راه تهذیب اخلاق و تزکیه نفس و ریاضات دینیه و مجاهدات عقلانیه شرعیه باشد که بنص قول خدا و فرمایش ائمه هدی بهترین راهها است از برای هدایت و به دست آوردن حق و راه خدا و احاطه بر ملکوت و اطلاع بر اسرار غیب و شهود و معرفت حقیقه اسماء و صفات باری و قرب به مبدء و ترقی از خاک به افلاک و عود به سوی وطن اصلی و مشابهت با ملاء اعلی و شکستن قفلها و حجابها و رشته تربیت انبیاء و مشق اولیاء همین بوده و صحف الهیه و آثار نبویه و ولویه مشحون از دعوت به سوی این طریق بوده و آن را طریقه استکمال نوع بشر قرار داده و نتیجه آن را معرفت مطلوبه از آفرینش معین کرده و ما خلقت الجن و الانس الا لیعبدون که عبادت را مقدمه معرفت شمرده و من جاهد فینا لنهدینهم سبلنا و من اخلص الله اربعین صباحا و من زکیها بالعمل و العمل فقد شابه جواهر اوائل عللها الی غیر ذلک مما لا تحصی بلی اگر از طرق غیر شرعیه و راههای منهیه باشد مایه ضلالت خواهد بود و از برای رد فاضل گلپایگانی همین بس که این قدحهای ایشان بر طریقه ریاضت و کشف برخلاف قول و رفتار پیغمبر ایشان جناب بهاء است که این شیوه ایشان بوده و رویه بزرگان این طایفه ملاحظه رساله معارج الاسفار بهاء مسمی به هفت وادی در سیر سلوک واننموده و با دعای باب الباب که معرفت و به دست آوردن مهدی موعود را و این که سید باب است به ریاضت اربعین در مسجد کوفه بوده... اعتناء نکرده و اگر مراد به انسان در کلام متقدم عبدالبهاء که می گوید – و آن تأییدات روح القدس است که به انسان می‌رسد – مطلق انسان باشد نه خصوص انبیاء پس آن تأییدات روح قدسی همان الهامات کشفیه خواهد بود که از راه مجاهده و تخلیه و تزکیه و ادراکات ملکوتیه خواهد بود که از ناحیه قلب صافی که جندالخلد وجود و چشمه آب حیات اعضاء است به دست می‌آید و اما آنکه میزان صحیح امر الله است که به توسط مظاهر نازل گشته و مؤسس آن انبیاء عظام بوده و از فیض روح قدس است و تأییدات روح القدس که تعقل کلی الهی معبر است که در کلام عبدالبهاء و [صفحه ۵۲۷] گلپایگانی اشاره به آن گردیده پس می گویم از برای امر الله و

فیض روح القدس مراتب و مقاماتی است که یکی از آنها مرتبه القاء ان فیض است از سماء الوهیت که از او معبر می‌شود به وحی و الهام و القاء در روع و قذف فی القلوب و نقر فی الاسماع و نزول ملک و دیگر مقام تلقی و استفاضه و ادراک مظهر و نبی است مثلاـ آن را به عقول کامله و قلوب زاکیه و افئده صافیه خود که مرات جهان‌نما است ینعکس فیه صور الکائنات و عکوس الموجودات که آن مقام علوم ربانی ایشان است و دیگر مقام اظها تبیین آنها از برای عباد الله و آیهٔ للهدایهٔ و الارشاد بالسنه صادقه و تعلیمات قدسیه و چهارم مقام تفهم و تعقل عباد است بر حسب استعدادات فطری و کسبی ایشان حال می گویم آنچه از واقع تخلف و تخطی ندارد نه به طریق سهو و نسیان و نه از راه جهل و خطأ و حمد بلکه واقع و نفس الامر خود اوست بلا اختلاف و اختلال ان امر الله است به مراتبهٔ الثلاثهٔ ولی در این مقامات لیست میزانا بید العباد کی یعرف به المظاهر او یدرک به المعارف و انما هو میزان المیزان و اما مرتبه اخیره و مقام چهارم که مقام برهان و میزانیت از برای خلق و عباد است پس طریق دست آوردن خارج از موازین اربعه نخواهد بود و بعبارهٔ اخری دست آوردن امر الله و ما انزل بتوسط المظاهر و ما القاه الروح القدس از برای خلق منحصر است یا از راه احساس یا عقل یا نقل یا کشف چنانکه تمیز آنکه این امر الله است یا امر الشیطان و این وحی سماوی است یا وساوس نفسانی و یا آن که رسول صادق یا مدعی کاذب است ایضا به همان موازین اربعه است دون نفس المظهر و الا لدارحال اگر میزان صحیح را نفس مظاهر مقدسه یعنی انبیاء فرض نموده چنانچه از بعض کلماتش چنین استفاده می‌شود و یا شرع و کتب ایشان و یا ادراکات و احساسات ایشان یا تأییدات روح القدس به ایشان باشد پس دست آوردن این میزان هم محتاج به میزانی است که ممیز باشد و آن غیر آن امور است لاستحاله الدور و آن غیر محتاج به آن موازین اربعه است که آن را مختل فرض کرده از سمع که بشنود شرایع و فرمایشات و او از عقل که ادراک کند خطابات را چنانچه ممیز محق از مبطل به عقیده اهل حق که معجزه و خارق عادت است که کمال قوه عملی و تأثیر به مقامی رسد که مقدورات را توانا باشد و مواد کائنات او را مطیع باشند و بعبارهٔ اخری نشانه صدق او آن باشد که کار خدا نماید محتاج به احساسات ظاهریه است مثل آن که فارق بین حق و باطل که به عقیده بهائیان که عبارت از کتاب است محتاج به سوی احساسات و داخل در مفاهیم خطابیه خواهد بود کما اینکه نفوذ و تقریر که اقوی حجت و برهان خصم است بدون احساسات و ضمیمه حکم عقل صورت نمی گیرد پس هر میزانی که از برای معرفت مظاهر از برای خلق مقرر آمده لا محاله راجع به یکی از موازین اربعه خواهد بود و کسی که آنها را معتمد و کافی ندانست ابدا به هیچ وسیله نمی‌تواند معرفت مظاهر تحصیل نماید و اما استدلال از برای مدعای خود به آیه شریفه و انزل معهم الکتاب و المیزان پس از چند جههٔ محل بحث است اولا از آنکه در هنگامی که اختلال مفاهیم خطابیه را از سایر موازین اوضح و افتضاحش را اصرح شمرده باز به مفاهیم خطابیه محتمل الوجوه استدلال می‌نماید و ثانیا تعیین مدعا از تردید و دوران در وقتی می‌شود که محتملات عقلا منحصر به اموری باشد که تمام باطل جز یک و در ما نحن فیه چنین نیست چه آنکه از نبودن منزل با نبی حواس و قیاسات و بشارات سابقین لازم نمی‌آید که مراد به منزل روح قدسی باشد بلکه می‌توان گفت مراد به منزل همان معجزات و خوارق عاداتی است که از آنها تعبیر به آیات بینات شده و بیدایشان جاری و این موهبت آسمانی است که بر ایشان نازل و به ایشان عطا شده که در آیات بسیار از آن یاد فرموده و اتینا ثمود الناقهٔ مبصرهٔ و اتینا موسی تسع ایات بینات چنانچه عقیده تمام اهل ادیان این است که صاحبان کتب و فرمان از جانب حق مستظهر [صفحه ۵۲۸] به حجت و برهانی بودند که علامت صدق ایشان و بودن کتابشان از جانب خدا بوده و آن خوارقی بوده که سایر افراد رعیت از اتیان به مثل آن عاجز بودند پس نفی این احتمال را به چه کرده بلی در تفاسیر معتبره بیان شده که مراد به میزان قانون و شرع نبی است چنانچه لیقوم الناس بالقسط دلالت بر آن دارد ولی مقصود ما تعیین آن میزانی است که به آن بتوانیم تشخیص دهیم که این کتاب و شرع کتاب خدا و شریعت الهیه است در برابر شرایع کاذبه و کتب غیر آسمانی مانند مجعولات متبوعان شما که آن حجت و دلیل باشد از برای معرفت مظاهر و دست آوردن دین حق و پس از دست آوردن این مقام آن وقت نفس کتاب و شرع حجت و میزان خواهد بود از برای ما نسبت به هر چیزی از مبدء و معاد و اصول و فروغ چه متعلق به گذشته باشد

مثل آنکه تصدیق انبیاء گذشته و حجج ماضیه را نماید و چه متعلق به آینده باشد مثل تعیین حجت بعد را نماید و اینکه بگوید مهدی موعود حجهٔ بن الحسن است و یا اینکه این شریعت باقیه لا تنسخ است پس کتاب و شرع حجت و میزانند بعد از معلومیت صحت آن دو و ما در این مقام محتاج به میزان هستیم که نبی را بشناسیم که اگر او را شناختیم دیگر محتاج به میزان آخر نیستیم جز احساس و ادراک که آن را حس و تعقل کنیم و ثالثا آنچه در مغالطه به قالب ریخته که اگر یهود درزد حضرت عیسی الخ نهایت چالاکی است در میدان تلبیس پس می گویم کتب آسمانیه آنچه را بفرماید از گذشته و آینده از تصدیق و تکذیب سابقین و لاحقین تمام حق است و حجت و معتمد است که تجزیه و تفکیک در صحت و حجیت قول خدا نیست غایهٔ الامر هیچ گاه تکذیب محق نمی کند چنانچه هیچ وقت تصدیق کاذب نمی‌نماید پس چنانچه می‌توان از برای صدق و نبوت عیسی (ع) و محمد (ص) استدلال به توریهٔ و انجیل نمود هم‌چنین می‌توان به توریهٔ و انجیل و قرآن استدلال از برای مدعیان باطل چون باب و بهاء نمود و اما آنکه مؤمن به حضرت باب می‌تواند استدلال به توریهٔ و انجیل نماید و معرض نمی‌تواند پس ماحصل آن آن است که جناب میرزا ابوالفضل خواهش می کند که مردم ابتداء قبول دعوت باب کرده بابی شوند آن وقت به کتب الهیه تمسک جویند و لا یخفی آنکه تمویهات گلپایگانی و اباطیل او در آن کلمات طولانی بسیار و غالب آن محل اعتراض و ایراد است از برای ملالت خواننده اعراض از ذکر آنها نمودیم و هذا اخر ما اردنا ایراده.

خاتمه الکتاب

خاتمهٔ الکتاب در سنه‌ی هزار و سیصد و بیست و چهار که برخوردم به کتاب فرائد و یافتم شیادی وقتادی و مغالطات و عوام فریبی و بی‌انصافی و بی‌رحمی او را درصدد برآمدم که تعرضی از کلمات او شود تا کار رساله خورده به این مقام منتهی شد که مرئیست و چند سال بود که تا خاتمه رسیده موفق به اتمام نشدم تا حال که سنه هزار و سیصد و سی و سه است در مقام طبع آن برآمده به واسطه‌ی علت مزاج و موانع دیگر خاصه زیادتی حجم کتاب از تمام آنچه نظر داشتم که در خاتمه تعرض نمایم صرف نظر کرده محض آنکه به وعده اولیه وفا شود قدر بسیار مختصری از چند امری ذکر خواهد شد.

مقدمات ظهور از دیدگاه گلپایگانی و جواب آن

امر اول گلپایگانی در فرائد از مقدمات هر ظهوری دو نجم زمینی شرط می‌داند و به این جهت از برای این ظهور جدید هم دو نجم فرض کرده که آنها بشارت دهنده به سوی سید باب‌اند یکی شیخ احساوی و دیگر سید رشتی و این فقره از مفتریات خود باب بوده و بعد شیعه دنبال او را گرفته حتی بهاء در ایقان و عبدالبهاء در مفاوضات و سایر مؤلفین در کتبشان این مطلب بی‌اساس را اساس مطلب قرار دادند و به این جهت تمجید از شیخ و سید لازال می‌نمایند و مدها متان را از قرآن شریف تأویل به این وجود کرده‌اند که مراد به این دو بهشت ظاهری دنیوی شیخ احساوی و سید رشتی است که نجم باب و مبشر [صفحه ۵۲۹] ظهور او بوده‌اند.

اثبات کذب باب و بهاء و عبدالبهاء در تهمت به شیخ احمد احسائی و سید کاظم رشتی

الحق و الانصاف کمال ظلم و ستم را نسبت به این جلیل نبیل کرده چه که نجم زمینی که مبشر ظهور بعد می‌شود که یکی از افراد رعیت است مانند فلان کاهن یا راهب مثلا نسبت او به مبشر به مانند عیسی (ع) و محمد (ص) معلوم است که چه نسبت است آیا سزاوار است که مثل شیخ و سید با آن کمالات و مقامات علمیه در فنون و اقسام از معقول و منقول مطلقا و آن جودت و ذکاء و احاطه و اطلاع او را مبشر عوام عاجز بی‌سوادی قرار داد که لیاقت تلمذ نداشته باشد چنانچه نداشت و از عهده‌ی بیان و تکلم صحیح برنیاید جز مطالبی را مانند خیالات مصروعین و در عبارات مغلوطه به رشته آورد حاشا و کلا باری چون گلپایگانی از برای هر

ظهوری شرطی معین کرده که دو نجم زمینی مبشر باشد و آن دو را شیخ و سید قرار داده ما ثابت می‌کنیم بطلان این تهمت را و افتراء را و اینکه این دو عالم جلیل بر عقیده‌ی امامیه بوده‌اند و قائم مهدی را پسر بلا واسطه‌ی حسن عسکری مولد در سنه‌ی دویست و پنجاه و هشت در لیله‌ی منتصف شعبان از نرجس خاتون می‌دانند و او را تا زمان خود غائب از انظار به غیبت شخصیه و جسمانیه در امصار حی موجود می‌دانند و همان وجود مقدس مبارک را وصی و خلیفه‌ی دوازدهم پیغمبر و از اوصیاء آن سرور می‌شمرند و اینکه بعد الظهور دعوت به دین اسلام و قرآن می‌نماید مطابق آنچه امامیه می‌گویند و بر خلاف و ضد آنچه این طایفه رفته‌اند و از بطلان و ایضاح این تهمت باطل می‌کنم این مذهب را به دو طریق طریق اول حال که شرط ظهور وجود مبشر بود چون سید باب مبشر نداشت پس او ظهور بعد نخواهد بود چه آنکه مبشر او این دو شخص بوده‌اند بالفرض و معلوم خواهد شد که این جعل و افترائی بوده که باب به قالب زده و روح سید و شیخ از آن خبر نداشته اما اولا پس به واسطه‌ی آنکه عقیده و مذهب تمام امامیه در باب قائم مهدی رجالا و نساء صغیرا و کبیرا از خواص و عوام آن بوده که او را شخص غائب از انظار و ساکن در امصار و متردد بین مردم که او ایشان را ببیند و احیانا رفع حوائج بنماید و آنها او را ببیند چنانچه مضمون بعض از ادعیه است و جمیع تا قبل از ظهور این مدعی بر همین اعتقاد و یقین ثابت و راسخ بوده که این امر هم یکی از جهات ممیزه بین امامیه و غیر ایشان است و این معنی بدیهی است و از طرف دیگر بودن سید و شیخ از رؤساء و مشایخ و علماء و مروجین مذهب امامیه در بهاء و مؤلفات و مجامع خودشان ضروری و غیر قابل مرا انکار است بر هر چه سایر امامیه سلوک می‌نمودند از عقیده و رفتار نسبت به وصی دوازدهم پیغمبر (ص) حجهٔ بن الحسن (ع) رفتار و کردار ایشان هم‌چنان بوده و ابدا در این مدت متمادی با مرجعیت عامه خلاف آن مشاهده نشده از او مراعات لوازم لیلهٔ الولاده و ساعات مختصه و جمعه و ادعیه غیبت و سایر آنچه که صاحب چنین اعتقادی باید بنماید که امام غایبی دارند و منتظر ظهور او هستند پس با این امر مشاهد محسوس لا ینکر چگونه می‌توان دست برداشت به واسطه‌ی سند ضد مسند که من شنیدم شیخ و سید چنین و چنان گفتند و آن را سند و اساس قرار داد ماشاءالله از استحکام این اصل اصیل و دیگر آنکه مراد سائل از شیخ که منتهی الیه این امر کی است معلوم نیست که چیست چه آنکه لفظ امر محمل است از کجا معلوم شد که مقصود انقضاء اجل اسلام بوده مگرمسائل چنین امری را منتظر بوده شاید از مراتب دینیه مقام دیگری مقصود داشته امور محمله هرگز مورد استشهاد نمی‌شود که شیخ مبشر باب بوده یا آن که ناقل از سید که می‌گفته در مورد خبر فراقش و اظهار حزن اصحابش که آیا نمی‌خواهید که من بروم و صاحب حقیقی شما ظاهر گردد و به ایشان می‌فرمود بعد از من معدن علم را بجوئید چه او موجود است و البته ظاهر خواهد شد معلوم [صفحه ۵۳۰] نشده که آن ناقل چه کس بوده نکره اغیر و کذاب ابتر بوده و یا جعالی از این حزب بوده و دیگر آنکه از کجا این اشاره به سوی شخص تازه کلائی باشد که در قرن شیخ و سید به دنیا آمده باشد و نتوان هم همین انبیاء را بر غائب از انظار متواری در امصار که امامیه می‌گویند حمل نموده و دیگر آنکه اگر خان کرمانی سر برآورد و بگوید صاحب امت در عهد غیبت و معدن علم پس از سید استاد منم و سید امر به متابعت من کرده و من خلافت از او در مرتبه‌ی اولویت خاصه دارم چه جواب به او باید گفت بلکه گفته و اصرار داشته و در زمان حیوهٔ سید استجاره نموده به صورت مفصل مشروحی و طلب مقام خلافت را کرده و خود را رکن رابع و معرفت خود را اصل چهارم دین در برابر توحید و نبوت و امامت قرار داده و معیار نجات آخرت را به معرفت این رکن قرار داده و منکرین رکن را مسلم دنیاوی فقهائی مانند عامه نزد شیعه قرار داده و او را واسطه‌ی فیض مطلق قرار داده و باب علم را به واسطه‌ی او مفتوح دانسته و او را قریه‌ی ظاهره شمرده و ریسمان و حجت از جانب خدا دانسته و به ظهور آن دردو کور علم روحانی و ترقی انسانی را متجدد دانسته و متعالی شمرده و عالم کون را از مرتبه‌ی صباوت به مقام بلوغ رسانیده و مردم عصر را کسانی فرض کرده که از تحت تربیت لله کان و دایگان انبیاء عظام و اولیاء کرام و علماء اعلام خار و در سایه‌ی تربیت پدران مهربان شیخ و سید و خودش رسیده الی غیر ذلک من المزخرفات و الخرافات حال از کجا معلوم شد که مراد به علم علوم شیخ و سید و مراد به معدن آن خان کرمانی که الحق وارث آنها بوده نبوده تا سند شود که سید بشارت ظهور

باب را می‌داده و او را نجم زمینی باب قرار دهی سبحان الله از اشتهای کامل ابن‌فاضل و اما ثانیا پس کلمات شیخ و سید در مؤلفات کثیره خود در اثبات طریقه امامیه در باب قائم مهدی و اینکه موعود ملت پسر بلا واسطه حسن عسکری (ع) غائب حی است و اینکه از اوصیاء و خلفا و داعی به دین اسلام است بسیار بی‌شمار ذکر تمامی موجب ملالت خواهد بود برای نمونه به ذکر سه نمره اشاره می‌شود اول کتاب رساله‌ی عصمت رجعت شیخ را ملاحظه فرمائید که در غیبت و سنن قائم غائب نوشته و اخباری که در این کتاب است مشاهده فرمائید که غالب آنها اخباری است که امامیه از برای حجهٔ بن الحسن و غیبت و حیوتش تمسک کردند و کفایت می‌کند در این مقام همان حدیث طولانی مفصل که در عصمت رجعت به آن استدلال کرده و بهاء و این طایفه در بعض مواضع به آن استدلال جسته‌اند و آن حدیث تمام مطابق با امامیه و مخالف با جدیده است مگر یک فقره سنهٔ الستین که جهلا او تجاهلا تصرف کرده و جواب آن را دانستی آیا صاحب چنین رساله مبشر این مدعی می‌شود و خبر این مذهب را می‌دهد که با موعود آن اخبار عصمت و رجعت نسبا اسما ولادتا احوالا سننا و مسلکا مخالف و ضد باشد حاشا و کلا دوم آنکه در مؤلفات عدیده خود این دو بزرگوار اکیدا در مقامات مختلفه و بیانات متفاوته تأکیدات بلیغه نموده‌اند که هیچ گاه زمین خالی از حجت و معصوم نماند و الا لساخت باهلها و اخبار متواتره وارده به این مضمون را در رسائل خود ثبت نموده‌اند و در نظر دارم که بالخصوص سید رساله در این باب نوشته و در بلد آن را داشتم حال تحریر حاضر ندارم آیا صاحب این عقیده چگونه در مدت هزار سال زمین را خالی از حجت فرض می‌کند که این مدعی ظاهر شود و زمین و آسمان به او پایدار و برقرار باشد و هل هذا الا بهتان مبین سیم آن که در شرح الزیارهٔ معروف شیخ که از کتب نفیسه از شیخ جلیل است در مواضع بسیار آن مهدی را همان که امامیه قائلند تعیین می‌نماید یکی در شرح و یحشر فی زمرتکم پس از ذکر آیه‌ی ولیبین لهم الذی یختلفون می‌نویسد یعنی لیبین لهم انه (یعنی المهدی) من صلب الحسن العسکری و انه الان موجود حی الی ان یخرج و یملاءها قسطا [صفحه ۵۳۱] وعدلا یعنی تا خدا آشکارا نماید مهدی را که از صلب حسن عسکری است و الأن موجود است و حیوهٔ دارد تا ظاهر شود و زمین را پر از عدل نماید و در فقره‌ی و حجج الله علی اهل الدنیا مرقوم داشته و قائم حی موجود است و در جائی می‌نویسد که ترجمه‌ی او این است در باب مهدی حق درباره‌ی او آن است که روایات شیعه و سنی بر آن دلالت دارد و اجماع اهل البیت و شیعه‌ی ایشان بر آن قائم شده که مهدی محمد بن الحسن العسکری است و او زنده است تا خارج شود طول بکشد زمان یا کوتاه باشد الی غیر ذلک از مواضع کثیره آیا با این کلمات صریحه‌ی مشهوره معروفه چه اندازه بی‌شرمی و بی‌حیائی می‌خواهد که چنین افترائی و تهمتی از برای فریب عوام به این شیخ جلیل بسته شود و اما آنچه را به سید رشتی نسبت داده‌اند که در شرح قصیده بیاناتی کرده که بشارت دهنده به مهدی است پس ما آن بیانات را کاملا ملاحظه کرده‌ایم اشاره و کنایه نسبت به این مقام ندارد فقط شرح همین معنی است که شیخیه عقیده‌ی آن دارند که دور شیخ دور تربیت باطن بوده و او حامل علوم باطنیه و اسرار مخفیه ائمه بوده که پیغمبر (ص) آب دهان مبارک را در خواب در دهن شیخ ریخته و او را امر به دعوت و تبلیغ فرموده و احکام قبل از او متعلق به ظواهر و جوارح بوده و در عهد او متعلق به بواطن و جوانح است و این همان عقیده شیخیه است و سوای این مقام امتیازی از برای خود نمی‌دانند و صاحب این علوم را قطب و ولی می‌دانند و سید و رشتی و خان کرمانی مدعی این مقام و مرتبه از برای خود بوده‌اند و دور خود را دور جدید فرض کرده متصدی علوم باطنیه ائمه هدی قرار دادند و چون نقل کلام سید و ترجمه‌ی آن طولانی می‌شود ملخص مفاد آن را عرض می‌کنم هر که شبهه دارد رجوع نماید به شرح قصیده سید در جائی که این بیت را شرح می‌نماید (بضجیع حضرتک الجواد محمد) (و حفیذها و هو الامام الأفضل) که می‌گوید... اخباری که وارد است اسمی فی السماء احمد و فی الارض محمد... که مراد به آسمان و زمین ظاهر و باطن و روحی و جسد است و الحق نکته خوشی بیان کرده و اینکه مراد به اسم مظهر است که تنباء من المسمی و این هم نکته بسیار صحیحی است و حاصل این دو نکته آن است که از برای حقیقت قدسیه دو ظهور است یکی جسدی ملکی راجع به ظاهر و افعال بدنیه که تا قبل از ظهور شیخ احساوی مردم مأمور به همان بوده و از ایشان به همان اکتفا می‌شده و امتحان ایشان به

همان بوده و دیگری ملکوتی روحانی راجع به بواطن و زمان ظهور شیخ که در قرن دوازدهم و سنه هزار و دویست بوده زمان تکلیف به باطن و امتحان به آن و عدم اکتفاء به سابق بوده و موقع اول که متعلق به ظاهر بوده مسمی به محمد بود که از برای او ظهوری در عالم باطنیه بوده و مظهر آن به اسم ثانوی او مسمی به احمد است تا می گوید آن چه متعلق به اول بوده در مائه ثانی عشر تمام و شیخ اکبر متصدی مقام دوم گردیده دوره اولی متعلق به ظواهر مال شمس نبوت بوده و دوازده دوره دیگر مال قمر ولایت از حیث تبعیت و چون دوره شمس نبوت به اسم محمد تمام دوره قمر ولایت به عنوان تبعیت به اسم احمد ظاهر گشت فکان المروج و الرئیس فی راس هذه المسمی به احمد و لا بدان یکون من اعذب ارض و احسن هواء الخ یا اهل الأنصاف ملاحظه فرمائید این کلمات را صدرا و ذیلا غیر آنچه عقیده شیخیه است نسبت به رؤسای خود آیا اسم و رسمی از بشارت به کسی نشانه و اثری یافت می‌شود که این دروغ را دلیل خود قرار دهد همانا کذب این دو منجم زمینی که معلوم شد بدانید که آنچه را هم زندیق گلپایگانی در فرائد [صفحه ۵۳۲] ادعا نموده از آنکه منجم اصفهانی خبر دو ستاره در ظهور باب داده آن هم دروغ محض است آسوده باشند که صاحبان ایمان مستقره به این مزخرفات دست از عقیده خود برنمی‌دارند و الحمد لله علی وضوح الحق و لا یخفی آنکه چون گفتگو از صحت و کلمات سید خارج از مبحث ما بود اعراض از آن نموده و الا ما را در سخنان او سخنانی است طریق دوم حال که کذب باب و بهاء معلوم شد بطلان این مذهب معلوم می‌شود که نبی کاذب نخواهد بود.

معارضه با باب در اختراع شریعت

امر ثانی در معارضه با باب در اختراع شریعت حادثه که بعد از سنه تسعین از برای ساکن ارض شین سلطان اودیهٔ المیاه گردیده که اجمال آن از قلم اعلی که غص شجره طوبی بوده در ظل سدرهٔ المنتهی به صفحه بیضای اعلی سورهٔ الاولی از مطالع ازکی و مشارق شرقا و سموات علیاء با هزاران طلعاهٔ زیبا و لمعات رعنا کبروق البوارق و شروق الشوارق و صیحهٔ الرواعد للانقلاع الدوامع و انخلاع المقارع و جذب الخلایق و کشف الحقایق و فتق الرقائق و رتق الفتائق و ضحکهٔ الشقایق و فهم الدقایق و الاهتداء الی الطرائق السائرین الحقایق و اخراج العقایق من الابحر العمایق فی معشر الرقایق و محو السحائق و ختم الرحائق متجلی و متحلی و متشعشع و متلعلع و میشرق و متشرق و مستطلع و متملع و پرده گشا و چهره نما و دلربا خرق حجاب ومزق نقاب و فتق اسباب و فتح باب و اعطاء مفاتیح الابواب نموده و لا تقاء مساکین التراب و تحریک الذباب الجعاب مع ایجاز بدون الاطناب نموده لعل الغافلین عن نومتهم یستیقظون و از سوره مبارکه اولی النهی و ساکنی ملکوت الاعلی بلمعه اولی موسوم و هی هذاه فاستمع لما یتلی علیک من الروح الریحان و خذ ما یلقی الیک من النعیم و الرضوان واضع نداء المنادی واجب دعوهٔ الداعی و امش عقیب الراعی لکی تقرب الیها النائی الساکن فی تیه البواری و المحشور مع البواغی فانه خبن حمامهٔ اللاهوت و انین قمری الجبروت و نغمه‌ی کبک الملکوت المتوجه الی ارض الناسوت من سماء الرحوت بعد طول السکوت و کثرهٔ الصموت و الاشتغال باکل لحم الحوت و تحصیل القوت من الحی الذی لا یموت بسم المهیمن علی الدهوت المشرق فی الملکوت بالرحوت الحمد الرافع الغمام عن سماء الاحکام المتجلی بالکلام و صنوف الارقام لاستکمال الانام لعلهم بلقاء ربهم یفوزون انا قد فرضنا علیهم الربیع خلقهٔ العبودیهٔ و طوق الرقبهٔ و عصاء الاستقامهٔ و عباء السکینهٔ من اول الولادهٔ الی اربعین سنه ان فی ذلک لایهٔ للمستخدمین چون اسم نازل از سماء مولویت لاجل ارض عبودیت ترکیب از حروف اربعه داشته که ارکان عبودیت را از علم به طرق لاهوت وبون از صحبت ناسوت و قرب بساحهٔ و حموت در اقلیم ملکوت اشاره و عالم روحانیت را آیه و نشانه باشد در لباس ناسوتی تذکره لمقامه و تناسب روحه و جسده تربیع لازم آید لعلهم بتوفیق الموافقه یوفقون الربع الاول المقابل للرکن الاول الذی هو احدی عناصر الاربع فی مرحلهٔ العبودیهٔ حلقهٔ العبودیهٔ که عباد در موقع ولادت و اول قدم مسافرت حلقه‌ی فضه‌ی در اذن خارج از ظلمات ثلاث داخل اشاره به عبودیت و الربع الثانی الواجه للرکن الثانی فی مقام العنصر الثانی هو طوق الرقبه که بعد بلوغ تسعهٔ عشر که اول مرحله تذکرات بنص صاحب قرآن تطوق دهی

حکایهٔ عن ذهاب الاستقلال و الدخول الی نشاءهٔ الاقبال باشد و الربع الثالث المطابق للرکن الثالث و مقابل العنصر الثالث هو المقصی بعصاء الاستقامهٔ آیهٔ للاستقامهٔ علی الطریق که در ستین بعد سنین التذکر که نصف [صفحه ۵۳۳] اربعین است . . . تحصی نموده و اتکائش اعتماد به مبدء و ارتقاعش جهت سلوک را معین و راستی آن مقام صدق را حاکی باشد و آنچه در دور فرقان تعلیم نمود که این استکمال را درمیم نمایند به واسطه اختلاف شریعتین در سرعت ارتقا و شدت تدرج به سلم ارتقاع در قوای صعود درکاف تحصیل نموده اشارهٔ الی مقام من فدا نفسه للعالمین بارض نینوا و عند البلوغ الی میقات صاحب التوریهٔ و اول حرف النادی فی الحراء و المشرق فی الغار یتعبی بعباء السکینه که رعیت این شریعت به روش صاحب سکینه در طریق سلوک رفتار نمایند و طریق ادب و ستر عورات را منظور داشته ترفل نمایند و با تفکر در این اشارات و تذکر اشعارات اربعه و تحلق بطوق عبودیت و تطوق بطوق رقیت و تعصی بعصاء الاستقامه و تعبی بعباء وقار و سکینت و اعتراف تکوینی و اقرار حالی وجودی به مراتب اربعه و گفت بدون زبان و شهادت من دون بیان بانی عبد رق فی طریق الاستقامهٔ قائم علی الخدمه علی الادب و چون سلوک مراتب اصول اعداد غیر مکرره از درجه اولی که نمود قهرا به مرحله که کل سنهٔ منه فی مقابل الالف من النشائهٔ الاخرویهٔ واصل خواهد شد و فرض المقام تتوج به تاج کرامت است که بر اهل ذات کتب شده تحصیل مرصعی از در ارض ولایت بیضاء در قدام مسجد خود نصب نموده دلالت بر اینکه دارای مقامات اربعه را نتیجه‌ی از مقام ولایت خواهد بود که این افتخار بذر مرحله اقتدار و تصرف دراکواست حتی العباد بعنایته یشکرون و اما زیادتی در لباس وجودیه از احرف لفظیه به واحدی با قول به توافق که در مصدر مقال بیان گردید و توافق موعوده به تخالف مشهوده کشیده امتحان عباد و افتتان در مقام رشاد مقصود بوده تا معلوم شود که عبد مستقیم پذیرنده هر مقالی است از مولای قدیم هر چند متناقض لیقال لهم مرحبا بکم ایها الموقنون قل القمیص الابیض لباسکم ان انتم تسلکون تقمص بقمیص ابیض شایسته مقام اهل فؤاد است که بیاض صفحه مستوره و صحیفه محزونه را حاکی و بپاکی خود بی‌عیبی عیبه مکنونه را شاهد وافی باشد ان انتم تتفکرون قل انا قد فرضنا علیکم التختم بالیاقوت الاحمر لسرعهٔ الوصول لو کنتم باسراره تتذکرون حمره ان زین آیهٔ تزیین بدماء مراقهٔ فی سبیله که فانی آن را صبغهٔ الله دانسته و به آن خود را به من عدی معرفی و از ما سوی به امتیاز و جدائی نشان داده و طبع گرمش را آیه‌ی نار شوق قرار داده و یبوست طبعی را کنایه از مقام سبکی در سیر و خلوص از کسالت رطبیه وجودیه بداند و تلألؤ آن را مایه‌ی روسفیدی فلعلهم بلقاء ربهم یفرحون و بالمغروسهٔ فی النشائهٔ الاولی یتشابهون که آخرین اهل فؤاد با قصبه‌ی یاقوتیه روح من عداه فداه مشارک در طبعیت و قوی و موافق در صفات و هوا بوده باشد.

سوره التطهیر

سورهٔ التطهیر سبحان ربک القدوس المنزه الطاهر الحلیم انا قد فرضنا علیکم التطهیر الجدید بما اختص بکم من الوضوء الذی قد حرم عن اسراره الغافلین اغسلوا من ابدانکم مواضع عشره ناویا به التطهیر عن تیه الخاطئین اهل فؤاد را پاکی بواطن فرض آمده و ظاهر را آیات و اشارات آن مقرر آمده که به مراتب مرتبه شاعرا ملتفتا قاصدا تذکر باطن در تغسیل ظاهر نمایند هنگام زوال ظلمت لیلیه که مناسب مقام جهل و تیقظ از مرحله نومیه که سبات و غفلت روحیه را نشانه است در اول شروق تابنده خورشید که آیه تجلی نور توحید است و روشنائی ظاهر عالم کبیر که نورانیت باطن عالم صغیر را در شریعت مظهر الذات آیه است ابتداء به مسح مقدم دماغ نموده که پاکی قوای عقلیه را از اوهام خیالیه حاصل لعلهم بعقولهم یعقلون و عن نومتهم [صفحه ۵۳۴] یتنبهون و الی الذات یتوجهون و ما فی عالم القدس یتفقهون ثم یشتاقون و یتحرکون و یسارعون و یهرولون و یهللون و صوت اهل الملکوت یسمعون و نداء الذات یجیبون ثم تغسیل البصر که اصغاءصوت حمامهٔ لاهوت عیون غامضه را باعث فتح و نظر به سوی صاحب الصوت است فالی الافاق و الملکوت تنظرون ثم تغسیل باطن اذن برطوبت خنصریهٔ از استماع غیر نغمات قدسیه لعل کلمات منزله از سماء الوهیت باذانهم یستمعون ثم تزکیه لسان بمضمضه لعلهم بثناء ربهم و شکره یتکلمون ثم رشح کرسی عالم صغیر که فی الاسلام مشروح به

نور محمدی گردیده از ماء این وضو که مایه توسعه آن شود و ماورد از سماء قدسی را یتعلمون و یتسلمون ثم ترتیب ذیل آن را یسارا که موجب برودت عرش هیکل انسانیه و لحم صنوبریه گردد به وجهی که لرزه یابد نموده لعلهم بقلوبهم یتفقهون ثم تغسیل کفین الی زندین بغرفتین من انائین فاسد لعلهم یبسطون ایدیهم الی موائد ربهم و من منه یتناولون و سلواه یاکلون ثم مسح باطن رجلین از مقدم اصابع تا ساقی که مایه‌ی مساق است لعلهم الی فناء بارئهم یمشون ثم مسخ فقرات ظهریه بباقی میاه انائیهٔ اشارهٔ تحمل بار وظایف و خروج از عهده‌ی امانت ربانیه فهم فی تحمل یصبرون و عن الخیانهٔ یتحرزون و کتب شده که هنگام توضی تذکر مقامات عشره نموده لعلهم بما ینبغی لهم یشعرون ثم ان تمکنتم من الطهور النازل من السماء قبل وصوله الی الارض فهو الافضل لکی یوافق الملک و الملکوت و لعلکم بحمامهٔ الاهوت تتشابهون و این ملفقا نیست ارتجالا نگارنده انشاء می‌نماید تا معلوم شود که بیان باب از چه مبدء اختراع می‌شود و اگر بخواهم تا آخر عمر بلا انقطاع و فصل انشاء و جعل کنم توانا هستم.

اللمعه الثالثه من الشرق الرابع فی شئون الجلال

اللمعهٔ الثالثه من الشرق الرابع فی شئون الجلال بسم الله المهیمن علی الاهوت المحیط علی الجبروت قل ان جلوه جلاله قد تجلت و اشرقت و اطلعت و ابرقت و اضائت و اسرجت و انارت و انورت و تشعشعت و تلألأت و فاضت و انفاضت و استفاضت و تغیضت ولاحت و انلاحت و تظاهرت و علنت و استعلنت و المعت و فاخت و افاخت و ناشرت و انشارت و تنشرت و انشرت من مبدء مدینه لاهوت هیمانه الی قباب مقام جبروت سلطانه ثم ذروت ملکوت ملکانیه الی کعیب درکه ناسوت انه فتغیشت بغشاء المهابهٔ و تشعشعت بشعاع الهیبهٔ و استعلت علی عرش الهیمهٔ و تمکنت فی کرسی الفردانیهٔ و صارت فی طمطام یم الوحدانیهٔ و تسربلت بسربال الکبریائیه فتزعزع و تخضع و استخضع و تمتع و انمتع و تاثر و تفشع و تقبل و انقبل و تواضع و تسلم و انکسر واقشعر و تحرک و انحرک و استحرک و تزلزل و ترجف و تنب و تقیظ و انقهر و انزجر و انفعل و انصدع و انقبل و اندبر و انکدر و تجوف و توسع و انقاع و اطاع له کل شیئی انه هو العلیم القدیر فاستطولت مقبلات و تنقدت مسلمات و استحرکت شائقات و تهرولت والهات و توجهت طالبات و اقبلت سائلات و امشت ساعیات و اصبحت ماشبات و انحرت اکلات و اسرت نائمات و ما زالت متوجهات و ما برحت مسافرات و ما قعدت عن مقامات و شرفت الی مکانات و تصعدت الی درجات و ارتفعت الی السموات و استعلت الی العالیات و وسلت الی البدایات و توصلت الی الغایات فاتحصل المطلوبات و تجذب المرادات و انبغل العایدات و اندوش الفایدات فطوبی لهم و حسن مأب قل انه تحرک بعد سکونه و کملت بعد نقصه و تمت بعد کسره و صحت بعد عیبه و وجدت بعد فقده و کبرت بعد صغره و خطرت بعد حقره و کثرت بعد قلته [صفحه ۵۳۵] و تعاظمت بعد تصاغره و توسعت بعد تضیقه و ابادت بعد خلوه و تنطقت بعد سموته و قربت بعد بعده و دنت بعد قربه و اسهرت بعد نومه و استذکرت بعد غفلته و اقبلت بعد ادباره و قرائت بعد استماعه و اتسعت بعد تصممه و حازق بعد خلوه و استقوت بعد ضعفه و احاطت بعد انمحاطه و انخلعت عن الربوبیهٔ فضاقت بعد کدرته و تمحصت بعد مزجه و تقربلت عن نخالت و سعدت بعد شقائه فربحت بعد خسرانه و فازت بعد حرمانه و نبتت بعد جموده فتشأنت بشئون الربوبیهٔ و ازعت لبس الملکیهٔ و لبس قمیص الملکوتیهٔ و تسربلت سربال الریاسهٔ و توجت بتاج الکرامهٔ و تعصت بعصاء القائمیهٔ و تختمت باختم خواتیم ربه و اقامت علی الهیمنهٔ و کلمت بالسلطنه و حقت له الریاسهٔ و ثبتت له الولایهٔ و اطاعت له البریهٔ و امرت علی الخلیقهٔ فطابت و طهرت و زکت و شرفت و علت و نجبت و سعدت و فازت و اشرفت و اورقت و اوزدت و اثمرت و اکملت و اکلت و شربت و انبدت و افسدت و اصحت و اعصرت و اخرجت بعد ما ارعدت و ابرقت ان ربک مفیض شکور علی ذرات العالمین فیاهیکل قدسی و تمثال شخصی و منوال صورتی و مقیاس سریرتی لم سکنت مساکن الغربا توطنت موطن البعداء فارقت الاباء و نسبت المربیات فقالوا و هلموا و جثجثوا فقد طال الصدی و ارتفع النداء و طال العمی و کثر الهوی و اجتمع البلاء و حیاض الحکم مشرعهٔ و بحرا لمعرفهٔ متموجه و کاس الملاطقهٔ ممهده و لحوف الراحهٔ مسنده لعلکم تشربون ثم تحبون ثم تشابهون فتقربون و

توصلون ان ربک لطیف علی الخلق اجمعین.

اللمعه الرابعه من الشرق السادس من السماء الخامس

اللمعهٔ الرابعهٔ من الشرق السادس من السماء الخامس مما یتعلق بمدینهٔ الذات و سر حرف الذاء بسم المشرق علی الجبروت المحیط علی الناسوت قل ان سر المقنع المکفهر فی افریدوس الذات و کامنهٔ الذرات و اسطفس الذات فی الذات من الذات للذات علی الذات تذوت فی ذاتیه ذوات الذاتیات المتوذهٔ من التوذات فی هیکل الذات و عبقری الذوات من مشرق الذوات و هویه الذوات و حفیقهٔ الذوات و کینونیهٔ الذات و عینیهٔ الذات و شروق الذوات من مشرق الذات و طلوع الذوات من بروق الذات و انزوات الذاتیات فی ذات الحروفات و استذوات الذات فی ذات الکلمات و رشحات الذات فی جبلهٔ الایات و استداره الذات فی الزبرو البینات و لاهوت الذات فی جبروت الذوات و ملکوت الذات فی ناسوت ذاتیات و طمطام الذات فی بحرالذوات و غمایم الذات فی لجهٔ الذوات و بذر الذات و شجرهٔ الذوات و جوهر الذات من معدن الذوات و نور الذوات من شؤن الذات و شعاع الذوات من منیر الذات و طلوع الذات من مشرق الذوات و مشارق الذوات من فارهٔ الذات و مطالع الذوات من منابع الذات و مغارب الذوات من سحائب الذات فتورت من ذلک الشدوات فی الذات الذوات فصعقت و اشهقت و اشرقت و ابرقت نار الذات علی صحائف الذاتیات انه علی کل شیء قدیر قل انه زودت و استذوت و استاذت و زاوت و استوزت و انوزت و اوذت و ذادت حق نهیج حروفه و انعکس ارکانه و انقلب اساسه انه مقلب البدل المحول للاجزاء الکائنین فاخذ الواحد من بین الاثنین و فقمصت هیکل ازت فاشار باوله الی آلائه و قبلوه الی ذکره و بتالته الی منه فتلألؤ الذات مرهٔ اخری فقدم الثالث علی الثانی فاخذ هیکل تاء الساذیهٔ الاذی فاشار للتفاوت اوله و للانسان ثانیه و للذخیره [صفحه ۵۳۶] ثالثه فتشعشت کرهٔ ثالثهٔ تصور بصورهٔ ان ذو رجعهٔ خامسهٔ فتشکل بشکل زماء ففارت من ذات الذات نقطهٔ کینونهٔ فی اجمهٔ هویهٔ مما عرشه تولدت عناصر عالم العزهٔ و اخلاط سماء القدرهٔ و جوانب مدنیهٔ الهمتهٔ و اغصان شجرهٔ الطیبهٔ و ارض قلوب الصافیهٔ و مدار حروف کلمهٔ التامهٔ فترشحت روایح مهیمن السلطنهٔ علی هیکل اسطقس الوجود فتصحت صفایح بطائن مدینهٔ المعبود فتمت شموس الاختراع من هیمان الذات و تعثمرت اثمار فلک الابداع من سلطان الذات فتنجمت مطالع افق الاقناع من تشأن الذات و تملک الملئکه مشارق منطقهٔ الاتساع من تناهی الذات و تعجبت سرادق الذوات من فوران الذات الی فوق او ادنی الذات فاحاطت بکلشیئی و اضاء له کلشیئی فطافت کلمات الذوات فی حول الذات بعد ما خرجت عنها و دارت علیها بعد ما استعلی علیها و رجعت البها بعد ما فرت منها و استقرت منها بعد ما رجعت الیها و اقبلت الیها بعد ما ادبرت عنها و ادبرت بعد ما اقبلت الیها و کرت بعد ما قصدت و استقامت بعد ما حملت و عادت بعد ما بدات و رتبت بعد ما ترتبت و عبدت بعد ما عبدت انه فدوت الذات للذارتین.

المشرق الثانی فی بعض شئون الاحمدیه

المشرق الثانی مما خرج من صریر قلم الاعلی فی بعض شئون الاحمدیه علی ما یستعده قوابل البریهٔ مما رسمت فی اللوح الفانی قل ان الخاتم افضل لسابقین کان مشیرا فی فرقانه الی ظهور شمس الاخرین الذی کان اول السابقین و اسبق الاولین فقال عزبیانه و مبشرا برسول یاتی من بعده اسمه احمد و فی هذا الاسم اشارهٔ الی بعض مقاماته لمن القی السمع و هو شهید اذ بدلت میم الامکان بالف الالوهیهٔ و هو مبدء حروف الکائنات الکونیهٔ فبانفطاقه تمت الحروف و بتمامتها حصلت الکلمهٔ و بتکثرها جمعت الکلمات فی مقام الزبر و البینات علی صحائف اوراق الاکوان بالقلم الالوان قبل خلق الامکان و انبت بستان الارکان و اشرقت بها کینونیه کل شیء انه علیم خبیر قل ان احمد شابه الاحد فی حروفه فشارکه فی اسمائه و صفاته و اما الاربعین فاشارهٔ الی منازله فترحل عنه باربع مراحل من العوالم الاربعه و مابین کل واحد منها الی الاخر من العشره باذن الملک الحمید فمن حصره الذات الاعلی سلک سبیل الفناء و البقاء و

التحقیق و التلبیس و الوجود و التمحیص و التجرید و التفرید و الجمع و التوحید فابیضت جهة الشریفة و منه النور الابیض و کل ابیض و تعرفت و منه المیاه و الرطوبة بقدرة الملک المجید قل و من نشأة اللاهوت نزل الی منازل الجبروت من المعرفة و المحبة و الغیرة و الشوق و الغلق و الوجد و الاهش و الهیمان و الرق و الذوق فاحمرت خده و منه نور الأحمر و کل حمرة و منه النار و الحرارة و لقی محمدا (ص) فیه فصافحه و عانقه باذن القدوس البعید قل و من مرحلة الجبروت تنزل الی الملکوت ثالثا فتحظی الاحسان و العلم و الحکمة و البصیرة و الفراسه و الیقظة و الالهام و السکینة و الوقار و الهمه و اصفریده و منه نور الاصفر و کل صفرة و صفره و الهواء و البروده فاستقبله الاخیار و سلموا علیه و تواضعوا له فاجابهم و اکرمهم و فضل بعضهم علی بعض و اعطی مناحبهم و شئونهم فمنهم من جعله نبیا و منهم من جعله رسولا و بین فرائضهم و سنن رضائفهم و اعطی من الاسماء ما یحتاجون الیه و اخذ منهم المیثاق کما فی الفرقان و جعلهم مبشرین و منذرین کما فی القران باذن المحیط الودود و قل تسفل رابعا من الملکوت الی الناسوت فی العشرین بعد ثلاث سیانة بعد الالف من الهجرة فی ارض الشین سلطان ادویة المیاه [صفحه ۵۳۷] التی بها حیوة کلشیئی بمنازله من الصبر و الرضا و الشکر و الحیاء و الصدق و الایثار و التواضع و الفتوة و الانبساط و الرافة فاتخذ من الملئکة المدبرات و ارشدهم و علمهم فاغبر رجلاه و منه الغبرة و التراب و الیبوسة فکملت ارکان الوجود من الحرارة و البرودة و الرطوبة و الیبوسة و تمت هیکل المخلوق بعناصر الاربع و ارتفع الظلمات بالانوار الاربعة و استقامت سبل السلوک باربعین مراحل بادت الملک المعبود قل انه لیس الحزن و الاشفاق و المراقبة و الاخلاص و التهذیب و الاستقامة و التوکل و التسلیم و الرغبة فهاجر داره و بعد عن اصله هادیا و معلما و مربیا و مرشدا و صیقلا و سوطا و جنة و نارا و نعمة و نقمة و دلیلا فی الناسوت کما کان معلما فی المبادی العالیه من حضرت الذات الی الملکوت امرا بالیقظة و القربة و التفکر و الریاضة و الاعتصام و الزهد و التبتل و الاشفاق و الرجاء و تخلیة الرزائل و تحلیة الفضائل و اجتناب المأثم و اکتساب المکارم و البعد عن الحیوان و الشیطان و القرب الی الملک و حقیقة الانسان و الصعود من الحضیض السافلین و الترقی الی العلیین و مجانبة الاـ باعد و مصاحبت الاقارب و مشابهة الاوائل لاندکاک ثم الفناء ثم الوصل و البقاء صدقا لقوله (انا لله و انا الیه راجعون).

بیان نجم ظهور

نجم ظهور از مشرق شوشتر طالع صحیفه خود را به مراتب لمعه‌ی متقدمه ساطع نمود ز احمد تا احد یک میم فرق است همه عالم در این یک میم غرق است عوالم اربعه و منازل اربعین را این نجم ظهور رمزا و سرا اشاره نمود فانتبهوا ایها الغافلین قل یا ایها الناس ان صفحات الزبر و البینات قد ملئت من شئون المحمدیة بما لا یحصیه مدادالبحر و غصن الشجر کتابة البشر علی ما فی القران و ذلک لان یترقی من تمام ذلک الی مقام من مقامات ظهور الذات فی ارض شین من سلطان اودیة المیاه و انه فوقه بمراتب العلو و السفل حیث قال صاحب المرتبة المحمدیة فی الاشارة الی الحقیقة المنبسطة المتشکل فی هیئات القدسیه انا اسمی فی السماء احمد و فی الارض محمد حکایة عن فوارة الذات فانا اشاره الی هویة الذات و الاسم الی تشأن الذات و ان شأنی فی مرتبة السفلی و الارض محمد و فی مقام العلو و الترقی احمد فالتفاوت بین الظهورین هو التفاوت بین العالمین عالم سماء اللاهوت و عالم ارض الناسوت ان انتم تشعرون عجبا که روح قدسی از زبان فارسی به لسان تازی سر مقنع مستتر ذات را بی‌حجاب پرده‌گشا شد و هنوز مستجنین سجن طبیعت به شئونات ذات مستشعریة و دریتة غوایت سرگردان مؤمن به غیب را که در فرقان خبر از او دادند ملاحظه کن که به کلمه جامعه چه اندازه او مراتب عرفان را طی نموده میان ماه من با ماه گردون تفاوت از زمین تا آسمان است بلی ما للتراب و رب الأرباب ساکنین ارض همان اطلاع بر جلوه‌ی مبارکه ارضیه پیدا کرده به مشابهت وطنی فاما ظهور الذات را مسافرتی لازم است به سموات تا شئون مکمونه را ادراک فرمایند یا ایها الناس هاجروا فسافروا من مدینة الارض الی بیت المعمور فی السماء لکی تشاهدوا اسم الذات فی السماء و قمر الذات فی الهواء لعلکم توقنون مادام که در ارض ناسوت ساکن به سماء ذات صاعد نشده شأن اسم

سماوی را ادراک نخواهند کرد که مخفی از ارواح و عقول است مشهود فؤادیان است فقط چنانچه اشاره فرموده‌اند به سوی همین مقام هو ذوالاسمین اعلیین اسم یعلوا و هو محمد و اسم یخفی و هو احمد در کتب عامه و خاصه وارد است و هو اشاره بفواده ذات است و تأکید الماسبق اثبات همین فرموده و یکی را چون در مرتبه‌ی امکان است که میم اشاره به او [صفحه ۵۳۸] بوده بر ممکنات ظاهر و علنی است و دیگر چون در مرتبه‌ی الوهیت و فوق الامکان که الف غیر معطوفه اشاره به او است مخفی و مستتر است کرهٔ تفاوت بین آسمان و زمین گوشزد خلایق می‌شود و اخری شهود و غلب و خفا و ظهور در گفتار آمد و این بشاراتی است به ظهور الذات در ارض شین.

بشارات فرقانیه

یا اهل الافئدهٔ تفکروا فی حروفه الاربعهٔ الدالا ت الی العوالم الاربع لعلکم تعقلون فاوله اشارهٔ الی مبدء حروف الکائنات و به تتم الزبر والبینات و الایات و الکلمات و باخره الی منتهی العوالم و عناصر الارکان و بثانیه الی مقام حضرته و بثالثه الی مرتبهٔ خشوعه و فیهما من مستسر السر ما لا یدرکه العالمون قل ان اسم الشمس ماخوذ من اسم مکان ظهوره ان انتم تتفکرون تاویل این مرتبه که بزرگترین انوار در افلاک ظاهره شمس باهره است و او را مکان الظهور معدن و حروفاتش این سر مقنع را مشکوف دارد چه آن که شاهرود پارسی سلطان اودیهٔ المباه عربی است پس شین اشاره به حرف اول فارسی است و میم به میاه اشاره است و سین سلطان عظم مقام ظهور از فرقان مبین ادراک نما که اصدق الصادقین مورد قسم واقع ساخته والشمس و ضحیها و ضحی شریعت کامله این ظهور است که نسبت این شرایع نسبت آفتاب به ستارگان خواهد بود قل ان فی القران اشارهٔ الی سلطان ظهور الذات حیث یقول و کان عرشه علی الماء تفسیر این مقام آن که مابه الحیوهٔ محاط رود است و وی را سلطنت و شاهی بر اوست پس شاهرود سلط متسلط بر سلطان ما به الحیوهٔ است و او محیط بر عرش پروردگاری است و او محیط بر تمام کائنات که تمام زمین حلقه است نسبت به سماء اول و او به دوم تا کرسی و او به عرش و عرش در آب و آب در رود و ظهور ذات مسلط بر آن است فسبحان شان ظهور الذات مکانا انه المحیط العلیم قل ان الفاتح و الخاتم فی الکتاب التکوینی و هو قد افتتح فی التدیین بفاتحه اسمه و هو ام الکتاب و اختتم باخر التوحید و هو اشرف السور بخاتمهٔ اسمه لعلکم تتفکرون قل ان کینونت المیاه النازلهٔ عن عمایم الرحمهٔ علی ارض القلوب الصافیهٔ من جوهر الاولیهٔ خلقت اذ البها و نظرت بها انجرت و احمدت فسطحت و رفعت فاستقامت و حملت و شجرهٔ التوحید نبتت و اغصان الایمان قد اورقت و اوراقها قد اخضرت و بورد المعرفهٔ نطقت و ثمرهٔ الحکمهٔ اثمرت و بذر الخلقهٔ تکونت و ساکن الارض علی السماء استعلت و الام من بطن الولد قد خرجت و الاصل من الفرع تفرعت و غرائب صنعه من التعکیس قد ظهرت ان فی ذلک لایات للبارعین ثم ان شارق باشراق مشارق سماء اللاهوت من طلوع طوالع مطالع طلعه طلعان اللاهوت قد اشرقت علی قلوب العارفین نفسها بنفسها لنفسها فی نفسها من نفسها علی نفسها مستشرق بشروق نور المنبسط فی هیکل العالمین فیظهوره فی ارض الشین قد اسقطت الجرالذات فی انهار الکائنات علی صفحه مدائن البریات من افریدوس المکفهرات من منبع السدرهٔ فی جانب الشجرهٔ زیتونیهٔ الوهیهٔ علی قبته بیت المعمور و قباب سقف المرفوع علی سطح بیت العتیق فاتساقت الساقیات علی جداول العبقریات فانتهی الی سلطان اودیهٔ المیاه لعلکم نتفقهون قل ان من سلطان الاودیهٔ تقنیت الاقیانوس ذی القمر الاکبر المحیط علی حضارت کوثر الصمدانیهٔ و نهر الفردانیهٔ و ساقیهٔ الهیمنهٔ و جدول الهیبهٔ و ساذج کون الکونیهٔ و خالص میاه الجاریهٔ فی الاقالیم الوجودیهٔ من برزخ الاسقطینه من عمق الاکبر فی الصبح المسفر عند انشقاق القمر و انعاس اللبل اذ ادبر فاللاحت علی جنه وجود الکاملین قل ان حیوهٔ القلوب وسعهٔ الصدور و ریحان الروح و جلاء النفوس و رضوان البطون بها قد اکملت [صفحه ۵۳۹] و منهما قد حصلت و بها قد ابرقت و فیها قد المعت فتنزل احمدیه الجمع من مراحل المبادی علی کثره القوابل لعلکم تصلون فاحاطت صیحهٔ سحابه علی مهبات العالمین و ضیاء حجاب ظلماته من اسفل السافلین قل ان بروق الرواعد و رعود البوارق فی ظلمات ثلاث ان انتم تشعرون قل ان حرکت المتحرکات و وصولها

الی غایهٔ الغایات و خروجها عن نقصها الی تمامها وجدانها ما فقدها تبصرهٔ للساکنین فیا حسره علی رب الانواع کیف قصرت و حرمت و وقفت و سکنت و عطنت و نقصت و بعدت و غربت عن اوطان المحبین یا ولیدهٔ الثلاثهٔ و عصارهٔ الاربعهٔ کیف بعدک عن ساحهٔ الاحدیهٔ و قربک من ارض الکثره وانسک بالسافلات و وحشک عن العالیات و طلبک المحسوس و ذهولک عن المعقول و فرک عن المحبوب و حرمانک عن المطلوب و اقرانک بالشیاطین فتجازی بالفراق و تلاقی بالطلاق انا ربک وفاء بالوعید و مجاز للعبید اللمعهٔ السادسهٔ من المشرق السابع مما یطلع من افق الذات فی احوال الباب و اتباعه لها صنمصاراذا لروبیضه قد نقولت و اذ فی الایات تاولت و اذ فی ارض التاء اخذت و اذ فی صفحهٔ المیم قد اوقفت و اذ من الخوف قد فرت و اذ بید الکبش اسرت و اذ علی خشبهٔ الذال رفعت و اذ بسهام القدرهٔ قد هدفت و اذ الخبیثهٔ من الکثیفهٔ اخرجت علمت نفس صدق ما ازبرت لاخذنا منه بالیمین ثم لقطعنا منه الوتین فما احد منکم ایها البابیون عنه مجاجزین الم اعهد الیکم ان لا تجیبوا دعوهٔ الکاذبین المفترین اولم نخبرکم بکذب الموقنین و الخارجین قبل السبحهٔ و الخسف نحن نقص علیک من ابنائه لعلکم تبصرون شئون بهاء انه اقتدی و وراء مقعده مشی و من روایح خوارجه استنشق و تلذی فسفخ فیه الشیطان و باض فی صدرهٔ فاضل و اغوی و بالسابق غلبه من الافتراء علینا تاسی و لما اشتد الامر هرب و اختفی و ارسل رجل من قومه یسعی یقول عند انا ربکم الاعلی فاخذه جنود باب الاعلی و حبسه فی عکاء اریت ربا یخشی او نبیا تبقی فامتلاء الارض جورا و لم تر فیها عدلا و ما اجتمع الخلق علی کلمهٔ طوعا او کرها منا لکم عن التذکرهٔ معرضین و عن ابناءات السابقین غافلین فانذرتکم سطوهٔ الملک المبین و عذابه المهین و ستر بینه بعد حین الم یاتکم صحف موسی و عیسی کلمه الصدق الذی احیی و مجمع اسمائنا الحسنی کیف دعوتهم و کنا فوقهم قاهرین او ما قراتم فی الانجیل مجیء من یدعی المسیحیه کذبا لکم فما لکم کیف تحکمون فلما تعدی و افرط فی الدعوی اخذناه بیمین القدرهٔ و نفسناهم و قتلناهم فلم نقادر منهم احدا ذلک العذاب الأدنی و لنذیقنهم من العذاب الاکبر و هو احری و اخری لتعلموا ان وعد الهیکم حق ان هذا الامر لا یدعیه احد الاوقد تبر الله عمره افلا تنظرون الی القائم المصلوب و المهدی المغلوب و الثائر المقتول و المنقتم المظلوم و السیف المعلول و قد خاب الیوم من افتری.

فی الاشاره الی الباب و البهاء و ارض الشین

المشرق التاسع من اللمعهٔ العاشرهٔ فی بعض شئون ارض الشین قل ان جبل الصفوهٔ من خلاصهٔ الزیده قد تشمخت مرتفعا فی شماله لعلکم بظهور جماله تتفکرون و فی رقیمهٔ جماله تطهر قهرمان سلطان جلاله لعلکم تتقون سفرتک این فرشیم چرخیده که از شید فراشین جلوه‌گر آمده آنکه پس از فراچیدن آثار صنعت و اصل اقلیم ثالث زبده ماسبق گردید و کمالات مدینه ثالثه به اراده‌ی شوقیه و حرکت ضلیه دارا گشته از مدینه سابقه تغذی به غذای مناسب نموده خلاصه این موت و حیوهٔ و ترک و احذ حصول صورت علمیه نشائه منامیه گردید که در فرقان از آن بلینلم یتغیر طعمه تعبیر فرموده که هنگام سادگی از آلایش مابه الامتیاز از حیوان حاصل آید و روان را غذای گردد چون صور ظاهریه که [صفحه ۵۴۰] بهترین غذای کالبد شود مختصر کمالات و آثار این خلاصه در ناسوت و ملکوت بی‌شمار و زبده‌ی آن عصاره است که غذای انسان شود و آن متصل تازی است که عصاره شیر پارسی است که چکیده نخبه اقلیم ثالث که زیده‌ی اقلیم ثانی و فایده اقلیم اول است و چنین جوهره‌ئی به علت زبدگی قلت را شاید لکن عظم ارض شین استحقاق کثرت الطاف نموده جبل شامخی از آن در شمال سلطان الاردیهٔ مقرر آمده که عباد عظمت مکان ظهور ذات را به چشم ناسوتی ادراک فرمایند ولی چون پرده‌های غفلت حجاب معرضین گشته این مظهر رحمت کامله زمانی قهرمان جلال می‌شود که از نزول سلوج سماء هیمنه برودت مکمونه که مانع حرکت و وصول است در هوای مربی حاصل آید شکوفه‌هائی که غرورانگیز و مایه‌ی افتنان و آمال بعید آن است درهم کوبیده حالت یاس و خسران حاصل آید فسبحان من اظهر القهرمان من مظاهر جمال الرحمن لعل الناس یعتبرون . . . را سائران به طرف ارض باء که محل اقامت سلطان العارفین بایزید است ملاحظه نمائید

که در طرف شمال جبل شامخی است که چون قاطنین در سفلین حقیقت آن را ندانسته تحقیرا کوه قروتویش نامند و تنبیها گاه گاهی سطوت مکفهر قهرمان بخش می‌شود در اوائل حمل به واردات سمانیه اشجار و اثمارشان را فاسد نماید لعل الغافلین من سباط نقمته ینتبهون واعجبا من الغفلهٔ که قدرت و قهرمانیت و قهاریت را به حرف اول اشاره فرموده در ترجمه فارسی و هنوز معرضین در تیه غرور و غفلت‌اند قل ان قبهٔ العین التی بها تستقیم الدین قد جعلناه فی قبلته لعلکم تشکرون فسبحان من اودع اسرار حکمته فی حروفه فالاول اشارهٔ الی حقیقهٔ الحقایق و الثانی الی میقات رب العالمین و الثالث الی خط المستقیم و برابعه الی عوالم الاربع و ماده الکائنات فمبدء النشو من ثماله و منتهی السلوک فی جنوبه و شمس الحقیقه فی وسطه قد فصلنا الایات لعلکم تعقلون یا ایها الناس قد اشرنا الیکم بالتکوین الی صلابت ارض الشین فی استقامهٔ دعوتنا و دوام کلمتنا فیها لعلکم تستیقظون انظروا الی قلعه الحجر المنشعب منها رأس الحجر فی جنبه و وسطه حاویا علی مسجدکم و محللا لمعبدکم افلا تشکرون و تستحکمون منها اساسکم و بنائکم افلا تشکرون ارتفاع حجر شمالیه و رأس أن فی الوسط به آن فر و شکوه و برازندگی مدائن قلوب و اصللان را مستغرق فکرت می‌نماید هر چند معرضین را التفات نه و برموزاتش اطلاع نی قم یا مظهر الذات بانذار مالک الصفات من نقر الناقور الذی تنفر فی منقر القرقور و انتقرت منه ثقب غیر الباکور و بها استخلجت کل جعب ناسور فی مشرق سلطان الاودیه افلا تتذکرون قد تاثر الاکوان بارعدد رعود الرواعد و اشراق بروق البوارق و تفصیق القاصفهٔ المفسدهٔ و انفسادا الاثمار المولده و الشکایف المیمنه و تبرد الاهویه من سطوه الهیمنه من نفخ الصور فی ارض منقر الناقور من صفحه و نغت فی مشرق ارض الشین اعجازا و خرقا فما لکم کیف تحکمون حسین قبل علی بمومنهٔ بمحمد بعد علی کرد آنچه را که قلم از نگارش آن در خجالت جز به اشاره تکلیف نی . که سلوک آن مسلک شیوه مفتریان و سیره‌ی کذابان است چنانچه نبی کاذب نسبت به نبیه‌ی کاذبه در بعد افول نور فرقان همین رویه‌ی مرضیه‌ی پسندیده داشت بدء الاسلام غریبا و سیعود کما بدء چنانچه در تعلیم اطفال متداول تلک آن زن و ذلک این مرد ثم آنجا و هیهنا اینجا و کلام مقدس لیس هذا اول قادوره کسرت فی الاسلام اشاره به این نشاکل و تشابه است و این شرافت تاریخی از برای تابعین باقی و هر ساله ینقر منقر ارض شین شباش این سور و ناله‌ی این ناسور و تذکره نفخ آن صور در [صفحه ۵۴۱] آفاق بلند لعلکم ایها التایبون لا تنسون ق و البیت العتیق قد او دعنا فی صحایف سدرهٔ المنتهی مقامات السالکین و مدائن الواصیلین مما یتعلق بمکارم الاخلاق و محامد الاداب لعلکم تسلکون ثم تقربون ثم تصلون ثم تسکنون مقامات اشیاء و مراحل تذکر و بصیرت ابواب مکاشفه و مشاهده و منازل سیر و سلوک و درجات قرب و وصول و اسرار صدق و صفا و حلم و وفا و فتون و سخاء و حب و وداد و شوق و اعتماد و ارتحال و قرب و اتصال و تخلیه و تملیه و انفعال و انقلاب الحال و رموز بقا و غنا و حکم مراتب جمع و مقام فرق بعد الجمع و مرحله جمع بعد الفرق و منزلت الفرق فی الجمع و جمع من الفرق و دقائق عوالم علیا از ملکوت و جبروت و لاهوت و رقائق شئون حجابات و سرادقات و سموات عقول و ارواح افئده و شقایق نشاه وحدت و طلایع انوار هویت و وصول عینیت و عود الی مابدء منه در مدائن عدیده از برای مستفرقین تبیین نمودیم من مدینهٔ المطلقه و مدینهٔ اللمعه و مدینهٔ الرضوان و مدینهٔ الخلد و مدینهٔ السلام و مدینهٔ الاشراق و مدینهٔ الارتزاق و مدینهٔ الاشتیاق و مدینهٔ الاشفاق و مدینهٔ العشاق و مدینهٔ الافتراق و مدینهٔ الاعتناق و مدینهٔ الاشتیاق و مدینهٔ السدرهٔ و مدینهٔ الماوی و مدینهٔ العلیا و مدینهٔ السر و مدینهٔ المستتر و قد جمعناه فی اسطقس المدائن و ام الصحائف و سمیاه بام الکتاب و فصل الخطاب و فیه من الاسرار ما لا یحیط بعلمه احداد و این مداین الهیه طرایق وسیعه و میاه غدقه و جنات خضره و مرافق حسنه از برای سالکین مقرر آمده و در هر یک از آنها ما یتعلق به اصلاح الظاهر و تکمیل الباطن تبیین شده و احکام روح و جسد توضیح یافته قیف و البحر العمیق آن ربکم بکم لشفیق و جلوته فیکم اصیق و انبتکم فیه محیق و رمزه الساری رقیق و سره الجاری دقیق و لطفه الطاری عتیق و انکشاف المنکشفات علی اوراق الکائنات شقیق و مع بعد کم عنه رقیق فبالقرب انتم حقیق حتی تشربون الکاس و الابریق و تاخذون بفاضل اکله دریق و تقیلون حلقومه القبیق منجصل لکم الوجد و الشبیق و الشوق و الجلیق و یرفع الساجد راسه کغصن الفدیق و یکون لکم فی کل یوم و لیلهٔ من مطایخ الطاقه جیرهٔ و علیق و مکارم حیاضه غدیق و من

معادن حکمه و اسراره ترشح علیکم مهملات لقیق و مرسلات رشیق فکونوا من احراره اللصیق و اطواره اللحیق و اولیائه الوشیق و بالسنهٔ یذهب عنکم الوحشهٔ و الفلیق و یجوده تلم الغریق و یرشقه تنفتق الفتیق و بانقلاقه تنغلق الغلیق و باشراقه تنور الدجی الغسیق و بابراقه تکون الظلمات و الرواعد طلیق فیحسن لکم الاخلاق و القنیق و تلبسون الدلیق و تنزعون الخلیق و تکونوا من ورق معارفه رزیق و من رزق مکارمه رزیق.

چند آیه از قلم اعلی

آنچه از قلم اعلی در مدینه‌ی علیا در سوره‌ی قدسی پرتو افکنده در فریضه به چند آیه آن اشاره می‌رود یا سامع دعوهٔ الذات من شبع بطنه غافلا عمن سواه و بات حبطانا ساهیا فمن عداه فلیس من المطیعین و من لم یشارک جیرانه فیما رزقناه علیهم فلیس من المجیبین در شریعت ذات فرض آمده پیروان متنعم را که ساکنین ارضشان را مشارک در مطعوم خود دانسته هر چند از معاندین مظهر الذات بوده سهمی از خوراک خود را در بیت المواسات که در شریعت ذات تشریعی یافته برند تا ابناء نوع خود از آن سهم تغذیه نمایند فتصعدوا الی جبل المساوات فکونوا من الواصلین قد حرمت علیکم الفضول و فیکم المفتقدین الملول و حرمت علیکم التفنن و الالوان و فیکم الجمیع من الاخوان فراقبوا بیت التسویه ان کنتم مجیبین کتب علیکم ارتفاع قبهٔ الصفا بما لا عین رات و لا اذن سمعت لعلکم [صفحه ۵۴۲] تانسون و تفرجون قاطبه اهل ذات را فرض است که هر کس از غنی و فقیر قدری از مال خود را صرف نموده مکان وسیعی را در وسط معموره بنا نهاده به اسم قبهٔ الصفا که از تمام ابنیه خود فاضل‌تر بوده و هر کس از زینت خود چیزی در آن قرار داده و به عدد نفوس سرر متقابله نصب نموده و از فرش مرفوعه از مفروش و به انواع نقوش از طیور و وحوش آن را منقوش نموده لعلکم عن جرالهم و الغم تترددون احباب ما را فرض آمده که مقاصد و حوائج نوع خود را ترضیه لخواطرهم آمد بر مقاصد خود مقدم و ایشان را از نفوس خود اولی دانسته لعلهم بضمائرهم یوقفون بشرکم فی وجوهکم و حزنکم فی قلوبکم ان کنتم مؤمنین گشاده‌روئی و اظهار مسرت در موقع عرض حاجت ولین در کلام و شفقت و انعام در مورد سماع خشن از کلام و دشنام فرض در شریعت ذات آمده لا ـ اقسم بالشفق الاعلی و القمص الاوفی و الورقهٔ الخضراء و الحمامهٔ العلیا و النقمهٔ الکبری ان رضوان ربک مشهور و ماغیکم بغائب و علیکم رقیب عتید و لکم سائق و شهید فما هذا التقریب و التبعید ان سطوع جماله فی بروق جلاله و شروق جلاله فی طلوع جماله و مطلع کل اسم فی مغرب کل صفه و غروب افعاله فی مشرق کماله انه العزیز القدیر یا ایها النفس الغافلهٔ افلم تنظروا الی کثرته فی وحدته فی کثرته و فرقه بین جمعه و جمعه فوق فرقه و علوه فی دنوه و قربه فی بعده و قبضه قبل البسط و بسطه حین القبض فکروا الی اسرار کنوز لحکمهٔ لعلکم تشربون فلا ـ شرق نور الابیض من مطلع الا ـ صفر عن یمین الاعلی علی صفحهٔ الوجود و عوارض الخدود فابرقت یسار الادنی من مدینهٔ قال قوسین او ادنی فتلألئت جواهر سکانها و افلقت بذور امکانها و اخضرت اوراق شجرتها و اثمرت فواکه الحکمهٔ فیه شقاء دائکم و اجرت شطوط الخلوط فیهاری . . . و سارعوا و استبقوا و تبادروا لعلکم تفیضون قد کنت انادیکم بالناس و عبادی من قبل و انادیکم الیوم بمحبوبی و بمعشوقی و وعدتکم بلسان الفارقلیط بنعمتی و جنتی و اوعدکم بلسان هیکلی و صورتی بجمالی و جلالی لعلکم تشتاقون قد کان ربک داعیا و مبشرا الی جههٔ العرش فی ارسال رسلی من قبل الیوم انا ربکم الی السرادقات و الحجابات و عوالم اللاهوت و مدائن الجبروت و فوق ما یتصوره العالمون و یتخیله العاقلون مما لا عین رات و لا ـ اذن سمعت و لا ـ خطر علی قلب مؤمن ممتحن و ما وطاءه قدم ملک مقرب و لا نبی مرسل الا خاتم النبوه دون سایر افراد الرعیهٔ و لتشعرن ان البقاء هو الغناء و التدرج هو الاندکاک و البریح هو الانتقال و الفوز هو اللقاء و الراحهٔ هو البلاء و الداء هو الدواء و المرض هو الشفاء و النقمهٔ فتعالوا ایها الطالبون لکی تروا ان البقاء فی الغناء و الراحهٔ فی الغناء و السعادهٔ فی البلاء و البصرهٔ فی العمی الحیوهٔ فی الموت و العز فی الذل و الغناء فی الفقر و الوصل فی الفصل و القرب فی البعد و العمارهٔ فی الخراب و الربوبیهٔ فی العبودیهٔ و الهیبهٔ فی الخسیهٔ و السلطنهٔ فی الرقیهٔ و التعالی فی التدانی و الارتفاع فی . . . و الاتصال فی الانقطاع و الانس فی

الوحشهٔ و الا من فی الخشیهٔ و اللذهٔ فی النغمهٔ ان انتم تشعرون و فی کهف الکبریاء عاکفون فنعم الجزاء و حسنت مرتفعا نگارنده را از این ملفقات ارتجالیه که بلا رویه تا هر اندازه که خواهد بر وفق شئونات بابیه و بهائیه و مطابق منشئات ایشان تلفیق نماید خنده می آید دریغ دارم که وقت خواننده را ضایع داشته باشم و الا لو کان الزاینده رود مدارا الکلماتی لنفدت قبل ان تتفد و لا ینکر فضلی احدا سئوال عقول ما قاصر از ادراک پاره از حکم و اسرار و رموز و معارف این فصول است معنی آن را بیان فرمائید جواب نگارنده ملتزمم که با جناب باب در یک محضر شرع و تفسیر و تبیین و توضیح نمائیم چون بادی ایشان بودند اول ایشان جواب گویند دوم نگارنده سئوال جمله از آن کلمات معلوم است که از مهملاط و اغلاط است حج اهل مدینه فؤاد می‌توانند صحت مراتب [صفحه ۵۴۳] ذات را درک و اما من سوا را استعداد نی آنچه در ملکوت غیر مربوط در جبروت مربوط آید و آنچه در جبروت مغلوط در لاهوت غیر مغلوط و آنچه در لاهوت مهمل و از مرتبه ذات که مقام مکین در سلطان الاودیه است صحیح باشد و ثانیا عباد را حق اعتراض بر مظهر ذات نه که نشاید خاطر مبارکشان روح عن سواه فداه آزرده گردد سئوال اهل بیان را از نص فرمایشات نقطه اولی و جمال مبارک عقیده آن است که ظهوری کاملتر به وجود می آید و این بیانات فصول حاکی از مقام اکملیت و اشرفیت است جواب این اوهام قبیحه وبای عام امم است که در متبوعان خود عقیده دارند از یهود و مجوس و نصاری و اهل فرقان اگر سؤال شود از آنها همین جواب خام را خواهند داد سئوال در نص بیان است که انتهاء انقضاء حروف المستغاث است که قرنها از آن باقی ج احرف غیر مکرره میزان غیر موافق مقامات سبعه است که در کلام صاحب ولایت اشاره شده از مشیت و اراده و اذن داخل کتاب سبعه است که در بینات نوزده حرف احتساب می‌شود مطابق عدد فاتح السور و مضروب آن در عناصر اربع بست و سبعین بالغ که زمان شیوع دعوت مظهر الذات و بعبارهٔ اخری از برای آن حروف ظاهر و باطنی و از برای آن دو جهت یلی الرب و از جههٔ بلی الخلق است و ماحصل ان تبقت و سبعین است که موافق قیام مظهر الذات است سؤال این تصرف و تعیین به کدام قرینه است ج توضیح مجملات ظهور قبل وظیفه و شان ظهور بعد است که لایعلم تاویله الا الله و الراسخون فی العلم یوم یاتی تاویله الخ سؤال حروف بیان که اخذ عقاید از صاحب بیان می‌کند اتفاق بر نفی این ظهور دارند ج این شیوه‌ی مکذبین است در همه اعصار که در فرقان خبر از آن داده یا حسرهٔ علی العباد ما یأتیهم من رسول الا کانوا به یستهزؤن سئوال علائم و صفاتی که در بیان و شان من یظهر گفته مطابق نیست و حاصل نشده ج آن بیانات را مرادیست غیر ظاهر که عباد مستشعران نی و امتحانا در پرده اختفاء تا ظهور بعد مانده امر سیم چون بعض فضلای این طایفه مانند صاحب فرائد گاهی از برای مدعای خود تمسک به بعض کلمات علمای عامه مانند محیی‌الدین و شعرانی و ابن‌حجر و شهرستانی نموده‌اند لازم شد که ذکر نمایم کسانی را از مشاهیر و اساطین این طایفه از علماء کاملین و فقها متبحرین و حکماء بارعین و عرفاء ناسکین و محدثین و متتبعین و مشایخ طریقت ایشان که درباره‌ی قائم مهدی بعین عقیده امامیه معتقدند که او را حجهٔ بن الحسن بن سیدهٔ الاماء نرجس خاتون المولود فی سر من رای فی منتصف شعبان فی سنهٔ ماتین و ثمان و خمسین الموجود فی الامصار الغائب من الانظار صاحب الغیبهٔ الطویله می‌دانند تا آنکه مثل گلپایگانی مشعوف به موافقت مثل شهرستانی و گلپایگانی و سمنانی نشود و با این تلبسات تشکیکاتی از برای ساده‌لوحان فراهم نکند که اگر قول فلان و فلان میزان باشد پس اعتماد به قول بزرگان این طایفه که از اجلاء کملین ایشانند اولی به اعتماد خواهد بود و هم نسبت به عقیده ما خالی از تأیید نخواهد بود که با آن عصبیت که در جماعت عامه است و مخالفتی که در غالب اصول و فروع با امامیه دارند مع ذلک امر قائم مهدی و عقیده امامیه در او به نحوی به نصوص نبویه واضح بوده که این جماعت کثیره از علماء کاملین متتبعین متبحرین ناچار ملتزم به عقیده امامیه شده‌اند و آنچه را که محقق نوری قدس سره در کشف الاستار ضبط و جمع نموده با اعترافش بقلت اسباب و تشتت کتب عامه در بلاد که دسترس به آنها نبوده چهل نفر از ائمه و اعاظم ایشان است.

موافقت علمای عامه در این که قائم حجه ابن الحسن است

که از جمله آنها است راس اجلاء العارفین محیی‌الدین که در دانش و فضل بی‌نظیر بوده در باب سیصد و شصت و شش از فتوحات می‌نویسد با ترجمه فارسیه آن که بدانید که لابد است از خروج مهدی و خارج نمی‌شود مگر پس از آن که زمین پر شود از ظلم و جور پس پر کند آن را از عدل و اگر باقی نماند از دنیا مگر یک روز خداوند طولانی کند آن را تا ظاهر شود آن خلیفه که جد او حسین بن علی است و والدش حسن عسکری (ع) است پسر امام علی‌نقی (ع) بانون پسر امام محمدتقی (ع) با تاء پسر علی‌رضا (ع) پسر موسی‌کاظم (ع) پسر جعفرصادق پسر امام محمدباقر (ع) [صفحه ۵۴۴] پسر امام زین‌العابدین هم‌نام رسول خداست و شبیه آن سرور در شمایل خداوندگار او را در یک شب اصلاح می‌نماید و مدینه رومیه را به تکبیر با هفتاد هزار مرسلین از اولاد اسحق می‌گشاید و در خان الهی در باغستان عکا حاضر می‌شود و ظلم و اهل آن را برمی‌دارد و اسلام را زنده و عزیز می‌نماید و به شمشیر به سوی خدا می‌خواند هر که ابا کند کشته شود و از آنها است شیخ عارف کامل شعرانی که جمله از اعیان علما مبالغه در ستایش او کرده و او را خاتمهٔ المحققین و وارث علوم الانبیاء و المرسلین شیخ الحقیقهٔ و الطریقهٔ و الشریعه شمرده در کتاب یواقنیش که ثناها و مدحها درباره‌ی آن از فحول علما شده به این مثابه که ما صنف مثله و اینکه مثل آن یافت نمی‌شود می‌نویسد ما ترجمته پس از آن که خروج مهدی و نزول عیسی را از حتمیات می‌شمرد می‌فرماید و هو یعنی مهدی از اولاد حسن عسکری است و مولدش شب نیمه شعبان از سنه دویست و پنجاه و پنج بوده و او باقی است تا با عیسی جمع شود و می‌باشد عمر او تا این وقت که نه‌صد و پنجاه و هشت است هفتصد و هفتاد و شش سال انتهی ملخصا و از آنها است کمال‌الدین بن طلحه شافعی که او را از رؤسای فقهاء و عارفین به مذهب و اصول شمردند در کتاب مطالب السؤال نوشته باب دوازدهم در احوال ابی‌القاسم م ح م د ابن‌الحسن بن علی بن محمد بن علی بن موسی الکاظم بن جعفر الصادق بن محمد الباقر ابن علی زین‌العابدین ابن الحسین الزکی بن علی المرتضی المهدی الحجهٔ الخلف المنتظر تا قولش محل ولادتش سر من رای است در سنه ۲۵۸ و از آنها است شیخ حافظ جامع مر کمالات ابوعبدالله کنجی شافعی که کتابی مسمی به بیان فی اخبار صاحب الزمان نوشته و باب بیست و چهارم آن را در اثبات بقاء مهدی و غیبت او نوشته این شیخ کامل می‌گوید پس از بیان احوال حسن عسکری (ع) و ابنه هو الأمام المنتظر و از آنها است شیخ نورالدین عبدالرحمن بن جامی حنفی که در ثنایش گفته شده العارف بالله المنسلخ عن الهیاکل الناسوتیه و للتوسل الی السبحات اللاهوتیه در کتاب شواهد النبوه‌اش حجهٔ بن الحسن را امام دوازدهم قرار داده و حالات و معجزات او را بیان کرده و اینکه او کسی است که یملاء الارض قسطا و عدلا پس می‌نویسد شرح ولادتش را به عین همان کیفیتی که در کتب امامیه است از روایت حکیمه خاتون و حالات نرجس و پاره‌ای از احوال آن جناب در زمان والدش و پس از رحلت به شرحی که در کتب خاصه نوشته شده و اینکه او مأمور به غیبت بوده تا وقت معلوم و از آنها است شیخ حافظ کامل خواجه محمدپارسا که از اعیان علماء حنفیه و اکابر مشایخ که مورد تمجیدات بسیار واقع شده در کتاب فصل الخطابش پس از آنکه جعفر را که مدعی امامت شد کذابش می‌نویسد در احوال عسکری (ع) می‌نویسد که (م ح م د) فرزندش در نزد خواص اصحاب و ثقات اهلش معلوم و بعد می‌نویسد حکایت حکیمه خاتون و ولادت آن بزرگوار را از نرجس خاتون در نزدیکی طلوع از شب نیمه شعبان موافق روایات امامیه در ولادت آن سرور و اینکه مختوما به دنیا آمده و چنان نورانی و صاحب بهاء که قلب حکیمه به سوی او مشتاق و اینکه سؤال نمود از حضرت عسکری (ع) از شان آن مولود و حضرت جواب به او فرمود ای عمه این همان منتظری است که به ما بشارت داده و اینکه در اوقات آمد و شد خدمت عسکری آن مولود را ندیده سؤال حالش را کردم جواب فرمود که سپردم او را به کسی که مادر موسی او را سپرد به او تا می‌نویسد اخبار در این باب بسیار و مناقب مهدی صاحب الزمان غایب از اعیان و موجود در هر زمان بسیار و اخبار متظافره در ظهورش و تجدید شریعت محمدیه و پاک کردن زمین از پلیدیها بسیار و به او ختم شده خلافت و امامت و اوست امام از زمان رحلت پدر بزرگوارش تا روز قیامت و عیسی پشت سر او نماز می‌خواند و دعوت می‌کند [صفحه ۵۴۵] به سوی ملت که او بر آن ملت است و پیغمبر صاحب آن ملت است انتهی ملخصا و از آنها است سید جمال‌الدین که در کتاب روضهٔ الاحبابش می‌نویسد

کلام در بیان امام دوازدهم (م ح م د) ابن‌الحسن تولد همایون آن در درج ولایت به قول اکثر اهل روایت در منتصف شعبان دویست و پنجاه و پنج در سامره اتفاق افتاد ما در آن عالی کهرام ولد مستماه به صیقل و با نرجس بوده در کنیت و نام با حضرت خیر الانام موافقت دارد و مهدی منتظر و خلف صالح و صاحب الزمان یعنی مهدی در القاب او منتظم است پنجساله بوده که مانند یحیی در طفولیت واهب العطایا به او حکمت کرامت فرمود و صاحب الزمان یعنی مهدی دوران در زمان معتمد سنه دویست و شصت و پنج در سردابه سر من رای از نظر فرق برایا غایب شد بعد می‌نویسد قوت اسلام را به واسطه او و همچنین دفع ظلم را از صفحه غیر او اشعاری انشاد می‌کند در طلب ظهور و انتظار او و از آنهاست حجة الاسلام بن خشاب که علمای رجال مبالغه‌ها در تمجیدش و اینکه صاحب علوم و کمالات بوده و مشهور در تفسیر و حدیث بوده که در کتابش در تاریخ ائمه می‌نویسد این روایت را از صدقة بن موسی از حضرت رضا که فرمود خلف صالح از اولاد ابی‌محمد حسن بن علی او صاحب الزمان است و اوست مهدی و حضرت جعفر بن محمد فرمود خلف صالح او مهدی است و اسمش (م ح م د) و کنیه‌اش ابوالقاسم و در آخرالزمان خارج می‌شود و مادرش صیقل است و در روایتی نرجس است و صاحب اسم بلند است یکی خلف و دیگری محمد که بر سر او ابری است سایه افکن و به صوت فصیح ندا می‌کند که اوست مهدی و از آنها است ملک العلماء صاحب تصانیف انیفه که در کتاب هدایة السعداء می‌نویسد که امام اول علی است و دوم شاه حسن و سیم شاه حسین (ع) که پیغمبر خبر شهادتش را داد و نه نفر از اولاد حسین که آخرشان قائم علیه‌السلام است و بعد می‌نویسد حدیث لوح جابر که اسماء ائمه از اولادش نوشته بود و آن و شماره کردم یازده اسم که آخرشان قائم بود بعد شماره آن نه امام را می‌کند که اولشان امام زین‌العابدین تا می‌نویسد و هشتم امام حسن عسکری و نهم قائم مهدی پسرش و او غایب است و از برای او عمر طولانی است مانند عیسی و الیاس و خضر از مؤمنین و دجال و سامری از کافرین و از آنها است شیخ عابد زاهد محدث ورع علی التقی که مدح بسیار درباره او شده و صاحب صد کتاب است عدد خلفا را دوازده می‌شمرد و دوازدهمی را محمد بن الحسن المهدی می‌گوید شرح حالات او را خواجه محمدپارسا در فصل الخطاب و جامی در شواهد النبوه نوشته که کلام خواجه پارسا و جامی گذشت و از برای او نقل غیبت طولانی می‌کند و از آنها است شیخ کبیر صارح‌الدین صفدی که در شرح دائره می‌گوید مهدی موعود آن دوازدهمی است که اول ایشان علی بن ابیطالب است و دیگری صاحب درة المعارف شیخ عبدالرحمن نظامی است که در اشعار خود می‌گوید و یظهر میم المجد من آل محمد و یظهر عدل الله فی الناس اولا کما قد دوینا عن علی الرضا و صاحب ینابیع می‌فرماید که این روایت علی‌الرضا اشاره به فرمایش آن حضرت در ذیل اشعار دعبل است که می‌گوید خروج امام لا محالة واقع یقوم علی اسم الله و البرکات که حضرت رضا پس از گریه شدید فرمودند ای دعبل روح القدس به زبان تو سخن گفت می‌دانی کیست آن امام عرض کردند مگر آنکه شنیدم که امامی از شما خارج می‌شود که زمین را پر از عدل و داد می‌کند پس حضرت فرمودند امام بعد از من پسرم محمد است و بعد از او پسرش علی و بعد از او پسرش حسن و بعد از حسن پسر او حجة قائم است و او کسی است که منتظر است در غیبتش و مطاع است در ظهورش و پر می‌کند زمین را از عدل پس از آنکه پر شده باشد از ظلم و اما وقت ظهورش پس مثل [صفحه ۵۴۶] ساعة است لاتاتیکم الا بغتة و دیگر فاضل بارع عبدالله بن محمد در کتاب ریاض الزاهره خود می‌نویسد که امام اول علی بن ابی‌طالب است بعد اسامی یک یک از ائمه را می‌شمرد تا می‌گوید ما ترجمته بالفارسیة آن که یازدهم حسن عسکری است رضی الله عنه دوازدهم پسر او محمد که قائم مهدی است رضی الله عنه و در ملة اسلام از پیغمبر و سایر اجدادش نص بر او شده است و اوست صاحب سیف قائم منتظر چنانچه در خبر صحیح رسیده و از برای او دو غیبت است قبل از قیامش و دیگر شیخ اسلام و مرجع اولیاء کرام در کتاب خود الموسوم بصحاح الاخبار در شرح احوال عسکری علیه‌السلام می‌نویسد و اما حسن عسکری پس ولد او صاحب سرداب است که او حجة منتظر است و اوست محمدمهدی علیه‌السلام و اختصارا به همین چهارده عدد اکتفا می‌شود و از بقیه که در کشف الاستار جمع کرده به همان اسم اکتفا می‌شود و اسماءشان یعنی کسانی که از کملین و مشاهیر عامه که مهدی قائم را حجة بن

الحسن الحی الغائب می‌دانند از این قرار است اول فقیه زاهد سبط ابن‌الجوزی دویم شیخ عراقی سیم شیخ عارف علی الخواص چهارم شیخ حافظ محمد بن ابی‌الفوارص پنجم محدث کامل صاحب تصانیف کثیره شیخ عبدالحق ششم شیخ حافظ احمد بن ابراهیم هفتم عالم معروف فضل بن روزبهان هشتم شیخ سلیمان بلخی نهم شیخ مشهور احمد جامی دهم شیخ کبیر علی الموسوی یازدهم قطب مدار عبدالرحمن دوازدهم قاضی جواد سیزدهم شیخ عارف سعدالدین چهاردهم شیخ عارف شیخ عامر صوفی پانزدهم صدرالدین قونوی شانزدهم مولا جلال‌الدین رومی هفدهم شیخ عطار هجدهم شمس‌الدین تبریزی نوزدهم سید نعمهٔ الله ولی بیستم سید اجل بیست و یکم شهاب‌الدین همدانی بیست و دوم علام زمان شیخ محمد صبایانی بیست و سیم امام احمد البیهقی بیست و چهارم صاحب کتاب انساب الطالبیهٔ بیست و پنجم عمادالدین حنفی بیست و ششم صاحب جواهر التفسیر مولی حسین الکاشفی الحمد لله علی کشف الحق این است کلمات ائمه و اعاظم طایفه عامه که کتب رجالیه آنها مشحون به ذکر فضایل و مقامات ایشان است و تمامی موافق با امامیه‌اند به واسطه آن که نصوص نبویه و تصریحات حجج الهیه به مثابه بوده که قابل انکار و تاویل نبوده بلی از برای گلپایگانی سندیت نداشته که مقدوح السند و الدلالهٔ نبودند.

امراض مزمنه بابیه و معالجات غیر نافعه

امر چهارم مرضهای مزمنه بابیه و معالجات غیر نافعه معلوم باد آنکه متبوعان این طایفه به دردهای بی‌درمان مبتلا و خود و تابعان در مقام معالجه و درمان برآمدند ولی چه فائده که دواها با آنها مساعدت نکرده و نمی‌کند و بر ضد تأثیر می‌نماید مسخنات و محرورات جز برودت و خنکی نتیجه نمی‌دهد و مبردات سوای سوزش جان و خسران و آتش سوزان قلب و سینه اثری نمی‌بخشد این بیچارگان تقصیر ندارند دواها غیر مساعد و معالجات غیر مثمر و الا ایشان زحمت خود را کشیده و به هر کلفت و تکلف حتی به تحکم و تعف و کذب و افتراء و جور و اعتساف درصدد علاج برآمدند ولی تقدیر الهی و قضای آسمانی بر هلاکت جانهای ایشان تعلق گرفته و اگر چه امراضشان بی‌پایان ولی از برای نمونه به چند مرض و چند علاج اشاره می‌نمائیم به ترتیب این جدول مرض اول عجز متبوعان [صفحه ۵۴۷] امراض مزمنه بابیه و معالجات غیر نافعه مرض اول عجز متبوعان این طایفه از اقامه معجزات و اظهار خوارق عادات با عدم تقصیر ایشان که هر چه سعی می‌کنند که مواد کائنات از ایشان اطاعت نماید و آرزو می‌کشند که قوه عملی در خارج اثربخش شود نمی‌شود می‌خواهند مثل صالح ناقه از سنگ خارا برآرند نمی‌شود می‌خواهند مانند ابراهیم آتش را سرد کنند و اجزاء طیور مسحوقه را زنده و به شکل اول برگردانند نمی‌شود می‌خواهند مانند موسی عصا را اژدها و بر دریا زنند و یا بر سنگ و آن را منشق و این را منفجر نمایند نمی‌شود می‌خواهند مانند عیسی از گل مرغ پرنده بسازند و مریضان را بی‌دوا علاج نمایند و مرده چند ساله را زنده و در گهواره سخن گویند و از مغیبات خبر دهند نمی‌شود می‌خواهند مانند خاتم ساکن را متحرک و صامت را ناطق کنند نمی‌شود چه کنند که بر خلاف ائمه هدی که فرمودند ما من شیء خلقه الله الاوقد امره الله بالطاعهٔ لنا هیچ چیز از مخلوقات خدا از ایشان اطاعت نمی‌کند توضیح المرض آن که عیب در مرتبه صحت و نقص در مقام تمامیت مرض است و رتبه مظهریت و مقام نبوت امتیاز از سایر افراد رعیت را لازم دارد به داشتن صفهٔ ربوبیت مانند علم و قدرت که مظهریت را علامت و نبوت را آیت باشد پس مظهر بی‌قدرت مریض و معیوب خواهد بود. معالجه بی‌فائده چون ابتلای به این مرض مزمن موجب انتقاد و اعتراض تمام ارباب ملل و ادیان بلکه تمام عقلای زمان بوده که مطاع بی‌حجت و سفیر بی‌آیت همان دیده‌بان کور و حلوای شور خواهد بود ناچار در مقام معالجه مرض برآمده طبیبان نادان نسخه‌ها برای این درد بی‌درمان نوشته‌اند نقطه اولی در مقام انکار تمام معجزات از خود و غیر خود برآمده که من یروی معجزهٔ فلا حجهٔ له و تلمیذشان گلپایگانی همین صنعت را به کار برده که معجزات گذشتگان بر خلاف تمام ادیان خرافت و مجعول شمرده و بر خلاف حکم عقل خرق عادت را مستحیل و خارج از قدرت دانسته طبیب جاهل دیگر چون صاحب دلائل آن را حجهٔ غیر کافیه دانسته و جناب آنچه را که نتوانسته انکار و موهومش شمرده و حاصل

این نسخه‌ها آنکه چون نتوانستند مثل سایر سفیران صاحب علامت و نشان شوند و خود را مثل ایشان کنند ایشان را مثل خود کردند ولی چه فایده که عقلا این سخن را از ایشان نخواهند پذیرفت [صفحه ۵۴۸] مرض دویم جهل این متبوعان و صاحبان بیان و ایقان کلمات خود را وحی سبحانی و کلام ربانی می‌دانند از قواعد متداوله بین اهل لسان است همانا در این مرض مانند ترجمان بی‌زبان یا سفره و خوان بی‌نان را مانند که منشئات خود را کتاب آسمانی دانند و به اندازه سخنان زمینی توانا نباشند تقصیری با ایشان نباشد که علم لدنی نداشتند و الا غلط و نامربوط به زبانشان جاری نمی‌شد که موهبت از جانب پروردگار ناقص و مهمل نباشد و موفق به علم کتبی به قدر وافی نشده‌اند فان قلت ظهور این مرض از تقصیر ایشان است چه آنکه قوم ایشان طایفه فارسیان و عجمان‌اند و ما ارسلنا من رسول الابلسان قوم در صریح فرقان است چرا باید به لسان تازی سخن گویند و در این میدان اسب تازی کنند می‌خواستند به همان لغت فارسی اقتصار کنند تا این اندازه غلط نسرایند قلت اولا که نبوت خود را عامه می‌دانند و بر عرب و عجم مبعوث بوده‌اند نخواستند عربان محروم باشند و ثانیا اظهار قدرت نمایند که چگونه ابن‌العجمی بلسان عربی سخن می گوید تا قدرت مظهر امر الله معلوم عام و خاص گردد لا یقال این نکته حاصل بود اگر به طور صحت و خلوص از غلط انشاء می کرد لانا نقول بلی و لکن وجود ناقص به از عدم صرف است معالجه غیر نافعه چون این درد بی‌درمان مایه مضحکه و مسخره صاحبان لسان شده که چگونه ناطق من عندالله ناقص و معیوب باشد مگر در دستگاه احدیت کسی یافت نمی‌شد که به اندازه یکی از افراد رعیت بر وجه صحت سخن گوید و یا کسی باشد که از طریق کسب استعداد تعلم و آموختن لغت داشته که این عار و ننگ در میان نیاید که گذشته از خرافات جعلیه بی معنا لا محاله از شنایع صوریه مبری باشد و طرزا طریزا طرزانا للطارزین نباشد و مشروبا و مسطورا به جای طائر و شارب نباشد ناچار در مقام معالجه برآمده بها می‌فرماید مظهر امر الله فاعل ما یشاء است عباد حق اعتراض ندارند غلط و نامربوط گوید نباید اعتراض کرد گلپایگانی می‌سراید که کلمات مظاهر میزان است که لغات به آن باید درست شود یعنی هر چه به آن موافق نباشد آن غلط است پس شارب غلط است نه مشروب دیگری ترنم می کند که مظهر امر الله قادر بر تغییر لغت و زبان است و کمتر از یعرب بن قحطان نخواهد بود و چون هر کسی به درد و دوای خود و مزاج و حال خود داناتر است خود باب می گوید پس از عذر از غلطات با آنکه درس نخوانده‌ام که نحو مقید بود از او کردم شرط صحت از میان رفت هر کس هر چه می‌خواهد بگوید می گویم که دانشمندان ما بر این سخنان وقعی نگذارند جناب باب و بهاء وضع لغتی نفرموده‌اند بلکه به همان لسان عربی قدیم می‌خواستند صحبت کنند لکن نتوانستند انشاء کنند غلط به قالب زدند امراض بابیه و معالجات غیر نافعه مرض سوم که داء عضال است چگونه موعودی بی‌واعد و بدون ابنائی از سابقین معقول و معتور باشد یعنی کوسج ریش پهنی در عالم یافت شود [صفحه ۵۴۹] چه آنکه جناب باب و بهاء و خود را موعود همه امم و منتظر تمام ملل می‌دانند با آنکه نه اسم ایشان و نه اسم پدرشان و نه اسم مادرشان و نه اسم شهر و دیارشان و نه نشانی و علامتی از صفات و حالاتشان در زبر ماضین و صحف سالفین یاد شده خداوند به ابراهیم وعده مطاعان از نسل اسمعیل را که داده دوازده نفر معین کرده پیغمبر خاتم مظاهر بعد از خودش را به نصوص متواتره دوازده شمرده ائمه هدی موعود را مسمی به محمد و مولود از خیر الاماء و نهم از حسین معین فرموده به اسم حسینعلی یا علی‌محمد یا شیراز و نور کجور یاد نشده و در وقایع مبدء و هنگامه‌های معاد که اسم بزرگان حجج و اعدادشان و کارهایشان یاد شده هیچ اسمی از ایشان برده نشده و این مایه‌ی شرمساری متبوعان و تابعان ایشان شده که شاید زیرکی ملتفت شود که حال که این مدعیان در موعود آن به حق یادی از ایشان نشده داخل در موعود آن باطل یعنی مفتریان کاذبان که خبر از ظهورشان در آخر الزمان دادند و از صاحبان رایات باطله که باعث ضلالت و حیرت امم‌اند باشند پس باید علاج نمود معالجه فاسده بلی از طریق صدق و صحیح یادی از ایشان نشده ولی باب واسع کذب و جعل و افتراء برروی ارباب ادعا گشوده است و از راه ظواهر و نصوصات به بیان صریح اسمی برده نشده ولی در تحکم و تأویل با رد و تصرف فاسد همیشه وسیع و باز بوده به این دو دوا می‌توان علاج نمود اسمه علی دانا تحت رجلیه نمرده و حمعسق جائی نرفته و دعای سحر از میان نرفته کلمات مصدر به قاف از الفاظ رکیکه

بسیار است مطلبی نیست مانند قنفذ شرف نساء سر برآورد که یاد من در دعای سحر شده اهمیتی ندارد تهمت بیوحنا و افتراء به دانیال زده شود و به هوای نفس تصرفاتی بلا ـ دلیل و علیل در ابناءات کرده شود امر سهلی است دزدی در روایت ابن‌مهزیار و تحریف در روایت اصبغ و خودسری در روایهٔ ابی‌لبید حکایتی ندارد چهار نفر عوام ساده بی‌خبر از سند و دلالت یافت خواهد شد که فریفته این ریسمان‌بازیها شوند ولی می گویم اگر به این اکاذیب و جعلیات دردشان به درمان می‌رسد ما را حرفی نیست ولی این زحمات شفای مرض نمی‌دهد سهل است که مایه‌ی فضیحت و رسوائی است که هستند باخبران از حال سند و دلالت و صحت ابناءات در روایت که به این جعلیات رکیکه و تحکمات بارده اعتنا نکنند وبای مخصوص به این طایفه و استعمال قوابض مرخیه مرض چهارم فاقد بودن این دو مدعی است از علائم سابقه مانند خروج سفیانی و امارات مقارنه مانند صیحه و سنن بعد از ظهور از اشاعه‌ی عدل کلیه و ازاله جور یکسره و اتحاد کلمه و صلح عمومی و یک دین شدن زمین و حالات مختصه از سلطنت تامه قاهره و غلبه ظاهریهٔ و ذلیل کردن دول و منقاد ساختن ملل و برداشتن شرک و ادیان باطله و ظهور آثار عجیبه و اطوار غریبه که در عهد هیچ یک از مظاهر نبوده و از هیچ [صفحه ۵۵۰] یک اقامه نشده چه آنکه در لسان انبیاء گذشته و حجج الهیه آن قدر بیان این شئون شده که عقول حیران و در این دعوت جدیده آن آثار به ظهور نرسیده و آن اطوار مشاهده نشده بلکه اضداد و منافیات آن دیده شده و به این جهت حالت این دعوت از صحت روی به اعتلال گذاشته و مزاج این دیانت به مرض فلج و استرخاء مبتلا گشته معالجه غریبه بلی اگر کسی به ظواهر ابناءات و نصوص اخبارات حجج الهیه بنگرد و ملاحظه نماید از آنچه در علائم سابقه و مقارنه و آثار متاخره و صفات مختصه وارد شده همان است که گفته شد از مرض فلج و استرخاء ولی الحمد لله تعالی خدائی که درد داده دوا هم داده مرض آفریده طبیب هم مهیا کرده علاج این مرض مزمن دفع ید از تمام فرمایشات حجج الهیه است و گشودن باب تأویل هر چند علیل باشد و تصرف و توجیه هر چند بلادلیل باشد که الضرورات بتیح المحذورات ضرورت معالجه مرض مجوز خوردن خمر و سایر مسکرات است خاصه در مقام انحصار علاج چه باید کرد علاج منحصر است که گفته شود این کلمات از ظواهر غیر معقوله است و این بشارات جزو خرافات موهومه منتهی الأمر اغراء به جهلی و گول و فریبی و اضلال و غوایتی از طرف حجج الهیه نسبت به خلق شده و این اهمیتی ندارد در مقام معالجه و حفظ حیات و زندگی دیانت جدیده و شریعت تازه لازم است می گویم ولی اگر ارباب دیانت قبول کنند امراض بابیه و معالجات غیر نافعه مرض پنجم نداشتن این دو مدعی است وزیری مانند عیسی که یصلی خلفه بتواتر نصوص فریقین و اعتراف این طایفه و انصاری از بزرگان گذشتگان مانند جماعتی از قوم موسی و اصحاب کهف و بعض انبیاء سابقین و سلاطین ماضین و امثال ایشان و منصور نبودن ایشان به چهار صنف از ملائکه و عدم رجعت پیغمبر (ص) و ائمه و عدم کره امیر علیه‌السلام که موافق وعده‌های الهی در قرآن و نصوص کثیره خاصه بل ضرورت مذهب امامیه بل مطلق شیعه آن کره و رجعت باید حاصل شود و کمک کار موعود باشند و این دو نفر به مرض وحشت تنهائی مبتلا هستند و این مرض مایه نفرت از ایشان گشته باید علاج این مرض را نمود علاج معالجه غیر نافعه علاج فوری این مرض تصرف و تأویل در کلمات الهیه است که رفع ید از نصوص و ظواهر آن‌ها در رجعت اشخاصی به اعیائهم بشود و حمل بر غیر آنها شود حمد خدا را که در میان ما اتباع این دو مدعی آدم بسیار است قحط آدم نشده یکی را اسمش را عیسی قرار می‌دهیم دیگر را محمد دیگری حسن چهارمی را حسین و هکذا تا آخر حال این جماعت به صفات و حالات آن بزرگواران نباشند غمی نیست جماعت دیگر از خودمان را اصحاب موسی و اصحاب کهف می‌نمائیم و جماعتی را ملائکه می‌خوانیم چه ضرر دارد مثلا که ملا صادق حضرت محمد باشد و ملا سکینه فاطمه باشد آنها هم از افراد بشر و همه از یک نوع و اوراق یک شجر منتهی الامر سوء به غیری در کلمات حجج واقع می‌شود که بلا قرینه خلاف ظاهر اراده گرداند و غایهٔ ما فی الباب آن که عظمتی از برای یوم الظهور که اعظم ایام رب است نخواهد بود که مثلا مردگان زنده شوند و عیسی از آسمان نازل و حسین از کربلا [صفحه ۵۵۱] ظاهر و محمد سر از خاک برآورد و یوم الظهور نمونه قیامت شود بلکه جماعتی از مردمان همین عصر از افراد رعیت را هر یک را به اسم یک نفر از ائمه و

جماعتی را به اسم ملائکه و بعضی را به اسم خضر و الیاس قرار می‌دهیم نقلی ندارد می گویم بلی در علایق مجاز گاهی تضاد شدید علقه می‌شود گلخن گلشن زنگی کافور قند شور بینا کور ولی افسوس که اولیاء حق از این جرأت و جسارت بیزارند امراض مزمنه این طایفه و معالجات مهلکه مرض ششم سهام فاتکه که از شریعت اسلامیه به صدور ضیقه و قلوب زایعه این طایفه گشاده شده و سیوف قاطعه و مقارع دامغه که از صاحبان وحی سماوی و مظاهر الهی بر مفارق و رقاب اینان وارد و واقع گردیده جراحات مهلکه بر ایشان وارد ساخته که در ضریح ابناءات سابقین فرقان مبین و تصریحات ائمه طاهرین چنانچه در مقاله ثانیه گذشت پیغمبر خاتم را خاتم النبیین و آخر المرسلین و شریعتش را باقیه غیر منسوخه و کتابش را ورق آخرین دفتر الهیه قرار داده و این امر قطعی قلب و سینه مدعی دیانت جدیده و صاحب کتاب تازه را مجروح و هم موعود ملت را دوازدهمی معین کرده به صفات و حالات و علامتی که بر این مدعی منطبق نشود و این امر معلوم سرو کردن مدعیان را برهم کوبیده چنانچه در مقاله اولی و ثانیه گذشت حال با این بیانات صریحه که هر یک به مثابه تیر و توپی است که سینه و قلب ایشان را مجروح دارد و رگ حیوتشان را قطع می‌نماید چگونه زندگی می‌توانند کرد توضیح الجراحة المهلکه آن که آن بیانات برحسب سند قطع الصدور است که در صحف الهیه و متواتر از اخبار وارد شده و برحسب دلالت نص صریح غیر قابل مر تأویل است چنانچه از رجعه در آنها معلوم می‌شود پس البته موجب جراحت مهلکه شود و گردن مدعیان را می‌زند آیا مرحمی از برای زخمهای بیکران هست یا نه معالجه فاسده بلی گلپایگانی طر او مانند استاد بیطا و آستین بالازده و مرحمی که عبدالبهاء بی‌بها ترکیب نموده به کار برده و بر سوراخهای این جراحتها گذارده که تمام کلمات پروردگار و فرمایشات ائمه اطهار را از سندیت و حجیت بیرون کرده تبعا لعبدالبها که در مفاوضاتش می گوید میزان نقل و آن نصوص کتب مقدسه است تمام نیست زیرا معانی مدرکه نصوص موزون است و عقل میزان آن است و حس و عقل هر دو مختل‌اند او در فرائدش می‌نویسد ادله نقلیه مثل نصوص توریة مثلا اختلالش از سایر موازین اوضح و افتضاحش در معرفت اصرح تا می گوید ادله نقلیه میزان مختلی است که عالم را گمراه کرده و در سوق معارف مایه زیان و خسران اهل جهان است و حاصل این دو کلام آن که نصوص کتب مقدسه و مفاهیم خطابیه که در لسان حجج وارد شده حجة نیست بلکه موجب گمراهی و مایه زیان و خسران است و مختل و غیر تام و در معرفت مظاهر و معارف افتضاحش واضح است پس چگونه دلیل و حجت خواهد بود که باعث جراحت سینه و قلب بابیان شود می گویم بلی خوب مرحمی است و عجب دوائی است که تمام کلمات خدا و ائمه هدی را بی‌فایده و جمیع سهام الهیه و سیوف مظاهر ربانیه را از کار انداخته [صفحه ۵۵۲] ولی زخم بدتری که مایه هلاکت ابدی است بر دلهای تاریک خود وارد ساخته یعنی کفر صریح و زندقه و الحادی به میان آورده که کلمات خدا که همه یکسر نور و هدایت و شفاء حجة است مایه خسران و کراهی قرار داده و فایده آنها را ضلالت اهل جهان قرار داده پس چه کفر بالاتر از این خواهد بود و دیگر چگونه کتاب حجة و سند مدعی خواهد بود که این جماعت می گویند.

درباره مرکز تحقیقات رایانه‌ای قائمیه اصفهان

بسم الله الرحمن الرحیم

جاهِدُوا بِأَمْوالِکُمْ وَ أَنْفُسِکُمْ فی سَبیلِ اللَّهِ ذلِکُمْ خَیْرٌ لَکُمْ إِنْ کُنْتُمْ تَعْلَمُونَ (سوره توبه آیه ۴۱)

با اموال و جانهای خود، در راه خدا جهاد نمایید؛ این برای شما بهتر است اگر بدانید حضرت رضا (علیه السّلام): خدا رحم نماید بنده‌ای که امر ما را زنده (و برپا) دارد ... علوم و دانشهای ما را یاد گیرد و به مردم یاد دهد، زیرا مردم اگر سخنان نیکوی ما را (بی آنکه چیزی از آن کاسته و یا بر آن بیافزایند) بدانند هر آینه از ما پیروی (و طبق آن عمل) می کنند

بنادر البحار-ترجمه و شرح خلاصه دو جلد بحار الانوار ص ۱۵۹

بنیانگذار مجتمع فرهنگی مذهبی قائمیه اصفهان شهید آیت الله شمس آبادی (ره) یکی از علمای برجسته شهر اصفهان بودند که در

دلدادگی به اهلبیت (علیهم السلام) بخصوص حضرت علی بن موسی الرضا (علیه السلام) و امام عصر (عجل الله تعالی فرجه الشریف) شهره بوده و لذا با نظر و درایت خود در سال ۱۳۴۰ هجری شمسی بنیانگذار مرکز و راهی شد که هیچ وقت چراغ آن خاموش نشد و هر روز قوی تر و بهتر راهش را ادامه می دهند.

مرکز تحقیقات قائمیه اصفهان از سال ۱۳۸۵ هجری شمسی تحت اشراف حضرت آیت الله حاج سید حسن امامی (قدس سره الشریف) و با فعالیت خالصانه و شبانه روزی تیمی مرکب از فرهیختگان حوزه و دانشگاه، فعالیت خود را در زمینه های مختلف مذهبی، فرهنگی و علمی آغاز نموده است.

اهداف :دفاع از حریم شیعه و بسط فرهنگ و معارف ناب ثقلین (کتاب الله و اهل البیت علیهم السلام) تقویت انگیزه جوانان و عامه مردم نسبت به بررسی دقیق تر مسائل دینی، جایگزین کردن مطالب سودمند به جای بلوتوث های بی محتوا در تلفن های همراه و رایانه ها ایجاد بستر جامع مطالعاتی بر اساس معارف قرآن کریم و اهل بیت علیهم السّلام با انگیزه نشر معارف، سرویس دهی به محققین و طلاب، گسترش فرهنگ مطالعه و غنی کردن اوقات فراغت علاقمندان به نرم افزار های علوم اسلامی، در دسترس بودن منابع لازم جهت سهولت رفع ابهام و شبهات منتشره در جامعه عدالت اجتماعی: با استفاده از ابزار نو می توان بصورت تصاعدی در نشر و پخش آن همت گمارد و از طرفی عدالت اجتماعی در تزریق امکانات را در سطح کشور و باز از جهتی نشر فرهنگ اسلامی ایرانی را در سطح جهان سرعت بخشید.

از جمله فعالیتهای گسترده مرکز :

الف)چاپ و نشر ده ها عنوان کتاب، جزوه و ماهنامه همراه با برگزاری مسابقه کتابخوانی

ب)تولید صدها نرم افزار تحقیقاتی و کتابخانه ای قابل اجرا در رایانه و گوشی تلفن سهمراه

ج)تولید نمایشگاه های سه بعدی، پانوراما ، انیمیشن ، بازیهای رایانه ای و ... اماکن مذهبی، گردشگری و...

د)ایجاد سایت اینترنتی قائمیه www.ghaemiyeh.com جهت دانلود رایگان نرم افزار های تلفن همراه و چندین سایت مذهبی دیگر

ه)تولید محصولات نمایشی، سخنرانی و ... جهت نمایش در شبکه های ماهواره ای

و)راه اندازی و پشتیبانی علمی سامانه پاسخ گویی به سوالات شرعی، اخلاقی و اعتقادی (خط ۲۳۵۰۵۲۴)

ز)طراحی سیستم های حسابداری ، رسانه ساز ، موبایل ساز ، سامانه خودکار و دستی بلوتوث، وب کیوسک ، SMS و...

ح)همکاری افتخاری با دهها مرکز حقیقی و حقوقی از جمله بیوت آیات عظام، حوزه های علمیه، دانشگاهها، اماکن مذهبی مانند مسجد جمکران و ...

ط)برگزاری همایش ها، و اجرای طرح مهد، ویژه کودکان و نوجوانان شرکت کننده در جلسه

ی)برگزاری دوره های آموزشی ویژه عموم و دوره های تربیت مربی (حضوری و مجازی) در طول سال

دفتر مرکزی: اصفهان/خ مسجد سید/ حد فاصل خیابان پنج رمضان و چهارراه وفائی / مجتمع فرهنگی مذهبی قائمیه اصفهان

تاریخ تأسیس: ۱۳۸۵ شماره ثبت : ۲۳۷۳ شناسه ملی : ۱۰۸۶۰۱۵۲۰۲۶

وب سایت: www.ghaemiyeh.com ایمیل: Info@ghaemiyeh.com فروشگاه اینترنتی: www.eslamshop.com

تلفن ۲۵-۲۳۵۷۰۲۳- (۰۳۱۱) فکس ۲۳۵۷۰۲۲ (۰۳۱۱) دفتر تهران ۸۸۳۱۸۷۲۲ (۰۲۱) بازرگانی و فروش ۰۹۱۳۲۰۰۰۱۰۹ امور کاربران ۲۳۳۳۰۴۵(۰۳۱۱)

نکته قابل توجه اینکه بودجه این مرکز؛ مردمی ، غیر دولتی و غیر انتفاعی با همت عده ای خیر اندیش اداره و تامین گردیده و لی

جوابگوی حجم رو به رشد و وسیع فعالیت مذهبی و علمی حاضر و طرح های توسعه ای فرهنگی نیست، از اینرو این مرکز به فضل و کرم صاحب اصلی این خانه (قائمیه) امید داشته و امیدواریم حضرت بقیه الله الاعظم عجل الله تعالی فرجه الشریف توفیق روزافزونی را شامل همگان بنماید تا در صورت امکان در این امر مهم ما را یاری نمایندانشاالله.

شماره حساب ۶۲۱۰۶۰۹۵۳ ، شماره کارت :۶۲۷۳-۵۳۳۱-۳۰۴۵-۱۹۷۳و شماره حساب شبا : IR۹۰-۰۱۸۰-۰۰۰۰-۰۰۰۰-۰۶۲۱-۰۶۰۹-۵۳به نام مرکز تحقیقات رایانه ای قائمیه اصفهان نزد بانک تجارت شعبه اصفهان – خیابان مسجد سید

ارزش کار فکری و عقیدتی

الاحتجاج - به سندش، از امام حسین علیه السلام -: هر کس عهده دار یتیمی از ما شود که محنتِ غیبت ما، او را از ما جدا کرده است و از علوم ما که به دستش رسیده، به او سهمی دهد تا ارشاد و هدایتش کند، خداوند به او می‌فرماید: «ای بنده بزرگوار شریک کننده برادرش! من در کَرَم کردن، از تو سزاوارترم. فرشتگان من! برای او در بهشت، به عدد هر حرفی که یاد داده است، هزار هزار، کاخ قرار دهید و از دیگر نعمت‌ها، آنچه را که لایق اوست، به آنها ضمیمه کنید».

التفسیر المنسوب إلی الإمام العسکری علیه السلام: امام حسین علیه السلام به مردی فرمود: «کدام یک را دوست‌تر می‌داری: مردی اراده کشتن بینوایی ضعیف را دارد و تو او را از دستش می‌رَهانی، یا مردی ناصبی اراده گمراه کردن مؤمنی بینوا و ضعیف از پیروان ما را دارد، امّا تو دریچه‌ای [از علم] را بر او می‌گشایی که آن بینوا، خود را بِدان، نگاه می‌دارد و با حجّت‌های خدای متعال، خصم خویش را ساکت می‌سازد و او را می‌شکند؟».

[سپس] فرمود: «حتماً رهاندن این مؤمن بینوا از دست آن ناصبی. بی‌گمان، خدای متعال می‌فرماید: «و هر که او را زنده کند، گویی همه مردم را زنده کرده است»؛ یعنی هر که او را زنده کند و از کفر به ایمان، ارشاد کند، گویی همه مردم را زنده کرده است، پیش از آن که آنان را با شمشیرهای تیز بکشد».

مسند زید: امام حسین علیه السلام فرمود: «هر کس انسانی را از گمراهی به معرفت حق، فرا بخواند و او اجابت کند، اجری مانند آزاد کردن بنده دارد».

مرکز تحقیقات رایانه‌ای

قائمیه اصفهان

برای داشتن کتابخانه های تخصصی
دیگر به سایت این مرکز به نشانی
www.Ghaemiyeh.com
www.Ghaemiyeh.net
www.Ghaemiyeh.org
www.Ghaemiyeh.ir
مراجعه و برای سفارش با ما تماس بگیرید.
۰۹۱۳ ۲۰۰۰ ۱۰۹